



ای اچ کار

ترجمه نجف دریا بندری

تاریخ دروسه شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

تاریخ روسیه شوروی

تاریخ روسیه شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

(جلد سوم)

ترجمه نجف دریا بندری

تهران، ۱۳۷۱

Edward Hallett Carr
A History of Soviet Russia
The Bolshevik Revolution 1917-1923



تهران، صندوق پستی ۱۹۱۶۹-۱۳۱۸۵

تاریخ روسیه شوروی

انقلاب بلشویکی

۱۹۱۷-۱۹۲۳

(جلد سوم)

ادوارد هلت کار

ترجمه نجف دریا بندری

چاپ اول ترجمه فارسی زمستان ۱۳۷۱، حروفچینی پیشگام، لیتوگرافی افشار

چاپ بهمن، صحافی فارسی

۳۳۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و انتشار طبق قرارداد محفوظ است

فهرست

۷	دبیاچه
	بخش پنجم
	روسیه شوروی و جهان
۱۵	فصل ۲۱. از اکتبر تا برست لیتوفسک
۸۳	فصل ۲۲. سیاست دوگانه
۱۴۳	فصل ۲۳. سال انزوا
۱۸۹	فصل ۲۴. استمزاج‌های دیپلماتیک
۲۰۹	فصل ۲۵. انقلاب در اروپا
۲۸۳	فصل ۲۶. انقلاب در آسیا
۳۳۱	فصل ۲۷. نپ در سیاست خارجی
۳۷۱	فصل ۲۸. روسیه و آلمان

۴۱۱	فصل ۲۹. به سوی جنوآ و راپولو
۴۶۳	فصل ۳۰. عقب نشینی در کمیترن
۵۱۳	فصل ۳۱. تحکیم وضع در اروپا
۵۵۹	فصل ۳۲. مسأله شرق
۵۸۷	فصل ۳۳. شرق دور: ۱ - در محاق
۶۱۹	فصل ۳۴. شرق دور: ۲ - طلوع دوباره
۶۵۳	یادداشت «ه»، روش مارکسیستی در قبال جنگ
۶۷۷	یادداشت «و»، پیش از تاریخ بین الملل کمونیستی
۶۸۳	فهرست راهنمای موضوعی

دیباچه

با انتشار این مجلد بخش نخست از تحقیق من در تاریخ روسیه شوروی به پایان می‌رسد. غرض از این سه مجلد تشریح عناصر اساسی انقلاب بلشویکی است، تا زمان تحکیم قدرت آن در زمستان ۳-۱۹۲۲. در این زمان نخستین موج بهبود اقتصادی، پس از آغاز شدن نپ در ۱۹۲۱ و محصول بسیار خوب ۱۹۲۲، به اوج خود رسیده بود؛ قوانین ارضی و کار و مدنی جدید ثبات قانونی را وعده می‌دادند؛ در راه برقرار کردن روابط سیاسی و بازرگانی با کشورهای خارجی گام‌های بلندی برداشته شده بود؛ و «بین‌الملل کمونیستی» دیگر مرکز صحنه را در اختیار نداشت. رژیم تثبیت شده بود. برای نخستین بار پس از ۱۹۱۷ احساس امنیت رفته رفته پدیدار می‌شد. در همین لحظه که به نظر می‌رسید بدترین مشکلات از سر گذشته است، لنین از پا درآمد. بیرون رفتن او از صحنه، در نقل این تاریخ نقطه توقفی است به‌جا، و حتی هیجان‌انگیز. دشواری‌های بعد از آن به دوره دیگری تعلق دارند.

مشکل بزرگی که من در آرایش مطالب این مجلد با آن روبه‌رو شدم این بوده است که رشته‌های رنگارنگ و درهم‌بافته روابط روسیه شوروی را با جهان خارج به‌طور همزمان در مد نظر داشته باشم. می‌توان روابط روسیه و اروپا و روابط روسیه و آسیا را در محدوده‌های جداگانه مورد بحث قرار داد، یا میان فعالیت‌های نارکومیندل (کمیساریای خلق در امور خارجه) و کمینترن خط فاصل مشخصی کشید، و بنا این کار تصویر شسته‌رفته‌ای ترسیم کرد. اما چنین تصویری به بهای از دست رفتن پیچیدگی و آشفتگی صحنه واقعی و خطر ترویج عقاید جزمی درباره اهمیت این یا آن جنبه سیاست شوروی ترسیم می‌شود. به این دلیل من کوشیده‌ام تا آن‌جا که میسر است مطالب خود را چنان آرایش دهم که رشته‌های گوناگون درهم بافته شوند و روابط درونی آن‌ها آشکار گردد.

استثنای این قاعده کلی آن است که بحث روابط شوروی و شرق دور را برای دو فصل آخر این مجلد گذاشته‌ام، زیرا به سبب جنگ داخلی و ادامه مداخله ژاپن در سیبری، شرق دور بسیار دیرتر از اروپا، یا سایر بخش‌های آسیا، در جریان کلی سیاست شوروی وارد شد. در این مجلد نیز مانند دو مجلد پیش‌تر، لحظه دقیق به پایان‌بردن داستان برحسب اقتضای موضوع بحث تفاوت می‌کند. بحث روابط با کشورهای اروپایی قاعدتاً تا پایان ۱۹۲۲ کشانده شده است، زیرا که اشغال منطقه روه‌ر از طرف فرانسه در ژانویه ۱۹۲۳ سلسله رویدادهای تازه‌ای را در اروپا آغاز کرد. از طرف دیگر، مذاکرات کنفرانس لوزان را تا پایان این کنفرانس در تابستان ۱۹۲۳ دنبال کرده‌ایم؛ و پایان طبیعی فصل‌های مربوط به شرق دور هم پایان کار کمیسیون یوفه و وارد شدن قره‌خان در اوت ۱۹۲۳ است.

گردآوری مطالب فراوان ولی پراکنده این مجلد به‌جای خود کار بزرگی بود، و بی‌گمان منابع باارزشی هم هست که از نظر من پنهان مانده‌اند، یا موفق به یافتن آن‌ها نشده‌ام. از آن‌جا که آرشیوها و کتابخانه‌های اتحاد شوروی هنوز عملاً به روی پژوهشگران مستقل بسته‌اند، غنی‌ترین مخازن دستیاب تاریخ شوروی را باید در ایالات متحده جست. در ۱۹۵۱ به دعوت دانشگاه جانز هاپکینز، بالتیمور، سفر دیگری به ایالات متحده کردم و در آن‌جا یک سلسله سخنرانی درباره روابط آلمان و شوروی از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹ ایراد کردم. در این سفر توانستم به مآخذ شوروی در کتابخانه کنگره، کتابخانه عمومی نیویورک، و کتابخانه دانشگاه کلمبیا نگاهی بیندازم. متأسفانه به سبب تنگی فرصت نتوانستم از غنی‌ترین و جامع‌ترین مجموعه‌های مطالب مربوط به شوروی بیرون از خاک اتحاد شوروی - مؤسسه هوور و کتابخانه استانفورد - دیدن کنم؛ اما از خانم او. اچ. گانکین، عضو کتابخانه هوور، از بابت سخاوت بی‌دریغ و شکیبایی فراوان در پاسخ‌دادن به پرسش‌های مکرر من و تسلط ایشان بر مخزن عظیم مطالب کتابخانه، دین خاصی برعهده دارم.

همچنین رهین منت چندین نفر از نویسندگان و دانشمندان و پژوهشگران ایالات متحده هستم؛ برخی از آن‌ها دوستان من‌اند، و با برخی دیگر آشنایی شخصی ندارم، ولی همه آن‌ها با سخاوت تمام مطالبی را که در اختیار داشته‌اند در دسترس من قرار داده‌اند و مرا یاری داده‌اند تا کمبودهای مهم اطلاعات خود را جبران کنم. آقای گوستاو هیلگر، که

سال‌ها مستشار سفارت آلمان در مسکو بوده و اکنون مقیم واشنگتن است، در مورد بسیاری از رویدادهای تاریخ روابط آلمان و شوروی خاطرات شخصی خود را برایم نقل کرده است؛ متن خاطرات ایشان، که انتشار آن وعده داده شده، برای تاریخ‌نویسان آینده از مآخذ ضروری خواهد بود. آقای جی. دبلیو. هالگارتن نیز از اسناد به دست آمده در آرشیو نظامی آلمان، که در پایان جنگ ضبط شده و اکنون در واشنگتن است، یادداشت‌هایی تهیه کرده بود، که آن‌ها را برای خواندن در اختیار من گذاشت. پروفیسور اوئن لاتیمر، استاد دانشگاه جانز هاپکینز، ترجمه انگلیسی مقداری مطالب مغولی منتشر نشده را به من داد و مرا از دانش بی‌مانند خود دربارهٔ امور مغولستان بهره‌مند ساخت. آقایان روجر سورینگن و پل لنگر مقدار زیادی مطالب مأخوذ از منابع ژاپنی را دربارهٔ تاریخ کمونیسم ژاپن برایم نقل کردند؛ این مطالب را اکنون می‌توان در کتاب آن‌ها تحت عنوان «پرچم سرخ بر فراز ژاپن: کمونیسم بین‌الملل در عمل، ۱۹۵۱-۱۹۱۹» خواند، که پس از زیرچاپ رفتن مجلد حاضر در امریکا منتشر شده است. آقای ای. اس. وایتینگ، از دانشگاه شمال غربی، دستنویس رسالهٔ خود را دربارهٔ روابط شوروی و چین از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲، که به‌زودی منتشر خواهد شد، به من نشان داد، و همچنین توجه مرا به اختلافاتی در متن مذاکرات کنگرهٔ کمینترن، که در صفحهٔ ۲۵۴ (پانویس‌های ۲ و ۴) به آن‌ها اشاره شده است، جلب کرد. آقای جورج کاهین، از دانشگاه کورنل، اطلاعات باارزشی دربارهٔ تحولات قدیم کمونیسم در اندونزی، که از منابع محلی گرفته شده بود، به من داد. دوستی که مایل است نامش پنهان بماند متن یک مکاتبهٔ منتشر نشده میان آلمان و شوروی را در اختیار من گذاشت، که در صفحهٔ ۱۰۳ (پانویس‌های ۱ و ۳) و صفحات ۲۲۴ (پانویس ۱) و ۲۲۵ (پانویس ۱) مطالبی از آن نقل شده است. آخر این که آقای اپلمن، از دانشگاه ارگون در مراحل آخر کار من با فرستادن مستخرجات روشن‌کننده‌ای از اوراق منتشر نشدهٔ ریموند رابینز و الکس گومبرگت مرا یاری داد، و همچنین یادداشت‌هایی را هم که از آرشیو ملی ایالات متحده برداشته بود همراه با دستنویس کتابش، «روابط امریکا و روسیه: ۱۹۴۷-۱۷۸۱»، که در پاییز سال جاری در ایالات متحده منتشر شده، در اختیار من گذاشت. بدون این کمک‌های فراوان و بی‌دریغ، مجلد حاضر حتی توازن و جامعیت ناقصی را هم که شاید اکنون بتواند دعوی کند به دست نمی‌آورد. بسیاری از کسانی که

نامشان ذکر شد و این سپاسگزاری نارسا را به پیشگاهشان تقدیم می‌کنم، در تفسیر رویدادهای مورد بحث با من و با یکدیگر اختلاف نظر فراوان دارند؛ اما این اختلاف نظرها مانع کمک‌های متقابل نمی‌شود، و این نکته نشانه دلگرم‌کننده‌ای است از استقلالی که محققان واقعی همیشه حافظ و مدافع آن بوده‌اند.

يك بار دیگر در این کشور از کمک تقریباً همه کسانی که در دیباچه‌های مجلدات پیشین از آن‌ها سپاسگزاری کردم بهره‌مند شده‌ام؛ به فهرست نام آن‌ها باید نام این اشخاص را هم اضافه کنم: پروفیسور وی. مینورسکی، که در مجلدات اول و سوم با نظریات استادانه خود درباره آسیای مرکزی مرا یاری داد؛ آقای وی. والپرت، که از راه لطف دستنویس تحقیق ناتمام خود را درباره فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری به من نشان داد و بخش‌هایی از دستنویس مرا که مربوط به تأسیس «پروفینترن» بود مطالعه کرد؛ آقای اف. ال. کارستن، که برخی جزوه‌ها و مجلات کمیاب را که روشن‌کننده تاریخ کمونیسم آلمان است به من امانت داد. آقای آیزاک دویچر باز هم قسمت زیادی از دستنویس مرا مطالعه کرد و انتقادات نافذی اظهار داشت؛ و خانم جین دگرا، که قبلاً با کمک‌های فوری و استادانه خود مرا در پژوهش دائم مطالب رهین منت خود ساخته بود، خواندن تمام نمونه چاپی کتاب را نیز برعهده گرفت و با این کار مرا از ارتکاب بسیاری اشتباهات و غلط‌های چاپی نجات داد. يك بار دیگر دین سنگینی از کارکنان کاردان کتابخانه‌های دانشکده اقتصاد لندن و مؤسسه سلطنتی امور بین‌الملل برعهده دارم. از آن‌جا که دشواری‌های پیدا کردن مآخذ مطالب خود را به یاد داشتم، کوشیدم که فواید عملی کتابنامه این تاریخ را، که ناگزیر ناقص و دستچین است، به این ترتیب افزایش دهم که جای پیدا کردن کتاب‌هایی را که در موزه بریتانیا نباشند ثبت کنم؛ آقای جی. سی. دبلیو. هورن، از موزه بریتانیا، زحمت تطبیق این کتابنامه را با فهرست کتاب‌های موزه بریتانیا برعهده گرفت. دین آخر من (به دلایل آشکار)، که به هیچ روی کمتر از دیون دیگر نیست، مربوط به دکتر ایلینا نویشتات، از یونیورسیتی کالج لستر است، که کار پرزحمت تهیه فهرست اعلام و مطالب هر سه جلد این کتاب را برعهده گرفت و سزاوار سپاس گرم نویسنده است.

به پایان رسیدن «انقلاب بلشویکی ۱۹۲۳-۱۹۱۷» طبعاً مرا به

بررسی امکانات تألیف اثر بزرگ‌تری واداشته است که کتاب حاضر مقدمه آن را تشکیل می‌دهد. شاید من امروز بیش از پیش در مقامی باشم که بتوانم قوت آن برهانی را دریابم که اخیراً رواج یافته و دائر است بر این که در نوشتن تاریخ جدید کار دسته‌جمعی ارجح است، ولی درعین‌حال ناامید نیستم که، هرگاه از لطف همه یاری‌دهندگان که تاکنون شامل حال بوده است باز هم بهره‌مند، شوم شاید بتوانم کار مستقل خود را ادامه دهم. تاکنون برای مرحله بعدی پژوهش فراوانی انجام داده‌ام و مقداری از مطالب را به رشته تحریر درآورده‌ام، و امیدوارم که تا سال آینده مجلد دیگری را آماده انتشار کنم - اگرچه درباره دامنۀ این کار و آرایش مطالب و عنوان آن هنوز به نتیجه نهایی نرسیده‌ام.

ای. اچ. کار

۲۰ اکتبر ۱۹۵۲

بخش پنجم

روسیه شوروی و جهان

از اکتبر تا برست لیبتوفسک

لنین در آغاز کار خود نوشت که «جنبش سوسیالدموکراتیک در ذات خود بین‌المللی است».^۱ این جنبش به دو معنی بین‌المللی بود. انقلاب فرانسه مفهوم تازه‌ای از انقلاب را ایجاد و رایج کرده بود، و آن انقلابی است که مرز نمی‌شناسد، چنان که انقلابیان هم حق دارند و هم وظیفه که مشعل آزادی را، که در کشور خود مشتعل ساخته‌اند، به کشورهای دیگر نیز ببرند؛ منشأ مفهوم جنگ انقلابی یک‌چنین برداشتی بود. انقلاب ۱۸۴۸ منحصر به یک کشور نبود، بلکه با روند تسری به همه خطه اروپا گسترش یافت و تا مرزهای روسیه هم رسید. فرض بر این بود که انقلاب سوسیالیستی نیز همین راه را دنبال خواهد کرد و پس از پیروزی در یک کشور، پاره‌ای از راه سرایت و پاره‌ای با عمل عمده خود انقلابیان، به سرعت در سراسر اروپا گسترش خواهد یافت و سرانجام تمام جهان را دربر خواهد گرفت. اما سوسیالدموکراسی به معنای دیگری نیز جنبه بین‌المللی داشت. «مانیفست کمونیستی» اعلام می‌کند که «اختلافات و ستیزه‌های ملی میان اقوام روز به روز بیشتر و بیشتر ناپدید می‌شوند... حاکمیت پرولتاریا آن‌ها را به سرعت بیشتری ناپدید خواهد کرد». شعار جنگی جنبش سوسیالدموکراسی چنین بود: «کارگران همه کشورهای متحد شوید!» برنامه این جنبش هم آن بود که مرزهای ملی را بشکند، «برای آن که راه را برای تقسیم‌بندی دیگری، [یعنی] تقسیم‌بندی طبقاتی، هموار کند».^۲ لنین اصرار می‌کرد که وفاداری به طبقه باید همیشه مقدم

1. Lenin, *Sochineniya*, iv, 380.

2. Stalin, *Sochineniya*, ii, 362.

بر وفاداری به ملت باشد. ۲. بنا بر این اصل، لنین در ۱۹۱۴ صراحتاً «تبدیل جنگ امپریالیستی حاضر [را] به جنگ داخلی» اعلام کرد. حتی در اکتبر ۱۹۱۵ لنین احتمال می‌دهد که انقلاب پرولتاریایی نخست در روسیه واپس مانده روی دهد. در این صورت دولت پرولتری روسیه وظیفه دارد که انقلاب بورژوادموکراتیک را در کشور به انجام برساند، شعار صلح دموکراتیک را (که برای حکومت‌های بورژوادموکراتیک اروپا پذیرفتنی نیست) اعلام کند، و به انگیزش انقلاب‌های ملی در آسیا برضد قدرت‌های امپریالیستی بپردازد. بدین ترتیب راه انقلاب سوسیالیستی نه تنها در اروپا بلکه در روسیه نیز باز می‌شود. ۳.

وقتی که لنین در روز ۳ آوریل ۱۹۱۷ به پتروگراد رسید، مسأله جنگ و صلح حاد شده بود. به نظر دولت موقت و اکثریت اس ار و منشویک شورای پتروگراد، برافتادن تزار و برقراری حکومت. دلیل موجهی بود برای پشتیبانی از تلاش‌های جنگی روسیه به نام دفاع از انقلاب. اکثریت شورا با دولت موقت - که میلیوکوف وزیر خارجه آن بود - فقط از این لحاظ اختلاف داشت که اصرار داشت که نبرد فعالانه باید برای صلح «دموکراتیک»، «بدون الحاق [اراضی ملل دیگر] و غرامت» ادامه یابد. بیشتر بلشویک‌های پتروگراد نیز همین خط‌مشی را دنبال می‌کردند؛ کامنف علناً از دفاع ملی طرفداری کرده بود. ۵. لنین نخستین حکم از «احکام آوریل» خود را به این موضوع اختصاص می‌دهد و با تأکید این نکته آغاز می‌کند که دولت موقت، دولت سرمایه‌داری است و به قدرت رسیدن آن ماهیت جنگ را در جانب روسیه تغییر نداده است، و جنگ همان «جنگ راهزنانه امپریالیستی» است؛ بنابراین دادن هیچ امتیازی به «دفاع طلبی انقلابی» مجاز نیست. اما توصیه‌های مثبت لنین احتیاط‌آمیز است؛ نبرد برای مجاب‌کردن توده‌های فریب‌خورده که «میان سرمایه و جنگ امپریالیستی حلقه اتصال ناگسستنی» وجود دارد؛ سازمان

۳. برای بیانات دقیق لنین درباره این اصل نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۳۲.

۴. نظریات مارکس درباره جنگ و پرورشی که لنین پیش از ۱۹۱۷ به این نظریات داده است در یادداشت «ه» در پایان کتاب تحت عنوان «روش مارکسیستی در قبال جنگ» تشریح شده است.

۵. نگاه کنید به جلد اول، ص ۱۰۵.

دادن تبلیغات در ارتش و «ترویج برادری». ۶ ده روز بعد، لنین در کنفرانس حزبی قطعنامه مطول و مفصلی درباره جنگ پیشنهاد کرد و باز هم بر «دفاع طلبی انقلابی» تاخت، اگرچه در آن قطعنامه قطعاً هم برای آرام کردن عناصر منتقد و متزلزل پیش‌بینی شده بود. قطعنامه اذعان می‌کرد که «کاملاً بی‌معنی است که تصور کنیم با خودداری یک‌جانبه سربازان هرکدام از کشورها از ادامه جنگ، با قطع یک‌جانبه عملیات نظامی، و به صرف «فروکردن سرنیزه‌ها به زمین» می‌توان جنگ را پایان داد». در پیش‌نویس قطعنامه از کنفرانس حزبی دعوت شده بود که «مکرر در مکرر برضد این بهتان پست سرمایه‌داران به حزب ما، که گویا ما طرفدار صلح جداگانه‌ای با آلمان هستیم اعتراض کند». امپراتور آلمان هم مانند نیکلای دوم یا هرکدام از پادشاهان متفقین «راهن تاجسدار»ی بیش نیست. پاره‌ای از اعلامیه‌ای که در اکتبر ۱۹۱۵ در نشریه حزبی «ساتسیال دموکرات» چاپ شده بود در پیش‌نویس نقل شد، برای نشان دادن این که حزب هرگاه به قدرت برسد در نظر دارد که فوراً صلح دموکراتیک را «با آلمان و همه ملت‌ها با هم» پیشنهاد کند. پیش‌نویس قطعنامه این اعلامیه را تأیید می‌کرد، و اضافه می‌کرد که «تا زمانی که اکثریت مردم... حلقه اتصال ناکسستنی میان جنگ کنونی و منافع امپریالیست‌ها را دریافته‌اند، فقط یک راه برای قطع کشتار مردم وجود دارد». این راه عبارت است از ترویج برادری میان نیروهای متخاصم در جبهه، و غرض از این کار هم این است که چه در آلمان و چه در روسیه قدرت حکومتی به دست شوراهای نمایندگی کارگران و سربازان انتقال یابد. ۷ به نظر می‌رسد که کنفرانس این پیش‌نویس را بایگانی کرده است؛ اما لنین در پایان همان ماه پیش‌نویس خود را در کنفرانس حزبی سراسر روسیه (معروف به «کنفرانس آوریل») از نو مطرح کرد.

پیش از این کنفرانس، در نیمه دوم آوریل ۱۹۱۷، یک سوسیالیست دانمارکی به نام بورگبیرگ به پتروگراد آمد و دعوتنامه‌ای برای کمیته اجرائی شورای پتروگراد آورد که به منظور مذاکره درباره شرایط صلح نمایندگان خود را برای شرکت در بین‌الملل سوسیالیست‌ها به

6. Lenin, *Sochineniya*, xx, 87-8.

7. *ibid.*, xx, 186-90;

استکهلم بفرستد. با این پیشامد وضع پیچیده‌تر شده بود. دو سوسیال دموکرات میهن‌پرست آلمانی، شایدمن و ابرت، با موافقت دولت آلمان با بورگبیرگ پیش از حرکت از کوپنهاگ ملاقات کردند؛ و شرایطی که گویا مورد تأیید آن‌ها بود این سه نکته را دربر داشت: تخلیه سرزمین‌های تحت اشغال آلمان، اصلاح مرز لورن، و خودمختاری فرهنگی نواحی آلمانی‌نشین لهستان. اکثریت امرار و منشویک شورای پتروگراد، و نیز برخی از بلشویک‌ها، حاضر بودند که از این فتح باب استقبال کنند. در «کنفرانس آوریل» بلشویک‌ها، لنین پیشنهادهای آلمان را چنین تفسیر کرد که در آلمان کارد به استخوان رسیده است، و بورگبیرگ را به نام مأمور بورژوازی آلمان محکوم کرد، و کنفرانس پیشنهاد شده استکهلم را مسخره‌بازی نامید. ۸ لنین پس از آن که شبهه طرفداری از مذاکرات جداگانه با آلمان را به این ترتیب از سر خود دور کرد، بار دیگر به مسأله جنگ بازگشت و روایت پاره‌ای از قطعنامه خود را، که در یک کمیسیون کنفرانس مختصری جرح و تعدیل شده بود، مطرح کرد. این قطعنامه که بدون رأی مخالف، با هفت رأی ممتنع، در کنفرانس به تصویب رسید، ابتدا ماهیت سرمایه‌داری جنگ امپریالیستی را مورد تأکید قرار می‌دهد و خواهان «انتشار و الغای همه قراردادهای راهزنانه سری» می‌شود. بخش دوم قطعنامه «دفاع طلبی انقلابی» را محکوم می‌کند. بخش سوم آن اعلام می‌کند که «این جنگ را می‌توان با صلح دموکراتیک پایان داد، فقط با انتقال قدرت حکومتی در دست کم چند کشور متخاصم به دست پرولترها و نیمه پرولترها». قطعنامه برنامه‌ای را که لنین در ۱۹۱۵ طرح‌ریزی کرده بود، یعنی پیشنهاد «صلح دموکراتیک» به همه کشورهای متخاصم، تکرار می‌کند؛ اما از اعلام علنی طرفداری از شکست طفره می‌رود، به این ترتیب که این امر را مسلم می‌انگارد و صراحتاً می‌گوید که «این اقدامات و پیشنهاد علنی صلح اطمینان کامل کارگران کشورهای متخاصم را به یکدیگر تأمین خواهد کرد و ناگزیر به قیام پرولتاریا

8. *ibid.*, xx, 254-65;

لنین شرایطی را که گویا آلمان‌ها پیشنهاد کرده بودند از نشریه منشویکی *Rabochaya gazeta* نقل می‌کند. قطعنامه رد فتح باب بورگبیرگ با اکثریت ۱۴۰ رأی و ۸ رأی ممتنع تصویب شد.

(VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 230-2).

برضد آن حکومت‌های امپریالیستی که مخالف صلح پیشنهاد شده باشند منجر خواهد شد». بدین ترتیب، تبلیغات انقلابی و ترویج برادری در جبهه فقط تا زمانی لازم شناخته می‌شد که «طبقه انقلابی در روسیه تمام قدرت حکومتی را به دست بگیرد»؛ زیرا که این حرکت به خودی خود انتقال قدرت را به دست پرولتاریا در کشورهای دیگر نیز در پی خواهد داشت. ۹. کنفرانسی از سازمان‌های بلشویکی ارتش که در ژوئیه ۱۹۱۷ برای اعتراض به تعرض در جبهه گالیسیا تشکیل شد، همین عقیده را تقریباً با همین عبارات بیان کرد: پس از انتقال قدرت به شوراهای همه کشورهای متخاصم پیشنهاد صلح می‌شود، و این پیشنهاد «ناگزیر به قیام پرولتاریا برضد حکومت‌های امپریالیستی که مخالف چنین صلحی باشند منجر خواهد شد». ۱۰.

بدین ترتیب، از آوریل تا اکتبر ۱۹۱۷، در تمام مدت فرض بیان شده یا بیان‌نشده اردوگاه بلشویک‌ها این بود که انقلاب بلشویکی در روسیه و پایان‌یافتن جنگ با صلح «دموکراتیک»، و انقلاب پرولتاریایی در اروپا اجزای روند واحدی را تشکیل می‌دهند و در عمل از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. لنین در مقاله‌ای در نشریه حزبی در سپتامبر ۱۹۱۷، لحظه‌ای با صورت دیگر - و نامطلوب‌تر - این روند رو به رو می‌شود:

اگر امری که کمتر از همه احتمال آن می‌رود پیش بیاید، یعنی اگر هیچ‌کدام از کشورهای متخاصم حتی آتش‌بس را هم نپذیرند، آن وقت جنگ از جانب ما جنگی خواهد شد واقعاً لازم، واقعاً عادلانه و تدافعی. صرف این نکته که پرولتاریا و فقیرترین دهقانان از این موضوع آگاه خواهند بود، روسیه را از لحاظ نظامی چندین برابر قوی‌تر خواهد ساخت، به‌ویژه پس از بریدن کامل از سرمایه‌دارانی که مردم را غارت می‌کنند، بگذریم از این که در آن صورت

9. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 227-8.

10. *ibid.*, i, 242;

حتی در اوت ۱۹۱۷ کامنف در کمیته مرکزی اجرائی سراسری به نفع کنفرانس استکهلم سخن گفت و لنین شدیداً او را سرزنش کرد.
(*Lenin, Sochineniya*, xxi, 78-9).

جنگ از جانب ما، نه لفظاً بلکه واقعاً، جنگی خواهد بود
 به اتفاق طبقات محروم همه کشورهای، به اتفاق خلق‌های
 محروم سراسر جهان.^{۱۱}

ولی حتی در چنین صورتی هم لنین مسلماً این را فرض می‌گرفت که اعلام
 چنین جنگی به خودی خود منجر به انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری
 خواهد شد. هنگامی که لنین امکان «جنگ انقلابی» را در سر می‌پروراند،
 يك چنین تصویری را در نظر داشت. خوش‌بینی فطری او و ایمانش به
 انقلاب مانع از آن بود که این امکان را هم در نظر بگیرد که قدرت‌های
 سرمایه‌داری ممکن است صلح «دموکراتیک» را رد کنند و همچنان قادر
 باشند که قدرت نظامی خود را بر ضد نیروهای انقلاب به‌کار برند.

تبلیغات برای صلح دموکراتیک بدون الحاق و غرامت، برای دولت
 موقت بسیار ناراحت‌کننده از کار درآمد، زیرا که از مه ۱۹۱۷ اس‌ارها
 و منشویک‌ها در این دولت شرکت داشتند و به متفقین فشار می‌آوردند
 که هدف‌های جنگ را مشخص کنند. نتیجه آنی انقلاب فوریه در انگلستان
 این بود که همه نیروهای چپ، که جنگ آن‌ها را موقتاً از صحنه بیرون
 رانده بود، تقویت شدند، و به‌ویژه تقاضا برای تعریف هدف‌های
 «دموکراتیک» جنگ بالا گرفت. ۱۲. نخستین بحث جدی درباره هدف‌های
 جنگ در مجلس عوام انگلستان روز ۱۶ مه ۱۹۱۷ پیش آمد، و آن هم به
 پیشنهاد اسنودن، که در آن ایام سخنگوی «حزب کارگران مستقل» بود؛

11. *ibid.*, xxi, 224.

۱۲. يك منتقد دقیق امریکایی واکنش‌های بریتانیا را با این عبارات توصیف
 می‌کند: «حالت توقف در جبهه غرب و ناکامی در سایر جبهه‌ها امید پیروزی را تا
 زمان نامعینی به تعویق انداخت، و گفتگوهای اخیر میان دولتمردان، اگرچه نتایج
 فوری نداشت، محیط مساعدی برای مذاکرات صلح فراهم ساخت. در چنین زمینه‌ای
 انقلاب روسیه، که رویداد بسیار مهمی شناخته می‌شد، انواع فعالیت‌های دست‌چپی
 را باعث شد، و در واقع در جلب اعضای اتحادیه‌های کارگری به نظریاتی که تا
 آن روز در انحصار انجمن‌های سوسیالیستی بود مؤثر افتاد. در ایجاد این واکنش
 مساعد نسبت به انقلاب هیچ چیزی به اندازه شعار صلح فوری بدون الحاق و بدون
 غرامت و اعلام حقوق اقوام برای تعیین سرنوشت خویش، تأثیر نداشت.»

(Carl F. Brand, *British Labor's Rise to Power* (Stanford, 1941), p. 90).

اسنودن درخواست کرد که هدف‌های جنگ براساس همان عبارت‌بندی روسی، یعنی خودمختاری و انصراف از الحاق و غرامت، اعلام شود. به این پیشنهاد ۳۲ رأی داده شد - که اقلیت شایان توجهی بود. تأثیر انقلاب فوریه در عقاید امریکاییان نیز همین‌قدر نمایان بود. اگرچه هیچ دلیلی در دست نیست که بتوان گفت این انقلاب ورود امریکا را به جنگ تسریع کرد، این پیشامد یکی از موانع جدی را از سر راه طرفداران جنگ برداشت^{۱۲}، و تقاضای اعلام هدف‌های جنگ را، به عبارتی دقیق‌تر و بسیار «دموکراتیک» تر از آنچه متفقین تا آن روز مصلحت می‌دانستند، برانگیخت. متفقین در پذیرفتن این تقاضا تعلل کردند، و دولت‌های بریتانیا و فرانسه حاضر نشدند به سوسیالیست‌های انگلیسی و فرانسوی اجازه دهند که در کنفرانس استکهلم شرکت کنند (و کنفرانس به همین سبب از هم پاشید)، این کارها به اعتبار دولت موقت لطمه زد و آن را در برابر حملات بلشویک‌ها سخت آسیب‌پذیر ساخت. در پاییز ۱۹۱۷، اوضاع بین‌المللی و داخلی، هر دو، به نظر لنین هر روز فرخنده‌تر از روز پیش می‌نمود. متن تصمیم کمیته مرکزی حزب به تصرف قدرت، که در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۷ به‌رغم رأی مخالف کامنف و زینوویف به تصویب رسید، با اشاره به «موقعیت بین‌المللی انقلاب روسیه» آغاز می‌شود، و این موقعیت را یکی از عواملی که «قیام مسلحانه را در دستور قرار می‌دهد» می‌نامد. منظور از «موقعیت بین‌المللی» دو چیز بود: «قیام ناوگان آلمان به‌عنوان نمونه افراطی رشد انقلاب سوسیالیستی جهانی در سراسر اروپا»، و «خطر صلح میان امپریالیست‌ها، برای خفه‌کردن انقلاب در روسیه». ۱۲. لنین در جلسه بعدی کمیته مرکزی در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۷، یک

۱۳. به نظر لنینگ این انقلاب «آخرین مانع در نظر گرفتن جنگ را به‌عنوان جنگ دموکراسی برضد استبداد از میان برداشت» (S. F. Bemis, *American Secretaries of State*, x (N.Y., 1928), 97)؛ نوتر نیز به اظهارات چندین تن از نمایندگان کنگره آمریکا در این ایام اشاره می‌کند (H. Notter, *The Origins of the Foreign Policy of Woodrow Wilson* (Baltimore, 1937), p. 639).

14. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 273;

صورت مذاکرات این جلسه ۱۰ اکتبر ۱۹۱۷ در مأخذ زیر آمده است:
Protokoly Tsentral, nogo Komiteta RSDRP (1929), pp. 98-101.

بار دیگر به شورش در ناوگان آلمان اشاره کرد و گفت که «موقعیت بین‌المللی يك سلسله مبانی عینی به ما می‌دهد که معتقد شویم اگر حالا دست درآوریم تمام پرولتاریای اروپا را در جانب خود خواهیم داشت»؛ و استالین در همان جلسه استدلال کرد که باید به موقعیت بین‌المللی «ایمان بیشتر»ی داشته باشند، و اختلاف نظر میان لنین از يك طرف و کامنف و زینوویف را از طرف دیگر، روشن‌تر از دیگران عبارت‌بندی کرد:

دو خط‌مشی داریم: یکی مسیر پیروزی انقلاب را تعیین می‌کند و متکی بر اروپا است، دیگری به انقلاب اعتقاد ندارد و می‌خواهد فقط يك جبهه مخالف باشد. ۱۵

اتکا بر اروپا مقدمه کبرای پیروزی سوسیالیسم در روسیه بود. لنین به این دو شرط، مؤمن ماند، یعنی به شرایط داخلی و بین‌المللی، که در ۱۹۰۵ آن‌ها را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی لازم شناخته بود: اتحاد با طبقه دهقانان روسیه و پشتیبانی پرولتاریای انقلابی در اروپا. در اکتبر ۱۹۱۷ نیز لنین به‌طور جدی معتقد نبود که پیروزی انقلاب می‌تواند در روسیه ادامه یابد، مگر آن که هر دو شرط فوراً احراز شود. دو اقدام نخستین بلشویک‌ها پس از تصرف قدرت - فرمان ارضی و فرمان صلح - به منظور احراز این دو شرط صورت گرفت.

«فرمان صلح» معروف - که در واقع تقاضایی بود از حکومت‌ها و خلق‌های کشورهای متخاصم برای صلح دموکراتیک - نخستین حرکت دیپلماتیک «دولت موقت کارگران و دهقانان» بود، که در ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷، یعنی روز بعد از پیروزی انقلاب، به تصویب دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه رسید. نیروی محرک این فرمان تا حدی هم ملاحظات داخلی بود. به يك معنی، فرمان صلح نیز مانند فرمان ارضی خطاب به دهقانان بود - دهقانان در لباس سربازی. در این لحظه حساس،

15. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 331-2; Stalin, *Sochineniya*, iii, 381;

تمام این بحث در این مأخذ آمده است:

Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929), pp. 111-24.

رژیم بر حمایت توده دهقانان، به ویژه دهقانان بسیج شده، متکی بود، یعنی بر حمایت توده‌ای که، به تعبیر مارکسیستی، جهان بینی‌اش همچنان «خرده بورژوازی» بود؛ و تا زمانی که وضع از این قرار بود، انقلاب نمی‌توانست محظورات بورژوازموکراتیک را از خود دور کند. چنان‌که لنین بعدها نوشت، توده‌های «خسته و فرسوده بر اثر جنگ چهارساله فقط صلح می‌خواستند و در وضعی نبودند که بپرسند: چرا جنگ؟»^{۱۶}. اما لنین تنها در اندیشه دهقانان نبود. پیش از پایان قرن نوزدهم، جنبش صلح-طلبی (پاسیفیسم) بورژوارادیکال به ویژه در آلمان رفته رفته مقدار زیادی از تفکرات سوسیال‌دموکرات‌ها را درباره جنگ و صلح تحت تأثیر قرار داده بود. سوسیال‌دموکرات‌های روس نیز از این تأثیر مصون نمانده بودند؛ حتی برای بسیاری از بلشویک‌ها تصور صلح به این معنی از صلح به معنای شکست ملی و انقلاب اجتماعی آسان‌تر بود. در لحظه حساس تصرف قدرت، که بقای رژیم هنوز به مویی بند بود، لنین ناچار بود طوری سخن بگوید که طرفداران بالقوه او هرچه بیشتر به گردش فراهم آیند و هرچه کمتر ناراحت شوند. اما فرمان صلح در وهله اول حرکتی بود در سیاست خارجی، و مسلماً عنصر حساب شده‌ای برای جلب نظر امریکاییان نیز در آن منظور شده بود - و همچنین برای جلب نظر آن عده از رادیکال‌های کشورهای دیگر که ممکن بود موافقتی با آن داشته باشند. لنین دو سال پیش‌تر چنین پیش‌بینی کرده بود که «نه آلمان، نه انگلستان، نه فرانسه»، هیچ‌کدام نمی‌توانند صلح را با شرایطی که بلشویک‌ها پیشنهاد می‌کنند بپذیرند. اما سیاست صحیح این بود که شرایط دولت بلشویکی چنان معقول و ملایم باشد که رد کردن آن‌ها باعث شرمندگی و رسوایی شود؛ و روشن بود که نویسندگان شرایط وسوسه می‌شوند که آن‌ها را به زبانی بنویسند که هرچه بیشتر به زبان آن سوی اقیانوس اطلس نزدیک باشد. دولت شوروی سنت منافع مشترک را، میان ایالات متحده و روسیه انقلابی در نبرد برای صلح دموکراتیک، از دولت موقت به ارث برده بود.

بدین ترتیب بود که فرمان صلحی که در فردای روز انقلاب در دومین کنگره شوراهای سراسر روسیه به تصویب رسید، از لحاظ منبع الهام و لحن کلام، بسیار بیشتر به سخنان ویلسون (رئیس‌جمهور امریکا) گرایش

داشت تا به آثار مارکس، و حق این است که آن را نه خلف دوردست «مانیفست کمونیستی» بلکه سلف بلافصل آن چهارده ماده‌ای بشناسیم که دو ماه بعد از طرف ویلسون منتشر شد؛ در حقیقت نقشی که این اعلامیه به‌طور غیرمستقیم در الهام‌بخشیدن به ویلسون داشته است مورد تأیید است. ۱۷. این فرمان پیشنهادی بود برای صلح فوری، خطاب «به همهٔ خلق‌های متخاصم و حکومت‌های آن‌ها»، که در سراسر جهان منتشر شد. خواست این فرمان صلح سوسیالیستی نبود، بلکه «صلح عادلانه و دموکراتیک» بود - صلحی بدون الحاق یا غرامت، صلحی بر مبنای حق خودمختاری همهٔ ملل، با «رأی آزاد». این فرمان اعلام می‌کند که دیپلماسی سری از میان رفته است و دولت شوروی در نظر دارد پیمان‌های سری گذشته را منتشر کند، و از این پس همهٔ مذاکرات را «کاملاً آشکار، در برابر تمام مردم» انجام دهد. از سرمایه‌داری به عنوان علت جنگ و از سوسیالیسم به عنوان درمان آن، هیچ سخنی نرفته است. تنها اشارهٔ محوی به انقلاب جهانی در آخرین جملهٔ آن دیده می‌شود، که در آن از کارگران انگلستان و فرانسه و آلمان دعوت می‌شود که رفقای روس خود را یاری دهند تا «کار صلح و همچنین کار آزاد ساختن توده‌های رنجبر و استثمار شدهٔ خلق را از هر نوع بردگی و استثمار با توفیق به سرانجام برسانند». قطعنامه‌ای که در دومین کنگرهٔ نمایندگان دهقانان سراسر روسیه در ۱۶/۳ دسامبر ۱۹۱۷ به مناسبت مذاکرات آتش‌بس با قدرت‌های مرکزی به تصویب رسید حتی این اندازه هم پیش نمی‌رود. این قطعنامه از

۱۷. بنابر گفتهٔ هاوس «به این سبب که هیأت امریکایی نتوانست کنفرانس متفقین را به صدور بیانیه‌ای دربارهٔ جنگ وادار کند که غرض آن نگه‌داشتن روسیه در جنگ باشد»، ویلسون در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۷ به این فکر افتاد که شخصاً «نطق جامعی» ایراد کند (C. Seymour, *The Intimate Papers of Col. House*, (1928), 324-5). در ۳ ژانویهٔ ۱۹۱۸ ویلسون از سفیر امریکا در پتروگراد تلگرافی دریافت کرد که می‌گفت یکی از وسائل ممکن نگه‌داشتن روسیه در جنگ بیان مجدد هدف‌های جنگ است. شکل اصول چهارده‌گانه در تلگرافی از سیسون پیشنهاد شد، که نمایندهٔ کمیتهٔ روابط عمومی امریکا در پتروگراد بود. سیسون به ویلسون توصیه کرد که «هدف‌های جنگ ضدامپریالیستی و خواست‌های امریکا در ۱۰۰۰ کلمه یا کمتر با پاراگراف‌های کوتاه شمارمانند» مجدداً بیان شود. (E. Sisson, *One Hundred Red Days* (Yale, 1931), p. 205; G. Creel, *Rebel at Large* (N.Y., 1947), p. 168).

«دهقانان، کارگران، و سربازان آلمان و اتریش» می‌خواهد که فقط «با ایستادگی سازش‌ناپذیر خود با خواست‌های امپریالیستی حکومت‌های خود مخالفت ورزند و از این طریق صلح مردمی را در اسرع وقت تضمین کنند». ۱۸ یکی از شاهدان عینی نخستین هفته‌های انقلاب روحیه غالب آن ایام را به صورت زنده‌ای ترسیم کرده است:

از بالکن وزارت خارجه پرچم سرخ بزرگی در باد زمستانی موج می‌زد. روی پرچم این کلمات نوشته شده بود: «زنده باد صلح!» تمام فضای آن‌جا این تصور را به بیننده می‌داد که انقلابیان روسیه یک تلاش جدی را برای صلح آغاز کرده‌اند. الفاظ جنگ طبقاتی دست‌کم موقتاً از مجموعه لغات تروتسکی ناپدید شده بود و جای خود را به این کلمات داده بود: «صلح بین‌الملل خلق‌ها» ۱۹

رادک نیز پنج سال بعد در یک مقاله رسمی که به مناسبت یادبود انقلاب نوشته شده است، هدف سیاست شوروی را در آن لحظات نخستین با کلماتی توصیف می‌کند که هیچ‌ذکری از طبقه یا از انقلاب در آن‌ها به میان نیامده است: «برانگیختن توده‌های خلق در کشورهای متفق، به این منظور که حکومت‌ها، در زیر فشار توده‌ها، با ما پشت یک میز بنشینند و درباره صلح مذاکره کنند و بدین ترتیب یک صلح عمومی به دست آید که برای ما مساعدتر باشد.» ۲۰

18. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 204;

این قطعه‌نامه احتمالاً به قلم تروتسکی نوشته شد، زیرا که در مجموعه آثار او آمده است. چند روز بعد کمیته مرکزی اجرائی سراسری پیام دیگری صادر کرد، خطاب «به توده‌های رنجبر همه کشورها»، برای «صلح خلق‌ها، صلح دموکراسی، صلح عادلانه»؛ اما در این پیام اضافه می‌کند که «ما چنین صلحی را فقط در صورتی به دست خواهیم آورد که خلق‌های همه کشورها با مبارزه انقلابی خود شرایط آن را تعیین کنند» (*Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 133).

19. M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), p. 183.

20. *Za Pyat' Let* (1922), p. 60:

این مجموعه‌ای است از مقالات که از طرف کمیته مرکزی حزب به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب منتشر شد.

از پیشنهاد صلح دموکراتیک به همه کشورهای متخاصم که بگذریم، تنها موضوع دیگری که بلشویک‌ها در سیاست خارجی خود پیش از تصرف قدرت اعلام کرده بودند الفا و انتشار پیمان‌های سری بود. انتشار پیمان‌هایی که در آن‌ها متفقین بر سر تقسیم نتایج پیروزی توافق کرده بودند، یکی از اقدامات و دستاوردهای بزرگ دیپلماسی شوروی شناخته می‌شد. سوسیال‌دموکرات‌ها و رادیکال‌های بورژوا از مدت‌ها پیش دیپلماسی سری را آماج حملات خود قرار داده بودند. در کنگره بین‌الملل دوم در کوپنهاگ این نوع دیپلماسی محکوم شده بود؛ در انگلستان گروه رادیکال با نفوذی که گرایش صلح‌طلبی داشت، در زمان جنگ سازمانی به نام «اتحاد نظارت دموکراتیک» به وجود آورده بود که موضع عمده‌اش از میان بردن دیپلماسی سری و برقرار کردن نظارت مردمی در سیاست خارجی بود؛ در ایالات متحده قانون اساسی چنان تنظیم شده بود که قبول هر تعهد بین‌المللی را به تصویب علنی مجلس سنا موکول می‌کرد. بنابراین انتشار پیمان‌ها نیز، مانند فرمان صلح، از یک لحاظ طرف خطابش اذهان مردم امریکا و اذهان رادیکال‌های کشورهای متفق بود، به‌رغم حکومت‌های آن‌ها، که معاملات مشؤوم آن‌ها با یکدیگر، و با رژیم برافتاده تزاری، بدین‌ترتیب در معرض دید جهانیان قرار می‌گرفت. انتشار پیمان‌های امضا شده در فاصله سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷^{۲۱} در روز ۲۳/۱۰ نوامبر ۱۹۱۷ در «پراودا» آغاز شد، و اسناد آن‌ها به‌صورت جزوه‌هایی درآمد که از سپتامبر ۱۹۱۷ تا فوریه ۱۹۱۸ هفت شماره از آن‌ها به سرعت انتشار یافت. از آن پس بسیاری از اسناد سری دیپلماسی روسیه در دوران پیش از انقلاب نیز منتشر شد. نخستین مورد ترجمه انگلیسی این اسناد که در ۱۲ دسامبر ۱۹۱۷ در «منچسترگاردین» چاپ شد، در محافل رادیکال انگلستان تقاضای تعریف هدف‌های جنگ را

۲۱. قروفسکی در کمیته مرکزی اجرائی سراسری توضیح داد که این‌ها در واقع «قراردادهای مکتوب بر چرم» نبودند، بلکه «مکاتبات دیپلماتیک و تلگراف‌های رمزی [بودند] که میان دولت‌ها رد و بدل می‌شدند» (*Protokoly Zasedanii VTsIK 2 sozyva* (1918), p. 42). نخستین و جنجالی‌ترین موافقتنامه‌هایی که منتشر شد تلگراف‌های مارس ۱۹۱۵ بود که میان دولت‌های انگلیس و فرانسه و روسیه رد و بدل شده بود و به‌موجب آن‌ها قول استانبول به روسیه داده می‌شد، قول منطقه بی‌طرف پیشین ایران به انگلستان، و قول حمایت روسیه از دعاوی ارضی فرانسه در اروپای غربی نیز به فرانسه.

برانگیخت. در ایالات متحده نیز سروصدایی برپا شد، و مسلماً ویلسون نیز در چهارده ماده خود، که چند روز بعد تنظیم آن‌ها را آغاز کرد، تحت تأثیر این سروصدا قرار گرفت. تصادفی نبود که ماده اول پیشنهاد ویلسون خواست دموکراسی جوان امریکا و دموکراسی جوان تر روسیه را برضد شیوه‌های دیرین قدرت‌های کهن بیان می‌کرد:

معاهده‌های آشکار صلح، که به‌طور آشکار به آن رسیده‌باشند، و پس از آن هم هیچ تفاهم پنهانی بین‌المللی از هیچ نوعی صورت نگیرد، بلکه دیپلماسی همیشه به‌طور صریح و در دیدرس عموم جریان یابد.

اما توسل به اذهان روشن‌اندیش در ایالات متحده و جاهای دیگر تنها وجه مهم انتشار پیمان‌های سری نبود. نبرد دموکراتیک برضد دیپلماسی سری بر اعتقاد رادیکالی استوار بود که در نظریه دموکراتیک قرن نوزدهم ریشه بسیار ژرفی داشت، یعنی اعتقاد به درستی و توانایی اذهان عمومی. ویلسون در سخنان سیاسی خود همیشه از روی‌گرداندن از حکومت‌های خبیث و روی‌آوردن به مردمان روشن‌اندیش دم می‌زد، و تبلیغات سازمان‌های بورژوا رادیکالی مانند «اتحاد نظارت دموکراتیک» نیز حاکی از همین برداشت بود، چنان که این مطلب مورد قبول وسیع و بی‌چون و چرای مردم واقع شده بود. این حربه آماده‌ای بود در خور دست بلشویک‌ها، که می‌بایست از مرحله آرمانی‌ساختن مردم در بینش بورژوا دموکراتیک گامی فراتر بگذارند تا به مرحله آرمانی‌ساختن پرولتاریا در بینش مارکسیستی برسند، و به‌جای آن که حملات خود را به حکومت‌های سرمایه‌داری منحصر کنند، سرمایه‌داری بورژوایی را به‌طور کلی آماج تیرهای خود قرار دهند. وقتی که لنین در آوریل ۱۹۱۷ اعلام کرد که پیمان‌های سری «تضادهای میان منافع سرمایه‌داران و اراده خلق

۲۲. «اگر سردسته‌ها خود را کنار می‌کشیدند، او فقط می‌بایست به مردم متوسل شود.... مردم هدف‌های عالی و صحیح و درست داشتند» (R.S. Baker, *Woodrow Wilson: Life and Letters*, iii (1932), p. 173) ؛ این مسأله به تفصیل در این کتاب تشریح شده است:
E.H. Carr, *The Twenty Years' Crisis* (second ed., 1946), pp. 31-6.

را به زنده‌ترین صورت برملا می‌کنند»، نیمی از این گام برداشته شد. ۲۲ انتشار نخستین پیمان‌ها در «ایزوستیا» با مقدمه کوتاهی به قلم تروتسکی آغاز شد. در نخستین بندهای این مقدمه، تروتسکی به نواختن ساز «دموکراتیک» قانع است:

نبرد با امپریالیسم، که خون ملل اروپا را ریخته و آن‌ها را نابود کرده است، به معنای نبرد با دیپلماسی سرمایه‌داری نیز هست، که حق دارد از روشنایی روز بترسد. خلق روسیه و به همراه آن خلق‌های اروپا و سراسر جهان باید از حقایق اثبات‌شده دربارهٔ نقشه‌هایی که در نهان به دست سرمایه‌داران و صنعت‌داران و مأموران پارلمانی و دیپلماتیک آن‌ها کشیده شده است خبر داشته باشند.... امحای دیپلماسی سری اولین شرط یک سیاست خارجی شرافت‌مندانه و مردمی و واقعاً دموکراتیک است.

اما تروتسکی در بند آخر مقدمه با احتیاط به زمینه دیگری می‌پردازد:

برنامه ما آرزوهای سوزان میلیون‌ها کارگر و سرباز و دهقان را خلاصه می‌کند. ما خواهان صلح فوری براساس اصول همزیستی و همکاری شرافت‌مندانه ملل هستیم. ما سرنگونی فوری سلطه امپریالیسم را می‌خواهیم. ما کار طبقات حاکم را چنان که در اسناد سری دیپلماسی منعکس است در برابر دید جهانیان می‌گذاریم و با شعاری که پایه تغییرناپذیر سیاست خارجی ما را تشکیل می‌دهد به سوی رنجبران روی می‌آوریم: کارگران همهٔ کشورها، متحد شوید! ۲۳

یک ماه بعد، تروتسکی در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری اصول خود را به زبان سازش‌ناپذیرتری اعلام می‌کند:

23. Lenin, *Sochineniya*, xx, 259.

24. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 164-5.

برای ما فقط يك پیمان نانوشته ولی سری وجود دارد - پیمان
همبستگی بین المللی پرولتاریا. ۲۵

واقعاً هم اشتباه است اگر فرمان صلح و انتشار پیمان‌های سری را فقط
نوعی هوس گذران یا مصلحت‌بینی آنی تعبیر کنیم. برای شناختن روحیه
غالب نخستین ماه‌های انقلاب درك جهان‌بینی اساساً انترناسیونالیستی
که در ایدئولوژی بلشویکی مضمّن است ضرورت دارد. در مجلس معروف
به «پیش‌پارلمان» در آستانه انقلاب اکتبر، میلیوکوف «فرمول» «دموکراسی
انقلابی» را با ریشخند چنین توصیف کرده بود:

سیاست خارجی نداریم، دیپلماسی سری نداریم، ولی صلح
به اصطلاح دموکراتیک فوری هم می‌خواهیم؛ و برای به دست
آوردن آن هم تنها چیزی که لازم داریم این است که متفقین
خود را مجبور کنیم که دیدگاه لنین و تروتسکی را بپذیرند
و همصدا با آن‌ها بگویند: «ما هیچ نمی‌خواهیم، ما چیزی
نداریم که برایش بجنگیم». آن وقت دشمنان ما هم همین حرف
را تکرار خواهند کرد و برادری ملل واقعیت پیدا می‌کند. ۲۶

در این فضا بود که دولت انقلابی جدید قانع شد به این که خود را
«دولت موقت کارگران و دهقانان» بنامد. دادن نام جغرافیایی به این
دولت یا قائل شدن حدود قلمرو حکومتی برای آن مشکل به نظر می‌رسید،
زیرا که در این مرحله هیچ کس نمی‌توانست بگوید کدام يك از ملل
امپراتوری پیشین تزار به زیر فرمان این دولت خواهد آمد؛ و در هر
حال، اگر رژیم می‌خواست باقی بماند، هر نوع واحدی که تشکیل می‌دادند
ناگزیر فوراً در يك جمهوری اروپایی یا جهانی، یا فدراسیونی از جماهیر،
مستهلک می‌شد. اما این تنها به دلیل ضرورت یا مصلحت نبود. انقلاب
تقسیم‌بندی قدیم ملیت‌ها را منسوخ کرده و تقسیم‌بندی طبقات را به جای
آن نشانده بود. اکنون نشانه وفاداری کارگر بودن یا دهقان بودن بود، نه

25. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 154.

26. Quoted in Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 43.

روس بودن.

این برداشت پی‌آمدهای عملی هم داشت. فرمان ۲۰ آوریل ۱۷۹۲ مجلس ملی فرانسه ملت فرانسه را ملزم می‌کند که «همهٔ خارجیانی را که غرض دشمنان آن [ملت فرانسه] را محکوم کنند و خود را به زیر پرچم آن قرار دهند و سعی خود را به دفاع از آزادی اختصاص دهند، از پیش [به نزد خود] بپذیرد». کمون پاریس غالباً در اعلامیه‌هایش خود را «جمهوری جهانی» می‌نامید؛ و پس از انتخابات کمون مقرر شد که «نظر به آن که پرچم کمون پرچم جمهوری جهانی است»، انتخاب خارجیان معتبر باشد. ۲۷ به پیروی از این سوابق، به همهٔ اسیران جنگی که حاضر بودند وفاداری ایدئولوژیک خود را نسبت به رژیم شوروی اعلام کنند حق شهروندی جمهوری شوروی تفویض شد؛ و قانون اساسی «ج ش ف س ر» حقوق شهروندی را «بدون هیچ تشریفات نامساعدی» به «خارجیانی که در قلمرو جمهوری روسیه مشغول کارند» اعطا کرد، «مشروط بر این که متعلق به طبقهٔ کارگران یا دهقانان باشند و کارگر اجیری در استخدام نداشته باشند». ۲۸ ارتش سرخ در اصل نطفهٔ خود یک ارتش منحصرأ ملی نبود. در همان زمان تأسیس این ارتش، نامه‌ای به امضای سه نفر امریکایی در «پراودا»ی ۲۴ فوریهٔ ۱۹۱۸ چاپ شد که افراد را به نام‌نویسی در «گروهان بین‌الملل ارتش سرخ» دعوت می‌کرد، و قید شده بود که زبان این گروهان انگلیسی است؛ خود این نامه را گویا به پنج زبان منتشر کرده بودند. ۲۹ از طرف دیگر، پذیرش فوری خارجیان در صفوف انقلاب به این معنی بود که بلشویک‌ها نیز می‌توانستند خود را شهروند جهان تصور کنند. رادک، که خود نمونهٔ انقلابی بین‌المللی بدون منزلت ملی معین بود، در این زمان در یک نشریهٔ مخفی آلمانی می‌نویسد که «ما دیگر مسکوی یا شهروندان ساودپیا نیستیم، بلکه گارد پیشتاز

27. P. Vesinier, *History of the Commune of Paris* (Engl, transl., 1872), p. 178.

۲۸. بنا بر گفتهٔ گورویچ این ماده در آخرین لحظه برحسب دستور کمیتهٔ مرکزی حزب اضافه شد

(According to G. S. Gurvich, *Istoriya Sovetskoi Konstitutsii* (1923), p. 91).

29. A. Rhys Williams, *Through the Russian Revolution* (1923), pp. 185-7.

انقلاب جهانی هستیم». ۲۰. پطروگراد کمتر به پایتخت یک حکومت ملی شباهت داشت، بلکه ستاد مرکزی پرولتاریای انقلابی بود.

همین روحیه نوعی برداشت تحقیرآمیز از مفاهیم و روش‌های عادی سیاست خارجی ایجاد کرده بود. تروتسکی که تازه به مقام کمیسر خلق در امور خارجه منصوب شده بود، روش خود را «انترناسیونالیسم فعال» می‌نامد و وظایفش را در زندگینامه خود چنین توصیف می‌کند:

من چند اعلامیه انقلابی خطاب به خلق‌های جهان صادر می‌کنم و بعد دکانم را تخته می‌کنم. ۲۱.

این یک شوخی توخالی هم نبود. ظاهراً تروتسکی در زمان تصدی مقام کمیساریای خلق در امور خارجه فقط یک بار به وزارت خارجه پیشین رفته است - همان روزی که آن عده از کارکنان وزارتخانه را که مایل بودند در جایی گردآورد و «در دو سه کلام» به آنها گفت که هرکس حاضر باشد صادقانه برای رژیم جدید کار کند، می‌تواند سر کار خود بماند. اما در واقع کاری نبود که کسی انجام دهد، به‌جز انتشار پیمان‌های سری و فروش محتویات محموله‌های دیپلماتیک که پر از هدایایی بود که برای کارکنان وزارت خارجه از خارج وارد می‌شد. این کارها را به ناوی نیمه‌باسوادی به نام مارکین و دانشجوی نیمه‌مستی به نام پولیوانوف، که وابستگی‌های سیاسی‌اش هم مشکوک بود، واگذار کردند

30. Quoted in E. Drahn and S. Leonhard, *Unterirdische Literatur in Revolutionären Deutschland* (1919), p. 150.

31. L. D. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 64;

یستکوفسکی در تأیید این نکته از قول تروتسکی چنین نقل می‌کند: «من مقام کمیسر امور خارجه را فقط به این دلیل پذیرفته‌ام که می‌خواستم برای کارهای حزبی فراغت بیشتری داشته باشم. کار من کار کوچکی است: منتشر کردن اسناد سری و تخته کردن دکان» (*Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 10, 1922, p. 99). ماکس ایستمن می‌گوید که تروتسکی «به این دلیل به کمیساریای امور خارجه منسوب شد که این مقام بنا به عقیده عام دومین مقام هر دولتی است، و در آن لحظه خاص در انقلاب جهانی این مقام مستلزم دلاوری و توانایی نقشه‌کشی فراوان بود» (Max Eastman, *Since Lenin Died* (1925), p. 16) ولی این گفته بی‌پایه است.

و يك حزبی مطمئن به نام زالکینند را هم به عنوان همه‌کاره بالای سرشان گذاشتند. ۳۲ آن مقدار مکاتبه دیپلماتیک که جریان داشت - مانند یادداشت‌های مربوط به رفت و آمد پیک‌ها یا مربوط به مبادله بلشویک‌های گرفتار در خارج (که چیچرین در لندن برجسته‌ترین آن‌ها بود) با خارجیان مقیم قلمرو روسیه - به دست خود تروتسکی در اسمولنی، در ضمن کارهای مهم‌تر، انجام می‌گرفت. ساونارکوم در یکی از پیام‌های رادیویی خود در این ایام می‌گوید: «انقلاب پیروز ما نیازی به شناسایی از طرف نمایندگان حرفه‌ای دیپلماسی سرمایه‌داری ندارد» ۳۳؛ تروتسکی هم کمی بعد در مصاحبه‌ای اضافه می‌کند که مقامات دولت شوروی «به این امر جزئی مراسم دیپلماتیک مطلقاً اعتنایی نمی‌کنند»، و به نظر آن‌ها «ارتباط دیپلماتیک تنها با دولت‌ها لازم نیست، بلکه با احزاب سوسیالیست انقلابی که می‌کوشند دولت‌های موجود را سرنگون کنند» نیز لازم است. ۳۴ یکی از اسناد معدود دوره تصدی تروتسکی در کمیساریای خلق در امور خارجه فرمانی است که در «پراودا»ی ۲۷ نوامبر/۱۰ دسامبر ۱۹۱۷ منتشر شده است، دائر بر عزل غالب دیپلمات‌های برجسته روسیه در خارج «به دلیل پاسخ‌ندادن به تلگراف‌ها و پیام‌های رادیویی». ۳۵

تحقیر روش‌های دیرین سیاست خارجی و نوعی انترناسیونالیسم ذاتی از نتایج منطقی برداشتی بود که در آن ایام نسبت به آینده رژیم عمومیت داشت. تروتسکی در فردای روز انقلاب این برداشت را با تأکید تمام بیان کرده بود:

اگر خلق‌های اروپا قیام نکنند و امپریالیسم را درهم نکوبند، ما درهم کوبیده خواهیم شد. یا انقلاب روسیه گردباد مبارزه را در غرب به راه می‌اندازد، یا این که سرمایه‌داران همه کشورها مبارزه ما را خفه می‌کنند. ۳۶

از آن‌جا که انقلاب اروپا یا جهان شرط بناگذاشتن سوسیالیسم در روسیه،

32. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 97-9.

33. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 92.

34. *Izvestiya*, 16 December 1917.

35. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 123.

36. *Vtoroi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1928), pp. 86-7.

و حتی شرط بقای رژیم شناخته شده بود، پس هدف اساسی سیاست خارجی هم بایستی به راه انداختن و پیش بردن این انقلاب باشد. روش‌های دنبال کردن این هدف ساده و سراسر بود. یکی از نخستین فرمان‌های ساونارکوم فرمانی بود که در «پراودا»ی ۲۶/۱۳ دسامبر ۱۹۱۷ با امضای لنین به عنوان رئیس ساونارکوم و تروتسکی به عنوان کمیسر خلق در امور خارجه منتشر شد، دائر بر این که «دو میلیون روبل برای نیازهای جنبش انقلابی در اختیار نمایندگان کمیساریای خلق در امور خارجه در خارج از کشور قرار می‌گیرد». ۲۷ در ظرف چند هفته پس از انقلاب، در کمیساریای خلق در امور خارجه (نارکومیندل) «بخش تبلیغات بین‌المللی» به ریاست رادک تشکیل شد، که وظیفه اصلی آن عبارت بود از انتشار يك روزنامه آلمانی به نام «دی‌فاکل» («مشعل»)، برای توزیع کردن میان اسیران جنگی آلمانی و اتریشی و سربازان آلمانی در جبهه شرقی. ۲۸ در ۱۹ دسامبر/ ۱ ژانویه ۱۹۱۸ دفتر این روزنامه از نارکومیندل به کمیته مرکزی اجرائی سراسری منتقل شد و نام «دی‌فاکل» نیز به «در فولکر فریده» («صلح مردمی») تغییر یافت؛ در صفحه اول این روزنامه نوشته شده بود که «به سردبیری کارل رادک برای توزیع رایگان در میان برادران آلمانی ما هر روز منتشر می‌شود». شاید عجیب‌ترین نکته در مورد این روزنامه‌ها این باشد که مطالب آن‌ها خطاب به روشنفکران است، یعنی فرض نویسندگان بر این است که خوانندگان آشنایی مختصری با مبانی معتقدات مارکسیستی دارند. نشریه‌های مشابهی به زبان‌های مجاری، رومانیایی، صربسی، چکی، و ترکی درآمد. ۲۹

37. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 8, art. 112;

چاپ شدن آن در مجموعه آثار تروتسکی نشان می‌دهد که این فرمان به قلم تروتسکی نوشته شده است. (Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 151)

۳۸. بنا بر يك گزارش در این بخش اسیران جنگی آلمان و اتریش-مجارستان به کار گماشته شدند (1933), pp. 434-5 (*Vos'moi S'ezd RKP(B)*).

۳۹. جان رید در کتاب خود (John Reed, *The Liberator* (N.Y.), January 1919, pp. 17-23) صفحه اول این نشریات را گراوور کرده است: *Die Fackel and Der Völkerfriede; Revoljutsiya 1917 goda*, vi (ed I. N. Lyubimov, 1930), 256.

سیزده شماره از *Der Völkerfriede* تا ۲۳/۱۰ ژانویه ۱۹۱۸ منتشر شد (آخرین شماره در پرورنده موزه بریتانیا است)؛ عمر این نشریه با پیمان برست‌لیتوفسک به پایان رسید.

نمایندگانی به اردوگاه‌های اسیران جنگی سراسر روسیه فرستاده شدند؛ و ۱۰،۰۰۰ اسیر آلمانی و اتریشی برای کار انقلابی در میان هموطنان خود تعلیمات دیدند. توفیق سریع این کار را تروتسکی در سخنرانی ۲۲/۹ دسامبر ۱۹۱۷ خود اعلام کرد و گفت که اسیران انقلابی اتریش-مجارستان پیشنهاد کرده‌اند که در صورت تجدید مخاصمات حاضرند برضد امپریالیسم آلمان بجنگند. ۴۰ دو هفته بعد، «پراودا» يك «پیام به پرولتاریای پادشاهی اتریش-مجارستان و امپراتوری آلمان» با امضای «سازمان سوسیال‌دموکرات اسیران جنگی در روسیه» منتشر کرد.^{۴۱}

فشار اصلی تبلیغات انقلابی متوجه کشورهای دشمن بود، اما کشورهای غربی هم به‌زودی مورد توجه قرار گرفتند. چیچرین، که تازه از زندان انگلستان آزاد شده بود، در سومین کنگره شوراها سراسر روسیه، ژانویه ۱۹۱۸، گفت که «کار امپریالیسم انگلیس به ورشکستگی نزدیک است»، و «در آینده خیلی نزدیک آتش انقلاب مردم انگلستان را هم خواهد گرفت»، و «این انقلاب، انقلاب سوسیالیستی خواهد بود». ۲۲ نخستین انتصابات دیپلماتیک رژیم این‌ها بودند: وروفسکی در استکهلم، کارپینسکی در ژنو، و لیتوینوف در لندن. ۲۳ فعالیت اجتماعی لیتوینوف بیشتر روی همان خط «دموکراتیک» اعلامیه صلح حرکت می‌کرد. در ژانویه ۱۹۱۸ او پیامی خطاب «به کارگران بریتانیای کبیر» منتشر کرد، در پشتیبانی از تقاضای صلح فوری، عادلانه، دموکراتیک، بر پایه اصل عدم الحاق و عدم غرامت، که «به معنای برافتادگی میلیتاریسم در همه کشورها» خواهد بود. ۲۴ این پیام در محافل چپ تأثیر مساعدی داشت؛ و هنگامی که لیتوینوف در ۲۲ ژانویه ۱۹۱۸ در کنفرانس حزب کارگر در ناتینگهام سخنرانی کرد و توضیح داد که کارگران روسیه «برای اجرای صادقانه اصول دموکراسی در جنگ نابرابری با امپریالیست‌ها در سراسر

40. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 150-1.

41. *Pravda*, 22 December 1917/4 January 1918.

42. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), p. 9;

پتروف، عضو حزب سوسیالیست بریتانیا، که با چیچرین از زندان آزاد شده بود، پس از چیچرین با عبارات احتیاط‌آمیزتر و کلی‌تری سخن گفت.

43. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 133, 152-3.

44. *The Call*, 10 January, 1918.

جهان درگیر هستند»، سخنان او با کف زدن حضار تأیید شد. ۲۵ اما تحریرات انقلابی مستقیم‌تر نیز بیرون از دایره وظایف لیتوینوف نبود. در زمانی که رادک در رأس «بخش آلمانی» قرار گرفت، بخش دیگری نیز برای تبلیغات انقلابی بین‌المللی در نارکومیندل به وجود آمده بود - به ریاست یک شهروند امریکایی دارای اصل روسی، به نام بوریس راینشتاین. راینشتاین به زودی مقدار زیادی ادبیات (نوشته‌های چاپی) انقلابی به زبان انگلیسی فراهم کرد؛ و چون دولت انگلستان برای تأمین مصونیت مکاتبات دیپلماتیک خود با پتروگراد ناچار بود که مصونیت مکاتبات لیتوینوف را هم رعایت کند، این ادبیات به زودی از طریق محموله‌های دیپلماتیک به سواحل بریتانیا هم رسید. ۲۶ دولت انگلیس از دست لیتوینوف و بلشویک‌ها سخت برآشفته، اما هیچ اقدامی نکرد.

فرمان صلح نتوانست واکنشی در متفقین غربی پدید بیاورد، و نیاز مبرم به پایان دادن جنگ با آلمان به رغم این واقعیت، رهبران شوروی را چنان زیر فشار گذاشت که برای نخستین بار مفهوم سیاست خارجی معطوف به تأمین منافع ملی و برآوردن نیازهای ملی را پذیرفتند. از این لحظه به بعد، نوعی دوگانگی در سیاست خارجی شوروی پدیدار می‌شود: همیشه از لحاظ نظری طرح این پرسش امکان دارد که در هر

۴۵. این نطق در سوابق کنفرانس ثبت شده است، ولی خلاصه‌ای از آن در این نشریه نیز آمده است: *Labour Leader*, 24 January 1918؛ آخرین کلمات آن چنین است: «صلح خود را تسریع کنید.»

46. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 189.

دولت بریتانیا رسیدن این اوراق را در ژانویه ۱۹۱۸ به دولت امریکا اطلاع داد؛ (*Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 723)

از طرف دیگر لیتوینوف بعدها مدعی شد که «هرچه به دست او [در انگلستان] پخش شده در انگلستان چاپ شده بود»، و اضافه کرد که «وزارت خارجه [ی انگلستان] که همه اوراق او را ضبط کرده است می‌تواند این نکته را تأیید کند» (*Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), p. 16).

یک روزنامه‌نگار انگلیسی در ۱۹۱۹ راینشتاین را چنین توصیف می‌کند: «رئیس اداره کاملاً بی‌فایده‌ای که خوارها اوراق تبلیغاتی به انگلیسی چاپ می‌کند که یکی از آن‌ها هم به این سواحل نمی‌رسد»

(A. Ransome, *6 Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 24).

قضیه سیاسی آیا اولویت باید با منافع ملی شوروی باشد یا منافع بین‌المللی انقلاب جهانی - یا، بعد از طی شدن قضیه، آیا اولویت با کدام منافع بوده است؛ این پرسش، در گرماگرم مجادلات سیاسی، می‌تواند به صورت گزینش میان پیروی از اصول و مصلحت‌بینی روز درآید. اما از آنجا که در هر دوره‌ای که اکنون مورد بحث واقع می‌شود، تشخیص يك ناسازگاری اساسی میان این دو نوع منافع کار دشواری است، آن پرسش بیشتر جنبه غیرواقعی پیدا می‌کند، یا به پرسش تاکتیکی تأویل می‌شود. لنین مدت‌ها پیش این احتمال را به نظر آورده بود که انقلاب پرولتاریایی در کشور واحد - حتی شاید در روسیه واپس‌مانده - در جهان سرمایه‌داری دچار انزوا بشود^{۴۷}، و شاید او بیش از غالب پیروانش آمادگی داشت که موقعیت ناشی از این انزوا را واقع‌بینانه بررسی کند. پس از پیروزی انقلاب، این توهم که سیاست خارجی و دیپلماسی چیزی نیست جز میراث شوم سرمایه‌داری، و این که مرکز دیکتاتوری پرولتاریا در حکم ستاد فرماندهی جنبش انقلابی خواهد بود و نه پایتخت يك دولت مستقر، به‌طور خود به خود و تقریباً ناهشیار رفته رفته برطرف شد. فردای روز انقلاب ساونارکوم مسؤولیت امور عمومی قلمروی را برعهده گرفت که، اگرچه مرزهایش روشن نبود و حتی نام رسمی هم نداشت، در هر حال واحدی بود در جهانی منقسم به کشورهای جداگانه. از دیدگاه بین‌المللی، جمهوری شوروی، به دلیل همین واقعیت و قطع نظر از عمل‌عامدانه رهبران تازه آن، کشور دیگری شد در میان کشورها. باقی کارها را غریزه صیانت نفس انجام داد. بلشویک‌ها انگیزه درستی داشتند که اقتدار کشور خود را در برابر تجاوزهای دیگر حفظ و حراست کنند، تا روزی که رؤیای انقلاب اروپا حقیقت یابد؛ و در محیط آشفته پاییز ۱۹۱۷ این بدان معنی بود که بلشویک‌ها می‌بایست برای گذراندن این دوران نوعی سیاست خارجی هم داشته باشند. به عبارت دقیق‌تر، می‌بایست به هر قیمتی شده روسیه را از جنگ بیرون ببرند؛ زیرا دهقانانی که صفوف ارتش را تشکیل می‌دادند فقط از رژیم پشیمانی می‌کردند که برای آن‌ها صلح به ارمغان می‌آورد. اما دست‌یافتن به صلح کار آسانی نبود، چنان‌که لنین، برخلاف تروتسکی، از همان آغاز کار متوجه بود؛ و این بدان معنی بود که، تا روز انقلاب جهانی آینده، دولت شوروی بایستی

از کشورهای سرمایه‌داری در حال جنگ مهلتي برای خود بخرد. بدین ترتیب وضعی که بلشویک‌ها دچار آن شده بودند نوعی سیاست خارجی دوگانه، و گاه در تضاد با خود، به آن‌ها تحمیل کرد: تلاش برای تسریع سرنگون کردن حکومت‌های سرمایه‌داری، و تلاش برای کنار آمدن با آن‌ها. به حکم معتقدات انقلابی، دولت شوروی بایستی اساساً با همه حکومت‌های سرمایه‌داری به یک اندازه دشمنی ورزد؛ و در آغاز کار فرض بر این بود که این دشمنی یکنواخت تعیین‌کننده روابط روزانه دولت شوروی با باقی جهان خواهد بود. به نظر می‌رسید که تجربه نخستین هفته‌های انقلاب این بی‌طرفی را توجیه می‌کند. بایکوت شدن رژیم جدید از طرف سفارتخانه‌های متفقین در پطروگراد بدون استثنا بود. نخستین مقام سیاسی متفقین که در این زمان روابط دوستانه‌ای با دولت جدید برقرار کرد و عقیده خود را دائر بر صداقت سران بلشویک و دوام رژیم آن‌ها اظهار داشت، سروان غریب‌رفتاری بود در میسیون نظامی سفارت فرانسه به نام سادول. رؤسای او دیدارهایی را که از لنین و تروتسکی می‌کرد تحمل می‌کردند، بدون شك برای اطلاعاتی که او می‌توانست به دست بیاورد. اما وقتی که سادول در ۱۷/۳۰ نوامبر ۱۹۱۷ اجازه خواست که تلگرافی با امضای خودش به دوستان سوسیالیستش در وزارت خارجه فرانسه، آلبر توما و لوشور، بفرستد و بگوید که ادامه بایکوت حکومت شوروی کار درستی نیست، با درخواست او موافقت نشد. ۲۸ در آغاز بلشویک‌ها به همدردی امریکاییان امید بیشتری داشتند. ریموند رابینز، عضو کمیسیون صلیب سرخ امریکا در پطروگراد، که کارش تحت تأثیر نیرو و قدرت مقاومت رژیم جدید قرار گرفت، موفق شد که سه یا چهار روز پس از تصرف قدرت قرار مصاحبه‌ای از تروتسکی بگیرد^{۴۹}، و از آن پس نه تنها تماس با تروتسکی را حفظ کرد، بلکه در محافل رسمی امریکایی نیز طرفدار پابرجای برخوردار مساعد با حکومت شوروی بود. نخستین کسی که نظر او را پذیرفت جودسون، وابسته

48. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), pp. 125-6.

۴۹. این گفتگو را الکس گومبرگ ترقیب داد. گومبرگ یک امریکایی دارای اصل روسی بود که با تروتسکی در نیویورک آشنا شده بود و اکنون وظیفه‌منشیگری و مترجمی رابینز را برعهده داشت. آقای دلیو. ای. ویلیامز از اوراق منتشر نشده رابینز و گومبرگ اطلاعاتی در اختیار من قرار داده است؛ این اطلاعات در کتاب ایشان درباره مناسبات روسیه و امریکا منتشر می‌شود.

نظامی بود. در ۱۸ نوامبر/۱ دسامبر ۱۹۱۷، جودسون پس از نومید شدن از جلب همکاری دو همکار فرانسوی و انگلیسی خود، با اجازه سفیر امریکا به دیدن تروتسکی رفت و گفتگوی دوستانه مفصلی با او کرد. ۵۰ تروتسکی حاضر شد بپذیرد که روسیه «نوعی تعهد در قبال متفقین خود دارد»؛ و جودسون از او خواست که در صورت آتش‌بس «از جبهه‌های دیگر حراست کند و نگذارد که نیروهای آلمانی که اکنون با ارتش روسیه رویارو هستند به آن جبهه‌ها منتقل شوند»، و نیز از آزاد شدن اسیران جنگی آلمانی جلوگیری کند. تروتسکی در پاسخ گفت که «در فکر این شرایط» بوده است، و «به این منظور دستورهای لازم به کمیسیون آتش‌بس داده خواهد شد». ۵۱. تروتسکی همچنین به جودسون اطمینان داد که به متفقین فرصت داده خواهد شد که شرایط پیشنهاد شده را «بررسی» کنند و درباره آن‌ها «پیشنهادهایی بدهند». اما در این زمان نظر واشنگتن به سرعت برضد بلشویک‌ها شکل می‌گرفت. ۵۲. سفیر امریکا فوراً مسؤولیت کارهای جودسون را از سر خود باز کرد و او را سرافکننده به واشنگتن پس فرستاد؛ و وزارت خارجه امریکا اظهاریه‌ای صادر کرد دائر بر این

۵۰. این مطلب از اوراق منتشر نشده ویلیام وورهایز جودسون در کتابخانه نیوبری شیکاگو به واسطه آقای دبلیو. ای. ویلیامز به دست آمده است. گزارش‌های کوتاهی از این مصاحبه در این دو مأخذ آمده است:
Trotsky, Sochineniya, iii, ii, 185; *Foreign Relations of the United States. 1918: Russia*, i (1931), 279.

۵۱. این دستورها اجرا شد. کامنف بعدها توضیح داد که نمایندگان شوروی تقاضای مبادله اسیران را نکرده بودند، زیرا «این خطر وجود دارد که میلیون‌ها سرباز در اختیار امپریالیسم آلمان بگذاریم»، و اضافه کرد که: «اگر لیکنخت در آلمان حکومت می‌کرد، ما اسیران را آزادمی کردیم» (*Protokoly Zasedanii* (1918) p. 91) *VTsIK 2 Sozyva* (1918) p. 91؛ سادول مدعی است که نخستین کسی است که ماده مربوط به انتقال سربازان آلمانی را پیشنهاد کرده است. (*Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 120).

۵۲. به نظر می‌رسد که لنسینگ، به تحریک مقامات وزارت خارجه امریکا، بیش از هر کس باعث این جریان بوده است؛ نگاه کنید به نامه مورخ ۴ دسامبر ۱۹۱۷ او در *War Memoirs of Robert Lansing* (N.Y., 1935), pp. 339-45 به ویلسون در *Foreign Relations of the United States: The Lansing Papers* (1914-1920), ii (1940), 343-5.

که «رئیس‌جمهور مایل است که نمایندگان امریکا از هرگونه مرادۀ مستقیم با حکومت بلشویک خودداری کنند».^{۵۳} از ناحیۀ «قدرت‌های مرکزی» اقدامات غیرمستقیم و غیررضایت‌بخشی برای فتح باب مرادۀ صورت گرفت. پارووس همیشه حاضر، که در گذشته از همکاران تروتسکی بود^{۵۴} ولسی اکنون در صف میهن‌پرستان سوسیال‌دموکرات از آلمان پشتیبانی می‌کرد، در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۹۱۷ چند نفر از اعضای حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، از جمله شاید من، را به وروفسکی، فرستادۀ دولت شوروی در استکهلم، معرفی کرد. ریتسلر، رایزن سفارت آلمان در استکهلم، با وروفسکی در تماس بود؛ رادک هم با شاید من ملاقات کرد.^{۵۵} اما این مذاکرات پنهانی به‌جایی نرسید. یک فرستادۀ سری که از طرف بلشویک‌ها به آلمان رفت گویا اصلاً نتوانست با مقامات آلمان تماس بگیرد.^{۵۶} بنابراین به نظر می‌رسید که چشم‌انداز سیاسی مؤید این اعتقاد بلشویک‌ها است که قدرت‌های متخاصم در مخالفت با بلشویسم نوعی اشتراک منافع اساسی با هم دارند که از هرگونه تعارض و تضاد زودگذر ریشه‌دارتر است. در زمستان ۱۸-۱۹۱۷، لنین و تروتسکی هر دو سخت معتقد بودند که آلمان و بریتانیای کبیر، که هرکدام به‌جای خود به مقدور نبودن پیروزی در جنگ پی برده‌اند، احتمالاً به توافقی خواهند رسید که به نفع آن‌ها و به ضرر روسیه تمام خواهد شد.^{۵۷} بر پایه‌ی این فرضیه، مقابله‌ی رژیم شوروی با دولت‌های

53. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia, i* (1931), 289.

۵۴. نگاه کنید به جلد اول، ص ۸۸، پانویس ۵۱؛ نام واقعی او هلپهند، یا به تلفظ روسی گل‌فند، بود.

55. P. Scheidemann, *Memoirs of a Social-Democrat* (Engl. transl., 1929), ii, 431-3. 435, 442-3.

۵۶. شرح آشفته‌ای از این اقدام در کتاب فیلیپ پرایس آمده است، که باید از طرف مقامات شوروی به او داده شده باشد (M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 176-7).

۵۷. نظر لنین در کتاب سادول ثبت شده است J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919) p. 191. تروتسکی در سومین کنفرۀ شوراهای سراسر روسیه گفت «ما عمیقاً عقیده داریم، که سیاست آلمان در

سرمایه‌داری، مطلق و غیرقابل‌درجه‌بندی بود. تروتسکی همچنان این اتهام را که دولت شوروی به آلمان بیش از متفقین غربی تمایل دارد،

→

برست‌لیتوفسک «مورد تأیید مخفیانه لندن است»، و ادامه داد که: «امپریالیسم انگلستان البته متوجه است که در وضعی نیست که آلمان را شکست بدهد، و به خرج روسیه است که به امپریالیسم آلمان جبران خسارتی پیشنهاد می‌کنند تا در مذاکرات خود با حریفان انگلیسی و فرانسوی‌اش نرم‌تر باشد... ویلسون، کوهلمن، لویدجورج، و کلمانسو همه یک هدف دارند» (*Tretii Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1918), pp. 54-5). این اعتقاد که آلمان و متفقین به زیان روسیه با هم کنار خواهند آمد شاید ملهم از این برهان «پیشینی» بوده است که قدرت‌های سرمایه‌داری پس از رو به رو شدن با انقلاب پروتاریایی طبعاً باید در چنین راهی گام بردارند. اما پاره‌ای واقعیات کمابیش مشهود آن ایام نیز این برداشت را قویاً تأیید می‌کردند، اگرچه پس از تغییر مسیر رویدادها آن واقعیات فراموش شدند. در زمستان ۱۹۱۷-۱۸ وضع داخلی آلمان رو به وخامت نهاد؛ تلفات نظامی فرانسه و تلفات دریایی بریتانیا محافل مطلع هر دو کشور را تکان داد؛ پشتیبانی امریکا، که کمیت و کیفیت آن معلوم نبود، پیش از ژوئیه ۱۹۱۸ به دست نمی‌آمد. رهبران همه کشورهای اروپا رفته رفته به فکر صلح از راه سازش افتادند. در این ضمن، پس از تابستان ۱۹۱۶ روز به روز روشن‌تر می‌شد که روسیه متفق مؤثری نخواهد بود؛ و انقلاب اکتبر و پیمان برست‌لیتوفسک تیر خلاص را به جبهه شرقی زد. کوهلمن، که در اوت ۱۹۱۷ به وزارت امور خارجه آلمان منصوب شده بود، در ماه بعد با وساطت مقامات بلژیکی با بریان (که در آن موقع هنوز رئیس دولت فرانسه نبود) تماس گرفت؛ و بریان شخصاً با شرایطی که نظر فرانسه را در غرب تأمین کند موافق بود. وزارت خارجه بریتانیا در این ایام از دیدار ادعایی «بانکداران» متفقین در سویس برای صلح با آلمان به زیان روسیه اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد («تایمز» ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۷). ویکن استید، سردبیر اخبار خارجی «تایمز»، که از تماس آلمان با بریان باخبر بود و در جریان بسیاری از عقاید سیاسی اروپا نیز قرار داشت، در یک نامه خصوصی مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۱۷ چنین می‌نویسد: «جدی‌ترین خطر این است که در فرانسه و این‌جا سیاستمداران ممکن است دندان خود را بیش از اندازه در آلتزاس‌لورن و بلژیک فرو کنند. کوهلمن نیز همین را می‌خواهد، زیرا که او در سیاست آلمان «شرقی» محسوب می‌شود، و حاضر است مقدار زیادی از غرب را بدهد تا در ازای آن دستش در مورد روسیه و شرق آزاد باشد» (*The History of The Times*, iv (1952), i, 335).

شرحی از این مذاکرات، که به علت سرسختی آلمان‌ها بر سر آلتزاس‌لورن قطع شد، در کتاب لویدجورج آمده است (*D. Lloyd George, War Memoirs*, iv (1934), 2081-107). در ۲۹ نوامبر ۱۹۱۷، هنگامی که سه هفته از عمر انقلاب بلشویکی

←

به شدت رد می‌کرد. ۵۸ در آن ایام قابل تصور نبود که رژیم جدید بخواهد نزد یکی از دولت‌های سرمایه‌داری، یا گروهی از آنها به‌رغم دولت

می‌گذشت، نامه معروف لندزداون در طرفداری صلح بر پایه سازش در روزنامه «دیلی تلگراف» منتشر شد. این نامه، هرچند در «تایمز» و «مورنینگ پست» مورد انتقاد قرار گرفت، طرفدار فراوان پیدا کرد. در ۲۸ دسامبر ۱۹۱۷، لویدجورج به سی. پی. اسکات، سردبیر «منچستر گاردین» اطلاع داد که «در حال بسیار صلح‌طلبانه‌ای» به سر می‌برد، و «در کابینه جنگی مقدار زیادی احساس صلحجویی وجود دارد»؛ لویدجورج به اسکات چنین وانمود کرد که «مایل به این نقشه است که در مقابل امتیاز گرفتن از آلمان در غرب، در شرق خسارات آن کشور را جبران کند».

(J. L. Hammond, C.P. Scott of the *Manchester Guardian* (1934), pp. 219-20, 232).

در ۵ ژانویه ۱۹۱۸ لویدجورج هدف‌های جنگ را در کنفره اتحادیه‌های کاری بیان کرد، و در عبارات کمابیش سر بسته‌ای پس از اشاره به «مذاکرات جداگانه [ی بلشویک‌ها] با دشمن مشترک» چنین نتیجه گرفت که «روسیه را فقط مردم خود آن کشور می‌توانند نجات دهند». سه روز بعد «چهارده اصل» ویلسون اعلام شد و تا چندی تمام توجه جهانیان معطوف به آن بود. اما در اوایل آوریل ۱۹۱۸، پس از تعرض ماه مارس آلمان، مذاکراتی میان میلنر، هالدین، لویدجورج، و آقا و خانم وب گزارش شده است که موضوع آن «صلح با آلمان از طریق مذاکره و به‌زیان روسیه» بوده است. (360, z, (1952), iv, *The History of the Times*)؛ این خبر از ناحیه کلیفوردشارب داده شده و او آن را از وب و همسرش به‌دست آورده است، و اضافه می‌کند که آن‌ها خبر را به هویزمن، سوسیالیست بلژیکی، داده بودند، ولی او گفته بوده است که این موضوع «باعث افتضاح است، حتی برای شایدمن». تغییر وضع در جبهه غرب در تابستان ۱۹۱۸ سرانجام این نقشه‌ها را نقش بر آب کرد. ولی مسلم است که رهبران شوروی از پاره‌ای از آن‌ها خبر داشتند و پاره‌ای دیگر را هم حدس می‌زدند. همسر لیتوینوف، فرستاده شوروی در لندن آن ایام، برادرزاده سیدنی لو بود، که در امور اجتماعی فعالیت می‌کرد و با میلنر تماس نزدیک داشت، و میلنر در کابینه جنگی فعال‌ترین طرفدار صلح از طریق سازش بود؛ لو حتی در مارس ۱۹۱۷ و در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۷ نظریات میلنر را ثبت می‌کند و گفتگوی بسیار بدبینانه‌ای را گزارش می‌دهد که در آن میلنر پیش‌بینی می‌کند که آلمان خواهان «دست آزاد در لهستان و روسیه» و نیز «بازگشت مستعمرات افریقایی‌اش» خواهد شد (D. Chapman-Houston, *The Lost Historian* (1936), pp. 268-9, 278). اما این دلیل بر آن نمی‌شود که خبر از این مجرا به پطروگراد رسیده است.

۵۸. بدین ترتیب، وقتی که آلمان‌ها در یک ورقه تبلیغاتی که برای سربازان روسی

سرمایه‌داری دیگری، جایی برای خود دست و پا کند. اعلامیه صلح، مانند غالب اظهارات نخستین روزهای دولت شوروی، خطاب به تمام جهانیان بود - خطاب به «همهٔ خلق‌های در حال جنگ و حکومت‌های آن‌ها».

اما اعلامیهٔ صلح را همه‌جا ناشنیده گرفتند؛ و چون ارتش روسیه روز به روز از هم می‌پاشید، باید برای روشن‌کردن وضع جبهه کاری صورت می‌گرفت. روز ۲۱/۸ نوامبر ۱۹۱۷، ساونارکوم به دوخونین، فرمانده کل قوا در جبهه، دستور داد که پیشنهاد مذاکرات فوری آتش‌بس به دشمن بدهد. اما برای حفظ موازنه، یادداشتی هم از طرف تروتسکی برای سفرای دول متفق در پتروگراد فرستاده شد که توجه آن‌ها را رسماً به اعلامیهٔ صلح جلب می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست که «سند مذکور را به عنوان پیشنهاد رسمی آتش‌بس فوری در همهٔ جبهه‌ها و شروع فوری مذاکرات صلح در نظر بگیرند». ۶۰ سرپیچی دوخونین از اجرای دستور ساونارکوم منجر به عزل فوری او شد. کریلنکو، کمیسر خلق در امور جنگ، به فرماندهی کل قوا منصوب شد، و اعلامیه‌ای با امضای لنین و کریلنکو خطاب به همهٔ کمیته‌های سربازان و ناویان صادر شد، که به آنها دستور می‌داد که «ژنرال‌های ضدانقلابی» را زیر نظر بگیرند و خودشان برای شروع مذاکرات آتش‌بس نماینده انتخاب کنند. ۶۱ اما، چنان که جای شگفتی هم نبود، این دستور اجرا نشد، تا آن که خود کریلنکو به جبهه رفت و یک هیأت نمایندگی برای درخواست مذاکرات آتش‌بس به آن سوی خط آلمان‌ها فرستاد. روز بعد، یعنی ۲۷/۱۴ نوامبر ۱۹۱۷، سرفرماندهی آلمان موافقت کرد که مذاکرات آتش‌بس روز ۱۹

تسویه شده بود امپریالیسم بریتانیا را با امپریالیسم تزار مقایسه کردند، تروتسکی در مقاله‌ای با عنوان «نصف حقیقت» چنین پاسخ داد که این مقایسه عادلانه است، اما «امپریالیسم آلمان هم ذره‌ای با آن‌ها تفاوت ندارد»؛ و هنگامی که پیمان‌های سری روسیه با متفقین منتشر شد، تروتسکی با دقت تذکر داد که هرگاه پرولتاریای آلمان انقلاب کند در بایگانی آلمان نیز از این گونه اسناد رسواکننده فراوان پیدا خواهد کرد. (Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 148-9, 164-5).

59. Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 233.

60. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 157.

61. Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 236.

نوامبر/۲ دسامبر آغاز شود. ۶۲. تروتسکی فوراً به سفرای دول متفق در پتروگراد خبر داد و از دول متفق دعوت کرد که در مذاکرات حضور یابند. ۶۳. نظیر همین خبر خطاب به «خلق‌های کشورهای در حال جنگ» نیز از رادیو پخش شد، و در پایان آن اولتیماتوم روشنی داده شد:

ما مذاکرات صلح را در ۱۸ نوامبر آغاز می‌کنیم. اگر ملل متفق نمایندگان خود را نفرستند، ما به تنهایی مذاکرات صلح را با آلمان‌ها انجام خواهیم داد. ما خواهان صلح عمومی هستیم، اما اگر بورژواهای کشورهای متفق ما را ناچار کنند که پیمان صلح جداگانه‌ای ببندیم، تمام مسؤولیت بر عهده آن‌ها خواهد بود. ۶۴.

در عین حال، تروتسکی در سخنرانی خود در شورای پتروگراد توضیح داد که نمایندگان تام‌الاختیار شوروی، کار پیمان صلح را چگونه در نظر می‌گیرند:

وقتی که با آن‌ها پشت یک‌میز نشستیم سؤالات صریحی مطرح می‌کنیم که جای هیچ‌گونه طفره رفتن نخواهد داشت، و تمام جریان مذاکرات، هر کلمه‌ای که بر زبان آن‌ها یا ما جاری شود، ثبت خواهد شد و از طریق تلگراف رادیویی به سمع همه خلق‌ها خواهد رسید، و آن‌ها داوران مذاکرات ما خواهند بود. حکومت‌های آلمان و اتریش، تحت تأثیر نفوذ توده‌ها، موافقت کرده‌اند که روی کرسی اتهام بنشینند. رفقا، مطمئن باشید که دادستان، یعنی هیأت نمایندگی روسیه، نیز در جای خود قرار می‌گیرد و به موقع خود دادخواست را به صورت نطق رعدآسایی درباره دیپلماسی همه امپریالیست‌ها مطرح خواهد کرد. ۶۵.

62. *ibid.*, pp. 255-8.

63. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 175-6.

64. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 92-4.

65. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 178.

خبرنگار روزنامه «تایمز»، که در روز آغاز مذاکرات آتش‌بس در برست‌لیتوفسک با تروتسکی در پتروگراد مصاحبه کرد، گزارش داد که رفتار او «حاکی از این توهم است که به‌زودی چنان امواجی از صلح‌طلبی به‌طور ناگهانی و همزمان برمی‌خیزد که همه تاج و تخت‌ها و حکومت‌ها ناچارند به آن تسلیم شوند».^{۶۶}

در چنین محیطی بود که هیأت نمایندگی مذاکرات آتش‌بس دولت شوروی، به رهبری یوفه، کامنف و سوکولنیکوف، و متشکل از کارشناسان نظامی به اضافه یک کارگر و یک دهقان، در برست‌لیتوفسک با هیأت نمایندگی باهیبت-آلمان به ریاست ژنرال هوفمن روبه‌رو شد. ۶۷ یوفه فوراً از همه کشورهای متخاصم دیگر تقاضا کرد که نمایندگان خود را بفرستند. هوفمن در پاسخ گفت که او، یعنی هوفمن، اختیار ندارد که با کسی جز روس‌ها مذاکره کند، و آن هم فقط درباره مسائل نظامی. موقعیت برای نمایندگان شوروی بسیار ناراحت‌کننده بود. آن‌ها نه تنها ناچار شدند با یک گروه از حکومت‌های سرمایه‌داری (اتریش-مجارستان، بلغارستان، و عثمانی که به زودی وارد مذاکرات برست‌لیتوفسک شدند) جداگانه مذاکره کنند، بلکه با موضوعی که یک مسأله حساس اصولی هم به نظر می‌رسید روبه‌رو شدند - و آن این بود که آیا بایستی صلح را با تبلیغات انقلابی و متلاشی‌کردن جبهه آلمان و تسریع انقلاب پرولتاریای آلمان به‌دست آورند، یا با مذاکرات ظاهراً دوستانه با دولت آلمان؟ طفره‌رفتن از این گزینش دشوار و ترکیب‌کردن هر دو روش، از همان روز وظیفه اساسی سیاست شوروی را تشکیل می‌داد. اما اوضاع به آن بدی که بیم آن می‌رفت نگذشت. نمایندگان شوروی به خواست‌های نظامی، که بیش از هر چیز مورد نظر ستاد کل ارتش آلمان بود، توجه عمیقی

66. The times, 7 December 1917.

۶۷. شرح کامل و نسبتاً بی‌طرفانه‌ای از آتش‌بس و مذاکرات صلح از ناحیه آلمانی‌ها در این مأخذ آمده است:

Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann (1929), ii, 1917-218

(این مأخذ کتاب Max Hoffmann, *Der Krieg der Versäumten Gelegenheiten* را هم که اصلاً در ۱۹۲۳ منتشر شده بود دربر دارد). خاطرات یکی از کارشناسان شوروی به نام فوک که در مأخذ زیر آمده است حاوی جزئیات جالب فراوانی است: *Arkhiv Russkoi Revolyutsii* (Berlin), xx (1930), 5-207.

نداشتند؛ مطالب شوروی، دربارهٔ ترویج برادری میان سربازان دو طرف و عدم انتقال واحدهای آلمانی به جبههٔ غرب، به نظر نظامیان آلمانی کودکانه و غیرقابل فهم می‌آمد، هرچند آن‌ها را چندان زیان‌آور نمی‌دیدند. یوفه موفق شد که مذاکرات را به مدت یک هفته، با شرط قطع مخاصمات، تعطیل کند تا به مشاوره با مقامات پطروگراد بپردازد.

جریان مذاکرات را کامنف به کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری گزارش داد، و یک بار دیگر کوشید اتهام جستجوی صلح جداگانه را از گردن دولت شوروی بردارد. کامنف هدف سیاست دولت را چنین تعریف کرد:

دامنهٔ امتیازاتی که آلمان برای صلح جداگانه حاضر است بدهد، بسیار وسیع است. ولی ما برای این کار به برست لیتوفسک نرفتیم؛ ما برای این به برست لیتوفسک رفتیم که اطمینان داریم سخنانمان از بالای سر ژنرال‌های آلمانی به گوش مردم آلمان خواهد رسید، و آن حربه‌ای را که ژنرال‌های آلمانی با آن مردم آلمان را فریب می‌دهند از دست آن‌ها خواهد گرفت. ۶۸

تروتسکی یک بار دیگر با متفقین رجوع کرد و گفت که آن‌ها اکنون یک ماه وقت دارند که تصمیم بگیرند؛^{۶۹} و این بار توانست پاسخی دریافت کند - هرچند نه یک پاسخ رسمی، بلکه پیامی از سفارت انگلستان، حاکی از این که مذاکرات آتش‌بس نقض موافقتنامهٔ متفقین مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۱۴ دائر بر منع صلح جداگانه خواهد بود. یوفه به برست لیتوفسک بازگشت، و در آن‌جا سرانجام پیمان آتش‌بس میان روسیه و قدرت‌های مرکزی در ۱۵/۲ دسامبر ۱۹۱۷ امضا شد. این پیمان آلمان‌ها را در حال اشغال تمام اراضی روسیه که در آن تاریخ در دست آن بود، از جمله جزایر «صدای ماه»، باقی گذاشت. از این لحاظ هیچ چیز غیرعادی در این پیمان نیست. اما دو شرط غیرنظامی این سند را در تاریخ نظامی منحصر به فرد می‌سازد: سرفرماندهی آلمان موافقت می‌کند که از قطع

68. *Protokol v Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 82.

69. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 192-4.

مخاصات اغتنام فرصت نکند و نیروهای خود را به جبهه غرب نفرستد، مگر آن‌هایی که قبلا دستور حرکت دریافت کرده‌اند. این ماده به دولت شوروی آسایش خاطر می‌داد که پیمانی نبسته است که باعث تقویت يك گروه از سرمایه‌داران برضد گروه دیگر شده باشد. ۷۰ شرط غیرعادی دیگر مربوط به ترویج برادری در میان سربازان دو طرف بود. هشت ماه پیش، لنین در احکام آوریل خود خواهان «سازمان‌دادن تبلیغات وسیع... در ارتش در حال خدمت» و «ترویج برادری» برای پایان دادن جنگ امپریالیستی شده بود. ۷۱. هوفمن حاضر نشد با ورود نامحدود ادبیات بلشویکی به آلمان موافقت کند، ولی گمان می‌کرد که با محدود کردن آن به موارد معین می‌تواند «نوعی نظارت بر آن اعمال» کند. ۷۲. در پیمان آتش‌بس ماده‌ای نیز آمده بود که «مراوده سازمان‌یافته میان سربازان» را «به منظور ایجاد و تقویت روابط دوستانه میان ملت‌های متعاهد» اجازه می‌داد. این مراوده منحصر بود به اعزام دسته‌های بیست و پنج نفری در هر بار از هر کدام از طرفین، اما مبادله روزنامه، نامه‌های سرگشاده، و اجناس مصرف روزانه به‌ویژه مجاز اعلام شده بود. آتش‌بس برای چهل و هشت ساعت اعلام شد، تا در ظرف این مدت مذاکرات صلح آغاز شود. ۷۳.

70. Hoffman (*Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 192).

هوفمن این ماده را به‌ویژه مهم می‌دانست و می‌گفت که استثنایی که به نفع سربازان زیرپرچم قائل شده‌اند اثر آن را به کلی از میان می‌برد؛ روشن است که اصرار دولت شوروی بر سر این ماده او را متحیر ساخته بوده‌است. در پیمان آتش‌بس روسیه و عثمانی که در ۱۸/۵ دسامبر ۱۹۱۷ به امضا رسید نیز از این ماده تقلید شد، زیرا که طرفین آن پیمان متعهد می‌شوند که سربازان خود را از قفقاز به بین‌النهرین منتقل نکنند

(*Dokumenty i Materialy po Vneshnei Politike Zakavkaz'ya i Gruzii* (Tiflis, 1919), pp. 11-12, 18-23).

71. Lenin, *Sochineniya*, xx, 87-8;

برای سابقه این اندیشه نگاه کنید به ص ۶۷۲ پانویس ۳۶ زیر.

72. *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 192.

۷۳. متن روسی پیمان آتش‌بس در این‌جا مأخذ آمده‌است: *Protokoly Zasedanii*

Klyuchnikov VTsIK 2 Sozyva (1918), pp. 171-3 (روایتی که در این کتاب

i Sabanin, Mezhdunarodnaya Politika, ii (1926)، بسیار خلاصه شده‌است)؛

بلشویک‌ها توانستند آتش‌بس برست‌لیتوفسک را نوعی پیروزی اعلام کنند، هرچند این ادعا تعارض‌آمیز به نظر می‌رسید. اشغال اراضی روسیه به دست ارتش آلمان کار انجام‌گرفته‌ای محسوب می‌شد. شناسایی این واقعیت در پیمان آتش‌بس، خرجی نداشت، و انتظار می‌رفت که انقلاب آلمان به زودی همه این ترتیبات را باطل کند. عدم انتقال نیروهای آلمان به غرب هم دلیل بر صداقت بلشویک‌ها بود، و آزادی تبلیغات ضامن پیروزی آن‌ها. هر دو شرط در پیمان قید شده بود، و تروتسکی بعدها گفت که این دو نکته تنها نکاتی بودند که نمایندگان شوروی دستور داشتند بر سر آن‌ها کوتاه نیایند. ۷۴ به واسطه شرط «ترویج برادری»، سیل ادبیات بلشویکی به طرف ارتش آلمان سرازیر شد و تخم تفرقه و تجزیه را در جبهه شرق پاشید. تروتسکی به مناسبت آتش‌بس بیانیه‌ای نوشت، خطاب به «خلق‌های رنجبر اروپا - ستمکشان و خون‌دادگان»:

ما از هیچ‌کس پنهان نمی‌کنیم که به نظر ما حکومت‌های سرمایه‌داری حاضر، قادر به [تأمین] صلح دموکراتیک نیستند. فقط مبارزه انقلابی توده‌های کارگر برضد حکومت‌هایشان می‌تواند اروپا را به چنین صلحی نزدیک کند. تحقق کامل آن [صلح] فقط با پیروزی انقلاب پرولتاریا در همه کشورها میسر است.

تروتسکی اذعان می‌کند که «ما ناچاریم با دولت‌هایی که در حال حاضر هنوز وجود دارند مذاکره کنیم»، ولی مدعی است که «شورای کمیساریاهای خلق در مذاکره با دولت‌های موجود، که از هر دو طرف با گرایش‌های امپریالیستی اشباع شده‌اند، حتی لحظه‌ای هم از راه انقلاب اجتماعی منحرف نمی‌شود». سپس به تعریف وظیفه «دوگانه» سیاست خارجی

→ ترجمه انگلیسی پیمان در مآخذ زیر آمده است:

United States State Department, 1918: Texts of the Russian 'Peace', pp. 1-10, and in J. W. Wheeler-Bennett, Brest-Litovsk: The Forgotten Peace (1939), pp. 379-84.

74. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 197.

شوروی می‌پردازد:

حکومت شوروی در مذاکرات صلح دو وظیفه برای خود قائل می‌شود: اولاً، قطع هرچه زودتر کشتار ننگین و جنایتکارانه‌ای که دارد اروپا را ویران می‌کند؛ دوم، کمک کردن به طبقه کارگر همه کشورهای به هر وسیله‌ای که در دسترس ما باشد، برای برانداختن سلطه سرمایه و تصرف قدرت به نفع صلح دموکراتیک و سوسیالیستی شدن اروپا و همه نوع بشر.

بیانیه تروتسکی با دعوت از کارگران همه کشورهای برای پیوستن به «مبارزه مشترک برای قطع فوری جنگ در همه جبهه‌ها» و فشردن صفوف خود «زیر پرچم صلح و انقلاب اجتماعی» به پایان می‌رسد. ۷۵ تناقض لفظی کلمات آخر دوگانگی درونی سیاست خارجی شوروی را در نخستین هفته‌های انقلاب به خوبی خلاصه می‌کند.

مذاکرات رسمی برای بستن پیمان صلح در ۲۲/۹ دسامبر ۱۹۱۷ در برست‌لیتوفسک آغاز شد. ریاست هیأت نمایندگی شوروی بار دیگر با یوفه بود. در جانب آلمانی‌ها، کوهلمن، وزیر امور خارجه، در رأس هیأت نمایندگی بود، و نمایندگان اتریش-مجارستان، بلغارستان، و عثمانی نیز حضور داشتند. ۷۶ پس از کش مکش مقدماتی درباره مسائل انتشار اخبار مذاکرات و خودمختاری ملی، که در جریان آن هیأت نمایندگی آلمان دست خود را رو کرد و خواست که لیتوانی و کورلند همراه با بخش‌هایی از لیتوانیا و استونی از روسیه جدا شوند، مذاکرات یک بار دیگر به پیشنهاد هیأت نمایندگی شوروی برای مدت ده روز تعطیل شد، تا سایر کشورهای متخاصم فرصت داشته باشند که دعوت‌های مکرر پطروگراد را اجابت کنند و در کنفرانس حاضر شوند. اما در روز ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷ / ۹ ژانویه ۱۹۱۸ که مذاکرات پی گرفته شد، هنوز بایکوت متفقین به قوت خود باقی بود. روز قبل، ویلسون چهارده ماده خود را اعلام کرده

75. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 100-2; Trotsky, *sochineniya*, iii, ii, 206-9.

۷۶. سوابق تندنویسی شده کنفرانس از طرف فارکومیندل تحت عنوان زیر منتشر شده است: *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920)

بود و صدای آن در آفاق جهان طنین‌افکن بود. اما این امر در برست‌لیتوفسک هیچ چیزی را تغییر نداد. تنها نکته‌های تازه آن‌جا ورود هیأت نمایندگی «رادا»ی اوکراین بود، و پدیدارشدن تروتسکی در رأس هیأت نمایندگی شوروی.

کش‌مکش جدی فوراً آغاز شد. وقتی که هوفمن، فرمانده نیروهای آلمان، برای نخستین‌بار وارد مذاکره شد و از پیام‌های رادیویی و اعلامیه‌ها شکایت کرد، که پاره‌ای از آن‌ها «دارای جنبه انقلابی است و خطاب به ارتش ما صادر شده است»، تروتسکی به صراحت تمام نقش دوگانه دیپلماسی شوروی را تذکر داد و گفت که هیأت نمایندگی شوروی برای بستن پیمان با دولت آلمان آمده است، اما «نه شرایط آتش‌بس و نه ماهیت مذاکرات صلح، از هیچ لحاظی و به هیچ جهتی آزادی مطبوعات و آزادی بیان هیچ‌کدام از کشورهای دخیل در پیمان را محدود نمی‌کنند». ۷۷. امید نهفته در زیر تاکتیک تروتسکی در روزهای بعد، کاملاً هویدا بود. اکنون زمان آن رسیده بود که تروتسکی نقش «دادستان» را، که پنج‌هفته پیش در شورای عالی پطروگراد اعلام کرده بود برعهده بگیرد و دیپلماسی امپریالیستی را متهم کند و از «همه خلق‌ها»، که گزارش کلمه به کلمه مذاکرات را از رادیوها می‌شنیدند، دعوت کند که در مقام «داوران بحث ما» بنشینند. ۷۸. حساب تروتسکی این بود که اگر بتواند به قدر کافی عدم صداقت اظهارات آلمانی‌ها را برملا کند، و اگر بتواند مذاکرات را به قدر کافی کش بدهد، پیش از آن که دولت شوروی ناچار به گرفتن تصمیم مهمی بشود، آن انقلابی که همه با اشتیاق انتظارش را می‌کشند در آلمان روی خواهد داد. برای تروتسکی هیچ چیزی بهتر از این نبود که درباره اصل خودمختاری و عدم الحاق و لزوم تخلیه مناطق مورد اختلاف که سرنوشتشان بایستی با مراجعه به آرای عمومی معین شود، با کوهلمن به مجادلات طولانی پردازد. سرانجام در ۱۸/۵ ژانویه ۱۹۱۸، هوفمن، آن سرباز خشن ولی هوشمند، نقشه‌ای روی میز پهن کرد و رشته گفتگو را برید. در این نقشه یک خط کبود کشیده شده بود، که نیروهای آلمان قصد رفتن از آن را نداشتند، مگر وقتی که جریان متفرق‌کردن ارتش روسیه تمام شده باشد. این خط تقریباً تمام قلمرو لهستان و لیتوانی و

77. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), p. 55.

روسیه سفید را در طرف آلمان قرار می‌داد و از وسط لیتوانی می‌گذشت؛ همچنین جزایر «صدای ماه» را در دست آلمان باقی می‌گذاشت. در مورد مناطق جنوبی‌تر، هوفمن حاضر نشد دست خود را رو کند و گفت که درباره این موضوع باید با هیأت نمایندگی «رادا»ی اوکراین مذاکره شود. تروتسکی که با نوعی اولتیماتوم روبه‌رو شده بود و میدانی برای بحث نداشت، تقاضای ده روز تعطیل مذاکرات کرد تا برای گرفتن دستور به پتروگراد بازگردد. با این تقاضا موافقت شد. ۲۹ روزی که هوفمن برای اعلام نظر خود برگزیده بود همان روزی بود که مجلس مؤسسان در پتروگراد کار خود را آغاز کرد و پایان داد؛ وقتی که تروتسکی در روز ۲۰/۷ ژانویه ۱۹۱۸ وارد پتروگراد شد، موضوع این مجلس هنوز نقل مجالس شهر بود.

بازگشت تروتسکی به پتروگراد باب مجادله‌ای را باز کرد که نخستین بحران جدی در مناسبات روسیه شوروی و جهان خارج به شمار می‌رود. تا آن روز فرض بر این بود که هرگاه آلمان‌ها بر سر شرایط غیرقابل‌قبولی اصرار ورزند، بلشویک‌ها به اصطلاح «جنگ انقلابی» با آن‌ها راه خواهند انداخت، و سربازان آلمانی، که به مقاصد امپریالیستی حکومت خود پی می‌برند، سر به شورش برمی‌دارند و حاضر نمی‌شوند به روی برادران انقلابی روس خود تیراندازی کنند. این که بلشویک‌ها چنین عقیده‌ای داشتند و چنین چیزی را فرض می‌گرفتند، روی هم‌رفته جای شگفتی نیست. بلشویک‌ها هنوز از شوق و خوش‌بینی ناشی از پیروزی اکتبر گرم بودند؛ از لنین آموخته بودند که تهور نتیجه می‌دهد؛ و یکی از مقدمات اندیشه بلشویکی این بود که پیروزی پرولتاریای روسیه مشعل انقلاب اروپا را روشن خواهد کرد. لنین وقتی که پیشنهاد تقاضای آتش‌بس را مطرح کرد با بلاغت تمام گفته بود که صلح ننگین را نخواهد پذیرفت: «ما ذره‌ای به ژنرال‌های آلمانی اعتماد نداریم، ولی به مردم آلمان اعتماد داریم.»^{۷۹} در جلسه خاصی در پتروگراد، در اوایل دسامبر ۱۹۱۷، که به مناسبت پیمان آتش‌بس تشکیل شده بود، تروتسکی حتی از این هم صریح‌تر سخن گفت:

79. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 126-7, 130-1.

80. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 76-7.

اگر شرایطی را پیشنهاد کنند که برای ما و برای همه کشور قابل قبول نباشد، شرایطی که با اصول انقلاب ما در تضاد باشد، ما آن شرایط را به مجلس مؤسسان تسلیم می‌کنیم و می‌گوییم: «تصمیم بگیرید.» اگر مجلس مؤسسان با آن شرایط موافقت کرد، آن وقت حزب بلشویک از کار کناره‌گیری می‌کند و می‌گوید: «حزب دیگری پیدا کنید که حاضر باشد پای این شرایط را امضا کند؛ ما بلشویک‌ها، و امیدوارم اس‌ارهای چپ نیز، همه مردم را برای یک جنگ مقدس با میلیتاریست‌های همه کشورها فرا می‌خوانیم.»^{۸۱} کامنف، در سخنرانی‌اش در کمیته مرکزی اجرائی سراسری، که از آن نقل کردیم، در آستانه امضای پیمان آتش‌بس گفته بود که یقین دارد «سخنان ما از بالای سر ژنرال‌های آلمانی به گوش مردم آلمان خواهد رسید، و حرب‌های را که برای فریب‌دادن مردم به کار می‌برند از دستشان خواهد گرفت»^{۸۲}؛ پس از امضای پیمان آتش‌بس و شروع مذاکرات صلح نیز کامنف باز با همان خوش‌بینی پابرجای خود سخن گفت:

شکی نیست که اگر امروز آلمان به خود جرأت بدهد که ارتش خود را برضد روسیه انقلابی به حرکت درآورد، هدف این کار نهایتاً پایمال کردن آزادی لهستان و لیتوانی و یک سلسله دیگر از ملت‌ها خواهد بود، و این همان جرقه‌ای خواهد بود که سرانجام باعث انفجار و معو کامل امپریالیسم آلمان خواهد شد. ما یقین داریم که آلمان جرأت چنین کاری را به خود نخواهد داد، زیرا که اگر چنین چیزی پیش بیاید ما به رغم همه مشکلات باز هم به صلح خواهیم رسید، هرچند در آن صورت ما نه با نمایندگان امپریالیسم آلمان، بلکه با سوسیالیست‌ها مذاکره خواهیم کرد، که با تلاش خود حکومت آلمان را سرنگون می‌کنند.^{۸۳}

وقتی که تروتسکی از پطروگراد به برست‌لیتوفسک رسید، سومین

81. *Protokoly Zasedaniü VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 128.

82. *ibid.*, p. 82.

83. *ibid.*, p. 164.

کنگره شوراهای سراسر روسیه يك بار دیگر به «سازمان‌های پرولتری» سراسر جهان تأکید کرده بود که «طبقه کارگر همه کشورهای دیگر در آینده نزدیک، انقلاب پیروز خود را برضد بورژوازی انجام خواهد داد، و دیگر در جهان هیچ نیرویی تاب ایستادگی در برابر توده‌های کارگر انقلابی را نخواهد داشت».^{۸۲}

بلشویک‌های برجسته، از جمله برخی از نمایندگان ایالات که برای شرکت در سومین کنگره شوراهای سراسر روسیه به پتروگراد آمده بودند، روز بعد از ورود تروتسکی برای بحث غیررسمی دربارهٔ مسأله، جلسه‌ای تشکیل دادند. اکنون لنین برای نخستین بار - و حتی اکنون هم به تنهایی - نو‌میدکننده بودن موقعیت را مطرح کرد: موقعیتی که محاسبات مطمئن سیاست بلشویک‌ها را غلط از آب درمی‌آورد. دولت آلمان نیز، مانند متفقین، همهٔ پیشنهادهای دائر بر «صلح عادلانه و دموکراتیک» را رد کرده بود؛ و سربازان آلمان نه تنها برضد اربابان خود سر به شورش برنداشته و انقلاب پرولتری را انجام نداده بودند، بلکه با اطاعت تمام برای تاختن بر روسیهٔ انقلابی آماده می‌شدند. لنین به روش معمول خود نظریاتش را پیش از جلسه در يك سلسله احکام به روی کاغذ آورد - «احکام مربوط به مسأله بستن فوری پیمان صلح جداگانه و الحاقی»، که نشان می‌داد لنین به چه سرعت و قاطعیتی از مفروضات خوش‌بینانهٔ شش هفته پیش دست شسته بود. پایهٔ بحثی که تعیین‌کنندهٔ مسیر تمام مذاکرات بود، در احکام لنین پی‌ریزی شده بود:

تعیین وظایف بین‌المللی حکومت شوروی ما به‌طورکلی باید بر پایهٔ اوضاع انقلاب سوسیالیستی روسیه صورت گیرد. موقعیت بین‌المللی در چهارمین سال جنگ چنان است که لحظهٔ احتمالی آغاز انقلاب و سرنگون شدن هرکدام از حکومت‌های امپریالیستی اروپا (از جمله دولت آلمان) به‌کلی غیرقابل محاسبه است. شکی نیست که انقلاب سوسیالیستی در اروپا روی می‌دهد، و روی هم خواهد داد. همهٔ امیدهای ما به پیروزی نهایی سوسیالیسم بر این اعتقاد و بر این پیش‌بینی علمی استوار است. فعالیت تبلیغاتی ما عموماً و سازمان‌دادن

اظهار برادری خصوصاً، باید تقویت شود و توسعه یابد. اما اشتباه است اگر ما تاکتیک‌های حکومت سوسیالیستی را بر پایه تلاش‌هایی برای تعیین جواب این مسأله بنا کنیم که آیا در ظرف نیم سال آینده (یا یک چنین مدت کوتاهی) انقلاب سوسیالیستی در اروپا، و به ویژه در آلمان، روی خواهد داد یا نه.

یا در بند پایین‌تری از همان احکام:

از روز پیروزی حکومت سوسیالیستی در هر کشور واحدی، مسائل را باید نه از دیدگاه ترجیح یک امپریالیسم بر دیگری، بلکه منحصرأ از دیدگاه بهترین شرایط برای پروراندن و نیرودادن به آن انقلاب سوسیالیستی که آغاز شده است حل کرد.

نکته آخر این که بستن پیمان صلح به هر قیمتی که میسر باشد، درازمدت بهترین موضوع تبلیغاتی برای انقلاب جهانی خواهد بود:

سرمشق یک جمهوری سوسیالیستی در روسیه نمونه زنده‌ای است برای مردم همه کشورها، و اثر تبلیغاتی و انقلابی این نمونه عظیم خواهد بود. یک طرف نظام بورژوازی و جنگ الحاقی رک و راست دو دسته از راهزنان است و طرف دیگر صلح و جمهوری سوسیالیستی شوراه‌ها. ۸۵.

جلسه ۲۱/۸ ژانویه ۱۹۱۸ سه خط‌مشی کلی را آشکار ساخت که در سراسر جریان بحث، تا تصویب نهایی پیمان صلح در ماه مارس،

85. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 193-9;

این احکام برای نخستین بار در «پراودا»ی ۲۴ فوریه ۱۹۱۸ منتشر شدند - یعنی در روزی که نظریات لنین سرانجام در کمیته مرکزی حزب به تصویب رسید. لنین مقدمه کوتاهی نیز در توضیح منشا احکام خود نوشت (ibid., xxii, 289).

عقاید اعضای حزب را به سه دسته تقسیم می‌کرد. ۸۶ از شصت و سه تن سران بلشویک که در این جلسه شرکت داشتند، سی و دو تن در اعتماد بی‌چون و چرایی که در سراسر ماه‌های نوامبر و دسامبر بر حزب حکمفرما بود پابرجا بودند. لنین این دسته را «مسکوی‌ها» نامید، زیرا که هیأت سیاسی منطقه‌ای حزب در مسکو با سرسختی تمام از این نظر دفاع می‌کرد. ۸۷؛ و اعضای آن هیأت هم به نوبه خود مدعی بودند که از «موضع قدیم لنین» دفاع می‌کنند. لنین با تمام اعتبار و قدرت اقناعی خود توانست فقط پانزده تن از حضار را با سیاست نوین خود، یعنی صلح به هر قیمتی که شده، همراه سازد. شانزده تن باقی‌مانده از نظر تروتسکی پشتیبانی می‌کردند، که می‌گفت جنگ را نباید دوباره از پی گرفت، ولی بستن پیمان صلح با شرایط آلمان‌ها هم درست نیست. تروتسکی با نظر دسته اول، یعنی مقدر بودن جنگ انقلابی، موافق نبود، ولی در عین حال بر آن بود که انقلاب اروپا در پیش است و امیدوار بود که تا روز رسیدن این انقلاب می‌توان با زبان‌بازی دفع‌الوقت کرد. تروتسکی محدود بودن مقدمات چابک‌زبانی را در مقابله با مشت آهنین هوفمن به اندازه لنین احساس نمی‌کرد و هنوز آماده بود که دست به قمار بزند، یعنی به امید برانگیختن انقلاب در اروپا خطر لزوم پذیرفتن شرایط صلح نامساعدتری را چندی دیرتر به جان می‌خرد، زیرا گمان می‌کرد که بروز انقلاب اروپا چنین پذیرشی را غیرلازم خواهد ساخت. ۸۸. برای اجرای این نقشه، تروتسکی پیشنهاد کرد که اگر هیأت نمایندگی آلمان همچنان بر سر شرایط ناپذیرفتنی اصرار ورزد، دولت شوروی پایان جنگ را اعلام دارد ولی از امضای پیمان صلح خودداری کند.

۸۶. سابقه‌ای از این جلسه باقی نمانده است. کامل‌ترین شرح‌ها عبارتند از نامه‌ای که لنین در آن زمان نوشت ولی تا پس از مرگش منتشر نشد (*Sochineniya*, xxx, 369-70) و در یادداشت‌های دستنویس لنین که در خود جلسه نوشته شده است (4-42, *Leninskii Sbornik*, xi (1929), 42-4) ارقام رأی‌گیری را ویراستار مجموعه آثار لنین از آرشیو حزب گرفته است (*Sochineniya*, xxii, 600, note 88).

۸۷. این جلسه به درخواست گروهی از نمایندگان مسکو دعوت شده بود (*Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 287).

۸۸. بنابر یادداشت‌های لنین، تروتسکی می‌گفت که احتمال تعرض آلمان ۲۵ درصد است (*Leninskii Sbornik*, xi (1929), 43).

گرفتن تصمیم رسمی دربارهٔ این که چه دستوری باید به تروتسکی ابلاغ شود، با کمیتهٔ مرکزی در جلسهٔ سه روز بعد، یعنی ۲۴/۱۱ ژانویهٔ ۱۹۱۸، بود. پیش از این جلسه - بنابر روایت تروتسکی - تروتسکی با لنین گفتگویی می‌کند و به او قول می‌دهد که از نظریهٔ جنگ انقلابی پشتیبانی نکند. لنین در پاسخ می‌گوید که در این صورت نقشهٔ خود تروتسکی «شاید چندان خطرناک نباشد»، اگرچه بدون شك به از دست رفتن لیوونی و استونی منجر می‌شود؛ و به شوخی اضافه می‌کند که از دست دادن این مناطق «برای خاطر صلح خوبی با تروتسکی» صرف دارد. ۸۹ لنین در کمیتهٔ مرکزی نظر خود را دربارهٔ لزوم صلح فوری از نو بیان کرد. استالین با تأکید و زینوویف با تردید نظر لنین را تأیید کردند. اما تنها پیشنهاد رسمی لنین طفره رفتن از اصل مسأله بود، یعنی او پیشنهاد کرد که به تروتسکی دستور داده شود که تا می‌تواند مذاکرات را طولانی کند. این پیشنهاد با اکثریت ۱۲ رأی در مقابل یک رأی تصویب شد. پیشنهاد جنگ انقلابی فقط ۲ رأی موافق داشت، که روشن بود بوخارین و دزرژینسکی است. سپس رأی واقعی نسبت به پیشنهاد تروتسکی گرفته شد: «قطع جنگ، نبستن پیمان صلح، ترخیص ارتش». این پیشنهاد با اکثریت ناچیز ۹ در مقابل ۷ رأی تصویب شد؛ این که افراد کمیته هر کدام چگونه رأی دادند مسأله‌ای است که روشن کردن آن دیگر مقدور نیست. ۹۰ تروتسکی پس از مجبزشدن با این اختیارات روز ۲۸/۱۵ ژانویهٔ ۱۹۱۸ روانهٔ برست‌لیتوفسک شد. از لحاظ ظاهر، موقعیت جمهوری شوروی نسبت به ده روز پیش بدتر شده بود. منطقهٔ بسارابی پس از یک دورهٔ آشوب و آشفتگی به دست ارتش رومانی اشغال شده بود - و این کار دولت شوروی را مجبور کرده بود که مناسبات خود را با رومانی قطع و ذخائر طلای رومانی را که در دورهٔ جنگ در مسکو به امانت سپرده شده بود توقیف کند؛ ۹۱ اما چشم انتظار بلشویک‌ها همچنان به اروپای مرکزی

89. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 111;

لنین در کمیته تذکر داد که نقشهٔ تروتسکی به معنای تسلیم استونی به آلمان‌ها خواهد بود (Tsentral'nogo Komiteta RSDRP (1929), p. 201).

90. *ibid.*, pp. 199-207.

91. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 16, art. 233.

سه روز بعد نمایندگان متفقین در بوخارست اظهاریه‌ای منتشر کردند و اعلام داشتند

دوخته بود. يك موج اعتصاب در بوداپست و وین تازه فرونشسته بود. ۹۲ اکنون، با عزیمت تروتسکی از پطروگراد، اعتصاب‌های وسیعی در برلن آغاز شد؛ گردانندگان اعتصاب گروهی از «رهبران انقلابی کارگاه‌ها» بودند که همبستگی‌های سیاسی آن اعلام نشده بود. این اعتصاب‌ها برای نخستین بار با تظاهرات آشکار برضد جنگ همراه بود و به سایر شهرهای آلمان نیز سرایت کرد؛ ۹۲ لحظه‌ای چنین به نظر می‌رسید که خوش‌بینی بلشویک‌ها و سیامت دفع‌الوقت تروتسکی در عمل توجیه شده است. در چنین محیطی بود که کنفرانس برست‌لیتوفسک در ۳۰/۱۷ ژانویه ۱۹۱۸ از پی گرفته شد. «رادا»ی اوکراین اکنون به دست حکومت شوروی اوکراین از بیشتر خاک اوکراین بیرون رانده شده بود و دو هیأت نمایندگی اوکراینی معارض یکدیگر برای شرکت در مذاکرات وارد شدند، که یکی مورد شناسایی آلمان‌ها بود و دیگری مورد شناسایی روس‌ها. کشمکش این دو هیأت چندین روز طول کشید. باز همان عبارات کهنه مربوط به خودمختاری و الحاق و اشغال رد و بدل شد. بوبینسکی و رادک،

←

که اشغال خاک بسارابی از طرف رومانی «عملیات نظامی صرف است و هیچ جنبه سیاسی ندارد و با توافق کامل متفقین صورت گرفته است» (*L'Ukraine Soviétiste* (Berlin, 1922), p. 51). الحاق بسارابی به رومانی در آوریل ۱۹۱۸ اعلام شد (برای متن اعتراض دولت شوروی نگاه کنید به Klyuchnikov (1926) ii Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, i؛ متفقین سپس این الحاق را به رسمیت شناختند (نگاه کنید به ص ۱۹۰-۱۹۱ زیر).

۹۲. برای اغتشاش‌های اتریش در ژانویه ۱۹۱۸ نگاه کنید به

O. Czernin, *Im Weltkrieg* (1919), pp. 322-3.

۹۳. کمیته رایشتاگ برای بررسی موجبات سقوط آلمان چند سال بعد نظریاتی درباره «اعتصاب بزرگ ژانویه ۱۹۱۸» گردآوری کرد؛ بسیاری از ناظران این اعتصاب را با انقلاب روسیه یا به ویژه با مذاکرات برست‌لیتوفسک مربوط می‌دانستند

(R. H. Lutz, *The Causes of the German Collapse in 1918* (Stanford, 1934), pp. 99-135).

در هفتمین کنگره حزب کمونیست روسیه در مارس ۱۹۱۸، رادک مدعی شد که «سیاست تظاهراتی در برست‌لیتوفسک باعث اعتصاب عمومی در آلمان شد، و این نخستین بیداری پرولتاریای اروپا در سراسر جنگ بود» (*Sed'moi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (123), p. 71).

که خود را «اعضای لهستانی هیأت نمایندگی سراسر روسیه» و «نمایندگان سوسیال دموکراسی لهستان و لیتوانی» می نامیدند^{۹۴}، اعلامیه ای خواندند و مدعی خودمختاری برای لهستان شدند و اشغال لهستان به دست نیروهای آلمانی را محکوم کردند و آن را «الحاق کثیف» نامیدند. اما اغتشاشات آلمان، که نیروی محرک پنهانی مذاکرات بود، فرو نشست؛ و بروز انقلاب در فنلاند و پیروزی بیشتر رژیم شوروی در اوکراین فروخفتن قیام پرولتاریای آلمان را جبران نکرد. در ۲۶ ژانویه/ ۸ فوریه ۱۹۱۸، قدرت های مرکزی پیمان صلحی با هیأت نمایندگی «رادا»ی اوکراین امضا کردند. سرانجام در ۲۸ ژانویه/ ۱۰ فوریه ۱۹۱۸، شکیبایی همه به سر رسید، و هنگامی که آلمان ها مشغول تهیه اولتیماتوم خود بودند، تروتسکی ناگهان با نطق مطولی برضد دسیسه های آلمان در کار آنها مداخله کرد و سخنان خود را چنین پایان داد که «روسیه حاضر به امضای پیمان صلح الحاقی نیست، و به نوبت خود اعلام می کند که حالت جنگ با آلمان و اتریش-مجارستان و ترکیه و بلغارستان پایان یافته است».^{۹۶} نمایندگان شوروی همان شب از برست لیتوفسک به سوی پتروگراد حرکت کردند؛ و چون حریفان خود را در حال تحیر و خشم باقی گذاشتند، به نظر خودشان پیروزی بزرگی به دست آورده بودند.

اگر اختیار قضیه به دست مقامات غیرنظامی آلمان بود، آنها در مقابل یک چنین روش غیرمتداولی برای پایان دادن به مناسبات کوتاه می آمدند. اما ستاد کل ارتش خیالات دیگری داشت^{۹۷}، و به این نتیجه

۹۴. نام رسمی حزب سوسیالیست چپ لهستان، در مقابل «حزب سوسیالیست لهستان» عبارت بود از «حزب سوسیال دموکرات [کشور] پادشاهی لهستان و لیتوانی».

95. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 173-5.

96. *ibid.*, 208.

۹۷. ماکس هوفمن می نویسد که به رغم کوهلمن در مقابل پذیرفتن فورمول تروتسکی ایستادگی کرده است. (Max Hoffmann, *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 214-15) کوهلمن تأیید می کند که موافق پذیرفتن آن فورمول و بیرون کشیدن همه نیروها به سمت غرب بوده است، به این دلیل که اتریش با «تجدید جنگ در جبهه شرق» مخالف بوده (R. von Kühlmann, *Erinnerungen* (Heidelberg, 1948), p. 545) ولی صدراعظم از او پشتیبانی نکرده است (ibid., p. 549). حرکت تروتسکی ظاهراً بیش از آنچه در آن زمان پنداشته می شد احتمال توفیق داشته است.

رسید که قطع مذاکرات به معنای پایان آتش‌بس است. هفت روز بعد، در ۱۷ فوریه ۱۹۱۸، هوفمن به روس‌ها اطلاع داد که عملیات نظامی از روز بعد دنبال خواهد شد. این اخطار سرانجام مسأله واقعی را، که لنین پیش‌بینی کرده و تروتسکی از آن طفره رفته بود، به صورت ناگزیر خود مطرح کرد. پیش‌روی آلمان در ۱۸ فوریه از نو آغاز شد؛ و هفته بعد بحرانی‌ترین هفته پطروگراد پس از انقلاب بود. کمیته مرکزی حزب تقریباً به‌طور مداوم در اجلاس بود، و چند بار رأی‌گیری نشان داد که چگونه عقاید اعضا به‌طور مساوی تقسیم شده است. اکنون هیچ‌کس آشکارا از جنگ انقلابی پشتیبانی نمی‌کرد. اما پذیرش صلح آلمانی هم داروی تلخ‌تری بود. وقتی که اخطار ادامهٔ مخاصمات در ۱۷ فوریه واصل شد، لنین فوراً پیشنهاد کرد که پیشنهاد از پی گرفتن مذاکرات برای آلمان‌ها فرستاده شود، اما با آن که استالین و سوردلوف و سوکولنیکوف و اسمیلگا از او پشتیبانی کردند، نظر او با حداقل اکثریت، که عبارت بود از آرای تروتسکی و بوخارین و لوموف و یوفه و اوریتسکی و کرستینسکی، رد شد. پیشنهاد «به‌تعویق‌انداختن تجدید مذاکرات صلح تا آشکار شدن تأثیر آن بر جنبش کارگری» با همین اکثریت شش به پنج تصویب شد. آن‌گاه لنین این سؤال نهائی را مطرح کرد که آیا اگر ارتش آلمان پیشروی کند و انقلابی در آلمان و اتریش روی ندهد، باید صلح کرد یا نه. این‌جا تروتسکی تردید کرد و به جانب لنین رفت؛ بدین ترتیب لنین شش رأی موافق در مقابل یک رأی مخالف (یوفه) و چهار رأی ممتنع به‌دست آورد. ۹۸ روز بعد، وقتی که زینوویف به گروه لنین و دزرژینسکی

۹۸. سوابق این آرا در این مأخذ آمده است: *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 228-39؛ صورت مذاکرات این جلسه در دست نیست. بنابر نوشتهٔ بوئیان و فیشر، یکی از ضمایم سوابق کنگرس هفتم حزب نشان می‌دهد که در آخرین رأی‌گیری تروتسکی رأی ممتنع داده است (Bunyan and Fisher, *The Bolshevik Revolution, 1917-1918* (Stanford, 1934), p. 514)؛

اما در دست‌نویس سوابق رسمی رأی‌گیری، که در مجموعه آثار لنین چاپ شده است (*Sochineniya*, xxii, 557) جای تردید نیست. شرحی که تروتسکی از این رویدادها در زندگینامهٔ خود نقل می‌کند (Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 110-16)، تا آن‌جا که می‌توان با سایر مأخذ تطبیق کرد، بسیار دقیق است.

به گروه مخالف پیوست، باز همان آرایش قوا تکرار شد: در جلسه صبح تروتسکی باز چنین استدلال کرد که «لزوم حتمی دارد که صبر کنیم و ببینیم که این جریانات چه تأثیری در مردم آلمان می‌کند»، و با دادن رأی مخالف به پیشنهاد صلح فوری با آلمان، نظر لنین را شش به پنج رد کرد. ۹۹ اما همان شب، وقتی خبر رسید که آلمان‌ها در حال پیشروی دوینسک را گرفته و به طرف اوکراین سرازیر شده‌اند، تروتسکی بار دیگر با تردید به جانب لنین پیوست و پیشنهاد اعلام آمادگی به آلمان‌ها برای امضای شرایط پیشین آلمان و تقاضای مذاکرات تازه، هفت به پنج به تصویب رسید. ۱۰۰ این پیشنهاد همان شب رسماً به ساونارکوم تسلیم شد. کمیسرهاى بلشویک، که ملزم به قبول تصمیم کمیته مرکزی بودند، متفقاً رأی موافق دادند. از هفت کمیسر اس ار حاضر در جلسه چهار نفر موافق بلشویک‌ها رأی دادند، هرچند حزب آن‌ها بعداً عمل آن‌ها را مردود شناخت. ۱۰۱ تلگراف پذیرش صلح فوراً به برست لیتوفسک مخابره شد.

اما این بار هوفمن چندان شتابی نداشت، و شرایط آلمان تا صبح ۲۳ فوریه به مسکو نرسید. این شرایط از شرایط پیشین سخت‌تر بود، به‌ویژه از این لحاظ که قید شده بود دولت شوروی باید ارتش خود را از اوکراین بیرون ببرد و با «رادا»ی اوکراین صلح کند، و لیوونی و استونی نیز باید از طرف روسیه تخلیه شوند و تا زمانی که نظم در آن‌ها برقرار شود در اشغال نیروهای آلمان قرار گیرند. در کمیته مرکزی همان روز باز نبرد درگرفت. لنین برای اولین و آخرین بار از طرف خود اولتیماتوم داد، که اگر سیاست «لفاظی انقلابی» ادامه یابد، از دولت و از کمیته مرکزی اجرائی سراسری استعفا می‌کند. کمیته مرکزی می‌بایست درباره مسئله دشواری که مطرح بود تصمیم بگیرد. استالین پیشنهاد کرد که با تجدید مذاکرات صلح این تصمیم را یک بار دیگر به تعویق بیندازند؛ ولی لنین نظر او را رد کرد:

استالین اشتباه می‌کند که می‌گوید امضا نکردن [پیمان صلح]

99. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 231-2.

100. *ibid.*, pp. 233-40.

101. I. Steinberg, *Als ich Volkskommissar war* (Munich, 1929), pp. 211-12.

امکان ندارد. این شرایط را باید امضا کرد. اگر امضا نکنید، سه هفته دیگر پای جواز فوت حکومت شوروی را امضا خواهید کرد.... انقلاب آلمان هنوز نارس است. این امر ماه‌ها طول خواهد کشید. شرایط را باید پذیرفت. ۱۰۲

تروتسکی يك بار دیگر اعتراضات خود را بیان کرد: اگر حزب یکپارچه بود مقاومت امکان می‌داشت. امضا کردن پیمان صلح یعنی «از دست دادن پشتیبانی عناصر پیشرو پرولتاریا». تروتسکی گفت با آن که متقاعد نشده، حاضر نیست راه وحدت حزب را سد کند؛ اما با این اوضاع جدید نمی‌تواند بماند؛ «و مسؤولیت شخصی امور خارجه را بر عهده» بگیرد. وقتی که رأی تعیین‌کننده اعلام شد، تروتسکی و یوفه و دزرژینسکی رأی ممتنع دادند، و به این ترتیب اجازه دادند که پیشنهاد لنین برای پذیرفتن شرایط آلمان‌ها با هفت رأی موافق (لنین، زینوویف، سوردلوف، استالین، سوکولنیکوف، اسمیلگا، استامووا) در مقابل چهار رأی مخالف (بوخارین، لوموف، بوبنوف، اوریتسکی) به تصویب برسد. ۱۰۲ همان شب آن پیشنهاد در جلسه کمیته مرکزی اجرائی سراسری نیز مطرح شد، و در ساعت ۴:۳۰ صبح ۲۴ فوریه پس از نطق مؤثر لنین با اکثریت ۱۱۶ در برابر ۸۴ رأی به تصویب رسید؛ این نتیجه نسبتاً مساعد با امتناع غالب بلشویک‌های های مخالف پیشنهاد به دست آمد، که نمی‌توانستند با امرهای راست و چپ و منشویک‌ها برضد تصمیم حزب خود همراهی شوند. ۱۰۳ تلگراف پذیرش شرایط آلمان فوراً به ستاد فرماندهی آلمان مخابره شد. ۱۰۵ هیأت نمایندگی شوروی به ریاست سوکولنیکوف و

102. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 277;

این اولتیماتوم با همان عبارات در شماره همان روز «پراودا» تکرار شد (ibid., xxii, 276).

103. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 247-52.

104. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 608.

هیچ صورت رسمی از مذاکرات این جلسه کمیته مرکزی اجرائی سراسری منتشر نشده است؛ متن سخنان لنین در مجموعه آثار او آمده است (ibid., xxii, 280-3)؛ تصویریری از این جلسه در این مأخذ دیده می‌شود:

M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 247-9.

105. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 208.

چیچرین - زیرا که نه تروتسکی و نه یوفه هیچ‌کدام حاضر نشدند این خفت نهایی را تحمل کنند - با دستور امضای بدون گفتگو، همان روز به مقصد برست‌لیتوفسک حرکت کرد. ۱۰۶

دادن يك امتیاز نهایی هم لازم بود. هیأت نمایندگی ترکیه عثمانی که دیر وارد صحنه شده بود، مدعی سه ناحیه مرزی قارص و اردهان و باطوم شد، که چهل سال پیش آن‌ها را از دست داده بود - و خواست خود را به دست آورد. سپس در ۳ مارس ۱۹۱۸، پس از اعتراض رسمی سوکولنیکوف برضد يك عمل «فورس‌ماژور»، پیمان برست‌لیتوفسک امضا شد. به موجب این پیمان، روسیه از تمام حقوق خود نسبت به شهر ریگا و زمین‌های پشت آن، تمام کورلند و لیتوانی و بخشی از روسیه سفید صرف‌نظر کرد، و قرار بر این شد که آلمان و اتریش-مجارستان سرنوشت این مناطق را «با توافق ساکنان آن‌ها» معین کنند. روسیه اشغال لیوونی و استونی را از طرف نیروهای آلمان، تا تشکیل «نهادهای ملی مناسب» پذیرفت؛ همچنین موافقت کرد که با «رادا»ی اوکراین صلح کند، و قارص و اردهان و باطوم را به ترکیه واگذارد، تا ساکنان این شهرها مناطق خود را با توافق ترکیه «تجدید سازمان» بدهند. مناسبات دیپلماتیک بایستی پس از تصویب پیمان میان روسیه و قدرت‌های مرکزی برقرار شود. مواد مالی پیمان چندان شدید نبود؛ هر دو طرف از غرامت و سایر دعاوی خود صرف‌نظر کرده بودند. اما قید این ماده که هر يك از طرفین باید مسئولیت پرداخت هزینه‌های نگهداری اتباع خود را در زمان اسارت بر عهده بگیرد، بار مالی بسیار سنگینی بر دوش روسیه شوروی می‌گذاشت. اما در قیاس با سرزمین‌های پهناور و حاصلخیزی که روسیه می‌بایست به دست دشمن بسپارد، این جزئیات چیزی به حساب نمی‌آمد.

در مسکو، تشریفات تصویب پیمان می‌بایست انجام بگیرد. در هفتمین کنگره حزب، که در ۶ مارس ۱۹۱۸ اجلاس کرد ۱۰۷، همان مجادله

۱۰۶. در جزوه‌ای به قلم سوکولنیکوف (Sokolnikov, *Brestskii Mir* (1920)) تصویر جالبی از این سفر پر حادثه ترسیم شده است.

۱۰۷. تصمیم به تشکیل کنگره حزب به دلیل اختلافات کمیته مرکزی در ۹ ژانویه / ۱ فوریه ۱۹۱۸ گرفته شد (*Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 216)؛ آگهی رسمی اجلاس کنگره در ۵ مارس در «پراودا» ی ۱۸/۵ فوریه ۱۹۱۸ منتشر شد.

پیشین از هر دو طرف تکرار شد. لنین یکی از بهترین سخنرانی‌های خود را ایراد کرد و گفت که «تظاهرات پیروزمندانه»ی نخستین هفته‌های انقلاب به پایان رسیده و اکنون وقت آن رسیده است که بلشویک‌ها با مسلح شدن و کار کردن با واقعیات تلخ درگیر شوند. تروتسکی برای آخرین بار مخالفت خود را با لنین بیان کرد، ولی حاضر نشد برضد او رأی بدهد. نتیجه از پیش معلوم بود. پیشنهاد لنین برای تأیید پیمان با اکثریت ۲۸ رأی در مقابل ۹ رأی تصویب شد. سپس در ۱۶ مارس ۱۹۱۸ چهارمین کنگره شوراهای سراسر روسیه پس از دو روز بحث طوفانی و طرح شش قطعنامه از طرف گروه‌های مخالف، پیشنهاد دولت برای تأیید پیمان با اکثریت ۷۴۸ رأی در مقابل ۲۶۱ رأی تصویب شد. سرانجام این جر و بحث طولانی پایان یافت. نه این بحث و نه پیشروی آلمان دیگر هرگز تجدید نشد. نیروی نظامی آلمان، که تعیین‌کننده هر دو امر بود، گرفتار آخرین تلاش‌های تشنج‌آمیز خود در مقابل تعرض بزرگ دول غربی بود - تعرضی که ده روز بعد از تصویب پیمان آغاز شد، و هرگز نتوانست آزادی عمل خود را بازیابد.

در آخرین مراحل بحث برست‌لیتوفسک عامل تازه‌ای پدیدار شد که بعدها در سیاست خارجی شوروی اهمیت فراوان یافت. آن مطلق‌گرایان جزمی که بنا را بر این می‌گذاشتند که رژیم شوروی باید با همه دولت‌های سرمایه‌داری به‌طور یکسان و بلاشرط در حال خصمه باشد (و آن‌ها با رژیم شوروی)، و به این دلیل حتی به بستن پیمان صلح جداگانه هم اعتراض داشتند، نظرشان جدی گرفته نمی‌شد. مطابق هر برآورد معقولی، آن عاملی که به حکومت شوروی امکان استقرار داده و بهترین ضامن بقای آن شده بود، چیزی جز شکاف در جهان سرمایه‌داری نبود. چنان که رادک چند سال بعد می‌نویسد، این عامل یک «واقعیت اساسی» بود که «در «گهواره» سیاست خارجی جای داشت. ۱۰۸ لنین در «احکامی دربارهٔ مسألهٔ بستن فوری پیمان صلح جداگانه و الحاقی» این واقعیت را با احتیاط به‌جا می‌آورد:

با بستن [پیمان] صلح جداگانه ما خود را به بیشترین

108. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), pp. 80-1.

اندازه ممکن در لحظه حاضر از دست هر دو گروه امپریالیستی در حال جنگ آزاد می‌کنیم؛ با استفاده از دشمنی متقابل آنها، از جنگ استفاده می‌کنیم، و این کار معامله میان آنها و برضد ما را دشوار می‌کند. ۱۰۹

از این شناسایی ارزش عملی اختلاف در اردوی دشمن تا مفتنم دانستن این اختلاف برای سیاست خارجی شوروی و بهره‌برداری آگاهانه از آن و دست‌کشیدن از اعتقاد به دشمنی یکسان و یکنواخت با جهان سرمایه‌داری، گام کوتاهی بیش نبود.

در جانب متفقین نیز این دوراهی مسأله دشواری بود. آیا قدرت‌های سرمایه‌داری دول متفق بایستی در نبرد با دشمن سرمایه‌دار خود درصدد جلب همکاری یک حکومت انقلابی و سوسیالیستی برآیند؟ متفقین نیز مانند بلشویک‌ها در گام اول دچار همان موانعی بودند که برخی از مردم آنها را اصول می‌نامیدند و برخی دیگر مشتی پیشداوری. مقامات وزارت خارجه فرانسه حرکات بی‌قاعده سادول را به دشواری تحمل می‌کردند؛ و تماس‌های نخستین جودسون با تروتسکی خشم و اشنگتن را برانگیخت. اما فکر همکاری، ثمربخش‌تر از آن بود که دور انداخته شود. اعلام منع رسمی مراوده با بلشویک‌ها از طرف امریکا، باعث شد که ریموند رابینز - که دارای منزلت نیمه‌رسمی بود ولی ملزم به اطاعت از وزارت خارجه امریکا نبود - اهمیت بیشتری پیدا کند. در مراحل اول مذاکرات برست‌لیتوفسک، رابینز و سادول هر دو مرتباً با تروتسکی در تماس بودند و از او خواهش می‌کردند که در برابر آلمان ایستادگی کند. از آنجا که این خواهش‌ها پشتوانه دولتی نداشت، طبعاً چندان وزنی هم نمی‌توانست داشته باشد. ۱۱۰ اما آن دو دیپلمات پر شور و شوق در سفرهای کشورهای خود مختصر تأییری هرچند گذران - داشتند. در ۱۸/۵ دسامبر

109. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 198.

۱۱۰. در کتاب سادول *Notes sur la Révolution Bolchevique* (J. Sadoul, 1919)، که سلسله نامه‌های تقریباً روزانه نویسنده را به آلبر توما دربر دارد، فعالیت‌های او در این زمان تماماً ثبت شده است. اوراق شخصی رابینز باقی مانده است، و ممکن است به‌زودی در دسترس قرارگیرد؛ کتاب (W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920) به طرز نومیذکننده‌ای مبهم است و چیزی به ماخذ دیگر نمی‌افزاید.

۱۹۱۸، سادول توانست نولان، سفیر فرانسه، را راضی کند که دیداری از جانب تروتسکی را بپذیرد، و تروتسکی را نیز راضی کند که به این دیدار برود. این کار کوچکی نبود، هرچند هیچ نتیجه مفیدی به بار نیاورد. ۱۱۱ در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷ / ۲ ژانویه ۱۹۱۸، پس از تعطیل دور اول مذاکرات صلح برست‌لیتوفسک، رابینز سفیر امریکا، فرانسیس، را راضی کرد که متن تلگرافی برای مخایره به وزارت خارجه امریکا پیش‌نویس کند، به این مضمون که سفارت امریکا توصیه می‌کند که در صورت تجدید مخاصمات میان بلشویک‌ها و آلمان، دولت امریکا «حداکثر کمک و استعانت مقدور» را به بلشویک‌ها بکند؛ همچنین یادداشتی خطاب به «کمیسر امور خارجه» تهیه شد که خبر این توصیه را به اطلاع او می‌رساند، و می‌بایست در صورت لزوم همزمان با تلگراف ارسال شود. نسخه‌هایی از این اسناد به رابینز داده شد - بی‌گمان به این منظور که به تروتسکی نشان داده شود. ۱۱۲ تا این‌جا ابتکار عمل با سادول و رابینز بود. اما تروتسکی پس از نخستین بازگشت از برست‌لیتوفسک، و در همان ایامی که او برای از پیش‌بردن فورمول «نه جنگ، نه صلح» خود در کمیته مرکزی نبرد می‌کرد، با هر دو دیپلمات فرانسوی و امریکایی تماس گرفت. به سادول نقشه جغرافیایی هوفمن را نشان داد که مرز مورد ادعای آلمان‌ها روی آن علامت‌گذاری شده بود، و این نظر کمابیش رسمی را اظهار داشت:

ما نمی‌خواهیم این [پیمان] صلح را امضا کنیم، ولی چه باید کرد؟ جنگ مقدس؟ بله، [جنگ مقدس را] اعلام می‌کنیم، ولی نتیجه چه خواهد بود؟ وقت آن رسیده است که متفقین تصمیم بگیرند.

با رابینز هم تروتسکی باید به همین لحن سخن گفته باشد، اگرچه تنها بخش ثبت‌شده این گفتگو این است که تروتسکی می‌پرسد چقدر امید می‌رود که دولت امریکا رژیم شوروی را به رسمیت بشناسد، و رابینز پاسخ

111. *ibid.*, p. 158.

112. *Russian-American Relations*, ed. C. K. Cummings and W. Pettit (N.Y., 1920), pp. 66-7.

روشنی نمی‌دهد. ۱۱۲ هیچ‌کدام از این دو تماس در اردوگاه متفقین نتیجه‌ای نداد. کامنف، که شخصیت و رفتار دوست‌داشتنی‌اش برای مأموریت جلب دوستی متفقین متناسب به نظر می‌رسید، به لندن و پاریس اعزام شد تا از متفقین برای ایستادگی در مقابل آلمان تقاضای کمک کند. کامنف در ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ وارد بندر ابردین شد، و پس از آن که مقامات اداره مهاجرت اوراق و اسناد او را از دستش گرفتند، اجازه یافت که روانه لندن شود. در لندن، کامنف با تنی چند از وکلای مجلس و رجال سیاسی دیدار کرد. اما وقتی که مسلم شد دولت فرانسه او را راه نخواهد داد، دولت انگلیس هم حاضر نشد او را رسماً بپذیرد، و بدون رعایت تشریفات اخراج شد. ۱۱۴

در این مذاکرات شگفت و پر از گیر و دار، لحظه حساس وقتی پیش آمد که با اعلام سیاست «نه جنگ، نه صلح» در ۲۸ ژانویه/۱۰ فوریه ۱۹۱۸ و بازگشت دوم تروتسکی به پایتخت، مذاکرات برست لیتوفسک قطع شد. تروتسکی که جنگ انقلابی را طرد کرده بود و در عین حال همچنان برضد پذیرش صلح آلمانی هم تلاش می‌کرد، اکنون سخت مشتاق بود که امید دوردست دریافت کمک متفقین را برای ایستادگی در برابر تهدید آلمان بررسی کند. عزیمت کامنف از پتروگراد در آن سفر بی‌نتیجه با ورود بروس لاکهارت به عنوان مأمور غیررسمی دولت انگلیس همزمان بود. نخستین گفتگوی لاکهارت با تروتسکی در ۱۵ فوریه ۱۹۱۸ با این کلمات تروتسکی پایان یافت: «فرصت بزرگ دول متفق امروز است. ۱۱۵» از آن پس لاکهارت با سادول و رابینز هماواز شد و

113. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 204; *Papers Relating to the Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 358.

گفتگوی سادول در ۲۴/۱۱ ژانویه ۱۹۱۷ ثبت شده است؛ گفتگوی رابینز در همان روز روی داده است؛ در همان روز، و بی‌شک پس از این گفتگوها بود که کمیته مرکزی فورمول «نه جنگ، نه صلح» را تصویب کرد.

۱۱۴. این حکایت، تا حدی از منابع شفاهی، در کتاب ویلر بنت نقل شده است (J.W. Wheeler-Bennett, *Brest-Litovsk: The Forgotten Peace* (1939), pp. 284-6);

رمزی مکدونالد این موضوع را دوبار در مجلس عوام انگلستان مطرح کرد (House of Commons: 5th Series, ciii, 1478-9, 1494; 1606-7, 1626).

115. R.H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), p. 228.

برای جلب کمک متفقین به بلشویک‌ها برضد آلمان به فعالیت پرداخت. نقض آتش‌بس از طرف آلمانی‌ها و تجدید عملیات نظامی در ۱۸ فوریه فوریت تقاضای کمک شوروی را بیشتر کرد، و سفیر فرانسه، که تا آن روز اعتنائی نمی‌نمود، متأثر شد و پیشنهاد کمک کرد. ۱۱۶ در ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ سفیر امریکا نیز توانست تلگرافی به واشنگتن بزند و بگوید که «پنج سفیر دول متفق توافق کردند که در صورت مقاومت [شوروی] از آن پشتیبانی کنند و سفرای فرانسه و انگلستان از طریق مهندسان سفارت اصرار می‌کنند که گارد سرخ برای جلوگیری از پیشروی آلمان راه‌آهن را خراب کند». ۱۱۷

در همان روز پیشنهاد پذیرفتن کمک فرانسه و انگلیس برای بحث رسمی در کمیته مرکزی حزب مطرح شد؛ و این همان لحظه‌ای بود که شرایط تجدیدنظرشده آلمان به پطروگراد رسیده بود ولی تصمیم نهایی برای پذیرفتن آن‌ها هنوز در ترازو معلق بود، و تروتسکی برای جلوگیری از پذیرفته شدن شرایط آلمان به هر خس و خاشاکی دست می‌انداخت. بحث کمیته مرکزی بحث آموزنده‌ای بود، و شکاف سرراستی را میان «واقع‌بینان» و «چپ‌ها» نشان داد: دسته اول عقیده داشتند که رژیم در وضع کنونی‌اش، و قطع نظر از این که برخوردش با شرایط آلمان چگونه باشد، نمی‌تواند هیچ کمکی را رد کند؛ دسته دوم می‌گفتند که اصول انقلابی هر نوع مشارکتی را با قدرت‌های سرمایه‌داری منع می‌کند. در قیاس با گروه‌بندی‌های اخیر حزب، بر سر این مسأله آرا متشتت بود. یوفه، که از طرفداران پرحرارت رد شرایط آلمان بود، اکنون می‌گفت که «لازم است هر چیزی را که به ایستادگی ما کمک کند بپذیریم»؛ از طرف دیگر، سوردلوف که همیشه در پذیرفتن شرایط آلمان با لنین همراهی بود، اکنون با پیشنهاد تروتسکی برای پذیرفتن کمک متفقین مخالفت می‌کرد، منتها به دقت توضیح می‌داد که این مخالفت بنا بر دلایل اصولی

116. J. Noulens, *Mon Ambassade en Russie Soviétique*, i (1933), p. 223;

سادل در ۲۰ فوریه ۱۹۱۸ این اقدام را به خودش نسبت می‌دهد (*Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 241) اما دستورهای وزارت امور خارجه فرانسه به نولان در این سند تأیید شده است:

Foreign Relations of the United States, 1918: Russia, i (1931), 383.

117. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 386.

نیست، بلکه به این دلیل است که انگلستان و فرانسه «در نظر توده‌های وسیع روسیه بی‌آبرو شده‌اند». اما به‌طور کلی، کسانی که به دلایل اصولی به جنگ انقلابی رأی داده بودند این بار هم به دلایل اصولی کمک قدرت‌های سرمایه‌داری را رد می‌کردند. بوخارین، که باز هم رهبر چپ‌ها بود، نه تنها متفقین را متهم کرد که خیال دارند روسیه را جزو «مستعمرات» خود سازند، بلکه گفت «برخوردار شدن از پشتیبانی هر نوع امپریالیسمی» ناپذیرفتنی است؛ و در پایان سخنان خود رسماً پیشنهاد کرد که دولت شوروی «با سفارتخانه‌های فرانسه و انگلستان و امریکا درباره خرید اسلحه یا استفاده از خدمات افسران و مهندسان وارد هیچ‌گونه تفاهمی نشود». اوریتسکی شکایت کرد که «ما پس از تصرف قدرت انقلاب جهانی را فراموش کرده‌ایم»، و اکثریت به‌جای «اقدام فوری در میان پرولتاریای آلمان» به فکر مسائل نظامی است. بوینوف شکایت کرد که «دارند انترناسیونالیسم ما را معامله می‌کنند». تروتسکی پیشنهاد کرد که دولت شوروی هر چیزی را که «برای تسلیح و تجهیز ارتش انقلابی ما به هم‌لوازم اساسی» لازم است، از هر کجا، حتی از حکومت‌های امپریالیستی، بدون وارد شدن به تعهدات سیاسی، بپذیرد؛ این پیشنهاد با شش رأی در مقابل پنج رأی تصویب شد. لنین در جلسه حاضر نبود. صورت جلسه یادداشت او را به عبارت زیر در بر دارد:

از شما تقاضا می‌کنم رأی مرا به نفع گرفتن سیب‌زمینی و مهمات از راهزنان امپریالیست انگلیس و فرانسه اضافه کنید.

روشن نیست که این یادداشت در جلسه خوانده شد یا سپس به صورت جلسه اضافه شد. در پایان جلسه بوخارین از عضویت کمیته مرکزی و سردبیری «پراودا» استعفا کرد: به نظر او پذیرفتن داوطلبانه کمک از يك دسته از امپریالیست‌ها بدتر از تسلیم به شرایط دسته دیگر بود. این همان لحظه‌ای بود که، بنا بر روایت تروتسکی، بوخارین روی شانه او گریه کرد و گفت: «دارند حزب را به تل تپاله مبدل می‌کنند.»^{۱۱۸}

این بحث نتیجه‌ای نداشت، جز این که فرصت خوبی بود برای اعلام

118. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 243-6; L. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 118.

اصول و خط‌مشی افراد. تصمیم به گردن نهادن اولتیماتوم آلمان بیست و چهار ساعت بعد در کمیته مرکزی گرفته شد. اما تا روزی که پیمان صلح امضا شد و به تصویب رسید، مسأله به‌جای خود باقی‌ماند؛ و گروه کوچکی از نمایندگان متفقین، به‌ویژه رابینز و لاکهارت، همچنان تلاش می‌کردند که در صورت تجدید مقاومت شوروی در مقابل آلمان به شوروی کمک برسانند، اگرچه بی‌اعتنایی لندن و واشنگتن، و مسلم شدن حمله قریب‌الوقوع ژاپن به شرق دور، این تلاش‌ها را بیسوده کرد. در ۱ مارس ۱۹۱۸، پیش از امضای پیمان در برست‌لیتوفسک، در لحظه‌ای که ارتش آلمان هنوز به سوی پتروگراد پیش می‌رفت و دولت شوروی تصمیم گرفته بود که پایتخت را به مسکو منتقل کند، لاکهارت نخستین گفتگوی خود را با لنین انجام داد. لنین با خونسردی و با دید انتقادی وضع را ارزیابی کرد و گفت که شرایط صلح «مفتضح» امضا خواهد شد. اما «این صلح تا کی دوام می‌آورد؟» به نظر بلشویک‌ها سرمایه‌داری انگلیس و امریکا «تقریباً به اندازه میلیتاریسم آلمان منفور است»؛ اما عجالتاً میلیتاریسم آلمان خطر فوری است. لنین چنین ادامه می‌دهد:

روش‌های ما... غیر از روش‌های شما است. ما می‌توانیم موقتاً با سرمایه سازش کنیم. این کار حتی ضرورت دارد، چون اگر سرمایه [داران] متحد شود [ند] ما در این مرحله از رشد خود خرد می‌شویم. از خوشبختی ما، ماهیت سرمایه طوری است که نمی‌تواند متحد شود. بنابراین تا روزی که خطر آلمان باقی است، من خطر همکاری با متفقین را، که موقتاً به نفع هر دوی ما تمام می‌شود، حاضرم به جان بخرم. در صورت تجاوز آلمان من حتی حاضرم کمک نظامی هم بپذیرم. در عین حال کاملاً یقین دارم که دولت شما اوضاع را هرگز به این صورت نمی‌بیند. این دولت ارتجاعی است. با مرتجعان روسیه همکاری خواهد کرد. ۱۱۹

دو روز بعد پیمان صلح در برست‌لیتوفسک امضا و پیشروی آلمان متوقف شد. اما تروتسکی، که هنوز سر سازگاری نداشت و در برآورد روش

متفقین هم به اندازهٔ لنین واقع‌بین نبود، به یک تلاش دیگر هم دست زد. در ۵ مارس ۱۹۱۸، روزی که هیأت نمایندگی شوروی از برست‌لیتوفسک بازگشت، تروتسکی یک بار دیگر با رابینز دیدار کرد و از او خواست که یک اظهاریهٔ مکتوب به‌واشنگتن بفرستد. در این اظهاریه که تروتسکی آن را پیش‌نویس کرد و به تأیید لنین هم رساند، بر پایهٔ احتمال تصویب نشدن پیمان و تجدید مخاصمات سه پرسش را مطرح می‌کند:

۱. آیا دولت شوروی در نبرد خود با آلمان می‌تواند به پشتیبانی امریکا، بریتانیای کبیر، و فرانسه متکی باشد؟
۲. در آیندهٔ نزدیک چه نوع کمکی فراهم می‌شود، و با چه شرایطی - تجهیزات نظامی، وسائط حمل و نقل، نیازمندی‌های زندگی؟
۳. ایالات متحده به‌ویژه چه نوع کمک‌مشخصی فراهم می‌کند؟

دو پرسش جنبی نیز به عبارت غیررسمی‌تری مطرح می‌شود: اگر ژاپن شهر ولادی‌وستوک را تصرف کند، متفقین، به‌ویژه ایالات متحده، چه اقدامی خواهند کرد؟ تا چه اندازه می‌توان به دریافت کمک بریتانیا از طریق مورمانسک و آرخانگل امیدوار بود؟ این پرسش‌ها بر پایهٔ این فرض مطرح استوار است که «سیاست‌های داخلی و خارجی دولت شوروی کماکان بر طبق اصول سوسیالیسم بین‌المللی هدایت خواهند شد، و دولت شوروی استقلال کامل خود را از همهٔ کشورهای غیرسوسیالیستی حفظ می‌کند». همان روز تروتسکی همین پرسش‌ها را به‌طور شفاهی و با دقت کمتری نزد لاکهارت نیز مطرح کرد، و لاکهارت آن‌ها را به لندن تلگراف زد. ۱۲۰ برای آن‌که واشنگتن و لندن فرصت بررسی این فتح‌باب را داشته باشند، لنین به اصرار رابینز پذیرفت که اجلاس کنگرهٔ شوراهای سراسر روسیه را، که بایستی پیمان صلح در آن تصویب شود، از ۱۲

۱۲۰. گفتهٔ تروتسکی به رابینز و گزارش لاکهارت از گفتگویش با تروتسکی در این مأخذ آمده است: *Russian-American Relations*, ed C.K. Cumming and W. Pettit (N.Y., 1920), pp. 81-4. روایت از گفتهٔ تروتسکی از سوابق کنگرهٔ امریکا نقل شده است؛ ترجمهٔ دیگری نیز در آرشیو ملی ایالات متحده، گروه سوابق ۸۴، مکاتبات سفارت امریکا در مسکو، ۱۹۱۸، موجود است. اصل روسی آن به‌دست نیامده است.

مارس به ۱۴ مارس بیندازد. ۱۲۱
پیش از رسیدن اظهاریه تروتسکی به واشنگتن ۱۲۲ پرزیدنت ویلسون در ۱۱ مارس ۱۹۱۸ تلگراف درودی برای چهارمین کنگره شوراهای سراسر روسیه فرستاده بود که زبان چاپلوسانه‌اش چیزی از تلخی پیام اصلی آن نمی‌کاست: «دولت ایالات متحده بدبختانه در وضعی نیست که بتواند آن کمک مستقیم و مؤثری را که مایل است ارائه کند.» ۱۲۳ محافل دولتی واشنگتن این پیام را پاسخ قانع‌کننده‌ای برای پرسش‌های ناراحت‌کننده تروتسکی دانستند. لاکهارت نیز نتوانست پاسخ مفیدی از وزارت خارجه انگلستان بگیرد؛ و بالفور - نخست‌وزیر انگلستان - در نطق ناروشنی که در ۱۴ مارس ۱۹۱۸ در مجلس عوام ایراد کرد از پیش به دفاع از مداخله نظامی ژاپن - و متفقین - پرداخت و غرض از این مداخله را «کمک به روسیه» نامید. دو روز بعد چهارمین کنگره شوراهای سراسر روسیه به تصویب پیمان صلح رای داد. چنین نقل کرده‌اند که لنین، پیش از ایراد نطقی که کنگره را به تصویب پیمان واداشت، رابینز را با اشاره دست به جایگاه ناطق فراخواند و اول از او پرسید که آیا پاسخی از واشنگتن دریافت کرده است یا نه، سپس پرسید که لاکهارت از لندن چه خبری دارد. پاسخ هر دو پرسش منفی بود؛ و پیمان صلح با اکثریت هنگفتی به تصویب رسید. ۱۲۴ اما تصویب پیمان

۱۲۱. شهادت رابینز در این مأخذ آمده است:

United States Senate: Sub-Committee on the Judiciary, Brewing and Liquor Interests and German and Bolshevik Propaganda (1919), iii, 805.

۱۲۲. رابینز گفته تروتسکی را در ۸ مارس در ولودگا برای فرانسیس، سفیر آمریکا، نقل کرد

(W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920), pp. 142-3)

روز ۹ مارس فرانسیس در تلگرافی به وزارت خارجه به گفته تروتسکی اشاره می‌کند ولی گزارش می‌دهد که تروتسکی به «خطر حمله ژاپن به سیبری» اعتراض دارد؛ فقط در ۱۲ مارس و پس از دریافت پیام روز قبل ویلسون است که فرانسیس خلاصه‌ای از اظهارات روز ۵ مارس تروتسکی به رابینز را به آمریکا تلگراف می‌زند (National Archives of the United States, Record Group 59: 861.00/1 262, 1302).

123. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), 395-6.

124. W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920), pp. 151-2.

نیز در را کاملاً نبست. سادول نقل می‌کند که در ۲۰ مارس ۱۹۱۸ تروتسکی را راضی کرد که تقاضا کند چهل تن افسران فرانسوی برای مشاوره فنی و تجدید سازمان ارتش سرخ در اختیار او بگذارند. ۱۲۵ این همان لحظه‌ای بود که تروتسکی می‌کوشید نخست افسران پیشین ارتش تزاری را به ارتش سرخ جلب کند و آن‌ها را در مناصب کارشناسی و فرماندهی به‌کار بگمارد. در این کار ظریف، کمک فرانسه و نفوذ فرانسه شاید تأثیر زیادی می‌داشت. روز بعد تروتسکی گفتگویی با رابینز و یکی از اعضای میسیون نظامی امریکا کرد و درخواست کرد که یک افسر امریکایی «برای بررسی مسائل نظامی و برای رابطه با شما» و نیز «چند واحد کارشناسان راه‌آهن» برای کار در مسکو و روسیه اروپایی و سیبری در اختیار دولت شوروی قرار گیرند؛ تروتسکی سپس این تقاضا را کتباً به نام ساونارکوم نیز تأیید کرد. ۱۲۶ این تقاضا نتیجه‌ای نداد. در واقع سه یا چهار افسر فرانسوی مأمور این کار شدند، اما وقتی که مداخله نظامی ژاپن در نخستین روزهای ماه آوریل آغاز شد، «این [افسران] به‌طور آشکاری خود را نسبت به کاری که برای انجام دادن آن دعوت شده بودند بی‌علاقه نشان دادند». ۱۲۷ جنگ انقلابی، یعنی آخرین تیر ترکش بلشویک‌ها برای برانگیختن انقلاب جهانی به هر قیمتی که شده، غیرعملی و مردود شناخته شده بود. اکنون تلاش برای توسل به شیوه‌های عادی دیپلماسی، یعنی برانگیختن یک دسته از قدرت‌های دشمن برضد دسته دیگر، نیز بی‌بهره از کار درآمد. به نظر می‌رسید که همه راه‌ها بسته است.

در مقاله‌ای در «پراودا» با عنوان «یک درس سخت ولی لازم»، لنین نوشت که بحران برست لیتوفسک «در تاریخ انقلاب روسی - و جهانی -

125. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 274.

۱۲۶. نامه تروتسکی در آرشیو ملی ایالات متحده، گروه سوابق ۸۴، مکاتبات سفارت ایالات متحده، مسکو، ۱۹۱۸، ضبط است.

127. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 386;

بعدها سادول موضوع را به این صورت خلاصه کرد که «پس از برست، تروتسکی و لنین تلاش خود را چند برابر کرده‌اند تا قدرت‌های متفق را به همکاری نزدیک و صمیمانه برای بازسازی اقتصادی و نظامی روسیه حاضر کنند» (ibid., p. 22).

به صورت یکی از بزرگترین برگشتگاه‌های تاریخی جلوه‌گر خواهد شد. ۱۲۸۰ از این بلندی مهم می‌توان از پشت سر به گذشته نگاهی انداخت و از پیش رو به آینده. بحران پرست‌لیتوفسک تضاد حل‌نشده روابط روسیه شوروی را با جهان مطرح می‌کند - یعنی دو راهی حکومتی که در آن واحد می‌خواهد هم نیروی محرک انقلاب جهانی باشد و هم مرجع قدرت کشوری از کشورهای جهان؛ و در این زمان بود که شالوده‌های دیرپای سیاست خارجی شوروی ریخته شد. اختلاف نظر اساسی میان دو دسته بود: طرفداران سیاست رد شرایط آلمان و شروع جنگ انقلابی - که در آغاز اکثریت بزرگی را در حزب تشکیل می‌دادند و در میان آن‌ها چهره بوخارین و یوفه و دزرژینسکی و رادک از همه نمایان‌تر بود، و پیروان نزدیک لنین، از جمله زینوویف، استالین، و سوکولنیکوف، که در آغاز از لحاظ تعداد ضعیف بودند و از پافشاری مجاب‌کننده لنین و واقعیات موجود روز به روز بیشتر نیرو می‌گرفتند. تروتسکی، که مردی بود درخشان، بااصالت، اندیشه‌ور، گاه لجوج و گمراه، و همیشه بیرون از چارچوب دسته‌ها و گروه‌ها، برای خود موضع کج‌مدار و متغیری داشت که باعث تئوریک شدن مسأله اصلی می‌شد. همه این ویژگی‌ها همان تروتسکی دوره پس از ۱۹۰۳ را به یاد می‌آورد؛ آنچه در روش او تازگی داشت علاقه شخصی ژرفی بود که به لنین پیدا کرده بود، که غالباً رنگ خاصی به رفتار او می‌داد و تعیین‌کننده تصمیمات نهایی او بود.

این فرض که بقای انقلاب در روسیه به سرایت فوری آن به اروپای مرکزی و غربی بستگی دارد چنان محرز و مسلم انگاشته می‌شد که برای بلشویک‌ها این اعتقاد امری طبیعی بود که اولاً انقلاب اروپا به زودی روی می‌دهد، و ثانیاً آن‌ها وظیفه دارند آن راه بیندازند. این اعتقاد که با همه شور انقلابی پیروزی اکتبر در دل بلشویک‌ها جای داشت، به آسانی فراموش نمی‌شد. پذیرفتن پیمان پرست‌لیتوفسک اهانتی به هر دو شاخه این اعتقاد به نظر می‌رسید. بوخارین در هفتمین کنگره حزب فریاد کشید که وضع موجود اروپا را فقط می‌توان «سقوط و تلاشی روابط کمین سرمایه‌داری در زیر فشار جنگ» نامید؛ و از اعتصاب‌ها و تشکیل شوراها در وین و بوداپست در ژانویه ۱۹۱۸، و اعتصاب‌های آلمان - چندی بعد در همان ماه - به‌عنوان دلایل در راه بودن انقلاب اروپا

یاد کرد. در چنین لحظه‌ای بود که لنین می‌خواست سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز را میان روسیه شوروی و قدرت‌های سرمایه‌داری بنا بگذارد. پذیرفتن پیمان صلح یعنی بریدن نخستین پایه سیاست شوروی - تسریع و تشویق انقلاب جهانی. بوخارین به تلخی چنین ادامه می‌دهد:

ما گفتیم و می‌گوییم که سرانجام همه‌چیز بستگی دارد به این که انقلاب جهانی فاتح شود یا فاتح نشود. سرانجام انقلاب جهانی - و فقط آن - راه نجات ما است... با دست‌کشیدن از تبلیغات جهانی، ما از تیزترین سلاح خود دست‌می‌کشیم. ۱۲۹.

بوخارین و پیروانش محکم به این عقیده چسبیدند که «جنگ انقلابی» برضد حکومت‌های سرمایه‌داری نخستین وظیفه حکومت شوروی است، و این وظیفه‌ای است که نمی‌توان به دلیل تاریک بودن چشم‌انداز نزدیک، از آن دست‌کشید. این عقیده بیش از آنچه آرای نهایی کنگره درباره پیمان صلح نشان می‌داد در حزب طرفدار داشت.

طرز برخورد لنین با این مسأله، پیچیده‌تر بود. از سال ۱۹۰۵، او حتی لحظه‌ای هم در این اعتقاد تردید نکرده بود که پشتیبانی پرولتاریای اروپا از شرایط پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه است، و در نخستین کنگره شوراهای سراسر روسیه در ژوئن ۱۹۱۷ به صراحت پیش‌بینی کرده بود که پس از تصرف قدرت «اوضاع ممکن است ما را به موضع جنگ انقلابی براند»، اما با خوش‌بینی و خوش‌خیالی چنین افزوده بود که:

برای شما کافی است اعلام کنید که صلح طلب [پاسیفیست] نیستید و از جمهوری خود، از دموکراسی پرولتری کارگران، در مقابل سرمایه‌داران آلمانی و فرانسوی و دیگران دفاع خواهید کرد - این برای تأمین صلح کافی خواهد بود. ۱۳۰.

129. *Sed'moi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1923), pp. 34-5, 40-1.

130. Lenin, *Sochineniya*, xx, 487.

اما لنین از ۱۹۰۵ به بعد به شرط لازم دیگر انقلاب روسیه نیز به همین سختی چسبیده بود - اتحاد پرولتاریا با دهقانان؛ و در این لحظه بحرانی اکتبر ۱۹۱۷ نگرانی عمده لنین دهقان‌هایی بودند که در لباس ارتش روحیه‌باخته روسیه برای صلح و زمین بیتابی می‌کردند. فرمان‌های مربوط به زمین و صلح - و در فرمان دوم صلح دارای اهمیت فراوان بود و انقلاب جهانی چندان اهمیتی نداشت - نتیجه این نگرانی‌ها بودند. پس از کنگره دهقانی سراسری نوامبر ۱۹۱۷ و وارد شدن اسرارهای چپ به دولت شوروی، اتحاد انقلابی جوش داده شد. لنین در توضیح ضرورت پذیرفتن صلح «ننگین» می‌گوید: «در حال حاضر ما تنها به پشتیبانی پرولتاریا متکی نیستیم، بلکه به فقیرترین دهقانان نیز تکیه داریم، و اگر جنگ ادامه یابد این‌ها ما را رها می‌کنند.»^{۱۳۱} در بحث پیمان برست-لیتوفسک در هفتمین کنگره حزب، بوپنوف، یکی از پیروان بوخارین، گفت - و پر بیراه هم نگفت - که «انقلاب اکتبر قمارزدن روی انقلاب جهانی و در عین حال روی دهقانان» است.^{۱۳۲} اما فاش گفتن این نکته بر عهده ریازانوف - مارکسیست دانشمند و بچه شیطان حزب - افتاد که حزب پرولتاریایی «ناگزیر در لحظه تصرف قدرت بر سر دوراهی قرار خواهد گرفت و باید درباره این مسأله تصمیم بگیرد که یا بر توده‌های دهقانان تکیه کند یا بر پرولتاریای اروپای غربی.»^{۱۳۳}

لنین با طرح مسأله به این صورت سخت مخالفت ورزید. در نظر او میان دو شرط اساسی پیروزی سوسیالیسم هیچ ناسازگاری نمی‌توانست وجود داشته باشد. در احکام ژانویه او درباره بستن پیمان صلح فقط «چندی مهلت، که کمتر از چند ماه نباشد»، خواسته شده بود تا «در این مهلت دولت سوسیالیستی دستش کاملاً آزاد باشد و پیش از هر چیز در کشور خود بر بورژوازی چیره شود.»^{۱۳۴} در مذاکرات کمیته مرکزی، استالین و زینوویف به طرز ناشیانه‌ای از لنین پشتیبانی کردند: استالین اعلام کرد که «در غرب جنبش انقلابی وجود ندارد؛ واقعیاتی در کار نیست، فقط احتمال آن هست»، و زینوویف گفت که هرچند «ما با صلح

131. *ibid.*, xxii, 200.

132. *Sed'moi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1923), p. 63.

133. *ibid.*, p. 87.

134. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 194.

کردن، شووینیسیم را در آلمان تقویت می‌کنیم و تا مدتی باعث جنبش در همه‌جای اروپا می‌شویم»، اما این وضع دست‌کم بهتر از «نابودی جمهوری سوسیالیستی» است. لنین پشتیبانی استوار بر هرکدام از این دو برهان را طرد کرد و گفت که يك «جنبش توده‌ای در غرب» وجود دارد، اگرچه انقلاب هنوز آغاز نشده است؛ و اگر پلشویک‌ها به این دلیل تاکتیک خود را تغییر دهند «خائن به انقلاب بین‌المللی» خواهند بود. از طرف دیگر، اگر حق با زینوویف باشد، و اگر «جنبش آلمان بتواند در صورت قطع مذاکرات صلح فوراً رشد کند»، در آن صورت «ما باید خود را فدا کنیم، زیرا که انقلاب آلمان بسیار قدرتمندتر از انقلاب ما خواهد بود». ۱۲۵ لنین در سخنرانی خود در هفتمین کنگره حزب آنچه را پیش‌تر بارها گفته بود - و سپس نیز بارها گفت - با عبارات قاطعی تکرار کرد:

جای کمترین شکی نیست که پیروزی نهایی انقلاب ما، در صورتی‌که تنها می‌ماند، در صورتی‌که جنبش انقلابی در کشورهای دیگر وجود نمی‌داشت، منتفی بود.... نجات ما از همه این دشواری‌ها، تکرار می‌کنم، انقلاب سراسر اروپا است. ۱۲۶

اندکی بیش از يك ماه بعد، لنین در مجادله قلمی با جبهه چپ مخالف يك بار دیگر موضع اصولی را چنین بیان می‌کند:

در مسأله سیاست خارجی دو خط اسامی رویاروی ما قرار دارند - خط پرولتری، که می‌گوید انقلاب سوسیالیستی از همه‌چیز عزیزتر و از همه‌چیز برتر است و ما باید این را در نظر بگیریم که آیا احتمال می‌رود که این انقلاب در غرب روی بدهد یا نه؛ خط دیگر، خط بورژوازیستی است، که می‌گوید برای من منزلت قدرت بزرگ و استقلال ملی از همه‌چیز عزیزتر و از همه‌چیز برتر است. ۱۲۷

135. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 204-5; Lenin, *Sochineniya*, xxii, 202.

136. *ibid.*, xxii, 319.

137. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 481.

و نیز:

آن کسی که آمادگی خود را برای فداکاری‌های بزرگ از جانب کشور «خودش» برای پیش‌بردن واقعی هدف سوسیالیسم در عمل ثابت نکرده باشد، سوسیالیست نیست. ۱۳۸

این‌ها سخنان کسی نیست که معتقد باشد با پذیرفتن صلح برست‌لیتوفسک هدف انقلاب اروپا را قربانی کرده است. هشت ماه بعد که آلمان در آستانه شکست نظامی قرار داشت و بروز انقلاب در نیمی از قاره اروپا نزدیک به نظر می‌رسید، لنین توانست بدون دشواری زیاد خود را قانع کند که پاداش سیاست او در مورد برست‌لیتوفسک همین است:

اکنون حتی ناپیشتی‌ترین کارگران کشورهای گوناگون می‌توانند ببینند که بلشویک‌ها چقدر حق داشتند که همه تاکتیک‌های خود را بر پایه پشتیبانی انقلاب کارگران سراسر جهان بنا کردند و از دادن قربانی‌های سنگین نترسیدند. ۱۳۹

لنین کوشید ثابت کند که آنچه در واقع در برست‌لیتوفسک صورت گرفته عبارت بوده است از فداکردن غرور ملی کوتاه‌بینانه در برابر هدف درازمدت انقلاب جهانی، و با این کار دلایل طرفداران «جنگ انقلابی» را برضد خودشان به کار برد.

اختلافات لنین با تروتسکی برسر برست‌لیتوفسک به ژرفای اختلافات او با پیروان بوخارین نبود. شخصیت نیرومند تروتسکی و نقش نمایان او در داستان برست‌لیتوفسک اهمیت عملی این اختلافات را چه در نظر معاصران و چه در نظر نسل بعد بیشتر جلوه می‌داد. اما تصویر مشهور

138. *ibid.*, xxiii, 181.139. *ibid.*, xxiii, 215.

زینوویف در سخنرانی دیگری چند روز بعد صریح‌تر سخن می‌گوید: «در زمان صلح برست ما ناچار بودیم برخلاف میهن‌پرستی رفتار کنیم. ما گفتیم: اگر سوسیالیست باشی، باید احساسات میهن‌پرستانه‌ات را در راه انقلاب جهانی فدا کنی - انقلابی که می‌آید، که هنوز نیامده است، ولی اگر انترناسیونالیست باشی باید به آن هم عقیده داشته باشی» (*ibid.*, xxiii, 313).

چهره تروتسکی - طرفدار انقلاب جهانی که با لنین طرفدار امنیت ملی و سوسیالیسم در یک کشور کشمکش می‌کند - چنان مغدوش است که باید گفت تماماً بی‌پایه است. چابکی ذهن تروتسکی و درخشش رفتار و کردارش مدام باعث می‌شد که او هر موضعی را که در هر لحظه‌ای اتفاقاً گرفته بود به افراطی‌ترین و جزمی‌ترین صورت بیان کند. اگر تروتسکی در مقام کمیسر خلق در امور خارجه وظیفه اصلی خود می‌دانست که پرچم انقلاب جهانی را بلند کند، در بیان منافع ملی نیز جهد و بلاغت کافی داشت. دو هفته از عمر انقلاب می‌گذشت که تروتسکی با ریشخند بر «طبقات حاکم اروپا» تاخت که این‌ها متوجه نیستند که فرمان صلح «پیشنهادی [است] از جانب دولتی که نماینده میلیون‌ها مردم است». ۱۲۰ چند روز بعد با غرور تمام اعلام کرد که «هر شهروند روسی، حتی اگر مهاجر سیامی یا سرباز انقلابی ساکن فرانسه باشد، اکنون تحت حمایت قدرت حکومتی انقلاب روسیه قرار دارد»؛ ۱۲۱ و در همان ایام بود که وزیرمختار صربستان در پتروگراد شکایت کرد که بلشویک‌ها «افراطی‌ترین امپریالیست‌ها» هستند و «در سیاست خارجی واقعاً فرقی میان سازونوف و تروتسکی نیست». ۱۲۲ در دعوی برست لیتوفسک، اگرچه تروتسکی زبان‌آورترین و هوشمندترین سخنگوی انقلاب جهانی بود، اما از سیاست انداختن یک دسته از سرمایه‌داران به‌جان دیگری نیز هواداری می‌کرد و در نقطه مقابل کسانی قرار داشت که طرفدار اصول انقلابی خالص و عاری از سازش و مصلحت‌بینی بودند. چنان که تروتسکی در کمیته مرکزی گفت، «واقعیات با هم تداخل می‌کنند، و لذا موضع میانی هم می‌تواند وجود داشته باشد». ۱۲۳ همین استعداد برای دربرگرفتن دو موضع افراطی بود که در گذشته باعث شده بود لنین او را به مناسبت بی‌اعتقادی به اصول سرزنش کند. در ۱۹۱۱ با لحن تلخی می‌نویسد «با تروتسکی درباره اصل مطلب بحث نمی‌توان کرد، چون که او هیچ عقیده‌ای ندارد». ۱۲۴ آن اعتماد

140. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 209.

141. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), pp. 231, 241.

142. *ibid.*, p. 248.

143. *ibid.*, p. 201.

144. *ibid.*, p. 250;

به‌جز در یک مورد (Stalin, *Sochineniya*, iv, 27)، مداخلات استالین در این مناظره‌ها در مجموعه آثار او چاپ نشده است.

مقابلگی که این دو مرد از تابستان ۱۹۱۷ نسبت به یکدیگر پیدا کرده بودند، در این تفاوت روش فکری تغییری نمی‌داد.

بنا بر این نتیجه‌ای که سرانجام از مجادلات مربوط به برست‌لیتوفسک بیرون آمد شکست خوردن يك اصل از اصل دیگر نبود، بلکه ساختمان تدریجی ترکیبی بود که تا چند سال بعد پایه روابط شوروی را با جهان تشکیل می‌داد. روند استدلال و فشار حوادث رفته‌رفته شکاف میان لنین و تروتسکی را به هم آورد - حتی در زمانی که مخالفان چپ همچنان آشتی‌ناپذیر باقی ماندند. تأکید تروتسکی بر انقلاب جهانی در اصل، استوار بر گزافه‌روی جدی در برآورد احتمال انقلاب در آلمان بود. در روزهای نخستین، لنین و تمام حزب مانند تروتسکی خوش‌بین بودند؛ و با اعتصاب‌های اتریش و آلمان در ژانویه ۱۹۱۸ لحظه‌ای چند به نظر می‌آمد که امیدهای فروخته باز زنده می‌شوند. اشتباه تروتسکی در این بود که تا مدت‌ها پس از آن که لنین دست از آن خوش‌بینی برداشت، او دست بر نمی‌داشت. وقتی که تروتسکی فورمول «نه جنگ، نه صلح» خود را به اعضای حیرت‌زده هیأت نمایندگی آلمان اعلام می‌کرد با اعتقاد تمام گفت که «خلق آلمان و خلق‌های اتریش-مجارستان اجازه نخواهند داد» که مخاصمات تجدید شود. ۱۲۵ حتی پس از آن که آلمان‌ها تجدید مخاصمات را در ۱۸ فوریه ۱۹۱۸ اعلام کردند، تروتسکی همچنان عقیده داشت که «باید صبر کرد و دید که این کار در مردم آلمان چه تأثیری خواهد داشت»، و «این در کارگران آلمان چه اثری دارد». ۱۲۶ اعتراض او به پذیرفتن اولتیماتوم آلمان این بود که احتمال دارد این کار فقط «امکان اولتیماتوم-های دیگر را فراهم کند». ۱۲۷ بدین ترتیب تروتسکی رفته‌رفته به این موضع گرایش یافت که تشخیص لنین درست نیست، و گرنه اگر تشخیص درست باشد سیاست او هم درست است. از طرف دیگر، لنین در همین حال که بر ضرورت دفاع ملی اصرار می‌ورزید به هیچ روی قصد رها کردن انقلاب جهانی را نداشت، به طوری که مدام بر این امر به نام عالی‌ترین هدف سیاست خود تأکید می‌کرد. آنچه به نظر او لازم بود عبارت بود از مهلتی برای نفس تازه کردن تا بتواند کار برچیدن بساط بورژوازی را در داخل کشور تمام کند و اوضاع را سر و سامان بدهد. می‌گوید که

145. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 40.

146. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 178.

147. . Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 24.

وقتی صلح کردیم «هر دو دستمان آزاد می‌شود، و آن وقت می‌توانیم با امپریالیسم بین‌المللی وارد جنگ انقلابی شویم». ۱۴۸. استالین در پاسخ تروتسکی می‌گوید:

فرض این که مهلت نفس تازه کردن در کار نخواهد بود و اولتیماتوم پشت اولتیماتوم خواهد آمد، به این معنی است که معتقد باشیم در غرب هیچ جنبشی وجود ندارد. فرض ما بر این است که آلمان‌ها هر کاری نمی‌توانند بکنند. ما هم داو خود را روی انقلاب می‌گذاریم، منتها شما حساب هفته‌ها را می‌کنید و ما حساب ماه‌ها را می‌کنیم. ۱۴۹.

سوکولنیکوف اضافه می‌کند که می‌خواهند «شرایط [صلح را] به عنوان تعویق محدود به منظور آماده شدن برای جنگ انقلابی» امضا کنند، و لنین تأیید می‌کند که به نظر او هم «آماده شدن برای جنگ انقلابی لازم است». ۱۵۰. یک بیانیه حزبی هم که سپس در توضیح تصمیم به پذیرفتن شرایط آلمان منتشر شد با برهان استوار بر منافع انقلاب جهانی به پایان می‌رسد:

ما با نگره‌داری حکومت شوروی بهترین و نیرومندترین پشتیبانی را از پرولتاریای همه کشورهای در تلاش سنگین و دشوار و بی‌سابقه‌اش برضد بورژوازی خود او به عمل می‌آوریم. امروز سقوط حکومت شوروی در روسیه بزرگ‌ترین ضربه‌ای است که می‌تواند به هدف سوسیالیسم وارد شود. ۱۵۱.

این همان دفاع ملی بود، منتها دفاع ملی با قدری تفاوت:

ما «طرفدار دفاع» هستیم؛ از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، ما حق دفاع از میهن را به دست آورده‌ایم. ما از پیمان‌های سری دفاع

148. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 251.

149. Lenin, *Sochineniya*, xv, 303.

150. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 251.

151. *ibid.*, p. 292.

نمی‌کنیم؛ ما آن‌ها را پاره کردیم؛ ما آن‌ها را برای تمام
جهانیان فاش کردیم؛ ما از سرزمین پدری در برابر
امپریالیست‌ها دفاع می‌کنیم. دفاع می‌کنیم و فتح هم خواهیم
کرد. ما طرفدار دولت نیستیم، از منزلت يك قدرت بزرگ
دفاع نمی‌کنیم؛ از [ممالک] روسیه چیزی جز خود روسیه
بزرگ باقی نمانده است. این‌ها منافع ملی نیست؛ ما تأیید
می‌کنیم که منافع سوسیالیسم، منافع سوسیالیسم جهانی،
بالا تر از منافع ملی است، بالاتر از منافع دولت است. ما
«طرفداران دفاع» از میهن سوسیالیستی هستیم. ۱۵۲

بدین ترتیب ته‌مانده نهایی بحران برست‌لیتوفسک نوعی سیاست خارجی
است که هم برای دامن‌زدن به آتش انقلاب جهانی طراحی شده است و هم
برای حفظ امنیت ملی جمهوری شوروی، و میان این دو هدف اساسی نیز
هیچ ناسازگاری نمی‌بینند: انقلاب جهانی یگانه ضامن امنیت ملی است؛
اما امنیت ملی نیز شرط از پیش بردن انقلاب جهانی است. هنوز فشار
عملی مداخله نظامی آلمان از دوش جمهوری شوروی کاملاً برداشته نشده
بود که با پیاده شدن نیروهای ژاپن در ولادی‌وستوک در ۴ آوریل ۱۹۱۸
مداخله گروه سرمایه‌داری مقابل آغاز شد. از آن‌پس تا مدت دو سال و نیم،
منهای يك وقفه کوتاه، روسیه شوروی با متفقین در حال جنگ اعلام نشده
به‌سر می‌برد. در زمان جنگ البته میان دو وجه سیاست خارجی شوروی
هیچ نوع ناسازگاری نمی‌توانست پدیدار شود. ضعف نظامی لازم می‌آورد
که تبلیغات انقلابی در میان ملل دولت‌های مختاصم مؤثرترین سلاح دفاعی
زرادخانه شوروی باشد. لنین در نوامبر ۱۹۱۸ می‌نویسد:

واقعیات تاریخ جهان به آن عده از میهن‌پرستان روس که
گوششان به هیچ چیزی جز منافع آنی کشورشان، آن هم به
معنای قدیم، بدهکار نیست ثابت کرده است که تبدیل انقلاب
روسی ما به انقلاب سوسیالیستی ماجراجویی نبود بلکه
ضرورت داشت، زیرا که هیچ راه دیگری نبود: امپریالیسم
انگلیس-فرانسه و امریکا ناگزیر استقلال و آزادی روسیه را

خفه خواهد کرد، مگر آن که انقلاب سوسیالیستی سراسر جهان، بلشویسم در سراسر جهان پیروز شود. ۱۵۲

اما بلشویک‌ها می‌توانستند به‌طور مستقیم نیز به انگیزه دفاع ملی در برابر متجاوز خارجی و مأموران او نیز متوسل شوند، و این کار باعث شد که سیاست خارجی شوروی، به‌ویژه در اواخر این دوره، رنگ میهن‌پرستی بگیرد. فقط وقتی که جنگ داخلی به پایان رسید و برقرار کردن روابط مسالمت‌آمیز با قدرت‌های سرمایه‌داری در نخستین ماه‌های سال ۱۹۲۱ بار دیگر در دستور جای گرفت، مجادلات و شرمندگی‌های ناشی از سیاست خارجی دوگانه بار دیگر بروز کردند، چنان که در روزهای پر شر و شور بستن پیمان صلح برست لیتوفسک نیز کرده بودند. در این فاصله آن دو وجه سیاست خارجی شوروی - تشویق انقلاب جهانی و تعقیب امنیت ملی - فقط ابزارهای متفاوتی بودند که برای از پیش بردن یک غرض واحد و منسجم به کار می‌رفتند.

سیاست دوگانه

در نور تند بحران برست لیتوفسک دو واقعیت سخت و ناراحت کننده پدیدار شده بود: یکی درماندگی نظامی جمهوری شوروی، که قلمروش از هر جهت در معرض تجاوز دشمن بود. از قطع تعرض آلمان به خاک روسیه سفید يك ماهی بیش نگذشته بود که نخستین هجوم ژاپن در شرق دور آغاز شد؛ و توسعه و تحکیم اشغال اوکراین از طرف آلمان در سراسر این مدت بدون هیچ مانعی ادامه یافت. واقعیت دوم تمویق انقلاب اروپا بود، که نه تنها تنی چند مردمان خوش بین بلکه همه بلشویک‌هایی که دستی در کار حکومت داشتند آن را پایه محاسبات خود قرار داده بودند. اعتصابات ژانویه در وین و برلن سرکوب شد. دولت آلمان توانست روی درزها و ترک‌ها را چنان سفیدکاری کند که حتی خود بلشویک‌ها هم فراموش کردند چنین درزها و ترک‌هایی وجود داشته است، و بر اثر روند واکنش، بنای گزافه‌روی در برآورد تاب مقاومت آلمان را گذاشتند. نتیجه روشن بود: آینده هرچه در آستین داشته باشد، بقای رژیم شوروی به مقدرات ناچیز خودش بستگی دارد.

نخستین واکنش آشکار در مقابل این آگاهی از انزوا و ناتوانی پی‌بردن به ضرورت سازمان‌دادن دفاع نظامی بود. یکی از نکات اساسی تعالیم مارکسیسم این بود که انقلاب ارتش را نیز همراه با سایر نهادهای دولت بورژوازی از میان می‌برد و نیروهای مسلح خاص خود را به سیاق دیگری پدید می‌آورد. مارکس در زمان کمون پاریس می‌نویسد که شرط هر انقلاب مردمی در اروپا «انتقال دستگاه دیوانی-نظامی يك گروه به

گروه دیگر نیست، بلکه نابودکردن این دستگاه است.^۱ در بین‌الملل اول و دوم، هر دو، قطعنامه‌هایی گذشت که خواهان امحای ارتش‌های موجود و نشانیدن چیزی به نام «سپاه خلقی» یا «ملت مسلح» به جای آن‌ها بودند. لنین در «نامه‌هایی از دوردست»، که در مارس ۱۹۱۷ در سویس نوشته شده است، می‌خواهد که «پلیس و ارتش و بوروکراسی» را با «مردم عموماً مسلح» «جوش» بدهد و نوعی «سپاه تماماً مردمی و عمومی» به رهبری پرولتاریا به وجود بیاورد. می‌گوید که هیچ «نقشه‌ای برای ایجاد چنین سپاهی ندارد، ولی بر آن است که این سپاه «تمام مردم واقعاً و عموماً مسلح خواهد کرد و فن جنگ را به آن‌ها خواهد آموخت»، و این ضمانتی خواهد بود «در مقابل هرگونه تلاشی برای بازگرداندن ارتجاع، در مقابل دسیسه مأموران تزاری». ۲. در کتاب «دولت و انقلاب» لنین باز هم ارتش و بوروکراسی را به هم مربوط می‌کند و آن‌ها را «دو نهاد خاص» دستگاه دولتی بورژوازی می‌نامد، که انقلاب آن‌ها را نباید به تصرف درآورد بلکه باید نابود کند. ۳. بنا برین وقتی که تبلیغاتگران بلشویک به جریان تجزیه و انحلال ارتش در ۱۹۱۷ کمک می‌کردند، به‌طور هشیار یا ناهشیار مطابق عقیده حزب خود عمل می‌کردند. تقریباً تنها واحدهای ارتشی که در سراسر دوران آشوب انسجام خود را نگه داشتند و کمابیش دست‌نخورده از ارتش قدیم به ارتش جدید منتقل شدند چند هنگ لتونیایی بودند، که با این کار در روزهای انقلاب نامشان بر سر زبان‌ها افتاد.

گارد سرخ که پیش‌درآمد ارتش سرخ بود در اصل به صورت نوعی نهاد تازه، غیر از ارتش قدیم، پی‌ریزی شد و پایه‌های آن بر ساختار طبقاتی دیگر و جهان‌بینی و هدف دیگری استوار بود. گارد سرخ در

1. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxvi, 105.

لنین در «انقلاب پرولتاریایی و کائوتسکی مرتد»، که در پاییز ۱۹۱۸ نوشته شده است، اعلام می‌کند که «نخستین اصل هر انقلاب پیروزی»، چنان که مارکس و انگلس بیان کرده‌اند، عبارت است از «درهم‌شکستن ارتش قدیم، منحل کردن آن و گذاشتن ارتش تازه‌ای به جای آن» (*Sochineniya*, xxiii, 378-9)؛ ولی به نظر نمی‌رسد که مارکس یا خود لنین پیش از ۱۹۱۷ نیروهای انقلابی را به‌عنوان «ارتش» شناخته باشند. لفظ «ارتش» نیز مانند «بوروکراسی» (دستگاه دولتی) و خود «دولت» طنین ناخوشایندی داشت.

2. Lenin, *Sochineniya*, xx, 35-7.

3. *ibid.*, xxi, 388

پتروگراد به وجود آمد و به صورت دسته‌های کارگر نگهبان کارخانه‌ها در تابستان ۱۹۱۷ و در زمان کودتای کورنیلوف به نام «سپاه کارگران» از طرف شورای پتروگراد به رسمیت شناخته شد. این سپاه عمدتاً ساخته و پرداخته بلشویک‌ها بود و وفاداری نهایی آن هم متوجه حزب بود. در «کنفرانس دموکراتیک» مسکو در سپتامبر ۱۹۱۷، هیأت نمایندگی بلشویک‌ها بود که خواهان «مسلح کردن عموم کارگران و سازمان‌دادن گارد سرخ» شد. ۲۰ از طرف دیگر، گارد سرخ هیچ نوع تعلیمات نظامی جدی ندیده بود و موافق همان طرحی عمل می‌کرد که لنین در مارس گذشته برای تشکیل سپاه مدافع انقلاب در برابر نقشه‌ها و دسیسه‌های ضدانقلاب ریخته بود، نه به صورت ارتش مجهزی که بتواند به میدان جنگ برود. تعداد افراد گارد سرخ در پتروگراد در ماه اکتبر رسماً از ۱۰،۰۰۰ تا ۱۲،۰۰۰ برآورد شده است. ۵ در ضربه سازمان‌یافته‌ای که پیروزی انقلاب اکتبر را تأمین کرد، گارد سرخ با مقاومت نظامی واقعی روبرو نشد. در نخستین هفته‌های رژیم شوروی، وظیفه عمده گارد سرخ تصرف یا حراست ساختمان‌های دولتی بود و تضمین جریان خدمات اساسی و حفظ جان رهبران شوروی.

اما با نزدیک شدن لحظه تصرف قدرت، ابهام وضع برخی از رهبران بلشویک را نگران ساخته بود. مدت‌ها پیش، تروتسکی تحت‌تأثیر تجربه‌های ۱۹۰۵ نوشته بود که نخستین وظیفه دولت موقت انقلاب «تجدید سازمان بنیادی ارتش» است. ۶ در ژوئن ۱۹۱۷، کنفرانس سازمان‌های نظامی بلشویک با احتیاط از لزوم «ایجاد پشتیبان مسلح مادی برای انقلاب از میان عناصر دموکراتیک انقلابی در ارتش که به سویال دموکرات‌ها می‌پیوندند و از آن‌ها پیروی می‌کنند» سخن گفت. ۷ اما فرض غالب باز هم این بود که مشعل انقلاب همین که در پتروگراد و مسکو

4. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 63.

5. *Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya*, xxiv (1937), 579, art. *Krasnaya Gvardiya*:

تروتسکی برآوردی را در آن زمان به تعداد ۴۰،۰۰۰ نفر نقل می‌کند ولی می‌گوید که این برآورد «احتمالاً گزاف» است

(L. Trotsky, *Istoriya Russkoi Revolyutsii* (Berlin), ii, ii (1933), 207).

6. Trotsky, *Sochineniya*, ii, i, 62.

7. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 248.

برافروخته شد و به زودی آتش را در سراسر روسیه و در سراسر اروپا گسترش خواهد داد، و لذا موضوع درگیری‌های نظامی در دفاع از انقلاب در مقابل ارتش‌های منظم اصولاً مطرح نمی‌شد. نخستین وظیفه سه نفر نخستین ساونارکوم که «کمیته مشترک امور نظامی و نیروی دریایی» را تشکیل دادند عبارت بود از انحلال کامل و ترخیص ارتش قدیم. پس از تشکیل لشکرهای منظم به دست ژنرال‌های «سفید» و آغاز شدن نوعی جنگ واقعی در اوکراین رژیم جدید ناچار شد وظیفه بناکردن یک نیروی نظامی را که بتواند به جنگ آن‌ها برود برعهده بگیرد. تصمیم به ایجاد ارتش سرخ گویا در جلسه‌ای از رهبران حزب در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷ / ۱ ژانویه ۱۹۱۸ گرفته شد و نام «ارتش سرخ کارگران و دهقانان» را در همان زمان روی آن گذاشتند.^۸

وقتی که این تصمیم گرفته شد، مذاکرات صلح در برست‌لیتوفسک برای نخستین بار تعطیل شده بود و تروتسکی در رأس هیأت نمایندگی قرار می‌گرفت. اما هنوز بلشویک‌ها به خطر نظامی پی نبرده بودند و کار به کندی پیش می‌رفت. «اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده»، که نخست در ۶/۳ ژانویه ۱۹۱۸ در کمیته مرکزی اجرائی سراسری به تصویب رسید، اصل «مسلح کردن رنجبران، تشکیل ارتش سرخ سوسیالیستی کارگران و دهقانان و خلع سلاح کامل طبقات دارا» را اعلام کرد. ۹ سپس در ۲۸/۱۵ ژانویه ۱۹۱۸، روزی که تروتسکی با حکم کمیته مرکزی حزب برای آخرین مرحله مذاکرات برست‌لیتوفسک بازگشت، ساونارکوم فرمانی صادر کرد، دائر بر تأسیس «ارتش سرخ کارگران و دهقانان»، که می‌بایست مرکب از داوطلبانی از «عناصر سازمان‌یافته و دارای آگاهی طبقاتی توده‌های رنجبر» باشد. دو هفته پس از این فرمان، فرمان دیگری صادر شد، دائر بر تأسیس «ناوگان سرخ کارگران و دهقانان». اما این فرمان‌ها در عمل چقدر مؤثر بودند، مسأله دیگری است. بعدها چنین

۸. آرشیو منتشرشده ارتش سرخ، منقول در *Voprosy Istorii*, No. 2. 1948, p. 50. نام لنین و استالین و پادوویسکی (عضو ارشد شورا در امور نظامی) به عنوان حاضر در جلسه ذکر شده است؛ اما ذکر نام استالین و حذف تروتسکی در مقاله‌ای که در ۱۹۴۸ منتشر شده امری عادی است، و ضرورتاً حقیقت ندارد.

9. *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 15, art. 215.

10. *ibid.*, No. 17, art. 245; No. 23, art. 325.

ثبت شد که در پتروگراد، که می‌توان فرض کرد انگیزه دفاع از انقلاب قوی‌تر بوده است، ۵،۵۰۰ تن دوطلب در نخستین ماه پس از انتشار فرمان نام‌نویسی کردند. اما در ۲۲ فوریه ۱۹۱۸، وقتی که پیشروی آلمان‌ها از پی گرفته شد و شرایط نهایی هوفمن در راه بود، ساونارکوم اعلامیه‌ای با عنوان «میهن سوسیالیستی در خطر است» در «پراودا» منتشر کرد. در این اعلامیه گفته شد که «همه نیروها و مقدرات کشور باید تماماً در خدمت دفاع انقلابی قرار گیرد»؛ کارگران و دهقانان در خط جبهه تازه باید گروه‌هایی برای کندن سنگ تشکیل دهند؛ و همه افراد توانای بورژوازی باید در این گروه‌ها شرکت کنند و زیر نظر ارتش سرخ به کار بپردازند. اعلامیه با سه شعار به پایان می‌رسید:

میهن سوسیالیستی در خطر است!
 زنده باد میهن سوسیالیستی!
 زنده باد انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی! ۱۲

این اعلامیه سرآغاز سربازگیری واقعی ارتش سرخ است. روز بعد، ۲۳ فوریه، بعدها به نام «روز ارتش سرخ» ۱۲ روز جشن شناخته شد، و

11. G. S. Pukhov, *Kak Vooruzhalsya Petrograd* (1933), p. 12.

۱۲. بنابر گفته تروتسکی، عبارت «میهن سوسیالیستی» پیشنهاد او بوده است، و هنگامی که اسرارهای چپ اعتراض می‌کنند، لنین در پاسخ می‌گوید: «این [عبارت] فوراً تغییر ۱۸۰ درجه‌ای ما را در جهت دفاع از میهن نشان می‌دهد؛ این درست همان چیزی است که ما نیاز داریم»

(L. Trotsky, *O Lenine* (n.d. [1924]), p. 104).

۱۳. کشف این که چگونه ۲۳ فوریه به نام «روز ارتش سرخ» پذیرفته شد، کار دشواری است. نخستین «روز ارتش سرخ» برای تشویق نام‌نویسی در ارتش در روز ۲۸ ژانویه/۱۰ فوریه ۱۹۱۸ اعلام شد (*Rabochya i Krest, yanskaya* (55) of 10 February 1918) «روز ارتش سرخ» دیگر برای همین منظور در ۲۲ مارس ۱۹۱۸ اعلام شد، و در این روز تروتسکی سخنرانی کرد (نگاه کنید به ص ۹۰ زیر). تا چندی نویسندگان معتبر شوروی (مثلاً آنتونوف-اوفسنکو) در *Za Yyat' Let* (1922), p. 155 این موضوع را عادتاً چنین توضیح می‌دادند که فرمان مورخ ۲۸/۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ دائر بر تأسیس ارتش سرخ نخستین بار در ۲۳ فوریه منتشر شد؛ ولی این درست نیست.

تروتسکی در دفاع شوخی آمیزش از سیاست خود در برست لیتوفسک اعلام داشت که «تعرض ژنرال هوفمن به ما کمک کرد که به طور جدی برای ایجاد ارتش سرخ دست به کار شویم». ۱۴ بنابر اسناد موجود، تعداد سربازان گرفته شده در پتروگراد، که در ۲۵ فوریه جمعاً فقط ۵،۵۰۰ تن بود، در ۱ مارس به ۱۵،۳۰۰ تن رسید. در ۴ مارس ۱۹۱۸، یعنی روز بعد از امضای پیمان برست لیتوفسک، خبر استعفای تروتسکی از مقام کمیسر خلق در امور خارجه و انتصاب او در مقام ریاست شورای عالی جنگ منتشر شد. ۱۶

از آن روز به بعد، تأکید بر دفاع ملی موضوع همیشگی سخنان رهبران شوروی شد. در هفتمین کنگره حزب که تصویب پیمان برست لیتوفسک را مورد بحث قرار داد، لنین درباره حال زار کشور از لحاظ نظامی با تلخی غیر معمولی سخن گفت:

کشور دهقانان خرده‌پا، که بر اثر جنگ بی‌سر و سامان شده و به فلاکت بی‌سابقه‌ای افتاده، اکنون در یک وضع دشوار استثنائی قرار گرفته است: ما ارتشی نداریم، ولی باید در کنار راهزنی که تا دندان مسلح است زندگی کنیم.

و نیز:

به سبب ضعف ارتش است که ما داریم با امپریالیسم صلح می‌کنیم. ۱۷

در قطعنامه کنگره در تأیید تصویب پیمان، چون به قصد انتشار نوشته نشد، هیچ قید و بند دیپلماتیک نیز رعایت نشد:

← تاریخ رسمی و جاری حزب، که نخستین بار در ۱۹۳۸ انتشار یافت، به واپس رانده شدن مهاجمان آلمانی در ناورا و پسکوف به دست «ارتش جدید» اشاره می‌کند و می‌افزاید که: «۲۳ فوریه - روزی که نیروهای امپریالیسم آلمان واپس رانده شد - روز تولد ارتش سرخ شناخته می‌شود»

Army' (*History of the Communist Party of the Soviet Union (Bolsheviks): Short Course* (Engl. transl. 1939), p. 217).

14. L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, i (1923), 14

کنگره تصویب پیمان گران و وهن‌آور با آلمان را که از طرف حکومت شوروی امضا شده لازم می‌شناسد، از این لحاظ که ما ارتش نداریم، و از این لحاظ که وضع واحدهای روحیه‌باخته خط جبهه در نهایت خرابی است، و از این لحاظ که لازم است از هر مهلتی، حتی کمترین مهلت، برای نفس تازه کردن پیش از حمله امپریالیستی به جمهوری شوروی سوسیالیستی استفاده کنیم....

بنابراین کنگره اعلام می‌کند که وظیفه نخستین و اساسی حزب ما و تمام پرولتاریای آگاه و پیشتاز و حکومت شوروی این است که فعالانه‌ترین و بیرحمانه‌ترین و قاطع‌ترین و شدیدترین اقدامات را برای بالابردن انضباط و آهنین‌درونی کارگران و دهقانان روسیه به عمل آورد، و ناگزیر بودن روش تاریخی روسیه را در قبال جنگ‌رهای بی‌بخش میهنی و سوسیالیستی ۱۸ توضیح دهد، و همه‌جا و از هر جهت سازمان‌های توده‌ای تشکیل دهد که به واسطه اراده واحد آهنین با استحکام به یکدیگر متصل شده و جوش خورده باشند.... و آخر این که ترتیبات لازم را برای تعلیمات عمومی و منظم تمام بزرگسالان، اعم از زن و مرد، در زمینه فنون نظامی و عملیات جنگی فراهم سازد. ۱۹.

15. G. S. Pukhov, *Kak Vooruzhalsya Petrograd* (1933), p. 13.

16. R. H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), p. 242.

در نخستین صاوفارکوم اداره امور نظامی به دست يك کمیته سه‌نفری از کمیته‌ها سپرده شد، که عبارت بودند از آنتونوف اوفسنکو، کریلنکو، و دیننکو: این کمیته فوراً گسترش یافت و به صورت «شورای سراسر روسیه» درآمد که تروتسکی در آن عضویت داشت

(L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, i (1923), 101-2).

شورای عالی جنگ سپس به وجود آمد.

17. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 318-19, 325.

۱۸. کلمه «سوسیالیستی» به عبارت مرسوم همه مورخان سنتی روسیه، یعنی جنگ «میهن‌پرستانه» (یا «میهنی») در وصف جنگ ۱۸۱۲ افزوده شد: این طنین عمده بود و هیچ فرد روسی نبود که گوشش آن را درنیابد.

19. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 278.

تصویبنامه کمیته مرکزی اجرائی سراسری نیز، که دو روز بعد پیمان را تأیید کرد به ویژه «حق و تعهد دفاع از میهن سوسیالیستی» را تأکید می‌کند. ۲۰ در نیمه دوم مارس ۱۹۱۸، هنگامی که پیمان رسماً به تصویب رسیده و دولت شوروی در پایتخت جدید خود مستقر شده بود، وظیفه سازمان‌دادن ارتش سرخ رفته رفته کمال اهمیت را پیدا کرد. تروتسکی دو روز پس از سخنرانی در شورای مسکو در ۱۹ مارس، با بهترین انشای خطابی خود اعلامیه‌ای درباره نیازهای ارتش جدید نوشت؛ و روز بعد، ۲۲ مارس ۱۹۱۸، به عنوان «روز ارتش سرخ» اعلام شد، تا جریان سربازگیری را رونق بخشد. ۲۱

در اوایل آوریل مقام جدیدی پدید آمد: تروتسکی «کمیسر خلق در امور جنگ» شد. ۲۲ تا آن روز، وزارت جنگ قدیم، که نامش به «کمیساریای جنگ» تغییر یافته بود، همچنان به مسائل مرخص کردن ارتش قدیم سرگرم بود و با ارگان‌های شوروی که کارشان با تأسیس ارتش سرخ مربوط می‌شد رابطه روشنی نداشت. مرگ نظام قدیم و زایش نظام جدید دو روند کاملاً جداگانه بودند. وقتی که تروتسکی عنوان کمیسر خلق را در امور جنگ به ریاست شورای عالی جنگ افزود، همه سازمان‌های نظامی جمهوری شوروی را به زیر یک فرمان درآورد. قاعده وحدت و تداوم برای نخستین بار به نحو مؤثری جاری شد. روشن شد که بناکردن ارتش سرخ از صفر، بدون استفاده از تجارب اندوخته ارتش قدیم یا دستگاه باقی‌مانده آن، کاری است که همت پهلوانی می‌خواهد. با گذشت زمان، از خشت‌ها و شالوده سنگ‌های پراکنده بنای خراب قدیم هر روز بیشتر و بیشتر در ساختمان بنای جدید به کار رفت. تأثیر سیاست جدید دوجانبه بود. رادک نقل می‌کند که پیش از پایان یافتن تشریفات پرستار لیتوفسک، آلتفاتر، دریادار وابسته به هیأت نمایندگی شوروی، به طرف او می‌آید و می‌گوید:

20. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 410.

21. L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, i (1923), 25-30, 99-100.

۲۲. کمیته مرکزی اجرائی سراسری این انتصاب را در ۸ آوریل ۱۹۱۸ تأیید کرد. (Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozyva (1920), p. 73) تاریخ ۲۸ آوریل غلط چاپی است (ibid., p. 4)؛ اتفاقاً در همان جلسه بود که پرچم سرخ با کفزدن حضار به نام «پرچم ملی» جمهوری شوروی فدرام سوسیالیستی روسیه شناخته شد (ibid., p. 74).

من به این‌جا آمدم، چون مجبورم کردند. به شما اعتماد نداشتم. اما حالا طوری اجرای وظیفه می‌کنم که تا به حال هرگز نکرده‌ام؛ چون صادقانه عقیده دارم که با این کار به کشورم خدمت می‌کنم. ۲۳

شاید در همین ایام بود که لنین و تروتسکی با آلتفاتر و بهرئز، یکی دیگر از امرای نیروی دریایی، دربارهٔ تجدید سازمان نیروهای مسلح گفتگوهایی کردند. که گویا نخستین تماس‌های مستقیم آن‌ها با افسران رژیم پیشین بوده است. ۲۴ در کمیساریای جنگ، تروتسکی به زودی دریافت که کارآیی ارتش سرخ بستگی خواهد داشت به این که نه تنها دستگاه قدیم را به کار بگیرند، بلکه همان افسران قدیم را انضباط و استحکام تازه‌ای بدهند؛ و دست به کار شد تا دیوارهای بدگمانی دوجانبه را، که بین افسران قدیم و بلشویک‌ها حائل بود، از میان بردارد.

چند هفته بعد گام مهم دیگری هم برداشته شد. نام‌نویسی داوطلبان در ارتش، اگرچه از لحاظ ایدئولوژی انقلابی مطلوب می‌نمود، از لحاظ وارد کردن نیروی انسانی کافی به صفوف ارتش سرخ نتیجه نداد. روز ۲۲ آوریل ۱۹۱۸، پس از نطق تروتسکی در کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری، فرمانی به تصویب رسید دائر بر این که تمام افراد بالغ جمعیت کشور بایستی به خدمت کار یا نظام وظیفه احضار شوند. این فرمان نظریهٔ جاری طبقاتی بودن ماهیت ارتش سرخ را می‌پذیرد و تعلیمات نظامی و خدمت نظام را به معنای دقیق کلمه به کارگران و دهقانان منحصر می‌کرد، و دیگران را به افواج سرویس‌کار، که کمتر افتخارآمیز بود، می‌فرستد. ۲۵ در همان روز کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری متن

23. Quoted in E. Wollenberg, *The Red Army* (second ed., 1940), p. 63.

24. D. F. White, *The Growth of the Red Army* (Princeton, 1944), p. 28.

25. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 33, art. 443;

این اصل که «حق شرافتمندان دفاع مسلحانه از انقلاب فقط به رنجبران اعطا می‌شود» در مادهٔ ۱۰ قانون اساسی «ج ش ف س ر» تأیید شد. «کمونست‌های چپ» آن دوره (نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۳۴) برضد پذیرفتن بورژوازی و کارشناسان اعتراض کردند (نگاه کنید به بیانیهٔ آن‌ها در نشریهٔ «کامونست»، شمارهٔ ۱، ۲۰ آوریل ۱۹۱۸، که در مجموعهٔ آثار لنین، *Sochineniya*, xxii, 561-71) نیز چاپ شده است؛ رادک دلایل رد اعتراض آن‌ها را در «کامونست»، شمارهٔ ۲، ۲۷ آوریل ۱۹۱۸، ص ۱۶-۱۴ بیان کرده است.

سوگندنامه نظامی تازه‌ای را هم تصویب کرد، که به موجب آن هر نفر از ارتش سرخ به عنوان «فرزند خلق رنجبر و شهروند جمهوری شوروی» در برابر «طبقات کارگر روسیه و تمام جهان» سوگند یاد می‌کند که همه «کارها و اندیشه‌هایش [را] در راه هدف بزرگ رهایی همه کارگران» بگذارد و «برای جمهوری شوروی، برای هدف سوسیالیسم، و برای برادری خلق‌ها» بجنگد. ۲۶ یک ماه بعد، فرمان تازه‌ای «گذار از ارتش داوطلبی [را] به بسیج عمومی کارگران و فقیرترین دهقانان» اعلام کرد؛ و فرمان‌های احضار گروه‌های مشمولان نظام وظیفه بلافاصله صادر شد. ۲۷ جنگ داخلی در حکم گرمخانه‌ای بود که تنم تحولاتی را که پس از برست‌لیتوفسک، و حتی پیش از آن، کاشته شده بود به سرعت رویانید. محکومیت اشچاستنی ۲۸ به افسران شاغل اعلام کرد که دو راه در پیش دارند: یا باید به رژیم جدید وفادار باشند، یا آشکارا به «سفیدها» پیوندند: به هیچ روی همه افسران حاضر نبودند شق دوم را اختیار کنند. مداخله نظامی خارجیان در جنگ داخلی به مدعای شوروی رنگ میهن‌پرستی روسی داد، و این بعدها به عامل مهمی مبدل شد. در این ضمن، جنگ داخلی وظیفه تشکیل یک سازمان اداری و فرماندهی مرکزی کارآمد و کارساز را بر ارتش سرخ تحمیل کرد؛ و رفته رفته سازمان مرکزی جای ابتکار عمل محلی و گردآوری داوطلبان محل را گرفت. ۲۹ در مه ۱۹۱۸ ارتش دارای ستاد کل و فرمانده کل شد. نخستین فرمانده

26. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4 Sozvyia* (1920), pp. 176-7; *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 33, art. 446.

27. *ibid.*, No. 41, art. 518; No. 43, art. 528; No. 44, art. 534.

28. See Vol. 1, p. 171.

۲۹. شرح آنچه در نیرنی نووگورود پیش آمد شاید نمونه رویدادهای آن ایام باشد. شورای نیرنی نووگورود کاری برای سازمان‌دادن ارتش سرخ صورت نداد تا آن که اعضای کمیته سربازان ارتش قدیم در پایان فوریه در آنجا پدیدار شدند با کمک آن‌ها، «بخش نظامی» ایالت در ۱۴ مارس ۱۹۱۸ تأسیس شد. اما از آن تاریخ تا ۲۳ آوریل فقط ۱۶۸۰ داوطلب اسم‌نویسی کردند - که بسیاری از آن‌ها از عناصر نامطلوب بودند؛ در ۲۳ آوریل شورش روی داد. پس از این شورش بود که اسم‌نویسی و تعلیم داوطلبان برای نخستین بار به‌طور جدی به‌دست گرفته شد. اما فرمان بسیج عمومی تا پایان اوت اجرا نشد

(*God Proletarskoi Diktatury: Yubiliinyi Sbornik* (Nizhny-Novgorod, 1918), pp. 54-7).

کل واتستیس نام داشت و از مردم لتونی بود؛ سپس در ژوئیه ۱۹۱۹ سرگنی کامنف، سرهنگ ستاد پیشین تزاری، جای او را گرفت. سخنرانی تروتسکی در پنجمین کنگره شوراهاى سراسر روسیه، ژوئیه ۱۹۱۸، یعنی در زمانی که جنگ داخلی تازه داشت به طور جدی آغاز می‌شد، تماماً صرف بیان کلی سیاست نظامی شد. تروتسکی توسل موقت به قاعده داوطلب‌گیری را به این دلیل توجیه می‌کند که دستگاه اداری سر‌بازگیری به‌موقع آماده نشده است؛ و از استخدام افسران تزاری هم به عنوان «کارشناسان نظامی» با قوت تمام دفاع می‌کند. قطعنامه کنگره تمایز میان کارگران و دهقانان و بورژوازی پیشین یا طبقه حاکم را رد می‌کند - یعنی قاعده نظام وظیفه اجباری را در مورد «همه شهروندان درستکار و سالم از سن هجده تا چهل» جاری می‌سازد. قطعنامه تشکیل يك «ارتش مرکزی تعلیمات‌دیده مجهز» را اعلام می‌دارد و استخدام «کارشناسان نظامی» را تأیید می‌کند. ۲۰ اما آن ارتش سرخی که در جنگ داخلی پیروز شد نتیجه منطقی گام‌هایی بود که پیش از آغاز جنگ برداشته شد و بر شالوده‌هایی بالا رفت که پیش از جنگ ریخته شد. نخستین تصمیماتی که تبدیل نیروی نوپا و نابسامان گارد سرخ را به يك ارتش ملی مقدور ساخت پی‌آمد بحران برست‌لیتوفسک بود.

تغییر نظر درباره دفاع ملی ظاهراً به معنای تغییر نظر در مناسبات خارجی نیز بود، و نشانه این امر آن بود که با امضا شدن پیمان برست-لیتوفسک تروتسکی از مقام کمیسر خلق در امور خارجه استعفا کرد. ناطق و غوغاگر آتشین مزاج جای خود را به یکی از فرزندان دیپلماسی سبک‌قدیم پرداخت، که هرچند از جوانی به بلشویسم گرویده بود مختصر حرمتی را که فطرتاً برای رسوم دیرین قائل بود از دست ننهاده بود. گئورگی چیچرین در ۱۹۰۴ از مقام خود در وزارت خارجه حکومت تزاری استعفا کرد و از روسیه رفت و به حزب سوسیال‌دموکرات پیوست، و گویا در گرایش حزبی میان دو گروه بلشویک و منشویک نوسان می‌کرد. مهم‌ترین مأموریت حزبی او در این زمان نشان‌دهنده شخصیت خاص او است. در پایان ۱۹۰۷، در دوره اتحاد مجدد دو گروه، کمیته مرکزی کمیسیون ویژه‌ای تشکیل داد، برای بررسی «مصادره»‌هایی که به دست سازمان مبارزه‌جوی حزبی صورت گرفته بود؛ و چیچرین، که در حزب موقعیت مستقلی داشت،

به ریاست این کمیسیون منصوب شد. آن بررسی متوقف شد و نتیجه‌ای از آن به بار نیامد. این واقعه شاید یکی از دلایل دشمنی‌های بعدی میان چیچرین و استالین و چیچرین و لیتوینوف باشد. در سال‌های پس از ۱۹۰۷، چیچرین جزو منشویک‌ها بود و تا ۱۹۱۷ به بلشویک‌ها نپیوست. این مرد به سبب سابقه و سیرت خاص خود در میان سران شوروی چهره‌ی یگانه‌ای داشت - مردی بود با فرهنگ و در سلیقه‌های شخصی بسیار سختگیر، تا حدی علاقه‌مند به هنر و زیبایی، تا حدی مبتلا به وسواس بیماری، که دل‌بستگی‌اش به مارکسیسم نه در عواطف بلکه در مغز ظریف و بسیار پرورده‌اش ریشه دوانیده بود. پس از کارهای گردبادآسای تروتسکی در نارکومیندل، چیچرین به‌کار سازمان دادن کمیساریای امور خارجه پرداخت - کاری که شکیبایی فراوان می‌خواست، ولی آن‌قدرها تماشایی نبود. روز ۲۵ مارس ۱۹۱۸ نارکومیندل در محل تازه خود در مسکو مستقر شد، و قره‌خان و رادک به‌ترتیب در مقام معاون کمیسر و رئیس بخش غربی کمیساریا قرار گرفتند. لیتوینوف چند هفته بعد عضو شورای کمیساریا شد. ۲۱ بنای سازمان اداری و سیاسی به تدریج و تانی بالا رفت ۲۲؛ و فرمان ۴ ژوئن ۱۹۱۸، که «برابری کامل ملت‌های بزرگ و کوچک» را به رسمیت شناساند، عناوین و مناصب سفیرکبیر و وزیر مختار را از میان برداشت و به جای آن‌ها عنوان «نماینده تام‌الاختیار» را (با صورت اختصاری «پولپرده») قرار داد؛ با این فرمان، به‌رغم تظاهر به ریشخند زدن به سنت دیپلماسی، بنای ساختمان یک سرویس دیپلماتیک عادی آغاز شد. ۲۳

اما برست‌لیتوفسک اگرچه پاره‌ای از شرمندگی‌ها و تعارض‌های سیاست دوگانه را برجسته ساخت در ذات آن تأثیری نداشت. در ۱۴ مارس ۱۹۱۸، چهارمین کنگره شوراهای سراسر روسیه به پیام درود دوپهلوی ویلسون پاسخ داد؛ این پیامی بود خطاب «به مردم و، پیش از همه، به طبقات رنجبر و استثمار شده ایالات متحده امریکای شمالی»، حاکی از

31. *Desyat' Let sovetskoj Diplomatii* (1927), pp. 7-10.

۳۲. این روند طبعاً کند بود؛ حتی در ژوئن ۱۹۱۸ یک ناظر آلمانی متوجه می‌شود که «خود چیچرین شخصاً پروانه‌ها را امضا می‌کند و تشریفات تأمین کوبه قطار را برای بیک‌های ما و این‌گونه کارهای جزئی را انجام می‌دهد» (K. von Bothmer. *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), p. 59).

33. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 39, art. 505.

اظهار اطمینان به این که «آن روزگار خوش خیلی دور نیست که توده‌های رنجبر همه کشورهای بورژوازی یوغ سرمایه‌را به‌دور بیندازند و سازمان سوسیالیستی جامعه را بنا گذارند، که فقط در سایه آن می‌توان صلح پایدار و عادلانه را تأمین کرد». ۲۴ این پیام به بهترین سبک گردانیدن سیاست خارجی از طریق صدور اعلامیه انقلابی تنظیم شده بود، و چنان که گویا زینوویف لاف زده بود ۲۵، نوعی «سیلی به صورت» رئیس‌جمهوری امریکا بود. اما در روز بعد، هنگامی که کنگره هنوز سرگرم بحث درباره تصویب پیمان برست‌لیتوفسک بود، «ایزوستیا»، سرمقاله‌ای به قلم سردبیر روزنامه، استکلوف، چاپ کرد که از پاسخ کنگره نام می‌برد و انتقادی هم از آن نمی‌کرد، اما لحن و برداشت آن کاملاً متفاوت بود. در این مقاله وضع روسیه شوروی در برابر «دو امپریالیسم» ترسیم شده بود، که «یکی گلوی ما را گرفته است (یعنی آلمان)، یا خود را آماده می‌کند که گلوی ما را بگیرد (ژاپن)، و دیگری - البته به اقتضای منافع خودش - حاضر است دست خود را به سوی ما دراز کند». آن «دیگری» ایالات متحده است. تنها مسأله این است: «کدام امپریالیسم برای ما خطرناک‌تر است - آلمانی و ژاپنی، یا امریکایی؟» نویسنده مقاله در عبارت روشن‌کننده‌ای اضافه می‌کند که آنچه در معرض برد و باخت است «معنی دولتی انقلاب روسیه است». سپس، با اشاره‌ای به این که ایالات متحده «با توجه به رقابت با آلمان و ژاپن نمی‌توانست اجازه دهد که روسیه زیر سلطه هیچ‌کدام از این دو قدرت قرار گیرد»، و این که امریکائی‌ها ممکن است يك روز «به ما پول و اسلحه و ماشین و موتور و آموزگار و مهندس و غیره بدهند و به ما کمک کنند تا بر آشفته‌گی اقتصادی غلبه کنیم و ارتش تازه و نیرومندی به‌وجود بیاوریم»، نویسنده مقاله را با اعلام اصل مورد اعتقاد خود به زبان محکمی پایان می‌دهد:

ما معتقدیم که منسجم‌ترین سیاست سوسیالیستی می‌تواند با تیزترین واقع‌بینی و متعادل‌ترین روش عملی سازش کند.

بدین ترتیب سیاست خارجی کاملاً انقلابی در کنار سیاست خارجی دیگری

34. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 135.

35. D. F. Francis, *Russia from the American Embassy* (N.Y., 1921), p. 230.

که «معنی دولتی انقلاب» را در نظر می‌گرفت اجرا می‌شد. برست‌لیتوفسک نخستین موقمی بود که رژیم جدید ناچار شد مطابق رسوم متداول مناسبات بین‌المللی رفتار کند و به‌عنوان دولت صاحب قلمرو معین تعهداتی بپذیرد. انتصاب چیچرین بدون شك يك دوره سیاست «انفعالی» را آغاز کرد، یعنی دوره‌ای که «سیاست تعرضی انقلابی جای خود را به دوره عقب‌نشینی و مانور داد». ۲۶ اما این تغییر با مقتضیات وضع مستأصل دولت شوروی کاملاً تناسب داشت؛ و این نکته شایان توجه است که لنین، وقتی که در نامه اداری محرمانه‌ای که در ماه مه ۱۹۱۸ نوشته شده و در زمان حیاتش انتشار نیافته، می‌خواهد سیاست «عقب‌نشینی و مانور» را تعریف کند به سیاستی که برست‌لیتوفسک نمونه اصلی آن بود - نه از تغییر بلکه از تداوم سخن می‌گوید:

سیاست خارجی حکومت شوروی از هیچ لحاظی نباید تغییر کند. آمادگی نظامی ما هنوز کامل نیست، و لذا دستور کلی ما همان است که بود - چپ و راست زدن، عقب‌نشینی کردن، منتظر ماندن و درعین‌حال آن آمادگی را با تمام قوا از پیش بردن.

به نظر لنین «توافق‌های نظامی» با این یا آن «ائتلاف امپریالیستی» از این قاعده مستثنا نیست. با سبک سنگین کردن خطر ژاپن و خطر آلمان نسبت به یکدیگر، به این نتیجه می‌رسد که در حال حاضر «خطر اشغال پتروگراد و مسکو و بخش بزرگ روسیه اروپا از طرف آلمان» جدی‌تر است. اما فعلاً مهم‌ترین مصلحت این است که دولت از برداشتن هر «گام شتابزده یا بدون ملاحظه» ای که ممکن است به «عناصر افراطی دسته‌های جنگجویی هر دو کشور کمک کند، پرهیز شود؛ و این هر نوع توافقی را با ائتلاف انگلیس و فرانسه منع می‌کند. ۲۷ از لحاظ منزه‌طلبانی که عقیده داشتند سیاست خارجی را می‌توان از اصول انقلابی نخستین استنتاج کرد، و آن هم بدون توجه به شرایط لحظه حاضر، و به نظرشان یکی از آن اصول عبارت بود از دشمنی یکنواخت و بلاشرط با همه قدرت‌های

36. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 7.

37. Lenin, *Sochineniya*, xxx, 384.

سرمایه‌داری، این‌گونه محاسبات به معنای سقوط در ورطه «اپورتونیزم» یا بازگشت به دیپلماسی رژیم قدیم بود؛ مارتوف این سیاست را به تلخی «عقب‌نشینی به سیاست میلیوکوف» نامید. ۲۸ اما این اتهام به صورتی که معمولاً مطرح می‌شد، یعنی این که دولت شوروی پس از برست‌لیتوفسک سیاست تنگ‌نظرانه منافع ملی را در پیش گرفته و «مصمم است که سیاست حمله به امپریالیسم را کنار بگذارد»، نادرست بود. ۲۹ اصرار تازه - تا آن حد که تازه بود - بر «معنی دولتی» انقلاب، به معنی رها کردن مواضع انقلابی پیشین نبود. سیاست دوگانه از همان نخستین لحظه پیروزی انقلاب پدید آمده بود. برست‌لیتوفسک و رویدادهای پس از آن این سیاست را به وجود نیاوردند؛ ولی این رویدادها باعث شدند که ماهیت تضادآمیز دو وجه این سیاست آشکار شود و دوست و دشمن به آن توجه کنند. این نکته حتی در تابستان ۱۹۱۸ در سیاست شوروی پدیدار بود، چه در قبال آلمان و چه در قبال متفقین غربی.

مناسبات میان روسیه شوروی و آلمان رسماً تابع پیمان برست‌لیتوفسک بود؛ و کسانی که بعدها دولت شوروی را سرزنش می‌کردند که چرا اصول انقلابی خود را زیر پا گذاشته، عموماً ماده ۲ پیمان را نقل می‌کردند که به موجب آن هر یک از طرفین تعهد کرده بودند «از هرگونه تحریک و تبلیغ برضد دولت یا کشور یا نهادهای نظامی طرف دیگر خودداری کنند». این ماده معروف در عمل چندان اثری، یا هیچ اثری، نداشت. از بحث درباره آن در مذاکرات پیش از امضای پیمان، یا از اعتراضی که درباره آن مطرح شده باشد، هیچ سابقه‌ای در دست نیست. به نظر می‌رسد که هیأت نمایندگی شوروی این شرط را با همان ساده‌دلی پذیرفته است که در مذاکرات آتش‌بس هیأت نمایندگی آلمان شرط منتقل شدن نیروهای آلمان را به جبهه غرب پذیرفته بود، و هیچ اعتقادی هم نداشته است که طرف مقابل به‌طور جدی انتظار رعایت شدن این شرط را دارد. یوفه در برست‌لیتوفسک، با لحن دوستانه‌ای به تسرنین گفته بود که «امیدوارم بتوانیم در کشور شما انقلابی راه بیندازیم». ۳۰ سوکولنیکوف، رئیس

38. *Chetvertyi Chrezvychainyi S'ezd Sovetov* (1920), p. 32.

۳۹. این اتهام را رادک در مقاله‌ای به امضای «ویاتور» در نشریه «کامونیست»، شماره ۲، ۲۷ آوریل ۱۹۱۸، مطرح کرد.

40. O. Czernin, *Im Weltkrieg* (1919), p. 305.

هیأت نمایندگی شوروی در آخرین مرحله مذاکرات برست‌لیتوفسک، هنگام امضای پیمان اظهار اطمینان کرده بود که این «پیروزی امپریالیسم و میلیتاریسم بر انقلاب بین‌المللی پرولتاریا فقط موقت و گذرا خواهد بود». ۲۱ در انظار علنی، لازم بود که در سراسر سال ۱۹۱۸ افسانهٔ رعایت مادهٔ ۲ پیمان حفظ شود. چیچرین در جلسهٔ کمیتهٔ مرکزی اجرائی سراسری گفت:

ما این ماده را واقعاً رعایت می‌کنیم، و اگر هرکدام از ارگان‌های رسمی ما آن را نقض کند، دولت شوروی برضد آن ارگان اقدام خواهد کرد. ۲۲.

اما در هفتمین کنگرهٔ حزب، که برای بحث دربارهٔ تصویب پیمان جلسهٔ خصوصی تشکیل داد، چنین ملاحظه‌ای لازم نبود. لنین در تأیید تصویب پیمان به صدای بلند گفت: «بله، البته، ما این پیمان را نقض کرده‌ایم، تا به حال سی چهل بار هم نقض کرده‌ایم. ۲۲» سوردلوف هم در میان کنگره با بیان دشوارتر خود گفت:

از پیمانی که ما امضا کرده‌ایم و به‌زودی باید آن را در کنگره (ی شوراهای سراسر روسیه) به‌تصویب برسانیم به‌طور ناگزیر نتیجه می‌شود که ما دیگر قادر نخواهیم بود به‌عنوان دولت، به‌عنوان دولت شوروی، آن تهییج وسیع بین‌المللی را که تاکنون صورت داده‌ایم بعد از این صورت بدهیم. این بدان معنی نیست که ما یک سر سوزن کمتر به این گونه تهییج خواهیم پرداخت. ولی ما اکنون ناچار هستیم که این کار را منظم‌انه به نام ساونارکوم بلکه به نام کمیتهٔ مرکزی حزب صورت دهیم. ۲۲.

41. *Mirnye Peregovory v Brest-Litovske*, i (1920), 231.

42. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Iсполnitel'nogo Komiteta* (1919), p. 90.

43. Lenin, *Sochineniya*, xxii, 327.

44. *Sed'moi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1923), p. 195.

برای اجرای این قاعده جدید فوراً گام‌هایی برداشته شد. ابزار اصلی دولت شوروی برای تبلیغات انقلابی سازمان‌یافته تا آن روز بخش بین‌المللی بود که، ابتدا وابسته به نارکومیندل و از آغاز ۱۹۱۸ وابسته به کمیته مرکزی اجرائی سراسری، زیر نظر رادک کار می‌کرد و بیشتر مرکب از گروه‌های ملی اسیران جنگی بود. ۴۵ این بخش منحل شد. گروه‌های ملی، بنا بر یک گزارش بعدی، «در وضع کاملاً خوبی قرار داده شدند»، یعنی به بخش‌های خارجی وابسته به کمیته مرکزی حزب بلشویک روسیه مبدل شدند؛ و این‌ها نیز بعدها به صورت «فدراسیون گروه‌های خارجی حزب کمونیست روسیه» درآمدند. ۴۶ بدین ترتیب در آوریل ۱۹۱۸ گروه‌های آلمانی و مجار و اتریشی و یوگوسلاو حزب کمونیست روسیه در مسکو تشکیل شد، که هرکدام رهبر ملی خود را داشتند: توماس رهبر آلمانی‌ها بود، بلاکون رهبر مجارها، اینگولتس رهبر اتریشی‌ها، و مینخائیلوف رهبر یوگوسلاوها. هرکدام از این گروه‌ها نشریه و مطبوعات تبلیغاتی خاص خود را داشتند، و هرکدام در میان اسیران جنگی ملت خود کار می‌کردند - به برخی فشار می‌آوردند که وارد ارتش سرخ شوند، و برخی را تعلیمات می‌دادند که به تبلیغ و تهییج در پشت خط دشمن پردازند یا هرگاه فرصت پیش آمد به کشور خود اعزام شوند. گروه‌های مرکزی بسیار کوچک بودند. گروه آلمانی در آوریل ۱۹۱۸ با یازده تن شروع به کار کرد، اما در همان سال تعداد اعضایش به چندصد تن رسید؛ گروه مجار با چهار یا پنج نفر شروع شد و در پایان سال نود تن عضو داشت. ۴۷ همه مآخذ از توفیق کار آن‌ها در میان اسیران جنگی تعریف

۴۵. نگاه کنید به ص ۳۴ بالا.

46. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), p. 435; John Reed in *The Liberator* (N.Y.), January 1919, p. 24:

بنابراین مآخذ، این سازمان تازه و «غیررسمی» مبلغ ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ روبل بودجه دریافت داشته است.

47. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), pp. 436-9.

به چکسلواکی‌ها اجازه داده شد که در مه ۱۹۱۸ یک حزب کمونیست مستقل برای خود تشکیل دهند که نزدیک هزار عضو داشت (ibid., p. 438)؛ کنگره تأسیس این حزب که از ۲۵ تا ۲۷ مه ۱۹۱۸ در مسکو اجلاس کرد، در کتاب راینمن

توصیف شده است *P. Reimann, Geschichte der Kommunistischen Partei der Tschechoslowakei* (1931), pp. 68-77. این حزب باقی نماند، و

می‌کنند:

در هر اردوگاهی اسیران به دو گروه تقسیم شده بودند - توده خاکستری نفرات ساده (گوشت دم توپ) در يك طرف، و نجبا و طبقه افسران در طرف دیگر. گروه اول به شوراها متمایل بودند و گروه دوم به نمایندگان کشورهای به اصطلاح بی طرف و سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های دشمنان دپروز، یعنی متفقین پیشین روسیه. ۴۸

نیروهای متلاشی‌شده قدرت‌های مرکزی که در بازداشتگاه‌ها گرد آورده شده بودند نیز مانند ارتش شکست‌خورده روسیه برای تبلیغات انقلابی استوار بر مسأله تبعیض طبقاتی زمینه مساعدی بودند. آن‌طور که لنین بعدها می‌گوید، در این زمان کار در میان اسیران جنگی «شالوده واقعی اقداماتی است که برای ایجاد بین‌الملل سوم صورت گرفته است». ۴۹ اقوام شرقی نیز از این جریان مصون نبودند. صوفی، یکی از سوسیالیست‌های ترکیه عثمانی که در ۱۹۱۴ به روسیه گریخته و به زندان افتاده بود، تبلیغاتگر اصلی اردوی اسیران ترك بود، و در پایان ۱۹۱۸ توانست مدعی شود که «سازمان‌های نظامی-انقلابی ترك در روسیه وجود دارد» و - بی‌گمان با مقدار زیادی گزافه‌گویی - «هزاران تن ترك اکنون در جبهه‌های مختلف جمهوری شوروی در ارتش سرخ خدمت می‌کنند». ۵۰ کارگران ساده (کولی) چینی که در زمان جنگ برای کار به روسیه آورده شده بودند نیز به همین ترتیب در «اتحادیه کارگران چینی در روسیه»

حزب کمونیست چکسلواکی که بعداً به وجود آمد نماینده آغاز تازه‌ای بود. به يك «مدرسه حزبی مجار» در مسکو نیز در نوامبر ۱۹۱۸ اشاره شده است. (Krasnaya Nov', No. 10 (1926), p. 140).

48. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, p. 97:

بنابر یکی از مآخذ این کار در میان اتریشی‌ها بسیار بیش از آلمان‌ها نتیجه داد، زیرا که آلمان‌ها، «حتی سوسیال‌دموکرات‌ها [یشان]، دشمنی نومیدکننده‌ای از خود نشان دادند»

(J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 325).

49. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 128.

50. *Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920), p. 33.

سازمان داده شدند. ۵۱.

تلاش پیچیده‌ای که برای درآوردن سازمان تبلیغات اسرای جنگی به صورت یک دستگاه حزبی و غیردولتی صورت گرفت مانع از آن نشد که در اواسط آوریل ۱۹۱۸ یک سلسله تظاهرات سازمان‌یافته صورت گیرد. روز ۱۴ آوریل بلاکون در دیدار (میتینگ) وسیعی از اسیران جنگی سخنرانی کرد:

همه موانع رهایی بردگان را از سر راه خود بردارید، همه قلعه‌ها و کاخ‌هایی را که ثروت شما به سوی آن‌ها جاری است و از سوی آن‌ها فقر و گرسنگی در سراسر کشور گسترش می‌یابد خاکستر کنید.... سلاح‌های خود را بر ضد افسران و ژنرال‌ها و کاخ‌ها به کار برید. هرکدام از شما در فوج خود آموزگار انقلاب باشید. ۵۲.

سه روز بعد کنگره بین‌المللی اسیران جنگی سراسر روسیه با ۴۰۰ نماینده افتتاح شد. این کنگره بیانیه‌ای خطاب به اسیران جنگی صادر کرد و از آن‌ها خواست که به ارتش سرخ پیوندند یا به میهن خود برگردند و «پیشاهنگان انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی پرولترها» باشند؛ یکی از شعارهای این بیانیه به پیشباز «بین‌الملل سوم» می‌رفت: «زنده باد بین‌الملل سوم». ۵۳ این کنگره یک کمیته مرکزی اجرائی برپا کرد که با تلاش تردیدآمیزی برای پوشاندن ماهیت واقعی‌اش، خود را «کمیته اجرائی

51. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), pp. 190-4;

از گزارش‌های مختصر و کمابیش پوشیده از نظر «ایزوستیا» درباره این کنگره چنین برمی‌آید که نوعی نگرانی از سروصدای زیاد در این موضوع وجود داشته است. در همان ایام کنگره‌های اسیران جنگی نیز در مراکز دیگر تشکیل می‌شد. در اوایل ۱۹۱۹ دولت ایالات متحده با پیشنهاد بریتانیا برای بازگرداندن این کارگران به کشورشان مخالفت کرد، به این دلیل که «بازگرداندن کارگران و «کولی»‌هایی که زیر نفوذ حکومت بلشویکی بودند» صلاح نیست.

52. *Izvestiya*, 17 April 1918.

53. *ibid.*, 19 April, 21 April 1918; *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, pp. 102-3; J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), pp. 313-14.

کارگران و دهقانان خارجی، نامید. ۵۴.

فاتحان برست‌لیتوفسک این جریانات را با خشم روزافزونی نظاره می‌کردند. در آستانه کنگره مسکو اعتراض شدیدی از دولت آلمان رسید، که در آن، در ضمن مطالب دیگر، گفته می‌شد که اینگولتس و میخائیلوف به سراغ اسیران جنگی می‌روند و آن‌ها را مجبور می‌کنند که به ارتش سرخ بپیوندند. یادداشت اعتراض خواهان بازداشت هر دوی آن‌ها شده بود. ۵۵ پاسخ شوروی احتیاط‌آمیز و طفره‌رونده بود. به کسانی که در معرض تلافی بودند فوراً تابعیت شوروی داده شد. در ۲۰ آوریل ۱۹۱۸ تروتسکی در مقام کمیسر خلق در امور جنگ دستوری صادر کرد که به همه نهادهای نظامی یادآوری می‌کرد که منع تبلیغات موضوع پیمان برست‌لیتوفسک را دقیقاً رعایت کنند، مخصوصاً در مورد اسیران جنگی؛ و یک هفته بعد «کمیته اجرائی کارگران و دهقانان خارجی» جای خود را به «شورای مرکزی برای اسیران و پناهندگان جنگی» داد، که به کمیساریای خلق در امور جنگ وابسته بود و اونشلیخت، معاون کمیساریا، ریاست آن را برعهده داشت. ۵۶ اما این تقسیم مسؤلیت اسیران جنگی میان حزب و دولت تغییر فوری سیاست را باعث نشد. در آخرین روزهای آوریل ۱۹۱۸، نخستین سفیر آلمان وارد مسکو شد. یکی از نخستین موارد حضور یافتن او در مراسم رسمی، رژه اول ماه مه بود؛ و یکی از واحدهای نظامی که در برابر او رژه رفتند گروه اسیران آلمانی بودند، با شعاری که از سایر همقطاران آلمانی‌شان می‌خواست که یوغ امپراتور را به دور بیندازند. این موضوع به اعتراض شدید دیگری منجر شد، و دولت شوروی هم در پاسخ قول داد که در آینده اتباع خارجی را در ارتش سرخ وارد نکند - اگرچه این تعهدی بود که با دادن تابعیت شوروی به خارجی‌ان مورد اتهام می‌توانستند فوراً از زیر آن شانه خالی کنند. ۵۷ تبلیغات در میان اسیران جنگی به دست گروه‌های ملی و زیر نظر

54. *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, pp. 108-10.

55. *Izvestiya*, 16 April 1918; *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), p. 107.

56. *Izvestiya*, 21, 23 April 1918; *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 7 (90), 1929, pp. 107-108; *Sobranie Uzakonenii*, 1917-1918, No. 34, art. 451.

57. W. Hard, *Raymond Robins' Own Story* (N.Y., 1920), p. 182; *Papers Relations to the Foreign Relating of the United States, 1918:*

حزب، و نیز وارد کردن اسیران جنگی به ارتش سرخ، بدون وقفه تا آتش‌بس در نوامبر ۱۹۱۸ ادامه یافت، اگرچه به نظر می‌رسد که از تحریکات نظیر آوریل و مه پرهیز می‌شده است. پس از نوامبر ۱۹۱۸ اسیران آلمانی و اتریشی ساختمان‌های سفارتخانه‌های خود را در مسکو ۵۸ تصرف کردند و برای خود شوراهای کارگران و دهقانان تشکیل دادند، که اعزام تبلیغاتگران را به اروپای مرکزی سازمان می‌داد. ۵۹.

پیمان برست‌لیتوفسک نه‌تنها در جلوگیری از فعالیت بلشویک‌ها در میان اسیران جنگی چندان مؤثر نبود، بلکه راه تازه و نیازمندی‌های را هم برای تبلیغات باز کرد. ورود یوفه به برلن به عنوان نخستین نماینده دولت شوروی در آوریل ۱۹۱۸، سرآغاز نبرد شدیدی در تبلیغات انقلابی بود. یوفه حاضر نشد اعتبارنامه خود را به قیصر آلمان تقدیم کند، و در نخستین ضیافت رسمی خود رهبران حزب ضد جنگ سوسیال‌دموکرات‌های مستقل را دعوت کرد - در حالی که چند تن از آن‌ها در زندان بودند. ۶۰ سال‌ها بعد، یوفه شرح مأموریت خود را برای یک نویسنده امریکائی نقل کرد، و ماجرا را چنین ثبت کرده است:

[می‌گفت که] سفارتخانه‌او در برلن در حکم ستاد فرماندهی انقلاب آلمان بود. اطلاعات سری را از مقامات دولتی آلمان می‌خرید و به رهبران رادیکال می‌داد تا در سخنرانی‌ها و

Russia, ii (1932), 131.

سلح شدن اسیران آلمانی و اتریشی باعث فکرائی متفقین نیز شد و یکی از بهانه‌های مداخله آن‌ها بود. این اندیشه که آن اسیران بار دیگر در جانب قدرت‌های مرکزی برضد متفقین خواهند جنگید، البته موجه نبود؛ اما برخی از اسیران در زد و خورد با لژیون چک در صربستان شرکت کردند.

۵۸. رادک می‌نویسد که سفیر اتریش که افاق خود را در سفارتخانه نگه داشته بود با خوشرویی اعتراض کرد؛ از طرف دیگر، «کارکنان [سفارت] آلمان بزدلی بی‌سابقه‌ای از خود نشان دادند» (*Krasnaya Nov'*, No. 10 (1926), p. 143).

59. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), p. 437;

به دو نماینده «شورای نمایندگان کارگران و سربازان آلمانی پطروگراد» اجازه ورود به دومین کنگره سراسر آلمان در برلن، آوریل ۱۹۱۹، داده نشد (*2i Vsegermanskii S'ezd Rabochikh i Soldatskikh Sovetov* (1935), pp. 325-6).

مقالات خود برضد دولت از آن‌ها استفاده کنند. برای انقلابیان اسلحه خریده و ۱۰۰،۰۰۰ مارك پول از بابت آن‌ها پرداخته بود. چندین تن کتاب و جزوه ضد قیصر به خرج سفارت شوروی چاپ و پخش شده بود. یوفه به من گفت: «می‌خواستیم دولت سلطنتی را سرنگون کنیم و جنگ را پایان دهیم. پرزیدنت ویلسون هم به‌جای خودش همین کار را می‌کرد.» تقریباً هر شب پس از تاریک شدن هوا رهبران احزاب سوسیالیست مستقل چپ مخفیانه به ساختمان سفارت در خیابان اوتتر دن لیندن می‌آمدند تا درباره تاکتیک خود با یوفه مشورت کنند. یوفه پنهان‌کار با تجربه‌ای بود. آن‌ها نظر او را می‌پرسیدند و از او راهنمایی و پول می‌خواستند. یوفه با شرمندگی می‌گفت «اما دست آخر آن‌ها، یعنی ما، چندان کاری یا هیچ کاری که ارزش دائمی داشته باشد انجام ندادیم. ما ضعیف‌تر از آن بودیم که انقلاب راه بیندازیم.»^{۶۰}

پس از سقوط آلمان هر دو طرف به دلایل متفاوت علاقه داشتند که نقش تبلیغات بلشویک‌ها را در این سقوط بزرگ جلوه دهند، و روایت‌های گزافه‌آمیزی درباره دامنۀ فعالیت‌های یوفه شایع بود.^{۶۱} ولی مسلم است که یوفه پول در اختیار ارنست مایر، ویراستار «نامه‌های اسپارتاکوس»

60. John Reed in *The Liberator* (N.Y.), January 1919, p. 24;

همین مأخذ این نکته جالب را اضافه می‌کند که یوفه ده نفر «مبلغ زبردست» را با دوچرخه به گردش دور آلمان فرستاد.

61. L. Fischer, *Men and Politics* (1941), p. 31.

۶۲. یوفه، در پاسخ یکی از مقامات آلمان که گفته بود او ۱۰۵،۰۰۰ مارك اسلحه برای انقلابیان خریده است، گفت که برای این منظور نه ۱۰۵،۰۰۰ مارك بلکه چند صد هزار مارك به بارت، رهبر سوسیالدموکرات‌های مستقل داده است (*Izvestiya*, 6 December 1918)؛ چیچرین، که پیش از آن وفاداری کامل دولت شوروی را به پیمان برست‌لیتوفسک اعلام کرده بود، در یادداشتی به دولت آلمان اذعان کرد که مبالغی به منظور تبلیغات در اختیار یوفه قرار گرفته است (*ibid.*, 26 December 1918). در جانب آلمان، هوفمن گزارشی را دائر بر این که مبلغ ۲۲،۰۰۰،۰۰۰ مارك در بانک برلن در حساب یوفه بوده است تکرار می‌کند (*Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), i, 223).

گذاشت تا جزوه‌های ۶۲ خود را منتشر کند، و مبالغ هنگفتی نیز به دست اوسکار کوهن، یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، رسید، که گویا مشاور حقوقی و متصدی امور بازرگانی سفارت شوروی بوده است. ۶۲ معامله اسلحه نمی‌تواند چندان بزرگ بوده باشد. اما جریان ادبیات انقلابی فراوان و مداوم بوده است.

این جریان‌ها دنباله سراسر سیاست دوران پیش از برست‌لیتوفسک بود - و نتیجه منطقی آن عقیده که می‌گفت هدف اول این سیاست تشویق انقلاب در کشورهای اصلی سرمایه‌داری به ویژه آلمان است. اما گذشته از این فعالیت‌های تبلیغاتی از طرف شوروی، علل دیگری نیز در تنش بسیار شدید روابط آلمان و شوروی در دو ماه پس از پیمان برست‌لیتوفسک مؤثر بود. دولت برای بهره‌برداری از امتیازاتی که از آن پیمان نصیبش می‌شد شتاب داشت. در ۷ مارس ۱۹۱۸ این دولت پیمان صلحی با دولت «سفید» فنلاند امضا کرد، سپس وارد جنگ داخلی سختی با دولت کارگران

۶۳. «اسپارتاکوس‌بوند» نامی است که مردم به یک گروه انقلابی و ضدجنگ مرکب از روشنفکران داده بودند، که در ۱۹۱۶ در انتهای جناح چپ حزب سوسیال دموکرات آلمان به وجود آمد؛ چهره برجسته این گروه روزا لوکزامبورگ بود. این عنوان از «اسپارتاکوس‌بریفه» (نامه اسپارتاکوس) گرفته شده بود، زیرا که نوشته‌های غیرقانونی این گروه زیر این نام منتشر می‌شد. در آوریل ۱۹۱۷ انشعابی در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان پیش آمد و جناح چپ آن حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را به وجود آورد، که پلاتفورم عمده آن ضد جنگ بود. اسپارتاکیست‌ها به حزب سوسیال‌دموکرات مستقل پیوستند، اما در این حزب به صورت گروه مستقلی باقی ماندند و جناح انتهای چپ حزب تازه را تشکیل دادند.

۶۴. بنا بر گفته یوفه در «ایزوستیا» ی ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸، کوهن مبلغ ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ روبل «برای انقلاب آلمان» از او دریافت داشته و باز ۵۰۰,۰۰۰ مارك و ۱۵۰,۰۰۰ روبل دیگر نیز هنگام اخراج یوفه از آلمان به او تحویل داده شده است؛ از این مبالغ ۳۵۰,۰۰۰ مارك و ۵۰,۰۰۰ روبل «برای نیازهای شهروندان روسیه در آلمان» در نظر گرفته شده بود. برای اطلاع در این باره از جانب آلمان، نگاه کنید به R. H. Lutz, *The Causes of the German Collapse in 1918* (Stanford, 1934), pp. 108, 152.

کوهن در دسامبر ۱۹۱۸ چنین لاف می‌زد که «پولی را که دوستان حزبی از طریق رفیق یوفه به منظور انقلاب آلمان در اختیار من گذاشتند با کمال میل قبول کردم؛ ولی بعدها کوشید و انمود کند که بیشتر این پول برای کمک به اسیران جنگی روس در آلمان بوده است.

سوسیالیست فنلاند شد که يك هفته پیش با دولت شوروی پیمان بسته بود^{۶۵}، و در دو ماه گذشته از پشتیبانی واحدهای روس برخوردار بود. در آغاز آوریل يك ارتش آلمانی به فرماندهی فون در گولتس در فنلاند پیاده شد، و يك ماه بعد جنگ داخلی پایان یافت - قطع نظر از «وحشت سفید»ی که در پی آن آمد. در اوکراین نیروهای آلمان منظمأ پیش رفتند تا آن که تمام خاک اوکراین را تصرف کردند - هرچند دسته‌های پارتیزانی بلشویک و اسرار با پشتیبانی مسکو مزاحمت‌های غیرمؤثری برای آنها فراهم می‌کردند. در ۲۲ آوریل، چیچرین به پیروی آلمان در کریمه، آن سوی مرزهای اوکراین به صورتی که در پیمان برست‌لیتوفسک معین شده یا مورد ادعای دولت اوکراین بود، اعتراض کرد. ۶۷ سدی مراسم پذیرایی از میرباخ، سفیر آلمان، هنگامی که در ۲۶ آوریل ۱۹۱۸ اعتبارنامه خود را به سوردلوف تقدیم کرد، همه‌جا مورد توجه قرار گرفت^{۶۸}، و در همان روز چیچرین یادداشت اعتراض دیگری درباره وارد شدن نیروهای آلمان به روسیه مرکزی و کریمه فرستاد و خواهان رعایت دقیق مقررات پیمان برست‌لیتوفسک شد. ۶۹ در همان حال ناوگان روسیه در دریای سیاه از سباستوپل به نوروئیسک فرا خوانده شد تا مبادا به دست آلمان بیفتد. وقتی که آلمان خواهان بازگشت این ناوگان شد، دولت شوروی آن را به‌طور پنهانی از منطقه دور کرد، و این کار باعث خرسندی متفقین غربی شد. ۷۰ حتی در ۵ مه ۱۹۱۸ بروس لاکهارت نامه‌ای به رابینر می‌نویسد و در آن فهرست گام‌هایی را که تروتسکی برای پیش‌برد همکاری با غرب برداشته بود ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد

۶۵. نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۵۲.

۶۶. وروشیلوف، که بعدها کمیسر خلق در امور جنگ شد، در این عملیات به عنوان رهبر پارتیزانی شهرت پیدا کرد؛ شرح بسیار آرمانی شده‌ای از این عملیات در کتابی که در زمان جنگ جهانی دوم منتشر شده آمده است:

Razgrom Nemetskikh Zakhvatchikov v Ukraine 1918 g. (1943).

67. *Izvestiya*, 23 April 1918.

68. *Foreign Relations of the United States: Russia*, i (1931), 506.

69. *ibid.*, i, 512-13.

۷۰. مطالب رسمی در این باره در این مأخذ آمده است:

Arkhiv Russkoi Revolyutsii (Berlin), xiv (1924), 153-221,

همچنین نگاه کنید به

R. H. Bruce Lockhart, *Memoirs of a British Agent* (1932), p. 279.

که « این به عمل يك مأمور طرفدار آلمان شباهتی ندارد».^{۷۱} از لحاظ این جنبه سیاست شوروی که عبارت بود از مانور کردن میان گروه‌های قدرت‌های سرمایه‌داری و سازش با يك گروه برای تأمین یافتن از خطر گروه دیگر، به نظر می‌رسد که در بهار ۱۹۱۸ آلمان در حکم دشمن نهایی و سازش‌ناپذیر بوده است.

اما توازن سیاست شوروی بر اثر بروز خطر تازه و مستقیمی از اردوگاه مقابل تغییر یافت. تا اواسط مه ۱۹۱۸ خطر آلمان بدترین تهدیدکننده خارجی بقای رژیم شناخته می‌شد. اما در این ایام روشن شد که پیاده‌شدن نیروهای ژاپنی در ولادی‌وستوک^{۷۲} واقعه منفردی نیست، بلکه پیش‌درآمد مداخله متفقین در يك مقیاس بسیار بزرگ‌تر است. شورش لژیون چک در آخرین روزهای مه ۱۹۱۸ روی داد و نخستین نیروهای بریتانیا در پایان ژوئن در مورمانسک به زور پیاده شدند.^{۷۳} بدین ترتیب، همان‌طور که در تاریخ‌ترین روزهای ژانویه و فوریه ۱۹۱۸ از روی استیصال تلاش بی‌نتیجه‌ای برای جلب پشتیبانی و دفع خطر آنی آلمان صورت گرفته بود، اکنون نیز خطر مداخله متفقین کمابیش خود به خود مانور جلب حمایت طرف مقابل را به حرکت درآورد و کوشش برای رسیدن به توافق با دولت آلمان بر پایه منافع دوجانبه و محکم‌تر از قرارداد يك طرفه برست‌لیتوفسک آغاز شد. این مانور در کمال نومییدی صورت می‌گرفت، و چیزی که نومییدانه بودن آن را بیشتر می‌ساخت این بود که می‌بایست با تاکتیک‌های انقلابی یوفه در برلن همراه و هماهنگ شود. اما خطر متفقین هر روز افزایش می‌یافت. آنچه این مانور را مقدور می‌ساخت - اگرچه مسکو هنوز متوجه آن نبود - این بود که محافل نظامی

71. *Russian-American Relations*, ed. C. K. Cummings and W. W. Pettit (N.Y., 1920), pp. 202-3.

۷۲. نیروهای ژاپنی در ۵ آوریل ۱۹۱۸ در ولادی‌وستوک پیاده شدند، و بهانه این کار انتقام‌گیری قتل دو نفر ژاپنی در روز پیش از آن بود. در ۱۶ آوریل چیچرین برای نمایندگان دول متفق درخواستی فرستاد و از آن‌ها خواست که روش‌های خود را «نسبت به رویدادهای ولادی‌وستوک» به اطلاع او برسانند (*Correspondance Diplomatique* (Moscow, 1918), p. 3)؛ به این درخواست پاسخی داده نشد. ۷۳. از آغاز مارس يك دسته نیروی انگلیسی به بهانه محافظت انبارها و راه‌آهن در مقابل حمله احتمالی آلمانی‌ها در مورمانسک مستقر شده بود این با رضایت ضمنی مقامات شوروی در آن پیاده شده بود.

آلمان نیز همین خطر را بیشتر و بیشتر احساس می‌کردند. وقتی که تعرض بزرگ آلمان در فرانسه در تابستان ۱۹۱۸ از حرکت بازماند، آلمان برای نخستین بار در غرب تحت فشار واقعی قرار گرفت: نفع فوری آلمان در این بود که آتش‌بس جبهه غرب را، که تنها بازمانده پیمان برست‌لیتوفسک بود، تقویت کند.

تغییر سیاست با سخنرانی طولانی و کمابیش پریشان‌لنین درباره سیاست خارجی در جلسه مشترک کمیته مرکزی اجرائی سراسری و شورای مسکو در ۱۴ مه ۱۹۱۸ اعلام شد. پیدا است که لنین می‌کوشد با احتیاط سخن بگوید. روسیه شوروی را، که اکنون به مرزهای «روسیه بزرگ» محدود می‌شد، «عجالتاً واحه‌ای در دریای خروشان راهزنی امپریالیستی» می‌نامد؛ هشدار می‌دهد که چند روز پیش‌تر در يك نامه محرمانه داده است ۷۲ تکرار می‌کند و می‌گوید که از برداشتن هر گام بی‌باکانه‌ای که به «دسته‌های افراطی قدرت‌های امپریالیستی غرب و شرق» کمک کند باید برحذر بود. لنین سخنان خود را با خواندن تلگراف آرام‌بخشی که تازه از یوفه رسیده است تمام می‌کند: یوفه گزارش می‌دهد که دولت آلمان حاضر است درباره همه مسائل مطروحه مذاکره کند. ۷۵ ولی حتی این اشاره به لزوم بهبود روابط با آلمان نیز با چنان خصومتی روبه‌رو شد که نشان می‌دهد چرا لنین می‌کوشیده است با احتیاط سخن بگوید. مخالفت شدید از جانب اس‌ارهای راست آغاز شد، که عقیده داشتند «انقلاب آن‌قدر نیرو دارد که جهت خود را تعیین کند»، و از جانب منشویک‌ها، که همچنان آلمانی‌ها را «رهبران همه نیروهای ضدانقلابی» می‌شناختند و پیشنهاد می‌کردند که مجلس مؤسسان از نو دعوت شود. ۷۶

اما نقشه‌های متفقین برای مداخله نظامی و پشتیبانی متفقین از نقشه‌های ضدانقلاب به سرعت به‌ثمر می‌رسید و دیگر پنهان‌ماندنی نبود. جلسه مشترک ۱۴ مه ۱۹۱۸، که با دادن رأی اعتماد به دولت شوروی پایان یافت، برگشتگاه مهمی بود. کمیسیون آلمان و شوروی برای استرداد

۷۴. نگاه کنید به ص ۹۶ بالا.

75. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 3-16.

76. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozyva* (1920), pp. 277-8, 281-2, 290-91.

اسیران جنگی کار خود را با تانی و بدون کش مکش در مسکو انجام می‌داد. ۷۷ روز ۱۵ مه ۱۹۱۸ مذاکرات آلمان و شوروی برای تجدید روابط بازرگانی در برلن آغاز شد: از جانب شوروی توضیح داده شد که روسیه شوروی به وامی نیاز دارد تا بتواند تعهدات مالی خود را در مقابل قدرت‌های مرکزی انجام دهد؛ مسأله پرداخت وام به صورت طلا یا کالا مورد بحث قرار گرفت و واگذار شدن امتیازاتی در منابع طبیعی روسیه به‌طور آزمایشی پیشنهاد شد. ۷۸ مذاکره‌کنندگان اصلی در جانب شوروی، گذشته از یوفه، عبارت بودند از لارین، سوکولنیکوف، کراسین، و منژینسکی. ۷۹ منژینسکی در این ایام ژنرال کنسول شوروی در برلن بود. در جانب آلمان، نادولنی و کریگک، دو نفر از کارکنان وزارت خارجه که در مذاکرات پرستد

۷۷. در این باره جزئیات فراوانی در این کتاب دیده می‌شود: K. von Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen), 1922 نویسنده، افسری از کارکنان میرباخ، در این کمیسیون کار می‌کرده است. روشن است که آلمانی‌ها برای به‌پایان بردن مذاکرات شتابی نداشته‌اند، زیرا مایل نبودند کار ۱,۵۰۰,۰۰۰ نفر اسیر روسی را که برایشان بیگاری می‌کردند از دست بدهند.
۷۸. این گفته از برونسکی، رئیس هیأت نمایندگی بازرگانی شوروی در برلن، است که در «ایزوستیا» ی ۴ ژوئیه ۱۹۱۸ چاپ شده است.
۷۹. یوفه در مصاحبه‌ای در «ایزوستیا» ی ۱۶ اوت ۱۹۱۸ از این اشخاص نام می‌برد. کراسین که در اوایل تاریخ حزب نقشی بازی کرده بود (نگاه کنید به جلد اول ص ۷۰) در حدود ۱۹۰۸ از حزب بیرون رفت و فقط به حرفه مهندسی پرداخت و به مدیریت شعبه شرکت آلمانی زیمنس-شوگرت در پتروگراد رسید. کراسین در نوامبر ۱۹۱۷ در پتروگراد بود، ولی نقشی در انقلاب نداشت و در اوایل ۱۹۱۸ به سوئد رفت. در مه ۱۹۱۸ به دعوت یوفه به برلن رفت تا در مذاکرات شوروی با آلمان کمک کند. در اوت ۱۹۱۸ به مسکو بازگشت و عضو هیأت رئیسه شورای عالی اقتصاد ملی شد و مسئولیت بازرگانی خارجی را برعهده گرفت.
۸۰. کریگ رئیس اداره حقوقی بود؛ هوفمن و لودندورف او را نابغه خبیثی می‌نامند که توانست سیاست جانبداری از شوروی را به دولت آلمان تحمیل کند. Hoffmann, *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffmann* (1929), ii, 218; Ludendorff, *My War Memories* (Engl. transl., n.d.), ii, 657;
- فون بوتمر نیز همین نظر را ابراز می‌کند، و نظر نظامیان نیز در سخنان او انعکاس دارد Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), pp. 91, 105).
- از کتاب فون بلوشر چنین برمی‌آید که محافل ضد شوروی در میسیون میرباخ نمایندگانی داشته‌اند، زیرا که نویسنده این کتاب از روابط سری میسیون با

لیتوفسک نیز شرکت داشتند، و اشترسمن به عنوان عضو رایشتاگ و سخنگوی صنایع آلمان، حضور داشتند. ۸۱ جزئیات این مذاکرات افشا نشد؛ اما پیش از پایان ماه مه در مسکو سخن از «سمت‌گیری آلمانی» می‌رفت. ۸۲ در این ایام آشنایان آلمانی کراسین، که فراوان و بانفوذ بودند، شاید بیش از فعالیت یوفه اهمیت داشتند. در اوایل ماه ژوئن کراسین به جبهه غرب سفر کرد تا با لودندورف گفتگو کند، ولی به نظر می‌رسد که این گفتگو از حدود تذکرات دوستانه هر دو طرف درباره نقض پیمان برست‌لیتوفسک فراتر نرفته است. کراسین با مقامات برجسته آلمانی، از جمله با بروکدورف-رانتسائو، وزیرمختار آلمان در کونپهاگ که اخیراً نامزد صدارت شده بود، دیدار کرد. کراسین با عالم کسب و صنعت آلمان به خوبی آشنا بود. مدیران شرکت زیمنس-شوگرت، که کراسین در گذشته مدیر شعبه پتروگراد آنها بود، فقط می‌خواستند بساط خود را از پتروگراد برچینند. اما کراسین توانست با رقیب آنها، «آاگت»، درباره فروش وسائل الکتریکی به روسیه مذاکره کند، و نیز ترتیبی داد که فوراً چند قطار ذغال به پتروگراد فرستاده شود تا «پتروگراد از تسلیم شدن به سرما نجات یابد». ۸۲ در این ضمن مذاکراتی هم در کیف جریان داشت

«جبهه مخالف» سخن می‌گوید و اضافه می‌کند «تا آنجا که من می‌دانم، بلشویک‌ها از این روابط خبردار نشدند»

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951). p. 81. H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. transl., 1929), pp. 291-2;

بنابر این مآخذ، «مذاکرات به علت درخواست‌های گزاف لودندورف و کارکنانش طولانی شد» زیرا که آنها خواهان «جمهوری قزاقستان در کنار دن زیر حمایت آلمان» بودند.

82. J. Sadoul, *Notes sur la Révolution Bolchevique* (1919), p. 354;

نامه‌ای که این موضوع در آن بیان شده است توصیف متعادلی از میاست و نظریات مسکو را در این ایام دربر دارد. در تابستان ۱۹۱۸ درباره «اتحاد روسیه و آلمان» شایعات آن‌قدر بود که در زندان به گوش روزا لوکزامبورگ هم رسید (P. Fröhlich, *Rosa Luxemburg: Her Life and Work* (1940), pp. 268-9).

۸۳. تنها مآخذ مربوط به ایام اقامت کراسین در آلمان متأسفانه نامه‌های غیرسیاسی او است به همسرش، که ترجمه انگلیسی قطعاتی از آنها در کتاب کراسین آمده است:

— برای صلح میان دولت شوروی و دولت دست‌نشانده آلمان در اوکراین؛ و هرگونه تلاشی از طرف اس‌ارهای چپ برای کشاندن مسکو به حمایت از شورش مردم اوکراین برضد اقتدار آلمان‌ها به شدت سرکوب می‌شد. تصمیم اس‌ارهای چپ به کشتن چند تن از آلمانی‌های برجسته تلاش عامدانه‌ای بود برای خراب‌کردن بنای نوپای مناسبات نزدیک شوروی با آلمان. قتل میرباخ، سفیر آلمان، در ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۸ انجام گرفت — در زمان اجلاس پنجمین کنگره شوراهای سراسر روسیه، در لحظه‌ای که ضدانقلاب در چندین نقطه به طور همزمان سر به شورش برداشته بود. ۸۴ محاسبات اس‌ارهای چپ نامعقول نبود؛ آن‌ها حساب می‌کردند که کشته‌شدن میرباخ به خرابی مناسبات شوروی و آلمان، و شاید هم به قطع مناسبات، منجر می‌شود. سابقه قتل وزیرمختار آلمان در پکن به دست «گروه متحد»* و مداخله نظامی بعد از آن فراوان نقل می‌شد. اما این بار، با کمال تعجب، آن قتل چنین دنباله‌ای نداشت. دولت شوروی از یک طرف با توطئه داخلی با حمایت متفقین غربی رو به رو بود و از طرف دیگر با تهدید خارجی مداخله نظامی متفقین در شمال و در سیبری؛ در چنین لحظه‌ای می‌بایست به هر قیمتی شده از قطع مناسباتش با اردوگاه مقابل جلوگیری کند. اما آلمان نیز که وضع نظامی‌اش روز به روز بدتر می‌شد، تجدید در دسر را در جبهه شرقی خود صلاح نمی‌دانست. به این دلیل موضوع قتل میرباخ از هر دو جانب با روحیه سازش و احتیاط غیرمنتظری دنبال شد. دولت آلمان در ابتدا می‌خواست یک هنگ آلمانی به مسکو بفرستد،

→ L. Krasin, *Leonid Krasin. His Life and Work* (n.d. [1929]), pp. 79-95.

در این نامه‌ها هیچ مطلب سیاسی نیامده است؛ مثلاً گفتگو با بروکدورف-رانتسائو چنین نقل شده است: «در باره همه چیز صحبت کردیم، و او گفت که اگر تو بخواهی بروی در دانمارک زندگی کنی کمک خواهد کرد.»

۸۴. نگاه کنید به جلد اول ص ۷-۲۰۶ توصیف شاهد عینی این قتل در این کتاب

آمده است:

K. von Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), pp. 71-9.

• Chinese Boxers گروهی که در سال ۱۹۰۰ در چین برضد خارجیان شورش کرد و شکست خورد. نام این گروه در اصل «ای هی جوان» I - He - Chuan بود، که به معنای «گروه متحد برحق» است، ولی این نام اشتباهاً به معنای «مشت‌های متحد برحق» به انگلیسی ترجمه شد، و به این دلیل است که در زبان انگلیسی این شورش را «شورش مشت‌زنان» می‌نامند. - م.

اما رضایت داد به این که ۳۰۰ تن جانهدار (گارد) غیرمسلح در محل سفارت بگمارد. ۸۵ دولت آلمان چه در آن زمان و چه بعدها به اعتراض خود ادامه می‌داد که در این مسأله اسباب رضایت کامل او فراهم نشده است؛ با این حال، سه هفته پس از قتل میرباخ، یعنی در روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۸، سفیر جدید آلمان، هلفریش، در مسکو مستقر شد. در مدت اقامت کوتاه او پیشامد مهمی روی داد. روز ۱ اوت ۱۹۱۸ چیچرین او را در سفارت آلمان ملاقات کرد. ۸۷ - ظاهراً این تنها دیدار آنها بود - و به او اطلاع داد که، به دلیل پیاده شدن نیروهای بریتانیا در مورمانسک، دولت شوروی دیگر علاقه‌ای ندارد که مداخله نظامی مشترک آلمان و فنلاند در کارلیا - که قبلاً در برلین درباره آن بحث شده بود - بیش از این «به تعویق بیفتد»؛ و اضافه کرد که با وضع کنونی عقاید عمومی اتحاد آشکار روسیه و آلمان مقدور نیست، اما عملیات موازی در واقع امکان دارد. ۸۸ این دعوت از نیروهای آلمان برای آن که با پشتیبانی فنلاند از خاک شوروی

85. *Pyaty Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Iсполnitel'nogo Komiteta* (1919), p. 89; G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), pp. 14-15.

۸۶. نگاه کنید به صص ۱۲۵: ۳۹۴ زیر.

۸۷. هلفریش به دلایل امنیتی در ده روز اقامت خود در مسکو به جز برای یک راهروی کوتاه از سفارتخانه بیرون نرفت (*K. von Bothmer, Mit Graf Mirbach in Moskau*, pp. 120-1) آیشهورن، فرمانده نیروهای آلمان در اوکراین، دو روز پس از ورود هلفریش به قتل رسید.

88. K. Helfferich, *Der Weltkrieg* (1919), iii, 466.

چیچرین نیز در مقاله‌ای که پس از مرگ لنین به یاد او نوشته است همین گفتگو را تکرار می‌کند: «در ماه اوت که متفقین عملاً با ما وارد جنگ شده بودند و پس از اشغال آرخانگل از آنجا به طرف جنوب فشار می‌آوردند، در شرق به کمک چکسلواک‌ها پیش می‌رفتند و در جنوب ارتش «داوطلبان» الکسیف را هدایت می‌کردند، ولادیمیر ایلیچ کوشید تا با استفاده از دشمنی دو جبهه ائتلافی امپریالیست‌ها حمله متفقین را تضعیف کند. من پس از بحث مفصلی با ولادیمیر ایلیچ شخصاً به دیدن هلفریش سفیر آلمان رفتم تا درباره اقدام مشترک بر ضد الکسیف در جنوب و درباره امکان اعزام یک ستون آلمانی برای مقابله با نیروهای متفقین در دریای سفید با او مذاکره کنم. دنباله این نقشه به سبب حرکت ناگهانی هلفریش قطع شد» (*Lenin: Sein Leben und Werk* (Vienna, 1924), p. 93).

این گفته نقل شده در کتاب فیشر *L. Fischer, The Soviets in World Affairs*

غبور کنند و به جنگ متفقین در مورمانسک و آرخانگل بروند، درست نقطه مقابل تلاش تروتسکی در فوریه گذشته بود که می‌خواست در برابر پیشروی آلمان از متفقین کمک بگیرد. ولی آلمان هم مانند متفقین تردید داشت که به چنین ماجراهای خطرناکی وارد شود. هلفریش ده روز پس از ورود به مسکو به کارمندان سفارت دستور داد که سفارتخانه را به پطروگراد انتقال دهند، و خود برای شرکت در شورای سلطنتی آلمان به اسپا رفت. این‌جا بود که در ۸ اوت ۱۹۱۸ سرفرماندهی ارتش آلمان برای نخستین بار خطر شکست آتی را مطرح کرد و به حکم ضرورت فوری تصمیم گرفت درگیری‌های نظامی خود را کاهش دهد. از آن پس دیگر هیچ نوع حادثه‌جویی در شرق نمی‌توانست مطرح باشد. هلفریش به سفارت خود بازنگشت، و چند روز بعد سفارتخانه آلمان به پسکوف، در منطقه تحت اشغال آلمان، منتقل شد.^{۸۹}

در این احوال مذاکرات شوروی و آلمان در برلن به آرامی پیش می‌رفت. مذاکره‌کنندگان شوروی اگر از حدود ضعف نظامی آلمان اطلاع داشتند، در این مذاکرات کمتر سازگاری نشان می‌دادند.^{۹۰} در پایان

→
(1930), i, 129) که هلفریش «به‌دلیل ترس شدیدی که از مسکو داشت حتی پیشنهاد چیچرین را به دولت خود تسلیم نکرد»، نمونه آموزنده‌ای از بدگمانی مقامات شوروی است و مسلماً حقیقت ندارد. فون بوتمر صراحتاً می‌نویسد که «مسئله اتحاد با آلمان برضد متفقین برای فرستان نیروهای ما در فنلاند و بالتیک به سرزمین مورمان، به‌طور جدی مورد مطالعه است»

(K. von Bothmer, *Mit Graf Mirbach in Moskau* (Tübingen, 1922), p. 117).

89. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossiia Dva Goda* (1920), p. 15.

۹۰. بنابر گفته چیچرین (ibid., p. 15) دولت شوروی تا اوت ۱۹۱۸ از ضعف دولت آلمان هیچ بوئی نبرده بود: «در تابستان ما هنوز می‌ترسیدیم که مبادا در فصل درو نیروهای آلمانی به قلب روسیه بتازند و گندم‌ها را ببرند. اما وقتی که فصل درو رسید، معلوم شد که اشتباهی عفریت امپریالیسم آلمان کور شده است.» بنابر یک نامه خصوصی کراسین، مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۱۸، در آن ایام در مسکو هنوز بیم آن وجود داشت که «اگر چکسلواک‌ها نیزنی را بگیرند، آلمانی‌ها هم پطروگراد و مسکو را اشغال می‌کنند»

Moscow' (L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 90).

ژوئن، ستاد کل ارتش آلمان کوهلمن را وادار به استعفا کرده بود. وزیر امور خارجه بعدی هینتسه بود - دریادار بازنشسته‌ای که زمانی وابسته نیروی دریایی سفارت آلمان در پترزبورگ بود. اما دستگاه نظامی آلمان به سرعت داشت از کار می‌افتاد، و دعاوی و هدف‌های گزافی که جریان مذاکرات را کند می‌کرد دیگر مربوط به زمان گذشته بود. در اواسط اوت ۱۹۱۸ یوفه به «ایزوستیا» اطلاع داد که «محافل عمومی و دولتی آلمان بیش از هر زمانی ضرورت مناسبات مسالمت‌آمیز با روسیه را می‌شناسند»، و پایان مذاکرات اقتصادی «برای ما بسیار رضایت‌بخش بوده است». ۹۱. در ۲۷ اوت سه موافقتنامه ضمیمه پیمان برست‌لیتوفسک بی سروصدا در برلن امضا شد - يك موافقتنامه سیاسی، يك موافقتنامه مالی، و يك مبادله یادداشت‌های محرمانه؛ و مورد اخیر نخستین اقدام دولت شوروی در زمینه دیپلماسی سری بود. در ازای تخلیه روسیه سفید از طرف آلمان، «ج ش ف س ر» رسماً از تمام حقوق حکومت خود پر استونی و لیتوانی صرف‌نظر کرد (مشروط به داشتن «دسترسی به دریا» از طریق تالین، ریگا، و ویندائو)، استقلال گرجستان را (که اکنون تحت حمایت آلمان بود) به رسمیت شناخت، و متعهد شد که شش میلیون مارک، پاره‌ای طلا و پاره‌ای اوراق بهادار، غرامت بپردازد. آلمان نیز متعهد شد که به نیروهایی که در قلمرو شوروی برضد دولت شوروی اقدام می‌کنند، اعم از روسی یا غیر روسی، کمک نرساند. روسیه شوروی متعهد شد که به لحاظ رعایت بی‌طرفی خود «تمام وسائل را که در اختیار دارد برای اخراج نیروهای متفقین از شمال خاک روسیه به کار برد» و اگر موفق به این کار نشود، آنگاه آلمان «خود را ناگزیر خواهد دید که این عمل را در صورت لزوم با کمک نیروهای فنلاند انجام دهد» و روسیه «این مداخله را عمل غیردوستانه‌ای تلقی نخواهد کرد» - این یکی از مضامین آن یادداشت‌های سری بود. طرحی که چیچرین و هلفریش در مسکو درباره‌اش بحث کرده بودند بدین ترتیب وارد موافقتنامه مسکو شد، منتها در لحظه‌ای که آلمان دیگر از لحاظ نظامی توانایی اجرای آن را نداشت. ۹۲.

91. *Izvestiya*, 16 August 1918.

۹۲. این دو قرارداد به شکل کوتاه‌شده‌ای در این مأخذ آمده است:

Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 163-6;

یادداشت‌های مبادله‌شده سری از طرف آرشیو آلمان در این مأخذ منتشر شد ←

اگر پیمان اصلی برست‌لیتوفسک زورگویی يك‌جانبه‌ای بود که بر کشور ناتوان و منفعلی تحمیل شد، قراردادهای الحاقی ۲۷ اوت ۱۹۱۸ صورت توافق دیپلماتیک عادی میان دو طرف را داشت که هرکدام فعالانه می‌کوشیدند مزایایی برای خود تأمین کنند، و هرکدام آماده بودند در ازای رفتار دست‌کم بی‌آزار طرف مقابل بهایی بپردازند. بدین ترتیب این مذاکرات مرحله‌ای بود در عادی شدن مناسبات خارجی دولت شوروی. چیچرین هنگام ارائه کردن دو موافقتنامه برلن برای تصویب کمیته مرکزی اجرائی سراسری يك‌بار دیگر اهمیت «مناسبات مسالمت‌آمیز» را میان آلمان امپریالیست و «دولت کارگران و دهقانان» مورد تأکید قرار داد:

به‌رغم تفاوت بزرگ میان رژیم‌های روسیه و آلمان و گرایش‌های بنیادی این دو حکومت، همنشینی مسالمت‌آمیز دو ملت، همیشه هدف دولت کارگری و دهقانی ما بوده‌است، در حال حاضر برای طبقه حاکم آلمان نیز به همین اندازه مطلوب است.... ما موافقتنامه‌هایی را که امروز به کمیته مرکزی اجرائی سراسری تسلیم کردیم دقیقاً برای داشتن مناسبات مسالمت‌آمیز با آلمان امضا کردیم. ۹۳

سیاست شوروی دیگر از مرحله موعظه‌کردن انقلاب جهانی به عنوان نخستین وظیفه خود بسیار دور شده بود. چیچرین در نارکومیندل عمیقاً با سیاست موازنه میان دو گروه قدرت‌های متخاصم درگیر بود، و کارش سازش با دشمنانی بود که به اشارات صلحجویانه او اعتنایی می‌کردند. این سیاست راه، که به روشنی به نام سیاست ضعف شناخته می‌شد، لنین تأیید می‌کرد. این که چند ماهی ترکیب چنین سیاستی با فعالیت‌های انقلابی یوفه در برلن مقدور بود عمدتاً به دلیل نزدیک شدن فاجعه شکست

Europäische Gespräche, iv, 1926), 148-53 ؛ هیچ متن روسی از این اسناد منتشر نشده است. ترجمه‌های این اسناد در این کتاب آمده است
J. Wheeler-Bennett, *Brest-Litovsk: the Forgotten Peace* (1939), pp. 427-46.

93. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Iсполnitel'nogo Komiteteta* (1919), pp. 95-6.

آلمان و فلج روزافزون حکومت آن کشور بود.

در مقابل بهبود مناسبات شوروی با آلمان، مناسبات با متفقین به همان ترتیب خراب و خراب‌تر شده بود. عامل سازش و پذیرش در روش شوروی نسبت به آلمان در سراسر تابستان ۱۹۱۸ قوی‌تر شد. در روش شوروی نسبت به متفقین، حرکت بیپرده‌ای که در فوریه و مارس در جهت سازش صورت گرفته بود در برابر دشمنی سرسختانه متفقین و خطر مداخله فوری آن‌ها، منتفی شد. پس از تابستان ۱۹۱۸ دیگر هیچ شك جدی باقی نماند که متفقین تصمیم دارند رژیم شوروی را نابود کنند و به هر کس که قصد نابود کردن آن را داشته باشد کمک برسانند. پس از پیاده شدن نیروهای انگلیس در مورمانسک در پایان ژوئن، فرانسه و انگلیس متفقاً در آغاز اوت در آرخانگل نیرو پیاده کردند. در ماه اوت نیروهای امریکا در شمال روسیه به نیروهای فرانسه و انگلیس و در ولادیوستوک به نیروهای ژاپن پیوستند. در جنوب روسیه، نیروهای «سفید» به تشویق متفقین زیر پرچم دنیکیین جمع شدند، و کمی بعد از ناحیه متفقین کمک فعالانه دریافت کردند. اقدامات ضدانقلاب در ژوئیه و اوت در روسیه مرکزی از خارج سازمان داده می‌شد و هزینه آن‌ها نیز از خارج می‌رسید. در ۳۱ اوت لاکهارت، مأمور رسمی انگلیس، به جرم دست‌داشتن در این توطئه‌ها بازداشت شد و دو روز بعد بیانیه مفصلی «توطئه دیپلمات‌های انگلیس و فرانسه» را محکوم کرد. ۹۲ بدین ترتیب آخرین پل هم شکست. برای دولت شوروی دیگر هیچ راه سازش و مماشاتی باز نماند:

این نتیجه در مورد بریتانیای کبیر و فرانسه و ژاپن بدون چون و چرا پذیرفته شد، اما در مورد امریکا بی‌میلی فراوانی وجود داشت. از نخستین روزهای انقلاب این تصور شایع بود که احساس همدردی با بلشویک‌ها در امریکا بیش از هر کشور سرمایه‌داری دیگری است. در نوامبر ۱۹۱۷ تروتسکی گفته بود که «دیپلمات‌های امریکایی متوجه هستند که نمی‌توانند انقلاب روسیه را شکست دهند، و لذا می‌خواهند با ما روابط دوستانه داشته باشند، و حساب می‌کنند که این کار وسیله بسیار خوبی خواهد بود برای رقابت با سرمایه‌داران آلمان، و به ویژه انگلستان، پس

از جنگ» ۹۵. سیاست شوروی هم با تکیه بر نفرت آشکار آمریکا از ژاپن ۹۶، و بر بی میلی آشکار ویلسون به مشارکت در مداخله نظامی، می کوشید با تظاهرات دوستانه نسبت به آمریکا شکافی در میان دول متفق ایجاد کند. هنگامی که رابینز در مه ۱۹۱۸ به واشنگتن بازگشت، پیشنهادهای مفصلی برای واگذاری امتیازات با خود برای سرمایه داران امریکایی برد ۹۷ حتی در ۴ اوت ۱۹۱۸ یادداشت ساده لوحانه ای برای پول، کنسول آمریکا در مسکو، فرستاده شد که او را «نماینده ملتی که به گفته خود شما اقدامی برضد شوراها نخواهد کرد» می نامید و برضد مداخله «نیروهای مسلح انگلیس و فرانسه» در خاک شوروی اعتراض می کرد و اطمینان می داد دوستی شوروی نسبت به مردم آمریکا تغییرناپذیر است. ۹۸ يك ماه بعد چیچرین، در سخنرانی خود در کمیته مرکزی اجرائی سراسری، توضیح داد که شهروندان آمریکا مانند شهروندان سایر متفقین بسازداشت نمی شوند، «زیرا، با آن که دولت ایالات متحده با فشار متفقین خود ناچار شده است با مشارکت در مداخله آنها موافقت کند، آن هم تاکنون فقط به طور صوری، تصمیم آن دولت از جانب ما برگشتناپذیر شناخته نمی شود» ۹۹. اما این خیال دلپذیر درباره دوستی آمریکا چند هفته بعد بیموده از کار درآمد. دو هنگ امریکایی در ولادیوستوک پیاده شدند، و نیروهای دیگر هم به زودی در جبهه های دیگر به متفقین پیوستند، و جمهوری روسیه شوروی با صف فشرده ای از قدرت های مداخله گر رو به رو شد. در آغاز اکتبر ۱۹۱۸ تصویب نامه ای از کمیته مرکزی اجرائی سراسری درباره وضع بین المللی گذشت که «راهزنان امپریالیست فرانسه و انگلیس

95. Trotsky, *Sochineniya*, iii, ii, 179.

۹۶. لنین در سخنرانی ۱۴ مه ۱۹۱۸ خود کش مکش آمریکا و ژاپن را در ردیف برخورد میان آلمان و انگلیس می گذارد و آنها را دو اختلاف اصلی میان قدرت های امپریالیستی می نامد (*Sochineniya*, xxiii, 5).

۹۷. نگاه کنید به صص ۲-۳۴۱ زیر؛ بنابر گفته فیشر (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 300) اموال امریکن اینترنشنال هاروستر کارپورایشن، وستینگهاوس بریک کمپانی، و شرکت چرخ خیاطی سینگر با وساطت رابینز از ملی شدن مستثنا شدند.

98. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 162-3.

99. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Iсполnite'l'nogo Komiteta* (1919), p. 95.

و امریکا و ژاپن» را زیر يك عنوان قرار می‌داد. ۱۰۰ مدار بسته شده بود. این پیشامدهای فاجعه‌بار اثر پایدار در اندیشه شوروی برجا گذاشت. عمل متفقین جنبه ایدئولوژیک سیاست خارجی شوروی را تأیید و تشریح و تشدید کرد، و انقلاب جهانی را بار دیگر در صدر اصول آن قرار داد. و گرچه تنها به منظور حفظ منافع ملی بوده باشد. در نخستین اظهارات دولت شوروی و به‌ویژه در فرمان صلح، این مسأله حیاتی که آیا همزیستی کشورهای سرمایه‌داری و سوسیالیستی امکان دارد یا نه دست‌کم مفتوح مانده بود؛ و دست‌کم در مورد پاره‌ای از اظهارات بهار و تابستان ۱۹۱۸ پاسخ آن مثبت بود. اکنون بدون تردید به نظر می‌رسید که این همزیستی دست‌کم با متفقین ممکن نیست، و تبلیغات انقلابی خطاب به کارگران این کشورها مؤثرترین حربه، و شاید تنها حربه دولتی بود که هنوز نیروی نظامی شایان توجهی در اختیار نداشت. سیاست خارجی شوروی از پاییز ۱۹۱۸ تا پایان ۱۹۲۰ به احتمال قوی بیش از هر زمان دیگری مخصوصاً و منحصرأ متأثر از هدف‌های بین‌المللی و انقلابی بود. به يك معنی، انقلاب جهانی در سیاست خارجی همتای کمونیسم جنگی در سیاست اقتصادی است. این سیاست که از لحاظ صوری نتیجه منطقی ولی افراطی عقیده کمونیستی بود، در واقع بر رژیم شوروی تحمیل شد، منتها نه‌چندان به علت ملاحظات عقیدتی بلکه بیشتر بر اثر استیصال جنگ داخلی.

جنگ اعلام نشده‌ای که با پیاده شدن نیروهای متفقین در تابستان ۱۹۱۸ آغاز شد، آن مقدار رشته مناسبات شبه‌دیپلماتیک را که در زمستان و بهار گذشته بافته شده بود پنبه کرد. در پایان ژوئیه ۱۹۱۸ نمایندگان متفقین، که پنج ماه پیش از پطروگراد به ولوگدا رخت کشیده بودند، یا اصولاً از روسیه رفتند و یا به مناطق اشغال شده منتقل شدند، و میسیون‌های نظامی خود را هم که وسیله مختصر تماسی با مقامات شوروی بودند با خود بردند. پس از قتل میرباخ و قیام‌های ژوئیه ۱۹۱۸ برضد حکومت شوروی، چند تنی که از نمایندگان نظامی و غیرنظامی متفقین در مسکو باقی مانده بودند به عنوان مأموران توطئه ضدانقلاب شناخته می‌شدند. لاکهارت پس از چهار هفته بازداشت آزاد شد و اجازه یافت که خاک روسیه را ترك کند. دولت انگلیس هم به تلافی این کار لیتوینوف را از انگلستان اخراج کرد. بسته‌شدن مجاری ارتباط عادی با دنیای خارج

باعث شد که حربه‌های «دیپلماسی باز» بیشتر به‌کار رود؛ چنان که چیچرین بعدها گفت، «ما کمتر به دولت‌ها یادداشت می‌نویسیم و بیشتر برای طبقات کارگر پیام می‌فرستیم». ۱۰۱ روز ۱ اوت ۱۹۱۸ ساونارکوم پیامی خطاب به «توده‌های رنجبر فرانسه، انگلستان، امریکا، ایتالیا، و ژاپن» فرستاد که با این کلمات به پایان می‌رسید:

در مبارزه با سرمایه متفقین، که می‌خواهد بر زنجیرهایی که
امپریالیسم به [دست و پای] ما زده است زنجیرهای تازه‌ای
اضافه کند، ما به شما روی می‌آوریم و فریاد می‌کشیم:
زنده باد اتحاد کارگران همه جهان!
زنده باد اتحاد پرولتاریای فرانسه، انگلستان، امریکا،
و ایتالیا با پرولتاریای روسیه!
مرکب بر گانگسترهای امپریالیسم بین‌المللی!
زنده باد انقلاب جهانی!
زنده باد صلح میان ملت‌ها! ۱۰۲

چند روز بعد چیچرین در يك یادداشت رسمی به کنسول امریکا چنین نوشت:

در همین لحظه ما با کشورهایی سخن می‌گوییم که ارتش‌های
آن‌ها با خشونت آشکار به جنگ ما آمده‌اند، و ما به ملت‌های
آن‌ها روی می‌آوریم و فریاد می‌کشیم: «صلح به کلبه‌ها
[بدهید]! ۱۰۲»

در اواخر اوت «پراودا» نامه سرگشاده‌ای از خود لنین خطاب به کارگران
امریکا چاپ کرد:

101. G. Chicherin, *Vneshyayo Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 31.

102. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 161.

103. *ibid.*, ii 163;

جمله پایانی این یادداشت از شعار سپاهیان انقلاب فرانسه گرفته شده است: «جنگ
به کاخ‌ها! صلح به کلبه‌ها!»

میلیونرهای امریکا، آن برده‌داران عصر جدید، با رضایت دادن... به نبرد مسلحانهٔ ددان انگلیسی و ژاپنی برای خرد کردن نخستین جمهوری سوسیالیستی صفحهٔ اندوهبار خاصی در تاریخ خونین امپریالیسم خوناشام باز کرده‌اند... ما در وضع یک دژ محاصره شده قرار داریم، تا روزی که نیروهای دیگری از انقلاب سوسیالیستی بین‌المللی به کمک ما بشتابند. چنین نیروهایی وجود دارند و تعدادشان از نیروهای خود ما بیشتر است... ما تسخیرناپذیریم، زیرا که انقلاب جهانی پرولتاریا تسخیرناپذیر است. ۱۰۴

در این ضمن، نقشی که نشریه‌های «دی فاکل» (مشعل) و «در فلکر فریده» (صلح مردمی) در میان مهاجمان آلمان بازی کرده بود، اکنون به جزوه‌ها و بیانیه‌های بی‌شماری به زبان‌های فرانسوی و انگلیسی واگذار شد، که در میان سربازان متفقین در خاک روسیه پخش می‌شد. داستان، همان داستان پیشین بود. یکی از بیانیه‌های خطاب به سربازان انگلیسی و امریکایی در آرخانگل چنین می‌گوید:

شما نه برضد دشمن بلکه برضد کارگرانی مانند خودتان می‌جنگید. از شما می‌پرسم، آیامی‌خواهید ما را خرد کنید؟... به طبقهٔ خودتان وفادار باشید و از انجام دادن دستور کثیف اربابان خود سرپیچی کنید... به میهن خود برگردید و جمهوری‌های صنعتی در کشورهای خود برپا کنید، تا با کمک یکدیگر تعاونی یک کاسهٔ جهانی تشکیل دهیم. ۱۰۵

104. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 176-89.

105. M. Fainsod, *International Socialism and the World War* (Harvard, 1935), p. 184;

عناوین چند جزوهٔ دیگر نیز در این کتاب آمده است:

A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 488.

متن‌های چند جزوهٔ مشابه دیگر که میان نیروهای فرانسه و روسیه پخش شده بود در این کتاب آمده است:

A. Marty, *La Révolte de la Mer Noire*, i (n.d. [1927]), 149-66;

اعلامیه‌ها و نشریه‌هایی را که در بخش تبلیغات نارکومیندل تهیه می‌شود با هواپیما روی خط دشمن می‌ریختند. ۱۰۶ کار تبلیغات و تلقین عقیده، که در مورد اسیران آلمانی و اتریشی مؤثر افتاده بود، اکنون در اردوگاه‌های اسیران دول متفق آغاز شد. تعداد این اسیران کم بود، و خود آن‌ها هم ماه‌ها و سال‌ها در اسارت به سر نبرده بودند؛ به این دلیل تبلیغاتگران به ندرت در کار خود موفق می‌شدند. اما گاهی هم توفیق به دست می‌آمد، و دولت شوروی آن‌ها را به نام پیروزی به نمایش می‌گذاشت. ۱۰۷ این بازگشت به تبلیغات برای انقلاب جهانی به خام‌ترین و صریح‌ترین صورت، البته جزو عمل تدافعی ناگزیری بود که نیروهای انقلاب از روی استیصال برضد هجوم جهان سرمایه‌داری غرب به آن دست می‌زدند. در کشاندن وضع بین‌المللی به زمینه انقلابی، عمل قدرت‌های غربی نیز درست به اندازه دولت شوروی مؤثر بود.

با سقوط آلمان در ۱۹۱۸، چشم‌انداز انقلاب جهانی در پرتو کاملاً تازه‌ای قرار گرفت. چهره تبلیغات شوروی ناگهان تغییر کرد: این تبلیغات دیگر نوعی عمل تدافعی نبود که از روی استیصال برضد مداخله متفقین صورت گیرد، بلکه تعرض پیروزمندان‌های بود که می‌خواست اروپای مرکزی را درنوردد. تسلیم بلغارستان و تقاضای آلمان برای آتش‌بس در پایان سپتامبر ۱۹۱۸ نشان داد که قدرت‌های مرکزی به آخر خط خود رسیده‌اند. در ۱ اکتبر ۱۹۱۸ لنین با بی‌صبری برای سوردلوف و تروتسکی یادداشت‌هایی درباره «آغاز انقلاب در آلمان» می‌فرستد و تاکتیک‌های خود را معین می‌کند:

هیچ روابطی با دولت ویلهلم یا با دولت ویلهلم دوم + ابرت و سایر ارادل [نخواهیم داشت].

در حاشیه‌ای بر مجموعه آثار لنین نیز از دو روزنامه یاد شده است، به نام‌های *La Lanterne* و *The Call* که برای سربازان انگلیسی و فرانسوی منتشر می‌شده‌اند (Lenin, *Sochineniya*, xxv, 600, note 49).

106. *Kommunisticheski Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 198.

۱۰۷. مثلاً نگاه کنید به ص ۱۵۲ زیر.

اما برای توده‌های کارگر آلمان، برای میلیون‌ها آلمانی زحمتکش، همین که با روحیه انقلابی دست به عمل زدند (فعلاً فقط روحیه مطرح است) ما پیشنهاد اتحاد برادرانه، نان، و کمک نظامی را آغاز خواهیم کرد.

لنین می‌خواهد که «تا بهار» یک ارتش ۳,۰۰۰,۰۰۰ نفری «برای کمک به انقلاب جهانی کارگران» آماده شود. ۱۰۸ دو روز بعد لنین ایمان کامل خود را به نزدیک بودن انقلاب جهانی یازیافته است:

اکنون حتی کورترین کارگران کشورهای گوناگون می‌توانند ببینند که بلشویک‌ها چه قدر حق داشتند که همه تاکتیک‌های خود را بر پایه پشتیبانی از انقلاب جهانی کارگران قرار دادند و بر پایه نترسیدن از انواع فداکاری‌های سنگین... پرولتاریای روسیه خواهد فهمید که در آینده نزدیک بزرگ‌ترین فداکاری‌ها برای خاطر انترناسیونالیسم لازم می‌آید. زمان آن نزدیک می‌شود که مقتضیات به ما حکم کند که به مردم آلمان کمک کنیم تا خود را، به رغم امپریالیسم انگلیس و فرانسه، از قید امپریالیسم خود رها کنند... در چند روز اخیر تاریخ جهان سیر انقلاب جهانی کارگران را بسیار تسریع کرده است. ۱۰۹

دو هفته بعد، لنین با تحقیر آشکار رعایت مقررات دیپلماتیک به یوفه در برلن می‌نویسد:

ما باید نقش یک هیأت متفکر با وسعت بین‌المللی را بازی کنیم، ولی هیچ کاری نمی‌کنیم!
باید ۱۰۰ بار بیش از این [آثار تبلیغاتی] منتشر کنیم. پول هست. مترجم بگیرید.

108. *Leninskii Sbornik*, xxi (1933), 252-3.

109. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 215-17.

لنین در پایان نامه کوتاه خود که با جمله‌های بریده بریده نوشته شده خواهش می‌کند که این نامه را به وروفسکی در استکهلم رد کنند تا او هم همین کارها را انجام دهد^{۱۱۰} در همان لحظه، لنین نامه درودی به «اسپارتاکوس‌بوند» می‌نویسد و می‌گوید که کار این سازمان «آبروی سوسیالیسم آلمان و پرولتاریای آلمان را خریده است»، و «امید تزلزل‌ناپذیر» خود را بیان می‌کند که «در آینده نزدیک درود گفتن به پیروزی انقلاب پرولتری آلمان ممکن خواهد بود»؛ و چند هفته بعد، وقتی که خبر می‌رسد که کارل لیبکنخت از زندان آزاد شده است، پیامی از طرف کمیته مرکزی حزب با امضای لنین و سوردلوف و استالین برای او می‌فرستند و آزادی او را به نام «نشانه دورانی تازه، دوران پیروزی سوسیالیسم که اکنون در برابر آلمان و تمام جهان گسترده است» تبریک می‌گویند.^{۱۱۱} کلمات پایان این پیام مهم است. اگرچه آلمان در مرکز تصویر قرار دارد، ولی چشم‌انداز بلشویک‌ها به این تصویر محدود نمی‌شود. در تصویبنامه کمیته مرکزی اجرائی سراسری قید شده است که شش ماه پیش از این آلمان نیز مانند دسته دیگر «راهزنان امپریالیست» در حال حاضر، دارای قدرت بی‌پایان به نظر می‌رسید. اما سقوط آن‌ها نیز نزدیک است:

تنازعات درونی ژرف میان کسانی که در راهزنی بین‌المللی شرکت دارند، و شورش‌های ژرف‌تری که میان توده‌های فریب‌خورده و خسته در جریان است، جهان سرمایه‌داری را به دوران انقلاب اجتماعی می‌کشاند.

اکنون نیز، مانند اکتبر سال گذشته و زمان مذاکرات برست‌لیتوفسک، دولت شوروی تمام سیاست خود را بر پایه امید به انقلاب اجتماعی در هر دو اردوگاه امپریالیسم بنا می‌کند...

کمیته مرکزی اجرائی سراسری رویاروی تمام جهان اعلام می‌دارد که در این نبرد روسیه شوروی با تمام نیروها و مقدرات خود از قدرت انقلاب آلمان برخیزد دشمنان

110. *Leninskii Sbornik*, xxi (1933), 253.

111. *Lenin, Sochineniya*, xxix, 514-15.

امپریالیست آن پشتیبانی خواهد کرد و شکی ندارد که پرولتاریای انقلابی فرانسه و انگلستان و ایتالیا و امریکا و ژاپن در همان اردوگاه روسیه شوروی و آلمان انقلابی قرار خواهند گرفت. ۱۱۲

در ماه اکتبر رویدادها به سرعت شگرفی جریان داشت. در روز ۲۲ اکتبر ۱۹۱۸، هنگامی که آلمان در آستانه سقوط بود و در برلن و پاریس، در ایتالیا و اسکاتلند، تظاهراتی به نفع بلشویک‌ها صورت می‌گرفت، لنین به خود اجازه داد که با لحن اطمینان به پیروزی سخن بگوید:

بلشویسم به نظریه و تاکتیک جهانی پرولتاریای بین‌المللی مبدل شده است! به سبب بلشویسم است که انقلاب سوسیالیستی محکمی در برابر تمام جهان به روی صحنه آمده، و اختلاف نظر بر سر مخالفت یا موافقت با بلشویک‌ها در میان ملت‌ها از میان رفته است. به سبب بلشویسم است که برنامه ایجاد دولت پرولتاریایی در دستور قرار گرفته است... ما هرگز تا این اندازه به انقلاب جهانی نزدیک نبوده‌ایم، هرگز تا این اندازه آشکار نبوده است که پرولتاریای روسیه قدرت خود را مستقر ساخته، این قدر روشن نبوده است که میلیون‌ها و ده‌ها میلیون پرولتاریای جهان از ما پیروی خواهند کرد. ۱۱۲

همین لحن اطمینان در مناسبات دیپلماتیک نیز انعکاس می‌یابد. دو روز بعد چیچرین یادداشت مفصل و تعریض‌آمیزی خطاب به پرزیدنت ویلسون در رادیو می‌خواند، و تقریباً در همه بندهای یادداشت او را با ریشخند «مستر پرزیدنت» می‌نامد. چیچرین چهارده ماده خدایسندانه ویلسون را یادآوری می‌کند و می‌گوید که ویلسون در تلگراف به چهارمین کنگره شوراها سراسر روسیه در مارس ۱۹۱۸ ۱۱۲ همدردی مردم امریکا را به مردم روسیه ابلاغ کرده بود، سپس آرمان‌های طرح ویلسون را برای

112. *Pyatyi Sozyv Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta* (1919), p. 252.

113. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 230.

تأسیس جامعه ملل در کنار واقعیات مداخله نظامی متفقین و امریکا در خاک شوروی می‌گذارد و دول متفق را با «دولت امپریالیست آلمان به رهبری ویلهلم دوم» قیاس می‌کند که «رفتار شما، مستر پرزیدنت، با او از رفتار دولت انقلابی کارگران و دهقانان با شما بهتر نیست». ۱۱۵. لنین نیز در رساله نظری عمده این دوره اش، «انقلاب پرولتاریایی و کائوتسکی مرتد»، که در آستانه تسلیم آلمان به پایان رسید، بار دیگر به برهان انقلاب بین‌المللی بازمی‌گردد - که تا لحظه انقلاب اکتبر همیشه به آن اعتقاد داشت:

وظیفه من، وظیفه یک نماینده پرولتاریای انقلابی، عبارت است از آماده کردن انقلاب پرولتاریایی جهانی، به عنوان تنها راه نجات از فجایع جنگ جهانی. من نباید از دیدگاه کشور «خودم» استدلال کنم... بلکه باید از دیدگاه مشارکت خودم در آماده کردن، تبلیغ کردن، و تسریع کردن انقلاب پرولتاریایی جهانی [استدلال کنم]. ۱۱۶.

در نخستین هفته نوامبر ۱۹۱۸، هنگامی که امپراتوری هابسبورگ به اجزای سازنده خود تجزیه می‌شد ۱۱۷، و لشکرهای آلمان یگراست عقب‌نشینی می‌کردند و شوراهاى سربازان و کارگران در شهرهای آلمان پدید می‌آمدند، دولت آلمان برای آخرین بار بر ضد فعالیت‌های یوفه، که سروصدایش همه‌جا پیچیده بود، اعتراض کرد و در ۲ نوامبر ۱۹۱۸ با تجدید خاطره نیمه‌فراموش شده قتل میرباخ در چهارماه پیش، یادداشتی برای دولت شوروی فرستاد و اعلام کرد که نمی‌تواند «عدم جبران جنایت نسبت به سفیر خود را تحمل کند». ۱۱۸. دو روز بعد پلیس ترتیبی داد که یکی از محمولات دیپلماتیک که برای یوفه فرستاده شده بود در ایستگاه

115. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika, ii* (1926), 181-8.

116. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 381.

۱۱۷. روز ۳ نوامبر پیامی به نام «کارگران و دهقانان و سربازان روسیه» خطاب به «رفقای کارگر و دهقان و کشاورز امپراتوری اتریش-مجارستان» از رادیو پخش شد («ایزوستیا»، ۳ نوامبر ۱۹۱۸).

۱۱۸. این یادداشت منتشر نشده است.

راه آهن برلن هنگام حمل و نقل باز شود؛ و سیل اعلامیه‌های انقلابی از آن جاری شد. ۱۱۹ روز بعد سولف، وزیر تازه امور خارجه در کابینه ماکس فون بادن، یوفه را احضار کرد و به او اطلاع داد که «رفتار سفارت روسیه در نقض حقوق بین‌المللی، مضافاً بر این که قتل سفیرکبیر امپراتور تاکنون به هیچ نحوی جبران نشده است، لازم می‌آورد که نمایندگان هر دو طرف موقتاً پس خوانده شوند، اگرچه این به معنای قطع رسمی مناسبات نیست». ۱۲۰ صبح روز بعد، ۶ نوامبر ۱۹۱۸، یوفه و کارمندانش را در قطاری ریختند و به مرز فرستادند. ۱۲۱ در ۹ نوامبر ۱۹۱۸، روزی که یوفه به مرز رسید، قیصر استعفا کرد؛ در ۱۰ نوامبر، هنگامی که هیأت نمایندگی آلمان برای امضای پیمان آتش‌بس به سوی کامپین می‌رفت، شورای کارگران و سربازان آلمان به اتفاق آرا يك «شورای نمایندگان خلق» را به عنوان دولت موقت آلمان منصوب کرد. این دولت از سه نفر نماینده حزب سوسیال‌دموکرات آلمان - اپرت،

119. *The Memoirs of Prince Max of Baden* (Engl. transl., 1928), ii, 289, and P. Scheidemann, *Memoirs of a Social-Democrat* (Engl. transl., 1929), ii, 534-6.

بودن و شاید من اذعان دارند که باز شدن بسته دیپلماتیک عمدی بوده است؛ به گفته فون بلوشر نادولنی این کار را پیشنهاد کرده بود (W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 39 این ظریف کاری که خود اسناد را هم پلیس در بسته‌ها گذاشته بود مربوط به گزارشی است که مدت‌ها بعد در مطبوعات اتریش چاپ شد و در این کتاب نقل شده است:

J. W. Wheeler-Bennett, *Brest-Litovsk: The Forgotten Peace* (1939), p. 359.

۱۲۰. این اعلامیه منتشر نشده است. در همان روز کنسولگری آلمان در مسکو یادداشتی به نارکومیندل تسلیم کرد که با همان عبارات تنظیم شده بود، ولی با تفصیل بیشتر، منهای ماده آخر درباره قطع نهایی روابط. لنین تمام این یادداشت را در ششمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در ۸ نوامبر ۱۹۱۸ خواند (*Sochineniya*, xxiii, 257-8).

۱۲۱. رادک دو روز بعد این رویداد را در میان فریادهای «نگ» در ششمین کنگره شوراهای سراسر روسیه نقل کرد (*Shestoi Vserossiiskii Chrezvychainyi S"ezd Sovetov* (1919), pp. 52-3) این پیشامد و پی‌آمد آن بدگمانی بلشویک‌ها را که می‌گفتند غرض از اخراج یوفه خودشیرینی برای قدرت‌های پیروز غرب بوده است تا حدی توجیه می‌کرد. بدگمانی بلشویک‌ها را لنین بر زبان آورد (*Sochineniya*, xxiii, 259).

شایدمن، و لندزبرگک - و سه نفر نماینده حزب سوسیالدموکرات مستقل آلمان - هازه، دیتمن، و بارت - تشکیل می‌شد. ابرت رئیس شورا بود، و هازه مسؤولیت روابط خارجی را برعهده داشت، اگرچه جای سولف را در وزارت امور خارجه نگرفت. در مسکو مذاکرات آخرین جلسه ششمین کنگره شوراهای سراسر روسیه دوبار قطع شد، تا رئیس جلسه بتواند آخرین تلگراف‌های رسیده از آلمان را برای حضار بخواند. آن شب در کرملمین جشنی برپا شد؛ و روز بعد لنین، برای نخستین‌بار پس از سوءقصدی که در پایان اوت به جانش شده بود، از کرملمین بیرون آمد و از بالکن برای مردم سخنرانی کرد. رادک صحنه را هنگام ظاهر شدن لنین چنین توصیف می‌کند:

ناگهان خروش از ده‌ها هزار کارگر برخاست. من دیگر نظیر آن را هرگز ندیده‌ام. تا پاسی از شب گذشته کارگران و سربازان ارتش سرخ رژه می‌رفتند. انقلاب جهانی سر رسیده بود. توده مردم صدای پای آهنین آن را می‌شنیدند. انزوای ما پایان یافته بود. ۱۲۲

انقلاب آلمان نه تنها چنان می‌نمود که مخاطرات نظامی عاجل را برطرف کرده و حلقه محاصره ارتش‌های گرداگرد جمهوری شوروی را شکسته است، بلکه گویا موج دوم، و بزرگ‌تر، انقلاب جهانی بود. رهبران بلشویک، از خود لنین به پایین، به اتفاق و بدون چون و چرا یقین داشتند که این موج به زودی ژرفا و پهنا پیدا می‌کند و با گرفتن رنگ پرولتری و سوسیالیستی اروپای غربی را درمی‌سوردد. در ۱۳ نوامبر

122. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 140. M. Philips Price, *My Reminiscences of the Russian Revolution* (1921), pp. 349-50).

فیلیپ گزارش دست‌اولی از جشن کرملمین نقل می‌کند و می‌نویسد که لنین حتی در این هنگام نیز با احتیاط سخن می‌گفت: «متأسفانه انقلاب اجتماعی در اروپای مرکزی کندتر از آن پیش می‌رود که از آن ناحیه کمکی برای ما باشد» (*ibid.*, p. 345)؛ بنابراین گفته رادک (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 139) در این مجلس سوردلوف گفته است: «مواظب باشید! پشه‌های پاییزه بد نیش می‌زنند.» رادک در توصیف صبح روز بعد نیز از «قیافه هیجان‌زده ولی عمیقاً فکran لنین» سخن می‌گوید.

۱۹۱۸، کمیته مرکزی اجرائی سراسری رسماً پیمان برست‌لیتوفسک را لغو کرد، و در اعلامیه‌الفای پیمان از «رنجبران آلمان و اتریش-مجارستان» تقاضا کرد که ترتیب دیگری جانشین آن سازند:

حق خودمختاری به تمام معنی برای رنجبران همه ملت‌ها شناخته خواهد شد. مسؤولان واقعی جنگ، طبقات بورژوا، به پرداخت همه خسارات وادار خواهند شد. سربازان انقلابی آلمان و اتریش، که در سرزمین‌های اشغال‌شده دارند شوراهای نمایندگان سربازان را تشکیل می‌دهند و با شوراهای کارگران و دهقانان محلی تماس برقرار می‌کنند، در اجرای آن وظایف با رنجبران همکاری خواهند کرد، و با اتحاد برادرانه با کارگران و دهقانان روسیه زخم‌هایی را که بر پیکر مردم سرزمین‌های اشغال شده به دست ژنرال‌های آلمان و اتریش یعنی مدافعان منافع ضدانقلاب وارد آمده است التیام خواهند بخشید.... توده‌های رنجبر روسیه به واسطه دولت شوروی چنین اتحادی را به خلق‌های آلمان و اتریش-مجارستان عرضه می‌کنند و امیدوارند که خلق‌های کشورهای دیگر نیز که هنوز یوغ امپریالیست‌ها را به دور نینداخته‌اند به این اتحاد عظیم خواهند پیوست. ۱۲۲

به نظر نسل‌های اخیر، که می‌دانند رؤیای اتحاد برادرانه انقلاب راست در نیامد، آن رؤیا خیال خامی بیش نیست؛ اما در آن ایام چنین نبود. دعوت به انقلاب جهانی که پایه اصلی سیاست خارجی شوروی بود، داشت به ثمر می‌رسید و چنین می‌نمود که این ثمرات بیش از پیش آن سیاست را توجیه می‌کنند. وقتی که دیگران آخرین ضربه کاری را بر آلمان وارد آوردند، شواهدی در دست بود - و هیچ بلشویکی آن‌ها را نادیده یا ناچیز نمی‌گرفت - که تبلیغات بلشویک‌ها در شکستن روحیه

123. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918, No. 95, art. 947;*

پیمان برست‌لیتوفسک، تا آنجا که به عثمانی مربوط می‌شد، در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۸ از طرف دولت شوروی مردود اعلام شده بود
(G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 21).

ارتش آلمان مؤثر بوده است. مردم غیرنظامی برضد مصائب و محرومیت‌های جنگ شورش کرده بودند؛ سلطنت در میان نفرین و دشنام عمومی بدون هیچ ضربه‌ای ساقط شده بود؛ شوراهای کارگران و سربازان از روی الگوی شوروی در سراسر آلمان تشکیل شده بود، و شورای برلن همتای شورای کمیسریای خلق (ساونارکوم) را هم تشکیل داده بود؛ آلمان وارد «دوران کرنسکی» خود شده بود؛ قابل تصور نمی‌نمود که با وجود سرمشقی مانند انقلاب روسیه و با همه تشویق و ترغیبی که از جانب روس‌ها به عمل می‌آمد، سرانجام نظیر انقلاب روسیه در آلمان روی ندهد. وقتی که رادک در دسامبر ۱۹۱۸ وارد برلن شد به نظرش چنین آمد که «نه دهم کارگران در نبرد با دولت شرکت می‌کردند»^{۱۲۴}؛ سایر ناظران نیز همین عقیده را داشتند. حتی امروز هم کاملاً روشن نیست که چرا انقلاب آلمان پوچ از کار درآمد - آیا به این دلیل که توده‌های مردم آلمان خواهان انقلاب نبودند، یا این که جنبش انقلابی نامتحد بود و رهبری درستی نداشت، یا آن که دولت‌های متفق از بیم پیروزی انقلاب به‌عناصر ضدانقلابی سوسیال‌دموکرات در آلمان کمک رساندند و به دست آن‌ها انقلاب را فرونشاندند؟ پذیرفتنی‌ترین توضیح ظاهراً این است که شورش توده‌های مردم آلمان برضد جنگ، و برضد رژیم که مسوول آن جنگ بود، کمابیش همه‌جا اشتباهاً چنین تعبیر شد که توده مردم خواهان انقلاب اجتماعی است. ۱۲۵ وقتی که جنگ به پایان رسید، فقط اقلیتی از مردم خواهان انقلاب بودند. سنت لاسال جنبش کارگری را چنان شکل داده بود که اکثریت عظیم کارگران همچنان به سیاست امتیازگرفتن از حکومت موجود ایمان داشتند، نه نابودکردن آن حکومت. اما این تشخیص در نوامبر ۱۹۱۸ مقدور نبود؛ و چه در آن ایام و چه تا دو سال بعد، این تصور که انقلاب پرولتاریایی آلمان در شرف وقوع است خیال همه را مشغول می‌داشت - هم کسانی که از آن می‌ترسیدند، و هم کسانی که به آن امید

124. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 256.

۱۲۵. گزارش کمیته رایشتاگ که سپس برای تحقیق در موجبات سقوط آلمان تشکیل شد به «رابطه نزدیک میان انقلاب و مسأله صلح در ذهن سوسیالیست‌های آلمان» اشاره می‌کند

(R. H. Lutz, *The Causes of the German Collapse in 1918* (Stanford, 1934), p. 118).

بسته بودند.

اما در مسکو، نخستین تماس‌های دولت شوروی با آلمان نوین آتش اشتیاق را خاموش کرد. نخستین تجربه نگران‌کننده وقتی پیش آمد که دولت شوروی دو بار قطار راه‌آهن غله به مردم گرسنه آلمان اهدا کرد. این حرکت محض نمایش دوستی بود، و با توجه به کمبود خوراک در خود روسیه سخاوتمندان هم به‌شمار می‌رفت. به جای پذیرش اشتیاق‌آمیزی که از برلن انتظار می‌رفت، یک هفته‌ای به سکوت گذشت. سپس، در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۸، پاسخ هازه واصل شد: هدیه روسیه به عنوان نشانه‌ای از اتحاد بین‌المللی مورد استقبال قرار می‌گیرد. اما خود روسیه گرسنه‌است؛ و تا آن‌جا که مسأله به آلمان مربوط می‌شود، امریکا قول داده است که غله کافی تحویل دهد، به طوری که تا برداشت محصول آینده بتوان جیره‌بندی کنونی را ادامه داد. ۱۲۶ این نخستین بار بود که آلمان بر سر دوراهی سرنوشت‌ساز شرق و غرب قرار می‌گرفت. آن دو بار قطار ناچیز مسکو با وفور نعمتی که از آن سوی اقیانوس اطلس می‌آمد سنجیده شد. پذیرفتن صدقه مسکو به بهای خطر دشمنی و اشنگتن و متفقین غربی کار ابلهانه‌ای بود. مسکو این پاسخ را مانند سیلی سختی به گوش خود تلقی کرد و دلیل بر آن گرفت که به اصطلاح رهبران سوسیالیست آلمان لقمه چرب سرمایه‌داری را بر اتحاد انقلاب سوسیالیستی ترجیح می‌دهند. رادک رأی سوسیال‌دموکرات‌ها را برای اعتبارات جنگی در ۴ اوت ۱۹۱۴ به یاد می‌آورد و این حرکت را «چهارم اوت دوم» می‌نامد، و چنین حکم می‌کند که «یهودای اسخریوطی خیانت خود را تمام کرده است». ۱۲۷ زخم ضربه امانت عمیق بود و صدای آن تا مدت‌ها در فضا می‌پیچید. هجده ماه بعد، وقتی که ورود حزب سوسیال‌دموکرات مستقل به کمینترن مورد بحث قرار

۱۲۶. پاسخ از طریق گفتگوی تلگرافی میان هاسه و چیچرین مخابره شد، و متن رسمی از آن وجود ندارد؛ مضمون گفتگو را رادک ثبت کرده است (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 142) دیتن، همکار هاسه، نیز خلاصه آن را

در دومین کنگره کمینترن نقل کرد
(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 322-4).

گرفت، این داستان همچنان موضوع اتهامات تند و تلخ بود. ۱۲۸
 پیشامد دوم مربوط به یوفه بود - نماینده شوروی که او را از
 برلن اخراج کرده بودند. وقتی که انقلاب آلمان آغاز شد، یوفه در شهر
 بوریسوف بود، که روی خط مرزی میان آلمان و روسیه واقع بود. در ۱۰
 نوامبر ۱۹۱۸، شورای کارگران و سربازان آلمان، که شورای نمایندگان
 مردم را منصوب کرد، قطعنامه‌ای گذراند و به دولت دستور داد که
 «مناسبات خود را با دولت روسیه تجدید کند» و اشتیاق خود را برای
 ورود نمایندگان روسیه به برلن اظهار کرد. ۱۲۹؛ سه روز بعد کمیته مرکزی
 اجرائی سراسری در فرمان الغای پیمان برست لیتوفسک اشاره کرد که
 آخرین عمل حکومت قیصر اخراج یوفه بود، و حال آن که «نخستین عمل
 کارگران و سربازان به پاخاسته آلمان که رژیم امپراتوری را برانداخته‌اند،
 بازپس خواندن سفارت شوروی است». ۱۳۰ در این ضمن یوفه برای دریافت
 دعوت بازگشت به برلن ساعت‌شماری می‌کرد. در آشفتگی اوضاع آلمان
 پس از آتش‌بس، قدری تأخیر در دریافت دستور دولت معذور بود. اما
 به زودی معلوم شد که دستوری داده نخواهد شد. هازه با ظرافت برای
 چیچرین توضیح داد که در این باره باید مذاکره کرد، و قول داد که
 موضوع را با همکارانش مطرح کند. ۱۳۱ نمایندگان حزب سوسیال‌دموکرات
 مستقل در شورای نمایندگان مردم بعدها چنین عذر آوردند (زیرا که این
 مسأله نیز باعث اتهامات طولانی شد) که سه نماینده حزب سوسیال‌دموکرات
 مخالف بازگشت یوفه بودند، و تصمیم‌گیری به‌رغم آن‌ها غیرممکن بود. ۱۳۲

۱۲۸. پژواک دیگری از این قضیه را می‌توان از مقاله نوامبر ۱۹۲۰ استالین شنید،
 که در آن نویسنده ایجاد يك «ذخیره خواربار برای انقلاب در غرب» را پیشنهاد
 می‌کند. استالین می‌نویسد: «حقیقت این است که دولت‌های غربی (آلمان، ایتالیا،
 و غیره) کاملاً بر کمک امریکا، که به اروپا گندم می‌دهد، متکی هستند. اگر
 بورژوازی امریکا از دادن گندم خودداری کند، پیروزی انقلاب در این کشورها
 پرولتاریا را در فردای انقلاب با بحران خواربار روبه‌رو خواهد کرد، و این خودداری
 کاملاً محتمل است» (Sochineniya, iv, 380).

129. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 356.

130. *Sobranie Uzakonenii, 1917-1918*, No. 95, art. 947.

131. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 142-3.

132. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 324.

اما این تمام حقیقت نیست. در ۱۹ نوامبر ۱۹۱۸، دو روز پس از رد شدن غله اهدایی، موضوع یوفه در شورا به تفصیل مورد بحث قرار گرفت؛ در این جلسه، علاوه بر شش عضو شورا کائوتسکی نیز حضور داشت، که اکنون مدعی مقام سیاستمدار ریش‌سفید و داور بی‌طرف جنبش سوسیال دموکراسی بود، و به دشمنی بسا رژیوم شوروی شهرت داشت. همچنین سولف، وزیر پیشین امور خارجه، که زیر نظر هازه هنوز امور وزارتخانه را اداره می‌کرد، در جلسه حاضر بود. سولف به شدت با ورود مجدد یوفه مخالفت کرد، به این دلیل که یوفه با سوءاستفاده از مزایای دیپلماتیک خود در امور داخلی آلمان مداخله کرده است. هازه توصیه کرد که در این مسأله حساس روش دفع‌الوقت در پیش بگیرند؛ کائوتسکی هم نظر او را تأیید کرد و چنین دلیل آورد که حکومت شوروی در مسکو بیش از چند هفته دیگر باقی نمی‌ماند. ۱۳۲ در ۲۳ نوامبر، هیأت کنسولگری آلمان به مرز رسیده و تشریفات مبادله کنسول‌ها انجام گرفت. ۱۳۲ یوفه سر درگریبان به مسکو بازگشت. در ۱ دسامبر ۱۹۱۸ سولف به راکوفسکی، که به نام نماینده شوروی به اتریش می‌رفت، اجازه عبور از برلن را نداد. ۱۳۵

پیشامد سوم ناسازگار بودن مزاج و مقصد رهبران بلشویک مسکو را با رهبران هر دو گروه سوسیال دموکرات برلن بیشتر آشکار کرد. نخستین کنگره شوراهای کارگران و سربازان سراسر آلمان بایستی در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۸ تشکیل شود. بنا به دعوت کمیته اجرایی تدارک کنگره، کمیته مرکزی اجرایی سراسر روسیه یک هیأت نمایندگی قوی برای شرکت در کنگره آلمان برگزید، که بوخارین و یوفه و راکوفسکی و ایگناتوف و رادک اعضای آن بودند. ۱۳۶ این تصمیم باعث ناراحتی شورای نمایندگان

133. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 257, 356.

۱۳۴. توقف در بوریسوف را یکی از کارکنان یوفه در این کتاب توصیف کرده‌است: M. K. Larsens, *An Expert in the Service of the Soviet* (1929), pp. 30-3.

135. *Izvestiya*, 3 December 1918; according to *Diplomaticheskii Slovar*, ii (1950), 107, art, Markhlevsky;

دولت آلمان قبل از اکتبر ۱۹۱۸ از دادن تسلیات به میخائیلوفسکی به عنوان نماینده شوروی برای رفتن به وین از راه برلن خودداری کرده بود.

136. *Otchet Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S'ezdu Sovetov* (1919), p. 18.

مردم آلمان شد. رادک در مکالمه تلگرافی خود با هازه، که در معرض دید همهٔ جهانیان بود، اعلام کرد که قصد دارد همراه هیأت نمایندگی گروهی کارشناس تبلیغات نیز بیاورد تا در میان اسیران جنگی انگلیسی و فرانسوی، که هنوز در اردوگاه‌های آلمان به سر می‌بردند، کار کنند. ۱۳۷ این موضوع ناراحتی آلمانی‌ها را به خشم مبدل ساخت. در برلن روشن می‌نمود که مقامات شوروی، خواه از روی بی‌ملاحظگی و خواه از روی قصد، دارند برای درانداختن آلمان با قدرتهای غربی تلاش می‌کنند. فقط ایمان بی‌چون و چرای انقلابی - که رهبران حزب سوسیال‌دموکرات مستقل البته نداشتند - می‌توانست چنین روشی را توجیه کند. هنگامی که هیأت نمایندگی شوروی به مرز رسید، شورای نمایندگان مردم آلمان، با اکثریت پنج رأی در مقابل یک رأی، تصمیم گرفت که «با توجه به وضع آلمان» به آن اجازهٔ ورود ندهد. ۱۳۸ بنابراین گزارش رسمی روسی، سپس مقامات نظامی آلمان «با مسلسل به طرف هیأت نمایندگی ما نشانه رفتند و آن را مجبور به بازگشت کردند، و به وهن‌آورترین وضعی آن را به پشت خط مرزی برگرداندند». ۱۳۹ رادک که هیچ‌کس جلودارش نبود، بدون آن که از این اهانت‌ها خم به ابرو بیاورد، خود را به شکل یک اسیر جنگی اتریشی درآورد و از مرز گذشت - به همراه یک اسیر آلمانی به نام رویتر-فریزلند که در آن زمان عضو حزب سوسیال‌دموکرات مستقل بود و سپس عضو حزب کمونیست آلمان شد، و دو کمونیست آلمانی که رادک آن‌ها را در مینسک با خود برداشته بود. ۱۴۰ رادک خود را به برلن رساند، اما نخستین کنگرهٔ کارگران و سربازان طی شده و اجلاس آن در ۲۱ دسامبر ۱۹۱۸ به پایان رسیده بود.

137. *Der Zweite Kongress der Kommunist Internationale (Hamburg, 1921)*, p. 326;

بنابر یک روایت دیگر، که مشکوک‌تر است، رادک همچنین کمک شوروی را برای مقاومت آلمان در برابر لشکرهای متفقین در ناحیهٔ رون عرضه کرد (ibid., p. 327).

138. ibid., p. 357.

139. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), p. 23;

روایت خود رادک کمتر هیجان‌انگیز است، و او فقط از «چند سرباز با تفنگ» سخن می‌گوید (Krasnaya Nov', No. 10, 1926, p. 145).

140. ibid., No. 10, 1926, p. 146.

نتیجه‌ای که در مسکو از این پیشامدها گرفته شد این بود که رهبران سوسیال دموکراسی آلمان به انقلاب خیانت کرده‌اند - چه حزب سوسیال دموکرات مستقل («او اس پ د») و چه حزب سوسیال دموکرات («اس پ د»); این اولین - ولی نه آخرین - مورد آشکاری بود که بلشویک‌ها، بنابر قیاس فرضی با تجارب روسیه، خود را فریب می‌دادند و گمان می‌کردند که میان توده‌های انقلابی و سرکردگان ضدانقلاب تعارضی وجود دارد که ناگزیر به شورش توده برضد سرکردگان منجر خواهد شد. واقعیات وضع آلمان در پایان ۱۹۱۸ بسیار پیچیده‌تر از این بود. آلمان بی‌چاره و درمانده بود و رأساً هیچ کاری از آن بر نمی‌آمد. هر تصمیمی که می‌خواست، درباره روسیه شوروی بگیرد، به شکل اختیارکردن یکی از دو راه گرایش به روسیه یا گرایش به متفقین غربی درمی‌آمد. دشمنی دوجانبه شرق و غرب آلمان را ناگزیر می‌کرد که یکی از این دو راه را اختیار کند؛ و در انتخاب آلمان جای هیچ تردیدی نبود، مگر آن که همه امتیازات مادی آشکار را نادیده می‌گرفت. درست است که رهبران سوسیال دموکرات آلمان کینه خاصی با بلشویک‌ها داشتند، زیرا که بلشویک‌ها از چهار سال پیش آن‌ها را خائن می‌نامیدند و در رهبری توده‌های مردم، از جمله مردم آلمان، نیز با آن‌ها رقابت داشتند؛ درست است که در دو سه سال گذشته غذای معنوی جنبش سوسیال دموکراسی آلمان عبارت بود از تحیر روسیه نیمه‌وحشی، و این احساسات با تغییر رژیم یک‌شبه از میان نرفته بود؛ همچنین درست است که اعتبار و آوازه دموکراسی غربی و لیبرالیسم غربی برای جنبش سوسیال دموکراسی آلمان کشش نیرومندی داشت، مخصوصاً به شکلی که اکنون وودرو ویلسون آن‌ها را برای جهان خسته از «امپریالیسم» و «میلیتاریسم» موعظه می‌کرد؛ این احساسات باعث می‌شد که سوسیال دموکرات‌های آلمان نیرومندترین مخالفان سیاست گرایش به شرق باشند، که اکثریت جناح راست آلمان مدافع و پشتیبان آن بود. اما این ملاحظات هنوز چندان در جریان امور مؤثر نبود. در پایان ۱۹۱۸، توده‌های آلمان هنوز از ضربه شکست گیج بودند، و درخشش انقلاب روسیه نیز آن‌ها را خیره کرده بود. اما هیچ بخش مهمی از مردم

141. P. Scheidemann, *Memoirs of a Social-Democrat* (Engl. transl., 1929), ii, 533.

شایدمن «آلمان، سرزمین قرن‌ها آموزشی و پرورش» را در مقابل «روسیه، سرزمین میلیون‌ها بیسواد» قرار می‌دهد.

آلمان، به جز شاید گروه کوچکی از افراطیان چپ، اتحاد با روسیه شوروی را - که آتش دشمنی غرب را بیشتر دامن می‌زد - مصلحت سیاسی دولت آلمان نمی‌دانست. توده‌ها نیز این امر ناگزیر را پذیرفتند و بدون اعتراض، به احتیاط رهبران رضایت دادند.

يك انتصاب جدید بیزاری شدید شورای نمایندگان مردم را از بلشویسم و انقلاب آشکار ساخت. در نیمه آخر دسامبر، لازم آمد که سولف را کنار بگذارند، زیرا که به دلیل سابقه وزارت مستعمرات نزد متفقین محلی نداشت. جای او را در وزارت امور خارجه به بروکدورف-رانتسائو پیشنهاد کردند. بروکدورف-رانتسائو یکی از چهره‌های غیرعادی آخرین روزهای امپراتوری آلمان بود. علاقه فکری شدید به مسائل سیاسی او را معتقد کرده بود که اهمیت حزب سوسیال‌دموکرات آلمان روز به روز بیشتر خواهد شد، و می‌کوشید با رهبران این حزب در تماس باشد. به واسطه همین روابط بود که، در مقام وزیرمختار آلمان در کوپنهاگن، در مذاکراتی که به عبور لنین و همراهان بلشویک او در قطار مهر و موم شده در آوریل ۱۹۱۷ از آلمان منجر شد، نقش میانجی دولت آلمان را برعهده گرفت. همین روابط باعث شد که او را در دسامبر ۱۹۱۸ به مقام وزارت امور خارجه آلمان منصوب کنند. بروکدورف-رانتسائو پیش از پذیرفتن این انتساب در نامه‌ای به شورای نمایندگان مردم نظریات خود را تشریح کرد، که به اتفاق آرا مورد تأیید قرار گرفت. یکی از مهم‌ترین خواست‌های او ضرورت «شدیدترین اقدامات برضد تبلیغات بلشویکی و رهبران آن» بود، و «محدود کردن صلاحیت شوراهای کارگران و سربازان». ۱۲۲ در همان لحظه نخستین کنگره شوراهای کارگران و سربازان تصمیم گرفت که انتخاباتی برای تشکیل مجلس ملی آلمان در ۱۹ ژانویه ۱۹۱۹ انجام دهد، و بدین ترتیب فرمان انحلال خود را به عنوان ارگان حاکمیت مردم آلمان صادر کرد. امیدهای مسکو به انقلاب پرولتاریایی در آلمان از روی الگوی شوروی به سرعت از دست می‌رفت.

در ۲۹ دسامبر ۱۹۱۸، سه نماینده حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان، که به ناهنجار بودن وضع خود پی بردند، از شورای نمایندگان مردم استعفا کردند، و این شورا در باقی‌مانده ایام عمر خود به انحصار حزب سوسیال‌دموکرات درآمد. در همان روز رویداد مهم‌تری نیز پیش

آمد. رهبران «اسپارتاکوس بوند» در يك جلسه خصوصی تصمیم گرفتند که از حزب سوسیالدموکرات مستقل خارج شوند و حزب جداگانه‌ای تأسیس کنند. قرار شد نام این حزب، «حزب کمونیست آلمان» («ك ف د») باشد، و برای حفظ سابقه کلمه «اسپارتاکوس بوند» نیز در پرانتز جلو عنوان اصلی گذاشته شود. روز بعد نخستین کنگره «ك پ د» (اسپارتاکوس بوند) با حضور ۱۰۰ نماینده اجلاس کرد. رادک که پس از ورود به برلن با رهبران اسپارتاکیست مشغول بحث بود (خود او از لیکنخت، روزا لوکزامبورگ، یوگیشس، لوی، و تالهیمر نام برد) ۱۲۲ نمایندگی حزب روسیه را در کنگره برعهده گرفت و در يك دیدار (میتینگ) توده‌ای درباره انقلاب‌های روسیه و آلمان سخنرانی کرد. قیاس‌های او برای شنوندگانش خوشایند بود:

هنگامی که خبر انقلاب آلمان به ما رسید، يك موج واقعی شادی طبقه کارگر روسیه را فراگرفت.... طبقه کارگر روسیه که جوان‌تر و از لحاظ سازمان بسیار ضعیف‌تر است خوب می‌داند که بدون انقلاب سوسیالیستی در آلمان انقلاب کارگران روسیه به خودی خود آنقدر نیرو ندارد که بر پایه ویرانه‌های برجها مانده سرمایه‌داری خانه تازه‌ای بنا کند.

و نیز:

کاری که ما اکنون داریم در روسیه انجام می‌دهیم چیزی نیست جز **تعالیم منصرف‌نشده** کمونیسم آلمانی، که مارکس نمایندگی آن را برای تمام جهان برعهده داشت.... جنگ داخلی جهانی ما را از جنگ ملت‌ها خلاص خواهد کرد. ۱۲۳

کنگره به جمهوری شوروی درود فرستاد و «دولت ابرت‌شایدمن» را محکوم کرد و آن را «دشمن خونی پرولتاریا» نامید، و به کاربرد نیروهای مسلح آلمان به فرمان بریتانیا برضد نیروهای شوروی در بالتیک اعتراض

143. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 149.

144. K. Radek, *Die Russische und Deutsche Revolution und die Weltlage* (1919), pp. 15.

کرد، و خواهان تشکیل شوراهای کارگران و سربازان در همه کشورهای شد، و این امر را «تنها راه مؤثر تأسیس يك بين الملل تازه» دانست که از این پس «گرانیگاه سازمان طبقاتی پرولتاریا باید در آن قرار گیرد». تنها مسأله‌ای که اختلاف نظر آشکاری بر سر آن ثبت شد شرکت کردن در انتخابات مجلس ملی بود. چنین استدلال شد که چون پارلمان و شورا دو صورت متفاوت حکومت‌اند که یکی نماینده حاکمیت بورژوازی است و دیگری نماینده حاکمیت پرولتاریا، و چون روشن است که مجلس ملی برای جانشینی کنگره شوراهای طرح‌ریزی شده است، پس رأی دادن در انتخابات به منزله رأی دادن به انحلال شوراهای است. سرانجام کنگره با اکثریت شصت و دو رأی در مقابل بیست و سه رأی شرکت در انتخابات را رد کرد؛ اما غالب رهبران، از جمله روزا لوکزامبورگ، با اقلیت رأی دادند. شرکت در اتحادیه‌های کارگری موجود ظاهراً به اتفاق نظر رد شد، اگرچه رسماً در این خصوص رأی‌گیری نکردند؛ برخی از نمایندگان طرفدار تأسیس اتحادیه‌های کمونیستی جداگانه بودند، و برخی دیگر، از جمله روزا لوکزامبورگ، عقیده داشتند که اتحادیه‌های کارگری به‌طور کلی جای خود را به شوراهای کارگران و سربازان خواهند داد. ۱۴۵

اما در پشت صحنه مذاکرات رسمی کنگره دشواری‌ها و تنش‌های حل‌نشده‌ای باقی بود. واکنش رهبران اسپارتراکسیست آلمان در برابر انقلاب روسیه پیچیده و گوناگون بود. کارل لیبکنخت، اگرچه در عمل رهبر انقلابی درخشان و مؤمنی به‌شمار می‌رفت، نه زمینه مارکسیستی مستحکمی داشت و نه توانایی فکری فراوانی؛ و لذا ممکن بود از انقلاب روسیه و همه کارهای آن بی‌چون و چرا استقبال کند و حاضر به تقلید غیرانتقادی آن باشد؛ اما روزا لوکزامبورگ، که روح حقیقی اسپارتراکوس‌بوند بود، از سال ۱۹۰۴ مخالف سرسخت نظریهٔ لنین دربارهٔ سازمان حزبی بود. ۱۴۶، و در آخرین ماه‌های جنگ، که در زندان به‌سر

145. *Bericht über den Gründungsparteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d. [1919]), pp. 13, 17-18.

این متن رسمی مذاکرات کنگره که به‌طور غیرقانونی چاپ‌شده است خلاصه‌هایی از سخنرانی‌ها و برنامهٔ حزبی را در بر دارد (فقط سخنان روزا لوکزامبورگ ظاهراً تماماً نقل شده است): سخنان رادک نقل نشده است، به این علت که آن سخنرانی به‌صورت جزوهٔ جداگانه‌ای منتشر شده بود (در مآخذ پانویس ۱۴۴ بالا نقل شده است).

146. See Vol. 1, pp. 45-6.

می‌برد، نقد مفصلی بر تعبیر لنین از دیکتاتوری پرولتاریا نوشته بود، که گرچه هنوز منتشر نشده بود، مسلماً همکاران نزدیکش از آن خبر داشتند. ۱۳۷ روزا لوکزامبورگ معتقد بود که انقلاب سوسیالیستی را فقط با حزب توده‌ای می‌توان انجام داد، و در آلمان چنین حزبی هنوز وجود ندارد، و نمی‌تواند وجود داشته باشد. زمانه فقط برای تبلیغات در میان توده‌ها مساعد است - برای آن نوع تبلیغاتی که اسپارتاکوس بوند برعهده گرفته است، و نه برای اقدام عملی. به این دلایل، روزا لوکزامبورگ و همکار نزدیکش، لئویوگیشس، اصولاً ترجیح می‌دادند که تأسیس حزب کمونیست آلمان به تعویق بیفتد؛ ۱۳۸؛ و اگرچه رأی اکثریت را پذیرفتند، نظریات احتیاط‌آمیز روزا لوکزامبورگ در چندین بند برنامه حزب، که به قلم او برای کنگره پیش‌نویس شد، به چشم می‌خورد:

ماهیت جامعه سوسیالیستی در این واقعیت است که توده عظیم کارگران دیگر یک توده نظامی شکل نیست، بلکه با خودمختاری آزاد و آگاهانه زندگی می‌کند و به هدایت تمام زندگی سیاسی و اقتصادی می‌پردازد....

انقلاب پرولتاریایی برای مقاصد خود نیازی به وحشت ندارد، بلکه از جنایت بیزار و متنفر است.... [انقلاب پرولتاریایی] تلاش نومیدانه یک اقلیت برای درآوردن جهان به شکل آرمان‌های خود نیست، بلکه عمل توده عظیم میلیون‌ها تن از مردم است که برای اجرای رسالت تاریخ و تبدیل ضرورت تاریخی به واقعیت صورت می‌گیرد.

نکته معمول و مختصری که درباره «وظایف بین‌المللی» در برنامه قید شده

۱۴۷. این نوشته نخستین بار با قدری تلخیص به صورت جزوه‌ای به ویراستاری

پل لوی منتشر شد. (R. Luxemburg, *Die Russische Revolution* (1922)).

حذف شده در این مأخذ آمده است:

Archiv für die Geschichte des Sozialismus und der Arbeiterbewegung (Leipzig), xiii (1928), 285-98.

۱۴۸. این روش با آن که اعلام نشد در محافل حزبی آن ایام شهرت داشت، و کلارا زتکین در پیامی که در سومین کنگره کمینترن خوانده شد به آن اشاره می‌کند

بود (و در وضع کنونی تأثیر عملی‌اش فقط مربوط به روابط با شوروی می‌توانست باشد) به شور و حرارتی که در مسکو برای وحدت انقلاب جهانی جاری بود کمترین شباهتی نداشت:

برقرار کردن فوری رابطه با احزاب برادر در خارج، به منظور قرارداد دادن انقلاب سوسیالیستی بر پایه بین‌المللی و تأمین صلح از طریق برادری بین‌المللی و از طریق قیام انقلابی پرولتاریای جهان. ۱۳۹

اختلاف نظر میان لوکزامبورگ و لنین، که در کنگره حزب کمونیست آلمان در پشت صحنه پنهان ماند، مرحله دیگری بود از جدال دیرینی که با انتشار «چه باید کرد؟» آغاز شد. بی‌زاری شخصی لوکزامبورگ و رادک از یکدیگر، که نتیجه کش‌مکش‌های فرقه‌ای حزب کمونیست لهستان بود که هر دو در آن نقش‌های برجسته‌ای بازی کرده بودند، می‌توانست این اختلاف را شدیدتر کند. اما این اختلافی بود اساسی، که در روابط حزب کمونیست روسیه و احزاب کمونیست غرب بارها پدیدار شد.

فعلاً، در دسرها و دعوای بین‌المللی کمتر از اختلاف عقاید درونی بر سر خط‌مشی فوری حزب برنده بود. در سراسر ایام کنگره، لیبکنخت، بدون پشتیبانی فراوانی از جانب سایر رهبران، با جنبش سرکارگران مشغول مذاکره بود تا آن‌ها را یکجا وارد حزب نو بنیاد کند. سرکارگران چند شرط صوری پیشنهاد کردند که کنگره آن‌ها را نپذیرفت، و در نتیجه مذاکرات قطع شد. اما مانع اصلی مخالفت روزا لوکزامبورگ و گروه او بود. شکاکیت لوکزامبورگ درباره چشم‌انداز انقلاب پرولتاریایی در آلمان در آینده نزدیک، باعث می‌شد که وارد شدن اکثریت بزرگی از کارگران انقلابی پرشور و بیسواد به حزب او را بترساند، مبادا این جماعت حزب را به ماجراهای انقلابی خامی بکشانند که نه

۱۴۹. متن برنامه در این مأخذ آمده است:

(Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921), pp. 668-9).

Bericht über den Gründungsparteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund) (n.d. [1919]), pp. 49-56.

حزب برای آن آمادگی داشت و نه موقعیت سیاسی کشور. رویدادهای بعدی فوراً روشن بینی او را نشان داد. چند روزی بعد از کنگره بر سر اخراج رئیس پلیسی که به جناح چپ گرایش داشت غوغایی برپا شد. سرکارگران تمام نیروهای خود را به میدان فرستادند و سخن از اعلام دولت انقلابی به میان آمد. حزب نو بنیاد رسماً خود را کنار گرفت، اما برخی از اعضای آن، به رهبری لیبکنخت، در آن رویدادها آشکارا دخالت کردند. نقش رادک در این روزها روشن نیست. اما سه ماه بعد از زندان می نویسد که «با هر تلاشی برای تصرف قدرت در فوریه» مخالف بوده است، زیرا که «تصرف قدرت سیاسی فقط به دست اکثریت طبقه کارگر میسر است، و در ژانویه این اکثریت مسلماً در جانب حزب کمونیست نبود». ۱۵۰ ارتش آلمان بدون دشواری زیادی شورش را فرونشاند. در سرکوبی های بعدی حزب کمونیست آلمان غیرقانونی اعلام شد، و لیبکنخت و لوکزامبورگ هر دو بازداشت شدند، و «هنگام اقدام به فرار تیر خوردند» - که ظاهراً نخستین کاربرد این فورمول برای توصیف قتل دولتی بود. یک ماه بعد رادک را بازداشت کردند و به یک حجره انفرادی در زندان موبیت انداختند؛ آنجا چهل و هشت ساعت اول را با زنجیر «آهن سنگین» گذراند. ۱۵۱ دولت شوروی اوکراین به امید این که منزلت دیپلماتیک به او بدهد، با شتاب او را به نمایندگی خود در برلن منصوب کرد، و دو سه نفر از آلمانی های سرشناس مقیم خاک شوروی را به نام گروگان بازداشت کرد. ۱۵۲

علائم شومی که با ولادت حزب کمونیست آلمان همراه بود از هر دیدگاه جدی بسیار نگران کننده به نظر می رسید. حتی شور و شوق ظاهری کنگره تأسیس حزب نیز نتوانست دو ضعف اساسی را پوشاند - عدم وحدت در خود حزب، و عدم وحدت میان حزب و عناصر انقلابی

150. *Zi Vsegermanskii S'ezd Rabochikh i Soldatskikh Sovetov* (1935), p. 324.

151. *ibid.*, p. 324.

152. *Otchet Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S'ezdu Sovetov* (1919), p. 22;

یکی از گروگان ها سپس خاطرات خود را نوشت
(Heinz Stratz *Drei Monate als Geisel für Radek* (1920)).

توده مردم آلمان ۱۵۲؛ و پایان کنگره مقارن بود با شکست فوری و خردکننده نخستین جنبش انقلابی که حزب - البته با تردید - در آن دخالت داشت، و با کشته شدن دو تن از رهبران برجسته حزب. اما در آن ایام هیچ کس این علائم شوم را تشخیص نداد - به ویژه در مسکو. در موقعیت نظامی دشواری که با نیروگرفتن دنیکن در جنوب و کولچاک در سیبری و فشار روزافزون مداخله متفقین پیش آمده بود، صرف این واقعیت که در انقلابی ترین کشور اروپا حزب کمونیست تأسیس می شد مانند فانوس نورا فکنی در افق تاریک می تابید و روحیه خوش بینی را زنده نگه می داشت. این امر برای لنین به ویژه نوعی معنای کنایه ای داشت. لنین پیش از جنگ، سوسیال دموکرات های آلمان را مشعل داران انقلاب سوسیالیستی می پنداشت، و خیانت آنها بود که در اوت ۱۹۱۴ او را به ورشکستگی «بین الملل دوم» معتقد ساخت. اکنون در آلمان، که پیشرو کشورهای بزرگ صنعتی بود، حزبی تشکیل می شد که قصدش نابود کردن حکومت های سرمایه داری و برپا کردن نظام سوسیالیستی جهانی بود؛ این امر به نظر لنین خیانت ۱۹۱۴ را جبران می کرد و تحقق بخشیدن به رؤیای او را ممکن می ساخت. لنین در نخستین موج اشتیاق خود در «نامه [ی سرگشاده] به کارگران اروپا و امریکا» در ۱۲ ژانویه ۱۹۱۹ چنین می نویسد:

هنگامی که اسپارتاکوس بوند آلمان، با رهبرانی که در سراسر جهان سرشناس و نام آورند، با چنان مدافعان وفادار طبقه کارگر مانند لیبکنخت، روزا لوکزامبورگ، کلارا زتکین، و فرانتس مهرینگ، سرانجام حلقه اتصال خود را با سوسیالیست هایی از نوع شایدمن و زودکوم شکست، یعنی با سوسیال شوونیست هایی (سوسیالیست در کلام، شوونیست در عمل) که با متحد شدن با بورژوازی راهزن امپریالیست آلمان و با ویلملم دوم خود را برای همیشه بی آبرو کردند، وقتی که اسپارتاکوس بوند خود را «حزب کمونیست آلمان»

۱۵۳. رادک چند سال بعد می نویسد: «کنگره به خوبی جوانی و بی تجربگی حزب را نشان داد. رابطه با توده ها ضعیف بود.... من هنوز احساس نمی کردم که این حزب است» (Krasnaya Nov', No. 10, 1926, p. 152).

نامید، آن وقت تاسیس بین‌الملل سوم واقعاً پرولتاریایی، واقعاً بین‌المللی، واقعاً انقلابی، [تاسیس] بین‌الملل کمونیستی واقعیت پیدا کرد. این تاسیس هنوز از لحاظ شکل مستحکم نشده است، اما در واقع بین‌الملل سوم اکنون وجود دارد. ۱۵۲

چهار روز بعد از نوشته‌شدن این کلمات، و پیش از نشر آن‌ها در ستون‌های روزنامه «پراودا»، لیبکنخت و لوکزامبورگ کشته شدند و حزب نو بنیاد آن‌ها غیرقانونی اعلام شد. این رویدادها برای از میان بردن ارزش کنایی تاسیس حزب کمونیست یا رفع خوش‌بینی لنین کافی نبود. کاری که باقی بود این بود که «واقعیت» بین‌الملل کمونیستی را به صورت یک نهاد درآورند.

سال انزوا

سال ۱۹۱۹ سال کامل‌ترین انزوای روسیه شوروی از جهان خارج بود. همچنین سالی بود که سیاست خارجی شوروی صریح‌ترین رنگ انقلابی را پیدا کرد. این دو وضع با هم مرتبط بودند، و اگر غلبه جنبه انقلابی سیاست خارجی شوروی را در این زمان به تصمیم قبلی دولت شوروی نسبت دهیم اشتباه کرده‌ایم. در سراسر سال ۱۹۱۹ عامل غالب در سیاست خارجی شوروی، مانند اقتصاد شوروی، جنگ داخلی بود، که در آن دشمنان رژیم از بریتانیای کبیر و فرانسه و ایتالیا و ژاپن و ایالات متحده و برخی از متفقین کوچک‌تر کمک‌نظامی و اقتصادی و معنوی دریافت می‌کردند. هنگامی که جنگ با آلمان در نوامبر ۱۹۱۸ به پایان رسید، به نظر می‌رسید که به احتمال قوی مداخله نظامی متفقین در جنگ داخلی روسیه نیز به پایان می‌رسد، زیرا بهانه همه مداخله‌کنندگان تا روز آتش‌بس این بود که می‌خواهند نقشه‌های آلمان را خنثی کنند. تا روزی که این امکان وجود داشت، دولت شوروی خود را مشتاق نشان می‌داد که از هر فرصتی برای مذاکره و سازش استفاده کند. در ۸ نوامبر ۱۹۱۸، ششمین کنگره شوراها سراسر شوروی به پنج دولت متفق اصلی «در برابر همه جهانیان» پیشنهاد کرد که وارد مذاکرات صلح شوند. لیتوینوف را، که تازه از انگلستان اخراج شده بود، به استکپلم فرستادند، به امید این که با دیپلمات‌ها و روزنامه‌نگاران اروپای غربی تماس برقرار کند؛ و او در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸ از استکپلم تقاضای صلحی برای پرزیدنت ویلسون فرستاد، که لحن ملایم و آشتی‌جویانه آن، که

کوچک‌ترین اشاره‌ای به هدف انقلاب جهانی در آن به‌گوش نمی‌خورد، با یادداشت سخره‌آمیز چیچرین در دو ماه پیش، یا حتی با فرمان صلح ۲۶ اکتبر/۸ نوامبر ۱۹۱۷ بسیار تفاوت داشت.^۲ پیامد آنی این تقاضا دلگرم‌کننده بود. به یکی از کارکنان وزارت خارجه آمریکا به نام باکлер، که در آن زمان در سفارت آمریکا در لندن کار می‌کرد، دستور داده شد که سری به کوپنهاگ بزند. در آن‌جا، در اواسط ژانویه ۱۹۱۹، باکлер سه گفتگوی مفصل با لیتوینوف انجام داد. لیتوینوف درباره پذیرفتن وام‌های خارجی نظر مساعد داشت، اگرچه گفت که روسیه شوروی «در عوض ماشین‌آلات خارجی و کالاهای مصنوع می‌خواهد». لیتوینوف تعهد کرد که وقتی صلح انجام گرفت تبلیغات برضد کشورهای غربی قطع شود، و صراحتاً اضافه کرد که «جنگی که متفقین با روسیه اعلام کرده‌اند این تبلیغات انقلابی را به عنوان تلافی لازم می‌آورد»، و «روس‌ها متوجه هستند که در برخی از کشورهای غربی اوضاع برای انقلاب از نوع انقلاب روسیه مساعد نیست».^۳

بنابراین وقتی که تقریباً مقارن با گفتگوی لیتوینوف و باکлер کنفرانس صلح در پاریس تشکیل شد، امید می‌رفت که توافقی صورت گیرد، به ویژه آن که مسأله روسیه در ردیف نخستین مسائلی بود که «شورای ده‌نفری» - مجلس محترم پنج دولت متفق اصلی - مورد توجه قرار می‌داد. در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۹ لویدجورج، نخست‌وزیر بریتانیا، پیشنهاد کرد که میان «همه دولت‌های مختلفی که اکنون در قلمرو امپراتوری سابق روسیه» در حال جنگ هستند، «آشتی خدایسندانه» ای برقرار شود. این پیشنهاد با استقبال گرم ویلسون و مخالفت پوشیده‌نمایندگان فرانسه و ایتالیا رو به رو شد.^۴ در ۲۱ ژانویه، وقتی که ویلسون گزارش باکлер را درباره گفتگو با لیتوینوف برای شورا خواند، پیشنهاد لویدجورج علی‌الاصول تصویب شد؛^۵ و سه روز بعد متفقین

2. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926) 210-12.

3. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), pp. 15-17.

4. *Foreign Relations of the United States: The Paris Peace Conference, 1919*, iii (1943), 581-4;

این مجلدات کامل‌ترین و مهمل‌ترین منبع مذاکرات کنفرانس است، اگرچه بسیاری از اسناد و گزارش‌ها قبلاً در جاهای دیگر نیز منتشر شده‌اند.

5. *ibid.*, iii, 643-6.

اصلی، با يك پیام رادیویی از «همه گروه‌های سازمان‌یافته‌ای که در روسیه اعمال قدرت می‌کنند یا می‌کوشند اعمال قدرت کنند»، دعوت کردند که در کنفرانسی در پرینکیپو حضور یابند.^۶ دولت شوروی فوراً دعوت را پذیرفت. پاسخ آن، مورخ ۴ فوریه ۱۹۱۹، حاکی از اشتیاق و آمادگی برای توافق بر سر مسائل مورد اختلاف بود، و اعلام می‌کرد که دولت شوروی «از شناسایی تعهدات خود نسبت به بستانکارانی که تابعیت قدرت‌های متفق را دارند خودداری نمی‌کند»؛ و «پیشنهاد می‌کند که پرداخت بهره و وام‌های خود را با مقدار معینی مواد خام تضمین کند»؛ و «حاضر است به اتباع قدرت‌های متفق امتیاز استخراج معدن و چوب‌بری و غیره واگذار کند».^۷ چنان که چیچرین بعدها نوشت، این نخستین مورد «تقاضا از متفقین به نام امتیازات اقتصادی» بود - یعنی فکری که «یکی از برجسته‌ترین [افکار] سیاست‌خارجی لنین شد».^۸ محاسبه روی ملاحظات عملی محض صورت گرفته بود؛ دولت شوروی آماده بود بهای معینی بپردازد تا در ازای آن جهان سرمایه‌داری دست از دشمنی بردارد و مهلتی را که روسیه شوروی سخت به آن نیاز داشت به او بدهد.

پیشنهاد کنفرانس پرینکیپو به جایی نرسید، زیرا که گروه‌های روس «سفید» به پشتگرمی مخالفت آشکار فرانسه، حاضر نشدند در کنفرانس شرکت کنند. این شکست به جناح ضدبلشویک دولت ائتلافی بریتانیا دلگرمی داد. این جناح بیشتر نیروی خود را از محافل نظامی و دیپلماتیک می‌گرفت، که فرار روسیه از جنگ آن‌ها را سخت ناراحت کرده بود، و از محافل مالی و بازرگانی که دارای علائق و منافع در روسیه بودند. چرچیل سخنگوی برجسته هر دو گروه شد. لویدجورج کرزن و چرچیل را در این ایام دو «مرد قدرتمند در دولت [می‌نامد] که طرفدار متعصب و خستگی‌ناپذیر سیاست مداخله بودند».^۹ کرزن در لندن ماند و جای بالفور را در وزارت خارجه گرفت، ولی چرچیل که وزیر جنگ بود مکرر به پاریس می‌رفت. در ۱۵ فوریه ۱۹۱۹، در غیاب لویدجورج و

۶. متن دعوتنامه در این مأخذ است:

Foreign Relations of the United States, 1919: Russia (1937), pp. 30-1.

7. Klyuchnikov i Sabanin *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 219-23.

8. *Izvestiya*, 30 January 1924, quoted by L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 463.

9. D. Lloyd George, *The Truth about the Treaties* (1938), i, 324.

ویلسون، چرچیل از شورای ده‌نفری قویاً تقاضا کرد که «داوطلب، کارشناس فنی، اسلحه، مهمات، تانک، هواپیما، و غیره» به روسیه بفرستند و «نیروهای ضدبلشویک را مسلح» کنند، و در جلسه دیگری در بعد از ظهر همان روز این فکر را به تفصیل تکرار کرد. بالفور خود را از وضع ناهنجاری که پیش آمده بود خلاص کرد - به این ترتیب که پیشنهاد کرد مساله تا هفته دیگر معوق بماند. ۱۰ معلوم نیست که در پشت صحنه دقیقاً چه گذشت. اما این بحث در شورای ده‌نفری دیگر دنبال نشد. يك هفته بعد هیأت نمایندگی امریکا به واشنگتن گزارش داد که «طرح چرچیل منتفی است و خطر احیای آن در کنفرانس ناچیز است». ۱۱. شکست طرح چرچیل توازن را در مقابل به هم خوردن کنفرانس پرینکیپو برقرار کرد؛ و لویدجورج و ویلسون، که باز در پاریس بودند، تلاش دیگری برای صلح آغاز کردند. در ۸ مارس ۱۹۱۹، ویلیام بولیت، یکی از کارکنان جوان سفارت امریکا در پاریس، با يك مأموریت محرمانه وارد بلگراد شد. بولیت از لویدجورج و ویلسون دستور داشت که، بدون دادن هیچ تعهدی، معلوم کند که چه نوع شرایط صلحی برای دولت شوروی قابل قبول است. بولیت پس از گفتگو با چیچرین و لیتوینوف در ۱۰ مارس همراه آنها به مسکو رفت و در آنجا هر روز با آنها مذاکره کرد، و يك بار هم با لنین گفتگو کرد. در ۱۴ مارس یادداشتی از چیچرین به تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۱۹ دریافت کرد، حاوی متن پیشنهادهایی که اگر پیش از ۱۰ آوریل از طرف دول متفق ارائه شود دولت شوروی آنها را می‌پذیرفت. مهم‌ترین پیشنهادها عبارت بودند از قطع همهٔ مخاصمات در مرزهای کنونی روسیه که در اشغال ارتش‌های دشمن است؛ تخلیه همهٔ نیروهای متفقین و قطع هر نوع کمک به عناصر ضدشوروی، تجدید بازرگانی و مناسبات رسمی، و شناسایی تعهدات مالی از طرف روسیه شوروی به قراری که در یادداشت ۴ فوریه ۱۹۱۹ قید شده بود. ۱۲. اما

10. *Foreign Relations of the United States: The Peace Conference, 1919*, iii (1943), 1043-4; iv (1943), 13-21.

11. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), p. 73.

۱۲. گزارش بولیت در این مأخذ آمده است:

Foreign Relations of the United States, 1919: Russia (1937), pp. 76-7,

نامه به شکل تلگرافی در همان‌جا (ibid., pp. 78-89): متن اصلی نامه نخستین بار

در این مأخذ چاپ شده است:

وقتی که بولیت در اواخر مارس با این پیشنهادها به پاریس بازگشت، جهت عقاید از بیخ عوض شده بود و به طرف سیامت چرچیل و دولت فرانسه گرایش داشت. نه لویدجورج و نه ویلسون حاضر نشدند پیشنهادهای شوروی را به کنفرانس تسلیم کنند. این پیشنهادها را کاملاً سری نگه داشتند؛ و لوید علناً دخالت خود را در مأموریت بولیت انکار کرد. ۱۴ طام‌ها را ریختند. در اردوگاه متفقین سازش صورت گرفت - میان کسانی که مایل بودند به روس‌های «سفید» کمک نظامی کامل داده شود، و کسانی که می‌خواستند کنار بایستند. تصمیم گرفته شد که دیگر نیروهای متفقین به روسیه اعزام نشوند، و نیروهایی که فعلاً در خاک روسیه هستند به تدریج واپس خوانده شوند؛ اما در عین حال به نیروهای ضد بلشویک هرچه بیشتر کمک نظامی و سایر مواد لازم برسانند. ۱۵ سه ماه بعدی دوران جدی‌ترین توفیق‌های کولچاک برضد ارتش

→
Hearings before the Senate Committee on Foreign Relations, 66th Congress, 1st Session, pp. 1248-50,

و در این مأخذ نیز دیده می‌شود:
Documents on British Foreign Policy: 1st Series, iii (1949), 426-9.

نامه به زبان انگلیسی تسلیم شد: در روایت روسی آن تفاوت‌های جزئی دیده می‌شود (Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 235-7).

۱۳. در پایان ژوئن ۱۹۱۹ وزارت خارجه بریتانیا پس از ملاحظه اشاره‌ای به مأموریت بولیت در مطبوعات از هیأت نمایندگی در پاریس «در خصوص پیشنهادها مورد ادعا» استفسار می‌کند؛ فیلیپ کار، منشی لویدجورج، در پاسخ متن پیشنهادها را همراه با شرح مختصری از ماجرا، که خود او در آن از نزدیک دخالت داشته است، برای وزارت خارجه می‌فرستد

(*Documents on British Foreign Policy: 1st Series, iii (1949), 425-6.*)

۱۴. تکذیب‌نامه لوید جورج در این مأخذ آمده است:
House of Commons: 5th Series, cxiv, 2945-6 (16 April 1919); cxxi, 719 (17 November 1919).

۱۵. در این خصوص تصمیم رسمی اعلام نشد، یا آثاری از آن در اسناد منتشر شده دیده نشده است: کامل‌ترین شرح این سیاست در سخنرانی لویدجورج در ۱۶ آوریل ۱۹۱۹ در مجلس عوام آمده است. در این سخنرانی لوید جورج فرستادن لوازم و نفرستادن لشکر را توجیه می‌کند و متعهد می‌شود که از «ژنرال دیکین»، «آدمیرال کولچاک» و «ژنرال خارکوف» و نیز از «کشورهای متفق هم‌مرز قلمرو بلشویک‌ها از بالتیک تا دریای سیاه - لهستان، چکسلواکی، و رومانی» را برعهده می‌گیرد (ibid., cxiv, 2943). لوید جورج بعدها این سیاست را «سیامت

سرخ در سیبری بود، و سنگین‌ترین و مشتاقانه‌ترین حمایت متفقین از نیروهای او.

تا پیش از شش ماه بعد، مأموریت بولیت آخرین تلاشی بود که برای برقرارکردن تماس مستقیم میان روسیه شوروی و متفقین صورت گرفت. آخرین نمایندگان دیپلماتیک متفقین در اوت ۱۹۱۸ خاک شوروی را ترك گفته بودند؛ نمایندگان غیررسمی یا کنسول‌های خارجی هم پس از بازداشت لاکهارت در سپتامبر اخراج یا احضار شده بودند. نمایندگان بی‌طرف هم يك به يك از همکاران متفق خود پیروی کرده بودند. سفارت آلمان در اوت ۱۹۱۸ به مناطق اشغال شده منتقل شد، و کارمندان کنسولگری که در مسکو ماندند پس از اخراج یوفه از برلن در نوامبر ۱۹۱۸ به برلن بازگشتند. پس از اخراج لیتوینوف از بریتانیا در سپتامبر ۱۹۱۸، نمایندگان شوروی که کوشیده بودند در کشورهای بی‌طرف جایگزین شوند نیز به همان سرنوشت دچار آمدند. ۱۶ در دسامبر ۱۹۱۸ يك هیأت صلیب‌سرخ روسی از ورشو اخراج شد، و چهار نفر از پنج



آوریل، می‌نامید. (ibid., cxxi, coi. 270). اعتقاد آوردن خود او به این سیاست ظاهراً سه عامل داشت: مخالفت روزافزون در کابینه و در مجلس عوام با سازش با رژیم شوروی؛ تمایل لویدجورج به این که با همراه شدن با سرسختی فرانسویان در قبال روسیه موافقت کلمانسو را نسبت به صلح «معتدل»ی با آلمان جلب کند؛ و نخستین پیروزی‌های نظامی کولچاک. عامل آخر عده‌ای را امیدوار ساخت که رژیم شوروی را می‌توان بدون به‌کاربردن نیروهای متفقین برانداخت، و این شاید مهم‌ترین عامل بود. بولیت در شهادت خود در برابر کمیته روابط خارجی سنای امریکا روحیه غالب بر کنفرانس پاریس را در آوریل ۱۹۱۹ چنین توصیف می‌کند: «کولچاک ۱۵۰ کیلومتر پیشروی کرد، و فوراً تمام مطبوعات پاریس با سروصدای زیاد اعلام کردند که تا دو هفته دیگر کولچاک در مسکو خواهد بود؛ بنابراین همه آن‌هایی که در پاریس بودند، و متأسفانه از جمله اعضای میسیون امریکا، نسبت به صلح با روسیه سرد شدند، چون که گمان می‌کردند کولچاک وارد مسکو می‌شود و دولت شوروی را نابود می‌کند»

(*The Bullitt Mission to Russia* (N.Y., n.d. [1919]), p. 90).

۱۶. برزین، نماینده شوروی در سوئیس، در اکتبر ۱۹۱۸ اخراج شد؛ در دسامبر ۱۹۱۸ دولت سوئد شناسایی وروفسکی، نماینده شوروی در سوئد، را پس گرفت و او ماه بعد از آن کشور بیرون رفت

(*Otcher Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S'ezdu Sovetov*, 1919, pp. 14-16).

عضو آن در راه بازگشت به مسکو کشته شدند. ۱۷ يك هیأت نمایندگی شوروی که در آغاز فوریه ۱۹۱۹ ظاهراً برای ترتیب‌دادن بازگشت سربازان روسی از فرانسه به پاریس اعزام شده بود اجازه ورود نیافت و به صورت وهن‌آوری در جزیره کوچکی نزدیک سن‌مالو بازداشت شد تا بعداً اخراج شود. ۱۸ در مارس ۱۹۱۹ لودویگ مارتنس، يك آلمانی متولد روسیه و ساکن نیویورک که تابعیت شوروی گرفته بود، اعتبارنامه خود را که امضای چیچرین پای آن بود به وزارت خارجه امریکا تسلیم کرد و خود را نماینده دولت شوروی در ایالات متحده نامید. وزارت خارجه به این اطلاعیه، که با نامه‌ای حاوی پیشنهادهای بازرگانی میان امریکا و شوروی همراه بود، اعتنایی نکرد؛ تنها پاسخی که مارتنس دریافت کرد این بود که سه ماه بعد پلیس دفتر کار او را برای پیدا کردن اوراق تبلیغاتی تفتیش کرد. ۱۹ در آغاز ۱۹۱۹، دیگر ارتباط مسکو از همه مجاری عادی تماس یا جهان خارج قطع شده بود. تا مدت‌ها بعد، تنها فرد خارجی که در يك مقام رسمی در مسکو باقی مانده بود نماینده صلیب سرخ دانمارک بود، که حمایت از منافع اتباع همه کشورهای اسکاندیناوی و سایر کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده را برعهده گرفته بود. ۲۰ پس از آتش‌بس نوامبر ۱۹۱۸ و پیش از بسته‌شدن راه‌های دریایی، چند کشتی با بار چوب و کنف به امید تجدید بازرگانی با آلمان از پطروگراد حرکت کرده بودند. این کشتی‌ها در بندرهای بالتیک توقیف

17. *Krasnaya Kniga: Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov o Russko-Pol'skikh Otnosheniyakh, 1918-1920* (1920), pp. 32, 35-6;

بیش از يك سال بعد شش نفر در يك دادگاه لهستانی به ارتکاب این جرم متهم شدند، سه نفر آن‌ها به زندان کوتاه‌مدت محکوم شدند و سه نفر برائت یافتند (ibid., p. 94).

18. *Otcher Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S'ezdu Sovetov* (1919), p. 13.

نمایندگان عبارت بودند از مانوئیلسکی، داوتیان، و اینه‌سا آرماند؛ شرحی از ماجرای آن‌ها به قلم مانوئیلسکی در «پراودا» ی ۲۰ مه ۱۹۱۹ منتشر شد.

19. *Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), pp. 133-4, 140-41; *Soviet Russia* (N.Y.) 31 January 1920, p. 110; *Foreign Relations of the United States, 1920*, iii (1936), 456.

20. *Otcher Narodnogo Komissariata po Inostrannym Delam Sed'momu S'ezdu Sovetov* (1919), p. 15.

شدند، و از آن پس محاصره اقتصادی با قوت تمام برقرار بود. این اقدامات، که از جنگ فقط نامش را کم داشتند، نخستین کوشش‌های آزمایشی دیپلماسی شوروی را پایان داد. تقسیم‌بندی جهان به دو اردوگاه دشمن، که از پیش از انقلاب موضوع مورد علاقه سخنگویان و نویسندگان بلشویک بود، اکنون واقعیت پیدا کرده بود. در مارس ۱۹۱۹، در هشتمین کنگره حزب، لنین از رژیم شوروی در برابر اتهام «میلیتاریسم» از طرف کائوتسکی چنین دفاع می‌کند:

ما نه تنها در يك کشور، بلکه در شبکه‌ای از کشورها زندگی می‌کنیم؛ قابل تصور نیست که جمهوری شوروی، بتواند مدت درازی به زندگی خود در کنار کشورهای امپریالیست ادامه دهد. در نهایت یا این باید فاتح شود، یا آن. تا رسیدن به پایان، تعدادی برخورد‌های وحشتناک میان جمهوری شوروی و کشورهای بورژوا ناگزیر پیش می‌آید.^{۲۲}

آنچه در ابتدا يك جنگ داخلی به نظر می‌آمد که در خاک روسیه میان ارتش سرخ و لشکرهای ژنرال‌های «سفید» جریان داشت، اکنون به صورت جنگ میان رژیم انقلابی شوروی و قدرت‌های اصلی جهان سرمایه‌داری درآمده بود؛ و «جنگ سیاسی»، به شکل تبلیغات انقلاب جهانی، مؤثرترین حربه‌ای بود که روسیه شوروی برای مقابله با این قدرت‌ها در زرادخانه خود سراغ داشت. این حربه البته به هدف اعلام‌شده خود نمی‌رسید، اما نتایجی که به دست می‌آمد کاربرد آن را توجیه می‌کرد. اگر گمان کنیم در لحظاتی که دیپلماسی بر سیاست شوروی غالب است عنصر انقلابی غایب می‌شود، اشتباه کرده‌ایم؛ به همین ترتیب منحصر دانستن سیاست شوروی به عنصر انقلابی، حتی در شدیدترین کشمکش‌ها، غلط خواهد بود. یکی از نشانه‌های ترکیب دائم این دو عنصر آن بود که قبول دعوت متفقین به کنفرانس پرینکیپو از طرف روسیه شوروی هنگامی اعلام شد که فقط چند روزی از صدور دعوتنامه‌های مسکو برای کنگره تأسیس «بین‌الملل کمونیستی» می‌گذشت، و بولیت هنگامی به مسکو

21. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 250.

22. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 122.

رسید که دو روز پیش از جلسات کنگره پایان یافته بود. این دو عنصر قابلیت آن را داشتند که در دو فضای جداگانه نگه داشته شوند، بدون آن که احساس ناهماهنگی ایجاد کنند. بولیت در گزارش‌های مفصلی که درباره سفر مسکو خود نوشته است از ولادت «بین‌الملل کمونیستی» نامی نمی‌برد، و شاید خبری هم از آن نداشته است، اگرچه در روزهای اقامت او در مسکو «پراودا» همچنان گزارش‌هایی درباره کنگره چاپ می‌کرد. این کنگره در خارج از روسیه - یا حتی در داخل هم - چندان توجهی جلب نکرد. فقط در پرتو تحولات و دستاوردهای بعدی است که می‌توان آن را به درستی یکی از رویدادهای برجسته سال نامید.

وظیفه تأسیس بین‌الملل جدید را لنین نخستین بار پاییز ۱۹۱۴ اعلام کرده بود، و یکی از اقلام «احکام آوریل» او در ۱۹۱۷ نیز همین موضوع بود. اما پیروزی ضربه اکتبر برای بلشویک‌ها وقتی باقی‌نگذاشت که به کاری جز آنچه رابطه مستقیم با تحکیم انقلاب در داخل کشور داشت پردازند؛ امید آغاز شدن انقلاب در جاهای دیگر هم به جایی نرسید، و تا زمانی که جنگ ادامه داشت، گردهم‌آوردن گروهی که بتوان آن را نماینده بین‌الملل نامید عملاً غیرممکن بود. به این دلایل کار به کندی از پیش می‌رفت. در سراسر زمستان اول انقلاب هنوز صلح هدف نخستین بود. کمیته مرکزی اجرائی سراسری در جلسه ۲۲ دسامبر ۱۹۱۷/۴ ژانویه ۱۹۱۸ گام اول را برداشت. این کمیته تصمیم گرفت يك هیأت نمایندگی به استکهلم بفرستد «تا با همه عناصر کارگری اروپای غربی رابطه نزدیک برقرار کند» و «زمینه را برای تشکیل کنفرانسی در سیمروالد-کینتال آماده سازد». ۲۳ اما این اقدام دولتی بود، نه حزبی (در هیأت نمایندگی که بازتاب ترکیب دولت ائتلافی وقت بود می‌بایست علاوه بر بلشویک‌ها اس‌ارهای چپ نیز شرکت داشته باشند)؛ سازمان سیمروالد هنوز مورد شناسایی بود^{۲۴}؛ و این بدان معنی بود که هدف عمده صلح است، نه انقلاب جهانی. فضای کلی هنوز همان فضای بورژوا رادیکال فرمان صلح بود: تور را هرچه بازتر می‌انداختند تا

23. *Protokoly Zasedanii VTsIK 2 Sozyva* (1918), p. 179.

۲۴. برای اطلاع درباره سازمان سیمروالد و روش بلشویک‌ها در قبال آن نگاه کنید به یادداشت «و»، «پیش از تاریخ بین‌المللی کمونیستی» (ص ۸-۶۷۷ زیر).

هرچه بیشتر ماهی بگیرند. در ۲۴ ژانویه/۶ فوریه ۱۹۱۸، در يك «کنفرانس سوسیالیستی بین‌المللی» که در ساختمان نارکومیندل اجلاس کرد موضوع دنبال شد. در این کنفرانس هم بلشویک‌ها شرکت کردند (استالین نماینده اول حزب بود) و هم اسارها؛ از چند کشور هم‌مرز روسیه و از اسکاندیناوی نمایندگان آمدند؛ پطروف و راینستاین از طرف حزب سوسیالیست بریتانیا و حزب کارگر سوسیالیست امریکا وارد شدند. ۲۵ کنفرانس يك قطعنامه کلی در حمایت از «مبارزه انقلابی... برای صلح فوری» و پشتیبانی از «انقلاب اکتبر روسیه و حکومت شوروی» ۲۶ صادر کرد. چند روز بعد يك هیأت نمایندگی برای رفتن به استکهلم برگزیده شد، که مرکب بود از دو بلشویک - کولونتای و برزین - و دو اسار چپ. ۲۷ در اوج بحران برست‌لیتوفسک این هیأت روانه مقصد خود شد، اما در فنلاند آن را بازگرداندند، و طرح به جایی نرسید.

با بسته شدن پیمان برست‌لیتوفسک تا چندی موضوع هرگونه تلاش مستقیم برای بسیج جنبش بین‌المللی سوسیالیسم در حمایت از دولت شوروی منتفی شد، و ارتباط با جهان خارج روز به روز دشوارتر شد. فقط پس از آتش‌بس نوامبر ۱۹۱۸ بود که ناگهان چنین به نظر رسید که موانع بر سر این راه برطرف شده‌اند. آلمان نه تنها دیگر سدی در راه پیشرفت انقلاب نبود، بلکه خود یکی از مراکز جوشش انقلاب بود. لحظه بلند کردن پرچم سوسیالیسم بین‌المللی بار دیگر فرار سیده بود. در ۱۹ دسامبر ۱۹۱۸ شورای پطروگراد يك «جلسه بین‌المللی» تشکیل داد که ریاست آن را ماکسیم گورکی برعهده داشت. گورکی یکی از چهره‌های

۲۵. پطروف در پایان ۱۹۱۷ همراه با چیچرین به روسیه بازگشته بود، و به نظر نمی‌رسد که از جانب حزب سوسیالیست بریتانیا اعتبارنامه‌ای به او داده شده باشد. راینستاین که رئیس بخش تبلیغات بین‌المللی نارکومیندم بود (نگاه کنید به ص ۳۵ بالا)، در اوایل تابستان ۱۹۱۷ به اروپا رفته بود و حکمی هم از حزب سوسیالیست امریکا با خود داشت تا به عنوان نماینده آن حزب در کنفرانس استکهلم شرکت کند (*Kommunistisches Internatsional*, No. 9-10, 1929, p. 186). اما آن حزب نمایندگی او را تکذیب کرد و حضور او در آن کنفرانس، و در نخستین کنگره کمیترن، بی‌وجه بود.

26. *Pravda*, 30 January/12 February 1918.

27. *Protokoly Tsentral'nogo Komiteta RSDRP* (1929), p. 219;

کولونتای از طرف کمیته مرکزی حزب نامزد نمایندگی شده بود (*ibid.*, p. 216).

بین‌المللی جنبش چپ بود، اگرچه در این زمان به شدت ضد بلشویک بود. مجلس از لحاظ عقیدتی مغشوش بود. زینوویف در نطق افتتاحی خود گفت:

ما امروز در میان خود میهمانانی داریم که نه مارکسیست‌اند و نه کمونیست، اما همه ما در این جا بر سر یک نکته توافق داریم - بر سر نفرت از بورژوازی، بر سر نفرت از طبقه‌ای که برای نفع گروه کوچکی مرتکب قتل میلیون‌ها نفوس شده است.

راینستاین یک بار دیگر از طرف ایالات متحده سخن گفت، و فاینبرگ، که مانند او اصلاً روس بود و تازه به روسیه بازگشته بود، از طرف بریتانیای کبیر؛ سادول از جانب فرانسه آمد؛ نمایندگان از صربستان، بلغارستان، ترکیه، چین، هندوستان، ایران، و کره نیز حضور داشتند، و اسیران اسکاتلندی، انگلیسی، و امریکایی که در جبهه آرخانگل گرفتار شده بودند سخنرانی کردند (اسیر اسکاتلندی به نام «نماینده اسکاتلند» معرفی شد). یکی از اعضای شورای کارگران و سربازان آلمانی پطروگراد نیز سخن گفت. مجلس بسیار پرشور بود و با توصیف زینوویف، که آن را «پیش‌درآمد مجلس بزرگ آینده» نامید^{۲۸}، مطابقت داشت.

اندکی پس از این تظاهرات حوادث خارجی آرزوهای تأسیس یک بین‌الملل تازه را جامه ملموسی پوشاند. در همان زمان «جلسه بین‌المللی» معلوم شد که در آینده نزدیک کنفرانسی برای احیای بین‌الملل دوم در برن تشکیل خواهد شد؛ و در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۸ کمیته مرکزی حزب با یک پیام رادیویی به همه جهانیان این نقشه را محکوم کرد. در پایان دسامبر ۱۹۱۸ تأسیس حزب کمونیست آلمان برای نخستین بار زمینه

۲۸. صورت مذاکرات این جلسه به زبان آلمانی منتشر شد (*Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920) ، و نیز به زبان فرانسه (*La Russie des Soviets et les Peuples du Monde* (Petrograd, 1920).

و گویا به زبان روسی و انگلیسی نیز؛ یک «دیدار بین‌المللی» دیگر که قبلاً در مسکو زیر نظر کامنف تشکیل شده بود در «ایزوستیا» ی ۷ دسامبر ۱۹۱۸ گزارش شده است.

قابل قبولی برای يك سازمان کمونیستی فراهم ساخت. در اوایل ژانویه ۱۹۱۹ لنین جلسه کوچکی را در کرملین اداره کرد، که تصمیم گرفت بدون تأخیر بیشتر از «همه احزاب مخالف با بین‌الملل دوم» دعوت کند که در کنگره‌ای در مسکو به منظور تأسیس بین‌الملل سوم حضور یابند. ۲۰ این دعوت در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۹، یعنی سه روز پیش از تاریخ آغاز کار کنفرانس برن، در همه جهان پخش شد. ۲۱ امضاکنندگان این دعوت عبارت بودند از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (لنین و تروتسکی)، و کمیته‌های مرکزی احزاب لهستان، مجارستان، اتریش، لتونی، و فنلاند؛ فدراسیون سوسیال‌دموکراتیک انقلابی بالکان (راکوفسکی)؛ و حزب کارگر سوسیالیست امریکا^{۲۲} (راینستاین). این دعوتنامه خطاب به هیچ شخص معینی نیست، ولی سی و نه حزب یا گروه را شایسته شرکت در کنگره تأسیس بین‌الملل می‌نامد. مگر فقط یکی از این سازمان‌ها («گروه‌های سوسیالیست در توکیو و یوکوهاما») در آسیا بود. ۲۲ اندیشه‌های بلشویکی انقلاب هنوز غالباً به اروپا منحصر می‌شد؛ و مخاطبان اصلی گروه‌هایی بودند که در مقابل بین‌الملل دوم سر به شورش برداشته بودند. این دعوتنامه اصولی را مطرح می‌کند که ظاهراً برپایه برنامه‌های اسپارتاکوس بوند و حزب کمونیست روسیه استوارند. تقسیم‌بندی احزابی که خود را

۳۰. بنابر آنچه در این سند آمده است

Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya, xxxiii (1938), col. 737, art. *Kommunisticheskii Internatsional*,

تصمیم نهایی برای اجلاس کنگره «در آغاز ژانویه ۱۹۱۹ در جلسه‌ای به رهبری لنین» گرفته شد. تنها شرح انتشار یافته مذاکرات این جلسه ظاهراً به قلم فینبرگ نوشته شده است، که مطلب خود را ده سال بعد نوشته و آن‌طور که او به یاد دارد فقط ده نفر در جلسه حاضر بوده‌اند - لنین، چیچرین، سیرولا، و خود نویسنده (*Kommunisticheski internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, cols. 201-2).

فینبرگ چنین به یاد می‌آورد که لنین پیش‌نویس‌های دعوتنامه و «بیانیه خطاب به کارگران جهان» را به جلسه تسلیم کرد و هر دو تصویب شدند. متن دعوتنامه را تروتسکی نوشته بود (نگاه کنید به ص. ۱۵۵، پانویس ۳۳ زیر)؛ اگر بیانیه مورد اشاره همان باشد که سرانجام به تصویب کنگره رسید، این هم به قلم تروتسکی بوده است (نگاه کنید به ص. ۱۶۰ زیر). اما اگر هم تروتسکی در جلسه کرملین حضور داشته، به یاد آوردن آن ده سال بعد خلاف مصلحت بوده است.

۳۱. کنفرانس که بنا بود در ۲۷ ژانویه تشکیل شود در ۳ فوریه ۱۹۱۹ برگزار شد.

۳۲. نگاه کنید به ص. ۵۸۹ زیر.

موسیالیست می‌نامیدند به چپ و راست و وسط (یا «مرکز»)، که در زمان جنگ پیش آمده بود، حفظ شده است. دعوتنامه می‌گوید که از سه عنصر سازنده بین‌الملل دوم با «سوسیال‌شوونیست»ها باید فقط با «نبرد بی‌امان» رو به رو شد؛ در مقابل جبهه وسط باید سیاست «منشعب‌کردن انقلابی‌ترین عناصر آن و انتقاد و افشاگری بی‌امان درباره رهبران آن» در پیش گرفته شود؛ در مورد «جناح چپ انقلابی» نیز فرض بر این است که این جناح به بین‌الملل سوم خواهد پیوست. وظیفه پرولتاریا فعلاً «تصرف فوری قدرت حکومت» است؛ و غرض کنگره نیز عبارت است از ایجاد يك «ارگان رزمنده عمومی برای هماهنگی مداوم و رهبری منظم جنبش، [یعنی] مرکز بین‌المللی کمونیستی، که منافع جنبش را در هر کشور خاصی تابع منافع انقلاب در مقیاس بین‌المللی می‌سازد».^{۳۳}

در آغاز مارس ۱۹۱۹ بیش از پنجاه نماینده در مسکو اجلاس کردند، که از میان آن‌ها سی و پنج تن نماینده احزاب یا گروه‌های کمونیست در نوزده کشور بودند و به عنوان نمایندگان کامل و دارای حق رای شناخته می‌شدند؛ دیگران مقام مشورتی داشتند. اکثریت بزرگی از نمایندگان از روسیه یا کشورهای کوچک‌تر داخل در مدار روسیه آمده بودند. برای کشورهای بزرگ هر یک پنج نماینده، برای کشورهای متوسط سه نماینده، و برای کشورهای کوچک يك نماینده در نظر گرفته بودند، اما کشورهای دوردست نتوانستند همه نمایندگان خود را بفرستند. نمایندگان حزب روسیه عبارت بودند از لنین (که همراه با نمایندگان آلمان و سوئیس به عضویت هیئت رئیسه کنگره برگزیده شد)، تروتسکی، زینوویف، استالین، بوخارین، و چیچرین.^{۳۴} از احزاب کمونیست لهستان، فنلاند،

۳۳. دعوتنامه ابتدا در «پراودا»ی ۴۲۴ ژانویه ۱۹۱۹ منتشر شد. آمدن آن در مجموعه آثار تروتسکی *Sochineniya, xiii, 33-7* دلیل کافی است بر این که نویسنده آن تروتسکی بوده است. یکی از پانویس‌های ویراستار مجموعه آثار لنین، چاپ ۱۹۳۵ (*Lenin, Sochineniya, xxiv*)، آن را به لنین و بوخارین نسبت می‌دهد.

۳۴. تا آنجا که از سوابق رسمی برمی‌آید، از میان این‌ها استالین تنها کسی بود که در این بحث‌ها نقشی نداشت؛ این يك امر غیرطبیعی نبود، زیرا که استالین زبان آلمانی را نه می‌فهمید و نه حرف می‌زد. چهره او را در عکس نمایندگان کنگره می‌توان تشخیص داد (*Kommunisticheskii Internatsional, No. 2* (June 1919)) استالین در کنگره‌های دوم و سوم نمایندگی نداشت، اما در کمیته اجرائی برگزیده کنگره دوم «نامزد» عضویت بود.

اوکراین، ارمنستان، لتونی، استونی، و روسیه سفید و لیتوانی نیز نمایندگان حضور داشتند؛ «گروه متحد خلق‌های شرقی روسیه» نیز يك نماینده کامل داشت. ترکستان، آذربایجان، و گرجستان نمایندگان «مشورتی» داشتند. فرانسه و ایالات متحده هر يك دارای يك نماینده کامل بودند؛ يك نماینده نیز از انگلستان آمده بود که حکم رسمی در دست نداشت و منزلت او نیز «مشورتی» بود. نمایندگی حزب سوسیال‌دموکرات سویس برعهده پلاتن بود، که در تاریخ به نام ترتیب‌دهنده سفر لنین به روسیه در آوریل ۱۹۱۷ شهرت دارد. از چین و ایران و کره نیز نمایندگان «مشورتی» آمده بودند. بیشتر این نمایندگان ساکن مسکو بودند، و برخی از آن‌ها مدعی نمایندگی کشورهایی بودند که در آن‌ها هنوز سازمان کمونیستی به وجود نیامده بود؛ فرستادگان هلند و سوئد و مجارستان و اتریش نمایندگان گروه‌های چپ بسیار کوچکی در کشورهای خود بودند که همه آن‌ها نیز دید کمونیستی خالص نداشتند. راکوفسکی از طرف فدراسیون سوسیال‌دموکراتیک انقلابی بالکان سخن می‌گفت. ۲۵. زبان کنگره آلمانی بود. ۲۶.

۳۵. تنها شخص غیر کمونیستی که به عنوان تماشاگر در نخستین کنگره حاضر بود ظاهراً آرتور رنوم بوده است که در گزارشش (*Six Weeks in Russia in* 1919), pp. 140-7) چندان چیزی علاوه بر سوابق رسمی کنگره به چشم نمی‌خورد.
۳۶. مذاکرات کنگره نیز به آلمانی ثبت می‌شد و نخست به همان زبان انتشار یافت (*Der I. Kongress der Kommunistischen internationale (Hamburg, 1921)* *Pervyi Kongress Kommunistischeskogo Internatsionala (1921)*) روایت روسی از آلمانی ترجمه شده است (Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 729-30) ترکیب زبانی کنگره دوم متنوع‌تر بود؛ به انگلیسی و فرانسه سخن گفته می‌شد و چند نماینده شرقی نیز به زبان‌های خود سخن می‌گفتند (و برخی از نمایندگان شرقی به زبان انگلیسی). نمایندگان روسیه همچنان به زبان آلمانی سخن می‌گفتند: زینوویف و بوخارین از بابت آلمانی خود عذرخواهی کردند (*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale (Hamburg, 1921)*, pp. 59, 404) به خوبی آلمانی لنین و تروتسکی نبود، ولی برای مقاصد عملی به قدر کافی روان و روشن بود. گاه نمایندگان انگلیسی‌زبان از نارسایی سرویس ترجمه شکایت داشتند. در کنگره سوم سخنرانی‌های اصلی به زبان آلمانی ایراد شد؛ این نکته‌ای است که از برخی اشاره‌ها برمی‌آید (*Protokoll des III. Kongresses der*

چنان که همه می‌دانستند، نکته مهم و تعیین‌کننده آینده این بود که آلمان‌ها چه رفتاری در پیش خواهند گرفت. از دو نماینده‌ای که حزب کمونیست نوپای آلمان برگزیده بود، فقط یکی، ابرلاین، توانست از چنگت پلیس آلمان بگریزد، و با «نام جنگی» آلبرت در کنگره حاضر شود. اما او هم با این مأموریت به کنگره آمده بود که با تأسیس بین‌الملل تازه به دلیل نارس بودن آن مخالفت کند. کمونیست‌های آلمان، که در کشور خود ضعیف و تحت تعقیب بودند، به روشنی می‌دیدند که بین‌المللی که در اوضاع موجود در مسکو تأسیس شود ناگزیر خصلت و رهبری‌اش کمابیش منحصراً روسی خواهد بود؛ و طبعاً ترجیح می‌دادند که درنگ کنند تا روزی که کمونیسم در آلمان و اروپای غربی رشد بیشتری پیدا کرده باشد. ۲۷ این اعتراضات نخست در یک بحث غیررسمی مقدماتی میان چند تن از نمایندگان اصلی در روز ۱ مارس ۱۹۱۹ مطرح شد. ۲۸ برخورد با این اعتراضات چنان بود که روز بعد نمایندگان نه به صورت کنگره رسمی بلکه به عنوان «کنفرانس مقدماتی» اجلاس کردند. زینوویف

←

Kommunistischen Internationale (Hamburg 1921), p. 49 (Trotsky), p. 626 (Zinoviev), اما اعلام کردند که سخنرانی‌ها فقط به روسی ترجمه خواهد شد (ibid., p. 28).

ظاهراً در کنگره چهارم، نوامبر ۱۹۲۲، نیز وضع بر همین منوال بوده است، و این آخرین کنگره‌ای بود که لنین در آن شرکت داشت؛ از کنگره پنجم، ژوئیه ۱۹۲۴، به بعد رفته رفته زبان روسی با آلمانی وارد رقابت شد و سرانجام بر آن غلبه کرد. ۳۷. بنا بر شرحی که ابرلاین ده سال بعد نوشته است، روزا لوکزامبورگ چند روز پیش از مرگش که خبر اجلاس کنگره را شنید (دعوتنامه رسمی نمی‌تواند به دست او رسیده باشد) به ابرلاین پیشنهاد کرد که او به‌عنوان نماینده حزب کمونیست آلمان با مأموریت پیشنهاد تعویق تأسیس بین‌الملل تازه (فقط برای چند ماه) به مسکو برود. پس از مرگ لوکزامبورگ، یوگیشس و لوی و پیک و سایر رهبران حزب این مأموریت را تأیید کردند (*Kommunistischeski* *Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 194) بنا بر گفته ارنست مایر، ابرلاین از یوگیشس دستور داشت که اگر تصمیم به تأسیس بین‌الملل جدید گرفته شود از کنگره بیرون برود

(*Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (1921), p. 27).

38. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 724-5; *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 52.

به ریاست برگزیده شد، که ریاست کنفرانس محسوب می‌شد، نه ریاست بین‌الملل آینده. آنجلیکا بارابانوف و ووروفسکی نیز به سمت منشی‌های کنفرانس برگزیده شدند. ۲۹ ابرایلین به نام حزب کمونیست آلمان اعلام کرد که نسبت به تأسیس بین‌الملل کمونیستی «اعتراض اصولی» ندارد، ولی تقاضا کرد که مذاکرات کنونی به حدود کنفرانس محدود بماند، تا «نیروی موجود مبانی اتحاد ما آزموده شود و مورد بررسی قرار گیرد». ۳۰ مقاومت تنها حزب کمونیست جدی خارج از قلمرو شوروی در آغاز تعیین‌کننده به نظر می‌رسید. هیأت نمایندگی بلشویک‌ها در برابر آن راهی جز تسلیم نمی‌دید، و بوخارین در سخنرانی طولانی خود از طرف این هیأت تلویحاً اشاره کرد که برای به تعویق انداختن آن تصمیم مهم آمادگی وجود دارد. ۳۱ به‌گفته بالابانوف، «این پیشنهاد که جلسه فعلی به عنوان مجلس مؤسسان بین‌الملل جدید در نظر گرفته شود به طور کلی کنار گذاشته شده بود»؛ اما با سخنرانی آتشین اشتاینهارت، با نام مستعار گروبر، نماینده تازه‌وارد اتریش، که تمام اروپای مرکزی را در آستانه انقلاب توصیف کرد، جهت سیر عقاید ناگهان برگردانده شد. ۳۲ در فضای تازه به نظر می‌رسید که تأخیر نشانه سستی است، و ابرایلین به کلی تنها ماند. در جلسه بعد، هنگامی که اساسنامه رسمی بین‌الملل کمونیستی به نام نمایندگان اتریش، سوئد، فدراسیون بالکان، و مجارستان مطرح شد،

39. *Vos moi S'ezd RKP(B)* (1933), p. 144;

بالابانوف قبلاً دبیر کمیته بین‌المللی سوسیالیست می‌روالد بود.

40. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 76.

41. *ibid.*, pp. 81-95;

زینوویف تأیید می‌کند که بلشویک‌ها چنین روشی داشته‌اند

(*Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), p. 137).

42. Angelica Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 225-6;

راینشتاین نیز تغییر فضا را به قدرت سخنرانی اشتاینهارت نسبت می‌دهد (*Kommunistisches Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, pp. 191-2).

از سخنرانی او نسخه‌تندنویسی‌شده‌ای در کنگره تهیه نشد، ولی خلاصه آن در این مأخذ آمده

Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921). pp. 99-105.

ابرا لاین اعتراضات خود را از نو بیان کرد:

احزاب کمونیست واقعی فقط در تعداد کمی از کشورها وجود دارند؛ در بیشتر آن کشورها [این احزاب] فقط در هفته اخیر تأسیس شده‌اند؛ در بسیاری از کشورهایی که امروزه کمونیست‌ها وجود دارند هنوز سازمانی وجود ندارد. ... جای تمام اروپای غربی خالی است. بلژیک، ایتالیا، حضور ندارند؛ نماینده سوئیس نمی‌تواند به نام حزب سخن بگوید؛ فرانسه، انگلستان، اسپانیا، پرتغال، غایب‌اند؛ امریکا نیز در وضعی نیست که بگوید کدام احزاب از ما حمایت خواهند کرد. ۴۳

اما او را وادار کردند که رأی ندهد تا هماهنگی مذاکرات مخدوش نشود؛ و در ۴ مارس ۱۹۱۹ کنفرانس به اتفاق آرا خود را به نخستین کنگره بین‌المللی کمونیستی مبدل کرد. ۴۳ امتناع آلمان (اگرچه ابرالاین بیانیۀ کنگره را امضا کرد) برای پیش‌گیری از خطری که آلمانی‌ها از آن می‌ترسیدند هیچ کاری از پیش نبرد. در واقع همکاری تمام‌عیار آلمان در آغاز کار شاید می‌توانست از تسلط روس‌ها بکاهد؛ زیرا که روس‌ها نه از روی قصد بلکه به دلیل نداشتن رقیب جدی بر کنگره مسلط شدند. صرف واقعیت تأسیس بین‌الملل سوم یا «انترناسیونال کمونیستی»، که از آن پس به نام «کمینترن» مشهور شد، از هر آنچه در نخستین کنگره

43. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 134.

ابرا لاین ده سال بعد شکایت می‌کند که سخنان او را در خلاصۀ مذاکرات کنگره درست نقل نکرده بودند، و او توضیح داده بوده است که اگر دستش آزاد بود به نفع پیشنهاد رأی می‌داد، و دلیل موضع او فقط دلیل تاکتیکی بوده است (*Kommunistisches Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, pp. 195-6);

اما در این هنگام ابرالاین سخت مایل بود این شهرت را که او تنها کسی بود که در ۱۹۱۹ با تشکیل کمینترن مخالفت کرد، از خود دور کند.

44. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 85.

در روز بعد، ۵ مارس، نخستین اشاره به کنگره در «پراودا» ظاهر شد؛ در هفته بعد «پراودا» گزارش‌های مفصلی از مذاکرات جلسات پیشین کنگره انتشار داد.

آن صورت گرفت بیشتر اهمیت داشت. در این کنگره «پلاتفورم»ی به تصویب رسید و بیانیه‌ای خطاب به «پرولتاریای سراسر جهان» صادر شد، که در آن طلوع و افول سرمایه‌داری و پدید آمدن کمونیسم در ظرف هفتاد و دو سال (به‌طور دقیق‌تر هفتاد و یک سال) بعد از نشر «مانیفست کمونیستی» از طرف مارکس و انگلس بررسی شده بود. این بیانیه را بعدها زینوویف «مانیفست کمونیستی دوم» نامید. ۲۵ یک دسته احکام نیز از طرف لنین پیشنهاد شد و به تصویب رسید. این احکام دموکراسی بورژوازی و نظام پارلمانی را محکوم و از دیکتاتوری پرولتاریا مدافعه می‌کرد (این موضوع سخنرانی اصلی لنین در کنگره بود)؛ تلاش‌های کنفرانس برن را برای احیای بین‌الملل «زرد» دوم تحقیر می‌کرد و امپریالیسم دول متفق و وحشت «سفید» را مورد حمله قرار می‌داد؛ و سرانجام به «کارگران همه کشورهای» پیام می‌فرستاد. لحن عاجل و مضامین جاری این پیام آن را از سایر اسناد کنگره ممتاز می‌سازد. در آغاز پیام «سپاس و ستایش» کنگره نسبت به «پرولتاریای انقلابی روسیه و حزب هدایت‌کننده آن - حزب کمونیست بلشویک‌ها» بیان می‌شود، ولی گفته می‌شود که کار آزادسازی و اصلاحات حکومت شوروی بر اثر جنگ داخلی، که با کمک متفقین ادامه دارد و بدون کمک آن‌ها فوراً قطع می‌شود، به اشکال برخورد کرده است. بنابراین وظیفه «توده‌های کارگر همه کشورهای» این است که به هر وسیله‌ای («از جمله در صورت لزوم با وسائل انقلابی») به حکومت‌های خود فشار بیاورند و از آن‌ها بخواهند که مداخله را پایان دهند و ارتش‌های خود را از خاک روسیه بیرون ببرند، و رژیم شوروی را به رسمیت بشناسند، و با آن مناسبات سیاسی و بازرگانی برقرار کنند، و «صدها بلکه هزارها» مهندس و معلم و کارگر ماهر برای کمک به بازسازی و تجدید سازمان حمل و نقل به روسیه بفرستند. ۲۶ کنگره یک «کمیته اجرایی بین‌الملل کمونیست» نیز برگزید، که در آن نمایندگان احزاب کمونیست روسیه، آلمان، اتریش، مجارستان، فدراسیون بالکان،

45. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), p. 138;

این بیانیه را تروتسکی نوشت و در مجموعه آثار او آمده است.
Trotsky, *Sochineniya*, xiii, 38-49.

۴۶. قطعه‌نامه‌های اصلی کنگره در این مأخذ آمده است:
Kommunisticheski Internatsional v Dokumentakh (1933), pp. 53-88.

اسکاندیناوی، و سویس شرکت داشتند. این کمیته می‌بایست مانند کمیته مرکزی حزب در فاصله میان کنگره‌ها به نام نهاد بین‌الملل عمل کند. به سایر احزابی که پیش از کنگره بعدی به کمینترن می‌پیوستند کرسی-هایی در کمیته اجرایی داده می‌شد. ۲۷. زینوویف به ریاست کمیته اجرایی و رادک به سمت دبیر آن برگزیده شدند. رادک در برلن زندانی بود و معلوم نبود کی آزاد می‌شود؛ انتصاب او نوعی تعرض توخالی به جهان سرمایه‌داری بود. به محض متفرق شدن کنگره، آنجلیکا بارابانوف وظایف دبیری کمیته اجرایی را برعهده گرفت، اما بیش از چند هفته در این مقام باقی نماند. ۲۸. در آن ایام قابل تصور نبود که کمیته اجرایی بتواند مقری غیر از مسکو داشته باشد. اما زینوویف توضیح داد که این قرار موقت است و «ما خوشوقت خواهیم بود که بتوانیم مقر بین‌الملل سوم و کمیته اجرایی آن را هرچه زودتر به پایتخت دیگری، مثلاً پاریس، انتقال دهیم». ۲۹. پیام «به کارگران همه کشورها» و فراخواندن آن‌ها به پشتیبانی از رژیم شوروی در روسیه، از برخی جهات مهم‌ترین سند نخستین کنگره بین‌الملل کمونیستی بود. شکی نیست که این سازمان جدید را بنیادگذارانش به کامل‌ترین معنی بین‌المللی تصور می‌کردند - یعنی جانشین سازمان

47. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 200-1.

قطعه‌نامه مقرر می‌داشت که تا ورود سایر اعضا به مسکو، هیأت نمایندگی روسیه وظایف کمیته اجرایی کمینترن را برعهده بگیرد.

48. Angelica Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 228-9, 239-41.

۴۹. این اطمینان خاطر در سوابق کنگره منعکس نشد، ولی چند روز بعد زینوویف آن را به هشتمین کنگره حزب گزارش داد (Vos'moi s'ezd RKP (b), 1933, p. 139). این عقیده میان همه رهبران بلشویک مشترک بود. تروتسکی در «ایزوستیا» ی ۱ مه ۱۹۱۹ می‌نویسد «اگر امروز مسکو مرکز بین‌الملل سوم است، ما اعتقاد عمیق داریم که فردا این مرکز به غرب منتقل خواهد شد: به برلن، پاریس، لندن، پروتاریای روسیه هر قدر با خوشوقتی از نمایندگان طبقه کارگر جهان در میان دیوارهای کرملین استقبال کرده است، با خوشوقتی بیشتری نمایندگان خود را به دومین کنگره بین‌المللی کمونیستی در یکی از مراکز اروپای غربی خواهد فرستاد. زیرا که کنگره بین‌المللی کمونیستی در برلن یا پاریس به معنای پیروزی کامل انقلاب پروتاریایی در اروپا است، و شاید در سراسر جهان (Trotsky, sochinéniya, xiii, 28).

مضمحل و بی‌اعتبار شده «بین‌الملل دوم». لنین در لحظه تأسیس بین‌الملل سوم، با به‌کار بردن استعاره لفظی - که در آثار او به ندرت دیده می‌شود - آن را «پیش‌تاز جمهوری بین‌الملل شوراها» نامید.^{۵۰} اما اوضاع و احوال تولد این بین‌الملل برای آن سرنوشت دیگری مقدر ساخت. عامل دوگانگی هدف، که در جهان‌بینی لنین ثابت و برطرف‌نشده است - یعنی مدافعه از حکومت شوروی در روسیه و از پیش بردن انقلاب جهانی - به این ابزار تازه نیز در نظر او رنگ خاصی می‌داد؛ و اوضاع کمابیش پیش‌بینی‌نشده‌ای که اختیار واقعی آن را در دست روس‌ها گذاشت رابطه اندامی (اورگانیک)^{۵۱} کمینترن را با رژیم شوروی کامل ساخت. آنچه در مارس ۱۹۱۹ در مسکو روی داد در واقع آمیزش چند حزب کمونیست ملی با نیروهای کمابیش برابر و تشکیل یک سازمان بین‌المللی نبود، بلکه عبارت بود از مهار شدن چندین گروه ضعیف، و در پاره‌ای موارد شکل نگرفته و جنینی، در سازمانی که تکیه‌گاه عمده و نیروی محرکش به‌طور ضروری و ناگزیر از قدرت دولت شوروی تأمین می‌شد. دولت شوروی بود که کمینترن را به وجود آورد و نفوذ و حیثیت آن را فراهم کرد؛ در عوض، طبیعتاً باید انتظار می‌رفت که در لحظه‌ای که آن دولت در معرض تهدید نیروهای ارتجاعی سرمایه‌داری جهان قرار دارد، تبلیغات و عمل کمونیستی نیز متوجه مدافعه از آن دولت باشد. در این لحظه حساس جنگ داخلی طبعاً در ذهن لنین بالاترین وظیفه به‌صورت «تلاش کشور پرولتاریایی در میان کشورهای سرمایه‌داری» جلوه‌گر می‌شد.^{۵۱} هدف‌های ملی و بین‌المللی، امنیت رژیم شوروی و منافع انقلاب پرولتاریایی یک بار دیگر به طرز جدایی‌ناپذیری با هم درآمیخته بودند. در مقاله‌ای که لنین برای نخستین شماره نشریه «کامونیستی‌چسکی اینترناتسیونال»، نشریه بین‌الملل کمونیستی، نوشت این حقیقت ساده با عبارات مؤکد بیان شده است:

«اتحادیه بین‌المللی کارگران»^{۵۲} جدید تا اندازه‌ای هم‌اکنون با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تقارن یافته است.^{۵۳}

50. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 26.

51. *ibid.*, xxiv, 56.

۵۲. این عنوان رسمی بین‌الملل اول بود که در ۱۸۴۸ در لندن تشکیل شد.

53. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 247.

نبرد به‌طور همزمان در دو تراز آغاز شد - در تراز انقلابی و در اقدامات دولتی - بدون آن که هیچ نوع ناسازگاری میان آن‌ها احساس شود.

بنابراین اشتباه خواهد بود اگر بگوییم که تأسیس بین‌الملل کمونیستی به معنای آغازگاه تازه‌ای در سیاست خارجی شوروی بود، تا در مسیر آن تأثیر فوری داشت. همین که جنگ داخلی آغاز شد، آن سیاست ضرورتاً متوجه فراهم‌آوردن اسباب تجزیه قدرت دشمن از راه تبلیغات انقلابی شد - چه در داخله و چه در میدان جنگ. در لحظه‌ای که کمینترن به وجود آمد، آن تبلیغاتی که در نابود کردن ارتش فرسوده آلمان مؤثر افتاده بود برای نیروهای پیروز ولی به همان اندازه فرسوده متفقین نیز همان خطر را داشت. در ژانویه ۱۹۱۹ که دولتمردان کشورهای متفق برای اجلاس کنفرانس صلح در پاریس گرد آمدند و درباره اشغال روسیه از طرف نیروهای متفقین مذاکره کردند، نخست‌وزیر انگلستان صراحتاً به همکارانش اطمینان داد که «اگر او امروز بخواهد هزار سرباز انگلیسی برای این منظور به روسیه بفرستد، ارتش شورش خواهد کرد»، و «اگر عملیات نظامی برضد بلشویک‌ها آغاز شود، انگلستان هم بلشویکی می‌شود و یک شورا هم در لندن برپا می‌کنند». ۵۴ لویدجورج به شیوه همیشگی‌اش با گزافه سخن می‌گفت. اما ذهن تیز او آثار ناراحتی را درست تشخیص داده بود. در نخستین ماه‌های ۱۹۱۹ در نیروی دریایی و واحدهای نظامی فرانسه که در اودسا و سایر بندرهای دریای سیاه پیاده شده بودند شورش‌های نظامی رخ داد، چنان که در آغاز آوریل فرانسویان ناچار به تخلیه شهر شدند. درباره سربازان چندین ملیت که زیر فرمان انگلیس در جبهه آرخانگل می‌جنگیدند، مدیر عملیات نظامی در وزارت جنگ در مارس ۱۹۱۹ گزارش می‌دهد که روحیه «به‌قدری بد است که آن‌ها را در معرض تبلیغات بسیار فعالانه و موزیانه بلشویک‌ها قرار داده است، که دشمن با حرارت و مهارت روزافزونی اجرا می‌کند». ۵۵ جزئیات قضیه مدت‌ها بعد به‌واسطه گزارش‌های رسمی امریکاییان فاش شد. روز ۱ مارس ۱۹۱۹، در میان سربازان فرانسوی که دستور داشتند به خط جبهه بروند شورش روی می‌دهد؛ چندین روز پیش‌تر، یک گروهان

54. *Foreign Relations of the United States: The Paris Peace Conference, 1919*, iii (1943), 590-1.

55. *The Evacuation of North Russia, 1919*, Cmd 818 (1920), p. 25.

پیاده انگلیسی «از رفتن به جبهه سرپیچی کرده» بود، و کمی بعد یک گروهان امریکایی نیز «تا مدتی از بازگشت به محل وظیفه خود در جبهه سرپیچی کرده» بود.^{۵۶} در پرتو چنین تجاربی بود که دولت انگلستان در مارس ۱۹۱۹ تصمیم گرفت شمال روسیه را تخلیه کند؛ گرچه عمل تخلیه شش ماه بعد انجام گرفت.

شورش در میان سربازان با ناخشنودی وسیع در مراکز صنایع بریتانیای کبیر همراه بود. در زمان آتش‌بس گزارشی که از طرف وزارت خارجه انگلیس در اختیار سفارت امریکا در لندن قرار گرفته بود حاکی از این نظر بود که «گذشته از برخی مراکز، به ویژه کلاید و ویلنه جنوبی، [در جاهای دیگر] بلشویسم در حال حاضر خطری ندارد». با این حال دولت انگلستان احتیاط را از دست نمی‌نهاد:

مراقبت کامل به عمل می‌آید که هر قدر [اوراق] تبلیغات از خارج وارد می‌شود توقیف و معدوم گردد، و هر جا ممکن باشد در مورد نوشته‌های آتش‌افروزانه‌ای که در داخل کشور به طور مخفیانه به چاپ می‌رسند نیز اقدامات مشابه معمول می‌شود. ضد تبلیغات نیز از طریق توزیع بی سروصدای جزوه‌هایی که برای تعلیم دادن مردم در خصوص معنای واقعی بلشویسم تنظیم شده است جریان دارد و مقالات مناسب در روزنامه‌های یکشنبه که معمولاً کارگران می‌خوانند به چاپ می‌رسد.^{۵۷}

نخستین اقدام جدی برای برهم‌زدن نظم جامعه از طریق دعوت به اعتصاب عمومی در پایان ژانویه ۱۹۱۹ در گلاسگو صورت گرفت؛ و نام «جمعه سرخ» تا مدت‌ها به عنوان اوج جنبش انقلابی در رودخانه کلاید در خاطرها

56. *Papers Relating to the Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (Washington, 1937), pp. 620-3; [J. Cudahy], *Archangel, the American War with Russia* (1924), pp. 99, 126-7, and C. Maynard, *The Murmansk Venture* (n.d. [1928]), p. 190;

در سند آخر موارد متعددی از نافرمانی و شورش‌های جزئی در نیروهای متفقین در شمال روسیه برآثر تبلیغات شوروی نقل شده است.

57. *Foreign Relations of the United States, 1918: Russia*, i (1931), pp. 727-8.

باقی بود. کانون نارضایی از سیاست دولت در قبال روسیه دیداری بود که روز ۹ فوریه ۱۹۱۹ در تالار آلبرت لندن تشکیل شد و نبرد «دست‌ها از روسیه کوتاه» را آغاز کرد. یک ماه بعد، فاینبرگ، نماینده انگلیس در کنگره تأسیس کمینترن، به زبانی سخن گفت که به نظر می‌رسید از واقعیات مایه می‌گیرد:

جنبش اعتصابی در سراسر انگلستان گسترش می‌یابد و به همه شاخه‌های صنایع سرایت می‌کند. در ارتش انضباط بسیار سست شده است، و این در سایر کشورها نخستین نشانه انقلاب بوده است. ۵۸.

در همین ایام لنین به یک خبرنگار انگلیسی می‌گوید: «ممکن است انگلستان به نظر شما مصون جلوه کند، ولی میکروب وارد شده است. ۵۹» در این زمان گرسنگی در اروپای مرکزی بیداد می‌کرد، و بی‌سر و سامانی همه‌جا را گرفته بود؛ اعتصاب و اغتشاش حتی در کشورهای بی‌طرف و آرامی مانند هلند و سویس نیز پیش می‌آید. در ۲۱ مارس ۱۹۱۹، درست دو هفته بعد از پایان کنگره تأسیس کمینترن، در بوداپست جمهوری شوروی اعلام شد. روز بعد، هاوز در پاریس نگرانی خود را در دفتر خاطراتش چنین ثبت کرد:

58. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 70.

بنابر یک گزارش اطلاعاتی بسیار یک‌طرفه، مورخ ژوئن ۱۹۱۹، در ایالات متحده دفتر مارتنس، نماینده به رسمیت شناخته‌نشده شوروی در نیویورک، «بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین طرح تبلیغاتی حزب لنین است که در کشوری غیر از روسیه اجرا شده است»

(*Foreign Relations of the United States, 1919: Russia* (1937), p. 147).

خواست‌های کمیته «دست‌ها از روسیه کوتاه» تخلیه نیروهای بریتانیا و پایان دادن به پشتیبانی از «سفیدها» و محاصره اقتصادی و استقرار مناسبات دیپلماتیک با دولت شوروی را هم دربر داشت

(W. P. and Z. K. Coates, *A History of Anglo-Soviet Relations* (1943), p. 141).

59. A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 149.

بلشویسم دارد همه‌جا پیش می‌رود. مجارستان تازه تسلیم [بلشویسم] شده است. ما روی يك مخزن باز باروت نشستیم که يك روز جرقه‌ای ممکن است آن را منفجر کند. ۶۰

تقریباً در همان لحظه لویدجورج در يك یادداشت محرمانه، که برای چیره‌شدن بر سرسختی کلمانسو در کنفرانس صلح نوشته شده بود وضع را با گزاره‌گویی توصیف می‌کند:

روحیه انقلاب سراسر اروپا را فرا گرفته است. نه تنها نارضایتی، بلکه احساس عمیق خشم و طغیان برضد اوضاع فرارسیدن جنگ در میان کارگران وجود دارد. تمام نظام موجود از حیث‌جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌اش از این سر تا آن سر اروپا از طرف توده‌های جمعیت موره تردید قرار گرفته است. ۶۱

در اوایل ماه آوریل يك جمهوری شوروی دیگر در مونیخ اعلام شد. انقلاب جهانی در جریان بود. لنین در همان ماه از شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری تقاضا کرد که پشتیبانی کامل خود را از بسیج برضد کولچاک اعلام کنند، و در عین حال به شورش‌های فرانسویان در اودسا و تشکیل جمهوری‌های شوروی در اروپای مرکزی اشاره کرد و آن‌ها را دلیل بر این گرفت که «پیروزی ما در مقیاس جهانی کاملاً مسلم است»، و در پایان سخنرانی‌اش به مناسبت اول ماه مه در میدان سرخ چنین شعار داد: «زنده باد جمهوری بین‌المللی شوراها! زنده باد کمونیسم!» ۶۲ نه تنها زینوویف در نخستین شماره نشریه کمینترن آن پیش‌بینی معروف را مطرح کرد که تا يك سال دیگر مردم رفته‌رفته فراموش می‌کنند که از اروپا چه نبردی برای خاطر کمونیسم درگرفته است ۶۳، بلکه لنین نیز که بسیار

60. *The Intimate Papers of Colonel House*, ed. C. Ceymour, iv (1928), 405.

61. *Papers Respecting Negotiations for an Anglo-French Pact*, Cmd 2169 (1924), p. 78.

62. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 230, 269.

63. *Kommunisticheski Internatsional*, No. 1 (May 1919), col. 25

هشیارتر از او بود با الهام گرفتن از پیمان ورسای به این نتیجه رسید که «جنبش انقلابی عظیمی» در آلمان وجود دارد، و چنین پیش‌بینی کرد که «این ژوئیه آخرین ژوئیه دشوار ما خواهد بود، و در ژوئیه آینده ما پیروزی جمهوری شوروی بین‌المللی را تبریک خواهیم گفت».^{۶۴} در این ضمن، مکیدن شیرۀ جبهه دشمن با عمل انقلابی به هر وسیله‌ای که مقدور بود - و کمینترن جدیدترین و دوررس‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌رفت - تنها سیاست خارجی مؤثری بود که دولت شوروی در اختیار داشت؛ و در تابستان ۱۹۱۹ به نظر می‌رسید که از این سیاست نتایج عالی به دست می‌آید.

بنابراین به هیچ روی غریب و ناهنجار نمی‌نمود که چیچرین، در مقام مسؤل نارکومیندل، در این زمان با زینوویف، که در رأس کمینترن قرار داشت، همدست باشد، و زبان این دو ارگان را نتوان از یکدیگر تمیز داد. هنگامی که در آوریل ۱۹۱۹ در مونیخ حکومت شوروی تشکیل شد، چیچرین در پیامی که در «ایزوستیا» انتشار یافت به آن حکومت چنین تبریک گفت:

ما می‌توانیم مطمئن باشیم که دور نیست آن روزی که متفقین سوسیالیست انقلابی با ما متحد شوند و از جمهوری باواریا در مقابل هر حمله‌ای پشتیبانی کنند. هر ضربه‌ای که به شما حواله شود، به ما حواله شده است. ما با اتحاد مطلق نبرد انقلابی خود را در راه رفاه همه کارگران و خلق‌های استثمارشده ادامه می‌دهیم.^{۶۵}

کمیته مرکزی اجرائی سراسری نیز با فرستادن تبریکات خود به جمهوری‌های شوروی مجارستان و باواریا اظهار یقین کرد که «پرولتاریای تمام جهان، که نمونه‌های نمایان رستاخیز پیروزمندانۀ کارگران را در سه کشور اروپایی در پیش چشم دارد، با ایمان کامل به پیروزی از آن‌ها

64. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 381.

65. *Izvestiya*, 9, 10 April 1919, quoted in A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 352.

پیروی خواهد کرد». ۶۶ ده روز بعد چیچرین پیامی خطاب به کارگران کشورهای متفق امضا کرد و کمک متفقین را به نیروهای «سفید» در جنگ داخلی و محاصره اقتصادی روسیه را از طرف متفقین مورد اعتراض قرار داد. ۶۷

هنگامی که شرایط صلح متفقین برای نخستین بار در ورسای به آلمانی‌ها ابلاغ شد، فرصت تازه‌ای به دست آمد. زینوویف از طرف کمیته اجرائی کمینترن اعلامیه‌ای صادر کرد که می‌گفت «انقلاب پرولتاریایی تنها راه رستگاری طبقات محروم در سراسر جهان است»، و با این کلمات به پایان می‌رسید:

مرگ بر صلح ورسای، مرگ بر برست جدید!
مرگ بر حکومت سوسیال خائنین!
زنده باد قدرت شوراها در سراسر جهان! ۶۸

در همان لحظه چیچرین جزوه‌ای منتشر کرد که کمیته اجرائی کمینترن ترجمه آلمانی و فرانسوی آن را درآورد. عنوان این جزوه «به کارگر آلمانی» بود و با همان پیام انقلابی به پایان می‌رسید:

جای شما در صفوف رزمندگان کمونیست انقلابی است؛ آن‌جا است که از مصیبت کنونی خود رستگار می‌شوید. ۶۹

در آن روزها در آلمان نیز، مانند روسیه، فقط اقدام انقلابی با وضع موجود متناسب می‌نمود. چیچرین «سیاست خارجی دو بین‌الملل» را در مقاله‌ای در شماره اکتبر نشریه کمینترن تشریح کرد، و گفت که تمام فعالیت کمینترن عبارت است از يك «سیاست خارجی پرولتاریایی» - [یعنی] تماس میان سازمان‌های کارگران و کمک متقابل در همه موارد ممکن. در

66. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 237-8.

67. *ibid.*, 238-42.

68. *Kommunistischeski Internatsional*, No. 2 (June 1919), cols. 149-50: it was published in German in *Die Internationale*, i, No. 11-12 (18 August 1919), pp. 244-8.

69. G. Chicherin, *An den Deutschen Arbeiter* (Moscow, 1919)

فضای خوشبینانه تابستان ۱۹۱۹، چیچرین در سراسر مقاله خود از «حکومت‌های شوروی» به صیغه جمع سخن می‌گوید:

وظیفه مبارزه برای تضمین و تحکیم وضع بین‌المللی حکومت‌های انقلابی شوروی در برابر احزاب و گروه‌های انقلابی پرولتاریای همه کشورها قرار دارد. برای آن احزاب و گروه‌هایی که در موضع انقلابی شوروی قرار دارند، برنامه سیاست خارجی نوین فقط از این طریق میسر است.

چیچرین اذعان می‌کند که آن حکومت‌ها «به عنوان حکومت‌هایی که به‌طور «دفاکتو» در میان حکومت‌های موجود وجود دارند، ناچارند که خود را در روابط خاصی با حکومت‌های موجود قرار دهند، و این روابط تعهداتی را بر آنها تحمیل می‌کنند که باید به حساب بیایند». اما از طرف دیگر، حکومت‌های شوروی - که شاید اینجا منظور چیچرین جامعه ملل باشد - «از مشارکت در هرگونه دسته‌بندی حکومت‌های امپریالیست دوری می‌جویند». ۷۰ کمک متقابل میان کارگران و حکومت‌های کارگری در آن زمان ظاهراً تمام محتوای سیاست خارجی پرولتاریایی را تشکیل می‌داد. هیچ چیز دیگری نه لازم بود و نه عملی.

اما علائم و آثار به هیچ روی مساعد به نظر نمی‌رسید. در ۱ مه ۱۹۱۹ عمر بی حاصل جمهوری شوروی باواریا، که به حال خود گذاشته شده و از جانب پرولتاریای پروس هیچ پشتیبانی مؤثری دریافت نکرده بود، ناگزیر به پایان رسید. در اواسط ژوئن کمونیست‌ها در وین سر به شورش برداشتند اما با رسوایی شکست خوردند. در اوایل اوت ۱۹۱۹ رژیم شوروی مجارستان که اندکی جاندارتر بود در برابر مخالفت داخلی و مداخله ارتش رومانی، با پشتیبانی متفقین غربی، تاب‌نیاورد و برافتاد. این شکست‌ها، و به تمویق‌افتادن انقلاب جهانی، «ج ش ف س ر» را در جهان سرمایه‌داری دشمن از هر کمک خارجی محروم ساخت. در پاییز ۱۹۱۹ همه نیروهای «سفید» نیز که در برابر حکومت شوروی صف بسته بودند به نوبت خود به اوج فعالیت و توفیق رسیدند - کولچاک در سرحد سیبری، یودنیچ در جلو پتروگراد، و دنیکن در اوکراین و روسیه مرکزی.

در ماه‌های اکتبر و نوامبر کار به جای باریک رسید و ادامه حیات رژیم به مویی بسته بود.

بین‌الملل نوبنیاد کمونیستی نخستین گام‌هایش را در این جهان تار و دشمن‌خیز برداشت. لشکریان روس «سفید»، که متفقین فعالانه از آن‌ها حمایت می‌کردند، تا قلب خاک شوروی پیش رفته بودند؛ در همه نقاط مهم مرزهای کشور نیروهای دشمن اردو زده بودند. همه‌جا مرزها بسته بود. حکومت شوروی را در قرنطینه گذاشته بودند. حتی روزنامه‌های خارجی به‌طور نامرتب به مسکو می‌رسید، یا اصلاً نمی‌رسید؛ نوشته‌های لنین در این سال پر از شکایت از دشواری به دست‌آوردن اخبار تازه و دقیق از رویدادهای خارجی است. ۷۱. نشریه کمینترن، «کامونیتیچسکی اینترناسیونال»، در سراسر سال به سردبیری زینوویف مرتباً منتشر می‌شد. اما فقط هسته‌ای از سازمان بین‌الملل به وجود آمده بود؛ و در استیصال تابستان ۱۹۱۹ برداشتن هیچ گامی در راه مؤثر ساختن این سازمان مقدور نشد. ۷۲. هنگامی که روتگرز، نماینده هلند در کنگره تأسیس کمینترن، در روابط اکتبر ۱۹۱۹ از مسکو روانه هلند شد حکمی از طرف لنین با خود برد که دفتر کمینترن را برای اروپای غربی در هلند باز کند و در آنجا یک کنفرانس بین‌المللی تشکیل دهد - که تلاش تصادفی و زمینه‌ای بود برای بیرون آوردن مسکو از حالت انزوا. ۷۳. به‌رغم خوش‌بینانه‌ترین برآوردها از چشم‌انداز انقلاب جهانی، شاید دست رهبران شوروی از لحاظ امکان مادی برانگیختن این انقلاب هرگز به اندازه شش ماه پس از تأسیس کمینترن تنگ نبود؛ مسلماً پس از ۱۹۱۷ هیچ زمانی نبود که احزاب انتهای چپ در برخورد با مسائل خود کمتر

71. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 27-9, 35, 317, 475.

۷۲. در شرح انجلیکا بالابانوف از نخستین ماه‌های حیات کمینترن رنگ دشمنی شدید با زینوویف به‌چشم می‌خورد، اما تصویر کلی او از فضای آشفتگی و دسیسه‌پذیرفتنی است. بالابانوف اصرار دارد که تسلط روس‌ها را بر کمیته اجرائی کمینترن نشان دهد؛ این کار مشکل می‌توانست اجتناب‌پذیر باشد، زیرا که اعضای این کمیته از یک طرف «آزموده‌ترین افراد حزب کمونیست روسیه» بودند، و از طرف دیگر «عناصر به‌کلی ناشناس و بی‌ارزش...» که پیش از آن هرگز با بین‌الملل و حتی با خود جنبش سروکار نداشتند - مردم بی‌نام و نشانی که در مقابل اقتدار به‌خود می‌لرزیدند»

Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 239-40).

73. *Istoriik Marksist*, No. 2-3, 1935, pp. 90-1.

از آن ایام از مسکو کمک دریافت کنند یا از طرف مسکو در کار آن‌ها کمتر مداخله بشود.

پس از تأسیس کمینترن به نظر می‌رسد که هرگونه تماس با حزب کمونیست آلمان قطع شده و تا مدت درازی در مسکو هیچ خبری از آن حزب در دست نبوده است، جز این که نشریه «روته فانه» («پرچم سرخ») به طور غیرقانونی ولی مرتب در برلن منتشر می‌شد، و در سایر شهرهای آلمان نیز نشریه‌ای کمونیستی نظیر آن در می‌آید. ۷۴ پس از فاجعه ژانویه ۱۹۱۹ وضع حزب تعریفی نداشت. یوگیشس، که پس از مرگ روزا لوکزامبورگ رهبر سازمان باقی‌مانده حزب شناخته می‌شد، در ۱۰ مارس ۱۹۱۹ دقیقاً به همان ترتیب کشته شد. پس از او رهبری برعهده پل‌لوی افتاد، که در ۱۹۱۵ در کنفرانس سیمروالد شرکت کرده بود و پس از لوکزامبورگ برجسته‌ترین روشنفکر اسپارتاکوس‌بوند به شمار می‌رفت، منتها به مزاج رهبری داشت و نه اهل عمل بود. در دومین و آخرین کنگره کارگران و سربازان سراسر آلمان، که در آوریل ۱۹۱۹ در برلن تشکیل شد، فقط یک نماینده کمونیست حضور داشت. مذاکرات کنگره به کش‌مکش میان اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و اقلیت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان مبدل شد. اما این کش‌مکش به کلی غیرواقعی بود، زیرا که هر دو طرف اقتدار مجلس ملی را که با آرای عمومی برگزیده شده بود می‌پذیرفتند، و این مجلس از ماه فوریه به بعد در وایمار تشکیل شده بود. لنین به رهبران حزب سوسیال‌دموکرات مستقل که گمان می‌کردند دموکراسی پارلمانی با رژیم شوراهای سازگار است از راه دور ریشخند می‌زد. ۷۵ معایب ایدئولوژیک و سازمانی جمهوری شوروی باواریا هرچه بود، سقوط سریع آن ضربه دیگری به امر انقلاب آلمان وارد کرد و طرفداران آن در تابستان ۱۹۱۹ عموماً دلسرد شدند و عقب‌نشینی کردند. ۷۶ در «حالت محاصره» ای که در ژانویه ۱۹۱۹ اعلام شد، حزب کمونیست آلمان به صورت یک سازمان غیرقانونی درآمد، که

74. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 476.

75. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 317-19.

۷۶. دو سال بعد توماس، کمونیست باواریایی، در یک کنگره حزبی اعلام کرد که «برافتادن جمهوری نارس باواریای شوروی به معنای سقوط انقلاب آلمان نیز بود» (*Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (1921), p. 77).

فقط به طور مخفی می‌توانست فعالیت کند. حتی پیمان ورسای هم نتوانست حالت بی‌اعتنایی عمومی را از میان ببرد. محکومیت آتشین این پیمان از طرف کمیته اجرائی کمینترن فقط پژواک ضعیفی در اظهارات حزب کمونیست آلمان داشت. «احکام صلح» این حزب، که آثار قلم تحلیلی و شکاک پل‌لوی در آن مشهود بود، می‌گفت که شکل نظامی حکومت، که پیش از جنگ بر آلمان فرمان می‌راند، اکنون دوباره برقرار شده است و «در حکومت یک امپریالیسم ورشکسته» قبول یا رد شرایط صلح به یک اندازه مصیبت‌بار خواهد بود. ۷۷ در اعلامیه‌ای که برای توزیع عمومی تهیه شده بود رد پیمان را مرجح دانسته بودند، به این دلیل که، اگرچه نتایج رد یا قبول برای پرولتاریا فرقی نمی‌کند، قبول پیمان «مهلت نفس تازه کردن به ضد انقلاب می‌دهد»، و حال آن که رد آن بورژوازی آلمان را به «آخرین بحران، که از آن جان به در نخواهد برد» وارد می‌کند. ۷۸

اما در اواخر تابستان ۱۹۱۹ حزب کمونیست آلمان وسیله ارتباط مهمی با روسیه پیدا کرد. رادک پس از بازداشت در فوریه ۱۹۱۹ تحت بازجویی طولانی قرار گرفت و به مدت شش ماه در زندان انفرادی بود. سپس گویا با تصمیم وزارت جنگ آلمان به بند بهتری در زندان منتقل شد و در آنجا به گفته خود او نوعی «محل سیاسی» دائر کرد. در دسامبر ۱۹۱۹ از زندان آزاد شد و آخرین هفته‌های اقامت در برلین را کمابیش تحت نظر پلیس به سر برد - نخست در آپارتمان یک ژنرال بازنشسته خوش‌مشراب و سپس نزد یک افسر پلیس، تا روزی که مقدمات بازگشتش به مسکو فراهم شد، و در ژانویه ۱۹۲۰ به راه افتاد. ۷۹ بدین ترتیب از

77. *Die Internationale, i, No. 2-3* (30 May 1919), pp. 28-32.

78. Quoted in O. K. Flechtheim, *Die KPD in der Weimarer Republik* (Offenbach, 1948), p. 56.

۷۹. خاطرات رادک از این ماجرا، که با نوعی مبکروچی نوشته شده است، هفت سال بعد *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 163-72 منتشر شد. نخستین کسی از دنیای خارج که رادک با او تماس گرفت یک نفر سوسیال‌دموکرات سوئسی و دارای اصلی اتریشی بود که با نام مستعار کارل مور فعالیت می‌کرد و «قریب گفتگوی مرا با کسانی داد که بدون همکاری او دستشان به من نمی‌رسید»؛ تنها برگه تاریخ دقیق انتقال رادک از زندان به سلول ممتاز این است که انتقال هنگامی روی داد که «انقلاب قهرمانی مجارستان را درهم شکسته بودند»، یعنی پس از ←

اوت ۱۹۱۹ تا پایان سال رادک توانست با جهان خارج ارتباط کافی داشته باشد، و به زودی در حزب کمونیست آلمان اعتبار و نفوذ خاصی به دست آورد. بنا به گفته خود او، رادک حاضر نشد که در زندان با رهبران این حزب ملاقات کند، مبادا برای آن‌ها اشکالی پیش بیاید، اگرچه با آن‌ها مرتباً مکاتبه داشت و توانایی آن‌ها را در رهبری شاهد بود. در این زمان بود که رادک تردیدهایی درباره آینده حزب کمونیست و انقلاب آلمان پیدا کرد، و این تردیدها در همه اندیشه و کردار آینده خود او مؤثر افتاد. رادک پس از بیرون آمدن از زندان با پل لوی و کلارا زتکین و همه رهبران اصلی حزب کمونیست دیدار کرد. ۸۰ ولی دست کم تا نوامبر ۱۹۱۹، هنگامی که کاپ به عنوان نماینده نیمه رسمی دولت شوروی وارد برلن شد، ۸۱، ظاهراً نه رادک و نه هیچ کس دیگری در برلن ارتباط منظمی با مسکو نداشته است. هر کاری که او در برلن صورت داده با اختیار خود او بوده است. ۸۲.

در پاییز ۱۹۱۹، «دبیرخانه اروپای غربی» کمینترن بجای جبران این نارسایی‌های سازمانی در برلن برپا شد. اکنون دیگر نمی‌توان معلوم کرد که این گام به ابتکار چه کسی برداشته شده، و آیا برداشته شدن این



اوت ۱۹۱۹ (ibid., p. 168). روت فیشر، که مرتباً به ملاقات رادک در زندان می‌رفت، می‌گوید که پروانه لازم برای ملاقات را از وزارت جنگ گرفته بود (Stalin and German Communism (Harvard, 1948), pp. 206-7)؛ دلایل مداخله وزارت جنگ به نفع رادک بعداً مطرح خواهد شد.

80. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 166-7, 171:

داوری رادک درباره رهبران حزب کمونیست آلمان ممکن است بازتاب شکست‌های بعدی آن‌ها باشد. بدینی رادک نسبت به انقلاب در آلمان او را درباره بقای انقلاب در روسیه نیز بدبین ساخت، زیرا که آن دو انقلاب هنوز در اندیشه بلشویک‌ها پیوند نزدیکی داشتند. روت فیشر می‌گوید که رادک در ایام تعرض یودنیچ در اتاق زندان قدم می‌زد و هر ساعت منتظر دریافت خبر مصیبت‌بار بود (Ruth Fischer (Stalin and German Communism (Harvard, 1948), p. 93).

۸۱. برای اطلاع درباره کاپ نگاه کنید به ص ۳۸۵ زیر.

۸۲. رادک خبر انتصاب خود را به نمایندگی اوکراین در برلن در روزنامه «تایمز» خواند (Krasnaya Nov', No. 10, 1926, p. 162) و اسناد مربوط به هشتمین کنگره حزب را که در مارس ۱۹۱۹ در مسکو تشکیل شده بود فقط هنگامی به دست آورد که کاپ هشت ماه بعد آن اسناد را به برلن آورد (ibid. p. 169).

گام پیش از دادن حکم به روتگوز برای تأسیس «دفتر اروپای غربی» در هلند بوده است یا پس از آن، یا حتی با مرکز کمینترن در مسکو در این باره مشورت شده است یا نه؛ این که خطر تداخل وظایف دو سازمان یا بروز تعارض میان آنها ظاهراً از خاطر کسی نگذشته، نشان می‌دهد که سازمان کمینترن در نخستین سال تأسیس آن آشفته و بی‌سامان بوده است. پاره‌ای قرائن حاکی از این است که رادک در این کار دخالت داشته است. سران دبیرخانه عبارت بودند از توماس، از کمونیست‌های باواریا، که توانسته بود یک چاپخانه مخفی برای کمینترن در هامبورگ برپا کند، و برونسکی، کمونیستی که اصلاً لهستانی بود و در ۱۹۱۸ زیر نظر یوفه در برلن نمایندگی بازرگانی شوروی را برعهده داشت؛ هر دو به ملاقات رادک در زندان رفته بودند. ۸۲ دبیرخانه اروپای غربی ولادت خود را با صدور اعلامیه‌ای خطاب به کارگران جهان به مناسبت دومین سالگرد انقلاب اکتبر اعلام کرد و از کارگران خواست که با مداخله در خاک روسیه مقابله کنند. در این اعلامیه گفته شده بود که اگر کارگران اروپا به کمک انقلاب روسیه نشتابند، آن وقت کارگران روسیه حق خواهند داشت که بگویند: «ما برای رهایی پرولتاریا همه چیز را فدا کردیم، شما هیچ چیز را. ما آزاد می‌میریم، شما محکومید که در بردگی زندگی کنید.» ۸۲ کار عمده دبیرخانه عبارت بود از نشر اطلاعات درباره پیشرفت‌ها و دستاوردهای رژیم شوروی در روسیه. ولی به نظر می‌رسد که این دبیرخانه به‌جز دریافت اسناد رسمی کمینترن چندان ارتباطی با مسکو نداشته و از هیچ منزلت یا اهمیت سیاسی برخوردار نبوده است. ۸۵ در دومین کنگره

83. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 167-8;

برونسکی با رادک موافق بود که «نخستین موج انقلاب فرونشسته است و وظیفه ما عبارت است از سازمان‌دادن توده‌ها برای موج بعدی» (ibid., p. 167)؛ وقتی که لوی و زتکین در نوامبر ۱۹۱۹ رادک را در آپارتمان او در برلن ملاقات کردند، رادک به آنها کمک کرد که «احکام»ی برای دبیرخانه اروپای غربی بنویسند (ibid., p. 171).

84. *Kommunistisches Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols. 1099-102;

85. R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), pp. 134-5; *Bericht über den 3. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), p. 77.

کمینترن در ژوئیه ۱۹۲۰ یکی از سخنگویان این دبیرخانه را «محدود و کوتاه بین و تا حدی ناسیونالیست و غیر بین‌المللی» نامید.^{۸۶} در این ضمن امور حزب کمونیست آلمان دچار بحران شد. نظر اکثریت نخستین کنگره حزب برضد مشارکت در انتخابات پارلمانی و اتحادیه‌های کارگری موجود در سوابق ثبت شده بود. ۸۷. تصمیم اول در ژانویه ۱۹۱۹ اجرا شد و حزب از شرکت در انتخابات مجلس مؤسسان خودداری کرد (اگرچه این خودداری دلایل خاصی هم داشت، زیرا مجلس مؤسسان رقیب شوراهای موجود نمایندگان کارگران و سربازان بود). اما برای بیرون آمدن از اتحادیه‌های کارگری هیچ اقدامی نشد؛ و با رهبری موجود حزب احتمال چنین اقدامی هم نمی‌رفت. ار کنفرانس حزبی اوت ۱۹۱۹ تمام این مسأله از نو مطرح شد، و رهبران فشار آوردند که تصمیم ژانویه واگرد شود. از طرف دیگر جبهه مخالف مهمی به رهبری دو کمونیست هامبورگی، لائوفنبرگ و وولفهایم، مایل بود که همه کمونیست‌ها را از اتحادیه‌های موجود بیرون بیاورد. ۸۸. در دومین کنگره حزب، که به طور مخفی در اکتبر ۱۹۱۹ اجلاس کرد، این مسأله به وضوح مهم‌ترین موضوع بحث بود.

در این مرحله رادک که اکنون در زندان دست و بالش بازتر شده بود در مسأله دخالت کرد. ۸۹. نظر بلشویک‌ها در تأیید شرکت در انتخابات پارلمانی و اتحادیه‌های کارگری روشن و صریح بود، و رادک پیامی در بیان این نظر نوشت که در کنگره هایدلبرگ خوانده شد، و سپس از طرف حزب کمونیست به صورت جزوه جداگانه‌ای انتشار یافت. ۹۰. اما اندکی

86. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg 1921), p. 590.

۸۷. نگاه کنید به ص ۱۳۷ بالا.

88. O. K. Flechtheim, *Die KPD in der Weimarer Republik* (Offenbach 1948), p. 59.

۸۹. بنا به گفته رادک هفت سال بعد، علت مداخله او نامه‌ای بود از لوی که نشان می‌داد او هم به موضع گروه هامبورگ پیوسته است، (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 166-7) ولی به نظر نمی‌رسید که هیچ‌یک از اسناد آن دوره این نکته را تأیید کند.

90. K. Radek, *Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den*

پیش از افتتاح کنگره، روت فیشر با پیامی از طرف برونسکی به ملاقات رادک رفت. مضمون پیام این بود که پل‌لوی قصد دارد قطعنامه‌ای به کنگره پیشنهاد کند که نه تنها مشارکت در انتخابات و اتحادیه‌های کارگری را تأیید می‌کند، بلکه نتیجه‌اش این خواهد بود که هرکس به این قطعنامه رأی مخالف بدهد از حزب اخراج شود. این خبر رادک را، که از معدود بودن افراد و حالت انزوای حزب کمونیست آلمان در اندیشه بود، سخت نگران ساخت ۹۱ و به مقابله با انشعاب واداشت، زیرا که به نظر او با این انشعاب حزب باز هم ضعیف‌تر می‌شد و به صورت یک فرقه سیاسی بی‌اهمیت درمی‌آمد. رادک با شتاب نامه‌ای به لوی نوشت و از او خواش کرد که در این قضیه روش اقتناع در پیش بگیرد نه انضباط، و باعث انشعاب حزب نشود؛ این نامه را به دست روت فیشر داد که به هایدلبرگ

→
Oktober-Parteitag der KPD (Hamburg, 1919);

رادک عقیده گروه هامبورگ را با پرودونیسیم و آنارشیسیم و سندیکالیسم سازمان‌آمریکایی «کارگران صنعتی جهان» مقایسه می‌کند و آن را «خط جدید هامبورگ-آمریکا» می‌نامد (ibid., pp. 10-11).

۹۱. رادک، بنا بر گفته خودش، در این ایام نه تنها می‌خواست تماس با جناح چپ حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان را حفظ کند تا در آن حزب انشعاب به وجود آورد (که یک سال بعد در کنگره هاله به وجود آمد)، بلکه اشتامپفر، سردبیر نشریه «فورورترس» («به پیش»)، یکی از افراد انگشت‌شماری که از حزب سوسیال دموکرات آلمان به ملاقات او رفتند، پیشنهاد کردند که نوعی «جبهه موفق» میان حزب کمونیست و حزب سوسیال‌دموکرات تشکیل شود تا در برابر «پوچ» احتمالی ضدانقلاب مقاومت کنند. شرط این اتحاد باقی‌ماندن شوراهای بود، که اشتامپفر آن را رد کرد (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 167, 170). ظاهراً لائوفنبرگ و وولفهایم نیز به ملاقات رادک رفتند (*R. Fischer, Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 92)؛ هفت سال بعد، که مقررات درست‌کیشی سخت‌تر شده است، رادک از تماس خود با رهبران یک گروه یاغی سخنی نمی‌گوید. شرح رادک درباره نظریاتش در این ایام ممکن است تحت تأثیر گذشت زمان باشد. شاید او آن‌طور که بعدها وانمود می‌کند تاکنیک بعدی «جبهه متحد» را به آن وضوح پیش‌بینی نمی‌کرده است؛ اما آنچه می‌نویسد کمابیش با سایر شواهد قضیه مطابقت دارد.

بپرد. ۹۲. این خواهش در آخرین لحظه ۹۲ به دست لوی رسید، و لوی به آن اعتنایی نکرد، بلکه نظریات خود را به همان صورت اصلی به کنگره ارائه کرد - با قید این شرط نهایی که کسانی که با مفاد قطعنامه مخالفاند از حزب اخراج می‌شوند. ۹۳. پس از یک کشمکش تلخ و چند بار رأی‌گیری مخفی در مسائل خاص، کل قطعنامه با اکثریت سی و یک رأی در مقابل نوزده رأی به تصویب رسید و اقلیت از کنگره بیرون رفت. ۹۵. خبر انشعاب ناگهان از طریق رادیوی دولتی آلمان به مسکو رسید. لنین البته درباره اقلیت هیچ چیزی نمی‌دانست، جز این که جبهه «چپ» است. به نظر او، که به‌طور جداگانه به همان نتیجه رادک رسیده بود، امر بسیار مهم در آن لحظه این بود که نیروهای چپ وحدت خود را در برابر «کائوتسکیست‌ها» حفظ کنند، و به همین دلیل نامه‌ای پر از نگرانی به کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان نوشت و پیشنهاد کرد که اگر «بر سر مسأله اساسی توافق» وجود دارد (یعنی بر سر حکومت شوراها در مقابل حکومت پارلمانی بورژوازی)، به هر ترتیبی که مقدور باشد از بروز

92. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 168; R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 207.

اشاره قبلی به این کنگره (ibid., pp. 118-19) گمراه‌کننده است: دلیل این که اجلاس کنگره به جبهه مخالف اطلاع داده نشد این است که این جبهه هنوز در واقع از حزب اخراج نشده بود.

۹۳. بنا بر گفته لوی، نامه رادک «نیم ساعت پیش از افتتاح کنگره» رسید (P. Levi, *Was ist das Verbrechen? Die März-Aktion oder die Kritik daran?* (1921), p. 29).

رادک این را انکار می‌کند (Krasnaya Nov', No. 10, 1926, p. 168): اما این سخن او که نامه «در همان زمان» سخنرانی او در کنگره نوشته شده قانع‌کننده نیست.

94. *Bericht über den 2. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakus bund)* (n.d. [? 1919]), pp. 4-6.

95. ibid., p. 42.

سوابق کنگره نشان می‌دهد که شخصی که نامش ذکر نشده است به عنوان «نماینده بین‌الملل سوم» در کنگره حضور داشته و برای رد استدلال وولفهایم، که می‌گفت ساختار فدرال حزب به دلیل سابقه ج شرفس ر موجه است، در بحث دخالت کرده (ibid., p. 35)، ولی ظاهراً نقش دیگری در مذاکرات کنگره نداشته است. هویت او معلوم نیست، و به نظر می‌رسد که با مسکو هم در تماس نبوده است.

انشعاب جلوگیری کنند. ۹۶ اما دیگر کار از کار گذشته بود؛ زیرا که اقلیت اخراج شده دست‌اندرکار تأسیس حزب جداگانه‌ای بود به نام «حزب کارگران کمونیست آلمان»، که نیمی از ۵۰،۰۰۰ تن اعضای حزب کمونیست آلمان و تقریباً تمام اعضای حزب در شمال آلمان و در خود برلن را با خود می‌برد. اما ذکر این نکته لازم است که پس از تأسیس کمینترن نخستین مورد اخراج اقلیت مخالف به موجب معتقدات حزبی از طرف رهبران در حزب کمونیست آلمان پیش آمد، و به‌رغم نظر لنین و رادک، انشعاب هایدلبرگ عارضه ضعف اساسی حزب کمونیست آلمان بود، نه علت آن ضعف؛ و مسکو نیز هنوز به این ضعف پی نبرده بود. در تابستان و پاییز ۱۹۱۹ در سراسر اروپای مرکزی موج انقلاب به‌سرعت فرو می‌نشست. شکست‌های مونیخ و بوداپست ته‌مانده ایمان انقلابی توده‌ها را خشکاند. معلوم شد که خواست‌های اصلی کسانی که در زمستان تاریخ ۱۹۱۸-۱۹ حیات نظام موجود را تهدید می‌کردند صلح و نان بوده است، نه انقلاب اجتماعی یا سیاسی. در چنین اوضاعی برای حزب کمونیست آلمان آسان بود که برداشت خود را از حزب تغییر دهد، یعنی از راه حزب وسیع توده‌ای بازگردد و به راه تلاش گروهی از رهبران برای نفوذ در توده‌های فاقد بلوغ سیاسی و تعلیم‌دادن آن‌ها بیفتد. حزب کمونیست آلمان سنت و نام اسپارتاکوس بوند را، که بر این پایه دوم بنا شده بود، به ارث برد. بدین ترتیب، با آن که رادک در برلن قیافه سرش مسکو را به خود می‌گرفت که می‌کوشید حزب جوان آلمان را از روی حزب روسی طرح‌ریزی کند، و به همین عنوان هم پذیرفته می‌شد، تأثیری که در عمل به کار بسته می‌شد یک‌جانبه نبود و می‌توان گفت که رادک، آن مرد همه‌فن‌حریف، نیز به‌واسطه آشنایی با اوضاع آلمان به‌طور نامحسوس و ناهشیار تحت تأثیر سنت حزم و احتیاط اسپارتاکوس بوند قرار گرفته بود. پیام او به کنگره هایدلبرگ به زبان شور و شوق انقلابی متداول نوشته شده است؛ اما از کلماتی که نویسنده پیام برای تسلیت سقوط رژیم شوروی مجارستان به‌کار می‌برد طنین بدبینی ژرفی به‌گوش می‌رسد:

96. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 502-3;

لنین متوجه نبود که موضوع شوراهاى آلمان، که در هفته‌هاى آغاز انقلاب اهمیت حیاتی داشت، دیگر منتفی شده است.

انقلاب جهانی روندی است بسیار طولانی، که در آن باید شکست‌های مکرر را انتظار داشت. من شکی ندارم که در هر کشوری پرولتاریا ناگزیر خواهد بود دیکتاتوری خود را بارها بنا کند، و پیش از پیروزی نهایی بارها سقوط این دیکتاتوری را خواهد دید. ۹۷

این روحیه الهام‌بخش «احکامی درباره اصول و تاکتیک کمونیستی» بود که به قلم پل‌لوی تهیه شد و به تصویب کنگره رسید:

انقلاب يك ضربه واحد نیست، بلکه تلاش طولانی و سرسختانه طبقه‌ای است که هزاران سال لگدمال شده است، و لذا طبعاً هنوز به وظیفه و نیروی خود آگاهی کامل ندارد، در معرض روند فراز و نشیب و جزر و مد قرار دارد... این مفهوم که جنبش توده‌ای را می‌توان به اتکای شکل خاصی از سازمان پدید آورد و لذا انقلاب مسأله‌ای است که به شکل سازمانی بستگی دارد، به عنوان بازگشت به اوتوپیسم خرده‌بورژوازی طرد می‌شود. ۹۸

سرانجام، وقتی که رادک در نوامبر ۱۹۱۹ در تهیه این احکام برای دبیرخانه کمینترن در اروپای غربی با لوی و زتکین همکاری می‌کرد، نکته مهم در تنظیم رهنمودهای تاکتیکی این فرض بود که «انقلاب، حتی در مقیاس اروپایی، روندی طولانی» خواهد بود؛ و چنان که رادک به صراحت اذعان می‌کند، به دلیل این فرض بود که پس از بازگشت به مسکو مورد انتقاد بوخارین قرار گرفت. ۹۹ در این ایام نخستین نشانه‌های اختلاف میان رهبران بلشویک پدیدار می‌شود — نه تنها بر سر تاکتیک کمونیست‌ها در اروپا، بلکه نیز بر سر اشتباه اساسی مسکو درباره دامنه و رشد جنبش انقلابی اروپا. رادک، که وضع آلمان را از نزدیک دیده

97. K. Radek, *Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den Oktober-Parteitag der KPD* (1919), p. 5.

98. *Bericht über den 2. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d. [? 1919]), p. 61.

99. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 171-2.

بود، کمتر از سایر رهبران بلشویک دچار این اشتباه محاسبه بود. در سایر کشورهای مهم تحولات کمتر از آلمان پیش‌رفته بود و امیدها هنوز به محک تجربه نخورده بود. در ایتالیا، در ابتدا واقعیت این بود که حزب بزرگ سوسیالیست همیشه با جنگ مخالفت کرده بود. میهن‌پرستی و سوسیالیسم در دو اردوگاه مقابل هم بودند؛ و سوسیالیست‌هایی که، مانند موسولینی، به زیر پرچم ملی رفتند مرتد شناخته می‌شدند. حزب سوسیالیست ایتالیا با هواداری پرشوری از انقلاب بلشویکی استقبال کرد - هم به دلیل شمار صلح بلشویک‌ها و هم به دلیل برنامه سوسیالیستی آن‌ها. لاتساری و بومباچی، دبیر اول و دبیر دوم حزب، در اوایل سال ۱۹۱۸ به سبب هواداری از انقلاب روسیه بازداشت و زندانی شدند. اگرچه در مارس ۱۹۱۹ هیچ نماینده ایتالیایی نتوانست برای کنگره تأسیس کمینترن خود را به مسکو برساند، حزب سوسیالیست ایتالیا فوراً همبستگی خود را به بین‌الملل جدید اعلام کرد. این همبستگی در کنگره حزبی اکتبر ۱۹۱۹ تأیید شد. کنگره به رهبری و با الهام گرفتن از سراتی، سردبیر نشریه حزبی «آوانتی» («به‌پیش»)، برنامه‌ای تصویب کرد که دست‌کم شباهت‌ظاهری فراوانی با برنامه بلشویک‌ها داشت - یعنی تصرف قهری قدرت سیاسی به دست پرولتاریا - و کمینترن را «ارگان پرولتاریای جهانی» می‌نامید. از طرف دیگر، در این کنگره دست‌کم سه گروه اقلیت پدیدار شدند - «رفورمیست‌ها»، به رهبری توراتی، که موضعی نظیر سوسیال‌دموکرات‌های آلمان داشت؛ «مرکزی‌ها» به رهبری لاتساری، که دید کلی‌شان صلح‌طلبی بود و تقریباً به سوسیال‌دموکرات‌های مستقل آلمان شباهت داشتند؛ و «چپ‌ها» به رهبری بوردیگا، که اصولاً با عمل پارلمانی مخالف بودند. در تورین نیز گروه دیگری بود به رهبری گرامشی و تاسکا و تولیاتی، که به نام نشریه‌اش گروه «اردینه‌نوو» («نظام نوین») نامیده می‌شد. این گروه بر اهمیت شوراها و کارخانه‌ای اصرار می‌ورزید و، مانند جنبش سرکارگران در جاهای دیگر، نظریات کمابیش سندیکالیستی داشت. اما هیچ در صدد آن نبود که این گروه را از حزب اخراج کند، و حزب به صورت یک سازمان صراحتاً التقاطی باقی ماند. اما رهبران کمینترن هنوز نمی‌توانستند سخت بگیرند. لنین این «پیروزی درخشان کمونیسم» را تبریک گفت و اظهار امیدواری کرد که این سرمشق وسیله از میان برخاستن اختلافات حزب کمونیست آلمان بشود، اگرچه هشدار داد که از «اپورتونیسم پنهان یا آشکار» در حزب

برحذر باشند. لنین گفت فقط باعث تأسف است که این حزب نام قدیمی «سوسیالیست» را نگه داشته است. ۱۰۰

در بریتانیای کبیر يك جنبش کمونیستی بالقوه به طور نامنظم و بی‌قاعده در حال رشد بود؛ و سیلويا پانکهرست در اواسط ژوئن ۱۹۱۹ گزارش نسبتاً دقیقی دربارهٔ این جنبش برای لنین فرستاد، که در پایان اوت در مسکو به دست لنین رسید. این نامه هفت گروه چپ را در بریتانیای کبیر برمی‌شمارد: (۱) اعضای اتحادیه‌های کارگری و حزب کارگر، که آن‌ها را اصلاً سوسیالیست نمی‌توان نامید؛ (۲) حزب کارگر مستقل، که دید آن صلح‌طلبانه و غالباً مذهبی است؛ (۳) حزب سوسیالیست بریتانیا، که شاخه‌ای است از فدراسیون سوسیال‌دموکرات و دارای برنامهٔ انقلابی، اما معتقد به عمل پارلمانی؛ (۴) سازمان سرکارگران، که خود را جنبش کمیتهٔ کارگران می‌نامد، و روش‌های متداول را بهبود می‌دهد و به انقلاب از طریق «اقدام مستقیم کارگران» عقیده دارد؛ (۵) حزب کارگر سوسیالیست، که بیشتر در اسکاتلند نفوذ دارد و با جنبش سرکارگران هم‌دست است و مانند آن به اقدام مستقیم عقیده دارد، منتها در انتخابات عمومی دسامبر ۱۹۱۸ چند نامزد نمایندگی نیز معرفی کرده است؛ (۶) فدراسیون کارگران سوسیالیست (سازمان خود سیلويا پانکهرست)، که در اصل شاخه‌ای از جنبش طرفداران حقوق زنان بوده است و اکنون در محلات شرق لندن پیروانی دارد، و عمل پارلمانی را طرد می‌کند و در کنگره‌ای که در ۱۹۱۹ در ویتسون تشکیل داده مدعی عنوان «حزب کمونیست بریتانیا» شده است؛ و (۷) انجمن سوسیالیستی ویلز جنوبی، که يك گروه محلی است و نظریاتی مشابه با فدراسیون کارگران سوسیالیست دارد. مذاکرات مقدماتی میان برخی از این گروه‌ها دربارهٔ امکان وحدت نشان داده است که جدی‌ترین موضوع مورد اختلاف مطلوب بودن مشارکت در انتخابات پارلمانی است. سیلويا پانکهرست به این امید به لنین نامه نوشته بود که لنین در پاسخ اقدام مستقیم را در مقابل عمل پارلمانی تأیید کند. لنین با احتیاط در پاسخ نوشت که به نظر شخص او کناره‌گیری از پارلمان اشتباه است. اما انشعاب میان «طرفداران صمیمی حکومت شوروی» بر سر این مسألهٔ ثانوی اشتباه بزرگ‌تری است. اگر بر سر این موضوع وحدت نظر مقدور نباشد، در آن صورت با تشکیل «دو

حزب کمونیست، یعنی دو حزب طرفدار گذار از نظام پارلمانی بورژوایی به حکومت شوروی»، که فقط در روش خود در قبال پارلمان بورژوایی موجود اختلاف داشته باشند، می‌توان «گامی در راه وحدت کامل» برداشت. ۱۰۱. بخشنامه‌ای هم از کمیته اجرایی کمینترن به همه احزاب کمینترن فرستاده شد، دائر بر این که اختلاف نظر بر سر این مسأله «درجه دوم» مانعی ندارد. ۱۰۲. ظاهراً از این بخشنامه هیچ اثری ظاهر نشد، اگرچه همبستگی حزب سوسیالیست بریتانیا به کمینترن در ماه اکتبر اعلام شد. ۱۰۳.

در فرانسه وضع از این هم بدتر بود. حزب سوسیالیست فرانسه، لونگه، نوه، مارگس، یکی از چهره‌های برجسته آن بود، هنوز غالباً «رفورمیست» محسوب می‌شد؛ کنفدراسیون عمومی کار سندیکالیست بود. حزب سوسیالیست فرانسه فعالانه از جنگ حمایت کرده بود و در افتخار پیروزی سهیم بود؛ و پس از حزب کارگر انگلیس جدی‌ترین طرفدار احیای بین‌الملل دوم به‌شمار می‌رفت. تنی‌چند از سندیکالیست‌های فرانسه که با جنگ مخالف بودند و در کنفرانس سیمروالد نماینده داشتند با احتیاط سازمانی به نام «کمیته همبستگی با بین‌الملل سوم» به وجود آوردند. ۱۰۴. اما این گروه کاری از پیش نبرد و چندان ارتباطی هم با مسکو نداشت. از میان رهبران بلشویک تروتسکی، که در زمان جنگ نزدیک به دو سال در پاریس به‌سر برده بود، بیش از هرکس با افراد اصلی این گروه آشنایی شخصی داشت و در ماه سپتامبر نامه سرگشاده‌ای خطاب به آن‌ها در نشریه کمینترن نوشت و اظهار اطمینان کرد که «اسر کمونیسم در فرانسه در دست‌های درستکار و محکمی» قرار دارد. ۱۰۵. در پایان اکتبر لنین نامه درودی از لوریوودریافت داشت، و در پاسخ مبارزه طولانی با «اپورتونیست‌هایی از نوع لونگه» را پیش‌بینی کرد؛ این

۱۰۱. نامه سیلویا پانکهرست بدون امضا همراه با پاسخ در این نشریه منتشر شد: *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 5 (September 1919), cols. 681-4;

پاسخ لنین در مجموعه آثار او آمده است (Sochineniya, xxiv, 431-42).

102. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 5 (September 1919), cols. 703-8.

103. *ibid.*, No. 7-8 (November-December 1919), col. 1114.

104. G. Walter, *Histoire da parti communiste francais* (1948), pp. 23-4

105. Trotsky, *Sochineniya*, xiii, 123-6.

پاسخ در ژانویه ۱۹۲۰ در نشریه «لاوی اووریر» («زندگی کارگری»)، ارگان گروه، به چاپ رسید. ۱۰۶

در ایالات متحده سه حزب مهم انتهای چپ پیش از ۱۹۱۹ عبارت بودند از کارگران صنعتی جهان، که سازمانی بود سندیکالیستی و نیمه انقلابی با پیروان فراوان در ایالات غربی ولی بدون برنامه سیاسی دقیق؛ حزب سوسیالیست یوجین دبز، و حزب کارگر سوسیالیست که به دست دانیل دو لیون، که تا قبل از مرگش در ۱۹۱۴ نظریه پرداز برجسته مارکسیست در ایالات متحده به شمار می آمد، تأسیس شده بود؛ هر دو حزب سوسیالیست و حزب کارگر سوسیالیست پس از ۱۹۱۶ بر سر مسأله جنگ دچار انشعاب شده بودند. در زمان جنگ لنین از کولونتای، که در ۱۹۱۶ در نیویورک به سر می برد، درباره حزب کارگر سوسیالیست و روابط آن با حزب سوسیالیست جویای اطلاعاتی شد. ۱۰۷، و بعد از انقلاب فوریه بود که، براساس اطلاعات محکم و تردیدناپذیر کولونتای، به حزب کارگر سوسیالیست و «عناصر انترناسیونالیست حزب فرصت طلب سوسیالیست» امید بست. ۱۰۸ اما تنها فرد امریکایی که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ لنین با او چندی در تماس بود روشنفکر جوانی بود به نام جان رید، که به هیچ حزبی وابستگی نداشت، و راینستاین، که حزب کارگر سوسیالیست با او قطع رابطه کرده بود. در اوت ۱۹۱۸ مایکل بورودین،

106. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 501;

لونگه در این زمان در موضع «مرکز» («سانتریست») بود.

107. Lenin, *Sochineniya*, xxix, 237, 290.

108. *ibid.*, xx, 128.

پس از انقلاب اکتبر لنین پاره ای از نوشته های دولیون را خواند و «در شکفت» شد «از این که دید دولیون از چه زمانی و تا کجا همان اندیشه های روس ها را دنبال کرده است»؛ لنین اضافه می کند که «نظریه او دایر بر این که نمایندگی باید بر پایه صنایع باشد و نه مناطق، همان نقطه نظام شوروی است» (A. Ransome, *Six Weeks*

in Russia in 1919 (1919), pp. 80-1) در حدود همان ایام لنین به یک خبرنگار

امریکایی، رابرت ماینور، می گوید که «دانیل دو لیون امریکایی نخستین بار اندیشه دولت شوروی را بیان کرده است» (*The World* (N.Y.), 8 February 1919).

۱۰۹. ولودارسکی، یکی از بلشویک های قدیمی که در ۱۹۱۳ به امریکا مهاجرت کرده و در ۱۹۱۷ بازگشته بود، مشکل «امریکایی» به حساب می آمد؛ این مرد در ژوئن ۱۹۱۸ در پتروگراد کشته شد.

بلشویکی که پس از ۱۹۰۵ به ایالات متحده مهاجرت کرده بود به مسکو بازگشت و پیشنهاد کرد که نامه‌ای برای کارگران امریکا ببرد. لنین نامه‌ای نوشت که يك پیام تبلیغاتی بود که در آن با ظرافت از طرح مسأله حزب طفره رفته بود. ۱۱۰ پاره‌ای از گروه‌های انتهای چپ در ۱ سپتامبر ۱۹۱۹ نمایندگان به کنفرانسی در شیکاگو فرستادند که به منظور تأسیس حزب کمونیست امریکا تشکیل می‌شد؛ باعث این کار حرکت ناشی از زایش کمینترن بود، نه فشار داخلی. اما خوش‌بینان گرایش‌های انشعاب و تفرقه جنبش کارگری امریکا را دست‌کم گرفته بودند. این گرایش‌ها ناشی از پراکندگی‌های جغرافیایی و نژادی و زبانی و وجود قشر بسیار بزرگی از کارگران سیر و مرفه بود. کنفرانس به هیچ روی نماینده تمام گروه‌ها نبود؛ حتی نمایندگان هم که در شیکاگو گرد آمدند با یکدیگر توافق نداشتند. از این کنفرانس سرانجام دو حزب جداگانه بیرون آمد: حزب کارگر کمونیست، که جان رید نیروی محرک آن بود، و حزب کمونیست امریکا، به رهبری لوئی فرینا^{۱۱۱}، که امیدش بیشتر به مهاجران اخیر اروپایی بود. قطعنامه‌ای که حزب کارگر کمونیست را به وجود آورد و تصمیم پیوستن به کمینترن را اعلام کرد در آخرین شماره آن سال نشریه رسمی کمینترن چاپ شد^{۱۱۲}؛ و جای تردید است که درباره

110. Lenin, *Sochineniya*, xxiii, 176-89.

از این نامه در ص ۱۲۰ بالا نقل شده است؛ در این زمان لنین بیشتر نگران دفاع در جنگ داخلی بود تا تبلیغ کمونیسم. جالب‌ترین مطلب درباره احتمال انقلاب در پایان نامه آمده است: «ما داو خود را روی ناگزیر بودن انقلاب می‌گذاریم، ولی این به هیچ روی به آن معنی نیست که ما آن‌قدر احمقیم که داو خود را روی ناگزیر بودن انقلاب در يك دوره معین بگذاریم. ما دو انقلاب بزرگ را در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ در کشور خود به چشم دیده‌ایم، و می‌دانیم که انقلاب‌ها برحسب سفارش یا با توافق روی نمی‌دهند.» حتی به نظر مارکسیست‌ها انقلاب در ایالات متحده رویداد دوردستی به نظر می‌رسید. نامه لنین خطاب «به کارگران امریکا»، مورخ سپتامبر ۱۹۱۹، ظاهراً مصاحبه‌ای بوده است با خبرنگار «کریسچن ساینس مونیتور» (ibid., xxiv, 465-6, 803, note 150) و در آن زکری از کمونیسم یا انقلاب نشده است.

۱۱۱. فرینا، که اصلاً ایتالیایی بود، برگزیده‌ای از سخنرانی‌های لنین و فروسکی را تحت عنوان «انقلاب پرولتاریایی در روسیه» چاپ کرده بود
(*The Proletarian Revolution in Russia* (N. Y., 1918.))

112. *Kommunistischeski Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols-1113-14

اختلاف دو حزب اطلاع بیشتری به مسکو رسیده باشد. ۱۱۲

در کشورهای کوچک‌تر نیز تصویر رشد احزاب کمونیست در ۱۹۱۹ به همین اندازه آشفته به نظر می‌رسد. حزب کمونیست لهستان در دسامبر ۱۹۱۸ از ادغام «سوسیال‌دموکراسی کشور پادشاهی لهستان و لیتوانی» و حزب سوسیالیست چپ لهستان به وجود آمد (حزب سوسیالیست لهستان در ۱۹۰۵ به دو حزب چپ و راست منشعب شده بود). این حزب چند هفته بر حوضه ذغال دومبروفا مسلط بود و در آنجا شوراها قدرت را به دست گرفتند؛ در ورشو و لودز نیز بر جنبش کارگری غلبه داشت. ۱۱۲ اما در اوایل ۱۹۱۹ حکومت جدید لهستان با پشتگرمی متفقین غربی توانست بر خطر شورش کمونیستی غالب شود و حکم خود را در سراسر کشور جاری سازد. هنگامی که مارخلفسکی (با نام مستعار کارسکی) در کنگره تأسیس کمینترن ظاهر شد، حزب کمونیست لهستان، که او نمایندگی‌اش را بر عهده داشت، دیگر یک سازمان تحت تعقیب و نیمه مخفی بیش نبود - وضعی که تا ربع قرن بعد ادامه داشت. حزب سوسیال‌دموکرات بلغارستان، که به دست جناح چپ خود (موسوم به «تسنياکي» یا «تنگ نظران») افتاده بود، در مه ۱۹۱۹ بدون انشعاب مهمی تغییر شکل داد و به حزب کمونیست بلغارستان مبدل شد. گذشته از حزب روسیه، این تنها حزب وسیع دارای رنگ بلشویکی بود که به کمینترن پیوست. حزب کارگر نروژ، که از لحاظ عقیدتی رنگی خاص خود داشت، یعنی رگه‌های لوتری و آنارشستی را با تفوه به مارکسیسم آمیخته بود، بدون تغییر نام به کمینترن پیوست. ساختار باز و رنگارنگ آن به حزب سوسیالیست ایتالیا بی‌شبهت نبود؛ و بعدها هر دو حزب برای مسکو مشکلات مشابهی فراهم کردند. بیشتر احزاب اروپایی دیگری که در سال اول حیات کمینترن به آن پیوستند

۱۱۳. شرح‌هایی از این تحولات در گزارشی که در ژوئن ۱۹۲۰ به دومین کنگره کمینترن تسلیم شده آمده است

Berichte zum Zweiten Kongress der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921), pp. 367-8.

مآخذ اخیرتر امریکایی متعدّدند ولی مختلف و مغشوش به نظر می‌رسند؛ موابق صحیح کمتر باقی مانده‌اند.

۱۱۴. شرح مفصّلی از منشأ حزب کمونیست لهستان در این کتاب آمده است:

The American Slavic and East European Review (N.Y.), xi (1952), 106-22.

گروه‌های سکتاریستی کوچکی بودند، غالباً مرکب از روشنفکران، که در امور سیاسی کشورهای خود تأثیری نداشتند. از میان این‌ها، حزب هلندی دارای ریشه‌های بومی نیرومندی بود و در میان کارگران پشتیبانانی داشت؛ اما کمتر از همه به اصول عقیدتی احزاب کمونیست پایبند بود و با گرایش‌های سندیکالیستی خود بعدها کمتر از همه انضباط کمینترن را رعایت می‌کرد. برخی از احزاب دیگر، به ویژه احزاب مجارستان و فنلاند، بیشتر متشکل از مهاجران مقیم مسکو بودند.

بدین ترتیب در سال دشوار ۱۹۱۹، هنگامی که مسکو در انزوای تقریباً کامل به سر می‌پرد، حتی آن قوت غیرمستقیمی که روسیه شوروی امیدوار بود با تأسیس کمینترن دریافت کند بیشتر بالقوه بود تا بالفعل. چیچرین در جزوه‌ای که در این زمان منتشر شده است تأسیس کمینترن را «بزرگ‌ترین رویداد تاریخی» می‌نامد، که «مهر آن بر تمام سیاست خارجی ما در سال جاری خورده است»، و اعلام می‌کند که سیاست خارجی شوروی «با نبرد میان انقلاب و جهان کهن یگانگی باز هم بیشتری یافته است». ۱۱۵. هفتمین کنگره شوراهاى سراسر روسیه، که در دسامبر ۱۹۱۹ اجلاس کرد، تأسیس کمینترن را «بزرگ‌ترین رویداد تاریخ جهان» نامید و چنین نتیجه گرفت که «منافع کارگران و دهقانان رنجبر تمام جهان نزدیکی رابطه میان شوراها و بین‌الملل کمونیستی را لازم می‌آورد». ۱۱۶. اما این بین‌الملل جدید هنوز دارای هیچ‌یک از صفات و مشخصات یک سازمان سیاسی کاری نبود - نه اعضای انتخابی داشت، نه سازمان کارآمد، نه سیاست معین. در واقع نگاهی به احزاب آن در همان آغاز کار نشان می‌داد که دستگاه با مسأله‌ای رو به رو است که باید فوراً به آن پردازد. آیا کمینترن بایستی پیوستن احزاب توده‌ای چپ - مانند احزاب ایتالیایی و نروژی - را هدف خود قرار دهد و از اصرار ورزیدن بر یک‌رنگی عقیدتی دست بردارد؟ یا بایستی بر انضباط سفت و سخت ایدئولوژیک اصرار ورزد و به چند عضو انگشت‌شمار اکتفا کند - یعنی سیاست پل لوی را در کنگره هایدلبرگ در پیش بگیرد؟ عجلتاً روش‌لنین و سایر رهبران بلشویک اعتدال حساب‌شده بود؛ کمینترن به سبب علاقه‌ای که به جلب عضو داشت، از آن پس هرگز مانند آن روزها آن همه اختلاف

115. G. Chicherin, *Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii za Dva Goda* (1920), pp. 29.

116. *S'ezdy Sovetov v Postanovleniyakh* (1939), pp. 141-2.

عقاید را تحمل نمی‌کرد. اما حدود همین تحمل نیز دقیقاً معین بود. لنین همچنان دل‌مشغول خیانت سوسیال‌دموکرات‌های ارتودوکس در ۱۹۱۴ بود، که باعث سقوط بین‌الملل دوم شد. از لحاظ او ایجاد بین‌الملل سوم پیش از هر چیز تلاشی بود برای گرده‌آوردن همه نیروهای واقعاً بین‌الملل و دست‌چپ در برابر آن خائنان. برای از پیش بردن این غرض، قدری آسان‌گیری را بدون بحث می‌پذیرفت. لنین در این ایام حتی با صلح‌طلبان و سندیکالیست‌ها نیز مدارای نسبی نشان می‌دهد، زیرا که آن‌ها را دست‌کم از آفت دولت‌پرستی مصون می‌داند. به این دلیل است که از انشعاب حزب کارگران کمونیست آلمان و حزب کمونیست آلمان اظهار تأسف می‌کند و با اشتیاق درصدد آشتی با جناح‌چپ‌حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان برمی‌آید؛ و در بریتانیای کبیر در برابر انشعاب بر سر مسائل فرعی، مانند شرکت در انتخابات پارلمانی، ناشکیبایی نشان می‌دهد (و حال آن‌که در ایام و اوضاع دیگری این مسأله را بسیار مهم دانسته بود). اما این روش به هیچ روی به معنای‌سازش با احزاب سوسیال‌دموکرات یا احزاب کارگر نوع قدیم نبود، تا چه رسد به احزاب بورژوا. به رغم میل آشکار لنین به این که دروازه‌ها هرچه بیشتر باز شوند، اگر این دوره آغاز کار را به عنوان مفهوم اخیرتر «جبهه متحد» با احزاب سوسیال‌دموکرات و بورژوا تعبیر کنیم، یا اگر تصور کنیم که مدارای ظاهری لنین با اختلافات عقیدتی، حتی در آن لحظه استیصال، فقط به دلیل ملاحظات مربوط به امنیت «ج ش ف س ر» بوده است، دچار اشتباه در ترتیب رویدادهای تاریخی شده‌ایم.

فصل بیست و چهارم

استمزاج‌های دیپلماتیک

در سراسر سال ۱۹۱۹ ضعف دولت شوروی، که از هر طرف در معرض تهدید دشمنان بود، قدرت ابتکار را در سیاست خارجی از آن سلب می‌کرد، و مسیر عمل آن را به حرکات پیاپی حریفان آن وابسته می‌ساخت. علت مستقیم قطع کامل مناسبات میان روسیه شوروی و جهان خارج تصمیم متفقین بود به پشتیبانی از نیروهای «سفید» در جنگ داخلی، و در نظر گرفتن دولت شوروی به عنوان يك فرقهٔ یاغی و دشمن. دول متفق بودند که توانستند از روی قصد مسکو را منزوی کنند، نه آن که مسکو خواسته باشد با باقی جهان قطع رابطه کند. بنابراین شکستن سدها باید به تغییر روحیه و سیاست در اردوگاه متفقین، به ویژه در بریتانیای کبیر، موکول می‌شد، زیرا که روش بریتانیا در قبال مسألهٔ روسیه در سراسر آن سال پر از نوسان و ناهماهنگی است. این نشانهٔ اختلاف نظرهای شدید بود - نه تنها در میان مردم، بلکه در محافل دولتی نیز. گردش سیاست در آوریل ۱۹۱۹، که تلاش برای ایجاد مناسبات با روسیه شوروی کنار گذاشته شد و راه پشتیبانی کامل از «سفیدها» - به جز اقدام نظامی مستقیم - در پیش گرفته شد، هرگز مورد تأیید احزاب لیبرال و کارگر نبود، زیرا که این احزاب به‌طور کلی اصرار داشتند که از تعهدات دولت بکاهند و به هر نحوی که مقدور باشد با روسیه شوروی کنار بیایند؛ لویدجورج، نخست‌وزیر بریتانیا، نیز تا آنجا که آسیبی به ائتلاف ناراحت دولت نمی‌رسید در این اصرار سهیم بود. بیم از گسترش بلشویسم در اروپا، و امید به برافتادن حکومت شوروی به دست «سفیدها» در تابستان ۱۹۱۹ برای ایجاد يك موج ضد بلشویکی دیگر کفایت می‌کرد. اما این سیاست، که دولت در برابر تردید روزافزون

افکار عمومی آن را با دودلی دنبال می‌کرد، غرض خود را حاصل نکرد؛ و روزی که در اواخر پاییز ۱۹۱۹ روشن شد که تلاش عمده همه ژنرال‌های «سفید» - کولچاک، دنیکن، و یودنیچ - به جایی نرسیده است، رفته رفته عقاید برضد آن سیاست قوت گرفت؛ سیاستی را که وقتی موفق می‌نمود با اکراه در پیش گرفتند، روزی که بی‌پرده از کار درآمد فوراً کنار گذاشتند.

عامل دیگری که همراه با شکست آشکار «سفیدها» سرانجام بازگشت به سیاست آشتی را باعث شد آگاهی روزافزون به نیازهای اقتصادی بود. همچنان که جهان کورمال کورمال راه خود را به سوی وضعی که آن را «عادی» می‌پنداشت پیدا می‌کرد، رفته رفته به یاد می‌آورد که در بساط از هم پاشیده اقتصاد جهان روسیه نیز روزی جایی داشته است. هر روز دشوارتر به نظر می‌رسید که تحریم بازرگانی یکی از بزرگ‌ترین کشورهای جهان فقط به دلیل مخالفت با شکل حکومتی آن ادامه یابد. در ۱ اوت ۱۹۱۹ در روزنامه «تایمز»، که نماینده شدیدترین عقاید ضد بلشویکی بود، نامه‌ای چاپ شد که با احتیاط از آینده بازرگانی بریتانیا با روسیه اظهار نگرانی می‌کرد و اصرار داشت که «اوضاع جدیدی که بر اثر جنگ پیش آمده است» باید مورد توجه قرار گیرد. پس از انقلاب بلشویکی محاصره اقتصادی آلمان از طرف متفقین شامل روسیه نیز شد، و حتی پس از آتش‌بس با آلمان بی‌سروصدا ادامه یافت. در آغاز اکتبر ۱۹۱۹ شورای عالی دول متفق برای رفع يك ایراد آشکار از دول عمده بی‌طرف درخواست کرد که در محاصره روسیه شوروی شرکت کنند، و برای آرام کردن حساسیت‌های خاص امریکاییان این محاصره را به زبان خوش‌تر «فشار اقتصادی» نامیدند. یادداشت مشابهی نیز، که همان عبارات یادداشت خطاب به کشورهای بی‌طرف و تقاضای همکاری با ناشیگری در آن گنجانده شده بود، برای دولت آلمان فرستاده شد.^۱

۱. پیش‌نویس اول این یادداشت‌ها در ۲۱ اوت ۱۹۱۹ در شورای عالی بررسی شد، ولی برای رسیدگی به اعتراضات امریکا به کمیته «محاصره اقتصادی» بازگردانده شد (*Documents on British Foreign Policy, 1919 - 1939: 1st Series, i* (1947), 495, 501-2).

تصمیم به فرستادن یادداشت برای دول بی‌طرف در روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۹ گرفته شد (*ibid., i, 826*)؛ برای متن یادداشت‌ها نگاه کنید به (*ibid., i, 830*). تصمیم به فرستادن یادداشت برای دولت آلمان در جایی ثبت نشده است، ولی یادداشت برای

دولت شوروی فوراً به مقابله برخاست و یادداشت اعتراض شدیدی به دول بی طرف و دولت آلمان نوشت و به آن‌ها هشدار داد که اجابت تقاضای متفقین به منزله «اقدام خصومت‌آمیز عمدی» تلقی خواهد شد.^۲ پاسخ دول بی‌طرف به متفقین یا طفره‌روی بود و یا صراحتاً نامساعد. دولت آلمان در عین حال که «از خطر بزرگ گسترش بلشویسم برای فرهنگ و زندگی اقتصادی همه ملل آگاهی کامل» داشت، بر این عقیده بود که محاصره منظور را حاصل نمی‌کند، و به این دلیل که فعلاً مرز مشترکی با روسیه ندارد خود را معذور داشت. یادداشت آلمان با این شکایت به پایان می‌رسید که «در عین حال قدرت‌های متفق به آلمان پیشنهاد می‌کنند که در محاصره روسیه شرکت کند، خود آن‌ها در واقع سیاست محاصره را در مورد سواحل و کشتی‌های آلمان اعمال می‌کنند». ^۲ متفقین دیگر بر تقاضای خود اصرار نکردند. محاصره‌ای در کار بود یا نبود، در هر حال داد و ستد با روسیه عجاتاً غیرعملی بود. اما هیچ‌کس مایل نبود چشم‌انداز آینده خود را خراب کند.

شکست تلاش برای عمومی کردن محاصره در لحظه‌ای پیش آمد که امیدی به آینده نیروهای «سفید» باقی نمانده بود، و این شکست زمینه را برای تغییر اساسی جبهه فراهم ساخت. در پایان اکتبر کراسین، ناظر تیزبینی که با اروپای غربی هم آشنا بود، در یک نامه خصوصی فضای تازه را درست برآورد می‌کند:

چشم‌انداز ادامه جنگ به‌طور نامحدود برای قدرت‌ها گیرا نیست، و اگر دنیکن تا اول زمستان کار ما را نساخته باشد، که احتمالش نمی‌رود، آن وقت انگلیس مثلاً از لحاظ منافع خودش مانعی نمی‌بیند که با رسیدن به نوعی توافق با روسیه

آن دولت فرستاده شد و متن آن نیز در مطبوعات انتشار یافت؛ متن در این مأخذ آمده است:

C.K. Cumming and W. W. Pettit, *Russian-American Relations* (N.Y., 1920), pp. 349-51.

2. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 398-9.

۳. روزنامه «تایمز»، ۳۱ اکتبر ۱۹۱۹: این یادداشت در هیچ‌یک از مجموعه‌های اسناد دیده نمی‌شود. برای بحث رایشتاگ در این مسأله، نگاه کنید به ص ۳۷۳، پانویس ۳ زیر.

شوروی و وارد شدن در مناسبات مسالمت‌آمیز با آن، در زمینه سیاسی بر بلشویک‌ها غلبه کند. شاید این نقشه تصرف روسیه بلشویک بیش از نبردهای نظامی بیپرده دو سال گذشته احتمال توفیق داشته باشد.^۴

لویدجورج با همان حساسیت معمول خود در برابر این تغییر فضا واکنش نشان داد و در سخنرانی‌اش در گیلدهال، در ۸ نوامبر ۱۹۱۹، گفت که «تا با روسیه صلح نکنیم صلحی نخواهیم داشت»^۵ - و با این گفته مختصر جنگالی برپا شد. لویدجورج به‌طور معنی‌داری از هزینه «مداخله در جنگ داخلی بی‌پایان» سخن گفت و اظهار امیدواری کرد که «برای قدرت‌های بزرگ جهان فرصتی پیش بیاید که صلح و آرامش را در آن کشور بزرگ تقویت کنند». پنج روز بعد نیز در مجلس عوام انگلستان آشکارا به محاصره روسیه حمله کرد، و روسیه را «یکی از منابع بزرگ تأمین خوراک و مواد خام» نامید.^۶ سپس در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹، در پاسخ ایراد منتقدان خود سخنرانی مهمی کرد، که پیدا بود هدف آن هموار کردن راه

4. L. Krasin, *Leonid, Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), pp. 111-12;

نسخه‌های اصلی نامه‌های کراسین که در این کتاب از ترجمه‌های آن‌ها نقل شد منتشر نشده است.

۵. لویدجورج در سخنرانی‌اش در ۱۹ فوریه ۱۹۱۹ در مجلس عوام کمابیش همین کلمات را به کار برده بود (*House of Commons: 5th Series*, cxii, 194): اما این سخنرانی پیش از تغییر سیاست در ماه آوریل بود.

6. *ibid.*, cxxi, 474.

در این زمان روسیه به عنوان فروشنده بیش از بازار مورد توجه دولت انگلیس بود. یک نامه محرمانه مورخ ۶ ژانویه ۱۹۲۰ از هیأت بازرگانی دولت انگلیس حاکی از این است که روسیه پیش از ۱۹۱۴ منبع یک‌چهارم صادرات گندم در جهان بوده است، و بریتانیای کبیر یک‌سوم واردات کف خود را از روسیه دریافت می‌کرده است. در پایان این نامه توصیه شده است که «محاصره [ی اقتصادی] قطعاً رها شود و هیچ نوع مانعی در راه مناسبات بازرگانی با روسیه ایجاد نشود» (*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, ii (1948), 867-70).

عبارت معروف لویدجورج که بسیار مورد ریشخند قرار گرفته است - «انبارهای روسیه پر از غله است» - در سخنرانی او در مجلس عوام در ۱۰ فوریه ۱۹۲۰ آمده است (*House of Commons: 5th Series*, cxxv, 45).

برای پایان دادن سیاست مداخله و شروع سیاست مذاکرات بازرگانی با روسیه شوروی است. لویدجورج در قطعه‌ای از این سخنرانی، که بسیار نقل کرده‌اند، به خاطرۀ لرد بیکنوز فیلد استناد کرد «که عقیده داشت روسیه بزرگ و عظیم و کوه‌پیکر و در حال رشد مانند کوه یخی به سوی ایران و مرزهای افغانستان و هندوستان می‌غلند و بزرگ‌ترین خطری است که امپراتوری بریتانیا ممکن است با آن روبه‌رو شود». ۷. این برهان به قوت تمام برضد «سفیدها» سخن می‌گفت، که می‌خواستند امپراتوری پیشین روسیه را از نو برپا کنند؛ و به نفع بلشویک‌ها بود، که مشتاق بودند به اجزای سازنده آن امپراتوری خودمختاری ملی بدهند. ۸. این سخنان البته در مسکو نشنیده نماند. چیچرین در یک گفتار رادیویی روش تازه و بامعنایی را در ایجاد مناسبات با جهان سرمایه‌داری تشریح کرد:

به رغم تفاوت‌های ژرف میان رژیم بریتانیا و رژیم شوروی، مناسبات با روسیه کاملاً امکان دارد. ... خریدار و فروشنده بریتانیایی برای ما لازم‌اند، چنان که خریدار و فروشنده ما نیز برای آن‌ها لازم‌اند. ما نه تنها خواهان صلح و امکان آبادانی داخلی هستیم، بلکه قویاً احساس می‌کنیم که به کمک اقتصادی از کشورهای رشدیافته‌تر مانند بریتانیای کبیر نیاز داریم. ما حتی حاضریم به خاطر ارتباط اقتصادی نزدیک با بریتانیا فداکاری کنیم.... بنابراین من با خوشوقتی از اظهارات نخست‌وزیر بریتانیا استقبال می‌کنم و آن‌ها را نخستین گام در راه چنین سیاست عاقلانه و واقع‌بینانه‌ای که با منافع هر دو کشور منطبق است می‌دانم. ۹.

فقط هشت ماه از آن روز می‌گذشت که لنین اعلام کرد که «ادامه حیات جمهوری شوروی به مدت دراز در کنار کشورهای امپریالیست قابل

7. *ibid.*, cxxi, 723.

۸. یکی از نتایج تغییر سیاست جدید آن بود که در ژانویه ۱۹۲۰ شورای عالی متفقین به پیشنهاد بریتانیا تصمیم گرفت که دولت‌های گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و لاتونی و استونی را به‌طور «دوفاکتو» بشناسد.

۹. رادیو مسکو، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹، نقل شده در این کتاب
A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 380.

تصور نیست»، و در این مدت «چند برخورد وحشتناک میان جمهوری شوروی و کشورهای بورژوایی ناگزیر خواهد بود». ۱۰ اما این رأی را کنار نگذاشتند. رهبران بلشویک، از لنین به پایین، همچنان اعتقاد تمام داشتند که انقلاب در اروپا نه تنها ضرورت دارد، بلکه به زودی روی می‌دهد. اما تغییر فضا در پاسخ تغییر شرایط، فوری و وسیع بود.

با این وسائل تازه‌ای که هر دو طرف برای برآورد اوضاع فراهم ساختند، زمینه برای تجدید تماس آماده شد. بهانه تماس را هم در نیاز به مذاکره برای مبادله اسیران پیدا کردند. در سراسر دوره دشوار، دولت‌های بریتانیا و شوروی توانسته بودند مأموران مهمی را که از هر دو طرف گرفتار می‌شدند با یکدیگر مبادله کنند - که یکی از موارد غریب همکاری حرفه‌ای است. دو نماینده صلیب سرخ بریتانیا همچنان به اسیران انگلیسی در روسیه رسیدگی می‌کردند. ۱۱ در پیشنهادهای صلح که در مارس ۱۹۱۹ به بولیت‌بورو تسلیم شده بود لزوم مبادله اسیران و سایر اتباع طرفین نیز قید شده بود. در مه ۱۹۱۹ دولت انگلیس در یک پیام رادیویی پیشنهاد مبادله تمام اسیران را داده بود، و در ۱۰ ژوئن ۱۹۱۹ چیچرین از همان طریق پاسخ داد که این پیشنهاد پذیرفتنی است، فقط به شرط آن که «دولت روسیه مجاز باشد کمیسیونی به لندن یا به یک کشور بی‌طرف بفرستد، که بتواند با روس‌های مقیم بریتانیای کبیر تماس برقرار کند». ۱۲ این شرط باعث ناراحتی و معطلی فراوان شد، و فقط پس از آن که ذوب شدن یخ از جای دیگر آغاز شد توافق حاصل شد که نمایندگان تام‌الاختیار انگلیس و شوروی در کوپنهاگ ملاقات کنند، مشروط بر آن که مذاکرات آن‌ها صرفاً به مسائل مربوط به اسیران‌چنگی محدود باشد. نماینده شوروی لیتوینوف بود، و نماینده انگلیس یکی از اعضای حزب کارگر در مجلس عوام به نام اوگریدی. این دو تن در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۹ در کوپنهاگ ملاقات کردند - و این نخستین تماس نیمه دیپلماتیک بود که پس از یک سال و اندی میان دولت شوروی و متفقین حاصل شد. ۱۳

10. See p. 123 above.

11. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 418.

12. *ibid.*, iii, 343-4, 360.

13. *ibid.*, iii, 593, 643-4, 661.

در ماه‌های بعد تحولات مهم دیگری صورت گرفت. در سپتامبر ۱۹۱۹ با مذاکرات با دولت استونی باز شده بود، اما آن دولت به این عنوان که جز با همراهی کشورهای همسایه‌اش نمی‌تواند با روسیه شوروی پیمان صلح ببندد، مذاکرات را قطع کرد. این کار نتیجه فشار بریتانیا در آغاز حمله یودنیچ بود. ۱۵ شکست یودنیچ در نیمه دوم اکتبر خطر ایجاد بحران در روابط شوروی و استونی را به همراه داشت. تروتسکی از تمایل ارتش سرخ به تعقیب ارتش شکست‌خورده یودنیچ در خاک استونی سخن می‌گفت، ولی چیچرین عقیده داشت که وارد شدن نیروهای شوروی به خاک استونی فقط باعث «دشمنی لیبرال‌ها و محافظه‌کاران معتدل خواهد شد»، و «به نفع چرچیل تمام می‌شود». لنین از چیچرین حمایت کرد و جلو ارتش سرخ گرفته شد، اگرچه خطاری به دولت استونی داده شد و با اصرار از آن دولت خواسته شد که سربازان فراری یودنیچ را در خاک استونی خلع سلاح کند. ۱۶ پس از رفع این مشکلات در ۲ دسامبر ۱۹۱۹ مذاکرات میان هیأت نمایندگی استونی و هیأت نمایندگی شوروی به ریاست کرسین در دورپات آغاز شد. ۱۷

14. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 344-6, 387-8.

۱۵. در ۱۶ سپتامبر ۱۹۱۹ دولت بریتانیا با شتاب از دولت‌های استونی و لتونی خواست که «اقدامی در جهت صلح به عمل نیاورند» (*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 554). دو روز بعد وزیر امور خارجه استونی به نماینده بریتانیا در تالین اطلاع داد که کابینه استونی «تصمیم گرفته است بدون اجازه بریتانیای کبیر اقدام به صلح بکند»، اما لزوم وارد شدن در مذاکرات صلح را به‌عنوان پوششی برای ارضای افکار عمومی مورد تأکید قرار داد» (*ibid.*, iii, 558). ولی مکاتبات بعدی از ناحیه هر دو دولت لاتونی و استونی (4-562 *ibid.*, iii) نشان داد که در این موضوع بی‌اندازه نگران بوده‌اند، و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۹ دولت بریتانیا به دولت‌های استونی و لاتونی و لیتوانی رسماً اطلاع داد که خود را «ذیحق به اعمال هیچ فشاری به آزادی عمل کشورهای بالکان» نمی‌بیند، و «بر آن‌ها است که بدون قید و بند نسبت به هر نوع ترقیبی که مایل باشند با مقامات شوروی داشته باشند تصمیم بگیرند» (*ibid.*, iii, 570).

۱۶. این رویداد را می‌توان در اسناد آرشیو تروتسکی مورخ ۱۷ تا ۲ اکتبر ۱۹۱۹ دنبال کرد.

۱۷. سخنرانی افتتاحی و پیشنهادهای کراسین در «پراودا» ی ۸ و ۹ دسامبر ۱۹۱۹ منتشر شد و سپس در کتاب کراسین نیز به چاپ رسید

در این ضمن يك رشته مذاکرات كاملا سری در يك واگن راه آهن در جای پرتی میان باتلاق های مینسک در جریان بود - میان مارخلفسکی، همان کمونیست لهستانی که در کنگره تأسیس کمینترن حضور داشت و اکنون با سمت نماینده صلیب سرخ روسیه ظاهر می شد، و نمایندگان لهستان که اعتبارنامه های صلیب سرخ لهستان را در دست داشتند. نتیجه این حکایت جالب و کمتر یاد شده دیپلماسی شوروی توافقی بود که در ۲ نوامبر ۱۹۱۹ حاصل شد، دائر بر آزاد شدن گروگان های لهستان در دست روسیه شوروی و محکوم شدن عمل گروگان گیری از طرف هر دو دولت؛ در توافق دیگری که يك هفته بعد حاصل شد، زمینه آزادی زندانیان غیر نظامی هر دو طرف فراهم آمد. اما این ترتیبات عملی در عین حال در حکم پرده استتاری بود بر پاره ای مذاکرات حساس تر. هنگامی که مذاکرات در اوایل اکتبر ۱۹۱۹ آغاز شد، ارتش سرخ در دو جنبه در وضع خطرناکی بود - در مقابل یودنیچ نزدیک پتروگراد، و در مقابل دنیکین در مرکز روسیه؛ لازم بود به هر قیمتی شده، و گرچه با عقب نشینی و واگذاری خاک بیشتری به لهستان، از مداخله لهستان در جنگ داخلی جلوگیری شود. ۱۹. توفیق این نقشه آن قدرها به مهارت و نرمش نمایندگان شوروی مربوط نبود، بلکه بیشتر نتیجه آن بود که پیلسودسکی مایل نبود رژیم شوروی به دست ژنرال های «سفید» برافتد، زیرا که به نظر می رسید این ژنرال ها در درازمدت برای استقلال لهستان خطر بزرگ تری خواهند بود. از طرف دیگر، حتی پیشنهاد واگذار کردن خاک بسیار بیشتر هم پیلسودسکی را به رها کردن جانب متفقین غربی و بستن پیمان صلح رسمی با دولت شوروی نمی توانست وادار کند؛ و در

18. The documents are in *Krasnaya Kniga: Sbornik Diplomaticheskikh Dokumentov o Russko-Pol'skikh Otnosheniyakh, 1918-1920* (1920), pp. 70-80.

19. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), p. 56.

رادک از يك «پیمان سری با پیلسودسکی که بر پایه آن ارتش سرخ تا خط معینی عقب نشینی کرد، سخن می گوید. در آرشیو ترومسکی سابقه تصمیمی در پولیت بورو به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۱۹ وجود دارد؛ در این تاریخ که نبرد با دنیکین هنوز در مرحله بحرانی بود پولیت بورو تصمیم می گیرد که همه درخواست های آتش بس لهستان را بپذیرد، به جز قطع عملیات برضد پتلیورا در اوکراین؛ پتلیورا در این لحظه از لهستان کمک می خواست (نگاه کنید به جلد اول، صص ۲۱-۳۷۰).

ماه دسامبر، وقتی که وخیم‌ترین مخاطرات از سر ارتش سرخ گذشته بود، مذاکرات پایان یافت و نتیجه‌ای جز مبادله چند صد لهستانی با چند صد بلشویک از آن حاصل نشد. البته عدم مداخله لهستان عجالتاً تأمین شده بود، ولی پیلسودسکی حاضر نبود هیچ گامی پس از این بردارد. ۲۰ پس از شکست این مذاکرات سری، دولت شوروی با توجه به این که وزارت امور خارجه لهستان رسماً دریافت هرگونه پیشنهاد صلح را از روسیه شوروی تکذیب کرده بود، ۲۱، یک پیشنهاد علنی برای مذاکرات صلح مطرح کرد، که نادیده گرفته شد. ۲۲

در سال نو ۱۹۲۰، که با شکست و اعدام کولچاک در سیبری و ناکامی نهایی دنیکن در جنوب روسیه همراه بود، این حرکات آزمایشی برای شکستن دیوار انزوای روسیه شوروی به نتایجی رسید و نه تنها با

۲۰. این مذاکرات در این کتاب آمده است:

Y. Markhlevsky, *Viona i Mir mezhdu burzhua-znoi Pol'shoi i Proletarskoi Rossiei* (Russian translation from Polish, 1921), pp. 12-15, 38.

بنابر نوشته رادک، که جزئیاتی را به موضوع اضافه می‌کند، پیشنهادی که به پیلسودسکی شد شامل واگذاری «تمام روسیه سفید تا برسینا، و لهینیا، و پودولیا نیز می‌شد»؛ این نکته با گفته مارخلفسکی، یعنی این که لهستان در آتش‌بس اکتبر ۱۹۲۰ «بسیار کمتر از آنچه در پاییز ۱۹۱۹ به او پیشنهاد شده بود امتیاز به دست آورد» سازگار است. وزیرمختار بریتانیا در ورشو در ۳ نوامبر ۱۹۱۹ مطلع شد که «کمیسیونر صلیب سرخ بلشویک پیشنهادهای بسیار جالبی به لهستانی‌ها» کرده که «تمام روسیه سفید را از جمله مناطق شرقی که هنوز به تصرف نیروهای لهستان درنیامده است» دربر می‌گرفته است. این پیشنهاد طبق معمول به عنوان تلاش برای «دچار کردن لهستان به پیمانی نظیر برست‌لیتوفسک» تعبیر شد (*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series, iii* (1949), 630).

۲۱. روز ۱۵ دسامبر ۱۹۱۹ پیلودسکی به نماینده بریتانیا در ورشو گفت که «بلشویک‌ها احتمالاً حاضرند صلح کنند اما به هیچ قراردادی که می‌بندند پایبند نیستند و او [پیلسودسکی] مسلماً با آن‌ها وارد مذاکره نخواهد شد» (*ibid.*, iii, (1949), 787).

22. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 433-4; نماینده بریتانیا در ورشو گزارش داد که دولت لهستان این پیشنهاد را «قدری ناراحت‌کننده» می‌داند.

(*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series, iii* (1949), 745).

خود قدرت‌های غربی بلکه با همسایگان کوچک‌تر روسیه نیز که در زیر بال حمایت غرب بودند تماس‌هایی حاصل شد. دفتر تعاونی‌های روسیه در پاریس، که به دلایل غربی در تمام دوره انقلاب باز مانده بود، توانست دو نماینده برای حضور در جلسه شورای عالی متفقین که در پاریس اجلاس داشت بفرستد. این نمایندگان گفتند که «انجمن تعاونی‌ها جنبه سیاسی ندارد»، و دارای ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ عضو است، و لذا «تقریباً تمام جمعیت روسیه [در این انجمن] شرکت دارد»، و جنوب روسیه ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ تن مازاد گندم برای صدور دارد. ۲۲ بر پایه این اطمینان خاطر، شورای عالی دو روز بعد اعلام کرد که «مبادله کالا به نحو متقابل میان مردم روسیه و کشورهای متفق و بی‌طرف مجاز است»؛ و غرض از آن کار عبارت است از ترتیب‌دادن «ورود پوشاک، دارو، ماشین‌های کشاورزی و سایر چیزهای مورد نیاز مردم روسیه به ازای غله و کنف و غیره، که مردم روسیه مازاد بر مصرف خود دارند». این نکته نیز اضافه شد که «این ترتیبات به معنای تغییر سیاست متفقین در قبال دولت شوروی نیست». ۲۲ این تصمیم که به معنای تراکم تمام واردات و صادرات روسیه در دست اتحادیه مرکزی تعاونی‌های سراسر روسیه (تسنتروسویوز) بود، برای دولت شوروی اشکالی پیش نمی‌آورد، بلکه وسیله مساعدی بود برای انحصار بازرگانی خارجی، زیرا که تسنتروسویوز در این هنگام دیگر کاملاً به زیر فرمان دولت درآمده بود. ۲۵ در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۰ رئیس تسنتروسویوز به دفتر پاریس تلگراف زد که به این ارگان از طرف مقامات شوروی اختیار داده شده است که وارد مناسبات مستقیم بازرگانی با تعاونی‌ها و شرکت‌های خصوصی اروپای غربی و امریکا و سایر کشورها بشود. ۲۶ برداشته شدن محاصره رویدادی بود که معنای ضمنی بسیار مهمی داشت، و در روسیه آن را به معنای پایان جنگ با قدرت‌های غربی گرفتند. مشکلات عملی از سرگرفتن داد و ستد بعدها پدیدار شد.

این تصمیم به احتمال قوی تصمیم دیگری را هم تسریع کرد. اگر روسیه شوروی با اروپای غربی وارد داد و ستد می‌شد، پس لازم بود که

23. *ibid.*, ii (1948), 868-74.

24. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, ii (1948), 912.

بندر یا انبار بی طرفی که در عین حال عاری از روابط دوستانه هم نباشد بر سر راه کالا قرار گیرد. تالین، پایتخت استونی، از این لحاظ محل مناسبی بود. مذاکرات شوروی و استونی به سرعت و بدون اشکال پیش رفت، و در ۲ فوریه ۱۹۲۰ پیمان صلحی میان دو طرف به امضا رسید. ۲۷ چند روز پیشتر لویدجورج به نخست وزیر لهستان تأکید کرده بود که با دولت شوروی آشتی کند؛ ۲۸؛ سه هفته بعد نیز شورای عالی در لندن اظهاریه‌ای صادر کرد، دائر بر این که هرگاه «هرکدام از جوامع مرز روسیه» نظر قدرت‌های متفق را جویا شوند، این قدرت‌ها نمی‌توانند «مسئولیت دادن این نظر را برعهده بگیرند که [آن جوامع] جنگی را که ممکن است مغل منافع خود آن‌ها باشد ادامه دهند». ۲۹ در این ضمن مذاکراتی که از نوامبر ۱۹۱۹ با لیتوینوف در جریان بود، پس از گذشتن از دشواری‌های فراوان به توافق بریتانیا و شوروی بر سر مبادله اسیران منجر شده بود؛ این توافق در ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ به امضا رسید. ۳۰ لنین نتیجه این رویدادها را به عبارت مختصر و بدون تأکیدی بیان می‌کند:

ما نشان دادیم که می‌دانیم چگونه خشونت را دفع کنیم، اما پس از پیروزی هم می‌دانیم که چگونه آن را محکوم کنیم.

همچنین:

ما اکنون دریچه‌ای به اروپا باز کرده‌ایم که خواهیم کوشید هرچه بیشتر از آن استفاده کنیم. ۳۱.

26. Klyuchnikov i Sobanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 2-3.

۲۷. نگاه کنید به جلد اول، ص

28. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 803-5.

29. *Foreign Relations of the United States, 1920*, iii (1936), 647.

30. *R S F S R: Sbornik Deistvuyuschikh Dogovorov*, i(1921), No. 20, pp. 120-4; *Agreement Between His Majesty's Government and the Soviet Government of Russia for the Exchange of Prisoners*, Cmd 587 (1920).

31. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 21, 27;

کراسین استونی را «نخستین پنجره‌ای که توانسته‌ایم باز کنیم» نامیده است.

گویی پس از مخاطرات و لشکرکشی‌های جنگ داخلی و مداخله متفقین به نفع «سفیدها» يك دوره همزیستی مسالمت‌آمیز با جهان سرمایه‌داری رفته‌رفته آغاز می‌شد. دوره انزوا پایان یافته بود.

شیوه تازه‌ای که در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ رفته‌رفته در سیاست خارجی شوروی پدیدار شد به‌طور خود به خود از ادامه حیات روسیه شوروی در میان کشورهای سرمایه‌داری پدید آمد. روسیه شوروی خواه ناخواه خود را در وضعی دید که می‌بایست نه از منافع انقلاب جهانی بلکه از منافع ملی خود دفاع کند - منافی که هر دولت دیگری در روسیه ناچار می‌بود به دفاع از آن‌ها بپردازد. در ابتدا از اذعان هرگونه تداومی پرهیز می‌شد. اعتراضی که برضد اقدام قدرت‌های متفق به تعیین سرنوشت جزایر آلاند بدون مشورت «دولت شوروی روسیه» صورت گرفت با استناد به حقوق حکومت‌های پیشین روسیه نبود. اما تلگراف ۲ اکتبر ۱۹۱۹ شوروی هم متکی بر اصل خودمختاری ملی بود و هم متکی بر این برهان نظامی و سیاسی که «نفس موقعیت جغرافیایی جزایر آلاند در مدخل خلیج فنلاند میان سرنوشت این جزایر و نیازها و ضروریات خلق‌های ساکن روسیه رابطه نزدیکی ایجاد می‌کند». ۲۲ چهار ماه بعد، دولت شوروی صراحتاً با استناد به حقوق روسیه در پیمان‌های گذشته برضد پیمانی که در ۲۰ فوریه ۱۹۲۰ در پاریس بسته شد و به موجب آن جزیره اسپیتس‌برگن به نروژ واگذار شد اعتراض کرد. تلگراف ۱۲ فوریه ۱۹۲۰ دولت شوروی اعلام کرد که «منزلت بین‌المللی اسپیتس‌برگن مکرر موضوع موافقتنامه‌هایی میان روسیه، سوئد، و نروژ یا میان دولت‌های این کشورها و دولت‌های دیگر بوده است»، و برای تحکیم اعتراض برضد شناسایی حق حاکمیت نروژ بر اسپیتس‌برگن «بدون مشارکت روسیه»، و «حتی بدون مطلع‌ساختن دولت شوروی روسیه»، به قراردادهای ۱۸۷۲ و ۱۹۱۴ استناد شد. ۲۲ صرف دولتی که در مسکو به نام خود و به نام سایر دولت‌های شوروی وابسته به خود تقریباً بر همان قلمرو پیشین حکومت پطروگراد اعمال قدرت می‌کرد، آن دولت را نگهبان همان منافع ملی روسیه می‌ساخت و میراث‌دارایی‌ها و دعاوی و تعهدات ملی روسیه را به او واگذار می‌کرد، چنان که او نمی‌توانست آن‌ها را در

32. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), p. 391.

33. *ibid.*, iii, i, 11-12.

درازدت از گردن خود باز کند؛ و این اوضاع به طور نامحسوس هم نحوه اندیشیدن دولت شوروی را درباره خود دیگرگون می‌کرد و هم اندیشیدن دیگران را درباره دولت شوروی.

زننده شدن امیدهای انقلاب جهانی و سیاست انقلابی بر اثر رویدادهای تابستان ۱۹۲۰ بعدها مقدار زیادی از کارهایی را که در نخستین ماه‌های آن سال صورت گرفته بود تاریخ ساخت. اعتقاد جاری آن ایام در مسکو به این که جنگ داخلی پایان یافته و دوره صلح و سازندگی نزدیک است، باعث به راه افتادن روندهایی در سیاست خارجی شوروی شد که با تجدید جنگ در تابستان ۱۹۲۰ یا ادامه نیافتند و یا واگرد شدند، و فقط پس از آغاز نپ در بهار ۱۹۲۱ به ثمر رسیدند. همان طور که اندیشه‌هایی که به نپ منجر شدند نیز یک سالی پیش‌تر مورد بحث و قبول قرار گرفته بودند^{۳۴}، اظهارات دولت در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ نیز تا حد زیادی نویددهنده سیاست‌های خارجی تازه‌ای بود که یک سال بعد در پیش گرفته شد. در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ رادک، که در «ایستگاه کوچکی در لهستان» منتظر وسیله بازگشت به شوروی بود، نامه‌ای به رهبران حزب سوسیالیست لهستان نوشت و از آن‌ها خواست که در برابر نقشه‌های پیلسودسکی برای جنگ با شوروی مقاومت کنند، و گفت که «روسیه شوروی نقشه تصرف لهستان را در سر ندارد، نه به نام ناسیونالیسم و نه به نام کمونیسم». ۲۵ در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۰ ساونارکوم بار دیگر از دولت لهستان تقاضا کرد که برای کشیدن خط مرزی میان نیروهای لهستان و ارتش سرخ مذاکره میان دو دولت آغاز شود. اما عبارت‌بندی دیپلماتیک یادداشت تازه و ناآشنا بود:

شورای کمیسرهای خلق اعلام می‌دارد که دولت شوروی با آلمان یا با هیچ کشور دیگری پیمانی نبسته است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم به زیان لهستان باشد، و خصلت و معنای سیاست بین‌المللی حکومت شوروی امکان چنین توافقی را منتفی می‌سازد و هرگونه تلاشی نیز برای

۳۴. نگاه کنید به جلد دوم.

(*Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 265.)

۳۵. گویا این نامه در نشریه حزبی «رابوتنیک» چاپ شده است؛ ترجمه‌ای از آن در این نشریه آمده است: *Soviet Russia* (N.Y.), 1 May 1920, pp. 448-9.

استفاده از برخورد احتمالی میان لهستان و آلمان یا سایر کشورها به منظور تجاوز به استقلال لهستان یا تمامیت خاک آن از لحاظ این سیاست مردود است.^{۲۶}

چند روز بعد کمیته مرکزی اجرائی سراسری بیانیۀ مفصل و مستدلی با عنوان «خطاب به مردم لهستان» صادر کرد، که در آن شور انقلابی با کوشش حساب شده‌ای برای آرام کردن احساسات ملی مردم لهستان درآمیخته بود:

ما نمایندگان طبقه کارگر و دهقانان روسیه در برابر جهانیان آشکارا به عنوان هواداران آرمان‌های کمونیستی ظاهر شده‌ایم و همچنان ظاهر می‌شویم: ما عمیقاً اعتقاد داریم که زحمت‌کشان همه کشورها قدم در همان راهی خواهند نهاد که زحمت‌کشان روسیه در پیش گرفته‌اند. اما دشمنان ما و شما که می‌گویند دولت شوروی روسیه می‌خواهد با کمک سرنیزه‌های ارتش سرخ روسیه [تخم] کمونیسم را در خاک لهستان بکارد، شما را فریب می‌دهند. نظام کمونیستی فقط در جایی مقدور است که اندیشه ایجاد آن با نیروی خود مردم در میان اکثریت عظیم مردم زحمت‌کش رسوخ کرده باشد. فقط در آن صورت است که [این نظام] می‌تواند مستحکم باشد؛ زیرا فقط در آن صورت است که سیاست کمونیستی می‌تواند در کشور ریشه‌های ژرف پیدا کند. کمونیست‌های روسیه در حال حاضر فقط برای دفاع از خاک خود، و سازندگی مسالمت‌آمیز خود دفاع می‌کنند؛ تلاش آن‌ها برای کاشتن بذر کمونیسم در خاک کشورهای دیگر نیست و نمی‌تواند باشد.^{۲۷}

اکنون می‌بایست این اشاره‌های مبهم را به صورت سیاست عملی درآورند. در فوریه ۱۹۲۰، لنین و تروتسکی و یوفه و لیتوینوف درباره

36. *Krasnaya Knigo: Sbornik Diplomatscheskikh Dokumentov o Russko-Pol'skikh Otnosheniyakh*, 1918-1920 (1920), pp. 84-5.

37. *ibid.*, p. 88.

فرصت‌هایی که برای صلح و مناسبات بازرگانی میان روسیه شوروی و جهان سرمایه‌داری پیش آمده بود با خبرنگاران مصاحبه کردند. ۲۸ در ۲۵ فوریه چیچرین بار دیگر از دولت‌های امریکا و متفقین غربی تقاضا کرد که مذاکرات صلح را آغاز کنند. ۲۹ چند روز بعد رادک همین موضوع را با صراحت همیشگی خود شاخ و برگ داد:

اگر شرکای سرمایه‌دار ما از فعالیت‌های ضدانقلابی در روسیه خوداری کنند، دولت شوروی نیز از ادامه فعالیت‌های انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری خودداری خواهد کرد؛ ولی ما هستیم که معلوم می‌کنیم آیا آن‌ها به تحریکات ضدانقلابی دست می‌زنند یا نه. زمانی بود که یک کشور فتودالی در کنار کشورهای سرمایه‌داری وجود داشت. در آن روزها انگلستان لیبرال با روسیه سرف‌دار مدام در جنگ و جدال نبود. ما عقیده داریم که اکنون کشورهای سرمایه‌داری می‌توانند در کنار کشور پرولتاریایی وجود داشته باشند، به نظر ما منافع هر دو طرف اقتضا می‌کند که پیمان صلح بسته شود و مبادله کالا برقرار گردد، و لذا ما آماده‌ایم با هر کشوری که تا امروز با ما جنگیده ولی حاضر است در آینده به ما مواد خام و غله و لوکوموتیو و ماشین بدهد، صلح کنیم. ۲۰.

در نهمین کنگره حزب، مارس ۱۹۲۰، لنین برای گروهی از اعضای حزب به زبان سیاست خارجی متداول در سراسر جهان سخن گفت:

بیش از هر چیز بر ما لازم است که در سیاست بین‌المللی خود مانور کنیم، به مسیری که در پیش گرفته‌ایم محکم بچسبیم

۳۸. در این مأخذ به این گفتگوها اشاره شده است:

Calendar or Soviet Documents on Foreign Policy, ed. J. Degras (1948), p. 50.

39. *Foreign Relations of the United States*, 1920, iii (1936), 447.

40. Moscow radio of 3 March 1920, quoted in A. L. P. Dennis, *the Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), pp. 358-9.

و برای هر چیزی آماده باشیم. ما جنگ در راه صلح را با نهایت توانایی خود ادامه داده‌ایم. از این جنگ نتایج بسیار عالی به دست می‌آید.... اما گام‌های ما در راه صلح باید با تحکیم تمام آمادگی نظامی ما همراه باشد.^{۴۱}

چیچرین نیز بیانات خود را خطاب به همهٔ جهانیان دربارهٔ روابط مسالمت‌آمیز میان روسیه شوروی و کشورهای سرمایه‌داری همچنان ادامه می‌داد:

ممکن است دربارهٔ مدت دوام سرمایه‌داری اختلاف عقیده وجود داشته باشد، ولی نظام سرمایه‌داری کنونی وجود دارد، و لذا باید نوعی راه مماشات پیدا کنیم تا کشورهای سوسیالیستی ما در کشورهای سرمایه‌داری بتوانند با مسالمت در کنار یکدیگر با مناسبات عادی زندگی کنند. این ضرورتی است که نفع همه در آن است.^{۴۲}

این توسل‌جویی عملی به منافع مشترک کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری و امکان مناسبات «عادی» آن‌ها شاید برای برخی از منزه‌طلبان شگفت‌آور بوده است. اما منطلق روش جدید به زودی نتایج خود را به بار آورد. پس از ژانویه و تصمیم شورای عالی متفقین به رفع محاصره از روسیه و تجویز داد و ستد از طریق تعاونی‌ها، تسنتر و سویوز به دفتر خود در پاریس پیشنهاد کرد که یک هیأت نمایندگی برای مذاکره بفرستد، و لیتوینوف را هم در کوپنهاگ نمایندهٔ خود معین کرد. در پاریس مذاکرات احتیاط‌آمیزی برای گرفتن اجازهٔ ورود آن هیأت نمایندگی به فرانسه یا انگلستان صورت گرفت، ولی نتیجه‌ای به دست نیامد. اما آن هیأت می‌توانست دست‌کم در برخی از کشورهای بی‌طرف کارهایی صورت بدهد، و در ۲۵ فوریهٔ ۱۹۲۰ فهرست کامل اعضای آن اعلام شد. ریاست هیأت بر عهدهٔ کراسین بود و اعضای آن عبارت بودند از لیتوینوف، نوگین،

41. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 102.

42. Quoted in A.L.P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 384.

روزوفسکی، و خینچوک^{۴۳}؛ از این میان فقط دو نفر آخر اعضای فعال سازمان تعاونی بودند. غرض از ترکیب هیأت این بود که تمایز میان نمایندگان تسنتر و سویوز و دولت شوروی هرچه زودتر از میان برخیزد؛ در واقع روشن بود که اختیارات دولتی به این هیأت داده شده است. در اواسط مارس ۱۹۲۰ کراسین همراه با «پانزده تن کارشناس نماینده صنایع گوناگون» به مقصد کوپنهایک و استکهلم حرکت کردند.^{۴۴} این تحولات امیدبخش، که حاصل صلح کوتاه مدت پس از شکست کولچاک و دنیکن بود، بار دیگر بر اثر برخورد نظامی با لهستان قطع شد؛ این برخورد هم منابع مادی را بلعید و هم سیاست‌های تازه‌ای را به کشور شوروی تحمیل کرد. در سراسر مارس و نیمه اول آوریل ۱۹۲۰، تلاش‌های روزافزونی از جانب دولت شوروی برای پایان دادن به دوره جنگ معلق و آغاز کردن مذاکرات صلح با لهستان صورت گرفت، اما دولت لهستان از پاسخ دادن به آن‌ها طفره رفت. ۲۵ در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ پیلسودسکی اعلامیه‌ای خطاب به ساکنان اوکراین صادر کرد و تعرض عمومی لهستان را اعلام داشت. ۲۶ در ۶ مه شهر کیف به دست لهستان افتاد. نتایج مستقیم این رویداد عبارت بودند از صدور پیامی به نام کمیته مرکزی اجرائی سراسری خطاب به «کارگران، دهقانان، و سربازان لهستان»، که از آن‌ها می‌خواست برضد حکومت خود و اقدام تجاوزکارانه آن شورش کنند^{۴۵}؛ و با این کار بروز فوری و بلاشرط عنصر انقلابی در سیاست شوروی بر اثر فشار جنگ از نو اعلام شد. اما در آغاز بعید می‌نمود که روابط دولت شوروی با سایر کشورهای سرمایه‌داری از این رویداد متأثر شود، خصوصاً از این جهت که اقدام لهستان در هیچ‌یک از کشورهای غربی به‌جز فرانسه چندان طرفداری نداشت. در لحظه حمله لهستان کراسین در استکهلم سرگرم مذاکره بود. رفع رسمی محاصره متفقین نتوانسته بود مانع دیگری را که بر سر بازرگانی شوروی وجود دارد

43. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya, politka* iii, i (1928), 3-4.

44. L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 122.

۴۵ این مکاتبه پس از پایان مخاطبات در این مأخذ منتشر شد:

Krasnaya Kniga: Sbornik Diplomaticeskikh Dokumentov o Russko-Pol'skikh Otnosheniyakh, 1918-1920 (1920), pp. 92-8.

46. *ibid.*, pp. 104-5.

47. *ibid.*, pp. 105-7.

برطرف کند - یعنی آنچه «محاصره طلا» نامیده می‌شد. به روسیه شوروی هیچ اعتباری داده نمی‌شد؛ همچنین در اوضاع ازهم‌پاشیده اقتصاد شوروی هیچ کالا و موادی به مقادیر زیاد برای صدور موجود نبود. دولت شوروی حاضر بود بهای واردات را که سخت به آن‌ها نیازمند بود به طلا پردازد. اما در این ایام هیچ‌یک از بانک‌های بزرگ جهان طلای شوروی را نمی‌پذیرفتند، به این دلیل که این طلا مال صادره‌شده صاحبان پیشین است، که ممکن است روزی ادعای خود را نسبت به آن به کرسی بنشانند. این موضوع تا چند هفته مانعی بود که بازرگانی شوروی توانایی عبور از آن را نداشت.

نخستین کشوری که با استدلال کراسین محاصره طلا را شکست و خطر پذیرفتن طلای شوروی را برای خود خرید سوئد بود. دولت سوئد حاضر نشد با هیأت‌نماینده‌گی شوروی مذاکره کند. اما یک‌گروه پانزده‌تایی از شرکت‌های سوئدی سفارش‌های شوروی را که ارزش آن‌ها بالغ بر ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کرون می‌شد پذیرفت. این سفارش‌ها غالباً مربوط به وسائل کشاورزی و تجهیزات تلگراف و تلفن و راه‌آهن بود، که دولت شوروی یک‌ربع از بهای آن‌ها را به طلا می‌پرداخت و باقی را با سفته‌های کوتاه‌مدت. این نخستین موافقتنامه بازرگانی غیررسمی شوروی در ۱۵ مه ۱۹۲۰ به امضا رسید. ۴۸ پیش‌درآمدهای بحران کساد بعد از جنگ رفته‌رفته در بریتانیای کبیر احساس می‌شد؛ و در همان ایام امضای قرارداد با سوئد، لویدجورج از کراسین دعوت کرد که به لندن برود. کراسین روز ۲۶ مه ۱۹۲۰ وارد لندن شد و نخست‌وزیر در آخرین روز آن ماه او را به حضور پذیرفت؛ در این جلسه بونارلا، هورن، و کرزن نیز حضور داشتند. مذاکرات برای بستن قرارداد بازرگانی میان بریتانیا و دولت شوروی به زودی آغاز شد. در روسیه، فرمان ۱۱ ژوئن ۱۹۲۰ دایر بر تبدیل بازمانده کمیساریای خلق در امور بازرگانی و صنایع به کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی (ونشتورگ) موقعیت کراسین را تقویت کرد، زیرا که خود کراسین در رأس این کمیساریای جدید قرار می‌گرفت و همه کارهای بازرگانی شعبات حکومت یا نهادهای دولتی به

زیر فرمان این کمیساریا درمی آمد. ۲۹ در لندن از مذاکرات غیررسمی چنین برمی آمد که مانعی که نتوان از آن گذشت بر سر راه توافق وجود ندارد. در دیدار روز ۷ ژوئن ۱۹۲۰ مذاکره کنندگان دولت انگلیس سه شرط برای این توافق مطرح کردند - قطع اقدامات و تبلیغات دشمنانه، بازگرداندن همه اسیران جنگی، و پذیرش اصولی مطالبات اشخاص. کراسین در ۲۹ ژوئن ۱۹۲۰ یادداشت طولانی و استدلال آمیزی به دولت انگلیس نوشت که لحن آن سازش جویانه بود ولی در مضمون از پذیرفتن تعهدات طرفه می رفت. دریافت این یادداشت منجر به تکرار همان سه شرط در یادداشت ۱ ژوئیه دولت انگلیس شد، که پاسخ مثبت را در ظرف یک هفته مطالبه می کرد و این پاسخ را شرط ادامه مذاکرات قرار می داد. روز بعد کراسین این یادداشت را با خود به مسکو برد، و در روز ۱۷ ژوئیه دولت شوروی پذیرش شرایط را رسماً اعلام داشت. ۵۰

در این لحظه بود که ضربه قاطع جنگ شوروی و لهستان بر جریان مذاکرات وارد شد. حتی آن عده از کشورهای غربی که از تجدید تجاوز لهستان به خاک شوروی یکه خورده بودند، هنگامی که در ژوئن ۱۹۲۰ نیروهای لهستان از کیف و اوکراین بیرون رانده شدند و ارتش سرخ به نوبه خود وارد تعرض شد سخت نگران شدند. خطری که لهستان را تهدید می کرد کنفرانس متفقین را در شهر اشپا، که برای تعیین غرائم آلمان تشکیل شده بود، سراسیمه کرد و کرزن، که در کنفرانس حضور

49. *Sobranie Uzakonenii*, 1920 No. 53, art. 235;

اجرا نشدن این فرمان از جانب «ادارات مرکزی ج ش ف س ر» و «ارگان های دولتی جمهوری های خودمختار» اعمال قدرت مجدد ونشتورگ را لازم آورد، و برای این منظور فرمانی به تاریخ ۱۷ فوریه ۱۹۲۱ صادر شد
(*Sobranie Uzakonenii*, 1921, No. 14, art. 89).

۵۰. بهترین مأخذ کلی برای این مذاکرات مقالاتی است که کراسین در اوایل ۱۹۲۱ در این نشریات نوشته است:

Narodnoe Khozyaistvo, No. 1-2, 1921, pp. 3-12; *Ekonomicheskaya Zhizn'*, 6 February 1921;

مقاله نشریه دوم در این کتاب نیز چاپ شده است:

L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 278-86;

سه یادداشت مورخ ۳۰ ژوئن، ۱ ژوئیه، و ۷ ژوئیه ۱۹۲۰ در این نشریه چاپ شده است.
Soviet Russia (N.Y.), 14 August 1920, pp. 149-51.

اسناد انگلیسی مربوط به این مذاکرات هنوز منتشر نشده است.

داشت، در ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۰ پیامی به چیچرین فرستاد و پس از ذکر مختصر پذیرفته شدن سه شرط دولت انگلیس از جانب دولت شوروی، مطلب تازه‌ای را که از نوع دیگر بود مطالبه کرد - و آن عبارت بود از آتش‌بس فوری با لهستان. ۵۱ تماس‌ها و سازش‌های دیپلماتیک آزمایشی شش ماه گذشته ناکامان قطع شد، و هر دو طرف به همان حالت زورورزی و ناسازگاری ۱۹۱۹ بازگشتند.

51. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarod, naya Politika*, iii, i (1928), 34-5.

انقلاب در اروپا

بروز جنگ با لهستان در مه ۱۹۲۰، که تجدید جنگ داخلی با «سفیدها» را به سرکردگی ورائگل در جنوب در پی داشت، همان وضع ۱۹۱۹ را در مقیاس کوچکتری از نو پدید آورد. ارتش سرخ قویتر بود و لشکریایی هم که در برابرش صف کشیده بودند آنقدرها هولناک نبودند. اما اقتصاد فرسوده بود، موجودی انبارها ته کشیده بود، و دستگاه حمل و نقل داشت به کلی از کار می افتاد؛ بنابراین وخامت خطر ۱۹۲۰ دست کمی از سال پیش نداشت. آشتی نوپایی که در نخستین ماه های ۱۹۲۰ آغاز شده بود در نطفه خفه شد، و نتیجه همان بود که در سیاست خارجی دولت شوروی تبلیغات انقلابی جانشین تماس های دیپلماتیک شد. اما این جا يك تفاوت بارز پدیدار شد. در ۱۹۱۹ تبلیغات بلشویک ها، اگرچه در محل مؤثر می افتاد، به صورت روز به روز صورت می گرفت، نه به صورت سازمان یافته و در مقیاس جهانی. در ۱۹۲۰ کمینترن به کار افتاده بود و می توانست در عرصه بین المللی نقش نمایانی بازی کند و کانون مؤثری برای تبلیغات انقلابی در بسیاری از کشورها باشد. این که در درازمدت کمینترن موفق خواهد شد که بیش از تلاش های بی سازمان و ناهماهنگ بلشویک های ۱۹۱۹ در کار خود توفیق یابد یا نه، هنوز معلوم نبود. اما تبلیغات انقلابی که اکنون از مسکو صادر می شد از آنچه پیشتر دیده شده بود مطمئن تر و پرطمطراق تر و منسجم تر بود، و به روشنی دیده می شد که قدرت سازمان یافته ای در پشت آن نهفته است. تابستان و پاییز ۱۹۲۰ زمان حد اعلاي اسم و اعتبار کمینترن و امیدواری آن به راه انداختن انقلاب در سراسر جهان بود.

تجدید تماس تدریجی میان روسیه شوروی و اروپای مرکزی مشکل

بی‌سامانی کارهای کمیترین را، که باعث می‌شد این سازمان در نخستین سال حیات خود نیروی ناچیزی جلوه کند، تا حدی حل کرد. در ژانویه ۱۹۲۰ رادک از تبعیدگاه آزاد شد و به مسکو بازگشت، و به‌زودی برای کمیترین رهبری شد فعال‌تر از زینوویف و کمتر از او دل‌مشغول امور حزبی. رادک می‌توانست مدعی شود که چهره‌ای است بین‌المللی، و چون مقام حزبی بلندی نداشت دولت می‌توانست از او برای فتح باب مذاکراتی استفاده کند که بعدها ممکن بود انکار تعهد نسبت به آن‌ها لازم شود. کمیترین از طریق شخص رادک فوراً با حزب کمونیست و سایر احزاب آلمان رابطه نزدیک و مداوم برقرار کرد؛ و در مدت چهار سال بعد رادک در امور سیاسی کمیترین چهره فعال و نمایانی بود. دستگاهی که رادک در آن کار می‌کرد مشکل می‌توانست بی‌کار بماند. پس از سقوط رژیم کمونیستی مجارستان در اوت ۱۹۱۹، بیشتر رهبران آن رژیم به وین گریختند، و در آن‌جا کمیترین دفتر تازه‌ای زیر نظر آن‌ها باز کرد و از فوریه ۱۹۲۰ به بعد نشریه‌ای به نام «کمونیسموس» («کمونیسم») از طرف این دفتر انتشار یافت که بلاکون، وارگا، و لوکاچ نویسندگان برجسته آن بودند. در تابستان ۱۹۲۰ کمونیست‌های مجار از وین اخراج شدند و به مسکو پناه بردند. حزب یا دولت روسیه نمی‌توانست این‌ها را جذب کند. اما طبعاً برای ساختن دستگاه بین‌المللی کمیترین یا برای مأموریت‌هایی در احزاب کمونیست خارجی که به دست غیرروس‌ها بهتر انجام می‌گرفت، مناسب بودند. این‌بود که بلاکون، راکوشی، وارگا، رودنیانسکی، و سایر رهبران کمونیست مجارستان هسته بوروکراسی بین‌المللی جدیدی را در کمیترین به‌وجود آوردند و در نخستین سال‌های کمیترین در آن سازمان مرتبه‌ای داشتند که هیچ تناسبی با کشور خاستگاه آن‌ها نداشت.

با زمستان ۱۹۲۰-۱۹۱۹ مرحله تازه‌ای در تاریخ کمیترین آغاز شد. بین‌الملل دوم مرده به نظر می‌رسید. تلاش‌هایی که احیای آن در کنفرانس‌های برن در فوریه و لوسرن در سپتامبر ۱۹۱۹ صورت گرفت به جایی نرسید، و کنفرانسی هم که قرار بود در ژانویه ۱۹۲۰ در ژنو تشکیل شود منتفی شد. در پاییز ۱۹۱۹ حزب سوسیالیست سوئیس، که نماینده پرولتاریای نه‌چندان وسیع سوئیس در صنایع سنگین بود، در تاریخ احزاب سوسیالیست شهرت کوتاه‌مدتی به دست آورد، به این ترتیب که از طریق رهبر فعال خود روبر گریم طرحی برای «بازسازی» بین‌الملل پیشنهاد کرد. این طرح، بین‌الملل‌های دوم و سوم را در يك سازمان وسیع

تازه جای می‌داد. این در واقع احیای موضع «مرکزی» (سانتریست) اکثریت کنفرانس سیمروالد در زمان جنگ بود. این طرح چندی معلق ماند. اما با آن که هنوز رسماً پذیرفته نشده بود، با روحیهٔ احزاب چپ چند کشور مطابق بود - یعنی آن‌هایی که نه می‌خواستند به بین‌الملل قدیم بازگردند و نه به بین‌الملل جدید، به ویژه در شکل روسی آن، بپیوندند، و میان این دو حد نامطلوب نوسان می‌کردند. در این میان حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان جای مهمی داشت. در ۱۹۱۹ تعداد اعضای آن به سرعت افزایش یافت و در پایان سال به یک میلیون رسید. به نظر می‌رسید که این حزب رقیب انتخاباتی مهمی برای حزب سوسیال دموکرات خواهد بود. اما این نیروی عددی در عین حال حاوی آن چیزی بود که ضعف‌کنندهٔ حزب سوسیال دموکرات مستقل از کار درآمد - یعنی نداشتن موضع سیاسی معین. این حزب به نام یک حزب ضدجنگ به وجود آمده بود، و همین که جنگ پایان یافت دیگر هیچ موضع مستحکم و منسجمی نداشت، و میان برنامهٔ انقلابی حزب کمونیست آلمان و برنامهٔ رفورمیستی حزب سوسیال دموکرات آلمان نوسان می‌کرد - میان درخواست شوراها، کارگران و سربازان و جانبداری از مجلس مؤسسان؛ میان شرق و غرب؛ میان بین‌الملل‌های دوم و سوم. این مسائل را در کنگرهٔ حزب در دسامبر ۱۹۱۹ در لایپزیگ همچنان پرده‌پوشی کردند. اما گرایش عمومی حزب به طرف چپ بود. زهری که رادک در ایام زندان موبیت در گوش دست‌کم برخی از رهبران این حزب چکانده بود، رفته‌رفته کارگر می‌شد. در مورد مسألهٔ روز، کنگرهٔ حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان به اتفاق آرا تصمیم گرفت که از پیوستن به بین‌الملل احیاشدهٔ دوم خودداری کند. همچنین با اکثریت آرا تصمیم گرفت که به کمینترن نیز بپیوندد. اما راه‌حلی که اکثریت پیدا کرد حزب را در این راه انداخت. کنگره اعلام کرد که «بین‌الملل پرولتاریایی مؤثری باید از اتحاد حزب ما با بین‌الملل سوم و با احزاب سوسیالیست انقلابی سایر کشورها تشکیل شود»، و به کمیتهٔ حزب دستور داد که برای «تحقق بنخشدن وحدت طبقهٔ کارگر برای عمل انقلابی در بین‌الملل سوم» وارد مذاکره شود. عبارت‌بندی دستور مبهم بود و روشن بود که برای آرام کردن اکثریت تنظیم شده است. ولی

هدف نهایی به وضوح تعیین شده بود.^۲

ابلاغ رسمی این تصمیم به مسکو يك مسأله اصولی را پیش کشید. حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان يك حزب توده‌ای بود و آنچه را کمینترن در آلمان نداشت - یعنی پشتیبانی بخش بزرگ طبقه کارگر را - در اختیار آن می‌گذاشت. آزمون قضیه این بود که آیا حزب سوسیال دموکرات مستقل خود را از اشتباهات حزب سوسیال دموکرات پیراسته است و در آینده می‌توان امیدوار بود که با قوت با آن حزب بجنگد یا نه. در ۵ فوریه ۱۹۲۰ کمیته اجرائی کمینترن يك پیام کلی خطاب «به همه کارگران آلمان، به کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان، و به کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان» صادر کرد؛ در این پیام پس از اشاره به اشتباهات گذشته از حزب سوسیال دموکرات مستقل خواسته بودند که نمایندگان خود را برای مذاکره به مسکو بفرستد، اما از پیش هشدار داده بودند که کمینترن با «رهبران دست راست... که می‌خواهند جنبش را به باتلاق بورژوایی بین الملل دوم زرد بکشانند» حاضر به همکاری نیست. ۲ دو روز بعد کمیته اجرائی کمینترن نامه‌ای به حزب کارگران کمونیست آلمان، که در موضع ناراضی بود، فرستاد و مخالفت خود را با موضع آن حزب در مورد شرکت در اتحادیه‌های کارگری و در انتخابات پارلمانی بیان کرد، ولی از حزب دعوت کرد که نمایندگان خود را برای بحث شفاهی به مسکو بفرستد. ۲ کمینترن رفته رفته قدرت خود را احساس می‌کرد و در امور جنبه چپ آلمان دست به مداخله می‌زد. اتحاد همه عناصر چپ مخالف با سوسیال دموکراسی و بین الملل دوم، و آشتی و سازش بر سر اختلافات عقیدتی جزئی، که در پاییز ۱۹۱۹ از لنین معین شده بود، هنوز شمار روز بود. تحول مهم جدید عبارت بود از احضار نامزدهای تفقد به مسکو و داوری کمیته اجرائی کمینترن به مثابه دادگاه عالی درباره افراد مشکوک.

2. *Kommunistisches Internatsional*, No. 7-8 (November - December 1919), col. 1113; Lenin, *Sochineniya*, xxv, 598.

3. *Kommunistisches Internatsional*, No. 9 (22 March 1920), cols. 1381-92.

۴. به نظر می‌رسد که این نامه در نشریه پانویس ۱ منتشر نشده، اما در سومین کنفرانس حزب کمونیست آلمان به آن اشاره شده است
(*Bericht über den 3. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), p. 14).

تقریباً در همان لحظه حزب سوسیالیست فرانسه، که در تلاش بی‌نتیجه ۱۹۱۹ برای احیای بین‌الملل دوم شرکت داشت، ناگهان از سرمشق حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان پیروی کرد. حزب سوسیالیست فرانسه نیز مانند حزب سوسیالیست ایتالیا همیشه مقداری سهل‌انگاری در انضباط و طیف وسیعی از تفاوت عقاید را مجاز شناخته بود. جناح چپ آن بر اثر پی‌آمدهای جنگ و برخوردهای ناشی از پیمان صلح قوت گرفته بود؛ و در کنگره حزب در استراسبورگ در فوریه ۱۹۲۰ همان تقسیم‌بندی‌های آشنا راست و چپ و وسط (یا مرکز) باز پدیدار شد. رنودل، آلبرتوما، و سامبا رهبران جناح راست بودند، که از ته دل جنگ را تأیید کرده بود، به بین‌الملل دوم وفادار بود، و مداخله در روسیه را تأیید یا تحمل می‌کرد. گروه کوچک ولی سازمان‌یافته چپ، به رهبری لوریو، مونات، و سوارین، که در زمان جنگ پیرو خط سیمروالد بود، اکنون پیوستن به کمینترن را طلب می‌کرد. میان این دو نهایت نیز گروه مرکزی بزرگی بود که دارای معتقدات متلون و نامعینی بود. کنگره حزب، که این تقسیم‌بندی‌ها در آن منعکس شده بود، با اکثریت بزرگی رأی به خروج از بین‌الملل دوم داد. اما یک اکثریت تقریباً به همان بزرگی نیز فوراً پیوستن به کمینترن را رد کرد، و تصمیم گرفت برای بررسی اعتبار این سازمان جدید نمایندگان به مسکو بفرستد. ۵ کاشن و فروسار، که هر دو عضو گروه مرکز (وسط) بودند، برای این مأموریت برگزیده شدند. پیش از حرکت آن‌ها از پاریس، هجده تن از افراد گروه چپ، از جمله لوریو و سوارین، به جرم برپا کردن اعتصاب‌های وسیع و برهم زدن امنیت عمومی بازداشت شدند.

پیشامد دیگری در نخستین هفته‌های سال ۱۹۲۰ ظاهراً بر گسترش سریع اعتبار و نفوذ کمینترن گواهی می‌داد. روتگرز با کمک گروه کوچک ولی فعالی از کمونیست‌های هلند توانسته بود دستور تأسیس دفتر اروپای غربی کمینترن را در آمستردام اجرا کند. وینکوپ، رئیس این دفتر، و دبیران آن، خود روتگرز و هنریت رولان هورست، از روشنفکران مارکسیست سرشناس هلند بودند. دفتر غربی کمینترن انتشار یک بولتن را به سه زبان آغاز کرد.^۶ نخستین اقدام دفتر تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی از

5. *Parti Socialiste: 17^e Congrès National tenu a Strasbourg les 25, 26, 28 et 29 Février 1920* (n.d.).

6. *Istoriik Marksist*, No. 2-3 (1935), pp. 91-2.

گروه‌های چپ بود، که بیشتر مربوط به اروپای غربی بودند و قرار بود با هدف ظاهری آماده‌کردن زمینه برای دومین کنگره کمینترن در مسکو، در فوریه ۱۹۲۰ کنفرانس خود را تشکیل دهند. در این کنفرانس گذشته از حزب هلند سه نماینده از بریتانیا به نمایندگی گروه‌های مختلف حضور یافتند، به اضافه نمایندگان از فرانسه، ایتالیا، بلژیک، اسکاندیناوی، و آمریکا، سه نماینده از حزب کمونیست آلمان به ریاست کلارا زتکین (که دیر و با گلایه وارد شدند، زیرا که ظاهراً در فرستادن دعوتنامه آنها تأخیر شده بود)، و مهم‌تر از همه میخائیل بورودین، که تازه از آمریکا بازگشته بود، به نمایندگی کمینترن. کنفرانس در کار خود شکست‌خورد، زیرا که پلیس در روز دوم کارش آن را برهم زد. اما نکته مهم این بود که جنبش کمونیستی در اروپا رفته رفته شکل می‌گرفت، و این شکل را زیر نظر سازمانی می‌گرفت که درجه متابعت آن از مسکو هرچه بود - و دنباله قضیه نشان داد که این متابعت اندک بوده است - به خوبی دیده می‌شد که به برلن حسد می‌ورزد و از آن خاطر جمع نیست.

جریان کنفرانس به هیچ‌روی مطابق پسند حزب کمونیست آلمان نبود. کمینترن، بدون توجه به حزبی که خود را تنها حزب کمونیست برحق آلمان می‌دانست، هم با حزب سوسیال‌دموکرات مستقل به مذاکره پرداخته بود - حزبی که دعوی کمونیست بودن هم نداشت - و هم با حزب کارگران کمونیست آلمان؛ و دفتر آمستردام با استفاده از پشتیبانی مسکو دبیرخانه اروپای غربی را در برلن زیر سایه خود پوشانده بود. سومین کنگره حزب کمونیست آلمان، که در فوریه ۱۹۲۰ در کارلزروه

۷. موابق رسمی از این کنفرانس در دست نیست؛ مورفی با لحن موافقی آن را در کتاب خود توصیف می‌کند. J.T. Murphy, *New Horizons* (1914), pp. 87-9. و کلارا زتکین با لحن ناموافق

Zetkin in *Bericht über den Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), pp. 79-84.

۸. حزب کمونیست آلمان بدون شك مسؤول مطلبی بود که در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰ از طرف «دبیرخانه اروپای غربی» درباره تقاضای حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان منتشر شد و در نشریه کمینترن نیز چاپ شد

(*Kommunistisches International*, No. 10, 11 May 1920, cols, 1604-20)

در این مطلب گفته شده بود که «مسأله بر سر متحد ساختن احزاب گوناگون در یک بین‌الملل انقلابی جدید نیست، بلکه فقط عبارت از این است که آیا حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان مایل است وارد بین‌الملل سوم بشود یا نه».

اجلاس کرد، به مغالزه کمینترن با حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و حزب کارگران کمونیست اشاراتی کرد، و پس از شنیدن گزارش تندی از کلارا زتکین درباره کنفرانس آمستردام قطعنامه‌ای گذراند و خواهان ابقای دبیرخانه برلن و تشکیل کنفرانس کمینترن در آینده نزدیک برای بحث درباره این مسائل شد.^۹ فضای سیاسی فضای بدبینی شدید بود. براندلر، رهبر اتحادیه‌های کارگری ساکسونی، یکی از کارگران انگشت‌شماری که در رهبری حزب نقش فعالی داشتند، فریاد کشید که «ما هنوز حزب نداریم»، و در راینلند و وستفاليا، که او به چشم دیده بود، «آنچه وجود دارد بدتر از هیچ است؛ بنابراین امکان ندارد که در آینده نزدیک بتوانیم حزب کمونیست را درست و راست کنیم». ۱۰ ضعف شدید حزب کمونیست آلمان به خودی خود برای توضیح تاکتیک کمینترن کافی بود. رهبران حزب کمونیست شاید گمان می‌کردند که دارند روش بلشویک‌ها را دنبال می‌کنند، و پل لوی شاید انشعاب کنگره هایدلبرگ را با سرمشق‌نشین توجیه می‌کرد، که در سراسر دوره مهاجرتش در اروپای غربی خلوص عقیدتی را بر داشتن توده وسیعی از پیروان ترجیح می‌داد. اما آلمان آن روز در غلیان انقلاب به سر می‌برد و دارای پرولتاریای وسیع و آگاهی بود. در آغاز ۱۹۲۰ قابل تصور نبود که کمینترن سایه خود را فقط بر سر فرقه کوچکی بیندازد که عمدتاً مرکب بود از مشت‌روشنفکر، که به پیروی از روزا لوکزامبورگ، عقیده داشتند که توده‌های آلمانی هنوز برای انقلاب پرولتاریایی آماده نیستند. شاید این عقیده درست هم بود. اما نخستین فوران شور انقلابی ناچار از سستی و بی‌حالی حکایت می‌کرد: باید به فکر بهتری امید می‌بستند و چاره بهتری می‌جستند.

9. *Bericht über den 3. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund) (n.d.)*, pp. 84-5.

بنابر گفته کلارا زتکین در کنگره، که احتمالاً گزاره آمیز است، دبیرخانه اروپای غربی «بیرون از حدود نقش اطلاعاتی خود توسعه یافته» و به «مرکز ارتباط و اتحاد کمونیست‌های اروپای غربی» مبدل شده بود. با اتریش و سویس رابطه برقرار شده بود و برای ایجاد ارتباط با «بخش انقلابی سوسیالیست‌های فرانسه» و «سازمان‌های جدی و متمایل به کمونیسم انگلستان» اقداماتی صورت گرفته بود؛ عواملی نیز برای استخراج از «سوسیالیست‌های بالکان» به میان آن فرستاده شده بود (ibid., p. 77). اگر این اخبار درست بوده باشد، مسکو ناگزیر این کارها را غصب حقوق خاص سازمان مرکزی می‌شناخته است.

10. *ibid.*, p. 14.

لنین در لحظه‌ای که جنگ داخلی رفته‌رفته به پیروزی می‌رسید حاضر نبود از اطمینان خود به انقلاب آینده آلمان و اروپا ذره‌ای بکاهد: اگر حکومت‌های سرمایه‌داری در دمیسه کثیف خود برای از میان بردن حکومت شوروی شکستی به این رسوایی خورده‌اند به این دلیل است که «معلوم شد کارگران کشورهای متفق به ما نزدیک‌ترند تا به حکومت‌های خود».^{۱۱} لنین در سخنرانی‌اش به مناسبت نخستین سالگرد تأسیس کمینترن مدعی است که «خروج حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان و شناسایی دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی [از جانب آن حزب] آخرین ضربه کاری بر پیکر بین‌الملل دوم بود»، و «بین‌الملل دوم مرده است»، و «توده‌های کارگر در آلمان و انگلستان و فرانسه به جانب کمونیست‌ها روی می‌آورند».^{۱۲} لنین در مقاله‌ای در همان ایام حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را با نظایر آن در فرانسه و انگلستان قیاس می‌کند، یعنی با گروه لونگه در حزب سوسیالیست فرانسه و حزب کارگر مستقل انگلستان، که هر دو با جنگ مخالف بودند، و اظهار امیدواری می‌کند که آن‌ها نیز به زودی جهت روشنایی را تشخیص دهند.^{۱۳}

در این لحظه رویدادهای ناگواری در آلمان پیش آمد. حزب کمونیست ضعیف و متزلزل آلمان، چنان که در ژانویه ۱۹۱۹ پیش آمده بود و بعدها نیز بارها پیش آمد، بر اثر دچار آمدن با یک وضع انقلابی که خود در پدید آوردنش هیچ دخالتی نداشت و رهبران در دل خود از آن بیزار بودند، ناچار به عمل شد. دو ژنرال آلمانی قیامی را - که به «پوچ [شورش] کاپ» مشهور شد - برضد حکومت سوسیال‌دموکرات برلن رهبری کردند. در ۱۳ مارس ۱۹۲۰ وزیران کابینه به اشتوتگارت گریختند و ژنرال‌ها یک دولت ناسیونالیست دست‌راستی روی کار آوردند که در آن یک دیوانی روسی به نام کاپ مقام صدراعظم را داشت. این ضربه شاید هم به نتیجه می‌رسید؛ اما اتحادیه‌های کارگری اعتصاب عمومی اعلام کردند و نگذاشتند قدرت جدید مستقر شود، و سرانجام حکومت پیشین را به زور از نو روی کار آوردند. «مرکز» (تسنتراله)^{۱۴}

11. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 50.

12. *ibid.*, xxv, 75.

13. *ibid.*, xxv, 32.

۱۴. این «مرکز» (Zentrale) به موجب اساسنامه حزب کمونیست آلمان ایجاد شد و عبارت بود از یک گروه داخلی هفت نفری از اعضای کمیته مرکزی که به‌طور دائم در برلن اقامت داشتند؛ مرتبه آن نظیر «پولیت‌بورو»ی دوره بعد بود.

حزب کمونیست آلمان در برلن در اعلامیه‌ای که روز ۱۳ مارس صادر کرد، گفت که به هیچ روی حاضر نیست «برای [دفاع] از جمهوری دموکراتیک یک انگشت خود را حرکت دهد». ۱۵ سازمان‌دهندهٔ اعتصاب، یعنی لگین رهبر اتحادیهٔ کارگری، کسی بود که لنین بارها به او حمله کرده و او را نمونهٔ ارتداد نامیده بود؛ تنازع میان سوسیال‌دموکرات‌ها و ناسیونالیست‌ها مورد اعتنای کمونیست‌ها نبود، زیرا که آن‌ها با هر دو طرف به یک اندازه دشمن بودند. اما روز بعد، هنگامی که پیروزی درخشان اعتصاب آشکار شد، و معلوم شد که تودهٔ حزبی از رفقای اتحادیه‌ای خود پیروی می‌کند، دفتر مرکزی حزب با شتاب روش خود را تغییر داد و با تردید از اعتصاب پشتیبانی کرد. اعتصاب تأیید شد، ولی به بخش‌های محلی حزب کمونیست هشدار داده شد که «فریب ... ارزش دموکراسی بورژوازی» را نخورند، و گفته شد که تنها شکل صحیح اقدام عمومی کارگران تأسیس شوراهای کارخانه و شوراهای کارگری به‌عنوان ارگان‌های سیاسی است. ۱۶ توصیه‌ای که حزب از روی بی‌میلی برای پشتیبانی از اعتصاب کرد با شور و شوق به‌کار بسته شد. در ناحیهٔ روهر، سوسیال‌دموکرات‌ها و سوسیال‌دموکرات‌های مستقل و کمونیست‌ها پیام مشترکی به کارگران صادر کردند و از آن‌ها خواستند که برضد حکومت «ضدانقلابی» کاپ اعتصاب کنند و برای «تسخیر قدرت سیاسی از طریق دیکتاتوری پرولتاریا» و «پیروزی سوسیالیسم بر پایهٔ نظام شوروی» مبارزه را ادامه دهند. در ۱۵ مارس براندلر و سایر کمونیست‌ها در شمنیتس با سوسیال‌دموکرات‌های محلی عملاً همدست شدند و برای دفاع مشترک برضد ناسیونالیست‌ها حکومت شوروی اعلام کردند. این حکومت چند روزی دوام داشت ولی با برافتادن ژنرال‌ها و حکومتشان در برلن، ناپدید شد. این آزمایش‌های نخستین در تاریخ کمینترن برای تشکیل

۱۵. این ورقه در این جزوه نقل شده است:

(*Bericht über den 2. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschland (Spartakusbund)* (n.d.) [1919]), p. 68).

M. J. Braun, *Die Lehren des Kapp-putsches* (1920), p. 8. این جزوه روایتی است از مقاله‌ای که در دفاع از روش «مرکز» به امضای «اسپارتاک» در نشریهٔ کمینترن منتشر شد

(*Kommunistisches Internatsional*, No. (11 May 1920), cols, 1581-604).

۱۶. دستور مورخ ۱۴ مارس ۱۹۲۰ در این کتاب نقل شده است:

M. J. Braun, *Die Lehren des Kapp-Putsches* (1920), pp. 28-9.

آن چیزی که بعدها تاکتیک «جبهه متحد» برضد نیروهای دست راست نامیده شد، نه در پاسخ تصمیمات مسکو یا برلن بلکه به اقتضای منطق سرسخت رویدادها انجام گرفت.

در این ضمن «پوچ‌کاپ» در برلن تمام شده بود و اتحادیه‌های کارگری پیروزمند از دفتر مرکزی حزب کمونیست جویا می‌شدند که روش حزب در قبال دولت سوسیال‌دموکرات چه خواهد بود. در ۲۱ مارس ۱۹۲۰ «مرکز» حزب کمونیست بیانیه‌ای صادر کرد دائر بر این که هرگاه حکومت کارگران روی کار بیاید روش حزب کمونیست «مخالفت وفادارانه» خواهد بود، یعنی از اقدام به برانداختن قهری حکومت خودداری خواهد کرد؛ و این بیانیه را گام دیگری از جانب حزب کمونیست در جهت آشتی و تشکیل «جبهه متحد» با حزب سوسیال‌دموکرات و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل تعبیر کردند. ۱۷ این بیانیه، که در محافل حزبی مورد انتقاد قرار گرفت، وقتی که نقشه حکومت کارگران عملی نشد اثر خود را از دست داد، و یک دولت ائتلافی مرکب از سوسیال‌دموکرات‌ها و نمایندگان احزاب بورژوایی برسر کار آمد. این راه‌حل همه را راضی کرد، به‌جز ناسیونالیست‌های افراطی را که دست به «پوچ» زده بودند. ارتش آلمان در «پوچ» دخالت نداشت. اگرچه ارتش برای سرکوبی «پوچ» اقدامی نکرد (ارتش آلمان به روی آلمانی‌ها آتش نمی‌کرد، مگر آن‌که دست‌چپی باشند)، رسماً به حکومت قانونی وفادار مانده بود و از حکومت قانونی بازگشته به قدرت پشتیبانی می‌کرد. پاداش ارتش این بود که اکنون می‌توانست تفنگ‌های خود را نه به روی ناسیونالیست‌هایی که دست به «پوچ» زده بودند بلکه به روی کارگران روه‌ر که برضد «پوچ» سلاح برداشته بودند نشانه برود. فاتح واقعی «پوچ‌کاپ» شخصی بود به نام زکت، که پس از «پوچ» فوراً به مقام «فرمانده کل ارتش» منصوب شد. ارتش آلمان پس از کنارآمدن با جمهوری وایمار به نیرومندترین عنصر درون این جمهوری مبدل شد، و زکت، که در رأس ارتش قرار داشت، از آن پس مرد قدرتمند پشت صحنه سیاست آلمان بود. صاحبان صنایع سنگین نیز، که اشترزمن رهبر حزب مردم آلمان سخنگویشان بود،

۱۷. شرح این مذاکرات و متن اعلامیه ۲۱ مارس ۱۹۲۰ در همان مأخذ آمده‌است (ibid., p. 19-21).

۱۸. این نوشته در نشریه کمیترن منتشر شد (Kommunistischeski Internatsional, No. 12 (20 July 1920), cols. 2077-80).

«پوچ» را محکوم کردند و به حمایت از دولت بازگشته برخاستند: شکست «پوچ» ضربه‌ای بود که در سیاست آلمان به منافع «یونکرها» وارد شد - تا آن حد که این منافع با منافع صاحبان صنایع مغایرت داشت. اتحادیه‌های کارگری قدرت مقاومت خود را در برابر حمله نشان داده بودند، اما در عین حال نشان داده بودند که هیچ سیاست سازنده‌ای ندارند: خودشان قادر به حکومت کردن نبودند، اما در حال حاضر کسی هم نمی‌توانست به رغم آن‌ها حکومت کند. فقط حزب کمونیست آلمان بود که نابینایی و تردید و سازشکاری خود را به صورت زشتی نشان داده بود. پل‌لوی، که در زمان «پوچ» در زندان بود، در ۱۶ مارس بیانیۀ مفصلی در محکوم کردن بی‌عملی حزب نوشت. ۱۸ چهارمین کنگرۀ حزب کمونیست آلمان در ماه بعد به صورت معاینۀ بعد از فوت درآمد. در این ضمن، کمیته مرکزی حزب قطعنامه‌ای گذرانده و اقدام «مرکز» (تسنترالۀ) حزب را محکوم کرده بود. کنگره با اکثریت زیادی این قطعنامه را تأیید کرد. ۱۹.

در جریان «پوچ کاپ» رویدادها چنان به سرعت گذشتند که کمینترن یا مقامات مسکو فرصت هیچ اظهار نظری پیدا نکردند. ۲۰. نهمین کنگرۀ حزب روسیه، که بلافاصله پس از «پوچ» اجلاس کرد، «درودهای گرم» خود را به کارگران آلمان فرستاد و اظهار امیدواری کرد که «تلاش‌های سنگین» آن‌ها به توفیق برسد. ۲۱. اما این محض تشریفات بود. صدای انتقادکنندگان به زودی شنیده شد. بلاکون در نشریۀ کمونیستی وین «پوچ» را به درستی نخستین موردی نامید که «ضدانقلاب دموکراتیک آلمان با یک رقیب ضد دموکراتیک رو به رو شد»؛ و پیش‌بینی کرد که «نتیجه در هر حال قربانی شدن دموکراسی خواهد بود». ۲۲. سه هفته بعد، بلاکون به فورمول «مخالفت وفادارانه»ی حزب کمونیست آلمان

19. *Bericht über den 4. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), pp. 39, 53.

۲۰. یکی از افراد برلینی حزب کمونیست آلمان درباره این دوره چنین می‌نویسد: «پیک‌ها به دشواری آمد و رفت می‌کردند. مسائل مهم با نامه و گاه با تلگراف حل و فصل می‌شد؛ میان گروه برلن و مرکز مسکو خط تلفن مستقیمی وجود نداشت. در آن اوایل این دشواری‌های فنی باعث می‌شد که از نظر روس‌ها درباره رویدادهای آلمان فقط پس از گذشتن لحظۀ بحرانی اطلاع پیدا کنیم»

(R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 235).

21. *Devyaty S'ezd RKP(B)* (1934), pp. 10-11.

22. *Kommunismus* (Vienna), No. 11 (27 March 1920), pp. 316, 322.

حمله کرد. ۲۲ رادک نیز سیاست سست و بزدلانه حزب کمونیست آلمان را در جریان «پوچ»، و نیز اعلامیه «مخالفت وفاداران»ی آن را مورد حمله قرار داد. ۲۴ از طرف دیگر، لنین با احتیاط بیشتری درباره آن اعلامیه سخن گفت و بر آن بود که «این تاکتیک بدون شك اساساً درست بوده» اگرچه برخی از عباراتی که به کار رفته اسباب تأسف بوده است. ۲۵ این اختلاف آرا از مشخصات دوره‌ای است که رهبران شوروی رفته رفته از دو سال تمام انزوای تقریباً کامل بیرون می‌آمدند و هنوز چندان مجالی نداشتند که به مسائل جنبش‌های کمونیستی خارج توجه کنند و درباره آن‌ها همچنان از دیدگاه نظریه تجریدی داوری می‌کردند، نه از دیدگاه مشاهده عینی.

از میان عواملی که اطمینان کامل بلشویک‌ها را در این ایام به وقوع فوری انقلاب اروپا و روش آموزگارمانند آن را در قبال احزاب کمونیست غرب توضیح می‌دهد، مهم‌ترین عامل شاید این بود که همه رهبران بلشویک درستی نتایجی را که از انقلاب روسیه می‌گرفتند بی‌چون و چرا می‌پذیرفتند. این نکته در مارکسیسم مستتر بود که انقلاب مسیری را طی می‌کند که به‌طور علمی معین شده است، و تابع شرایطی است که آن‌ها را از طریق مشاهده می‌توان معلوم کرد و با تحلیل نظری روشن ساخت. البته هیچ مارکسیست جدی مدعی نبود که این شرایط در همه‌جا کاملاً یکسان‌اند، یا آن که انقلاب‌ها از روی الگوی همانندی روی می‌دهند؛ اما برای بلشویک‌ها طبیعی بود که مسیر و چشم‌انداز سایر انقلاب‌ها را در پرتو تجربه خود به نظر آورند و در آن‌ها نیز همان‌چاله‌ها و همان منابع نیرو را تشخیص دهند؛ و در آنچه از همان آغاز در معرض یک‌چنین برداشتی قرار گرفت انقلاب آلمان بود – یعنی پیش‌رفته‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین انقلاب، که از همه جهات خارجی بیش از هر انقلابی به همتای روسی خود شباهت داشت. رویدادهای نوامبر ۱۹۱۸ «انقلاب

23. *ibid.*, No. 14 (17 April 1920), pp. 403-11.

24. *Kommunistischeski Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2087-98;

یک سال بعد رادک این سیاست را «اخته کردن کمونیسم» نامید
(*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 45).

25. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 243.

فوریه‌ی آلمان به حساب می‌آمدند؛ ابرت و شایدمن، کرنسکی و تسرتلی بودند؛ لیکنخت هم می‌بایست نقش لنین را بازی کند. نخستین کنگره شوراها کارگران و سربازان سراسر آلمان در دسامبر ۱۹۱۸ همتای آشکار نخستین کنگره شوراها سراسر روسیه در ژوئیه ۱۹۱۷ به نظر می‌آمد، که در آن‌ها اقلیت بسیار کوچکی از بلشویک‌ها در میان اکثریت اس‌ارها و منشویک‌ها گم شده بودند. ۲۶ برخورد‌های ژانویه ۱۹۱۹ همان «روزهای ژوئیه»ی برلن بود، گیریم حزب کمونیست جوان و بی‌تجربه آلمان نتوانسته بود این رویدادها را با همان مهارتی اداره کند که بلشویک‌ها در اغتشاشات پتروگراد در ژوئیه ۱۹۱۷ نشان داده بودند؛ اما این برخوردها نماینده همان مرحله در تحولات انقلاب بودند. ۲۷ به نظر می‌رسید که راه آشکار همان است و به همان مقصد هم خواهد رسید. اگر «پوچ کاپ» مارس ۱۹۲۰ را به‌طور عینی بررسی می‌کردند، شاید به این نتیجه می‌رسیدند که این رویداد دلیل تکان‌دهنده‌ای بر ضعف کمونیسم آلمانی است - در واقع ضعف یکایک گروه‌هایی که در دست چپ اتحادیه‌های کارگری محافظه‌کار قرار داشتند. اما لنین در نخستین فوران شور و شوق تردیدی به خود راه نداد و آن «پوچ» را «ماجرای کورنیلوف آلمانی» نامید، و در نهمین کنگره حزب خود گفت که کارگران آلمان دارند «ارتش سرخ تشکیل می‌دهند» و «روز به روز بیشتر شعله‌ور می‌شوند». ۲۸. نتایج انقلاب روسیه چنین بود؛ نتایج «ماجرای کورنیلوف آلمانی» چگونه می‌توانست غیر از این باشد؟ تقویم آلمان تا اوت ۱۹۱۷ پیش رفته بود. اکتبر آلمان نمی‌توانست مدت درازی تأخیر کند. لنین در جاهای دیگری نیز قیاس‌های مشابهی کرده است. در پایان ژانویه ۱۹۲۰ بستن پیمان صلح را با دولت بورژوازی استونی چنین توجیه می‌کند که استونی «دوره کرنسکی را می‌گذراند»، و کارگران استونی «به زودی این حکومت را برمی‌اندازند و استونی شوروی را به وجود می‌آورند، که باها پیمان صلح تازه‌ای می‌بندد». ۲۹. در سپتامبر ۱۹۲۰ لنین چنین فرض می‌گرفت که «شوراها عملی» که در بریتانیای کبیر برای سازمان

۲۶. استالین حتی در ۱۹۳۳ این مقایسه را تکرار می‌کند
(*Socheneniya*, xxiii, 226).

۲۷. تروتسکی این موارد تشابه را در مقاله‌ای در آوریل ۱۹۱۹ بیان کرده‌است
(*Sochineniya*, xiii, pp. 97-8).

28. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 101.

29. *ibid.*, xxv, 16.

دادن مخالفت با اقدام نظامی بر ضد روسیه شوروی تشکیل شده بود همان «شورا» های شوروی هستند و بریتانیا وارد مرحله فوریه و «قدرت دوگانه» شده است، و «منشویک های بریتانیا» دارند «راه انقلاب بلشویکی را هموار می کنند». ۳۰ با این اعتقاد محکم به توازی انقلاب ها، برای لنین دشوار بود که تجربه انقلاب بلشویکی را منبع اساسی آموزش کمونیست های غرب در نظر بگیرد. ۳۱

در این فضای امید و ایمان همه جاگیر، طرح اجلاس دومین کنگره کمینترن برای تابستان ۱۹۲۰ ریخته شد، و لنین در ماه آوریل برای تدارک این کنگره جزوه ای نوشت به نام «بیماری کودکان» «چپ روی» در کمونیسم. این جزوه که آخرین اثر مهم لنین است یکی از مؤثرترین نوشته های او نیز از کار درآمد؛ بنابراین یادآوری اوضاعی که موجب نوشته شدن این اثر شد اهمیت خاصی دارد. این جزوه در لحظه ای نوشته شد که بلشویک ها خوشوقت بودند از این که ماجرای دردناک جنگ داخلی را با پیروزی ای بسیار بالاتر از حد انتظارشان پشت سر گذاشته بودند؛ این پیروزی نظریه و عمل بلشویسم تعیین کننده لحن خاص کارمایه ای است که در سراسر جزوه لنین، از نخستین تا واپسین عبارت آن، به چشم می خورد؛ آن کارمایه این است که تجربه روسیه باید چراغ راهنما و نمونه سرمشق جنبش های انقلابی در همه کشورهای دیگر باشد. این جزوه در لحظه ای نوشته شد که انزوای دوساله روسیه از جهان خارج تازه داشت شکسته می شد، و لنین هنوز نه چندان منابعی برای کسب اطلاع در اختیار داشت و نه در تماس مستقیم با کسانی بود که بتوانند واقعیات اوضاع سیاسی را به نظر او برسانند، و از جنبش های دست چپی غرب هیچ خبر مستقیمی نداشت؛ تحولات اروپا را او در آینه کج و معوج رویدادهایی می دید که پس از بازگشت هیجان انگیز او به پتروگراد در آوریل ۱۹۱۷ پیش آمده بود. آخر این که جزوه مورد بحث ما با این

30. *ibid.*, xxv, 37819, 403-4.

۳۱. کمونیست های غیر روس نیز به همین مشابهت ها در انقلاب اعتقاد داشتند. براون «پوچ» کاپ را با شورش کورنیلوف به تفصیل مقایسه می کند (M. J. Braun, *Die Lehren des Kapp-Putsches* (1920), pp. 14-19)؛ و در بعد از وقوع در کنگره حزب کمونیست آلمان در آوریل ۱۹۲۰، پیک و لوی هر دو با ذکر سوابق مشابه در روسیه از موضع خود دفاع کردند (*Bericht über den 4. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (n.d.), pp. 40, 50).

اعتقاد محکم شد که انقلاب پرولتاریایی، پس از پیروز شدن در روسیه، در حال درنوردیدن قاره اروپا است. استدلالات و توصیه‌های این جزوه در خور آن فاصله کوتاهی که برای رسیدن به آن هدف نهایی ضرورت دارد تنظیم شده‌اند. مدت‌ها پس از این ایام بود که آنچه را خود لنین به عنوان صلاحیدهای تاکتیکی کوتاه‌مدت در نظر گرفته بود، دیگران در دوره‌ای بسیار درازتر از آنچه منظور لنین بود مورد استناد و استعمال قرار دادند.

لنین با بنانهان بحث بر این مقدمه که پاره‌ای از مشخصات انقلاب روسیه احتمالاً در مقیاس جهانی هم ظاهر خواهند شد مجملی از تاریخ بلشویسم را به این منظور نقل می‌کند که نشان دهد حزب او ناچار بوده است با دو دشمن اصلی تلاش کند - اپورتونیزم سوسیال دموکرات‌ها در دست راست، و آنارشیزم خرده‌بورژوازی در دست چپ. تیرهایی که لنین در جریان مبارزه می‌انداخت بیشتر متوجه جبهه راست بود؛ هدف تیرهایی که او از مسند قدرت رها می‌کرد جبهه چپ بود. لنین بر آن بود که خطری که از دست راست متوجه حزب است از خطرهای دست چپ جدی‌تر است، اما حزب تا حد زیادی بر آن چیره شده است؛ بین‌الملل دوم دارد آخرین نفس‌هایش را می‌کشد. به این دلیل لنین بحث خود را به خطر کوچک‌تر «چپ‌روی»، که خطر جاری است، منحصر می‌سازد. دو مورد عمده چپ‌روی در تاریخ حزب عبارت بوده‌اند از مخالفت با شرکت در دوما در ۱۹۰۶* و مخالفت با پیمان برست‌لیتوفسک در ۱۹۱۸؛ در هر دو مورد جبهه مخالف به «اصل» مبارزه با «سازشکاری» استناد کرده است. لنین سپس به جناح چپ جنبش سوسیالیستی آلمان (و نیز انگلستان) حمله می‌کند، که چرا مشارکت در انتخابات پارلمانی و در اتحادیه‌های کارگری را رد کرده‌اند؛ همین خطاهای «چپ‌روانه» در سندیکالیسم فرانسه و ایتالیا و امریکا نیز تجلی می‌کند. خطوط سیاست کنگره آینده حزب به روشنی ترسیم می‌شود، همیشه با قید این شرط که هدف قانع‌کردن «چپ‌روان» است، نه بریدن از آن‌ها. خط‌مشی سال پیش عبارت بود از نبرد سازش‌ناپذیر با سوسیال‌دموکرات‌های دست‌راست و مدارا با انحراف چپ در میان کسانی که هنوز امکان داشت به جبهه مشترکی برضد دست‌راستی‌ها وارد شوند؛ لنین این خط‌مشی را رها نمی‌کند. حتی در

* در متن ۱۹۰۸ آمده است، ولی به نظر می‌رسد که غلط چاپی باشد زیرا که در ۱۹۰۸ «ارتجاع استولوپین» بر روسیه تسلط یافته و دوما برچیده شده بود - م.

ضمیمه‌ای به جزوه خود، با گوشه چشمی به آلمان، اذعان می‌کند که کمونیست‌های چپ‌رو گاه در جلب پشتیبانی توده‌های مردم از کمونیست‌های درست‌کیش موفق‌تراند. ۲۲ اما لحن او بسیار جدی‌تر از تابستان و پاییز گذشته است، بر ضرورت انضباط و یکرنگی بیشتر تأکید می‌کند، و شرایط قبول نظریات را به دقت بیشتری معین می‌سازد. مشارکت در پارلمان و در اتحادیه‌های کارگری، که لنین و کمینترن در پاییز ۱۹۱۹ آن را امری ثانوی نامیده بودند و معتقد بودند که ارزش مشاخره ندارد، اکنون به صورت امر واجب درمی‌آید.

لنین به تعمیم‌های وسیع‌تری نیز دست می‌زند. در فصلی زیر عنوان «بی‌سازشکاری؟» قطعه‌ای را نقل می‌کند که در آن انگلس اعلام کرده است که کمونیست‌های راستین باید آماده باشند «همه مراحل و سازش‌هایی که ساخته خود آن‌ها نیست بلکه ساخته مسیر تاریخ است از سر بگذرانند» تا به هدف خود برسند. در پاسخ چپ‌روان، که مدعی بودند اصول خالص را رعایت می‌کنند، لنین اعلام می‌کند که «تمام تاریخ بلشویسم، چه پیش از انقلاب اکتبر و چه پس از آن، پسر است از موارد مانور دادن، کنار آمدن، سازش کردن با احزاب دیگر، از جمله احزاب بورژوازی». ولی در مفصل‌ترین موردی که از تاکتیک مانور و سازش نقل می‌شود پاره‌ای دشواری‌های عملی آشکار می‌گردد. این همان قطعه معروفی است که در آن لنین به کمونیست‌های بریتانیا توصیه می‌کند که «به هندرسون‌ها و اسنودن‌ها کمک کنند تا لویدجورج و چرچیل را با هم شکست دهند». توصیه لنین این است که به «هندرسون‌ها و اسنودن‌ها» سازشی پیشنهاد شود به صورت يك «توافق انتخاباتی» به منظور مبارزه مشترك با «لوید جورج و محافظه‌کاران»، و تقسیم کرسی‌های به دست آمده، بر پایه اصلی که لنین آن را تشریح نمی‌کند، میان حزب کارگر و کمونیست‌ها. ولی همه این کارها باید در اوضاعی انجام گیرد که به کمونیست‌ها اجازه دهد «کامل‌ترین آزادی را برای محکوم کردن هندرسون‌ها و اسنودن‌ها داشته باشند» - چنان که بلشویک‌ها مدت‌های مدید در يك حزب با

۳۲. این نکته شاید در آلمان صدق می‌کرده است، زیرا که در ۱۹۲۰ هنوز احساسات انقلابی و وضع بالقوه انقلابی در آنجا وجود داشت و گروه چپ افراطی می‌توانست در جلب پشتیبانی توده مردم از حزب رسمی پیش بیفتد. در غالب کشورهای دیگر، که برنامه انقلابی چیزی جز بحث نظری نبود، گروه چپ افراطی فرقه متعصب و معدودی بودند و توده مردم در طرف راست قرار می‌گرفت.

منشویک‌ها همکاری داشتند ولی بدون هیچ مانعی آن‌ها را محکوم می‌کردند. برای آن که مبدا این پیشنهاد سازش، و گرچه با این محدودیت، معارض با خطی تعبیر شود که در فصول دیگر جزوه در نبرد آشتی‌ناپذیر با سوسیال‌دموکرات‌های دست‌راستی دنبال شده است، لنین به کمونیست‌های بریتانیا این را هم توصیه می‌کند که «به زبان مردم‌فهم» توضیح دهند که «نگهداری [یعنی پشتیبانی] آن‌ها از هندرسون با رأی خود مانند نگهداری طناب است از کسی که به دار آویخته می‌شود» زیرا که هر قدر هندرسون‌ها به قدرت سیاسی نزدیک‌تر شوند، بر اثر آشکار شدن رنگ سیاسی واقعی آن‌ها در انظار توده‌های کارگر، به «مرگ سیاسی» نزدیک‌تر شده‌اند. ۲۲ این محاسبه رندانه و پیچیده برای بستن پیمان اتفاق تاکتیکی موقت در جهت هدف‌های معین با نیروهایی که سپس بایستی محکوم و سرانجام نابود شوند، برای رهبرانی که حزب با انضباطی پشت سر خود داشتند که حاضر بود توصیه‌های رهبری را بدون انتقاد یا بحث بپذیرد، شاید پذیرفتنی به نظر می‌رسید. اما توصیه کردن آن به صورت نوعی تاکتیک سیاسی در مبارزه انتخاباتی بریتانیا، که در آن وسیله‌ها و هدف‌ها چه در درون احزاب و چه میان آن‌ها مورد بحث و مناظره شدید قرار می‌گرفتند، باعث می‌شد که لبخندی بر لبان اهل سیاست عملی ظاهر شود. «بیماری کودکان» «چپ‌روی» در کمونیسم» به‌طور ناهشیار و برای نخستین بار حلقه ضعیف زره بلشویک‌ها را آشکار کرد - یعنی ناراحتی ناشی از فرض گرفتن تشابه نزدیک و بی‌چون و چرا میان روندها و تاکتیک‌های انقلاب در روسیه، که از مرحله حکومت استبدادی تقریباً بلافاصله به مرحله انقلاب پرولتاریایی وارد شده بود، و انقلاب در کشورهایی که پرولتاریا دوره درازی از تلقینات نظری و عملی دموکراسی بورژوایی را از سر گذرانده بود. در ۱۹۱۸، در یکی از جلسات کمیته مرکزی اجرائی سراسری یکی از نمایندگان آنارشیست اشاره کرد که پرولتاریای روسیه «ذهن دولتی» ندارد، و حال آن که پرولتاریای غرب «خود را حامل جزئی از قدرت و پاره‌ای از همین دولتی می‌شناسد که فعلاً از آن دفاع می‌کند»؛ لنین با خشونت غریبی در پاسخ گفت که این نظر درباره کارگر غربی «به قدری ابلهانه است که من نمی‌دانم ابلهانه‌تر از

این چگونه ممکن است» ۲۴. بلشویک‌ها به دلیل اصراری که برای انکار تفاوت‌های فطری میان ملل داشتند گاه وسوسه می‌شدند که واقعیت تفاوت‌های ملل را که دارای ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی بود منکر شوند، و مرتباً تعداد نسبی کارگرانی را که در کشورهای غربی از شیوه‌های دموکراتیک منتفع شده بودند و لذا منصرف کردن آن‌ها از اعتقاد به ارزش این شیوه‌ها آسان نبود، کم به حساب می‌آوردند. لنین هرگز این نکته را درک نمی‌کرد که چرا «رفورمیسم»، که در روسیه هیچ معنایی نداشت، در اروپای غربی رقیب سرسخت و موفق تعالیم انقلابی شده است؛ چرا عمل غیرقانونی، که کارگران روسیه آن را مسلم می‌گرفتند و می‌پذیرفتند، در غرب باعث بروز پیشداوری‌های تند می‌شود؛ یا چرا انحلال مجلس مؤسسان، که در روسیه کمترین موجی از اعتراض برنیا نگیخت، باعث یکه خوردن گروه‌های زیادی از کارگران غرب شد.

این ناراحتی بر سر مسأله رابطه میان رهبری حزب و توده‌ها، که از زمان اختلاف حزبی ۱۹۰۳ مکرر پیش آمده بود، مخصوصاً حدت یافت. لنین همیشه در قبال نقش توده‌ها در جنبش انقلابی بسیار حساس بود. او می‌گفت فقط سوسیالیست‌های یوتوپیایی معتقدند که جامعه نوین به دست «مردمان بسیار باتقوایی که در قالب‌ها و گرمخانه‌های خاصی پرورش یافته باشند» پدید می‌آید؛ مارکسیست‌ها می‌دانند که این جامعه را «از توده مواد و مصالح بشری که بر اثر قرن‌ها و هزاره‌ها [نظام‌های] برده‌داری و سرفداری و سرمایه‌داری و اقتصادهای حقیر فردی و جنگ همه برضد همه برای [به دست آوردن] جایی در بازار و بهای بیشتری به‌ازای کالا یا کار کج و معوج شده است» باید ساخت. ۲۵ اما این تصور از توده‌ها به عنوان مواد و مصالح انقلاب برداشت خاصی از نقش رهبری را در پی دارد. اگر رهبری بدون توده پیرو بی‌معنی است، توده‌ها نیز بدون رهبری ناتوان‌اند. لنین در «بیماری کودکان» «چپ‌روی» در کمونیسم» به قوت تمام اعتراض می‌کند که طرح مسأله «دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری توده‌ها» به آن صورت دلیل بر «آشفته‌گی فکری باورنکردنی و روشن‌نشدنی» است. ۲۶ این فقط بدان معنی است که دو چیز را که اجزای جدایی‌ناپذیر یک کل انقلابی هستند از هم جدا کنیم.

34. *Protokoly Zasedanii VTsIK 4go Sozvyia* (1920), p. 231; Lenin, *Sochineniya*, xxii, 493.

35. *ibid.*, xxv, 458.

36. *ibid.*, xxv, 187.

این تصور از بررسی اوضاع روسیه به وجود آمده بود و به نحو درخشانی با آن اوضاع مطابقت داشت - چنان که توفیق سیاست بلشویک‌ها نشان داد. آنچه در روسیه لازم بود آن بود که در میان توده‌های کارگران که تا آن روز ناآگاه بودند آگاهی سیاسی به وجود آورند؛ و برای این منظور تأثیر رهبری منضبط انقلابی ضرورت حتمی داشت. در خود مفهوم «توده‌ها» به عنوان مخزن عظیمی از پرولتاریای ستم‌دیده و سازمان‌نیافته^{۳۷} که در اندیشه بلشویکی اهمیت روزافزونی پیدا می‌کند، واپس‌ماندگی کارگران صنعتی روسیه انعکاس دارد. اما در کشورهایی که مسأله عبارت از ایجاد آگاهی انقلابی بر لوح ساده توده فاقد آگاهی سیاسی نیست، بلکه عبارت است از نفوذ در نوعی آگاهی سیاسی موجود و بسیار پیشرفته در سنت دموکراسی بورژوایی و دیگرگون‌ساختن آن، عین همان مفهوم انطباق ندارد، یا فقط با احراز شرایط بسیار بعید انطباق پیدا می‌کند. این وظیفه با همه کارهایی بود که تا آن روز برای بلشویک‌های روسیه پیش آمده بود تفاوت داشت و از همه آن‌ها بسیار ظریف‌تر و پیچیده‌تر بود. نشناختن این تفاوت است که توضیح می‌دهد چرا نسخه‌هایی که به دست بلشویک‌ها، یا سپس کمینترن، برای غربیان نوشته می‌شد غالباً نارسا یا نامتناسب به نظر می‌رسید. سال‌ها طول کشید تا وضعی به وجود آمد که در آن وضع تصمیم‌های یکدستی که از مسکو صادر می‌شد به‌طور خودکار در احزاب کمونیست رام و مطیع به کار بسته می‌شد، بدون آن که چندان توجهی به اعتبار این تصمیم‌ها در پرتو اوضاع و عقاید محلی بنمایند. اما مراحل نخستین این روند زیان‌بار را باید در زمانی جستجو کرد که لنین رساله «بیماری کودکان» «چپ‌روی» در کمونیسم را می‌نوشت، و در روزهایی که دومین کنگره کمینترن تشکیل شد.

عامل ثابت دیگری نیز در همین ایام در نظریات کمینترن پدیدار شد. در سال ۱۸۵۸، انگلس بر اثر افسردگی از ورشکستگی کامل جنبش «منشوریان» («چارتیست‌ها») در نامه‌ای خطاب به مارکس نوشته بود که «پرولتاریای انگلیس در واقع روز به روز بیشتر بورژوا می‌شود، به طوری که این بورژواترین همه ملت‌ها ظاهراً خیال دارد که آخرسر در

۳۷. کنگره دوم «توده‌ها» را چنین تعریف کرد: «کلیه کارگران و قربانیان استثمار سرمایه‌داری، به ویژه آن‌هایی که کمتر سازمان‌یافته و کمتر روشن شده‌اند و بیشتر در معرض ستم هستند و کمتر به سازمان دسترسی دارند»
 (*Kommunisticheskiĭ International v Dokumentakh* (1933), p. 95).

کنار بورژوازی خود یک اشرافیت بورژوا و یک پرولتاریای بورژوا هم داشته باشد». انگلس اضافه می‌کند که «برای ملتی که تمام جهان را استثمار می‌کند» این امر «تا حدی طبیعی است». ۲۸. این رأی در نامه‌ای خطاب به کائوتسکی در ۱۸۸۲ تکرار شده است؛ ۲۹. سه سال بعد، پس از مرگ مارکس، انگلس آن را با تفصیل بیشتری در مقاله‌ای در یک نشریه انگلیسی چاپ کرد، و از آن پس این رأی اهمیت فراوان یافت:

تا وقتی که انحصار صنعتی انگلستان برقرار بود، طبقه کارگر انگلیس تا حدی در امتیازات این انحصار سهیم بود. این امتیازات به صورت بسیار غیریکنواختی میان کارگران توزیع می‌شد؛ سهم عمده را اقلیت ممتازی می‌ربود، اگرچه گهگاه برای توده‌های وسیع هم چیزی باقی می‌ماند. ۳۰.

تعبیر این سخن این نبود که پرولتاریای انگلیس خود «بورژوا» شده است؛ منظور این بود که «اقلیت ممتاز» درون آن این منزلت را به خرج افراد عادی به‌دمت آورده است. لنین در «امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه‌داری» نظر خود را بر پایه رأی انگلس بنا می‌کند و او نیز می‌گوید که بخشی از پرولتاریای انگلیس بورژوا شده است، و اضافه می‌کند که «بخشی از آن اجازه داده‌اند کسانی آن را رهبری کنند که طبقه متوسط آن‌ها را خریده یا دست‌کم مزدبگیر خود ساخته است». ۳۱. این که سرمایه‌داری انحصارگر با استثمار بازارهای مستعمراتی و نیمه‌مستعمراتی توانسته بود به «اقلیت ممتاز» طبقه کارگر سود برساند و با این کار آن را فاسد کند، و این که آن اقلیت نقش رهبرانی را بازی می‌کرد که

38. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxii, 360. 39. *ibid.*, xxvii, 238.

40. *ibid.*, xvi, i, 200;

این قطعه را انگلس تماماً در مقدمه تازه‌ای بر چاپ ۱۸۹۲ «وضع طبقه کارگر در انگلستان» نقل کرده است. (*Working Class in England* (*ibid.*, xvi, ii, 275).

41. Lenin, *Sochineniya*, xix, 157-8;

عبارت «به رهبری کسانی که خود را به طبقه متوسط فروخته‌اند یا دست‌کم مزدور آن طبقه‌اند» از نامه انگلس به مارکس، مورخ ۱۱ اوت ۱۸۸۱ گرفته شده است؛ در این نامه انگلس این عبارت را در مورد «بدترین» اتحادیه‌ها به کار می‌برد (*Marx i Engels, Sochineniya*, xxiv, 529).

«مزدبگیر» بورژوازی شده بود، مطلبی است که دیگر در شمار بدیهیات مارکسیسم درآمده بود. به نظر می‌رسید که پدیده «تجدید نظرطلبی» در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، که در میان رهبران بسیار بیش از افراد عادی شیوع داشت، این نکته را تأیید می‌کند؛ تجربه برخی از رهبران حزب سوسیالیست فرانسه نیز مؤید همین نظر بود، زیرا که آن‌ها نیز رفته رفته به دولت ائتلافی بورژوازی پیوستند و سرانجام از ته دل جانب بورژوازی را گرفتند.

بنابراین بلشویک‌ها وارث عقیده تثبیت‌شده‌ای بودند که با ریزش انقلاب آلمان در زمستان ۱۹۱۸-۱۹ و درآمدن سران سوسیال‌دموکراسی در نقش مدافعان جمهوری بورژوازی جان تازه‌ای گرفت، لنین، در مقاله‌ای به مناسبت سالگرد تأسیس کمینترن، این برهان را در مورد رویدادهای اخیر آلمان به کار می‌برد. می‌گوید تا زمانی که آلمان از لحاظ اقتصادی از بریتانیای کبیر و فرانسه واپس مانده بود سوسیال‌دموکراسی آلمان منزلت غالبی داشت و جهان را رهبری می‌کرد؛

ولی هنگامی که آلمان از لحاظ اقتصادی از هر دوی آن کشورها پیش افتاد، یعنی در دهه دوم قرن بیستم، آن وقت در رأس این حزب کارگری و مارکسیستی نمونه آلمان دسته‌ای از ارادل و اوباش، پدیدار شدند، از کثیف‌ترین زباله‌های مزدور سرمایه‌داری، از شایدمن و نوسکه گرفته تا داوید و لیگین، مهوع‌ترین جلادان طبقه کارگر در خدمت سلطنت و بورژوازی ضدانقلابی.^{۴۲}

دو ماه بعد نیز در مقاله دیگری درباره «وظایف بین‌الملل سوم» باز به همین موضوع ایمان آوردن «سطوح بالای طبقه کارگر انگلستان» به بورژوازی باز می‌گردد، و بار دیگر بین‌الملل دوم را «نوکر امپریالیسم و عامل نفوذ بورژوازی و ناقل دروغ‌های بورژوازی و فساد بورژوازی در جنبش کارگران» می‌نامد.^{۴۳} از این استدلال نتیجه بحث‌انگیز و دوررسی به دست می‌آید که رهبران بلشویک کمینترن آن را بدون چون و چرا پذیرفتند و به کار بستند. هرگاه در احزاب کارگری اروپای غربی مانع

42. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 249.

43. *ibid.*, xxiv, 390.

یا تردیدی احساس شد، علت روشن است. رهبران جنبش در آن کشورها — که با نام زیانبار «اشرافیت کارگری» نامیده می‌شوند — آگاهانه یا ناآگاهانه عوامل بورژوازی هستند و می‌توان اطمینان داشت که در هر بحرانی جانب دموکراسی بورژوایی و سرمایه‌داری بورژوایی را خواهند گرفت. حکم «اشرافیت کارگری» با این عبارت‌بندی بر همهٔ رفورمیست‌ها به عنوان مرتد و خائن به طبقهٔ خود و به هدف پرولتاریا داغ می‌زند و آن‌ها را نه به اشتباه فکری بلکه به ننگ اخلاقی محکوم می‌کند. وظیفهٔ شخص انقلابی عبارت است از روشن کردن اذهان افراد احزاب کارگری دربارهٔ ماهیت رهبران خائن، و منشعب‌کردن احزاب پرضد آن رهبران. در تمام دستورهای تاکتیکی «بیماری کودکان» «چپ‌روی» در کمونیسم، این فکر عمیقاً سرشته است.

پیش از انتشار این رسالهٔ لنین، فرصت‌هایی پیش آمده بود که سیاست تند آن را به اجرا بگذارند. دفتر غربی کمینترن در آمستردام، که زیر نظر رهبران هلندی بود، متهم به چپ‌روی شد، زیرا کمونیست‌های هلند از شرکت در انتخابات پارلمانی و فعالیت اتحادیه‌ای خودداری می‌کردند. این دفتر در آوریل ۱۹۲۰ با تصمیم کمیتهٔ اجرائی کمینترن منحل شد، و وظایف مبهم آن به دبیرخانهٔ اروپای غربی در برلن انتقال یافت. ۲۲ در حدود همان ایام، لنین که منتظر بود حزب کارگر مستقل بریتانیا مانند حزب سوسیالیست فرانسه از سر مشق حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان پیروی کند، تا حدی به آرزوی خود رسید. حزب کارگر مستقل بریتانیا در کنفرانس سالانهٔ خود در آوریل ۱۹۲۰ ۲۵ با اکثریت زیادی تصمیم گرفت که از بین‌الملل دوم خارج شود. اما فقط اقلیت کوچکی به پیشنهاد پیوستن به بین‌الملل سوم رأی داد؛ سایر مصوبات کنفرانس نیز اعتدالی و جستجوگرانه بود. به شورای تشکیلاتی ملی حزب دستور داده شد با حزب سوسیالیست سویس که قبلاً اظهار تمایلی کرده بود، ۲۶، دربارهٔ «امکان تأسیس مجدد یک بین‌الملل فراگیر» وارد بحث شود، اما در عین حال دربارهٔ اساسنامهٔ کمینترن و شرایط همبستگی با آن نیز

44. *Kommunistisches Internatsional*, No. 10 (11 May 1920), cols, 1659-60; *Istoriik Marksist*, No. 2-3 (1935), p. 92.

45. *Independent Labour Party: Report of the Twenty-Eighth Annual Conference* (1920).

تحقیق کند. این تحقیق بر عهدۀ والهد و کلیفورد الن نهاده شد - نمایندگان حزب کارگر مستقل که همراه با هیأت بزرگی از طرف حزب کارگر به روسیۀ شوروی می‌رفتند. با این هیأت چند رهبر اتحادیه‌های کارگری و چند نماینده پارلمان و چند تن از روشنفکران، از جمله تام‌شاو و رابرت ویلیامز و برتراند راسل و اتل اسنودن و هایدن گست و رودن بکستون، نیز همراه بودند. سه ماه پیش از آن جورج لندزبوری سفری به مسکو کرده و با گزارش اشتیاق‌آمیزی از همه دیده‌های خود بازگشته بود. اما هیأت نمایندگی حزب کارگر نخستین گروه بزرگ و مؤثری بود که از جبهۀ چپ بریتانیا به‌چنین سفری می‌رفت، و لذا موقع حائز اهمیت بوده. هنگامی که هیأت در اواسط مه ۱۹۲۰ به مسکو رسید، حملۀ پیلودسکی به اوکراین در جریان بود و به اوج توفیق خود رسیده بود. جای تعجب نیست که لنین، که از ۲۶ مه با نمایندگان دیدار کرد، بیشتر در صدد آن بود که تمایل دولت شوروی را به صلح به مهمانانش بفهماند و از ناهنجاری عمل دولت بریتانیا در کمک‌رساندن به «سفیدها» و لهستان شکایت کند - به ویژه آن که به نظر می‌رسید پاره‌ای از مهمانان درباره واقعت‌داشتن این کمک‌ها شك دارند. برخی از نمایندگان پرسشی را مطرح کردند که اندکی ناراحت‌کننده بود - یعنی این که لنین از این دو شق مطلوب کدام را مهم‌تر می‌داند: «تشکیل یک حزب کمونیست انقلابی منسجم در انگلستان یا دریافت کمک فوری از جانب کارگران برای امر صلح در روسیه؟» لنین پرسش را پیچاند و گفت که «بسته به عقیده» است. کسانی که بخواهند کارگران را آزاد کنند نمی‌توانند مخالف تشکیل حزب کمونیست باشند؛ از طرف دیگر، اگر کسانی که توهمات خود را درباره دموکراسی بورژوازی و صلح‌طلبی (پاسیفیسم) ادامه می‌دهند «به این فکر بیفتند که خود را کمونیست بنامند و به بین‌الملل سوم پیوندند»، هیچ فایده‌ای به دست نمی‌آید. این‌گونه اشخاص فقط «قطعنامه‌های شیرین‌مزه برضد مداخله [ی نظامی]» می‌گذرانند؛ فایده این‌گونه قطعنامه‌ها این است که دست آخر نشان می‌دهند که نویسندگان آن‌ها چه موجودات مسخره‌ای هستند. ظاهراً این تنها اشاره‌ای است که در آن مجلس به کمینترن شده است. ۲۷ فکر لنین مشغول مسائل

۴۷. صورت این گفتگو را لنین شخصاً به شکل «نامه‌ای به کارگران بریتانیا» تهیه کرد، که چند روز بعد در «پراودا» منتشر شد. (Sochineniya, xxv, 262-5)

دیگری بود. هیأت نمایندگی به چند گروه تقسیم شد که هرکدام برای دیدن گوشه‌ای از روسیه شوروی روانه شدند.

اما این گفتگو برای آن دو نماینده حزب کارگر مستقل که مأموریت داشتند درباره کمیترین تحقیق کنند کافی نبود. بخت با آن‌ها یاری نکرد. نه لنین و نه تروتسکی وقت نداشتند به آن‌ها برسند؛ زینوویف هم که زبان انگلیسی را بسیار کم می‌دانست یا نمی‌دانست در پشت صحنه باقی ماند؛ و رادک که همه‌جا حی و حاضر بود با آن‌ها گفتگو کرد. نمایندگان که به رسمیت نهادهای انگلیسی عادت داشتند با کمال تعجب دیدند که کمیترین دوازده ماه پس از تأسیس هنوز «یک سازمان کاملاً عجالتی» است، که «اساسنامه یا مقررات رسمی ندارد». به علت «روش‌های پشت گوش اندازی» در مرکز کمیترین، ترتیب دادن مصاحبه رسمی با کمیته اجرائی به عنوان یک ارگان تشکیلاتی دشوار بود، و هنگامی هم که سرانجام ترتیب این مصاحبه داده شد، تنها سخنگویانی که در جلسه شرکت کردند بوخارین و رادک بودند، و ظاهراً اعضای خارجی اهمیتی نداشتند. چند پرسش مکتوب تسلیم آن‌ها شد، و پاسخ مفصلی از کمیته اجرائی کمیترین رسید که از لحاظ مضمون عاری از سازش و از لحاظ لحن خالی از آشتی بود. در این پاسخ، رمزی مکدونالد و اسنودن، رهبران حزب کارگر مستقل به نام «سانتریست»‌هایی محکوم شده بودند که «لفظاً نسبت به جنگ متعرض شدند» ولی «در نقش پونطیوس پیلاتوس از زیر بار جرم شانه خالی کردند». پیشرفت «فقط از طریق بروز انقلاب، از طریق رشد آگاهی طبقاتی» مقدور خواهد بود، و «نه از طریق مذاکره و سازش با رهبران». کمیته اجرائی کمیترین به خوبی می‌دانست که فقط یک‌چهارم حزب کارگر از «پیروان یکرنگ و صمیمی بین‌الملل کمونیستی» تشکیل شده است، و این افراد به سایر گروه‌های کمونیستی می‌پیوندند و یک حزب کمونیست واحد تشکیل می‌دهند. یادداشت کمیته اجرائی کمیترین با این شعار به پایان می‌رسید: «کمونیست‌های بریتانیا، متحد شوید!» سیاست تلاش برای منسحب کردن احزاب موجود از طریق ایجاد شورش در میان افراد عادی در مقابل رهبران، علناً اعلام شد. لحن انعطاف‌ناپذیر و عبارات تند یادداشت بی‌گمان اثر قلم بی‌ملاحظه رادک بود^{۲۸}؛ اما سیاست کمیته شاید نتیجه



منطقی همان خطی باشد که در «بیماری کودکان» «چپ‌روی» در کمونیسم» معین شده بود. دفتر مرکزی کمینترن بدون اعتنا به فراز و نشیب‌های نظامی اوکراین بر نظر خود پافشاری می‌کرد. در ۲۷ مه ۱۹۲۰، در همان روزی که پاسخ نمایندگان حزب کارگر مستقل بریتانیا داده شد، یادداشتی نیز برای کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان فرستاده شد. در این یادداشت کمینترن شکایت می‌کند که چرا حزب سوسیال‌دموکرات مستقل به نامه مورخ ۵ فوریه ۱۹۲۰ پاسخ نداده و حتی مضمون نامه را به اطلاع اعضای حزب نرسانده است. ۲۹. نبایستی تصور شود که ورود به کمینترن آسان خواهد شد. زینوویف در نشریه رسمی کمینترن با حروف مؤکد نوشت: «لازم است قفلی به درهای بین‌الملل کمونیستی زده شود، لازم است نگهبان مطمئنی بر دروازه بین‌الملل کمونیستی گماشته شود.»^{۵۰}

پس از نمایندگان حزب کارگر مستقل بریتانیا، فوراً نمایندگان حزب سوسیالیست فرانسه، فروسار و کاشن، در اواسط ژوئن ۱۹۲۰ وارد مسکو شدند. این‌ها دستور داشتند که نه تنها شرایط همبستگی با کمینترن را جویا شوند، بلکه در اوضاع عمومی اجتماعی و سیاسی روسیه شوروی نیز تحقیق کنند. ۵۱ در ۱۹ ژوئن ۱۹۲۰ نمایندگان به کمیته اجرائی کمینترن فرا خوانده شدند. در این جلسه تعداد بیشتری از اعضای کمیته شرکت داشتند. رادک و زینوویف و بوخارین درباره وضع حزب سوسیالیست فرانسه پرسش‌های کاونده‌ای مطرح کردند. (بوخارین از آن‌ها خواست که «خیانت» حزب را در زمان جنگ محکوم کنند، و با این کار غرور ملی آن‌ها را زخمی کرد.) سپس سراتی، جان رید، و سرانجام لنین نیز پرسش‌هایی کردند. نکته‌هایی که لنین بر آن‌ها اصرار

→

Independent Labour Party: Report of the 29th Annual Conference (1921), pp. 49-61, و متن پرسش‌ها و پاسخ‌های کمیته اجرائی کمینترن در این مأخذ *The ILP and the 3rd International (1920)*.

ترجمه روسی یادداشت کمیته در نشریه کمینترن منتشر شد *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2231-56.

49. *Kommunismus (Vienna)*, No. 24 (26 June 1920), pp. 833-4.

50. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 11 (14 June 1920), col. 1730.

۵۱. متن این دستور، مورخ ۲۳ آوریل ۱۹۲۰، در این کتاب آمده است
L. O. Frossard, *De Jaures a Lenine (1930)*, pp. 235-44.

ورزید عبارت بودند از داشتن يك خط‌مشی حزبی روشن، مطبوعات منضبط (گفت «اومانیتته» فقط يك خصلت سوسیالیستی دارد، و آن صورت ریز مشترکین آن است) و اخراج «رفورمیست‌ها» از حزب. نمایندگان که احتمالاً منتظر استقبال گرم‌تری بودند، فقط توانستند جر و بحث کنند و قول بدهند که مطالب را به اطلاع حزب برسانند. ۵۲ با فشار زیاد از آن‌ها خواسته شد که برای شرکت در کنگره کمینترن در مسکو بمانند، ولی نمایندگان فرانسوی از طرف خود برای این کار مأموریتی نداشتند. پس از چندی تردید نمایندگان موافقت کردند که بمانند. ۵۳

پیش از اجلاس دومین کنگره کمینترن در نیمه اول ژوئیه ۱۹۲۰، تغییر هیجان‌آوری در وضع جنگ پیش آمد. ارتش مهاجم لهستان تا پشت مرزهای اوکراین پس‌رانده شد؛ ارتش سرخ تقریباً بدون هیچ مقابله‌ای در خاک لهستان به سوی غرب پیش می‌رفت؛ و سقوط ورشو - و بروز انقلاب لهستان - کمابیش محرز می‌نمود. زینوویف، که ریاست کنگره را بر عهده داشت، بعدها صحنه را چنین توصیف می‌کند:

در تالار کنگره نقشه بزرگی آویخته بود که حرکات نیروهای ما هر روز روی آن نقش می‌شد. نمایندگان هر روز با علاقه شدید جلو این نقشه می‌ایستادند. نوعی نمایش بود: بهترین نمایندگان پرولتاریای بین‌المللی با نفس بریده و قلب تپنده یکایک پیشروی نیروهای ما را دنبال می‌کردند، و همه به خوبی متوجه بودند که اگر هدف‌های نظامی ارتش ما به دست آید، معنای آن تسریع بسیار زیادی در جرینان انقلاب پرولتاریایی بین‌المللی خواهد بود. ۵۴

۵۲. گزارش فروسار و کاشن از جلسه در همان مأخذ آمده است (ibid., pp. 245-69)؛ چند اظهار نظر شخصی فروسار نیز در همان‌جا دیده می‌شود (ibid., pp. 64-6)؛ مطالب تند کمیته اجرائی کمینترن در نامه مورخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ خطاب «به همه اعضای حزب سوسیالیست فرانسه و همه پرولتارهای آگاه فرانسوی» آمده است (ibid., pp. 281-303).

53. ibid., pp. 105-10;

در سراسر این کتاب فروسار خود را به صورت مرد ضعیفی ترسیم می‌کند که همکار پر جوش و خروشش او را به رغم نظر واقعی‌اش با خود پیش می‌برد.

54. *Desyatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii* (1921), p. 271.

خود زینوویف نیز هنگام افتتاح کنگره با همین هیجان سخن گفت:

دومین کنگره بین‌المللی کمونیستی در لحظه نخستین جلسات افتتاحی خود وارد تاریخ شده است. این روز را به خاطر بسپارید. بدانید این روز اجر همه محرومیت‌ها و تلاش پایدار و دلاورانه شما است. معنای این روز را برای فرزندان خود بیان کنید و توضیح بدهید. نقش این ساعت سنگین را بر قلب خود حک کنید.^{۵۵}

در این کنگره بیش از دویست نماینده از سی و پنج کشور حضور داشتند. نمایندگان روسیه باز هم افراد برجسته‌ای بودند. زینوویف، که گاه از مسند ریاست و گاه به نام نماینده روسیه سخن می‌گفت، بارزترین چهره سراسر کنگره بود. لنین درباره همه مسائل عمده سخن گفت، و رادک و بوخارین نیز با کفایت تمام نظریات او را تأیید کردند. تروتسکی، که سرگرم نبرد لهستان بود، فقط گهگاه ظاهر می‌شد. ریاست هیأت نمایندگی حزب کمونیست آلمان با پل لوی بود. حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان نیز چهار نماینده فرستاده بود، که دوتای آنها موافق پیوستن به کمینترن بودند و دوتا مخالف؛ اما از آنجا که پیوستن حزب آنها هنوز محل تردید بود هیچ‌کدام حق رأی نداشتند. دو نماینده نیز از حزب کارگران کمونیست آلمان در مقام مشاور به کنگره راه داده شدند، ولی در مذاکرات شرکت نکردند.^{۵۶} ریاست هیأت نمایندگی ایتالیا با سراتی بود، اما همه گروه‌های حزب سوسیالیست ایتالیا، به‌جز گروه راست، نمایندگان در هیأت داشتند. در هیأت نمایندگی بریتانیا نیز حزب

55. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 14.

۵۶. لوی گویا به نام هیأت نمایندگی حزب کمونیست آلمان تهدید می‌کند که اگر نمایندگان حزب کارگران کمونیست آلمان با حق رأی به کنگره پذیرفته شوند او از کنگره کنار می‌رود

(*Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund)* (1921), pp. 27-9)?

بنابر گفته اخیرتر زینوویف، رادک نیز از لوی پشتیبانی می‌کند
(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 468).

سوسیالیست بریتانیا، حزب کارگر سوسیالیست، سازمان سرکارگران، و چند گروه کوچک دیگر شرکت کرده بودند. دو نماینده حزب سوسیالیست فرانسه نیز مانند نمایندگان حزب سوسیالدموکرات مستقل آلمان فقط حق مشاوره داشتند، زیرا که حزب آنها هنوز به کمینترن نپیوسته بود. اما پنج نماینده فرانسوی دیگر به عنوان نمایندگان «کمیته تشکیل بین‌الملل سوم» دارای حق رأی کامل بودند، و برخی از آنها در حزب سوسیالیست فرانسه نیز عضویت داشتند. نمایندگان حزب کمونیست امریکا و حزب کارگران کمونیست امریکا به رغم توصیه‌های کمینترن برای وحدت دو حزب همچنان به صلاحیت یکدیگر اعتراض می‌کردند. ۵۷

کنگره در نخستین جلسه خود پیشنهادی از پل لوی نماینده حزب کمونیست آلمان را بدون بحث پذیرفت. این پیشنهاد تقاضایی بود از «کارگران مرد و زن همه کشورها» که از طریق اعتصاب و تظاهرات از ارسال «هر نوع کمک به لهستان سفید، و هر نوع مداخله در روسیه شوروی» جلوگیری کنند. ۵۸ اما برخلاف کنگره اول که در سایه استیصال جنگ داخلی تشکیل شده بود، کنگره دوم در لحظه پیروزی نظامی ارتش سرخ اجلاس می‌کرد؛ در این کنگره کمتر از کنگره اول - یا دست‌کم کمتر از کنگره‌های اخیر دیگر - بر ضرورت کمک مستقیم به «ج‌ش‌ف‌س‌ر» و پشتیبانی از آن تأکید می‌شد. سنگینی مذاکرات بیشتر بر وظایف کلی‌تر

57. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 607-10;

بنابر منابع رسمی امریکا در ۱۲ ژانویه ۱۹۲۰ در مسکو تصمیم به وحدت این دو حزب گرفته شد

(*Russian Propaganda: Hearings before a Sub-Committee of the Committee on Foreign Relations, United States Senate* (66th Congress, 2nd Session, 1920), pp. 415-16),

و این تصمیم به توسط یک «پیک بلشویک» به آن احزاب ابلاغ شد
(*Foreign Relations of the United States, 1920*, iii (1936), 449-50),

ولی در رفع اختلاف مؤثر واقع نشد.

58. *ibid.*, p. 56.

در متن آلمانی، پیام با این جمله به‌پایان می‌رسد: «این است اقدامی که ما پرولتاریای جهان را به آن دعوت می‌کنیم؛ و روسیه انتظار دارد که هر فردی وظیفه خود را انجام دهد.» (کلمات آخر به زبان انگلیسی آمده است). این جمله در چاپ روسی پیام دیده نمی‌شود؛ ظاهراً این جمله از سخنرانی لوی بوده است، که علاقه داشت در پایان سخنان خود اشارات ادبی بیاورد و به متن پیام پایبند نبود.

تسریع انقلاب جهانی، که اکنون به خوبی در دیدرس بود، تکیه داشت. در یکی از قطعنامه‌های کنگره چنین آمده است:

بین‌الملل کمونیستی امر روسیه شوروی را امر خود اعلام می‌کند. پرولتاریای بین‌المللی شمشیر خود را غلاف نخواهد کرد، تا روزی که روسیه شوروی به صورت حلقه‌ای در زنجیر فدراسیون جمهوری‌های تمام جهان درآید.^{۵۹}

اطمینان به نزدیک شدن بزنگاه داستان هیجان‌انگیز انقلاب موضوع دائمی بحث‌های کنگره و عامل مؤثر در همه نظریاتی بود که درباره نوع سازمان لازم و گام‌های مناسب برای ایجاد آن سازمان ابراز می‌شد. اکنون مهم‌ترین نیاز آن بود که کمینترن به صورت ابزار عملی انقلاب درآید. زینوویف می‌پرسد:

آیا بین‌الملل سوم هنگام تأسیس آن در مارس ۱۹۱۹ چه بود؟ [این سازمان] چیزی جز یک انجمن تبلیغاتی نبود؛ و در سراسر نخستین سال زندگی‌اش به همین حال باقی ماند.... اکنون می‌خواهیم که تنها انجمن تبلیغاتی نباشیم، بلکه ارگان جنگی پرولتاریای بین‌المللی باشیم.^{۶۰}

این تغییر نقش تغییر سازمان را هم لازم می‌آورد: به جای یک رشته احزاب ملی، کمینترن بایستی به صورت «یک حزب کمونیست واحد دارای شعبه‌هایی در کشورهای گوناگون» درآید.^{۶۱} از تفاوت میان بین‌الملل‌های اول و دوم بارها نتیجه‌گیری شد. بین‌الملل اول یک «سازمان قوی و مرکزی» بود؛ مارکس و انگلس در اساسنامه آن نیاز کارگران را به «اتحاد بین‌المللی» و داشتن «سازمان بین‌المللی صرف» ثبت کرده بودند. هیأت اجرائی بین‌الملل دوم چیزی جز یک «جعبه مراسلات» نبود.^{۶۲} بین‌الملل سوم بایستی خطاهای بین‌الملل دوم را تکرار کند. در لحظه‌ای

59. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 152.

60. *Der Zweite Kongress der Kommunist, Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 193-4.

61. *ibid.*, p. 102.

62. *ibid.*, pp. 13. 238.

که کنگره، در حال اجلاس و مذاکره، می‌توانست روز به روز گسترش انقلاب را با پیشروی ارتش سرخ در جهت غرب تماشا کند، دلیلی در دست نبود که اعتبار سرمشق روسیه را برای باقی اروپا منکر شود. به نظر می‌رسید که وحدت عمل انقلابی و وحدت عقیده حزبی در زیر فرمان واحد و اعلامی بین‌الملل کمونیستی بدون هیچ معارضه‌ای تثبیت شده است. انحرافات جزئی را، که در ۱۹۱۹ رسماً تحمل می‌شد، ممنوع کردند: از این پس دیگر اختلاف نظر بر سر مسأله شرکت در انتخابات پارلمانی و اتحادیه‌های کارگری مجاز نبود. خط‌مشی حزبی حتی از لحاظ جزئیات نیز بایستی روشن و معین باشد و همه از آن پیروی کنند. وقتی که مسأله خاص و غریب وابستگی حزب کمونیست بریتانیا با حزب کارگر پیش کشیده شد و یکی از نمایندگان بریتانیا تقاضا کرد که در این خصوص قدری تساهل قائل شوند، لنین مؤکداً از اصل وحدت نظر دفاع کرد:

رفیق‌رمزی می‌گوید: بگذارید ما کمونیست‌های انگلیسی این مسأله را میان خودمان حل کنیم. اگر هر گروه کوچکی بیاید و بگوید: بعضی از ما موافقیم، بعضی مخالف، بگذارید خودمان تصمیم بگیریم، [آن وقت] سرنوشت بین‌الملل چه خواهد شد؟ چه نیازی به بین‌الملل و کنگره و این همه بحث خواهد بود؟

این‌گونه آسانگیری از مشخصات بین‌الملل دوم بود و «اساساً غلط» محسوب می‌شد. ۶۳ عقیده بر این بود که در همه مسائل استراتژی و تاکتیک انقلابی به اغلب احتمال تصمیم درست را آن سازمانی می‌گیرد که نماینده تمام جنبش انقلابی است و از تمام بدنه تجربه انقلابی نتیجه‌گیری کلی می‌کند.

این هدف فقط با انضباط سخت سازمانی به دست می‌آمد. زینوویف برای کنگره توضیح داد که بین‌الملل دوم به این دلیل در کار خود فرو ماند که «در میان خود احزابی را تحمل می‌کرد که عمل و تاکتیک‌شان در

تقابل آشکار با تاکتیک‌های پرولتاریای انقلابی بود.^{۶۴} انقلاب مجارستان در سال گذشته به سبب همین اشتباه شکست خورد. ۶۵ احزاب فقط با بیرون راندن مرتدان از صفوف خود می‌توانند درست‌اندیشی خود را تضمین کنند. لنین در ۱۹۰۴، در دفاع از شکافی که در حزب سوسیال دموکرات روسیه پدید آمده بود در مقابل منتقدان خود فریاد کشید: «انشعاب، انشعاب، انشعاب»^{۶۶}، و در سراسر ده سال بعد، در ایام خوش و ناخوش، نبرد بلشویکی خود را برای حفظ خلوص عقیدتی در مقابل روش التقاطی منشویک‌ها ادامه داد. منشعب‌کردن حزب، بی‌اهمیت‌کردن آن از لحاظ تعداد افراد، به نظر او زیانی بود که در برابر آلوده شدن تعالیم و ضعیف شدن انضباط آن به حساب نمی‌آمد. در ۱۹۲۰ لنین این قاعده مجرب را در کمینترن نیز به کار بست. شرط اساسی ورود هر حزبی به کمینترن قبول بلاشرط برنامه و مقررات کمینترن بود، و اخراج مخالفان از حزب. وقتی که یکی از نمایندگان انگلیسی کنگره دوم شکایت کرد که اکثریت کمونیست‌های انگلیس این شرایط را رد خواهند کرد، لنین پرسید که موافقت با اکثریت چه لزومی دارد: اقلیت وفادار را می‌توان «جداگانه سازمان داد». انشعاب بهتر از آن است که «مسأله تاکتیک درست را بی‌جواب بگذاریم».^{۶۷} زینوویف این نکته را از جانب حزب روسیه به زبان قاطعی اعلام کرد:

هرگاه چنین پیش بیاید که رفقای ایتالیایی یا سایر رفقای ما به ما بگویند که می‌خواهند رابطه خود را با عناصر راست نگاه دارند، آن وقت حزب ما آماده است که کاملاً تنها بماند و

64. *Der Zweite Kongress der Kommunist, Internationale* (Hamburg, 1921), p. 572;

این گفته زینوویف در مورد بین‌الملل اول هم صدق می‌کرد، اگرچه خود مارکس از این بابت تقصیری نداشت.

65. *ibid.*, pp. 45, 241.

در مقدمه «شرایط بیست‌ویک‌گانه» (نگاه کنید به ص ۳-۲۴۱ زیر) به «درس‌ها»ی شکست مجارستان نیز اشاره می‌شود: «اتحاد کمونیست‌های مجارستان با سوسیال دموکرات‌ها برای پرولتاریای مجارستان گران تمام شد».

۶۶. نگاه کنید به جلد اول، ص ۵۹.

67. *Lenin, Sochineniya*, xxv, 350.

با عناصری که به نظر ما بورژوازی هستند مربوط نباشد. ۶۸.

اصل انشعاب کردن برای اخراج مرتدان همین که پذیرفته شد با تلخی به کار بسته شد، و این تلخی امری ناگزیر بود، زیرا که مرتدان خود به خود خائنان «فروخته شده به بورژوازی» شناخته می شدند. تعابیر ضمنی این رأی به زودی در طرز کار کمیترن نفوذ کرد. لنین در «نامه‌ای به کارگران انگلیسی» پس از نقل دیدار خود با نمایندگان حزب کارگر بریتانیا در مسکو، «رفتن اکثریت رهبران پارلمانی و اتحادیه‌ای [را] به جانب بورژوازی» سر باز کردن نوعی «دمل چرکین کهنه» می نامد. می گوید که فوری ترین امر شکست دادن دشمنان آشکار طبقه کارگر نیست، بلکه شکست دادن خائنانی است که در میان خود کارگران وجود دارند. زینوویف در کنگره دوم فریاد کشید: «دشمن در خانه خودتان نشسته است.» ۶۹ لنین در پاسخ کریسپین، یکی از نمایندگان حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، که انشعاب میان حزب سوسیال دموکرات آلمان و حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان را «ضرورت تلخ» نامیده بود، او را چنین سرزنش می کند:

مستقلان نباید از آن [پیشامد] بنالند، بلکه باید بگویند:
طبقه کارگر بین المللی هنوز در زیر پاشنه اشرافیت کارگری
و فرصت طلبان است.

کریسپین گفته بود که انقلاب را فقط به شرطی می توان در آلمان انجام داد که کارگران آلمان را «پیش از حد» دچار فقر نکند:

اشرافیت کارگری که از فداکاری می ترسد، که از فقر «بیش از حد» در زمان نبرد انقلابی باک دارد، در حزب جایی ندارد. ۷۰.

68. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 243.

69. *ibid.*, p. 11.

70. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 357-8.

یعنی کسانی که باید بیرون رانده شوند مردمان خوش‌نیتی نیستند که دربارهٔ تاکتیک درست انقلابی نظر نادرستی داشته باشند؛ این‌ها مردمان و خائنان امر پرولتاریا هستند.

چنین بود زمینهٔ معروف‌ترین و مهم‌ترین سندی که از کنگرهٔ دوم صادر شد - «۲۱ شرط» ورود احزاب به کمینترن. کنگرهٔ اول برای تعیین شرایط عضویت کاری نکرده بود؛ کمیتهٔ اجرائی کمینترن هم در این زمینه تلاشی نکرد. اما مسأله را بیش از این نادیده نمی‌شد گرفت. لنین پیش‌نویسی نوشت و در کنگرهٔ دوم پخش کرد که حاوی نوزده «شرط ورود به بین‌الملل کمونیستی» بود. بنابر آن پیش‌نویس، هر یک از احزاب عضو کمینترن بایستی به نفع انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا تبلیغات کنند و پاسخگوی مطبوعات و انتشارات خود باشند؛ بکوشند تا همهٔ مقامات مسؤول جنبش کارگری را با اعضای خود پر کنند و رفورمیست‌ها و طرفداران «مرکز» (سانتر) را از این مقامات بردارند؛ فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی را به هم برآمیزند و یک سازمان مخفی برای جنگ داخلی آینده آماده کنند؛ در ارتش و در خطهٔ روستا به تبلیغات پردازند؛ همهٔ سوسیالیست‌های میهن‌پرست و سوسیالیست‌های صلح‌طلب را محکوم کنند و نشان دهند که هیچ اقدامی از قبیل داوری بین‌المللی یا تجدید سازمان جامعهٔ ملل نمی‌تواند نوع بشر را از جنگ‌های امپریالیستی نجات بخشد؛ یا همهٔ رفورمیست‌ها مطلقاً قطع‌رابطه کنند، از جمله با رهبران رفورمیست معروف خود؛ استثمار مستعمرات را محکوم کنند، به ویژه استثماری را که به دست دولت خود آن‌ها صورت می‌گیرد؛ در اتحادیه‌های کارگری و تعاونی‌ها و سایر سازمان‌های کارگری حوزه‌های کمونیستی تشکیل دهند که مستقیماً پاسخگوی حزب باشند؛ با بین‌الملل اتحادیه‌های «زرد» که مرکز آن در آمستردام است مبارزهٔ سرسختانه‌ای را ادامه دهند و از بین‌الملل اتحادیه‌های «سرخ» که در شرف تأسیس است حمایت کنند؛ بر فعالیت نمایندگان خود در پارلمان نظارت کنند؛ خود را از روی قاعدهٔ مرکزیت دموکراتیک با انضباط آهنین و تصفیه‌های دورانی سازمان دهند؛ با تمام وسایل از جمهوری‌های شوروی در مبارزه با نیروهای ضدانقلابی پشتیبانی کنند؛ در برنامهٔ حزبی خود بر پایهٔ اصول کمینترن تجدید نظر کنند و آن را برای تأیید به کنگره یا کمیتهٔ اجرائی کمینترن ارائه دهند؛ همهٔ تصمیمات کمینترن را الزام‌آور بشناسند؛ نام «کمونیست» را، اگر ندارند، برای خود برگزینند؛ و فوراً کنگرهٔ حزب را برای

تصویب پذیرش این شرایط تشکیل دهند. ۷۱.

این شرایط نوزده‌گانه، اگرچه تند و سخت بود، اما عبارت‌بندی منطقی همان برداشتی از کمینترن بود که لنین و سایر بنیان‌گذاران آن در ماه‌های پیش بیان کرده بودند. این پیش‌نویس ابتدا به کمیسیون تسلیم شد که چند اصلاح لفظی در آن به عمل آورد و، به پیشنهاد خود لنین، «شرط» دیگری هم بر آن افزود، به این معنی که در هر یک از احزابی که اکنون با کمینترن وابسته‌اند، کمیته مرکزی و سایر نهادهای مرکزی باید دست‌کم تا میزان دوسوم مرکب از افرادی باشند که قبلاً موافقت خود را با پیوستن به کمینترن اعلام کرده بودند. با ادغام دوتا از شرایط پیشین لنین در یکدیگر، باز تعداد شرایط همان نوزده شرط باقی ماند. آنگاه شرایط نوزده‌گانه در سه جلسه عمومی پیاپی کنگره مورد بحث قرار گرفت. مقدار زیادی از وقت صرف سخنرانی چهار نماینده حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان شد، که دوتای آن‌ها شرایط را می‌پذیرفتند و دوتا دیگر رد می‌کردند، و صرف بگومگوهایی که از این اختلاف برخاست. حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان بزرگ‌ترین و قوی‌ترین حزب توده‌ای حاضر در کنگره بود - حزبی که ستاره اقبالش روز به روز بالاتر می‌رفت؛ ۷۲؛ مسأله مهم این بود که آیا این حزب آن شرایط را می‌پذیرد و به کمینترن می‌پیوندد یا نه. خود شرایط در کنگره با مخالفت چندانی روبه‌رو نشد. در واقع، در لحظه آخر با افزایش دو شرط دیگر شرایط ورود قدری سخت‌تر هم شد و تعداد نهایی شرایط به بیست و یک شرط رسید. به موجب یکی از این شرایط، همه ارگان‌های حزبی بایستی اسناد و تصمیمات مهم کمینترن را منتشر کنند؛ شرط دیگر ناظر بر این بود که همه اعضای حزب که در کنگره حزبی برضد پذیرش شرایط ورود به کمینترن رأی دهند باید از حزب اخراج شوند. این شرط بیست و یکم، که از بسیاری جهات شدیدترین شرایط به شمار می‌رفت،

۷۱. پیش‌نویس اصلی لنین در آستانه کنگره در نشریه کمینترن *Kommunisticheskiï Internatsional* چاپ شد (Sochineniya, xxv, 280-4).

۷۲. در ۱۹۱۹ حزب سوسیال‌دموکرات آلمان تعداد افرادش پنج برابر حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان بود؛ حزب کمونیست آلمان در انتخابات ۱۹۱۹ شرکت نکرد. در انتخابات ژوئن ۱۹۲۰ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل نزدیک به ۵,۰۰۰,۰۰۰ رأی آورد، حزب سوسیال‌دموکرات ۵,۶۰۰,۰۰۰ رأی، و حزب کمونیست ۴۴۰,۰۰۰ رأی.

از طرف بوردیگا، نماینده ایتالیایی، پیشنهاد شد و مؤید ثانی آن هم هومبرت دروتس نماینده بخش فرانسوی‌زبان سویس بود که سابقاً در کسوت کشیشان کالونیست بود. هومبرت دروتس سازش‌ناپذیرترین سخنرانی را درباره این موضوع ایراد کرد و چنین گفت:

پیشنهاد بوردیگا دائر بر این که احزاب باید کسانی را که برضد برنامه کمینترن رای می‌دهند اخراج کنند، برای اجرای اولین تصفیة عناصر انتهای راست بسیار مفید است. کلمه «انشعاب» همه فرصت‌طلبان را که وحدت به نظرشان بالاتر از همه‌چیز است می‌ترساند. تصفیة اول طبعاً کامل نخواهد بود، اما این اولین گام است در راه ایجاد حزب کمونیست واقعی. ۷۲

آنگاه این شرایط بیست‌ویک‌گانه مجموعاً به تصویب رسید، و فقط دو رای مخالف به آن داده شد. ۷۲

73. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 365;

زینوویف بعدها در کنگره هاله از این نکته استفاده کرد (نگاه کنید به ص زیر) که سخت‌ترین شرط را نه يك نماینده روسی بلکه يك نماینده ایتالیایی پیشنهاد کرده بود

(*USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle*, (n.d.), p. 175).

روشن به نظر می‌رسد که روس‌ها حاضر نبودند چنین شرطی را پیشنهاد کنند یا بخواهند. این شرط در واقع بالاتر از ماده پیشنهادی نین درباره دو سوم اعضای کمیته مرکزی و نهادهای مرکزی حزب بود (که مع‌هذا در فهرست شرایط باقی ماند)؛ بنابر گفته زینوویف در آن‌زمان. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, (1921), pp. 235-6) هیأت نمایندگی روسیه حتی بر هم به عنوان «شرط» پافشاری نکرد، و قانع بود به این که کنگره تعایل کلی خود را در این جهت بیان کند.

74. *ibid.*, p. 400;

شرایط به نحوی که سرانجام به تصویب رسید به زبان آلمانی تنظیم شده بود (*ibid.*, pp. 387-95) ، و نیز به زبان روسی

(*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 100-4, and Lenin, *Sochineniya*, xxv, 575-9).

غرض از شرایط بیست و یک گانه کامل کردن جریان قطع رابطه با بین الملل دوم نبود (چون که آن بین الملل را مرده می دانستند)؛ غرض از میان برداشتن هرگونه امکان سازشکاری بود - از راه اخراج آن عناصر «مرکز» (سانتریست) که هنوز در دل خود با بین الملل دوم احساس همدردی می کردند و می خواستند میانه را بگیرند. ۷۵ به نظر لنین این عناصر غالباً به رهبران محدود می شدند. بنابراین کاری که می بایست کرد آن بود که احزاب «مرکز» - به ویژه حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان و حزب سوسیالیست ایتالیا - را با بی اعتبار کردن و اخراج رهبرانشان منشعب کنند و توده حزبی را به مدار کمینترن بیاورند. در شرایط بیست و یک گانه از توراتی و مودیلیانی، کائوتسکی و هیلفردینگ، مکدونالد، لونگه و هیکویت (امریکایی) به عنوان «فرصت طلبان معروف» نام برده شده بود که به هیچ ترتیبی حق ورود به کمینترن را نداشتند. از طرف دیگر، این شرایط سخت، به رغم کلیت شان، در عمل به منظور اخراج مخالفان جناح چپ تنظیم نشده بود، بلکه نسبت به آنها همچنان ملاحظت شگفت آوری نشان داده می شد. یکی از قطعنامه های کنگره در عین حال که نظریات برخی گروه های چپ از قبیل حزب کارگران کمونیست آلمان و کارگران صنعتی جهان (امریکایی) و کمیته سرکارگران بریتانیا را محکوم می کند، اذعان دارد که این سازمان ها نماینده «یک جنبش توده ای و عمیقاً پرولتاریایی [هستند] که شالوده های آن بر زمینه اصول اساسی بین الملل کمونیستی استوار است»؛ بنابراین کمونیست ها «نباید از تلاش های مکرر برای وحدت با این سازمان ها در یک حزب کمونیست واحد خودداری کنند». ۷۶ در سایر قطعنامه های کنگره نیز تأکید شده بود که کمونیست ها وظیفه دارند در فعالیت اتحادیه های کارگری و در

۷۵. زینوویف مدت ها بعد شرایط بیست و یک گانه را «سدی در مقابل ساقترالیسم»

نامید

.(Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale, n.d., i, 45)

76. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 99;

در کنگره رادک «تصمیم به قبول سازمان های سندیکالیست [را] به بین الملل» با این دلیل توجیه کرد که «ما سندیکالیسم را فقط نوعی بیماری دوران گذار در میان کارگران انقلابی می دانیم»

(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 496).

پارلمان‌های بورژوازی شرکت کنند. کمیسیون ویژه‌ای نیز مأمور رسیدگی به این مسأله کهنه و دشوار شد که آیا حزب کمونیست بریتانیا باید در صدر همبستگی با حزب کارگر بریتانیا باشد یا نه - زیرا که حزب کارگر نوعی فدراسیون بی‌در و دروازه بود که پای‌بندی به هیچ عقیده خاصی را بر اعضای خود تحمیل نمی‌کرد. کنگره پس از استماع گزارش کمیسیون با اکثریت ۵۴ رأی در مقابل ۲۴ رأی به آن سؤال پاسخ مثبت داد. ۷۷ درباره مسأله ارضی قطعنامه‌ای صادر شد که پیش‌تر نقل کرده‌ایم؛ بحث مهمی نیز همراه با طرح يك دسته احکام درباره مسأله ملیت‌ها و استعمار صورت گرفت، که در فصل آینده از آن بحث خواهیم کرد. کنگره دوم کمینترن برای رسیدن به هدف بلندی تلاش کرد، یعنی نه تنها برای تأسیس يك سازمان کمونیستی در سراسر جهان، بلکه برای حل‌جی و تعیین اصول اساسی سیاست کمونیستی در همه مسائل مهم.

کنگره دوم را در تاریخ کمینترن به عنوان يك نیروی بین‌المللی باید لحظه اوج آن به شمار آورد، یعنی لحظه‌ای که مسلم به نظر می‌رسید که انقلاب روسیه دارد به انقلاب اروپا مبدل می‌شود و سرنوشت «ج‌ش‌ف‌س‌ر» با سرنوشت يك حکومت وسیع اروپایی پیوند می‌خورد. هیچ‌کس به اندازه بلشویک‌های روس به حصول این هدف علاقه‌مند نبود؛ آن‌ها هنوز تلویحاً معتقد بودند که رستگاری خودشان به این هدف بستگی دارد. بی‌گمان بخشی از بهای پیروزی آن بود که گرانیگاه جنبش انقلابی به غرب اروپا منتقل شود؛ اما این بهایی است که چانه‌زدن بر سر آن عبث می‌بود. بنابراین در زیر جریان مذاکرات کنگره دوم تعارض ژرفی نهفته بود. روس‌ها صمیمانه و با اشتیاق تمام می‌خواستند که با گسترش دادن انقلاب در اروپا و جهان سلطه انحصاری خود را بر جنبش انقلابی از میان ببرند. اما وقتی که از عهده این کار برنیامدند، وقتی که انقلاب با سماجت تمام در مرز روسیه متوقف ماند، هرآنچه در کنگره دوم صورت گرفت این نتیجه ناخواسته را داشت که تسلط روسیه را تثبیت و تعیین کرد، و لذا آنچه نتیجه ناگزیر اوضاع و احوالی بود که کنگره ناچار بود در آن به کار خود پردازد، بعدها به نظر بسیاری کسان به شکل نقشه شوم و پنهانی روس‌ها جلوه‌گر شد. روند آن اوضاع و احوال هیچ‌جا

بهتر از جریان نوشتن اساسنامه کمینترن، که در کنگره دوم انجام گرفت، هویدا نیست. این اساسنامه شباهت نزدیکی اساسنامه حزب کمونیست روسیه دارد. مرجع نهایی کنگره جهانی است که علی‌القاعده بایستی سالی یک بار اجلاس کند. کمیته اجرائی برگزیده این کنگره در فواصل اجلاس کنگره بایستی به‌جای آن عمل کند و «فقط پاسخگوی کنگره جهانی» بود. ترکیب کمیته اجرائی کمینترن مسأله ظریفی بود. بنا بر تصمیم کنگره دوم، این کمیته بایستی مرکب از پانزده تا هجده عضو باشد^{۷۹}، و از این عده پنج تن بایستی از «حزب آن کشوری [باشند] که، با تصمیم کنگره جهانی، کمیته اجرائی در آن مستقر می‌شود»، و باقی مرکب از یک نماینده از هر یک از «سایر بزرگ‌ترین احزاب [کمونیست] کشورها». در بحث گسیخته و آشفته‌ای که در جلسه عمومی کنگره درباره اساسنامه صورت گرفت یکی از نمایندگان هلندی به‌طور آزمایشی پیشنهاد کرد که مقر کمیته اجرائی در ایتالیا یا نروژ باشد، و یک نماینده آلمانی با دودلی برلن را پیشنهاد کرد. اما روشن بود که در وضع کنونی هیچ چاره جدی جز مسکو نیست؛ این بود که با توقف گسترش انقلاب در غرب، مقدر چنین بود که کمیته اجرائی کمینترن، به گفته آن نماینده هلندی، یک «کمیته اجرائی روسی وسیع‌شده» باشد.^{۸۰}

نقش تاریخی کنگره دوم، در تمایز با نقش ظاهری و حتی غرض آگاهانه آن، عبارت بود از تثبیت رهبری روس کمینترن بر یک پایه نفوذناپذیر. رهبری روس‌ها در سراسر کنگره مطلق و معارضه‌ناپذیر بود. روس‌ها از امتیازات معمولی میزبانان در دیدارهای بین‌المللی برخوردار بودند، و می‌توانستند تمام استعداد موجود خود را در هر مسأله‌ای به میدان بیاورند. مهمانان به همان نمایندگانی که در مسکو داشتند محدود بودند؛ بسیاری از نمایندگان خارجی این سفر را به دشواری انجام داده بودند و برای پرهیز از موانع حکومت خود ناچار شده بودند به طور غیرقانونی خود را به مسکو برسانند. مهم‌تر از این، نمایندگان روسیه

۷۹. تعداد اعضا بلافاصله پس از کنگره به ۲۱ تن افزایش یافت.

۸۰. بخش‌های مربوط به این مناظره در این مأخذ آمده است.

Der Zweite Kongress der Kommunist Internationale (Hamburg, 1921), pp. 582-7, 594-7;

متن اساسنامه 602-6 *ibid.*؛ انتخاب روسیه به‌عنوان مقر کمیته اجرائی کمینترن «برای آینده بلافاصله» به اتفاق آرا صورت گرفت (*ibid.*, p. 659).

همگی یکصدا سخن می‌گفتند؛ سایر هیأت‌های نمایندگی مهم - آلمانی، انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، امریکایی - از نمایندگان احزاب و گروه‌های گوناگون هر کشور تشکیل شده بودند، و بر سر مسائل مهم میان خود اختلاف داشتند، و لذا طبیعتاً وضعی پیش آمده بود که رهبران روس کمینترن می‌توانستند نمایندگان خارجی مخالف را به دست هموطنان رام‌تر خود آن‌ها کنار بزنند. مهم‌تر از همه، رهبری پاداش طبیعی توفیق انقلابی بود. روس‌ها - و فقط روس‌ها - نشان داده بودند که می‌دانند چگونه می‌توان انقلاب را به ثمر رساند: در اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب با فلان ترتیب و بهمان ترتیب پیروز شده بود؛ در جاهای دیگر نیز بایستی با همان ترتیب پیروز شود. یکی از نمایندگان حزب کارگر مستقل (بریتانیا) که در آستانه اجلاس کنگره دوم با کمیته اجرائی کمینترن مذاکره می‌کرد، برداشت‌های خود را ضبط کرده است:

بحث درباره مسائل با رهبران بین‌الملل سوم به علت جهت‌گیری ملی شدید آن‌ها کار بسیار دشواری است. هر مسأله‌ای عمیقاً رنگ اندیشه‌های خاص روسی را پیدا می‌کند. به نظر من این قابل‌فهم است، ولی البته روش بسیار آمرانه‌ای که آن‌ها در پیش می‌گیرند بحث را آسان نمی‌سازد. آن‌ها کاملاً آماده‌اند اذعان کنند که انقلاب‌ها در منشأ خود فیزیکی نیستند، بلکه نتیجه تحولات تاریخی‌اند، و انقلاب اجتماعی در هر کشوری باید روی خط دیگری جریان یابد؛ اما همیشه به این نکته برمی‌گردند که تاکتیک آن‌ها سرمشقی است که روش سوسیالیستی باید کلیتاً از روی آن بنا شود.^{۸۱}

این که سازمان کمینترن بازتاب تجربه روسیه بود و از روی نمونه روسی ساخته شد، نتیجه طبیعی اعتبار و نفوذ روس‌ها بود، نه قصد و غرض آن‌ها. بین‌الملل کمونیستی، که بایستی انقلاب جهانی را انجام دهد، از

81. *Independent Labour Party: Report of the 29th Annual Conference* (1921), pp. 53-4;

برداشت مشابه گورقر، کمونیست چپ هلندی، که در این زمان با لنین دیدار کرده بود در این کتاب ثبت شده‌است.

F. Borkenau, *The Communist International* (1938), p. 191

روی نمونه حزبی ساخته شد که انقلاب روسیه را انجام داده بود. ۸۲. نمایندگان خارجی می‌توانستند بر سر این نکته چانه بزنند، ولی هیچ‌کس در کنگره - دست‌کم به‌طور آشکار - منکر ضرورت ایجاد يك بين الملل جدید نشد؛ و هیچ‌کس هم نمونه دیگری نداشت که ارائه کند. احزاب خارجی و نمایندگان آن‌ها از فروتر بودن پایه و مایه خود خوب آگاه بودند. برخی از آن‌ها هیچ ابائی از قبول این نکته نداشتند. سراتی به صدای بلند گفت:

در قیاس با رفیق لنین، من که باشم؟ او رهبر انقلاب روسیه است. من نماینده يك حزب سوسیالیست خیلی کوچکم. ۸۳.

وقتی هم که زینوویف به نوبه خود درباره معایب یکایک احزاب کمونیست یا شبه‌کمونیست اروپا، به جز حزب روسیه، سخن می‌گفت، نمایندگان کنگره با صبر و اطاعت گوش می‌دادند. ۸۲. گذشت زمان نیز این وضع را تغییر نداد. تاریخ‌شدن امیدهای روش تابستان ۱۹۲۰ فقط شکاف میان اقتدار کسانی را که توانسته بودند انقلاب خود را انجام دهند و کسانی که در این کار فرومانده بودند فراخ‌تر ساخت، و سازمان کمینترن را سخت گرفتار قالب روسی‌اش باقی گذاشت.

همچنین بر اثر جریان «انشعاب»، که در کنگره دوم انتظام یافت و به صورت ابزار عادی سیاست کمینترن درآمد، سلطه روسیه بر کمینترن بیشتر افزایش یافت. در غالب احزاب به‌زودی رهبرانی پدید آمدند که به عنوان سخنگو و زیر حمایت کمینترن شناخته می‌شدند و عموماً در مسکو از آن‌ها به نام «بهترین نمایندگان پرولتاریا» یاد می‌کردند - عبارتی که برای نخستین بار در یکی از قطعنامه‌های کنگره دوم ظاهر شد و غالباً بر زبان زینوویف جاری بود. لنین در جمع‌بندی نتایج کنگره می‌نویسد:

۸۲. بدین ترتیب هیلفردینگ، رهبر دست‌راستی حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، در کنگره هاله فقط با نقل ایرادهای ۱۹۰۴ روزا لوکزامبورگ به سازمان لنینی گروه بلشویک توانست حمله مؤثری به مخالفان خود بکند.
(USPD: *Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (ibid., p. 659)

83. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 340.

84. *ibid.*, pp. 243-55.

«در همه کشورهای جهان بهترین نمایندگان کارگران انقلابی جانب کمونیسم را گرفته‌اند. ۸۵ اما این رهبران ضرورتاً صالح‌ترین افرادی نبودند که می‌توانستند از اوضاع کشورهای خود تحلیل‌های واقع‌بینانه‌ای عرضه کنند؛ همچنین در همه موارد از وسیع‌ترین پشتیبانی در احزاب خود برخوردار نبودند. حتی این اتهام به گوش می‌خورد که غرض عمده از سیاست انشعاب از میان بردن قدرت استقلال احزاب کشورها و درآوردن آن‌ها به زیر فرمان مسکو است. ۸۶ این اتهام، دست‌کم در این دوره آغاز کار، مسلماً نادرست بود. اما وسوسه برتر شمردن اطاعت رهبران احزاب از داوری مستقل آن‌ها در ذات سازمانی که روس‌ها بر آن غلبه داشتند سرشته بود. کمینترن یک چنین سازمانی بود، و از آن‌جا که انقلاب در روسیه پیروز شده بود و در هیچ کشور دیگر پیروز نشد، ناگزیر چنین باقی ماند.

درست است که به نظر می‌رسید کنگره دوم پیروزی بی‌چون و چرای اصول سازمانی بسیار منضبط و درست‌کیشی (ارتودوکسی) سفت و سخت را تثبیت کرده است، اما مسأله تعارض‌آمیز و کهنه سازش دادن این اصول با جلب پشتیبانی توده‌ها - که به آن آسانی در روسیه حل نشده بود ولی در غرب لاینحل به نظر می‌رسید - به صورت تازه‌ای پدیدار شد. قطعنامه‌های کنگره دوم از احزاب کمونیست کشورهای بورژوا دموکراتیک می‌خواست که با معرفی کردن نامزدهای خاص خود در انتخابات پارلمانی شرکت کنند، یا اگر معرفی نامزدهای کمونیست امکان نداشته باشد، از نامزدهای احزاب دیگر پشتیبانی کنند. این دستور بی‌معنی بود، مگر با این فرض که احزاب کمونیست در صدد جلب پشتیبانی توده مردم هستند و باید چنان عمل کنند که این پشتیبانی را به دست آورند. اما این کار مسائل تاکتیک و اصول را پیش می‌کشید. بازی پارلمانی در هر کشوری

85. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 370.

۸۶. این اتهام را انگلیکا بالابانوف، که شاهد بسیار ذهن‌گرایی بود، به ویژه بر زینوویف وارد کرد (*Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), p. 257)؛ مارتوف کلی‌تری در کنگره هاله مطرح کرد و گفت که غرض از سیاست ایجاد انشعاب «برپا کردن دیوار محکمی است در مقابل هجوم عناصری که می‌توانند در تصمیم‌گیری دعوی سهمی برای خود و برای حزب خود داشته باشند» (*USPID: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 210-11).

با قواعد دیگری، که مدام در تغییر بود، صورت می‌گرفت؛ احزابی که می‌بایست از دستورهای یکدست مسکو پیروی کنند - جایی که تصورات کار پارلمانی غالباً به خاطرۀ دومای تزاری مربوط می‌شد - در این بازی احتمال برد نداشتند. ولی موانع کار تنها تاکتیکی یا صوری نبود. دستور کنگرۀ دوم به احزاب کمونیست خارجی، ناظر بر این کسه «نهادهای حکومتی بورژوایی را برای نابودکردن آنها به کار برند»^{۸۷}، نظیر آن توصیه‌ لنین به کمونیست‌های انگلستان بود که رهبران حزب کارگر را با به‌دار آویختن آنها «نگه دارند». اما پیش‌فرض این دستورها این بود که بنای وفاداری توده‌ها را نسبت به نهادهای حکومتی و رهبران حزب کارگر می‌توان به‌طور مؤثری ویران کرد. تا این پیش‌فرض تحقق نیافته بود، احزاب کمونیست در غالب کشورهای غربی دو راه در پیش پای خود داشتند: می‌توانستند خلوص و خشکی معتقدات خود را نگه دارند و در عوض به‌صورت فرقه‌های کوچکی غالباً مرکب از روشنفکران و بدون نفوذ در توده‌ها باقی بمانند؛ یا این که با سازش‌هایی که مستلزم قبول موقت و مشروط وفاداری نسبت به نهادهای موجود و رهبران حاضر بود در احزاب توده‌ای و موجود جیبۀ چپ نفوذکنند. انتخاب این مسیر دوم بود که آنها را در معرض اتهامات دورویی و نادرستی قرار داد.

مسأله شرکت در اتحادیه‌های کارگری نیز نظیر همین مسأله بود، منتها باز هم پیچیده‌تر از این. از لحاظ نظری امکان داشت چنین استدلال شود که اتحادیه‌های کارگری فرع و فراوردهٔ سرمایه‌داری بورژوایی است؛ و این اتحادیه‌ها نیز مانند احزاب سیاسی بین‌الملل دوم در ۱۹۱۴ به کارگران خیانت کردند و جانب دولت‌های خود را گرفتند، و به حکم طبیعت خود نمی‌توانند نقش انقلابی داشته باشند، و لذا کمونیست‌ها باید اتحادیه‌های موجود را تحریم کنند و سازمان‌های جدید و جداگانه‌ای از کارگران کمونیست تشکیل دهند. این نظری بود که، با قدری تخفیف، از طرف نمایندگان انگلیسی و ایتالیایی و امریکایی در کنگرۀ دوم ابراز می‌شد. همچنین از لحاظ نظری امکان داشت چنین استدلال شود - هرچند هیچ‌کس علناً طرفدار این رای نبود - که بهبودهای جزئی در وضع کارگران که هدف اتحادیه‌های کارگری است به خودی خود مطلوب نیست،

زیرا که لبه تیز ناخرسندی کارگران را کند می‌کند و لذا انقلاب نهایی را عقب می‌اندازد. بلشویک‌ها در مقابل هر دو رأی بر آن بودند که معایب گذشته اتحادیه‌های کارگری پاره‌ای نتیجه فساد رهبری بوده است و پاره‌ای هم به سبب این که در کشورهای پیشرفته تاکنون تعداد بی‌تناسبی کارگران بسیار ماهر و برخوردار از مزایا - «اشرافیت کارگری» - در اتحادیه‌ها شرکت داشته‌اند، و منافع این کارگران غالباً آن‌ها را در کنار بورژوازی قرار داده و از افراد محروم طبقه خودشان بریده است. جنگ باعث شد که در همه کشورهای توده کارگران وارد اتحادیه‌ها شوند، و با این جریان خصلت و مقدرات اتحادیه‌ها تغییر کرده است. کمونیست‌ها نه تنها نباید از اتحادیه‌های موجود جدا شوند و خود را از توده‌های پرولتاریا جداکنند، بلکه باید وارد اتحادیه‌ها شوند و با کارکردن روی افراد و شوراندن آن‌ها برضد رهبرانی که دیگر نماینده منافع واقعی اتحادیه نیستند، اتحادیه‌ها را انقلابی کنند. هرچه پای‌بندی کمینترن به سیاست محدود کردن اندازه احزاب کمونیست از طریق اصرار ورزیدن بر انضباط سخت و خلوص معتقدات بیشتر می‌شد، ضرورت داشتن تماس با توده‌های کارگر به واسطه اتحادیه‌های کارگری نیز افزایش می‌یافت.

اما تصمیم به مشارکت در اتحادیه‌ها، مانند تصمیم به شرکت کردن در انتخابات پارلمانی، آغاز دشواری بود، نه پایان آن. اولاً، به نظر می‌رسید که این کار کمونیست‌ها را به پشتیبانی از اتحادیه‌های موجود متمهد می‌سازد. هر قدر که این اتحادیه‌ها ارتجاعی باشند، و آن‌ها را در مقابل جنبش‌های انشعابی قرار می‌دهد، هر قدر که از لحاظ خصلت و هدف انقلابی باشند. این مسأله در ایالات متحده حاد بود، زیرا که در آن‌جا اقلیتی از کارگران ماهر در «فدراسیون کار آمریکا» گرد آمده بودند، که بر پایه مشاغل بنا شده بود، و تنها راهی که برای توده کارگران غیرماهر کم‌درآمد، و غالباً مهاجر، وجود داشت سازمان سندیکالیستی و انقلابی «کارگران صنعتی جهان» بود. در آلمان سرکارگران انقلابی کوشیده بودند کارگران را بیرون از اتحادیه‌های کارگری سازمان بدهند؛ در بریتانیای کبیر جنبش سرکارگران، اگرچه رسماً بیرون از اتحادیه‌های کارگری نبود، به رغم مخالفت آن‌ها به وجود آمده بود و در آغاز رنگ سندیکالیستی داشت. تعریف روش کمونیست‌ها در قبال این جنبش‌های مخالف اتحادیه دشوار بود.

دشواری دوم روش کمونیست‌ها از این هم جدی‌تر بود. غرض اعلام

شده بلشویک‌ها این بود که با درآوردن اتحادیه‌های کارگری به‌زیر فرمان رهبری کمونیستی همبستگی و فراگیری و قدرت آن اتحادیه‌ها را تقویت کنند. اما گذشته از این فرض که این کار را با يك ضربه می‌توانند انجام دهند - یا، به عبارت دیگر، انقلاب پرولتاریایی در شرف وقوع است - اجرای این غرض مستلزم نبرد مرگباری درون اتحادیه‌ها بود که باعث انشعاب و تضعیف آن‌ها می‌شد و قدرت موجود آن‌ها را هم از میان می‌برد. لنین در قطعه‌ای از «بیماری کودکان» «چپ‌روی» در کمونیسم، که بسیار مورد انتقاد قرار گرفته است، این احتمال را پیش‌بینی کرده بود که «رهبران اپورتونیسم» از هر وسیله‌ای، خوب یا بد، برای راه ندادن یا اخراج کمونیست‌ها استفاده خواهند کرد:

باید بدانیم که چگونه در مقابل همه این‌ها مقاومت کنیم، هرگونه فداکاری را بپذیریم و حتی - در صورت لزوم - به هرگونه حيله، شگرد، اقدام غیرقانونی، پنهان‌کاری، اختفای حقیقت، برای نفوذ کردن در اتحادیه‌ها و ماندن در آن‌ها و اجرای کار کمونیستی در آن‌ها به هر قیمتی که شده، دست بزنیم. ۸۸.

در کنگره دوم کمینترن چیزی نمانده بود که رادک اذعان کند که سیاست کمونیستی عبارت است از ویران کردن اتحادیه‌های موجود به عنوان مقدمه تبدیل آن‌ها به اتحادیه‌های بزرگ‌تر و بهتری در آینده:

ما خواهیم کوشید اتحادیه‌های کارگری را به سازمان‌های رزمنده مبدل کنیم... ما وارد اتحادیه‌ها می‌شویم، نه برای آن که آن‌ها را حفظ کنیم، بلکه برای ایجاد آن نوع همبستگی در میان کارگران که فقط بر پایه آن می‌توان اتحادیه‌های بزرگ انقلاب اجتماعی را ساخت. ۸۹.

يك چنین برنامه‌ای به گوش بلشویک‌ها خوش می‌آمد. در روسیه سنت

88. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 198.

89. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 499.

اتحادیه‌های کارگری ضعیف بود. تعداد اندکی از اتحادیه‌ها دارای قدرت واقعی یا متکی بر وفاداری عمیق اعضای خود بود. برخی از این تعداد اندک در دست منشویک‌ها بودند، که آن‌ها را به مراکز مقاومت در برابر رژیم جدید مبدل کردند. اما در اروپای مرکزی و غربی توده‌های کارگر اتحادیه را دست‌کم سدی در مقابل قدرت سرکوبگر سرمایه‌داری می‌شناختند. هر سیاستی که، اگرچه موقتاً، به امید آینده دور و نامطمئن وعده انشعاب و تضعیف و شاید نابودی این سدها را می‌داد ناگزیر بدگمانی شدید و مخالفت سرسختانه کارگران را برمی‌انگیخت، که در مسکو به غلط آن‌را نتیجهٔ دشمنی از رهبران یا «اشرافیت کارگری» تعبیر می‌کردند.

رهبران کمینترن در کنگرهٔ دوم کار دشوار و ظریفی را که در پیش داشتند با برداشتن گام دیگری باز هم پیچیده‌تر کردند؛ با این گام همهٔ ناسازی‌های سیاست آن‌ها در قبال اتحادیه‌های کارگری بر همه پدیدار شد. سازمان نه‌چندان تنگ‌بافتی به نام «فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری» («فباک») پیش از ۱۹۱۴ وجود داشت، که با بین‌الملل دوم هیچ وابستگی نداشت ولی دارای همان دید بود. از آن‌جا که بلشویک‌ها اصرار داشتند که بین‌الملل سوم را به‌جای بین‌الملل مردهٔ دوم برپا کنند، در نخستین روزهای انقلاب چنین به نظر می‌رسید که نتیجهٔ طبیعی آن مقدمه این است که به‌جای «فباک» مرده نیز سازمان جدیدی از اتحادیه‌های کارگری به وجود آورند. انقلاب جهانی نزدیک بود و تجدید حیات ارگان‌های بین‌المللی نظام کهن قابل تصور نبود. نخستین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در ژانویهٔ ۱۹۱۸ عزم خود را به «کمک‌کردن به انواع وسائل به تجدید حیات جنبش بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری» اعلام کرد و مقرر داشت که کنفرانس بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری در فوریهٔ ۱۹۱۸ در پتروگراد تشکیل شود. ۹۰ دعوت به این

90. *Pervyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1918), p. 365.

این تصمیم با روحیهٔ دشمنی با اتحادیه‌های کارگری غرب گرفته نشد، زیرا که تمایل آن‌ها را به همکاری با ساده‌دلی فرض می‌گرفتند. مقدمهٔ سوابق رسمی نخستین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، که در سپتامبر ۱۹۱۸ به قلم تومسکی نوشته شده سرشار از ستایش جنبش اتحادیه‌ای است (ibid., pp. i-xi). لوزوفسکی چندین سال بعد گفت که «حتی بلافاصله پس از انقلاب اکتبر هم فکر تأسیس یک بین‌الملل انقلابی از اتحادیه‌های کارگری در میان نبود» (A. Lozovsky, *The World's Trade Union Movement* (1925), p. 126).

کنفرانس در سراسر جهان پخش شد؛ اما جای شگفتی نیست که در اوضاع آن روز هیچ پاسخی به این دعوت داده نشد. اما این باعث تعطیل آن طرح نشد. تنی چند از کمونیست‌ها که در فایده آن طرح تردید داشتند آن را کنار گذاشتند، نه به این دلیل که از برخورد با «فباک» می‌ترسیدند (چون که مرگ آن را مسلم می‌گرفتند)، بلکه چون معتقد بودند که اتحادیه کارگری متعلق به نظام ارتجاعی سرمایه‌داری است، و در ساختمان سوسیالیسم نقشی ندارد. تجدید فعالیت رسمی «فباک»، منهای اعضای آلمانی آن، در ژوئیه ۱۹۱۹ با باز شدن دفتر مرکزی آن در آمستردام آغاز شد (به همین دلیل این سازمان بعدها به نام «بین‌الملل آمستردام» معروف شد)؛ اما این کار دژ روحیه و برداشت کمونیست‌ها چندان تأثیری نکرد. به نظر می‌رسید که دشواری‌های تجدید حیات «فباک» نیز دست‌کم به اندازه دشواری‌های بین‌الملل دوم کشنده خواهد بود. رئیس شورای اتحادیه‌های کارگری پطروگراد در پایان سال ۱۹۱۹ اعلام کرد که همان طور که بین‌الملل دوم در مقابل بین‌الملل سوم «تسلیم» شد، وقت آن رسیده است که اتحادیه‌های کارگری جهان نیز «در سازمان بین‌المللی واحد و قدرتمندی که برای پیکار در کنار بین‌الملل سوم آماده باشد متحد شوند».^{۹۱}

امر برقرار کردن مناسبات با اتحادیه‌های کارگری اروپای غربی تا بهار ۱۹۲۰ در ردیف امور سیاست عملی قرار نگرفت؛ در این زمان دیگر جنگ داخلی پایان یافته به نظر می‌رسید، محاصره متفقین برداشته شده بود، و نخستین تماس‌های دیپلماتیک به‌طور آزمایشی برقرار می‌شد.^{۹۲} زینوویف حرکت تازه‌ای را آغاز کرد و در مارس ۱۹۲۰، توصیه‌ای به نهمین کنگره حزب ارائه کرد، دائر بر این که «جنبش اتحادیه‌های کارگری روسیه باید به تأسیس بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری اقدام کند، همان‌طور که حزب کمونیست روسیه به تأسیس بین‌الملل سوم اقدام کرده است».^{۹۳} اما مساله چندان عاجل به نظر نمی‌رسید، و کنگره این توصیه را مورد

91. *Kommunistischeski Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols. 983-8.

92. تأخیر در ایجاد بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری پس از تأسیس کمیترین پاره‌ای به این دلیل بود که پیش از ۱۹۲۰ تسلط بلشویک‌ها بر اتحادیه‌های کارگری روسیه نامطمئن بود.

93. G. Zinoviev, *Sochineniya*, vi (1929), 345.

بحث قرار نداد. يك ماه بعد، پیشامد قاطعی تأخیر بیشتر را غیرممکن ساخت. در آوریل ۱۹۲۰ اتحادیه‌های کارگری غرب و فباک دست به کار تشکیل کنفرانس واشینگتون شدند، که «سازمان بین‌المللی کار» («سبک») از آن بیرون آمد. به گفته لوزوفسکی، وقتی فباک تصمیم گرفت که «سرنوشت خود را به واسطه «سبک» با جامعه ملل پیوند بزند»، «نیاز به ... مرکزیت یافتن جنبش اتحادیه‌های کارگری‌چپ احساس شد». ۹۲ «سبک» تجسم همکاری طبقاتی بود، یعنی درست ضد مفهوم تنازع طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا. در سومین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در همان ماه، زینوویف با لحن بسیار تندی «سوسیال‌خائنان» را محکوم کرد و گفت، که این‌ها در امثال اوامر سرمایه‌داران تلاش می‌کنند که بین‌الملل «زرد» آمستردام را بازسازی کنند تا بلکه ویرانی بین‌الملل دوم جبران شود. زمان آن رسیده است که «يك اتحاد بین‌المللی از اتحادیه‌های سرخ طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا» تشکیل شود؛ به امید آن که «اتحادیه‌های پرولتاریایی تمام جهان» در کنگره آینده کمیترین شرکت کنند و خود را به صورت بخشی از کمیترین سازمان دهند. ۹۵ در قطعنامه کنگره عزم اتحادیه‌های کارگری روسیه به «ورود به بین‌الملل سوم» و دعوت از «اتحادیه‌های کارگری انقلابی همه کشورها» به پیروی از این سرمشق، ثبت شده است؛ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری می‌بایست با همکاری کمیته اجرائی کمیترین برای تشکیل کنگره بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری اقدام کند. ۹۶ ممکن بود برخی کسان چنین استدلال کنند که اگر سیاست رخنه‌کردن در اتحادیه‌های کارگری موجود، که بلشویک‌ها مرتباً آن را موعظه می‌کردند و اخیراً لنین هم در «بیماری کودکان...» آن را تأیید کرده بود به نتیجه می‌رسید، به تدریج - ولی به تحقیق - رهبری اتحادیه‌ها، و لذا رهبری فباک، عوض می‌شد و تمام سازمان دیگرگون می‌گشت - بی آن که از میان برود. اما این روند برای مشتاقانی که گمان می‌کردند انقلاب اروپا تا چند هفته دیگر از راه می‌رسد بیش از اندازه ساده و تدریجی بود. به نظر می‌رسید که لازم است که با تأسیس فوری يك بین‌الملل جدید این روند را تسریع کنند یا به پیشباز آن

94. A. Lozovsky, *The World's Trade Union Movement* (1925), p. 127.

95. *Tretii Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1920), i (Plenumy), 14-15.

96. *ibid.*, i, 145.

بروند، به طوری که اتحادیه‌هایی که کمونیست‌ها در آن‌ها رخنه کرده و آن‌ها را به جانب خود کشیده‌اند بتوانند فوراً از فباک جدا شوند و به سازمان تازه اتحادیه‌های «سرخ» بپیوندند. در تعقیب همین اندیشه بود که با ویلیام و پورسل، دو کارشناس انگلیسی اتحادیه‌های کارگری و عضو هیأت نمایندگی حزب کارگر در سفر شوروی موضوع را در میان گذاشتند؛ و ظاهراً هر دوی آن‌ها موافقت خود را با تأسیس بین‌الملل تازه‌ای از اتحادیه‌های کارگری بیان کردند.^{۹۷}

بنابراین هنگامی که کنگره دوم کمینترن در تابستان ۱۹۲۰ در حالت سرمستی از پیشروی پیروزمندانه ارتش سرخ در خاک لهستان اجلاس کرد، زمینه آماده بود. دو شرط از شرایط بیست و یک‌گانه ورود به کمینترن که به تصویب کنگره رسید به اتحادیه‌های کارگری مربوط می‌شد. به موجب شرط دوم، اعضای حزب بایستی در اتحادیه‌های کارگری فعالیت کنند و در عین حال «خیانت سوسیالیست‌های میهن‌پرست و نوسان مرکز [سانتر] را افشا کنند» (این همان روش دوگانه‌ای است که لنین در «بیماری کودکان...» بیان کرده بود)؛ شرط دهم «مبارزه سرسختانه برضد «بین‌الملل» فدراسیون‌های اتحادیه‌های کارگری زرد آمستردام» را توصیه می‌کند. قطعنامه مفصلی نیز درباره اتحادیه‌های کارگری روی همین خط صادر شد.^{۹۸} این قطعنامه با اکثریت بزرگی به تصویب رسید، اگرچه غالب نمایندگان انگلیسی و امریکایی به شدت بسا آن مخالفت کردند، زیرا که آن‌ها می‌خواستند اتحادیه‌های موجود طرد شوند و به جای آن‌ها اتحادیه‌های انقلابی به وجود آیند؛ یک نماینده ایتالیایی نیز که اتحادیه‌های کارگری را فی‌نفسه ضدانقلابی می‌دانست با قطعنامه مخالفت کرد.^{۹۹} کنگره از اظهار نظر درباره تأسیس بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری

97. B. Vinogradov, *Mirovoi Proletariat i SSSR* (1928), p. 72;

لنین موافقت ویلیام و پورسل را با این طرح به مورفی گوشزد کرد (J. T. Murphy, *New Horizons*, (1941), p. 157).

98. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 120-6.

99. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 510-26, 610-38:

رادک در گزارش خود از انعام می‌کند که «اختلاف عقیده دامن‌داری» بر سر مسأله اتحادیه‌های کارگری وجود داشته، و «بسیاری از اعضا در همه احزاب کمونیست» طرفدار تشکیل اتحادیه‌های جدید بوده‌اند (ibid., pp. 622-3).

خودداری کرد - شاید به این دلیل که حصول اکثریت در این خصوص به آسانی مقدور نبود. اما وقتی که کنگره در حال اجلاس بود، گروهی به نمایندگی هیأت‌های نمایندگی روسیه، ایتالیا، بلغارستان، برخی از اعضای هیأت انگلیسی، و یک نماینده فرانسوی انتهای چپ، که مدعی مشکوک سخنگویی از جانب هشت میلیون کارگر سازمان‌یافته بود، تصمیم گرفتند که «شورای بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری» («مژسوفپروف») را تأسیس کنند، که وظیفه عمده‌اش عبارت بود از سازمان دادن «کنگروه بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری سرخ». لوزوفسکی در رأس این شورای تازه قرار گرفت، وتوم‌مان و روسمر معاونان او شدند. وابستگی نزدیک مژسوفپروف به کمیته اجرائی کمینترن با این پیشنهاد نشان داده شد که کمیته اجرائی کمینترن می‌بایست پیامی صادر کند خطاب «به همه اتحادیه‌های کارگری جهان» دائر بر افشاکردن ماهیت «بین‌الملل زرد آمستردام» و از اتحادیه‌ها دعوت کند که به بین‌الملل جدید اتحادیه‌های کارگری بپیوندند. ۱۰۰

این تصمیم شوم در لحظه‌ای گرفته شد که موج انقلاب هنوز بالا می‌رفت، بین‌الملل دوم مرده انگاشته می‌شد، و توفیق مختصر احیای فباک مانع مهم راه تسخیر جنبش بین‌المللی کارگران به دست کمونیست‌ها به نظر می‌رسید. ۱۰۱ این تصمیم سرآغاز نبردی بود برای منشعب‌کردن جنبش اتحادیه‌های کارگری میان دو بین‌الملل مسکو و آمستردام به‌عنوان دو قطب دو فرقه برادرکش. اما یک چنین جنگ درازمدتی ناگزیر ناسازگاری نهفته وظایف دوگانه کمونیست‌ها را آشکار می‌کرد: ناسازگاری میان وظیفه فعالیت‌کردن در اتحادیه‌های کارگری موجود، و وظیفه منشعب‌کردن جنبش موجود به زیان آمستردام و به سود مسکو، میان سیاست نفوذ مسالمت‌آمیز در سطح ملی و سیاست حمله مستقیم در سطح بین‌المللی؛ این تعارض، که اگر انقلاب جهانی حقیقتاً در راه بود

100. *ibid.*, pp. 622, 636-7.

۱۰۱. «دشمن اصلی آمستردام [یعنی ایفتو] است، نه بروکسل [یعنی بین‌الملل دوم]» این را زینوویف در کنگره اعلام کرد (*ibid.*, p. 638)، و در حاله تکرار کرد که «بین‌الملل دوم از لحاظ سیاسی خرد شده است... اما به اصطلاح بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری متأسفانه هنوز موجود است و سنگر بورژوازی بین‌المللی است» (*USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitages zu Halle* (n.d.), p. 151؛ این دلیل بود. شدت حمله به ایفتو به این دلیل بود.

پیش نمی‌آمد، مشکل بود که لنین یا سایر رهبران بلشویک در وضع جدید خود با آن روبه‌رو نشدند. مذاکراتی که منجر به تأسیس ژسوفپروف در ژوئیه ۱۹۲۰ شد از لحاظ این نکته خاص در ابری از ابهام پوشیده بود. فقط روس‌ها و همدستان نزدیکشان بلغارها طرفدار جدی آن تصمیم بودند. حزب ایتالیایی، مانند حزب بلغار، وارث حزب سوسیالیستی بود که در گذشته از پشتیبانی اتحادیه‌های کارگری برخوردار بود، و لذا در اتحادیه‌های ایتالیا دچار دوگانگی علایق نمی‌شد. ۱۰۲ با این حال ایتالیایی‌ها در روش خود اختلاف و ابهام داشتند. در هیأت نمایندگی بریتانیا آشفتگی از این هم بیشتر بود. مورفی، که در جلسه تأسیس ژسوفپروف حضور داشته است، بعدها می‌نویسد که «اگر کمترین اشاره‌ای به منسحب‌کردن اتحادیه‌های کارگری شده بود» آن طرح البته مورد پشتیبانی نمایندگان بریتانیا قرار نمی‌گرفت. ۱۰۲ فقط تنر، یکی از رهبران جنبش سرکارگران و تنها اتحادیه‌گر صاحب‌نفوذ در هیأت نمایندگی بریتانیا، ظاهراً تضاد میان پیشنهاد «ماندن در اتحادیه‌ها در سطح ملی» و تأسیس یک ارگان بین‌المللی مستقل را دریافت؛ و وقتی که او خواست، نظر خود را در جلسه عمومی کنگره تشریح کند، زینوویف به او اجازه سخن‌گفتن نداد. ۱۰۲ بدین ترتیب تأسیس ژسوفپروف کمینترن را در مسیر مبهمی که با انتشار «بیماری کودکان...» معین شده بود گام بلندی به پیش برد. این گامی بود که در یک لحظه سرمستی و با اعتقاد محکم به وقوع فوری انقلاب اروپا برداشته شد؛ وسیله‌ای بود برای پل زدن بر یک گذرگاه کوتاه و آماده ساختن راه برای رسیدن به هدف بزرگ؛ وقتی که ایام انتظار به ماه‌ها و سال‌ها کشید، از آن گام نتایج نامنتظر

۱۰۲. لوزوفسکی از «اختلاف عقیده جدی» میان خودش و داراگونا، سخنگوی هیأت نمایندگی ایتالیایی، سخن می‌گوید: «من درباره اصلی که مورد اختلاف ما بود چند روز با او بحث کردم. سپس سراتی فرمولی پیشنهاد کرد برای این که نظریات ما را با هم سازش دهد، ولی به نظر من فورمول او به اندازه کافی روشن نبود. وقتی که پیشنهاد سراتی را به لنین دادم، لنین گفت: البته نکات ناروشنی در این هست، ولی این مهم نیست؛ یک مرکز ایجاد کنید، روشنایی بعد می‌آید» *Lozovsky, Lenin und die Gewerkschaftsbewegung* (Hamburg, 1924), p. 17).

103. J.T. Murphy, *New Horizons* (1941), p. 158.

104. *Der Zweite Kongress der Kommunist. internationale* (Hamburg, 1921), pp. 637-8.

و شومی به بار آمده.

ایام کنگرهٔ دوم کمینترن با پیشروی سریع و پیوستهٔ ارتش سرخ در خاک لهستان مقارن بود. یادداشت کرزن به چیچرین از کنفرانس اشیاء ۱۵۵۰ چند روزی پیش از افتتاح کنگره فرستاده شده بود. کرزن پیشنهاد می‌کرد که مذاکرات آتش‌بس میان روسیهٔ شوروی و لهستان فوراً آغاز شود، و مبنای مذاکرات خطی باشد که در پاییز ۱۹۱۹ پس از بررسی دقیق اطلاعات مربوط به اقوام ساکن منطقه از طرف کارشناسان کنفرانس صلح کشیده شد (و بعدها به نام «خط کرزن» شهرت یافت). کرزن با لحن معنی‌داری اضافه می‌کرد که دولت بریتانیا «به موجب میثاق جامعهٔ ملل ناگزیر است از تمامیت و استقلال لهستان در محدودهٔ مرزهای قومی آن دفاع کند». روز ۱۷ ژوئیهٔ ۱۹۱۷ چیچرین پس از سرزنش دولت بریتانیا از این که چرا دیر به فکر صلح میان روسیه و لهستان افتاده است، موافقت کرد که در صورت تقاضای دولت لهستان مذاکرات آتش‌بس را آغاز کند، و مرزی به لهستان پیشنهاد کرد که از خط کرزن هم برای لهستان مطلوب‌تر بود. ۱۰۶ در ۲۲ ژوئیه سرانجام دولت لهستان از مسکو تقاضای شرایط آتش‌بس کرد. اما دولت شوروی شتابی نداشت. شروع مذاکرات به بهانه‌های گوناگون عقب افتاد و در آخرین روزهای ژوئیه ارتش سرخ از خط کرزن گذشت و وارد خاک بلامنازع لهستان شد. پس از تسخیر برست‌لیتوفسک در ۱ اوت، دیگر تا استحکامات دامنهٔ شهر ورشو انتظار هیچ‌نوع مقاومت جدی نمی‌رفت.

تصمیم به کشاندن جنگ به داخل لهستان پس از بحث و جدل در شوراهای درونی حزب گرفته شد. تروتسکی به دلایل نظامی و سیاسی با پیشروی مخالف بود. لنین در مقابل اعتراض او چنین استدلال کرد که کارگران ورشو و سایر مراکز لهستان با نزدیک شدن ارتش سرخ قیام خواهند کرد و آن را نیروی آزادی‌بخش خواهند دانست. رادک، که لهستان را می‌شناخت، لنین را از این‌گونه امیدها برحذر داشت. اما نظریات او دربارهٔ آلمان او را به بدبینی معروف کرده بود، و لنین او را شکست‌گرا نامید. ۱۰۷ پیش از آغاز تعرض ارتش سرخ استالین اشاره

۱۰۵. نگاه کنید به ص ۲۰۷ بالا.

106. Both notes are in Klyuchnikov e Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 34-8.

107. Clara Zetkin, *Erinnerungen an Lenin* (Vienna, 1929), pp. 20-1.

کرده بود که «عقب‌داران ارتش لهستان با عقب‌داران کولچاک و دنیکن خیلی تفاوت دارند»، زیرا که این‌ها «یکدستاند و از لحاظ ملی متحدند»، و لذا وقتی که سربازان لهستانی به دفاع از خاک لهستان پردازند «برآمدن از عهده آن‌ها مشکل» خواهد بود؛ و حتی در پایان ژوئن استالین به «لاف‌زنی و خودپسندی زیانبار» رفقای که طرفدار «پیشروی به‌سوی ورشو» هستند، یا «با غرور تمام اعلام می‌کنند که فقط در ورشو شوروی سرخ» حاضر به امضای پیمان صلح هستند، حمله می‌کند. ۱۰۸ اما وقتی که لحظه حساس رسید صدای استالین شنیده نشد. از تروتسکی فقط ریکوف پشتیبانی کرد. ۱۰۹ نظر لنین حاکم شد و پیشروی ادامه یافت. نیروهای شوروی در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ در فنلاند از سرخ‌ها حمایت کرده بودند؛ واحدهای ارتش سرخ در پایان ۱۹۱۸ به تأسیس جمهوری‌های شوروی در استونی و لاتونی کمک کردند، و در ۱۹۲۱ در گرجستان نیز همین کار را کردند. اما در همه این موارد کمونیست‌های محلی پاره‌ای از زمینه کار را فراهم ساخته بودند. تصمیم به تصرف ورشو همزمان با کنگره دوم کمینترن در لحظه‌ای گرفته شد که بر اثر ایمان مشتاقانه به فوریت انقلاب اروپا هرگونه شرط احتیاط منتفی شده بود؛ این تصمیم شور و حرارت انقلابی خاصی به این نبرد نظامی داد که در هیچ‌یک از جنگ‌های تاریخ شوروی دیده نشده بود. ارتش سرخ ارتشی روسی نبود، بلکه ارتشی بود بین‌المللی که نه در خدمت منافع یک کشور بلکه برای منافع بین‌المللی یک طبقه می‌جنگید؛ این عقیده‌ای بود که از روز نخست پذیرفته شده بود. به نظر می‌رسید که با تأسیس کمینترن ارتش سرخ نوعی همتای سیاسی هم پیدا کرده است. تروتسکی در نخستین کنگره کمینترن گفت: «به شما اطمینان می‌دهم که کارگران کمونیست که هسته واقعی این ارتش را تشکیل می‌دهند خود را فقط نیروهای مدافع جمهوری

108. Stalin, *Sochineniya*, iv, 323-4, 333.

۱۰۹. تروتسکی دو بار از پشتیبانی ریکوف نام می‌برد. *Stalin* (N.Y., 1946), p. 328؛ بار اول نام استالین را ذکر نمی‌کند. *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 192؛ بار دوم نام استالین را ذکر نمی‌کند. از او در شمار کسانی که از لنین پشتیبانی کردند نام می‌برد. بنابر گاهنمایی که ضمیمه مجموعه آثار استالین است (*Sochineniya*, iv, 474-5) استالین از ۱۲ ژوئیه تا وسط اوت ۱۹۲۰ در جبهه بوده و در مسکو حضور نداشته است.

سوسیالیستی روسیه نمی‌دانند، بلکه ارتش سرخ بین‌الملل سوم‌اند. ۱۱۰ در کنگره دوم به نظر می‌رسید که پیشروی فاتحانه ارتش سرخ نمایش تردیدناپذیر همین اصل است. در آستانه کنگره، توخاچفسکی، فرمانده ارتش سرخ در پیشروی به غرب، نامه‌ای به زینوویف نوشت که پرولتاریا باید خود را «برای چهارمین جنگ داخلی آینده، برای لحظه حمله جهانی با تمام قوای مسلح پرولتاریا به سرمایه‌داری جهانی» آماده‌کند، و پیشنهاد کرد که «با توجه به ناگزیر بودن جنگ داخلی جهانی در آینده نزدیک» کمینترن باید برای تشکیل يك ستاد كل فرماندهی اقدام کند. ۱۱۱ این پیشنهاد دنبال نشد. اما در جلسه افتتاح کنگره سراتی، نماینده ایتالیایی، فرستادن پیامی به ارتش سرخ را پیشنهاد کرد؛ سراتی امیدوار بود که به‌زودی «ارتش سرخ پرولتاریا نه تنها از پرولترهای روسیه بلکه از پرولترهای تمام جهان مرکب خواهد بود» و به این ارتش به عنوان «یکی از نیروهای بزرگ تاریخ جهان» درود فرستاد. ۱۱۲

با این همه، درست است که ریشه همه کارهایی که در تابستان ۱۹۲۰ صورت گرفت از سنت بلشویکی آب می‌خورد، اما این یکی از آن موارد جا به جا شدن محل تأکید، یکی از گردش‌های ناگهانی سیاست بود که به معنای تغییر اسامی جنبه تمام می‌شد و دولت شوروی را در معرض اتهام محرز سوءنیت قرار می‌داد. در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ دولت شوروی مسلماً چند پیک دیپلماتیک به دنیای خارج فرستاده بود تا امکان کنارآمدن موقت را با دنیای سرمایه‌داری استخراج کنند. به نظر می‌رسید که چیچرین و کراسین و رادک در مرکز صحنه، سیاست جدید احتیاط و سازش را بنا می‌کنند: زینوویف و بوخارین را به حال خود گذاشته بودند تا درباره انقلاب جهانی نظریه‌پردازی کنند؛ ولی این‌ها در حاشیه بودند. در پایان ژانویه ۱۹۲۰ این شایعه که «دولت شوروی روسیه مایل است با سرنیزه‌های ارتش سرخ [تنم] کمونیسم را در خاک لهستان بکارد»، قویاً تکذیب شده بود. ۱۱۲ حتی در ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۰، هنگامی که نمایندگان

110. *Der Erste Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 49.

111. M.N. Tukhachevsky, *Voyna Klassov* (1921), pp. 139-40.

112. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 42-4.

کنگره کمینترن رفته رفته گرد می‌آمدند، ساونارکوم، با لحن جدی تأیید کرد که «ما امروز هم مانند ایام بزرگ‌ترین دشواری‌های نظامی خود از [خیال] هر نوع حمله به استقلال لهستان یا به تمامیت ارضی آن دوریم». ۱۱۴. اما در ظرف چند روز این اطمینان‌ها فراموش شد، یا با توضیحی کنار گذاشته شد. پیروزی‌های نظامی و شور و شوق نمایندگان کنگره ایمان فرومیرنده به انقلاب جهانی و به کواکب در حال افول اقبال زینوویف را از نو زنده کرد. وقتی که حمایت لنین هم به دست آمد، دیگر شرط احتیاط به باد رفت و جنگ انقلابی به‌طور جدی آغاز شد. همین که ارتش سرخ از مرز گذشت، «کمیته انقلابی موقت لهستان» با «توافق حزب کمونیست روسیه و همکاری آن حزب و فرماندهی ارتش سرخ» تشکیل شد و به دنبال ارتش راه افتاد. رئیس این کمیته مارخلفسکی بود و در میان اعضای آن نیز دزرژینسکی و اوشلیخت و کن دیده می‌شدند - سه بلشویک لهستانی کهنه‌کار و یک رهبر پیشین حزب سوسیالیست چپ لهستان: قرار بر این بود که کمیته به محض ورود به ورشو اقتدار خود را به حزب کمونیست لهستان واگذار کند. ۱۱۵. ورشو نیز فقط آغاز کار بود. چنان که لنین بعدها گفت، «نزدیک آن، مرکز امپریالیسم جهانی خوابیده است که بر پیمان ورسای متکی است»: لهستان «آخرین سد راه بلشویک‌ها» بود. ۱۱۶. اهمیت موضوع از این‌جا پیدا است که قدرت‌های غرب برای دفع خطر با جدیت تمام شروع به فرستادن مهمات و هیأت‌های نظامی به ورشو کردند. اما، از نظر لنین، جاذبه پیشروی به‌سوی ورشو برای کارگران جهان سرمایه‌داری از هر چیز دیگری مهم‌تر بود:

عظیم است پیروزی‌های جمهوری شوروی کارگران و دهقانان بر زمین‌داران و سرمایه‌داران، بر یودنیچ‌ها، کولچاک‌ها، دنیکن‌ها، لهستانی‌های سفید، و حامیان آن‌ها - فرانسه، انگلستان، آمریکا، ژاپن.

اما عظیم‌تر از آن پیروزی ما است بر ذهن‌ها و قلب‌های

114. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika* iii, i (1928), 34.

115. Y. Markhlevsky, *Voyna i Mir Mezdu Burzhuaznoi Pol'shoi i Proletarskoi Rossiei* (Russian transe from Polish, 1921), p. 22.

116. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 377.

کارگران، رنجبران، توده‌های تحت ستم سرمایه‌داران، پیروزی اندیشه‌های کمونیستی و سازمان‌های کمونیستی سراسر جهان.

انقلاب پرولتاریا، برافتادن یوغ سرمایه‌داری در حرکت است و به همه کشورهای جهان خواهد رسید. ۱۱۷

هنگامی که کارگران دانتزیگ حاضر نشدند محموله‌های مهمات لهستان را از کشتی پیاده کنند و دست به اعتصاب زدند، هنگامی که نه تنها حاضر نشدند این‌گونه محموله‌ها را بار بزنند بلکه «شوراهای عمل» تشکیل دادند و نخست‌وزیر انگلستان را تهدید کردند که اگر کمک به لهستان فرستاده شود انقلاب خواهند کرد. ۱۱۸، آن وقت بلشویک‌ها ناچار باور کردند که کمونیسم «بر ذهن‌ها و قلب‌های کارگران» پیروز شده است.

هنگامی که کنگره دوم کمینترن در ۷ اوت ۱۹۲۰ پایان یافت، پیشروی نیروهای شوروی به سوی ورشو به سرعت و بدون مانع ادامه داشت، و دامنه خوش‌بینی و شور و شوق بی‌اندازه بود. سرانجام ترتیب ملاقات هیأت‌های صلح شوروی و لهستان در ۱۱ اوت در مینسک داده شد. شب پیش کامنف در لندن شرایط صلح شوروی را به اطلاع لویدجورج رسانده بود. شوروی‌ها، مطابق قولی که داده بودند، پیشنهاد می‌کردند که خط کرزن در نواحی بلوستوک و خولم به نفع لهستان اصلاح شود، لهستان نیروهای مسلح خود را در حد ۵۰،۰۰۰ نفر نگه دارد، و تعداد افسران و کارکنان اداری آن هم بیش از ۱۰،۰۰۰ نفر نباشد؛ علاوه بر این، یک نیروی چریکی هم برای حفظ نظم به وجود آید. روسیه شوروی

117. *ibid.*, xxv, 371.

۱۱۸. روز ۱۰ اوت ۱۹۲۰ یک هیأت نمایندگی از «شورای عمل» مرکزی به‌حضور لویدجورج پذیرفته شد؛ سخنگوی این هیأت ارنست بوین بود، که سپس ضمن مطالب دیگر گفت: «آنها در دو کردن دست خود هیچ تردیدی نکردند، و اگر جنگ به‌طور مستقیم به پشتیبانی از لهستان یا به‌طور غیرمستقیم به پشتیبانی از ژنرال ورائکل ادامه یابد، این کبریتی است که به باروت بزنند، و نتیجه‌اش را هیچ‌کدام این‌ها نمی‌توانند پیش‌بینی کنند» («تایمز» ۱۱ اوت ۱۹۲۰). در ۱۲ اوت ورائگل، که باقی‌مانده نیروهای دنیکن را در کریمه گرد آورده بود و به‌طرف جنوب روسیه پیش می‌رفت، از طرف دولت فرانسه به صورت «دوفاکتو» شناخته شد، ولی دولت انگلیس حاضر به شناسایی او نشد.

مدعی غرامتی نشد، و خواست که دولت لهستان متعهد شود که میان خانواده‌های لهستانی‌هایی که در جنگ کشته شده یا از کار افتاده‌اند زمین توزیع کند. لویدجورج این شرایط را معقول دانست و به دولت لهستان توصیه کرد که آن‌ها را بپذیرد. اما روز ۱۷ اوت که سرانجام متن شرایط جلو هیأت نمایندگی گذاشته شد (تاخیر توضیح‌نشده دیگری هم پیش آمده بود)، معلوم شد که شرط دیگری هم در آن‌ها هست که کامنف به اطلاع لویدجورج نرسانده بود، و آن این که نیروی چریکی مورد بحث فقط از کارگران تشکیل شود. ۱۱۹ روشن بود که این شرط، و شرط مربوط به توزیع زمین، به منظور تغییر ساختار طبقاتی لهستان به نفع انقلاب تنظیم شده‌اند. در نخستین اساسنامه ارتش سرخ قید شده بود که این ارتش فقط از کارگران و دهقانان تشکیل می‌شود. ۱۲۰ اما بحث درباره این شرایط به درازا نکشید؛ زیرا که وضع از بیخ به هم ریخت. در ۱۶ اوت ضدحمله لهستان آغاز شده بود. در ظرف چند روز ارتش سرخ به همان سرعتی که پیش آمده بود عقب نشست.

بعدها دلایل فراوانی در توضیح شکست شوروی آوردند. کارشناسان نظامی شوروی با استفاده از امتیاز واپس‌نگری تمام این نبرد را به‌عنوان اشتباه در محاسبه محکوم کردند. گفتند که آمادگی و تجهیزات ارتش سرخ برای کار خطیری مانند تسخیر لهستان از هر حیث به‌جز شور و شوق نارسا بود. ۱۲۱ از توخاچفسکی، فرمانده نیروهای پیش‌رونده در لهستان، انتقاد شد که نیروی عمده خود را صرف دورزدن ورشو در سمت شمال

۱۱۹. متن کامل شرایط در این کتاب آمده است:

Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhaunaroanaya Politika*, iii, i (1928), 47-9.

خلاصه‌ای که کامنف به لویدجورج ارائه کرد در «تایمز» ۱۱ اوت ۱۹۲۰ چاپ شده است. بنابر نوشته فیشر، کامنف ماده مربوط به چریک‌ها را عمداً حذف کرده بود. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 269.

۱۲۰. نگاه کنید به ص ۸۶ بالا.

۱۲۱. خلاصه بی‌طرفانه‌ای از این برد با اشاره به پاره‌ای از مراجع نظامی در این کتاب آمده است:

W.H. Chamberlin, *The Russian Revolution 1917-1921* (1935), ii, 311-14;

نظر توخاچفسکی، که به‌طور عمده با نظر تروتسکی مطابق است، در سلسله درس‌های او در دانشکده افسری در ۱۹۲۳ بیان شده و سپس تماماً در این مأخذ به چاپ رسیده است

J. Pilsudski, *L'Annee 1920* (French transl from Polish, 1929), pp. 203-55.

کرده و با این کار جبهه اصلی خود را در معرض ضدحمله مرگباری قرار داده بود؛ این را برخی کسان نوعی مانور سیاسی تعبیر کردند که غرض آن بریدن دالان لهستان و برقرار کردن تماس با ارتش آلمان بوده است. آخر این که لشکر جنوبی که به سوی لووف پیش می‌رفت در آخرین روزهای حساس نتوانست به فرمان فرمانده کل، سرگئی کامنف، فوراً پاسخ بدهد و برای نجات نیروهای جلو شهر ورشو به سوی شمال حرکت کند، اگرچه روشن نیست که این تأخیر به سبب قطع مخابرات بوده است یا بر اثر لجاجت اگوروف فرمانده آن لشکر یا لجاجت بودنی فرمانده سوارنظام آن، یا به دلیل رقابت‌های سیاسی. ۱۲۲ اشتباهات سیاسی و نظامی هر دو روی داد. «کمیتة انقلابی موقت لهستان» وقتی که برای نخستین بار اقتدار خود را در بلوستوک اعلام کرد، با سپردن کار به دست روس‌ها و یهودی‌ها باعث رنجش کمونیست‌های لهستانی شد. ۱۲۳ اما اشتباهات خاص هرچه بود، هیچ در وهله اول باعث شکست نشد. به‌جز در گرماگرم آن سرمستی چند روزه پیروزی‌های نظامی آسان و غیرمنتظره، هیچ‌کس در واقع باور نداشت که ارتش سرخ می‌تواند لهستان را تسخیر کند. لنین و همه کسانی که با او به این حمله رای دادند از قیام پرولتاریای لهستان خاطر جمع بودند. حزب کمونیست مخفی لهستان، چنان که بعداً گفته شد، کوشید که اعتصاب عمومی اعلام کند. اما فقط کارگران چند معدن در ناحیه دومبروفا، در انتهای جنوب غربی لهستان، به این دعوت پاسخ

۱۲۲. بنا بر استدلال تروتسکی در «زندگی (Berlin, Trotsky, *Moya Zhizn'* (1930), ii, 192-3)، و با تفصیل و تلخی بیشتر در «استالین (Trotsky, *Stalin* (N.Y., 1946), pp. 328-32)، استالین به عنوان نماینده شورای نظامی-انقلابی در ارتش جنوب، اگوروف و بودنی را وادار کرد که پیشروی به طرف لووف را ادامه دهند، و دلیل این کار حسادت او نسبت به اسمیلکا بود که در ارتش مرکزی نقش مشابه او را داشت و اگر ورشو به تصرف درمی‌آمد در افتخارات آن با توخاچفسکی سهیم می‌شد.

123. Y. Markhlevsky, *Voina i Mir mezhdur Burzhuaznoi Pol'shoi i Proletarskoi Rossiei* (Russian trans. from Polish, 1921), p. 25.

علت این اشتباه و موارد مشابه آن شاید بی‌توجهی یا شووینیسیم نبوده بلکه بیشتر مربوط به دشواری سرشته در خود وضع بوده است. در سراسر شهرهای شرق لهستان، عنصر لهستانی غالباً به زمین‌داران و طبقات دولتی منحصر می‌شد؛ یهودیان یا اکثریت داشتند و یا اقلیت بزرگی از جمعیت شهرنشین را تشکیل می‌دادند و بیشتر کمونیست‌های محلی از آن‌ها بودند.

دادند و جنبش به آسانی سرکوب شد. ۱۲۲ وقتی که از قیام کارگران ورشو خبری نشد، و حتی بسیاری از آن‌ها برای دفاع از شهر به ارتش ملی پیوستند، لشکرکشی شوروی محکوم به شکست شد. ۱۲۵ آنچه در اوت ۱۹۲۰ در جلو ورشو شکست خورد نه ارتش سرخ بلکه شعار انقلاب جهانی بود. این شکست از لحاظ توازن نیروها در خود روسیه شوروی نیز حائز اهمیت بود. ارتش دهقانی با دلاوری و پیروزی برضد مهاجمان «سفید»ی که بقای رژیم شوروی را تهدید می‌کردند جنگیده بود - و بعدها نیز جنگید. اما همین ارتش دهقانی يك بار دیگر نشان داد که اگرچه برای دفاع نیروی هول‌آوری است، به‌کار تعرض نمی‌آید، و اگرچه در خاک روسیه با سرسختی می‌جنگد برای بردن انقلاب پرولتاریایی به خاک دیگران آمادگی ندارد. دن منشویک این نکته را در توضیح علل آن شکست به قوت تمام بیان می‌کند:

نبرد لهستان بدون تردید نشان داد که جنگ تعرضی «کمونیستی» برای ارتش سرخ غیرممکن است، و به این معنی [نبرد لهستان] برگشتگاه واقعی سیاست خارجی بلشویک‌ها بود.... و پس از کوتاه‌ترین فاصله همان ارتش، که در حمله به لهستان فرومانده بود، در نبرد با ورائگل، آن نمونه ارتجاع تزاری-فئودالی دلاوری و شکست‌ناپذیری شگرف و جاویدانی از خود نشان داد. چه چیزی می‌تواند از این نمونه تاریخی روشن‌تر باشد؟ چگونه می‌توان به زبانی مؤکدتر از این گفت که در جنگ‌های داخلی دوره بلشویکی

124. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 581.

۱۲۵. پدیدار شدن کارگران لهستانی در نیروهای لهستان در مقابل ارتش سرخ گویا در خراب کردن روحیه آن ارتش مؤثر بوده است Putna, *K Visle i Obratno* (1927), pp. 137-8؛ ناظری که در هنگام نبرد در مینسک بوده است از فرار دسته‌جمعی سخن می‌گوید

(F. Dan, *Dva Goda Skitanii* (Berlin, 1922), pp. 73-4.

از طرف دیگر، توخاچفسکی ظاهراً این تشخیص را نپذیرفت: «همه صحبت درباره احیای حس ملی در میان طبقه کارگر لهستان هنگام پیشروی ما، فقط نتیجه شکست ما است»

(J. Pilsudski, *L'Année 1920* (French transl. from Polish, 1921), p. 231.

فاتح واقعی دهقان روس بود و نه کس دیگر؟ ۱۲۶

شکست لشکرکشی به لهستان را می‌توان نخستین نشانه اعمال مجدد قدرت دهقانان در تعیین سیاست دولت شوروی دانست، که در سال بعد به صورت نپ پدیدار شد.

کامل‌بودن این شکست به‌زودی آشکار شد. در پایان اوت ارتش سرخ در جبهه اصلی از خط کرزن بازگشته بود، و در طول ماه سپتامبر نیروهای لهستان مواضع خود را مبلغی این‌سوی خطی که پیش از آغاز نبرد آوریل در دست داشتند مستحکم کردند، اگرچه این مواضع آن‌سوی خطی بود که دولت شوروی در زمستان گذشته حاضر شده بود به لهستان واگذار کند. ۱۲۷ این‌جا هر دو طرف دست از زد و خورد کشیدند. اگر لنین آموخته بود که راه‌انداختن انقلاب در لهستان به زور سرنیزه کار ابلهانه‌ای است، پیلسودسکی هم به مخاطرات پیشروی در اعماق خاک روسیه پی‌برده بود؛ به‌علاوه، ورائگل، که پیلسودسکی خیال کمک‌کردن به او را نداشت، اکنون داشت نخستین پیروزی‌های خود را در جنوب روسیه به دست می‌آورد. لنین در برخورد با پیلسودسکی باز در موقعیتی نظیر برست-لیتوفسک قرار گرفت - یعنی می‌بایست شرایط صلح «نامطلوب»ی را به همکاران و هموطنان خود تحمیل کند. ۱۲۸ اما این‌بار مخالفت مختصر بود. در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰ نمایندگان شوروی و لهستان قرارداد آتش‌بس را روی خطی که در دست دو ارتش مقابل هم بود امضا کردند. ۱۲۹ این خط در پیمان صلحی که پنج ماه بعد، در ۱۸ مارس ۱۹۲۱، در ریگا به امضا رسید تثبیت شد و تا حدود دو دهه بعد پایه مناسبات شوروی و لهستان قرار گرفت. با تثبیت مرز جدید نه‌تنها باریکه بزرگی از خاک روسیه سفید به لهستان واگذاشته شد، بلکه مثلث وسیعی از قلمرو

126. F. Dan, *Dva Goda Skitaniï* (Berlin, 1922), p. 74.

۱۲۷. نگاه کنید به ص ۱۹۷، پانویس ۲۰ بالا.

128. Clara Zetkin, *Erinnerungen an Lenin* (Vienna, 1929), p. 21;

این اقتباس کمابیش گزاف با برست‌لیتوفسک از خود لنین است. حتی در ۲۲ سپتامبر نیز لنین احتمال «نبرد زمستانی» را به حساب می‌آورد (*Sochineniya*, xxv, 379-80).

129. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i (1921), No. 14 pp. 63-73.

لهستان نیز میان لیتوانی و روسیه شوروی پیش آمد که هم لیتوانی را از روسیه جدا می‌ساخت و هم دهانه مجرای بالقوه رخنه‌کردن شوروی را در غرب می‌بست. ۱۳۰

جنگ شوروی و لهستان در ۱۹۲۰ در چندین جنبه سیاست خارجی شوروی آثار دوررسی باقی گذاشت. اما این آثار با تمام قوت خود فوراً پدیدار نشدند؛ همچنین درس کلی‌تر این شکست نیز فوراً هضم و جذب نشد. سرشکستگی نظامی چند هفته بعد با پیروزی بر ورانگل و تارومار شدن آخرین مهاجم «سفید» جبران شد. واگذاری موقت خاک به لهستان نیز هنوز با این جذبه توجیه می‌شد که با زایش لهستان شوروی در آینده نزدیک مرزها اهمیت خود را از دست می‌دهند. شور و شوقی که در کنگره دوم کمینترن پدید آمده بود و جریاناتی که بر اثر آن شور و شوق به راه افتاده بود فوراً فروکش نکرد. تعرض انقلابی در اروپا نیز، مانند سیاست کمونیسم جنگی در داخله روسیه، در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ ادامه یافت. کمینترن از دومین کنگره خود به صورت ستاد مرکزی هدایت نیروهای انقلاب جهانی بیرون آمد، که احزاب ملی در کشورهای مهم گرداگرد آن را گرفته بودند. دفتر مرکزی کمینترن، که در آن صدای روسیه از ورای انواع تشریفات بین‌المللی در نهایت تعیین‌کننده بود، با یکایک احزاب در تماس بود، و حال آن که خود آن احزاب معمولاً جز به واسطه کمینترن با یکدیگر تماسی نداشتند. این جوهر آن مناسباتی بود که با شرایط بیست و یک‌گانه معین شده بود. ارائه شدن این شرایط در پاییز و زمستان ۲۱-۱۹۲۰ به احزاب چپ کشورهای عمده اروپا برگشتگاه تاریخ سوسیالیسم اروپا و روش آن در قبال مسکو است. این روند را با تفاوت‌های جزئی در آلمان و فرانسه و ایتالیا و بریتانیای کبیر می‌توان دنبال کرد. در آلمان مسأله با تمام جزئیات، و به شدت تمام، مورد مجادله قرار گرفت. آلمان بزنگاه انقلاب اروپا بود؛ از میان کشورهای بزرگ اروپا فقط در آلمان بود که جنبش کارگری بزرگی دارای خصلت بالقوه انقلابی وجود داشت؛ و عاملی هم که باعث تنظیم شرایط بیست و یک‌گانه شد این بود که می‌خواستند حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را مجبور کنند که تکلیف خود را در قبال انقلاب روشن کند. نخستین آزمایش

هنگامی پیش آمد که در اکتبر ۱۹۲۰ شرایط بیست و یک گانه را به کنگره فوق العاده حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان در شهر هاله تسلیم کردند. سه هفته پیش از اجلاس این کنگره کمیته اجرائی کمینترن «نامه سرگشاده»ی مفصلی به همه اعضای حزب نوشته بود، حاوی حمله شدیدی به رهبران جناح راست حزب، که با پیوستن به کمینترن مخالف بودند. ۱۲۱ زینوویف شخصاً به عنوان نماینده کمینترن در کنگره حاضر شد. مقامات آلمانی یک ویزای ده روزه به او داده بودند؛ همکار او، لوزوفسکی، از سه هفته پیش با یک هیأت نمایندگی اتحادیه‌های کارگری به آلمان آمده بود. ۱۲۲ جبهه مخالف در مقابل این هجوم بلشویک‌ها مارتوف را علم کردند — همان رهبر پیشین منشویک، که اخیراً از مسکو برای همیشه به برلن رخت کشیده بود.

پس از حدود یک سال مناقشه سخت در صفوف حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، احساسات تند و تیز و مذاکرات تلخ بود. اول چهار نماینده حزب که در ژوئیه گذشته در کنگره مسکو شرکت کرده بودند سخن گفتند — دو نفر موافق پیوستن به کمینترن و دو نفر مخالف. سپس زینوویف یک سخنرانی چهارساعته ایراد کرد که تا مدت‌ها در خاطرها باقی ماند و به عنوان هنرنمایی و استقامت در نطق و بیان به یک زبان خارجی حتی نظر کسانی را که براهین او برایشان قانع کننده نبود، گرفت. هیلفردینگت، نظریه پرداز اصلی حزب، تقریباً به همان تفصیل به زینوویف پاسخ داد. سخنرانی‌های مهم دیگر را لوزوفسکی و مارتوف ایراد کردند. دامنه بحث بسیار وسیع بود. بلشویک‌ها به سبب سیاست ارضی‌شان مورد حمله قرار

131. *Kommunistisches Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), cols. 2901-22.

۱۳۲. بنا بر اظهار وزیر امور خارجه آلمان در رایشتاگ، لوزوفسکی در ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۰ با هیأت نمایندگی بزرگی از جانب اتحادیه‌های کارگری شوروی برای شرکت در کنگره کمیته‌های کارخانه‌ها به برلن وارد شد (سخنرانی‌های لوزوفسکی در این کنگره در این مأخذ آمده است):

A. Lozovsky, *Desyat' Let Bor'by za Profintern* (1930), pp. 102-23);

فقط هفت نفری که ویزا داشتند وارد شدند. روز ۱۴ اکتبر کاپ برای زینوویف و بوخارین تقاضای ویزا کرد تا در کنگره هاله شرکت کنند؛ روز بعد پس از مشورت با حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان ویزا به آنها داده شد، (*Verhandlungen des Reichstags*, cccxlv (1921), 759-60).

بوخارین به کنگره هاله نرفت.

گرفتند، که چرا زمین را به صورت قطعات کوچک و فردی میان دهقانان تقسیم می‌کنند و واحدهای کشت و کار بزرگ دولتی تشکیل نمی‌دهند؛ همچنین سیاست ملی آن‌ها که از جنبش‌های ملی و بورژوازی محض در آسیا حمایت می‌کرد (از حضور انورپاشا در کنگرهٔ اخیر خلق‌ها در باکو، با سروصدای زیاد انتقاد شد)، و سیاست ایجاد وحشت در روسیه مورد انتقاد قرار گرفت. ۱۳۲. بدگویی زینوویف و لوزوفسکی از بین‌الملل «زرد» آمستردام توفانی‌ترین صحنه‌های کنگره را باعث شد؛ در یکی از لحظات با فریاد و جنجال جلو لوزوفسکی را گرفتند و نگذاشتند سخنان خود را ادامه دهد. این نشانهٔ جالبی بود از نکته‌ای که حتی در زمان «پوچ کاپ» نیز آشکار شده بود، و آن این که اتحادیه‌های کارگری بیش از هر حزب سیاسی بر کارگران آلمان تسلط داشتند. جبههٔ راست به شرایط بیست‌ویک‌گانه حمله کرد و آن را «دیکتاتوری مسکو» نامید؛ جبههٔ چپ در دفاع از این شرایط - آن را تنها مانع بازگشت به بی‌کفایتی و فرصت‌طلبی بین‌الملل دوم دانست. اما عجیب این که هر دو طرف با اصرار تمام این نکته را می‌پذیرفتند که مشکل واقعی این شرایط بیست‌ویک‌گانه نیست. زینوویف گفت: «ما داریم انشعاب می‌کنیم، نه به این دلیل که شما بیست و یک شرط نمی‌خواهید و فقط هجده شرط می‌خواهید؛ به این دلیل که شما بر سر مسألهٔ انقلاب جهانی و دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا موافقت ندارید. ۱۳۳»

مسأله بیشتر بر سر اختلاف نظر دربارهٔ چشم‌انداز انقلاب جهانی دور می‌زد. زینوویف به عادت همیشگی بلشویک‌ها که مسائل انقلابی اروپا را برحسب تجربهٔ انقلاب روسیه تعبیر می‌کردند، سخنرانی خود را با مقایسهٔ کنگرهٔ حاضر با کنگره‌های حزب روسیه آغاز کرد، که پس از ۱۹۰۶ بلشویک‌ها و منشویک‌ها در آن‌ها حضور داشتند؛ حضور زینوویف و مارتوف نیز که به ترتیب از جناح چپ و راست حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان طرفداری می‌کردند ظاهراً این قیاس را، که از لحاظ تاریخی

۱۳۳. نگاه کنید به صص ۲۷-۳۲۴.

134. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), 156;

پس از آن که اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان به پیوستن به حزب کمونیست رأی داد، ریشهٔ باقی‌ماندهٔ حزب متن کلمه به کلمهٔ مذاکرات را منتشر کرد.

قدری خیالی بود، تا حدی موجه جلوه می‌داد. ۱۲۵. مسأله‌ای که در حزب سوسیال‌دموکرات مستقل اختلاف انداخته بود در این عبارت خلاصه می‌شد: ۱۸۴۷ یا ۱۸۴۹؟ زینوویف گفته یکی از رهبران جناح راست حزب سوسیال‌دموکرات مستقل را نقل کرد، به این عبارت که جهان «در وضعی [است] نظیر وضع پس از انقلاب بورژوایی ۱۸۴۸»، و بالحن خشم‌آلودی پرسید که آیا «حقیقت دارد که تمام سیاست طبقه کارگر باید تابع این فرض باشد که انقلاب جهانی دیگر در آینده نزدیک روی نخواهد داد؟ آیا این حرف را می‌توان در لحظه‌ای زد که انقلاب پرولتاریایی دارد در ایتالیا آغاز می‌شود، و انگلستان دارای شورای عملی است که «سرآغاز [حکومت] شوروی و حکومت ثانوی» و دوره معروف «قدرت دوگانه» است، و در اتریش در هر لحظه ممکن است انقلاب درگیرد، و یا حتی بالکان «میوه رسیده‌ای برای انقلاب پرولتاریایی» است؟ ۱۲۷. زینوویف لحظه‌ای هم تردید نداشت که نظر بلشویک‌ها در مقابل منشویک‌های آلمانی امروز راست درمی‌آید، چنان که پس از ۱۹۰۵ در مقابل منشویک‌های روسی راست درآمده بود. اما وقتی که به کشورهای بالکان اشاره می‌کرد نمایندگان دست راست کنگره فریاد زدند «پرت‌وپلا است!» و هیلفردینگ در پاسخ خود پیش‌بینی‌های زینوویف را به ریشخند گرفت و اعلام کرد سیاستی که به امید راست درآمدن این پیش‌بینی‌ها باشد «قمار «وابانک» است، قماری که هیچ‌کدام از طرفین نمی‌توانند روی آن پول بگذارند». ۱۲۸. در ورای این اختلاف نظر برسر چشم‌انداز عینی انقلاب، همان

۱۳۵. این مایه در سراسر سخنرانی زینوویف دیده می‌شد: مکدونالد و هندرسون هم منشویک نامیده شدند (ibid., p. 154).

۱۳۶. این اشاره مربوط است به قطعه مشهوری از مقدمه انگلس بر جزوه «مبارزه طبقاتی در فرانسه» نوشته مارکس. در این قطعه انگلس نتایج بحث مارکس را خلاصه می‌کند - یعنی «این که در واقع بحران بازرگانی جهانی ۱۸۴۷ بود که باعث انقلاب‌های فوریه و مارس شد، و این که تجدید حیات صنعتی که از اواسط ۱۸۴۸ خرده خرده آغاز شد و در ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ به اوج ترقی خود رسید، نیروی محرک تجدید قدرت ارتجاع اروپا بود»

(Marx i Engels, *Sochineniya*, xvi, ii, 466).

137. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 147-8, 153-4.

138. *ibid.*, p. 184.

دعوی دیرینی نهفته بود که در هر بحثی که برحسب مفاهیم مارکسیستی صورت می‌گرفت و پیش می‌آمد - جنگ میان «آگاهی» و «خودانگیزگی»، که زمانی لنین آن را برضد «اکونومیست‌ها» اعلام کرده بود، و سپس با شمار دیگری میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها در گرفت، و باز در کنگره شهر هاله پدیدار شد. ۱۲۹ آیا زینوویف حق داشت که معتقد بود اکنون یک تلاش آگاهانه اراده برای گستراندن انقلاب در اروپا و آسیا کافی است؟ هیلفردینگ در پاسخ او گفت:

در اروپای غربی امروز گرایش‌های زیادی در جهت رشد انقلاب وجود دارد، و ما وظیفه داریم که آن‌ها را رهبری کنیم و پیش ببریم. ولی رفقا، مسیر این رشد انقلابی را از بیرون نمی‌توان معین کرد؛ این مسیر به روابط قدرت اقتصادی و اجتماعی میان طبقات هر کشوری بستگی دارد، و اگر گمان کنیم آن را می‌توان با هر شمار یا فرمانی از بیرون به پیش راند، خیال‌بافی کرده‌ایم. ۱۳۰

یک بار دیگر، در ورای این تعارض میان تعابیر «ارادی» و «جبری» فلسفه مارکسیسم، مانند همیشه تعارض در اغراض نهفته بود. زینوویف در برآورد چشم‌انداز انقلاب اشتباه می‌کرد. اما وقتی که، در برابر فریاد و اعتراض، مخالفان خود را به «ترس از انقلاب» متهم می‌کرد، که «مانند یک ریسمان سرخ در سراسر سیاست شما دویده است»، کاملاً درست می‌گفت. به علاوه، او ماهیت این ترس را هم درست تشخیص داده بود - ترس از «بی سروسامانی»، از «گرسنگی»، از «آنچه ما در روسیه داریم». ۱۳۱

اما زینوویف در کنگره هاله از تشخیص خود نتیجه‌گیری نکرد. نتیجه واقعی نه تنها برای مطلبی که او می‌خواست اثبات کند زیان‌بخش بود، بلکه اصل قیاس گرفتن از روسیه برای اروپای غربی را خراب

۱۳۹. نگاه کنید به جلد اول صص ۴-۳۳.

140. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), p. 188.

141. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 148-9.

می‌کرد. اکثریت کارگران روسیه در ۱۹۱۷ چیزی جز زنجیرهای خود نداشتند که از دست بدهند؛ این کارگران قوت لایموتی کسب می‌کردند و با مرگ از گرسنگی چندان فاصله‌ای نداشتند؛ کشتار بی‌معنای جنگ آن‌ها را عاصی کرده بود؛ به نهادهای موجود هیچ امید یا اعتقادی نداشتند؛ و چنان از آن مستأصل بودند که رهبری انقلابی گروه کوچکی از مردان مصمم را برای برانداختن آن نهادها با جان و دل پذیرفتند. اکثریت کارگران اروپای غربی - و نه چنان که بلشویک‌ها گمان می‌کردند فقط یک اقلیت ممتاز - دارای زندگی و گذرانی بودند که، گرچه شاید فقیرانه بود، باز هم ارزش مدافعه را داشت. در هر حال این کارگران حاضر نبودند این زندگی را به‌آسانی در راه فواید آینده انقلاب فدا کنند؛ هیچ تبلیغاتی در اروپای غربی برای بلشویسم زیانبارتر از این نبود که آن را با سطح نازل زندگی مردم روسیه و محرومیت‌های جنگ و جنگ داخلی مربوط کنند. بنابراین آن ترس از انقلاب که زینوویف از آن نام می‌برد، در اروپای غربی به هیچ روی به مشتی از رهبران یا قشر ممتاز کارگران منحصر نمی‌شد. بسیاری از مردم بسیاری چیزها داشتند که با دست‌کشیدن از قانونیت دموکراسی بورژوایی و پذیرفتن انضباط رهبران انقلابی آن‌ها را از دست می‌دادند؛ این بود آن اختلاف اساسی نهفته در زیر آن مناقشات بر سر دموکراسی بورژوایی و دیکتاتوری پرولتاریا، بر سر منسحب‌کردن اتحادیه‌های کارگری، بر سر آگاهی و خودانگیختگی، بر سر روش توده‌ها در قبال رهبری انقلابی. لوزوفسکی پس از بازگشت به روسیه تصویر گویایی از روحیه‌ای که در پاییز ۱۹۲۰ در میان کارگران اروپا دیده بود ترسیم می‌کند:

چند ماه پیش وقتی که من با کارگران آلمان صحبت می‌کردم، طرفداران شاید من غالباً در دیدارها پیش می‌آمدند و می‌گفتند: «بله، شما روس‌ها از انقلاب در آلمان دم می‌زنید. خوب، ما در آلمان انقلاب می‌کنیم، اما اگر در فرانسه انقلاب نشد چه؟» در همان موقع یک همکار فرانسوی بلند می‌شود و به سینه خود می‌کوبد و او هم می‌گوید: «اگر ما انقلاب کردیم و رفقای ما آنجا انقلاب نکردند، آن وقت چه می‌شود؟» آن وقت اپورتونیست‌های ایتالیا هم که به اندازه سایر اپورتونیست‌ها نگرانند، و به همان اندازه ترسو، می‌گویند: «حرف‌زدن از

انقلاب برای شما آسان است. ایتالیا انقلاب می‌کند، ولی ایتالیا زغالش را از انگلستان می‌گیرد. ما بدون زغال چگونه می‌توانیم زندگی کنیم؟» به این ترتیب تا قیام قیامت منتظر یکدیگر می‌مانند. ۱۳۲

لنین هم چندی بعد چنین می‌نویسد:

در اروپای غربی کمتر ملتی هست که يك انقلاب جدی را از سر گذرانده باشد؛ تجربه انقلاب‌های بزرگ تقریباً به کلی فراموش شده است؛ گذار از میل به انقلابی بودن و از گفتگو (و قطعنامه) درباره انقلاب به کار انقلابی واقعی گذاری است دشوار، کند، و دردناک. ۱۳۳

برخی از کارگران اروپا خواهان انقلاب بودند؛ بیشتر از آن‌ها می‌خواستند پیش از هر چیز جهان را برای انقلاب امن و آماده کنند. ۱۳۴ اما در آلمان ۱۹۲۰ نشانه‌های بسیاری دلالت بر این می‌کرد که توده‌ها هنوز روحیه انقلابی دارند؛ به گفته زینوویف «تصادفی» نبود که بلشویک‌ها در کنگره

142. *Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 61-2.

143. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 487.

144. A. Sturmthal, *The Tragedy or European Labour 1918-1939* (1944).

این کتاب تحلیل انتقادی دوستانه‌ای است از ورشکستگی احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا در دوره میان دو جنگ جهانی؛ موجبات این امر را نویسنده سماجت طرز تفکر «گروه‌های فشار» می‌بیند، که به جای طرز رفتار ناشی از احساس مسئولیت سیاسی در این احزاب وجود داشته است، زیرا که این احزاب حاضر نبودند مسئولیت حکومت کردن را به گردن بگیرند، به این علت که نمی‌توانستند روش اساسی خود را در قبال دولت سرمایه‌داری معین کنند. این نکته مطابق است با کلام معروف تارنوو، رهبر سوسیال‌دموکرات در ۱۹۳۱: «ما بر بالین سرمایه‌داری بیمار ایستاده‌ایم، نه فقط به عنوان متخصص تشخیص بیماری، بلکه - چه بگویم؟ - همچنین به عنوان طبیبی که می‌خواهد بیمار را درمان کند؛ یا به عنوان میراث‌خوار خوشحالی که نمی‌تواند منتظر پایان کار بماند و مایل است با مختصر زهری کار را جلو ببرد؛ این تصویر تمام وضع ما را بیان می‌کند»

(*Sozial-Demokratischer Parteitag in Leipzig 1931* (1931), p. 45.

هاله اکثریت داشتند. ۱۲۵

نظریات کنگره به خوبی بررسی شده بود و نتیجه آن با چند رای اختلاف از پیش معلوم بود. پیشنهاد پیوستن به کمینترن و شروع مذاکره برای ایجاد یک حزب کمونیست متحد در آلمان با اکثریت ۲۳۷ رای در مقابل ۱۵۶ رای تصویب شد. زینوویف با پیروزی به برلن بازگشت و پلیس به او اخطار کرد که به عنوان «عنصر نامطلوب» خاک آلمان را ترک کند. ۱۲۶ در ایامی که به انتظار حرکت نخستین کشتی از بندر اشتتین در خانه زندانی بود، نه تنها با نمایندگان دو حزبی که قرار بود به کمینترن بپیوندند دیدار می‌کرد، بلکه با حزب کارگران کمونیست آلمان نیز تماس داشت و امیدوار بود که آن‌ها را نیز به این اتحاد وارد کند. ۱۲۷ این امیدواری به جایی نرسید. اما در دسامبر ۱۹۲۰ حزب

145. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle (n.d.)*, p. 154.

146. G. Zinoviev, *Zwölf Tage in Deutschland* (Hamburg, 1921), pp. 59-60.

بنابر گفته وزیر امور خارجه آلمان، دستور صادر شده بود که پس از بازگشت زینوویف و لوزوفسکی از هاله به برلن آن‌ها را در خانه تحت نظر بگیرند، زیرا که ویزای آن‌ها در یکشنبه ۱۵ اکتبر به سر می‌رسید. ولی زینوویف در آن روز در تظاهرات برلن شرکت کرد، و اگرچه به سبب گرفتگی صدا نتوانست سخنرانی کند. سپس به این دو نماینده اخطار شد که در ظرف یک هفته از آلمان بروند و اجازه ماندن تا ۱ نوامبر به آن‌ها داده نشد. لوزوفسکی (ولی ظاهراً نه زینوویف) متهم شد به این که با سخنرانی سیاسی شرایط ویزای خود را نقض کرده است (*Verhandlungen des Reichstags*, cccxlv (1921), 759-60.)

147. G. Zinoviev, *Zwölf Tage in Deutschland* (Hamburg, 1921), pp. 78-80;

زینوویف نامه‌ای به کنگره آینده حزب کمونیست آلمان می‌نویسد و از آن استدعا می‌کند که «با حزب کارگران کمونیست آلمان با مدارای بیشتری رفتار کند. این نامه در این مأخذ آمده است:

Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund) (1921), pp. 62-3.

یک ماه بعد کمیته اجرائی کمینترن اولتیماتومی به حزب کارگران کمونیست آلمان داد که به حزب کمونیست آلمان، که توسعه یافته بود، بپیوندد (*Kommunistischeski Internatsional*, No. 15 (20 December 1920), cols. 3367-70),

ولی باز هم نتوانست اولتیماتوم خود را اجرا کند.

کمونیست آلمان و اکثریت حزب سوسیالدموکرات مستقل آلمان برای تأسیس حزب کمونیست متحد آلمان کنگره‌ای در برلن تشکیل دادند. ۱۴۸ پیوند میان رهبران روشنفکر حزب کمونیست آلمان و صفوف کارگر حزب سوسیالدموکرات مستقل شاید در آغاز کار کمی ناگوار بود. ۱۴۹ اما برای نخستین بار در آلمان حزب کمونیست وسیعی به وجود آمد که ۳۵۰،۰۰۰ تن عضو داشت. ۱۵۰ و امید می‌رفت که در صحنه سیاست آلمان نقشی بازی کند. زینوویف در بازگشت به پتروگراد با لحن پیروزمندانه‌ای می‌نویسد:

تعرض بین‌الملل کمونیستی در اروپای غربی با توفیق تمام انجام گرفته است. نبرد میان نمایندگان رفورمیسم و اپورتونیسم به نفع ما پایان یافته است. ۱۵۱

سرمشق حزب سوسیالدموکرات مستقل آلمان برای احزاب فرانسه و ایتالیا تعیین‌کننده بود. فروسار و کاشن در کنگره هاله نیز با همان دست نیرومندی رو به رو شدند که در کمیته اجرائی کمینترن دیده بودند. ۱۵۲ مارسل کاشن پیام ملایمی برای اعلام همدلی و همراهی

148. *Bericht über des Verhandlungen des Vereinigungsparteitages der USPD (Linke) und der KPD (Spartakusbund) (1921).*

۱۴۹. توصیف گزنده روت فیشر دربارهٔ برآشفتن کارگران حزب سوسیالدموکرات مستقل آلمان از سخنان شسته و رفتهٔ پل لوی در کنگره *(Stalin and German Communism (Harvard, 1948)* مسلماً گزافه‌آمیز است، ولی خالی از حقیقت نیست. ۱۵۰. لوی در کتاب خود (Levi, *Unser Weg* (second ed., 1921), p. 3) مدعی شد که حزب کمونیست در فوریهٔ ۱۹۲۱، یعنی در آستانهٔ «اقدام مارس» ۵۰۰،۰۰۰ عضو داشته است. رادک در سومین کنگرهٔ کمینترن گفت که حزب کمونیست آلمان «هرگز بیش از ۳۵۰،۰۰۰ عضو نداشته است» و ادعای داشتن ۵۰۰،۰۰۰ عضو «اثبات نشده است»

(*Protokoll des III. Kongresses der Kammunistischen Internationale, (Hamburg, 1921), p. 457*);

از آن ۳۵۰،۰۰۰ عضو، ۳۰۰،۰۰۰ از حزب سوسیالدموکرات مستقل آمده بودند. تعداد هواداران حزب بسیار بیش از این بود: در انتخابات فوریهٔ ۱۹۲۱ پروس، نامزدهای کمونیست بیش از ۱،۱۰۰،۰۰۰ رأی آوردند.

151. G. Zinoviev *Zwölf Tage in Deutschland* (Hamburg, 1921), p. 90.

۱۵۲. نگاه کنید به ص ۲۳۲ بالا.

قرائت کرد، ولی به دنبال او نماینده فرانسوی دیگری، هانری لوفور، در سخنرانی خود درخواست کرد که در قبال حزب سوسیالیست متزلزل فرانسه نهایت سختگیری و انضباط اعمال شود. ۱۵۲ زینوویف این حزب را به جرم «ویلسونیسیم»، «سوسیال پاسیفیسیم»، و نداشتن انضباط محکوم کرد؛ و لوزوفسکی اعلام کرد که این حزب به بیماری «وحدت به هر قیمتی که شده» دچار است. ۱۵۳ اما هر دو نماینده قانع شدند و شرایط بیست و یک گانه را پذیرفتند، و متعهد شدند که برای قبولاندن این شرایط به حزب تلاش کنند. این تعهد را پس از بازگشت به فرانسه انجام دادند. ۱۵۵ شرایط بیست و یک گانه تسلیم کنگره ای شد که ۲۵ دسامبر ۱۹۲۰ در شهر تور اجلاس کرد. ۱۵۶ هیچ نماینده روس نتوانست اجازه ورود به فرانسه را بگیرد، اما با رسیدن تلگرافی از زینوویف، که رهبران جبهه «مرکز» (سانتر) حزب، یعنی لونگه و فور، را محکوم می کرد و آن ها را «عوامل نفوذ بورژوازی در پرولتاریا» می نامید، ۱۵۷ مذاکرات کنگره جان گرفت. کلارا زتکین به طور قاجاق از آلمان وارد شد تا از امر پیوستن به کمینترن دفاع کند. مخالفت با این امر سرسختانه بود. لئون بلوم یکی از کسانی بود که با لحن تنیدی بر ضد پیوستن به مسکو سخن گفت. با این همه وضع این کنگره به دشواری کنگره هاله نبود؛ پاره ای به این سبب که هر دو نماینده فرانسوی در کنگره مسکو طرفدار قبول شرایط بودند، و پاره ای

153. *Der Zweite Kongress des Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 261-70.

154. *ibid.*, pp. 243-5, 307.

۱۵۵. به نظر می رسد که فروسار از همان آغاز کار نظر کمینترن را به شکل رقیق شده ای ارائه کرده است. گویا در يك دیدار توده ای در ۱۳ اوت ۱۹۲۰ در پاریس می گوید «کارگران، کسی از شما نمی خواهد که فردا انقلاب کنید، یا اگر کردید برده وار از سرمشق شوراهاى روسیه پیروی کنید. آنچه مطرح است این است که به وسیله ای غیر از کلام، همبستگی خود را با پرولتاریای روسیه ثابت کنید»

(Quoted in G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), p. 31).

۱۵۶. مذاکرات تماماً در این مأخذ آمده است
Parti Socialiste: 18 Congrès National (1921).

۱۵۷. دریافت این تلگراف در کتاب فروسار توصیف شده است:
L.O. Frossard, *De Jaurès à Lénine* (1930), p. 176.

هم این که رهبری اتحادیه‌های کارگری، که در فرانسه نیز مانند آلمان با کمینترن مخالف بودند، در حزب سوسیالیست فرانسه نفوذی نداشتند. ۱۵۸. پیشنهاد قبول شرایط با ورقه به رأی گذاشته شد و ۳،۲۴۷ رأی توکیلی دریافت داشت؛ در مقابل، به پیشنهاد قبول شرایط یا قید برخی ملاحظات اساسی ۱،۰۳۸ رأی توکیلی داده شد؛ جناح راست نیز ۱۵۰ رأی ممتنع داد. بدین ترتیب حزب سوسیالیست فرانسه به حزب کمونیست فرانسه مبدل شد و نام آنیم خود را برای اقلیت مخالف برجا گذاشت. فروسار به دبیرکلی حزب برگزیده شد: سوارین، که از زندان آزاد شده بود، به عنوان نماینده حزب فرانسه در کمیته اجرائی کمینترن به مسکو رفت. در حزب سوسیالیست ایتالیا آشفتگی عقاید از حزب فرانسه هم بیشتر بود. آن روزهای تاریکی که لتین دسترسی این حزب را به کمینترن با شور و شوق می‌پذیرفت اکنون گذشته بود، و در کنگره دوم زینوویف به روش التقاطی این حزب حمله کرد. ۱۵۹. نمایندگان حزب شرایط بیست و یک‌گانه را به شرط تصویب حزب پذیرفته بودند. اما فیصله یافتن مسأله به عهده کنگره حزب افتاد، که در ژانویه ۱۹۲۱ در لگهورن اجلاس کرد. در این کنگره ماتیاس راکوشی مجار و کاباکچیف بلغار، که در کنگره هاله نیز به عنوان نمایندگان کمینترن حاضر بودند، شرکت داشتند. ۱۶۰. اما امور کمینترن اکنون دیگر رو به افول داشت. در لگهورن سراتی، که رهبر هیأت نمایندگی ایتالیا در کنگره دوم کمینترن و نایب‌رئیس کنگره

۱۵۸. بلافاصله پس از کنگره تور، «کنفدراسیون عمومی کار» هشدار می‌دهد که به اعضای خود صادر کرد تا از «حزب کمونیست جدید» برحذر باشند (G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 44-5.

159. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 250-2.

۱۶۰. به نظر می‌رسد که سوابق رسمی این کنگره منتشر نشده است. اسناد عمده مربوط به انشعاب در مآخذ زیر به زبان روسی آمده است:
Doklad Ispolkoma Kominterna o Raskole v Ital'yankoi Sotsialisticheskoi Partii (1921) and *Ital'yanskaya Sotsialisticheskaya Partiya i Kommunisticheski Internatsional: Sbornik Dokumentov* (1921).

زینوویف و بوخارین قرار بود در کنگره لگهورن به عنوان نمایندگان حزب کمونیست روسیه شرکت کنند، ولی دولت ایتالیا به آن‌ها ویزا نداد
(Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921), p. 167.

بود، به عنوان سخنگوی يك گروه بزرگت «مرکز» (سانتر)، که نزدیک ۱۰۰،۰۰۰ تن عضو داشت، ظاهر شد. نمایندگان این گروه در کنگره اکثریت مطلق داشتند. بوردیگا و دو نماینده دیگر ایتالیا در کنگره مسکو نمایندگان گروه ۵۰،۰۰۰ نفری چپ بودند، که در میان آن‌ها علاوه بر کمونیست‌ها آنارکوسندیکالیست‌ها نیز دیده می‌شدند؛ و این تنها گروهی بود که شرایط بیست‌ویک‌گانه را بدون قید و شرط می‌پذیرفت. يك جناح ۱۴،۰۰۰ نفری نیز از دست‌راستی‌های آتشین وجود داشت که «رفورمیست»‌های سازش‌پذیری بودند و در کنگره مسکو نماینده‌ای نداشتند. گروه مرکز وانمود می‌کرد که طرفدار جدی برنامه کمینترن است، اما حاضر نبود دست از سنت مدارای حزب بردارد و رفورمیست‌های راست را اخراج کند؛ این به معنای رد آخرین و اساسی‌ترین شرط از شرایط بیست‌ویک‌گانه بود. پل‌لوی، که به عنوان نماینده حزب کمونیست آلمان در کنگره حاضر شده بود، از روش سراتی پشتیبانی کرد. نتیجه این بود که حزب سوسیالیست ایتالیا با اکثریت آرا از کمینترن جدا شد، و جناح چپ حزب را به رهبری بوردیگا برجا گذاشت تا بر پایه شرایط بیست‌ویک‌گانه حزب کمونیست ایتالیا را تشکیل دهد. گروه کوچکی، که از حزب کمونیست آلمان پیش از ادغام در حزب سوسیال دموکرات مستقل چندان بزرگ‌تر نبود، جانشین آن حزب توده‌ای وسیعی شد که لنین در تابستان ۱۹۱۹ ورودش را به کمینترن خوشامد گفته بود. در انتخابات پارلمانی مه ۱۹۲۱ این حزب ۱۳ کرسی به دست آورد. به عنوان میدان فعالیت کمینترن، هیچ کشوری با آلمان و فرانسه و ایتالیا قابل قیاس نبود. نخستین گام در راه ترکیب‌کردن احزاب چپ کوچک و انشعابی انگلستان در يك حزب کمونیست واحد، گویا در آوریل ۱۹۲۰ برداشته شد. اما رقابت شدید بود و پیشرفت به کندی انجام می‌گرفت. چند گروه و حزب نمایندگان مستقلی به کنگره دوم کمینترن فرستادند. این کنگره هنوز در حال اجلاس بود که حزب کمونیست بریتانیای کبیر در روز ۱ اوت ۱۹۲۰ در کنگره لندن تأسیس شد. تنها مسائل مهمی که در کنگره مورد اختلاف بود عبارت بودند از اقدام پارلمانی و همبستگی حزب کمونیست با حزب کارگر. در مورد نخست، پس از رأی‌گیری آشفته‌ای برای چند قطعنامه، فورمولی به دست آمد دائر بر تأیید شرکت در انتخابات پارلمانی، که بدون اختلاف نظر به تصویب رسید؛ در مورد دوم، پیشنهاد تقاضای همبستگی با حزب کارگر با اکثریت ۱۵۰ رأی در مقابل ۸۵

رای تصویب شد^{۱۶۱}، اگرچه این تقاضا، که فوراً به حزب کارگر داده شد، از طرف آن حزب به طور جدی و قطعی رد شد. ۱۶۲ حزب کمونیست بریتانیای کبیر در ژانویه ۱۹۲۱ کنگره دیگری در شهر لیدز تشکیل داد تا اساسنامه خود را تکمیل و قبول شرایط بیست و یک گانه را تثبیت کند. اما، با آن که این حزب توانسته بود گروه‌های کوچک انتهای چپ را وارد صفوف خود کند، احتمال این که بتواند به حزب توده‌ای وسیعی مبدل شود زیاد نبود و تعداد واقعی اعضایش از ۲،۵۰۰ تن فراتر نمی‌رفت. ۱۶۳ حزب کارگر مستقل شرایط بیست و یک گانه را در کنفرانس ساوث پورت، مارس ۱۹۲۱، با اکثریت پنج به یک رد کرد و اقلیت مخالفی به‌جا گذاشت که به حزب کمونیست بریتانیای کبیر پیوست. ۱۶۴ احزاب بزرگ بلفارستان و نروژ، و احزاب بسیار کوچک هلند و اتریش و مجارستان (حزب آخر به مهاجران مجار در وین و مسکو منحصر می‌شد) بدون چون و چرا شرایط بیست و یک گانه را پذیرفتند. در چکسلواکی انشعابی روی همان خط آلمان و فرانسه پیش آمد و نتیجه آن حزب نسبتاً بزرگی به نام حزب کمونیست چکسلواکی بود. یک حزب کمونیست صرب-کروت-سلوون نیز تشکیل شد که در انتخابات پارلمان صرب-کروت-سلوون توانست ۲۰۰،۰۰۰ رأی و ۵۴ کرسی به دست آورد و سومین حزب کشور شناخته شد. توفیق این

161. *CPGB: Communist Unity Convention* (1920), pp. 29, 57.

شرحی که از مذاکرات منجر به تأسیس حزب کمونیست بریتانیای کبیر در کتاب بل آمده (T. Bell, *The British Communist Party* (1937), pp. 52-7) در مجله «لیبرمانتلی» (کارگر ماهانه) شماره ۶، سال نوزدهم (ژوئن ۱۹۳۷) مورد انتقاد قرار گرفته و گفته شده است که در نقش حزب کارگر سوسیالیست، که خود بل عضو آن بود، گزافه‌گویی شده است؛ در کنگره تأسیس حزب بیش از نیمی از اعضا از حزب سوسیالیست بریتانیا آمده بودند.

۱۶۲. این مکاتبه در کتاب بل آمده است

(T. Bell, *The British Communist Party* (1937), pp. 63-7).

163. T. Bell, *Pioneering Days* (1941), pp. 194-5;

نویسنده اذعان دارد که رقمی که در سومین کنگره کمینترن ادعا شد ساختگی بوده است.

Comintern (Protokoll des III. Kongresses des Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921), pp. 18-19)

۱۶۴. شرح مذاکرات در گزارش بیست و نهمین کنفرانس سالانه حزب مستقل کارگر آمده است.

حزب، که با حزب بلغارستان پهلو می‌زد، بلای آن از کار درآمد. پلیس برضد این حزب دست به کار شد و آن را در ظرف یک سال پس از ولادتش تقریباً نابود کرد. در غالب کشورهای کوچک اروپا نیز اکثریت سوسیالیست‌ها شرایط بیست‌ویک‌گانه را رد کردند و گروه‌های بسیار کوچکی از آن‌ها جدا شدند که احزاب کمونیست تشکیل دادند و به کمینترن پیوستند، ولی وسعت یا نفوذی نداشتند. در امریکا سرزنش‌های کمیته اجرائی کمینترن ۱۶۵ نتوانست شکاف میان دو حزب کمونیست را به هم بیاورد.

در زمستان ۲۱-۱۹۲۰، توفیق سیاسی که در کنگره دوم کمینترن آغاز شده بود روی کاغذ کامل و دامن‌دار به نظر می‌رسید. بین‌الملل دوم، پس از شکست‌های برن و لوسرن در ۱۹۱۹، سرانجام توانسته بود در کنفرانس ژنو، ژوئیه ۱۹۲۰، یعنی همزمان با کنگره دوم کمینترن، خود را از نو برپا کند. حزب کارگر بریتانیا، همراه با حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، احزاب سوسیال‌دموکرات شمال غربی اروپا و یکی دو گروه کوچک از کشورهای دیگر را گرد خود جمع کرده بودند. اما این روح بین‌الملل گذشته حریف قدرت روزافزون بین‌الملل جوان کمونیستی به نظر نمی‌رسید. یک سازمان انقلابی به وجود آمده بود که مرکزش در مسکو و در یکایک کشورهای اروپا نمایندگی داشت. دسته‌های معتقد و متعهد کمونیست که انقلاب پرولتاریایی را هدف خود می‌دانستند با تلفات عددی بیش یا کم، ولی با افزایش قدرت معنوی، از کلاف سردرگم اتحاد با سایر احزاب چپ بیرون کشیده شده بودند. نیروهای انقلاب رو به افزایش داشتند و به‌سوی پیروزی زودرسی پیش می‌رفتند. در جهان سرمایه‌داری آثار وحشت همچنان به چشم می‌خورد؛ یکی از این آثار افزایش سازمان‌های تبلیغات ضدبشویکی بود، که چون به وفور مواد مستند موجود قانع نبودند، دست به توزیع اسناد معمولی زدند که دامنه فعالیت و هدف‌های کمینترن را با عبارات بسیار رنگینی تصویر می‌کردند. ۱۶۶ اما حالت خوش‌بینی فاتحانه مسکو از زمستان جان به‌در

165. *Kommunistischeski Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), col. 2944; No. 17 (7 June 1921), cols. 4295-6.

166. A.L.P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), pp. 363-5.

نویسنده به منابع چند مورد از این اسناد جعلی، که تا چندی مطبوعات چندین کشور

نبرد، و ایمان قطعی به انقلاب اروپا که در این ایام محرك رهبران بلشویک بود هرگز تجدید نشد. بهار ۱۹۲۱ پایان این دوره را با خود آورد. نشانه این پایان سه رویداد بسیار مهم بود، که یکی در سیاست داخلی «ج ش ف س ر» مؤثر افتاد، دیگری در سیاست خارجی آن، و سه دیگر در چشم‌انداز انقلاب در کشورهایی که تا آن روز روشن‌ترین و مطمئن‌ترین آینده را برای انقلاب وعده می‌دادند. در مارس ۱۹۲۱، پس از شورش کرونشئات، لنین سیاست اقتصادی نوین (نپ) را بنا نهاد؛ یک قرارداد بازرگانی میان «ج ش ف س ر» و بریتانیای کبیر بسته شد؛ و شورش کمونیستی آلمان به‌سختی و رسوایی سرکوب شد.

→

درباره آن‌ها بحث می‌کردند، اشاره می‌کند: ظاهراً منبع اصلی سازمانی بوده‌است به نام «اطلاعات شرق» (Ost - Information) در برلن.

انقلاب در آسیا

مارکس به مسائل استعمار چندان توجهی نداشت، زیرا به نظر او نمی‌رسید که مناطق واپس‌مانده و مستعمراتی جهان بتوانند در برانداختن سرمایه‌داری نقشی بازی کنند. بین‌الملل اول این مسائل را نادیده گرفت. بین‌الملل دوم نیز تا مدت درازی به آنها اعتنایی نداشت. روزا لوکزامبورگ، که بعدها استعمار مستعمرات را مرکز نظریه تراکم سرمایه شناخت، برای نخستین بار در کنگره ۱۹۰۱ پاریس تحت تأثیر جنگ آفریقا قطعنامه‌ای در محکوم کردن دو بلای میلیتاریسم و سیاست استعماری پیشنهاد کرد. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه مرکز توجه را از آفریقا به آسیا منتقل کرد، و در آنجا جنبش انقلاب‌های ملی - انقلاب ۱۹۰۶ ایران، انقلاب ۱۹۰۸ «ترک‌های جوان»، انقلاب ۱۹۱۲ چین، و آغاز شدن ناسیونالیسم هندوستان - در پی انقلاب روسیه به راه افتاد. در ۱۹۰۷ کائوتسکی جزوه‌ای نوشت به نام «سوسیالیسم و سیاست استعماری»، که در آن برای نخستین بار نامه‌ای از انگلس، مورخ ۱۸۸۲، را منتشر کرد که در آن انگلس بروز انقلاب را در هندوستان پیش‌بینی می‌کند و می‌گوید که وقتی پرولتاریا در اروپا و امریکای شمالی به پیروزی رسید «این [پیروزی] چنان حرکت عظیمی و چنان سرمشقی پدید می‌آورد که کشورهای نیمه‌متمدن نیز به خودی خود به دنبال ما خواهند آمد». در ۱۹۰۸، لنین در مقاله‌ای به نام «مواد منفجره در سیاست جهانی» از اهمیت تازه جنبش‌های انقلابی در ایران و ترکیه و هندوستان و چین سخن می‌گوید: «کارگر آگاه اروپایی اکنون رفقای در آسیا هم دارد، و تعداد این رفقا ساعت به ساعت افزایش خواهد یافت.» ۲ چند سال بعد،

وقتی که انقلاب چین به پیروزی می‌رسد، لنین معنی و اهمیت زایش دوباره آسیا را به زبان دقیق‌تری تشخیص می‌دهد:

این بدان معنی است که شرق نیز سرانجام راه غرب را در پیش گرفته است، و از این پس **صدها و صدها میلیون انسان** دیگر در نبرد برای آرمان‌هایی که غرب با کار خود به دست آورده است شرکت خواهند کرد. بورژوازی غرب پوسیده است، و گورکن آن - پرولتاریا - تا حد زیادی در برابرش قرار گرفته است. اما در آسیا هنوز نوعی بورژوازی وجود دارد که می‌تواند طرفدار دموکراسی صادقانه و بانرژی و منسجمی باشد، [یعنی] رفیق شایسته‌ای برای آموزگاران بزرگ و انقلابیان بزرگ پایان قرن هجدهم در فرانسه.^۲

این حرکت تازه‌ای است که لنین فعلاً آن را تأکید نمی‌کند - یعنی که جنبش دموکراتیک انقلابی برای آزادی ملی کشورهای واپس‌مانده آسیا به‌طور بالقوه با جنبش انقلاب سوسیالیستی کشورهای صنعتی اروپا وابسته و متحد باشد.

جنگ ۱۹۱۴ آتش آرزوهای ملی کشورهای واپس‌مانده را دامن زد. ملت‌های افریقایی و آسیایی به نبردی رانده شدند که ربطی به آن‌ها نداشت. برای نخستین بار سربازان هندی و سایر مستعمرات در خاک اروپا جنگیدند. نقشه متفقین برای خوردن مستعمرات آلمان، مخالفت محافل رادیکال اروپای فاتح - و تقریباً سراسر ایالت متحده - را برانگیخت. کنارگذاشتن ملت‌های غیرمستقل از شمول رأی ویلسون درباره خودمختاری ملی، که متفقین در اروپا به گرمی تمام از آن استقبال کرده بودند، روز به روز دشوارتر شد. لنین، تا حدی بر پایه نظریاتی که روزا لوکزامبورگ پنج سال پیش‌تر در کتاب «تراکم سرمایه» مطرح کرده بود، کتاب «امپریالیسم، آخرین مرحله سرمایه‌داری» را نوشت، که در اوایل ۱۹۱۷ منتشر شد. در این کتاب لنین به‌دست آوردن و استثمار مستعمرات را از سرمایه‌گذاری انتفاعی به عنوان جوهر سرمایه‌داری در آخرین مرحله آن ترمیم می‌کند. طرح این مسأله برای نخستین بار در اسناد

2. Lenin, *Sochineniya*, xii, 306.

3. *ibid.*, xvi, 28.

حزب بلشویک در قطعنامه کنفرانس آوریل ۱۹۱۷ دیده می‌شود، که به طور کمابیش اتفاقی اشاره می‌کند که «امپریالیسم معاصر با تقویت تمایل به اسیرکردن اقوام ضعیف، عامل تازه‌ای است در تشدید ستم‌راندن بر ملت‌ها».^۲

بنابراین وقتی که در چهارمین سال جنگ انقلاب بلشویکی پیش‌آمد، مسأله استعمار دارای جنبه قابل احتراقی بود که هیچ انقلابی جدی نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. کوتاهی دولت موقت در اقدام کردن در این زمینه یکی از دلایل شناخته می‌شد که نشان می‌داد این دولت دارای اعتبار انقلابی جدی نیست. کسانی که می‌خواستند تعالیم مارکس را در دنیای معاصر به کار بندند وظیفه داشتند که نه تنها برای ملت‌های «پیشرفته»ی اروپای غربی و خویشاوندان آن‌ها در ماورای دریاها، بلکه برای ملل «واپس‌مانده»ی آسیا و افریقا نیز برنامه‌هایی داشته باشند. این وظیفه به‌ویژه برعهده انقلابیانی بود که حکومت کشور پهناوری را میان دو قاره به دست گرفته بودند - کشوری که حکومتش همیشه ناچار بود دو نقش مختلف سیاست خارجی را که با معیارهای بسیار متفاوت زندگی و تمدن اروپا و آسیا مطابقت داشته باشد با هم تلفیق کند. با قاره‌های دیگر، مسکو تا آن روز تماسی نداشت؛ و این نکته دست‌کم دامنه مسأله را محدود می‌ساخت. تقسیم سوسیالیسم پرولتاریایی میان غرب صنعتی و شرق پر زاد و رود و زمین‌گیر، دچارآمدن روسیه میان اروپا و آسیاء - این بود آن فورمول دو وجهی انقلابی و ملی که یک بار

4. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 233.

۵. اسلاوپرستانی مانند دانیلسکی برای روسیه نوعی خویشاوندی با شرق قائل بودند و عقیده داشتند که روسیه وظیفه دارد که آنچه را در فرهنگ غربی پذیرفتنی است به شرق برساند؛ نفوذ روسیه در شرق با کمک منابع مادی غرب، پایه عملی این تصورات رمانتیک بود. تروتسکی می‌گوید که اقتصاد روسیه در عین حال دارای خصلت‌های یک قدرت استعمارگر و یک مستعمره است: «ما در میان خود در عین حال هم لندن را داشتیم و هم هندوستان را» (Trotsky, *Sochineniya*, xiii, 104).

۶. در دوازدهمین کنگره حزب در ۱۹۲۳ بوخارین این موضوع را می‌پروراند و تحلیل خود را به لنین نسبت می‌دهد: «روسیه شوروی از لحاظ جغرافیایی و سیاسی میان دو جهان عظیم قرار گرفته است - جهان هنوز نیرومند، که متأسفانه سرمایه‌داری و امپریالیستی است، و توده عظیم جمعیت شرق، که اکنون در حال غلیان روزافزون انقلابی است. جمهوری شوروی میان این دو نیروی عظیم، که تا حد زیادی با هم

دیگر دید و سیاست دوگانه‌ای را بر دولت شوروی تحمیل می‌کرد. توفیق سیاست‌های دولت شوروی در آسیا غالباً مرهون مهارت آن دولت در سازش دادن مسأله «استعماری» با مسأله «ملی» بود. آمادگی «ج ش ف س ر» برای پذیرفتن حق جدا شدن ملت‌های مستقل، چه اروپایی و چه آسیایی، که اجزای پیشین امپراتوری تزاری بودند، نشان می‌داد که این دولت در دعوی نظیر این حق برای ملت‌های سایر امپراتوری‌ها صادق است. این امر سیاست مستعمرات را نتیجه منطقی و امتداد طبیعی سیاست ملی می‌ساخت؛ مبانی نظری هر دو سیاست یک چیز بود: رهایی مستعمرات نیز مانند همه اشکال رهایی ملی، به مرحله انقلاب بورژوازی تعلق دارد. البته آزادی مستعمرات در نهایت امر به عنوان مقدمه لازم انقلاب سوسیالیستی جهانی اهمیت دارد. ولی در این مرحله امری است بورژوازی؛ و سیاست شوروی می‌تواند با عبارات ویلسونی، یعنی خودمختاری و آزادی دموکراتیک، بیان شود و لذا نه تنها برای خود خلق‌های تحت ستم، بلکه از لحاظ عقاید پیشرفته جهان بورژوازی نیز جالب باشد. قائل شدن به تمایز میان خلق‌های گوناگون آسیا نیز هیچ لزومی ندارد. منزلت سیاسی رسمی آن‌ها هر چه باشد، همه آن‌ها در معرض تجاوز و تسلط سرمایه‌داری بورژوازی قرار گرفته‌اند؛ چنان‌که لنین در «امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری» اشاره کرده بود، ایران و ترکیه و چین ملل «نیمه مستعمره» بودند. ۷ سیاست شوروی به‌طور یکسان تمام خلق‌های آسیا را مورد خطاب قرار می‌داد، از اتباع پیشین تزار گرفته تا اتباع سایر امپراتوری‌ها و وابسته‌های رسماً مستقل بازار جهانی سرمایه‌داری. این اصول در نخستین پیام ساونارکوم خطاب «به همه رنجبران مسلمان روسیه و شرق» که در ۲۴ نوامبر / ۷ دسامبر ۱۹۱۷ صادر شد به‌کار می‌رود. دولت شوروی به مسلمانان روسیه اطمینان می‌دهد که «معتقدات و مراسم» و «نهادهای ملی و فرهنگی آن‌ها» از این‌پس آزاد

→

برابرنند، در حال توازن است»

(*Dvenadtsati S'ezd Rossijskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol, shevikov)* (1923), p. 240).

7. Lenin, *Sochineniya*, xix, 135;

لنین در سخنرانی‌اش در دومین کنگره کمیترون در ۱۹۲۰ همین وصف را درباره همین سه کشور به‌کار می‌برد (ibid., xxv, 351).

و در امان خواهند بود. از ملت‌های شرق - که از میان آن‌ها به ویژه از ایرانیان، ترک‌ها، اعراب، و هندوها نام برده شده است - دعوت می‌کند که «راهزنان و برده‌گیران» امپریالیست کشورهای خود را براندازند. می‌گوید که پیمان سری تصرف استانبول «پاره و نابود شده است»؛ استانبول باید «در دست مسلمانان باقی بماند». قرارداد تقسیم ایران نیز به همین سرنوشت دچار آمده است: همین که عملیات نظامی انجام بگیرد نیروهای روسیه ایران را تخلیه خواهند کرد. ۸. قرارداد تقسیم ترکیه و گرفتن ارمنستان ترکیه نیز باطل است: ارمنیان آزادند که سرنوشت سیاسی خود را معین کنند. ۹. بیانیه دولت شوروی با این عبارات به پایان می‌رسد:

ما با عزم و استحکام به سوی صلح شرافتمندانه و دموکراتیک
گام برمی‌داریم.
روی پرچم‌های خود برای خلق‌های ستمدیده جهان آزادی [به
ارمنان] می‌آوریم. ۱۰

«اعلامیه حقوق خلق‌های رنجبر و استثمارشده» نیز با عبارات کلی‌تری «ابطال کامل سیاست وحشیانه تمدن بورژوازی [را] که ثروت مستی استثمارگر را در چند کشور ممتاز بر پایه بردگی صدها میلیون توده‌های رنجبر در آسیا، در مستعمرات به‌طور کلی، و در کشورهای کوچک بنا

۸. در قرارداد آتش‌بس برست‌لیتوفسک مورخ ۱۵/۲ دسامبر ۱۹۱۷ «بر پایه اصل آزادی، استقلال، و تمامیت ارضی کشور بی‌طرف ایران»، تخلیه ایران از نیروهای روسیه و عثمانی، هر دو، شرط شده است. بیانیه ۲۷/۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ تروتسکی خطاب به مردم ایران، که در «ایزوستیا» همان روز منتشر شد، صراحتاً «پیمان‌های میان روسیه و انگلستان یا سایر قدرت‌ها را که در امور ایران مؤثر باشند» از عهده روسیه ساقط می‌کند؛ و به موجب پیمان مورخ ۳ مارس ۱۹۱۸ برست‌لیتوفسک دولت شوروی برعهده می‌گیرد که از داشتن «منطقه نفوذ و حقوق انحصاری در ایران» خودداری کند.

۹. بنا بر نوشته بوریان *Bor'yan, Armeniya, Mezhdunarodnaya diplomatiya i* (1929), ii, 260) الهام‌بخش این قطعه بلشویک‌های ارمنی بودند، به ویژه شائومیان.

10. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 94-6;

همچنین نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۸۶.

می‌کند، اعلام کرده بود.

دوره ضعف شدیدی که حکومت جوان «ج ش ف س ر» در نخستین سال حیات خود آن را از سر می‌گذرانند به این سیاست خودداری و آرمان‌جویی معنی می‌داد. در بیشتر ایام ۱۹۱۸ نیروهای آلمانی خاک اوکراین را در اشغال داشتند و به‌طور مؤثری دست روسیه شوروی را از دریای سیاه کوتاه کرده بودند. ترکیه نیز به موجب پیمان برست‌لیتوفسک نواحی قارص و اردهان و باطوم را زیر پرده استتار نازکی از روسیه جدا ساخته بود، و در تابستان ۱۹۱۸ با اشغال باکو پا را از این حد نیز فراتر نهاد. پس از شکست قدرت‌های مرکزی، نیروهای بریتانیا وارد ماورای قفقاز شدند، از مارس ۱۹۱۸ به بعد، که نیروهای بریتانیا در تعقیب سپاه واپس‌رونده ترکیه وارد خاک ایران شده بودند، ایران تماماً زیر نفوذ بریتانیا درآمده بود. ژاپن، و سپس کولچاک، راه دسترسی مسکو را به شرق دور بریدند. در چنین اوضاعی محکوم‌کردن حقوق پیشین حکومت تزاری، که اعمال آن‌ها برای جانشین آن حکومت مقدور نبود، چندان خرجی نداشت. ۱۱ اظهارات رهبران بلشویک درباره سیاست آسیایی روسیه در این ایام به ندرت از حد اعلام حق خودمختاری خلق‌های تحت ستم و محکوم‌کردن امپریالیسم و پیمان‌های سری فراتر می‌رود - و همه این‌ها مطالب مورد علاقه ویلسون بودند. فقط استالین، در مقام کمیسر خلق در امور ملیت‌ها، به‌طور مداوم سرگرم صحنه آسیا بود. او در مقاله‌ای به مناسبت سالگرد انقلاب در نوامبر ۱۹۱۸ در «پراودا» موضوع «معنای جهانی انقلاب اکتبر» را مطرح می‌کند و چنین می‌نویسد:

انقلاب اکتبر در تاریخ جهان نخستین انقلابی است که خواب چند قرنی توده‌های رنجبر خلق‌های تحت ستم مشرق‌زمین را قطع می‌کند و آن‌ها را به [میدان] نبرد با امپریالیسم می‌کشاند....

معنای جهانی بزرگ انقلاب اکتبر در وهله اول این است

۱۱. مقاله‌ای در «ایزوستیا»ی ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷ / ۱ ژانویه ۱۹۱۸، که در دنیس از آن نقل شده است (A.L.P. Dennis, *Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 237) می‌گوید که صرف‌نظر از حقوق تزاری در ایران بهترین وسیله از میان بردن نفوذ بریتانیا در ایران است.

که [این انقلاب]... به صرفی همین واقعیت میان غرب سوسیالیست و شرق برده شده پل بسته است، و يك جبهه انقلابی به وجود آورده که به واسطه انقلاب روسیه از پرولتاریای غرب تا خلق‌های تحت‌ستم شرق برضد امپریالیسم کشیده شده است. ۱۲.

استالین این موضوع را با دو مقاله دیگر در نشریه نارکومناتس، «شرق را فراموش نکنید» و «روشنایی از شرق» دنبال می‌کند. ۱۲ در این مقاله‌ها چیز تازه‌ای نیست، مگر زمان‌بندی آن‌ها. در نخستین هفته‌های پس از آتش‌بس، هنگامی که همه رهبران شوروی چشم به برلن و انقلاب آلمان دوخته بودند، صدای استالین تقریباً در بیابان به گوش رسید. نخستین کنگره سازمان کمونیستی مسلمانان سراسر روسیه در نوامبر ۱۹۱۸ ۱۲ چندان توجهی جلب نکرد، و کار آن به مسلمانان امپراتوری پیشین روسیه منحصر بود. در جلسه انقلاب بین‌المللی پتروگراد در دسامبر ۱۹۱۸ به ریاست زینوویف بود که صوفی، نماینده ترکیه، اعلام کرد «مغز امپریالیسم انگلستان و فرانسه در اروپا است، اما بدن آن در دشت‌های آسیا و افریقا دراز کشیده است». ۱۵.

در سال ۱۹۱۹ اگرچه قدرت نظامی شوروی چندان پیشرفتی نداشت، در سیاست شرقی شوروی گام بلندی برداشته شد. دو عامل تازه در این صحنه ظاهر شده بودند. اولاً توازن بین‌المللی قوا با سقوط قدرت‌های مرکزی کاملاً به هم خورده بود. «ج ش ف س ر» دیگر از ناحیه آلمان و ترکیه عثمانی نگرانی نداشت. از طرف دیگر، متفقین فاتح، به ویژه بریتانیای کبیر، آمادگی نشان دادند که مقدمات عظیمی را که بر اثر آتش‌بس فراهم شده بود در نبرد با بلشویسم به کار برند. این به معنای انتقال میدان‌های عمده فعالیت از اروپا به آسیا بود. گذشته از کمک‌هایی که به سپاهیان روس «سفید» داده می‌شد، نیروهای انگلیس در قفقازیه و آسیای مرکزی در نخستین ماه‌های ۱۹۱۹ چند بار برضد نیروهای شوروی دست به تعرض زدند. با این حرکت بریتانیا، در سال ۱۹۱۹ خاورمیانه

12. Stalin, *Sochineniya*, iv, 164-6.

13. *ibid.*, iv, 171-3, 177-82.

۱۴. نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۸۸.

15. *Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920), p. 32.

به میدان جنگ اعلام نشده بریتانیای کبیر و روسیه شوروی مبدل شد. به علاوه، چنان که رویدادهای بعدی نشان دادند، خاورمیانه آسیب پذیرترین نقطه قدرت بریتانیا از کار درآمد. در این اوضاع روسیه شوروی، چون وسیله دفاعی دیگری در اختیار نداشت، ناچار برضد بریتانیای کبیر در آسیا دست به نوعی تعرض دیپلماتیک عمومی زد.

عامل تازه دیگر، که در تعیین شکل این تعرض مؤثر بود، به وجود آمدن کمینترن و افزایش تأکید بر انقلاب جهانی به عنوان ترجیح بند سیاست خارجی شوروی بود. نخستین کنگره کمینترن، که در مارس ۱۹۱۹ اجلاس داشت، به مسائل شرقی توجه چندانی نکرد، و تنها نمایندگان آسیایی در این کنگره ظاهراً اعضای کمیساریای خلق در امور ملیت‌ها بودند. اما در یک بخش از بیانیه کنگره، پس از اشاره به یک «سلسله قیام‌های آشکار و شورش‌های انقلابی در همه مستعمرات» گفته می‌شود که «غرض از برنامه ویلسون، برحسب مساعدترین تعبیر آن، فقط تغییر دادن عنوان بردگی استعماری است»، و اعلام می‌دارد که «رهایی مستعمرات فقط همراه با رهایی طبقه کارگر در کشورهای پایتختی [متروپلیتن] قابل تصور است». بیانیه با این پیام به پایان می‌رسد:

برندگان مستعمراتی افریقا و آسیا! ساعت دیکتاتوری
پرولتاریا در اروپا برای شما همچون ساعت آزادی شما
نواخته خواهد شد. ۱۶.

سپس در همان ماه، بوخارین در هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه با صراحت رندانه‌ای در این باره اظهار نظر می‌کند:

اگر ما از راه حل حق خودمختاری برای مستعمرات، اقوام
هونتوت، سیاه‌پوستان، هندیان، و غیره جانبداری کنیم هیچ
چیزی از دست نمی‌دهیم. برعکس [چیزهایی] به دست
می‌آوریم؛ زیرا که انتفاع ملی به طور کلی به امپریالیسم
لطمه می‌زند.... مثلاً صریح‌ترین جنبش ناسیونالیستی، یعنی

16. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 57;

جنبش هندوها، فقط آبی است برای آسیاب ما، زیرا که به نابودی امپریالیسم انگلیس کمک می‌کند.^{۱۷}

کنگره برنامه حزبی تجدیدنظرشده‌ای را تصویب کرد که در آن به این نکته توجه شده بود که رشد جهانی امپریالیسم باعث «پیوند جنگ داخلی در برخی از کشورها با جنگ‌های انقلابی کشورهای پرولتاریایی مورد حمله و جنگ خلق‌های تحت ستم برضد یوغ قدرت‌های امپریالیستی» شده است. برنامه خواهان «سیاست گردهم‌آوردن پرولترها و نیمه‌پرولترهای ملیت‌های مختلف برای نبرد انقلابی مشترک برضد زمین‌داران و بورژوازی» می‌شود. ۱۸. چندی بعد در همان سال، لنین در کنگره سازمان‌های کمونیستی مسلمانان سراسر روسیه این رأی را يك گام پیش‌تر می‌برد:

انقلاب سوسیالیستی منحصراً یا غالباً نبرد پرولترهای انقلابی هر کشور برضد بورژوازی آن کشور نخواهد بود - نه، [انقلاب سوسیالیستی] نبرد همه مستعمرات و کشورهای تحت ستم امپریالیسم، همه کشورهای غیرمستقل، خواهد بود برضد امپریالیسم بین‌المللی.

لنین آشکارا از نیاز به «ترجمه رأی راستین کمونیستی، که برای کمونیست‌های کشورهای پیشرفته‌تر تنظیم شده است، به زبان هر ملتی» سخن می‌گوید. ۱۹. یکی از قطعنامه‌های کنگره صراحتاً اعلام می‌کند که «مسأله انقلاب اجتماعی بین‌المللی» «بدون مشارکت شرق» حل‌شدنی نیست. ۲۰. سیاست‌خارجی شوروی در خاورمیانه بدین ترتیب از سال ۱۹۱۹ رفته رفته خصلت دوگانه خود را پیدا می‌کند - یعنی از يك طرف تلاشی

17. *Vos'moi S'ezd RKP(B)* (1933), p. 49;

در همان کنگره زینوویف سفر دو نفر هندی را گزارش داد که در مسکو و پطروگراد سخنرانی کرده بودند و افزود که جنبش در هندوستان «کمونیستی محض نیست، بلکه جنبشی است ناسیونالیستی که فقط این‌جا و آن‌جایش کمی رنگ کمونیستی گرفته است» (ibid., p. 145).

18. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 283, 286.

19. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 548, 551.

20. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 47 (55), 14 December 1919.

است در راه انقلاب جهانی به صورت‌های متناسب با اوضاع مشرق‌زمین، و از طرف دیگر تنازعی است با بریتانیای کبیر که پیشاهنگک حمله به روسیه شوروی و سرکرده قدرت امپریالیستی در آسیا بود. این‌جا نیز مانند سایر جاها جنبه‌های ملی و بین‌المللی سیاست با یکدیگر تداخل می‌کنند و تمایز آن‌ها غیرواقعی می‌شود، و حفظ این تمایز آسان نیست.

نخستین تجلی این سیاست جدید در افغانستان پیش آمد. در آوریل ۱۹۱۹ امان‌الله‌خان، پادشاه جوانی که بعدها داعیه ترقی‌خواهی نیز پیدا کرد، و دو ماه پیش بر اثر يك شورش درباری به تاج و تخت رسیده بود، از قبول تعهد پادشاه پیشین دائر بر این که در روابط خارجی کشورش از توصیه بریتانیا پیروی کند، سرپیچی کرد و نبردی را با هندوستان انگلیس آغاز کرد که در تاریخ به نام «جنگ سوم افغانستان» معروف است. جنبش ملی افغانستان به سرگردگی امان‌الله‌خان با انقلاب ۱۹۰۶ ایران و انقلاب ۱۹۰۸ «ترك‌های جوان» قابل قیاس بود، اگرچه در تراز بسیار بدوی سیر می‌کرد. همان‌طور که جنبش‌های ایران و ترکیه تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه قرار داشتند، جنبش افغانستان نیز از انقلاب بلشویکی الهام می‌گرفت. ۲۱ مسلم نیست - و شاید محتمل هم نباشد - که کسی در مسکو خبر داشته است که به‌زودی نبردی میان بریتانیا و افغانستان در می‌گیرد. ۲۲ اما امان‌الله که در جستجوی حمایت معنوی در این لحظه بحرانی به هر دری می‌زد، نامه‌ای حاوی درود شرقی به لنین نوشت و او را «رئیس والاتبار جمهوری عظیم‌الشان روسیه» نامید؛ همچنین به

21. A. Gurevich, *Afganistan* (second ed., 1930), pp. 43-5.

نویسنده این کتاب رژیم امان‌الله را «استبداد روشن» می‌نامد و نیروهای اجتماعی موافق و مخالف او را به اختصار بررسی می‌کند؛ بنابر حکمی که در «پراودا» ی ۲۶ ژانویه ۱۹۲۹ صادر شده است (و در همان کتاب، ص ۵۶ نیز آمده) اصلاحات امان‌الله «جنبه بی‌اندازه سطحی داشت و هیچ چیزی به دهقانان افغانستان نمی‌داد». ۲۲. يك افسر ارتش هندی که در آسیای مرکزی مأموریت داشته گمان می‌کرده است که «جنگ افغانستان را شوروی سازمان می‌داد» (L.V.S. Blacker, *On Secret Patrol in High Asia* (1922), p. 186) بن ممکن است بازتاب نظر دولت هندوستان باشد؛ ولی در آن دوره این‌گونه گزارش‌ها بدون دلایل و شواهد جدی زود شایع می‌شدند.

چیچرین، کمیسر امور خارجه، پیشنهاد استقرار مناسبات دیپلماتیک داد. ۲۳ تقریباً در همان زمان تبلیغاتگر ضدانگلیسی معروفی به نام استاد برکت‌الله از راه تاشکند وارد مسکو شد. ۲۴، و خود را «رئیس هیات نمایندگی افغانستان در مسکو» معرفی کرد. در این مقام اظهاریه‌ای صادر کرد که در «ایزوستیا» ی ۶ مه ۱۹۱۹ چاپ شد. در این اظهاریه مبنای واقع‌بینانه‌ای برای همکاری میان مسکو و خلق‌های تحت ستم مشرق‌زمین ارائه شده بود:

من نه کمونیستم و نه سوسیالیست، ولی برنامه سیاسی من اخراج انگلیسیان را از آسیا ایجاب می‌کند. من دشمن مرسخت سودجویی اروپا در آسیا هستم، و انگلیسیان نمایندگان اصلی این‌کارند. از این جهت به کمونیست‌ها روی آورده‌ام و از این حیث ما متفقین طبیعی یکدیگر هستیم.

اما روشن نبود که چه کمکی از مسکو ساخته است و در ۲۷ مه ۱۹۱۹ لنین در پاسخ نامه امان‌الله‌خان تلگرافی فرستاد و به خلق افغان به مناسبت مبارزه با «ستمگران خارجی» تبریک گفت، و پیشنهاد کرد که در مقابل حملات آینده مناسبات کمک متقابل داشته باشند؛ ۲۵؛ اما در این هنگام لشکریان افغانی در برابر قدرت نظامی بریتانیا از پای درآمده

23. *Diplomaticheskii Slovar*, ii (1950), 694, art. Sovetsko-Afganskie Dogovory i Soglasheniya.

۲۴. يك افسر اطلاعات انگلیس، که حضور برکت‌الله را در بهار ۱۹۱۹ در بهار ۱۹۱۹ در تاشکند ثبت کرده است، زندگی او را ظاهراً از روی پرونده‌های دولتی به شرح زیر خلاصه می‌کند: «[برکت‌الله از بومیان کشور بهوپال در هندوستان مرکزی بود و در توکیو زبان هندی درس می‌داد تا آن که ژاپنی‌ها او را اخراج کردند؛ سپس به امریکا رفت و در آنجا هیچ فرصتی را برای بدنام کردن حکومت ما در هندوستان از دست نداد. آنگاه به تابعیت آلمان درآمد و حتی مدعی شد که مأمور دیپلماتیک آلمان در کابل است. پاسپورت آلمانی او در دارالسلام واقع در افریقای شرقی صادر شده بود... در زمان جنگ سازمانی که دولت موقت هندوستان نامیده می‌شد در برلن تشکیل شده بود. رئیس جمهوری ماهاندراپراتاب بود ... و این برکت‌الله هم وزیر خارجه بود»

(F.M. Bailey, *Mission to Tashkent* (1946), p. 143).

۲۵. نقل‌شده در کتاب فیشر (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 285-6) از آرشیو نارکومیندل: متن کامل آن منتشر نشده است.

بودند و تسلیم می‌شدند.

عجیب این که پس از تسلیم افغانستان بریتانیا استقلال رسمی افغانستان را، که مدعای امان‌الله‌خان بود، پذیرفت. ۲۶ اما این امر مانع از توسعه مناسبات شوروی و افغانستان نشد. در پاییز ۱۹۱۹ محمدولی‌خان، فرستاده دولت افغانستان، وارد مسکو شد؛ یک نماینده شوروی نیز - یک کنسول پیشین روسیه به نام براوین - گویا در همین ایام به کابل رسیده است. ۲۷ در ماه نوامبر لنین نامه دیگری به امان‌الله نوشت و در آن افغانستان را به عنوان «یگانه کشور مسلمان مستقل در جهان» ستود (ایران و ترکیه در این زمان ظاهراً دارای استقلال واقعی به‌شمار نمی‌رفتند، زیرا که بخشی از خاک آن‌ها در اشغال بریتانیا یا نیروهای متفقین بود)، و گفت «وظیفه تاریخی بزرگ متحد ساختن همه خلق‌های اسیر مسلمان به گرد خود و رهبری آن‌ها در راه آزادی و استقلال» بر عهده افغانستان افتاده است. این مقدمه‌ای بود بر اعلام آمادگی برای «شروع مذاکرات با دولت خلق افغان به منظور بستن قراردادهای بازرگانی و سایر قراردادهای دوستانه، که غرض از آن‌ها نه تنها ایجاد مناسبات حسن همجواری در تأمین بهترین منافع هر دو ملت بلکه مبارزه مشترک همراه با افغانستان است برضد خونخوارترین دولت امپریالیستی جهان، یعنی بریتانیای کبیر». ۲۸ این نامه، از جانب دولتی که به استیصال دچار راه ارتباط مؤثرش با آسیای مرکزی بریده بود، شاید چندان دلگرم‌کننده نبود. امان‌الله تعصبات اسلامی مستحکمی داشت و هدف‌های وحدت جهان اسلامی نظر او را جلب می‌کرد. اما جنبش‌های وحدت اسلامی یا وحدت

۲۶. اسناد مربوط به این «جنگ» و قراردادهای پایان‌دادن به آن در این مأخذ چاپ شده است:

Papers Regarding Hostilities with Afghanistan 1919, Cmd 324 (1919).

27. F.M. Bailey, *Mission to Tashkent* (1946), pp. 174-6.

نویسنده حرکت همزمان محمدولی و براوین را از تاشکند در ۱۴ ژوئن توصیف می‌کند و از دشواریهایی که آن‌ها در راه با آن‌ها روبه‌رو شدند سخن می‌گوید؛ بنابر همان مأخذ، براوین درباره روش امان‌الله و دولت افغانستان نظر نامساعد داد. اندکی بعد امان‌الله در کابل کشته شد.

۲۸. نقل‌شده از آرشینو نارکومیندل در کتاب L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 286؛ در اصالت نامه شکی نیست، هرچند ممکن است

به قلم شخص لنین نباشد.

تورانی (پان‌تورانیسم) در آسیای مرکزی به منزله شمشیر دو دم بودند؛ زیرا يك دم آن‌ها به آسانی می‌توانست متوجه بریتانیای کبیر بشود، به ویژه در ایامی که سیاست بریتانیا برضد ترکیه کار می‌کرد؛ اما جاذبه آن‌ها برای ملل مسلمان و ترکی‌زبان درون مدار روسیه شوروی برای اقتدار حکومت شوروی نیز مخاطراتی دربر داشت. از جمله دعاوی امان‌الله یکی هم این بود که نسبت به سرنوشت هم‌رتبه‌اش، امیر بخارا، اظهار علاقه می‌کرد و این امر نمی‌توانست باعث آسودگی مناسبات میان او و مسکو باشد. ۲۹ اما این نکته مانع از آن نبود که امان‌الله بکوشد تا بریتانیای کبیر و روسیه شوروی را به جان هم بیندازد. بنا بر سنت قرن نوزدهم افغانستان منطقه بی‌طرفی بود که در آن مأموران مخفی روسیه و بریتانیا در زیر پرده با یکدیگر می‌جنگیدند. این ترتیب پس از جنگ نیز، با همان روش‌ها، شاید با همان کارکنان، برجا ماند. در فضای ۱۹۱۹ و سال‌های بعد بعید می‌نمود که مقامات انگلیس یا شوروی کوچک‌ترین فرصت ایجاد مزاحمت را برای یکدیگر از دست بدهند؛ افغانستان برای پروراندن این‌گونه فرصت‌های کوچک زمینه مساعدی بود. سایر مظلومان امپریالیسم بریتانیا نیز فراموش نشدند. در ایران نیز، مانند افغانستان، پس از مدت‌ها رکود اجباری منافع روسیه جان تازه‌ای گرفتند. بلشویک جوانی به نام کولومیشتسوف در تابستان ۱۹۱۸ از راه قفقاز خود را به تهران رسانده بود. اما دولت ایران حاضر به پذیرش او نشد، زیرا که او اعتبارنامه‌ای از مسکو نداشت، بلکه اعتبار-

۲۹. نامه‌ای به تاریخ فوریه ۱۹۲۰ از مادر امان‌الله به امیر بخارا در ضمن مطالب دیگر می‌گوید که امان‌الله «استقلال برادر و همدین ما بخارا را شرط اول دوستی با جمهوری شوروی روسیه قرار داده است»؛ این نامه در نشریه «آسیای فرانسه» (*Asie Française*, November 1921, p. 420) نقل شده است؛ نامه‌ای است سرشار از احساسات دینی و نویسنده آن ممکن است مرکز نفوذ دینی در دربار امان‌الله بوده باشد. مایسکی

(Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 147)

می‌گوید که در این زمان میان روسیه شوروی و افغانستان برخوردهایی وجود داشته است. بنا بر گفته ژنرال مالسون، که فرمانده نیروهای بریتانیا در آسیای مرکزی بوده است، دولت شوروی از نقشه‌های افغانستان در ترکستان نگران بود؛ به نظر می‌آمد که افغان‌ها خیال يك «قیام عظیم وحدت اسلامی [را] در سراسر آسیای مرکزی» در سر دارند

(*Journal of the Central Asian Society*, ix (1922), ii, 103-4).

نامه‌اش را دولت شوروی در باکو صادر کرده بود. گویا «قزاق‌ها» - سربازان ایرانی به فرماندهی صاحب‌منصبان روس «سفید» - به این فرستاده دولت شوروی و همراهانش حمله کردند و آن‌ها را پیرون راندند. ۲۰ اشغال ایران از طرف بریتانیا، تا زمانی که اقدام ضمنی جنگ با قدرت‌های مرکزی محسوب می‌شد اشکال سیاسی پیش نمی‌آورد. اما وقتی که جنگ به پایان رسید، دولت بریتانیا بر سر دوراهی مرکب‌اری قرار گرفت. از یک طرف فشار برای ترخیص ارتش شدید بود و عملیات نظامی مورد واریسی سخت پارلمان و افکار عمومی قرار می‌گرفت. وزارت جنگ بریتانیا مایل نبود در شمال ایران تعهدات درازمدتی داشته باشد، زیرا که این خطه بیرون از منطقه نفوذ دیرینه بریتانیا بود؛ و این بی‌میلی با تمایل لویدجورج به پرهیز از سیاست درگیری نظامی مستقیم با بلشویک‌ها نیز مطابقت داشت. از طرف دیگر، وزارت خارجه بریتانیا، که اکنون در دست کرزن بود، می‌خواست با استفاده از ناتوانی روسیه تمام ایران را در زیر نوعی پوشش تحت‌الحمايه بریتانیا سازد؛ این غرض در قراردادی که در اوایل تابستان ۱۹۱۹ در لندن مورد مذاکره قرار گرفت پدیدار شد. در مقدمه این قرارداد به «استقلال و تمامیت ایران» ادای احترام شده بود، اما متن آن دائر بر این بود که دولت ایران مستشاران مالی انگلیسی را می‌پذیرد، افسران انگلیسی را برای تجدید سازمان قشون استخدام می‌کند، و مهندسان انگلیسی را به کشیدن راه‌آهن می‌گمارد. برای شیرین کردن معامله ۲،۰۰۰،۰۰۰ لیره وام نیز به ایران داده می‌شد. این برخلاف معاهده ۱۹۰۷ ایران و روسیه بود، که به موجب آن شمال ایران منطقه نفوذ روسیه و جنوب ایران منطقه نفوذ بریتانیا شناخته می‌شد. با آن که دولت شوروی با اعلامیه ژانویه ۱۹۱۸ هرگونه حقی نسبت به این معاهده را از خود سلب کرده بود، این تجاوز از جانب دولتی که در قفقاز عملاً با حکومت شوروی وارد مناصمه شده بود طبعاً در مسکو زنگ‌های خطر را به صدا درمی‌آورد. ۳۲

30. *Diplomaticeskii Slovar*, i (1948), 809, art. Kolomiitsev;

برای اطلاع درباره دولت شوروی کوتاه‌مدت باکو نگاه کنید به جلد اول، ص

۳۱. نگاه کنید به ص ۲۸۷، پانویس ۸ بالا.

۳۲. یکی از مستشاران مالی انگلیسی در دولت ایران که به موجب قرارداد منصوب شده بود این را عمل «تحریک آمیز» می‌نامد و می‌نویسد: «اگر ما به وضع

وقتی که پهنای دامنه قرارداد معلوم شد، دولت شوروی به تلافی یادداشت مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ را به دولت ایران داد. در این یادداشت از همه گذشت‌های روسیه شوروی در تقابل با بریتانیای امپریالیست یاد شده است: انتفای وام‌های تزاری، الفای امتیازات داده شده به دولت تزاری، صرف‌نظر از مصونیت قضائی اتباع روسیه، و تحویل دادن اموال دولت پیشین روسیه در ایران و دارایی بانک تنزیل روسی به دولت ایران. ۲۳ سه هفته بعد از امضای قرارداد انگلیس و ایران در ۹ اوت ۱۹۱۹، چیچرین اعلامیه‌ای خطاب به «کارگران و دهقانان ایران» صادر کرد. در این اعلامیه پس از مرور روش‌های دولت‌های شوروی و بریتانیا در قبال استقلال ایران و حقوق ایران در دو سال گذشته، «پیمان ننگین انگلیس و ایران» به عنوان «کاغذپاره‌ای که اعتبار قانونی آن [از طرف دولت شوروی] هرگز پذیرفته نخواهد شد» محکوم می‌شود. اعلامیه با قطعه زیر، که وعده و تهدید هر دو را در بر دارد، به پایان می‌رسد:

زمان رهایی شما نزدیک است. ساعت حساب‌پس‌دادن سرمایه-داری انگلیس نزدیک است، و جنبش انقلابی وسیعی با قدرت بیش از پیش در میان توده‌های خود انگلستان گسترش می‌یابد....

مردم زحمت‌کش روسیه به سوی شما توده‌های ستم‌دیده ایران دست برادری دراز می‌کنند. نزدیک است آن ساعتی که ما قادر باشیم در عمل وظیفه مبارزه مشترک را به‌همراهی

و اعتبار خود قانع بودیم احتمال نمی‌رفت که بلشویک‌ها به این صورت تحریک شوند و اقدام کنند؛ ولی به جای این کار ما عمداً جدی‌ترین مخاطرات را برای خود ایجاد کردیم، و حال آن که هیچ امتیاز متناسبی هم انتظار نمی‌رفت.... این که وزارت خارجه [انگلستان] لحظه‌ای را که روسیه در گیرودار انقلاب بود برای الفای معاهده [۱۹۰۷] انتخاب کرد، و سیاستی را در پیش گرفت که هدف آشکار آن جایگزینی نفوذ روسیه بود، از طرف بلشویک‌ها فقط به عنوان اقدام تجاوزگرانه عمدی می‌توانست تعبیر شود

(J. M. Balfour, *Recent Happenings in Persia* (1922), pp. 120-1).

۳۳. این یادداشت منتشر نشده است؛ پاره‌هایی از آن در کتاب فیشر نقل شده است (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 289)

رئوس مطالب آن در اعلامیه ۳۰ اوت ۱۹۱۹ نیز آمده است.

شما برضد راهزنان و ستمگران بزرگ و کوچک که منشأ رنج‌های بی‌شمار شما هستند ادامه دهیم. ۲۲.

پاره‌ای به واسطه همین انگیزش‌ها، قرارداد انگلیس و ایران در ایران تأثیر بدی داشت، و تشکیل مجلس، که می‌بایست قرارداد را برای اجرا تصویب کند، عمداً به تأخیر افتاد. در ایامی که جنگ داخلی به مرحله حساسی رسیده بود و نیروهای نظامی بریتانیا هنوز در قفقاز و آسیای مرکزی فعال بودند، استقرار نفوذ شوروی در ایران کار دشواری بود. کولومیثیتسف، همان فرستاده‌ای که سال پیش از تهران بیرون رانده شده بود، در تابستان ۱۹۱۹ با اعتبارنامه مرتب از مسکو به تهران بازپس فرستاده شد، اما هنگام عبور از دریای خزر، نیروهای روس «سفید» با «پشتیبانی نیروهای اشغالگر انگلیس در ایران» او را دستگیر و تیرباران کردند. ۲۵. اما در آغاز ۱۹۲۰ دنیکن و کولچاک دیگر شکست قطعی خورده بودند، و نیروهای انگلیس هم از همه‌جا پس کشیده می‌شدند. در آوریل ۱۹۲۰ حکومت شوروی دوباره در آذربایجان برقرار شد؛ و زمان اقدام مؤثرتر در ایوان فرارسیده بود.

عاملی که وضع را پیچیده‌تر می‌کرد این بود که در گیلان، ایالت شمالی ایران در جوار آذربایجان، حکومت کمابیش مستقلی زیر فرمان میرزا کوچک‌خان وجود داشت. کوچک‌خان دارای معتقدات مذهبی و ملی و انقلابی بود، و اخراج انگلیسیان و برانداختن شاه و توزیع زمین میان دهقانان را در برنامه کار خود قرار داده بود. ۲۶. او قویاً دوستدار ترکیه بود و گفته‌اند که در زمان نبرد با انگلیسیان از آلمان کمک‌هایی دریافت

34. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, ii (1926), 341-4.

35. *Novyi Vostok*, viii-ix (1925), 151.

۳۶. بهترین «منبع اطلاع درباره میرزا کوچک‌خان ظاهراً عبارتند از يك مقاله همعصر با او به قلم مارچنکو، یکی از دیپلمات‌های «سفید» سفارت پیشین روسیه در تهران (*Revue du Monde Musulman*, xl-xli (1920), 98-116) و خاطرات احسان‌الله‌خان، یکی از همکاران میرزا کوچک (*Novyi Vostok*, xxix (1932)). (88-103). هر کدام از این دو منبع گرایش خاص خود را دارند، ولی این گرایش آشکار است و به آسانی می‌توان آن را در نظر گرفت؛ مارچنکو تصویر رمانتیکی از میرزا کوچک‌خان ترسیم می‌کند و او را «متعصب بی‌غرض و ناسیونالیست رؤیابین» می‌نامد.

می‌کرده است. به این دلیل برای او دشوار نبود که در مراحل بعدی کمک بلشویک‌ها را جانشین کمک آلمانی‌ها کند. ۲۷ در بهار ۱۹۲۰، وقتی که دولت شوروی برای واردکردن ضربه آماده بود، نیروهای ضعیف بریتانیا هنوز در شمال ایران بودند؛ اما این نیروها، به دلایل سیاسی، دستور داشتند که از هرگونه درگیری مستقیم با سربازان شوروی پرهیز کنند. در شب ۱۸ مه ۱۹۲۰ یک نیروی کلان شوروی به فرماندهی راسکولنیکوف از دریای خزر در بندر انزلی پیاده شد؛ غرض فوری این نیرو تصرف کشتی‌های روسی ناوگان خزر بود، که پس از شکست دنیکن با سرنشینانشان رها شده بودند. این ضربه با توفیق تمام انجام گرفت. پادگان انگلیس از انزلی و رشت بیرون رفت، و رشت نیز به اشغال نیروی شوروی درآمد. در همان زمان نیروهای آذربایجان شوروی (یا واحدهای ارتش سرخ تحت این عنوان) وارد گیلان شدند. در دیدار میرزا کوچک‌خان با نمایندگان شوروی در رشت در ۲۰ مه ۱۹۲۰، توافق حاصل شد و جمهوری شوروی مستقل گیلان اعلام شد. برای تحکیم حیثیت انقلابی میرزا کوچک‌خان، لنین نامه‌ای به او نوشت و تقاضا کرد که «شما و همه سوسیالیست‌های عضو بین‌الملل سوم برای رهایی ما و همه خلق‌های ضعیف تحت ستم از یوغ ستمگران ایرانی و انگلیسی کمک کنید». ۲۸ در ضمن این جریانات، و برای نشان‌دادن این که رویدادهای گیلان دلیل بر دشمنی مسکو با حکومت سراسری تهران نیست، یادداشت‌هایی میان دولت‌های شوروی و ایران مبادله و منتشر شد، دائر بر توافق تجدید مناسبات رسمی و اعزام سفیر ایران به مسکو. ۲۹

نتیجه فوری حرکت شوروی در انزلی عبارت بود از کاهش حیثیت بریتانیا، و این امر احتمال گذشتن قرارداد انگلیس و ایران را از مجلس

۳۷. بنابر نوشته نشریه «دنیای مسلمان» (Revue du Monde Musulman, xl-xli, 104), (1920), پس از پیروزی متفقین در ۱۹۱۸ میرزا کوچک‌خان از گیلان به افغانستان رفت و یک سال بعد با کمک بلشویک‌ها بازگشت؛ نشریه «شرق نو» (Novyi Vostok, xxix), (1930), این مطلب را تا حدی تأیید می‌کند که میرزا کوچک‌خان در تابستان ۱۹۱۹ در قفقاز می‌کوشیده است با بلشویک‌ها تماس برقرار کند.

38. *ibid.*, xxix, 106; I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 157.

39. *Pravda*, 21 May 1920.

از میان برد. دولت ایران نسبت به حرکت شوروی در گیلان به مسکو اعتراض کرد. چیچرین در پاسخ تحقیرآمیزی از امنیت دریای خزر سخن گفت و داشتن قصد هرگونه تجاوزی را انکار کرد. ۳۰ دولت ایران به جامعه ملل اعتراض کرد، که هنوز بیش از شش ماه از عمرش نمی گذشت؛ اما اجلاس شورای جامعه تا ۱۶ ژوئن به تأخیر افتاد، و در آن زمان نماینده ایران گزارش داد که مذاکرات با دولت شوروی در جریان است و فرصت مساعدی را در اختیار شورا گذاشت که پرونده را بایگانی کند. ۲۱ در این ضمن رئیس الوزرای ایران استعفا کرد. اگر دولت شوروی می توانست از موقعیت ممتاز خود استفاده کند، شاید در تابستان ۱۹۲۰ موفق به تثبیت اقتدار خود در تهران می شد. اما قدرت آن هنوز کافی نبود، و به ویژه با گرفتاری های جاری خود در اروپا نمی توانست دست به اقدام قاطع بزند. به علاوه، دولت شوروی نیز دچار تردید شده بود. میرزا کوچک خان کمونیست نبود، ولی ممکن بود با بریتانیا یا دولت مرکزی ایران به مقابله بپردازد؛ آیا دولت شوروی بایستی از اقتدار میرزا کوچک خان حمایت کند؟ آیا بایستی حزب کمونیست کوچک ایران را، که نخستین کنگره اش در ژوئیه ۱۹۲۰ در انزلی تشکیل شد و «مبارزه برضد امپریالیسم انگلیس، برضد حکومت شاه، و برضد همه طرفداران آنها» را اعلام کرد ۲۲ تشویق کند؟ یا به جلب نظر دولت ایران بپردازد، که از کمک شوروی به جنبش های شورشی و کمونیستی به يك اندازه ناخشنود بود، و امیدوار باشد که نفوذ شوروی در تهران بر رقیبان غالب گردد؟ همه این راه ها طرفدارانی داشتند، ولی سازش دادن این راه ها با یکدیگر امکان نداشت، و لذا بایستی يك راه را برگزینند. پاییز ۱۹۲۰ در ایران نیز، مانند سراسر خاورمیانه، دوره تردید سیاست شوروی بود.

۴۰. «تایمز»، ۲۱ مه، ۳۱ ژوئن ۱۹۲۰؛ به نظر نمی رسد که یادداشت ها منتشر شده باشند.

41. *League of Nations: Official Journal*, No. 5 (July - August 1920), pp. 216-18.

42. *Kommunistisches Internatsional*, No. 13 (28 September 1920), cols. 2551-2; No. 14 (November 1920), cols. 2889-92;

بنابر گزارش به قلم سلطانزاده در «پراودا» ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۱ (quoted in *Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 147) حزب در آن زمان ۴,۵۰۰ عضو داشته است.

در ترکیه نیز مسیر رویدادها بر همین منوال بود. این‌جا نیز اشتباه محاسبات سیاست بریتانیا به نفع حکومت شوروی تمام شد. هنگامی که روسیه شوروی در ترکیه نیز مانند ایران پیمان‌های سری را منتشر می‌کرد و ظاهراً از دعاوی امپریالیستی حکومت تزاری درج‌شده در آن پیمان‌ها دست می‌کشید، بریتانیای کبیر سیاست دیرینه قرن‌نوزدهمی خود را، یعنی مدافعه از استقلال ترکیه عثمانی در مقابل روسیه، کنار گذاشته و به صورت سازش‌ناپذیرترین دشمن ترکیه درآمده بود. بنا برین ناسیونالیسم در ترکیه نیز مانند، ایران و افغانستان، ناگزیر در وهله اول شکل طغیان برضد سیاست بریتانیا را به خود می‌گرفت؛ و نیز ناگزیر روسیه شوروی را متحد طبیعی خود می‌دید، زیرا که این کشور نیز هدف عمده دشمنی بریتانیا در اروپای شرقی و خاورمیانه بود. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹، به پیروی از سابقه پیمایی که دو هفته پیش خطاب به ایران صادر شده بود، چیچرین يك اعلامیه رادیویی خطاب به «کارگران و دهقانان ترکیه» نیز صادر کرد. در این پیام پس از یادآوری صرف‌نظر کردن فوری دولت شوروی از دعاوی تزارهای متوالی، و حتی دولت موقت، نسبت به شهر استانبول و بغاز بسفر، و پشتیبانی رژیم شوروی از همه خلق‌های تحت ستم، وضع جاری چنین تحلیل می‌شود:

راه برای انگلستان باز است که کشورهای اسلامی را از کوچک و بزرگ تسخیر کند و به بردگی بکشد. هم‌اکنون در ایران، در افغانستان، در قفقاز و در کشور شما، انگلستان امور را مطابق خود می‌گرداند. از روزی که دولت شما بغاز را در اختیار انگلستان قرار داد، دیگر نه ترکیه مستقلی وجود داشته است، نه شهر تاریخی و ترکی استانبول در قاره اروپا، و نه ملت مستقل عثمانی.

چیچرین در ادامه مطلب خود می‌گوید که طبقه حاکم فاسدی کارگران ترکیه را نخست به آلمان فروخته است و سپس به متفقین فاتح؛ سرنوشت کشور باید در دست مردم باشد. اعلامیه با تقاضای «دولت کارگران و دهقانان روسیه شوروی» از «کارگران و دهقانان ترکیه» به این مضمون به پایان می‌رسد که «به منظور بیرون‌راندن راهزنان اروپایی با اعمال نیروی همزمان و هماهنگ دست‌برادری خود را دراز کنید، و کسانی را

که در داخل کشور عادت کرده‌اند ثروت خود را بر نکبت شما بنا بگذارند ناپود و بی‌اثر کنید».^{۴۳}

چند هفته پیش از صدور این اعلامیه در ترکیه پیشامدی شده بود که اعلامیه ظاهراً هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کرد. مصطفی‌کمال، فرمانده ارتش ترکیه در آناتولی، در دیداری در شهر ارض‌روم علناً اعلام کرده بود که از دولت استانبول اطاعت نمی‌کند، و خود را در رأس يك جنبش ناسیونالیستی در شورش برضد متفقین فاتح غربی قرار داده بود. بیرون از استانبول و چند نقطه‌ای که در اشغال متفقین بود، این جنبش به‌زودی سراسر کشور را فرا گرفت. کمال با رهبران پیشین جنبش «ترك‌های جوان»، که کشور را به جنگ و شکست کشانده بودند اختلاف داشت، اما سنت انقلاب «ترك‌های جوان» را ادامه می‌داد. این باعث می‌شد که برنامه او از لحاظ برخی اصلاحات عملی، مخصوصاً صنعتی‌کردن کشور، تحصیلات عمومی، رهایی زنان، قبول تقویم و الفبای اروپایی، نوعی شباهت کلی با برنامه بلشویک‌ها داشته باشد. در برنامه کمال همچنین بر استقلال ملی برای جماعت‌های غیر ترك امپراتوری پیشین عثمانی تأکید فراوان می‌شد. این امر کمال را قادر می‌ساخت که قیافه مدافع خلق‌های ستم‌دیده را به خود بگیرد - به‌ویژه خلق‌های مسلمان زیر فرمان اروپاییان، و این نیز یکی از وجوه اشتراك او با بلشویک‌ها بود. اما انقلاب کمال اساساً ناسیونالیستی بود، نه سوسیالیستی. اعلامیه ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۹ چیچرین با پیامی که از طرف يك حکومت بیگانه برای «کارگران و دهقانان ترکیه» دربر داشت، نمی‌توانست برای کسی که هوای رهبری ملت ترکیه را در سر داشت چندان خوشایند باشد.^{۴۴} تلاش‌هایی هم که از طرف مسکو برای ایجاد حزب کمونیست ترکیه صورت می‌گرفت^{۴۵} باز کمتر باعث خشنودی بود. با این حال کمال در این ایام سخت نیازمند پشتیبانی بود، و این پشتیبان را در هیچ‌کجا به‌جز

43. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezdunarodnaya politika*, ii (1926), 384-7.

۴۴. در گزارشی که يك سال بعد به قلم یکی از مدیران آموزش و پرورش ترکیه نوشته شده است شکایت می‌شود که «نامه کذایی چیچرین» باعث تضعیف انضباط ارتش و تشویق آرامنه به مقاومت شده بود

(*A Speech Delivered by Ghazi Mustapha Kemal, October 1927* (Engl. transl., Leipzig, 1929), pp. 414-15.

۴۵. نگاه کنید به صص ۳-۳۶۲.

روسیه شوروی به دست نمی‌آورد؛ بدگمانی و دشمنی دیرینه ترکیه نسبت به روسیه در پرتو شناسایی منافع مشترک و مهم، اگرچه شاید گذران، به چیزی گرفته نمی‌شد.

در این ضمن، چون مناسبات رسمی میان روسیه شوروی و ترکیه برقرار نبود، در برلن تماس‌های شخصی از نوع بسیار غیرمتمارفی برقرار شده بود. دو رهبر پیشین ترک‌های جوان، طلعت و انور، که در دولت عثمانی به ترتیب وزیر اعظم و وزیر جنگ بودند و مسؤولیت اتحاد با آلمان را برعهده داشتند، پس از آتش‌بس از ترکیه گریختند و به برلن پناه بردند. در اوت یا سپتامبر ۱۹۱۹، این دو در شمار نخستین ملاقات‌کنندگان رادک در زندان بودند. دیدار آن‌ها بی‌نمک هم نبود. طلعت، که بیش از یک سال پیش در پشت میز کنفرانس برست‌لیتوفسک با رادک روبه‌رو شده بود، به رادک اطمینان داد که «شرق مسلمان را فقط با تکیه به توده‌ها و اتحاد با روسیه شوروی می‌توان از قید بردگی آزاد کرد». اما انور مرد جوان‌تر و زرنگ‌تری بود؛ به او بود که رادک پیشنهاد کرد خود را به مسکو برساند و طرح دلیرانه اتحاد شوروی و مسلمانان - یعنی پیمان میان بلشویسم روسی و ناسیونالیسم ترکی - را برضد امپریالیسم بریتانیا دنبال کند. ۲۶ ژنرال کسترینگ، یکی از افسران ستاد زکت ۲۷، وسیله رفتن انور را به مسکو در اوایل اکتبر فراهم کرد. انور در یک هواپیمای جدید یونکرس همراه با یکی از مدیران مؤسسه یونکرس به مسکو پرواز کرد. انور با ترک دیگری همراه بود و هر دو با نام‌های مستعار به‌عنوان نمایندگان هلال احمر سفر می‌کردند. از بخت بد انور، هواپیما ناچار شد در کوفنو، لیتوانی، فرود بیاید و، گرچه هویتش کشف نشد، او را به اتهام جاسوسی بازداشت کردند و دو ماه در زندان نگه داشتند. ۲۸ پس از این شروع نامساعد انور در پایان سال به برلن

46. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 164;

بنابر نوشته اوکی، رادک به انور گفت که «هر کس که از تعرض برضد امپریالیسم انگلیس پشتیبانی کند به روسیه شوروی پذیرفته می‌شود»

K. Okay, *Enver Pascha: Der Grosse Freund Deutschland* (1935), p. 333.

۴۷. برای اطلاع درباره کسترینگ نگاه کنید به ص ۳۸۰، پانویس ۱۸.

۴۸. این که هواپیمای حامل انور همان بوده است که به دستور مقامات انگلیسی در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۹ در کونو توقیف شده نکته‌ای است که از مقایسه *Documents*

بازگشت، و در آنجا نقشه سفر دوم او کشیده شد. این بار رادک که تازه از زندان آزاد شده بود می‌خواست با او همراه شود، اما نتوانست جواز عبور از لهستان را به موقع بگیرد. ۲۹ بخت بد یک بار دیگر گریبان انور را گرفت و او را در راه بازداشت کردند - این بار در ریگا، پایتخت لتونی - و تا چندی در ولمار زندانی بود و در بهار تابستان ۱۹۲۰ توانست خود را به مسکو برساند.^{۵۰}

در این فاصله رویدادهای فراوانی که از لحاظ مناسبات شوروی و ترکیه اهمیت داشت پیش آمده بود. تلاش برای برقرار کردن تماس میان مسکو و آنقره از فراز جبهه دنیکنین ظاهراً به جایی نرسیده بود، اما اکنون در آسیای صغیر رویدادها به سرعت می‌گذشتند. تنی چند از نمایندگان پیشین پارلمان ترکیه در استانبول، در ژانویه ۱۹۲۰ در آنقره مجلس مستقلی به ریاست کمال تشکیل دادند و «پیمان ملی» خود را نوشتند، که به صورت برنامه جنبش کمال درآمد - در این سند دعاوی استقلال جماعت‌های غیرترک امپراتوری عثمانی پذیرفته شده بود، اما قید شده بود که مناطق غالباً ترک‌نشین نیز در مقابل مهاجمان بیگانه از همین حق برخوردارند. در ۱۶ مارس ۱۹۲۰ نیروهای مقتدر بریتانیا به امید واهی درهم‌شکستن جنبش ناسیونالیستی خود استانبول را اشغال کردند. کمال رسماً از اقتدار حکومت استانبول سر پیچید و اعلامیه انتخابات مجلس کبیر ترکیه را صادر کرد. این مجلس در ۲۳ آوریل ۱۹۲۰ در آنقره تشکیل شد و کمال را رئیس دولت نامید؛ دولت استانبول

→
on British Foreign Policy: 1st Series, ii (1948), 44-7
 اوکی درباره انورپاشا کمابیش مسلم می‌شود؛ کتاب اوکی به‌سبب روزنگاران نوشته شده‌است، ولی روشن است که نویسنده از مأخذ صحیح استفاده کرده است. فون راتنائو در کتاب خود تاریخ حرکت انور را در آوریل ۱۹۱۹ به غلط ذکر کرده است
 von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 306.

49. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 172.

50. K. Okay, *Enver Pascha: Der Grosse Freund Deutschlands* (1935), p. 336.

۵۱. در پایان ۱۹۱۹ دو افسر عثمانی - که یکی را برادرزاده کمال و دیگری را آجودان انور دانسته‌اند - در راه رفتن به مسکو به دست نیروهای دنیکنین بازداشت شدند (*Documents on British Foreign Policy: 1st Series, iii* (1949), 794).

چون تحت حکم خارجی بود فاقد صلاحیت حکومت به نام مردم ترکیه اعلام شد. سه روز بعد کمال یادداشتی برای دولت شوروی فرستاد و اظهار تمایل کرد که «با آن وارد مناسبات عادی شود و در مبارزه برضد امپریالیسم خارجی که هر دو کشور را تهدید می‌کند مشارکت جوید». ۵۲. در لحظه‌ای که این یادداشت فرستاده شد، يك منفعت مشترك تازه آن دو کشور را به یکدیگر نزدیک می‌کرد. سه کشور نیمه مستقلی که در زیر حمایت متفقین غربی فضای ضربه‌گیر (یا پوشال) میان روسیه شوروی و ترکیه را تشکیل می‌دادند - گرجستان، ارمنستان، آذربایجان - در ژانویه ۱۹۲۰ از طرف شورای عالی متفقین به طور «دوفاکتو» شناخته شدند. در گذشته این کشورها میان دو همسایه بزرگ خود مورد نزاع بودند، و این تنازع هنوز هم در جریان بود. اما منفعت مشترك و فوری هر دو طرف در این بود که این مراکز بالفعل یا بالقوه نفوذ خارجی را - که با هر دو طرف دشمنی می‌کردند - از میان بردارند. در آوریل ۱۹۲۰، هنگامی که با تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان اقتدار شوروی در آذربایجان جانشین نفوذ بریتانیا شد، به نظر می‌رسید که نیروهای ترکیه اگر فعالانه از این اقدام پشتیبانی نکنند، باری از آن چشم‌پوشی می‌کنند. ۵۳. ما نمی‌دانیم که این کار در پی توافق قبلی صورت گرفته است یا نه، ولی از لحاظ کمال این کار نمی‌توانست معنایی جز ضربه‌ای به دشمن مشترك داشته باشد. در جریان همین اقدامات بود که کمال به فتح باب مناسبات با روسیه شوروی اظهار تمایل کرد. وقتی که شرایط متفقین برای صلح با ترکیه در ماه مه معلوم شد، زمینه تازه‌ای

۵۲. این یادداشت منتشر نشده است، ولی چیچرین در پاسخ خود از آن نقل کرده است (نگاه کنید به زیر): تاریخ آن در کتاب فیشر آمده است
L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1939), i, 390.

۵۳. نگاه کنید به جلد اول، صص ۱۹-۱۷. بنابر نوشته نشریه «جهان مسلمان» (194), (1922), *Revue du Monde Musulman*, lii) افسران عالی‌رتبه عثمانی، از جمله خلیل‌پاشا، عموی انور، به جریان شوروی شدن حکومت آذربایجان کمک کردند؛ مقاله‌ای به قلم سلطان گالیف در «ایزوستیا» ی ۷ مه ۱۹۲۰، می‌گوید که افسران عثمانی مخالف متفقین و طرفدار علنی اتحاد با روسیه شوروی فرماندهی نیروهای آذربایجان را بر عهده داشتند؛ این افسران ممکن است قبلاً اسیران جنگی بوده باشند. گزارش‌های فراوانی که بعدها از توافقات سری میان روسیه شوروی و دولت عثمانی در این ایام داده شده به اثبات فرسیده است.

برای احساس خطر مشترك به وجود آمد. تقاضای بازکردن بلاشرط بغاز بسفر و دادن حق عبور رایگان از دریای سیاه به ناوگان جنگی همه کشورهای، شرطی بود که صراحتاً روسیه شوروی را تهدید ۵۲ و ترکیه را تخفیف می‌کرد؛ واگذار کردن بندر آزاد در باطوم به ایران نیز چنین تعبیر شد که این جزئی است از نقشه دوررس بریتانیا برای آن که ایران را تحت حمایت خود بگیرد و به رغم حاکمیت روسیه شوروی و ترکیه خود را به صورت یکی از قدرت‌های دریای سیاه در آورد. این لحظه شاید اوج مناسبات دوستانه ترکیه و روسیه شوروی بود. روز ۹ مه ۱۹۲۰ در مجلس ملی ترکیه، هنگامی که پیام مورخ ۲۴ نوامبر/۷ دسامبر ۱۹۱۷ ساونارکوم «به رنجبران مسلمان روسیه و شرق» به صدای بلند خوانده شد، تظاهرات نمایانی به نفع روسیه شوروی صورت گرفت. ۵۵ کمی پس از این بود که باقر سامی به نام نخستین فرستاده کمال روانه مسکو شد. ۵۶ منت اوف باشقیر نیز، که پیداست به حکم صلاحیت نژادی و زبانی‌اش برگزیده شده بود، از مسکو وارد انقره شد. ۵۷

با این حال، راه دوستی شوروی و ترکیه به هیچ روی هموار از کار درنیامد. چیچرین پاسخ یادداشت مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۲۰ کمال را تا ۲ ژوئن به تأخیر انداخت. در پاسخ خود نسبت به سیاست و هدف‌های ترکیه همدلی بسیار گرمی ابراز داشت و به «تصمیم مجلس ملی کبیر برای هماهنگ ساختن زحمات ما و اقدامات نظامی ما برضد دولت‌های امپریالیست» هم اشاره کرد. اما پیشنهادهای منجز چیچرین منحصر بود به آمادگی برای وساطت «در هر لحظه‌ای» در مذاکرات مرزی با ارمنستان یا ایران، و برقراری فوری مناسبات دیپلماتیک. ۵۸ پاسخ مورخ ۲۰ ژوئن

۵۴. در ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ مسلط بودن متفقین بر تنگه‌ها به متفقین امکان می‌داد که با فرستادن واحدهای نیروی دریایی و ملزومات بندرهای دریای سیاه از دنیکن پشٹیانی کنند.

۵۵. نشریه رسمی «حکیمیتی ملیه»، نقل شده در

Die Welt des Islams, xvi (1934), 28.

56. *ibid.*, xvi, 28.

57. *ibid.*, xx (1938), 123.

58. Klyuchnikov i Sabanin,, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i, (1928), 26-7.

بنابر نوشته *Diplomaticheskii Slovar*, i (1948), 566, art. Diplomaticheskie Otnosheniya مناسبات از تاریخ یادداشت چیچرین برقرار شد؛ در مقاله‌ای به قلم

۱۹۲۰ به امضای شخص کمال در موضوع پیشنهاد وساطت روش کمابیش مبهمی را نشان می‌دهد:

ما وساطت جمهوری شوروی روسیه را برای تثبیت مرزهایمان با ارمنستان و ایران با خوشوقتی می‌پذیریم، و روش حل مشکلات موجود را از طریق مذاکرات دیپلماتیک ترجیح می‌دهیم.

این یادداشت اضافه می‌کند که دولت ترکیه عملیات نظامی را در ایالت قارص و اردهان و باطوم پس از دریافت یادداشت چیچرین به تأخیر انداخته است، ولی از تحریکات و حملات ارمنستان شکایت دارد، و از دولت شوروی دعوت می‌کند که این تحریکات و حملات را پایان دهد. از پیشنهاد برقرارکردن مناسبات دیپلماتیک استقبال می‌کند و می‌گوید که هیأت دیپلماتیک ترکیه روانه مسکو شده است، اما مقامات ارمنستان آن را در ارض‌روم متوقف کرده‌اند. ۵۹ این هیأت در ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۰ به مسکو رسید، و در آن هنگام مانع عمده مناسبات صمیمانه دو طرف اختلاف برسر ارمنستان بود. ۶۰ اما شاید مقداری از مشکل هم جنبه عقیدتی داشت. در تابستان ۱۹۲۰ بر سر دوراهی سرنوشت‌ساز پشتیبانی کلی از احزاب کمونیست در کشورهای خارجی برای از پیش‌بردن انقلاب جهانی ۶۱ و



توفیق در «فرهنگ دیپلماتیک» (Dictionnaire Diplomatique, ii (1933), 985) به موافقتنامه مورخ ۱۶ مه ۱۹۲۰ برای ایجاد مناسبات اشاره شده است.

۵۹ این یادداشت در نشریه رسمی «حکیمیتی ملیه»، ۸ ژانویه ۱۹۲۰، منتشر شده و ترجمه آن نیز در این مأخذ آمده است *Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, 135-6؛ بنابراین کلیوچنیکوف که یادداشت مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ را پاسخ یادداشت ۲ ژوئن چیچرین تعبیر می‌کند، در اشتباه است.

(Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 27-8).

ابهام ظاهری پاسخ ترکیه به پیشنهاد میانجیگری ممکن است با مطالعه اصل ترکیه یادداشت مرفوع شود؛ روشن است که غرض رد مؤدبانه پیشنهاد شوروی بوده است. 60. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1918-1922* (1922), p. 164; *Die Welt des Islams*, xvi (1934), 28.

۶۱. برای اطلاع درباره کمک به جنبش‌های کمونیستی در ترکیه این ایام، نگاه کنید به صص ۳-۳۶۲.

همکاری با برخی دولت‌های بورژوازی برگزیده به اقتضای منافع ملی روسیه و حتی به زیان احزاب کمونیست در آن کشورها، سیاست شوروی هنوز مردد مانده بود. خوش‌بینی در چشم‌انداز انقلاب جهانی، که در زمستان ۲۰-۱۹۱۹ تا حدی تاریک به نظر می‌رسید، بار دیگر عمومیت یافت؛ و محافل مقتدری در کرملین هنوز از اتحاد نظامی یا دیپلماتیک با حکومت‌های غیرکمونیستی ابا داشتند و همچنان بر آن بودند که تبلیغات برضد همه دولت‌های سرمایه‌داری حربۀ مؤثر و در حقیقت یگانه حربۀ درست سیاست خارجی شوروی است.

در این اوضاع و احوال بود که دومین کنگرۀ کمینترن در ژوئیۀ ۱۹۲۰ می‌خواست سیاست خود را دربارهٔ مسالۀ معروف به «مسالۀ ملی و استعماری» عبارت‌بندی کند. وظیفۀ کنگره این بود که اصول انقلاب جهانی را در مورد خلق‌های مشرق‌زمین به‌کار بندد، مبارزۀ مشترکی را تعیین و تبیین کند که همهٔ کارگران جهان، از شرقی و غربی، در آن نقش خود را داشته باشند، و به‌ویژه شورش برضد امپریالیسم بریتانیا را به رهبری روسیهٔ شوروی تقویت کند. در کنگرۀ دوم برخلاف کنگرۀ اول نه‌تنها نمایندگان خلق‌های غیر روس امپراتوری پیشین تزار، از جمله گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و بخارا، شرکت داشتند بلکه از هندوستان و ترکیه و ایران و چین و کره نیز نمایندگانی حضور یافته بودند. هنوز کشورهای زیادی غایب بودند، اما برخی از آن‌ها به‌طور توکیلی حضور داشتند. حزب کمونیست نوبنیاد هند هلند یک نمایندهٔ هلندی از جاوه فرستاده بود، که در تأسیس حزب دخالت داشت، و با نام مارینگک در کنگره حاضر شد. ۶۲ یک امریکایی به نام جان رید نیز سا

۶۲. اهمیت تاریخ حزب کمونیست هند هلند از دامنهٔ خاص خود حزب وسیع‌تر است. در ۱۹۱۲ یک حزب اسلامی به نام «سارکت [شرکت] اسلام» به دست رهبران جاوه‌ای برای از پیش بردن منافع بومیان تشکیل شد. این حزب پیروان بومی فراوان و رنگ مخلوط ملی و مذهبی پیدا کرد. در ۱۹۱۴ گروهی از هلندیان در جاوه، که اسنیولیت و بارس برجسته‌ترین آن‌ها بودند، سازمانی به نام «انجمن سوسیال‌دموکرات اندونزی» تشکیل دادند و آن را مرکز جنبش رادیکال غیرمذهبی در میان کارگران بومی ساختند و بنای نشریه‌ای به نام *Het vrye Woord* را نیز گذاشتند. این جنبش در زمان جنگ و به‌ویژه پس از انقلاب روسیه قوت گرفت. در ۱۹۱۸ مقامات هلندی اسنیولیت را اخراج کردند. در مهٔ ۱۹۲۰ بارس انجمن سوسیال‌دموکرات‌ها را به «حزب کمونیست اندونزی» مبدل کرد و دو نفر

بلاغت تمام از حقوق سیاه‌پوستان امریکا دفاع کرد. در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۰، کنگره در یکی از نخستین جلسات خود کمیسیونی را مأمور رسیدگی به مسأله ملی و استعماری و نوشتن گزارشی در این باره کرد: مارینگک نیز به دبیری این کمیسیون برگزیده شد. ۶۳ این کمیسیون با سرعت بسیار به کار پرداخت و نتیجه تلاش‌های خود را در ۲۶ ژوئیه به کنگره عرضه کرد؛ دو روز هم در جلسه عمومی صرف بحث شد. ام ان رای، نماینده هندی، گفت این نخستین بار است که می‌تواند «به طور جدی در بحث مسأله استعمار در یک کنگره پرولتاریای انقلابی» شرکت کند. ۶۴

کمیسیون با دو دسته احکام درباره مسأله استعمار رو به رو شد، که به ترتیب لنین و رای آن‌ها را مطرح کردند. ۶۵ مایه کلی رهاسازی خلق‌های تحت ستم از طریق انقلاب جهانی پرولتاریایی میان هر دو مشترک بود. ولی میان آن‌ها دو اختلاف جزئی و یک اختلاف عمده پدیدار



جاوه‌ای، سمائون و دارسونو، رهبری آن را به دست گرفتند؛ اسنیولیت که به مسکو رفته بود با نام مستعار مارینگک (که بعدها در کمیترین نام عادی او شد) نمایندگی این حزب را در دومین کنگره کمیترین بر عهده گرفت. حزب کمونیست اندونزی در دسامبر ۱۹۲۰ رسماً به کمیترین پیوست. کامل‌ترین منبع اطلاع درباره این حزب کتاب بلومبرگ است

(J.T.P. Blumberger, *Le Communisme aux Indes Néerlandaises* (French transl. from Dutch, 1929).

Revue du Monde Musulman, lii (1922), pp. 55-83
فیز سال‌های نخستین فعالیت حزب را دربر می‌گیرد، ولی تفصیل آن کمتر است. درباره «سارکت اسلام» شرحی در این کتاب آمده است که از انتشارات «بین‌الملل کشاورزان و دهقانان» است

S. Dingley *The Peasants' Movement in Indonesia* (Berlin, n.d. [1926]), pp. 33-7.

63. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 101.

64. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 150.

۶۵. برای احکام لنین به صورت اصلی نگاه کنید به *Sochineniya*, xxv, 285-90
برای احکام رای نگاه کنید به *Vtoroi Kongress Kommunisticheskogo Internatsioanala* (1921), pp. 122-6
که ظاهراً تنها چاپی است که این احکام را به صورت اصلی دربر دارد.

شد. اول این که رای نظام اقتصادی غالب در مناطق مستعمره و نیمه مستعمره را «پیش از سرمایه‌داری» نامید. اکثریت کمیسیون ترجیح می‌دادند که این اقتصاد را «زیر سلطه امپریالیسم [به‌گونه] سرمایه‌داری [آن]» بنامند، و این اصلاح در احکام رای به‌آسانی تصویب شد. ۶۶ ثانیاً، رای آن رای آشنا را پیش کشید که بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری فقط با پول‌دادن به کارگران از محل استثمار مستعمرات می‌تواند جلو انقلاب پرولتاریایی را بگیرد، و بحث را به آن‌جا کشاند که گفت انقلاب در اروپا ممکن نیست، مگر آن که کشورهای آسیایی یوغ امپریالیسم را از گردن خود باز کنند. به نظر اکثریت کمیسیون این سخن به معنای تأکید بی‌تناسبی بر انقلاب در آسیا می‌نمود، اما فقط اصلاحات ظریفی در عبارات صورت گرفت تا میان احکام رای و احکام لنین توافق اساسی حاصل شود. ۶۷ اختلاف سوم و عمده بر سر يك مسأله عملی و تاکتیکی پیش آمد، که بعدها به اشکال گوناگون یکی از سرچشمه‌های مداوم ناراحتی دولت شوروی و کمینترن بود. این مسأله به صورت معارضه مستقیم با احکام لنین نخست در کمیسیون و سپس در جلسه عمومی کنگره مورد بحث قرار گرفت.

آغازگاه احکام لنین عبارت بود از نیاز به «اتحاد پرولترها و توده‌های رنجبر همه ملت‌ها و کشورها در يك نبرد انقلابی همزمان برای برانداختن زمین‌داران و بورژوازی»، یعنی برانداختن فتودالیسم در کشورهای

۶۶. احکام رای به زبان انگلیسی نوشته و اصلاح شد؛ عبارت اصلاح‌شده بدقت در *Theses and Statutes of the Third (Communist) International (Moscow, 1920)*, p. 70

نقل شده است، اما در روایت آلمانی غلط ترجمه شده است (*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale (Homburg, 1921)*, p. 145);

این ترجمه غلط در همه روایت‌های روسی پیش از ۱۹۳۴ نقل شده است؛ سپس روایت صحیحی در این سند به چاپ رسید
Vtoroi Kongress Komintern (1934), pp. 496-8.

۶۷. در این مورد نیز روایت‌ها با هم اختلاف دارند؛ روایت آلمانی (*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale (Hamburg, 1921)*, pp. 146-7) و همه روایت‌های روسی پیش از ۱۹۳۴ بر وابستگی انقلاب به انقلاب آسیا بیش‌از متن انگلیسی تأکید می‌کنند، و این متن در روایت روسی ۱۹۳۴ درست ترجمه شده است (نگاه کنید به پانویس بالا).

واپس‌مانده و سرمایه‌داری در کشورهای پیش‌رفته. فایده این اتحاد دوجانبه انگاشته می‌شد، زیرا گفته می‌شد که چنین اتحادی پیروزی پرولتاریا را بر سرمایه‌داری تسریع می‌کند و بدون این پیروزی پایان دادن ستمگری کشورهای سرمایه‌داری بر خلق‌های زیر فرمان آن‌ها امکان ندارد. اما وضع سیاسی جهان را نیز می‌بایست در نظر گرفت:

همه رویدادهای سیاست جهانی ضرورتاً گرداگرد يك نقطه مرکزی متراکم می‌شوند، [یعنی] نبرد بورژوازی جهانی با جمهوری شوروی روسیه، که طبیعتاً از يك طرف جنبش‌های شوروی کارگران پیشرو همه کشورهای را گرد خود فراهم می‌کند و از طرف دیگر همه جنبش‌های ملی و رهایی‌بخش مستعمرات و ملیت‌های تحت ستم را، که بر اثر تجربه تلخ متقاعد شده‌اند که برای رستگاری آن‌ها هیچ راهی جز پیروزی قدرت شوروی بر امپریالیسم جهانی وجود ندارد.

بنابراین کار لازم عبارت بود از «اتحاد نزدیک همه جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و مستعمراتی با روسیه شوروی». این مسأله که آیا جنبش‌هایی که باید در این اتحاد شرکت کنند جنبش‌های پرولتری و کمونیستی خواهند بود یا بورژوایی و دموکراتیک، حل نشده بود، و تکلیف آن می‌بایست برحسب درجه رشد کشور مورد بحث معین شود. در کشورهای واپس‌مانده کمونیست‌ها می‌بایست برای کمک کردن به «جنبش رهایی‌بخش بورژوا-دموکراتیک» آماده باشند، و به‌ویژه از دهقانان در برابر زمین‌داران بزرگ و «در مقابل همه تجلیات آثار بازمانده فئودالیسم» پشتیبانی کنند. اما هر جا که این کار لازم باشد، می‌بایست از هرگونه خلط مبحث ایدئولوژیک پرهیز کنند:

بین‌الملل کمونیستی باید در اتحاد موقت با بورژوادموکراسی مستعمرات و کشورهای واپس‌مانده گام بردارد، اما نباید با آن درآمیزد و باید استقلال مطلق جنبش کمونیستی را حتی در ابتدایی‌ترین شکل آن نگه دارد. ۶۸.

احکام رای، که جداگانه تهیه شده بود، با احکام لنین در تضاد نبود؛ اما از لحاظ محل تأکید، و از لحاظ مسأله حیاتی تاکتیک، ظاهراً به نتیجه دیگری می‌رسید. رای در کشورهای مستعمره دو نوع جنبش را به‌طور بارز از یکدیگر تمیز می‌داد - اول جنبش ملی بورژوا دموکراتیک که خواهان استقلال در درون نظام سرمایه‌داری بود، دوم «نبرد دهقانان بی‌زمین با هر نوع استثمار»؛ و می‌گفت وظیفه کمینترن این است که در برابر هر تلاشی برای غالب ساختن جنبش نوع اول بر نوع دوم ایستادگی کند. وظیفه عاجل عبارت است از «ایجاد سازمان‌های کمونیستی کارگران و دهقانان»، که در کشورهای واپس‌مانده به صف کمونیست‌ها خواهند پیوست، «نه پراثر رشد سرمایه‌داری، بلکه پراثر آگاهی طبقاتی» بدین ترتیب، «نیروی واقعی و شالوده جنبش‌های بی‌بخش را در مستعمرات نمی‌توان در چارچوب تنگ ناسیونالیسم بورژوا دموکراتیک جای داد». اما در عین حال که احزاب کمونیستی کارگران دارای آگاهی طبقاتی باید جلو بیفتند، «در کشورهای مستعمره انقلاب در ابتدا انقلاب کمونیستی نخواهد بود»؛ مثلاً، سیاست ارضی کمینترن در این‌گونه کشورها باید بر پایه اصول خرده‌بورژوازی تنظیم شود، نه اصول کمونیستی، یعنی هدف این سیاست باید تقسیم زمین میان دهقانان باشد. این پذیرش موقت مالکیت دهقانی نوعی پاسخ تلویحی به انتقاد اس‌ارها بود که مدعی بودند فقط خودشان - نه بلشویک‌ها - می‌توانند انقلاب را به میان خلائق دهقان مشرق ببرند؛ چون که در واقع بلشویک‌ها نیز سیاست ارضی خود را در انقلاب ۱۹۱۷ از اس‌ارها به عاریت گرفتند.

اگرچه متن کامل مذاکرات کمیسیون گزارش نشده روشن است که احکام رای دست‌کم به اندازه احکام لنین طرفدار داشته است. احکام لنین با مقداری جرح و تعدیل از کارگاه کمیسیون بیرون آمد. مهم‌ترین این اصلاحات چنان بود که با وارد کردن يك ابهام بالقوه لبه تیز اندیشه لنین را کند می‌کرد: هرکجا پیش‌نویس لنین توصیه می‌کرد که کمونیست‌ها در کشورهای مستعمره از «جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک» پشتیبانی کنند، عنوان خاص «بورژوا دموکراتیک» را برداشتند و عنوان فراگیر «انقلابی» را به‌جای آن گذاشتند، که البته به جنبش‌های انقلابی بورژوا دموکراتیک نیز قابل اطلاق بود، ولی طنین آن کمتر سازشکارانه می‌نمود. اضافات دیگری که کمینترن بر آن اصرار ورزید عبارت بودند از «نبرد با نفوذ ارتجاعی و قرون وسطایی کشیشان هیأت‌های مسیحی و

عناصر مشابه»، و «نبرد با پان‌اسلامیسم و جنبش‌های پان‌آسیایی و گرایش‌های مشابه»: این اضافات گویا به اصرار نماینده ترک وارد شدند، زیرا او مایل نبود که پشتیبانی از شورش ملی ترکیه برضد امپریالیسم غربی به صورت همدردی کلی با جنبش‌های پان‌اسلامی - نظیر آنچه در آن ایام مورد نظر انورپاشا بود - درآید. ۶۹ احکام لنین، با این تغییرات، به اتفاق آرا از کمیسیون گذشت و به کنگره رفت، و احکام رای نیز، با اصلاحات مناسب، به عنوان «احکام تکمیلی» به آن‌ها ضمیمه شد. ۷۰ در جلسه عمومی، لنین در دفاع از احکام خود، که با موازنه دقیقی تنظیم شده بود، چنین استدلال کرد که در حال حاضر تقسیم اساسی در جهان تقسیم میان کشورهای ستمگر و ستمکش است؛ مسیر رویدادها را «نبرد چند کشور امپریالیست برضد جنبش شوروی و کشورهای شوروی به سرکردگی روسیه شوروی» معین می‌کند. ۷۱ به‌علاوه، لنین حاضر بود به عنوان استثنا بپذیرد که کشورهای واپس‌مانده همان امکان را که زمانی مارکس برای روسیه قائل بود در اختیار دارند. اگر «پرولتاریای انقلابی فاتح» به کمک آن‌ها بشتابد، در آن صورت گذار آن کشورها از «مرحله سرمایه‌داری در رشد اقتصادی» امر ناگزیری نخواهد بود، بلکه آن‌ها با این کمک می‌توانند «گذار به نظام شوروی را انجام دهند، و از آن‌جا از طریق مراحل معین رشد به کمونیسم [برسند و] از مرحله رشد سرمایه‌داری پرهیز کنند». ۷۲ پشتیبانی کامل لنین از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی حتی اگر خصلت بورژوا دموکراتیک داشته باشند، مورد تأیید پرشور کانلی، نماینده

۶۹. نگاه کنید به صص ۲۴-۳۲۲.

۷۰. اصلاحاتی که در احکام لنین به عمل آمد در گزارش مارینگ به کنگره به تفصیل آمده است
(*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale, Hamburg, 1921,* pp. 144-5). رای احکام اصلاح‌شده خود را فقط در کنگره قرائت کرد
(*ibid.*, pp. 145-50)

هر دو دسته احکام در این مأخذ آمده است
Kommunistischeski International v Dokumentakh (1933), pp. 126-32);

در این روایت‌های احکام رای اغلاط ترجمه‌ای ذکر شده در ص ۳۱۱ بالا دیده می‌شود.

71. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 352.

72. *ibid.*, xxv, 354.

ایرلندی - پسر رهبر انترناسیونالیستی که در ۱۹۱۶ در دوبلین اعدام شده بود - قرار گرفت. ۷۳ مکلین، یکی از نمایندگان انگلیسی، نیز در این مورد از لنین پشتیبانی کرد، و بر آن بود که قدرت سرمایه‌داری بریتانیا را فقط با پایان دادن استثمار مستعمرات می‌توان درهم شکست. ۷۴ از طرف دیگر، نمایندگان ایرانی و کره‌ای، که سرمایه خارجی در کشورهای آنها نیز مانند هندوستان انگلیس نهال صنعت و پرولتاریای صنعتی را کاشته بود، هشدارهای رای را برضد همبستگی پیش از اندازه با ناسیونالیسم بورژوا دموکراتیک به قوت تمام تکرار کردند. ۷۵ مارینگک «سارکت [شرکت] اسلام» (حزب اسلامی هند هلند) را ستایش کرد و گفت

۷۳. اخیراً میان نمایندگان شوروی و سین فن در نیویورک مذاکراتی صورت گرفته بود، و «پیشنویس پیمانی میان ج‌شرف‌سور و جمهوری ایرلند» در ژوئن ۱۹۲۰ در دوبلین دست به دست می‌گشت، تا آن که نسخه‌ای از آن به دست مقامات انگلیسی رسید. اگر بر پایه اسناد منتشرشده از طرف دولت انگلیس (*Intercourse between Bolshevism and Sinn Fein, Cmd 1326 (1921)*)

داوری کنیم، هیچ کدام از دو طرف این مذاکرات را زیاد جدی نگرفتند. در اوایل ۱۹۲۱ نشریه رسمی کمینترن پیام درودی از طرف ارتش سرخ و جمهوری کارگران ایرلند به ارتش سرخ و جمهوری کارگران روسیه چاپ کرد (*Kommunisticheskiĭ Internatsional, No. 16, 31 March 1921, cols. 3779-82*).

اتحاد میان کمونیسم و ناسیونالیسم ایرلندی در اوایل دهه ۱۹۲۰ از برخی جهات در انتخابات به نفع حزب کمونیست بریتانیای کبیر تمام می‌شد؛ یکی از دو نفر نامزد موفق کمونیست‌ها در انتخابات عمومی ۱۹۲۲ از حوزه کلاسکو انتخاب شد، که رأی ایرلندی‌ها در آن اهمیت داشت.

۷۴. نمایندگان بریتانیا در کمیسیون، یعنی کولج و رمزی، اعتراف کردند که اکثریت کارگران انگلیس «پشتیبانی از مبارزه انقلابی مستعمرات برضد امپریالیسم بریتانیا را خیانت می‌دانند» و سرکوبی شورش در هندوستان را تأیید می‌کنند؛ این اعتراف تأثیر ناگواری داشت، و در جلسه عمومی چند بار به آن اشاره شد، ولی روشن است که هیچ کس خبر به این بدی را باور نکرد (*Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale (Hamburg, 1921), pp. 160, 185, 193, 199*).

۷۵. برای اطلاع درباره کره نگاه کنید به ص ۴-۵۹۳ زیر؛ پاک دین شون، نماینده کره‌ای، قبلاً نظر خود را در مقاله‌ای در «پراودا» ی ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۰ بیان کرده بود؛ وی در کتاب خود از این مقاله مطالبی نقل می‌کند

K.S. Weight, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), p. 326.

که این حزب با داشتن نام مذهبی حزبی است. انقلابی به معنای ملی کلمه و حتی «خصلت طبقاتی پیدا کرده است». ولی مارینگت، که بدین ترتیب اساساً جانب لنین را گرفته بود، با ظرافت چنین استدلال کرد که میان احکام لنین و رای اختلافی نیست؛ و کنگره که با اتخاذ این نظر خود را از دعوا خلاص می‌کرد، هر دو دسته احکام را تصویب کرد. تنها صدای مخالف، صدای سراتی نماینده ایتالیایی بود، که گفت احکام لنین و رای، هر دو، سازش غیرمجازی است با مصلحت روز، و تا روز آخر بر آن بود که «رهایی راستین خلق‌های تحت ستم فقط از طریق انقلاب پرولتاریایی و نظام شوروی مقدور است، نه از طریق اتحاد موقت و اتفاقی احزاب کمونیست با احزاب بورژوایی به اصطلاح انقلابی».^{۷۶}

احکام لنین از آن پس به صورت مبنای پذیرفته‌شده نظریه و عمل بلشویکی در مسائل ملی و مستعمراتی درآمد. احکام تکمیلی رای فراموش شد.^{۷۷} خطی که بدین ترتیب معین شد اصل تازه‌ای را بنا نمی‌نهاد. در ۱۹۰۵ لنین برنامه‌ای برای اتحاد میان پرولتاریا و خرده‌بورژوازی دهقانی و به ثمر رساندن نخستین مرحله انقلاب ریخته بود، و این برنامه را در ۱۹۱۷ با توفیق درخشانی اجرا کرده بود. این سابقه مسلماً در ذهن بسیاری از نمایندگان کنگره دوم کمینترن زنده بود. حتی خود رای اذعان داشت که برنامه ارضی احزاب کمونیست مشرق‌زمین باید همچنان برنامه خرده‌بورژوایی توزیع زمین میان دهقانان باشد. احکام لنین دقیقاً دنباله آن رأی بودند که در برنامه حزبی ۱۹۱۹ بیان شده بود و حق بلاشرط جدایی را برای ملل امپراتوری می‌پذیرفت، منتها لنین تعیین این نکته را که کدام طبقه - بورژوازی یا کارگران - حامل این حق است، و لذا سزاوار پشتیبانی حزب است، مشروط به «دیدگاه طبقاتی و تاریخی» می‌ساخت، یعنی مشروط به درجه رشد ملت مورد بحث^{۷۸}؛ روشی که در وهله اول در مورد ملل تابع امپراتوری تزاری عبارت‌بندی شده بود در مورد سایر ملل مشرق‌زمین نیز به همان اندازه انطباق داشت. آخر این

۷۶. بحث‌های آموزنده این دو جلسه عمومی در این مأخذ آمده است:

Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale (Hamburg, 1921), pp. 137-232.

۷۷. جالب است که اغلاط ترجمه‌ای در روایت‌های جاری آلمانی و روسی احکام رای تا چهارده سال بعد مورد توجه قرار نگرفت.

۷۸. نگاه کنید به جلد اول، صص ۳۰-۳۲۹.

که خط جدید با مفهوم «مانور کردن، کنار آمدن، سازش با سایر احزاب، از جمله احزاب بورژوایی» مطابقت داشت، و این مفهومی بود که لنین سه ماه پیش آن را به زبان بسیار تنیدی در رساله «بیماری کودکانه «چپ‌روی» در کمونیسم» تشریح کرده بود. ۷۹ همکاری تاکتیکی با احزاب سوسیال دموکرات اروپای غربی - که با این حال به عنوان احزاب اساساً بورژوایی محکوم می‌شدند - با همکاری تاکتیکی با جنبش‌های بورژوا دموکراتیک و خواهان‌های ملی ملل شرق، در این رساله تفسیق داده شده است. اما این سوابق، با آن که ممکن است اتخاذ احکام لنین را از طرف کمینترن توضیح و توجیه کنند، خطر نهفته در این احکام را نیز پیش می‌کشند. این اتحادهای برنامه‌ریزی‌شده موقت با گروه‌های بورژوا همه ترکیب‌هایی بودند که در آن‌ها متحدان امروز - دهقانان، ناسیونالیست‌های بورژوا، سوسیال‌دموکرات‌ها - دشمنان فردا از کار درمی‌آمدند و در همان زمانی که کمونیست‌ها برای جلب همکاری آن‌ها تلاش می‌کردند بایستی این حقیقت را نیز اعلام کنند. این فقط جنبه دیگری بود از تعارض اساسی آن انقلاب سوسیالیستی پرولتاریایی که بر پایه مستحکم انقلاب بورژوا دموکراتیک استوار نباشد؛ وقتی که پرولتاریا - یا حزب کمونیست که به نام پرولتاریا عمل می‌کند - ناچار شود که رهبری تمام کردن انقلاب بورژوایی را به عنوان مقدمه انقلاب پرولتاریایی برعهده بگیرد، روابط متقابل آن با بورژوازی به شکل درمان‌ناپذیری دوپهلو خواهد بود. ۸۰ دشواری سیاست همکاری با جنبش‌های ملی بورژوا دموکراتیک در این نبود که رهبران بلشویک را از طرف جنبه چپ یا منزه‌طلبان در صفوف حزب در معرض اتهام اپورتونیسم قرار می‌داد، بلکه در این بود که متحدان بالقوه، که کمونیست‌ها بایستی همکاریشان را جلب کنند، نیز مانند خود کمونیست‌ها از محاسبه کوتاه‌مدتی که الهام‌بخش این اتحاد بود آگاه بودند و حاضر نمی‌شدند که این اتحاد را رکن سیاست خود سازند.

در تابستان ۱۹۲۰ خطرهای نهفته در این وضع آشکار نبود. اولاً همکاری با جنبش‌های ملی بورژوایی نیز مانند مصلحت‌دیدهایی که لنین در «بیماری کودکانه «چپ‌روی» در کمونیسم» توصیه می‌کند، برحسب زمان کوتاه پیش از انقلاب در شرف وقوع اروپا تصور می‌شد و گمان

۷۹. نگاه کنید به ص ۲۳۰ بالا.

۸۰. نگاه کنید به جلد اول، ص

می‌رفت که این انقلاب هرگونه ناراحتی و شرمندگی ناشی از این اتحادهای زودگذر را با خود خواهد برد. ثانیاً، جنبش‌های ملی موجود در آسیا، چه در داخل و چه در خارج مرزهای روسیه شوروی، هنوز ضعیف بودند و کاملاً به کمک و حمایت مسکو اتکا داشتند (ترکیه در این قاعده استثنایی بود که هنوز شناخته نشده بود)؛^{۸۱} تعیین شرایط کمک‌رسانی با مسکو بود. تا زمانی که این اوضاع برقرار بود، مسأله ناسازگاری بالقوه میان منافع دولت شوروی و احزاب کمونیست در کشورهای مورد بحث ظاهراً پیش نمی‌آمد. اما وقتی که سیاست بیان شده در احکام لنین در درازمدت به اجرا گذاشته شد، و آن هم در اوضاعی که حکومت‌های ملی آن‌قدر قدرت داشتند که شرایط اتحاد با مسکو را معین کنند، و در مواردی که این شرایط شامل حق بلامنازع سرکوبی احزاب کمونیست ملی هم می‌شد، دشواری‌هایی پدید می‌آمد که در فضای پرشور تابستان ۱۹۲۰ قابل پیش‌بینی نبود. تصمیمات دومین کنگره کمینترن در مسأله ملی نیز، مانند غالب تصمیمات آن، با ایمان بی‌گفتگو به وقوع فوری انقلاب پرولتاریایی در سراسر جهان گرفته شدند. وقتی که این ایمان به نوپیدی گرایید، خود این تصمیمات، چون در اوضاعی به کار بسته می‌شدند غیر از اوضاعی که باعث تنظیم این تصمیمات بودند، نه تنها غرض صاحبان خود را باطل می‌کردند، بلکه برای توجیه سازش‌ها و عقب‌نشینی‌هایی نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند که در آن ساعت ایمان و اشتیاق حتی قابل‌تصور هم نبودند.

بحث‌های مفصل درباره مسأله ملی و مستعمراتی در کنگره دوم دلیل بر توجه تازه‌ای به مسائل مشرق‌زمین بود، که با تغییر جهت سیاست شوروی در آن زمان از غرب به شرق پس از پیروزی بر کولچاک و دنیکن در جنگ داخلی، مطابقت داشت. ۸۲ برای نخستین بار تلفیق سیاست داخلی «ج ش ف س ر» با سیاست خارجی پشتیبانی از جنبش‌های ملی و شورش برضد قدرت‌های امپریالیستی امکان‌پذیر شد، و نیز فرصت آن به دست آمد که خودمختاری یا استقلال داده شده به جمهوری‌های درون «ج ش ف

۸۱. چین مهم‌ترین استثنا بود، ولی در این زمان در مدار سیاست شوروی یا کمینترن قرار نمی‌گرفت.

۸۲. نگاه کنید به جلد اول، صص ۷-۶۴.

س ر» با سرنوشت خلق‌های آسیا، که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در مدار قدرت‌های غربی قرار داشتند قیاس شود. نخستین کنگره شوراهای سراسر کالموستان در ژوئیه ۱۹۲۰ ولادت خود را با فرستادن پیامی «به خلق‌های هندوستان، تبت، مغولستان، چین، سیام، و سایر خلق‌های زیر پاشنه امپریالیسم جهانی» اعلام داشت؛ نخستین کنگره شوراهای سراسر قرقیزستان (یعنی کازاخستان) سه‌ماه بعد همین کار را کرد. ۸۲ اما نخستین گام عبارت بود از بردن این مسأله به زمینه‌ای که بیش از کنگره کمینترن در مسکو با آن تناسب داشت. در آن شماره نشریه رسمی کمینترن که در روز افتتاح کنگره دوم منتشر شد، متن دعوتی از «توده‌های مردم اسیر ایران، ارمنستان، و ترکیه» چاپ شده بود تا در کنگره‌ای که در ۱۵ اوت ۱۹۲۰ در باکو اجلاس می‌کرد شرکت کنند. در این دعوتنامه، که پیش از شروع مناظرات کنگره مسکو نوشته شده بود، هیچ اثری از تمایل به سازش با مقتضیات مصلحت، و هیچ نشانه‌ای از آمادگی برای اتحاد با جنبش‌های ملی بورژوازی، که لنین در احکام خود در کنگره توصیه می‌کرد، به چشم نمی‌خورد. این دعوتنامه در خطاب به «دهقانان و کارگران» ایران تا آنجا پیش می‌رود که «نوکران حکومت تهران» را محکوم می‌کند و می‌گوید که اینان «خراج‌های دلخواه خود را به ستم از شما می‌گیرند، و وقتی که زمین را به وضعی انداختند که دیگر حاصل کافی به آن‌ها نمی‌داد، سال گذشته ایران را به سرمایه‌داران انگلیس فروختند». در خطاب به «دهقانان آناتولی» از این نکته اظهار رضایت می‌کند که به‌رغم اصرار مصطفی‌کمال در فراخواندن آن‌ها به زیر پرچم، «شما می‌کوشید حزب خلقی خود را تشکیل دهید، [یعنی] حزب دهقانی خود را که خواهد توانست مبارزه را ادامه دهد، حتی اگر پاشاها با متفقین غارتگر از در صلح درآیند». دعوتنامه کارگران مشرق‌زمین را عموماً تشویق می‌کند که نه تنها در برابر «سرمایه‌داران خارجی» بلکه در برابر «سودجویان داخلی» نیز ایستادگی کنند، و زیارت مرسوم اماکن مقدس را به زیارت دیدارگاه انقلاب جهانی مبدل سازند:

در گذشته شما برای زیارت اماکن مقدس از بیابان می‌گذشتید: امروز از بیابان‌ها و کوه‌ها و رودها بگذرید تا با یکدیگر دیدار کنید و در این باره به بحث بپردازید که چگونه خود را از زنجیرهای اسارت آزاد سازید، و با اتحاد برادرانه در

آزادی و برابری و برادری زندگی کنید. ۸۲.

«نخستین کنگره خلق‌های شرق» (که نام رسمی آن کنگره بود) در ۱ سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو اجلاس کرد. ریاست آن برعهده زینوویف بود، که همراه با رادک و بلاکون از طرف کمینترن به این کنگره آمدند و به نمایندگان خوشامد گفتند. به واسطه تدارکات سازمان‌های حزبی در قفقاز و ترکستان ۸۵، این بزرگ‌ترین مجلسی بود که کمینترن تا آن روز توانسته بود فراهم کند. از میان ۱،۸۹۱ نماینده کنگره، ۲۳۵ تن ترک، ۱۹۲ تن «ایرانی و پارسی»، ۸ تن چینی، ۸ تن کرد، و ۳ تن عرب بودند؛ باقی، از جمله ۱۵۷ تن ارمنی و ۱۰۰ گرجی، غالباً نمایندگان خلق‌های قفقاز و آسیای مرکزی بودند که در گذشته تابع امپراتوری روسیه به شمار می‌رفتند و اکنون جزو «ج ش ف س ر» بودند یا با آن بستگی داشتند. کمی بیش از دو سوم نمایندگان خود را کمونیست می‌نامیدند. ۸۶ در دعوتنامه کنگره رأی انقلاب جهانی به خالص‌ترین و سازش‌ناپذیرترین شکل بیان شده بود. سخنرانی افتتاحی زینوویف، که بدون شك از مناظرات دومین کنگره کمینترن و تغییر وضع نظامی غرب و خصلت جمع شنوندگان او در باکو متأثر بود، لحن دیگری داشت. زینوویف از معتقدات و مؤسسات اسلامی با احترام پوشیده‌ای سخن گفت، و موضوع انقلاب جهانی در بیانات او ابعاد مشخص‌تر و دستیاب‌تری پیدا کرد. جهاد اسلامی، یعنی جنگ با کفار، به مبارزه خلق‌ها برضد ستمگران امپریالیست ربط داده شد و بریتانیا هدف عمده آن قرار گرفت. این سخنرانی مجلس را برانگیخت و در شنوندگان شور و هیجان شدیدی پدید آورد. شمارهای پایان سخنرانی و تظاهرات همراه آن را می‌توان از زبان سوابق رسمی

۸۳. هر دو اعلامیه در این مأخذ آمده است

Zhizn' Natsional'nostei, No. 34 (91), 3 November 1920.

84. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2259-64.

85. *Izvestiya Tsentral'nogo Komiteta Rossiiskoi Kommunisticheskoi Paroui (Bot shetikov)*, No. 22, 18 September 1920, p. 2.

86. *Iyi S'ezd Narodov Vostoka* (1920), p. 5;

از طرف دیگر، زینوویف اکثریت نمایندگان را «غیرحزبی» نامید (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), cols. 2941-4).

کنگره گزارش داد:

رفقا! برادران! وقت آن رسیده است که شما يك جنگ خلقی راستین و مقدس را برضد راهزنان و ستمگران سازمان دهید. امروز بین الملل کمونیستی به خلق های مشرق زمین روی می آورد و به آن ها می گوید: «برادران، ما شما را به يك جنگ مقدس فرا می خوانیم، در وهله اول برضد امپریالیسم انگلیس!» (کف زدن طوفانی. هوراهای طولانی. اعضای کنگره از جا برمی خیزند و سلاح های خود را تکان می دهند. ناطق تا مدت درازی نمی تواند سخنان خود را ادامه دهد. نمایندگان برپا ایستاده اند و کف می زنند. این فریاد شنیده می شود: «سوگند می خوریم!»)

بگذار بیان امروز ما در لندن، در پاریس، در همه همه شهرهایی که سرمایه داران هنوز در مسند قدرت اند، شنیده شود! بگذار سوگند سنگین نمایندگان ده ها میلیون رنجبر شرقی را بشنوند، که در مشرق زمین قدرت ستمگران، قدرت انگلیسیان، یوغ سرمایه داران که [بر گردن] رنجبران شرق سنگینی می کند دیگر وجود نخواهد داشت!

زنده باد اتحاد برادرانه خلق های مشرق زمین با بین الملل کمونیستی!

نابود باد سرمایه، زنده باد امپراتوری کار! (کف زدن طوفانی. صداهای «زنده باد رستاخیز شرق!» فریادهای «هورا!» کف زدن. صداهای «زنده باد بین الملل کمونیستی سوم!» فریادهای «هورا!» کف زدن. صداهای «زنده باد متحدکنندگان شرق، رهبران پرافتخار ما، ارتش سرخ گرامی ما!» فریادهای «هورا!» کف زدن.) ۸۷

87. *Iyi S"ezd Narodov Vostoka* (1920), p. 48.

يك نویسنده مخالف آلمانی، که اطلاعات غالباً از منابع منشویکی گرجی سرچشمه می گیرد، می گوید که سوابق رسمی کنگره باکو به واسطه حذف اسناد و تلخیص یا تغییر سخنانی های مخالف «مستقیماً تا حدی مخدوش شده است» و این نکته با مراجعه به گزارش روزنامه های آن زمان باکو اثبات می شود

سخنرانان بعدی بارها از این صحنه افتتاح کنگره یاد کرده‌اند، که در آن حضار مجلس شمشیرها و خنجرها و تپانچه‌های خود را برای نبرد با امپریالیسم «برهنه» می‌کردند.^{۸۸} به نظر نمی‌رسید که در مذاکرات بعدی این کنگره دیگر این درجه از شور و هیجان عاری از دید انتقادی تکرار شده باشد. یک مجلس چند-ملیتی با ۲،۰۰۰ تن عضو برای کارکردن آماده‌گی ندارد؛ بنابراین کنار واقعی در پشت درهای بسته به دست دو «فراکسیون» یا کمیته صورت داده شد، که به ترتیب نمایندگان اعضای حزبی و غیرحزبی کنگره بودند. ترجمه سخنان کارکنان کنگره را دشوار می‌ساخت. روسی و ترکی آذربایجانی و فارسی زبان‌های رسمی کنگره بودند.^{۸۹} ظاهراً برخی از نمایندگان آذربایجانی و ازبک ترکی عادی را نمی‌فهمیدند و درخواست می‌کردند که مطالب به لهجه آنان نیز ترجمه شود. از ترجمه به زبان‌های کالموکی و چین و غیره نیز یاد شده است. با همه این مشکلات، نه تنها کنگره به سخنان رادک و بلاکون گوش داد، بلکه نمایندگان بیست و اندی از ملل مشرق‌زمین نیز سخن گفتند. پیدا است که رادک نگران بوده است مبادا دوستی مسکو ناپایدار و زودگذر از کار درآید:

صلح دائمی میان کشور کارگران و کشور استثمارگران غیرممکن است. بنابراین سیاست شرقی دولت شوروی نوعی مانور دیپلماتیک نیست، [به معنای] راندن خلق‌های مشرق-زمین در خط آتش به منظور رهاکردن آن‌ها و سودجویی برای جمهوری شوروی نیست... ما به واسطه سرنوشت

→
(*Arxiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik* (Leipzig), 1 (1922), 195-6)

روزنامه‌های سال ۱۹۲۰ باکو به آسانی در دسترس نیست؛ به نظر می‌رسد که خود آن نویسندگان هم به آن‌ها مراجعه نکرده است. اسنادی که او نام می‌برد احتمالاً به دلیل کمبود جا حذف شده‌اند، چنان‌که در سوابق غالب کنگره‌های حزبی پیش آمده است؛ برخی از این اسناد پس از کنگره در نشریه *Kommunisticheskii Internatsional* چاپ شدند.

88. *Iyi S'ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 72, 82.

89. *ibid.*, pp. 99-100.

مشترک به شما وابسته‌ایم: یا ما با خلق‌های مشرق‌زمین متعه می‌شویم و پیروزی پرولتاریای اروپای غربی را تسریع می‌کنیم، یا ناپود می‌شویم و شما هم در اسارت می‌مانید.^{۹۰}

سپس نماینده دیگری از مسکو، پاولوویچ، اعتراف مهمی که لنین در کنگره دوم کمینترن کرده بود تکرار کرد و توضیح داد که «با کمک کشورهای پیشرو پرولتاریایی، خلق‌های واپس‌مانده می‌توانند وارد نظام شوروی شوند و از طریق یک مرحله معین با پرهیزکردن از مرحله رشد سرمایه‌داری به کمونیسم برسند».^{۹۱}

اما کنگره از لحظات ناراحت‌کننده خاص خود نیز خالی نبود. پیوند ماهرانه‌ای که لنین میان سرنوشت پرولتاریای تحت ستم اروپا و خلق‌های تحت ستم آسیا زده بود، در آن مجلس رنگارنگ باکو کمتر قانع‌کننده می‌نمود. موضوع دشوار دیانت کنار گذاشته شد.^{۹۲} با این حال، برقرار کردن یک معادله دائمی میان پرولتاریای غرب و دهقانان شرق، چه در عمل و از لحاظ تعالیم مارکسیسم، کار دشواری بود. رهبران کمینترن و ملل مشرق‌زمین در تنفر مشترک، بر پایه‌های متفاوت ولی نه مخالف، از «امپریالیسم انگلیس» هدف مشترکی داشتند. آنچه باعث اتحاد آن‌ها می‌شد پیش و بیش از همه عبارت بود از چشم‌انداز نبرد مشترک با یک دشمن مشترک. کنگره باکو در لحظه‌ای اجلاس می‌کرد که اعتقاد به انقلاب جهانی به اوج خود رسیده بود، و خود آن کنگره فراورده همین اعتقاد بود. اگر آن امید برآورده می‌شد، همه به کام خود می‌رسیدند. موتیشف، یکی از نمایندگان قفقازی، این نکته را در مورد ترکیه چنین بیان کرد:

جنبش مصطفی‌کمال یک جنبش آزادی‌بخش ملی است. ما از

90. *ibid.*, p. 70.

91. *ibid.*, p. 144.

۹۲. سازمانی که خود را «سازمان انقلابی هنری در ترکستان» می‌نامید از تاشکند درخواستی به کنگره فرستاد و تقاضای کمک برای «۳۱۵ میلیون مردم ستمکش هندوستان» را کرد، ولی خواهش کرد که «این کمک بدون مداخله در زندگی خانوادگی یا مذهبی مردمی که در انتظار رهایی از یوغ سرمایه‌داری و امپریالیسم به سر می‌برند داده شود» (*ibid.*, p. 106)؛ هیچ اثری از بحث دربارهٔ مسأله در کنگره دیده نشده است.

آن پشتیبانی می‌کنیم، اما همین که نبرد با امپریالیسم به پایان رسید ما معتقدیم که این جنبش به انقلاب اجتماعی می‌انجامد. ۹۳.

هیچ نماینده‌ای آن قدر بزدل نبود که بپرسد اگر این اعتقاد راست درنیامد چه خواهد شد.

تعارض بالقوه میان دو سیاست جانشین یکدیگر، یعنی پشتیبانی از جنبش‌های بورژوازی آزادی ملی که خواهان اتحاد با روسیه شوروی بودند یا پشتیبانی از احزاب کمونیست محلی در کشمکش با بورژوازی ملی، در بحث مربوط به احکام لنین و رای در کنگره دوم کمینترن حل نشده بود. این تعارض، که به آسانی ممکن بود به صورت دوراهی میان مصلحت‌بینی انقلابی و انترناسیونالیسم انقلابی خشک نشان داده شود، در کنگره باکو نیز به هیچ روی تخفیف نیافت. برعکس، رویداد پیش‌بینی نشده و خارج از برنامه‌ای در این کنگره پیش آمد که پیش درآمد آن دوراهی دشواری بود که اندکی بعد سیاست شوروی در زمینه‌های دیگر در عمل با آن روبه‌رو شد - یعنی اختیارکردن یکی از دو شق نادیده گرفتن منافع ملی ظاهری و دست‌زدن به کاری که سازش‌دادنش با اصول انقلابی دشوار بود. گفتگوی رادک و انورپاشا در ۱۹۱۹ در برلن، تخم این عزم جزم را در ذهن انور کاشته بود که برای اعاده حیثیت خود از روسیه شوروی استفاده کند و انتقام خود را از دشمن اصلی‌اش، بریتانیای کبیر، بگیرد. در تابستان ۱۹۲۰، هنگامی که انور وارد مسکو شد تا آمادگی خود را برای خدمت به دولت شوروی اعلام کند، سرمایه او عبارت بود از استعدادهای نظامی و اداری فراوان و تنفر تند و سخت‌جان از بریتانیای کبیر، که فاتح وطن او باعث سرگردانی خود او بود. آنچه در گفتگوهای بعدی گذشت معلوم نیست. اما شواهد فراوان نشان می‌دهد که در مسکو با او دوستانه رفتار کردند، و این گزارش که لنین او را به حضور پذیرفت باورکردنی است. ۹۴. رهبران شوروی انور را با اعتنای کافی به عنوان متفق بالقوه‌ای در سیاست شرقی خود در نظر گرفتند و اجازه دادند که

93. *ibid.*, p. 159.

94. W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951). p. 132;

پیداست که این خبر از ناحیه خود انور سرچشمه گرفته است.

در کنگرهٔ خلق‌های مشرق‌زمین باکو حضور یابد. ۹۵
 اما مشکلات آغاز شد. انقلاب «ترک‌های جوان» در ۱۹۰۸ در وهلهٔ
 اول ناسیونالیستی بود، و لذا «ضدامپریالیستی». با قدری مسامحه ممکن
 بود آن را بورژوازی نامید. اما این انقلاب به هیچ روی دموکراتیک نبود؛
 زحمت‌کشان نیز، خواه پرولتاریا و خواه دهقانان، در آن دخالتی نداشتند.
 در سوابق پر سروصدای انور پاشا هیچ چیزی حکایت از این نداشت که
 این مرد مدافع پرولتاریا یا ملیت‌های تحت ستم باشد. او یکی از
 گردانندگان کشتار معروف ارمنیان بود؛ و در کنگره هیأت نمایندگی
 بزرگی از ارمنستان حضور داشت. بر پایهٔ این فرض که کنگرهٔ باکو
 دیدارگاهی است برای کسانی که به هر بهانه‌ای از امپریالیسم بریتانیا
 نفرت دارند، مقدم انور پاشا را گرامی داشتند. بر پایهٔ هر فرض دیگری
 آن مرد دشمن آشکار کمابیش همهٔ هدف‌های کنگره بود. بدتر از این،
 انور دشمن سوگندخوردهٔ کمال بود، و به درستی گمان می‌رفت که خیال
 دارد او را از مسند قدرت در ترکیهٔ نوین براندازد. ترک‌های حاضر در
 کنگره از امپریالیسم بریتانیا بیزار بودند و غالباً به انقلاب ملی کمال در
 ترکیه دل‌بستگی داشتند (روشن نیست که این افراد به هیچ معنای دیگری
 انقلابی بوده باشند)؛ ولی حاضر به همنشینی با انور نبودند. بنابراین
 حامی اصلی انور در باکو شخص زینوویف بود. این امر آن قدر که در نگاه
 اول به نظر می‌رسد تعارض‌آمیز نبود. انور دستمایهٔ بالقوهٔ سیاست خارجی
 شوروی بود؛ اما کسی نمی‌توانست به آسانی او را طرفدار رهایی ملی یا
 انقلاب جهانی وانمود کند، مگر به این معنی که سیاست شوروی را بتوان
 خود به خود از پیش برندهٔ این دو امر دانست.

۹۵. انور در نامه‌ای خطاب به زک، مورخ ۲۶ اوت ۱۹۲۰، می‌نویسد: «پریروز
 يك پیمان دوستی ترکیه و روسیه امضا کردیم؛ به موجب این پیمان روس‌ها با طلا
 و انواع وسایل دیگر از ما پشتیبانی می‌کنند (F. von Rabenau, *Seeckt: Aus
 seinem Leben, 1918-1936* (1940), p.307)؛ بنابر نوشتهٔ فیشر، انور «کوشید که
 در گفتگوهای روسیه و ترکیه نقش میانجی بازی کند، و خود را در مقام نمایندهٔ
 واقعی ترکیه قرار دهد»؛ شواهد مطلب ناچیز است، ولی قرارداد مورد اشاره ظاهراً
 بیشتر به فعالیت‌های خود انور مربوط بوده است تا به دولت آنقره.

۹۶. بنابر گفتهٔ زینوویف، يك استاد دانشگاه که از نمایندگان ترك بود «علناً
 گفت که ترکیه از روسیه هیچ چیزی به جز اسلحه نمی‌خواهد»
 (*Kommunisticheskiï internatsional*, No. 14 (6 November 1920), col. 2943).

راه سازش پیدا شد. انور شخصاً در تالار کنگره ظاهر نشد. اما اعلامیه‌ای از محل خطابه خوانده شد - که بدون «سروصدا» و «اعتراض» حضار هم نگذشت - که در آن انور اظهار تأسف می‌کرد از این که «ناچار» شده است «در جانب امپریالیسم آلمان» بجنگد، و می‌گفت که «اگر روسیه امروز آن روز وجود می‌داشت و برای هدف کنونی خود می‌جنگید» انور نیز صمیمانه جانب آن را می‌گرفت. آخر این که انور ادعا می‌کرد که نمایندگی «اتحادیه‌ای از سازمان‌های انقلابی مراکش، الجزایر، تونس، طرابلس، مصر، عربستان، و هندوستان» را برعهده دارد (که به نظر می‌رسد برای این منظور جعل شده بود). پس از آن اعلامیه «نماینده» دولت انقره خوانده شد، که او نیز به عنوان ناظر در کنگره باکو حاضر شده بود. در اعلامیه او دوستی صمیمانه «دولت ملی و انقلابی» ترکیه و روسیه انقلابی با ظرافت تمام مورد تأکید قرار گرفته بود. سپس بلاکونی از طرف هیأت رئیسه کنگره قطعنامه‌ای را ارائه کرد، که زینوویف از مسند ریاست، به رغم تقاضاهایی که به صدای بلند برای بحث در این باره داده می‌شد، آن را تصویب شده اعلام کرد. در این قطعنامه پس از برخی ملاحظات کلی درباره انقلاب ترکیه، برضد «آن عده از رهبران جنبش که در گذشته دهقانان و کارگران را به نفع یک گروه امپریالیستی به کشتارگاه کشانده‌اند» هشدار داده می‌شد (که ممکن بود آن را نوعی سرزنش انورپاشا تعبیر کرد)، و از این گونه رهبران می‌خواست که با خدمت به مردم زحمت‌کش اشتباهات گذشته خود را جبران کنند (که در را برای به‌کار گماشتن او در آینده باز می‌گذاشت). ۹۷. این جریانات دقیقاً چه تأثیری در کنگره داشته‌اند، مطلبی است که تحقیق آن دیگر مقدور نیست. اما داستان درآمدن انور پاشا در نقش طرفدار انقلاب جهانی در محافل سوسیالیست اروپا دهان به دهان می‌گشت. شش هفته بعد، زینوویف هنگام خواندن آن قطعنامه، که حتی اندکی دستکاری هم شده بود، برای نمایندگان کنگره هاله مورد بازخواست قرار گرفت و در مدافعه از آن دچار دشواری شد. ۹۸. برای انتقادکنندگان بسیار آسان بود که از یک

97. I 'S'ezd Narodov Vostoka (1920), pp. 108-18.

98. USPD: *Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 159-61.

زندگی سیاسی انور تا پایان پرحادثه بود. پس از افتضاح باکو به مسکو بازگشت،

طرف چنین استدلال کنند که «ترک‌ها، ایرانی‌ها، کره‌ای‌ها، هندوها، و چینی‌ها» نه به‌سوی «کمونیسم مسکو بلکه به سوی قدرت سیاسی مسکو روی آورده‌اند»^{۹۹}، و از طرف دیگر بگویند که کمینترن از «سوسه» در نظر گرفتن خلق‌های مشرق‌زمین به عنوان مهره‌های شطرنج در جنگ دیپلماتیک با متفقین اروپا، در امان نیست. ۱۰۰ در موقعیت باکو همه این عناصر حضور داشتند و در زمینه اصلی شور و شوق صمیمانه انقلابی نقش می‌شدند.

اهمیت این ماجرای ناراحت‌کننده در انتقاداتی که بعدها مطرح شد احتمالاً بیش از تألیفی بود که در خود کنگره داشت. مذاکرات علنی در فضای توفیق و تبریک متقابل به پایان رسید. کنگره دو بیانیه - یکی خطاب «به خلق‌های مشرق‌زمین»، دیگری خطاب «به کارگران اروپا، امریکا، و ژاپن»^{۱۰۱} - و چند قطعنامه صادر کرد. قطعنامه اول از «دهقانان ستم‌کش شرق» دعوت می‌کند که «در مبارزه انقلابی خود از پشتیبانی کارگران انقلابی غرب، از پشتیبانی بین‌الملل کمونیستی و کشورهای شوروی حال و آینده مطمئن باشند، و حکومت شوروی را در شرق تأسیس کنند».^{۱۰۲}



و پس از عقد پیمان ۱۶ مارس ۱۹۲۱ میان شوروی و ترکیه به باکو رفت تا برضد کمال به‌دسیسه‌چینی‌پردازد؛ بنابر نوشته فیشر (Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 387) کمال به دولت شوروی اعتراض کرد، و آن دولت جلو فعالیت او را گرفت. انور اجازه گرفت که به بخارا برود؛ برای اطلاع درباره ماجراهای بعدی و مرگ او نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۱۱.

۹۹. چنان که لئونگه در کنگره تور گفت

(*Parti Socialiste: 18^e Congrès National* (1921), p. 403).

۱۰۰. چنان که مارتوف در کنگره هاله مدعی شد (*USPD: Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), p. 214) هیلفردینگ قبلاً گفته بود که کنگره باکو هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد، و چیزی جز بازی قدرت نیست *ibid.*, p. 189. از ماجرای انور که بگذریم، دفاع زینوویف در هاله از ضرورت هماهنگ کردن انقلاب‌های شرق و غرب خالی از توفیق نبود (*ibid.*, pp. 161-3).

۱۰۱. کنگره این بیانیه‌ها را علی‌الاصول و بدون دیدن متن تصویب کرد (*Iy is"ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 183-6. 102. بیانیه‌ها در سوابق کنگره

نیامدند، ولی در نشریه کمینترن چاپ شدند

Kommunistischeski Internatsional, No. 14 (6 November 1920), cols. 2941-4.

102. I *S"ezd Narodov Vostoka* (1920), pp. 183-6.

قطعه‌نامه دوم به دهقانان توصیه می‌کند که زمین‌ها را تصرف کنند و «فاتحان سرمایه‌دار خارجی» و «زمین‌داران، ستمگران بورژوا، و سایر ستمگران داخلی» را بیرون برانند. ۱۰۲ به موجب قطعه‌نامه سوم، کنگره يك «شورای تبلیغات و عمل» تشکیل می‌دهد که باید برای اجرای سیاست‌های مصوب کنگره اقدام کند. این شورا، که در آن چهل و هفت تن از پیش از بیست ملیت شرکت داشتند، می‌بایست هر سه ماه يك بار در باکو اجلاس کند، و در این فاصله امور آن به دست هیأت‌رئیس‌های مرکب از هفت نفر، از جمله دو نماینده کمینترن که دارای حق وتو بودند، اداره شود. این شورا می‌بایست شعبه‌ای هم در تاشکند و «در سایر مراکزی که لازم بداند» تشکیل دهد. ۱۰۲ آخرین اقدام کنایی کنگره شرکت در تشییع‌جنازه بیست و شش کمیسر بلشویک بود که گویا به تحریک بریتانیا و به دست نیروهای «سفید» در سپتامبر ۱۹۱۸ کشته شده بودند و جنازه آن‌ها تازه به باکو رسیده بود. ۱۰۵

از کنگره باکو در سوابق خود کنگره به نام نخستین کنگره خلق‌های مشرق‌زمین یاد می‌شود، اما این کنگره دنباله‌ای نداشت و چندان سازمانی هم از خود برجا نگذاشت. شورای تبلیغات و عمل در باکو برپا شد و نخستین گزارش خود را در نوامبر ۱۹۲۰ برای کمیته اجرایی کمینترن فرستاد. ۱۰۶ در دسامبر همان سال انتشار نخستین شماره نشریه‌ای به نام «خلق‌های شرق» به زبان‌های روسی، ترکی، و فارسی و عربی ۱۰۷ از طرف شورا اعلام شد. بعد از آن از فعالیت‌های این شورا چندان سابقه‌ای در دست نیست. ناپدید شدن سریع شورا و نشریه آن ۱۰۸ شاید یکی از نتایج امضای قرارداد بازرگانی انگلیس و شوروی در مارس ۱۹۲۱ بوده است؛ این نکته همچنین دشواری برپا کردن ارگان‌های سیاسی مؤثر را بیرون از

103. *ibid.*, pp. 199-206.

104. *ibid.*, pp. 211-12, 19-20.

105. *ibid.*, pp. 223-4;

برای این رویداد نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۱۷، پانویس ۱۷۹.

106. *Kommunisticheskij Internatsjonal*, No. 15 (20 December 1920), col. 3367.

107. *ibid.*, cols. 3437-4;

هیچ نسخه‌ای از این نشریه به دست نیامد.

۱۰۸. بنابر پانویسی در مجموعه آثار استالین، «شورا تا نزدیک به يك سال وجود داشت» (Stalin, *Sochineniya*, iv, 439).

مسکو نشان می‌دهد. اما با آن که کار شورای تبلیغات و عمل باکو به جایی نرسید، افزایش علاقه به مسائل شرق در نیمه دوم سال ۱۹۲۰ باعث ایجاد نهاد مهمی شد. در مناظرات دومین کنگره کمینترن پیشنهاد ثمربخشی از طرف نماینده هند هلند مطرح شده بود، و آن این که کمینترن رهبران کمونیست را از کشورهای شرقی برای دیدن يك دوره شش‌ماهه به منظور پیدا کردن آمادگی برای کار کردن در میان مردم خود به مسکو دعوت کند.

ما باید این‌جا در مسکو به انقلابیان شرقی امکان بدهیم که تعلیمات نظری ببینند تا شرق دور بتواند به صورت عضو زنده بین‌الملل کمونیستی درآید. ۱۰۹

پیش از آن نیز يك آموزشگاه تبلیغاتی در تاشکند تأسیس شده بود، که در آن جوانان بااستعداد ملل شرقی را از درون و بیرون مرزهای «ج ش ف س ر» تعلیم می‌دادند تا به عنوان تبلیغاتگر و رهبر انقلابی در کشورهای خود کار کنند. ۱۱۰ در پاییز ۱۹۲۰ سازمان جدیدی به نام «مؤسسه مطالعات شرقی» بر شالوده‌های «مؤسسه زبان‌های شرقی لازارفسکی» بنا شد، و وظیفه تعلیم‌دادن به «کسانی که خود را برای فعالیت عملی در شرق یا در ارتباط با شرق آماده می‌کنند» به آن واگذار شد. ۱۱۱ سپس در آوریل ۱۹۲۱ با فرمان کمیته مرکزی اجرائی سراسری «دانشگاه کمونیستی رنجبران شرق» تأسیس شد، که در آن، کسانی را که «بر زبان روسی تسلط ندارند» به زبان‌های ملی دانشجویان تعلیم می‌دادند و برای کار سیاسی آماده می‌ساختند. ۱۱۲ این دانشگاه وابسته به نارکومناتس بود و

109. *Der Zweit eKongress der Kommunist. International Hamburg, 1921*, pp. 195-6.

۱۱۰. این مدرسه مدام موجب نگرانی دولت انگلستان بود، زیرا دولت انگلستان آن را لانه تربیت انقلابیان هندوستان می‌دانست؛ دولت شوروی در نوامبر ۱۹۲۱ صریحاً اطمینان داد که «هیچ مدرسه تبلیغاتی برای ترقیب فرستادگان به هند در تاشکند وجود ندارد»، ولی دولت انگلیس مسلماً این گفته را با قید احتیاط قلمی کرد (24), p. (1927), *Anglo-Sovetskie Otnosheniya, 1917-1927*. بناسپر

نوشته کاستانیه، این مدرسه در آن زمان ۳۰۰ شاگرد داشته است (48), li (1922), *Revue du Monde Musulman*.

111. *Novyi Vostok*, i (1922), 456.

112. *Sobranie Uzakonenii, 1921*, No. 26, art. 191.

برویدو، معاون کمیسر خلق در امور ملیت‌ها، ریاست آن را برعهده داشت. افراد کشورهای شرقی، از بیرون و درون «ج ش ف س ر» برای دوره‌های چهار تا پنج ساله وارد این دانشگاه می‌شدند، و قاعده بر این بود که دانشجویان دوره‌های هشت یا نه ماهه در مسکو و سپس به مدت‌های کوتاه‌تری برای کار تبلیغاتی عملی به میدان عمل بروند. در پایان سال اول گویا ۷۰۰ تن دانشجو از ۵۷ ملیت‌گوناگون در دانشگاه مشغول تحصیل بودند، و شعبه‌هایی در ترکستان و باکو و ایرکوتسک در دست تأسیس بود. ۱۱۲ در پایان ۱۹۲۱ تلاشی صورت‌گرفت برای بسیج‌کردن کارشناسان مسائل شرقی موجود در روسیه (چون منابع‌حزبی در این زمینه ناچیز بود)، و برای این کار «انجمن علمی شرق‌شناسان روسیه» تأسیس شد و نشریهٔ وزین و غالباً فاضلانهای نیز به نام «نوی ووستوک» («شرق نوین») به مدیریت پاولوویچ انتشار یافت که توانست روش‌های دیرین و انقلابی روسیه را در قبال ملل مشرق‌زمین یک‌جا جمع کند، و تا چند سال ارگان مقتدر نظریات محافل دولتی بود. ۱۱۲

بدین ترتیب اگرچه دیری نگذشت که ایمان ساده به انقلاب جهانی همزمان در کشورهای صنعتی غرب و مستعمرات شرق، که الهام‌بخش اصلی کنگرهٔ باکو بود، ناپدید شد، آنچه از این جریان برجا ماند عبارت بود از اعتقاد محکم به اهمیت آسیا چه در سیاست انقلابی و چه در سیاست داخلی، و اعتقاد به ضرورت نیرو گرفتن از شرق برای روبه‌رو شدن با جهان دشمن‌خوی سرمایه‌داری غرب. کنگرهٔ باکو دست‌کم نقش کنایی خود را در بازگرداندن جنبهٔ دوگانهٔ سرنوشت روسیه به سیاست شوروی در شرق و غرب، در آسیا و اروپا، بازی کرد. بیان‌کردن مضمون این سرنوشت به زبان انقلابی آسان بود. استالین در پایان یکی از سخنرانی‌های خود، به زبان بلیفی که خلاف رسم معهود او است، این مضمون را بیان می‌کند. این سخنرانی دوماه پس از کنگرهٔ باکو به مناسبت سومین سالگرد انقلاب ایراد شد:

113. *Revue du Monde Musulman*, li (1922), 46-8;

به نظر می‌رسد که این مطلب از جزوه‌ای به قلم بروید و دربارهٔ نخستین سالگرد این دانشگاه گرفته شده است. چهارمین سالگرد آن در ۱۹۲۵ با سخنرانی استالین جشن گرفته شد (*Sochineniya*, vii, 133-52).

114. *Novyi Vostok*, i (1922), 454; *Revue du Monde Musulman*, li (1922), 49-53.

روسیه با تغییر دادن کلام معروف لوتر می‌تواند بگوید: «من این‌جا ایستاده‌ام، در مرز میان جهان کهن سرمایه‌داری و جهان نوین سوسیالیسم؛ این‌جا، در این مرز، تلاش‌های پرولتاریای غرب را با تلاش‌های روستاییان شرق به هم می‌آمیزم تا جهان کهن را نابود کنم. خدای تاریخ مرا کمک کناد.» ۱۱۵

به‌علاوه، با افزایش نومییدی بر اثر تأخیر انقلاب در غرب، تکیه بر کمکی که باید از شرق برای پیراندازی نهایی قدرت‌های سرمایه‌داری می‌رسید روز به روز سنگین‌تر شد. لنین در آخرین مقاله منتشر شده‌اش، «کمتر، ولی بهتر»، به کندی کشورهای غربی در «تکمیل تحول خود به سوی سوسیالیسم» توجه می‌کند و خود را با این فکر تسلیت می‌دهد که «شرق سرانجام وارد جنبش انقلابی شده‌است» و می‌گوید که «روسیه، هندوستان، چین، و غیره، اکثریت عظیم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند.» ۱۱۶ کنگره باکو را می‌توان به درستی سرآغاز این روند نامید - روند دعوت از شرق برای جبران کمبود وزنه انقلاب در غرب. سیاست خارجی شوروی خواه می‌بایست در خط انقلابی سیر کند و خواه در همان قالب دیرین منافع ملی شکل بگیرد، می‌توان گفت که شناسایی کامل اهمیت نقش مشرق‌زمین در تعیین مسیر این سیاست از زمستان سال ۲۱-۱۹۲۰ آغاز می‌شود.

115. Stalin, *Sochineniya*, iv, 393.

116. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 415-17.

نپ در سیاست خارجی

تابستان ۱۹۲۰ آخرین دوره‌ای بود که اعتقاد به نزدیک بودن انقلاب اروپا عامل مسلط سیاست خارجی شوروی را تشکیل می‌داد. جنگ لهستان و وقفه‌ای که این جنگ در تجدید مناسبات روسیه با اروپای غربی پدید آورد، انگیزه تازه‌ای برای تبلیغات انقلابی بود؛ پیروزی‌های نمایان ارتش سرخ نیز برای نخستین بار پس از زمستان ۱۹۱۸-۱۹ به نظر می‌رسید که چشم‌انداز انقلاب اروپا را باز کرده است. اما با شکست ارتش سرخ در جلو ورشو و آتش‌بس ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰، که بدترین تعبیرش شکست قدرت شوروی بود و بهترین تعبیرش نوعی توازن نیروها، انقلاب جهانی بار دیگر به صورت خواب و خیالی در آینده درآمد و سیاست خارجی باز بیش از هر چیز به بازی‌ها و گفتگوهای دیپلماتیک وابسته شد. در پایان اکتبر ۱۹۲۰، دیگر بریتانیای کبیر نیز، که در این ایام مهم‌ترین حریف شوروی در بازی دیپلماتیک به‌شمار می‌رفت، حاضر بود رویدادهای تابستان ۱۹۲۰ را نوعی اتفاق گذران تعبیر کند و دنباله آن رشته‌ای را که در جریان آن اتفاق موقتاً از دست نهاده بود از نو به دست بگیرد. مذاکرات از سر گرفته شد و با امضای قرارداد بازرگانی انگلیس و شوروی در مارس ۱۹۲۱ به نتیجه رسید.

حرکت چند ماه میان مه تا اکتبر ۱۹۲۰، اگرچه به یک معنی بازگشتی بود از مسیری که پیش از این رویدادها آغاز شده بود و به محض پایان یافتن آن رویدادها آن مسیر از پی گرفته شد، بر مناسبات شوروی با جهان خارج تأثیر ژرفی برجا گذاشت. در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ احساس آسایش از تصور پایان گرفتن جنگ داخلی و میل شدید به صلح و سازندگی سیاست‌جویی را به روی کار آورده بود. در پاییز

۱۹۲۰ نیز آن عواملی که در سیاست شوروی طرفدار سازش موقت با جهان سرمایه‌داری بودند تقویت شدند. تحمیل يك دورهٔ مخاصمهٔ جدید به «ج ش ف س ر» دشواری‌های زندگی مردم را که به حد تحمل‌ناپذیری رسیده بود دشوارتر کرد، و فروریزی دستگاه ازهم‌گسیختهٔ اقتصاد را يك مرحله پیش‌تر آورد. نارضایی‌ها و اغتشاش‌های دهقانان، که در پاییز ۱۹۲۰ برای نخستین بار به مرحلهٔ خطرناکی رسید، لازم می‌آورد که در تنش سیاست اقتصادی داخلی قدری راحت‌باش داده شود و وضع مادی زندگی قدری بهبود یابد، و دستیابی به این هدف در آیندهٔ نزدیک فقط از راه توافق با سرمایه‌داران خارجی میسر می‌شد. ایمان به کمک انقلابی پرولتاریای اروپا باز هم به نوبیدی انجامیده بود. دستگاه کمینترن همان سیاست‌های خشک و سازش‌ناپذیر کنگرهٔ دوم را در عمل ادامه می‌داد، اما کشور روسیه به سوی آن حال و هوایی پیش رفت که نپ آن را هم ممکن و هم ناگزیر ساخته بود؛ سیاست خارجی آشتی و سازش با جهان سرمایه‌داری نتیجهٔ طبیعی نپ بود.

در عین حال، جنگ با لهستان و آخرین مراحل جنگ داخلی با نوعی دگرگونی احساس در همهٔ بخش‌های تودهٔ مردم همراه بود که تحلیل آن دشوارتر است. حتی پیش از ۱۹۲۰، مخاطرات جنگ و اعتبار و قدرت روزافزون رژیم، که در آغاز کار احتمال بقایش زیاد به نظر نمی‌رسید، اگر دلبستگی تودهٔ مردم را به نظام نوین برنمی‌انگیخت باری تحمل و تساهل آن‌ها را برای قبول آن باعث می‌شد. هیچ کارگر و هیچ دهقانی به‌طور جدی مایل به بازگشت «سفیدها» نبود؛ و کمکی که «سفیدها» از خارجیان دریافت می‌کردند، به نبردی که در مقابل مداخله‌گران دز دفاع از جمهوری جوان صورت می‌گرفت نوعی رنگ و احساس ملی می‌داد. هجوم لهستان به خاک روسیه در مهٔ ۱۹۲۰ سرانجام آتش میهن‌پرستی را در «ج ش ف س ر» بار دیگر شعله‌ور ساخت. حتی زینوویف هم اهمیت این دستمایهٔ تازه و امکان سود برگرفتن از آن را فوراً دریافت.

۱. مداخلهٔ ژاپن در تحریک واکنش میهن‌پرستانهٔ بیش از مداخلهٔ متفقین غربی مؤثر بود، پاره‌ای به این سبب که جنگ روسیه و ژاپن را به یاد می‌آورد، و پاره‌ای این که مداخلهٔ ژاپن به طرز آشکاری از آمال عظمت‌طلبی ملی ژاپن سرچشمه می‌گرفت. به این دلیل نمایندگان بریتانیا و آمریکا در مسکو هر دو می‌کوشیدند استفاده از نیروهای ژاپنی را ناچیز وانمود کنند.

جنگ دارد ملی می‌شود. نه تنها بخش‌های پیش‌رفته توده دهقانان بلکه حتی دهقانان ثروتمند نیز با دسائس زمین‌داران لهستان مخالف‌اند. ... ما کمونیست‌ها باید در پیشاپیش این جنبش ملی حرکت کنیم، که از پشتیبانی تمام جمعیت برخوردار است و روز به روز نیرومندتر می‌شود.^۲

در فضای سرمست‌کننده پیشروی پیروزمندان در قلب لهستان، و کنگره دوم کمینترن، عرق میهن‌پرستی نیز مانند تپش انقلابی شورانگیز و مردافکن بود، و آثار آن هم دست‌کم به همان اندازه پایدار می‌نمود. نکته مهم دیگر این که جنگ لهستان روند تدریجی آشتی با افراد طبقات پیشین اداری و دیوانی را، که به نام کارشناس و بوروکرات رفته‌رفته به خدمت حکومت شوروی بازمی‌گشتند، تسریع کرد - و این آشتی نه تنها به این معنی بود که مخالفان پیشین این حکومت هدف‌ها و سیاست‌های آن را به‌طور مشروط پذیرفته‌اند، بلکه باعث می‌شد که آن هدف‌ها و سیاست‌ها با سنت میهن‌پرستی روسی نیز، که زمانی منفور بلشویک‌ها بود، تلفیق شود.^۳ جنگ لهستان همچنین گام مهمی بود در راه تبدیل ارتش انقلابی سرخ به یک ارتش ملی. ارتش سرخی که در جنگ داخلی برنده شد بر گرد هسته‌ای از انواع افسران پیشین تزاری تشکیل شد - از افسران ارشد مانند واتستیس و سرگئی کامنف گرفته، که نخستین فرماندهان کل ارتش سرخ بودند و هر دو با درجه سرهنگی در ستاد کل امپراتوری خدمت می‌کردند، تا افسران جزء مانند توخاچفسکی، که در ارتش نوین خدمات درخشانی کرد و در ظرف یک سال به درجه ژنرالی رسید. تروتسکی می‌نویسد که لنین وقتی که در اوایل ۱۹۱۹ از

۲. «پراودا»، ۱۸ مه ۱۹۲۰؛ هیأت نمایندگی حزب کارگر بریتانیا در سفر روسیه از «قولد و رشد نوعی میهن‌پرستی جدید» در این ایام سخن می‌گوید (*British Labour Delegation to Russia, 1920: Report* (1920), p. 122).

۳. نگاه کنید به جلد اول، صص ۷-۴۶. در نخستین سال‌های حیات رژیم، اتهامی که عموماً مهاجران «سفید» به آن نسبت می‌دادند آن بود که رژیم شوروی منافع ملی روسیه را فدای آرمان‌های کمونیستی می‌کند: یک نمونه از این برداشت را می‌توان در کتاب پاسوالسکی دید *L. Pasvol'sky, Russia in the Far East* (N.Y., 1922), p. 140-1 نام وارونه فداکردن کمونیسم برای منافع روسیه، بعداً مطرح شد.

او شنید که ۳۰،۰۰۰ تن از این‌گونه افسران وارد ارتش سرخ شده‌اند، در شگفت شد و گفت که «در مقابل هر خائن دوپست آدم قابل اعتماد وجود دارد». ۲. هشتمین کنگره حزب در مارس ۱۹۱۹ با احتیاط استخدام این «کارشناسان نظامی» را تأیید کرده؛ و هنگامی که پیروزی به دست آمد سهم آن‌ها نیز در این پیروزی رفته رفته مورد تحسین قرار گرفت. در مارس ۱۹۲۰ تروتسکی با کلمات بلیغی از یک ژنرال پیشین ارتش تزاری، نیکولائف، ستایش کرد - که در خدمت ارتش سرخ و در نبرد با یودنیچ به دست «سفیدها» گرفتار و تیرباران شده بود. ۶. در مه ۱۹۲۰ پس از آغاز شدن جنگ لهستان بروسیلوف، آخرین فرمانده کل ارتش تزاری، تقاضا داد که وارد خدمت ارتش سرخ شود، و پیشنهاد کرد که کنفرانسی از افسران برجسته ارتش پیشین تزاری تشکیل دهد تا به بررسی وسایل و راه‌های کمک به سازمان‌گرفتن ارتش سرخ بپردازند. دولت شوروی این پیشنهاد را پذیرفت. ۷. نتیجه‌گیری کلی از انگیزه‌های پیچیده و گوناگون و آگاهانه و ناآگاهانه آن عده از افسران تزاری که به خدمت ارتش سرخ درآمدند کار بی‌فایده‌ای است. اما در بهار ۱۹۲۰ وفاداری ملی آن‌ها به حکومتی که به هر حال در کشورشان مستقر شده بود نقش مهمی بازی می‌کرد؛ و با پیش آمدن فرصت شرکت فعالانه در

4. L. Trotsky, *Moya Zhizn'* (Berlin, 1930), ii, 180;

لنین در یک سخنرانی به این گفتگو اشاره کرده است (Sochineniya, xxiv, 65).

5. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 302;

سوکولنیکوف، که در آن زمان، در غیاب تروتسکی، گزارشگر کنگره دز مسأله نظامی بود، از ده‌ها هزار کارشناس قدیمی، در ارتش سرخ سخن گفت (148, p. Vos'moi S'ezd RKP(B) (1933), نظامی مخالف، در کنگره با استخدام افسران ارتش پیشین مخالفت نکرد، ولی کوشید که نظارت بر رفتار آن‌ها را به دست کمیسرها شدیدتر کند.

6. *Kommunisticheski Internatsional*, No. 9 (22 March 1920), cols. 1423-4;

این مطلب در این کتاب تروتسکی تجدید چاپ شد:

L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas, Revalyutsiya*, ii (1924), i, 100;

ستایش‌های مشابهی نیز در همان کتاب دیده می‌شود (ibid., ii, i, 106-7).

7. ibid., ii, ii, 115;

نامه بروسیلوف که این پیشنهاد در آن مطرح شده بود در «پراودا» ی ۷ مه ۱۹۲۰ چاپ شد.

جنگ با یکی از دشمنان دیرین و دیرپای روسیه، یعنی لهستان، این جریان تحول به کمال خود رسید. رادک در مقاله‌ای که در اواخر ۱۹۲۰ در رثای سرگئی کامنف نوشته است می‌گوید که «در مدت سه سال جنگ داخلی گروه برگزیده‌ای از میان افسران قدیم تزاری تبلور یافته است که از درون با حکومت شوروی پیوند دارد.»^۸ اما این‌جا نیز تأثیر دوجانبه بود. ارتش سرخ با جذب افسران پیشین ارتش روسیه به درون خود و جلب وفاداری آن‌ها، سیر تحول خود را به سوی ارتش ملی جمهوری شوروی از پیش می‌برد. این‌جا نیز جنگ با لهستان زمینه مساعدی بود برای پرورش سنت میهن‌پرستی روسی.

بدین ترتیب در پاییز ۱۹۲۰، هنگامی که دوره دراز جنگ داخلی و جنگ بین‌المللی به پایان می‌رسید، راه برای برداشت تازه‌ای از سیاست خارجی نیز هموار می‌شد. در این سیاست بنا بر آن بود که دولت شوروی دفاع از منافع ملی را مورد تأکید قرار دهد و از موضع مخاصمه اصولی با همه دولت‌های سرمایه‌داری عقب‌نشینی کند و سیاستی در پیش بگیرد که برای معامله با دولت‌های سرمایه‌داری، به‌طور فردی یا جمعی، بر پایه مصلحت‌های متقابل آمادگی داشته باشد. اما اگر این تغییر در محل تأکید را واگردان اساس دید دولت شوروی بنامیم گزافه گفته‌ایم. در وضع جدید امر دنبال کردن انقلاب جهانی از برنامه حذف نشد، چنان که امر دنبال کردن منافع ملی نیز در وضع قدیم حذف نشده بود. در واقع طرح این استدلال همیشه امکان داشت که هر دو سیاست طریقه‌هایی برای دفاع از منافع ملی است، و بیشتر مکمل یکدیگرند تا جانشین یکدیگر. اگر رژیم شوروی توانسته بود از جنگ داخلی جان به‌در برد، پاره‌ای از اسباب رستگاری آن تبلیغات انقلابی بود که توده‌های مردم کشورهای سرمایه‌داری را هدف قرار می‌داد، و پاره‌ای استفاده از رقابت‌ها و دشمنی‌های متقابل در جهان سرمایه‌داری؛ پس رسیدن به این نتیجه طبیعی بود که ادامه بقا و سلامت این رژیم نیز نه تنها به ادامه آن تبلیغات بلکه به دامن زدن آتش آن رقابت‌ها و دشمنی‌ها بستگی دارد. بدین ترتیب در لحظه‌ای که مخالفت روزافزون کارگران جهان سرمایه‌داری با عمل ضد شوروی و بروز

8. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), pp. 67-8;

در يك ترجمه روسی که دو سال بعد منتشر شد
این قطعه حذف شده است. (*Vneshnyaya Politika Sovetskoi Rossii* (1923))

بحران اقتصادی، کشورهای غربی را به سوی همکاری با روسیه شوروی می‌راند، نیروهای متفاوت و در عین حال زورآوری نیز به رهبران شوروی حکم می‌کردند که سیاست تازه همکاری با جهان سرمایه‌داری را در پیش بگیرند. لنین در سخنرانی‌اش در کنفرانس حزبی مسکو در نوامبر ۱۹۲۰ این نغمه نوین را ساز می‌کند:

ما نه تنها فرصتی برای نفس تازه کردن داریم، بلکه به مرحله تازه‌ای رسیده‌ایم و موضع اساسی خود را در چارچوب دولت‌های سرمایه‌داری به دست آورده‌ایم.

می‌گویند و انمود کردن این که بلشویک‌ها «قول داده‌اند یا خواب دیده‌اند که می‌توانند فقط با نیروهای روسیه تنها تمام جهان را دیگرگون کنند، بیهوده است:

ما هرگز مرتکب این دیوانگی نشده‌ایم؛ ما همیشه گفته‌ایم که انقلابمان وقتی پیروز می‌شود که مورد پشتیبانی کارگران همه کشورهای قرار گیرد. چنین معلوم شد که آن‌ها فقط تا نیمه‌راه از ما پشتیبانی می‌کنند، زیرا دستی را که برای زدن ما بلند شده بود تضعیف کردند، ولی با همه این‌ها از این طریق کمکی به ما نکردند.^۹

مفهوم وجود یک جمهوری شوروی یا تعدادی جماهیر شوروی که در قلمرو امپراتوری پیشین تزار مانند جزیره‌ای در جهان سرمایه‌داری قرار گرفته باشند - مفهومی که در روزهای آغاز انقلاب موهوم شناخته می‌شد - رفته رفته شکل می‌گرفت. لنین در سخنرانی خود دوبار به نکته‌ای اشاره می‌کند که در این اوضاع ناگزیر مشغله عمده دیپلماسی شوروی را تشکیل می‌داد:

تا زمانی که از لحاظ اقتصادی و نظامی از جهان سرمایه‌داری ضعیف‌تریم، باید این قاعده را رعایت کنیم: باید آن قدر

9. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 485-6.

زیرک باشیم که از تضادها و تقابلهای میان امپریالیست‌ها استفاده کنیم. ... تعارض‌های میان حریفان خود را که از حل اقتصادی بسیار ژرف پدید می‌آیند باید از لحاظ سیاسی مورد استفاده قرار دهیم.^{۱۰}

لنین این بار نیز مانند گذشته ۱۱ خط سیاست جدید را نه به نام تغییر بلکه به نام تداوم ترسیم می‌کند. یک ماه بعد می‌افزاید که «استفاده از اختلاف میان کشورهای سرمایه‌داری به طوری که توافق آن‌ها دشوار گردد، یا تا آنجا که در توانایی ما است، آن را غیرممکن سازد، در سه سال گذشته خط اساسی سیاست ما بوده است.»^{۱۲} با این حال آن دوران پیشی و حزمی که لنین در نوامبر و دسامبر ۱۹۲۰ نشان می‌دهد در تضاد شدید با اظهارات خوش‌بینانه او در اوایل همان سال قرار می‌گیرد. از لحاظ سیاسی انقلاب تحکیم شده بود، چنان که درآمدن افسران ارتش تزاری و افراد بورژوازی پیشین به زیر پرچم بلشویک‌ها نشان می‌داد. از لحاظ اقتصادی استیصال آن از همیشه بیشتر بود، زیرا که پرولتاریای کشورهای پیشرفته‌تر به یاری آن نشتافته بود. آن دوراهی دشواری که مقدمات نپ را در داخل کشور فراهم می‌ساخت در عرصه جهانی نیز به نحو کمابیش نامحسوسی مناسبات دولت شوروی را با کشورهای خارجی به شکل تازه‌ای در می‌آورد.

اکنون که لنین ضرورت کنارآمدن با دولت‌های سرمایه‌داری را در نظر می‌گرفت، آنچه پیش از هر چیز و به‌طور مشخص برای او مطرح می‌شد عبارت بود از بستن قراردادهایی برای رفع دشواری‌ها و ناامنی‌های اقتصادی، از طریق به‌راه‌انداختن جریان واردات و برآوردن نیازهای مبرم، که لوکوموتیو و ماشین‌آلات فوری‌ترین اقلام آن‌ها بود. لنین در این زمان می‌نویسد:

ما باید آن قدر زیرک باشیم که بتوانیم با تکیه بر ویژگی‌های

10. *ibid.*, xxv, 498, 501.

۱۱. نگاه کنید به صص ۶-۹۵ بالا.

12. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 8.

جهان سرمایه‌داری و استفاده از حرص سرمایه‌داران برای مواد خام [از این جهان] امتیازاتی بگیریم که وضع اقتصادی ما را در میان سرمایه‌داران تقویت کند - هر قدر که این امر عجیب بنماید. ۱۳.

از لحاظ حصول این هدف به واسطه مذاکرات مفصل با کشورهای سرمایه‌داری، قرارداد غیررسمی مورخ ۱۵ مه ۱۹۲۰ با سوئد تا آن روز تنها دستاورد دولت شوروی بود. در مراحل اخیرتر جنگ لهستان پیمانی که در فوریه گذشته با استونی بسته شده بود با امضای پیمان‌هایی با لتونی و لیتوانی و فنلاند تکمیل شد. ۱۵ اما این پیمان‌ها اگرچه مجاری بازرگانی را باز کردند، خود امر بازرگانی را به جریان نینداختند. در سپتامبر ۱۹۲۰ لیتوینوف به اسلو رفت و با دولت نروژ مذاکرات مفصلی کرد، ولی نتیجه‌ای نگرفت. ۱۶ بالاتر از همه، مذاکرات بسیار مهمی که با دولت انگلیس در جریان بود بر اثر اختلاف لهستان به کلی متوقف شد. وقتی که کراسین پس از یک ماه غیبت در اوایل اوت به لندن بازگشت، و این بار کامنف را هم با خود آورد، فضای لندن به کلی عوض شده بود. لویدجورج فقط به نجات لهستان علاقه‌مند بود. ۱۷؛ محافل سیاسی مخالف روسیه شوروی باز جان تازه‌ای گرفته بودند؛ به بهانه‌هایی که هیچ ربطی به مسئله لهستان نداشت، از ادامه مذاکرات بازرگانی جلوگیری می‌شد؛ و در ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۰ به کامنف اخطار شد که خاک انگلیس را ترک کند - به این اتهام که در فروش جواهرات سلطنتی روسیه دست داشته، به روزنامه «دیلی هرالد» پول رسانده، با سازمان خرابکار «شورای عمل» در ارتباط بوده، و یک ماه پیش درباره شرایط پیشنهاد شده به لهستان

13. *Leninskii Sbornik*, xx (1932), 169.

۱۴. نگاه کنید به صص ۶-۲۰۵ بالا.

15. *SSSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i-ii (1924), No. 35, pp. 130-42.

۱۶. این مکاتبه به صورتی که از طرف دولت نروژ منتشر شده در این کتاب نیز آمده است:

Soviet Russia (N.Y.), 25 December 1920, pp. 642-5.

۱۷. لویدجورج، کراسین و کامنف را در روز ۴ اوت ۱۹۲۰ پذیرفت و به آن‌ها فشار آورد که پیشروی ارتش سرخ را متوقف کنند.

اطلاعات نادرستی به لویدجورج داده است. ۱۸ يك هفته بعد، کراسین اظهاریه‌ای انتشار داد و درباره «فعالیت‌های کامنف» از خود سلب مسؤولیت کرد. وضع غربی‌بی پیش آمده بود - نماینده يك دولت خارجی مسؤولیت اعمالی را که به همکاری نسبت می‌دادند انکار می‌کرد و انکار او می‌بایست رضایت‌بخش شناخته شود. اما در این هنگام دیگر ارتش سرخ در حال عقب‌نشینی کامل بود و ورائگل هم تعرض خود را در جنوب روسیه آغاز کرده بود. آن خوش‌خیالی تابستان ۱۹۱۹ بار دیگر برای لحظه کوتاهی بر سیاست بریتانیا مسلط شد. چند هفته پیش از آن ترس از این که ارتش سرخ زیر پرچم انقلاب جهانی خاک اروپا را درنوردد امکان ازسر گرفتن هر نوع مذاکره‌ای را با کراسین منتفی می‌کرد. اکنون امیدواری به این که رژیم شوروی به زودی در برابر ضربه‌های هماهنگ پیل‌سودسکی و ورائگل از پا درمی‌آید باز درست همان نتیجه را می‌داد. به گفته کراسین، «لویدجورج منتظر بود ببیند که آیا حکومت شوروی در زیر ضربه‌های لشکریان لهستانی از پای درمی‌آید یا نه». ۱۹ وقفه‌ای که در تابستان ۱۹۲۰ پیش آمد تا دل پاییز ادامه یافت.

پاره‌ای به سبب کندی پیشرفت مذاکرات با بریتانیای کبیر بود که در تابستان ۱۹۲۰ رهبران شوروی پس از حدود دو سال باز به ایالات متحده روی آوردند؛ و در حدود همان ایام محافل دولتی امریکا نیز رفته‌رفته در صدد بررسی امکانات بازرگانی با روسیه شوروی برآمدند. در دسامبر ۱۹۱۹ لنسینگ، وزیر خارجه امریکا، در نامه اداری محرمانه‌ای پیشنهاد کرد مؤسسه‌ای ایجاد شود با سرمایه ۱۰۰ میلیون دلار برای تأمین سرمایه بازرگانی با روسیه ۲۰ و ۲۱؛ و در مارس ۱۹۲۰ نخستین گزارش دعوت کراسین به لندن در آینده نزدیک باعث شد که حس رقابت دولت امریکا برانگیخته شود و به تحقیق مساله پردازد. ۲۲ اما در سراسر سال

۱۸. تقاضای اخراج کامنف در «تایمز» ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰ منتشر شد، و اتهامات او سه روز بعد؛ برای اطلاع درباره شوراهاى عمل و قضیه شرایط پیشنهاد شده به لهستان، نگاه کنید به صص ۴-۲۶۳.

19. L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 279.

20. *Foreign Relations of the United States, 1920*, iii (1936), 443;

از این طرح دیگر خبری نشد.

۲۱. از این طرح دیگر خبری نشد.

22. *ibid.*, iii, 706-7.

۱۹۲۰ نیروهای ضد شوروی همچنان بر صحنه مسلط بودند. در دسامبر ۱۹۱۹، ۲۴۹ تن از کمونیست‌های شناخته‌شده یا مظنون از نیویورک اخراج و به روسیه شوروی اعزام شدند - و این پیشامد در کشوری که پیش از آن همیشه به شورشیان سیاسی حق پناهندگی می‌داد سر و صدایی ایجاد کرد. در مارس ۱۹۲۰، پس از بازجویی علنی درباره سوابق و فعالیت‌های مارتنس در کمیته امور خارجه سنای امریکا، اقدام برای اخراج او آغاز شد. ۲۴ از نظر شوروی، سیاست امریکا همچنان خصمت دوپهلوی و سؤال‌انگیز خود را ادامه می‌داد. ایالات متحده مانند سایر متفقین در جنگ داخلی برضد رژیم شوروی مداخله کرده بود، هرچند اعتراض می‌کرد که سیاستش سیاست عدم مداخله است؛ مشارکت در محاصره اقتصادی «ج ش ف س ر» را منکر شده بود، ولی مانند سایرین برای جلوگیری از داد و ستد اتباع خود با روسیه شوروی گام‌های مؤثری برداشته بود. روز ۷ ژوئیه ۱۹۲۰ ایالات متحده همه موانع داد و ستد را با روسیه شوروی برداشت، اما در عین حال به دیپلمات‌ها و کارکنان کنسولگری‌های خود دستور داد که از هر اقدامی که «به‌طور رسمی یا غیررسمی، مستقیم یا غیرمستقیم، موجب تعاون یا تسهیل معاملات بازرگانی یا غیربازرگانی اتباع امریکا با آن کشور شود» خودداری کنند. ۲۵ سرانجام در اوت ۱۹۲۰، در پاسخ تقاضای دولت ایتالیا، آخرین وزیر خارجه ویلسون، کالبی، در یادداشتی که منتشر شد و تا مدت‌ها مشهور بود روش امریکا را تعریف کرد و گفت که «فرمانروایان کنونی روسیه يك دولت [نیستند] که با آن روابط مرسوم میان دول دوست بتواند برقرار شود». برعکس، آن‌ها «مکرراً و علناً مدعی شده‌اند که ناپلاند قراردادهای و تعهداتی با حکومت‌های خارجی امضا کنند، و حال آن که کمترین قصدی برای رعایت آن تعهدات یا اجرای آن قراردادهای ندارند». به‌علاوه این عقیده را اعلام کرده‌اند که «صرف وجود بلشویسم در روسیه، نگهداری حکومت خود آن‌ها، به وقوع انقلاب در همه کشورهای متمدن بزرگ بستگی دارد و بستگی خواهد داشت، و روشن کرده‌اند که قصد

23. *ibid.*, iii, 455-6.

24. *Senate Foreign Relations Committee: Russian Propaganda, Hearing ... to investigate Status and Activities of Ludwig C.A.K. Martens* (1920);

مارتنز سرانجام در ژانویه ۱۹۲۱ اخراج شد.

25. *Foreign Relations of the United States, 1920*, iii (1936), 717-19.

دارند به هر وسیله‌ای، از جمله البته نمایندگی‌های دیپلماتیک، این‌گونه جنبش‌های انقلابی را در کشورهای دیگر ترویج کنند». این یادداشت چیچرین را برانگیخت که پاسخی زیر عنوان «ابطال يك دروغ بورژوایی» در «ایزوستیا» بنویسد، که به دست مارتنس رسماً نیز به وزارت خارجه آمریکا تسلیم شد. اظهاریه چیچرین پس از توضیحات متداول درباره غیرواقعی بودن آزادی دموکراتیک بورژوایی صراحتاً اعلام می‌کند که روسیه شوروی همیشه تعهدات خود را رعایت کرده است - «حتی پیمان برست لیتوفسک [را]، که با خشونت بر روسیه تحمیل شد» - و «اگر دولت روسیه خود را ملزم به خوددازی از اشاعه ادبیات کمونیستی سازد، به همه نمایندگان آن در خارج دستور داده می‌شود که این تعهد را با کمال دقت رعایت کنند». اما چیچرین به‌رغم زبان ستیزه‌آمیزش، در پایان یادداشت خود با لحن آشتی‌جویانه‌ای اظهار امیدواری می‌کند که «در آینده نزدیک مناسبات عادی میان روسیه و ایالات متحده برقرار خواهد شد». ۲۶ دو هفته بعد تروتسکی در مصاحبه‌ای با جان رید به زمینه دیگری برای منافع مشترک میان روسیه شوروی و ایالات متحده قویاً اشاره کرد:

ما نه تنها می‌توانیم با دولت‌های بورژوایی زندگی کنیم، بلکه می‌توانیم در محدوده بسیار وسیعی با آنها کار کنیم. کاملاً روشن است که روش ما در قبال دشمنی در اقیانوس آرام از روی روش ژاپن و ایالات متحده در قبال ما معین می‌شود. ۲۷

در این لحظه بود - یعنی هنگامی که جنگ داخلی به پایان می‌رسید و فشارهای اقتصادی کمونیسم جنگی وضع داخل کشور را تحمل‌ناپذیر می‌ساخت، و تلاش‌های مجدانه دولت برای بازکردن باب روابط بازرگانی با بریتانیای کبیر و سایر کشورهای سرمایه‌داری به بن‌بست می‌رسید - که سلسله‌ای از اتفاقات به احیای نقشه‌ای انجامید که نخستین بار در ۱۹۱۸

۲۶. یادداشت کالبی و پاسخ چیچرین در این مأخذ آمده است:
Foreign Relations of the United States, 1920, ii (1936), 463-8, 474-8;

پاسخ چیچرین در «ایزوستیا» ی ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۰ منتشر شد.
27. L. Trotsky, *Kak Vooruzhalas' Revolyutsiya*, ii (1929), ii, 283.

مورد بحث قرار گرفته ۲۸ و هرگز به کلی فراموش نشده بود؛ پیشنهاد اعطای امتیاز در روسیه شوروی به سرمایه‌داران خارجی. طبیعی است در زمانی که روسیه شوروی برای رشد صنایع خود سخت به وارد کردن تجهیزات سرمایه‌ای از خارج نیازمند بود و در ازای آن هم جز منابع طبیعی غالباً استخراج‌نشده خود چیزی برای عرضه کردن نداشت، اندیشه جلب سرمایه خارجی با ارائه امتیاز استخراج این منابع مدام مطرح می‌شد. همچنین منطقی است که اندیشه‌ها مدام متوجه ایالات متحده آمریکا گردند و آن کشور را امیدبخش‌ترین منبع سرمایه برای سرمایه‌گذاری بشناسند، نه تنها به این دلیل که آمریکا چنین سرمایه‌ای در اختیار داشت، بلکه چون به آمریکا کمتر از سایر کشورهای پیشرو جهان سرمایه‌داری گمان دسیسه‌چینی سیاسی بر ضد حکومت شوروی می‌رفت. در یادداشتی که در مه ۱۹۱۸ به رابینز تسلیم شد اشاره شده بود که آمریکا می‌تواند «به‌طور فعال در استفاده از ذخائر دریایی شرق سیبری، ذغال و سایر معادن، و همچنین در ساختمان راه‌آهن و حمل و نقل دریایی در سیبری و روسیه اروپای شمالی مشارکت کند». از ساختمان راه‌های آبی داخل کشور، چه در شمال روسیه و چه در حوضه دن، به نام فرصت دیگری برای سرمایه‌آمریکایی نام برده شد، و پیشنهاد شد که «ایالات متحده در بهره‌برداری از برخی از زمین‌های کشاورزی وسیع و معروف با شیوه‌های نوین شرکت کند و در عوض سهم بزرگی از محصول را دریافت دارد». ۲۹ تمام برنامه بعدی اعطای امتیاز دولت شوروی به صورت خطوط کلی در این یادداشت ترسیم شده بود.

طرح امتیازات خارجی تا چندی در ردیف اول سیاست اقتصادی

۲۸. نگاه کنید به جلد دوم، صص ۶-۱۵۴.

29. *Russian-American Relations*, ed. C.K. Cummings and W. W. Pettit (1920), p. 211.

رابینز این نامه را همراه با گزارشی به تاریخ ۱ ژوئیه ۱۹۱۸ به وزارت خارجه آمریکا ارائه کرد و در آن گزارش توصیه کرد که يك هیأت اقتصادی به روسیه اعزام شود (ibid., pp. 212-19)؛ نامه را لنینک برای ویلسون فرستاد، و ویلسون زیر آن نوشت: «با این‌ها [یعنی آن پیشنهادها] فقط در جزئیات اختلاف نظر دارم»؛ ولی کار دیگری صورت نگرفت

(*Foreign Relations of the United States: The Lansing Papers, 1914-1920*, ii (1940), 365-72).

شوروی جای داشت. در تابستان ۱۹۱۸ ساونارکوم کمیسیونی را مأمور بررسی شرایط اعطای امتیاز به خارجیان کرد؛ و در سپتامبر ۱۹۱۸ لوموف گزارشی به وسنخا داد و به شدت برضد نظر جبهه مخالف چپ، که می‌گفت این‌گونه امتیازها «با قانون اساسی سوسیالیستی روسیه مایننت دارد»، استدلال کرد. اما در آن لحظه این موضوع جزو مسائل جاری نبود، زیرا که هنوز هیچ سرمایه‌گذاری قدم پیش نگذاشته بود؛ وسنخا نیز تصویب‌نامه‌ای در این خصوص نگذرانند. ۲۰ در زمستان ۱۹۱۸-۱۹ مذاکرات دوررسی با شرکت‌های نروژی و روس «سفید» برای کشیدن خط آهن مورمانسک، از طریق شمال روسیه، تا دهانه رود اوب در سیبری آغاز شد؛ مابه‌ازای این کار امتیاز چوب‌بری به مدت چهل سال در ناحیه وسیعی از شمال روسیه بود. باز هم لوموف طرفداری از این پیشنهاد را برعهده گرفت. ساونارکوم نیز علی‌الاصول با آن موافقت کرد. اما مشارکت «سفیدها» در این طرح آن را هدف آسان انتقادات جبهه مخالف ساخت. در مارس ۱۹۱۹ این طرح کنار گذاشته شد، و برخی از شهروندان شوروی که دست‌اندرکار آن بودند به اتهام همکاری با دشمنان رژیم بازداشت شدند. ۲۱ از آن پس، با پیشرفت جنگ داخلی و انزوای روزافزون روسیه شوروی، و نیز با بی‌زاری بیشتر کمونیسم جنگی از شیوه‌های سرمایه‌داری،^{۳۲} موضوع اعطای امتیاز، اگرچه هرگز رسماً منتفی نشد، عملاً کنار گذاشته شد. این موضوع فقط در پایان تابستان ۱۹۲۰ از نو مطرح شد، و باعث آن مقاله‌ای بود به قلم

30. R. Labry, *Une Législation Communiste* (1920), pp. 168-72.

در این کتاب گزارش لوموف تماماً ترجمه شده است؛ (*Narodnoe Khozyaistvo*, No. 12, 1918, p. 27)؛ آمادگی برای واگذار کردن امتیاز به خارجیان، و نیز آمادگی برای پذیرفتن دیون خارجی، در یادداشت ۴ فوریه ۱۹۱۹ همراه با قبول دعوت پرینکیپو به دول متفق اعلام شد (نگاه کنید به صص ۵-۱۴۴ بالا).

۳۱. منابع این‌پیشامد، که غالباً مطبوعات آن‌روز است، در این کتاب ذکر شده است: Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetrusslands* (1927), pp. 33-7;

روشن نیست که این طرح اصولاً مبنای مالی استواری داشته است.

۳۲. مقاله در *Narodnoe Khozyatsivo*, No. 7, 1919, p. 32 چنین استدلال می‌کند که امتیاز فقط برای طرح‌های ساختمانی، که مآلاً مستقیماً به دست مقامات دولت یا شهرداری اجرا شوند، باید به خارجیان داده‌شود (مانند راه آهن، کانال‌کشی، تأسیسات برق و غیره)، برای این که دولت نظارت کامل بر کارها داشته باشد.

لوموف، که ترجمه آن هم برای جلب توجه دیگران در نشریه دولت شوروی در نیویورک به چاپ رسید. ۳۲

در چنین اوضاعی بود که، در تابستان ۱۹۲۰، یک مسافر امریکایی به نام وندرلیپ به مسکو رسید. حرفه این مسافر مهندسی معدن بود، و بیش از بیست سال پیش همراه با همسفری در جستجوی طلا گشتی در ساخالین شمالی و کامچاتکا زده بود ولی چیزی به دست نیاورده بود. ۳۳ ظاهراً مقامات شوروی او را به جای بانکدار مشهوری به همین نام گرفتند، یا آن مسافر اجازه داد که او را به جای آن بانکدار بگیرند، و حال آن که با آن بانکدار هیچ نسبتی نداشت. ۳۵ اما در ۱۹۲۰ در مسکو امریکایی به قدرت پیدا می‌شد؛ همه سوداگران امریکایی را هم میلیونر می‌پنداشتند؛ و مقدم وندرلیپ را فوراً به نام یک شخص بسیار مهم و مؤثر گرامی داشتند. ثروت و مرتبه فرضی او باعث می‌شد که سخنانش را با کمال دقت گوش دهند. بنابر گفته لنین، وندرلیپ با پیشنهادی وارد شد که «با تمام صراحت و رندی و خامی یک کولاک امریکایی» بیان شده بود. هدف پیشنهاد عبارت بود از اجاره کامچاتکا، که منابع زیرزمینی‌اش، به ویژه نفت، در جنگ آینده امریکا و ژاپن بسیار باارزش ذکر شده بود. وندرلیپ توضیح داد که «حزب ما»، یعنی جمهوریخواهان، در انتخابات ریاست جمهوری آینده برنده خواهد شد، و اگر کامچاتکا به اجاره واگذار شود این امر چنان شور و هیجانی برپا خواهد کرد که شناسایی روسیه شوروی را حتمی خواهد ساخت. ۳۶ تا آن روز کامچاتکا به‌طور

33. *Soviet Russia* (N.Y.), 11 September 1920, pp. 254-338;

مأخذ اصلی این مقاله ذکر نشده است، و رد آن هم به دست نیامد.

34. W.B. Vanderlip and H.B. Hulbert, *In Search of a Siberian Klondyke* (N.Y., 1903)

نویسنده این سفر را توصیف می‌کند.

۳۵. بنابر گزارش یک مأمور وزارت خارجه امریکا که پیش از حرکت وندرلیپ به مسکو با او گفتگو کرده بود، وندرلیپ نماینده یک گروه کسب و کار کالیفرنایی بوده است، منتها شرط علاقه آن‌ها عقد یک «قرارداد الزام‌آور» میان دولت‌های امریکا و شوروی بوده است

(National Archives of the United States, Record Group 861. 602, v, 28/4).

36. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 502,3; xxvi, 6;

فیشر، که به منابع دولتی شوروی دسترس داشته است، ارزش امتیاز پیشنهادشده را ۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار ذکر می‌کند

(L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 300).

طبیعی جزو خاک جمهوری شرق دور شناخته می‌شد. اما خوشبختانه هنوز خط مرزی کشیده نشده بود. کامچاتکا فوراً به «ج ش ف س ر» بازگردانده شد. ۲۷ آن مقدار اقتداری که در آن ایام در آن شبه‌جزیره دورافتاده وجود داشت ظاهراً از طرف ژاپن اعمال می‌شد. اما این امر از جاذبه آن پیشنهاد برای دولت شوروی چیزی نمی‌گاست، و بعید بود که این دولت فرصت جلب پشتیبانی امریکا را برضد تجاوز ژاپن در سیبری از دست بدهد، هرچند که این فرصت بعید باشد. وندرلیپ پیش از حرکت از مسکو با لنین دیدار کرد و قراردادی هم به امضا رسید. ۲۸ این قرارداد الهام‌بخش فرمان مهمی بود که در ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰ از تصویب ساونارکوم گذشت. در این فرمان قید شده بود که با آوردن شرکت‌ها یا مؤسسات «برای استخراج ذخایر طبیعی روسیه و بهره‌برداری از آن‌ها» می‌توان سرعت بهبود وضع اقتصادی کشور را «چندین برابر افزایش داد»، و از طرف دیگر «در برخی از کشورهای اروپا و به‌ویژه در ایالات متحده» کمبود مواد خام و سرمایه اضافی وجود دارد؛ و این منجر به پیشنهادهای منجزی شده است که برای دادن امتیازهایی به سرمایه‌های خارجی به دولت شوروی رسیده است. این‌گونه امتیازها را علی‌الاصول می‌توان به مؤسسات مستحکم و مطمئن خارجی اعطا کرد و در ازای کار آن‌ها سهمی از محصول عملکرد را با حق صدور به خارج در اختیارشان گذاشت. مدت امتیازها نیز باید به اندازه کافی طولانی باشد تا به دارندگان امتیاز سود کافی بدهد، و نیز سرمایه‌گذاری آن‌ها در مقابل ملی‌شدن و مصادره تضمین شود. کارگران شوروی می‌توانند تحت شرایط تجویز شده در قانون کار شوروی در این طرح‌ها استخدام شوند. این فرمان ضمیمه‌ای داشت حاوی هفتاد و دو قلم امتیاز قابل واگذاری به سرمایه‌داران خارجی، که چوب شمال روسیه و سیبری و معادن سیبری و کشاورزی جنوب شرقی روسیه را دربر می‌گرفت. ۲۹

۳۷. پیمان تعیین مرز در ۱۵ دسامبر ۱۹۲۰ در مسکو امضا شد.
(*RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 53, pp.78-9).

۳۸. از جانب شوروی، قرارداد به دست ریکوف، رئیس و منشا، امضا شد
(*Trudy IV Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Kkozyaistva* (1921), p. 57).

متن قرارداد ظاهراً منتشر نشده است.

39. *Sobranie Uzakonenii*, 1920, No. 91, art. 481.

این فرمان، که پیش‌درآمد نپ در زمینه سیاست خارجی بود، و بسیاری از حزبیان سرسخت با بدگمانی به آن می‌نگریستند، هیچ ثمره فوری به بار نیاورد. ۲۰ اگرچه شرط اساسی قرارداد وندرلیپ - پیروزی حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری - فوراً تحقق یافت، طرح امتیاز از پیش نرفت؛ و لنین که با بدگمانی معتقد بود که «تمام این داستان در سیاست امپریالیست‌ها نقش خاصی دارد» از اظهاریه هاردینگ، رئیس جمهوری جدید امریکا، که می‌گفت او هیچ اطلاعی از امتیازهای وندرلیپ ندارد، اندوهگین شد. ۲۱ اما از لحاظ لنین قرارداد وندرلیپ و

۴۰. در اتحادیه‌های کارگری به ویژه مخالفت شدید بود، و در چهارمین کنگره اتحادیه‌های کارگری روسیه در مه ۱۹۲۱ این مخالفت تجلی کرد، و بالغ بر ۱۵۰ پرسش در این باره مطرح شد
(*Chetvrtiy Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenum), 61).

وضع مبهمی که با استخدام کارگران شوروی نزد امتیازداران خارجی پیش می‌آمد از همان آغاز آشکار بود؛ چنان که رادک در مه ۱۹۱۸ گفت، «نباید در آینده دو دسته قوانین در قلمرو روسیه وجود داشته باشد، یک دسته برای کارگران آزادی که در مؤسسات شوروی کار می‌کنند و دسته دیگر برای بردگانی که در استخدام سرمایه خارجی هستند»

(*Trudy I Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva*, 1918, p. 22).

یک مقاله مفصل غیررسمی به قلم استپانوف در دفاع از سیاست واگذاری امتیاز در نشریه

Russische Korrespondenz, ii, i, No. 1-2 (January-February 1921), pp. 68-87

با اذعان این نکته آغاز می‌شود که «مسئله واگذار کردن امتیازات به سرمایه‌داران خارجی در محافل حزبی نگرانی به وجود آورده است»؛ این عبارت از روایتی که در نشریه کمینترن به چاپ رسید حذف شده بود

Kommunisticheski Internatsional, No. 16 (31 March 1921), cols. 3515-22.

41. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 505.

افسانه وندرلیپ، نخستین مسافر میلیونری که به روسیه شوروی رفت، به آسانی فراموش نشد؛ در فهرست اعلام چاپ دوم آثار لنین همچنان این مسافر را به نام اف ای وندرلیپ، بانک‌دار و صنعت‌دار معرفی می‌کند (ibid., xxv, 652)؛ خود لنین هم در اشاره به کتاب وندرلیپ (*What Happened to Europe*, ibid., xxv, 502)

همین اشتباه را می‌کند. تصویر قلم‌اندازی از این میلیونر امریکایی بسیار قدرتمند

فرمان مربوط به امتیازها بیش از بازی زیرکانه‌ای بود برای به میدان کشاندن امریکا برضد ژاپن، و حتی بیش از امیدواری به بهبود دشواری‌های اقتصادی جاری؛ این موضوع به معنای تأمین جای شناخته شده‌ای بود برای روسیه شوروی در اقتصاد جهان سرمایه‌داری، بنا گذاشتن پایه‌ای برای مناسبات آینده با قدرت‌های سرمایه‌داری. لنین در این باره به گروهی از کارگران حزب چنین می‌گوید:

اگر فرمان ۲۳ نوامبر راجع به امتیازها را به دقت بخوانید و باز بخوانید، خواهید دید که ما بر اهمیت اقتصاد جهانی تأکید می‌کنیم: ما این کار را به عمد می‌کنیم. موضوع صحیح و تردیدناپذیر این است. استفاده از مواد خام روسیه برای بازسازی اقتصاد جهانی امری است اساسی... او [وندرلیپ] می‌گوید که به حساب آوردن روسیه لازم است. اکنون روسیه در برابر همهٔ جهانیان پیش می‌آید و اعلام می‌کند: بازسازی اقتصاد جهانی را ما برعهده می‌گیریم - نقشهٔ ما این است. ۲۲

این نقشهٔ درازمدتی بود، و لنین سپس در جای دیگری نیز باز همین استدلال را به کار می‌برد. در حال حاضر، که کمونیسم جنگی همچنان بر سیاست اقتصادی شوروی مسلط بود، به نظر می‌رسید که روش جدید

→

که از لنین تقاضای امتیاز کرد و جواب منفی گرفت در این مأخذ آمده است: L. Reisner, *Sobranie, Sochinenii* (1928), i, 214-18؛ و سپس ترجمهٔ آلمانی آن نیز در این کتاب آمده *Oktober* (1930), pp. 287-93؛ بنابراین شرح، وندرلیپ از مسکو به افغانستان می‌رود و نویسنده او را در آنجا می‌بیند، و سپس وندرلیپ در راه بازگشت در مارس ۱۹۲۱ از مسکو عبور می‌کند (نگاه کنید به ص ۴۱۳ زیر).

42. Lenin, *Sochineniya*, xxv, 507.

چند هفته بعد لنین این فکر را بیشتر پرورش می‌دهد: «ما صدها هزار کشتزار بسیار عالی داریم، که با تراکتور می‌توان آن‌ها را بهتر ساخت. شما تراکتور دارید، بنزین دارید، مکانیک‌های کارآموده دارید؛ ما به همه ملت‌ها، از جمله ملت‌های کشورهای سرمایه‌داری، پیشنهاد می‌کنیم که اساس سیاست ما را بازسازی اقتصاد ملی و نجات همه خلق‌ها از گرسنگی در نظر بگیرند» (ibid., xxvi, 20) سال بعد، روسیه شوروی در چنگال قحطی دست و پا می‌زد و از ایالات متحده کمک می‌گرفت.

هنوز نارم است و فرمان مربوط به امتیازها پیش از موقع صادر شده است. شش ماه بعد ناچار شد اذعان کند که هنوز حتی يك امتیاز داده نشده است. زیرا که هیچ پیشنهاد جدی از جانب سرمایه‌داران خارجی به دست دولت نرسیده است. ۲۳.

هنگامی که فراز و نشیب جنگ شوروی و لهستان و تبلیغات برضد کامنف ۲۴ توقف مذاکرات بازرگانی شوروی و انگلستان را در لندن طولانی‌تر می‌ساخت و به اواسط پاییز ۱۲۹۰ می‌کشاند، کراسین ایام انزوای سیاسی و بیکاری رسمی را تماماً تلف نکرد، بلکه فوراً جهت‌یابی خود را در جهان صنایع انگلستان بازیافت و توانست به نام تنها سوداگر بزرگی که در سلسله‌مراتب دولت شوروی مقام بلندی به دست آورده بود از موقعیت خود استفاده کند. در دوره‌ای که مذاکرات رسمی متوقف شده بود، کراسین با چندین شرکت بزرگ بریتانیا باب گفتگو را عجالتاً باز کرد. خود او سه مورد را مثال می‌زند - گفتگو با کارخانه مهندسی سلو برای خرید ۵۰۰ اتومبیل، با شرکت مارکونی برای «تشکیل يك شرکت انگلیس و روس برای بازرگانی با روسیه»، و با آرمسترانگ آو نیوکاسل برای بستن يك قرارداد عادی تعمیر لوکوموتیوهای روسیه. در آن زمان کساد روزافزون بازار و بیکاری، پیشنهاد سفارش‌های کلان کشش فراوانی داشت. کراسین دام پهناوری گستراند. خود او مدعی است که نتیجه فعالیتش این بود که «چندین محفل صنعتی به وزارت خارجه و لویدجورج فشار آوردند» و «هنگامی که مذاکرات از سر گرفته شد هیأت نمایندگی روسیه يك گروه نسبتاً قوی از اهل «سیتی» [بازار] انگلستان را پشت سر خود داشت». ۲۵. البته شدت گرفتن بحران اقتصادی در شش ماه گذشته باعث تقویت دست کسانی می‌شد که می‌گفتند داد و ستد با روسیه شوروی برای رفع دشواری‌های اقتصادی مفید است. سال گذشته به مواد خام روسیه بیشتر توجه داشتند، اکنون توجه به بازار روسیه منتقل شده بود؛ کراسین هم با مهارت تمام چشم‌انداز سفارش‌های کلان روسیه را به شرکت‌های بانفوذ بریتانیا نشان می‌داد. در اکتبر ۱۹۲۰ يك شرکت

43. *ibid.*, xxvi, 390.

۴۴. نگاه کنید به ص ۳۳۸ بالا.

45. L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 279-80;

مقاله دیگری که کراسین در آن زمان نوشته است (نگاه کنید به ص ۲۰۷، پانویس ۵۰ بالا) بهترین منبع اطلاعاتی درباره این مذاکرات است.

بازرگانی شوروی به نام «آرکوس» (انجمن تعاونی سراسر روسیه) در لندن به ثبت رسید. این شرکت در سه ماه اول حیات خود کالاهایی به مبلغ کل ۲,۰۰۰,۰۰۰ لیره انگلیس در بریتانیا سفارش داد.^{۴۶}

در نوامبر ۱۹۲۰ راه مذاکرات رسمی بار دیگر باز شد. چند هفته پس از آتش‌بس میان روسیه شوروی و لهستان در ماه اکتبر، پیروزی کامل بر نیروهای ورنگل به دست آمده بود. سیاست بریتانیا، اگرچه نگران امنیت لهستان بود، از ماجراجویی نظامی لهستان در اروپای شرقی زیر سپر حمایت فرانسه هرگز دل خوشی نداشت؛ ورنگل هم که رزم‌آور مهمی نبود نتوانست حتی در محافل نظامی و محافظه‌کار بریتانیا آن نوع شور و شوقی را که زمانی برای دنیکن و کولچاک ابراز می‌شد برانگیزد. دولت بریتانیا حاضر نشد به پیروی از فرانسه حکومت ورنگل را در ماه اوت به رسمیت بشناسد؛ و دو ماه بعد که لشکریان او در حال عقب‌نشینی بودند، نیروهای بریتانیا در دریای سیاه از کمک‌کردن به فرانسویان در نجات دادن سربازان ورنگل خودداری کردند.^{۴۷} سیاست لویدجورج که کراسین را در ماه مه گذشته به لندن کشانده بود از نو پدیدار شد. آغاز حرکت دوباره یادداشتی بود که کراسین در ۶ نوامبر ۱۹۲۰ به کرزن نوشت و به تأخیرهای بی‌پایان مذاکرات اعتراض کرد.^{۴۸} در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۰ لویدجورج به مجلس عوام گفت که کابینه، پیش‌نویسی تهیه کرده است که به زودی برای هیأت نمایندگی روسیه شوروی فرستاده می‌شود. این یادداشت ده روز بعد به کراسین تسلیم شد. از این لحظه به بعد گفتگو با سرعت معقولی ادامه یافت، و بیش از پیش در اطراف این شرط فرعی قرارداد دور می‌زد که دولت شوروی باید از تبلیغات برضد امپراتوری بریتانیا خودداری کند، به ویژه در میان ملل آسیایی؛ مسائل بازرگانی کمتر مورد بحث بود. در یکی از لحظات دولت بریتانیا مایل بود آسیای صغیر و قفقاز را هم در شمار مناطقی قرار دهد که دولت شوروی باید از تبلیغات ضدانگلیسی خودداری کند، اما سرانجام موافقت کرد که از ذکر

46. *Russian Information and Review*, No. 1, 1 October 1921, p. 19.

۴۷. این نکته در گزارش سالانه ناکومیندل به نهمین کنفرانس شوراهای سراسر روسیه ذکر شده و روشن است که در مسکو تأثیر فراوانی داشته است (*Godovoi Otchet NKIDkIX S'ezdu Sovetov* (1921), p. 4).

48. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Polotika*, iii, i (1928), 70-2.

نام‌های خاص «ملل آسیایی» صرف‌نظر شود، به جز «هندوستان و کشور مستقل افغانستان». در جانب شوروی، دشواری‌های اصلی عبارت بودند از خطر تعقیب قانونی از طرف صاحبان پیشین کالاهای شوروی که به بریتانیا وارد می‌شد و قضیه معروف به «محاصره طلا». نمایندگی شوروی تقاضا داشت که دولت انگلیس برای حمایت از اموال دولت شوروی در مقابل دعاوی صاحبان پیشین قانونی بگذراند، ولی دولت انگلیس به نمایندگی شوروی اطمینان داد که صدور يك اظهاریه از طرف دولت انگلیس دائر بر عقد قرارداد به منزله شناسایی «دوفاکتوی دولت شوروی است، و می‌توان انتظار داشت که مانع مؤثری در مقابل این‌گونه دعاوی باشد؛ و هرگاه دادگاه‌ها برخلاف انتظار رأی دادند دولت انگلیس تعهد می‌کند که راه‌های دیگری برای حل این مشکل پیدا کند. ۲۹ در مورد محاصره طلا هم مقامات بریتانیا موافقت کردند که با رعایت پاره‌ای تشریفات طلای روسی را بر پایه ارزش کامل آن بپذیرند. ۵۰ در دسامبر ۱۹۲۰ لنین به تأخیر افتادن امضای موافقتنامه را به «بخش ارتجاعی بورژوازی انگلیس و دار و دسته نظامی دولتی» نسبت می‌دهد و اعلام می‌کند که سیاست شوروی «روی خط دادن حداکثر امتیاز به انگلستان ادامه دارد». ۵۱ این تلاش‌ها سرانجام به نتیجه رسید. روز ۱۶ مارس ۱۹۲۱ موافقتنامه در لندن به دست کراسین و هورن، خزانه‌دار انگلیس، امضا شد. ۵۱ در این

49. L.B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 280-1.

پس از عقد این موافقتنامه، لوید جورج در مجلس عوام انگلستان گفت که موافقتنامه دولت شوروی را «به صورت دولت دوفاکتوی روسیه می‌شناسد، و این دولت بدون شك چنین است (House of Commons: 5th Series, cxxxix, 2506)؛ پس از این شناسایی دادگاه‌های بریتانیا از اموال دولت شوروی حمایت کردند. ۵۰ ایالات متحده نیز فوراً تأسی کرد و در ۱۸ دسامبر همه موانع خرید و فروش طلای روسیه را برداشت.

(*Foreign Relations of the United States 1920*, ii (1936), 724.

51. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 12-13.

52. RSFSR: *Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 45. pp. 18-23; *Trade Agreement between His Britannic Majesty's Government and the Government of the Russian Socialist Federal Soviet Republic*, Cmd 1207 (1921):

متن پیمان فقط به انگلیسی امضا شد، ولی قرار بر این بود که ترجمه روسی آن هم به همان درجه معتبر شناخته شود.

موافقتنامه يك شرط مقدماتی وجود داشت - مفصل‌ترین ماده‌ای که تا آن روز برضد تبلیغات دشمنانه تنظیم شده بود.

... که هر يك از طرفین خودداری می‌کنند از اقدام یا اعمال دشمنانه برضد طرف دیگر، و از اجرای هر نوع تبلیغات دولتی مستقیم یا غیرمستقیم خارج از حدود مرزهای خود برضد مؤسسات امپراتوری بریتانیا یا جمهوری شوروی روسیه متناسباً، و بالاخص این که دولت شوروی روسیه خودداری می‌کند از هرگونه تلاش نظامی یا دیپلماتیک برای تشویق هر کدام از ملل آسیایی به هر شکلی از اقدام دشمنانه برضد منافع بریتانیا یا امپراتوری بریتانیا، مخصوصاً در هندوستان و کشور مستقل افغانستان. دولت بریتانیا نیز در مقابل دولت شوروی روسیه نظیر همین تعهد را در مورد کشورهای که جزو امپراتوری سابق روسیه بوده‌اند و اکنون مستقل شده‌اند برعهده می‌گیرد.

بریتانیای کبیر متعهد شد که از توقیف یا تصرف هرگونه طلا، پول، اوراق بهادار، یا کالایی که از روسیه صادر شود خودداری کند: هرگاه دادگاهی به چنین توقیفی رأی دهد، دولت شوروی می‌تواند قرارداد را فوراً پایان دهد. دولت شوروی علی‌الاصول مسؤلیت خود را برای «پرداخت خسارت شرکت‌های خصوصی که کالاها یا خدماتی به روسیه داده‌اند و بهای آن‌ها را دریافت نکرده‌اند» پذیرفت؛ رسیدگی به این دعاوی به قراردادی در آینده موکول شد. طرفین متعهد شدند که در حالت نداشتن مناسبات دیپلماتیک نماینده یا نمایندگی رسمی یکدیگر را بپذیرند. همزمان با امضای این موافقتنامه، نامه‌ای به امضای هورن به کراسین تسلیم شد که در آن شکایات مفصلي درباره «فعالیت‌های دولت شوروی در مناطق هندوستان و افغانستان که با مفاد موافقتنامه سازگار نیست» مطرح شده بود. این در حکم یادآوری آن پادشاه اصلی بود که بریتانیای کبیر از امضای موافقتنامه انتظار داشت. ۵۲

۵۳. این نامه در «تایمز» ۱۷ مارس ۱۹۲۱ چاپ شد، ولی ظاهراً هرگز به صورت رسمی منتشر نشده است؛ يك روایت روسی از آن در این مأخذ آمده است:
Anglo-Sovetskae Otnosheniya, 1917-1927 (1927), pp. 8-11.

موافقتنامه بازرگانی انگلیس و شوروی درست يك هفته پس از روزی به امضا رسید که لنین در دهمین کنگره حزب پیشنهاد گرفتن مالیات جنسی را از فراورده‌های کشاورزی اعلام کرد - همان پیشنهادی که پایه سیاست اقتصادی نوین (نپ) قرار گرفت. این موافقتنامه را نیز مانند نپ می‌توان از دو دیدگاه گوناگون گامی دانست در روند تثبیت اوضاع یا عقب‌نشینی. يك سال بعد، قطعنامه‌ای از کمیته اجرائی کمینترن گذشت که نپ را به نام «تجلی حل مسأله وارد کردن کشور پرولتاریایی در زنجیر مناسبات بین‌المللی» توجیه می‌کند. ۵۴ اگر همین کلمات را در توصیف موافقتنامه مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ انگلیس و شوروی به کار می‌بردند بیشتر مناسبت می‌داشت. موافقتنامه بازرگانی انگلیس و شوروی را چیچرین «برگشتگاهی در سیاست خارجی شوروی» نامید - به همان نحو و به همان دلایلی که نپ نیز در سیاست داخلی برگشتگاهی به شمار می‌رفت. استیصال جنگ داخلی که سیاست از دست به دهان را ایجاب می‌کرد و مهلتی برای تفکر درازمدت باقی نمی‌گذاشت، دیگر به پایان رسیده بود؛ کشور در وضع دشواری بود؛ بازسازی باید آغاز می‌شد، هرچند به بهای فداکردن اصول انقلابی؛ امتیاز باید داده می‌شد، نه تنها به دهقانان، بلکه به سرمایه‌داران خارجی نیز. يك ماه پس از امضای موافقتنامه، لنین تشبیهی را که سال پیش به کار برده بود دوباره تکرار می‌کند:

برای ما مهم است که دریچه‌ها را یکی بعد از دیگری باز کنیم... از برکت این قرارداد ما يك دریچه خاص را باز کرده‌ایم. ۵۵

در سیاست ضروری «فضای تنفس» زمینه آغازکردن نوسازی اقتصادی از طریق همکاری مسالمت‌آمیز با کشورهای سرمایه‌داری فراهم شده بود.

در زمینه سیاست‌های شرقی دولت شوروی نیز درست در همین لحظه

54. *Kommunisticheskiï Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 272.

55. *Lenineskoï Sbornik*, xx (1932), 179; I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 103.

مایسکی این پیمان را دری می‌نامد که «به صحنه سیاست جهان باز می‌شود».

همان نتیجه به دست آمد. در شرق نیز، مانند غرب، پاییز ۱۹۲۰ ایام اوج نیروی انقلاب جهانی به عنوان عامل از پیش‌بردن سیاست خارجی شوروی و ایام اعتلای نیروی کمینترن به عنوان ابزار اصلی آن سیاست بود. پس از آن نوعی واکنش آغاز شد. این برداشت که مسکو توده‌های تحت ستم را از طریق روندهای انقلاب ملی و سوسیالیستی آزاد می‌سازد، کنار گذاشته نشد، اما در مقابل این برداشت که مسکو مرکز حکومتی است که در عین حال هم علمدار و امین آرزوهای انقلابی بشریت است و هم ناچار باید در میان قدرت‌های بزرگ جهان سرمایه‌داری جایی برای خود باز کند، رفته رفته در مرتبه دوم قرار گرفت. در کنگره باکو هم نشانه‌های در پیش بودن این تغییر دیده می‌شد. با تاریخ شدن چشم‌انداز انقلاب در زمستان ۲۱-۱۹۲۰، حرکت تندتر شد. نیروهایی که دولت شوروی را در امور داخلی به سیاست اقتصادی نوین و در اروپا به قرارداد بازرگانی انگلیس و شوروی کشاندند کمابیش در همان ایام امضای یک سلسله قرارداد با کشورهای شرقی را هم باعث شدند - با ایران در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، با افغانستان در ۲۸ فوریه، و با ترکیه در ۱۶ مارس. این مرحله دیگری بود در همان روندی که روابط میان مسکو و جهان خارج را به صورت مناسبات دولتی درمی‌آورد.

مناسبات شوروی با افغانستان کمتر از همه پیچیدگی داشت، زیرا که در آن‌جا جنبش کمونیستی محلی وجود نداشت و احتمال هم نمی‌رفت پیدا شود، و لذا مسکو می‌توانست از حکومت ملی با خیال راحت حمایت کند. در اوایل ۱۹۲۰ سورتیس وارد کابل شد تا به عنوان نماینده دولت شوروی جانشین برارین مقتول شود. مهم‌تر این که جمال‌پاشا، یکی از رهبران ترکیه جوان که مانند طلعت و انور پس از شکست ۱۹۱۸ به آلمان گریخته و سپس سر از مسکو درآورده بود، از طرف امان‌الله شاه دعوت شد که به نام مستشار سیاسی به کابل برود - گامی که احتمالاً با اشاره دولت شوروی برداشته شد. ۵۶ در هر حال این کار با هدف دولت شوروی برای تشکیل یک جبهه اسلامی ضد امپریالیستی در آسیا تناسب

56. *Diplomaticheskii Slovar*, i (1948), 554, art. Dzhemal Pasha; L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 385.

فیشر می‌گوید مسکو بود که «توجه جمال‌پاشا را به طرف کابل معطوف کرد». ورود تشریفاتی او در اکتبر ۱۹۲۰ در این فشریه توصیف شده است:

Novyi Vostok, ii (1922), 292-4.

داشت، و به نظر می‌رسد که جمال در برطرف کردن بدگمانی افغانستان نسبت به مسکو نقش مهمی بازی کرده است. ۵۷ نگرانی بریتانیا از فعالیت‌های شوروی در افغانستان و تهدید شدن مرزهای آسیب‌پذیر هندوستان انگلیس، در این ایام شدید بود. از طرف دیگر، روابط شوروی و افغانستان نیز خالی از ناراحتی نبود. در سپتامبر ۱۹۲۰ امیر مخلوع بخارا، که به دست جنبش «بخارای جوان» - مورد حمایت بلشویک‌ها - از پایتخت خود بیرون رانده شده بود، ۵۸ به کابل پناه برد و مهمان دولت افغانستان شد. ۵۹ ظاهراً برخوردهای ناشی از این قضیه و قضایای دیگری که به دسائس فرضی افغان‌ها در خاک شوروی در ترکستان شرقی مربوط می‌شد، امضای پیمان شوروی و افغانستان را به تأخیر انداخت، و حال آن که گویا در سپتامبر ۱۹۲۰ پیش‌نویس پیمان پذیرفته شده بود. ۶۰ در ژانویه ۱۹۲۱ جمال از کابل به برلن رفت و دیگر باز نیامد (در راه بازگشت به دست یک ارمنی در تفلیس کشته شد). در همان ماه یک وزیرمختار انگلیسی تازه و فعال وارد کابل شد. شاید دولت افغانستان این حرکت را نشانه تجدید علاقه فشار بریتانیا گرفته و معتقد شده باشد که باید با گذاشتن وزنه‌ای در کفه دیگر ترازو موازنه را برقرار کند. این جریان مقارن بود با تمایل روزافزون مسکو به تثبیت مناسبات خارجی دولت شوروی، چه در اروپا و چه در آسیا. روز ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ پیمان شوروی و افغانستان در مسکو امضا شد؛ ۶۱ روز بعد پیمان اتحاد ترکیه و افغانستان نیز - باز در مسکو - به امضا رسید. ۶۲

۵۷. نامه‌ای از امان‌الله به لنین در دسامبر ۱۹۲۰ گویا قطعه زیر را در بر داشته است: «حضرت والا جمال‌پاشا افکار و نیات شریف جمهوری شوروی را در خصوص آزاد کردن تمام مشرق‌زمین و در خصوص پیمان اتحادی که آن دولت با دولت ترکیه منعقد کرده به استحضار ما رسانیده است».

۵۸. نگاه کنید به جلد اول، صص ۲-۴۰۶.

59. *Revue du Monde Musulman*, li (1922), 221, 226.

60. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 145; *Diplomaticheskii Slovar*, ii (1950), 694, art *Sovetsko-Afganskie Dogovory i Soglasheniya*.

61. *RSFSR: Sbornik Deistvushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 44, pp. 15-17.

۶۲. پیمان ترکیه و افغانستان سند عجیبی است. در این پیمان اشاره شده است

با پیمان شوروی و افغانستان مناسبات دیپلماتیک میان دو کشور به وجود آمد، و منزلت افغانستان نیز به عنوان کشور مستقل به روشنی تثبیت شد. همچنین قرار شد افغانستان هفت کنسولگری در «ج ش ف س ر» داشته باشد و این کشور پنج کنسولگری در افغانستان. طرفین توافق خود را در مورد «رهایی خلق‌های مشرق‌زمین» اعلام کردند، و روسیه شوروی متعهد شد که پس از مراجعه به آرای عمومی زمین‌هایی را که افغانستان در قرن نوزدهم به حکم اجبار به روسیه یا به بخارا واگذار کرده است پس بدهد. قول کمک‌های فنی و مالی نیز به افغانستان داده شد. از دیدگاه افغانستان، این پیمان هم پیشرفت شایان توجهی بود در جهت استقلال در مناسبات بین‌المللی و هم نقشه‌ای بود برای تقویت دولت افغانستان در مراودات آینده با بریتانیای کبیر. از دیدگاه شوروی، این پیمان مرحله دیگری بود در شناسایی قدرت و اعتبار شوروی در آسیای مرکزی، که فرصت‌های تازه‌ای هم برای اقدامات تعرضی و تدافعی در مقابل بریتانیای کبیر فراهم می‌ساخت. دولت بریتانیا چنین احساس می‌کرد که غرض از باز شدن کنسولگری‌های شوروی در شرق افغانستان چیزی جز اشاعه تبلیغات ضد انگلیسی نمی‌تواند باشد؛ گمان می‌برد که یکی از مواد نانوشته پیمان این است که دولت افغانستان اجازه دهد از راه افغانستان اسلحه به عشایر هندوستان فرستاده شود؛ و تمام این جریان را تلاشی می‌شمرد برای «تامین وسائل حمله از طریق افغانستان به صلح هندوستان». ۶۲ شاید برخی از این اتهامات نادرست یا گزافه‌آمیز بود، و هیچ نبرد سازمان‌یافته‌ای بر ضد هندوستان در دایره سیاست شوروی قرار نمی‌گرفت؛ اما جوهر این سیاست در آن ایام عبارت بود از محکوم

→

به «اتحاد معنوی کهنسال و اتفاق طبیعی» میان «دو دولت و ملت برادر»، و در يك مورد نیز به اراده خداوند استناد می‌کند، اما جوهر آن عبارت است از يك پیمان تعاون متقابل میان دو کشور در صورتی که هر کدام از این‌ها مورد حمله « هر دولت امپریالیستی» واقع شوند؛ ترکیه قول می‌دهد که «از لحاظ نظامی به افغانستان کمک کند و معلم و صاحب‌منصب [نظامی] بفرستد». هر دو طرف استقلال حکومت‌های خیره و بخارا را به رسمیت می‌شناسند

(*British and Foreign State Papers*, cxviii (1926), 10-11).

۶۳. نامه مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ هورن به کراسین (نگاه کنید به ص ۳۵۱ بالا)؛ هنگامی که این نامه نوشته شده متن پیمان در لندن در دست نبوده است.

کردن امپریالیسم بریتانیا و برانگیختن دردسر برای قدرت انگلیس در هر جایی از خاک آسیا که این قدرت اعمال می‌شد. نکته مهم در همه این جریانات گسترش تبلیغات برای انقلاب جهانی نبود بلکه این بود که روسیه شوروی باز در نقش دیرینه روسیه به عنوان رقیب اصلی بریتانیا در آسیای مرکزی ظاهر می‌شد.

در ایران قطار رویدادها با کندی و لنگی بیشتری در همان مسیر سازش و تحکیم وضع پیش می‌رفت. تردید سیاست شوروی در تابستان ۱۹۲۰ فوراً برطرف نشد. میرزا کوچک‌خان همچنان از پشتیبانی شوروی در گیلان برخوردار بود. با این حال در پاییز ۱۹۲۰ سیاست آشتی میان مسکو و تهران رفته رفته چیره شد. ۶۵ برای فعالیت‌های حزب کمونیست ایران، که چندان جدی هم نبود، موانعی ایجاد شد. کمیته مرکزی حزب وادار شد که در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۰ اعلام کند که انقلاب در ایران فقط وقتی امکان دارد که رشد بورژوازی به کمال خود رسیده باشد؛ این مقدمه‌ای بود برای اتحاد با بورژوازی رو به رشد ایران، که می‌توانست به بیرون راندن سرمایه‌دار خارجی و نشستن به جای او امیدوار باشد؛ چند روز بعد نماینده ایران برای افتتاح باب مذاکرات پیمان ایران و شوروی وارد مسکو شد. این مذاکرات در سراسر زمستان ادامه داشت. بزرگ‌ترین مشکل مسأله گیلان بود. قره‌خان در ۲۲ ژانویه ۱۹۲۱ اعلام کرد که نیروهای شوروی پس کشیده می‌شوند، منتها وقتی، و فقط وقتی، که نیروهای انگلیس خاک ایران را ترک کرده باشند. ۶۷ در فوریه ۱۹۲۱ کودتایی در تهران روی داد که رضاخان، همتای ایرانی

۶۴. نگاه کنید به ص ۳۰۰ بالا.

۶۵. مارچنکو در پاییز ۱۹۲۰ می‌نویسد که بلشویک‌ها «خط مخالفت با میرزا کوچک‌خان را در پیش گرفته‌اند» و «به او اعلان جنگ می‌دهند» (*Revue du Monde Musulman*, xl-xli (1920), 114-15) این تشخیص به‌طور کلی درست است، اگرچه قدری نارس است (نگاه کنید به ص ۵۶۲ زیر).

۶۶. جیچرین در مقاله‌ای در «ایزوستیا»ی ۶ نوامبر ۱۹۲۱ از این قطعنامه مطالبی نقل می‌کند؛ همچنین بدون ذکر مأخذ در

Revue du Monde Musulman, lii (1922), 105.

67. *ibid.*, lii (1922), 106;

انتصاب روتشتاین به نمایندگی دولت شوروی در تهران در نوامبر ۱۹۲۰ اعلام‌شد، ولی ظاهراً دولت ایران تا حل این مسأله حاضر به پذیرش او نشد.

کمال در ترکیه و امان‌الله در افغانستان، را به روی کار آورد. رضاخان به زودی در چهرهٔ يك ديكتاتور ناسیونالیست ظاهر شد و به اقدامات شدیدی برضد بازماندگان رژیم گذشته دست زد، اما با هرچه بسوی سوسیالیسم یا کمونیسم می‌داد مخالف بود و سرکوبی کمونیست‌های محلی را با بی‌رحمی تمام دنبال می‌کرد. کودتا در مذاکرات مسکو که اکنون به بزنگاه خود رسیده بود مداخله‌ای نکرد. پیمان ایران و شوروی در ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ به امضا رسید. ۶۸

پیمان ایران و شوروی در میان سه پیمانی که در این ایام بسته شد از همه مفصل‌تر بود - و این از اهمیت حیاتی ایران در علائق خارجی روسیهٔ شوروی حکایت می‌کرد. مقدار زیادی از این پیمان صرف تکرار اظهارات پیشین شده است. دولت شوروی اعلام می‌کند که همهٔ پیمان‌های گذشته که «منافی حقوق ملت ایران» بوده‌اند لغو می‌شوند، و «مخالفت و بی‌زاری» خود را نسبت به «سیاست سابق حکومت تزاری که عبارت بود از توافق با قدرت‌های اروپایی دربارهٔ کشورهای آسیایی برخلاف میل کشورهای ذی‌علاقه، و به بهانهٔ تضمین استقلال آن‌ها به تصاحب کشور مورد توافق منجر می‌شد» اعلام می‌دارد؛ و صرف‌نظر کردن از همهٔ مزایا و امتیازات و اموال حکومت تزاری را در خاک ایران تکرار می‌کند - با این تفاهم که این اموال در ملکیت ملت ایران باقی بمانند و به هیچ قدرت خارجی منتقل نشوند. در ازای ارضای منافع و غرور ملت ایران به ترتیب یاد شده، در پیمان مورد بحث فقط يك حق خاص به دولت شوروی داده می‌شود: هرگاه قدرت سومی با نیروی مسلح وارد خاک ایران شود، یا به ایجاد مرکز «عملی برای حمله به روسیه» اقدام کند، و دولت ایران برای دفع این خطر قدرت کافی نداشته باشد، در آن صورت دولت شوروی حق خواهد داشت برای این منظور تدافعی به ایران لشکرکشی کند. این ماده شاید برای دولت ایران چندان ناخوشایند هم نبود، زیرا که به نحو آشکار برضد بریتانیای کبیر تنظیم شده بود. در واقع بیست سال بعد برضد آلمان به این ماده استناد شد. پیمان ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ همهٔ دشواری‌ها را حل نکرد، اما مناسبات ایران و شوروی را بر پایهٔ جدیدی استوار کرد. در ماه بعد کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران که در باکو مستقر شده بود از کمیته‌های محلی حزب خواست که هم با «امپریالیسم استعماری

انگلیس» مبارزه کنند و هم با حکومت شاه ۶۹۰ اما «آزمایش‌های بازی با کمونیسم بومی ایران، یا با جنبش‌هایی مانند جنبش میرزا کوچک‌خان، که «بدون نقشه و بدون در نظر گرفتن شرایط و امکانات محلی» صورت می‌گرفت، ۷۰، اکنون کنار گذاشته شد و به جای آن تحکیم مناسبات با دولت ایران مورد نظر قرار گرفت. در آوریل ۱۹۲۱ با ورود روتشتاین به تهران به نام نماینده دولت شوروی، دوره تازه و پرفعالیتی در دیپلماسی شوروی آغاز شد.

تحولات در ترکیه پیچیده‌تر از افغانستان و ایران بود، ولی کمابیش در همان لحظه به بستن پیمان با روسیه شوروی انجامید، ماجرای شرکت انورپاشا در کنگره باکو هر معنای دیگری داشت، نشانه این بود که دولت شوروی تصمیم دارد که دوستی با کمال - و نه انور - را هدف سیاست خود در ترکیه قرار دهد. اما هنوز کارهای فراوانی در پیش بود. نخستین شرط مناسبات پایدار میان مسکو و انقره پایان دادن به وضع نامعین جمهوری‌های کوچک ماورای قفقاز - یعنی نتیجه ناخواسته مداخله نظامی غرب - بود، که هنوز سد راه مراودات زمینی مستقیم میان دو کشور بودند. سرنوشت آذربایجان، که در آوریل ۱۹۲۰ معین شده بود، نمونه کار قرار گرفت. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۰ دولت ترکیه به جهان اعلام کرد که به زودی «اقدامات مجدانه‌ای برای پایان دادن به تعقیب و آزار مسلمانان برضد دولت ارمنستان به عمل خواهد آورد. کمال رفته‌رفته

69. *Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 144-56;

سه‌ماه بعد نماینده ایرانی در سومین کنگره کمینترن نیز همین هدف‌ها را اعلام کرد (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1003).

70. *Novyi Vostok*, ii (1922), 261;

این مقاله بیان نظریاتی است که در ۱۹۲۱ رسماً پذیرفته شد.

71. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 157.

۷۲. نگاه کنید به صص ۶-۳۰۵ بالا.

73. *Echo de l'Islam*, No. 21, February 1921;

قطعاتی از این نوشته در این مأخذ نیز آمده است:

(*Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, 137-8;

اظهاریه دیگری از طرف دولت ترکیه کمی بعد «علت جنگ» را به «فجایع انگلیسیان» نسبت می‌دهد (*Echo de l'Islam*, No. 20, 20 January 1921).

قدرت خود را احساس می‌کرد، و مصمم بود که حکم خود را در آسیای صغیر جاری سازد. شاید برحسب تصادف اقدام برضد ارمنستان در لحظه‌ای صورت گرفت که ارتش سرخ در جنوب روسیه دچار تعرض و رانگل بود. لحظه‌ای چند دولت روسیه راهی جز اقدام دیپلماتیک نداشت. مدیوانی، فرستاده جدید این دولت به انقره، و برادر سیاستمدار گرجی به همین نام، در اکتبر ۱۹۲۰ در راه سفر به انقره در تفلیس، پایتخت جمهوری منشویکی گرجستان، توقف کرد و به وزیرمختار ارمنستان در تفلیس کمک نظامی دولت شوروی را عرضه داشت، مشروط بر این که دولت ارمنستان این کمک را تقاضا کند و داوری دولت شوروی را برای تعیین مرزهای ترکیه و ارمنستان بپذیرد. این پیشنهاد رد شد؛ و حتی بنا بر مآخذ شوروی دولت ارمنستان در همان لحظه از دولت گرجستان دعوت می‌کرد که برای اقدام برضد بلشویک‌ها با هم متحد شوند. ۷۲ در این اوضاع در برابر اقدام نظامی ترکیه چندان کاری صورت نگرفت. دولت ارمنستان تقاضای آتش‌بس داد، و به نظر می‌رسد که هنگام حرکت هیأت نمایندگی شوروی از تفلیس به ایروان دولت ترکیه مذاکرات را عمداً طول می‌داد. ۷۵ نگرانی مسکو از جریان رویدادها دیگر آشکار بود. دولت شوروی با صدور اظهاریه‌ای از مسؤلیت «حمله ترکیه» تبری جست، و «احساسات دوستانه [ی خود را] نسبت به خلق ارمنستان» اعلام داشت. ۷۶ در همین ایام هیأت نمایندگی شوروی وارد انقره شد و کفیل ریاست آن هیأت، شخصی به نام اوپمال، در ۹ نوامبر به عنوان نخستین نماینده شوروی در ترکیه کمالی پذیرفته شد. ۷۷ مسیر مذاکراتی

۷۴. منبع اطلاع از این پیشامد آرشیو منتشرنشده شوروی است که در این مآخذ مطالبی از آن نقل شده است *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, pp. 144-5؛ پاره‌هایی از پیشنهاد شوروی به ارمنستان جز این مطالب است.

75. *Mitteilungendes Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, 138-42.

76. *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, p. 145;

این اظهاریه در تفلیس منتشر شد، شاید به این دلیل که همین مطلب منشأ شایعات فراوانی بود که در آن ایام درباره پیمان سری شوروی و ترکیه برضد ارمنستان و گرجستان بر سر زبان‌ها بود.

77. *Godooio Otchet NKID k IX S"ezdu Sovetov* (1921), p. 42; *Izvetiya*,

که پس از ورود اوپمال باید جریان یافته باشد معلوم نیست، اگرچه گفته‌اند که چیچرین این بار پیشنهاد وساطت را به دولت ترکیه داد و تقاضا کرد که دولت ترکیه از پیشروی خودداری کند. ۷۸. در ۲۰ نوامبر با نگرانی گفت که امکان دارد «امروز یا روز بعد از جنگ به ما تحمیل شود». ۷۹. اما چند روز بعد طاس برای صلح ریخته شد. روز ۲۹ نوامبر کمال تلگراف مجیزآمیزی به چیچرین منابره کرد و يك بار دیگر پس از اشاره به یادداشت ۲ ژوئن چیچرین به ستایش از «عظمت فداکاری‌های ملت روسیه در راه رستگاری نژاد بشر» پرداخت. تلگراف کمال با این عبارات معنی‌دار به پایان می‌رسد:

من عمیقاً معتقدم و هموطنان من نیز در این عقیده با من سهیم‌اند، که آن روزی که از يك طرف کارگران غرب و از طرف دیگر خلق‌های اسیر آسیا و افریقا ملتفت شوند که سرمایه بین‌المللی آن‌ها را برای اسارت و امحای یکدیگر به نفع انحصاری اربابان به کار می‌گیرد، و آن روزی که وقوف بر خبائث سیاست استعماری در قلب توده‌های رنجبر جهان رخنه کند، قدرت بورژوازی به پایان می‌رسد.

اعتبار معنوی عالی «ج ش ف س ر» در میان رنجبران اروپا و محبت جهان اسلام نسبت به ملت ترك به ما اطمینان می‌دهد که اتفاق صمیمانه ما کافی است که همه آن‌هایی را که به سبب اطاعت مبتنی بر کاهلی و جهل تاکنون قدرت امپریالیست‌ها را حفظ کرده‌اند برضد امپریالیست‌ها متحد سازد. ۸۰.

6 November 1921.

بنابر نوشته نشریه «جهان اسلام» (30, (1934), xvi (Die Welt des Islams), خود مدیوانی در فوریه ۱۹۲۱ به آنقره رسید.

۷۸. آرشیو منتشرشده شوروی، نقل‌شده در این مأخذ:

Voprosy Istorii, No. 9, 1951, p. 146.

79. Lenin, Sochineniya, xxv, 487;

نگرانی آشکار لنین دلیل دیگری است برضد این نظر که پیشروی ترکیه در ارمنستان با تفاهم قبلی با روسیه شوروی صورت گرفته است.

80. Klyuchnikov i Sabanin, Mezhdunarodnaya Politika, iii, i(1928), 27-8.

در پشت این طرح زیرکانه برای اتحاد میان روسیه شوروی به عنوان مدافع کارگران اروپا و ترکیه به عنوان سرکرده خلق‌های مسلمان و تحت ستم آسیا، پیشنهاد معامله‌ای به چشم می‌خورد، و آن این بود که هیچ‌کدام از طرفین به حوزه عمل یکدیگر تجاوز نکنند. رسیدن به توافق بر این پایه آسان بود.

در همان روزی که این پیام فرستاده شد، و هنگامی که مذاکرات ترکیه و ارمنستان در الکساندروپل جریان داشت، در پروان کودتایی به نتیجه رسید. روز ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ یک کمیته انقلابی که زیر حمایت یک ستون ارتش سرخ در مرز شوروی تشکیل شده بود تأسیس دولت مستقل ارمنستان را اعلام کرد. در زیر فشار این حرکت هواداران شوروی به مقامات عالی دولت منصوب شدند و دولت داشناک تغییر ماهیت داد. دیکتاتوری نظامی در پروان اعلام شد. در ۲ دسامبر ۱۹۲۰ دو پیمان امضا شد. پیمان اول، که از طرف دولت بازسازی‌شده ارمنستان «ج ش ف س ر» امضا شد، ارمنستان را به عنوان یک جمهوری سوسیالیستی شناخت و تا روز اجلاس دوباره شوراهای ارمنستان تمام قدرت را به دست یک کمیته نظامی انقلابی سپرد که در آن پنج نفر کمونیست و دو نفر داشناک شرکت داشتند: تا روز تشکیل این کمیته دیکتاتوری نظامی کار خود را ادامه می‌داد. پیمان دوم پیمان صلح با ترکیه بود که در الکساندروپل از طرف نمایندگان دولت پیشین ارمنستان امضا شد و دائر بر تسلیم کامل به دعاوی ارضی و سایر دعاوی ترکیه بود. ۸۱ رژیم جدید پروان و حامیان

۸۱. اعلامیه ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ کمیته انقلابی در همان‌جا آمده است؛ (ibid., iii, 73-5), (1928), متن پیمان میان ج ش ف س ر و جمهوری ارمنستان نیز در همان است (ibid., iii, i, 75-6), این متن بسیار خلاصه شده است؛ متن کامل در این مأخذ آمده است:

RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov, iii (1922), No. 79, pp. 14-15,

ولی عنوان آن به غلط چنین ثبت شده است: «پیمان میان ج ش ف س ر و جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان». متن کوتاه‌شده قرارداد شوروی و ترکیه که در الکساندروپل به امضا رسید در این کتاب آمده است:

Klyuchnikov i Sabanin, Mezhdunarodnaya Politika, iii, ii (1929), 71-3,

ولی این متن با متنی که کاظم‌زاده از منابع ارمنی در کتاب خود نقل می‌کند دقیقاً مطابقت ندارد

شوروی آن از همان آغاز این پیمان را مردود دانستند. ۸۲ اما این دو پیمان مجموعاً پایه‌نهایی سازشی قرار گرفت که در پیمان ترکیه و شوروی در مارس آینده تجلی کرد. نتیجه عبارت بود از تسویه‌حسابی که از لحاظ ارضی بسیار به نفع ترکیه تمام می‌شد، اما تأیید ترکیه را نسبت به وجود کشور کوچک و محدود جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان با پایتخت یروان تأمین می‌کرد.

حذف آذربایجان مستقل و ارمنستان مستقل نفع مشترک روسیه شوروی و ترکیه بود و راه را برای توافق مورد نظر آن‌ها هموار می‌کرد. مسأله مشابه گرجستان را هم سپس می‌توانستند با همان روش حل کنند. اما مشکل دیگری هنوز بر سر راه بود - یعنی وجود يك جنبش کمونیستی کوچک ولی قوی در ترکیه. این جنبش از سه رشته جداگانه تشکیل می‌شد: يك جنبش کمونیستی که به دست اسیران جنگی ترك در روسیه برپا شده بود و از خاک شوروی عمل می‌کرد؛ يك جنبش کمونیستی که ظاهراً از مهاجران بازگشته از آلمان و تعلیم‌دیده در جنبش اسپارتاکیست ریشه می‌گرفت و پیش از پایان سال ۱۹۱۹ از چند گروه جداگانه در استانبول و آنقره تشکیل می‌شد؛ و جنبش‌های گوناگون بومی سراسر آسیای صغیر، که از لحاظ معتقدات و سازمان کاملاً کمونیستی نبودند. اما به‌طور مبهمی از کمونیسم و شکل حکومت شوروی هواداری می‌کردند. کمال از آغاز با آن دو مقوله اول دشمنی می‌ورزید و، به اقتضای مصلحت، آن‌ها را سرکوب می‌کرد یا با بی‌میلی تحمل می‌کرد؛ مقوله سوم از طرفداران جدی جنبش ملی تشکیل می‌شد و تا چندی از تشویق و پشتیبانی کمال برخوردار بود. مهم‌ترین چهره در جنبش کمونیستی مورد حمایت شوروی صوفی بود. صوفی یکی از سوسیالیست‌های ترکیه بود که در ۱۹۱۴ از ترکیه به روسیه گریخت و بیشتر ایام جنگ را در زندان روسیه گذراند و در

F. Kazemzadeh, *The Struggle for Transcaucasia (1917-1921)* (N.Y., 1951), p. 289.

سایر منابع عمده این پیشامدها عبارتند از:

B. Bor'yan, *Armeniya, Mezhdunarodnaya Diplomatiya iSSSR* (1929), ii 122-3; *Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934) ii, 142.

۸۲. مقاله چیچرین در «ایزوستیا» ی ۶ نوامبر ۱۹۲۱؛ ارجاع به این پیمان در جلد اول، ص ۴۲۲ نادرست است.

دیدار بین‌المللی و انقلابی پطروگراد در دسامبر ۱۹۱۸ حضور داشت. ۸۲. وظیفه تشکیل‌دادن گروه‌های کمونیستی از اسیران جنگی ترک و آماده ساختن آن‌ها را برای کار در ترکیه صوفی بر عهده گرفت. این کارها زیر نظر «دفتر مرکزی سازمان‌های کمونیستی خلق‌های شرق» صورت می‌گرفت، که به نارکومناتس وابسته بود. در بهار ۱۹۲۰ ادعا شد که «گروه‌های پارتیزان» مرکب از ۸,۰۰۰ نفر سازمان یافته و به ترکیه اعزام شده‌اند. ۸۳. این ادعا بی‌گمان گزاف بود؛ اما چشم‌انداز آینده امیدبخش می‌نمود، به‌ویژه از این جهت که سیاست کمال در این ایام به سمت شوروی متمایل می‌شد. در مه ۱۹۲۰ صوفی دفتر کار و روزنامه ترکی‌اش، «ینی‌دنیا» («جهان نو»)، را از مسکو به باکو منتقل کرد. ۸۵. دو ماه بعد در دومین کنگره کمینترن نمایندگی بخش ترکی «دفتر سازمان‌های کمونیستی» را اسماعیل حقی بر عهده داشت، که سخنرانی کوتاهش، چنان که در سوابق کنگره نقل شده است، لحن کاملاً ناسیونالیستی داشت. ۸۶. صوفی یکی از اعضای هیأت رئیسه کنگره خلق‌های مشرق‌زمین بود که در سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو اجلاس کرد. ۸۷، و در همان ماه ریاست کنفرانس کمونیست‌های ترکیه را، که آن هم در باکو برای سازمان‌دادن کارهای حزب در ترکیه تشکیل شد، بر عهده داشت. ۸۸. در این کنفرانس گروهی از «اسپارتاکیست»‌های ترک از آنقره شرکت کردند، چون که حزب کمونیست ترکیه در ژوئن ۱۹۲۰ در آن شهر تأسیس شده بود. ۸۹. در نوامبر ۱۹۲۰، ظاهراً به اطمینان تساهل نسبی‌ای که از جانب کمال نشان داده می‌شد، صوفی با چند تن از رفقای خود به همراهی یک هیأت رسمی

۸۳. نگاه کنید به ص ۲۸۹ بالا.

84. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 15 (72), 23 May 1920.

۸۵. انتشار «ینی دنیا» در کریمه در فوریه ۱۹۱۹ پیش از اشغال آلمان‌ها آغاز شده بود.

86. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 187-8.

87. *Iyi S'ezd Narodov Vostoka* (1920), p. 28.

۸۸. منبع اطلاع اصلی درباره فعالیت‌های صوفی خاطرات و مجموعه مقالات او است که در دومین سالگرد قتل او به زبان ترکی در مسکو منتشر شده و در این مأخذ مطالبی از آن نقل شده است: *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, p. 60. میکروفیلم این جزوه در کتابخانه هوور استنفورد موجود است.

89. *Novyi Vostok*, ii (1922), 258.

شوروی علناً وارد خاک ترکیه شد.

آن جنبش بومی هواداری از کمونیسم که در سال ۱۹۱۹ در ترکیه رشد کرد غالباً ریشه دهقانی داشت و از سرچشمه نارضایی ارضی آب می‌خورد. تجلی آشکار آن به وجود آمدن تعداد زیادی شوراهای محلی بود، که تا چندی ارگان‌های مؤثر حکومت محلی بودند. ۹۰ کمال به این جنبش میدان می‌داد، پاره‌ای به این علت که وفاداری آن به هدف ناسیونالیسم پرشور و خدشه‌ناپذیر بود، و پاره‌ای هم از این جهت که برای آن نارضایی اجتماعی و ارضی که الهام‌بخش این جنبش بود گریزگاهی تعبیه شده باشد. در بهار ۱۹۲۰ این جنبش سازمان گرفت و «ارتش سبز» را پدید آورد، که با سرپازگیری از میان دهقانان خرده‌پا و بی‌زمین بخش عمده نیروهای ملی را تشکیل داد. بنیان‌گذاران اصلی جنبش، حقی بهیج و حکمت، از لحاظ سیاست خارجی «شرقی» به شمار می‌رفتند، و گویا هر دو از مارکسیست‌های معتقد بودند. ۹۱ یکی از دنباله‌های کمابیش مضحک این جریان حزب کمونیستی بود به نام «سیب سبز» که رسماً از طرف

۹۰. دو سال بعد يك نماینده ترك در چهارمین کنگره کمینترن یادآوری کرد که وقتی دولت ترکیه «در جریان برقرار کردن نخستین مناسبات خود با دولت شوروی بود، نمایندگان آن دولت که به مسکو رفته بودند تأیید کردند که در ترکیه حزب کمونیست بزرگی وجود دارد، و حتی در پاره‌ای نقاط شوراهای دهقانان تشکیل شده است»

(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 527);

مطلب مربوط به شوراهای دهقانان یادداشت دولت ترکیه به چیچرین در نوامبر ۱۹۲۰ تأیید می‌کند؛ این یادداشت به «دولت‌های شوروی کوچک» در پاره‌ای از مناطق ترکیه اشاره می‌کند که آرامنه داشناک آن‌ها را برمی‌اندازند (*Mitteilungen des Seminars für Orientalische Sprachen zu Berlin*, xxxvii (1934), ii, -36).

91. Halidé Edib. *The Turkish Ordeal* (1928), pp. 171-4.

مقاله‌ای در نشریه *Voprosy Istorii*, No. 9, 1951, pp. 65-6 در نشریه «ارتش سبز» را نقل می‌کند و توضیح می‌دهد که این ارتش «يك سازمان طبقاتی منسجم از دهقانان رنجبر ترك نبود، و نمی‌توانست باشد، زیرا که رهبری پرولتاریایی نداشت»، بلکه نوعی «بازتاب منافع دهقانان بود»؛ از حقی بهیج و حکمت نام برده نشده است. از طرف دیگر، نویسنده، که سخت با کمال مخالف است، پشتیبانی ارتش سبز را از جنبش ملی و جانبداری کمال را در روزهای نخستین از این ارتش نادیده می‌گیرد.

دولت حمایت می‌شد. رهبری این حزب با حقی بهیج بود ۹۲ و بنا بر اظهار بعدی هیأت نمایندگی ترك در کمینترن، این حزب غالباً از «دولتیان بلندپایه و روشنفکران» تشکیل می‌شد. ۹۳ اما موفق‌ترین رهبر این حزب ادهم نام داشت، که مردی بود جوای نان و نام. ادهم به کمال اظهار وفاداری می‌کرد، اما بیم آن می‌رفت که نوعی ماخنوی ترك از کار درآید. ۹۴ ارتش سبز در تابستان ۱۹۲۰ به اوج توفیق خود رسید. اما در سپتامبر ۱۹۲۰ - همان ماهی که تصمیم به اقدام برضد ارمنستان گرفته شد - کمال آن قدر قدرت داشت که با برچیدن بساط رقیبان و گردن‌کشان احتمالی وضع داخلی خود را مرتب کند. بدین ترتیب فرمان انحلال ارتش سبز از طرف کمال صادر شد. ارتش سبز اطاعت نکرد. کمال در کمین فرصت بود، تا آن که در ماه نوامبر علی فؤاد، یکی از امرای ارتش را به نام نماینده ترکیه به مسکو فرستاد و از سر راه خود دور کرد، و به ادهم نیز پیشنهاد کرد که به همراه هیأت نمایندگی برود. ادهم نپذیرفت. در ماه دسامبر، هنگامی که نبرد با ارمنستان به پیروزی رسیده بود، کمال

92. Halidé Edib, *The Turkish Ordeal* (1928), p. 175.

93. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 527.

«سیب سبز» دست کم صور ظاهری دیانت را می‌پذیرفت و معتقد بود که کمونیسم بدون «انقلاب‌های خونین» تحقیق‌پذیر است؛ به برخی حقوق مالکیت قائل بود؛ و بر آن بود که معتقدات کمونیستی باید با نیازهای هر کشوری منطبق شوند، و کمونیسم ضرورتاً در يك زمان، و حتی در هیچ زمانی، در همه جا پیروز نمی‌شود (M. Pavlovich, *Revolutsionnaya Turtsiya*, 1921, pp. 110-16)؛ اسناد این

جنبش در مقاله‌ای به قلم همان نویسنده در این نشریه نقل شده است: *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 17 (17 June 1921), cols. 4227-32).

این جنبش تا سه یا چهار سال دیگر باقی ماند، یا گهگاهی وجود داشت؛ یکی از قطعنامه‌های چهارمین کنفرانس کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲، «سیب سبز» را حزبی می‌نامد که «به پان ترکیسم در ترکیه رنگ کمونیستی زده است»

(*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 320).

۹۴. او را «متولد سیرکاسیا [در شمال قفقاز، کنار دریای سیاه] و تقریباً بیسواد» ذکر کرده‌اند (ΓΑΛΙΔΕ ΕΔΙΒ, *The Turkish Ordeal* (1920), p. 104)؛ با این حال ادهم در ایام ضعف شدید جنبش ملی رکن اصلی آن جنبش به‌شمار می‌رفت، و پذیرایی گرم کمال از او در آنقره در همان مأخذ توصیف شده‌است (ibid., p. 167) در مسکو ابتدا ادهم را يك کمونیست ترك می‌پنداشتند، ولی سپس او را «راهن» شناختند (*Zhizn' Natsional'nostei*, No. 5(11), 1 April 1922).

سرانجام تصمیم گرفت برضد ارتش سبز اقدام کند. در ۶ ژانویه ۱۹۲۱ ادهم تارانده شد و به یونان پناه برد؛ آنچه از جنبش او باقی ماند به زودی نابود شد. ۹۵

پس از سرکوبی ادهم اقدامات شدیدی برضد کمونیست‌های ترکیه صورت گرفت. صوفی به دست عوامل ناشناسی در ارض‌روم دستگیر شد، و در ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ او را همراه با شانزده تن دیگر از کمونیست‌های برجسته ترکیه در ساحل طرابوزان به دریا انداختند - که سنت اعدام مخفیانه بود. مرنوشت آن‌ها مدتی بعد کشف شد. گویا چیچرین از دولت کمال وضع آن‌ها را پرسید و در پاسخ گفته شد که ممکن است در دریا سانحه‌ای برایشان پیش آمده باشد. ۹۶ اما این رویداد تأسف‌آور ملاحظات مهم‌تری را که مبنای دوستی روزافزون کمال با مسکو بود مخدوش نکرد. برای نخستین بار - اگرچه نه برای آخرین بار - نشان داده شد که دولت‌ها می‌توانند با کمونیست‌های کشور خود شدت عمل نشان دهند. و خاطر جمع باشند که اگر دوستی دولت شوروی را به طریق دیگری به دست آورده باشند آن شدت عمل مانع این دوستی نخواهد بود.

در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ مسکو به معامله‌کردن با کمال متمایل بود. ۹۷

۹۵. این شرح درباره «ارتش سبز» عمدتاً از «سخنرانی غازی مصطفی کمال، اکتبر ۱۹۲۷» گرفته شده است

(*A Speech Delivered by Ghazi Mustapha Kemal, October 1927* (Engl. transl., Leipzig, 1929), pp. 401-4, 436, 455-6, 467);

کمال مدعی است که «بنیان‌گذاران اصلی این انجمن از رفقای معروف ما بودند و ما با آن‌ها رابطه نزدیک داشتیم»، و هیچ اشاره‌ای به رابطه با کمونیست‌ها یا با شوروی نمی‌کند.

۹۶. مراجع این پیشامد عبارتند از:

M. Pavlovich, *Revolyutsionnaya Turtsiya* (Moscow, 1921), pp. 108-23;

یادداشتی به قلم همین نویسنده در *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 17 (7 June 1921), cols. 4427-8

Revue du Monde به امضای *Musulman*, lii (1922), 191-208 پیدا است که نویسندگان مطالب اصلی را در اختیار داشته‌اند، یکی از جانب شوروی و دیگری از جانب ترکیه؛ شرح آن‌ها مکمل یکدیگر است، بدون آن که با هم تعارض داشته باشند.

۹۷. یکی از شواهد نادر اختلاف‌نظر در حزب در این باره مصاحبه‌ای است با استالین، هنگام بازگشت او از سفر قفقاز (نگاه کنید به جلد اول، ص ۳۹۸)، که

هر دسامبر ۱۹۲۰ نشریه رسمی نارکومناتس نوشت که داشتن مناسبات دوستانه با ترکیه ناسیونالیست در مسلمانان قفقاز تأثیر مطلوبی خواهد داشت. ۹۸ در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در همان ماه، لنین بار دیگر با اشاره به «تقارن منافع اساسی همه خلق‌های تحت ستم امپریالیسم» گفت که به زودی با ایران پیمانی بسته می‌شود، و روابط با افغانستان، و «بیش از آن» با ترکیه، تحکیم می‌گردد. ۹۹ در همان کنگره دن بلشویک‌ها را متهم کرد که در قفقاز «سیاستی [را دنبال می‌کنند] که در یک کشور تحت ستم، مثلاً ترکیه، اتحاد میان ناسیونالیست‌ها را لازم می‌آورد [که منجر می‌شود به] همکاری با اقدامات نظامی این ناسیونالیست‌ها برضد دیگران، که شاید آن‌ها هم ناسیونالیست‌هایی هستند که تحت ستم امپریالیسم کشورهای دیگر قرار دارند». * منشویک‌ها قطعنامه‌ای پیشنهاد کردند که خواهان قطع رابطه با کمال بود. ۱۰۰ اما الهام‌بخش آشکار این پیشنهاد پشتیبانی از داشناک‌ها در ارمنستان و منشویک‌ها در گرجستان بود، و بنابراین احتمال نمی‌رفت بتواند در سیاست شوروی تأثیری داشته باشد. در ۱۸ فوریه ۱۹۲۱ هیأت نمایندگی ترکیه برای مذاکره درباره پیمان ترکیه و شوروی وارد مسکو شد. ۱۰۱ از آن پس رویدادها به سرعت جریان یافتند. پیش از رسیدن به توافق نهایی لازم بود درباره تنها اختلاف ارضی به‌جا مانده نیز توافق شود، و آن سومین جمهوری ماورای

→

[را] برای بازی کردن با طرفداران کمال و شاید هم مختصری گرایش طرفداران کمال [را] به دست راست» تشخیص می‌دهد، و پیش‌بینی می‌کند که امکان دارد طرفداران کمال «به هدف آزاد کردن خلق‌های ستمدیده خیانت کنند» یا حتی «در اردوگاه متفقین ظاهر شوند» (Stalin, *Sochineniya*, iv 411-12). استالین یکی از کسانی بود که یک سال بعد با سیاست کمک‌رساندن به ترکیه مخالفت کردند (نگاه کنید به ص ۵۶۷-۸ زیر).

98. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 40 (97), 15 December 1920.

99. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 27.

* تذکر این نکته لازم است که اگر در منطق این کلام اشکالی به نظر می‌رسد، این اشکال مربوط به متن کلام است نه ترجمه آن. - م.

100. *Vos'moi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1921), pp. 36-52.

101. N. Rubinstein, *Sovetskaya Rossiya i Kapitalisticheskie Strany, 1921-1922 gg.* (1948), p. 67.

قفقاز بود. هر دو طرف بر سر دعاوی خود همچنان پافشاری می‌کردند. در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ ارتش سرخ و نوچه گرجی آن وارد گرجستان شدند، و چهار روز بعد تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان را اعلام کردند. ۱۰۲ ترکیه در پاسخ اولتیماتومی داد و تفکیک دو ناحیه ارتوین و اردهال را خواست - چیزی که مسکو حاضر بود بپذیرد. روز ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ نیروهای ترکیه بندر باطوم را اشغال کردند، در حالی که دولت شوروی با ادعای ترکیه بر این بندر به شدت مخالف بود. اما هیچ‌کدام از این حوادث مانع از جریان آرام مذاکرات مسکو نشد، و در آن‌جا پیمان ترکیه و شوروی در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ به امضا رسید - در همان روزی که قرارداد بازرگانی شوروی و بریتانیا در لندن امضا شد. گذشته از تأکید بر اتحاد میان دو کشور «در مبارزه با امپریالیسم» در مقدمه پیمان، یکی از مواد پیمان نیز با لحن جدی «همبستگی متقابل رهایی ملی خلق‌های مشرق‌زمین و نبرد کارگران روسیه [را] برای نظامی اجتماعی نوین» اعلام می‌دارد. در این پیمان مخالفت روسیه را با موارد کاپیتولاسیون در ترکیه تکرار می‌کند و آن‌ها را «مباین با رشد ملی آزادانه در هر کشوری یا با تحقق کامل حقوق حاکمیت آن کشور» می‌شناسد. در مواد مربوط به مرزها، واگذاری بندر باطوم به جمهوری نو بنیاد گرجستان قید شده است. برای تضمین «باز شدن بغازها و آزادی بازرگانی از طریق آن‌ها برای همه ملل» - اما بدون ورود خدشه به حق حاکمیت کامل ترکیه یا به «امنیت ترکیه و پایتخت آن، استانبول» - بایستی در کنفرانسی از قدرت‌های دریای سیاه اساسنامه‌ای تنظیم شود. روسیه برعهده می‌گیرد که ترتیبی بدهد که سه جمهوری ماورای قفقاز پیمان‌های لازم را امضا کنند و تعهداتی را که در پیمان حاضر برای آن‌ها پیش‌بینی شده است برعهده بگیرند؛ و این به منزله شناسایی سرپرستی یا حمایت روسیه شوروی از آن جمهوری‌ها از طرف ترکیه بود. ۱۰۲ از لحاظ ترکیه، این پیمان به معنای پشتیبانی مادی و معنوی روسیه شوروی در مبارزه ترکیه با بریتانیای کبیر بود؛ از لحاظ روسیه شوروی، این پیمان تحکیم موقعیت او را به

۱۰۲. نگاه کنید به جلد اول، ص ۴۲۳

103. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 52, pp. 72-7;

برای اطلاع درباره پیمان ضمیمه که از طرف جمهوری‌های ماورای قفقاز امضا شد، نگاه کنید به جلد اول، صص ۷۱-۷۰.

عنوان قدرت بزرگ ضدامپریالیستی در خاورمیانه دربر داشت؛ از لحاظ هر دو طرف، اخراج مداخله‌گران خارجی از ماورای قفقاز و سواحل دریای سیاه تأمین می‌شد. این امتیازات برای هر دو طرف بیش‌از سرنوشت کمونیست‌های ترکیه اهمیت داشت. نشریه کمونیستی «ینی‌دنیا» بار دیگر در باکو شروع به انتشار کرد. ولی مدتی گذشت تا در مه ۱۹۲۱ نشریه نارکومناتس نامه‌ای از باکو منتشر شد که اتفاقاً ماجرای غرق شدن رهبران کمونیست را در دریای طرابوزان شرح می‌داد. ۱۰۴ چند ماه بعد دولت ترکیه به مسکو اطلاع داد که تصمیم دارد «همه کمونیست‌های زندانی ترکیه را آزاد کند و کسانی را که مرتکب قتل کمونیست ترک مصطفی صوفی شده‌اند به دست عدالت بسپارد». ۱۰۵

تغییر جبهه‌ای که در مارس ۱۹۲۱ در مسکو صورت گرفت بیشتر در فضایی که سیاست خارجی شوروی عمل می‌کرد مؤثر افتاد و کمتر در اصل آن سیاست. در امور داخلی این تغییر به معنای رها کردن هدف سوسیالیسم و کمونیسم نبود، و در امور خارجی نیز رها کردن هدف انقلاب جهانی را دربر نداشت؛ اما به این معنی بود که حصول این هدف‌ها باید تا چندی به تعویق بیفتد، و در این مدت قدرت اقتصادی و دیپلماتیک روسیه شوروی با همه وسایل عملی تقویت شود، حتی اگر این وسایل از لحاظ ظاهر به صورت عقب‌نشینی از راه مستقیم سوسیالیسم و انقلاب جهانی باشد. سیاست خارجی تازه، به تعبیر لنین در طرح نپ، «به‌طور جدی و برای مدت درازی» در پیش گرفته شد. ۱۰۶ مصلحت‌دیدهایی که تا آن روز فقط به عنوان مانورهای عملی کوتاه‌مدت مطرح می‌شدند از آن پس درازمدت شدند؛ و همین مدت بالنسبه دراز بود که بیش از هر چیز دیگری خصلت سیاست خارجی شوروی را پس از ۱۹۲۱ دیگرگون کرد.

104. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 10 (108), 14 May 1921;

همین نامه با حروف ریز در نشریه کمینترن نیز چاپ شد
(*Kommunisticheski Internatsional*, No. 17 (7 June 1921), cols. 4427-8).

105. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 165;
نویسنده به پرونده‌های نارکومیندل دسترسی داشته و پیداست که اطلاع خود را از آن‌ها گرفته است.

روسیه و آلمان

در مناسبات خارجی روسیه شوروی، آلمان جایی خاص خود داشت. اگر رهبران شوروی در نخستین سال‌های پس از انقلاب جهان را به دو مقوله کلی تقسیم کردند - قدرت‌های دشمن، یعنی دولت‌های سرمایه‌داری غرب و دوستان بالقوه، یعنی خلق‌های مشرق‌زمین، که خود قربانی قدرت‌های غربی بودند - آلمان در هیچ‌کدام از این دو مقوله نمی‌گنجد. شکست نوامبر ۱۹۱۸ آلمان را در شمار قربانیان امپریالیسم غرب درآورده و با روسیه شوروی و خلق‌های ستمکش شرق در یک ردیف قرار داده بود - این یکی از مایه‌های مهم سخنرانی لنین در دومین کنگره کمینترن بود. از طرف دیگر، پیشرفت صنایع و سازمان اجتماعی آلمان و موقعیت جغرافیایی آن، این کشور را مسلماً در کنار کشورهای غربی می‌نشانند: در اقتصاد روسیه، آلمان همیشه قدرت برجسته سرمایه‌داری و فروشنده عمده کالاهای صنعتی بود. اما مقوله سومی هم وجود داشت که به اتفاق آرای بلشویک‌ها آلمان به آن تعلق می‌گرفت - یعنی بازیگر نقش پیشتاز انقلاب پرولتاریایی در کنار روسیه. سیاست شوروی در ابتدا منحصرأ مشغول این مهم بود که آلمان را به اجرای این نقش وادارد و برای این کار مجهز سازد. ثانوی شناختن این وظیفه و سرانجام نوید شدن و دست کشیدن از آن جریانی بود که به تدریج و با بی‌میلی پذیرفته شد. اگر این پیچیدگی‌های مناسبات آلمان و شوروی فوراً ظاهر نشد، علت آن بود که روسیه شوروی تا مدت‌ها در وضعی نبود که بتواند سیاست خارجی خود را در مورد آلمان به اجرا بگذارد. از لحظه سقوط آلمان تا اواسط سال ۱۹۲۰ رشته رابطه روسیه شوروی از آلمان نیز مانند سایر کشورهای غربی کاملاً بریده بود. حتی اگر بریدگی این رابطه کامل هم نمی‌بود،

در آلمان حتی يك مقام سیاسی هم وجود نداشت که آن اندازه اقتدار یا ابتکار داشته باشد که بتواند مناسبات مؤثری با روسیه برقرار کند. با این همه، بسیاری از رویدادهای این ایام آلمان بسیار مهم از کار درآمدند و زمینه تحولات آینده مناسبات آلمان و شوروی قرار گرفتند.

تصمیم به اختیار کردن یکی از دو شق شرق و غرب، که چند ساعت پس از آتش‌بس با اهدای دو قطار راه‌آهن غله روسی به شورای نمایندگان مردم آلمان تحمیل شد، دوراهی دائمی سیاست خارجی آلمان بود، به ویژه وقتی که اختیار کردن یکی از این دو راه بایستی از موضع ضعف صورت گیرد. از میان احزاب سیاسی آلمان در جمهوری وایمار فقط حزب سوسیال‌دموکرات از غرب ریشه گرفته بود و دید کاملاً غربی داشت. این حزب با سایر احزاب بین‌الملل دوم که نیروی اصلی‌شان از غرب سرچشمه می‌گرفت وابسته بود و از قدیم با روسیه دشمنی می‌ورزید، زیرا که آن کشور را نه تنها ارتجاعی بلکه واپس‌مانده و وحشی می‌دانست؛ و چون در واقع - اگرچه نه از لحاظ نظری - خود را از خلوص و خدشه‌ناپذیری معتقدات مارکسیسم بری ساخته بود، مقدار زیادی از رادیکالیسم بورژوا‌دموکراتیک جنبهٔ چپ اروپای غربی در آن راه یافته بود؛ بدین ترتیب، تنها حزبی بود که از میان احزاب آلمان در مقابل صلح‌طلبی (پاسیفیسم) ویلسون، که در مفاهیمی مانند حق حاکمیت ملی و جامعهٔ ملل تجسم می‌یافت، گوش شنوایی داشت. در دورهٔ اول جمهوری وایمار، که جانب‌گیری از غرب برای آلمان اهمیت اساسی داشت، زمام قدرت در دست حزب سوسیال‌دموکرات بود؛ هرچه توانایی آلمان برای دنبال کردن سیاست خارجی مستقل بیشتر شد، از اهمیت آن حزب کاسته شد. از میان سایر احزاب، حزب «مرکز کاتولیک» دارای گرایش غربی بود؛ اما چون پایهٔ آن بیشتر مذهبی بود تا سیاسی، در مسائل مهم کمتر می‌توانست با صدای متحد و محکمی سخن بگوید، و غالباً فقط به صورت عامل توازن عمل می‌کرد. هیچ‌یک از سایر نیروهای حیات سیاسی آلمان در وهلهٔ اول از غرب ریشه نمی‌گرفتند. انتهای چپ عبارت بود از حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل (که نوسان می‌کرد و سرانجام به دو گروه کمونیست و سوسیال‌دموکرات تقسیم شد)؛ این جنبه طرفدار اتحاد با روسیه شوروی بود. احزاب سمت راست جنبهٔ وسط

«مرکز» همه کم یا بیش با هرب مخالف بودند. هسته اصلی این احزاب از دو قدرت تشکیل می‌شد که، در پشت نمای ظاهری جمهوری وایمار، به همان شیوه زمان ویلهلم دوم بر آلمان حکومت می‌کردند؛ این دو قدرت عبارت بودند از ارتش و صنایع سنگین. افسران ارتش شکست‌خورده تا آخرین فرد در آرزوی درازمدت انتقام گرفتن از غرب به سر می‌بردند؛ و به این دلیل اتحاد با شرق برای آن‌ها امری ناگزیر بود. صنایع سنگین که بازار غرب و آن‌سوی دریاها را از دست داده بود گریزگاهی جز شرق پیدا نمی‌کرد. ۲. نیروهای طرفدار گرایش به شرق در ۱۹۱۹ در آلمان بسیار قوی بودند، اگرچه برای اجرای نیات و آرزوهای خود چندان وسیله‌ای در دست نداشتند. ۳. این نکته معنی‌دار است که نخستین موردی که جمهوری وایمار در سیاست خارجی سر از فرمان متفقین پیچید وقتی بود که از شرکت در محاصره اقتصادی روسیه شوروی خودداری کرد، و یکایک احزاب رایشتاک به درجات گوناگون از این تصمیم پشتیبانی کردند. ۴. اما در عین حال که همکاری با روسیه در آینده هدف همه نیروهای مؤثر آلمان بود، در ۱۹۱۹ این هدف بسیار دور و دشوار به نظر می‌رسید،

۲. بعدها در خود صنایع نیز تقسیماتی پدید آمد: صنایع شیمیایی و برق، و پاره‌ای از صنایع سبک‌تر، ارتباطات غربی خود را نگه داشتند و به سرمایه غربی متکی ماندند. اما صنایع آهن و فولاد، که بدون بازار روسیه امکان ادامه حیات نداشتند (تا زمانی که هیتلر برنامه تسلیحات مجدد را آغاز کرد) عامل مسلط باقی ماندند.

۳. میسیون نظامی بریتانیا در برلن در گزارش اوت ۱۹۱۹ خود وضع را به‌خوبی خلاصه می‌کند: «همه طبقات آلمان به دلیلی چشم به روسیه دوخته‌اند. افراطیان چپ روسیه را تحقق آرمان‌های سیاسی خود می‌بینند؛ پان‌ژرمن‌ها آن را تأمین‌کننده تنها مفر ممکن برای مازاد جمعیت و جبران مستعمرات از دست رفته می‌دانند؛ افسران گمان می‌کنند که روسیه به آن‌ها کار می‌دهد - کاری که دیگر در کشور خودشان پیدا نمی‌کنند. صنعت‌داران گمان می‌کنند که روسیه کار برای سرمایه تأمین می‌کند و مالا وسیله پرداخت غرامت جنگ خواهد بود. اما تحقق این اندیشه‌ها مربوط به آینده دور است و فعلا ارتباط به قدری دشوار است که برداشتن گام دیگری ممکن نیست.»

(*Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series, iii* (1949), 511).

۴. مذاکرات رایشتاک در ۲۳ اکتبر ۱۹۱۹ درباره تقاضای متفقین از آلمان برای مشارکت در محاصره روسیه شوروی (نگاه کنید به ص ۱۹۱ بالا) اتفاق نظر کامل نمایندگان را در رد آن تقاضا آشکار ساخت؛ حتی ولس، سخنگوی حزب سوسیال

و بر سر این که سرانجام چگونه می‌توان به این هدف دست یافت عقاید چنان مختلف بودند که امیدی به سازش آن‌ها نمی‌رفت. به‌طور کلی، تصورات ایدئولوژیک هنوز بر این مسأله غالب بودند. برای جبهه چپ همکاری با روسیه جز به صورت انقلاب کمونیستی و استقرار رژیم کمونیستی در آلمان قابل تصور نبود؛ جبهه راست هم نمی‌توانست این همکاری را جز با برانداختن بلشویک‌ها و تجدید سلطنت در روسیه تصور کند. در بهار ۱۹۱۹ چشم‌انداز انقلاب در آلمان رفته‌رفته تاریک می‌شد. اما در بسیاری از کشورها امید تجدید سلطنت در روسیه هنوز زنده بود. در آلمان صورت عملی آن امید این بود که مقدار زیادی از نیروهای آلمان در ایالات پیشین روسیه در منطقه بالتیک نگه داشته می‌شد. این نیروها - که آخرین بازمانده ارتش امپراتوری آلمان بودند - زیر فرمان ژنرال فون در گولتز بودند، که در بهار ۱۹۱۸ فاتحانه به یاری نیروهای «سفید» در جنگ داخلی فنلاند شتافته بود. این وضع ناهنجار یکی از نتایج سیاست متفقین بود، که حتی در لحظه آتش‌بس نیز از ترس بلشویسم روس با میلیتاریسم آلمان مدارا می‌کردند. به موجب ماده دوازدهم موافقتنامه آتش‌بس ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸، آلمان مجبور بود اراضی پیشین روسیه را «به محض آن که متفقین لحظه‌ها از لحاظ موقعیت آن اراضی مساعد بدانند» تخلیه کند. اما به آلمان تذکر داده شد که لحظه تخلیه منطقه بالتیک هنوز فرا نرسیده است. در نخستین ماه‌های ۱۹۱۹ فون در گولتز موضع خود را مستحکم کرد، از مناطق آلمانی‌نشین کشورهای بالتیک، و از میان پناهندگان روس «سفید» آلمانی‌های مرخص شده از ارتش و اسیران آزاد شده روس سرباز فراوانی گرفت؛ و خود را رهبر جنگ مقدس ضد بلشویکی اعلام کرد. این جریانات چندان موافق طبع دول متفق نبود؛ آن‌ها که تازه از ترس گسترش بلشویسم تا حدی آسوده شده بودند از شبح اتحاد میان آلمان و سلطنت روسیه در زیر

→

دموکرات آلمان، که عقیده داشت «وجود دولت شوروی برای سوسیالیسم نوعی بدبختی است»، اعلام کرد که «برای ما فقط یک پاسخ می‌تواند وجود داشته باشد:

«نه»ی صریح و روشن و ساده»

(*Verhandlungen des Reichstags*, cccxxx (1919), 3362).

۵. عجیب این که همین شرط در ماده ۴۳۳ پیمان ورسای تکرار شده است، و حال آن که روزی که پیمان به امضا رسید فرمان تخلیه صادر شده بود.

پرچم فون در گولتز به وحشت افتادند: سیامت پشتیبانی از استقلال کشورهای بالتیک، برای آن که در کنار لهستان دیواری میان آلمان و روسیه تشکیل دهند، در حال شکل‌گرفتن بود. روز ۳ مه ۱۹۱۹ کمیسیون آتش‌بس متفقین دستور تخلیه کشورهای بالتیک را صادر کرد. این دستور ناشنیده گرفته شد. روز ۱۸ ژوئن ۱۹۱۹ دولت‌های متفق دستور را به دولت آلمان ابلاغ کردند. ۶. باز هم ناشنیده گرفته شد؛ و اگرچه دولت سوسیال‌دموکرات برلن اشتیاق خود را برای اجرای دستور ابراز داشت، فرماندار سوسیال‌دموکرات پروس شرقی، به نام وینیک، با فون در گولتز همدست بود. لشکرهای فون در گولتز از جای خود تکان نخوردند، و هم با بلشویک‌ها و هم با نیروهای لتونی و استونی، که از متفقین کمک می‌گرفتند، وارد زد و خورد شدند. ۸.

اما دیری نگذشت که در خود آلمان نظریات دیگری جریان یافت. دول متفق هنگامی که اصرار می‌کردند که ارتش امپراتوری آلمان باید تماماً منحل شود، ایجاد یک ارتش جدید را در آلمان، با ابعاد محدود و

۶. در تاریخ ۱ و ۲۴ اوت یادداشت‌های دیگری برای یادآوری فرستاده شد (*Documents on British Foreign Policy 1919-1939: 1st Series*, (1947), 720-21; iii (1949), 40).

۷. بنابر گفته فون راتنوو، دولت آلمان با دریافت نخستین درخواست متفقین در ۹ مه ۱۹۱۹ رسماً تصمیم به تخلیه گرفت.

۸. درباره رویدادهای ۱۹۱۹ بالتیک نوشته‌های فراوانی وجود دارد. مهم‌ترین این‌ها عبارتند از *Die Rückführung des Ostheeres* (1936)، که مجموعه‌ای است رسمی از اسناد؛

R. von der Goltz, *Meine Sendung in Finland und im Baltikum* (Munich, 1920); P. Avalov-Bermond, *V Bor'be s Bolshevizmom* (Glückstadt, 1926); *Als Politischer General im Osten* (1936); J. Bisschof, *Die Letzte Front* (1935); A. Winning, *Heimkehr* (1935)

United States Commission of Inquiry in Finland and the Baltic States: Report (1919); *Documents on British Foreign Policy 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), ch. 1.

در جانب شوروی ظاهراً چیزی در این باره منتشر نشده است، به جز خلاصه کوتاهی از رویدادها در این کتاب:

M.G. Bakh, *Politiko-Ekonomicheskie Vzaimootnosheniya mezhdu SSSR i Pribaltikoi za Desyat' Let, 1917-1927* (1928).

درباره این پیشامد تاریخ روشن‌کننده‌ای می‌توان نوشت.

بر پایهٔ نفرات داوطلب، پذیرفتند. این همان «رایشس‌وهر» بود، که با فرمان ۱۵ مارس ۱۹۱۹ به وجود آمد. سازمان‌دادن رایشس‌وهر در تایستان ۱۹۱۹ به دست گروه بسیار زیرکی از افسران پیشین ستاد سپرده شده. زیرک‌ترین آن‌ها ژنرال فون زکت بود که در پایان جنگ مستشار نظامی ستاد کل ارتش ترکیه بود. این گروه وضع را چه در آلمان و چه در روسیه خوب برآورد کردند، و در هر دو مورد درست به نقطهٔ مقابل نتیجه‌گیری‌های اکثریت عظیم افسران آلمانی (حتی سالمندترین و برجسته‌ترین آن‌ها) رسیدند، که فون در گولتز را قهرمان ملی می‌دانستند. در آلمان، امثال لودندورف و فون در گولتز مخالفان آشفتنی‌ناپذیر جمهوری وایمار بودند و می‌خواستند نوعی حکومت سلطنتی یا دیکتاتوری را بازگردانند. زکت حاضر بود جمهوری وایمار را به‌عنوان عملی‌ترین و مساعدترین سیاست خود، دست‌کم تا زمان تجدید نیروی نظامی آلمان، بپذیرد. لودندورف و فون در گولتز از تصور هر نوع سیاستی در روسیه به‌جز حملهٔ مستقیم به بلشویسم عاجز بودند. زکت با توجه به این که اکنون نزدیک به دو سال از عمر رژیم بلشویک می‌گذشت و پیش‌بینی‌های سقوط آن مرتباً غلط از آب درآمده بود، رفته‌رفته به این نتیجه رسید که این رژیم خیال ماندن دارد. اما، اگر چنین باشد، لشکرهایی که فون در گولتز در بالتیک فراهم می‌کند برخلاف آنچه می‌گویند «پل» روسیه نیست، بلکه دیواری است در مقابل روسیه. اگر دول متفق اصرار داشته باشند که روسیه شوروی را دشمن آشفتنی‌ناپذیر خود سازند، آلمان از تأسی‌جستن به آن‌ها نصیبی نخواهد برد. در اوت ۱۹۱۹ رایشس‌وهر تصمیم گرفت که دستور متفقین را برای تخلیهٔ نیروهای فون در گولتز ناشنیده بگیرد. این تصمیم ابلاغ شد و خود فون در گولتز به آلمان بازگشت. بدنهٔ اصلی لشکر او برجا ماند و زیر فرمان یک ماجراجوی روس «سفید» به نام آوالوف برمونت، که گفته می‌شد اصلاً قفقازی است، به خدمت ادامه داد. از آن‌جا که منابع رسمی تأمین هزینه قطع شده بود صنایع سنگین آلمان خرج این اقدامات جدید را برعهده گرفتند، زیرا که آن‌ها هنوز به سیاست برانداختن بلشویک‌ها برای بازکردن بازار روسیه عقیده داشتند و استدلال پاریل‌تر

۹. فون در گولتز در ۲ نوامبر ۱۹۱۹ به زکت می‌نویسد: «تمام سیاست دولتی ما با پل آلمان-روسیه برها می‌ماند یا فرو می‌ریزد»
(F. von Rabenau, *Seekt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 204).

زلت به گوششان فرو نمی‌رفت. ۱۰ آوالوف برمونت با این پشتگرمی زمستان را دوام آورد. در بهار ۱۹۲۰، به سبب تنگدستی یا فشار متفقین بیشتر نیروهای او ذوب شدند.

اکنون با نگرستن به گذشته می‌توان دید که چگونه استدلال زکت و همکارانش در رایشس‌وهر به نحوی روشن و ناگزیر به اتحاد نهایی میان روسیه بلشویک و آلمان دست‌راستی منجر می‌شده است. با فرض باقی ماندن رژیم بلشویک، این اتحاد آنچه را آلمان روزی به آن نیازمند می‌شد به آلمان می‌داد - آزادی عمل در مقابل غرب. همچنین بازار مورد نیاز صنایع سنگین آلمان را هم در اختیار آن‌ها می‌گذاشت. در ژانویه ۱۹۲۰ زکت دیگر «توافق سیاسی و اقتصادی آینده با روسیه شوروی» را نپذیرفته بود، و در عین حال اعلام می‌کرد که ما حاضریم [در خود آلمان] دیواری در مقابل بلشویسم بسازیم. ۱۱ زکت شاید نخستین آلمانی بلندپایه‌ای بود که متوجه شد میان این دو سیاست هیچ ناسازگاری وجود ندارد. اما در زمستان ۲۰-۱۹۱۹ کمتر کسی در آلمان می‌توانست آینده را با این رنگ‌های برهنه و عاری از سایه‌روشن در نظر آورد. در دیگجوش آشفته نظریات سیاسی که از روز شکست در آلمان بر سر بار بود، همیشه نیاز به برقرارکردن نوعی رابطه ایدئولوژیک، علاوه بر رابطه سیاسی، با همسایه بزرگ شرقی احساس می‌شد. انقلاب روسیه

۱۰. شواهدی درباره منابع مالی برمونت در این مأخذ دیده می‌شود:

R. von der Goltz, *Meine Sendung in Finland und im Baltikum* (Munich, 1920), pp. 299-303; *Documents on British Foreign Policy, 1919..1939: Ist Series*, iii (1949), 55, 97, 211-12, 225-7, 296-7.

بنابر یک مأخذ دیپلماتیک آلمانی، چند «نماینده انگلیس» که نام آن‌ها ذکر نشده است در برلن و «فرستادگان انگلیس» در بالتیک شایع کردند که «انگلیسیان مهمی مانند چرچیل با اقدام برمونت در چارچوب مداخله نظامی عمومی موافقت دارند» و «به‌زودی معلوم خواهد شد که این خط‌مشی در دولت بریتانیا به کرسی می‌نشیند یا نه»

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 82).

11. F. von Rabenau, *Seekt: Aus Seinen Leben, 1918-1936* (1940), p. 252;

زکت در نامه مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۲ خود (نگاه کنید به صص ۸-۵۲۷) این اعتقاد را تکرار می‌کند که «آلمان بلشویکی نخواهد شد، حتی اگر با روسیه در امور خارجی تفاهم حاصل کند» (ibid., p. 317).

آلمان شکست خورده را مسحور می‌کرد؛ این سحر از دامنه تنگ محافلی که از نظریات بلشویکی هواداری می‌کردند بسیار فراتر می‌رفت و در جنبه ناسیونالیست‌های راست نیز مانند کمونیست‌های چپ احساس می‌شد. از دیدگاه بسیاری از آلمانی‌هایی که سابقه کارشان همیشه در جنبه راست بود، از جمله برای افسران آلمان، در ۱۹۱۹ چنین به نظر می‌رسید که یگانه راه رستگاری آلمان راهی است که از انقلاب می‌گذرد. در این رؤیای ویرانی، روحیه نومییدی محض تأثیر فراوان داشت: شمشون آلمان در لحظه شکست و خواری از نیروهای تیره و تار بلشویسم یاری می‌طلبد تا ستون‌های معبد را خراب کند و پیروزی را به کام فلسطینیان تلخ‌سازد. اما این رؤیا جنبه‌های مثبتی هم داشت، که با هدف‌های انقلاب روسیه ضرورتاً برخوردی پیدا نمی‌کرد. آلمان می‌توانست ضربه را متوجه غرب و دموکراسی لیبرال کند؛ می‌توانست حکومت مقتدری داشته باشد، اما قدرت جدید پرولتاریای شهری را هم به‌جا بیاورد؛ و هدف آن احیای قدرت ارتش ملی باشد. بدین ترتیب اتحاد میان آلمان ناسیونالیست و روسیه بلشویک به واسطه نفرت مشترک آن‌ها از غرب حاصل می‌شد؛ ضدیت ایدئولوژیک و تعارض منافع با قدرت‌های غربی اتفاق سیاسی آن‌ها را تأمین می‌کرد.

این اندیشه در نگاه نخست پرت به نظر می‌رسید و چه بسا که ساخته و پرداخته افسران فاقد تعلیمات سیاسی و جوانان کوچک‌مغز پنداشته می‌شد. ۱۲ اما در انتهای چپ نیز نظیر آن به چشم می‌خورد. لائوفنبرگ و ولفهایم، رهبران گروه چپ که در کنگره هایدلبرگ، اکتبر ۱۹۱۹، از حزب کمونیست آلمان اخراج شده بودند، طرفدار عقیده‌ای بودند که به نام «ناسیونال‌بلشویسم» معروف شد. این‌ها کمونیست‌های آلمان را دعوت می‌کردند که برضد پیمان ورسای «جنگ مردمی انقلابی» را شروع کنند، و با این کار پشتیبانی ناسیونالیست‌های آلمان را برای

۱۲. هوفمن، که مانند لودندروف ضد بلشویک بسیار متعصبی بود، متوجه شد که همکاری با بلشویک‌ها طرفداران فراوانی پیدا کرده است، «به ویژه در میان محافل استادان و دانشجویان و در میان افسران جوان»
(*Die Auzeichnungen des General majors Max Hoffmann* (1929), ii, 324-5.)

۱۳. نگاه کنید به ص ۱۷۸ بالا.

انقلاب پرولتاریایی به دست آورند. ۱۴ رادک در نامه سرگشاده خود به کنگره به این گروه حمله کرد و گفت که این‌ها می‌خواهند برضد متفقین جنگ برپا کنند، و بیپرده درصدد آشتی کردن با بورژوازی هستند، و حال آن که بورژوازی اگر بر سر دوراهی قرار گیرد اشغال خارجی را بر دیکتاتوری پرولتاریا ترجیح می‌دهد. ۱۵ در همان ایام التسباخر، روشنفکر آنارشیست، جزوه‌ای نوشت با عنوان «بلشویسم و آینده آلمان»، و در آن چنین استدلال کرد که آلمان فقط با پذیرفتن بلشویسم می‌تواند خود را از بردگی پیمان ورسای نجات دهد، و آنگاه بلشویسم اروپا را درمی‌نوردد و آن را نابود می‌کند. نویسنده برای رسیدن به این هدف حاضر بود با بی‌نظمی و وحشت و گرسنگی بسازد. در این استدلال آشفته مسائل وحدت ایدئولوژیک و وحدت سیاسی (Anschluss) با روسیه تمایز خود را از دست داده بودند: «همین که آلمان بلشویسم را بپذیرد، حلقه گسیخته اتصال با روسیه خود به خود از نو برقرار می‌شود.» ۱۶ از این سرمستی مفرط سیاسی تا نقطه مقابل آن، یعنی محاسبه دقیق ارزش اتحاد با روسیه که زکت و ژنرال‌های رایشس‌وهر نمایندگان آن بودند، در طیف عقاید مردم آلمان نسبت به همسایه بزرگشان همه رنگی دیده می‌شد. وجه اشتراک میان همه این گروه‌ها بیزاری از غرب بود و ستایش قدرت روسیه — گاه با اشتیاق ولی غالباً از روی بغض و بی‌میلی — و امید و اعتقاد به این که به نحوی می‌توان آن قدرت را در نبرد با فاتحان ورسای به‌کار گرفت.

آشفته‌گی سرسام‌آور عقاید آن عده از مردم آلمان که در پاییز ۱۹۱۹ چشم به روسیه دوخته بودند تا مگر رمز بیرون آمدن از ورطه شکست سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک را روسیه به آن‌ها نشان دهد، از گفتگوهای رادک با ملاقات‌کنندگان در اتاق ممتاز زندان موبیت و در آپارتمانی که روزهای پیش از بازگشت به مسکو را در آن گذراند به‌خوبی

۱۴. کامل‌ترین بیان این رأی در این کتاب آمده بود:

H. Laufenberg and F. Wolffheim, *Revolutionärer Volkskreis oder Konterrevolutionärer Bürgerkrieg?* (Hamburg, 1920).

15. K. Radek, *Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den Oktober-Parteitag der KPD* (Hamburg, 1919), pp. 11-12, 15-16.

16. P. Elzbacher, *Der Bolschewismus und die Deutsche Zukunft* (Jena, 1919).

برمی‌آید. کسانی که به نفع او اعمال نفوذ کردند ۱۷ نباید با جریان جدید عقاید ژنرال‌های رایشس‌وهر بی‌ارتباط بوده باشند. یکی از مقامات بالای دولت متوجه شده بود که صلاح در این است که تنها بلشویکی را که پس از اخراج یوفه در نوامبر ۱۹۱۸ به برلن آمده است از خود نیازارند، و شاید هم نوعی رابطه غیررسمی با او برقرار کنند. اطلاع ما بر این که رادک در آن ایام چه کسانی را دیده فقط از ناحیه خود رادک است، و دلیلی در دست نیست که او همه را برشمرده باشد. رادک هیچ تماس مستقیم یا غیرمستقیمی را با محافل دولتی ذکر نمی‌کند؛ و شاید بعید باشد که افسران مهم رایشس‌وهر در ۱۹۱۹ حاضر بوده باشند با دیدار مستقیم رادک خود را به خطر بیندازند. ۱۸ اما اندیشه‌های جسورانه‌ای که رادک در گفتگو با طلعت و انور درباره ترکیه پیش کشید ۱۹ در مورد آلمان مصداق بیشتری داشت؛ قابل تصور است که انور، که در زمان جنگ در ترکیه با زکت همکاری نزدیک داشت، پاره‌ای از این اندیشه‌ها را برای همقطار قدیمی خود نقل کرده باشد. رادک می‌نویسد که انور

۱۷. نگاه کنید به ص ۱۷۲ پانویس ۷۹ بالا.

۱۸. خاطرات رادک در نشریه «کراسنایا» (*Krasnaya Nov', No. 10. 1926*) (نگاه کنید به پانویس پیش) در ایامی منتشر شد که همکاری نظامی شوروی و آلمان در اوج خود بود و اسرار آن به دقت محافظت می‌شد. اگر رادک در ۱۹۱۹ ارتباط مستقیم یا غیرمستقیمی با افسران رایشس‌وهر می‌داشت، شاید اشاره به چنین ارتباطی را دور از حزب می‌دانست. بنابر نوشته نیکولایفسکی (*Novyi Zhrund (N.Y.), No. 1, 1942, p. 244*)، خاطرات رادک در ۱۹۲۷ به صورت جزوه جداگانه‌ای تجدید چاپ شد، منتها با حذف گزارش او از گفتگو با آلمانی‌ها؛ این نشان می‌دهد که آنچه رادک نوشته بود در برخی محافل خلاف مصلحت شناخته می‌شد، به ویژه پس از آنچه در دسامبر ۱۹۲۶ درباره این موضوع در رایشستاگ برملا شده بود. ژنرال کسترینگ وابسته نظامی آلمان در مسکو، در دهه سی، در مصاحبه‌های (*Svenska Dagbladet, 5 September 1949*) به تماس‌های رادک با نظامیان در ۱۹۱۹ و نقش خودش در ترتیب دادن آن تماس‌ها اشاره می‌کند (کسترینگ در آن زمان از افسران ستاد زکت بود)؛ متأسفانه شواهد او مبهم است، و مطلبی که در مصاحبه از قول او ذکر شده بود، یعنی این که رادک با زکت دیدار کرده بود، بعداً از طرف خود او تکذیب شد.

(A. Fredborg, *Storbritannien och den Ryska Fragan, 1918-1920*, (1951), p. 196, note 52).

۱۹. نگاه کنید به صص ۴-۳۰۳.

«نخستین کسی بود که به نظامیان آلمانی توضیح داد که روسیه شوروی قدرت جهانی جدید و در حال رشدی است که اگر آن‌ها واقعاً بخواهند با متفقین نبرد کنند باید آن را به حساب بیاورند». ۲۰ در پاییز ۱۹۱۹ فضای برلن برای تولد این اندیشه آماده بود. تعیین این که مغز بارور چه کسی آن را به بار آورد، کاری است دشوار و نسبتاً بی‌اهمیت.

نخستین و منظم‌ترین تماس ثبت‌شده رادک با محافل نظامی آلمان مربوط است به ژنرال بازنشسته‌ای به نام رایبنیتز، که از دوستان پیشین لودندورف بود ولی اکنون از عقاید ضد بلشویکی بسیار شدید او تبری می‌جست. رایبنیتز رسالهٔ لنین را تحت عنوان «وظایف جاری حکومت شوروی»، که در آوریل ۱۹۱۸ نوشته شده و ترجمهٔ آلمانی‌اش تازه درآمده بود، خوانده و پسندیده بود. در این رساله لنین دربارهٔ وظایف فوری و عملی ایجاد دستگاه مدیریت کارآمد بحث می‌کند و در پایان اعلام می‌دارد که آنچه اکنون لازم است «فریادهای دیوانه‌وار» نیست، بلکه دگام‌های حساب‌شدهٔ فوج‌های آهنین پرولتاریا است». ژنرال رایبنیتز به رادک اطمینان داد که او به برادران افسر خود «نه تنها اتحاد با روسیه شوروی بلکه نوعی انقلاب به اصطلاح مسالمت‌آمیز» را نیز موعظه می‌کند. شاید شور و شوق رایبنیتز بر هوش و فهمش می‌چربید. اما رادک در نخستین هفته‌های پس از آزادی از زندان در آپارتمان این مرد زندگی می‌کرد، ۲۲، و همین‌جا بود که میان او و سخنگویان نظریات مشابه تماس‌های دیگری برقرار شد. از میان ملاقات‌کنندگان جدید رادک دو نفر اهمیت خاصی داشتند. سرهنگ ماکس باثور، ۲۳، رئیس ادارهٔ اطلاعات پیشین لودندورف، مردی بود «با حرکات گربه‌مانند»، که هیچ شباهتی به نظامیان نداشت، و در انتظار تصرف قدرت آلمان به دست جبههٔ راست به سر می‌برد، اما نه پیش از آن که «کارگران از دموکراسی بورژوازی نوید

20. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 164; for Enver's letter to Seekt of August 1920;

۲۱. نگاه کنید به ص ۳۹۸ زیر.

22. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, pp. 169-72.

۲۳. بنابر نوشتهٔ فیشر، باثور «مرباً» از رادک در زندان دیدار می‌کرد (R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 207); رادک صراحتاً می‌گوید که باثور را برای نخستین (و گویا آخرین) بار در آپارتمان رایبنیتز دیده است (*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 169).

شده و به این نتیجه رسیده باشند که «دیکتاتوری کار» در آلمان فقط در صورت توافق میان طبقه کارگر و افسران امکان دارد. رادک می‌نویسد «به من چنین فهماند که بر این پایه افسران ممکن است با حزب کمونیست و روسیه شوروی معامله‌ای صورت دهند؛ آن‌ها می‌فهمند که ما را نمی‌توان شکست داد و در نبرد با متفقین ما متحد آلمان هستیم». دریا دار هینته، که زمانی وابسته دریایی آلمان در پترزبورگ بود و مدت کوتاهی هم در تابستان ۱۹۱۸ وزارت امور خارجه را برعهده داشت و در همان مدت چند قرارداد ضمیمه پیمان برست‌لیتوفسک با روسیه امضا کرد، اکنون «طرفدار توافق با روسیه» بود و از رادک می‌پرسید که آیا انقلاب جهانی «به موقع» فرامی‌رسد، به طوری که از «خفه‌شدن آلمان به دست متفقین جلوگیری کند»؟ اما هینته درباره انقلاب نظریات خاص خود را داشت. از گفتگو با کارگران کاتولیک املاکش در سیلزی به این نتیجه رسیده بود که «انقلاب عبارت است از این که کارگران از کارکردن برای سرمایه‌داران سرپیچی کنند» و «از بورژوازی نفرت داشته باشند»، و این که «آلمان مشکل بتواند بدون تغییر رژیم دوباره سر بلند کند». ۲۴.

اما برجسته‌ترین ملاقات‌کننده رادک والتر راتنائو بود - پسر بنیان‌گذار «آئه‌گ»، شرکت بزرگ سازنده وسایل الکتریکی و مؤسس بخش مواد خام وزارت جنگ آلمان در زمان جنگ جهانی اول، یعنی سازمانی که وزارت مهمات در انگلستان و فرانسه از روی آن ساخته شد. برداشت رادک تردیدآمیز بود. می‌گوید که در «هوش انتزاعی فراوان او نوعی خودپسندی بیمارگونه و فقدان هر نوع بینش شهودی» به چشم می‌خورد - قضاوتی که دور از انصاف هم نیست. راتنائو یهودی تیزهوشی بود با طبیعتی بسیار متزلزل؛ نماینده کامل آن بخش از صنایع آلمان که چون با غرب مناسبات مالی و بازرگانی برقرار کرده بود نمی‌توانست مانند صاحبان صنایع آهن و فولاد بدون قید و شرط جانب شرق را بگیرد، و محکوم بود به این که در مسائل عمده سیاست روش کژدار و مریز داشته باشد. راتنائو در نامه سرگشاده‌ای به متفقین فاتح در دسامبر ۱۹۱۸ گفته بود که اگر شرایط انتقامجویانه‌ای بر آلمان

24. *ibid.*, p. 171.

گویا باثور در آوریل ۱۹۲۰ گفته است «اول باید بلشویسم کامل برقرار شود تا آلمان یاد بگیرد که خواهان یک مرد قوی بشود»
(Troeltsch, *Spektator-Briefe* (Tübingen, 1924), p. 139).

تحمیل شود «یکی از ستون‌های سابقاً مستحکم ساختمان اروپا نابود می‌شود، و مرز آسیا تا [رود] راین پیش می‌آید». اما بیزاری عاطفی راتنائو از شرق با شیفتگی فکری شدیدی نیز همراه بود. گویا او بود که «مسیون صنعتی» را تشکیل داد، که در تابستان ۱۹۱۹ برای «بررسی اوضاع صنایع» به مسکو رفت. ۲۵ همچنین او نخستین عامل تشکیل گروه کوچکی از صاحبان صنایع بود که به عنوان «مسیون بررسی» امور روسیه در اوایل ۱۹۲۰ در برلن به کار پرداخت. ۲۶ اکنون راتنائو بدون مقدمه به سراغ رادک آمد، راحت نشست و پا روی پا انداخت و بیش از یک ساعت «نظریاتش را درباره وضع جهان بیان کرد». این‌جا نیز برهان سیاسی مستحکمی - یعنی ضرورت همکاری اقتصادی میان دو کشور - در یک متن ایدئولوژیک و شبه‌انقلابی مطرح شد. راتنائو اذعان داشت که بازگشت به سرمایه‌داری ممکن نیست، و مدعی شد که در نوشته‌های خود نوعی «سوسیالیسم سازنده» را تبلیغ کرده است - و این نخستین پیشرفت علمی در قیاس با مارکس است، که فقط «نظریه ویرانگری» را مطرح کرده بود. کارگران می‌توانند ویران کنند؛ اما برای سازندگی رهبری «اشرافیت روشنفکر» لازم است. در آلمان تا سال‌های دراز انقلاب نخواهد شد، زیرا کارگر آلمانی «تنگ‌نظر» است. راتنائو در بازگشت به موضوع روسیه می‌افزاید که «احتمالاً چند سال دیگر من به عنوان کارشناس به شما مراجعه می‌کنم و شما در جامه ابریشمی از من پذیرایی می‌کنید». رادک می‌گوید که بلشویک‌ها هرگز جامه ابریشمی نخواهند پوشید؛ اما عرضه خدمات کارشناسان آلمانی اندیشه او را در مسیرهای تازه‌ای به راه می‌اندازد. عادت اتکای به شرق حتی در میان «غربی»ترین صاحبان صنایع آلمان راسخ شده است. ۲۷ تنها سهم رادک در گفتگویی که خود او آن را

25. *Documents on British Foreign Policy, 1919-1939: 1st Series*, iii (1949), 511.

26. Walther Rathenau, *Briefe* (1926), ii, 229-30.

۲۷. این نکته مهم است که تنها ملاقات‌کننده‌ای که بنا بر گفته رادک طرفدار سیاست غربی بوده است سوسیال‌دموکراتی بوده است به نام هایلن که می‌گفته است «انقلاب سوسیالیستی در آلمان فعلاً غیرممکن است، زیرا که صنایع آلمان مواد خام ندارند و کشور هم نان ندارد»، و «بازسازی اقتصاد آلمان بدون اسیر شدن کشور به دست سرمایه آمریکایی ممکن نیست» (*Krasnaya Nov'*, No.10, 1926, p. 170).

ثبت کرده این است که مقاله لنین را درباره توفیق «سوباتنیک»‌ها در مسکو، که «از طریق کشورهای اسکاندیناوی» به دست او رسیده بود، برای راتنائو می‌خواند - که تلاش دلاورانه‌ای است برای پروراندن فلسفه کار داوطلبانه در سوسیالیسم. ۲۸ راتنائو يك بار دیگر هم به دیدن رادک رفت. این بار رادک در زندان نبود بلکه در آپارتمان رایبنیتز به سر می‌برد. راتنائو مدیرعامل «آئه‌گک»، فلیکس دویچ، را هم با خود برد. اما همسر دویچ دختر يك بانکدار امریکایی بود، و خود او نماینده آن دسته از محافل مالی محسوب می‌شد که با غرب روابط نزدیک داشتند؛ در سال بعد یکی از نخستین وام‌های امریکا به آلمان پس از آتش‌بس به دست دویچ برای «آئه‌گک» ترتیب داده شد. در این دیدار دوم به نظر می‌رسد که بحث درباره پایان عمر سرمایه‌داری و ضرورت گرایش آلمان به شرق پیش کشیده نشده است. اما حتی دویچ نیز حاضر بود بپذیرد که روس‌ها می‌توانند هر رژیم را که می‌پسندند داشته باشند، «فقط به شرطی که ما با «آئه‌گک» معامله کنیم». دویچ اظهار تمایل کرد که به روسیه سفر کند. ۲۹.

در نوشته خود رادک مسلماً از همه آلمانی‌هایی که در برلن به دیدن او رفتند نام برده نشده است. گویا او با اوتوهچ نیز ملاقات کرده است. هچ استاد تاریخ روسیه بود و سپس نماینده رایشتاگ و کارشناس امور روسیه در حزب ناسیونال آلمان شد. ۳۰ از آنچه میان او و رادک گذشت اطلاعی در دست نیست. هچ بعدها، بر پایه ملاحظات محض تنازع قدرت‌ها و قطع نظر از ایدئولوژی، طرفدار پابرجای اتحاد آلمان و روسیه بود. اگر او در پاییز ۱۹۱۹ در این باب با رادک سخن گفته باشد، باید گفت که از غالب هموطنان خود پیش افتاده بود. خود رادک از دیدار با ماکسیمیلین هاردن یاد می‌کند - همان روزنامه‌نگار رادیکالی که در ۱۹۱۴ و در زمان جنگ به نام مخالف نظام امپراتوری ویلهلم دوم شهرت یافت، و رادک قول داد که برای نشریه او، «دی‌تسوکونفت» («آینده»)

28. K. Radek, *Portrety i Pamflety*, ii (1934), 47:

29. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 171.

30. F. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 207.

مقاله‌ای بنویسد. ۲۱ تنوع فراوان وابستگی‌های حرفه‌ای و سیاسی ملاقات‌کنندگان رادک نشان می‌دهد که در آن ایام رجال آلمان برای کنار آمدن با قدرتی که در شرق ظاهر می‌شد سر از پا نمی‌شناختند. استنتاج تغییر فوری سیاست آلمان در آن زمان قدری نارس بود. پیمان ورسای هنوز به تصویب رایشستاگ نرسیده بود؛ جمهوری وایمار هنوز توانایی آن را نداشت که سیاست خارجی خاص خود را داشته باشند. اما آخرین روزهای اقامت رادک در برلن دو رویداد مهم پیش آمد. در نوامبر ۱۹۱۹، کمابیش در همان ایامی که لیتوینوف به کوپنهاگ می‌رفت تا با بریتانیا تماس بگیرد و دربارهٔ مبادلهٔ اسیران جنگی مذاکره کند، دولت آلمان موافقت کرد که نمایندهٔ دولت شوروی را برای همین منظور بپذیرد. ویکتور کاپ، یکی از منشویک‌های پیشین و همکار تروتسکی در وین پیش از ۱۹۱۴، وارد برلن شد تا به گفتهٔ رادک «به عنوان Polpred نیمه‌قانونی» عمل کند. ۲۲ در همان ماه زکت به ریاست سازمانی با نام مبهم «Truppenawt وزارت جنگ آلمان» منصوب شد - که پوششی بود برای ستاد کل ارتش آلمان، که دولت آلمان به موجب پیمان ورسای نمی‌توانست داشته باشد. در چهار سال بعد، سیاست آلمان در قبال روسیه، سیاست زکت بود.

در ژانویهٔ ۱۹۲۰، رادک پس از قدری معطلی در ترتیب‌دادن عبورش از لهستان، با تشریفات به مرز برده شد. سفر در لهستان به‌کندی صورت گرفت و نزدیک پایان ژانویه بود که رادک به مسکو رسید. ۲۳ رادک در دسامبر ۱۹۱۸ که وارد برلن شد مانند همهٔ بلشویک‌ها معتقد بود که انقلاب آلمان به زودی آغاز می‌شود، و در کنگرهٔ تأسیس حزب کمونیست آلمان در

31. *Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 166;

این مقاله در نشریهٔ *Die Zukunft* («آینده») شمارهٔ فوریهٔ ۱۹۲۰ چاپ شد (نگاه کنید به ص ۳۸۹ زیر، پانویس ۴۰).

32. *ibid.*, p. 169;

ولی ظاهراً کاپ تا فوریهٔ ۱۹۲۰ از طرف دولت آلمان به رسمیت شناخته نشد، و پس از آن هم رسمیت او فقط برای مذاکره دربارهٔ اسیران جنگی بود (I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 106).

33. *ibid.*, pp. 172-5;

برای ترتیب زمانی بازگشت رادک، نگاه کنید به

Soviet Studies, iii No. 4 (April 1952), pp. 411-12.

دسامبر ۱۹۱۸، به شنوندگان آلمانی خود امیدواری داد که به زودی بر اثر انقلاب پرولتاریایی از پی آمده‌های شکست آزاد خواهند شد:

برای دفاع از آلمان و حمایت از آن در مقابل یوغی که متفقین می‌خواهند بر او تحمیل کنند راهی وجود ندارد جز این که کارگران زمام حکومت آلمان را به دست گیرند... اربابان دول متفق از هیچ چیزی به اندازه درگیری ارتش‌هایشان با کارگرانی که می‌دانند چه می‌خواهند باک ندارند.^{۳۴}

اما این چیزی جز تکرار همان توهمات کهنه برست‌لیتوفسک نبود. آلمان در نخستین هفته‌های سال ۱۹۱۹ در مقابل ژنرال فوش همان قدر درمانده بود که یک سال پیش از آن روسیه در مقابل هوفمن. چنان که پیش‌تر نیز دیدیم^{۳۵}، رادک به زودی نسبت به روی دادن انقلاب آلمان در آینده نزدیک بدبین شد، و حتی به بقای حکومت انقلابی روسیه نیز تردید پیدا کرد، و به این نتیجه رسید که برای نجات روسیه شوروی و آزادی آلمان از قید اسارت متفقین باید راه‌های تازه‌ای پیدا کرد. بدین ترتیب بود که رادک بیش از همه رهبران بلشویک معتقد شد که تلاش در راه انقلاب یک دوره مانور و سازش ضرورت دارد. نظریاتی که رادک درباره سیاست خارجی با خود از برلن آورد از چند مقاله‌ای که او در سه ماه آخر ۱۹۱۹ در همان شهر نوشت قابل استنباط است. مقاله اول نامه سرگشاده‌ای بود به کنگره هایدلبرگ که حزب کمونیست آلمان در اکتبر ۱۹۱۹، در افول‌ترین لحظه کوبک اقبال دولت شوروی رادک با کلمات مؤکد چنین می‌نویسد:

مسئله سیاست خارجی روسیه شوروی و، در صورتی که انقلاب جهانی زودتر از آنچه تاکنون دیده شده وجود خود را اعلام نکند، [مسئله سیاست خارجی] همه کشورهای که طبقه کارگر در آن پیروز شود، عبارت است از رسیدن به نوعی سازش با کشورهای سرمایه‌داری... امکان صلح میان

34. K. Radek, *Die Russische und Deutsche Revolution und die Weltlage* (1919), p. 29.

کشورهای سرمایه‌داری و پرولتاریایی خیال خام نیست. ۲۶.

این سیاست ظاهراً درست ضد «بلشویسم ملی» لائوفنبرگت و ولفهایم بود (گرچه هنوز به این نام شناخته نمی‌شد) که رادک آن را محکوم کرده و گفته بود که باعث درگیری آلمان، و نتیجتاً شوروی، با کشورهای سرمایه‌داری غرب می‌شود. ۲۷.

رادک در سه مقاله دیگر که اندکی پیش از حرکت از برلن نوشت منظور خود را روشن کرد. مقاله اول حمله مستقیمی است به «بلشویسم ملی» - این بار با همین نام. رادک تکرار می‌کند که «مسئله سیاست خارجی روسیه شوروی ... عبارت است از رسیدن به نوعی سازش با کشورهای سرمایه‌داری». ۲۸. در مقاله دیگری، که کمابیش همزمان با مقاله اول در روایت آلمانی نشریه کمینترن منتشر شد، رادک همین حکم را از دیدگاه انقلابی بیان می‌کند و می‌نویسد که «تجزیه سرمایه‌داری» قطعی است؛ اما این تجزیه یک «روند طولانی» است، و روسیه شوروی در این فاصله ناگزیر خواهد بود که در صدد «جستجو و یافتن راه سازش با کشورهای سرمایه‌داری» برآید. برهان دیگری نیز باز به همین نتیجه می‌رسد: «اگر روسیه شوروی ناچار باشد نبرد را ادامه دهد، نمی‌تواند بازسازی اقتصاد ملی خود را آغاز کند.» بنابراین راه‌هایی که در پیش دارد این‌ها است: «ساختمان سوسیالیسم در چارچوب نوعی سازش موقت، یا جنگ بدون هیچ نوع ساختمان اقتصادی.» در واقع آنچه رادک جستجو می‌کرد عبارت بود از نوعی «سازش با سرمایه جهانی»، که دیکتاتوری پرولتاریا را به حال خود بگذارد - یعنی پیش‌بینی نمایان جنبه خارجی سیاست اقتصادی نوین (نپ). اما رادک آن سه ماه در گفتگوهای مفصل با سیاستمداران و سرداران و صاحبان صنایع را بیهوده نگذرانده بود؛ از این‌جا به بعد بحث او به

36. K. Radek, *Zur Taktik des Kommunismus: Ein Schreiben an den Oktober-Parteitag der KPD* (Hamburg, 1919), pp. 9, 11-12.

۳۷. نگاه کنید به ص ۹-۳۷۸ بالا.

38. *Gegen den National-Bolschevismus* (Hamburg, 1920), p. 9;

در این جزوه دو مقاله چاپ شده است، به قلم رادک و تانهایم. مقاله رادک، با عنوان «سیاست ظاهری کمونیسم و ناسیونالیسم بلشویسم هامبورگی»، ابتدا با امضای مستعار «آرنولد استروتان» در این نشریه چاپ شده بود:

Die Internationale No. 17-18 (20 December 1919), pp. 332-46.

آلمان منتقل می‌شود:

آلمان شکست خورده است، اما به‌رغم این موضوع دستگاه فنی و مقدورات فنی آن همچنان عظیم است. کشورهای انگلوساکسون فاتح‌شده‌اند، اما به‌رغم این موضوع آشفته‌گی اقتصادی آن‌ها به‌جایی رسیده است که نمی‌توانند به فرانسه و ایتالیا کمک کافی برسانند... در آلمان، برائت ویران شدن بنای مناسبات خارجی و ریزش اقتصاد آن، هزاران تن مهندس بیکار و گرسنه وجود دارند که می‌توانند در بازسازی اقتصاد ملی روسیه بزرگ‌ترین خدمت را به این کشور بکنند.

رادک می‌گوید در برابر این اتهام که می‌خواهد «به آلمانی‌ها کمک کند که قدرت سرمایه‌داری آلمان را در خاک روسیه بازسازی کنند» از خود دفاع کند؛ سپس به نتیجه اصلی خود می‌رسد:

نه ببادله کالا و نه به‌کار گماشتن سرمایه آلمانی در روسیه، بلکه کمک در کار - این است شالوده تازه مناسبات اقتصادی آلمان و شوروی.

آخرین ضربه رادک هم هشدار می‌دهد که آلمان اگر این فرصت‌ها را از دست بدهد دچار انزوا خواهد شد. ۲۹ در مقاله سوم که برای خوانندگان بورژوا (خطاب به «بورژواهای درست‌اندیش») نوشته شده است، رادک با عبارات احتیاط‌آمیزتری سخن می‌گوید. اما این مقاله نیز متکی بر همان برهان است که می‌گوید «آلمان و روسیه به مناسبات اقتصادی با یکدیگر

39. K. Radek, *Die Auswärtige Politik Sowjet-Russlands* (Hamburg, 1921), pp. 37-9, 44, 46-7;

این فصل تجدید چاپ مقاله‌ای است که قبلاً در این نشریه چاپ شده بود: *Die Kommunistische Internationale* No. 3 (December 1919);

این نشریه چاپ برلن همتای آلمانی نشریه (Kommunistisches Internatsional) چاپ مسکو بود؛ این مقاله نیز با امضای «آرنولد استروتان» در دسامبر ۱۹۱۹ در زندان برلن نوشته شده بود

(K. Radek, *Wege der Russischen Revolution* (Hamburg, 1922), p. 28).

نیاز دارند، زیرا که می‌توانند به انحاء گوناگون یکدیگر را یاری‌کنند، و «نتایج عملی» آن این است که مناسبات دیپلماتیک تجدید شود، کارشناسان اقتصادی از آلمان به روسیه اعزام شوند تا مبادله کالا را سازمان دهند، یا، اگر این کار مقدور نشد، نمایندگان مؤسسات آلمانی که بتوانند راه این مبادله را هموار سازند به روسیه بروند و «همچنین یک سرویس تهیه گزارش‌های واقع‌بینانه درباره روسیه برای آلمان تشکیل دهند». ۲۰ بدین ترتیب چه از طرف شوروی و چه از طرف آلمان صدای دعوت به دوستی بلند بود. اما علاقه آلمان از همان آغاز بیشتر جنبه سیاسی و نظامی داشت، و حال آن که علاقه شوروی در این مرحله منحصرأ اقتصادی بود. ۲۱

در اوضاع آشفته ۱۹۱۹ گفتگو با رادک برای هیچ‌کس تمهیدی ایجاد نمی‌کرد؛ این بدون شك برای آلمانی‌ها یکی از جنبه‌های جاذب آن گفتگوها بود. در جانب شوروی، رادک دست‌تنها بازی می‌کرد؛ تا آنجا که سخن گفتن از سیاست خارجی شناخته‌شده شوروی در این ایام اصولاً امکان داشت، رادک مسلماً سخنگوی رسمی آن نبود. اما از میان عوامل بسیاری که در تغییر مسیر این سیاست در آغاز سال ۱۹۲۰ مؤثر بودند نفوذ رادک را مشکل بتوان برکنار کرد. برهان قطعی به نفع سازش سیاست شوروی با جهان سرمایه‌داری این بود که رسیدن انقلاب مدت‌مدیدی تأخیر

40. *Deutschland und Russland: Ein in der Moabiter Schutzhaft geschriebener Artikel für richtiggehende Bourgeois* (1920), pp. 11-12;

این مقاله ابتدا در شماره فوریه ۱۹۲۰ نشریه «آینده» (*Die Zukunft*) چاپ شد و ترجمه انگلیسی آن نیز در این نشریه انتشار یافت:

Soviet Russia (N.Y.), 17 April 1920, pp. 383-7.

۴۱. منظور رادک دوستی انحصاری با آلمان نبود، و این نکته از مطلبی که او در ۶ ژانویه ۱۹۲۰، در آستانه حرکت از آلمان، به خبرنگار «منچستر گاردین» گفت معلوم می‌شود: «موضع دولت روسیه این است که مناسبات عادی و خوب میان کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری نیز مافند مناسبات میان کشورهای سرمایه‌داری و فتودالی امکان‌پذیر است.... من شخصاً اعتقاد دارم که کمونیسم را فقط از طریق مناسبات حزب با کشورهای سرمایه‌داری می‌توان نجات داد» («منچستر گاردین»، ۸ ژانویه ۱۹۲۰). این گفته را می‌توان با اظهارات مشابه دو ماه بعد در مسکو مقایسه کرد (نگاه کنید به ص ۳-۲۰۲ بالا).

خواهد داشت؛ در این خصوص مسلماً رادک شاهد عینی و دست‌اول بود. ۲۲ اما در عین حال که آن منظره عمومی سیاست خارجی شوروی که رادک در برلن پیش خود مجسم ساخته بود با این جریان مطابقت داشت و آن را با براهین قوی تقویت می‌کرد، هیچ دلیلی در دست نیست که حتی خود رادک هم به‌طور جدی برای همکاری میان روسیه شوروی و نیروهایی که در آلمان برضد پیمان ورسای سر به شورش برداشته بودند طرح خاصی در نظر داشته است؛^{۴۲} یا اگر هم داشته، این طرح در مسکو بازتابی نیافته است. در رساله «بیماری کودکانه «چپ‌روی» در کمونیسم»، که در آوریل ۱۹۲۰ برای تدارک کنگره دوم کمینترن نوشته شد، لنین نیز مانند رادک به انحراف آلمانی، «بلشویسم ملی» سخت حمله می‌کند و می‌گوید که این به معنای «پیشنهاد تشکیل جبهه‌ای با بورژوازی آلمان برای جنگ با متفقین» است؛ و کمونیست‌ها «مجبور نیستند که صلح ورسای را به هر قیمتی که شده، و آن هم فوراً، رد کنند»؛ این به معنای اشتباه درباره هدف‌های واقعی سیاست بلشویسم است.

بر انداختن بورژوازی در هر کدام از کشورهای بزرگ اروپا، از جمله آلمان، برای انقلاب جهانی چنان پیروزی‌ای است که برای خاطر آن ما باید - اگر لازم شود - ادامه صلح ورسای را بپذیریم. اگر روسیه به تنهایی توانست، به نفع انقلاب، صلح برست را چند ماه تحمیل کند، به هیچ روی غیرممکن نیست که آلمان شوروی هم در اتحاد با روسیه

۴۲. رادک در نخستین دیدار (میتینگ) عمومی پس از بازگشت به مسکو گفت: «راه انقلاب برای کارگران اروپا دشوارتر است تا برای کارگران روسیه، زیرا که در جانب پروتاریای روسیه ارتش خواهان صلح بود، دهقانان بودند که برای گرفتن زمین تلاش می‌کردند، و حال آن که در اروپا توده‌ها خلع سلاح شده‌اند و بورژوازی نوعی گارد سفید را تشکیل می‌دهد» («ایزوستیا» ی ۲۰ ژانویه ۱۹۲۰).

۴۳. رادک در نهمین کنگره حزب در آوریل ۱۹۲۰ گفت که به سبب وجود پیمان ورسای «جبهه متحد سرمایه‌داران غیرممکن است» و متفقین در تلاش خود برای مسلح کردن آلمان برضد روسیه شوروی شکست خورده‌اند. روشن نیست که رادک از این حکم خود چه نتایجی گرفته است، زیرا که متن کامل سخنرانی او در آن کنگره موجود نیست؛ خلاصه سخنان او در «پراودا» ی ۳ آوریل ۱۹۲۰ گزارش شده است.

شوروی بتواند، به نفع انقلاب، ادامه صلح و رسای را تحمل کند. ۲۲

بدین ترتیب لنین اتحاد هدف شوروی را با شورش ناسیونالیستی آلمان برضد پیمان ورسای به شدت رد می‌کند؛ و رادک اگر در ایام اقامتش در برلن با این اندیشه بازی می‌کرد، در مسکو از آن دست کشید. مفهوم سازش موقت با جهان سرمایه‌داری در نخستین ماه‌های ۱۹۲۰ در مسکو زمینه پیدا کرده بود، اما هنوز هیچ‌کس به این فکر نیفتاده بود که این موضوع برحسب سازش با آلمان و برقرار کردن مناسبات خاص میان دو کشور در نظر بگیرد. با این حال انکار این نکته دشوار است که شکاکیت رادک درباره چشم‌انداز انقلاب، همراه با دانش او از آلمان، باعث می‌شد که برآورد او از نیروهای صحنه عمل روشن‌بینانه‌تر از برآورد لنین باشد.

نیروهایی که به رغم همه موانع در جهت آشتی میان روسیه بلشویک و آلمان ناسیونالیست عمل می‌کردند، به کندی پخته شدند. «پوچ» کاپ در مارس ۱۹۲۰ در تاریخ جمهوری وایمار رویداد مهمی بود، و نهایتاً در مناسبات این جمهوری با همسایه شرقی‌اش تأثیر قطعی داشت. گردانندگان «پوچ» به سنت نظامی ارتش قدیم تعلق داشتند، یعنی به سنت امثال لودندورف و فون در گولتز؛ بسیاری از گروهان‌هایی که برای تسخیر برلن حرکت کردند در پاییز و زمستان گذشته در ناحیه بالتیک جنگیده بودند. این‌ها ضد بلشویک‌های آشتی‌ناپذیری بودند که هنوز تجدید سلطنت روسیه را مقدمه لازم اتحاد آلمان و روسیه می‌دانستند. اما روش رایس‌س‌وهر چیز دیگری بود. رهبران زیرک این ارتش نه تنها وجود جمهوری وایمار را پذیرفته بودند و آن را نمای مناسبی برای کار پشت پرده تجدید قدرت نظامی آلمان می‌دانستند، بلکه حاضر بودند بلشویسم روسیه را به عنوان همکار بالقوه‌ای برای از پیش بردن این غرض بپذیرند. «پوچ» کاپ باعث شد که آن کسانی که هنوز معتقد به جنگ با بلشویسم بودند از عرصه سیاست آلمان به حاشیه خاص دیوانگان رانده شوند و آن عده از رهبران نظامی که حاضر بودند روسیه شوروی را

همتراز خود شناسند و با آن معامله کنند میدان را به دست بیاورند. اما مناسبات رسمی به‌کندی حرکت می‌کرد. در آوریل ۱۹۲۰ يك قرارداد مربوط به اسیران جنگی در برلن به امضا رسید. نماینده شوروی در امضای این قرارداد کاپ بود، که وظیفه ظاهری‌اش، یعنی بازگرداندن اسیران روس به روسیه، مانع از فعالیت سیاسی او نبود. سه ماه بعد قرارداد دیگری در همین زمینه امضا شد. ۲۵ گوستاو هیلگر، یکی از آخرین اعضای کنسولگری آلمان که در نوامبر ۱۹۱۸ از مسکو رفتند، در ژوئیه ۱۹۲۰ به عنوان همتای آلمانی کاپ به مسکو بازگشت، و چیچرین به او اطمینان داد که تعیین‌کننده روش روسیه شوروی در قبال آلمان «فقط میل به برقرار کردن مناسبات نزدیک‌تر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی» است.^{۲۶}

جنگ شوروی و لهستان در تابستان ۱۹۲۰ این دانه‌های نهفته را به ثمر نشاند و نیروهای مهم و تازه‌ای را به حرکت درآورد. در جانب شوروی، جنبش میهن‌پرستی نمایانی خود را با بلشویسم پیوند زد و بذریک عنصر تازه ملی را در سیاست شوروی افشاند. ۲۷ در جانب دیگر، نخستین تعرض لهستان در مه ۱۹۲۰ شعله توجه به جنگ را روشن نکرد. اما وقتی که ارتش سرخ ناگهانی ضربه را پاسخ داد، و در ماه ژوئیه پیروزمندانه وارد خاک لهستان شد، موج هیجانی آلمان را درنوردید. بیم و امید به هم آمیخته بود. خطر گسترش بلشویسم مرکز اروپا را تهدید می‌کرد. اما با همان ضربه دشمن اصلی آلمان در شرق در معرض خطر نابودی قرار می‌گرفت، و پایگاه شرقی پیمان ورسای به لرزه درمی‌آمد. زکت دوراندیش روس آلمان را در قبال چنین پیشامدی شش ماه پیش

45. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov, i* (1921), No. 22, pp. 128-30; No. 24, pp. 133-4.

این شایعه را که کوپ پیش از «پوچ» کاپ «بحث‌های مفصلی با او کرده بود (E. Troeltsch, *Spektator-Briefe* (Tübingen, 1924), p. 271) نمی‌توان رد کرد، ولی بعید به نظر می‌رسد؛ دست‌اندرکاران «پوچ» کاپ همه ضد بلشویک بودند، و تماس مستقیم با ناسیونالیست‌های آلمان هنوز جزو سیاست شوروی نبود. تحقیق این نکته جالب است که آیا کوپ در این ایام با حزب کمونیست آلمان تماسی داشته است یا نه؛ اگر هم داشته، در دعوای بعدی درون حزب به این موضوع اشاره نشد.

46. *Soviet Russia* (N.Y.), 14 August 1920, p. 148.

تصور کرده بود:

من حاضر نیستم به لهستان کمک کنم، حتی در مقابل خطر بلعیده شدن او. برعکس، من انتظار این خطر را می‌کشم: حتی اگر در لحظه حاضر نتوانیم به روسیه کمک کنیم که مرزهای امپراتوری پیشین خود را از نو برقرار کند، مسلماً سد راه او نباید بشویم. ۴۸.

مالتزان، رئیس اداره روسیه در وزارت امور خارجه آلمان، با کاپ، که با هر گام پیشروی ارتش سرخ منزلتش در برلن بالا می‌رفت، وارد گفتگوهای محرمانه شد. تقاضای اطمینان‌خاطر از این که ارتش سرخ از مرزهای موجود آلمان نخواهد گذشت، فوراً برآورده شد. اما وقتی مالتزان مسأله «تجدیدنظر در مرزهای غیرطبیعی آلمان به حکم پیمان ورسای» را با ظرافت پیش کشید، کاپ طفره رفت و شناسایی «دوژور» دولت شوروی و استقرار مناسبات کامل دیپلماتیک را مقدمه لازم هر نوع مذاکره‌ای دانست. ۴۹. روشن بود که رها ساختن لهستان از دست

48. F. von Rabenau, *Seecket: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 252.

49. W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 100-1.

بنابر نامه منتشر نشده‌ای مربوط به ۱۹۴۰، که آقای گوستاو هیلگر پاره‌هایی از آن را در اختیار من گذاشته است، زاینیتز در این زمان نقشه‌ای با رادک و کوپ در میان می‌گذارد که به موجب آن به محض ورود ارتش سرخ به ورشو، دسته‌هایی از «فرای‌کور» ارتش آلمان نیز در پروس شرقی، پوزن، و سیلزی علیا تا مرز پیشین آلمان پیش روند؛ فیشر در کتاب «استالین و کمونیسم آلمان» (R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948) به گفتگوهای میان رادک، کوپ، و رونتلوف اشاره می‌کند. اما داستان‌های مربوط به حضور رادک در برلن در ایام بحرانی پیش‌روی‌های ارتش سرخ در لهستان، مورد تردید است؛ ورود رادک به مسکو دیرتر از ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۰ نبوده است، زیرا که در این روز او در دومین کنگره کمیته‌نسخ‌رانی کرد. داستان‌های مربوط به مذاکرات همکاری نظامی آلمان و شوروی در این ایام به‌طور کلی از روی حوادث بعدی ساخته شده‌اند؛ هرگونه بحثی درباره دین همکاری مسلماً سخت آزمایشی و غیرقطعی بوده است. بنابر «اعتراف» کرسیتینسکی در محاکمه ۱۹۳۸، زکت در ژوئیه ۱۹۲۰ با کاپ

فرمانروایان سرمایه‌دارش، که در این ایام در مسکو مورد نظر بود، مستملکات پیشین آلمان را در خاک لهستان نیز دربر می‌گرفت، و به مرزهای قدیم ۱۹۱۴ ختم نمی‌شد. اما اشاره کاپ را در برلن نادیده نگرفتند. روز ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۰ سیمونس، وزیر امور خارجه آلمان، نامه‌ای به کاپ داد که به دست چیچرین برساند. در این نامه پیشنهاد شده بود که مذاکره برای تجدید مناسبات دیپلماتیک عادی میان آلمان و روسیه شوروی آغاز شود. تنها شرط قید شده عبارت بود از اجرای تشریفات بالا بردن پرچم آلمان بر فراز سفارتخانه آلمان در مسکو در حضور يك دسته از سربازان ارتش سرخ برای اظهار تأسف از قتل میرباخ، سفیر آلمان؛ در پایان نامه اظهار امیدواری شده بود که داد و ستد بازرگانی میان دو کشور از سر گرفته شود، و تقاضا شده بود که وقتی نیروهای شوروی به «مرز قدیم آلمان» رسیدند يك نماینده نظامی آلمان به ارتش در حال پیشروی ملحق شود تا «پیشامدهای نامطلوب» روی ندهد. ۵۰ در این هنگام متفقین غربی، که آن‌ها نیز شکست لهستان را پیش‌بینی می‌کردند، کمک به لهستان را به شکل فرستادن مستشاران نظامی و مهمات سازمان داده بودند. آلمان اعلام بی‌طرفی کرد، که به معنای منع عبور مهمات از خاک آلمان به مقصد لهستان بود. سیمونس هنگام اعلام این تصمیم در رایشتاگ در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ با لحن معنی‌داری افزود که شناسایی رسمی دولت شوروی از جانب آلمان که در پیمان برست‌لیتوفسک قید شده بود هرگز پس‌گرفته نشده است، اما از اشاره به مناسبات دیپلماتیک خودداری کرد. ۵۱ يك هفته بعد، در ۲ اوت ۱۹۲۰، چیچرین در پاسخ پیشنهاد سیمونس برای گفتگو درباره تجدید مناسبات دیپلماتیک یادداشتی سرشار از تعارف و اظهار امیدواری به همکاری

→

در تماس بوده است؛ گرمیتینسکی اصرار ورزید که این تماس «رسمی» بوده است، و نه «جنائی» (یعنی به عبارت دقیق «تروتسکیستی»)
(Report of Court Proceedings in the Case of the Anti-Soviet 'Bloc of Rights and Trotskyites' (1938), pp. 269-70).

۵۰. این یادداشت منتشر نشده است؛ رادک در مقاله‌ای در «پراودا» ی ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱ می‌گوید که وزارت امور خارجه آلمان در این زمان برای تجدید مناسبات دیپلماتیک آماده بوده است.

دوستانه فرستاد، اما با لحن جدی تقاضای اجرای تشریفات اظهار تأسف از قتل میرباخ را رد کرد و آن را غیرلازم و بی‌جا نامید. ۵۲ در لحظه‌ای که امید به پیروزی نظامی و گسترش انقلاب به خطه غرب در اوج خود بود، شاید هرگونه سازشی با دولت بورژوازی آلمان بی‌جا می‌نمود.

اما معنای پیشروی ارتش سرخ از لحاظ روابط آلمان و شوروی به هیچ روی در این مکاتبات رسمی احتیاط‌آمیز خلاصه نمی‌شد. موج اشتیاق توده مردم نسبت به روسیه شوروی آلمان را فرا گرفت. در شهر آزاد دانتزیگ، که سابقاً جزو آلمان بود و اکنون زیر فرمان متفقین اداره می‌شد، باراندازان آلمانی اعتصاب کردند و حاضر نشدند به مهماتی که از طریق آن بندر به لهستان می‌رفت دست بزنند. ۵۳ روزنامه کمونیستی آلمان، «دی‌روت‌فانه» («پرچم سرخ») در تأیید شعار حزب، «اتحاد با روسیه شوروی»، چنان روش تندی در پیش گرفت که سایر احزاب چپ آن را متهم کردند که می‌خواهد کارگران آلمان را به جنگ با فرانسه بکشاند. ۵۴ داوطلبان آلمانی (که توخاچفسکی، فرمانده ارتش سرخ، آن‌ها را «اسپارتاکیست‌ها و کارگران غیرحزبی» نامید و تعدادشان را «صد‌ها هزار دانست») ۵۵ به ارتش سرخ روی آوردند - واگرد غریبی از جریان پاییز گذشته، که داوطلبان آلمانی برای جنگ با بلشویک‌ها به بالتیک می‌رفتند. اظهار اشتیاق نسبت به شوروی منحصر به کمونیست‌ها و کارگران هم نبود. برای نخستین بار برائز انگیزه شکست لهستان و نفرت

۵۲. این یادداشت منتشر نشده است. مسأله جبران قتل میرباخ دو سال بعد در مذاکرات رایشتاگ درباره پیمان راپولو بار دیگر مطرح شد. هیچ اصرار ورزید که «بعد هم مانند قبل ما هواخواهان جبران کافی قتل کنت میرباخ هستیم» (ibid., ccclv (1922)؛ به نظر می‌رسد که پس از این مورد دیگر مسأله منتفی شده است.

۵۳. شرح کاملی از این پیشامد در این کتاب آمده است:

I.F.D. Morrow, *The Peace Settlement in the German-Polish Borderlands* (1936), pp. 67-72.

۵۴. این اتهام، به استناد مطالبی در روزنامه «پرچم سرخ»، چندین بار در کنکرة هاله تکرار شد

(USPD: *Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 178-9, 198-213).

55. J. Pilsudski, *L'Année 1920* (French transl. from Polish, 1929), p. 231.

از پیمان ورسای، تمایل جبهه راست برای اتحاد با روسیه شوروی آشکارا به صورت هواداری از هدف شوروی پدیدار شد. اتصال میان ناسیونالیسم آلمانی و بلشویسم روسی دیگر تناقض وحشت‌انگیزی نبود. ۶۰ لنین سه چهار ماه بعد با نظر انداختن به این پیشامدها از «جبهه غیرطبیعی دسته‌های «صدسیاه» و بلشویک‌ها» نام می‌برد و به یاد می‌آورد که «یکایک آلمانی‌ها، حتی سیاه‌ترین مرتجعان و سلطنت‌طلبان، وقتی که دیدند همه درزهای صلح ورسای دارند از هم باز می‌شوند، می‌گفتند که بلشویک‌ها ما را نجات می‌دهند». ۵۷ حتی نظامیان حرفه‌ای رفته‌رفته برای قدرت ارتش سرخ احساس احترام و ستایش می‌کردند و درباره ارزش نظامی اتحاد با روسیه شوروی می‌اندیشیدند. ماکس بائور بعدها تروتسکی را «یک سازمان‌دهنده و رهبر نظامی مادرزاد» نامید و افزود که:

این که او در گیرودار نبردهای شدید از هیچ و پوچ ارتش تازه‌ای برپا کرد و سپس آن را سازمان و تعلیمات داد، کاری است مطلقاً در شأن ناپلئون. ۵۸

هوفمن نیز نظیر همین حکم را می‌دهد:

حتی از دیدگاه نظامی صرف جای شگفتی است که سربازان سرخ تازه نام‌نویسی شده توانستند نیروهای ژنرال‌های سفید را که گاه قوی هم بودند شکست دهند و آن‌ها را به کلی

56. R. Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 197; Fischer مطالبی از مقاله‌ای به قلم روتلوف در روزنامه *Deutsche Tageszeitung* نقل می‌کند، که روزنامه حزب ملی آلمان است؛ نویسندۀ مقاله خواهان مبارزه «برضد دشمن واقعی طبقه کارگر، برضد دول متفق [است]، که پرولتاریا را به زنجیر بردگی کشیده است»؛ روتلوف بعدها گفت که در آن زمان بهبود می‌گوشیده است که «سیاستمداران برجسته آلمان» را با فکر همکاری نظامی با روسیه شوروی برضد لهستان موافق سازد

(Radek, *Schlageter: Eine Auseinandersetzung* (1923), p. 19).

57. Lenin, *Sochineiya*, xxv, 378, 418;

برای اظهار نظر مجدد لنین در این باره نگاه کنید به ص ۱-۲۰۰ زیر.

58. Max Bauer, *Das Land der Roten Zaren* (Hamburg, 1925) p. 79.

شاهد دیگری می‌گوید که، برای لیدف، رئیس ستاد شوروی، «در محافل نظامی آلمان مرتبه بسیار بالایی قائل بودند». ۶۰ از طرف دیگر، در مقابل خطر سرایت بلشویسم هیچ نوع بی‌احتیاطی جایز نبود. نویسنده شرح حال زکت می‌نویسد که پس از عقب‌نشینی ارتش سرخ، وقتی که ۴۵،۰۰۰ تن روس در پروس شرقی به اسارت گرفته شدند، کمیسرهای سیاسی را به دقت از سربازان جدا کردند، اگرچه این کار مانع از آن نشد که آن‌ها باز هم یک «مرکز تبلیغات کمونیستی در داخل رایش» به وجود آورند. ۶۱ رنگارنگ بودن احساسات و تردید روش‌های آلمانی‌ها در جانب شوروی نیز منعکس می‌شد. داستانی ظاهراً واقعی نقل کرده‌اند از این که در شهر سولدائو، اندکی بعد از مرز پروس شرقی، افسران و کمیسرهای ارتش سرخ با «ناسیونالیست‌های آلمانی» دیدار کردند، و در این دیدار روس‌ها چنین لاف می‌زدند که ارتش سرخ پروس غربی را، که به موجب پیمان ورسای به لهستان واگذار شده بود، آزاد می‌کند و به سرزمین آلمان بازمی‌گرداند، و به نشانه همین منظور از برپا کردن شوراها یی نظیر آنچه در مناطق اشغال‌شده لهستان برپا شد خودداری کرده است. ۶۲ مستقیم‌ترین برگه‌ای که از نحوه شکل‌گرفتن عقاید در برخی از محافل شوروی در اوج جنگ لهستان در دست است در نامه‌ای آمده است با

59. *Die Aufzeichnungen des Generalmajors Max Hoffman* (1929), ii, 321.

60. Z. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 173.

61. F. von Rabenau, *Seekt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 253.

۶۲. مارتوف این داستان را در اکتبر ۱۹۲۰ در کنکرة هاله نقل کرد و کسی منکر آن نشد

(*USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitags zu Halle* (n.d.), pp. 212-13).

C. Smogorzewski, همین داستان با کمی تفاوت در این کتاب نیز تکرار شده است: *La Pologne Restaurée* (1927), p. 152 از طرف دیگر، گزارشی در «تایمز» ۲۰ اوت ۱۹۲۰ از خبرنگار روزنامه در دانتزیگ می‌گوید که فروتسکی در پروس شرقی مخفیانه با افسران ستاد ارتش آلمان دیدار کرده بود؛ این گزارش مسلماً نادرست است.

تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۲۰، که به قلم انورپاشا، که در آن زمان در مسکو بود، به زبان آلمانی مغلوط خطاب به ژنرال زکت در برلن نوشته شده است. انور می‌نویسد که اخیراً «آجودان بسیار مهم تروتسکی» را دیده است (شخصی که بهتر از هرکس با نشانی‌های انور تطبیق می‌کند شلیانسکی، معاون کمیسر خلق در امور جنگ است)؛ سپس چنین ادامه می‌دهد:

در این‌جا دسته بسیار قدرتمندی وجود دارد، و تروتسکی هم جزو همین دسته است؛ این‌ها طرفدار توافق با آلمان‌اند. این دسته حاضرند مرز قدیم ۱۹۱۴ آلمان را به رسمیت بشناسند، و فقط يك راه برای بیرون آمدن از دنیای آشفته فعلی می‌بینند - یعنی همکاری با آلمان و ترکیه. برای تقویت وضع این دسته و جلب موافقت تمام دولت شوروی با این هدف، آیا دادن کمک غیررسمی، و در صورت امکان فروش اسلحه، مقدور نیست؟... به نظر من مهم است که شما با نماینده آن‌ها به تفاهم برسید، برای این که موضع آلمان هم روشن و معین باشد. برای کمک‌رساندن به روس‌ها می‌توان در دالان [دانتزیگ] یا جای مناسب دیگری ارتشی از داوطلبان یا نوعی جنبش رستاخیزی به وجود آورد. ۶۲

اگر این توصیه‌ها به اجرا گذاشته نشد، می‌توان این اندازه را نتیجه گرفت که روحیه ارائه‌دهنده این توصیه‌ها، و گزارش انور از عقاید محافل بانفوذ مسکو، مؤید آن نقشه‌هایی بود که اکنون در سر زکت شکل می‌گرفتند. در فضای انقلابی ۱۹۲۰ معامله دیپلماتیک برای «شناسایی مرز قدیم ۱۹۱۴ آلمان»، یعنی پشتیبانی از بازگشت خاکی که به موجب پیمان ورسای به لهستان واگذار شده به خود آلمان‌ها، چه بسا که هنوز پررندانه و موزیانه به نظر می‌رسید و نمی‌توانست در مسکو به‌طور جدی مطرح نظر قرار گیرد. هنوز زمان سازش میان بلشویسم روسی و

63. F. von Rabenau, *Seekt: Aus Seinem Leben, 1928-1936* (1940), p. 307; دو ماه بعد، انور که در این فاصله به کنگره باکو رفته بود، برای خرید اسلحه به برلن بازگشت؛ ولی معلوم نیست از طرف چه مقامی و برای چه منظوری (W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 133-4).

ناسیونالیسم آلمانی فرا نرسیده بود. اما از همان آغاز سرشت آن موقعیت حکم می‌کرد که چنین سازشی امکان دارد، و آن هم فقط به زیان لهستان تمام می‌شود.

در جانب آلمان، پایان مصیبت‌بار نبرد نظامی شوروی با لهستان چشم‌انداز آشتی آلمان و شوروی را به زیان لهستان محو کرد. در پاییز ۱۹۲۰ بسیاری از آلمانی‌ها همچنان امیدوار بودند که به نحوی با غرب کنار بیایند؛ مراجعه به آرای عمومی در پروس شرقی و غربی به نفع آلمان تمام شده بود، و در سیلزی علیا این کار هنوز انجام نگرفته بود؛ لایحه نهایی تدارک مراجعه به آرای عمومی در این منطقه هنوز به رایشتاگ نرفته بود؛ و جلو تورم را عجالتاً گرفته بودند. امیدواری خام و گزاف آلمانی‌ها به رستگاری نظامی از جانب شرق واکنشی داشت که در پی آن حتی بقای رژیم شوروی بار دیگر سخت مشکوک می‌نمود. سردی روزافزونی بر روابط رسمی دو کشور چیره شد. هنگامی که سیمونس، وزیر امور خارجه آلمان، در اکتبر ۱۹۲۰ از خودداری دولت در دادن ویزا به زینوویف و لوزوفسکی دفاع می‌کرد^{۶۴}، نکته جالب این بود که سخنان خود را با اظهار دوستی نسبت به مردم روسیه پایان داد، و نه نسبت به دولت شوروی؛ یکی از نمایندگان جبهه مرکز رایشتاگ («سانتر»)، فهرنباخ که سپس صدراعظم آلمان شد، اظهار خوشوقتی کرد که آلمان «به اشتباه مداخله در جنگ شوروی و لهستان کشانده نشد». ^{۶۵} در همان ایام مالتزن، که در تابستان گذشته از طرفداران پابرجای شناسایی دولت شوروی بود، از وزارت خارجه به خارج اعزام شد. حتی مناسبات بازرگانی هم چندان مورد توجه نبود، اگرچه سیمونس در ژانویه ۱۹۲۱ در رایشتاگ با لحن گلایه‌آمیزی اعلام کرد که «تا زمانی که رضایت ما در مورد قتل نماینده رایش جلب نشود» مناسبات دیپلماتیک با روسیه شوروی تجدید نخواهد شد ولی افزود که «کمونیسم به خودی خود دلیل بر آن نمی‌شود که یک دولت جمهوری بورژوایی با دولت شوروی داد و ستد نداشته باشد». ^{۶۶} کاپ، اگرچه هنوز غیر از رسیدگی به اسیران

۶۴. نگاه کنید به ص ۲۷۵ بالا، پانویس ۱۴۷.

65. *Verhandlungen des Reichstags*, cccxlv (1921), 762-3, 786-7.

66. *ibid.*, cccxvi (1921), 1990, 1994.

جنگی دارای هیچ مقام یا شناسایی رسمی نبود، تلاش می‌کرد که همان نوع روابط بازرگانی را که کراسین در بریتانیا برقرار می‌کرد در آلمان به وجود آورد، و مقام دولت «تا زمانی که منافع و امنیت رایش صدمه‌ای نبیند» از فعالیت او چشم‌پوشی می‌کردند.^{۶۷} کاپ که در ژانویه ۱۹۲۱ برای گذراندن ایام مرخصی خود به مسکو رفت، حتی به «ایزوستیا» گفت امیدواری هست که در آینده نزدیک نمایندگی‌های بازرگانی در برلن و مسکو باز شود.^{۶۸} اما این‌گونه امیدواری هنوز خام بود. احتیاط مفرط هنوز بر سیاست رسمی آلمان حکمفرما بود، و تا روزی که توافق بازرگانی بریتانیا و شوروی یخ را نشکست دولت آلمان گامی در این راه برنداشت. اما تصویر صحنه به سردی مناسبات ختم نمی‌شد. در همان ایام از طریق مجاری نظامی تلاش‌های پنهانی برای فتح باب روابط صورت می‌گرفت، اگرچه در آن زمان این تلاش‌ها به کلی پوشیده ماند، و حتی امروز هم اسناد کاملی از آن‌ها در دست نیست.^{۶۹}

برحسب اتفاق، در زمانی که محافل نظامی و سیاسی آلمان سیاست‌های متفاوت و حتی متقابلی را در قبال روسیه دنبال می‌کردند، سیاست خارجی شوروی ابهام عادی خود در مورد آلمان به شدت خاصی نشان می‌داد. شکست در لهستان هرگونه جستجوی همکاری با آلمان را ناگهان پایان داد. رویدادهای اوت ۱۹۲۰ در پشت سر مانند درخشش برقی به نظر می‌رسید که چشم‌اندازی را روشن ساخته و باز خاموش شده بود. اما نیروهایی که در زمستان سخت ۲۱-۱۹۲۰ رهبران شوروی را به سوی سازش با جهان سرمایه‌داری می‌راندند رفته رفته در سیاست شوروی در قبال آلمان پدیدار شدند. یک ماه پس از صدور فرمان مربوط به دادن امتیاز به سرمایه‌های خارجی در نوامبر ۱۹۲۰،^{۷۰} لنین در هشتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه پس از یادآوری پیشامدهای غریب تابستان گذشته برای نخستین بار علناً درباره روابط آلمان و شوروی در زمینه‌ای

۶۷. کلارا زتکین یک ورقه دستور پلیس را به این مضمون در رایشتاگ خواند (ibid., cccxlvii (1921), 2060).

۶۸. «ایزوستیا»، ۱ فوریه ۱۹۲۱.

۶۹. برای اطلاع درباره آغاز مذاکرات، نگاه کنید به صص ۲-۴۴۱.

۷۰. نگاه کنید به ص ۳۴۵ بالا.

غیر از انقلاب جهانی بحث می‌کند، و پسر از آن که آلمان را «پیشرفته‌ترین کشور به جز امریکا» می‌نامد چنین ادامه می‌دهد:

این کشور، به حکم پیمان ورسای، در وضعی قرار گرفته‌است که حق وجود به آن نمی‌دهد. در این وضع آلمان طبیعتاً به سوی اتحاد با روسیه رانده می‌شود. وقتی که ارتش روسیه به ورشو نزدیک می‌شد، تمام آلمان در حال غلیان بود. اتحاد با روسیه برای این کشور که دچار اختناق است، که می‌تواند نیروهای تولیدکنندهٔ عظیم را به حرکت درآورد - همهٔ این‌ها باعث شد که در آلمان آشفتگی سیاسی به وجود بیاید؛ دسته‌های «صد سیاه» به هواداری از بلشویک‌های روسیه و اسپارتاکیست‌ها [ی آلمان] تظاهرات می‌کردند. ... سیاست خارجی ما، تا زمانی که ما تنها هستیم و جهان سرمایه‌داری قوی است... عبارت از این است که ما ناچاریم از اختلافات استفاده کنیم... وجود ما متکی است، اولاً، به وجود یک شکاف اساسی در اردوگاه قدرت‌های امپریالیستی، و ثانیاً، بر این واقعیت که پیروزی متفقین و صلح ورسای اکثریت عظیم ملت آلمان را به وضعی انداخته است که نمی‌تواند زندگی کند... دولت بورژوازی آلمان از بلشویک‌ها دیوانه‌وار متنفر است، اما منافع وضع بین‌المللی آن را برخلاف میل خود به طرف صلح با روسیه شوروی می‌رانند. ۷۱

بدین ترتیب سه ماه پیش از شروع نپ و امضای موافقتنامهٔ بازرگانی بریتانیا و شوروی، لنین با عبارات صریح اشاره کرده بود که دولت شوروی برای پذیرفتن هر نوع فتح‌بابی از جانب آلمان آماده است. روشن نیست که آیا کسانی که اکنون با احتیاط فواید همکاری با دولت آلمان را بررسی می‌کردند سرگرم اندازه‌گیری فاصله‌ای بودند که از روزی که بقای رژیم شوروی وابسته به وقوع فوری انقلاب آلمان پنداشته می‌شد تا به امروز طی شده بود، یا برآورد آن مقدار دگرگونی اندیشه که با سیاست جدید لازم آمده بود. در هر حال، زینوویف و سایر

رهبران کمینترن، که از توفیق کنگره دوم و پیروزی‌هایی که از آن پس در آلمان و فرانسه به دست آمده بود، در حالی نبودند که بتوانند از رؤیای روشن انقلاب جهانی دست بشویند؛ و در این رؤیا البته آلمان نقش اصلی را بازی می‌کرد. بنابراین در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ در قبال آلمان دو هدف متضاد و سازش‌ناپذیر در مسکو رو به روی یکدیگر قرار گرفتند. اگر برخورد آنها آشکار نبود، این بدان علت بود که کار روزانه کمینترن و کار روزانه دولت شوروی (و حتی کمیساریای مختلف) هنوز به کلی جدا از یکدیگر صورت می‌گرفت، و قاعدتاً فقط در مواردی که موقعیت بسیار مهمی پیش می‌آمد تصمیم رهبران، که برای همه الزام‌آور بود، در کمیته مرکزی حزب یا دفتر سیاسی آن گرفته می‌شد. در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ توجه رهبران بیشتر معطوف به خطر رشد جبهه مخالف درون حزب و اختلاف بر سر اتحادیه‌های کارگری و، بیش از همه، وضع اقتصادی کشور بود. برای رویدادهای بعدی هر تعبیری بتوان آورد، کمابیش روشن است که در این ایام هیچ تجدیدنظر کلی در سیاست شوروی در قبال آلمان صورت نگرفت.

رویدادهای درون خود حزب کمونیست آلمان کار را به بحران کشانیدند. ورود توده کثیری از اعضای جدید به حزب بسیار گسترش یافت. کمونیست بر اثر الحاق اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان در کنگره هاله، از لحاظ ظاهر برای کمینترن و حزب کمونیست پیروزی بزرگی محسوب می‌شد. اما این پیروزی مسائل تازه‌ای به وجود آورد. حزب کمونیست آلمان دیگر به این قانع نبود که نقش يك فرقه کوچک، نوعی گروه نخبگان انقلابی، را بازی کند، یعنی خلف صدق «اسپارتاکوس‌بوند» باشد. آن فرقه اکنون حزب وسیعی شده بود، مرکب از کارگرانی که به دقایق نظری التفاتی نداشتند. اعضای حزب و دیگران انتظار داشتند که حزب سیاست فعالی داشته باشد و در صحنه سیاسی آلمان وزنه‌ای به‌شمار رود. یکی از رهبران حزب کمونیست در نوامبر ۱۹۲۰ به اعضای حزب گفت که روس‌ها این حزب را متهم می‌کنند که «با توده کارگران بسیار کم تماس دارد»، فاقد «مهارت در تبلیغ و تهییج» است، و حتی طرز تفکر ضد «پوچ» دارد، اگرچه اظهارامیدواری شده است که با الحاق اکثریت حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و سرانجام الحاق

حزب کارگران کمونیست، این معایب رفع شود. ۷۲. این نحوه احساس، که از پیروزی زینوویف در کنگره هاله به میراث مانده بود، در حزب به صورت يك جنبش چپ ظاهر شد که، به پیروی از سنت لیکنخت به جای روزا لوکزامبورگ، عمل انقلابی را بر تبلیغات انقلابی ترجیح می‌داد و خواهان سیاست تعرضی بود. این جنبش در شاخه برلن حزب آغاز شد و در آنجا فوراً به اکثریت رسید. پرسروصداترین رهبر آن روت فیشر بود، که در اکتبر ۱۹۱۹ پیام رادک را به پل لوی رسانده بود. رهبری حزب اعتنایی نکرد. لوی تردید روزا لوکزامبورگ را درباره بلوغ انقلابی توده‌های آلمان به‌ارث برده بود و هرگز طرز تفکر فرقه‌ای اسپارتاکوس‌بوند قدیم را کاملاً کنار نگذاشته بود. براندلر، قوی‌ترین سخنگوی کارگران در کمیته مرکزی حزب کمونیست، در سنت اتحادیه‌های کارگری غوطه خورده بود و به‌خوبی از سازمان توده‌ای و تظاهرات توده‌ای سر درمی‌آورد؛ اما به‌طور غریزی از قیام مسلحانه پرهیز می‌کرد. لوی تصمیم گرفت که دعوت به اقدام و عمل را با آزمایشی در تاکتیک جنبه متحد، که براندلر آن را «برابر» «پوچ» کاپ در ساکسونی به‌کار برده بود، پاسخ دهد. ۷۳. در ۸ ژانویه ۱۹۲۱، نشریه حزب، «روته‌فانه»، نامه سرگشاده‌ای چاپ کرد از کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان به گروه کثیری از اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های سیاسی چپ، از جمله حزب سوسیال دموکرات آلمان، ریشه باقی‌مانده حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، و حزب کارگران کمونیست آلمان. این نامه پس از اشاره به «وضع تحمل‌ناپذیر» کارگران آلمان در بحران جاری پیشنهاد می‌کند که برای افزایش دستمزد و بیمه بیکاری، کاهش هزینه زندگی، برقرار کردن نظارت کارگران بر نیازمندی‌های اصلی، انحلال و خلع سلاح «سازمان‌های دفاع بورژوازی»، و استقرار بازرگانی و مناسبات دیپلماتیک با روسیه شوروی نبرد مشترکی آغاز شود. حزب کمونیست آلمان می‌پذیرد که «این اقدامات نمی‌توانند بهبود اساسی در وضع نکبت‌بار پرولتاریا پدید آورند» و «مبارزه در راه دیکتاتوری [پرولتاریا] را حتی برای يك لحظه نیز تعطیل نمی‌کند»؛ اما پس از این کرنش تشریفاتی در برابر معتقدات حزبی، باز تقاضای نبرد مشترک

72. Bericht über den 5. Parteitag der Kommunistischen Partei Deutschlands (Spartakusbund) (1921), pp. 27-8.

«برای مطالبات برشمرده در بالا» را پیش می‌کشد. ۷۴ در رایشتاگ، لوی که یکی از نمایندگان انگشت‌شمار حزب کمونیست بود، تعبیر بین‌المللی پیشنهاد جبهه متحد را بیان کرد:

این یکی از برگشتگاه‌های تاریخ جهان است. ستمکشان تمام جهان در برابر ستمگران تمام جهان ایستاده‌اند؛ و رهبر ستمکشان تمام جهان، قدرتی که امروز ستمکشان تمام جهان، را فراهم می‌آورد و رهبری می‌کند، همانا روسیه شوروی است. ۷۵

نتیجه روشن، بود: همان‌طور که کمونیست‌ها پشتیبان کارگران ستمکش همه احزاب هستند، روسیه شوروی نیز پشتیبان ملل ستمکش است، از هر رنگ سیاسی که باشند. در سال ۱۹۲۱ هیچ فرد آلمانی تردیدی نداشت که آلمان کشور ستمکشی است.

رادک از زمان اقامت در برلن با برآورد بدبینانه لوی از مقدمات انقلابی حزب کمونیست آلمان موافق شده بود؛ و از طرفداران پرشور خط جدید بود، اگر نگوییم سرمنشأ اصلی این خط کسی جز او نبود: «نامه سرگشاده» را گویا لوی و رادک با هم نوشته بودند. از طرف دیگر، زینوویف هنوز خواب انقلاب جهانی را می‌دید، که شش ماه پیش در شرف وقوع به نظر می‌رسید. او که قهرمان کنگره‌هاله بود خود را قهرمان نبردی می‌دانست که حزب کمونیست آلمان را از یک فرقه روشنفکری به حزب وسیعی آماده برای اقدام انقلابی مبدل کرد، و نظریات او با گروه چپ حزب کمونیست مطابق بود. بنابراین وقتی که رادک نخستین بار طرح نامه سرگشاده را در کمیته اجرائی کمینترن به بحث گذاشت، زینوویف به شدت با آن مخالفت کرد و بوخارین هم که هنوز خود را نگهبان درست‌کیشی انقلابی می‌دانست با او هماواز شد. لنین که اخیراً به سیاست سازش موقت با جهان سرمایه‌داری گرویده بود جانب رادک را گرفت و نامه

74. Extensive extracts from the letter are in Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 679-80, note 200.

75. *Verhandlungen des Reichstags*, cccxlvii (1921), 2318.

سرگشاده به تصویب رسید. ۷۶ این نامه هیچ نتیجه‌ای نداشت، هیچ‌کدام از سازمان‌های بانفوذ چپ پاسخی به آن ندادند. حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و ریشه باقی‌مانده حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان که حاضر نبودند با حزب کمونیست آلمان وارد هیچ معامله‌ای بشوند آن را مؤکداً رد کردند؛ و حزب کارگران کمونیست آلمان نیز آن را فرصت‌طلبی محض نامید. در مسکو، که رهبران بلشویک رفتار مشکلات داخلی بودند، این بی‌اعتنایی چندان مورد اعتنا واقع نشد. در حزب کمونیست آلمان نتیجه آن بی‌اعتباری رهبری پل لوی و تقویت دست گروه چپ حزب بود. یک ماه بعد از انتشار نامه سرگشاده، هنگامی که لوی به عنوان نماینده حزب کمونیست برای شرکت در کنگره بسیار مهم سوسیالیست ایتالیا به لگهورن می‌رفت، ۷۷، چه بسا که تصور می‌کرد که موافقت اخیر مسکو به معنای فضای آسانگیری تازه‌ای است در قبال سایر احزاب چپ و گروه‌هایی که حاضر نبودند تعالیم کمونیستی را تماماً بپذیرند. البته فرق است میان همکاری با سایر احزاب چپ به منظور دنبال کردن مقاصد مشترک و همکاری با منحرفان درون حزبی که خود را کمونیست می‌نامند. اما این فرق در آغاز ۱۹۲۱ کمتر از ایام بعد آشنا می‌نمود. در کنگره لگهورن گرداندن سیاست به دست رادک نبود، بلکه راکوشی و کاباچیف این مهم را به دست داشتند، که فرستادگان زینوویف بودند و به تمایز میان همکاری تاکتیکی موقت با سایر احزاب و تحمل دیگراندیشی در درون حزب توجه داشتند. وقتی که راکوشی و کاباچیف به رغم نظر سراتی فشار آوردند که شرایط بیست و یک‌گانه کمینترن باید با تمام معانی خود پذیرفته شود، لوی جانب سراتی را گرفت و او را تشویق به مقاومت کرد. مقاومت آشکار لوی با نمایندگان رسمی کمینترن طبعاً وضع تحمل‌ناپذیری را پدید آورد و بهانه به دست دشمنان لوی در حزب کمونیست آلمان داد. بنابراین وقتی که راکوشی و کاباچیف در راه بازگشت به مسکو به برلن

۷۶. رادک و زینوویف هر دو در پنجمین کنگره کمینترن در ۱۹۲۴ واقعیات قضیه را بیان کردند

(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 165, 468).

لنین در سومین کنگره در ژوئن ۱۹۲۱ از نامه سرگشاده دفاع کرد و آن را «یک حرکت سیاسی» نامید (Sochineniya, xxvi, 443).

۷۷. نگاه کنید به صص ۹-۲۷۸ بالا.

رفتند، و از کمیته مرکزی حزب کمونیست خواستند که رأی به محکومیت عمل لوی بدهند، طرفداران زیادی پیدا کردند و رأی محکومیت با اکثریت اندکی تصویب شد. ۷۸ لوی، کلارا زتکین، و سه نفر دیگر از حزب کمونیست استعفا کردند. کنار رفتن لوی از حزب کمونیست پیروزی سیاست تعرضی تعبیر شد. کسانی که رهبری حزب را به دست گرفتند، یعنی ارنست مایر و براندلر و تالهیمر و فرولینخ، اگرچه از جناح چپ حزب نبودند، به آنچه «نظریه تعرضی» نامیده می‌شد معتقد بودند و قبول داشتند که دوره تبلیغات انقلابی گذشته است و زمان اقدام انقلابی فرا رسیده.

در این لحظه بود که بلاکون همراه با مجار دیگری به نام پوگانی و یک نفر لهستانی به نام گورالسکی، با مأموریت کمینترن از مسکو وارد برلن شدند. ۷۹ یک سال پیش از آن بلاکون در زمرة نخستین و قوی‌ترین منتقدان روش انفعالی حزب کمونیست آلمان در «پوچ» کاپ بود. بلاکون که از نزدیک‌ترین پیروان زینوویف در کمینترن به‌شمار می‌رفت احتمالاً با پیشنهاد «نامه سرکشاده» مخالف بود، و عقیده داشت که کنار رفتن لوی از مقام رهبری فرصتی برای درپیش گرفتن سیاست

۷۸. بنا بر گفته لوی، که به استناد سوابق منتشرشده حزب، راکوشی در جلسه کمیته مرکزی گفت که حزب کمونیست آلمان نیز مانند حزب ایتالیا به تصفیه نیاز دارد؛ بعدها راکوشی این کلام را افکار کرد، ولی ظاهراً منکر مضمون آن نشد (P. Levi, *Unser Weg* (second ed., 1921), p. 54). راکوشی با کلارا زتکین نیز به همین لحن سخن گفت (نگاه کنید به صص ۲-۴۷۱ زیر).

۷۹. تاریخ دقیق ورود آنها معین نشده است، ولی نمی‌تواند دیرتر از نخستین روزهای مارس ۱۹۲۱ باشد؛ حرکت آنها از روسیه مشکل پس از ۱ مارس باشد، و نظریه رایجی (مثلاً O.K. Flechtheim, *Die KPD in der Weimarer Rpublic* (Offenbach, 1943), p. 73) که مأموریت آنها را با شورش کرونشات مربوط می‌کند، بدین ترتیب باطل می‌شود. از طرف دیگر، آنها ممکن است پس از وارد شدن به برلن برای به‌گرسی نشان دادن حرف خود، یعنی نیاز به اقدام، به شورش کرونشات استناد کرده باشند. این ادعا که کارگران آلمان در «اقدام مارس» خود را فدای کارگران روسیه کردند، از مه ۱۹۲۱ از طرف هکرت، نماینده آلمانی در کنفره اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه، پیش کشیده شد: «این کمونیست‌های آلمانی جلو گلوله رفتند و به زندان افتادند، چون آگاه بودند که با بلند کردن پرچم شورش به پروتاریای روسیه کمک می‌کنند»

(*Chetvertyi Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 13).

فعالانه‌تری فراهم آورده است. شاید هم زینوویف دستورهایی صادر بر این معنی به او داده بود. اعضای کمیته مرکزی جدید بعدها در این باره چیزی بر زبان نیاوردند. اما بلاکون به لوی و کلارا زتکین نیز سخن گفت، چون که آن‌ها اگرچه دیگر عضو کمیته مرکزی حزب نبودند از اعضای برجسته حزب به شمار می‌رفتند. بنا بر گفته لوی، بلاکون در گفتگو با کلارا زتکین در ۱۰ مارس، و با خود او چهار روز بعد از آن، اصرار ورزیده است که حزب کمونیست باید دست به اقدام بزند، و حتی اگر لازم باشد از تحریکات و زمینه‌سازی برای این اقدام خودداری نکنند. بنا برین «نخستین انگیزش این اقدام به شکلی که واقع شد از جانب آلمان برنخاست».^{۸۰} زتکین، که در حزب باقی ماند، در سومین کنگره کمینترن با احتیاط بیشتری گفت که «نمایندگان اجرائی [یعنی کمیته اجرائی کمینترن] در هر جا مقدار زیادی از مسؤولیت اقدام مارس را به صورتی که واقع شد برعهده دارند... و [مسؤولیت] شعارهای غلط و موضع‌گیری‌های سیاسی غلط حزب را، یا در واقع [مسؤولیت موضع‌گیری‌های] کمیته مرکزی حزب را».^{۸۱} این دوره در آلمان دوره ناآرامی عمومی بود. میان دولت باواریا و دولت رایش (مرکزی) بر سر وجود چند لشکر دست‌راستی که از پشتیبانی دولت باواریا برخوردار بودند کشاکشی در جریان بود؛ فرانسویان برای مقابله با دولت باواریا تازه دوسلدورف را اشغال کرده بودند؛ مراجعه به آرای عمومی در سیلزی علیا، که می‌بایست به‌زودی صورت گیرد، باعث بی‌نظمی فراوانی در آن منطقه شده بود. در معادن منسفلد در مرکز آن آلمان، که پایگاه معروف کمونیست‌ها بود، با تحریک برلن یا بدون آن اغتشاشاتی روی می‌داد؛ و در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ پلیس و رایشس‌وهر (ارتش رایش) تصمیم گرفتند که آن منطقه را اشغال و کارگران را خلع‌سلاح کنند. این اقدام باعث مقاومت مسلحانه شد، و مقاومت به سایر نقاط آلمان مرکزی نیز سرایت کرد. روز بعد کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگران را دعوت کرد که

80. Paul Levi, *Was ist das Verbrechen? Die Märzaktion oder die Kritik daran?* (1921), pp. 8-9:

این جزوه سخنان پل لوی بود در کمیته مرکزی، در ۴ مه ۱۹۲۱، هنگام اخراج شدن از حزب.

81. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 297.

سلاح بردارند و قیام آشکار برضد دولت را اعلام کرد. یکی از نمایندگان کمونیست نیز در رایشستاگ بالحن مبارزجویانه‌ای اعلام کرد که پرولتاریای آلمان «مأموریت تاریخی خود را اجرا می‌کند و انقلاب پرولتاریایی را از شرق به غرب می‌کشانند». ۸۲. برخوردهای پراکنده‌ای در چند نقطه پیش آمد. نبرد فقط در نقاط مرکزی آلمان، که از همان‌جا نیز آغاز شده بود، شدت داشت. یک هفته بعد، که شعله قیام در حال خاموش شدن بود، کمیته مرکزی اعلام اعصاب عمومی کرد. اما این کار فقط باعث تشدید فاجعه شد و اعتصاب‌کنندگان کمونیست را نه تنها با پلیس بلکه با توده‌های کارگر که می‌خواستند به کار خود بچسبند درگیر کرد. در ۳۱ مارس، وقتی که شکست کمونیست‌ها با تعداد زیادی تلفات و هزاران زندانی کامل شده بود، کمیته مرکزی تعطیل تمام اقدامات را اعلام کرد.

«اقدام مارس» به خودی خود نه وسعت «پوچ» کاپ را داشت و نه اهمیت آن را. اما لحظه وقوع این پیشامد و شکست آشکارش آن را برگشتگاه تاریخ کمونیسم آلمان و سیاست شوروی ساخت. گویا پس از این شکست تعداد اعضای حزب کمونیست در ظرف سه ماه از ۴۵۰،۰۰۰ تن (که شاید گزافه‌آمیز باشد) به ۱۸۰،۰۰۰ افتاد^{۸۲}، و موج اتهاماتی برخاست که تا چندین سال بعد حزب را به گروه‌های چپ و راست تقسیم می‌کرد. کمیته مرکزی یک دسته احکام صادر کرد که اقدام حزب را به تحریکات پلیس برضد کارگران منسفلد نسبت می‌داد و از کردار خود اظهار خوشوقتی می‌کرد که توانسته «ابتکار عمل انقلابی» را به دست گیرد و دست به «تعرض انقلابی» بزند، و به طور تلویحی سیاست «جبهه متحد» را کنار می‌گذاشت و «مخالفت فعالانه یا انفعالی رفقای منفرد» [را] در جریان عمل، محکوم می‌کرد. ۸۳. لوی با زدن قید انضباط حزبی رساله‌ای منتشر کرد با عنوان «راه ما» و در آن «اقدام مارس» را محکوم کرد و آن را «بزرگ‌ترین «پوچ» باکونینی در تمام تاریخ» نامید. ۸۵. به دلیل این سرپیچی از انضباط او را از حزب اخراج کردند، اگرچه لوی توانست سخنانی اعتراض‌آمیز مفصلی خطاب به کمیته مرکزی حزب

82. *Verhandlungen des Reichstags*, cccxlviii (1921), 3108.

83. *Bericht über den III- (8) Parteitag der KPD* (1923), p. 63.

84. *Taktik und Organization der Revolutionären Offensive: Die Lehren der Märzaktion* (1921), pp. 139-45.

85. P. Levi, *Unser Weg* (second ed., 1921), p. 39.

ایراد کند، که به صورت جزوه دیگری منتشر شد و پاسخ دیگری را از جانب کمیته مرکزی برانگیخت. ۸۶ در مسکو، کمیته اجرایی کمینترن با شتاب اخراج لوی را تأیید کرد. ۸۷ اما اتهامات داخلی حزب کمونیست آلمان سه ماه بعد به سومین کنگره کمینترن کشانده شد، و وظیفه حساس داوری درباره این اتهامات برعهده آن کنگره افتاد. ۸۸

از دیدگاه سیاست شوروی شکست اقدام مارس نماینده روایت آلمانی تغییر جبهه وسیعی بود که با دو رویداد مهم دیگر در مارس ۱۹۲۱ آغاز شد. بنا گذاشتن نپ و امضای موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی. مسأله مسؤولیت‌های شخصی در مسکو هرگز کاملاً روشن نشده است. مسلم است که انگیزش بلاکون یکی از عواملی بود که کمیته مرکزی را برآن داشت که دست به آن «تعرض» بدفرجام بزند، اگرچه این به هیچ‌روی تنها عامل قضیه نبود (هنوز آن روز رسیده بود که حزب کمونیست آلمان خود به خود و بدون چون و چرا از دستور مسکو اطاعت کند). می‌توان چنین فرض کرد که بلاکون مطابق دستور صریح یا تلویحی زینوویف عمل کرده است. اما جای تردید است که این دستور در پولیت‌بورو مورد بحث و تأیید قرار گرفته باشد، یا اهمیت آن بیرون از محفل خاص زینوویف شناخته یا فهمیده شده باشد. لنین تروتسکی و سایر رهبران اصلی حزب گرفتار بحران اقتصادی و مناقشه اتحادیه‌های کارگری و تدارک نپ بودند و وقتی برای رسیدگی به امور آلمان‌نداشتند؛ رادک که با امور آلمان به خوبی آشنا بود ظاهراً از آنچه در جریان بود اطلاعی نداشت. ۸۹؛ و کمابیش مسلم است که این نکته در مورد چیچرین و

86. P. Levi, *Was ist das Verberchen? Die Märzaktion oder die Kritik daran?* (1921); *Der Weg des Dr Levi und der Weg der VKPD* (1921).

87. *Kommunistisches Internatsionol*, No. 17 (7 June 1921), col. 4297.

۸۸. نگاه کنید به صص ۸-۶۷ زیر.

۸۹. رادک تنها رهبر بلشویک است که درباره رفتارش شواهد مشخص، اگرچه

غیرقطعی، در دست است. در سپتامبر ۱۹۲۱، لوی در نشریه اش، *Unser Weg* («راه ما») (عنوان تازه‌ای برای نشریه قدیمی‌تر *Sowjet* («شورا»))، که در صص ۴۸۵ زیر، پانویس ۵۹ مطلبی از آن نقل شده است) نامه‌ای منتشر کرد که رادک در ۱۴ مارس ۱۹۲۱ از مسکو به کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان نوشته بود. رادک پس از اشاره کوتاهی به اجرای نپ به امور حزب کمونیست آلمان می‌پردازد و به لوی حمله می‌کند: «او با سیاستش دارد حزب را دچار اختلاف می‌کند، و حال

کارکنان نارکومیندل نیز صدق می‌کرده است. وقتی که اقدام مارس به شکست انجامید، نتیجه آشکار آن انکارپذیر نبود. تلاش حزب کمونیست آلمان برای تسخیر قدرت از طریق حمله مستقیم به حکومت بورژوای آلمان به فاجعه و رسوایی انجامیده بود. اما وقتی که یک حزب نسبتاً بزرگ و پر قدرت در یک کشور بسیار صنعتی شکست می‌خورد، سایر احزاب کمونیست در کشورهای دیگر نیز تا مدت‌ها نمی‌توانند به پیروزی امیدوار باشند. بدبینی تازه و واقع‌بینانه‌ای درباره چشم‌انداز انقلاب اروپا عامل تأیید و تقویت کوششی بود که در جهت سازش موقت با جهان سرمایه‌داری صورت می‌گرفت.

آن که ما می‌توانیم با فعال‌ساختن سیاست خود توده‌های تازه‌ای را جلب کنیم، باید به لوی اجازه داد که برود، ولی باید به هر وسیله‌ای شده از رفتن دویمیک و زتکین با او جلوگیری کرد. «این‌جا هیچ کس به انشعاب مکانیکی - یا در واقع به هر نوع انشعابی - در آلمان اعتقاد ندارد» رادک چنین ادامه می‌دهد: «همه چیز به وضع سیاسی جهانی بستگی دارد. اگر شکاف میان دول متفق و آلمان وسیع‌تر شود، ممکن است کار به جنگ با لهستان بکشد، و آن وقت ما حرفمان را خواهیم زد. درست به دلیل این که این امکانات وجود دارد، شما باید برای بسیج کردن حزب همه اقدامات ممکن را به عمل بیاورید. هیچ اقدامی را از دهانه تیانه نمی‌توان شلیک کرد. اگر شما امروز، از طریق فشار بی‌وقفه برای اقدام از طرف توده‌های کمونیست، همه کارهای لازم را برای ایجاد نیاز به چنین اقدامی انجام ندهید، در لحظه خطیر باز هم شکست خواهید خورد»

(*Unser Weg*, iii, No. 8-9, August-September 1921, pp. 248-9).

این عبارات کمابیش گنگ نشان می‌دهد که رادک، پس از بریدن از لوی، برحسب سیاست حزب کمونیست آلمان به طرف چپ گراییده بود؛ ولی این بدان معنی نیست که رادک سرگرم اجرای تصمیمی برای به حرکت درآوردن حزب کمونیست آلمان بوده است. بنابر گفته فروتسکی، در آستانه سومین کنگره کمینترن در کنار زینوویف و بوخارین در دست چپ ایستاده بود (نگاه کنید به ص ۴۶۴ زیر)؛ ولی معروف است که نظریات رادک بسیار متلون بود.

به سوی جنوآ و راپولو

امضای موافقتنامه بازرگانی میان شوروی و بریتانیا در ۱۶ مارس ۱۹۲۱، با بستن پیمان با سه کشور شرقی - ایران و افغانستان و ترکیه - تکمیل شده بود و دو روز بعد نیز امضای پیمان نهایی صلح با لهستان را در پی داشت. اگر فرض دولت شوروی آن بود که با این قراردادها فوراً یخ می‌شکند و مناسبات عادی با جهان خارج برقرار می‌شود، باید گفت که در این انتظار ادامه روش‌های دشمنانه کشورهای سرمایه‌داری چندان به حساب نیامده بود. سرمشق بریتانیای کبیر را تعداد زیادی از کشورها دنبال نکردند. از میان کشورهای اروپا فقط آلمان، که مانند روسیه مطرود جامعه اروپایی بود، در بستن قرار داد موقت بازرگانی با «ج ش ف س ر» شتابی از خود نشان داد. این قرارداد در ۶ مه ۱۹۲۱ امضا شد؛ و شاید محض اتفاق نبود که روز امضای این قرارداد فردای روزی بود که متفقین به آلمان اولتیماتوم دادند که اگر در پرداخت غرامات و خلع سلاح اقدام نشود دست به تنبیهات دیگری خواهند زد (در مارس ۱۹۲۱ سه شهر در منطقه روهر اشغال شده بود). قرارداد بازرگانی پاره‌ای از مشکلات بازرگانی میان مؤسسات خصوصی و انحصار دولتی بازرگانی روسیه شوروی را حل کرد. اما مهم‌ترین مواد این قرارداد اصلاً ربطی به بازرگانی نداشت. هر دو کشور توافق کردند که امتیازات دیپلماتیک را در مورد نمایندگان رسمی یکدیگر رعایت کنند؛ و دولت آلمان پذیرفت که هیأت نمایندگی شوروی را به عنوان یگانه نماینده روسیه در خاک آلمان بشناسد. این به معنای پس‌گرفتن شناسایی غیررسمی

سازمان‌های روس «سفید» در برلن و دفن رسمی سیاست‌جنگک ضد بلشویکی بود. از این پس سیاست دولت آلمان در قبال روسیه هرچه بود، این سیاست در جهت حفظ مناسبات با روسیه شوروی سیر می‌کرد، نه در جهت برانداختن آن دولت. با این همه، کراسین شکایت دارد از این که دولت آلمان نه تنها تعهدات خود را در این قرارداد انجام نداده و محل مناسبی در اختیار نمایندگی بازرگانی نگذاشته بلکه «به نمایندگی کمک لازم را نرسانده که چند خانه‌ای را که برای این منظور خریده است تصرف کند؛ و این شکایت نشان می‌دهد که فضای غیردوستانه‌ای بر فضای مناسبات دو کشور حکمفرما بوده است. ۲. از میان سایر کشورهای اروپا ایتالیا موافقت کرد که یک هیأت بازرگانی شوروی را در مارس ۱۹۲۱ بپذیرد. اما پذیرایی ایتالیا از این هیأت سرد بود؛ و جریان مذاکرات و امضای قرارداد تا پایان سال طول کشید. ۳. در این هنگام نروژ و اتریش نیز قراردادهای مشابهی با روسیه شوروی امضا کردند. ۴. یک قرارداد نیز در آغاز ۱۹۲۲ با سوئد امضا شد، اما به تصویب دولت سوئد نرسید. ۵. کمی بعد نیز قراردادی با چکسلواکی امضا شد. ۶. الگوی همه این‌ها موافقتنامه بریتانیا و شوروی بود. فهرست کشورهایایی که تا پایان ۱۹۲۱ در آن‌ها نمایندگی بازرگانی شوروی مستقر شده بود عبارت بود از فنلاند، استونی، لتونی، لیتوانی، لهستان، سوئد، نروژ، آلمان، چکسلواکی، اتریش، ایتالیا، بریتانیای کبیر، ترکیه (انقره و استانبول) و ایران. ۷.

از طرف دیگر، دو کشور بزرگ دیگر در دشمنی خود برپا ماندند. پیروزی حزب جمهوریخواه در ایالات متحده و نشستن هاردینگ به جای ویلسون، در مسکو امیدواری بیهوده‌ای را به تغییر روش ایالات متحده

2. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 254.

3. *Izvestiya*, 27 May 1921; *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, iii (1922), No. 86, pp. 39-45.

4. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 48, pp. 32-5; *SSSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, i-ii (1924), No. 2, pp. 4-8.

5. *Russian Information and Review*, 1 May 1922, pp. 355-6.

6. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, iv (1923), No. 111, pp. 17-21.

7. *Za Pyat' Let* (1922), p. 416.

برانگیخت. ریموند رابینز خستگی ناپذیر چندی بود که امکان شناسایی روسیه شوروی را در ایالات متحده بررسی می کرد، و ظاهراً چنین باور داشت که در جریان انتخابات از هاردینگ قول گرفته است که مساله روسیه شوروی را از نو مطرح کند. ۸. این نکته شاید به اطلاع مسکو رسیده بود؛ و اندرلیپ، که در سفر بازگشت خود در مارس ۱۹۲۱ از مسکو می گذشت از «نظر مساعد» هاردینگ در موضوع بازرگانی با روسیه سخن گفت. ۹. یادداشتی که به نام کمیته مرکزی اجرائی سراسری در ۲۰ مارس ۱۹۲۱ به کنگره جدید امریکا نوشته شد شروع مذاکرات برای بستن قرارداد بازرگانی میان دو کشور پیشنهاد شد، اما با این پاسخ سرد روبه رو شد که هرگونه تلاشی برای تجدید مناسبات بازرگانی بیهوده خواهد بود، تا روزی که روسیه شوروی «شالوده اقتصادی مستحکم» خود را پی ریزی کرده باشد، یعنی «امنیت زندگی، شناسایی ضمانت های محکم مالکیت خصوصی، حرمت قرارداد، و آزادی های کار آزاد» تأمین شده باشد. ۱۰. از طرف دیگر تلاش های غیررسمی از جانب جمهوری شرق دور برای برقرار کردن تماس محرمانه با واشنگتن بیشتر به نتیجه رسید و ناظران امریکایی در مه ۱۹۲۱ به چیتا رفتند. ۱۱. فرانسه کشور بزرگ دیگری بود که در دشمنی خود پافشاری می کرد. در فوریه ۱۹۲۱ فرانسه پیمانی با لهستان بسته بود و در تمام مدت سال سرگرم تحکیم این «اتفاق

۸. مطلب گرفته شده از اوراق گومبرگ در دانشگاه ویسکانسین به واسطه آقای دبلیو ای ویلیامز به دست نویسنده رسیده است.

9. *Leninskii Sbornik* xx (1932), 189;

لنین بار دیگر و اندرلیپ را ندید بلکه او را به چیچرین احاله کرد.

10. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 104-5; *Foreign Relations of the United States. 1921*, iii (1936), 768.

11. *ibid.*, iii (1936), 732-44.

مخالف مطلع شوروی در این زمان شدیداً تحت تأثیر قدرت روزافزون ایالات متحده قرار گرفته بودند؛ در سومین کنگره کمینترن در ژوئن ۱۹۲۱ تروتسکی به این «واقعیات بدیسی» اشاره می کند که «اروپا ورشکسته است، ظرفیت تولید اروپا پایین تر از پیش از جنگ است، و مرکز اقتصاد به امریکا منتقل شده است» (*Protokoll des III. Kongresses der 'Kommunistischen Internationale'* (Hamburg, 1921), p. 74).

کوچک، و به زیر بال گرفتن لهستان بود. ۱۲ این گرفتاری‌های سیاسی و نظامی، و نیز دعاوی فرانسویانی که در روسیه دارای سهام و منافع بودند، حکم می‌کرد که دولت فرانسه در قبال روسیه روش آشتی‌ناپذیری در پیش بگیرد. تلخی لحن فرانسویان در موضوع موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی، که در تابستان ۱۹۲۱ در یک سلسله یادداشت رسمی ۱۲ و در مطبوعات فرانسه ظاهر شد، در بد شدن مناسبات انگلیس و فرانسه در این ایام مؤثر بود.

در ظرف چهار ماه پس از امضای قرارداد بریتانیا و شوروی در خود روسیه خطر قحطی بر همه‌چیز سایه انداخت. ذخیره‌ها ته کشیده بود؛ وضع حمل و نقل پریشان بود؛ و خشک‌سالی آسیب سختی به محصول سال رسانده بود. چند روز پس از انتصاب «کمیته سراسری برای کمک به گرسنگان» در ۲۱ ژوئیه ۱۹۲۱، ۱۲ پیامی از کمیته اجرائی کمینترن خطاب به کارگران همه کشورهای منتشر شد. ۱۵ هربرت هوور، که در آن ایام به نام سازمان‌دهنده و توزیع‌کننده کمک‌های امریکا شهرت داشت، فوراً به این پیام پاسخ داد، و در ۲۰ اوت ۱۹۲۱ در ریگا قراردادی میان لیتوینوف و نماینده سازمان کمک‌رسانی امریکا («آرا») امضا شد. ۱۶ یک هفته بعد نظیر همین قرارداد در مسکو با نانسن، نماینده کنفرانس صلیب سرخ که تازه در ژنو تشکیل شده بود بسته شد. ۱۷ مفاد این قراردادها، که

۱۲. هیأت نمایندگی جمهوری شرق دور در کنفرانس واشنگتن در پایان ۱۹۲۱ مکاتبات میان دولت‌های فرانسه و ژاپن را از دسامبر ۱۹۲۰ به بعد در اختیار مطبوعات گذاشت. این مکاتبات ظاهراً به عقد قرارداد ۱۲ مارس ۱۹۲۱ برای اقدام مشترک برضد روسیه شوروی منجر می‌شد (خلاصه مکاتبه در «منچستر گاردین» ۲ ژانویه ۱۹۲۲ آمده است)؛ ولی متن کامل مکاتبات منتشر نشده و اصالت آن‌ها محل تردید است.

13. *Correspondence between His Majesty's Government and the French Government respecting the Anglo-Russian Trade Agreement*, Cmd 1456 (1921).

۱۴. نگاه کنید به جلد اول، صص ۲-۲۲۱.

15. *Kommunistischeski Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), cols. 4758-9.

16. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 73, pp. 152-5; *Foreign Relations of the United States, 1921*, ii (1936), 813-17.

17. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 109-12.

ورود عده زیادی افراد خارجی را به خاک روسیه برای حمل و توزیع خواربار لازم می‌آورد، برای روسیه شوروی خفت‌آور بود. اما احتیاج مبرم بود، و این نکته که طرف این قراردادها دولت‌های خارجی نبودند بلکه سازمان‌های خصوصی بودند، ظاهراً قدری از خفت قضیه می‌کاست. شورای عالی متفقین پیشنهاد کرد که کمیسیون «برای مطالعه و بررسی وسائل کمک‌رسانی به مردم روسیه» بفرستد؛ اما این پیشنهاد فوراً با لحن بسیار شدیدی رد شد، به ویژه آن که از نولان، سفیر پیشین فرانسه در روسیه، برای ریاست این کمیسیون نام‌برده بودند، و نولان در آغاز انقلاب با سخنان دشمنانه‌ای که بر زبان می‌آورد شهرت یافته بود.^{۱۸}

در سراسر زمستان ۲-۱۹۲۱ میسیون‌های کمک امریکا و صلیب سرخ در منطقه ولگار کار می‌کردند. در این منطقه گرسنگی و بیماری به درجه فاجعه رسیده بود.^{۱۹} با آن که کمک سخاوتمندانه بود، «آرا» مورد بدگمانی شدید بود - یا دست‌کم در محافل حزبی چنین بود. این سازمان برای آن که کمک‌رسانی را به انحصار خود درآورد می‌کوشید از کارکردن سایر سازمان‌های امریکایی در منطقه کار خود جلوگیری کند، و همکاری با میسیون نانسن را هم تحریم کرده^{۲۰}؛ مقامات شوروی این روش را نمی‌پسندیدند. بسیاری از اعضای میسیون «آرا» مورد سوءظن قرار گرفتند؛ در بدترین موارد متهم به جاسوسی مستقیم شدند و در بهترین موارد گفته شد که می‌کوشند منافع مادی کشور یا شخص خودشان را از پیش ببرند.^{۲۱} بیش از هر چیز، فعالیت «آرا» به‌عنوان نوعی مداخله

18. *ibid.*, iii, i, 114-18.

۱۹. برای گزارش‌های مربوط به قحطی نگاه کنید به جلد دوم، صص ۳-۳۳۲.

20. *Foreign Relations of the United States, 1921*, ii (1936), 821.

۲۱. بنا بر نوشته فیشر *L. Fischer, The Soviets in World Affairs* (1930), i, pp. 316-17, «تمام کارکنان آرا افراد ارتش امریکا بودند، و بلشویک‌ها به این نوع اشخاص اعتماد نداشتند، به‌ویژه آن که دستیاران بومی سازمان کمک‌رسانی غالباً از میان کسانی انتخاب می‌شدند که با رژیم سرخ کاملاً موافق نبودند». انگیزه به دست آوردن اطلاعات بازرگانی چندان پوشانده نمی‌شد؛ هیوز در ۲ سپتامبر ۱۹۲۱ می‌نویسد: «بدین طریق اطلاعات کامل به دست می‌آید، آن هم بدون خطر مشکلاتی که با اقدام دولتی همراه است.» (National Archives of the United States: Record Group 59: 861. 48/ 1601). ولی جای تردید است که در آن زمان دولت امریکا درصدد به‌دست آوردن اطلاعات از نوع دیگر هم بوده است.

خارجی شناخته شد. از میان کارکنان این میسیون کمتر کسی از بیان دشمنی بی چون و چرا با رژیم شوروی خودداری می‌کرد؛ هور و سایر رهبران غربی نیز غالباً بر نقش کمک امریکا در مبارزه با بلشویسم در اروپای ۱۹۱۹ تأکید می‌کردند. با این همه دولت شوروی ارزش عظیم کمک عملی «آرا» را کاملاً به جا می‌آورد. کامنف و چیچرین هر دو با تأکید گفتند که مقدار این کمک بسیار بیش از کمک همه منابع دیگر بوده است. ۲۲. نهمین کنگره شوراهاى سراسر روسیه، که در دسامبر ۱۹۲۱ اجلاس کرد، قطعنامه مفصلی را به مسأله قحطی اختصاص داد، که «سپاس گرم» خود را به کارگران همه کشورهای که به کمک رفقای نیازمند خود شتافته بودند بیان می‌کند (که اشاره‌ای بود به سازمان «کمک بین‌المللی کارگران» ۲۳)، و می‌افزاید که رنجبران روسیه «به‌ویژه از کمک برادرانه دست‌های پینه‌بسته کارگران اروپا و امریکا قدردانی می‌کنند». در این قطعنامه گفته می‌شود که بخشی از جهان بورژوازی قحطی را «فرصت مساعدی برای تلاش تازه در راه برانداختن حکومت شوروی» می‌داند، و بخش دیگر آن را «موقع مفتنمی [می‌شناسند] برای آن که موضع اقتصادی مسلطی در روسیه برای خود دست‌وپا کنند؛ با این همه کنگره از نانسن و «آرا» و «همه کشورهای که به نحوی از انحاء به گرسنگان کمک رسانده‌اند» سپاسگزاری می‌کند. گذشته از این قطعنامه، کنگره پیام ویژه‌ای نیز برای «سپاس ژرف» از طرف «میلیون‌ها مردم رنجبر ج ش ف س ر» خطاب به «پژوهشگر علمی و شهروند بزرگ، ف. نانسن» فرستاد، که «با زور قهرمانانه‌ای راه خود را از میان یخ‌های ابدی یخبندان شمال باز کرد، اما نتوانست بر بیرحمی و جرم و بی‌عاطفگی بی‌حد و حصر طبقات حاکم کشورهای سرمایه‌داری چیره شود.» ۲۴.

۲۲. برای قدردانی کامنف از دامنه کمک امریکا نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۰۰؛ ستایش چیچرین در این مأخذ آمده است.
Materialy Genuezskoi Konferentsii (1922), p. 20.

۲۳. نگاه کنید به ص ۴۸۲ زیر.

24. *S'ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 204-6;

یکی از نمایندگان کنگره قیاسی را که به نماینده‌ای در مجلس عوام انگلستان نسبت داده می‌شد تکرار کرد؛ و آن این که مبالغی که از طرف کشورهای متفق

فجایع قحطی، دشمنی جهان سرمایه‌داری با رژیم شوروی و ادامه بی‌اعتقادی آن به بقای این رژیم، و بدگمانی و حساسیت ناشی از این روش در ذهن سران شوروی - همه این عوامل باعث شدند که نیمه دوم سال ۱۹۲۱ در عرصه مناسبات خارجی روسیه شوروی دوران پردردسری باشد. نتایج سیاست خارجی نوین، مانند نتایج نپ در داخل کشور، در واقع سال بعد به‌بار آمد. تا مدت درازی به نظر نمی‌رسید که موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی در تخفیف اصطکاک دیرینه مناسبات دو کشور چندان اثری کرده باشد. چنان که در موافقتنامه پیش‌بینی شده بود، یک میسیون دائمی بازرگانی بریتانیا در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۱ در مسکو مستقر شد، اما چیزی نگذشت که به دعوی سیاسی دچار آمد. اگر در مسکو بر سر اهمیت نسبی توافق میان حکومت‌ها و تبلیغات برای انقلاب جهانی اختلاف نظر وجود داشت، سیاست بریتانیا در قبال روسیه نیز میدان نبرد فرقه‌های مخالف بود. توافق بریتانیا و شوروی را در بریتانیا به عنوان پیروزی نخست‌وزیر و هیأت بازرگانی وانمود کرده بودند. نامه‌ای که در همان زمان درباره فعالیت‌های شوروی در افغانستان به کراسین نوشته شد از هر حیث نشان می‌داد که فراورده مشترک وزارت خارجه و وزارت جنگ و وزارت هندوستان است. ۲۵ تا چندی به نظر می‌رسید که با امضای موافقتنامه زمینه کار در بریتانیای کبیر چندان تغییری نکرده است. لوید جورج به هر طریقی که مایل بود، یا فرصت می‌یافت، قدرت خود را اعمال می‌کرد. اما هنگامی که او سرگرم مسائل دیگر بود، مسیر روزانه مناسبات بریتانیا و شوروی به دست آن سه وزارتخانه متنفذ معین می‌شد؛ و به‌ویژه تا زمانی که کرزن فرمانروای وزارت خارجه بود، این کار با بدگمانی ژرف نسبت به اعمال و نیت دولت شوروی صورت می‌گرفت.

نخستین برخورد شدید دیپلماتیک کمتر از شش هفته پس از ورود میسیون بریتانیا به مسکو و در لحظه‌ای که آینده رژیم شوروی تاریک‌تر از همیشه می‌نمود پیش آمد. در ۷ سپتامبر ۱۹۲۱ کرزن یادداشت مفصلی

→
برای کمک به قحطی‌زدگان پرداخت شد با هزینه پشتیبانی از دنیکن و کولچاک چه تناسبی داشته است

.(*Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), p. 35).

برای دولت شوروی فرستاد، دائر بر اعتراض برضد يك سلسله اظهارات و اقدامات دولت شوروی و کمینترن، و اعلام کرد که این‌ها خلاف مفاد موافقتنامه بریتانیا و شوروی است که تبلیغات «ضد مؤسسات امپراتوری بریتانیا» را منع می‌کند. این اتهام کلی که دولت شوروی از فعالیت ضد بریتانیا در آسیا دست نکشیده بود، البته حقیقت داشت؛ در یادداشت از این گونه فعالیت‌ها در هندوستان و ایران و ترکیه و افغانستان یاد شده بود. اما به نظر می‌رسد که این یادداشت با قدری خوش‌خیالی از روی گزارش‌های مأموران مخفی تنظیم شده بود و مطالب آن قابل اثبات نبود، و دولت شوروی به آسانی آن‌ها را با ذکر جزئیات رد کرد. ۲۶ در ۲۷ سپتامبر دولت شوروی در یادداشت ماهرانه و زیرکانه‌ای به امضای لیتوینوف پاسخ خود را فرستاد. پاسخ متقابل دولت بریتانیا در ۱۲ نوامبر باب مکاتبه را عجالتاً بست. ۲۷ این مکاتبه برای روشن کردن برداشت ذهنی هر دو طرف از موافقتنامه مورد بحث بسیار باارزش است. مقامات شوروی که تقریباً از همان لحظه انقلاب آماده بودند از تبلیغات برضد کشورهای دیگر دست بردارند، این تعهد را به شکل کاملاً رسمی تعبیر می‌کردند. از لحاظ آن‌ها، این تعهد فقط شامل سیاست اعلام‌شده دولت می‌شد و اعمال مأمورانی را که دستور محرمانه می‌گرفتند دربر نمی‌گرفت. بدین ترتیب مقامات شوروی به نظر خود، و به رغم واقعیات مشهود، حق

۲۶. فرض بر این بود که در این یادداشت از گزارش‌هایی که به «کمیته مرکزی» کمینترن رسیده بود مطالبی نقل شده است. فرستندگان این گزارش‌ها عبارت بودند از استالین «رئیس بخش شرقی بین‌الملل سوم»، الیاوا، و نوئر تووا که «مدیر تبلیغات در بین‌الملل سوم» نامیده شده است. پاسخ مورخ ۲۷ سپتامبر شوروی می‌گوید که هیچ‌کدام از این اشخاص هرگز نقشی در کمینترن نداشته‌اند، و پاسخ به پاسخ مورخ ۱۲ نوامبر دولت بریتانیا با کمال تعجب این است که «هرگز گفته نشده بود که هیچ‌کدام این اشخاص به بین‌الملل تعلق داشته‌اند، اگرچه این موضوع مورد بحث نیست». در یادداشت مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۲۱ دولت بریتانیا مطلبی از سخنرانی ۸ ژوئن لنین نقل شده است. وقتی که توضیح داده شد که لنین در آن روز سخنرانی نکرده است، در یادداشت ۱۲ نوامبر بریتانیا آن تاریخ به ۵ ژوئیه تغییر داده شد؛ اما در متن رسمی سخنرانی لنین در سومین کنگره کمینترن در آن تاریخ عبارتی نظیر آنچه در یادداشت بریتانیا نقل شده دیده نمی‌شود.

۲۷. این سه یادداشت در این مأخذ چاپ شده است:

A Selection of Papers dealing with the Relations between His Majesty's Government and the Soviet Government, Cmcl 2895 (1927), pp. 14-30.

داشتند منکر شوند که در تاشکند. آموزشگاهی برای انقلابیان هندوستان وجود دارد، یا این که جمال پاشا در مأموریت کابل از دولت شوروی کمک گرفته است؛ رد مسؤلیت در قبال فعالیت‌های کمینترن و مأموران آن هم فقط بر تمایز رسمی میان کمینترن و دولت شوروی استوار بود. مبنای محکم‌تری برای استدلال آن‌ها این می‌بود که بگویند دولت انگلیس هم، مانند خود آن‌ها در جاهای دیگر، اجازه نداده است موافقتنامه بازرگانی مانع رفتار غیردوستانه مأمورانش بشود. در واقع هر دو طرف، بدون توجه به موافقتنامه، فعالیت مأموران خود را تلافی مشروع یا مدافعه مشروع می‌دانستند و فعالیت مأموران طرف مقابل را تجاوز بسی‌دلیل تلقی می‌کردند. تفاوت مهم میان آن‌ها در این بود که وزارتخانه‌های مسؤل گرداندن مناسبات بریتانیا و شوروی در این ایام حاضر بودند موافقتنامه را فسخ کنند، و حال آن مقامات مشابه در دولت شوروی فقط می‌خواستند بدانند تا کجا می‌توانند پیش بروند، بدون آن که باعث فسخ موافقتنامه شده باشند.

در مناسبات میان روسیه شوروی و همسایگان غربی نزدیکش نیز هیچ نشانه‌ای از بهبود به چشم نمی‌خورد. امضای پیمان اتفاق میان رومانی و لهستان در بهار ۱۹۲۱ با تشویق آشکار فرانسه برای تکمیل مثلث ضد شوروی (فرانسه - اتفاق کوچک - لهستان) صورت گرفت و مؤید این سوءظن شوروی بود که رومانی هم مانند لهستان سرباز شطرنج دیپلماتیک و نظامی لهستان شده است. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۱ نارکومیندل اظهاریه‌ای انتشار داد و مدعی شد که در یادداشتی که دولت فرانسه به دولت‌های لهستان و رومانی فرستاده پیشنهاد شده است که هر سه کشور در یک زمان اولتیماتومی به دولت شوروی بدهند و در صورتی که دولت شوروی آن را نپذیرد مشترکاً اعلان جنگ بدهند. ۲۸ از زمان الحاق بصرابی به رومانی در ۱۹۱۸، میان روسیه شوروی و رومانی مدام اصطکاک پیش می‌آمد. در اکتبر ۱۹۲۰ متفقین با امضای پیمانی حق حاکمیت رومانی را بر بصرابی به رسمیت شناختند؛^{۲۹} در این لحظه

28. *La Russie des soviets et la Pologne* (Moscow, 1921), pp. 48-50; چند روز بعد تروتسکی در شورای مسکو در همین زمینه سخنرانی کرد («ایزوستیا»، ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۲).

۲۹. این پیمان به موقع اجرا گذاشته نشد، زیرا به دلیل نامعلومی ژاپن آن را تصویب نکرد؛ ولی این اشکال رسمی تغییری در وضع به وجود نیاورد.

وروشیلوف و فرونتزه، که غره پیروزی آسان خود بر ورائگل بودند، گویا پیشنهاد دادند که به بشارابی لشکرکشی کنند، اما لنین به توصیه راکوفسکی این پیشنهاد را رد کرد. پس از تغییر اوضاع در مارس ۱۹۲۱، پیشنهاد مقابل - یعنی شناسایی الحاق بشارابی به رومانی و زدودن این مسئله پر دردسر از لوح کار - ظاهراً از طرف تروتسکی مطرح شد - که قدری جای تعجب است - و لیتوینوف هم از آن پشتیبانی کرد. اما چیچرین و راکوفسکی با این دلجویی از رومانی مخالفت کردند، و این پیشنهاد نیز وتو شد. ۲۵ در تابستان و پاییز ۱۹۲۱ سیل اعتراضات مشترک به امضای چیچرین و راکوفسکی از طرف «ج ش ف س ر» و جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین جاری شد. موضوع این اعتراضات عبارت بود از برخوردهای مرزی ادعایی و تشویق و تحریک «گاردهای سفید» و «دسته‌های پتلیورا»، و عدم استرداد ماخنوی آنارشیست، که تا چندی با باقی‌مانده نیروی خود به خاک رومانی پناه برد؛ و در یادداشت مشترک ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ تمام دعوی بشارابی از نو نقل شد و باز هم گفته شد که دول امضاکننده یادداشت حاضر به شناسایی بشارابی به عنوان خاک رومانی نیستند. ۲۱ از میان کشورهای هم‌مرز، رومانی تنها کشوری بود که هنوز حاضر نمی‌شد با دولت شوروی مناسبات دیپلماتیک یا بازرگانی برقرار کند. اما مناسبات شوروی و لهستان هم، با آن که همه اشکال مراوده دیپلماتیک در آن معمول بود، از لحاظ محتوا بهتر از این نبود. پیمان صلح ۱۸ مارس ۱۹۲۱، از آن جا که با هدف‌های لهستان مطابقت داشت، میراث مداومی از اصطکاک و بدگمانی برجا نهاد. از آوریل تا سپتامبر مکاتبه تلخی میان طرفین جریان داشت که در آن روسیه شوروی می‌خواست که لهستان از تحمل و تشویق سازمان‌های «سفید» در خاک خود خودداری کند، به ویژه در مورد سازمان‌های ساوینکوف، توطئه اسار، و پتلیورا، دیکتاتور اوکراین، و لهستان هم می‌خواست که اسیران جنگی لهستان و لهستانی‌هایی که هنوز در خاک شوروی به سر می‌بردند

۳۰. راکوفسکی در گفتگوی خود با لویی فیشر در ۱۹۲۸ از هر دو پیشنهاد نام برده است؛ این گفتگو در کتاب فیشر ثبت شده است (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (second ed., 1951), i, xiv-xv: این پیشنهادها غیر محتمل نیستند ولی سندی در تأیید آنها در دست نیست.

۳۱. این یادداشت‌ها در این مأخذ آمده:

بازگردانده شوند. ۲۲ تا پیش از اوت ۱۹۲۱ مناسبات دیپلماتیک برقرار نشد؛ در آن تاریخ قراخان به عنوان نماینده شوروی وارد ورشو شد و فیلیپوویچ به عنوان کاردار لهستان به مسکو رفت. ۲۳

حتی در بالتیک هم، که دولت شوروی توانسته بود در ۱۹۲۰ به نخستین گشایش دیپلماتیک خود دست یابد و با استونی و لتونی پیمان ببندد^{۳۴}، جریان رویدادها در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ ظاهراً برخلاف میل مسکو بود. حتی در اکتبر ۱۹۱۹ دولت شوروی علاقه دیرین روسیه را به سرنوشت جزایر آلاند تکرار کرده و برضد هر اقدامی به تنظیم این مسأله بدون مشارکت روسیه شوروی اعتراض داده بود. ۲۵ هنگامی که «گرومی از حکومت‌ها که خود را جامعه ملل می‌نامند» مسأله جزایر آلاند را در دستور کار ژوئن ۱۹۲۰ خود قرار داد، این اعتراض تکرار شد؛ همچنین در سال بعد دولت شوروی در یادداشت جداگانه خطاب به فنلاند و سوئد در این خصوص اعتراض کرد. ۲۶ این اعتراض‌ها ناشنیده گرفته شدند؛ و در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۱، بدون دادن هیچ اطلاعی به دولت شوروی، در ژوانی معاهده‌ای میان دول متفق اصلی و فنلاند و سوئد امضا شد، دائر بر شناسایی حق حاکمیت فنلاند بر جزایر آلاند و تجویز رژیم عدم‌حضور نیروهای نظامی در آن‌ها. در ۱۳ نوامبر ۱۹۲۱ دولت شوروی یادداشتی برای همه کشورهای ذینفع فرستاد و اعلام داشت که معاهده ژنو «از لحاظ روسیه بدون قید شرط کان‌لم‌یکن است»، و یک بار دیگر برضد تجاوز به «حقوق اولیه و اساسی» روسیه اعتراض داد^{۳۷}: روشن است که این تجاوز مربوط به مفاد قرارداد نبود، بلکه عبارت بود از ادامه قصد قدرت‌های غربی برای این که به رغم رویدادهای مارس ۱۹۲۱ روسیه شوروی را به جرگه ملل راه ندهند. در همان ماه اختلاف دیرینه‌ای میان شوروی و فنلاند بر سر کمون کارگران کارلیا - که دارای منزلت یک جمهوری

32. *La Russie des Soviets et la Pologne* (Moscow, 1921);

در این کتاب مجموعه‌ای از این اسناد چاپ شده است.

33. *ibid.*, p. 7.

۳۴. نگاه کنید به صص ۱۹۹، ۲۲۷ بالا.

۳۵. نگاه کنید به صص ۱-۲۰۰ بالا.

36. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii i (1928), 29-30, 108.

37. *ibid.*, pp. 146-7.

خودمختار در درون «ج ش ف س ر» بود - به مرحله بحرانی رسید. از چند ماه پیش تصادم‌های مرزی موجب شکایت هر دو طرف می‌شد. در پاییز ۱۹۲۱ اغتشاش‌های سختی در کارلیای شوروی روی داد. بنا بر روایت مسکو، «دسته‌های راهزنان به سرکردگی افسران فنلاندی» که در فنلاند سازمان یافته بودند وارد خاک کارلیا شدند؛ بنا بر روایت هلسینگفورس، شورش مردم برضد بی‌کفایتی حکومت شوروی با بیرحمی شدیدی نسبت به فنلاندی‌های محلی سرکوب شد. در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱ فنلاند به جامعه ملل شکایت برد و از آن جامعه دعوت کرد که کمیسیونی برای رسیدگی اوضاع محل بفرستد. چیچرین این شکایت را «تلاش برای واردکردن قدرت‌های خارجی به امور «ج ش ف س ر» و تلاش برای حل مسائل مربوط به پیمان روسیه و فنلاند از طریق مداخله قدرت‌های ثالث» نامید؛ نتیجه این وضع پدید آمدن زمینه بدگمانی تازه میان روسیه شوروی و فنلاند بود. در دسامبر ۱۹۲۱ وزیران خارجه فنلاند، لهستان، لتونی، و استونی در هلسینگفورس دیدار کردند و تصمیم گرفتند که درباره بستن يك پیمان كمك متقابل مذاکره کنند. نیروی محرک این اتحاد لهستان بود، و در پشت سر لهستان نیز دست فرانسه، که در آن ایام در اوج قدرت و اعتبار نظامی پس از جنگ بود، به وضوح دیده می‌شد. برای انکار این نکته که غرض از این اقدام مشترک به دست آوردن امنیت در مقابل يك دشمن بالقوه یعنی روسیه شوروی است، چندان تلاشی نشد. ۲۹ دولت شوروی نه تنها نتوانسته بود دریچه‌ای رو به غرب برای خود باز

38. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 148-54;

مسیر این دعوا را می‌توان در سوابق جاری مجمع ملل و در مجلدات اسنادی که به دست طرفین دعوا منتشر شده است دنبال کرد:
Documents et Correspondance Diplomatique Russo-Finlandaise concernant la Carélie Orientale (Moscow, 1922), and *Laquestion de la Carélie Orientale*, 3 vols. (Helsinki, 1922-4)

۳۹. این پیمان در ۱۷ مارس ۱۹۲۲ در ورشو امضا شد (*League of Nations: Treaty Series*, xi (1922), 168-71) ولی به موقع اجرا گذاشته نشد، زیرا که فنلاند آن را تصویب نکرد؛ فیشر پاره‌ای از اسناد لهستانی منتشر شده در ۱۹۲۴ را نام می‌برد، که گویا ماهیت ضدشوروی پیمان را روشن می‌کنند
L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 517.

کند، بلکه رفته رفته کابوس «قرنطینه سیاسی» از نو در نظرش مجسم می‌شد.

روحیه بدبینانه‌ای که بر اثر اقدامات دیپلماتیک نیمه دوم ۱۹۲۱ در مسکو پدید آمده بود در یکی از گریزهای استالین به امور بین‌المللی - که در آن ایام امر نادری است - به خوبی دیده می‌شود. استالین در مقاله‌ای در «پراودا» در دسامبر ۱۹۲۱ می‌نویسد که «دوره جنگ علنی جای خود را به دوره مبارزه «مسالمت‌آمیز» داده است». مقاله او با تشخیص جالبی آغاز می‌شود:

«رعب» و «وحشت» انقلاب پرولتاریایی که مثلاً در ایام پیش-روی ارتش سرخ به‌سوی ورشو جهان بورژوازی را گرفته بود، اکنون بریاد رفته است. به همراه آن، شور و شوق بی‌حد و حصری که هر خبری از روسیه شوروی برای کارگران اروپا دربر داشت نیز از میان رفته است. دوره محاسبه جدی نیروها آغاز شده است - دوره کار دقیق در تدارک و تراکم نیروها برای نبردهای آینده.

بدگمانی نسبت به مقاصد خارجیان در برآورد استالین جای نمایانی دارد.

قراردادهای بازرگانی و غیره به‌جای خود مفید است، اما نباید فراموش کنیم که انواع میسیون‌ها و انجمن‌های بازرگانی و غیره، که امروز به روسیه جاری شده‌اند و می‌خواهند با او داد و ستد کنند و به او کمک برسانند، در عین حال بهترین جاسوسان جهان بورژوازی هستند، و اکنون بورژوازی جهانی به واسطه این اوضاع روسیه شوروی را با جنبه‌های ضعف و قوت آن بهتر از پیش می‌شناسد - این اوضاع در صورت تجدید اقدامات مداخله‌گرانه بسیار خطرناک خواهد بود.

ترکیه، ایران، افغانستان، و شرق دور «سرشار از مأموران امپریالیسم می‌شوند، که با طلا و سایر «مزایا» می‌آیند تا گرداگرد روسیه شوروی نوعی حصار اقتصادی (و نه تنها اقتصادی) بکشند». در این روند، لهستان

و رومانی و فنلاند نیز نقش خود را بازی می‌کنند و خود را «به خرج متفقین» مسلح می‌سازند و «دسته‌های گارد سفید امثال ساوینکوف و پتلیورای خود را (برای جاسوسی؟) به خاک شوروی می‌فرستند». همه این‌ها «حلقه‌های جداگانه‌ای [هستند] در امر کلی تدارک يك تعرض دیگر برضد روسیه». ۴۰ اهمیت این مقاله، که نشانه‌های بیزاری دیرینه استالین از چیچرین در آن دیده می‌شود، در این نیست که استالین در این ایام به تعیین سیاست خارجی شوروی می‌پردازد، بلکه در این است که به پیشداوری‌ها و سرخوردگی‌های عموم محافل حزبی در قبال سیاست آشتی‌جویی با جهان سرمایه‌داری غرب تکیه می‌کند - سیاستی که از مارس ۱۹۲۱ آغاز شده بود و چیچرین و کراسین، با پشتگرمی لنین، فعال‌ترین نمایندگان آن بودند.

يك هفته بعد هنگامی که لنین در نهمین کنگره حزب درباره کار کمیته مرکزی اجرائی سراسری و ساوونارکوم در سال گذشته سخن می‌گوید، او نیز به «نمایندگان گروه‌های نظامی و دسته‌های تجاوزگر در فنلاند و لهستان و رومانی» اخطار می‌کند که سیاست «کوتاه‌آمدن و فداکاری» شوروی برای خاطر صلح حد و حصری دارد. ۴۱ اما لنین بیشتر به ذکر دستاوردهای نه ماه گذشته می‌پردازد، و پس از اشاره به وجود «نوعی توازن» در صحنه بین‌المللی تصویر اطمینان‌بخشی ترسیم می‌کند و می‌پرسد:

آیا تصور چنین چیزی امکان دارد که يك جمهوری سوسیالیستی می‌توانست در محیط سرمایه‌داری وجود داشته باشد؟ این امر چه به معنای سیاسی و چه به معنای نظامی غیرممکن به نظر می‌رسید. این که چنین چیزی به معنای سیاسی و نظامی امکان دارد، ثابت شده است؛ این امر اکنون واقعیت دارد.

40. Stalin, *Sochineniya*, v, 117-20.

41. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 117-18;

در آستانه اجلاس کنگره لنین به پولیت‌بورو تلفن زد و پیشنهاد کرد که کنگره اعتراضی نسبت به «سیاست ماجراجویانه» لهستان و فنلاند و رومانی صادر کند، و افزود: «درباره زاین به دلایل مختلف بهتر است ساکت باشیم» (*Leninskii Sbornik*, xxxv (1945), 304)؛ این کار صورت گرفت.

(*S"ezdy Sovetov RSFSR v Postanovleniyakh* (1939), pp. 239-43).

در سال گذشته رفته رفته ثابت شده بود که این امر به معنای اقتصادی نیز امکان دارد، و جهان سرمایه‌داری همان قدر به روسیه شوروی نیازمند است که روسیه شوروی به جهان سرمایه‌داری. لنین ارقامی نقل می‌کند که نشان می‌دهد واردات شوروی در ۱۹۲۱ سه برابر مجموع واردات سه سال گذشته است، و صادرات ۱۹۲۱ (اگرچه هنوز کمتر از ۲۵ درصد واردات است) از چهار برابر مجموع واردات سه سال گذشته بیشتر است. خود ارقام بسیار ناچیزند، اما این فقط شروع کار است. در میان واردات بسیار بارزش، سیزده لوکوموتیو از سوئد و سی و هفت لوکوموتیو از آلمان دیده می‌شود.^{۴۲}

بحران بیکاری در اروپای غربی فشار جستجوی بازار صادرات را به‌ویژه شدید ساخته بود؛ کراسین و سایر مذاکره‌گران شوروی فوراً از این فرصت مساعد استفاده کردند. این فرصت به ویژه برای روسیه شوروی مساعد بود، که واردکننده تقریباً همه چیز بود و چندان چیزی برای صادرکردن در بساط نداشت. شناسایی «دوفاکتو»ی دولت شوروی از جانب بریتانیای کبیر قوانین ملی‌کردن اموال و صنایع شوروی را از لحاظ دادگاه‌های بریتانیا معتبر ساخته بود، و لذا مقامات شوروی دیگر در بیم آن نبودند که صاحبان پیشین کالاهای صادر شده به بریتانیا یا طلای پرداخت‌شده در ازای واردات حکم توقیف آن‌ها را از دادگاه‌های بریتانیا بگیرند؛ و غالب کشورهای معامله‌کننده نیز در این مورد روش بریتانیای کبیر را تعیین‌کننده شناختند. برخی از بازرگانان یا مؤسسات بازرگانی تحریم کالاهای شوروی را همچنان ادامه می‌دادند. اما پس از ۱۹۲۱ دولت‌ها دیگر قاعدتاً در بازرگانی شوروی مداخله نمی‌کردند. تعیین و تثبیت اشکال معامله دشوار بود، به‌ویژه از این‌جهت که بازرگانان در کشورهای سرمایه‌داری همه اعتراضات همیشگی خود را نسبت به داد و ستد با يك سازمان انحصار دولتی پیش می‌کشیدند. سرمشق «آرکوس» – يك شرکت متعلق به دولت شوروی که تحت قوانین بریتانیا در لندن به

42. *ibid.*, xxvii, 119-22;

آمار رسمی نشان داد که ارزش واردات برحسب روبل پیش از جنگ از ۱۲۵٫۷ میلیون در ۱۹۲۰ به ۹۲۲٫۹ میلیون در ۱۹۲۱، و صادرات از ۶٫۱ میلیون به ۸۸٫۵ میلیون رسیده است.

ثبت رسیده بود ۲۲ - در جاهای دیگر نیز مورد تقلید قرار گرفت، به ویژه در نیویورک، که شرکت مشابهی به نام «امتورگک» به وجود آمد. در سال ۱۹۲۱ آزمایش لمربخش تأسیس «شرکت‌های مختلط» نیز آغاز شد. این شرکت‌ها با سرمایه مشترک گروه‌های سرمایه‌دار و یکی از وزارتخانه‌های شوروی تشکیل می‌شدند، و فایده دوگانه آن‌ها این بود که اولاً خصلت دولتی مؤسسه را پوشیده می‌داشتند، و ثانیاً سرمایه خارجی را وارد کاری می‌کردند که پاره‌ای از آن در روسیه شوروی صورت می‌گرفت. ۲۲ در یازدهمین کنگره حزب، مارس ۱۹۲۲، لنین وجود هفده شرکت مختلط را «با سرمایه چند میلیونی» گزارش داد - که نه‌تای آن‌ها متعلق به «ونشتورگک» (کمیته‌ساریای خلق در امور بازرگانی خارجی) بودند، شش‌تا متعلق به کمیته‌ای وابسته به «استه‌تو» که تازه زیر نظر سوکولنیکوف تشکیل شده بود، و دوتا متعلق به «سورولس» (تراست چوب شمال)؛ هشت ماه بعد، در چهارمین کنگره کمینترن، لنین با لحن پوزش‌خواهانه‌ای از نظام شرکت‌های مختلط با دو دلیل دفاع کرد: یکی این که «از این طریق ما بازرگانی را یاد می‌گیریم»، و دیگر این که برای دولت شوروی امکان دارد که هرگاه شرکت خطرناک شود آن را منحل کند. ۲۵

اما هر گامی در راه احیای روابط بازرگانی میان روسیه شوروی و جهان سرمایه‌داری برداشته می‌شد، مانع اصلی بر سر جای خود باقی بود. تشنگی روسیه شوروی برای واردکردن ماشین‌آلات و انواع تجهیزات و حتی (موقتاً بر اثر قحط‌سالی ۱۹۲۱) مواد خوراکی حسد و حسری نداشت؛ به عنوان صادرکننده، روسیه شوروی چندان چیزی نداشت که فوراً در ازای واردات خود عرضه کند، مگر چوب خام، پوست، و مقادیر محدودی کنف؛ منابع نسبتاً غنی روسیه هنوز استخراج نشده بود و لذا در دسترس نبود. اگر می‌توانستند بار دیگر از کمک مالی و فنی خارجی بهره‌مند شوند - چنان که این کمک در جریان صنعتی شدن روسیه پیش از انقلاب نقش بزرگی بازی می‌کرد - امکان استفاده از آن منابع فراهم می‌شد، به طوری که در استفنای مستقیم و غیرمستقیم کشور مؤثر باشد - مستقیم از این لحاظ که صنایع تازه را توسعه دهند، و غیرمستقیم از این

۴۳. نگاه کنید به ص ۳۴۹ بالا.

۴۴. نخستین شرکت‌های مختلط شوروی - آلمانی بودند (نگاه کنید به صص ۶-۴۴۵)

45. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 240 (see also 531, note 100), 350.

لحاظ که مواد خام را برای صادر کردن در ازای کالاهای خارجی در دسترس قرار دهند. این برداشت از آغاز ۱۹۱۸ پایه تمام تفکر شوروی را دربارهٔ بازرگانی خارجی تشکیل می‌داد و باعث فعال ماندن اندیشه واگذاری امتیاز به خارجیان بود. غرض از واگذاری امتیاز چنان که در فرمان ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰ آمده بود عبارت بود از تدارک استخراج منابع طبیعی به کار نرفته، به طوری که در دسترس صنایع و صادرات قرار گیرند. لنین در تشریح سیاست واگذار کردن امتیاز در دهمین کنگرهٔ حزب، مارس ۱۹۲۱، آن را به این دلیل توجیه کرد که «ما با قدرت خودمان نمی‌توانیم بدون تجهیزات و کمک فنی خارجی اقتصاد متلاشی‌شدهٔ خود را از نو به راه بیندازیم»، و «صرف وارد کردن این تجهیزات کافی نیست». برای به دست آوردن کمک لازم، لنین حاضر بود که «به قدرت قدرتمندترین سندیکاهای امپریالیستی» امتیازات وسیع واگذار کند - مثلاً «یک چهارم باکو، یک چهارم گروئزی، یک چهارم بهترین جنگل‌هایمان». سپس لنین از الوار و سنگ آهن نیز به عنوان امتیازهای نمونه وار نام برد. این به راستی تنها نوع امتیاز بود که با نظام کمونیسم جنگی راست درمی‌آمد، زیرا که در این نظام صنایع مهم متعلق به دولت بودند و به دست ارگان‌های دولتی اداره می‌شدند. به نظر می‌رسید که نپ باعث انگیزش و گسترش این برداشت می‌شود، پاره‌ای از این جهت که اکنون تماس نسبتاً آزاد و راحت با جهان سرمایه‌داری امکان داشت، و پاره‌ای هم از این جهت که شناسایی نقش سرمایهٔ خصوصی در خود روسیهٔ شوروی، و همهٔ نتایج ناشی از آن، مقدار زیادی از موانع عملی و روانی را که در دورهٔ کمونیسم جنگی بر سر راه سرمایهٔ خارجی وجود داشت برطرف می‌کرد. اگر مؤسسات صنعتی به اهل کسب و کار اجازه داده می‌شدند تا بر پایهٔ انتفاعی بچرخند، پس دادن اجازه‌های مشابه به سرمایه‌داران خارجی هم، که می‌توانستند کالاهای مصرفی برای مبادله با فراورده‌های دهقانان تولید کنند، علی‌الاصول ایراد نمی‌توانست داشته باشد. در آوریل ۱۹۲۱ لنین دیگر

46. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 213, 255.

در این ایام دربارهٔ فایدهٔ واگذار کردن امتیاز منابع نفتی گروئزی و باکو، که در ۱ فوریهٔ ۱۹۲۱ علی‌الاصول به تصویب ساونارکوم رسیده بود، بحث درازی در گرفت (Leninskiĭ Sbornik, xx (1932), 126-59)؛ در همان زمان لنین پیشنهاد کرد که امتیاز «دنباس (+ کریووی روگ)»، یعنی منابع عمدهٔ ذخایر و آهن، نیز واگذار شود (ibid., xx, 151).

به این نتیجه رسیده بود که «اگر بگذاریم امتیازداران چند کارخانه‌ای داشته باشند» خطری پیش نمی‌آید. دو ماه بعد، لنین در سومین کنگرهٔ کمینترن غرض دوگانهٔ سیاست واگذار کردن امتیاز را توضیح می‌دهد - «تسریع احیای صنایع سنگین ما و بهبود وضع کارگران و دهقانان».^{۴۷} با این همه، آنچه از نخستین سال اجرای نپ در زمینهٔ امتیازهای خارجی بازمانده است عبارت است از بحث (که در جریان آن اندیشهٔ اصلی از چندین جهت گسترش یافت)، نه اقدام عملی. ظاهراً نخستین امتیاز را جمهوری شرق دور در ۱۴ مهٔ ۱۹۲۱ به شرکت امریکایی استخراج سینکلیر برای بهره‌برداری از منابع نفت ساخالین شمالی واگذار کرده است.^{۴۸} از آنجا که تمام جزیرهٔ ساخالین در اشغال ژاپنی‌ها بود، این حرکت بیشتر جنبهٔ سیاسی داشت تا اقتصادی. در همان ایام در مسکو گفته شد که مذاکراتی در جریان است - با یک شرکت انگلیسی و کانادایی برای امتیاز بریدن الوار، با چند شرکت آلمانی برای امتیاز استخراج معادن، و با یک شرکت سوئدی برای ساختمان یک کارخانهٔ توربین‌سازی.^{۴۹} در پاییز ۱۹۲۱ آزمایشی از نوعی دیگر نیز صورت گرفت، به این معنی که امتیاز یک منطقهٔ معدنی در حوضهٔ کوزنتسک در غرب سیبری به گروهی از مهندسان و کارگران امریکایی واگذار شد، که نه به عنوان سرمایه-گذاران امریکایی بلکه از روی عشق و علاقه برای مشارکت در ساختمان دولت کارگران به روسیهٔ شوروی آمده بودند. قرارداد این امتیاز در ۲۶ نوامبر ۱۹۲۱ به دست روتگرس، مهندس کمونیست هلندی که در کنگرهٔ تأسیس کمینترن شرکت داشت، و بیل هی‌وود، نمایندهٔ اتحادیهٔ «کارگران

47. *ibid.*, xxvi, 308, 433.

48. Fischer, *Oil Imperialism* (n.d. [1927]), p. 181; *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 302-3;

ظاهراً مقامات شوروی در این مورد نیز مانند قضیهٔ وندریپ معتقد بوده‌اند که واگذار کردن امتیاز منجر به شناسایی دولت شوروی از جانب ایالات متحده خواهد شد. سه سال بعد، وقتی که ساخالین شمالی به تملک شوروی درآمد، دولت شوروی با اغتنام فرصت امتیازی را که هرگز عمل نشده بود ملغی کرد.

(L. Fischer, *Oil Imperialism* (n.d. [1927]), p. 249).

49. *Trudy IV Vserossiiskogo S'ezda Sovetov Narodnogo Khozyaistva* (1921), pp. 111-12.

صنعتی جهان» امضا شد. ۵۰ کراسین با ابتکار دو طرح بسیار امیدبخش را در لندن به راه انداخت. در آغاز ژوئن ۱۹۲۱ زلزلی اورکهارت با او تماس گرفت. اورکهارت مهندس معدنی بود که چندین سال در روسیه به سر برده بود و اکنون ریاست «روسوازیاتیک کانسالیدیت» را بر عهده داشت - شرکتی که در گذشته صاحب و استخراج کننده یک منطقه معدنی وسیع در کوه های اورال بود، که گذشته از چیزهای دیگر منبع شصت درصد سرب روسیه محسوب می شد. کراسین سیاست شوروی را در مورد واگذار کردن امتیاز برای اورکهارت تشریح کرد؛ و گفتگوهای مقدماتی تا آنجا رسید که در اوت ۱۹۲۱ اورکهارت برای مذاکره درباره شرایط امتیاز سفری به مسکو رفت. ۵۱ این طرح زمینه تازه ای برای وارد کردن عنصر غرامت در قراردادها فراهم ساخت، زیرا که این امتیاز به صاحب پیشین مال مورد بحث واگذار می شد، آن هم به عنوان ارضای دعاوی ناشی از مصادره اموال او. قراردادی در بیست و هفت ماده تنظیم شد، و چشم انداز امیدبخش به نظر می رسید. اما در ماه اکتبر اورکهارت پس از مشورت هیأت مدیره شرکت خود معامله را فسخ کرد. نکاتی که باعث قطع مذاکرات شدند - اگرچه هیچ کدام از طرفین قطع مذاکرات را نهایی نگرفتند - این بودند که دولت شوروی حاضر نشد اصل پرداخت غرامت را بپذیرد، یا به اجازه نود و نه ساله رضایت بدهد؛ دولت شوروی اصرار داشت که کارگران طرح برحسب قانون کار شوروی استخدام شوند؛ و به ویژه این که استخدام و اخراج کارگران فقط از طریق اتحادیه کارگران

50. *Leninskii Sbornik*, xxiii (1933), 37-46; *Istoriik Marksist*, No. 2-3, 1935, pp. 94-8;

Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov (1922), p. 87;

در مآخذ اخیر تعداد افراد مشغول کار را ۵,۰۰۰ تن ذکر می کند؛ بنابر نوشته نشریه *Russian Information and Review*, 15 August 1922, pp. 516-17

تمام محصول «جماعت مستقل صنعتی» به ج ش ف س ر متعلق بوده است، ولی تمام محصولات کشاورزی به اضافه پنجاه درصد محصولات صنعتی مازاد بر یک رقم حداقل به خود جماعت داده می شد. شرح کامل این آزمایش که به طور نامنظم تا چند سال ادامه داشت هنوز نوشته نشده است.

51. *Russische Korrespondenz*, ii, ii (1921), No. 7-9, pp. 714-15; L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), pp. 184-6.

و با رضایت آن اتحادیه باشد. ۵۲ در همان ایام شخصی به نام سرهننگ بویل به نمایندگی گروه نفتی «رویال داچ شل» و با پشتیبانی وزارت خارجه انگلستان با کراسین تماس گرفت. ۵۳ و تقاضای امتیاز مناطق نفت‌خیزی را که پیش‌تر متعلق به گروه جنوب روسیه و قفقاز بود مطرح کرد. بویل نیز سفری به مسکو رفت. ظاهراً این مذاکرات به خوبی آغاز شده و فقط با مداخله سایر منافع در سال بعد به پایان رسیده است. به نظر می‌رسید که یخ به سرعت آب می‌شود.

در این ضمن دولت شوروی گام دیگری هم پیش گذاشت. روشن بود که مسأله تعهدات مالی دولت‌های پیشین روسیه بزرگ‌ترین سد روانی است که مانع جریان داد و ستد با جهان سرمایه‌داری می‌شود. در ۲ اکتبر ۱۹۲۱ چیچرین یادداشت دیگری برای حکومت‌های غربی فرستاد و پس از اعلام این اصل که «هیچ ملتی مجبور نیست هزینه زنجیرهایی را که قرن‌ها بر پا داشته است بپردازد»، گفت که با این حال دولت شوروی «این امکان را فراهم می‌سازد که ابتکار شخصی و سرمایه برای استخراج ثروت طبیعی روسیه با قدرت کارگران و دهقانان همکاری کنند؛ و برای برآوردن امیال دول غربی، و به ویژه برای ارضای سرمایه‌گذاران کوچک، حاضر است مسئولیت وام‌های تزاری پیش از ۱۹۱۴ را برعهده بگیرد؛ و این امتیاز را مشروط به قطع اقدامات دشمنانه دول غرب و آمادگی آن دول برای شناسایی دولت شوروی می‌سازد؛ و پیشنهاد می‌کند که یک کنفرانس بین‌المللی برای حل این مسائل و تنظیم یک «پیمان صلح نهایی میان روسیه شوروی و قدرت‌ها [ی غربی]» تشکیل شود. ۵۴ فکر یک «کنفرانس

52. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 389-90;

نامه‌ای از اوردکوارت به کراسین حاوی دلایل نویسنده برای نپذیرفتن پیش‌نویس شوروی (که ظاهراً منتشر نشده است) در این نشریه چاپ شده است: *The Russian Economist*, ii (1921), No. 5, pp. 1691-8. حساسیت شوروی در خصوص شرایط استخدام کارگران شوروی نزد امتیازداران خارجی، نگاه کنید به ص ۳۴۶ بالا، پانویس ۴۰

۵۳. نامه وزارت خارجه بریتانیا به کراسین در این کتاب آمده است:

L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 324-5.

54. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 140-2.

اصلاحات لنین در پیش‌نویس اصلی این یادداشت در این مأخذ آمده است:

جهانی تازه که همه ملت‌ها و قدرت‌ها در آن حضور داشته باشند» در مطبوعات شوروی مطرح شد^{۵۵}، و کراسین کوشش زیادی کرد که آن را به گوش لوید جورج و مشاوران نزدیکش، که چندان ناشنوا هم نبود، فرو کند.^{۵۶}

این گام کمابیش برحسب اتفاق با طرح بسیار متفاوتی که از ناحیه دیگری آغاز شده بود همراه شد. فعالیت‌های کراسین در لندن، و واکنش دولت بریتانیا در برابر آن‌ها، در کشورهای دیگر مختصر خلیجانی پدید آورده بود، به ویژه در فرانسه و ایالات متحده، که می‌ترسیدند انگلستان در بازار پرسودی از آن‌ها جلو بیفتد. بدین ترتیب رقابت میان کشورهای سرمایه‌داری که باعث رفع رسمی محاصره اقتصادی در ژانویه ۱۹۲۰ شده بود، این بار به تنازع جدی برای افتتاح باب مناسبات با «ج ش ف س ر» منجر شد. پس از پایان ۱۹۲۱ دیگر مسأله بر سر این نبود که آیا کشورهای سرمایه‌داری می‌توانند یا می‌خواهند با روسیه شوروی داد و ستد کنند، بلکه بر سر این بود که داد و ستد چه صورتی باید داشته باشد. ایالات متحده یگانه کشوری بود که در آن تمایل به بازرگانی با شوروی از طرف دولت مهیار می‌شد.^{۵۷} موضع فرانسه

→

284, (1945), *Leninskii Sbornik*, xxxv؛ روشن است که این یادداشت يك سند دولتی بسیار مهم انگاشته می‌شده است. ترجمه انگلیسی آن در این‌مآخذ آمده است: *Anglo-Russian Negotiations*, Cmd 1546 (1921)، همراه با پاسخی از وزارت خارجه بریتانیا، که خواهان تعریف دقیق‌تری از وام‌ها و سایر تعهدات قید شده در یادداشت است.

۵۵. به ویژه در مقاله‌ای به قلم رادک در «پراودا»ی ۳۰ نوامبر ۱۹۲۱.

56. L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 171.

۵۷. در نوامبر ۱۹۲۱ یکی از اعضای هیأت نمایندگی کراسین پیشنهاد کرد که سری به کنسول آمریکا در لندن بزند؛ به کنسول دستور داده شد که او را بپذیرد، ولی اظهاریه مارس گذشته را تأیید کند (نگاه کنید به بالا). کراسین نیز تقاضا کرد که به ایالات متحده برود، ولی تقاضای او مؤدبانه نشنیده گرفته شد.

(*Foreign Relations of the United States, 1921*, iii (1936), 784-5, 788-9).

کامل‌ترین شرح روش آمریکا در این زمان نامه منتشر نشده‌ای از هورر به هیوز، مورخ ۶ دسامبر ۱۹۲۱، در رد پیشنهاد وزارت خارجه آمریکا دائر بر این که باید شرکت‌های آلمانی را تشویق کرد تا کالاهای آمریکایی به روسیه بفرستند. هورر ←

آسیب‌پذیرتر بود. فرانسه می‌دانست که در نبرد قدرت‌ها برای تسخیر بازار روسیه ضعیف خواهد بود، و لذا می‌کوشید اصل اقدام جمعی را به کرسی بنشانند. لوشر، وزیر زیرک و باابتکار امور مالی فرانسه، توانسته بود اسباب بسته شدن قراردادهایی را میان صاحبان صنایع فرانسه و آلمان فراهم سازد که غرض از آن‌ها عبارت بود از پرداخت غرائم مورد نیاز شدید فرانسه به صورت سهمیه‌ای از تولید صنایع در حال توسعه آلمان. امضای قراردادهای ویسبادن در اکتبر ۱۹۲۱ نخستین گام در این راه بود. لوشر اکنون نقشه بزرگ‌تری کشید. در دسامبر ۱۹۲۱ گروهی از صاحبان صنایع و سرمایه‌داران کشورهای متفق (غیر از ایالات متحده) در پاریس دیدار کردند و تأسیس یک «شرکت بین‌المللی» را برای بازسازی اروپا پیش کشیدند. قرار بر این بود که سرمایه‌گذاری بزرگ در روسیه شوروی یکی از کارهای عمده این شرکت باشد، زیرا اکنون همه می‌پذیرفتند که بهره‌برداری از منابع روسیه یکی از شرایط بهبود وضع اروپا است. صنایع آلمان با بازی کردن نقش خود در رشد اقتصادی روسیه می‌توانستند هزینه پرداخت غرامات دول غربی را تأمین کنند. حضور وزیر جنگ بریتانیا، وردینگتون-ایوانز، در هیأت نمایندگی بریتانیا اگرچه از لحاظ نظری به این صورت قابل توجیه بود که می‌خواهند از تجارب و روابط او استفاده کنند، در واقع دلیل روشنی برای پشتیبانی دولت بریتانیا از این طرح بود. راتنائو، وزیر بازسازی آلمان، که در سفر لندن در دسامبر ۱۹۲۱ این نقشه را از زبان خود لوید جورج شنیده بود،^{۵۸} نیز در جریان این مذاکرات در پاریس حاضر و دخیل بود.

عقیده دارد که «امریکایی‌ها در روسیه از هر ملت دیگری بی‌اندازه محبوب‌ترند و دولت ما حتی نزد بلشویک‌ها از احترام عمیق‌تری برخوردار است» و «اقدامات کمک‌رسانی وضعی به وجود می‌آورد که، همراه با عوامل دیگر، امریکایی‌ها را قادر خواهد ساخت که در لحظه مناسب رهبری را در بازسازی روسیه به دست بگیرند». به این دلیل هوور می‌گوید که «امید بازرگانی ما در ایجاد شرکت‌های امریکایی در خارج است، که زیر نظر امریکا کالاهای امریکایی را توزیع کنند، و در بنا گذاشتن سرمایه‌گذاری مستقیم امریکا، و بالاتر از همه در تأسیس تکنولوژی امریکایی در صنایع روسیه». اما این‌گونه مناسبات فقط پس از «تغییرات اساسی» در روسیه امکان‌پذیر است

(National Archives of the United States, Record Group 661: 6215/1).

58. H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. transl., 1929), p. 320.

این‌ها ریشه‌های کنفرانس معروف جنوا بودند، که از يك طرف نتیجه طرح شوروی بود برای تشکیل يك کنفرانس عام به منظور استقرار مناسبات میان روسیه شوروی و جهان سرمایه‌داری، و از طرف دیگر ثمره نقشه‌ای بود که متفقین برای رشد اقتصادی روسیه به عنوان فراورده فرعی تأمین غرائم خود کشیده بودند. فقط زیرکی و کاردانی لوید جورج لازم بود تا این دو طرح را با هم سازش دهد. به پیشنهاد لوید جورج شورای عالی متفقین در اجلاس کان خود در روز ۶ ژانویه ۱۹۲۲ تصمیم به تشکیل يك «کنفرانس اقتصادی و مالی» گرفت، که همه کشورهای اروپایی، از جمله روسیه شوروی، می‌بایست به آن دعوت شوند. تصویبنامه شورا اعلام می‌کند که «برای درمان فلج نظام اروپا تلاش دسته‌جمعی قدرت‌های نیرومندتر ضرورت دارد». اما اصولی نیز برای این کار معین شد. از يك طرف «کشورها حق ندارند در خصوص اصول تنظیم نظام مالکیت و اقتصاد داخلی و حکومت خود به یکدیگر تحکم کنند؛ امکان همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری پذیرفته شد. از طرف دیگر، دولت‌ها باید همه دیون و تعهدات دولتی را بپذیرند و خسارت منافع خارجی را از بابت اموال مصادره‌شده جبران کنند. ۵۹. در تصویبنامه شورا به‌ویژه قید شده بود که این نکته شرایط «شناسایی رسمی دولت روسیه» از جانب قدرت‌های متفق است. اما آن طرح دیگر هنوز فراموش نشده بود. در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۲ شورای عالی متفقین «تأسیس يك شرکت بین‌المللی دارای شرکت‌های وابسته ملی [را] به منظور بازسازی اقتصادی اروپا» تصویب کرد و تصمیم گرفت کمیته تدارکی تشکیل دهد و مبلغ ۱۰،۰۰۰ لیره انگلیس برای اجرای

59. *Resolutions Adopted by the Supreme Council at Cannes, January 1922, as the Basis of the Genoa Conference*, Cmd 1621 (1922), pp. 2-4.

روز بعد، ۷ ژانویه، دولت ایتالیا (چون قرار بود کنفرانس در ایتالیا اجلاس کند) این تصمیم را به دولت شوروی اطلاع داد، و همچنین از جانب دولت‌های بریتانیا و ایتالیا اظهار امیدواری کرد که لنین شخصاً در کنفرانس شرکت کند. روز بعد چیچرین با شتاب دعوت را پذیرفت (دعوتی که در واقع هنوز فرستاده نشده بود)، ولی درباره حضور لنین در کنفرانس اظهار تردید کرد. و دعوتنامه رسمی، به ضمیمه متن تصویبنامه کان، چند روز بعد واصل و پذیرفته شد

(Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika* iii (1928), i, 160-1).

این نقشه در اختیار آن بگذارند. ۶۰ دو روز بعد راتنائو، که برای تحقیقات بیشتری درباره سیاست آلمان در مورد پرداخت غرامات به کان احضار شده بود، سخنرانی خود را با عباراتی پایان داد که به دقت درباره «بازسازی اروپا» تنظیم شده بود. آلمان با آن که سرمایه‌ای برای سرمایه‌گذاری نداشت، به دلیل آشنایی با «اوضاع فنی و اقتصادی و طرز عمل شرق» به شرکت دعوت شد. از روسیه و بلشویسم هیچ نامی برده نشد. اما راتنائو اشاره کرد که آلمان حتی در حین «شکست و ریزش و انقلاب باز هم توانسته است در برابر تلاشی دولت و جامعه ایستادگی کند». ۶۱. شاید این نخستین بار نبود که این کنایه بر زبان یک سخنگوی رسمی دولت آلمان جاری می‌شد. که آلمان نقش سد مغرب‌زمین را در برابر بلشویسم برعهده دارد.

در همان لحظه‌ای که راتنائو سخن می‌گفت خبر سقوط دولت بریان، نخست‌وزیر فرانسه و عضو اصلی شورای کان، از پاریس رسید. این امر پایان کار شورای کان را قدری آشفته ساخت. نظر پوانکاره، جانشین بریان، که در مطبوعات به طرح تشکیل کنفرانس سخت حمله کرده بود، در سرنوشت کنفرانس تأثیر فراوان داشت. پوانکاره اصرار کرد که این کنفرانس نباید به بحث درباره غرامات آلمان بپردازد، و لذا روسیه شوروی موضوع مهم، بلکه تنها موضوع، دستور کنفرانس شد. به علاوه، تغییر دولت فرانسه طرح تأسیس شرکت بین‌المللی را منتفی کرد، زیرا که اجرای این طرح نه تنها همکاری نزدیک انگلیس و فرانسه را لازم می‌آورد، که دیگر مقدور نبود، بلکه بر سیاست همکاری اقتصادی با آلمان نیز متکی بود، و حال آن که پوانکاره تصمیم داشت این سیاست را کنار بگذارد و سیاست فشار و اجبار را در پیش بگیرد. اما این پی‌آمدهای تغییر دولت فوراً ظاهر نشدند. کارشناسان در لندن تنظیم شرایط از سر گرفتن بازرگانی با روسیه شوروی را ادامه می‌دادند، و این نقشه رفته‌رفته به خیالات واهی مبدل می‌شد. دولت روسیه نه تنها می‌بایست تعهدات دولت‌های پیشین روسیه را رسماً به گردن بگیرد، بلکه برنامه‌ای برای

60. *Resolutions Adopted by the Supreme Council at Cannes, January 1922, as the Basis of the Genoa Conference*, Cmd 1621 (1922), pp. 5-6.

61. W. Rathenau, *Cannes und Genoa* (1922), pp. 17-18.

این کتاب مجموعه‌ای است از سخنرانی‌های راتنائو؛ صورت رسمی جلسات دیوان عالی هنوز منتشر نشده است.

پرداخت تعهدات نیز می‌بایست از روی خطوط برنامه پرداخت غرامات آلمان ریخته شود و اموال روسیه وثیقه آن باشد. یک نظام کاپیتولاسیون هم پیش‌بینی شده بود، به این ترتیب که دادگاه‌های روسیه بایستی در محاکمه افراد خارجی قوانین خارجی را ملاک قضاوت قرار دهند، و هیچ فرد خارجی مقیم روسیه «بدون معاونت یا رضایت کنسول [دولت متبوع] خود» بازداشت نشود، و «بدون رضایت کنسول مربوط» حکمی در حق او صادر نشود.^{۶۲}

از آن‌جا که در مسکو از آنچه در جریان بود چندان خبری در دست نبود، آینده امیدبخش می‌نمود. در یکی از جلسات کمیته مرکزی اجرائی سراسری، در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۲، که صرف تدارک کنفرانس جنوا شد، چیچرین با بردباری غیرمعمودی درباره «لوید جورج و انعطاف‌پذیری او و دریافت او از همه نیروهای سیاسی و اجتماعی و درک او از سازش» سخن می‌گوید، و پس از روشن کردن این که دولت شوروی هیچ‌نوع همکاری را که «به صورت سلطه اقتصادی باشد» نخواهد پذیرفت، چنین ادامه می‌دهد:

پیش‌بینی لوید جورج و پیش‌بینی ما درباره تحول تاریخی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، اما سیاست عملی ما با تلاش برای استقرار مناسبات کاملاً مسالمت‌آمیز، برای ایجاد روابط اقتصادی، و برای همکاری مشترک اقتصادی، تقارن دارد.^{۶۳}

در پایان جلسه انتصاب یک هیأت نمایندگی بسیار بزرگ و متنفذ برای شرکت در کنفرانس جنوا اعلام شد. ریاست این هیأت با لنین بود (هرچند هرگز به‌طور جدی قصد آن در کار نبود که لنین شخصاً در کنفرانس حاضر شود) و معاونت او با چیچرین؛ کراسین و لیتوینوف و یوفه و

۶۲. نامه حاوی این پیشنهادها ابتدا برای نمایندگان شوروی در کنفرانس جنوا فرستاده شد

(*Papers Relating to the Economic Conference, Genoa, Cmd 1667* (1922), pp. 5-24).

63. *I i II Sessii Vserossiiskogo Tsentral'nogo Iсполnitel'nogo Komiteta IX Sozyva* (1922), pp. 8-9.

وروفسکی و راکوفسکی نیز از جمله اعضای هیأت بودند. ۶۴ تأخیرهایی که در جانب متفقین پیش آمد اجلاس کنفرانس را تا ماه آوریل به تعویق انداخت. لنین در سخنرانی ۶ مارس ۱۹۲۲ خود از تشکیل کنفرانس اظهار خوشوقتی کرد و گفت «ما به عنوان بازرگان به این [کنفرانس] می‌رویم، چون که بازرگانی با کشورهای سرمایه‌داری «تا روزی که آن‌ها به کلی متلاشی نشده‌اند» برای ما مطلقاً ضرورت دارد»، اما اضافه کرد که هر نقشه‌ای برای تحمیل شرایط به روسیه شوروی به عنوان یک کشور شکست‌خورده «مهمل محض است و ارزش پاسخ‌گویی هم ندارد». ۶۵ چند روز بعد چیچرین به متفقین، که گفته می‌شد در خفا سرگرم کشیدن چنین نقشه‌هایی هستند چنین هشدار داد:

اگر راست باشد که این گروه دولت‌ها خیال دارد، چنان‌که مطبوعاتشان نوشته است، پیشنهادهایی مطرح کند که با حقوق حاکمیت دولت شوروی و استقلال کشور شوروی ناسازگار باشد، باید گفت که بی‌اعتنایی به اصول تساوی و تبادل نظر آزادانه میان همه کشورهای شرکت‌کننده در کنفرانس ناگزیر به شکست آن منجر خواهد شد.

دنباله یادداشت توضیح می‌دهد که «نکته اساسی در سیاست آن [یعنی دولت شوروی] عبارت است از میل به ایجاد شرایطی در روسیه که برای پرورش اقدام خصوصی در زمینه‌های صنایع و کشاورزی و حمل و نقل و بازرگانی مساعد باشد»، و در پایان یادداشت جملاتی بسیار دلگرم‌کننده، گیریم مشکوک آمده است، درباره ضمانت‌های قانونی که در خاک شوروی برای بازرگانان خارجی وجود دارد:

دولت هیچ مالی را نمی‌تواند توقیف کند، مگر به همان دلایلی که در همه قوانین مدنی ذکر شده است.... فرمان‌ها ویژه آزادی بازرگانی را در داخل کشور تضمین می‌کنند، و انحصار بازرگانی خارجی در دست دولت است. اما حتی در زمینه فعالیت اخیرالذکر نیز مقررات ویژه مشارکت سرمایه

خصوصی را مجاز می‌دارد. ۶۶.

این یادداشت، که درست يك سال پس از آغاز نپ نوشته شده است، نماینده حد اعلاي تلاش برای به‌کار بستن اصول برای جلب سرمایه‌خارجی و بازرگانی خارجی است.

راهی که به ژنو می‌رفت - راه ناهموار آشتی‌کردن با قدرت‌های غربی که سیاست شوروی از روز امضای موافقتنامه بریتانیا و شوروی در مارس ۱۹۲۱ در آن گام می‌زد - در این نقطه به راه دیگری می‌پیوست که سیاست خارجی شوروی در همان زمان آن را هم می‌پیمود، یعنی راهی که به راهپولو می‌رسید. راه جنوا از همان آغاز با همه فراز و نشیب‌هایش در معرض دید همگان بود. راه راهپولو مسیر پنهانی بود که از هر دو طرف آن را پوشانده بودند. در آوریل ۱۹۲۲ این راه ناگهان پدیدار شد، و با به هم پیوستن هر دو راه سیاست خارجی یکدستی به وجود آمد که در آن آشتی با آلمان مقدم بر آشتی با قدرت‌های غرب قرار می‌گرفت. اما مراحل ابتدایی راهی که به راهپولو می‌رسید آشکار نشد، و مقدار زیادی از آن حتی امروز هم در تاریکی از نظر پنهان است.

امکان معامله پنهانی تجهیزات نظامی ساخت آلمان با روسیه، که به موجب پیمان ورسای ممنوع بود، شاید اندکی بعد از امضای خود پیمان به خاطر آلمانی‌ها خطور کرده باشد. پرواز، یا اقدام به پرواز، يك هواپیمای یونکرس به مسکو در اکتبر ۱۹۱۹، که نماینده شرکت یونکرس مسافر آن بود، مشکل بتواند معنای دیگری داشته باشد. اما این اندیشه‌ها تا مدت مدیدی در هوا معلق ماندند و پاسخ آشکاری از مسکو به آن‌ها داده نشد. اداره سری وزارت جنگ آلمان، که به نام «سوندرگروه ار» معروف است، و گویا در زمستان ۲۱-۱۹۲۰ تأسیس شد، شاید یکی از نتایج علاقه آلمان در جنگ لهستان و شوروی بوده است. ۶۸. نخستین موقعی که

66. *Telegram from M. Chicherin, Moscow, to the Government of Great Britain, France and Italy respecting the Genoa Conference, Cmd 1637 (1922), pp. 3-4.*

۶۷. نگاه کنید به ص ۳۰۳ بالا.

۶۸. نامه‌ای مورخ ۱۳ فوریه ۱۹۳۹، از چونکه به نویسنده زندگینامه زکت، راتنائو، منتشر شده در *Der Monat*, No. 2 (November 1948), pp. 48-50 منبع دست‌اول رویدادها است.

می‌دانیم این مسائل در مسکو به طور جدی مورد بررسی قرار گرفته‌اند ژانویه یا فوریه ۱۹۲۱ است، که کاپ برای گذراندن ایام مرخصی خود از برلن به مسکو رفته بود و این مسائل را با تروتسکی، کمیسر خلق در امور جنگ و رئیس شورای نظامی و انقلابی، در میان گذاشت. روشن است که کاپ دستور گرفت که گفتگو را در برلن پیش‌تر ببرد. برای چیره شدن بر تردیدی که هنوز در محافل نظامی یا صنعتی آلمان احساس می‌شد، این لحظه، لحظه مساعدی بود. دعاوی بسیار گزاف قدرت‌های غربی (صورت‌حساب نهائی غرامات جنگی در مارس ۱۹۲۱ به آلمان داده شد) و تهدیدهای روزافزون آن‌ها (نخستین اقدامات مربوط به ضمانت اجرای تعهدات در همان ماه به عمل آمد) آلمان را همچنان به سوی شرق می‌راند، و این فشار اثر مخالفی را که «اقدام مارس» حزب کمونیست آلمان پدید آورده بود تخفیف می‌داد. در واقع فرو نشستن فوری قیام می‌توانست به رایشس‌وهر اطمینان‌خاطر تازه‌ای بدهد که قادر است کمونیست‌ها را در داخل کشور بر سر جای خود بنشانند. در هر حال مسلم است که در همان لحظه‌ای که حزب کمونیست آلمان دستور کمابیش مستقیم برانداختن دولت آلمان را از زینوویف دریافت می‌کرد، میان مقامات نظامی و صاحبان صنایع آلمان و نماینده روسیه شوروی، کاپ، مذاکرات سری برای بازسازی صنایع اسلحه‌سازی روسیه زیر نظارت و مدیریت فنی آلمان در جریان بود. در ۷ آوریل ۱۹۲۱ کاپ گزارش کار خود را به تروتسکی داد و رونوشت‌هایی از گزارش خود را برای لنین و تروتسکی نیز فرستاد. در این گزارش گفته شده بود که بر پایه طرحی که تهیه شده است شرکت‌های آلباتروس ورکه و بلوهم فوس و کروپس به ترتیب هواپیما و زیردریایی، توپ و گلوله در روسیه خواهند ساخت. کاپ پیشنهاد می‌کرد که هیأتی مرکب از پنج یا شش نفر کارشناس آلمانی، به ریاست «نویمن، که او را می‌شناسید»، برای مذاکره درباره جزئیات کار به مسکو برود و توصیه می‌کرد که این جریان کاملاً محرمانه بماند. ۶۹ در مه

۶۹. گزارش اصلی در آرشیو تروتسکی است و حاوی دستخط لنین است در تأیید طرح، و نیز دستخط منژینسکی، معاون ریاست «گ پ ثو»، که خواهش می‌کند او را در جریان بگذارند تا اقدامات امنیتی لازم صورت گیرد. در گزارش به «آنچه در مسکو گفته شد» اشاره شده است: تاریخ تقریبی سفر کاپ به مسکو از روی مصاحبه او در «ایزوستیا» ی ۱ فوریه ۱۹۲۱ تعیین می‌شود (نگاه

۱۹۲۱ سفیر انگلیس در برلن بدون هیچ توضیحی خبر سفر کراسین را به برلن ثبت می‌کند و می‌نویسد که «با صاحبان صنایع مختلف آلمان دیدار کرد و ناهار و شام خورد». ۷۰ در اوایل تابستان ۱۹۲۱ هیأتی که کاپ پیشنهاد کرده بود به روسیه شوروی رفت. ریاست این هیأت با سرهنگ اسکار فون نیدرمایر (همان «نویمن» گزارش کاپ) بود، که به سبب هنرنمایی‌هایش در جنگ جهانی اول در آسیا به نام «لارنس آلمان» مشهور شده بود. ۷۱ سایر اعضای هیأت عبارت بودند از سرهنگ شوبرت، که در ۱۹۱۸ وابسته نظامی سفارت آلمان در مسکو بود، و سرگرد چونکه، که از افسران ستاد زکت بود. از جمله طرح‌هایی که مورد بررسی هیأت قرار گرفت یکی بازسازی کارخانه‌های ازهم‌پاشیده اسلحه‌سازی اطراف پتروگراد با مدیریت کارشناسان آلمانی بود. هیأت به همراهی قره‌خان، که در آن زمان معاون کمیسر امور خارجه بود، کارخانه‌ها را بازرسی کرد؛ اما گزارش فنی مثبت نبود و نقشه منتفی شد. ۷۲ نتایج نخستین دیدار آلمان‌ها قطعی نبود. اما پس از این دیدار در برلن شرکتی تأسیس شد به نام بی‌معنی «گفو» که بعدها به عنوان پوشش رایشس‌وهر و شرکت‌های آلمانی در معاملات قاچاق اسلحه با روسیه شوروی عمل می‌کرد. ۷۳ در این ضمن، در ۱۰ سپتامبر ۱۹۲۱، در یکی از جلسات پولیت‌بورو نامه‌ای از



کنید به ص ۴۰۰ بالا). نویسنده زندگینامه زکت تأیید می‌کند که این گفتگوها در بهار ۱۹۲۱ در برلن صورت گرفته است ولی جزئیات آن‌ها را ذکر نمی‌کند
F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 305.

70. D'Abernon, *An Ambassador of Peace*, i (1929), 176.

۷۱. فعالیت‌های او در ایران و افغانستان، در بررسی امکانات حمله به هندوستان، در این کتاب نقل شده است: [W. Griesinger], *German Intrigues in Persia*: *The Dairy of a German Agent* (1918). این کتاب خاطرات توقیف‌شده یکی از کارکنان فون نیدرمایر است، که برای مقاصد تبلیغاتی در لندن منتشر شد.
۷۲. رادک از او به عنوان یگانه مأمور آلمانی باقی‌مانده در مسکو در نوامبر ۱۹۱۸ نام می‌برد که «در گفتگو آثاری از فهم این که چه دارد روی می‌دهد نشان می‌داد»؛ شوبرت «دولت و انقلاب» لنین را خوانده بود، و از رادک خواهش کرد که «مانیفیست کمونیستی» و «آنتی‌دورینگ» انگلس را به او قرض بدهد
(*Krasnaya Nov'*, No. 10, 1926, p. 143).

۷۳. خبر از گوستاو هیلگر است، که در آن بازرسی حضور داشته است.

74. *Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49.

«یکی از مذاکره‌کنندگان آلمانی» خوانده شد، که هویتش را نمی‌توان معلوم کرد ولی پیداست که طرفدار روسیه شوروی بوده است. این شخص گزارش می‌دهد که در محافل کسب و کار آلمان تردیدهایی پدید آمده است و علت آن هم یکی اقدامات تازه‌ای است که در اروپای غربی برای مداخله در روسیه دیده می‌شود^{۷۵}، و دیگری اشاره لوشر به راتنائو دائر بر این که اگر آلمان از بستن قرارداد جداگانه با روسیه صرف‌نظر کند دولت فرانسه حاضر است در مورد تصمیم به مراجعه به آرای عمومی در سिलزی علیا امتیازاتی به آلمان بدهد. نویسندۀ نامه عقیده دارد که تقویت اطمینان محافل کسب و کار آلمان به ثبات شوروی ضروری است، و توصیه می‌کند که «مذاکره‌کنندگان شوروی «ورق لهستان را بازی کنند»^{۷۶}، یعنی موضوع ترس از لهستان را مکرراً پیش بکشند. «نتایج مثبت منجز» هم‌اکنون در مورد نظامیان به دست آمده است، اما انتظار می‌رود که از جانب سیاستمداران در دسرهایی پیش بیاید. درباره این نامه، لنین چنین اظهار نظر می‌کند که «فکر ترکیب کردن مذاکرات اقتصادی و نظامی درست است»؛ و برپاکردن کارخانه‌های اسلحه‌سازی آلمان در روسیه باید زیر پوشش واگذار کردن «امتیاز» عملی شود. یکی از جزئیات غریبی که از صورت مذاکرات پولیت‌بورو برمی‌آید این است که کراسین در این ایام در ایالات متحده مشغول خرید مهمات برای روسیه شوروی بوده است.^{۷۷} نویسندۀ زندگینامه زکت می‌نویسد که مذاکرات در همان ماه در برلن آغاز شده است. این مذاکرات غالباً در خانه اشخاص صورت می‌گرفت، و به‌طور کلی در خانه سرگرد فون شلايخر. مذاکره‌کنندۀ اصلی شوروی در این مرحله کراسین بود. مذاکره‌کنندگان اصلی آلمان عبارت بودند از ژنرال فون هاسه، که جانشین زکت و فرمانده کل رایشس‌وهر بود؛ ژنرال فون تومسن، که کارشناس هوانوردی بود، و نیدرمایر. زکت به رسم همیشگی‌اش در پشت صحنه بود.^{۷۸} در اواخر

۲۵. نگاه کنید به ص ۱۹-۱۸ مجلایا.

76. E. H. Carr, *German-Soviet Relations Between the Two Wars* (Baltimore, 1951), p. 60;

در این کتاب اشتباهاً این عبارت به لنین نسبت داده شده است؛ در واقع مربوط به ناقل آلمانی است.

۷۷. این سابقه در آرشیو تروتسکی محفوظ است.

78. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), pp. 308-9.

۱۹۲۱ هاسه شخصاً در رأس هیاتی به مسکو رفت که در آن يك دريادار، يك مقام وزارت خارجه آلمان، و یکی از مدیران شرکت یونکرس عضویت داشتند؛ و گویا در این سفر هاسه با لیدف، رئیس ستاد شوروی درباره «اقدام در صورت بروز جنگ با لهستان» مذاکره کرده است.^{۷۹}

در پاییز ۱۹۲۱ اقدام متفقین آخرین تردیدهای جدی آلمان‌ها را برطرف ساخت و با آسان ساختن کار مذاکره‌کنندگان شوروی برای «بازی کردن ورق لهستان»، راه روابط آلمان و شوروی را در همه زمینه‌ها هموار ساختند. تصمیم به تقسیم سیلزی علیا پس از مراجعه به آرای عمومی نامساعدتر از آن بود که بیشتر مردم آلمان انتظار داشتند، یا به دلیلی می‌توانستند انتظار داشته باشند؛ موج خشمی سراسر کشور را فراگرفت. این خشم به ویژه در آن محافل دیپلماتیک که مخالفت با روسیه شوروی و امیدواری به نرم‌کردن متفقین غربی را زنده نگه داشته بودند بیشتر مؤثر افتاد. تصمیم به تقسیم سیلزی علیا در تغییر مهمی در وزارت خارجه انعکاس یافت. برنت، يك کاسب‌پیشه قدیمی که مدیر بخش شرقی وزارت خارجه بوده^{۸۰} و از مخالفان سرسخت روسیه شوروی به شمار می‌رفت، استعفا کرد؛ و مالتزان برای‌جانشینی او از خارج احضار شد.^{۸۱} گام مهم دیگری نیز در همان ایام برداشته شد. یکی از مشخصات روابط میان رایشس‌وهر و دولت آلمان این بود که دولت از مذاکرات حساس میان رایشس‌وهر و روسیه شوروی به‌کلی بی‌خبر بود. در این هنگام زکت تصمیم گرفت که صدراعظم ویرت را، که وزارت امور خارجه را هم بر عهده داشت، در جریان مذاکرات بگذارد؛ زیرا احتمال می‌رفت که پشتیبانی مقامات کشوری لازم باشد و رایشس‌وهر برای این کار بیش از بودجه سری خود نیاز به پول پیدا کند.^{۸۲} در همان ایام این راز با محفل

79. *Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49; H. von Dirksen, *Moskau, Tokio, London* (Stuttgart, 1949), pp. 44-5:

این اطلاع از آقای گومستاو هیلگر رسیده است.

80. W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden 1951), p. 94.

۸۱. رادک این تغییر را در مقاله‌ای در «پراودا» ی ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ ثبت کرده و آن را به تصمیم راجع به سیلزی علیا مربوط ساخته است.

82. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p.

کوچکی در وزارت خارجه در میان گذاشته شد - شاید ابتدا فقط مالتزان. ۸۲ از این پس سیاست آلمان در قبال روسیه شوروی می‌توانست کاملاً هماهنگ باشد. این سیاست در سه مجرای جداگانه جریان داشت: نظامی، اقتصادی، و سیاسی. مناسبات اقتصادی اکنون رفته‌رفته تحت تأثیر انگیزشی قرار می‌گرفت که در آغاز با امضای قرارداد ۶ مه ۱۹۲۱ کارگر نیفتاده بود. مذاکرات سیاسی نیز ظاهراً به‌طور طبیعی از مذاکرات اقتصادی برمی‌خاست. ۸۳، و مالتزان در وزارت خارجه از طرفداران فعال آن بود. مناسبات میان دو کشور اکنون بر پایه رسمی قرار گرفت، اگرچه هنوز صورت دیپلماتیک نداشت. در سپتامبر ویدنفلد به‌عنوان نماینده بازرگانی آلمان وارد مسکو شد؛ در پایان اکتبر نیز کرستینسکی در برلن به‌عنوان نماینده شوروی پذیرفته شد، هرچند به نظر می‌رسد که زمینه کار او دقیقاً معین نشده بود. ۸۵ یکی از عوامل تعیین منزلت کرستینسکی این بود که او استوارنامه خود را به ویرت صدراعظم تقدیم کرد، نه به مقام ریاست رایش. ۸۶ استامبیاکوف، یکی از کارکنان دفتر کراسین در نمایندگی بازرگانی شوروی در لندن، به‌عنوان رئیس نمایندگی بازرگانی زیر نظر کرستینسکی به برلن منتقل شد،

→

رائاتاو تاریخ در جریان قرار گرفتن ویرت را روشن نمی‌کند، اما مقام وزارت امور مالی او را یادآوری می‌کند؛ ویرت در ۲۶ اکتبر ۱۹۲۱ از این مقام کناره گرفت، ولی صدراعظم باقی ماند.

۸۳. یکی از کارکنان جزء براتر یک دیدار اتفاقی با نیدرمایر در کوریدورهای وزارتخانه به این راز پی برد.

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 152-3).

۸۴. «تایمز»، ۱۳ اکتبر ۱۹۲۱، از برلن گزارش داد که مذاکرات بازرگانی آلمان و شوروی در جریان است، و «این مذاکرات بازرگانی مقدماتی به منظور هموار کردن راه تفاهم سیاسی صورت می‌گیرد».

85. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), pp. 106-7;

وزارت امور خارجه آلمان یوفه را، که نخستین نامزد مسکو برای این مقام بود، رد کرد، و تا چند هفته به انتصاب کرستینسکی نیز به‌عنوان این که کمونیست سرشناسی است اعتراض داشت

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1915) p. 149).

۸۶. «ایزوستیا»، ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱.

ولی ظاهراً همچنان کار خود را زیر نظر کراسین ادامه می‌داد. ۸۷. به حکم سنت دیرینه‌ای که بر پایه مستحکم منافع مشترک بنا شده بود مناسبات بازرگانی میان دو کشور به سرعت رشد کرد. پیش از جنگ جهانی اول، در بازرگانی خارجی روسیه آلمان مقام اول را داشت، و در سال ۱۹۱۳، ۲۹٫۸ درصد صادرات و ۴۷٫۵ درصد واردات روسیه مربوط به این کشور بود؛ آلمان تنها کشور مهمی بود (به جز ایالات متحده که حجم بازرگانی‌اش با روسیه زیاد نبود) که توازن داد و ستد در مقاله‌ای در ۱۹۲۲ این رابطه را با عباراتی توصیف می‌کند که ماهیت «نیمه-استعماری» آن را نه تنها پوشیده نمی‌دارد، بلکه تصریح می‌کند:

روسیه و آلمان، اگر بر پایه روابط اقتصادی پیشین آن‌ها داوری کنیم، به اصطلاح یکدیگر را ساختند. از یک جانب کشور عظیمی است با منابع طبیعی بی‌پایانی که در خاک خود دارد، جنگل‌ها، و ذخائر زیرزمینی، و جمعیت کارکن چندین میلیونی که در هر رشته از فعالیت تولیدی استمداد خود را برای رسیدن به تراز کشورهای پیشرفته غرب نشان داده است؛ از جانب دیگر، یک کشور صنعتی است با آخرین تکنیک و اضافه جمعیتی که صادرات و حمل و نقل شرط لازم گذران زندگی آن‌ها است. هیچ‌کدام از کشورهای اروپای غربی مانند آلمان دارای چنین تجربه‌ای در کارکردن با روسیه یا چنین دانش ژرف و دقیقی از تمام اوضاع کشور ما نیستند. پیش از جنگ صدها هزار تن آلمانی در روسیه زندگی می‌کردند؛ بسیاری از آن‌ها به زبان روسی تسلط کامل دارند، و در عرض و طول روسیه دارای بستگی‌های شخصی هستند. آخر این که تمام تمدن ما، به ویژه رشد فنی و صنایع و بازرگانی ما، در ده‌ها سال گذشته غالباً بر پایه کار مشترک با آلمان استوار بوده است، و برای صاحبان صنایع، بازرگانان، و حتی کارگران روس کارکردن با مردم آلمان از هر خارجی دیگری آسان‌تر است. ۸۸.

87. V. N. Ipatieff *The Life of a Chemist* (Stanford, 1946), pp. 327-30.

88. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 305.

حلقه‌های اتصال چنان قوی و چنان مفید برای هر دو طرف به‌آسانی شکستنی نبود. خودداری آلمان از مشارکت در محاصره روسیه در پاییز ۱۹۱۹ نخستین گام مستقل آلمان در راه سیاست بعد از جنگ بود. از ۱۹۲۰ به بعد، پس از باز شدن بندرهای بالتیک، داد و ستد روسیه و آلمان از نو برقرار شد و به صورت جریان باریک و مداومی ادامه یافت. قرارداد موقت ۶ مه ۱۹۲۱ شناسایی رسمی این جریان بود، و نیز تلاشی بود برای تحریک و توسعه آن. در اوایل ۱۹۲۱، لومونوسوف، مهندس راه‌آهن روسیه، به برلن رفت تا سفارش ساختن تعداد زیادی لوکوموتیو را به آلمان بدهد. ۸۹٪ از طرف دیگر، آلمان در وضعی نبود که بتواند سرمایه‌گذاری‌هایی را که بیش از هر چیزی مورد علاقه دولت شوروی بود، و هدف اصلی واگذاری امتیازها را تشکیل می‌داد، انجام دهد. تا چندی پس از امضای موافقتنامه ۱۶ مارس ۱۹۲۱ میان بریتانیا و شوروی، دولت شوروی بیشتر به بریتانیا امید بسته بود، و در بیشتر ماه‌های آن سال بریتانیا بزرگ‌ترین فروشنده کالاهای مورد نیاز روسیه شوروی و پرسودترین بازار صادرات آن کشور بود. در پاییز ۱۹۲۱، پس از آن که مناسبات سیاسی نتوانست به انگیزش موافقتنامه بازرگانی پاسخی بدهد، و در آلمان نیز آن کسانی که هنوز چشم به غرب دوخته بودند از تصمیم متفقین در مورد سیلزی علیا سرخوردند، روسیه و آلمان هر دو به‌طور جدی به فکر بهبود بخشیدن روابط بازرگانی خود افتادند.

کمبود سرمایه در آلمان باعث می‌شد که مؤسسات آلمانی به تشکیل شرکت‌های بازرگانی با سرمایه کوچک راغب‌تر باشند تا به گرفتن امتیازهای صنعتی که مستلزم سرمایه کلان و سرمایه‌گذاری درازمدت بود. در پاییز ۱۹۲۱ نخستین شبکه «شرکت‌های مختلط» به وجود آمد، که تا سال‌ها بعد ابزار متداول بازرگانی خارجی شوروی بود. نخستین شرکت مختلط ظاهراً یک شرکت کشتیرانی بود که به نام «دروترا» با مشارکت دولت شوروی و خط دریایی هامبورگ-آمریکا برای حمل و نقل کالا میان آلمان و روسیه شوروی تشکیل شد. پس از آن شرکت «درولوفت» به وجود آمد، که کارش حمل و نقل هوایی بود، و سپس «درومتال»، که

بر داد و ستد فلز قراضه می‌پرداخت. ۹۰ چندی بعد شرکت «روسگرتورگ» برای بازرگانی عمومی میان آلمان و روسیه شوروی تأسیس شد، که نیمی از سرمایه آن متعلق به «ونشتورگ» (کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی) بود و نیمی متعلق به یک گروه آلمانی به سرکردگی اوتو وولف، سرمایه‌دار صنایع آهن و فولاد. گفته می‌شد که مذاکره برای واگذاری امتیاز با چند شرکت آلمانی در جریان است؛ و در ژانویه ۱۹۲۲ قراردادی با کروب امضا شد که موضوع آن عبارت بود از واگذاری امتیازی در ناحیه وسیعی از جنوب روسیه در کنار رودخانه مانیچ، یکی از سرچشمه‌های دن، برای تأسیس یک کارخانه و مرکز آزمایشی تراکتور و وسائل کشاورزی. لنین به‌ویژه با واگذاری این امتیاز موافق بود و بستن این‌گونه قراردادها را تشویق می‌کرد، «به ویژه اکنون، پیش از کنفرانس جنوا، و به‌ویژه با شرکت‌های آلمانی».^{۹۰}

مشکل انتخاب‌کردن شرق یا غرب، که اکنون دوباره برای دولتمردان آلمان مطرح شده بود، در شخصیت مردد و مبهم راتنائو متجلی شد، در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ در دولت ویرت به وزارت‌خارجه رسید. طرحی که در پایان ۱۹۲۱ متفقین برای تشکیل یک کنسرسیوم بین‌المللی به منظور استخراج منابع روسیه تهیه دیده بودند، صاحبان منافع اقتصادی آلمان را به دو گروه تقسیم کرد - منافی که غالباً، اما نه منحصرأ، گرد صنایع سبک دور می‌زدند و روابط بازرگانی و مالی نزدیکی با غرب داشتند، و منافع صنایع سنگین، که در وهله اول به روابط بازاریهای شرق متکی بودند. منافع اقتصادی عمده راتنائو، و گرایش‌های فرهنگی و شخصی‌اش، او را در کنار غربیان قرار می‌داد، اگرچه سوابق او و گفتگوهایش با رادک در ۱۹۱۹ نشان می‌دهد که از فرصت‌های صنایع آلمان در شرق نیز به نحو فعالانه‌ای آگاه بوده است. اما هنگامی

90. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), pp. 391-3; E. Fuckner, *Russlands Neue Wirtschaftspolitik* (Leipzig, 1922), pp. 25-6.

91. I. Maisky, *Vneshnyaya Politika RSFSR, 1917-1922* (1922), p. 107; نویسنده از «توسعه تدریجی بازرگانی روسیه و آلمان در سراسر زمستان ۲۲-۱۹۲۱» خبر می‌دهد.

۹۲. یادداشت به پولیت‌بورو، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۲۲، در آرشیو تروتسکی؛ قرارداد کروب شاید محصول فرعی مذاکرات نظامی بوده است، ولی خود آن جنبه نظامی نداشت.

که راتنائو در لندن و پاریس و کان با اندیشه همکاری در يك کنسرسیوم غربی برای عملیات مشترك در روسیه بازی می‌کرد، گرایش شرقی صنایع سنگین آلمان با مذاکرات نظامی سری برلن به شدت تقویت می‌شد، زیرا امید می‌رفت که بر اثر این مذاکرات صنایع تسلیحاتی (یعنی هسته اصلی صنایع آهن و فولاد) زمینه باروری برای بازسازی و گسترش در روسیه شوروی به دست آورند. بزرگ‌ترین نماینده این گرایش اشتینس بود، که اکنون سلطان صنایع سنگین آلمان به شمار می‌رفت. ۹۳ سخنگوی سیاسی این گرایش اشترزمن، رهبر «حزب مردم آلمان»، یعنی حزب صاحبان صنایع بزرگ بود. ۹۴ خود صدر اعظم، ویرت، عضو جبهه «مرکز» (وسط) بود، ولی به طرف حزب مردم آلمان کشیده شده بود؛ مالتزان نیز طرفدار با نفوذ این حزب در وزارت امور خارجه بود. در اوایل ۱۹۲۲، هنگامی که هنوز تکلیف این مسأله معین نشده بود، مالتزان به سفیر بریتانیا گفت که به نظر او در بازرگانی با روسیه باید قدرت‌های بزرگ به طور منفرد اقدام کنند، نه از طریق يك کنسرسیوم ۹۵؛ کمی بعد از آن نیز ویرت، با تکرار عین عبارات مقامات شوروی در اعتراض به کنسرسیوم، مخالفت خود را با «هر سیاستی که بخواهد روسیه را همچون نوعی مستعمره در نظر بگیرد» در رایشتاگ توضیح داد. ۹۶ مسأله نخستین بار در ۲۹ مارس ۱۹۲۲ به طور علنی در رایشتاگ مورد بحث قرار گرفت، یعنی در آستانه ورود هیأت نمایندگی شوروی که به کنفرانس جنوا می‌رفت. اشترزمن به کسانی که می‌خواستند با روسیه همچون «مستعمره‌ای برای استفاده سرمایه بین‌المللی» رفتار کنند حمله کرد و گفت که مایل نیست آلمان «عضو يك کنسرسیوم بین‌المللی [بشود که] از لحاظ اقتصادی با او [یعنی روسیه] دشمن باشد»؛ راتنائو نیز نطقی ایراد کرد که در حقیقت اعتراض به عجز او در مقابل این دوراهی دشوار بود:

۹۳. کنفرانس غرامات اسپا در ژوئیه ۱۹۲۰ قبلا هم زمینه برخورد علنی میان دشمنی آشتی‌ناپذیر اشتینس با غرب و گرایش راتنائو به سازش با غرب شده بود.
 ۹۴. برای ستایش اشترزمن از اشتینس پس از مرگ او در ۱۹۲۴، نگاه کنید به *Gustav Stresemann: His Diaries, Letters and Papers* (Engl. transl.), i (1935), 311-13.

95. D'Abernon, *An Ambassador of Peace*, i (1929), 238.

96. *Verhandlungen des Reichstags*, ccclii (1922), 5562.

راه سندیکاها قاطع نیست. سندیکاها می‌توانند مفید باشند، و ما نباید خود را از این‌گونه سندیکاها محروم کنیم. از طرف دیگر، بخش اساسی کار بازسازی باید میان ما و خود روسیه مورد بحث قرار گیرد. این‌گونه بحث‌ها صورت گرفته‌اند و هم‌اکنون نیز صورت می‌گیرند، و من با هر وسیله‌ای آن‌ها را پیش می‌برم. ۹۷.

مذاکرات اقتصادی با روسیه شوروی بدون پنهانکاری ادامه یافت. مذاکرات سیاسی و نظامی، که در همان زمان در جریان بود، در استتار کامل صورت می‌گرفت، و حتی امروز هم سابقه کاملی از آن‌ها در دست نیست. اوج هر دو جریان در نخستین ماه‌های ۱۹۲۲ بود، ۹۸، که رسیدن دعوتنامه کنفرانس آینده جنوا به هر دو کشور محاسبات هر دو را بفرنج ساخت. بنا بر یادداشت‌های هاسه، نخستین جلسه مذاکره میان زکت و «روس‌ها» (احتمالاً کارشناسان نظامی) در روز ۸ دسامبر ۱۹۲۱ بود. در ۱۷ ژانویه ۱۹۲۲ رادک به اتفاق نیدرمایر از مسکو وارد برلن شد، ۹۹، و به نظر سفیر بریتانیا به «گفتگوهای مکرر با وزیران، مقامات دولتی، و سیاستمداران حزبی» آلمان پرداخت؛ راکوفسکی و کراسین هم در فوریه به او پیوستند. ۱۰۰ از آن‌جا که راتنائو در پیشنهاد تشکیل کنسرسیوم از

97. *ibid.*, cccliv (1922), 6648, 6655-6.

۹۸. هیأت نمایندگی آلمان، در اظهاریه پوزش‌خواهانه‌ای که در روز پس از امضای پیمان راپالو در جنوا صادر کرد، تأکید کرد که مذاکرات از «چند ماه پیش» در جریان بوده است و «تاریخ امضای این پیمان از چندی پیش قابل پیش‌بینی بود» (*Materialy Genuevskoi Konferentsii* (1922), pp. 305-6)؛ در پاسخ رسمی آلمان به اعتراض متفقین ادعا شد که این پیمان «از چند هفته پیش» تنظیم شده بود (*Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922, Cmd 1667* (1922), p. 55) غرض از این اظهارات آن بود که اتهام کارشکنی عمدی در کنفرانس جنوا از عهده آلمان برداشته شود؛ یوفه صراحتاً می‌گوید که پیمان در گفتگوهای برلن در آوریل ۱۹۲۲ تنظیم شد (*A Joffe Ot Genui do Gaagi* (1923), p. 16).

99. *Journal of Modern History* (Chicago, xxii (1949), No. 1, p. 31.

100. D'Abernon, *An Ambassador of Peace*, i (1929), 250-2, 261;

نزدیک دست داشت، انتصاب او به وزارت امور خارجه مسکو را قدری نگران ساخت، ولی در مذاکرات نظامی تأثیری نکرد. در ۱۰ فوریه ۱۹۲۲ رادک با اصرار شخصی به دیدن زکت رفت - و این گویا نخستین دیدار آنها بود. رادک تقاضا کرد که آلمان روسیه را در بازسازی صنایع تسلیحاتی و آموزش افسران ارتش کمک کند، و از نزدیکی مناسبات آلمان با غرب شکایت کرد - به ویژه با بریتانیا؛ زکت در پاسخ گفت که آلمان برای حفظ توازن در مقابل فرانسه نیازمند است که به انگلستان هم کرشمه‌ای بنماید. ۱۰۱ گویا رادک در این گفتگو پیشنهاد کرده است که روسیه شوروی با تجهیزات آلمانی در بهار آینده به لهستان حمله کند. اگر این گفته راست باشد، مشکل بتوان گفت که پیشنهاد رادک حاکی از قصد جدی دولت شوروی بوده است؛ رادک با بی‌مسئولیتی معهود خود می‌خواسته است «ورق لهستان» را بازی کند. ۱۰۲ عنصر جدید در مذاکرات این ایام ظاهراً این پیشنهاد بوده است که آلمان نه تنها تأسیس و اداره کارخانه‌هایی را برای ساختن سلاح‌های ممنوع آغاز کند، بلکه افسران ارتش سرخ را نیز در کاربرد این سلاح‌ها تعلیم دهد و در عین حال آموزشگاه‌هایی برای تعلیم افسران آینده ارتش آلمان در خاک روسیه برپا کند. این فکر دامنه پیدا کرد و به صورت طرح بزرگی برای ایجاد تأسیسات نظامی آلمانی در خاک روسیه درآمد، به صورتی که ارتش سرخ نیز بتواند از لحاظ تجهیزات و تعلیمات در آن سهم خود را داشته

→

رادک، گذشته از اشخاص دیگر، با مالتزان هم دیدار کرد، و او ترتیب دیدار رادک با اشتینس را داد

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 155).

101. *Journal of Modern History* (Chicago, xxii (1949), No. 1, p. 31;

(Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben*, شرح اندکی طولانی‌تر فون راتناو (1940), p. 309) 1918-1936 دقیقاً با یادداشت‌های روزانه هاسه مطابقت دارد، و احتمالاً از آن‌جا گرفته شده است.

۱۰۲. يك سال بعد، در زمان حمله به روهر، تروتسکی به فانسن گفت که «اگر کار به برخورد آلمان و لهستان می‌کشید، ارتش سرخ حرکت نمی‌کرد» - این گفته را فانسن برای کاردار سفارت آلمان در مسکو تکرار کرد

(W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 172-3).

در این احوال پای مذاکرات سیاسی می‌لنگید. نیاز به توافق سیاسی، که می‌بایست تجدید مناسبات دیپلماتیک را به همراه داشته باشد مورد انکار نبود، اما در این راه چه از ناحیه وزارت امور خارجه آلمان و چه از ناحیه حزب سوسیال‌دموکرات - که بدون شك از مذاکرات نظامی بی‌خبر بودند - کارشکنی می‌شد. در فوریه ۱۹۲۲ رادک با راتنائو مصاحبه کرد. اما برگه‌ای در دست نیست که کار تا کجا پیش رفته است، تا آن که در نخستین روزهای آوریل ۱۹۲۲ هیأت نمایندگی شوروی در کنفرانس جنوا در راه سفر خود در برلن توقف می‌کند. آنچه بعد از این توقف پیش آمده کمابیش روشن است. مسکو هیچ اطمینان نداشت که کنفرانس جنوا نتایج جدی به بار آورد؛ قدرت‌های غربی تلاش می‌کردند تا در استقرار روابط اقتصادی با روسیه شوروی شرایط غیرقابل قبولی را به این کشور تحمیل کنند؛ امضای موافقتنامه جداگانه‌ای با برلن، که نمی‌گذاشت آلمان خود را آلوده شرکت بین‌المللی مورد نظر دول غربی کند و داد و ستد مستقل میان آلمان و روسیه شوروی را تسهیل می‌کرد، باعث تقویت موضع شوروی می‌شد و خطر چنبر اختناق قدرت‌های غربی را از سر روسیه رفع می‌کرد. بنابراین نمایندگان شوروی در برلن برای امضای فوری پیمان فشار آوردند. اختلاف میان شرقیان و غربیان در وزارت خارجه آلمان شدید بود، و خود راتنائو به غرب گرایش داشت. شرقیان این قدر توانایی داشتند که شروع فوری مذاکرات را به تصویب برسانند؛ و در ظرف چند روز بر سر متن پیمان توافق حاصل شد، مگر در مورد دو نکته جزئی که عجالتاً مسکوت ماند. اما هنگامی که نمایندگان شوروی خواهان امضای پیمان شدند، راتنائو پا پس کشید؛ زیرا هنوز امیدوار بود که با قدرت‌های غربی به توافق برسد، و شاید هم این نکته را روشن‌تر از روس‌ها می‌دید که ارائه کردن امر انجام‌گرفته پیمان آلمان و شوروی به کنفرانس باعث شکست کار کنفرانس خواهد شد. بنابراین هر دو هیأت نمایندگی به جنوا حرکت کردند، در حالی که پیمان امضا نشده بود، متن آن هنوز کامل نبود، و حتی بیرون از محافل وزارت خارجه آلمان و هیأت نمایندگی شوروی هیچ‌کس از وجود آن خبر نداشت. ۱۰۲ احتمال دارد که

۱۰۳. برای دنباله تاریخچه این مذاکرات، نگاه کنید به صص ۲۷-۲۳ زیر.

104. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i 333;

مذاکره‌گران سیاسی مسائل همکاری نظامی را، که از مجاری دیگری دنبال می‌شد، پیش کشیده باشند. اما در سوابق قید شده است که «چیچرین صراحتاً از صدر اعظم تقاضا کرد که افسران آلمانی در خاک روسیه حضور یابند» ۱۰۵.

هنگام افتتاح کنفرانس جنوا در ۱۰ آوریل ۱۹۲۲ ۱۰۶، هیأت نمایندگی شوروی در موضعی بود بسیار قوی‌تر از آنچه چند هفته پیش از آن انتظارش می‌رفت. پوانکاره، که شخصاً در کنفرانس حاضر نشد، پارتو را فرستاده بود و به او دستور داده بود که هیچ کوتاه نیاید؛ لوید جورج سخت نیازمند توافق با شوروی بود، تا بلکه حیثیت رو به زوال خود را بازیابد؛ برخوردن‌های فرانسه و انگلستان و روش پوانکاره در قبال آلمان خطر پاکرفتن طرح شرکت بین‌المللی را تقریباً منتفی کرده بود؛ و روسیه شوروی امیدوار بود که با امضای قرارداد جداگانه‌ای با آلمان دست خود را در مقابل قدرت‌های غربی تقویت کند. از طرف دیگر، روسیه شوروی سخت به سرمایه‌گذاری نیازمند بود، و سرمایه این کار فقط در غرب به دست می‌آمد. سخنرانی اول چیچرین در کنفرانس، که به زبان

→

بنابر گفته نویسنده زندگینامه راتناو، «اگر وسواس راتناو درباره مواجهه‌ساختن متفقین با کار انجام‌گرفته‌ای که باعث بدگمانی آن‌ها می‌شد مانع کار نبود، پیمان امضا می‌شد»

(H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. transl., 1929), p. 329).

105. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), pp. 309-10.

بنابر مطالبی که در دسامبر ۱۹۲۶ در رایشتاگ اظهار شد، نخستین قرارداد با یونکرس برای ساختن هواپیما در روسیه در ۱۹ مارس ۱۹۲۲ به امضا رسید، و پس از آن عده‌ای از افسران آلمانی با پاسپورت جعلی به روسیه حرکت کردند (Verhandlungen des Reichstags, cccxci (1926), 8597)؛ بنابراین در مذاکرات راپولو احتمالاً این موضوع مورد بحث بوده است.

۱۰۶. متن مذاکرات کنفرانس در انتشارات رسمی شوروی و بریتانیا چاپ شد: *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), *Materialy Genuezskoi Konferentsii* (1922).

تنها شرح غیررسمی کلی درباره کنفرانس در این کتاب آمده است: J. Saxon Mills, *The Genoa Conference* (1922) این شرح هم توجیه مفصلی است از کارهای لویدجورج و چیز تازه‌ای به معلومات ما اضافه نمی‌کند.

فرانسه ادا شد و کنجکاوی روزنامه نگاران آن را به صورت يك رویداد جهانی درآورد، دامنه وسیعی داشت. چیچرین چشم اندازهایی ترسیم کرد از سهم عظیمی که استخراج و استفاده از منابع طبیعی دست نخورده شوروی با همکاری سرمایه داران غربی می توانست در بازسازی اقتصاد سراسر جهان داشته باشد، و گفت اقداماتی که با نپ آغاز شده است «نظرهای قید شده در تصویب نامه کان را در مورد تضمین های قضایی لازم بر پایه مالکیت خصوصی برای همکاری اقتصادی با روسیه شوروی تأمین می کند»؛ و پس از اشاره به این که بازسازی اقتصاد جهان بدون رفع خطر جنگ ممکن نیست، اعلام کرد که هیات نمایندگی شوروی در یکی از مراحل بعدی کنفرانس «پیشنهاد تقلیل تسلیحات عمومی را مطرح خواهد کرد و از هر پیشنهادی برای سبک کردن بار میلیتاریسم پشتیبانی می کند». نکته آخر این که چیچرین گفت زمان تشکیل يك کنگره جهانی بر پایه برابری میان همه ملت ها «برای استقرار صلح عمومی» فرا رسیده است، و دولت روسیه به نوبت خود حاضر است قراردادهای بین المللی موجود را با وارد کردن «تعدیلات لازم» به عنوان آغازگاه در نظر بگیرد، و حتی در امر تجدید نظر در اساسنامه جامعه ملل شرکت کند - «به این منظور که آن [سازمان] به يك اتحادیه واقعی ملل مبدل شود و از تسلط برخی [ملل] بر [ملل] دیگر در آن اثری نباشد و تقسیم کنونی [اعضای جامعه ملل] به غالب و مغلوب منتفی گردد». ۱۹۷۰ در پشت ساده انگاری ظاهری این پیشنهادها محاسبات ظریفی نهفته بود. طرفداری از تقلیل تسلیحات عمومی، اصرار بر برابری ملل غالب و مغلوب، و اشاره به «تعدیلات لازم» در پیمان ورسای به این منظور بود که این سخنان به گوش نمایندگان آلمان خوش بیاید و به آنها یادآوری کند که دوستان راستین آلمان را کجا می توان سراغ گرفت. پیش کشیدن مسأله خلع سلاح همچنین می توانست موجب ژرف تر شدن شکاف بریتانیای کبیر و فرانسه گردد، زیرا که این دو دولت چندی بود که در ژنو بر سر این موضوع با هم نزاع داشتند. هنگامی که بارتو، نماینده فرانسه، با خشم اعتراض کرد که تقلیل تسلیحات در دستور کنفرانس به نحوی که در کان تنظیم شد نیامده

107. *Materialy Genuevskoi Konferentsii* (1922), pp. 78-82;

نامه ای هم به کنفرانس داده شد (ibid., pp. 42-7) که موضوع آن ضمانت قضائی بازرگانی خارجی در نظام نپ بود، از جمله گذراندن قوانین جدید و انحلال چکا (نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۲۴).

است، و اعلام داشت که هیأت نمایندگی فرانسه در چنین بحثی شرکت نمی‌کند، لوید جورج از يك طرف تصریح کرد که با نظر بارتو موافق نیست و از طرف دیگر مؤدبانه از چیچرین خواهش کرد که بار کشتی کنفرانس را آن قدر سنگین نکند که موجب غرق شدن آن گردد. چیچرین با بزرگواری از مطلب خود صرف نظر کرد. روز بعد، به رغم رأی فرانسه به تنهایی، توافق شد که هیأت‌های نمایندگی آلمان و شوروی نیز مانند متفقین اصلی خود به خود در همه کمیسیون‌های کنفرانس شرکت داشته باشند. این به معنای ارتقای این دو دولت به مرتبه «قدرت بزرگ» بود. اصل برابری بدین ترتیب شناخته و پذیرفته شد.

پس از این کار مقدماتی کمیسیون‌هایی برای رسیدگی به مسائل سیاسی، مالی، اقتصادی، و حمل و نقل انتخاب شدند؛ و هنگامی که این کمیسیون‌ها سرگرم کلیات بی‌معنی بودند، رهبران هیأت نمایندگی متفقین در ویلای لوید جورج با هم دیدار کردند و درباره مسئله واقعی کنفرانس با هیأت نمایندگی شوروی، یعنی روابط با روسیه شوروی، وارد مذاکره شدند. دعاوی متفقین به سه مقوله تقسیم می‌شد - دیون جنگی روسیه، دیون دولتی و خصوصی روسیه پیش از جنگ، و ملی شدن مؤسسات خارجی به دست دولت شوروی. در مقوله نخستین، پیشنهادی مطرح شد، برای الغای متقابل این دعاوی و دعاوی دولت شوروی راجع به خسارات ناشی از مداخله متفقین در جنگ داخلی ۱۰۸؛ و اگرچه هر دو طرف این پیشنهاد را رد کردند، روشن بود که اگر در مورد سایر مسائل توافقی حاصل شود در این مورد نیز سازش امکان دارد. در مقوله دوم، دولت شوروی از ژانویه ۱۹۱۹ این دعاوی را رسماً پذیرفته بود، ولی اعلام کرد که پرداخت آن‌ها در حال حاضر برایش مقدور نیست، مگر آن که متفقین

۱۰۸. این دعاوی به تفصیل در کتابی از طرف هیأت نمایندگی شوروی تشریح شد:

Les Réclamations de la Russie aux Etats Responsables de l'Intervention et du Blocus (Genoa, 1922).

۱۰۹. در نامه‌ای که در ۱۵ آوریل به هیأت نمایندگی شوروی تسلیم شد، صراحتاً به این موضوع اشاره شده بود
(*Papers Rlating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922, Cmd 1667* (1922), p. 25).

حاضر شوند وامی به او بدهند، یا چنین وامی را ضمانت کنند^{۱۱۰}؛ این موضوع چانه فراوان می برد، ولی در اصل آن اختلافی نبود. مسأله ملی شدن مؤسسات از همه دشوارتر بود. هیأت نمایندگی شوروی آمادگی دولت شوروی را برای واگذار کردن امتیازهای درازمدت به صاحبان اموال ملی شده تکرار کرد؛ هیأت نمایندگی بریتانیا به قبول این پیشنهاد تمایل نشان داد، اما نمایندگان فرانسه و بلژیک اصرار کردند که یا اموال ملی شده باید پس داده شود و یا خسارت کافی از بابت آن ها پرداخت شود.^{۱۱۱} آلمان که به موجب پیمان ورسای از هر نوع ادعایی نسبت به روسیه صرف نظر کرده بود، در این گفتگوها هیچ مشارکتی نداشت؛ و لویدجورج با شتاب چنین نتیجه گرفت که هیچ خطری ندارد که تا وقتی که کار او با روس ها تمام نشده هیأت نمایندگی آلمان را به حال خود بگذارد. این اشتباه مرگباری بود. نمایندگان آلمان در گوشه انزوای خود این شایعه را شنیدند که متفقین به زودی با روس ها معامله ای انجام می دهند که به موجب شرایط آن روس ها می توانند دعاوی غرائم خود را نسبت به آلمان از نو پیش بکشند؛ این دعاوی به واسطه ماده ۱۱۶ پیمان ورسای، که پیمان برست لیتوفسک را ملغی می کرد، به قوت خود باقی بود. این گمان نادرست بود. به نظر نمی آید که چنین نقشه ای در کار بوده باشد. اما رادک از مدت ها پیش کوشیده بود که تخم این گونه نگرانی ها را در دل مقامات آلمانی بیفشاند^{۱۱۲}؛ مالتزان هم، بگذریم از این که چنین

۱۱۰. هیأت نمایندگی شوروی همچنین کوشید «روشن کند - اگر چه موضوع به خودی خود روشن می نماید - که دولت روسیه نمی تواند مسئولیت دیون اسلاف خود را برعهده بگیرد، مگر وقتی که به طور دوژور از طرف آن قدرت ها به رسمیت شناخته شده باشد» (ibid., p. 26).

۱۱۱. روایت چیچرین از این گفتگوها، که به طور کلی درست به نظر می رسد، در کتاب فیشر آمده است: L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930) i, 335-7؛ نامه ای به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ که نظر دولت شوروی را بیان می کند در این کتاب آمده است:

Materialy Genuezskoi Konferentsii (1922), pp. 127-39

۱۱۲. رادک گویا در پایان ژانویه ۱۹۲۲ به مالتزان گفته بوده است که فرانسه پیشنهاد شناسایی «دوژور» و دادن اعتبار به دولت شوروی کرده است، مشروط بر این که شوروی دعاوی خود را برضد آلمان به موجب ماده ۱۱۶ مطرح کند ←

نگرانی‌هایی در دل داشته است یا نه، برای پیش بردن سیاست شرقی از آن استفاده می‌کرد و تأکید می‌کرد که امضای پیمان با هیأت نمایندگی شوروی، پیش از آن که روس‌ها وسوسه شوند و به زبان آلمان با متفقین کنار بیایند، ضرورت دارد. نمایندگان آلمان در يك چنین احوال نامساعدی بودند که در ساعت يك بعد از نیمه‌شب یکشنبه پاك، ۱۶ آوریل ۱۹۲۲، یوفه به آن‌ها تلفن زد و پیشنهاد کرد که همان روز در راپالو - استراحتگاهی در همان نزدیکی - دیدار کنند و به تکمیل پیمانی که در برلن ناتمام مانده بود پردازند. نویسنده زندگینامه راتنائو شرح می‌دهد که اعضای اصلی هیأت نمایندگی با پیژامه به اتاق خواب راتنائو رفتند و دربارهٔ این که به راپولو بروند یا نه به بحث پرداختند. هاسه، نمایندهٔ زکت در مذاکرات سری نظامی، در هیأت نمایندگی آلمان در جنوا حضور داشت، ولی معلوم نیست که در این صحنه معروف اتاق خواب شرکت داشته است. سرانجام ویرت و مالتزان بر بی‌میلی راتنائو فائق آمدند. ۱۱۳ دعوت شوروی پذیرفته شد. آن روز را به تکمیل نقائص پیش‌نویس پیمان گذراندند، و پیمان راپولو در ساعت پنج بعد از ظهر به امضا رسید:

واقعیت امضا شدن پیمان بیش از مضامین رسمی آن اهمیت داشت. در این پیمان طرفین از همهٔ دعاوی مالی خود نسبت به یکدیگر، از جمله دعاوی آلمان در مورد فرمان‌های ملی شدن مؤسسات، صرف‌نظر کردند، منتها «به این شرط که دولت ج ش ف س ر با دعاوی مشابه دولت‌های دیگر روبه‌رو نشود». قرار شد مناسبات دیپلماتیک و کنسولی میان دو کشور برقرار شود؛ و مهم‌ترین مادهٔ پیمان نیز مربوط به روابط

→ (W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 154-5).

این مسلماً نادرست بود. اما شواهد دیگری، اگرچه ضعیف، حاکی از این است که رادک کوشیده است در این ایام با فرانسه کنار بیاید؛ بنابر نوشتهٔ فروسار (L. O. Frossard, *De Jaurès à Lénine* (1930), p. 222) به دستور او کاشن به پوانکاره «اتحاد شوراها» را پیشنهاد می‌کند. اگر هم چنین کوششی صورت گرفته باشد، دولت فرانسه آن را جدی نگرفته است.

۱۱۳. این صحنه در این کتاب توصیف شده است:

H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. trans, 1929), pp. 320-1.

اقتصادی بود:

هر دو دولت به طور متقابل خواهند کوشید که نیازمندی‌های اقتصادی هر دو کشور را با حسن نیت برطرف کنند. در صورتی که این مسأله علی‌الاصول بر پایه بین‌المللی حل شود، طرفین قبلاً به تبادل نظر با یکدیگر خواهند پرداخت.

نتیجه این ماده آن بود که برکناری آلمان از هرگونه نقشه بین‌المللی برای استفاده از منابع روسیه تضمین شد و میان روسیه و آلمان جبهه اقتصادی واحدی به وجود آمد: این جاذبه عمده و فوری آن ماده برای روسیه شوروی بود. ماده دیگری در همان فصل از پیمان، دولت آلمان را ملزم می‌سازد که از تأسیس شرکت‌های مختلطی که می‌بایست عمل داد و ستد میان آلمان و روسیه را انجام دهند پشتیبانی کند. ۱۱۴

این رویداد مهم دیپلماتیک ساختمان سست کنفرانس جنوا را درهم کوبید. متفقین می‌خواستند پشت سر آلمان با روسیه شوروی کنار بیایند: اکنون روسیه شوروی پشت سر آن‌ها با آلمان کنار آمده بود. خشم آن‌ها در وهله اول گریبانگیر هیأت نمایندگی آلمان شد، و به صورت یادداشت مشترك مشاجره‌آمیزی تجلی کرد: آیا «خود صدراعظم آلمان یک هفته پیش در جلسه افتتاح [کنفرانس] اعلام نکرد که هیأت نمایندگی آلمان با روحیه صداقت و رفاقت واقعی برای حل این مسائل با سایر قدرت‌ها همکاری خواهد کرد؟» ۱۱۵ رسماً در جریان کار کنفرانس اشکالی پیش نیامد، اما نتیجه پیمان راهولو آن بود که هیأت نمایندگی شوروی روش سخت‌تری در پیش گرفت و مواضع بهتری اتخاذ کرد، و هیأت نمایندگی فرانسه نیز دست‌کم برای ناسازگاری خود بهانه‌ای به دست آورد. امید مختصری هم که به زیرکی لوید جورج برای رفع اختلاف می‌رفت،

114. *RSFSR: Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, iii (1929). No. 85, pp. 36-8;

League of Nations: Treaty Series, xix (1923), 248-52.

115. *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), pp. 53-4;

یکی از نتایج فرعی اعتراض متفقین مکاتبه تندی بود میان چیچرین و اسکیرمونت، نماینده لهستان، که به سبب مشارکت لهستان در این اعتراض پیش آمد (*Materialy Genuevskoi Konferentsii* (1922), pp. 314-22).

به کلی از میانه برخاست. یادداشت ۲ مه ۱۹۲۲ در بیان مجدد موضع متفقین خطاب به هیأت نمایندگی شوروی، اگرچه دیگر آن قدر سخت نبود که مورد تأیید فرانسه و بلژیک باشد، از لحاظ شوروی گام بلندی آن سوتر از سازش‌هایی بود که پیش از راپالو در ویلای لوید جورج مورد بحث قرار گرفته بود. ۱۱۶ در هفته بعد میان هیأت‌های نمایندگی بریتانیا و شوروی گفتگوهای خصوصی بی‌نتیجه‌ای صورت گرفت. ۱۱۷ سپس، در ۱۱ مه ۱۹۲۲ هیأت نمایندگی شوروی پاسخ مفصل و مناقشه‌آمیزی برای متفقین فرستاد، که روشن بود غرض آن پایان دادن به کنفرانس بیسوده جنوا است. در این پاسخ اشارات فراوانی به سوابق تاریخی دیده می‌شود:

فرانسه انقلابی نه تنها پیمان‌های سیاسی رژیم پیشین را با کشورهای خارجی پاره کرد، بلکه از زیر بار دیون ملی خود نیز شانه خالی کرد. فرانسه فقط به پرداخت يك سوم آن دیون رضایت داد، و آن هم به دلیل مصلحت سیاسی.

ایالات متحده نیز «پیمان‌های اسلاف خود، انگلستان و اسپانیا، را لغو کرد». دول متفق در ۱۹۱۹ اموال کشورهای مغلوب را بدون پرداخت خسارت ضبط کردند. در مورد دعاوی دولت شوروی ناشی از جنگ داخلی، دولت بریتانیا ۱۵۰ میلیون دلار بابت خساراتی که کشتی «آلاباما» وارد آورده بود به ایالات متحده پرداخت. پیشنهاد متفقین دائر بر این که دعاوی جبران خسارت در يك هیأت داوری مختلط به ریاست يك داور بی‌طرف حل و فصل شود، باعث می‌شود که دولت شوروی یکی از اصول مهم خود را اعلام کند:

116. *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), pp. 28-36.

۱۱۷. بنابر يك مأخذ آلمانی، اعضای هیأت نمایندگی آلمان، که اکنون دیگر کاملاً مورد التفات بریتانیا بودند، در این گفتگوها میانجی شدند - و این نخستین محصول راپالو بود؛ اما تنها نتیجه کار این بود که روس‌ها «سرانجام متوجه شدند که پول مورد نیاز خود را نمی‌توانند از متفقین به دست آورند، مگر با شرایطی که قبول آن برایشان مقدور نبود»

(H. Kessler, *Walther Rathenau: His Life and Work* (Engl. transl., 1929), pp. 355-6).

در رسیدگی به این نوع منازعات، مورد خاص اختلاف ناگزیر به تقابل دو نوع دارایی می‌انجامد، که تضاد آن‌ها امروز برای نخستین بار در تاریخ جنبه واقعی و عملی پیدا می‌کند. در این‌گونه شرایط موضوع سرداور بی‌طرف نمی‌تواند مطرح باشد.

در پایان یادداشت یک بار دیگر اشاره شده است که دولت شوروی برای «گذشت‌های مهم»ی آماده است، منتها بازای گذشت‌های مشابهی از طرف مقابل. اگر قدرت‌ها مایل باشند که مسأله «اختلافات مالی میان خودشان و روسیه» را دنبال کنند، یک «کمیسیون مختلط از کارشناسان» می‌تواند برای این منظور در جا و زمان دیگری تشکیل شود. ۱۱۸.

در پشت صحنه کنفرانس، مرحله دیگری از تنازع نفت انگلیس و امریکا طی شد. مذاکرات میان گروه «رویال داچ‌شل» و دولت شوروی به جایی رسیده بود که داچ‌شل امیدوار بود امتیاز انحصاری مناطق نفت‌خیز جنوب شرقی روسیه و قفقاز را از دولت شوروی بگیرد: گویا پیش‌نویس قراردادی به این مضمون آماده نیز شده بود. این قرارداد بدون شك باعث شد که هیأت نمایندگی بریتانیا برای پیشنهاد شوروی گوش شنوایی داشته باشند؛ پیشنهاد شوروی این بود که اموال ملی‌شده به صاحبان پیشین آن‌ها برگردد، منتها نه به صورت ملك بلکه به صورت امتیاز بهره‌برداری. شرکت «امریکن استاندارد اویل» نیز علائقی در قفقاز به هم رسانده بود، منتها از طریق معامله با یکی از صاحبان چاه‌های نفت روسیه پس از فرمان ملی‌شدن ۱۹۱۸: این علائق مشمول فرمول شوروی و بریتانیا نمی‌شد. ضدحمله امریکا با اظهاریه‌ای آغاز شد که یکی از مدیران استاندارد اویل دو روز پس از افتتاح کنفرانس در روزنامه «تایمز» لندن انتشار داد: در این اظهاریه مخالفت شدید امریکا با هر

118. *Materialy Genuevskoi Konferentsii* (1922), pp. 230-41; *Papers Relating to International Economic Conference, Genoa, April-May 1922*, Cmd 1667 (1922), pp. 38-47;

میان روایت‌های روسی و انگلیسی اختلاف‌های جزئی دیده می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که روایت انگلیسی عین متن رسمی فرانسوی است که به کنفرانس تسلیم شد.

امتیاز انحصاری بیان شده بود. ۱۱۹ در جریان کنفرانس شرایط پیش‌نویس قرارداد میان گروه رویال داچ شل و دولت شوروی در مطبوعات آمریکا منتشر شد، آن هم به صورتی که گویی قرارداد امضا شده است. ۱۲۰ این امر سیل تکذیب را به راه انداخت، از جمله تکذیبی از جانب اوستن چمبرلن در مجلس عوام انگلستان. ۱۲۱ با این حال تنازع حاد بود، و مخالفت فرانسه و بلژیک با روش بریتانیا به عقیده بسیاری از کسان ملهم از واشنگتن بود. در آخرین مراحل کنفرانس، در ۱۱ مه ۱۹۲۲، وزارت خارجه آمریکا وارد دعوا شد و سفیر آمریکا در رم بیانیه سازش‌ناپذیری در جنوا صادر کرد. یکی از عبارات متن بیانیه چنین بود:

ایالات متحده هرگز اجازه نخواهد داد که هیچ نقشه‌ای، اعم از ملی یا بین‌المللی، به مورد اجرا گذاشته شود، مگر این که اصل درهای باز برای همه [ی کشورها] در آن رعایت شده و حقوق برابر برای همه پذیرفته شده باشد. ۱۲۲

این اظهاریه که سرانجام رؤیای امتیاز انحصاری بریتانیا، یا بریتانیا و هلند، را در منافع نفت روسیه شوروی باطل کرد، اتفاقاً مقارن تاریخ یادداشت شوروی بود. این تقارن نشانه پایان کنفرانس بود. متفقین، بیشتر به دلیل آن که می‌خواستند کنفرانس را با نوعی توافق به پایان برسانند و نه به منظور عمل دیگری، از پیشنهاد شوروی برای تشکیل کمیسیون کارشناسان برای دنبال کردن موارد اختلاف استقبال کردند. تصمیم گرفته شد که کارشناسان در پایان ژوئن ۱۹۲۲ در لاهه دیدار

۱۱۹. «تایمز»، ۱۲ آوریل ۱۹۲۲.

۱۲۰. این پیشامد در این کتاب توصیف شده است:

The Autobiography of Lincoln Steffens (1931), p. 810.

121. *House of Commons: 5th Series*, cliii, cols. 1995-6.

۱۲۲. میان این اظهاریه و مصاحبه‌ای که یک ماه بعد با روزنامه «تایمز» صورت گرفت مشابهت زیادی در عبارات دیده می‌شود؛ تقاضای کمپانی نفت استاندارد از وزارت خارجه آمریکا برای مداخله «به منظور حمایت از منافع آمریکا در روسیه» در این کتاب آمده است:

Foreign Relations of the United States, 1922, ii (1938), 786-8.

کنند. ۱۲۳ کنفرانس همین‌جا متفرق شد.

کنفرانس جنوا به شکست انجامیده بود. هیچ‌کدام از آن نتایج منجزی که دولت شوروی انتظار داشت از این کنفرانس به دست نیامد - شناسایی «دوژور»، سرمایه‌گذاری خارجی، گرفتن اعتبار، و حل و فصل دعاوی. با این همه، دولت شوروی از این کنفرانس بی‌نصیب بیرون نیامد، و نصیب او از سایر کشورها نیز بیشتر بود. دولت شوروی، اگرچه رسماً شناخته نشد، به‌عنوان یک قدرت مستقل و برابر با دیگران رسماً به پشت میز کنفرانس پذیرفته شد. دعاوی حل و فصل نشد، ولی مبانی حل و فصل دعاوی به‌روشنی پدیدار شدند. دیون جنگی و دعاوی ناشی از جنگ داخلی از هر دو طرف باطل است؛ از بابت دیون پیش از جنگ چیزی پرداخت خواهد شد، به شرط آن که بستانکاران اعتباراتی در اختیار دولت شوروی بگذارند تا دیون از محل آن‌ها پرداخت شود؛ اموال مصادره شده خارجی‌ها به صورت امتیاز برگردانده می‌شود، به شرط آن که صاحبان آن‌ها حاضر به سرمایه‌گذاری بیشتری باشند. بالاتر از همه، کنفرانس جنوا امضای پیمان راپولو را ممکن ساخت. اهمیت خاصی که دولت شوروی برای این دستاورد خود قائل بود از لحن گرم و بی‌سابقه قطعنامه‌ای معلوم می‌شود یک ماه بعد هنگام تصویب پیمان در کمیته مرکزی اجرائی سراسری صادر شد. بنابر این قطعنامه، کمیته مرکزی اجرائی سراسری:

از پیمان روسیه و آلمان که در راپولو به امضا رسید استقبال می‌کند و آن را یگانه راه صحیح بیرون آمدن از دشواری‌ها و پریشانی و مخاطرات جنگ‌ها می‌داند،
فقط این‌گونه پیمان‌ها را برای روابط ج ش ف س ر
 با دولت‌های سرمایه‌داری عادی می‌شناسد،
 به شورای کمیسری‌های خلق و کمیساریای خلق در امور خارجه دستور می‌دهد که سیاست خود را مطابق روحیه مذکور دنبال کنند،
 به کمیساریای خلق در امور خارجه قدغن می‌کند که انصراف از نوع پیمان راپولو را فقط در موارد استثنایی

خاصی اجازه دهد که این انصراف‌ها بازای کسب امتیازات ویژه‌ای برای توده‌های رنجبر ج ش ف س ر و جمهوری‌های شوروی وابسته به آن صورت گیرد. ۱۲۲

پیمان راپولو برای دولت شوروی، و برای دولت آلمان، دارای کیفیت نادر و تازه‌ای بود - یعنی معامله‌ای که میان دو حریف برابر سرگرفته بود؛ این نخستین مورد دیپلماتیک مهمی بود که روسیه شوروی یا جمهوری وایمار به عنوان برابر با حریف خود به مذاکره پرداختند. این دو عنصر مطرود جامعه اروپا با درگذشتن از سد اختلافات ایدئولوژیک دست به دست هم دادند، و با این کار منزلت و حیثیت خود را به عنوان اعضای مستقل آن جامعه بازیافتند. اطمینان به توانایی دولت شوروی در بازی کردن نقش موفقی در صحنه دیپلماسی به عنوان یک قدرت اروپایی با پیمان راپولو آغاز شد.

تعمیر دوررس تغییر سیاست و دید شوروی که پیمان راپولو تجلی آن بود، هنوز کاملاً دریافته نشده بود. در میان رهبران شوروی این نکته در شمار سخنان رایج بود که بقای ج ش ف س ر در نخستین دو سال بحرانی حیاتش به واسطه اختلاف‌ها و رقابت‌های درون جهان سرمایه‌داری ممکن شد. در ۱۹۱۸ تلاش‌های خامی برای بازی دادن آلمان در مقابل متفقین غربی، و متفقین غربی در مقابل آلمان، صورت گرفته بود. لنین یک بار گفت که تمام سیاست خارجی رژیم در سه سال نخستین «استفاده از اختلاف میان کشورهای سرمایه‌داری» بود؛ و در زمان کنفرانس واشنگتن پشتیبانی امریکا برای تسریع تخلیه سیبری از نیروهای ژاپنی بی‌اندازه باارزش بود. اما آن عاملی که توازن قدرت را به صورت اصل حیاتی، گیریم اعلام نشده، سیاست شوروی در اروپا درآورد، پیمان راپالو بود. کنفرانس جنوا روسیه شوروی را با خطری روبه‌رو ساخت که نگرانی‌های مقامات شوروی آن را گزافه‌آمیز جلوه می‌داد و در واقع بی‌پایه نبود؛ یعنی این خطر که کشورهای اروپا برای بهره‌برداری از منابع روسیه با هم متحد شوند و شرایط خود را به روسیه به عنوان

124. *III Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Iсполnitel'nogo Komiteta IX Sozyva*, No. 5 (19 May 1922), p. 17; Klyuchnikov i Sabanin, *Mezh-dunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 192.

کشوری «واپس مانده» و دارای اقتصاد وابسته تحمیل کنند. روسیه شوروی توانست با جلب همکاری یکی از ارکان مهم این نقشه آن خطر را از سر خود رفع کند. پیمان راپولو به معنای دقیق کلمه پیمان اتحاد نبود. هیچ کدام از طرفین را وارد همبستگی انحصاری نمی کرد. روسیه شوروی فکر بهبود مناسبات خود با سایر کشورهای اروپایی را کنار نگذاشت، به ویژه در مورد بریتانیای کبیر؛ در مورد ایالات متحده نیز، که هنوز دور از صحنه اروپا بود و آن قدر ثبات و استحکام داشت که به هیچ کدام از دو گروه اروپایی نپیوندد، این فکر به قوت خود باقی بود. اما پیمان راپولو این اصل را تثبیت کرد که روسیه شوروی باید به هر قیمتی شده از متحد شدن جهان سرمایه داری برضد خود جلوگیری کند، و این غرض با دراز کردن دست دوستی به سوی یکی از دو اردوگاه این جهان حاصل می شود؛ و از آن جا که در سراسر دوره جمهوری وایمار آلمان طرف ضعیف تر آن دو گروه بود، این امر باعث می شد که رابطه خاصی میان آلمان و روسیه شوروی به وجود بیاید. چند ماه بعد رادک، که باید یکی از بانیان اصلی پیمان راپولو به شمار آید، این رابطه را برحسب منافع همیشگی روسیه و با براهین دیپلماسی قدیم بیان می کند:

سیاست خفه کردن آلمان در واقع به معنای نابود کردن روسیه به عنوان يك قدرت بزرگ بود؛ زیرا که نحوه حکومت روسیه هرچه باشد، همیشه نفع روسیه اقتضا می کند که آلمان وجود داشته باشد.... روسیه ای که بر اثر جنگ به نهایت ضعف رسیده بود نه می توانست از قدرت های بزرگ باشد و نه به وسائل اقتصادی و فنی لازم برای بازسازی صنایع خود دسترسی پیدا کند، مگر آن که وجود آلمان را در مقابل تسلط متفقین دستاویز خود سازد.

شاید جای شگفتی باشد که رادک این مطلب را در گزارشی که برای چهارمین کنگره کمینترن تهیه کرده بود بیان داشته است. ۱۲۶ اما تغییراتی

126. *Die Liquidation des Versailler Friedens: Bericht an den Vierten Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 22;

رادک در کنگره در این باره سخن نگفت، و گزارش هایی که در کنگره پخش ←

که بر اثر نپ و کنفرانس جنوا و پیمان راپالو در سیاست‌های کمینتون
پیش آمد در فصل بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت.

→ شد در سوابق مذاکرات کنگره ضبط نشده است. ترجمه انگلیسی این گزارش
با این عنوان منتشره شده است:
The Winding- Up of the Versailles Treaty (Hamburg, 1922).

عقب نشینی در کمینترن

علتی که به «عقب نشینی» مارس ۱۹۲۱ انجامید، چه در جنبه داخلی و چه در جنبه دیپلماتیک، تأخیر نامنتظر گسترش انقلاب در اروپا بود. مخاطرات اقتصادی این دوره تأخیر نامحدود لازم می آورد که روسیه شوروی با جهان سرمایه داری وارد مناسبات بازرگانی دوستانه شود؛ مخاطرات سیاسی نیز حکم می کرد که روسیه شوروی با برخی از کشورهای سرمایه داری مناسبات سیاسی دوستانه ای برقرار کند و آنها را وسیله مقابله با دشمنی دیگران سازد - یعنی سیاست شکاف انداختن در جهان سرمایه داری. علتی که این رویدادها را پدید آورده بود - تمویق طولانی انقلاب اروپا - ناگزیر در دید و سیاست های کمینترن تأثیر فوری تری داشت و تغییر متناسبی را در فعالیت های آن لازم می آورد. پس از «اقدام مارس» ۱۹۲۱ در آلمان، این نتیجه اجتناب ناپذیر بود. تغییر مورد بحث در بهار و تابستان ۱۹۲۱ صورت گرفت و در سومین کنگره کمینترن در ژوئن و ژوئیه همان سال ثبت شد. این لازمه طبیعی تغییر سیاست داخلی و خارجی شوروی بود که نپ و موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی بیان کننده آن بودند. اما تغییر جنبه در کمینترن بدون مقاومت بعید می نمود، حتی در درون حزب روسیه. در این خصوص روایتی را که تروتسکی از بحث های پولیت بورو و کمیته مرکزی پیش از کنگره نقل می کند می توان به طور کلی درست دانست؛^۱ بنا بر گفته تروتسکی در این

1. L. Trotsky, *The Real Situation in Russia* (1928), pp. 246-9.

زینوویف بعدها اذعان کرد که بر سر اقدام مارس در ایام کنگره سوم «حتی در هیأت نمایندگی روس» اختلاف نظر وجود داشته است
(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 197).

بحث‌ها لنین و تروتسکی و کامنف طرفدار عقب‌نشینی و سازش بوده‌اند و زینوویف و بوخارین و رادک و بلاکون همچنان دم از تعرض انقلابی می‌زده‌اند. در هر حال استقامت لنین به نتیجه رسید. در کنگره نمایندگان روسیه باز هم یک‌زبان بودند، اگرچه درجات تأکید آن‌ها تفاوت داشت. برگزاری و سازمان‌دهی سومین کنگره کمینترن، که در ۲۲ ژوئن ۱۹۲۲ اجلاس کرد، باشکوه‌تر از همیشه بود؛ تعداد بیشتری نماینده از احزاب بیشتری در اروپا و سایر جاها به کنگره آمده بودند و نمایندگی توده وسیع‌تری از اعضای حزب را برعهده داشتند. در فاصله میان کنگره‌های دوم و سوم کمینترن خود را به صورت سازمان بزرگی درآورد و از دو یا سه اتاق در کرم‌لین، که کارش را در ۱۹۱۹ آغاز کرده بود، به ساختمان بزرگ سفارتخانه پیشین آلمان منتقل شد. همچنین هتلی نیز برای پذیرایی از نمایندگان کشورهای دیگر به دست آورد، اگرچه بنا بر گفته یک مسافر انگلیسی این هتل «در وضع اسفباری بود و موش در آن لانه کرده بود». در همان مدت، چنان که زینوویف با غرور تمام به کنگره گزارش داد، کمیته اجرائی کمینترن سی و یک جلسه تشکیل داده بود؛ برای رسیدگی به کارهای فوری‌تر این کمیته یک هیأت داخلی هفت‌نفره نیز تشکیل داده بود، که کار آن به ویژه هدایت فعالیت‌های سری و غیرقانونی بود. اما به رغم این نشانه‌های ظاهری پیشرفت، حالت بیداری و خودداری کنگره سوم با خوش‌بینی انقلابی ۱۹۲۰ تضاد غریبی داشت. سه ماه پیش‌تر، هنگامی که دعوتنامه‌های کنگره فرستاده می‌شد، زینوویف در مقاله‌ای با عنوان «پیش از سومین کنگره بین‌الملل کمونیستی» اذعان کرده بود که «به سبب شرایط گوناگون آهنگ انقلاب پرولتاریایی جهانی قدری کند شده است». تروتسکی، که نخستین گزارش را درباره «بحران اقتصادی و وظایف تازه بین‌الملل» به کنگره ارائه کرد، گفت که بورژوازی از روزهای خطرناک ۱۹۱۹ تاکنون اعتماد

2. T. Bell, *Pioneering Days* (1941), p. 214.

3. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 151, 1045.

4. *Kommunistisches Internatsional*, No. 16 (31 March 1921), col. 3481.

۵. این گزارش به دو صورت در دست است - یکی به صورتی که به کنگره داده شد (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 48-90) دیگری به صورتی که بعدها

به نفس خود را بازیافته و موج انقلاب فرونشسته است. درست است که ثبات ظاهری سرمایه‌داری وهمی بیش نیست. با توجه به پرسش کهن «۱۸۴۷ یا ۱۸۳۹؟»، تروتسکی به دقت توضیح می‌دهد که اوضاع کنونی با اوضاع بعد از ۱۸۴۸، یعنی زمانی که سرمایه‌داری بورژوایی وارد دوره گسترش تازه‌ای شده بود، شباهت واقعی ندارد. سرمایه‌داری در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ ضربه کاری خورده است؛ کش‌مکش‌های میان قدرت‌های سرمایه‌داری در حال افزایش است؛ و پیروزی انقلاب حتمی است. با این همه کارگران شکست خورده و به موضع تدافعی رانده شده‌اند. تروتسکی چنین نتیجه می‌گیرد:

وضع کنونی در زمان سومین کنگره بین‌الملل کمونیستی مانند زمان نخستین و دومین کنگره نیست. در آن زمان ما چشم‌انداز وسیع را معین و خط کلی را ترسیم کردیم و گفتیم: «روی این خط و زیر این نشانه پرولتاریا را جلب و جهان را تسخیر کن». آیا این [دستور] هنوز هم درست است؟ کاملاً. در این مقیاس بزرگ، این [دستور] هنوز هم کاملاً درست است. منتها ما فراز و نشیب‌های خط را روشن نکرده بودیم، و اکنون به این [فراز و نشیب]‌ها واقف شده‌ایم. به واسطه شکست‌ها و نومیدشدن‌های خود به این‌ها واقف شده‌ایم، و نیز به واسطه دادن قربانی‌ها و برداشتن گام‌های خطا، که در همه کشورها پیش آمده است - و در این‌جا، روسیه، به مقدار زیاد. اکنون برای نخستین بار ما می‌بینیم و احساس می‌کنیم که چندان به هدف خود، به تسخیر قدرت، به انقلاب جهانی، نزدیک نیستیم. در آن زمان، در

→

تروتسکی آن‌را چاپ کرد (*Pyat' Let Komintern* (n.d. [1925]), pp. 138-86)، روایت دوم کامل‌تر است، ولی برخی بندها از آن حذف شده است، از جمله پیش‌بینی معروف جنگ میان ایالات متحده و بریتانیای کبیر «در سال ۱۹۲۳ یا ۱۹۲۴» (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 86); پیش از پایان کنگره تروتسکی از ذکر این «تاریخ ملعون» متأسف بود و می‌گفت که آن را «فقط از باب مثال» آورده است (*ibid.*, p. 132).

۱۹۱۹، به خودمان می‌گفتیم: «تا چند ماه دیگر»؛ امروز می‌گوییم: «شاید تا چند سال دیگر».^۶

در یکی از مراحل بعدی کنگره، لنین «نتیجه‌گیری نهایی» خود را به این صورت ثبت می‌کند:

بروز انقلاب جهانی که ما آن را پیش‌بینی کردیم در حال پیشرفت است. اما این پیشرفت روی آن خط مستقیمی که ما انتظار داشتیم صورت نمی‌گیرد. با يك نگاه آشکار می‌شود که پس از صلح، هر قدر هم که [این صلح] بد باشد، ما نتوانسته‌ایم در سایر کشورهای سرمایه‌داری انقلاب راه بیندازیم، هر چند چنان که می‌دانیم نشانه‌های انقلاب بارز و فراوان بود... اکنون چیزی که مهم است عبارت است از تدارك اساسی انقلاب و بررسی عمیق ظهور منجز آن در کشورهای اصلی سرمایه‌داری.^۷

قطعه‌نامه کنگره تا می‌تواند تلاش می‌کند که از تشخیص نویدکننده وضع ذره‌ای اسباب امیدواری هم بیرون بکشد:

فقط بلاهت خرده‌بورژوازی می‌تواند ریزش برنامه بین‌الملل کمونیستی را از این واقعیت نتیجه بگیرد که پرولتاریای اروپا در زمان جنگ یا بلافاصله پس از آن بورژوازی را برنینداخته است. تعیین خط‌مشی بین‌الملل کمونیستی برای انقلاب پرولتاریایی به معنای تثبیت انقلاب در تاریخ‌های معین تقویم یا اجبار به صورت دادن انقلاب به‌طور مکانیکی در يك زمان معین نیست. انقلاب همیشه نبردی بوده است میان اشکال زنده بر پایه‌های تاریخی معین، و هنوز هم چنین است. از بین رفتن تعادل سرمایه‌داری در مقیاس جهانی بر اثر جنگ، شرایط مساعدی برای نیروی اساسی انقلاب - پرولتاریا - فراهم می‌سازد. همه تلاش‌های بین‌الملل

6. *ibid.*, pp. 89-90.

7. *ibid.*, p. 749; Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 452.

کمونیستی منصرف به این بوده و هست که حد اعلاى استفاده را از این وضع بکند.^۸

شکست «اقدام مارس» در آلمان در رسیدن به این تشخیص تازه نقش مهمی داشت، و بحث درباره این اقدام مقدار زیادی از وقت کنگره را گرفت. در بحث از گزارش کمیته اجرایی کمینترن و «تاکتیک‌های بین‌الملل کمونیستی» این موضوع بر سایر موضوعات غالب بود. سخنگویان اصلی هیأت نمایندگی روسیه رادک و تروتسکی بودند؛ ولی تقریباً همه نمایندگان آلمانی (به اضافه چند نماینده از کشورهای دیگر) در سخنان خود فضای اتهام‌بستن به یکدیگر را، که معمولاً ملازم عقب‌نشینی سیاسی است، تشدید کردند. در این بحث دو مسأله ظریف برای رهبران کمینترن پیش آمد. اولاً، می‌بایست عهده کمیته اجرایی کمینترن را از هرگونه تقصیری در قضیه «اقدام مارس» بری کنند. این کار نسبتاً آسان بود؛ احساس دسته‌جمعی نمایندگان آلمان هرچه بود، فقط کلارا زتکین اشاره شومی به مسؤولیت «نمایندگان اجرایی» کرد. ۱۰ ثانیاً، لازم بود که، بدون دست‌کم‌گرفتن نافرمانی پل‌لوی، سیاست «تعرض انقلابی»، که طرفدارانش لوی را از حزب بیرون رانده بودند، محکوم شود. این کار دشوارتر از آب درآمد؛ زیرا در عین حال که هیچ‌کس - حتی کلارا زتکین که همراه لوی از کمیته مرکزی استعفا داده بود - از رفتار بعدی لوی دفاع نکرد، یا منکر عادلانه بودن اخراج او از حزب نشد، احساس غالب این بود که

8. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 178; (Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale (n.d.), i, 108) پیش‌نویس این قطعنامه لحن بدبینانه‌تری داشته ولی بر اثر اعتراض «چپ‌روان» هیأت‌های نمایندگی آلمان و مجارستان اصلاح شده است.

۹. زینوویف در گزارش عمومی خود اشاره مختصری به این موضوع می‌کند و بحث درباره آن را به گزارش رادک درباره تاکتیک احاله می‌دهد. این مسلماً نتیجه تصمیم حزبی بوده است و نشان می‌دهد که زینوویف شخصاً مورد اتهام بوده و نمی‌توانسته است سخنگوی مناسبی باشد. بلاکون فقط در یک مورد به عنوان اخطار نظامنامه‌ای سخن گفت و خود را در ردیف «به اصطلاح چپ» قرار داد (*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 650-1).

۱۰. نگاه کنید به ص ۴۰۷ بالا.

سیاستی که اکنون کمینترن از آن دفاع می‌کند با سیاستی که پیش‌تر در حزب کمونیست آلمان از آن دفاع می‌کرد هیچ‌فرقی ندارد. ۱۱ قطعنامه‌ای که به اتفاق آرا در کنگره به تصویب رسید آگاهی از این شرمندگی‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. قطعنامه با این حکم قطعی آغاز می‌شود که اقدام مارس «به واسطه حمله حکومت آلمان به پرولتاریای آلمان مرکزی بر حزب کمونیست آلمان تحمیل شد». با این حکم هرآنچه پیش از ۱۷ مارس میان بلاکون و کمیته مرکزی گذشته بود کنار گذاشته شد. قطعنامه سپس به «سلسله اشتباهات»ی که حزب مرتکب شده بود اشاره می‌کند، و مهم‌ترین آن‌ها را این می‌داند که «ماهیت تدافعی مبارزه مورد تأکید کافی قرار نگرفته بود و دعوت به تعرض به دشمنان بی‌رحم پرولتاریا فرصت داد تا حزب کمونیست آلمان را نزد پرولتاریا به تحریک به «پوچ» متهم کنند». اقدام مارس نشانه «گامی به پیش» بود - که چیزی جز تعریف توخالی نبود. اما در آینده حزب کمونیست آلمان باید «با دقت به واقعیات و نظریات حاکی از دشواری تعرض گوش دهد، و اعتبار براهین مخالف تعرض را به دقت بسنجد و سپس اقدام کند». ۱۲.

این هتبه‌نشینی که در کنگره سوم اعلام شد در زمینه‌ای که پیش از آن «مسأله ملی و مستعمراتی» نام داشت ولی اکنون بیشتر «مسأله شرق» نامیده می‌شد نیز به همان اندازه آشکار و باعث نگرانی بود. در احزاب در حال رشد اروپای غربی و مرکزی ملل شرق چندان مورد توجه نبودند. برای حزب کمونیست بریتانیا، و تا حدی برای حزب کمونیست فرانسه نیز، این ملل صراحتاً اسباب شرمندگی به‌شمار می‌رفتند. بنابراین جای شگفتی نیست که، به رغم تلاش لنین در کنگره دوم، سیاست کمینترن

۱۱. پس از کنگره لنین اذعان کرد که «تا زمانی که اشتباهات لوی به عنوان واکنش در برابر یک سلسله اشتباه از جانب کمونیست‌های چپ قابل توضیح بود، دفاع از او ضرورت داشت، به ویژه در مارس ۱۹۲۱ در آلمان» (Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 8) در کنگره بعدی کمینترن روت فیشر به نحو قابل‌قبولی شکایت کرد که «سومین کنگره جهانی در مورد نظریات پل لوی موضع روشنی اتخاذ نکرد و نتوانست انتقاد خود را از اقدام مارکس به نحوی مطرح کند که این تصور پیش نیاید که پل لوی فقط به دلایل انضباطی کنار گذاشته شده است» (*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 80).

12. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 194.

در این مورد همچنان حاکی از نوعی تصنع و مصلحت‌اندیشی آشکار است. هدف نخستین خلق‌های مشرق‌زمین در باکو، در سپتامبر ۱۹۲۰، عبارت بود از سازمان‌دادن مبارزه با امپریالیسم انگلیس، نه امپریالیسم به‌طور کلی. ماجرای انورپاشا نشان داده بود که این تمایز - دست کم از نظر زینوویف - تا چه اندازه واقعیت دارد. از کنگره باکو تا کنگره سوم کمیترن فقط نه ماه فاصله بود. اما در این فاصله امضای موافقتنامه بریتانیا و شوروی تبلیغات آشکار برضد امپریالیسم انگلیس را غیرمقدور ساخته بود. پیمان‌های شوروی با ایران و ترکیه نیز به همین ترتیب جلو تبلیغات کمونیستی را می‌گرفت، مبادا باعث رنجش دولت‌های ایران و ترکیه شود. در هیچ‌کجای مشرق‌زمین کمونیسم پیشرفت‌نمایی نکرده بود. در گزارش بسیار مفصل زینوویف درباره کار کمیته اجرائی کمیترن در سال گذشته، که شصت صفحه چاپی را در سوابق کنگره دربر می‌گیرد، در این باره فقط سه جمله معنی‌دار دیده می‌شود:

در شرق نزدیک شورای تبلیغات که به دست کنگره باکو تأسیس شد سرگرم کار است. اما از لحاظ سازمان، هنوز کار زیادی باید انجام گیرد. در شرق دور نیز وضع از همین قرار است. ۱۲.

مسائلی که سال گذشته با آن حرارت مورد بحث و مناظره قرار گرفته بود در جلسه شتابزده‌ای در آخرین بعد از ظهر کنگره مطرح شد و نمایندگان کشورهای آسیایی یکی پس از دیگری هرکدام در ظرف پنج دقیقه نظریات و آمال خود را بیان کردند. نمایندگان سه جمهوری نو بنیاد ماورای قفقاز به خود تبریک گفتند که توانسته‌اند به هدف خود برسند، و اشاره‌ای هم به خطر امپریالیسم ترکیه کردند؛ نماینده ترک آشکارا به کمال حمله کرد. نمایندگان چینی و کره‌ای و ژاپنی غالباً به محکوم کردن امپریالیسم ژاپن پرداختند. امپریالیسم انگلیس، که نقش برجسته

13. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 211;

تنها اشاره‌ای که در قطعنامه‌های کنگره به «کشورهای شرق نزدیک و شرق دور» شده است به همین اندازه کوتاه و رسمی است
(*Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 165).

۱۹۲۰ را از دست داده بود، فقط موضوع سخنان نمایندگان ایرانی و ترکستانی بود. هیچ‌کدام از رهبران شناخته‌شده کمینترن، هیچ‌یک از اعضای هیأت نمایندگی شوروی، در این بحث وارد نشدند. فقط رای، نماینده هندی با توجه به قوت و دامنه بحث سال گذشته به خود جرأت داد که این سمبل‌کاری را «فرصت‌طلبی محض» و «در خور کنگره بین‌الملل دوم» بنامد، و برضد بی‌اعتنایی آشکار نمایندگان اروپا و امریکا به این مسأله اعتراض کند. ۱۴ روشن به نظر می‌رسید که از لحاظ کمینترن انقلاب در میان ملل آسیا هرگز در حد خود هدف نبوده است. کنگره سوم شور و حرارت این انقلاب را کاهش داد و آن را مهار کرد.

تغییر جبهه در کنگره سوم البته تغییر تاکتیک را هم لازم آورد. از زمان کنگره دوم سیاست کمینترن عبارت بود از این که هر جا اصول عقیدتی یا انضباطی حزب در مخاطره بیفتد، حزب را بدون دغدغه خاطر منشعب کند. این در حقیقت جوهر شرایط بیست و یک‌گانه بود. به این دلیل بود که راکوشی پس از آن که حزب سوسیالیست ایتالیا را در لگهورن منشعب ساخت، در برلن نیز بر اخراج پل لوی اصرار ورزید، و به گفته زتکین اعلام کرد که «آنچه برای کمینترن ارزش دارد یک حزب توده‌ای نیست، بلکه یک حزب کوچک و خالص است»، و حزب کمونیست «بسیار پیش از اندازه بزرگ شده است». ۱۵ حتی لنین در کنگره این نکته مورد علاقه خود را تکرار کرد که حزب بلشویک در زمان انقلاب فوریه حزب بسیار کوچکی بوده است. ۱۶ اما در این ایام دیگر جهت جریان عوض شده بود. کنگره هاله توفیق درخشانی بود، زیرا که یک انشعاب عقیدتی در حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان صورت داد و در عین حال یک حزب کمونیست توده‌ای هم به وجود آورد. اما این توفیق در جاهای دیگر تکرار نشد، و امیدی هم به تکرار آن نمی‌رفت. در فرانسه، حزب تازه کمونیست از لحاظ تعداد اعضا ضعیف‌تر از سلف سوسیالیست خود بود؛ در ایتالیا، حزب کمونیست چیزی جز ریشه برجامانده حزب سوسیالیست نبود. در آلمان انشعاب تازه‌ای که در رهبری پیش آمد حزب را در آستانه اقدام مارس ضعیف کرده بود. اگر به نظر می‌رسید که کنگره دوم کیفیت را برتر از کمیت قرار داده است به این دلیل بود که تصور می‌کرد هرگاه

14. *ibid.*, p. 1018.

15. *ibid.*, p. 289.

16. *Lenin, Sochineniya*, xxvi, 439.

کیفیت تأمین شد کمیت نیز در پی آن خواهد آمد: همین که احزاب برضد رهبران بی‌ایمان و رفورمیست انشعاب کردند، توده‌ها به سوی رهبری تازه و تصفیه شده روی خواهند آورد. این انتظار برآورده نشده بود. در کنگره سوم برای نخستین بار نگرانی طنین انداخت. به نظر می‌رسید که حتی خود زینوویف هم تغییر عقیده داده است، زیرا که فریاد کشید:

در هیچ صورتی نمی‌توانیم انشعاب دیگری در صفوف حزب کمونیست آلمان داشته باشیم. من واقعاً مطمئن نیستم که حزب ما بتواند انشعاب دیگری را تحمل کند.^{۱۷}

به احزاب بریتانیا و آمریکا هشدار داده شد که «مرگ و زندگی آن‌ها بسته به این است که فرقه (سکت) نباشند». به‌ویژه حزب بریتانیا از این جهت مورد توبیخ قرار گرفت که در اعتصاب معدنکاران نتوانسته است نقش مؤثری بازی کند، و به آن تذکر داده شد که کوچک بودن حزب باعث افتخار نیست.^{۱۸} قطعنامه کنگره در این باره می‌گوید که «نخستین وظیفه حزب کمونیست انگلیس این است که یک حزب توده‌ای بشود».^{۱۹} فقط حزب کارگران کمونیست آلمان بود که همچنان احزاب کمونیست توده‌ای را «لاف عظیم» می‌نامید و آن‌ها را برای اقدام انقلابی جدی بی‌فایده می‌دانست و می‌گفت که این‌گونه احزاب فقط «برای تظاهرات فرمایشی به نفع روسیه شوروی در روزهای یکشنبه و تعطیلات خوب‌اند».^{۲۰} قطعنامه کنگره درباره تاکتیک این دیدگاه تازه را با تأکید و با عباراتی بیان می‌کند که اگرچه از لحاظ نظری تازگی ندارد، نشان می‌دهد که از کنگره دوم تاکنون تغییرات مهمی از لحاظ محل تأکید پیش آمده است:

به دست آوردن نفوذ انحصاری در اکثریت طبقه کارگر، کشاندن فعال‌ترین بخش آن به میدان مبارزه فوری، در لحظه حاضر مهم‌ترین وظیفه بین‌الملل کمونیستی است.... بین‌الملل

17. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 628.

18. *ibid.*, pp. 208, 624, 654-5.

19. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 184.

20. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 223.

کمونیستی از نخستین روز تأسیس خود به روشنی و بدون ابهام این نکته را وظیفه خود دانسته است که از به وجود آوردن فرقه‌های کمونیستی کوچک که می‌کوشند فقط از طریق تهییج و تبلیغ در طبقه کارگر نفوذ کنند خودداری کند، [و در عوض] مستقیماً در مبارزه طبقه کارگر شرکت جوید، و در این مبارزه رهبری کمونیستی را برقرار سازد، و در روند مبارزه احزاب کمونیست بزرگ توده‌ای، انقلابی به وجود آورد.

اکنون «احزاب سوسیال‌دموکرات و مرکزی» هستند که می‌کوشند پرولتاریا را منسحب کنند:

احزاب کمونیست روند وحدت بخشیدن به پرولتاریا را بر پایه مبارزه در راه منافع آن برعهده گرفته‌اند؛ و از [سرچشمه] آگاهی بر این نقش خود نیروی تازه‌ای می‌گیرند.^{۲۱}

از لحاظ نظری، تغییر سیاست از انشعاب به اتحاد به‌کار بستن همان اصلی بود که لنین بیست سال پیش در «ایسکرا» بیان کرده بود: «پیش‌از متحد شدن و برای متحد شدن، باید اول خط فاصل قاطع و روشنی بکشیم.»^{۲۲} در عمل، از آن‌جا که انشعاب به اتحاد نینجامیده بود، کاربرد این اصل به معنای انتقال از تاکتیک‌های تعرضی به تاکتیک‌های تدافعی بود، یعنی عقب‌نشینی موقت به جهان سازش‌ها و مصلحت‌اندیشی‌هایی که در عین حال خصلت سیاست شوروی در زمان نپ نیز جز این نبود.

اما تا زمانی که تقریباً در همه‌جا کشاندن طبقه کارگر به احزاب کمونیست آرمان دوردستی بود، راه‌های غیرمستقیم اعمال نفوذ نیز می‌بایست آزموده شود. اگر از امید انقلاب فوری دست شسته و کار عمده احزاب کمونیست را تا روز انقلاب دفاع سرسختانه در مقابل «تعرض سرمایه» شناخته باشند، پس همکاری با سایر احزاب کارگری نیز لازم می‌آید. به این دلیل خشکی انضباط در درون احزاب کمونیست به جای

21. *Kommunisticheski Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 188-9.

۲۲. نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۳.

خود باقی ماند، اما مدارا با احزاب غیرکمونیسست یا کمونیسست‌های غیر درست‌کیش ادامه و گسترش یافت. نه‌تنها نمایندگان حزب کارگران کمونیسست آلمان به رغم اعتراضات حزب کمونیسست آلمان بار دیگر به کنگره راه یافتند (اگرچه بدون حق رأی) ۲۲، بلکه حزب سوسیالیست ایتالیا نیز نمایندگانی به کنگره فرستاد، و حال آن‌که به گفته یکی از نمایندگان حزب کمونیسست ایتالیا «در رهبری آن کسانی وجود دارند که از امثال توماس و شاید من چندان بهتر نیستند». ۲۲ اما این‌گونه گذشت‌ها در چارچوب کمیترن کافی نبود، و در واقع بیموده از کار درآمد. توده کارگران در مهم‌ترین کشورهای صنعتی در احزابی سازمان یافتند که همچنان از هرگونه همکاری با کمیترن خودداری می‌کردند؛ دست یافتن به آن‌ها و همکاری با آن‌ها برای پس‌زدن «تعرض سرمایه» مستلزم سازش‌های وسیع‌تری بود. رادک، که شش ماه پیش در نوشتن «نامه سرگشاده» به حزب کمونیسست آلمان با لوی همکاری کرده بود، و پیشنهاد داده بود که حزب کمونیسست با همه احزاب چپ آلمان، از جمله حزب دموکرات و حزب سوسیال دموکرات مستقل، مشترکاً اقدام کند، اکنون این شعار را پیش می‌کشد: «پیش از هر چیز، و به هر وسیله‌ای، به سوی توده‌ها». ۲۵ این دستور تازه‌ای نبود. یک سال پیش کنگره دوم این شعارها را اعلام کرده بود: «در میان توده‌ها نفوذ کنید» و «با توده‌ها رابطه نزدیک‌تر داشته باشید». ۲۶ ولی اکنون شعار رادک به عنوان شعار اصلی کنگره مورد استقبال قرار گرفت. شاید فقط به این دلیل که لوی مفضوب بود و درپیش‌گرفتن سیاستی که با نام بی‌اعتبارشده او مربوط می‌شد به زودی مقدور نبود، سیاست جبهه متحد را نتوانستند در کنگره سوم اعلام کنند. این کار شش ماه بعد صورت گرفت.

۲۳. اعتراض لوی به ادامه مدارا با حزب کارگران کمونیسست آلمان در ژانویه ۱۹۲۱ از طرف کمیته اجرائی کمیترن رد شده بود (*Kommunistischeski* Internatsional, No. 16 (31 March 1921), cols. 3791-2) این حزب سرانجام در سپتامبر ۱۹۲۱ از عضویت کمیترن کنار گذاشته شد.

24. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 356.

25. *ibid.*, p. 480.

26. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 95.

این که رهبران کمینترن در کنگره سوم صادقانه می‌خواستند تاکتیک‌های خود را طوری تغییر دهند که همپشتی توده‌ها را به دست آورند، جای تردید ندارد. ولی آن‌ها این نکته را دریافتند که برای توفیق این سیاست چه شرایطی لازم است؛ و شاید حاضر به قبول آن شرایط هم نبودند. هر اقدام جدی برای برپا کردن احزاب کمونیست توده‌ای در اروپا و در جهان انگلیسی‌زبان، و به‌کار بردن این احزاب به صورت نیزه‌ای برای نفوذ در سایر احزاب چپ، لازم می‌آورد که مرکز فرماندهی کمینترن نه‌تنها در اصول عقیدتی خود سخت نگیرد، بلکه قید و بندهای انضباطی را هم تخفیف دهد، و به احزاب کشورها و رهبران آن‌ها در تعیین سیاست و تاکتیک‌های متناسب با اوضاع محلی - که در مسکو به خوبی یا به‌زودی شناخته نمی‌شد - اختیار بسیار بیشتری بدهد. با این حال در لحظه‌ای که کنگره از یک طرف سیاست‌های توده‌پسندی را توصیه می‌کرد که عدم مرکزیت اقتدار کمینترن لازمه آن‌ها بود، از طرف دیگر قید و بندهای سازمان و انضباط را نیز، که ناگزیر باعث مرکزیت بیشتر می‌شد، تقویت می‌کرد. در یک قطعنامه بسیار مفصل درباره «ساختار تشکیلاتی احزاب کمونیست، روش‌ها و مضامین کار آن‌ها» همراه با قطعنامه کوتاهی درباره «سازمان بین‌المللی کمونیستی»^{۲۷} کوشش شده است که وظایف و تعهدات کمینترن و احزاب عضو آن با ذکر تمام جزئیات تعریف شود. قطعنامه اصلی بر انضباط و اطاعت احزاب کشورها و اعضا و مطبوعات آن‌ها از اقتدار مرکزی اصرار می‌ورزد و می‌گوید که همه اعضای حزب وظیفه دارند به فعالیت حزبی بپردازند. اعضای حزب باید «در مجامع علنی همیشه به صورت اعضای یک سازمان رزمنده رفتار کنند». اهمیت کار مخفی احزاب از نو مورد تأکید قرار می‌گیرد، و همین برهان است که برای توجیه اطاعت از اقتدار مرکزی مورد استناد قرار می‌گیرد، چنان که لنین نیز در نخستین روزهای مبارزه حزبی به همین برهان استناد می‌کرد.^{۲۸} کمیته‌های احزاب کشورها نه‌تنها در مقابل

۲۷. قطعنامه اصلی در این نشریه‌ها چاپ شده است:

Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh (1933), pp. 201-25.

Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1921), pp. 986-9, 1043.

۲۸. پیش‌نویس اصلی بند مربوط به فعالیت‌های حزبی «غیرقانونی» در متن نهایی قطعنامه قدری رقیق‌تر شد، برای آن که، به گفته سخنگوی کمیته اجرائی

کنگره‌های خود بلکه در مقابل کمیته اجرائی کمینترن نیز مسؤول شناخته شدند - و این همان قاعده «اطاعت دوگانه» است که در سازمان شوروی دیده‌ایم. ۲۹ در این تعارض بالقوه میان دو مرجع اطاعت، احتمال غالب این است که در درازمدت برد با ارگان مرکزی تنگ‌بافتی باشد که منابع مالی کافی در اختیار دارد و اقتدار گهگاهی کنگره سالانه حزب بی‌اثر شود. این همان قطعنامه‌ای است که بیش از یک سال بعد، در کنگره چهارم، لنین به آن حمله کرد و آن را «کمابیش تماماً روسی، یعنی یکسره مأخوذ از شرایط روسیه» نامید، و گفت که این قطعنامه «ورق مرده»‌ای بیش نیست، زیرا که از خارجیان نمی‌توان انتظار داشت مضامین آن را بفهمند و اجرا کنند. ۳۰ با این حال قطعنامه تماماً در کنگره سوم به اتفاق آرا تصویب شد و به طرز عجیبی در تعارض با آرزوی ایجاد احزاب کمونیست توده‌ای در کشورهای غربی قرار گرفت.

جزئیات مربوط به سازمان کمینترن در قطعنامه ضمیمه قید شده. تعداد اعضای کمیته اجرائی افزایش یافت؛ حزب روسیه همچنان پنج نماینده داشت، احزاب بزرگ دیگر هرکدام دو نماینده داشتند، و احزاب کوچک‌تر هرکدام یک نماینده. این افزایش طبعاً اهمیت هیأت هفت نفره درونی را بیشتر ساخت، و این هیأت برای نخستین بار به رسمیت شناخته شد. درباره این مسأله که آیا کمیته اجرائی کمینترن می‌تواند هر عضو حزبی را در این هیأت منصوب کند یا این انتصاب به اعضای خود کمیته محدود می‌شود اختلاف شدیدی پیش آمد. اکثریت بزرگی به نامحدود بودن حق انتصاب رأی داد، و بدین ترتیب اقتدار گروه فرمانروای درون کمیته اجرائی باز هم بیشتر شد. ۳۱ در اجرای سیاست فعالیت بیشتر در برخورد با توده‌ها چنین اعلام شد که نشریه رسمی کمینترن، «کامونیستیچسکیئی

کمینترن در کنگره «زیاد از دولت‌های بورژوایی جانبداری نشده باشد».

(*Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1042);

اما جای تردید است که تنها دلیل مخالفت با صورت اصلی قطعنامه همین بوده باشد.

۲۹. نگاه کنید به جلد اول، صص ۲-۲۶۶.

30. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 354-5.

31. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1044.

اینترناتسیونال»، که به صورت مجله نامرتبی به چهار زبان درمی‌آمد، از آن پس مرتباً به‌طور ماهانه منتشر شود - این هدف در واقع تا ۱۹۲۵ حاصل نشد - و نشریه هفتگی مردم‌پسندتری نیز با عنوان «اینترناتسیوناله پرسه-کورسپوندنتس» (با عنوان مخفف «اینپرکور») به زبان‌های آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی انتشار یابد. ۲۲ در فوریه ۱۹۲۲ گام تازه‌ای برداشته شد، به این معنی که جلسه «وسیع»ی برای کمیته اجرایی کمینترن ترتیب داده شد، که نمایندگان تازه‌ای از احزاب مهم به آن دعوت شدند. این آزمایش در ژوئن ۱۹۲۲ تکرار شد، و دو ماه بعد زینوویف اعلام کرد که این جلسات «وسیع»، که در حکم نوعی «کنگره کوچک» بود، سالی دو بار تشکیل خواهد شد. ۴۷ کنگره‌های کامل کمینترن سالی یک بار برپا می‌شد، ولی پس از ۱۹۲۲ فواصل آن‌ها نامرتب شد؛ جلسات عادی کمیته اجرایی کمینترن ظاهراً موقوف شد. اکنون دو ارگان فعال کمینترن عبارت بودند از هیأت رئیسه («پرزیدیوم») و کمیته اجرایی وسیع.

اما تعابیر ضمنی این عقب‌نشینی در طرز دید کمینترن، و مخصوصاً در طرز دید رهبران روس آن، بسیار وسیع‌تر از دامنه مسائل ساختاری و سازمانی بود. این عقب‌نشینی مشکلی را که از آغاز در سیاست دوگانه نهفته بود برجسته ساخت - یعنی سیاستی که در عین حال می‌کوشید هم دشمنی کارگران جهان را برضد دولت‌های سرمایه‌داری برانگیزد و هم از اختلاف‌ها و رقابت‌های میان خود دولت‌های سرمایه‌داری بهره‌برداری کند. هر دو عامل - دشمنی کارگران با سرمایه‌داری و اختلافات داخلی جهان سرمایه‌داری - در جان به در بردن رژیم شوروی از جنگ داخلی سهیم بودند. سیاست شوروی نمی‌توانست از هیچ‌کدام غافل شود. با این حال، سازش دادن مسیرهای عملی که به حکم این دو عامل در پیش گرفته می‌شد گاه دشوار بود. به نظر می‌رسید که عامل اول پشتیبانی بلاشرط از کارگران را در مقابل سرمایه‌داران لازم می‌آورد، و عامل دوم

→

زینوویف، بوخارین، هکرت، رادک، بلاکون، و سودارین (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), col. 4756) با تصویبنامه ۲۶ اوت ۱۹۲۱ این هیأت «پرزیدیوم» نامیده شد (ibid., col. 4, 758).

32. ibid., No. 18 (8 October 1921), cols. 4756-7.

33. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 22 (13 September 1922), col. 5689.

پشتیبانی از يك قدرت سرمایه‌داری را در مقابل دیگری. اما هر نقشه‌ای برای تأثیرکردن در روش یا عمل دولت‌های سرمایه‌داری از طریق غیر از تلاش برای برانداختن آن‌ها، در تعارض بالقوه با معتقدات بلشویکی قرار می‌گرفت. در کنگره هاله مارتوف این مشکل را به عبارت کوتاه و رسایی بیان کرده بود:

بلشویک‌ها که بقای قدرت خود را یگانه ضامن توفیق انقلاب جهانی می‌بینند، بدین ترتیب مجبورند همه وسایل را برانگیزند، حتی وسایل مبهم و مشکوک را، تا قدرت خود را حفظ کنند، بدون توجه به اثر آن‌ها بر روز انقلاب جهانی.^{۳۴}

در جریان کنگره سوم دوبار این اشاره ناگوار شنیده شد - و با شتاب کنار زده شد - که میان منافع ج ش ف س ر و منافع کمینترن یا برخی از احزاب عضو آن تضاد ذاتی وجود دارد. سراتی مقاله‌ای در مطبوعات ایتالیا نوشت که زینوویف آن را به عنوان دلیل دشمنی او با کمینترن نقل کرد. در این مقاله سراتی اظهار تأسف می‌کند که چرا کمینترن باید زیر نظر «دولت انقلابی بزرگ»ی اجلاس کند که مجبور است «سیاست تدافعی و تعرضی خود را برضد سرمایه‌داری ملی و بین‌المللی اجرا کند». سراتی چنین ادامه می‌دهد:

سیاستی که با کمک‌کردن به جمهوری شوروی باید بدون چون و چرا به تمام پرولتاریا نیز کمک کند، ممکن است در عین حال با نیازهای تاکتیکی دولتی که در مرحله بحرانی

34. *USPD: Protokoll über die Verhandlungen des Ausserordentlichen Parteitag zu Halle* (n.d.), p. 213.

منتقدی در یکی از دیدارهای حزبی در دسامبر ۱۹۲۰ نکته دیگری را که در عین حال از همان باب است پیش کشید. در آن دیدار به شنوندگان خود تبریک گفت که دشمنی در میان قدرت‌های سرمایه‌داری افزایش یافته است، و این امنیت شوروی را تضمین می‌کند. آن منتقد پرسید که آیا این به معنای سیاست برانگیختن قدرت‌های سرمایه‌داری به جنگی نیست که در آن کارگران و دهقانان آن کشورها باید بجنگند و رنج بکشند؟ (Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 11).

انقلاب نهفته خود به سر می‌برد مطابقت نداشته باشد. ۲۵.

حزب کارگران کمونیست آلمان، که نمایندگان آن در کنگره نقش مخالفان منفور و بی‌قید و بند را بازی می‌کردند، پا را از این نیز پیش‌تر نهاد و خواهان «جدایی سیاسی و سازمانی بین‌الملل سوم از نظام سیاست‌دولتی روسیه» شد، و در این خصوص رسماً چنین اعلام کرد:

ما يك لحظه نیز فراموش نمی‌کنیم که حکومت شوروی برائت تأخیر انقلاب جهانی به چه مشکلاتی دچار شده است. ولی ما این خطر را هم می‌بینیم که از این مشکلات ممکن است نوعی تضاد ظاهری یا واقعی میان منافع پرولتاریای انقلابی جهان و منافع آنی روسیه شوروی برخیزد. ۲۶.

در کنگره برای پاسخ‌دادن به این اتهامات هیچ تلاش جدی صورت نگرفت و این تصور در بسیاری از اذهان برجا ماند که، بنابر اذعان دوستانه نماینده هلندی: «گویی روسیه دارد روند انقلابی را متوقف می‌کند». ۲۷. ادامه این انتقاد البته پاسخی لازم داشت؛ تروتسکی، که در این ایام فعال‌ترین مدافع سیاست رسمی بود، دادن این پاسخ را برعهده گرفت. موقع پاسخ کنگره بین‌الملل جوانان کمونیست بود، که بلافاصله پس از کنگره کمینترن تشکیل شد؛ ۲۸؛ قرعه فال به نام تروتسکی افتاد که از آنچه خود او آن را صراحتاً «استراتژی موقت عقب‌نشینی» تجویز شده از جانب کمینترن نامید، در چنین مجلس عیبجو و ناشکیبایی دفاع کند. تروتسکی گفت که «برخی از رفقای بی‌اندازه زیرک فرضیه‌ای پیش کشیده‌اند که برحسب آن تقصیر عمده «تمایل دست‌راستی» کنونی به گردن روس‌ها است، زیرا که روس‌ها اکنون وارد روابط بازرگانی با يك کشور غربی

35. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 159;

تروتسکی مطالبی از قول توراتی، رهبر جبهه راست در کنگره لکه‌ورن، نقل کرد، به این معنی که «روس‌ها شوراها و بین‌الملل کمونیستی را برای مصلحت خودشان و برای منافع خودشان اختراع کردند» (ibid., p. 397).

36. ibid., p. 224.

37. ibid., p. 799.

شده‌اند و سخت نگران‌اند که مبادا این روابط از انقلاب اروپا آسیب ببینند؛ سپس با طنز اضافه کرد که برخی از «این نظریه‌پردازان تحول تاریخی» حتی «وفاداری به روح مارکس را به جایی رسانده‌اند که برای این تمایل دست‌راستی در جستجوی مبانی اقتصادی نیز برآمده‌اند». تروتسکی پس از آن که بدین ترتیب برهان طرف مقابل را به افراطی‌ترین شکلی بیان می‌کند در ویران کردن منطقی آن با اشکال زیادی روبه‌رو نمی‌شود؛ زیرا که می‌تواند آن را در تقابل با اتهام متوازی و ظاهراً متضاد دیگری قرار دهد که می‌گفت حزب روسیه به دلایل سیاست ملی روسیه در قضیه اقدام مارس برای «تحریک انقلاب مصنوعی در آلمان اصرار ورزیده است». تروتسکی می‌گوید این نکته درست است، و همیشه درست بوده است، که استقرار «دیکتاتوری پیروزمند سوسیالیستی» در روسیه جز از طریق «انقلاب جهانی پرولتاریای بین‌المللی» مقدور نبود. اما درست به همین دلیل روسیه فقط می‌تواند به «بروز منطقی و درونی» انقلاب علاقه‌مند باشد، نه به تسریع یا تأخیر مصنوعی آن. این پاسخ منطقی را تروتسکی می‌توانست با رجوع به واقعیت‌های جاری تقویت کند: آن لحن احتیاط و خودداری که در کنگره سوم به سیاست کمینترن تزریق شده است، بدون شك با نفع آنی روسیه شوروی انطباق دارد، زیرا این کشور نیاز دارد که در نبرد سنگین و بی‌وقفه خود با محیط سرمایه‌داری نفسی تازه کند؛ اما این احتیاط و خودداری بر پایه نفع نهایی انقلاب جهانی نیز به همین اندازه توجیه‌پذیر است، زیرا، چنان که حوادث ثابت کرده‌اند، با تکنیک‌های شتابزده و ضربتی که در کنگره دوم تصور می‌شد به انقلاب جهانی نمی‌توان دست یافت. همبستگی متقابل امر انقلاب جهانی و امر حکومت شوروی يك بار دیگر اثبات می‌شود. تأخیر انقلاب جهانی که به سیاست عقب‌نشینی دولت شوروی منجر شده است عقب‌نشینی مشابهی را در سیاست کمینترن نیز لازم می‌آورد. وقتی که لحظه مساعد فرا رسید، هر دو می‌توانند پیش‌روی خود را با هم ادامه دهند. اما این برهان که از لحاظ نظری خدشه‌ناپذیر به نظر می‌رسید، وقتی که از زبان رهبران روس کمینترن برای احزاب کمونیست خارجی نقل می‌شد و از آن‌ها خواسته می‌شد که تاکتیک‌های خود را تابع خط‌مشی کلی و یکنواختی کنند که از مسکو تجویز می‌شد، ناگزیر

خودبینانه به نظر می‌رسید.

در این احوال کار اجرای شعار تازه «به‌سوی توده‌ها» به دست گرفته شد. تلاش برای درازکردن دست همکاری موقت به سوی سایر احزاب چپ رها نشد: در واقع این تلاش در سال بعد شدت گرفت. ولی اکنون مصلحت‌دید تازه و ظاهراً امیدبخش‌تری به صورت عوامل بین‌المللی خاصی که می‌توانستند برای توده مردم کشش داشته باشند به میدان آورده شدند. برخی از این عوامل را که از پیش وجود داشتند ممکن بود به زیر فرمان کمینترن درآورند؛ برخی دیگر زیر نظر کمینترن به وجود آمدند. مفهوم اساسی در هر دو مورد یکی بود. توده‌ها که نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند فوراً وارد احزاب کمونیست شوند یا خود را به تمام معتقدات و انضباط کمونیستی پایبند سازند، ممکن بود به سازمان‌های ثانوی هوادار کشانده شوند، و با این کار سهم غیرمستقیم خود را به امر انقلاب پرولتاریایی بپردازند.

مهم‌ترین و دورپروازترین سازمان ثانوی که اینک زیر نظر کمینترن تأسیس شد «بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری» بود، که معمولاً «پروترین» نامیده می‌شد. ۲۰ از زمان کنگره دوم کمینترن، «ژسوفپروف» ۲۱ سخت سرگرم پی‌ریزی یک بین‌الملل جدید بود. نخستین وظیفه آن عبارت بود از درآوردن اتحادیه‌های کارگری کشورهای اروپا از دست «ایفتو» (فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری) و آماده کردن آن‌ها برای پیوستن به «بین‌الملل سرخ» که قرار بود تأسیس شود. برای این منظور ژسوفپروف «دفتر تبلیغات»ی در چند کشور دائر کرد. به‌طور کلی به نظر نمی‌رسد که این دفترها چندان کاری از پیش برده باشند. دفتر بریتانیا ۲۲ تا آن اندازه فعال بود که دشمنی نیرومندترین رهبران اتحادیه‌های کارگری را به خود جلب کرد. ارگانی که جز موعظه همبستگی

۴۰. به آلمانی، این سازمان عموماً به نام: 'Die Rote Gewerkschaftsinternationale' شناخته می‌شد، و به انگلیسی به نام:

The Red International of Labour Unions (RILU)

۴۱. نگاه کنید به ص ۲۵۶ بالا.

۴۲. «دفتر بریتانیا» ظاهراً از پشتیبانی کمیته سرکارگران برخوردار بوده است؛ ریاست آن را تام من عهده‌دار بود

(J. T. Murphy, *Sew Horizons*, 1941, pp. 167-8)

با مسکو به‌جای آمستردام هیچ کاری نداشت، ناگزیر عناصر یاغی و ناراضی اتحادیه‌ها را به سوی خود می‌کشید؛ و این به خودی خود آن را در معرض اتهام تلاش برای ایجاد انشعاب در جنبش کارگری قرار می‌داد. در آلمان اتهام منشعب‌کردن اتحادیه‌های کارگری را در کنگرهٔ هاله با لحن بسیار تلخی به زینوویف و لوزوفسکی نسبت دادند. اما این‌گونه اتهامات در مسکو چندان تأثیری نداشت؛ آن‌جا همچنان فرض بر این بود که با گذشت زمان تمام جنبش تسخیر خواهد شد. روز ۹ ژانویهٔ ۱۹۲۲ کمیتهٔ اجرائی کمینترن تصمیم گرفت که در روز اول ماه مه کنفرانسی برای تأسیس بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری برپا کند. قرار شد دعوتنامهٔ این کنفرانس برای همهٔ اتحادیه‌های مخالف آمستردام فرستاده شود (همان‌طور که دعوتنامهٔ تأسیس کمینترن نیز برای همهٔ احزاب و گروه‌های مخالف بین‌الملل دوم فرستاده شد)؛ کمیتهٔ اجرائی کمینترن و ژسوفپروف مشترکاً این دعوتنامه را صادر کردند. ۲۲ اجلاس کنفرانس بعداً تا ژوئیهٔ ۱۹۲۱ به تعویق افتاد تا با سومین کنگرهٔ کمینترن همزمان شود. در این فاصله، لوزوفسکی با اغتنام فرصت از چهارمین کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه در مهٔ ۱۹۲۱ نطق مفصلی در پشتیبانی از طرح این بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری ایراد کرد، و در این نطق مدعی شد که اتحادیه‌هایی با ۱۴،۰۰۰،۰۰۰ کارگر به ژسوفپروف پیوسته‌اند؛ کنگره نیز قطعنامه‌ای مناسب این نطق صادر کرد. مضمون هر دو عبارت بود از مبارزه برای تسلط یافتن بر جنبش بین‌المللی کارگران، زیر شعار «مسکو یا آمستردام؟» ۲۲ این شاید عالی‌ترین مرحلهٔ اطمینان کمینترن بود به اجرای نقشهٔ مهارکردن جنبش اتحادیه‌ای به‌گرد مرکز تازه‌ای در مسکو. در جریان کنگره، در میان شور و شغف عمومی اعلام شد که یکی از نمایندگان يك حلقهٔ طلا «برای کارگران اعتصابی انگلستان» اهدا کرده است (زمان نخستین اعتصاب بزرگ معدنکاران ذغال پس از جنگ بود)؛ کنگره رأی داد که از محل اعتبارات شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسر روسیه مبلغ ۲۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی برای معدنکاران انگلستان

43. *Kommunisticheskiĭ Internatsional*, No. 16 (31 March 1921), cols. 3734-40, 3787.

44. *Chetvertyĭ Vserossiiskii S'ezd Professional'nykh Soyuzov* (1921), i (Plenumy), 80-94, 110-14.

فرستاده شود. ۲۵ در سومین کنگره کمینترن يك ماه بعد، زینوویف يك بار دیگر به «ایفتو» حمله کرد و آن را «آخرین سنگر بورژوازی بین‌المللی» نامید، و اعلام داشت که وظایف کنگره آینده «پروفینترن» عبارت است از: «بهتر سازمان دادن مبارزه برضد بین‌الملل زرد آمستردام»، «روشن کردن روابط میان اتحادیه‌های کارگری و احزاب انقلابی در هرکشوری به نحو عملی»، و «عبارت‌بندی دقیق روابط میان شورای اتحادیه‌های سرخ و بین‌الملل کمونیستی». ۲۶

در کنگره تأسیس «پروفینترن»، که در ۳ ژوئیه ۱۹۲۱ افتتاح شد، ۳۸۰ نماینده از چهل و يك کشور حضور یافتند (که ۳۳۶ آن‌ها حق رأی داشتند)؛ این عده مدعی نمایندگی هفده میلیون از مجموع چهل میلیون عضو اتحادیه‌های کارگری سراسر جهان بودند. ۲۷ اما در مذاکرات کنگره به‌زودی این مشکل دوشاخ آشکار شد که آن‌هایی که بیشتر به تأسیس بین‌الملل جدید اشتیاق داشتند سندیکالیست‌هایی بودند که می‌خواستند از اتحادیه‌های موجود جدا شوند، و نظرشان این بود که بین‌الملل جدید به‌کلی مستقل از سازمان سیاسی کمینترن باشد: این نظریات را بیل هیوود به نام «کارگران صنعتی جهان» و نیز نمایندگان فرانسوی و اسپانیایی بیان کردند. اما زینوویف و لوزوفسکی با سخنان خود کنگره را به راه خود بازگرداندند و «پروفینترن» بر همان پایه‌ای که «مژسوفپروف» تدارک دیده بود تأسیس شد. وظیفه اعلام‌شده آن عبارت بود از «مخالفت با برنامه بورژوایی دوپهلوی بین‌الملل زرد آمستردام... [و داشتن] يك پلاتفورم عمل انقلابی روشن». نخستین شرط عضویت این بود: «اجرا کردن و تحقق بخشیدن اصول مبارزه انقلابی در عمل». به‌طور کلی، این قاعده اعلام شد که اتحادیه‌ها باید اول از «ایفتو» و سپس به «پروفینترن» بپیوندند. اما در پاره‌ای از کشورها که اتحادیه‌های کارگری عمده به «ایفتو» وفادار ماندند، اتحادیه‌ها حق داشتند که منفرداً و بدون قطع رابطه با سازمان پیشین خود به «پروفینترن» بپیوندند. ۲۸ ظاهراً اتحادیه‌های

45. *ibid.*, i, 27, 194.

46. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 672-3, 676.

47. *Kommunistisches Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), col. 4508; J. T. Murphy, *New Horizons* (1941), pp. 174-5.

48. *Resolutionen, Statuten, Manifeste und Aufrufe der Ersten Inter-*

زیادی از این حق استفاده کردند؛ لوزوفسکی دو سال بعد - و بی‌گمان به گزاف - مدعی شد که یک سوم کارگران وابسته به «ایفتو» به «پروفینترن» وابسته‌اند.^{۴۹}

بحث‌انگیزترین مناظرات کنگره به مسأله رابطه پروفینترن و کمینترن مربوط می‌شد؛ سندیکالیست‌ها جداً طرفدار استقلال اتحادیه‌ها از هر نوع ارگان سیاسی بودند. اما در این مورد نیز حرف مقامات رسمی به کرسی نشست. در قطعنامه‌ای که از جانب روسمر و تام‌من پیشنهاد شد «نزدیک‌ترین رابطه با بین‌الملل سوم» از طریق مبادله نمایندگان میان شورای پروفینترن و کمیته اجرائی کمینترن و اجلاس‌های مشترک این دو ارگان قید شده بود، و «اتحاد انقلابی واقعی و صمیمانه» میان اتحادیه‌های سرخ و احزاب کمونیست در همه کشورها لازم شناخته شده بود. ۵۰ در اساسنامه‌ای که در کنگره به تصویب رسید تشکیل شورای مرکزی مرکب از چهار نماینده روس، دو نماینده از هر یک از سایر کشورهای بزرگ، و یک نماینده از هر کشور کوچک پیش‌بینی شده بود؛ همچنین تشکیل یک هیأت اجرائی هفت نفری، که دو نفر آن‌ها می‌بایست از «کشوری [باشند] که بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری در آنجا مستقر است». ۵۱ در این کنگره نمایندگان از ژاپن، چین، کره، و اندونزی

→

nationalen Kongresses der Roten Fach-und Industrie-Verbände (Bremen, n.d. [1921]), pp. 64-5.

49. *Dvenadtsatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bolshevikov)* (1923) p. 280.

50. *Resolutionen, Statuten, Manifeste und Aufrufe der Ersten Internationalen Kongresses der Roten Fach-und Industrie-Verbände* (Bremen, n.d. [1921]), pp. 17-18.

یک نمونه از پیاده کردن این نقشه در عمل دفتر پروفینترن در بریتانیا است که مقرر بود «از حزب کمونیست مستقل باشد، ولی همگام و با همکاری آن حزب همان روابطی را که میان CEC و بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری و بین‌الملل کمونیستی موجود است در صحنه ملی برقرار کند» (*Constitution of the Red International of Labour Unions*, (n.d.), pp. 12-13) این هدف می‌بایست با رد و بدل شدن نمایندگان در این سازمان‌ها به دست آید.

51. *Resolutionen, Statuten, Manifeste und Aufrufe der Ersten Internationalen Kongresses der Roten Fach-und Industrie-Verbände* (Bremen, n.d. [1921]), p. 73.

نیز حضور داشتند، و قطعنامه‌ای هم صادر شد که «کارگران شرق نزدیک و دور» را به «وارد شدن در صفوف بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری» ترغیب می‌کرد. ۵۲. تمایز میان بین‌الملل آمستردام، که تقریباً منحصر به کارگران اروپا بود، و پروفینترن، که از کارگران کشورهای «مستعمره» نیز به گرمی استقبال می‌کرد، بعدها اهمیت پیدا کرد.

سرنوشت سازمان دیگری نیز نشان‌دهنده همان مشکل دوشاخه‌است که کنگره سوم با آن روبه‌رو شد - یعنی اختیار کردن یکی از این دو شاخ: یا جلب پشتیبانی توده‌های جهان، یا نظارت مرکزی از مسکو؛ این سازمان «بین‌الملل جوانان کمونیست» بود، که برخلاف پروفینترن روپیشی روی تنه کمینترن به شمار می‌رفت بلکه تاریخچه‌ای خاص خود داشت. پیش از ۱۹۱۴ یک بین‌الملل جوانان سوسیالیست وجود داشت، که در کنفرانسی در برن، در آوریل ۱۹۱۵، روش صلح‌طلبی و ضدجنگی در پیش گرفت. یازده شماره از نشریه آن میان سپتامبر ۱۹۱۵ و مه ۱۹۱۸ به‌طور نامرتب در زوریخ منتشر شد، و در میان نویسندگان نام‌لنین، زینوویف، تروتسکی، کولونتای، رادک، انگلیکا بالابانوف، لیبکنخت، و سایر پیروان جنبش سیمروالد دیده می‌شود. ۵۳. پس از جنگ این سازمان به آلمان نقل مکان کرد و در کنگره‌ای در برلن، نوامبر ۱۹۱۹، به واسطه فعالیت رئیس سازمان، ویلی مونتسنبرگ، خود را به‌صورت «بین‌الملل جوانان کمونیست» تجدید سازمان داد. ۵۴. برنامه آن، این سازمان را مستقل اعلام کرد، اما فعالیت سیاسی آن با برنامه کمینترن یا برنامه‌های احزاب وابسته به کمینترن مطابقت داشت. ۵۵. مونتسنبرگ در دومین کنگره کمینترن حضور

52. *ibid.*, pp. 79-80.

۵۳. آن یازده شماره را سپس کمینترن تجدید چاپ کرد

(*Jugend-Internationale: Kampf- und Propaganda-Organ der Internationalen Verbindung Sozialistischer Jugendorganisationen (Moscow, n.d.) und Freiheit*).

۵۴. در روسیه شوروی سازمان جوانان کمونیست یا کامسامول (نام رسمی بعدی آن چنین بود: «سازمان جوانان کمونیست لنینیست سراسر اتحاد [شوروی]») در اکتبر ۱۹۱۸ تأسیس شده بود؛ زینوویف به نام کمیته اجرائی کمینترن در مه ۱۹۱۹ دعوتی برای تأسیس سازمان بین‌المللی جوانان کمونیست صادر کرد (*Kommunistisches Internatsional, No. 2 (June 1919), col. 241*).

۵۵. این کنگره در کتاب ویلی مونتسنبرگ توصیف شده‌است *Willi Münzenberg*

یافت، اما نتوانست این کنگره را به بحث درباره جنبش جوانان وادار کند. ۵۶. به‌رغم این ناکامی، بین‌الملل جوانان کمونیست کار خود را ادامه داد و گسترش یافت، به‌طوری که در نخستین سالگرد ولادتش مدعی نمایندگی چهل و پنج سازمان جوانان در کشورهای مختلف و ۸۰۰،۰۰۰ عضو بود؛^{۵۷} هنگامی که نخستین کنگره آن در ۷ آوریل ۱۹۲۱ در شهر ینا اجلاس کرد، کمیته اجرائی کمینترن ناگهان به اهمیت این سازمان کمونیستی نیمه‌مستقل پی‌برد. نشریه رسمی کمینترن در ابتدا این کنگره را رویدادی دارای «اهمیت بسیار» و «نمایش پر قدرت جنبش کمونیستی» نامید. ۵۸. اما در ۱ آوریل ۱۹۲۱ نامه‌ای از کمیته اجرائی کمینترن به دبیرخانه بین‌الملل جوانان کمونیست فرستاده شد و با لحن قاطعی به آن دستور داد که مذاکرات آینده کنگره ینا را «الزام‌آور» تلقی نکند و کنگره را به مسکو انتقال دهد، تا همزمان با سومین کنگره کمینترن در ماه ژوئن در آنجا اجلاس کند.^{۵۹}



Die Dritte Front (1930), pp. 293-302 برنامه نیز همان‌جا آمده است (ibid., pp. 375-80) ظاهراً بهترین شرح درباره نخستین سال‌های بین‌الملل جوانان کمونیست است؛ شرح‌های روسی صرفاً تبلیغاتی است. کتاب شولر در این باره (R. Schüller, *Geschichte der Kommunistischen Jugend-Internationale* (5 vols., 1931)

به دست نیامد. نوشتن يك تك‌نگاری در این باره جالب خواهد بود. اسناد کنگره اول و شرحی از مذاکرات آن در نشریه کمینترن چاپ شده است

Kommunistischeski Internatsional, No. 9 (22 March 1920), cols. 1411-18, No. 11 (14 June 1920), cols. 1895-1912.

56. *Der Zweite der Kongress Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 640.

57. W. Münzenberg, *Die Dritte Front* (1930), p. 331.

58. *Kommunistischeski Internatsional*, No. 16 (31 March 1921), cols. 3943-4.

۵۹. این نامه در نشریه *Sowiet* («شورا»)، شماره ۱۵ مه ۱۹۲۱، ص ۴۹۰۰ چاپ شده است؛ این نشریه دست‌چپی مستقلی بود که لوی پس از اخراج شدن از حزب کمونیست آلمان سردبیری آن را برعهده گرفت و انتشار آن نامه تجاسر حساب‌شده‌ای بود. بنابر نوشته موتسبرگ دلیل انتقال کنگره به مسکو ترس از مداخله پلیس پس از اقدام مارس بود؛ ولی در متن نامه چنین توضیحی دیده نمی‌شود (W. Münzenberg, *Die Dritte Front* (1930), pp. 343-4).

هیأت اجرایی تسلیم شد. مونتسبرگ به افتخار عضویت در کمیته اجرایی کمینترن نائل آمد، و با همین سمت در سومین کنگره کمینترن شرکت کرد. در این کنگره غفلت کنگره دوم تکرار نشد. زینوویف در گزارش کلی خود به اهمیت بین‌المللی جوانان کمونیست اشاره کرد، و نیمی از وقت یک جلسه صرف بحث دربارهٔ امور آن شد، و در جریان این بحث با نطق پرشوری وفاداری خود را به حزب کمونیست و کمینترن و مسکو اعلام داشت^{۶۰}؛ قطعنامه کنگره دربارهٔ منزلت بین‌الملل جوانان کمونیست در این نکته قاطع بود:

نفوذ سیاسی و رهبری باید در مقیاس بین‌المللی فقط به بین‌الملل کمونیستی تعلق داشته باشد، و در هر کشور خاص به شعبهٔ بین‌الملل کمونیستی آن کشور. وظیفهٔ سازمان جوانان کمونیست این است که از این رهبری سیاسی (برنامه، تاکتیک، جهت‌گیری سیاسی) اطاعت کند و خود را با جبههٔ عمومی انقلاب همراه سازد. بین‌الملل جوانان کمونیست بخشی از بین‌الملل کمونیستی است، و به این عنوان تابع همهٔ قطعنامه‌های کنگرهٔ بین‌الملل کمونیستی و کمیتهٔ اجرایی آن خواهد بود.^{۶۱}

دومین کنگرهٔ بین‌الملل جوانان کمونیست بلافاصله پس از کنگرهٔ کمینترن اجلاس کرد. گویا در این کنگره مقاومت‌ها و انتقادهایی پیش آمده‌است؛ این نکته از این‌جا معلوم می‌شود که لنین شخصاً برای حل اختلاف‌نظرها مداخله کرد^{۶۲}، و تروتسکی در کنگره حاضر شد تا از کمینترن در برابر

60. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 220-1, 251-4, 887-905.

61. *Kommunisticheski Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 256-9.

62. W. Münzenberg, *Die Dritte Front* (1930), p. 346.

بنابر نوشتهٔ «دائرة المعارف بزرگ شوروی» کنگرهٔ دوم پس از «تلاش سرسختانه» تشکیل شد و «اشتباهات کنگرهٔ اول [را] در مسألهٔ روابط متقابل میان کمینترن و احزاب کمونیست اصلاح» کرد

Bol'shaya Sovetskaya Entsiklopediya, xxxiii (1938), 829, art. *Kommunisticheski Internatsional Molodezhi*.

اتهام تبعیت منافع انقلاب جهانی از منافع روسیه شوروی دفاع کند. ۶۲. اما مشکلات رفع شد، کنگره به زیر فرمان درآمد، و دفتر مرکزی بین‌الملل جوانان کمونیست به مسکو انتقال یافت. ۶۳. کنگره‌های بعدی بین‌الملل جوانان کمونیست همزمان با کنگره‌های کمینترن در مسکو برپا می‌شد. بار دیگری گامی برداشته شده بود که انضباط مرکزی کمینترن را به زیان درجه استقلال که برای تشویق جنبش‌های توده‌ای لازم بود تأیید می‌کرد. پس از کنگره مونتسنگرک به کار دیگری منتقل شد؛ اما این شاید يك امر اتفاقی بود. ۶۵.

پروفرینترن و بین‌الملل جوانان کمونیست هر دو سازمان‌های کمونیستی به معنای خاص کلمه بودند، و فشاری که برای درآوردن آن‌ها به زیر فرمان انضباط فراگیر کمینترن وارد می‌شد مقاومت‌ناپذیر بود. این ضرورت غرض اصلی این سازمان‌ها را تا حد زیادی نقض می‌کرد؛ یعنی تلاش برای ایجاد مجاری تماس با هواداران غیرکمونیست منتفی می‌شد. اما يك چنین تماسی ضرورت داشت، و پس از سومین کنگره کمینترن تلاش برای برقرار کردن این تماس صورت گرفت - از طریق سلسله سازمان‌هایی که به واسطه هدف‌های مشترک ارتباط مختصری با حزب کمونیست داشتند ولی از قید تعهد به اقدام انقلابی و پذیرفتن عقیده و انضباط کمونیستی آزاد بودند. مفهوم «همراهان»، که پس از شروع نپ در انتشارات ادبی شوروی پذیرفته شده بود، بدین ترتیب به زمینه کمونیسم بین‌المللی نیز تسری یافت. ظاهراً نخستین انگیزش کمابیش به‌طور اتفاقی بر اثر اضطرار قحطی روسیه پیش آمده است.

۶۳. نگاه کنید به ص ۸۰-۴۷۸ بالا.

۶۴. شرحی از کنگره در این نشریه آمده است:

Kommunisticheskii Internatsional, No. 18 (8 October 1921), cols. 4529-32.

بین‌الملل زنان کمونیست در بهار ۱۹۲۱ تأسیس شد و از آوریل ۱۹۲۱ چند شماره از نشریه *Die Kommunistische Fraueninternationale* از طرف این سازمان انتشار یافت و کنفرانسی نیز همزمان با سومین کنگره کمینترن برپا شد و مورد تأیید کنگره قرار گرفت (*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 255-6) ولی به نظر نمی‌رسد که این سازمان در هیچ زمانی فعال شده باشد.

«انجمن کمک‌رسانی بین‌المللی کارگران» («ام ار پ») با رهبری مونتسنبرگ زیرک و بلندپرواز در ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۱ در برلن تشکیل شد. وظیفه ابتدائی آن عبارت بود از فراهم آوردن نوعی وزنه دست‌چپی در مقابل کمک‌های سخاوتمندانه‌ای که «آرا» و سایر سازمان‌های بورژوایی برای تخفیف درد وحشتناک قطعی به روسیه شوروی می‌فرستادند. کارگران آلمان برعهده گرفتند که اضافه‌کاری کنند و مازاد تولید ماشین‌آلات و کالاهای مصرفی خود را به روسیه شوروی بفرستند؛ سپس اعانه نیز برای کارگران شوروی گردآوری شد و وام نیز فراهم شد؛ «ام ار پ» بنای توزیع نوشته‌های مردمی و تبلیغاتی را از جانب روسیه شوروی گذاشت.^{۶۶} مونتسنبرگ در گزارشی به کمیته اجرائی کمینترن در مارس ۱۹۲۲ «ام ار پ» را «نخستین تلاش عملی برای برپا کردن جبهه متحد» می‌نامد، و مدعی است که تا پایان ژانویه ۱۹۲۲ مجموعاً ۲۰۰ میلیون مارک از کارگران یا احزاب کمونیست گردآوری شده است، آن هم غالباً در آلمان و سوئیس و هلند، و در مراکز کمک‌رسانی «ام ار پ» در روسیه بیش از ۷۰،۰۰۰ تن روس گرسنه تیمار شده‌اند. علاوه بر کمک به معنای محدود کلمه، با فرستادن ماشین‌آلات و ابزار و کارگران خارجی نیز به بازسازی اقتصاد به‌طور کلی نیز کمک شده است: «آنچه ما باید امروز به مردم روسیه برسانیم عبارت است از استعداد کار فشرده و صورت سازمانی کارگران اروپا و امریکا».^{۶۷} چندی بعد تعدادی از مراکز تراکتور و حتی ساوخور زیر نظر «ام ار پ» با ماشین‌ها و کارگران

۶۶. روت فیشر خلاصه‌ای از کار این سازمان را در ۱۹۲۲ در آلمان به دست می‌دهد: «بیست و هفت شهر مبالغ کلانی پول دادند یا هزینه خانه‌های نگه‌داری کودکان را در اتحاد شوروی برعهده گرفتند. ابزار و لباس معادل هشت میلیون مارک به دست جوانان و کودکان جمع‌آوری شد. اوراق «وام کارگران» به مبلغ دو میلیون مارک صادر شد. سازمان یک نشریه مصور هفتگی داشت به نام *Sichel und Hammer* («داس و چکش»)، که شماره اول آن در ۱۳۰،۰۰۰ نسخه چاپ شد. فیلم‌های روسی نمایش داده شد و درآمد آن به روسیه فرستاده شد. یک ویولون‌زن روس به نام سوموس همراه با یک گروه آوازخوان که آوازهای سیاسی می‌خواند در کشور گردش کرد»

(*Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 220).

67. *Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals* (Hamburg, 1922), pp. 126-9.

خارجی اداره می‌شدند. این سازمان چنان که در یکی از قطعنامه‌های کمینترن تشریح شده بود هدف دوگانه‌ای داشت؛ یعنی هم کارگران را به هواداری از روسیه شوروی برمی‌انگیخت و هم «نتایج اقتصادی واقعی» به دست می‌آورد. ۶۸ مرکز آن همچنان در آلمان بود، اما در سایر کشورهای اروپا نیز توفیق داشت، از جمله در بریتانیای کبیر، که سال‌ها با نام «کمک بین‌المللی کارگران» بارور بود. در ایالات متحده سازمان «دوستان روسیه شوروی» در پاییز ۱۹۲۱ برای کمک مردم قحطی‌زده به وجود آمد. در حدود همان ایام تأسیس گروه «کلارته» در فرانسه به دست چند تن از نویسندگان برجسته، از جمله آناتول فرانس و رومن رولان و هانری باربوس، سرمشق گروه‌های روشنفکری در کشورهای دیگر قرار گرفت. یکی دیگر از سازمان‌های آن دوره «انجمن بین‌المللی کمک به انقلابیان» بود، که در اصل برای گردآوری اعانه برای قربانیان «وحشت سفید» تشکیل شد و مورد تأیید کنگره چهارم کمینترن نیز قرار گرفت. ۶۹

در بریتانیای کبیر آزمایش یگانه و امیدبخشی زیر نظر حزب کمونیست بریتانیا صورت گرفت. بحران بیکاری ۱۹۲۱ به تشکیل کمیته‌های محلی منجر شد، که با هم متحد شدند و «جنبش ملی کارگران بیکار» را به وجود آوردند. سازمان‌دهنده و روح هدایت‌کننده این جنبش، کمونیست برجسته وال هنینگتون بود. در روز آتش‌بس ۱۹۲۱، حدود ۴۰،۰۰۰ تن از بیکاران به سوی بنای یادبود واقع در وایتمال راه‌پیمایی کردند و حلقه گلی به شکل داس و چکش با خود حمل می‌کردند که روی آن چنین نوشته بودند:

به قربانیان سرمایه‌داری که جان خود را فدای اجاره، بهره، و سود کردند؛ از طرف بازماندگان صلح، که به دست مثلث نامقدس بیش از مرگ رنج می‌کشند. ۷۰

68. *Kommunistisches Internationales v Dokumentakh* (1933), pp. 327-8; *Internationale Presse-Korrespondenz*, No. 95, 6 June 1923.

این شماره نشریه کمینترن ویژه دستاوردهای «ام ار په» در روسیه شوروی بود.
69. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 837.

70. T. Bell, *The British Communist Party* (1937), p. 79;

نویسنده اضافه می‌کند که حزب «الهام‌دهنده اصلی این جنبش بیکاران بود».

در سال بعد در اتحادیه‌های کارگری «جنبش اقلیت ملی» به وجود آمد، که گروهی بود با رهبری و الهام کمونیستی و در میان کارگران مشغول کار همان نقشی را بازی می‌کرد که جنبش ملی کارگران بیکار در میان بیکاران داشت. ۷۱ این‌ها فقط سازمان‌های نخستین از چندین سازمانی بودند که حزب کمونیست بریتانیا از طریق آن‌ها می‌کوشید در میان توده کارگران بریتانیا جایی برای خود باز کند - هرچند توفیق آن حزب در این کار به‌زودی بر اثر رویدادهای سیاسی از میان رفت.

این اقدامات در راه همکاری و نفوذ که برای اجرای شعار «به‌سوی توده‌ها»ی کنگره سوم کمینترن صورت گرفت، تا آن اندازه نتیجه‌بخش بود که تعریف و تحدید دقیق یک نظریه جدید را لازم آورد. تغییر روش در دسامبر ۱۹۲۱ با صدور احکام بیست‌وپنج‌گانه کمیته اجرائی کمینترن درباره «جبهه متحد کارگران» تصریح شد. ۷۲ این احکام حرکتی به جانب چپ و افزایش حس اعتماد به کمونیست‌ها را در میان توده کارگران تشخیص می‌دادند و می‌گفتند که کارگران در همه‌جا «گرایش بی‌سابقه‌ای به سوی اتحاد» احساس می‌کنند؛ بنابراین فرصت «وحدت عمل وسیع‌تر و کامل‌تری» به دست آمده است؛ از تمام احزاب کمونیست کمینترن خواسته می‌شود که «از شعار جبهه متحد کارگران پشتیبانی کنند و در این مسأله ابتکار عمل را به دست گیرند». اما شرایطی هم می‌بایست قید شود. احزاب کمونیست می‌بایست نه تنها استقلال سازمانی و عقیدتی خود را حفظ کنند، بلکه همواره حق «اظهار نظر درباره سیاست همه سازمان‌های طبقه کارگر بدون استثنا» را داشته باشند. در این احکام یادآوری می‌شود که بلشویک‌ها در مبارزه خود با منشویک‌ها - این سوابق هرگز از ذهن بلشویک‌ها دور نبود - یک بار شعار «وحدت از پایین» را داده بودند. این

۷۱. یکی از نمایندگان حزب کمونیست بریتانیا در چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ هر دو را «شکل»های جنبش در بریتانیای کبیر نامید
(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 132).

72. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 303-10.

در این‌جا این احکام به صورت ضمیمه قطعیانه چهارمین کنگره در تأیید آن‌ها به چاپ رسیده است؛ این احکام در این مأخذ نیز دیده می‌شود
VKP(B) v Rezolyutsiyakh (1941), i, 409-16.

موضوع راه را برای حمله به رهبران سایر احزاب کارگری و سوسیال دموکرات باز می‌گذاشت: در واقع قید شده بود که «رهبران بین‌الملل‌های دوم، دو و نیم‌ام، و آمستردام تاکنون با رفتار خود نشان داده‌اند که وقتی پای اقدام عملی در میان باشد، در واقع شعار اتحاد را رها می‌کنند». بنابراین در اعلام «جبهه متحد کارگران» از همان ابتدا يك عنصر دوپهلوی وجود داشت. قرار بر این بود که از سایر احزاب دعوت شود که به جبهه متحد بپیوندند. اما اتحاد مورد بحث به اقدام عملی در راه هدف‌های معین محدود می‌شد. این اتحاد به معنای دست‌کشیدن از آن هدف‌های کمونیستی غیرمشترک میان احزاب کمونیست و غیر کمونیست نبود؛ همچنین به این معنی نبود که کمونیست‌ها از تلاش برای منشعب‌کردن آن احزاب برضد رهبرانشان دست برمی‌دارند. تا آن‌جا که مسأله به رهبران مربوط می‌شد، سیاست لنینی نگهداری آن‌ها «همان‌طور که طناب دار شخص به‌دار آویخته را نگه می‌دارد» به قوت خود باقی بود.

دنبال کردن تاکتیک جبهه متحد، کمینترن را به آزمایش یگانه و بی‌فایده‌ای کشاند، که چیزی جز تلاش برای تشکیل جبهه متحد با بین‌الملل دوم نبود. مدتی پیش، یعنی در آوریل ۱۹۲۰، حزب کارگر مستقل بریتانیا طرحی برای بازسازی يك بین‌الملل فراگیر با حزب سوسیالیست سویس در میان گذاشته بود. ۷۲ پس از يك سال مشورت این کار عملی شد، اما نتیجه آن حصول آن غرض نبود، بلکه ولادت يك «بین‌الملل» دیگر بود در فوریه ۱۹۲۱ در وین، که هر دو بین‌الملل دیگر آن را تحریم کردند. ۷۲ این همان «اتحاد بین‌المللی کار احزاب سوسیالیست» است که به نام «اتحاد وین» معروف شد، و دشمنانش آن را «بین‌الملل دو و نیم‌ام» نامیدند - نامی که به آن چسبید. بین‌الملل دو و نیم‌ام تلاشی بود برای تجدید فعالیت گروه «مرکز» (وسط) در جنبش بین‌المللی، که با جنگ مخالفت کرده بود اما حاضر نشده بود تمام نتایج شکست‌گرایی ملی و انقلاب اجتماعی را بپذیرد، و تحت عنوان «اکثریت می‌روالد»

۷۳. نگاه کنید به ص ۲۳۰ بالا.

۷۴. گزارشی از مذاکرات در این مأخذ آمده است:

Independent Labour Party: Report of the 29th Annual Conference (1921), pp. 33-47.

مورد حمله شدید لنین قرار گرفته بود. ۷۵ با پایان یافتن جنگ این گروه دیگر پلاتفورمی نداشت، جز این که از صلح طلبی با حسن نیت دم می‌زد و همچنین با حسن نیت می‌کوشید حد وسطی میان دو بین‌الملل در حال جنگ پیدا کند؛ اما هرگز نتوانست سیاست یا دیدگاه مستقلی خاص خود داشته باشد. اما در آغاز ۱۹۲۲ که این گروه خواست يك کنفرانس عمومی از همه سازمان‌های کارگری جهان تشکیل دهد، کمینترن تحت تأثیر شور نخستین شعار جبهه متحد این پیشنهاد را با اشتیاق پذیرفت. اجلاس وسیع کمیته اجرائی کمینترن در فوریه ۱۹۲۲ به جای احزاب کمونیست همه کشورها از این طرح استقبال کرد و پیشنهاد داد که اتحادیه‌های کارگری، چه وابسته به بین‌الملل آمستردام باشند و چه وابسته به پروفینترن، و چه اتحادیه‌های سندیکالیستی غیروابسته، به این کنفرانس دعوت شوند، و با تأکید تمام اعلام داشت که «وحدت عمل توده‌های کارگر» به زودی و «به‌رغم اختلافات اصولی در عقاید سیاسی» تحقق می‌یابد. ۷۶ بین‌الملل دوم بسیار محتاط‌تر از این بود، و توافق با آن فقط از طریق دیدار مقدماتی و گفتگو میان نمایندگان هر سه بین‌الملل مقدور بود.

در ۲ آوریل ۱۹۲۲ اجلاس این جمع غریب در کاخ رایشتاگ برلن افتتاح شد. هیأت نمایندگی بین‌الملل دوم به سبب آن که يك گروه شش نفری از بریتانیا به رهبری رمزی مکدونالد در آن شرکت داشت قدری اضافه‌وزن داشت؛ پس از آن گروه بلشویکی به رهبری وندرولده قرار می‌گرفت. در هیأت نمایندگی بین‌الملل دو و نیم‌ام دو نفر اتریشی، آدلر و باوئر، رهبری را برعهده داشتند و اعضای هیأت نمایندگان چندین کشور بودند، از جمله لئونگه از فرانسه، دو منشویک روس، یعنی مارتوف و ابراموویچ، و والهید از حزب کارگر مستقل بریتانیا. ۷۷ در هیأت

۷۵. نگاه کنید به ص ۶۲۳ زیر.

76. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 269.

۷۷. حزب کارگر مستقل، با آن که از بین‌الملل دوم بیرون آمده بود، هنوز جزو احزاب تشکیل دهنده حزب کارگر بریتانیا به شمار می‌رفت؛ مکدونالد، که عضو حزب کارگر مستقل بود، می‌توانست با حکم حزب کارگر در بین‌الملل دوم شرکت کند، و حال آن که نماینده رسمی حزب کارگر مستقل در هیأت نمایندگی معارض با هیأت نمایندگی حزب کارگر شرکت داشت. رادک از اشاره به این پیچیدگی حیرت‌آور سازمان جنبش کارگر انگلستان غافل نماند

(The Second and Third Internationals and the Vienna Union (n.d.), p. 66).

نمایندگی بین‌الملل سوم بوخارین و رادک از روسیه، کلارا زتکین از آلمان، و چند عضو جزء شرکت داشتند. آلمان تنها کشوری بود که در هر سه هیأت نماینده داشت. سراتی نیز به عنوان نماینده حزب سوسیالیست ایتالیا، که به هیچ‌کدام از سه بین‌الملل وابسته نبود، به کنفرانس پذیرفته شد.

کمتر کسی می‌توانست از این جمع ناجور انتظار نتیجه مهمی داشته باشد. نتیجه‌ای که به دست آمد، اگرچه ناچیز بود، کمابیش تماماً مرهون تلاش هیأت نمایندگی کمیترین بود، که می‌کوشید به هر قیمتی شده به نوعی توافق برسد. مذاکرات با سخنان به دقت سنجیده کلارا زتکین آغاز شد، که پیشنهاد کرد کنفرانسی از نمایندگان هر سه بین‌الملل و همه اتحادیه‌های کارگری تشکیل شود. دستور مذاکرات این کنفرانس می‌بایست «کمک به بازسازی جمهوری روسیه شوروی» و «پیمان ورسای و بازسازی مناطق ویران‌شده» را دربر داشته باشد. وندروولده با سخنرانی بسیار تحریک‌آمیزی پاسخ داد. پس از اعتراض به بحث درباره غرامت‌ها و پیمان ورسای در کنفرانس مورد نظر، سه موضوع را پیش کشید و گفت که بین‌الملل دوم پیش از رضایت دادن به هر نوع کنفرانسی باید در خصوص این سه موضوع ضمانت بگیرد: تشکیل حوزه‌های کمونیستی در سازمان‌های کارگری، براندازی رژیم منشویک در گرجستان به دست «امپریالیسم بلشویک» (تسرتلی، منشویک گرجی، عضو هیأت نمایندگی بین‌الملل دوم بود)، و محاکمه اس‌ارها که به‌زودی در مسکو آغاز می‌شد. وندروولده به‌عنوان سوسیالیستی که سابقاً از جنگ طرفداری کرده بود، و به عنوان وزیر یک دولت ائتلافی بورژوا، سخت آسیب‌پذیر بود؛ رادک به او و به رمزی مکدونالد، که بعداً با لحن ملایم‌تری داخل بحث شد، حمله کرد و چند ضربه سخت و کاری به آن‌ها زد. اما از جنگ زبانی گذشته، موضوع واقعی دعوا «حوزه‌سازی» در اتحادیه‌ها بود (که با جعل یک کلمه فرانسوی «نواپوتاژ» *noyautage* برای این منظور اعتبار خاصی هم پیدا کرد). مسأله دیرین همکاری موقت برای مقاصد معین میان دشمنان سوگندخورده یک‌بار دیگر مطرح شد، بدون آن که یک گام به تفاهم نزدیک‌تر شوند. رمزی مکدونالد شکایت کرد که بین‌الملل سوم می‌کوشد «با کلمات نرم ما را به خود نزدیک‌تر کند، برای آن که ضربه‌های مرگبارتری به ما بزنند». سراتی، که با کمال تعجب به دفاع از کمیترین برخاست، با ظرافت اشاره کرد که بین‌الملل دوم در زمان

جنگ اشکالی در همکاری با کلمانسو ندید؛ و اما در خصوص «نوآیوتاژ»، به نظر او «یک جنبش قوی و سالم نباید باکی از سم داشته باشد». رادک با بیان مستقیم‌تری این مسأله را طرد کرد:

ما هیچ اعتمادی به احزاب بین‌الملل دوم نداریم؛ ما نمی‌توانیم وانمود کنیم که اعتماد داریم. اما به رغم این موضوع می‌گوییم: «مسأله این نیست که ما به یکدیگر اعتماد داریم یا نه؛ کارگران خواهان مبارزه مشترک هستند، و ما می‌گوییم: بیایید شروع کنیم!»^{۷۸}

در چنین فضای ناسازگاری هیچ چیزی نمی‌توانست کشتی کنفرانس را از غرق شدن نجات دهد مگر تصمیم خلل‌ناپذیر رادک برای جلوگیری از قهر و جدایی نهایی. پس از سخنان افتتاحی کلارا زتکین هیچ‌کدام از نمایندگان کمینترن پشت تریبون نرفتند مگر رادک، که دوباره به تفصیل سخن گفت. اما جنگجویی او در پشت تریبون با سازگاری فراوان در پشت صحنه همراه بود. رادک به احتمال قوی یگانه کسی بود در میان حاضران که از پیشرفت مذاکرات دولت‌های شوروی و آلمان اطلاع داشت - مذاکراتی که ده روز پس از پایان دیدار برلن به امضای پیمان راپولو انجامید؛ به این دلیل رادک اصرار ورزید که پیمان ورسای مشترکاً محکوم شود. اما وندرولده با سماجت از منافع کشور خود در این پیمان و گرفتن غرامت دفاع کرد. رادک در این مورد نیز مانند سایر موارد ناچار شد کوتاه بیاید تا از قطع مذاکرات جلوگیری کند. در آخر شب ۵ آوریل ۱۹۲۲ قطعنامه مشترکی نوشته شد. به موجب این قطعنامه یک کمیته تدارک نه نفره (سه نفر از هر بین‌الملل) مأمور شد «کنفرانس دیگری» را سازمان دهد و میان «بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری آمرستردام» و «بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری سرخ» گفتگو برقرار کند. کنفرانس از طرف کمینترن اعلام کرد که اس‌ارهایی که در مسکو محاکمه می‌شوند اجازه خواهند داشت که وکلای خود را انتخاب کنند؛ محاکمه آن‌ها علنی خواهد بود و نمایندگان هر سه بین‌الملل می‌توانند در آن حضور یابند؛ و حکم اعدامی صادر نخواهد شد. قطعنامه به کمیته تدارک اختیار داد که از

78. *The Second and Third Internationals and the Vienna Union* (n.d.), pp. 47, 50, 53, 72.

هیات‌های اجرائی سه بین‌الملل «مدارك... مربوط به مسأله گرجستان» را دریافت کند و به کنفرانس آینده گزارش دهد. آخر این که قطعنامه در عین حال که اصل مطلوب بودن يك «کنفرانس عمومی» را میان سازمان‌های چپ در آینده نزدیک تأیید می‌کرد، اعتراض بین‌الملل دوم را به تشکیل چنین کنفرانسی «در ماه آوریل، یعنی همزمان با کنفرانس جنوا» تذکر می‌داد. در ضمن از «کارگران همه کشورها» می‌خواست که تظاهراتی برای مقاصد معین زیر ترتیب دهند:

برای روز کار هشت ساعته؛
 برای مبارزه با بیکاری، که بر اثر سیاست غرامت‌گیری
 قدرت‌های سرمایه‌داری اخیراً بی‌ندازه افزایش یافته است؛
 برای اقدام متحد پرولتاریا برضد تعرض سرمایه‌داری؛
 برای انقلاب روسیه، برای روسیه گرسنه، برای تجدید
 مناسبات سیاسی و اقتصادی همه کشورها با روسیه؛
 برای استقرار مجدد جبهه متحد پرولتاریا در همه
 کشورها و در [سازمان] بین‌الملل.

راديك در اظهاریه‌ای از طرف هیات نمایندگی کمیترین اعلام داشت که قطعنامه مشترك از طرف این هیات «پس از تردید فراوان» پذیرفته شد، و بین‌الملل دوم حاضر نشد که شعار ابطال پیمان ورسای را برای تظاهرات کارگران بپذیرد. ۷۹.

پذیرفته شدن این قطعنامه از طرف هیات نمایندگی کمیترین فوراً واکنشی در مسکو برانگیخت. لنین به محض دریافت متن قطعنامه مقاله‌ای در «پراودا» ی ۱۱ آوریل ۱۹۲۲ نوشت، زیر عنوان «بهای گمران پرداخته‌ایم»: این تعهد که نمایندگان هر سه بین‌الملل به محاکمه اسرارها راه داده شوند حکم اعدام نیز صادر شود، قابل قبول نبوده است؛ گذشته از این، هیچ امتیازی از طرف مقابل گرفته نشده است. اما نتیجه‌گیری مقاله این نیست که تاکتیک جبهه متحد شکست‌خورده است، بلکه فقط می‌گوید که «بورژوازی در هیات دیپلماتهای خود يك بار دیگر زیرك‌تر از نمایندگان بین‌الملل کمونیستی از کار درآمد». لنین در پایان می‌گوید

که برای پشتیبانی از پرولتاریا در مقابل «فشار تعرض سرمایه‌داری بر ضد آن، ما تاکتیک جنبه متحد را در پیش گرفتیم و آن را تا به آخر پیش خواهیم برد». ۸۰ ده روز بعد «پراودا» همچنان خواهان تظاهرات متحد در همه کشورها بود، که می‌بایست از طرف «اتحادی از کارگران، کمونیست‌ها، آنارشویست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌ها، کارگران غیر حزبی، مستقلان، و دموکرات‌های مسیحی بر ضد سرمایه» صورت گیرد. ۸۱ روز ۱ مه ۱۹۲۲ در شعارهای معمول روز اول ماه مه که از طرف حزب کمونیست روسیه داده شد برای نخستین بار ذکری از انقلاب جهانی به میان نیامد. اما لنین در این اعتقاد خود حق داشت که گذشت‌های رادک هیچ نتیجه‌ای به بار نیاورده بود. شش هفته پس از دیدار برلن، احزاب فرانسه و بریتانیا و بلژیک توافق کردند که کنفرانسی تشکیل دهند که زمینه را برای اتحاد بین‌الملل‌های دوم و دو و نیم‌ام بدون بین‌الملل سوم آماده سازد. وقتی که کمیته تدارک برلن برای نخستین بار در ۲۳ مه ۱۹۲۲ تشکیل جلسه داد، نمایندگان کمینترن جدایی خود را اعلام کردند. این آزمایش غریب در اجرای تاکتیک جنبه متحد کنار گذاشته شد. چندی بعد در همان سال ریشه بازمانده حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان به حزب سوسیال‌دموکرات بازپیوست؛ و در بهار ۱۹۲۳ یکی از نتایج طبیعی این اتحاد مجدد آن بود که بین‌الملل دو و نیم‌ام با صلح و صفا در بین‌الملل دوم جذب شد.

به‌کار بستن سیاست جنبه متحد در کشورهای خاص تنها تابع ضعف‌ها و تضادهای درونی این سیاست نبود، بلکه این ناراحتی را هم به همراه داشت که می‌بایست يك سیاست یکنواخت را در موقعیت‌های ملی بسیار متفاوت پیاده کنند. دوره پس از کنگره سوم دوره آشفتگی و تردید عمومی در احزاب کمونیست ملی بود، و این از کاهش اعتبار و نفوذ خود کمینترن حکایت می‌کرد. آنچه یکنواخت بود عبارت بود از شکیبایی و مدارای بیشتری که کمینترن در گرداندن امور احزاب ملی* نشان می‌داد،

80. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 277-80.

81. *Pravda*, 22 April 1922.

* «ملی» در این مورد و موارد مشابه به معنای «خاص يك ملت» یا «محدود به مرزهای يك کشور» است، نه به معنای «ناسیونالیست»؛ بنابراین منظور از «احزاب»

دستکش مخملی که کمیته اجرائی کمینترن پس از کنگره سوم به دست می‌کرد و با پنجه آهنین دوره پیش‌تر تفاوت آشکاری داشت. قطعنامه «جبهه متحد کارگران»، مانند بسیاری دیگر از تصمیمات سیامت کمینترن، ملهم از اوضاع آلمان و مسبوق به سابقه آلمان بود. تاکتیک جبهه متحد نخستین بار به دست برادر در زمان «پوچ» کاپ در ساکسونی به نتیجه رسید، و در نامه سرگشاده ژانویه ۱۹۲۱ تعمیم یافت. اما این سیاستی بود که به طبع عناصر راست حزب پیش از عناصر چپ سازگار بود. اخراج پل لوی و اقدام مارس اختلاف میان راست و چپ را متبلور ساخته بود. سومین کنگره کمینترن در عین حال که اخراج لوی را تأیید کرد، در حقیقت به نفع راست رأی داد: ارنست مایر، رهبر جدید، عضو قدیمی «اسپارتاکوس‌بوند» و پیرو سنت لوی بود. جبهه چپ مخالف در حزب کمونیست آلمان، که در کنگره سوم رفته‌رفته شکل گرفت، ماسلوف و روت فیشر را به رهبری خود برگزید - که اولی روسی‌تبار و عضو کمیته مرکزی در برلن بود و دومی پیش از اخراج لوی از تندروترین انتقادکنندگان او به‌شمار می‌رفت. ۸۲ کمینترن اکنون بیش از هر چیز نگران آن بود که مبادا انشعاب دیگری پیش بیاید. در آستانه کنگره حزب آلمان، که در اوت ۱۹۲۱ در شهر ینا اجلاس می‌کرد، لنین نامه‌ای به حزب نوشت و در آن پیشنهاد کرد که «ماسلوف و دو یا سه نفر از هواداران و همکاران او» «برای یکی دو سال» به مسکو فرستاده شوند تا حزب روسیه آن‌ها را «هضم» کند و از سر راه حزب آلمان دور نگه دارد. لنین گفت که «پیمان صلح» میان جناح‌های راست و چپ حزب کمونیست آلمان را باید به هر قیمتی شده حفظ کنند و جلو انشعاب را بگیرند. ۸۳ اما چون

ملی» در این زمینه بحث «احزاب کمونیست در کشورهای مختلف» است، نه احزابی که دارای آمال ناسیونالیستی باشند. تذکر این نکته از این جهت لازم است که کلمه «ملی» به این معنی مکرر به کار خواهد رفت. - م. ۸۲. نگاه کنید به ص ۴۰۳ بالا.

83. Lenin, *Sochineniya*, xxvi, 490.

بنابر نوشته روت فیشر (*Ruth Fischer, Stalin and German Communism* Harvard, 1948), p. 182) ماسلو و دوستانش در برلن تماس‌هایی با اعضای «جبهه کارگران مخالف» روسیه، که در دهمین کنگره حزب در مارس ۱۹۲۱ محکوم شد، تماس‌هایی برقرار کرده بودند (نگاه کنید به جلد اول، صص ۲-۲۴۶)؛ این

حزب به اشارهٔ لنین توجهی نکرد، این موضوع در مسکو کنار گذاشته شد. اما کنگرهٔ حزبی اوت ۱۹۲۱ در پنا حرکت نیرومندی را به سمت راست نشان داد. این کنگره نه تنها تصمیمات سومین کنگرهٔ کمینترن را تأیید کرد، بلکه بیانیه‌ای بیرون داد حاوی مطالبی دربارهٔ مسائل داخلی، مانند مصادرهٔ اموال خاندان‌های حاکم رژیم پیشین و تحمیل غرامت‌های جنگ بر دوش ثروتمندان و نظارت شوراهای کارخانه بر امر تولید، که با مطالب حزب سوسیال‌دموکرات آلمان چندان تفاوتی نداشت. این مطالب یک برنامهٔ رادیکال را تشکیل می‌داد، اما این برنامه انقلابی نبود. کنگره حزب چند گام دیگر نیز در راهی که سومین کنگرهٔ کمینترن نشان داده بود پیش رفت، و آشکارا از سیاست «جبههٔ متحد کارگران» جانبداری کرد. ۸۲ این نمایندهٔ پیروزی جناح راست بود، به ویژه پیروزی برادلر؛ روت فیشر به نام یک اقلیت کوچک چپ، بیسوده به جناح راست حمله می‌کرد و آن را مسؤول شکست اقدام مارس می‌نامید و خواهان بازگشت به موضع «تعرضی» بود. ۸۵ بنا برین وقتی که کمیتهٔ اجرایی کمینترن در دسامبر ۱۹۲۱ سیاست جبههٔ متحد را اعلام کرد، در واقع با این کار تصمیمی را عمومیت داد که قبلاً در حزب کمونیست آلمان گرفته شده بود؛ و در همان قطعنامه سیاست «دولت کارگران متحد» برای آلمان نیز تأیید شد (در مورد کشورهای دیگر نامی از این نوع دولت برده نشد). ۸۶

تعايير ضمنی این تصمیم خرده خرده پدیدار شد. همکاری با حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و با آنچه از حزب سوسیال‌دموکرات مستقل برجا مانده بود، و حتی تشکیل دولت‌های ائتلافی در دولت‌های محلی و حتی در برخی از ایالات آلمان، به ویژه در ساکسونی، می‌توانست عملی باشد؛ اما

نکته اگر آشکار شده باشد طبعاً مؤید نظر کسانی بوده است که در مسکو آن‌ها را اسباب دردسر می‌شناختند.

84. *Bericht über die Verhandlungen des 2. Parteitags der Kommunistischen Partei Deutschlands* (1922), pp. 409-15.

پس از این کنگره که در دسامبر ۱۹۲۰ کلمهٔ «متحد» به نام حزب کمونیست آلمان افزوده شده بود (نگاه کنید به ص ۲۷۷ بالا) حذف شد؛ کمی بعد کنگرهٔ پنا به جای دومین کنگره هفتمین کنگره شناخته شد.

85. *Bericht über die Verhandlungen des 2. Parteitags der Kommunistischen Partei Deutschlands* (1922), p. 265.

در صحنه سیاست ملی رایش این کارها جزو مقدمات جدی نبود. اما در پشت این مسأله، مسأله وسیع‌تری نهفته بود، یعنی مسأله روابط حزب کمونیست آلمان با خود رایش و دولت‌های بورژوایی که معمولاً بر رایش حکومت می‌کردند. پس از کنگره ینا روزنامه «پرچم سرخ» اعلام کرد که «کارگران حق دارند و موظف‌اند که دفاع از جمهوری را در مقابل ارتجاع برعهده بگیرند» (درست عکس روشی که در «پوچ» کاپ در پیش گرفته شد)، و دولت ویرت باید تصمیم بگیرد که آیا «می‌خواهد همراه با کارگران یا برضد کارگران حکومت کند»؟^{۸۷} نتیجه این برداشت، یعنی این که کارگران، و حزب کمونیست آلمان که به نام کارگران سخن می‌گفت، به‌طور بلاشرط دشمن دولت بورژوایی آلمان نیستند از لحاظ معتقدات پیشین سخت تازگی داشت.

اما پی‌آمدهای کامل این برداشت فقط پس از امضای پیمان راپولو در بهار بعد معلوم شد. روشن است که این پیمان حزب کمونیست آلمان را غافلگیر کرد، اگرچه اتحاد آلمان با روسیه شوروی از مدت‌ها پیش شعاری بود که در همه محافل حزب پذیرفته شده بود، چنان که مخالفت با آن قابل تصور نبود. ناراحتی ناشی از امضای این پیمان از این‌جا معلوم می‌شود که حزب کمونیست تا مدت درازی در این خصوص ساکت ماند و اظهارات مختصری هم که در این باره انتشار یافت رنگ و بویی نداشت. «پرچم سرخ» دو روز پیش از امضای پیمان راپولو آن را ستایش کرد و گفت که با این کار فرانسه و انگلستان در جنوآ بازی را باخته‌اند؛ اما تا شش هفته بعد هیچ مطلب دیگری در این باره در آن روزنامه منتشر نشد. روز ۲۹ مه ۱۹۲۲، هنگامی که پیمان برای تصویب به رایشتاگ تقدیم شد، فرولینخ، سخنگوی حزب کمونیست، تأیید خود را با این ملاحظات کمابیش گلایه‌آمیز بیان کرد که «مضمون واقعی این پیمان چیزی نیست جز ثبت واقعیاتی که از مدت‌ها پیش وجود داشته‌اند»، و «آنچه در پیمان راپولو گنجانیده شده است تا به حال چیزی جز عبارات قشنگ نیست».^{۸۸} روز بعد «پرچم سرخ» در ستایش پیمان تا آن‌جا پیش رفت که آن را «نخستین اقدام مستقل بورژوازی آلمان در سیاست خارجی پس از ۱۹۱۸» نامید. اما این ستایش چندان اشاره‌ای به اصل مسأله نمی‌کند. این مفهوم

87. *Die Rote Fahne*, 31 August 1921.

88. *Verhandlungen des Reichstags*, ccclv (1922), 7738.

که احزاب کمونیست ملی نمی‌توانند در هر شرایطی توقع پشتیبانی از طرف مسکو را داشته باشند، و منافع کوتاه‌مدت حزب محلی باید گاه فدای مصلحت درازمدت تمام جنبش بشود، با موضوع دفاع و تقویت قدرت شوروی همبستگی داشت و از چندی پیش به ویژه در خاورمیانه مفهوم آشنایی بود. اما قاعده توازن قوا در اروپا که با امضای پیمان راپولو به‌طور آگاهانه یا ناآگاهانه با سیاست شوروی پیوند خورد، به این معنی بود که در میان پیشرفته‌ترین احزاب کمونیست جهان روش و خط‌مشی سیاست متفاوت خواهد بود - بسته به این که دولت‌های ملی هرکدام از این احزاب مناسبات دوستانه یا دشمنانه‌ای با روسیه شوروی داشته باشند؛ و این خط‌مشی باید هر از چندی برحسب تغییراتی که در این مناسبات پیش می‌آید اصلاح شود. ظاهر شدن این پی‌آمدها به‌طور کامل مدت مدیدی طول کشید، و مسلماً بر کسانی که در بهار ۱۹۲۲ پیمان راپولو را بستند معلوم نبود. ۸۹.

در این ضمن، موضوع اصلی مناقشه در درون حزب کمونیست آلمان در تابستان ۱۹۲۲ پیمان راپولو نبود، بلکه مسأله معروف به «نبرد راتنائو» بود. قتل راتنائو در ۲۴ ژوئن ۱۹۲۲ به دست افراد يك سازمان ناسیونالیستی، که پس از قتل ارتسنبرگر در اوت ۱۹۲۱ روی داد، فرصت مناسبی برای به‌کار بستن تاکتیک تشکیل جبهه متحد با سایر احزاب چپ در زیر شعار دفاع از جمهوری در مقابل ارتجاع به نظر می‌رسید. اما حزب سوسیال‌دموکرات آلمان چندان اشتیاقی به اقدام مشترک نشان نمی‌داد؛ شعله این نبرد پس از چند نمایش خیابانی بی‌هوده خاموش شد و آنچه از آن برجا ماند چیزی جز اتهامات متقابل میان جناح‌های راست و چپ حزب کمونیست آلمان نبود؛ کمیته اجرائی کمینترن نیز حزب را سرزنش کرد که چرا این نکته را درک نکرده است که «جبهه متحد هرگز، هرگز، نباید مانع استقلال کار تمهیبی ما بشود» - که خود نمونه

۸۹. بنابر نوشته روت‌فیش (Ruth Fischer, *Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), p. 193) حزب کمونیست آلمان «علناً به این سیاست [یعنی راپولو] حمله کرد و آن را تسلیم روسیه به ضدانقلاب آلمان نامید، و [این حمله] در میان اعضای حزب کمونیست مورد استقبال فوری قرار گرفت». از این استقبال در آن زمان چندان شاهدهی در دست نیست؛ جناح چپ حزب از سیاست راپولو انتقادی نکرد.

دیگری از ابهام این نوع تاکتیک بود. ۹۰ در حدود همان ایام حزب کمونیست آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات آلمان با اتحادیه‌های کارگری موافقتنامه‌ای امضا کردند و متعهد شدند که از خواست‌های اتحادیه‌ها در مقابل کار-فرمایان پشتیبانی کنند؛ جناح راست حزب کمونیست این اقدام را ستایش کرد و آن را وسیله‌ای برای دست‌یافتن به توده‌ها و جلب پشتیبانی آن‌ها نامید؛ جناح چپ آن را به عنوان انحراف دیگری از مسیر انقلابی دانست. دشمنی‌های شخصی، تلخی این اختلاف را افزایش دادند، به طوری که در پایان سال مسأله به چهارمین کنگره کمینترن در مسکو کشانده شد. ۹۱

در حزب کمونیست فرانسه وضع پیچیده‌تر و درجه استقلال بیشتر از این بود. اما هر قدر هم که احزاب بر شکیبایی کمینترن فشار می‌آوردند، مسکو سیاست پرهیز از انشعاب را با قاطعیت دنبال می‌کرد. نقائص حزب کمونیست فرانسه در کنگره سوم مورد بحث قرار گرفت. ضعف کار پارلمانی حزب، ناتوانی آن در وارد شدن به اتحادیه‌های کارگری، بی‌انضباطی مشهود در مطبوعات آن، و ضعف سازمان مرکزی آن زیر آتش گرفته شد؛ بالاتر از همه، اعلام شد که ارتباط کمیته اجرائی کمینترن و کمیته اجرائی حزب «به طور منظم‌تر و در فواصل کوتاه‌تر» امری است که «ضرورت بلاشروط» دارد. ۹۲ این توبیخ مورد استقبال واقع نشد. قرانسویان سرچشمه این حملات را در سمایته‌های سووارین می‌دیدند - یکی از اعضای کمیته اجرائی حزب کمونیست فرانسه که از پایان سال ۱۹۲۲ با سمت نماینده حزب فرانسه در کمیته اجرائی کمینترن در مسکو به سر می‌برد، و تصور می‌رفت که به‌آسانی تابع نظریات دفتر مرکزی شده است؛ و چون خود او هم اصل روسی داشت، این نکته تلخی و تندی

۹۰. زینوویف در کنگره چهارم مطالبی از این‌ها نقل کرد
(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale, Hamburg, 1923, pp. 98-9*);

تاریخ درست آن احتمالاً ۱۸ ژوئیه (- ژوئن) ۱۹۲۲ بوده است.

۹۱. نگاه کنید به صص ۵-۵۴۳.

92. *Zur Lage in der Kommunistischen Partei Frankreichs* (Hamburg, 1922), pp. 7-13.

این مجموعه اسناد پس از اجلاس ژوئن ۱۹۲۲ کمیته اجرائی کمینترن منتشر شد؛ بیشتر اسناد در نشریه رسمی کمینترن و در «بولتن کمونیست»، ارگان حزب فرانسه، چاپ شد؛ ولی فقط چاپ آلمانی این جزوه به دست آمد.

این انتقاد را افزایش می‌داد. ۹۲ در آستانه کنگره حزب کمونیست فرانسه، که در پایان دسامبر ۱۹۲۱ در بندر ماری اجلاس کرد، نامه‌ای حاکی از سرزنش و دستور - این بار به قلم گزنده تروتسکی - از کمیته اجرائی کمینترن واصل شد. این نامه درودهای کمینترن را به «شعبه آن در فرانسه» ابلاغ می‌کند اما يك بار دیگر شکایت دارد از این که «حزب فرانسه همیشه بیش از اندازه بیرون از حیات بین‌المللی قرار گرفته است»، به موارد شدید نقض انضباط در مطبوعات حزبی اعتراض می‌کند. ۹۳ این نامه در بدنه اصلی عقاید افراد حزب، که مخالف مداخله مسکو بود، تغییر عمده‌ای پدید نیاورد. کنگره ماری تا آنجا که به بحث درباره مسائل مجرد عقیدتی می‌پرداخت با آرامش برگزار شد؛ اما وقتی که به گزینش کمیته اجرائی رسید، کار بالا گرفت و سوورین که محبوبیتی نداشت انتخاب نشد. این امر را به درستی همچون نمایشی برضد کمیته اجرائی کمینترن و همه کارهای آن تعبیر کردند. چهار نفر از اعضای وفادار کمیته اجرائی که از نو انتخاب شده بودند به عنوان اعتراض استعفا دادند؛ و کنگره در غوغا و آشفتگی پایان یافت. ۹۵ پس از پایان کنگره کمیته اجرائی حزب قطعنامه کمیته اجرائی کمینترن را دریسافت کرد که به احزاب دستور می‌داد که سیاست جبهه متحد را در پیش بگیرند. حزب کمونیست اکنون بزرگ‌ترین حزب سیاسی چپ در فرانسه بود و ندای تشکیل جبهه متحد، اگر در جاهای دیگر فایده‌ای داشت، در این کشور بی‌معنی می‌نمود. هر اشاره‌ای به تشکیل دولت متحد کارگران رسوایی

۹۳. در ۸ دسامبر ۱۹۲۱، کمیته اجرائی کمینترن به کمیته مرکزی حزب فرانسه توضیح داد که تصمیم گرفته است مکاتبه با احزاب کشورها را به دست افراد کشورهای مربوط نسپارد و مکاتبه با حزب فرانسه به دست هوبرتسدروز سویسی سپرده شده است، و از کمیته مرکزی خواست کرد که این موضوع را «قطع نظر از ملاحظات شخصی» در نظر بگیرند (ibid., pp. 13-15) ولی یکی از روزنامه‌های مستقل حزب به نام *Journal du Peuple* همچنان بیانیه‌های کمیته اجرائی کمینترن را «اوکازهای سووارین» می‌نامید (ibid., p. 21) («اوکاز» فرمان‌های تزار روسیه بوده است که در حکم قانون شناخته می‌شده. - م.)

94. ibid., pp. 19-23.

۹۵. شرح کاملی از این کنگره، از روی گزارش‌های «اومانیه»، ۲۶-۳۱ دسامبر ۱۹۲۱، در این کتاب آمده است:

G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 65-75

گذشته‌ها را به یاد می‌آورد، که جبههٔ چپ فرانسه همواره سخت از آن رنجیده‌خاطر بود - منظور رسوایی سوسیالیست‌ها است، که جاه‌طلبی-هایشان آن‌ها را به مقام وزارت در دولت‌های ائتلافی رسانده بود. بنابراین اگر کمیتهٔ اجرائی جدید زیر رهبری فروسار اشتیاقی به چشم‌انداز همکاری با کسانی نشان نمی‌داد که یک سال پیش در تور شکست خورده و اخراج شده بودند، از گرایش عمومی حزب پیروی می‌کرد و بیان‌کنندهٔ این عقیده بود که تاکتیک جدید در فرانسه قابل اجرا نیست. کنفرانس ویژه‌ای از نمایندگان حزب با شتاب تشکیل شد و در روز ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۲۲ با اکثریت نمایانی روش کمیتهٔ اجرائی حزب را تأیید کرد.^{۹۶}

هنگامی که پلنوم وسیع کمیتهٔ اجرائی کمینترن در فوریهٔ ۱۹۲۲ در مسکو تشکیل شد، وضع وخیم بود. چهار نماینده از حزب فرانسه وارد شدند (اگرچه خود فروسار همراه آن‌ها نبود) و برضد جبههٔ متحد رأی دادند. تروتسکی در نطق سرزنش‌آمیزی شکایت کرد که اتهام دیرینی که در کنگرهٔ سوم بر کمینترن وارد شده است، یعنی این که کمینترن انقلاب جهانی را متوقف کرده است تا «با غرب وارد معامله شود»، بار دیگر «در مورد جبههٔ متحد پیش کشیده می‌شود».^{۹۷} اما هیچ‌کدام از طرفین حاضر نشدند مسأله را تا قطع رابطهٔ آشکار دنبال کنند. نمایندگان حزب فرانسه چون در هنگام رأی‌گیری در اقلیت قرار گرفتند (فقط ایتالیایی‌ها^{۹۸} و

96. G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 82-3.

97. L. Trotsky, *Die Fragen der Arbeiterbewegung in Frankreich und die Kommunistische Internationale* (Hamburg, 1922), p. 8.

لوزوفسکی در همان مجلس به این اتهام فرانسویان نیز که می‌گفتند «روس‌ها... می‌خواهند برای نجات دولت شوروی با «فورمیست‌ها کنار بیایند» پاسخ داد (*Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals* (Hamburg, 1922), p. 85);

روایت سخنرانی تروتسکی در این شکل کوتاه شدهٔ مذاکرات قطعه‌ای را که در بالا نقل شد دربر ندارد.

۹۸. حزب کمونیست ایتالیا نیز، به پیروی از سرمشق فرانسوی خود، سیاست جبههٔ متحد را در کنگرهٔ مارس ۱۹۲۲ رد کرد: نتیجهٔ عملی این کار آن بود که تا لحظهٔ روی کار آمدن موسولینی، حزب کمونیست ایتالیا نیز، مانند حزب کمونیست آلمان در هنگام «بوچ» کاپ، میان سایر احزاب چپ یا بورژوا و فاشیست‌ها تمایزی قائل نبود.

اسپانیایی‌ها با اعتراضات آن موافق بودند) اعلام کردند که اراده اکثریت را می‌پذیرند؛ و کمیته اجرائی کمینترن نیز برای توبیخ یا مجازات آن‌ها فشاری نیاورد. در ۴ مارس ۱۹۲۲ قطعنامه مؤدبانه‌ای از کمیته اجرائی کمینترن صادر شد که بار دیگر با احتیاط شش مورد عمده نقص در حزب کمونیست فرانسه را برمی‌شمارد، و آن‌ها را «بازمانده گذشته در برخی از گروه‌های حزبی» می‌نامد. قطعنامه اشاره می‌کند که هیأت نمایندگی حزب فرانسه اعلام داشته است که حزب قصد دارد انضباط را در میان افراد و در مطبوعات خود از نو برقرار کند و چهارنفری را که پس از کنگره ماری از کمیته اجرائی استعفا دادند به مقام خود بازگرداند؛ در مورد سوارین، قطعنامه ساکت است. ۹۹ هانری فابر، سردبیر نشریه نافرمان «ژورنال دو پوپل» («روزنامه مردم») برای عبرت سایر مطبوعات حزبی از حزب اخراج شد. ۱۰۰ اما گذشته از این یگانه اقدام انضباطی، تصمیماتی که در مسکو گرفته شد در فرانسه بی‌اثر ماند. مطبوعات حزبی همچنان عادت و عقاید التقاطی خود را حفظ کردند؛ در درون حزب همچنان به سیاست جبهه متحد سخت حمله می‌شد، و مبنای حمله نیز این دلیل مرتدانه بود که این سیاست تا وقتی که کنگره آینده کمینترن آن‌را تأیید نکرده است الزام‌آور نخواهد بود. در مه ۱۹۲۲ نفرین دیگری از کمیته اجرائی کمینترن بر پاریس نازل شد، و پلنوم وسیع دیگری در ماه ژوئن در مسکو برگزار شد. ۱۰۱ این بار خود فروسار به مسکو رفت. به دلیل گذشت زمان و حضور شخص مقصر اصلی، توپ و تشر تروتسکی در آغاز کار شدید بود؛ اما در پایان کار چون کاری جز تکرار همان سرزنش‌ها و قول‌ها و تعارف‌های قطعنامه فوریه صورت نگرفت، شدت لعن تروتسکی

۹۹. خلاصه تروتسکی و قطعنامه کمیته اجرائی کمینترن در این مأخذ آمده است:

Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals (Hamburg, 1922), pp. 136-41;

قطعنامه و اعلامیه حزب فرانسه در این مأخذ آمده است:
Zur Lage in der Kommunistischen Partei Frankreichs (Hamburg, 1922), pp. 20-32.

میان قطعنامه کمیته اجرائی کمینترن و اعلامیه حزب اختلاف حل‌نشده‌ای وجود داشت: قطعنامه از استقرار مجدد همان چهار تن در رهبری حزب سخن می‌گفت، و حال آن که اعلامیه استقرار آن‌ها را به کنگره بعدی حزب احاله می‌کرد.

جنبه مضحك قضیه را بیشتر تقویت کرد. ۱۰۲ تنها نکته تازه‌ای که از بحث‌های مسکو حاصل شد این بود که تصمیم گرفتند کنگره حزب فرانسه را در ماه اکتبر، پیش از کنگره کمینترن در ماه بعد، تشکیل دهند.

کنگره حزب کمونیست فرانسه که در اکتبر ۱۹۲۲ در پاریس برگزار شد نمونه بسیار خوبی است از شگرد کار کمینترن در گرداندن احزاب ملی و اجرای سیاست آشتی و سازشی که در این زمان دنبال می‌شد.

روز ۱۳ سپتامبر برای تدارک کنگره نامه توبیخ‌آمیزی از کمیته اجرائی کمینترن به کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه فرستاده شد. ۱۰۳ دو نماینده از طرف کمینترن، هومبرت-دروتس و مانوئیلسکی، چند روز پیش از کنگره وارد پاریس شدند تا با گروه‌های در حال جنگ مذاکره کنند؛ در خود کنگره نیز نمایندگان از احزاب کمونیست آلمان و بریتانیا حاضر شدند تا از اقتدار سازمان بین‌المللی هواداری کنند. دو نماینده مسکو، به ویژه مانوئیلسکی که مرد کاردانی بود، طرح‌های فراوانی برای آشتی‌دادن گروه‌های چپ و راست در آستین داشتند، و روشن بود که به حصول توافق بیش از پیروزی جناح چپ علاقه دارند. پیشنهاد نهایی، که پس از شکست همه تلاش‌های دیگر در خود کنگره مطرح شد، این بود که جناح‌های چپ و راست در همه ارگان‌های حزب سهم برابر داشته باشند و در صورت بروز اختلاف رأی نماینده کمیته اجرائی کمینترن مسأله فیصله دهد. گروه چپ این پیشنهاد را پذیرفت، و این پذیرش غیرطبیعی هم نبود؛ اما گروه راست آن را رد کرد و در عوض پیشنهاد داد که ترکیب ارگان‌های حزب با رأی‌گیری ساده در کنگره معین شود. بدین ترتیب مسأله به شکل استقلال حزب فرانسه یا قبول داوری کمیته اجرائی کمینترن در منازعات آن درآمد. کنگره با اکثریت ناچیزی به نفع گروه راست رأی داد. اما پس از این رأی‌گیری نیز دستور کمیته اجرائی کمینترن برای سازش به هر قیمتی که شده، به قوت خود باقی بود. مانوئیلسکی به گروه

102. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 284-9.

ظاهراً سابقه رسمی از مذاکرات این جلسه کمیته اجرائی کمینترن وجود ندارد؛ سخنرانیهای تروتسکی در ۸ و ۱۰ ژوئن ۱۹۲۲ در نشریه کمینترن چاپ شده‌است *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 21 (19 July 1922), cols. 5405-56.

103. *Kommunisticheskii Internatsional* No. 23 (4 November 1922), cols. 6223-46.

چپ دستور داد که از تصمیم کنگره اطاعت کند و هر مقامی را که اکثریت به افراد گروه واگذار کرد بپذیرد. اما این دستورها ناشی از درست نشناختن مزاج گروه راست بود. فروسار که پیروزی خود را با گرداندن ماهرانه کنگره به دست آورده بود، می‌خواست حداکثر استفاده را از این پیروزی بکند. همه مقامات در همه ارگان‌های حزب به نامزدهای گروه راست داده شد. در پایان این کنگره گروه چپ خود را از همه چیز جز عضویت ساده حزب برکنار دید. وقتی که چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ در مسکو اجلاس کرد، شکاف افتادن بین آن و حزب کمونیست فرانسه حتمی به نظر می‌رسید. اما این خطر نه از سرسختی کمیته اجرائی کمینترن بلکه از اکثریت خود حزب سرچشمه می‌گرفت^{۱۰۴}؛ و مسأله عبارت بود از این که کمینترن خواهان روشی بود ملایم‌تر از آنچه حزب ملی می‌خواست در پیش بگیرد.

در بریتانیای کبیر وضع به ویژه برای تاکتیک جنبه متحد مناسب به نظر می‌رسید. در هیچ‌کجای اروپا مانند انگلستان مارکسیسم از نفوذ در جنبش کارگری عاجز نمانده بود؛ هیچ‌کجا هم‌دردی با روسیه شوروی به آن شدت احساس نمی‌شد - چیزی که نه تنها در جنبش اعتراض سراسر کشور برضد کمک به دشمنان رژیم شوروی تظاهر می‌کرد، بلکه در فشار مداوم اتحادیه‌های کارگری بریتانیا برای توافق با اتحادیه‌های کارگری روسیه و پروفینترن نیز دیده می‌شد. نتیجه عبارت بود از همزیستی يك حزب کمونیست بسیار کوچک در کنار توده وسیعی از هواداران، که پشتیبانی آن‌ها در موارد منجز به معنای قبول عقیده یا انضباط حزبی نبود. حزب کمونیست بریتانیای کبیر در سایه همکاری با هواداران خود ظاهراً می‌توانست در سیاست بریتانیا تأثیری داشته باشد که هیچ تناسبی با تعداد ناچیز اعضای حزب نداشت. بدبختانه عوامل دیگری نیز در ولادت این حزب دخیل بودند. طرد پیشنهاد همبستگی با حزب کارگر دشمنی سختی با رهبران حزب کارگر در حزب کمونیست پدید آورده بود. در مارس ۱۹۲۱ رمزی مکدونالد، که به دلیل صلح‌طلبی از ۱۹۱۸ به بعد

۱۰۴. شرح کنگره پاریس در کتاب والتر (G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 101-11) در تعیین اعتبار و اهمیت مانوئیسکی در این ایام زیاده‌روی می‌کند؛ اهمیت او بیشتر در این بود که او یکی از بلشویک‌های انگشت‌شماری بود که به زبان فرانسه سخن می‌گفت؛ از باقی جهات، آن شرح عالی است.

نتوانسته بود به مجلس عوام راه یابد، نامزد انتخابات میان‌دوره‌ای وولپج شد؛ حزب کمونیست به خیال این که مکدونالد همان کائوتسکی بریتانیا یا شاید من بریتانیا است، بهترین ناطقان خود را به حوزه انتخابیه فرستاد تا به او حمله کنند. خود کمونیست‌ها نامزدی نداشتند. اما حزب کمونیست بریتانیای کبیر بعدها مدعی شد، و شاید درست هم می‌گفت، که مبارزه آن‌ها رقیب محافظه‌کار مکدونالد را با اکثریت اندکی بر او پیروز ساخته است. در یک انتخابات میان‌دوره‌ای دیگر در کرفیلی در اوت ۱۹۲۱، حزب کمونیست برای نخستین بار نامزد خود را به میدان فرستاد؛ و هرچند این نامزد در ته فهرست قرار گرفت، بدگویی سخنرانان کمونیست از رهبران حزب کارگر دشمنی میان دو حزب را باز هم شدیدتر کرد. بنابراین وقتی که خط‌مشی جدید سازش در تابستان ۱۹۲۱ ۱۰۵ از طرف کمینترن معین شد و سپس قطعنامه کمیته اجرائی کمینترن درباره جبهه متحد حدود آن را مشخص‌تر ساخت، حزب کمونیست می‌بایست از راه درازی بازگردد و سخنان فراوانی را پس‌بگیرد. در پاییز ۱۹۲۱ میخائیل بورودین، کمونیست روسی-آمریکایی که از کارکنان کمینترن شده بود^{۱۰۶}، مقالاتی در نشریه رسمی کمینترن نوشت و از حزب کمونیست بریتانیا انتقاد کرد که چرا نتوانسته است در میان توده‌ها یا در اتحادیه‌های کارگری نفوذ کند. ۱۰۷ در سال ۱۹۲۲ حزب کمونیست بریتانیا به منظور سازش، همه نامزدهای کمونیست را از حوزه‌های حزب کارگر پس کشید، حتی در جاهایی که کمونیست‌ها آرای بیشتری داشتند. ۱۰۸ اما این حرکت چندان نتیجه‌ای نداد؛ حزب کارگر در کنفرانس سالانه خود در اینبار در تابستان ۱۹۲۲ یک بار دیگر تقاضای همبستگی حزب کمونیست را با اکثریت هنگفتی

۱۰۵. در اوت ۱۹۲۱ لنین پس از شنیدن این که فدراسیون معدن‌کاران جنوب ویلز با اکثریت آرا تصمیم به پیوستن به کمینترن گرفته است، نامه‌ای به بل نوشت و پیشنهاد کرد که نشریه هفتگی برای کارگران جنوب ویلز تأسیس شود؛ ولی لنین هشدار داد که این نشریه «نباید در ابتدا بیش از اندازه انقلابی باشد» و پیشنهاد کرد که از سه نفر سردبیر نشریه یک نفر کمونیست باشد.
۱۰۶. نگاه کنید به ص ۲۱۴ بالا.

107. *Kommunistisches Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), cols. 4661-92; No. 19 (21 December 1921), cols. 4943-66.

108. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 131; *CPGB: Communist Policy in Great Britain* (1928), p. 115.

رد کرد. در این ضمن، در مارس ۱۹۲۲ يك کمیسیون سه نفره - پولیت، عضو اتحادیه کارگری؛ پام دات، روشنفکران جوانی که اصلاً هندی بود؛ و هری اینکپین، برادر دبیر حزب - مأمور شد گزارشی درباره وضع حزب بنویسد؛ بورودین نیز از مسکو فرستاده شد که در کار سازمان حزب کمک کند. ۱۰۹ مسأله در این جا، برخلاف آلمان، برسر اختلاف در درون حزب نبود؛ یا مانند فرانسه برسر این نبود که تقریباً تمام حزب در مخالفت با سیاست مطلوب کمینترن متحد شده باشد. مسأله این بود که حزبی که نه گرفتار اختلاف درونی جدی بود و نه از رهنمودهای مسکو سرپیچی می کرد نمی توانست در سیاست کشور خود تأثیر جدی داشته باشد. نقشه تجدید سازمان که کمیسیون سه نفره زیر نظر بورودین تهیه کرد این بود که حزب بافت آزاد و «فدرال» اساسنامه خود را کنار بگذارد و از روی الگوی شناخته شده احزاب کمونیست ارتودوکس، یعنی بر پایه مرکزیت و انضباط سخت، خود را تجدید سازمان دهد. در پایان اوت ۱۹۲۲ بورودین به جرم ورود غیرقانونی به کشور در گلاسکو توقیف و به شش ماه زندان محکوم و سپس اخراج شد. ۱۱۰ طرح او در کنگره حزبی بترسی در اکتبر ۱۹۲۲ تصویب شد، اگرچه بحثها و انشعابهایی نیز پیش آمد. ۱۱۱ اما نیروهایی که در بریتانیای کبیر به سود کمونیسم و به سود روسیه شوروی عمل می کردند در سازمانهایی بودند که کمونیست به معنای اخص کلمه به شمار نمی رفتند - جنبش کارگران بیکار، جنبش اقلیت ملی در اتحادیه های کارگری، و حتی سازمان های شبه خیریه مانند «ام ار پ» ۱۱۲، و نه حزب کمونیست بریتانیای کبیر. اگر تاکتیک جبهه متحد اصولاً می توانست در بریتانیا کاربردی داشته باشد، از طریق این سازمان بود.

با تاکتیک جبهه متحد، دشواری سرشته در کمینترن، به عنوان سازمانی که سیاست های یکنواخت و خط مشی های عملی مشابهی را برای همه احزاب کمونیست در سراسر جهان تجویز می کرد، آشکار شد. یکی از نتایج جبهه متحد افزایش اهمیت فعالیت قانونی در مقابل فعالیت پنهانی

109. W. Gallacher, *The Rolling of the Thunder* (1947), pp. 38-9; J. T. Murphy, *New Horizons* (1941), pp. 183-4.

۱۱۰. «تایمز»، ۳۰ اوت ۱۹۲۲.

111. T. Bell, *The British Communist Party* (1937), pp. 83-4.

۱۱۲. نگاه کنید به ص ۴۸۷ بالا.

بود: احزاب کمونیست می‌بایست آشکارا وارد میدان شوند و سایر احزاب را برای مقاصد محدود دعوت به اتحاد کنند، و در عین حال هدف‌های دامنه‌دارتر خود را هم اعلام کنند. اما در کشورهایی که حزب کمونیست غیرقانونی بود و فقط می‌توانست به صورت یک سازمان مخفی فعالیت داشته باشد، این سیاست هیچ کاربردی نداشت؛ و در مدت هفت سالی که سیاست جبهه متحد رسماً دنبال می‌شد، تعداد این کشورها مرتباً افزایش می‌یافت. در عمل، تنها کشورهایی که در آن تلاش جدی برای تشکیل جبهه متحد صورت گرفت آلمان و چکسلواکی و بریتانیای کبیر بودند. در ایالات متحده وضع بسیار ناهنجاری پیش آمد. در مه ۱۹۲۱ دعوی دو حزب کمونیست رقیب سرانجام پایان یافت و یک «حزب کمونیست امریکای شمالی» با پشتیبانی کمینترن تأسیس شد. اما کنگره تأسیس این حزب به‌طور مخفی اجلاس کرد، و همه فعالیت‌های حزب «تماماً پنهانی» بود. ۱۱۳ اما وقتی که تصمیم جبهه متحد ابلاغ شد، لازم آمد که حزب تازه‌ای به نام «حزب کارگران امریکا» تأسیس شود. اعضای حزب کمونیست به عضویت این حزب درآمدند. حزب جدید در ابتدا فعالیت‌های حزب مخفی را تکمیل می‌کرد، و سرانجام نیز آن را در خود جذب کرد و نام «حزب (کمونیست) کارگران» را روی خود نهاد. ۱۱۴ اما نه حزب غیرقانونی و نه حزب قانونی هیچ‌کدام نتوانستند تأثیری در زندگی سیاسی امریکا داشته باشند. ظاهراً در مسکو نیز توجه جدی کسی را جلب نکردند، و نقش حزب امریکا در جنبش کمونیستی بین‌المللی بی‌اهمیت و نابه‌هنگار باقی ماند.

بیش از دو سال بعد زینوویف در یک بررسی تاریخی انگیزه‌هایی را که به اعلام تاکتیک جبهه متحد در زمستان ۲۲-۱۹۲۱ انجامیده بود

۱۱۳. گزارش یک نماینده امریکایی در این باره در این مأخذ آمده است:
Die Taktik der Kommunistischen Internationale gegen die Offensive des Kapitals (Hamburg, 1922), p. 23.

۱۱۴. رضایت‌بخش‌ترین مرجع برای تاریخ اوایل کمونیسم امریکا ظاهراً این کتاب است:

J. O'neal and G. A. Werner, *American Communism* (N.Y. 1947)

ولی برای روشن کردن شواهد متعارض، و غالباً بسیار مفروضانه، بررسی خاصی لازم است.

با صراحت فراوان بیان می‌کند:

تاکتیک جبهه متحد در واقع ابتدا (یعنی در ۲۲-۱۹۲۱) تجلی آگاهی ما بود از این که اولاً هنوز در طبقه کارگر اکثریت نداریم، ثانیاً سوسیال دموکراسی هنوز بسیار قوی است، ثالثاً ما در مواضع تدافعی هستیم و دشمن دارد حمله می‌کند...، رابعاً نبردهای تعیین‌کننده هنوز در دستور کار قرار نگرفته‌اند. به این دلایل بود که ما به شعار «به سوی توده‌ها» و تاکتیک جبهه متحد رسیدیم. ۱۱۵

این دفاع معقولی بود از تاکتیک کمینترن، که چشم‌انداز انقلاب را روشن می‌کرد. عقب‌نشینی در کمینترن نیز با براهینی نظیر آنچه در دفاع از نپ آورده می‌شد توجیه‌پذیر بود. اصرار ورزیدن بر این که احزاب کمونیست به‌طور سفت و سخت و بدون سازش هدف انقلاب فوری را دنبال کنند فاجعه به بار می‌آورد، چنان که سیاست «کمونیسم جنگی» نیز در روسیه شوروی فاجعه به بار آورده بود. برهان مؤید تاکتیک جبهه متحد کمینترن در حقیقت مستقل از برهانی بود که در آن ایام در توجیه نپ آورده می‌شد. چنان که یکی از نمایندگان انگلیسی‌کنگره می‌نویسد، «هیچ‌کدام از ما، از اتخاذ سیاست نپ که لنین در سخنرانی خود به آن اشاره کرد نتایج مهمی درباره سیاست آینده نگرفتیم». ۱۱۶ اما این دو برهان را اشخاص واحد در زمان واحد پیش کشیدند، و علت‌نهایی هر دو عقب‌نشینی هم علت واحدی بود: تأخیر در وقوع انقلاب اروپا. بنابراین حفظ تمایز نظری میان آن دو سیاست، و دو دسته براهینی که در دفاع از آن‌ها می‌آوردند، در عمل روز به روز دشوارتر می‌شد. زینوویف در سخنرانی خود در اجلاس وسیع کمیته اجرائی کمینترن در فوریه این معادله را بیان می‌کند:

اگر ارتش سرخ در ۱۹۲۰ ورشو را تسخیر کرده بود، امروز تاکتیک‌های بین‌الملل کمونیستی غیر از این بود. اما این امر

115. *Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 77.

116. J. T. Murphy, *New Horizons* (1941), p. 175.

واقع نشد. عقب‌نشینی نظامی عقب‌نشینی سیاسی تمام جنبش کارگران را به دنبال داشت. حزب پرولتاریای روسیه ناچار شد امتیازات وسیعی به دهقانان بدهد، و همچنین تا حدی به بورژوازی این امر آهنگ انقلاب پرولتاریایی را کند کرد، اما عکس قضیه نیز صادق است: شکستی که از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ بر پرولتاریای کشورهای اروپای غربی وارد شد سیاست نخستین کشور پرولتاریایی را تغییر داد، و آهنگ [حرکت] را در روسیه کند کرد. پس این روند دو جانبه است. ۱۱۷

از این زمان به بعد رسم بر این قرار گرفت که تاکتیک جبهه متحد کمینترن را همتای سیاسی نپ بنامند؛ و در میان احزاب کمونیست‌خارجی، که مستقیماً فقط با سیاست جبهه متحد سروکار داشتند، این برداشت که اقدامات کمینترن از قالبی درمی‌آید که نقش نیازهای خاص جمهوری روسیه شوروی را بر خود دارد، باز هم تأیید شد. تا روزی که پیروزی انقلاب جهانی نزدیک به نظر می‌رسید، این مسأله مطرح نشد. اما همین که عقب‌نشینی آغاز شد، و سازش و مأمور در دستور روز قرار گرفت، میان کسانی که تمایز روشنی میان هدف‌ها و منافع کمینترن و هدف‌ها و منافع روسیه شوروی قائل می‌شدند و کسانی که چنین تمایزی را نه تنها نادرست بلکه تصورناپذیر می‌پنداشتند، بحث و جدل بی‌پایان و بی‌نتیجه‌ای در گرفت.

تحکیم وضع در اروپا

کنفرانس جنوا و پیمان راپولو بر روی هم برای نخستین بار به روسیه شوروی به عنوان يك قدرت اروپایی منزلت مطمئنی بخشیدند. پس از دعوت دولت شوروی به جنوا، قدرت‌های غربی ممکن بود با او منازعه داشته باشند، ولی نمی‌توانستند او را نادیده بگیرند. پس از راپولو، دولت شوروی شریک و هم‌تواز یکی از قدرت‌های بزرگ بود - خود قدرت دیگری بود که چندی از نظرها ناپدید شده بود و اکنون، مانند آلمان، پیمان راپولو را وسیله‌ای برای بیرون آمدن از محاق انزوا و خفت ساخته بود. فرصت‌های فراخ‌تری برای مانور در اختیار سیاست شوروی قرار گرفت. تا آن روز امکان عمده انتخاب راه برای دولت شوروی این بود که یا موقتاً به شیوه‌های دیپلماتیک با دولت‌های سرمایه‌داری مماشات کند، یا این‌که بکوشد با تبلیغات انقلابی ریشه آن‌ها را بزند و براندازد. آنچه در ۱۹۲۲ تازگی داشت عبارت بود از توانایی دولت شوروی، در چارچوب سیاست اول، در جلب دوستی یکی از دو گروه دولت‌های سرمایه‌داری که اروپا را میان خود تقسیم کرده بودند - کاری که دولت شوروی در ایام ضعف مفرط ۱۹۱۸ کوشید صورت دهد و دستش به جایی بند نشد. نیمه دوم سال ۱۹۲۲، در سیاست داخلی، اوج دوره اول نپ بود. تعطی ۱۹۲۱ گذشته بود؛ محصول ۱۹۲۲ بسیار خوب بود؛ و انگیزش نپ در تمام اقتصاد کشور احساس می‌شد. در این شرایط، طبیعی بود که سازش با سرمایه‌داری در امور خارجی نیز مانند امور داخلی بازتابی داشته باشد. زمان زمان تحکیم مواضع و پرهیز از ماجراهای تازه به تازه بود. عامل دیگری که در این امر مؤثر افتاد بیماری لنین بود، که در لحظه پایان کنفرانس جنوا چهار نخستین سگته خود شد و تا چهار ماه به کلی از کار افتاد. کمتر

کسی از وخامت حال او خبر داشت، یا گمان می‌برد که زندگی فعال او دیگر به پایان رسیده است (لنین فقط پنجاه و دو سال داشت). پنداشته می‌شد مردی که مدت‌های مدید کلام آخر را در همه مسائل مهم سیاسی ادا می‌کرد موقتاً از صحنه بیرون رفته است؛ و این پندار مشوق ادامه دادن راه محکم و مطمئنی بود که به نظر می‌رسید مسیر آن در بهار ۱۹۲۲ ترسیم شده است: از تصمیمات بنیادی می‌بایست پرهیز شود. باقی‌مانده آن سال کم‌حادثه‌ترین دوره‌ای است که روسیه شوروی تا آن روز در روابط خارجی به خود دیده بود.

یکی از نتایج کنفرانس جنوا آن بود که در مناسبات شوروی با قدرت‌های غربی وقفه‌ای پیش آمد. کارشکنی فرانسه و بلژیک، که اکنون از طرف ایالات متحده نیز آشکارا تأیید می‌شد، بر مقاصد آشتی‌جویانه نخست‌وزیر بریتانیا فائق آمد، و موضع این شخص نیز در کشور خود او به همین نسبت تضعیف شد. در فرانسه سیاست سازش‌ناپذیر پوانکاره سیر صعودی خود را طی می‌کرد. در بریتانیای کبیر، جناح ضد شوروی دولت ائتلافی نفوذ خود را بازیافته بود. در جانب شوروی، پیمان راپولو روش مستقل‌تری را در قبال قدرت‌های غربی مقدور ساخت. گرفتن سرمایه از غرب همچنان علاقه عمده دولت شوروی بود. با تشکیل «کمیته اصلی امتیازها» که وابسته به «اس ته نو» (شورای کار و دفاع) بود، دستگاهی که می‌بایست درباره امتیازها تصمیم بگیرد فشرده‌گی و مرکزیت بیشتری پیدا کرد. در بهار ۱۹۲۲ دو امتیاز به گروه‌های آمریکایی داده شد - یکی برای معادن پنبه نسوز آلاپایف در کوه‌های اورال و دیگری برای معادن ذغال کمروف در حوضه کوزنتسک. دو شرکت مختلط شوروی-بریتانیا و شوروی-هلند (روسانگولس و روسگولندس) برای بهره‌برداری از امتیازهای چوب تشکیل شد. اما در این زمان دیگر شاید نیاز به سرمایه آن نیاز مبرم و مطلق سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ نبود؛ و این امر آزادی بیشتری برای چانه‌زدن فراهم می‌ساخت. تابستان ۱۹۲۲ بدین ترتیب دوران تردید بود: روند آشتی سیاسی با بریتانیای کبیر متوقف شده بود؛

1. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 28, art. 320;

یک سال بعد این کمیته از «اس ته نو» به ساوفاکوم منتقل شد (ibid., 1923, No. 20, art. 246).

2. *Pyat' Let Vlasti Sovetov* (1922), p. 326; *Dvenadtsatyi S'ezd Ros-siiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 353.

آیا این روند ادامه می‌یافت یا واگرد می‌شد؟ این پرسش تا حدی به وضع لوید جورج در سیاست بریتانیا بستگی داشت. اگر او قدرت و اعتبار متزلزل خود را بازمی‌یافت، سیاست آشتی ممکن بود ادامه یابد؛ اگر سقوط می‌کرد، جلوگیری از خرابی مناسبات بریتانیا و شوروی بعید می‌نمود. مهم‌ترین رویداد این مناسبات در تابستان ۱۹۲۲ کنفرانس لاهه بود.

کنفرانس لاهه در جنوآ فقط به این دلیل پیشنهاد و پذیرفته شده بود که وسیله‌ای باشد برای حفظ آبرو و دفع وقت. هنگامی که این کنفرانس در ۲۶ ژوئن ۱۹۲۲ افتتاح شد، هیچ تغییر اساسی در اوضاع پیش نیامده بود، و در قیاس با شش هفته پیش که نمایندگان در جنوآ از یکدیگر جدا شدند هیچ زمینه تازه‌ای برای توافق فراهم نشده بود. در واقع وضع بدتر هم شده بود، زیرا که در کنفرانس لاهه رهبری هیأت‌های نمایندگی را اشخاص درجه دوم برعهده گرفتند. لیتوینوف به کمک کراسین و کرستینسکی جای چیچرین را گرفت؛ نماینده اصلی بریتانیا لوید گرم بود، که ریاست اداره بازرگانی خارجی را برعهده داشت و با محافل کسب و کار وسیع و حزب محافظه‌کار مربوط بود. هنگامی که هیأت‌های نمایندگی غیرروسی تصمیم گرفتند که کمیسیونی خاص خود تشکیل دهند، و سه کمیسیون فرعی را هم مأمور رسیدگی به مسائل مالکیت خصوصی، دیون، و اعتبارات ساختند، در واقع کنفرانس از هرگونه تلاش جدی برای رسیدن به نتیجه دست کشید. لیتوینوف چنین وانمود می‌کرد که نسبت به روش هیأت نمایندگی شوروی در جنوآ در دو مورد قدم را پیش‌تر نهاده است: اولاً حاضر بود اصل پرداخت غرامت اموال ملی‌شده را بپذیرد؛ البته به شرط این که اعتبارات کافی در اختیار دولت شوروی قرار گیرد، و ثانیاً حاضر بود بپذیرد که این اعتبارات نه از جانب دولت‌ها بلکه از جانب صاحبان صنایع و سرمایه‌داران داده شود، منتها به شرط آن که دولت‌ها آن‌ها را ضمانت کنند. اما به نظر می‌رسید شرطی که در هر دو

۳. یوفه در گزارش کنفرانس جنوآ به کمیته مرکزی اجرائی سراسری در ۱۹ مه ۱۹۲۲ توضیح داد که اگر لوید جورج بر اثر شکست کنفرانس سقوط کند، بریتانیا روش نامساعدتری در قبال روسیه شوروی در پیش خواهد گرفت و کشورهای ضعیف‌تر اروپا را نیز با خود همراه خواهد ساخت

(III Sessiya Vserossiiskogo Tsentral'nogo Ispolnitel'nogo Komiteta IX Sozyva, No. 5 (19 May 1922), p. 14).

مورد قید شده بود واقعیت امتیازی را که لیتوینوف می‌داد منتفی می‌کرد. مسأله اموال ملی شده از نو در مرکز صحنه قرار گرفت و نمایندگان فرانسه و بلژیک دوباره خواهان بازگرداندن اموال یا پرداخت غرامت بلاشرط شدند، درحالی که نمایندگان بریتانیا و ایتالیا با پیشنهادهای چرب و اگذاری امتیاز از جانب دولت شوروی خود را سرگرم می‌کردند. لیتوینوف فهرست مفصلی از امتیازهای قابل واگذاری به سرمایه‌داران خارجی در برابر کنفرانس قرار داد. ۲. مقایسه این فهرست با فهرستی که به فرمان ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰ درباره امتیازها ضمیمه شده بود تغییرات مهمی را در نظرگاه دولت شوروی نشان می‌داد. اکنون دیگر امتیازات منحصرأ یا عمدتاً به منظور بهره‌برداری از منابع طبیعی دست‌نخورده عرضه نشده بودند. علاوه بر امتیازات چوب و معادن، برای بهره‌برداری از تعداد زیادی از کارخانه‌ها و تأسیسات در صنایع قند، نفت، و برق نیز امتیاز عرضه شده بود. تعداد زیادی از املاکی که سابقاً در مالکیت صاحبان خارجی بودند نیز در فهرست دیده می‌شدند. این کار به پیروی از سیاستی صورت گرفته بود که با طرح اورکهارت آغاز شد - یعنی به‌کاربردن عرضه امتیاز به‌عنوان وسیله‌ای برای جبران خسارت بستانکاران و صاحبان پیشین اموال ملی شده.^۶

نبرد بر سر نفت روسیه بار دیگر در پشت صحنه روی داد. گروه بریتانیا و هلند برای به‌دست آوردن امتیاز در این تلاش شکست نهایی و قطعی خورد، و با صاحبان علائق نفتی آمریکا و فرانسه و بلژیک همدست شد تا از پذیرفتن هر راه‌حلی غیر از بازگشت کامل اموال به صاحبانشان خودداری کنند، و تا حصول غرض خود در همه بازارهای زیر

4. *Gaagskaya Konferentsiya: Polnyi Stenograficheskii Otchet* (1922), pp. 218-48;

این فهرست، به صورتی که در این کتاب چاپ شده، با این پانویس همراه است: «این سند البته فقط از لحاظ تاریخی جالب است.»

۵. نگاه کنید به ص ۳۴۵ بالا.

۶. يك نوآوری تازه در شرایطی که برای واگذار کردن امتیاز پیشنهاد شده بود این بود که گیرندگان امتیاز باید در مؤسسه خود به نسبت معینی کارگران و کارکنان روسی در استخدام داشته باشند (*Gaagskaya Konferentsiya: Polnyi Stenograficheskii Otchet* (1922), p. 39) در نظام فپ روسیه کشوری شده بود دارای مازاد کارگر و مسأله پیکاری (نگاه کنید به جلد دوم، صص ۶-۳۷۴).

نظر خود نفت شوروی را تحریم کنند. ۷. شاید همین شکست بود که سرانجام باعث شد هیأت نمایندگی بریتانیا از اصرار ورزیدن بر سیاست امتیاز دست بردارد و در قطعنامه پایان کنفرانس رأی فرانسه و بلژیک را بپذیرد، که عبارت بود از بازگشت بلاشرط اموال ملی شده همراه با توصیه به دولت‌ها که از حمایت اتباع خود در قبول هر نوع مالی در روسیه غیر از آنچه قبلاً به خودشان تعلق داشته است خودداری کنند. در این قطعنامه همچنین قید شده بود که در مورد اموال خارجیان در روسیه هیچ تصمیمی نباید گرفته شود مگر به اشتراك دولت‌هایی که در کنفرانس حضور نیافته‌اند. ۸. نماینده بلژیک که قطعنامه را مطرح کرد با لحن تندی افزود که به او اختیار داده شده است که بگوید این قطعنامه مورد تأیید دولت ایالات متحده است. دست پنهان امریکا که در واپسین مراحل کنفرانس جنوا اندکی پدیدار شده بود در کنفرانس لاهه کاملاً آشکار شد تا سیاست همکاری با دولت شوروی را بر پایه واگذاری امتیاز ختم کند. لیتوینوف در آخرین لحظه کوشید با طرح پیشنهادهای تازه‌ای کنفرانس را نجات دهد، ولی کسی به سخنان او اعتنا نکرد. کنفرانس در ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۲ با شکست کامل متفرق شد. لیتوینوف دست از پا درازتر به مسکو بازگشت. ۹.

به نظر می‌رسید که آشکار شدن دلبستگی شدید امریکا به نفت در جنوا و لاهه نشانه آغاز شدن علاقه فعالانه آن دولت به امور مربوط به شوروی بود - اگرچه هنوز این علاقه سر و صدایی نداشت. در ژوئیه ۱۹۲۲ هوور، وزیر بازرگانی امریکا، پیشنهادی مطرح کرد، برای

۷. توافق بر سر تحریم نفت شوروی در جلسه‌ای از شرکت‌های نفتی در ۱۹ سپتامبر ۱۹۲۲ در پاریس حاصل شد؛ متن این موافقتنامه در کتاب فیشر آمده است (L. Fischer, *Oil Imperialism* (n.d. [1927]), pp. 94-5).

8. *Papers Relating to the Hague Conference, June-July 1922*, Cmd 1724 (1922), p. 18.

۹. پیشنهادهای نهایی لیتوینوف در این مأخذ آمده است: *Gaagskaya Konferentsiya: Polnyi Stenograficheski Otchet* (1922), pp. 188-92.

نومیدی هیأت نمایندگی شوروی از توضیحات متعددی که برای این شکست عرضه کردند آشکار می‌شود
(L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 368-9)

فرستادن يك «هیأت فنی» به روسیه برای بررسی مقدمات اقتصادی؛ در ۱ اوت هوتون، سفیر امریکا در برلن، در آنجا این طرح را با چیچرین و کراسین در میان گذاشت، و هر دوی آنها شخصاً از آن استقبال کردند. ۱۰ اما در مسکو برد با کسانی بود که احتیاط بیشتری را لازم می‌دانستند. پاسخ رسمی چیچرین به تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۲۲ در عین حال که از آمادگی برای پذیرفتن رجال اقتصادی امریکا یا گروه‌هایی از آنها «به منظور مذاکره درباره امتیازات، بازرگانی، یا سایر مسائل اقتصادی» حکایت می‌کرد، این را هم روشن می‌ساخت که «کمیته‌ای از کارشناسان یا بررسی» فقط بر پایه رفتار متقابل مورد استقبال قرار می‌گیرد - و با این پاسخ موضوع منتفی شد. ۱۱ در تابستان ۱۹۲۲ دولت امریکا سرانجام استقلال استونی و لاتونی و لیتوانی را به رسمیت شناخت (کاری که متفقین غربی هجده ماه پیش انجام داده بودند) و سفارتخانه قدیم روسیه را در واشنگتن تعطیل کرد. ۱۲ اما انتظار محافل وسیعی که گمان می‌کردند این گام مقدمه نوعی همراهی با دولت شوروی است برآورده نشد. روابط شوروی و امریکا وارد يك دوره طولانی بی‌اعتنایی و بی‌حادثگی شد.

شکست کنفرانس لاهه دولت شوروی را معتقد ساخت که «نظام کنفرانس‌ها فعلاً بی‌نتیجه است». ۱۳ سقوط لوید جورج که از مدت‌ها پیش انتظارش می‌رفت سرانجام در اکتبر ۱۹۲۲ پیش آمد؛ این امر و اعتلای قدرت پوانکاره در فرانسه نشانه‌های سردی بیشتری در مناسبات قدرت‌های غربی با روسیه شوروی بود، و با این نشانه‌ها احتمال هر تصمیم مهمی در آینده نزدیک که به روسیه شوروی مربوط شود، منتفی شد. علاقه دیپلماتی شوروی به شرق میانه و شرق دور منتقل شد، و کنفرانس لوزان و اعزام میسیون یوفه در این زمینه رویدادهای مهمی بودند. ۱۴ تردیدهای سیاست شوروی پس از قطع مذاکرات لاهه در تنظیم امتیاز اورکهارت مؤثر افتاد. اورکوارت در جنوا و لاهه حضور داشت، و گویا منتظر بود که نرسیدن به توافق دولت شوروی را به توفیق سیاست واگذاری امتیاز در مورد خاصی

10. *Foreign Relations of the United States, 1922*, ii (1938), 825-6, 329-30.

11. *ibid.*, ii, 830.

12. *ibid.*, ii, 869-76.

۱۳. مصاحبه چیچرین در «ابزرور» ۲۰ اوت ۱۹۲۲، نقل شده در این مأخذ: *Soviet Documents on Foreign Policy*, ed. J. Degras, i (1951), 328.

۱۴. درباره این‌ها در فصل‌های ۳۲ و ۳۴ بحث خواهد شد.

که سر و صدای آن همه‌جا پیچیده بود بیشتر ترغیب کند. این محاسبه نزدیک بود درست از آب درآید. دو مؤسسه آلمانی - کروپس و بانک مندلسون برلن - سهمی در شرکت متحد روس و آسیا به دست آورد. ۱۵ در این اوضاع بود که اورکوارت سرانجام در برلن قراردادی با کراسین به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۲۲ امضا کرد. شرایط قرارداد ۱۶ نشان می‌داد که شروع و گسترش نپ تا چه اندازه در برطرف کردن موانع اصلی تأثیر داشته است: در شرایط جدید کار، که به‌زودی در قانون کار تجدیدنظر شده‌ای انعکاس یافت ۱۷، کارفرما در استخدام و اخراج کارگران آزادی کامل داشت - البته با رعایت مقررات قانونی عادی حمایت از حقوق کارگر. درصدی از تولید مؤسسه موضوع قرارداد به دولت شوروی تعلق می‌گرفت. حق جبران خسارت از دست دادن مالکیت رسماً پذیرفته نشد؛ اما قرار شد که دولت شوروی «پیش‌پرداخت»ی به مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ لیره نقداً و معادل بیست میلیون روبل نیز به صورت سفته دولتی در اختیار شرکت موضوع قرارداد بگذارد. این همان جبران خسارت بود، منتها با نوعی پوشش نازک. لنین آن را به همین معنی در نظر می‌گرفت، و باز به این اصل رجوع کرد که حق بستانکاران خارجی نسبت به جبران خسارت

۱۵. ماهیت دقیق و دامنه علائق آلمان و کیفیت تحصیل آن‌ها ظاهراً معلوم نشده است: از گزارش يك بنگاه اطلاعات بازرگانی آلمانی در این کتاب مطالبی نقل شده است:

G. Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetruslands* (1927), p. 112

بنابر نوشته فیلیپ پرایس

(M. Philips Price, *Germany in Transition* (1923), p. 77)

اشتینس در سفر نوامبر ۱۹۲۱ خود به لندن می‌کوشد که علاقه‌ای در شرکت متحد روسیه و آسیا تحصیل کند؛ رادک در مقاله‌ای در «پراودا»ی ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ به تلاش‌هایی که برای وادار کردن دیک تراست انگلیسی-آلمانی برای معامله کردن با روسیه، صورت گرفته است اشاره می‌کند. دابرنون (D'Abernon, *Ambassador of Peace*, i (1929), 232) می‌نویسد که پیشنهادهای اشتینس در لندن برای همکاری آینده در روسیه، مورد توجه قرار نگرفته بود.

۱۶. این قرارداد ظاهراً هرگز منتشر نشده، اما خلاصه شرایط آن از روی گزارشی که در همان ایام از طرف هیأت نمایندگی شوروی انتشار یافته در این کتاب آمده است:

G. Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetruslands* (1927), pp. 112-13.

فقط در صورت دریافت اعتبارات تازه خارجی شناخته خواهد شد. هنگامی که این مذاکرات هنوز در جریان بود، لنین نوشت که این امتیاز «فقط به شرط داده شدن يك وام بزرگ به ما» تصویب خواهد شد.^{۱۸}

این قرارداد در خارج مورد استقبال قرار گرفت. گویا کلانیز، رهبر حزب کارگر انگلستان، نامه‌ای به شخصی در مسکو نوشت و گفت امیدوار است که این قرارداد به زودی به تصویب برسد، تا بلکه احتمال پیروزی حزب کارگر در انتخاباتی که در پیش بود تقویت شود.^{۱۹} در مسکو نیز قرارداد طرفداران زیادی داشت، به ویژه در میان کسانی که می‌خواستند نپ را به نتایج منطقی‌اش برسانند. قرارداد اورکوارت در ایام بیماری اول لنین امضا شده بود. تصمیم مربوط به تصویب این قرارداد تقریباً آخرین تصمیم سیاسی مهم او بود. لنین که در مخالفت با تصویب قرارداد در پولیت‌بورو تنها بود، گویا سه بار تغییر رأی داد تا آن که سرانجام از حق وتوی خود - که همکارانش علی‌القاعده به آن کردن می‌نهادند - برای رد قرارداد استفاده کرد.^{۲۰} این تصمیم در ۷ اکتبر ۱۹۲۲ در مطبوعات شوروی اعلام شد. ظاهراً انگیزه رد قرارداد سیاسی بوده است. تمایل اصلی لنین آن بود که تصویب قرارداد را به دریافت وام خارجی موکول کند، ولی سپس به روزنامه‌نگاران خارجی گفت تصمیم به رد قرارداد به دلیل روش غیردوستانه بریتانیای کبیر در مسأله ترکیه گرفته شده است و اگر آن روش تغییر کند و اگر پذیر است.^{۲۱} کراسین اعلام داشت که «روش اخیر دولت بریتانیا در قبال روسیه» علت رد قرارداد اورکوارت بوده است، «به رغم اهمیتی که آن قرارداد برای رشد اقتصادی روسیه داشت».^{۲۲} از طرف دیگر، لیتوینوف فواید چندانی برای قرارداد

18. *Leninskii Sbornik*, xxxv (1945), 223.

19. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 30.

20. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs*, (1930), i, 435-6, 464; این مطلب احتمالاً از ناحیه چیچرین سرچشمه گرفته است، چون که او اگرچه عضو پولیت‌بورو نبود در يك چنین قضیه‌ای می‌بایست از موضع پولیت‌بورو مطلع بوده باشد.

21. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 314-15, 330.

22. *Russian Information and Review*, 4 November 1922, p. 73;

کراسین، بنابر نوشته خودش، پس از رد شدن قرارداد استعفا می‌کند، ولی لنین به او می‌گوید که اعضای حزب حق استعفا ندارند
(Leonid Krasin: *His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 204).

قائل نبود، و عقیده داشت که «اگر فقط مزایای اقتصادی در نظر گرفته می‌شد» این قرارداد هرگز به امضا نمی‌رسید. لیتوینوف خودداری دولت شوروی را از تصویب قرارداد به تغییر نیروهای سیاسی در بریتانیای کبیر نسبت داد و گفت که در آنجا «نفوذ غالب» اکنون از آن کسانی است که «با تلاش‌های آقای لوید جورج برای برقرار کردن مناسبات عادی با روسیه همراهی ندارند». ۲۳. آخر این که از سخنرانی عمومی لنین در نوامبر ۱۹۲۲ چنین برمی‌آید که انگیزه عمده سیاست واگذاری امتیاز انگیزه سیاسی بوده و غرض آن عبارت بوده است از «دادن چنان مزایایی به سرمایه‌داران که هر دولتی را، هر قدر با ما دشمن باشد، وادار کند که با ما وارد معامله و رابطه شود». ۲۴.

این توضیحات حاکی از تمام داستان نبود. رد امتیاز اورکسپارت چه بسا که موجبات سیاسی آنی و خاص خود را داشته است، اما در عین حال نشان‌دهنده شکست سیاست واگذاری امتیاز به‌طور کلی بود. این سیاست در ۱۹۱۸ تنظیم شد و جزئی بود از آنچه لنین نامش را «سرمایه-داری دولتی» گذاشت، یعنی نظامی که در آن سرمایه‌داران خصوصی می‌توانستند زیر نظر و سلطه کامل دولت عمل کنند. این نظام با نپ مطابقت کامل داشت، و به ویژه برای وارد کردن سرمایه خارجی عامل حیاتی اصلاح توازن پرداخت‌های بین‌المللی به نظر می‌رسید. رد امتیاز اورکوارت در پاییز ۱۹۲۲ نشانه آن بود که دولت شوروی نتوانسته است تحت شرایطی که برایش پذیرفتنی باشد به این مهم دست یابد. در چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ تروتسکی به درستی گفت که تا آن روز موضوع عبارت بوده است از «بحث‌های بزرگ، ولی امتیازهای کوچک»؛ ۲۵؛ چند ماه بعد نیز زینوویف، که می‌خواست در برررسی خوشبینانه‌ای از وضع کشور که در دوازدهمین کنگره حزب ارائه کند، نتوانست بیش از هشت شرکت مختلط را که سرجمع سرمایه آن‌ها ۳۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی و هفده میلیون مارک آلمانی می‌شد برشمارد؛ تعداد قراردادهای واگذاری امتیاز هم از بیست و شش قلم با کل سرمایه

23. *Russian Information and Review*, 21 October 1922, pp. 43-4.

24. *Lenin, Sochineniya*, xxvii, 365.

25. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 283.

سی میلیون روبل طلا بیشتر نبود. ۲۶ این ارقام، حتی اگر شاخص عمل بوده باشند و نه طرح، جزئی است. نکته مهم این است که کشوری که در ردیف شرکت‌های مختلط و قراردادهای امتیاز مقام اول را داشت، کشور فقرزده آلمان بود. شکست سیاست واگذاری امتیاز که در زمستان ۳-۱۹۲۲ ۲۷ آشکار شد به ناکامی در برقرار کردن مناسبات سیاسی دوستانه با کشورهای انگلیسی‌زبان بستگی داشت. ۲۸، زیرا که فقط این کشورها ذخیره سرمایه کلانی برای سرمایه‌گذاری در اختیار داشتند. این شکست دو نتیجه در پی داشت. از لحاظ اقتصادی، روسیه شوروی با مقدمات و منابع خودش تنها ماند، تا دست‌تنها با مشکلات نپ کلنجرار برود، چنان که با مشکلات کمونیسم جنگی، نیز دست‌تنها کلنجرار رفته بود: به این معنی، این امر مقدمه «سوسیالیسم در یک کشور» بود. از لحاظ سیاسی، این شکست رویدادی بود در روند خراب شدن مناسبات میان روسیه شوروی و کشورهای غربی، که در جنوا و راپولو بنای آن گذاشته شد؛ به این معنی، این امر سیاست تازه مانور را منعکس می‌کرد، که عبارت بود از بازی‌دادن آلمان در مقابل قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری.

سردی مناسبات روسیه شوروی و قدرت‌های غربی در نیمه دوم ۱۲۹۲، همراه با گرم شدن مناسبات با آلمان، نخستین نشانه روندی بود که در سراسر دو دهه بعد به چشم می‌خورد، یعنی این که خراب شدن مناسبات با یکی از دو دسته قدرت‌های سرمایه‌داری به همان نسبت به بهبود مناسبات با دسته دیگر منجر می‌شد. ماه‌های پس از امضای پیمان راپولو ایام خوش دوستی آلمان و شوروی را دربر داشت. قتل راتنائو در

26. *Dvenadtsati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), pp. 19, 22.

27. G. Gerschuni, *Die Konzessionspolitik Sowjetrusslands* (1927).

این کتاب یک بررسی کلی از سیاست واگذار کردن امتیاز است تا پایان ۱۹۲۵؛ نویسنده از وضع آن روز چنین نتیجه می‌گیرد که «اهمیت امتیازها در کل اقتصاد روسیه در حال حاضر ناچیز است» (ص ۱۲۴). در این بررسی جزئیات موضوع غالباً دیده نمی‌شود، ولی نقش آلمان در آن مقدار توفیقی که به دست آمد به روشنی پدیدار می‌شود.

۲۸. در قطعه‌ای از یک کتاب معتبر انگلیسی که در این ایام نوشته شده است چنین اظهار نظر شده است که «در نوامبر ۱۹۲۲ روسیه هنوز در میان ملل مطرود بود» (*History of the Peace Conference*, ed. H. V. Temperley, vi (1923), 334.)

ژوئن ۱۹۲۲ بیشتر نمایش گرایش‌های ضدیهودی بود تا ضدشوروی. طرفداران سیاست ضدشوروی کمابیش از صحنه حذف شده بودند و صاحبان صنایع آلمان خیلی زود دست به‌کار شدند تا از فرصت‌های گسترش بازار شوروی بهره‌برداری کنند. اکنون بازرگانی با شوروی به سرعت رو به افزایش می‌رفت: واردات از ۹۲۲٫۹ میلیون روبل در ۱۹۲۱ به ۱،۱۸۱٫۷ میلیون در ۱۹۲۲ رسید؛ و صادرات از ۸۸٫۵ میلیون به ۲۵۷٫۴ میلیون. ۲۹. تنها بازرگانی شوروی افزایش یافت، بلکه سهم آلمان در آن نیز بیشتر شد. در ۱۹۲۱، یعنی سال امضای موافقتنامه بریتانیا و شوروی، روسیه شوروی ۲۹ درصد از واردات خود را از بریتانیا گرفته بود و فقط ۲۵ درصد آن را از آلمان (که پیش از ۱۹۱۴ کمابیش نیمی از واردات روسیه را تأمین می‌کرد)؛ در ۱۹۲۲ ۳۲٫۷ درصد واردات شوروی از آلمان می‌آمد، و فقط ۱۸٫۸ درصد از بریتانیای کبیر. در همان سال علاقه مؤسسات آلمانی به گرفتن امتیاز از روسیه شوروی به حد اعلای خود رسید. در یکی از جلسات کمیته امور خارجه رایشتاگ در ۹ دسامبر ۱۹۲۲، مالتزان گزارش داد که حدود بیست مؤسسه آلمانی قراردادهای گرفتن امتیاز با مقامات شوروی امضا کرده‌اند. ۳۰. در کنا. این ترتیبات اقتصادی، و تا حدی در زیر پوشش آن‌ها، آن تفاهم‌های سری نظامی که حتی پیش از پیمان راپولو حاصل شده بود به اجرا گذاشته شد. همه می‌دانستند، یا گمان می‌بردند، که پاره‌ای همکاری‌های نظامی در جریان است. در رایشتاگ، اگرچه ویرت مؤکداً می‌گفت که «پیمان راپولو هیچ قرارداد سیاسی یا نظامی سری دربر ندارد» اما مولر، نماینده سومیالدموکرات، همچنان به شایعات جاری دربارهٔ یک چنین قراردادی اشاره می‌کرد. ۳۱. به سفیر انگلستان «رسماً و عمداً اطمینان داده شد که موضوع تدارکات نظامی هرگز میان آلمان و روسیه مطرح نشده است»، و هرچند آن سفیر از وجود «تعداد اسناد ادعایی، ... از جمله معاهدات، قراردادهای فروش اسلحه از آلمان به روسیه و غیره و

۲۹. ولی حتی این کار هم عملکرد بازرگانی خارجی را فقط به ۱۴ درصد

رقم پیش از جنگ رساند

(*Dvenadtsatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 25

30. *The Times*, 11 December 1922.

31. *Verhandlungen des Reichstags*, ccclv (1922), 7676, 7681.

غیره» مطلع بوده، اطمینان حاصل کرده است که «اغلب آن جعلی است». ۲۲. روز ۲۵ مه ۱۹۲۲ مذاکره میان هاسه و کرسستینسکی برای وارد شدن صاحبان صنایع روهر در این قراردادها آغاز شد؛ برخی از این صنعت‌داران حاضر بودند سرمایه این طرح‌ها هم تأمین کنند. تا آنجا که می‌دانیم، نخستین قرارداد کلی در اختفای کامل در ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۲ در برلن به امضا رسید: متن این قرارداد هنوز آفتابی نشده است. ۲۳. اعزام خلبانان آلمانی به روسیه برای تعلیم ظاهراً پیش از ساخته شدن کارخانه‌ها آغاز شده است. حتی در سپتامبر ۱۹۲۲ کراسین هنگام عبور از اسمولنسک متوجه می‌شود که فرودگاه «پر از هوانوردان آلمانی» است. ۲۴. نیدرمایر به ریاست دفتر «سوندروپه‌ار»، و اداره امور همه آموزشگاه‌ها و پرسنل نظامی آلمان در روسیه منصوب شد. ۲۵. در باقی‌مانده سال، مذاکرات به‌طور فعالانه در برلن ادامه یافت. رادک و زکت برای بار دوم در ۱۹ دسامبر ۱۹۲۲ در آپارتمان شلايخر دیدار کردند. ۲۶.

32. D'Abernon, *An Ambassador of Peace* (1929), i, 303-4, 311-2.

بی‌گمان بر پایه گزارش‌های دابرنون بود (که هنوز هم منتشر نشده است) که لوید جورج در ۲۵ مه ۱۹۲۲ به مجلس عوام گفت: «من درباره محصولات ابلهانه محافل نظامی که هیچ‌کس را گول نمی‌زند بحثی نخواهم کرد؛ اما لویدجورج با اشاره صریح به تسلیحات اضافه کرد که «همه منابع طبیعی در یک کشور است و همه مهارت‌های فنی در یک کشور دیگر»

(*House of Commons: 5th Series*, cliv, 1,455-6).

۳۳. یادداشت‌های روزانه منتشر نشده هاسه، نقل شده در این نشریه: *Journal of Modern History* (Chicago), xxi (1949), No. 1, pp. 31-2.

بنابر مطلبی که در دسامبر ۱۹۲۶ در رایشتاگ گفته شد، دولت شوروی تا فوریه ۱۹۲۳ قرارداد را به تصویب نرساند (*Verhandlungen des Reichstags*, 8584) (1926), cccxci این تاریخ بعداً به طور غیرمستقیم تأیید شد، بدین ترتیب که در محاکمه سیاسی ۱۹۳۸، روزنگوئتز شهادت داد که توافق خائنانه مورد ادعا میان تروتسکی و رایشسروهر (ارتش آلمان) در ۱۹۲۳ به موقع اجرا گذاشته شده است

(*Report of Court Proceedings in the Case of the Anti-Soviet 'Bloc of Rights and Trotskyites'* (Moscow, 1938), pp. 259-60, 265).

34. L. Krasin, *Leonid Krasin: His Life and Work* (n.d. [1929]), p. 201.

35. *Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49.

36. F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), p. 319.

دامنه این ترتیبات، به صورتی که در نیمه دوم ۱۹۲۲ و در سال بعد تثبیت شد، به طور کلی معلوم شده است. قراردادی میان دولت شوروی و شرکت یونکرس آلمان برای ساختن هواپیما و موتور هواپیما در کارخانه فیلی، نزدیک مسکو، بسته شد. ۲۷ در این جا و جاهای دیگر، آموزشگاه‌های خلبانی برای پرسنل آلمانی و شوروی هر دو تأسیس شدند. در زلاتوست واقع در اورال، در تولا، در کارخانه پیشین پوتیلوف در پتروگراد، و در شلوسبرگ ساختن گلوله توپ زیر نظر کارشناسان کروپس آغاز شد: بخشی از فراورده این کارخانه‌ها به ارتش سرخ داده می‌شد و بخشی برای رایشس‌وهر به آلمان می‌رفت. یک کارخانه تانک‌سازی نیز، ظاهراً باز زیر نظر کروپس، در قازان ساخته شد، که دارای وسائل آموزش نبرد تانک برای پرسنل آلمانی و روسی نیز بود. یک شرکت مختلط آلمان و شوروی به نام «برسول» تأسیس شد، تا کارخانه تولید گاز سمی را که در زمان جنگ ساخته شده ولی ناتمام و بی‌فایده مانده بود راه بیندازد. اما تلاش‌های مداومی که از ۱۹۲۳ به بعد برای راه‌انداختن این کارخانه صورت گرفت به جایی نرسید، زیرا روندهای تولیدی که شرکت آلمانی اشتولتزنبورگ هامبورگ در آن به کار بسته بود نارسا بود، و این طرح سرانجام متروک ماند. ۲۸ از میان طرح‌هایی که در یادداشت آوریل ۱۹۲۱ کوپ مختصراً ذکر شده بود، فقط یک طرح به کلی کنار گذاشته شد. ۲۹ وزارت دریانوردی آلمان برای ساختن زیردریایی، راه باصرفه‌تری پیدا کرد که از کارگاه‌های کشتی‌سازی ویران‌شده روسیه مقدور نبود. برای

۳۷. طرح ساختن موتور هواپیما در فیلی ناقص ماند و موتور از آلمان وارد شد (مطلب از آقای گوستاو هیلگر). این شاید یکی از مواردی است که مقاطعه‌کاران آلمانی کار خود را چنان که باید انجام ندادند و چنان که به آن‌ها اشاره می‌کند (*Der Monat*, No. 2, November 1948, p. 49) مورد دیگر ناتوانی اشتولتزنبورگ در ساختن گاز سمی است.

۳۸. مطلب اصلی از چونکه در همان نشریه است *ibid.*, p. 49، و از یادداشت‌هایی در آرشیو نظامی آلمان که بعداً به دست هالکارتن در این نشریه منتشر شده است:

G. W. F. Hallgarten in *Journal of Modern History* (Chicago), xxi (1949), No. 1, p. 30 تلاش‌های بی‌نتیجه برای تولید گاز سمی به تفصیل در این کتاب شرح داده شده است:

V. N. Ipatieff, *The Life of a Chemist* (Stanford, 1946), pp. 381-6.

۳۹. نگاه‌کنید به صص ۹-۳۸ بالا.

این کار يك شرکت صوری در لاهه تأسیس کرد که به هلند و سوئد و فنلاند و اسپانیا زیردریایی سفارش می‌داد: این زیردریایی‌ها زیر نظر مهندسان دریانوردی آلمانی ساخته می‌شدند و ظاهراً گروه‌های آلمانی اسکلت آن‌ها را آزمایش می‌کردند. گویا تعدادی از این زیردریایی‌ها به روسیه شوروی تحویل داده شد، یا قرار بود تحویل داده شود.^{۴۰}

تحکیم مناسبات شوروی و آلمان بر پایه پیمان راپولو، که همکاری اقتصادی و نظامی دو کشور دو جنبه اصلی آن به شمار می‌رفت، با ورود نخستین سفیر آلمان به مسکو پس از چهار سال و اندی رسمیت یافت. در پیمان راپولو برقراری مناسبات کامل دیپلماتیک پیش‌بینی شده بود، و کرسستینسکی به عنوان نخستین سفیر شوروی پس از یوفه استوارنامه خود را در اوت ۱۹۲۲ به ابرت تقدیم کرد. اعزام سفیر آلمان به مسکو به علت مشکلاتی برسر گزینش نامزد این مقام به تأخیر افتاد. ۲۱ سرانجام قرعه فال به نام بروکدورف-رانتزائو زده شد، که از دسامبر ۱۹۱۸ تا مه ۱۹۱۹ وزیر امور خارجه بود. این شخص در آن ایام نه تنها دشمن آشکار شوراهای کارگران و سربازان آلمان بود، بلکه با بلشویک‌های روسیه نیز دشمنی می‌ورزید، و در سخنرانی خود در ۱۴ فوریه ۱۹۱۹ در مجلس ملی وایمار به بلشویک‌ها حمله کرد و به ویژه چنین استدلال کرد که آلمان تا زمانی که ضعیف است باید در همه مسائل بین‌المللی بی‌طرف بماند و «سیاست اتحاد» در پیش نگیرد.^{۴۱} بروکدورف-رانتزائو در رأس هیأت نمایندگی آلمان به ورسای رفت و در ۷ مه ۱۹۱۹ سخنرانی مشهور خود را در اعتراض به شرایط ارائه شده از طرف متفقین ایراد کرد. سپس از مقام خود استعفا کرد و به نبرد با پذیرش شرایط ورسای پرداخت، و پس از شکست این نبرد از سیاست کناره گرفت. سه سال بعد، هنگامی که بروکدورف-رانتزائو را برای سفارت

۴۰. این مطلب از کتابی گرفته شده که به‌طور محرمانه از طرف سرفرماندهی نیروی دریایی آلمان چاپ شده است:

Der Kampf der Marine gegen Versailles, 1919-1935 (1935), pp. 26-8.

۴۱. بنابر نوشته بلوشر، هینتسه و نادولنی مورد نظر بودند، (W. von Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), pp. 166-7)

هینتسه را احزاب چپ رایشتاگ نمی‌پذیرفتند و نادولنی هم که معروف به مخالفت با راپولو بود *ibid.*, pp. 163-4 برای روس‌ها قابل قبول نبود.

42. Brockdorff-Rantzau, *Dokumente* (1920), pp. 55, 81-2.

آلمان در مسکو پیشنهاد کردند، نظریات او نسبت به ۱۹۱۹ چندان تغییری نکرده بود. پیشنهاد اعزام این شخص به مسکو باعث شد که او یادداشتی، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۲، خطاب به رئیس جمهوری و صدراعظم بنویسد و موضع خود را در آن بیان کند. بروکدورف-رانتزائو می‌نویسد: «عیب بزرگ پیمان راپولو در نگرانی‌های نظامی وابسته به آن نهفته است.» به نظر او، اتحاد آلمان با روسیه باعث بدگمانی انگلستان می‌شود و آن کشور را به آغوش فرانسه می‌راند. «سیاستی که منحصرأ متوجه شرق باشد در لحظه حاضر نه تنها نابه‌هنگام و خطرناک است، بلکه آینده‌ای هم ندارد و لذا به شکست می‌انجامد.» شرکت در جنگ روسیه با لهستان آلمان را در معرض اقدامات تلافی‌جویانه فرانسه قرار می‌دهد، و بار دیگر خاک آلمان میدان جنگ می‌شود. یادداشت با این هشدار به پایان می‌رسد که «اکنون خودمان را از لحاظ نظامی به روسیه نبندیم». جای شگفتی نیست که صاحب چنین نظریاتی به نظر محافل نظامی آلمان، و به‌ویژه به نظر شخص زکت، در این ایام برای اشغال مقام سفارت آلمان در مسکو مناسب نبود. زکت، که ظاهراً نسخه یادداشت بروکدورف-رانتزائو را تا ۹ سپتامبر ۱۹۲۲ دریافت نکرد، دو روز پس از این تاریخ پاسخ تند و مفصلی نوشت. در این پاسخ با شروع از این قضیه که «آلمان باید سیاست فعالی داشته باشد، به قوت تمام از گرایش به شرق دفاع می‌کند:

رابطه با روسیه برای آلمان نخستین و هنوز یگانه راهی است که پس از برقراری صلح، ما برای دست یافتن به نیرو داشته‌ایم. این که سرآغاز این رابطه در زمینه اقتصادی نهفته است، امری است که از طبیعت وضع موجود سرچشمه می‌گیرد؛ اما خود آن نیرو در این واقعیت نهفته است که این آشتی اقتصادی امکان رابطه سیاسی و لذا رابطه نظامی را نیز فراهم می‌سازد.

زکت با احتیاط از ترتیبات سری نظامی دفاع می‌کند و می‌گوید که غرض از آن‌ها «کمک به بناکردن صنعت اسلحه‌سازی در روسیه [است]، که در صورت احتیاج به درد ما هم می‌خورد؛ و درخواست‌های روسیه در مورد کمک‌های فنی بیشتر «از لحاظ مواد و پرسنل» باید برآورده شود. از

باقی جهات، «وجود لهستان تحمل‌ناپذیر است»، و هر سیاستی باید امکان جنگ را به حساب بیاورد. ۲۲ روشن نیست که دنباله این مناقشه به کجا کشیده است. انتصاب بروکدورف-رانتزائو در پایان سپتامبر اعلام شد، و او یک ماه بعد از برلن حرکت کرد و استوارنامه خود را در ۶ نوامبر ۱۹۲۲ در مسکو ارائه داد. معلوم شد نگرانی‌های زکت بی‌جا بوده است. در مسکو کسی از عقاید سفیر جدید خبری نداشت، جز این که او با قدرت‌های غربی مخالف است؛ گویا چیچرین در بیان خیرمقدم او را «مرد ورسای» نامید^{۴۳}، و میان آن‌ها دوستی محکمی به وجود آمد که، مانند دوستی کشورهایشان، برپایه بدگمانی مشترکی نسبت به غرب استوار بود. بروکدورف-رانتزائو خیلی زود به سیاست گرایش به شرق معتقد شد و، در عین حال که نقارهای شخصی میان او و زکت به قوت خود باقی ماند، پس از چندی نظریاتشان درباره مسائل اساسی سیاست آلمان از یکدیگر قابل تشخیص نبود. در مدت پنج سال بعد، به رغم نگرانی‌ها و گریزهای گهگاهی که در هر دو طرف پیش می‌آمد، همکاری با آلمان عامل ثبات‌بخش سیاست شوروی در اروپا باقی ماند.

یکی از نشانه‌های رشد نیرو و اطمینان سیاست شوروی در این زمان تلاشی بود که برای بنا گذاشتن نقش رهبری در میان کشورهای کوچک اروپای شرقی صورت می‌گرفت. در ۳۰ مارس ۱۹۲۲، به ابتکار دولت

۴۳. مکاتبات کامل بروکدورف-رانتزائو و زکت در این نشریه چاپ شده است: *Der Monat*, No. 2, November 1948, pp. 43-7؛ پاره‌های مفصلی از نامه‌های زکت در زندگینامه او به قلم فون رابنائو آمده است:

F. von Rabenau, *Seeckt: Aus Seinem Leben, 1918-1936* (1940), pp. 315-18.

44. E. Stern-Rubarth, *Graf Brockdorff-Rantzau* (1929), p. 124.

سال پیش کوپ به مالتزان گفته بود که ترجیح می‌دهد یک دیپلمات حرفه‌ای دستراستی به سفارت آلمان در مسکو منصوب شود، و گویا مطلب خود را به کمک یک خط‌کش نرم نشان می‌دهد: هر دو سر آن را می‌توان به هم رساند، ولی میان انتهای چپ نمی‌توان با چپ معتدل یا چپ مرکز (وسط) تماس برقرار کرد (Blücher, *Deutschlands Weg nach Rapallo* (Wiesbaden, 1951), p. 149).

پس از راپولو، رادک تقاضا کرد که یکی از «اشراف عالی» به سفارت آلمان در مسکو فرستاده شود

(*Journal of Modern History* (Chicago), xxi (1949), No 1, p. 32).

شوروی نمایندگان استونی، لاتونی، لهستان، و چشفسر در ریگا، پایتخت لاتونی، دیدار کردند تا درباره خط‌مشی مشترکی در کنفرانس جنوا، که هر سه به آن دعوت داشتند، تصمیم بگیرند. نمایندگان پس از توافق بر سر پاره‌ای اصول کلی و بی‌چون و چرای اقتصادی به مسائل مربوط به صلح و خلع سلاح رسیدند، و به پیروی از مذاکرات جامعه ملل در ژنو پشتیبانی خود را از «اصل محدودیت تسلیحات در همه کشورهای» بیان کردند.^{۴۵} کنفرانس ریگا نتیجه منجزی در جنوا یا جای دیگر به بار نیاورد. اما غرض از تشکیل آن این بود که سابقه‌ای برجا بماند، و در این کار مؤثر بود. در ۱۲ ژوئن ۱۹۲۲ دولت شوروی یادداشتی برای همان دولت‌های اروپای شرقی فرستاد و پس از شکایت از این که کنفرانس جنوا «تقریباً تمام توجه خود را مصروف دفاع از منافع مادی گروه بالنسبه بی‌اهمیتی از اشخاص کرد» و هم «بحران اقتصادی کنونی اروپا را از یاد برد» و هم «خطر جنگ‌های تازه» را، پیشنهاد داد که کنفرانسی برای بحث درباره «تقلیل متناسب تسلیحات هر یک از آنها» تشکیل شود. این بار فنلاند نیز به کنفرانس دعوت شد. لیتوینوف از طریق نمایندگان رومانی در کنفرانس لاهه از دولت رومانی نیز دعوت کرد؛ در لحظه آخر لیتووانی نیز به فهرست مدعوین افزوده شد. نخستین تاریخی که از طرف دولت شوروی پیشنهاد شد ۵ سپتامبر ۱۹۲۲ بود، که با تاریخ اجلاس مجمع ملل مقارن بود - و بدون شك تعیین این تاریخ بی‌حساب هم نبود. پس از بحث فراوان سرانجام کنفرانس در ۲ دسامبر ۱۹۲۲ در مسکو اجلاس کرد. از میان دول دعوت شده فقط رومانی، که قبول دعوت را موکول به شناسایی الحاق بسارابی از جانب روسیه شوروی ساخته بود، نمایندگان خود را نفرستاد.^{۴۶}

خود کنفرانس به کلی بی‌حاصل بود. مذاکرات آن انعکاس مذاکرات خلع سلاح ژنو بود که در همان ایام جریان داشت. لیتوینوف، به تقلید نمایندگان انگلستان در آن دوره، پیشنهاد داد که مقدار معینی از نیروهای زمینی تقلیل یابد. دولت شوروی تعهد کرد که ارتش سرخ را در ظرف

45. *Conference de Moscou pour la Limitation des Armements* (Moscow, 1923), p. 241.

۴۶. مکاتبه مقدماتی در این مأخذ چاپ شده است:

Conférence de Moscou pour la Limitation des Armements (Moscow, 1923), pp. 5-32.

دو سال آینده به یک چهارم نفرات کنونی اش (از ۸۰۰،۰۰۰ نفر به ۲۰۰،۰۰۰) تقلیل دهد، مشروط بر آن که کشورهای همسایه نیز همین کار را بکنند؛ و چون ارتش سرخ یک ارتش بیشتر نبود، ج ش ف س ر در این باب از جانب همه جمهوری‌های شوروی سخن می‌گفت. ۲۷ نماینده لهستان به پیروی از تاکتیک فرانسه در ژنو به طور پنهانی با این پیشنهاد مخالفت می‌کرد؛ به این ترتیب که می‌گفت تعداد کل نفرات ارتش که درصد تقلیل بر پایه آن پیشنهاد می‌شود دخلی به موضوع ندارد، و چنین استدلال می‌کرد که پیش از تقلیل تسلیحات باید از طریق قراردادهای عدم تجاوز و داوری اعتماد ایجاد شود؛ نماینده شوروی به نوبت خود این گونه قراردادهای را رد نمی‌کرد، مشروط بر این که موضوع خلع سلاح کنار زده نشود. نمایندگان کشورهای کوچک‌تر با شرمندگی میان مواضع دو بازیگر اصلی صحنه مانور می‌کردند. روز ۱۲ دسامبر ۱۹۲۲ لیتوینوف این واقعیت را پذیرفت که هیچ‌یک از نمایندگان دیگر حاضر نیستند پیشنهاد شوروی را بپذیرند، و کنفرانس را تعطیل کرد. ۲۸ نتیجه آن عبارت بود از اعلان مجدد موضع پیش‌افتاده دولت شوروی در مسأله صلح و خلع تسلیحات، و ارائه یک رهبری دیگر به همسایگان کوچک روسیه شوروی، که می‌توانست به آنها کمک کند تا در برابر دعاوی لهستان، که گاه گزافه بود، ایستادگی کنند. فضای این کنفرانس با کنفرانس هلسینگفورس، که درست یک سال پیش تشکیل شد و در آن روسیه شوروی هنوز غایب بود و لهستان نیروی غالب و بلامنازع به‌شمار می‌رفت، تفاوت آشکار و پرمعنایی داشت. ۲۹ ظاهر شدن لیتوینوف در این کنفرانس (چیچرین در کنفرانس لوزان گرفتار بود) نیز رویداد تازه‌ای بود. این نخستین تلاش لیتوینوف بود در راه کسب وجهه برای روسیه شوروی در دیپلماسی اروپا، با توسل به معتقدات پیش‌رفته بورژوازی در کشورهای غربی، و با بلند شدن روی دست دولت‌های غربی در بازی خود آنها. دو هفته پس از تعطیل کنفرانس، دهمین کنگره شوراهای سراسر روسیه پیام دیگری به «همه ملل جهان» فرستاد و قصد خود را برای «صلح و کار مسالمت‌آمیز» بار دیگر اعلام داشت. در این پیام، پیشنهادهای خلع سلاح که در کنفرانس جنوا رد شده و اکنون «به سبب عدم تمایل همسایگان

47. *ibid.*, pp. 46-51 64.48. *ibid.*, p. 233.

روسیه به خلع سلاح واقعی ارتش‌های خود» بی‌نتیجه مانده بود، بار دیگر تکرار شد. برای محکم‌کاری، این پیام اعلام داشت که به رغم این ناکامی‌ها، تعداد نفرات ارتش سرخ فوراً از ۸۰۰،۰۰۰ به ۶۰۰،۰۰۰ کاهش می‌یابد.^{۵۰}

چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ – آخرین کنگره‌ای که در زمان حیات لنین تشکیل شد – مرحله مهمی در جریان دیگرگونی و تحکیم سیاست شوروی بود. با این کنگره دوره هیجان‌انگیز بین‌الملل کمونیستی به پایان رسید؛ آنچه پس از آن پیش آمد، مؤخره‌ای بود طولانی و گاه خجالت‌آور بر آن داستان. چهار کنگره در حکم چهار پرده اصلی نمایش بودند. کنگره اول در مارس ۱۹۱۹ بین‌الملل کمونیستی را به وجود آورد و برنامه آن را معین ساخت. کنگره دوم در ژوئیه ۱۹۲۰، یعنی هنگامی که ارتش سرخ به سوی ورشو پیش می‌رفت، مقارن با اوج قدرت و اعتماد به نفس رهبران کمینترن بود – اوج این اعتقاد که کمینترن به عنوان پرچمدار انقلاب پیروز جهانی به زودی کار خود را انجام خواهد داد؛ پس از این کنگره بود که کنگره خلق‌های مشرق‌زمین در ماه سپتامبر در باکو تشکیل شد و در اروپا احزاب کمونیست تابع انضباط مرکزی به وجود آمدند. سپس در مارس ۱۹۲۱ نپ آغاز شد، و بلافاصله شکست فاجعه‌آمیز قیام کمونیستی آلمان پیش آمد. در سومین کنگره کمینترن در ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۱، اگرچه باشکوه‌تر از همیشه برگزار شد، صدای سازش و تحکیم مواضع به‌گوش رسید. چهارمین کنگره در نوامبر و دسامبر ۱۹۲۲ در راه عقب‌نشینی باز هم فراتر رفت. در مدت سال گذشته رژیم شوروی در روسیه ظاهراً گام‌های بلندی به پیش برداشته بود. قحطی مهار شده بود؛ رفاه ناشی از نپ در حال رشد بود؛ کنفرانس جنوا، پیمان راپولو، و دعوت شدن به مشارکت در پیمان مربوط به بغاز بسفر، نشان می‌داد که روسیه شوروی به صف قدرت‌های اروپا راه یافته است؛ چند روزی پیش از اجلاس کنگره، آخرین سرباز ژاپنی خاک شوروی را در ولادی‌وستوک ترک گفت؛ ادغام جمهوری‌های شوروی در اتحادیه بزرگی به نام «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» در جریان بود. فقط امور کمینترن بود که آشکارا شکست می‌خورد. از انقلاب جهانی، انقلاب

اروپا، انقلاب آلمان هنوز خبری نبود، سهل است، اکنون از سال ۱۹۲۱ هم دورتر به نظر می‌رسیدند - تا چه رسد به روزهای فرخنده ۱۹۲۰. اما این تشخیص درد به معنای تغییر موضع شگفت‌آوری بود. تا روزی که این فرض مقدور بود که انقلاب روسیه فصل اول و نسبتاً مختصری است از داستان انقلاب جهانی - و تا پایان ۱۹۲۰ همه دست‌اندرکاران چنین فرض می‌گرفتند - اعتبار و اقتدار بین‌الملل کمونیستی ضرورتاً برتر از حکومت‌های ملی قرار می‌گرفت - از جمله خود حکومت شوروی، که نقش عمده‌اش، از لحاظ منافع خودش و دیگران، عبارت بود از خدمت به هدف انقلاب. اما پس از آن که روسیه شوروی برخلاف انتظار همگان توانست دست‌تنها همه دشمنان خود را بیرون براند و سپس بر اثر تأخیر در گسترش انقلاب ناچار از سازش‌ها و عقب‌نشینی‌هایی شد که در نپ خلاصه می‌شود، توازن اقتدار و اعتبار میان کمینترن و دولت شوروی به کلی و از بیخ دیگرگون شد. برای کمینترن راهی نماند جز این که به موضع تدافعی پناه برد تا زمانی که بار دیگر اوضاع برای پیشروی مساعد باشد. این هم یعنی تقویت روسیه شوروی به عنوان تنها تکیه‌گاه موجود و امید آینده انقلاب پرولتاریایی. شور و حرارت انقلاب بر اثر شکست‌های پیاپی فرونشسته بود. تقویت حکومت شوروی موضوع اصلی کنگره چهارم شد.

آن لحن احتیاط‌آمیزی که از پشت سخنان کنگره سوم به گوش می‌رسید اکنون بر کنگره غالب شد. زینوویف در نطق افتتاحی خود با لحن ملایمی سخن می‌گوید:

لازم به گفتن نیست که پیروزی بین‌الملل سوم به معنای تاریخی کلمه مسلم است. حتی اگر سازمان رزمنده ما بر اثر آتش ارتجاع از روی زمین نابود شود، چنان که برای کمونارهای پاریس و بین‌الملل اول پیش آمد، بین‌الملل کمونیستی بار دیگر زاییده می‌شود و سرانجام پرولتاریا را به پیروزی می‌رساند. اما آنچه اکنون برای ما مطرح است این است که آیا بین‌الملل کمونیستی در شکل کنونی‌اش، آیا نسل حاضر رزمندگان ما، خواهند توانست آن وظیفه تاریخی را که بین‌الملل کمونیستی بر عهده گرفته است انجام دهند؟... اکنون بدون اغراق می‌توانیم بگوییم که بین‌الملل کمونیستی

دشوارترین دوره خود را از سر گذرانده و آنقدر نیرومند شده است که دیگر نباید از حمله جهان ارتجاع باکی داشته باشد. ۵۱.

سیاستی که «اقدام مارس» در سال گذشته نمونه آن بود اکنون به شدت و بدون هیچ‌گونه سازشی محکوم می‌شود:

بین‌الملل کمونیستی مخالف هرگونه اقدام شتابزده و قیام تدارک‌نشده‌ای است که در خون کارگران خفه می‌شود و ممکن است گرانبهاترین دارایی پرولتاریا - حزب سازمان‌یافته و بین‌الملل کمونیست - را متلاشی کند. ۵۲.

زینوویف در گزارش کار کمیته اجرائی کمینترن کمابیش با خونسردی همان تشخیص درد را تکرار می‌کند:

شما می‌دانید که ما مقدار زیادی سخن گفته‌ایم درباره این که لازم است بین‌الملل کمونیستی را به بین‌الملل عمل و بین‌الملل اقدام مبدل کنیم، [یعنی] به یک حزب کمونیست بین‌المللی و مرکزیت‌یافته، و بسیار چیزهای دیگر. علی‌الاصول، این کاملاً درست است و ما باید بر آن اصرار ورزیم. اما برای این که واقعاً این [فکر] را اجرا کنیم، سال‌ها و سال‌ها وقت لازم است. کار خیلی آسانی است که قطعنامه‌ای بگذرانیم و در این قطعنامه بگوییم که باید دست به اقدامات بین‌المللی بزنیم. ۵۳.

کنگره سه جلسه خود را صرف بحث درباره «تعرض سرمایه» کرد - یعنی درباره افزایش بیکاری، پایین‌افتادن سطح زندگی کارگران، دور شدن پارلمان‌ها و دولت‌های کشورهای بورژوازی از جبهه چپ، و روی کار

51. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 3-4.

52. *ibid.*, p. 11.

53. *ibid.*, p. 33.

آمدن حکومت فاشیستی در ایتالیا، که هنگام اجلاس کنگره سه هفته از عمر آن می‌گذشت و آن را «آخرین برگ در بازی بورژوازی» نامیدند. ۵۲ رادک، که گزارشگر این قضیه بود، بدبینی خود را به زبانی دقیق‌تر از زینوویف بیان کرد:

خصلت زمانه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم این است که اگرچه بحران سرمایه جهانی هنوز رفع نشده است، اگرچه مسأله قدرت هنوز مرکز همه مسائل است، وسیع‌ترین توده‌های پرولتاریا اعتقاد خود را به این که می‌توانند در آینده قابل پیش‌بینی قدرت را تصرف کنند، از دست داده‌اند. [توده‌ها] به مواضع دفاعی رانده شده‌اند....

اگر وضع از این قرار باشد،... اگر اکثریت عظیم طبقه کارگر احساس ناتوانی می‌کند، پس تصرف قدرت به عنوان يك وظیفه فوری در دستور روز نیست.

رادک سپس در پاسخ خوش‌بینی مبهم برخی از سخنرانان باز هم با تأکید اضافه می‌کند که «عقب‌نشینی پرولتاریا هنوز متوقف نشده است». ۵۵ این کنگره برای سخنرانی‌های آتشین زینوویف چندان میدانی نداشت. پس از این کنگره لنین فقط يك بار دیگر در ملاء عام ظاهر شد. ۵۶ در این کنگره فقط يك بار سخن گفت. در آغاز سخنانش از بابت بیماری عذرخواهی کرد و مطالب خود را به تشریح و دفاع از نپ اختصاص داد. گفت که در زمان انقلاب غالباً باید برای عقب‌نشینی آماده بود تا بتوان پیش‌روی کرد؛ و نپ نمونه‌ای و توجیهی از این معنی است. لنین اجازه داد که این نتیجه از سخنانش گرفته شود - اگرچه خود او چنین نتیجه‌ای نگرفت - (این سخنرانی يك مرد خسته و بیمار بود) ۵۷ که مقداری عقب‌نشینی برای

54. *Kommunistischesii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 297.

55. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 317-18, 390.

۵۶. لنین در ۱۳ نوامبر در کنگره سخن گفت؛ آخرین سخنرانی او درست يك هفته بعد در شورای مسکو ایراد شد.

۵۷. زینوویف بعدها به یاد می‌آورد که لنین پس از سخنرانی چنان از حال رفته بود که «مشکل می‌توانست روی پاهایش بایستد»، و «خیس عرق بود» (*Kommunistischesii Internatsional*, No. 1, 1924, col. 29).

کمینترن هم ضرورت دارد، و به همین اندازه مفید خواهد بود. سپس به قطعنامه سال گذشته درباره سازمان ایراد گرفت و آن را «منحصراً روسی» نامید^{۵۸}، و آنگاه افتان و خیزان به پایان سخنرانی خود رسید:

گمان می‌کنم مهم‌ترین چیز برای همه ما، چه روس‌ها و چه رفقای خارجی، این است که پس از پنج سال انقلاب روسیه باید به بررسی بپردازیم. فقط حالا است که امکان بررسی را به دست آورده‌ایم.... من یقین دارم که در این موضوع نه تنها به رفقای روسی بلکه به رفقای خارجی هم باید بگوییم که مهم‌ترین وظیفه در دوره‌ای که اکنون آغاز می‌شود بررسی است. ما به معنای کلی کلمه داریم درس می‌آموزیم. آن‌ها باید به معنای اخص کلمه درس بیاموزند تا واقعاً بتوانند به سازمان، ساختار، روش، و محتوای کار انقلابی دست‌یابند. اگر این کار بشود، آن وقت من یقین دارم که چشم‌انداز انقلاب جهانی نه تنها خوب بلکه عالی خواهد بود.^{۵۹}

این واپسین دستور عجیب مردی بود که فقط سه سال پیش کمینترن را به صورت یک سازمان بزرگ رزمنده برپا کرده بود. بدبینی غالب بر امور کمینترن صحنه را برای فضای اطمینان در حکومت شوروی و ستایش دستاوردهای آن آماده ساخت. روسیه شوروی به نحو درخشانی به هدف انقلاب جهانی خدمت کرده و آخرین تعهد خود را در قبال آن انجام داده بود. رادک در سومین کنگره کمینترن این نکته را با صراحت خشنی بیان کرده بود:

اگر ما امروز بین‌الملل بزرگ کمونیستی هستیم، به این علت نیست که ما، یعنی بین‌الملل، تبلیغاتگران خوبی بوده‌ایم، بلکه به این علت است که پرولتاریای روسیه و ارتش سرخ روسیه با خون خود و با گرسنگی خود تبلیغاتگران خوبی بوده‌اند، و به این علت است که این مبارزه، یعنی انقلاب

۵۸. نگاه کنید به ص ۴۷۵ بالا.

59. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 354-5.

روسیه، شیپور بزرگ بین‌الملل کمونیستی بود. ۶۰

در کنگره چهارم این بحث يك گام پیش برده شد: روسیه شوروی وظیفه خود را با شرافت انجام داده است؛ اما کارگران جهان نتوانسته‌اند انقلاب جهانی را به هنگام خود صورت دهند و روسیه شوروی را تنها گذاشته‌اند. کلارا زتکین در سخنرانی آتشینی بلافاصله پس از سخنان متین لنین چنین توضیح داد که «اگرچه پرولتاریای کشورهای شوروی جدید با عالی‌ترین رشد اقتصادی ... توانسته بودند با همبستگی برادرانه تکیه‌گاه باریک روسیه شوروی را توسعه دهند و تقویت کنند»، سازش نپ هرگز لازم نمی‌آمد. اما این کار صورت نگرفت. کشورهای شوروی برادر به وجود نیامدند؛ و انقلاب روسیه «به سوی کنار آمدن با دهقانان، کنار آمدن با سرمایه‌داران خارجی و روسی» رانده شد. ۶۱ کنگره در قطعنامه‌ای تحت عنوان «درباره انقلاب روسیه» این احساسات را از ته دل به زبان آورد:

چهارمین کنگره بین‌الملل کمونیستی سپاس عمیق خود را نسبت به نیروی خلاق روسیه شوروی، و ستایش بی‌پایان خود را نسبت به نیروی [آن رژیم] بیان می‌کند، که نه تنها توانست قدرت دولتی را تصرف کند و دیکتاتوری پرولتاریا را با مبارزه انقلابی بنا بگذارد، بلکه در مقابل همه دشمنان داخلی و خارجی از دستاوردهای انقلاب پیروزمندانه دفاع کرد.

اما نکته عملی در بند آخر قطعنامه بیان شده است:

چهارمین کنگره جهانی به پرولترهای همه کشورها یادآوری می‌کند که انقلاب پرولتاریایی هرگز نمی‌تواند در محدوده يك کشور پیروز شود، و پیروزی آن فقط در مقیاس بین‌المللی با ادغام کردن در انقلاب جهانی میسر است. تمام

60. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 480.

61. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 247.

فعالیت روسیه شوروی، تنازع آن برای بقای خودش و برای دستاوردهای انقلاب، تنازعی است برای رها ساختن پروتورهاى ستمکش و استثمارشده تمام جهان از زنجیر بردگی. پروتورهاى روسیه وظیفه خود را در قبال پرولتاریای جهان به عنوان پیش‌برندگان انقلاب تماماً انجام داده‌اند. پرولتاریای جهان نیز باید سرانجام به نوبت خود وظیفه‌اش را انجام دهد. در همه کشورها کارگران فقرزده و اسیر باید همبستگی معنوی، اقتصادی، و سیاسی خود را با روسیه شوروی اعلام دارند.^{۶۲}

پاره‌ای از پی‌آمدهای این دستور، که به کارگران جهان داده شد، روشن و بدون ابهام بود. کنگره پس از استماع گزارش مونتسنگرک درباره دستاوردهای «ام ار پ»، بدون گفتگو قطعنامه تندی گذراند، بدین مضمون که کارگران همه کشورها وظیفه دارند «در سراسر جهان کمک واقعی و عملی، از جمله کمک اقتصادی، به روسیه شوروی برسانند». کارگران باید به دولت‌های خود فشار بیاورند و «شناسایی دولت‌شوروی و استقرار روابط بازرگانی مساعد با روسیه شوروی» را از آن بخواهند. به‌علاوه، «حد اعلای قدرت سیاسی و اقتصادی پرولتاریای جهان باید برای پشتیبانی از روسیه شوروی بسیج شود»؛ باید برای تولید «ماشین، مواد خام، و ابزار» که روسیه شوروی برای «بازسازی اقتصاد خود» سخت به آن‌ها نیاز دارد اعانه گردآوری شود.^{۶۳} تعابیر دیگر آن دستور با صراحت کمتری بیان شده است. فقط بوخارین در يك سخنرانی بسیار نظری (تئوریک) درباره برنامه کمینترن (که تنظیم آن به کنگره بعد ماکول شد) گریزی زد که برای برخی از حاضران شگفت‌آور بود. بوخارین پس از ابرام بر این نکته که به وجود آمدن کشور پرولتاریایی روش کمونیست‌ها را در قبال دفاع ملی اساساً دیگرگون ساخته است، و این که نه تنها پرولتاریای کشور پرولتاریایی بلکه پرولتاریای همه ملل باید از این کشور دفاع کنند، این سؤال را مطرح کرد که آیا «دولت‌های پرولتاریایی، برطبق استراتژی تمام پرولتاریا می‌توانند وارد اتحاد نظامی با دولت‌های بورژوایی شوند»؟ پاسخ بوخارین به قرار زیر بود:

62. *Kommunisticheskiĭ Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 325-6.

63. *ibid.*, pp. 327-8.

من می‌گویم که هم‌اکنون ما آن‌قدر بزرگ هستیم که با یک دولت بورژوازی خارجی پیمان ببندیم برای آن که به واسطه این دولت بورژوازی بتوانیم بورژوازی دیگری را سرنگون کنیم.... با فرض این که ما با یک دولت بورژوازی پیمان اتحاد نظامی بسته باشیم، وظیفهٔ رفقا در هر کشوری عبارت است از کمک‌کردن به پیروزی این اتحاد.^{۶۴}

در کنگره نام «راپولو» بر زبان نیامد، و هیچ‌کس آن اتهام کهنه را تکرار نکرد که کمینترن ابزار دست سیاست ملی شوروی شده است.^{۶۵} وابستگی آشکار و ناگزیر انقلاب جهانی به رفاه و قدرت روسیه شوروی باعث می‌شد که این تعارض موهوم و غیرواقعی به نظر آید. تروتسکی اندکی پس از پایان کنگره می‌نویسد: «هر نوع طوفانی... پیش بیاید، مرز شوروی آن خط سنگری است که ضدانقلاب نباید از آن بگذرد، و ما روی آن می‌ایستیم تا نیروهای ذخیره سر برسند».^{۶۶} در چشم‌انداز تازه، اعتبار و اقتدار روسیه شوروی برتر از هر چیز دیگری قرار می‌گرفت. در سیاست خارجی شوروی، نارکومیندل (کمیساریای خلق در امور خارجه) در حال ترقی و کمینترن در حال تنزل بود. در کشورهای دیگر، پشتیبانی از روسیه شوروی وظیفهٔ اصلی انقلابیان راستین شد. از کنگرهٔ چهارم به بعد، این نکته را می‌توانستند آشکارا اعلام کنند. توازن تعهدات وارونه شده بود، و از این پس این وضع دیگر راه بازگشتی نداشت.

اعتبار و شأن برجستهٔ حکومت شوروی و سازندهٔ آن حزب کمونیست روسیه، در قطعنامهٔ کنگره «دربارهٔ تجدید سازمان کمیتهٔ اجرایی کمینترن» انعکاس یافته است. لنین در سخنان خود سازمان زاییده از کنگرهٔ سوم را محکوم کرد و خصلت آن را «منحصراً روسی» نامید. اما واقعیات

64. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 420.

65. زینوویف از قول یک نمایندهٔ لهستانی مسألهٔ لهستان را که در کنفرانس مطرح شده بود نقل می‌کند، ولی با تحمل شکفت‌آوری با ریشخند با او برخورد می‌کند و نه با خشم (ibid., p. 210).

66. *Izvestiya*, 29 December 1922, quoted A.L.P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 370.

سرسخت برخلاف نظر او حکم می‌کردند، و نظر او بدون گفتگو کنار گذاشته شد. کنگره چهارم نه تنها تصمیمات کنگره سوم را تأیید کرد، بلکه چند رشته آزاد را هم گره زد. نتیجه کلی شرایط بیست و یک گانه عبارت بود از تحمیل نظری که از ابتدا حزب روسیه به آن اعتقاد داشت، یعنی این بود که کمینترن سازمان واحدی است، نوعی حزب جهانی است که احزاب ملی در واقع نمایندگی‌ها یا شعبات آن به شمار می‌روند. اما جای تردید است که، غیر از حزب روسیه، احزاب دیگر، حتی پس از پذیرفتن شرایط بیست و یک گانه، با این نظر موافق بوده باشند. در کنگره چهارم بوخارین هنوز ناچار از ایراد این شکایت بود که «تقریباً همه سخنرانان»، به جای پرداختن به وضع بین‌المللی به‌طور کلی، «درباره وضع حزب خود سخن گفتند».^{۶۷} چیزی که عجیب است - زیرا که حزب آلمان بیش از سایر احزاب در مقابل مهار روسی سرپیچی می‌کرد - حزب آلمان بیش از همه به پذیرش اصل حزب واحد جهانی و مرکزی نزدیک شد. ابرلاین، گزارشگر آلمانی مسأله تجدید سازمان، بر ضرورت «حذف روحیه فدرال، که شاید هنوز در سازمان وجود داشته باشد» اصرار ورزید، و گفت کمیته اجرائی کمینترن باید به ارگان یک «حزب جهانی واقعاً مرکزیت یافته» مبدل شود. درس‌های گذشته نشان داده بود که قطعنامه‌های کنگره‌های جهانی همیشه چنان که باید به دست احزاب ملی اجرا نمی‌شوند، حتی در نشریات حزبی منتشر نمی‌شوند؛ رهبران حزب از مقام خود استعفا می‌کردند و کنار می‌رفتند ولی حاضر نمی‌شدند تصمیمات خلاف نظر خود را اجرا کنند. ابرلاین چنین ادامه می‌دهد:

اگر ما واقعاً بخواهیم یک حزب جهانی همبسته، یک سازمان رزمنده پرولتاریا باشیم به انضباط جهانی نیاز داریم، و در این سازمان رزمنده فرد فرداً باید در همه شرایط تمایلات شخصی را تابع منافع مشترک بین‌الملل کنند.^{۶۸}

این درس را به‌خوبی از بر کردند. اساسنامه کمیته اجرائی کمینترن باید از بیخ عوض می‌شد و بر پایه تازه‌ای قرار می‌گرفت. تا آن روز اعضای

67. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 136.

68. *ibid.*, p. 805.

این کمیته نمایندگانسی بودند که از طرف احزاب کمونیست ملی به نمایندگی در ارگان مرکزی منصوب می‌شدند. ۶۹ از آن پس بیست و پنج عضو این کمیته (و ده تن اعضای علی‌البدل یا «نامزده») می‌بایست نه از طرف احزاب بلکه در کنگره جهانی برگزیده شوند. از جهات دیگر، رسم‌های تازه‌ای که پس از کنگره پیشین بنا نهاده شده بود به تصویب رسید. ۷۰ قرار بر این شد که هیأت رئیسه هفت تا نه نفره کمیته، به تعبیر گزارشگر کنگره، به صورت «نوعی دفتر سیاسی» عمل کند. هیأت رئیسه می‌بایست یک دفتر سازمانی مرکب از هفت نفر که دو نفر آن‌ها از اعضای هیأت رئیسه باشند منصوب کند، به اضافه یک دبیرکل مسؤل در مقابل هیأت رئیسه و دو دبیر دستیار. بدین ترتیب، به رغم هشدار لنین، سازمان حزب روسیه عیناً در بین‌الملل کمونیستی تجدید شد. از میان کارهای «دفتر سازمانی» یکی نظارت بر روش‌های عزل و نصب مقامات مهم در احزاب ملی بود (از این پس می‌بایست استعفاهای خودانگیخته از مقامات حزبی ممنوع شود و هرکه را دست به چنین کاری بزند از حزب اخراج کنند)، و دیگری اداره فعالیت غیرقانونی (که رویدادهای اخیر ایتالیا و آلمان ضرورت آن را به خوبی نشان می‌داد). «اجرائی وسیع»، که از اعضای کمیته اجرائی کمینترن و یک یا دو نفر از اعضای احزاب ملی (بسته به اندازه حزب) تشکیل می‌شد، می‌بایست در فواصل میان کنگره‌ها سالی دوبار اجلاس کند؛ یعنی چیزی بود مانند «کنفرانس حزبی» در سازمان حزب روسیه. جز این که اعلام شد که بهتر است احزاب ملی قاعدتاً کنگره خود را پس از کنگره جهانی کمینترن تشکیل دهند و نه پیش از آن، تا نمایندگان احزاب با دستورهای الزام‌آوری از جانب کنگره حزب خود در مسائل مورد اختلاف وارد مسکو نشوند. با این دستور، که مطابق خط‌مشی از میان بردن خصلت «فدرال» کمیته اجرائی کمینترن بود، روشن شد که کمینترن را نباید به عنوان مجمعی در نظر بگیرند که

۶۹. نقشه اصلی در ۱۹۱۹ این بود که از رویه بین‌الملل اول پیروی کنند، یعنی اعضای یک شورای عموم که در مرکز تعیین می‌شدند وظایف را میان خود تقسیم کنند و هر کدام «طرف مکاتبه» یکی از احزاب باشند (A. Balabanov, *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), p. 251) این روش را کنار گذاشتند و قاعده نمایندگی را پذیرفتند.

در آن نمایندگان نظریات کنگره‌های احزاب ملی از طریق مناظره و سازش به تصمیمات دسته‌جمعی می‌رسند: کمیسیون ارگان رهبری واحدی است که تصمیماتش به کنگره‌های احزاب ملی ابلاغ می‌شود، و بر آن‌ها است که این تصمیمات را تفسیر و اجرا کنند.^{۷۱}

از صراحت لهجه‌ای که در پیشنهاد این رسم‌های تازه به‌کار رفت چنین برمی‌آید که نیاز مبرم به سازمان مرکزی و انضباط چیزی است که دست‌کم نمایندگان آلمانی و روسی آن را بدیهی شناخته‌اند. در بحث شتابزده‌ای که پس از طرح این پیشنهاد صورت گرفت (کنگره مرحله آخر خود را طی می‌کرد)، تنها کمیته‌ای که به طور جدی با آن معارضه شد این بود که کنگره‌های احزاب ملی باید پس از کنگره جهانی کمینترن اجلاس کنند و نه پیش از آن؛ با این حال قطعنامه بدون حک و اصلاح به تصویب رسید.^{۷۲} همان‌طور که حتی اعضای مهم حزب روسیه ملتفت پی‌آمدهای سیاسی تصمیمات حزب در مورد سازمان و نظارت بر عزل و نصب مقامات نشده بودند^{۷۳}، در چهارمین کنگره کمینترن نیز تصمیمات حیاتی بر سر همان مسائل به اتفاق آرا و تقریباً بدون گفتگو پذیرفته شد، و ظاهراً تردید جدی و مهمی پیش نیامد. در انتخاب اعضای کمیته اجرائی کمینترن آثار همان روش نمایندگی احزاب ملی به‌چشم می‌خورد: «دسته‌هایی از دو یا سه ملت می‌خواستند نمایندگان خود را صرفاً بر پایه ملی به [کمیته] اجرائی بفرستند.» اما، چنان که زینوویف در نطق پایان کنگره اشاره کرد، «باید امیدوار بود که ما امروز برای آخرین بار شاهد چنین منظره‌ای باشیم». از این پس وظیفه کمینترن عبارت است از «نبرد با هر آنچه فدرالیستی است، و اجرای انضباط واقعی».^{۷۴} چیزی که شاید نمایندگان روس هم‌چنان که باید آن را نیافته یا نپذیرفته بودند، این بود که مرکزیت‌یافتن سازمان کمینترن، که روند آن در کنگره چهارم کامل

71. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 803-13.

۷۲. این بحث در همان‌جا آمده است (ibid., pp. 814-23) با متن قطعنامه نیز در همان‌جا است (ibid., pp. 994-7)؛ متن قطعنامه در این مأخذ نیامده است. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933)

۷۳. نگاه کنید به جلد اول، ص ۲۵۱.

74. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 977-8.

شد، ناگزیر انحصار و تراکم قدرت را در دست گروه مسلط روسی باز هم بیشتر می‌سازد. بدین ترتیب نتیجه کار مطابق بود با افزایش اعتبار و اقتدار روسیه شوروی و تاریکی نسبی چهره سایر احزاب عضو کمینترن. در چارچوب سیاست خارجی شوروی جای داده می‌شد، نه آن که مانند گذشته - دست کم به صورت ظاهر - سیاست خارجی شوروی در چارچوب انقلاب جهانی جای داده شود. باید توجه داشته باشیم که هیچ‌کس آگاهانه نقشه این جریان را نکشیده بود، و لنین هم که همیشه پاره‌ای از خطرات آن را می‌دید تا حدی آگاهانه در برابر آن ایستادگی می‌کرد، اما پیش از بیرون رفتن لنین از صحنه و ظهور استالین، که تا چندی پس از کنگره چهارم نقش مهمی در امور کمینترن نداشت، این جریان به کمال خود رسیده بود.

امور احزاب کمونیست، که مقدار زیادی از وقت مذاکرات کنگره چهارم را گرفت، چندان جایی برای اظهار خوشوقتی نداشت. تعداد اعضای مورد ادعای هر یک از احزاب در کنگره خوانده شد. حزب روسیه با ۳۲۴،۵۲۲ عضو (اعضای احزاب اوکراین، روسیه سفید، و سایر جمهوری‌های مستقل جداگانه ذکر شد، ولی ارقام آن‌ها کوچک بود)، حزب آلمان با ۲۲۶،۰۰۰ عضو، و حزب چکسلواکی با ۱۷۰،۰۰۰ عضو تنها احزابی بودند که می‌توانستند توده‌ای نامیده شوند، زیرا که بخش بزرگی از کارگران کشورهای خود را در بر داشتند. در جاهای دیگر، احزاب کمونیست یا هنوز کوچک بودند و یا درست‌کیشی (ارتودوکسی) آن‌ها محل تردید بود. ۷۵ کنگره چهارم قطعنامه ویژه‌ای درباره مسئله آلمان گذراند، ولی حزب کمونیست آلمان همچنان مرکز شبکه اعصاب کمینترن و کانون همه مناقشات آن بود. زینوویف در سخنرانی افتتاحی خود تکرار کرد که «اگر همه نشانه‌ها فریبنده نباشند، راه انقلاب پرولتاریایی از روسیه به آلمان می‌رود»^{۷۶}؛ و اکنون که پیمان راپولو برای آلمان جای خاص و شناخته‌شده‌ای در سیاست خارجی شوروی فراهم ساخته بود، امور آلمان در محاسبات کمینترن وزن و حساسیت بیشتری پیدا می‌کرد. یکی از نشانه‌های اهمیت امور آلمان این بود که هرکجا رهبران بلشویک بر سر مسائل سیاست کمینترن اختلاف پیدا می‌کردند، اختلاف آن‌ها همیشه به

75. *ibid.*, pp. 363-7.76. *ibid.*, pp. 36-7.

مسأله آلمان مربوط می‌شد. این رهبران بر سر سیاست «نامه سرگشاده» در ژانویه ۱۹۲۱ اختلاف داشتند، و نیز پس از مارس ۱۹۲۱ در خصوص درسی که می‌بایست از اقدام مارس گرفته شود با یکدیگر مخالف بودند؛ در تابستان ۱۹۲۲، هنگامی که لنین از صحنه بیرون رفته بود، بر سر تفسیر سیاست‌های «جبهه متحد» و «دولت کارگران» میان زینوویف و رادک دعوا در گرفت و اختلاف جناح‌های چپ و راست حزب کمونیست آلمان در دعوی آن‌ها منعکس شد. ۷۸ کنگره چهارم در بحث تاکتیکی مهمی که زینوویف مطرح کرد به این مسأله پرداخت.

طرفداران جناح راست حزب آلمان مایر و تالمهایمر بودند (براندلر در کنگره حضور نداشت). از جناح چپ، روت فیشر نماینده گروه برلن بود و اوربانس نماینده گروه هامبورگ؛ این‌ها را به حال خود گذاشتند تا با یکدیگر دست و پنجه نرم کنند. سیاست جبهه متحد را همه علی‌الاصول می‌پذیرفتند. اما مایر می‌گفت که جبهه متحد در وهله اول به معنای توافق کردن با رهبران احزاب سوسیالیست است، و حال آن که روت فیشر از «تأکید و ستایش گزافه‌آمیز مذاکره با رهبران» سخن می‌گفت و خواهان «جبهه متحد از پایین» بود، و اوربانس عقیده داشت که سابقه عمل حزب سوسیال‌دموکرات آلمان و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان همکاری آن‌ها را با کمونیست‌ها غیرممکن می‌سازد. مایر از تلاش زینوویف برای همانند گرفتن «حکومت کارگران»، که در قطعنامه دسامبر ۱۹۲۱ کمیته اجرائی کمینترن آمده بود، با دیکتاتوری پرولتاریا یا با دولت شوروی انتقاد کرد، و بر آن بود که «حکومت کارگران» مسلماً فحوی وسیع‌تری دارد. روت فیشر به عبارتی از سخنان رادک - به این معنی که کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها می‌توانند در سیاست‌های دائر بر تأمین «یک لقمه نان» برای کارگران با یکدیگر همکاری کنند - ۷۹ - حمله کرد و آن را مبهم و بی‌چفت و بست نامید. در پشت عبارت‌بندی‌های گوناگون اختلافات اساسی بر سر خط‌مشی در قبال سایر احزاب چپ نهفته بود. اما رهبران

۷۷. نگاه کنید به صص ۵-۴۰۴ و ۴۶۳ بالا.

۷۸. نگاه کنید به صص ۸-۴۹۷ بالا؛ برخورد میان زینوویف و رادک تا ۱۹۲۴ آشکار نشد. (*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 493-6).

79. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 76, 81.

کمینترن (به ویژه وقتی که در میان خود اختلاف داشتند) کمتر به رفع اختلافات اصولی توجه داشتند، و بیشتر در فکر آن بودند که منازعات درون احزاب ملی را محدود کنند و خطر انشعاب‌های مجدد را از میان ببرند. لنین، که ریاست کمیسیون آلمانی کنگره را برعهده داشت، در خود کنگره درباره این مسائل سخنی نگفت، اما نیروی رو به زوال خود را برای رفع اختلافات به کار برد. ۸۰ قطعنامه‌ای که از این بحث‌ها بیرون آمد نماینده نوعی سازش است: این قطعنامه عبارات هر دو جناح را تکرار می‌کند ولی هیچ مسأله‌ای را فیصله نمی‌دهد. کمونیست‌ها برای رسیدن به جبهه متحد «حتی حاضرند با رهبران خیانتکار سوسیال‌دموکرات‌ها و وابستگان آمستردام به مذاکره بپردازند»؛ از طرف دیگر، «اجرای راستین تاکتیک جبهه متحد فقط می‌تواند «از پایین» صورت گیرد، [یعنی] با در دست گرفتن رهبری کمیته‌های کارخانه، کمیته‌های عمل، و سایر سازمان‌هایی که در آن‌ها اعضای سایر احزاب و عناصر غیرحزبی با کمونیست‌ها آمیزش دارند» پنج نوع «دولت کارگران» تشخیص داده می‌شود، که طیف وسیعی است از «حکومت کارگران لیبرال»، چنان که در استرالیا وجود دارد و ممکن است به زودی در انگلستان هم روی کار بیاید تا «حکومت کارگران واقعاً پرولتاریایی» به صورت دیکتاتوری کامل پرولتاریا. اما شرایط مشارکت کمونیست‌ها در این گونه حکومت‌ها با عبارات بسیار مبهم و کلی بیان شده است. تنها نکته تازه این است که شکل دیگری از حکومت به نام «حکومت کارگران و دهقانان» نیز مشروعیت یافته است. این تحولی بود که سپس اهمیت پیدا کرد. ۸۱ در حزب کمونیست آلمان، این قطعنامه جناح راست را در مسند قدرت باقی گذاشت، اما به جناح چپ فرصت داد که نبرد خود را بر همان پایه پیشین یک روز دیگر ادامه دهد. در حزب روسیه، حرف رادک به کرسی نشست - که از

۸۰. بنابر نوشته روت فیشر *Ruth Fischer, Stalin and German Communism* (Harvard, 1948), pp. 183-6) رادک و بوخارین کوشیدند او را قانع کنند که از روش خود دست بردارد و اخراج جناح چپ آلمان محتمل پنداشته می‌شد: روش لنین، که جناح چپ را «نجات داد»، برای همه شکفت آور بود. اما این توضیح تحت تأثیر پیشداوری‌های بعدی است: در آن ایام اخراج مخالفان کاملاً مغایر سیاست کمینترن بود.

81. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 299-302.

راپولو به بعد در اوج توفیق خود بود - و زینوویف، که نظرش دربارهٔ همانندی «حکومت کارگران» و «دیکتاتوری پرولتاریا» رد شد، نتوانست با حملات خود صدمه‌ای به رادک بزند؛ اگرچه پیروزی رادک چنان نبود که از تجدید این حملات در زمان دیرتری جلوگیری کند.^{۸۲}

قطعه‌نامهٔ «دربارهٔ پیمان صلح و رسای» مورد اختلاف نبود، زیرا که جناح‌های چپ و راست آلمانی هر دو آن را پذیرفتند. با این حال قطعه‌نامه تازه و مهم بود. بلشویک گهگاهی پیمان و رسای را به عنوان نمونهٔ تجاوزگری امپریالیسم محکوم کرده بودند. لنین یک‌بار آن را «هزار بار ددمنشانه‌تر» از برست‌لیتوفسک نامیده بود.^{۸۳} اما آن روز در تحلیل بلشویک‌ها از تضادهای جهان سرمایه‌داری پس از جنگ، این پیمان فقط نوعی عامل اتفاقی به شمار می‌رفت. قطعه‌نامهٔ اصلی کنگرهٔ سوم کمینترن دربارهٔ «وضع جهانی و وظایف ما» از انتقال گرانیگاه اقتصاد جهانی از اروپا به امریکا، از برآمدن ژاپن، و از بروز کشمکش نهفتهٔ قاره‌ها سخن می‌گفت؛ اما در عین حال که اتفاقاً اشاره می‌کرد که «آلمانی‌ها دارند به کولی‌های [کارگران برده‌مانند] اروپا مبدل می‌شوند»، بر مسألهٔ پیمان و رسای چندان تأکید نمی‌کرد؛ و در قطعه‌نامهٔ دیگر همان کنگره دربارهٔ تاکتیک، که با کمونیست‌های آلمانی به تفصیل دستور می‌داد که «مبارزهٔ بی‌وقفه [ی خود را] برضد دولت آلمان» ادامه دهند، حتی نامی از پیمان و رسای برده نشده بود.^{۸۴} اما یک سال بعد صحنه تغییر کرد. دیگر فرض آسان قضیه این نبود که بدون برانداختن حکومت آلمان هیچ کاری از پیش نمی‌رود. جلسهٔ وسیع کمیتهٔ اجرایی کمینترن در مارس ۱۹۲۲ در قطعه‌نامهٔ مفصلی دربارهٔ «مبارزه با جنگ و خطر جنگ» الفای «همهٔ پیمان‌های بسته شده پس از جنگ امپریالیستی» را تقاضا کرد.^{۸۵} کنگرهٔ چهارم، چهار ماه بعد، تحت تأثیر مشترک پیمان راپولو و سیاست نفوذ در توده‌های

۸۲. در پنجمین کنگرهٔ کمینترن در ۱۹۲۴ زینوویف کوشید دلایل پذیرش قطعات مهم این قطعه‌نامه را از جانب خود دفع رجوع کند

.(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 79-80, 81-2).

83. Lenin, *Sochineniya*, xxiv, 545.

84. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 163-80, 198.

85. *ibid.*, p. 268.

آلمانی، پیمان ورسای را یکی از موضوعات اصلی بحث خود ساخت، و پس از شنیدن سخنرانی‌های فراوانی که نمایندگان تقریباً همه کشورهای اروپایی در محکومیت آن پیمان ایراد کردند، قطعنامه ویژه‌ای گذراند که با ظرافت از طرف کاشن، نماینده فرانسوی، پیشنهاد شده بود. این قطعنامه پیمان ورسای را به عنوان کانون تحلیل کاملی از اوضاع بین‌المللی در نظر می‌گرفت؛^{۸۶} بدین معنی که پیمان ورسای اروپای مرکزی و به ویژه آلمان را به صورت «مستعمره تازه رازنان امپریالیست» درآورده است بورژوازی آلمان می‌کوشد دل بورژوازی قدرت‌های فاتح را به دست آورد و بار پرداخت غرامت جنگ را به دوش پرولتاریا بیندازد. اما عمق نگون‌بختی پرولتاریای آلمان هر قدر باشد، عظمت مبلغ غرامت این سیاست را غیرقابل اجرا می‌سازد، و آلمان «به بازیچه دست انگلستان و فرانسه مبدل می‌شود». پس از این اشاره مختصر به اشتراك منافع میان بورژوازی آلمان و پرولتاریای آلمان در برابر فشار انگلستان و فرانسه، قطعنامه به وظایف احزاب کمونیست بازمی‌گردد و می‌گوید که این وظایف باید در يك نبرد عمومی برضد پیمان هماهنگ شوند. حزب کمونیست آلمان باید آمادگی پرولتاریای آلمان را برای کمک به بازسازی شمال فرانسه اعلام کند، اما با معامله میان صنعت‌داران فرانسه و آلمان برای اجرای تعهدات پرداخت غرامت از جیب پرولتاریای آلمان و «تبدیل آلمان به مستعمره بورژوازی فرانسه» مخالفت نماید. حزب فرانسه باید به تلاش برای «غنی‌کردن بورژوازی فرانسه از طریق استثمار باز هم بیشتر پرولتاریای آلمان» اعتراض کند، تخلیه نیروهای فرانسه را از ساحل چپ رودخانه راین بخواهد، و برضد طرح اشغال منطقه رور مبارزه کند. احزاب چکسلواکی و لهستان باید «مبارزه برضد بورژوازی کشور را با مبارزه برضد امپریالیسم فرانسه تلفیق کنند». این قطعنامه شاید نخستین موردی بود که در اروپا (اگرچه کنگره باکو را می‌توان سابقه آسیایی آن به‌شمار آورد) تلاش آگاهانه و حساب‌شده‌ای برای هماهنگ‌ساختن عمل کمینترن با سیاست خارجی دولت شوروی صورت می‌گرفت؛ همچنین نمونه‌ای بود از ناراحتی‌هایی که در این زمینه از تلاش برای سازش دادن رقابت‌های احزاب کمونیست ملی که از آن پس ممکن

86. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 339-43.

بود پیش بیاید. ۸۷.

عجیب این که ایتالیا - جایی که فقط شش هفته از عمر کودتای فاشیستی می‌گذشت - تقریباً تنها کشوری بود که سابقه تحولات آن برای کنگره چهارم امیدبخش می‌نمود. مدارایی که تا آن روز با حزب سوسیالیست نشان داده شده بود (و حتی با حزب کمونیست، که تصمیم کمیته اجرائی کمینترن را درباره جبهه متحد رد کرده بود) ۸۸ سرانجام موجه از کار درآمد. حزب سوسیالیست ایتالیا در کنگره خود در رم، اکتبر ۱۹۲۲، رفورمیست‌ها را اخراج کرد و تصمیم گرفت که شرایط بیست و یک‌گانه را بپذیرد و به کمینترن بپیوندد. این به معنای ادغام در حزب کمونیست بود. یک قطعنامه مفصل کنگره چهارم کمینترن، که به بررسی تاریخی مسأله ایتالیا می‌پردازد، یادآوری می‌کند که در پاییز ۱۹۲۰ که کارگران کارخانه‌ها را اشغال کردند «شرایط لازم عینی پیروزی انقلاب» موجود بوده، منتها «حزب کمونیست حقیقی» وجود نداشته است. این حزب با انشعاب لگهورن در فوریه ۱۹۲۱ به وجود آمده بود، اگرچه حزب کمونیست ایتالیا هنوز کوچک بود و رهبران آن، که روی کاغذ خطاهای سندیکالیسم را محکوم می‌کردند، همچنان دچار روحیه سندیکالیستی بودند. قطعنامه کنگره چهارم با خوشوقتی «پیروزی ارتجاع فاشیستی» را به عنوان انگیزه «اتحاد هرچه سریع‌تر همه نیروهای انقلابی پرولتاریا» ذکر می‌کند، و ایجاد کمیته‌ای را توصیه می‌کند مرکب از دو نفر از اعضای حزب کمونیست ایتالیا، سراتی و مافی به عنوان نمایندگان حزب سوسیالیست ایتالیا، و زینوویف به عنوان رئیس و داور؛ وظیفه این کمیته تعیین شرایط اتحاد بود، و قطعنامه توصیه می‌کند که در شاخه‌های محلی نیز همین کار صورت گیرد. ۸۹ در ماه‌های زمستان مذاکرات در مسکو جریان داشت. رقابت‌های کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها پیشرفت را کند

۸۷. در کنگره از توافقی نام برده شد که اخیراً میان احزاب فرانسه و آلمان، «به ویژه در مسأله پیمان ورسای» حاصل شده بود؛ نماینده آلمانی شکایت داشت از این که این موافقتنامه به نحو کامل اجرا نمی‌شود
(*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), 76-7).

۸۸. نگاه کنید به ص ۵۰۳ بالا، پانویس ۹۸.

۸۹. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 356-60.

می‌ساخت. در اوایل ۱۹۲۳ موسولینی در ایتالیا به هر دو حزب حمله برد و بیشتر رهبران آن‌ها را بازداشت کرد. تنها روزنه‌ امیدى که در کنگره چهارم به چشم می‌خورد بسته شد.

امور حزب کمونیست بریتانیا، که اکنون در گیرودار تجدید سازمان خود بود، در کنگره مورد بحث قرار نگرفت. اما زینوویف با بدبینی بی‌پرده و ناممهودی درباره پیشرفت این حزب سخن گفت:

در انگلستان... رشد حزب ما بسیار بسیار کند است. شاید در هیچ کشوری رشد جنبش کمونیستی به کندی انگلستان نباشد. ما باید بررسی [اوضاع] انگلستان را شروع کنیم؛ ما هنوز علل کندی این رشد را نمی‌شناسیم. با توجه به بیکاری زیاد و فقر زیاد پرولتاریا، رشد کمونیسم در انگلستان بسیار کند است. ۹۰

از طرف دیگر، بحران در حزب فرانسه، چه در جلسه وسیع کمیته اجرائی کمینترن، که پیش از کنگره تشکیل شد، و چه در کمیسیونى که به ریاست تروتسکی از طرف کنگره منصوب شد، و چه در خود کنگره، بیش از اندازه مورد توجه قرار گرفت. بیست و چهار نماینده فرانسوی از همه بخش‌های حزب در کنگره حضور داشتند، و فروسار تنها فرد مهم غایب بود. ۹۱ کنگره با انکار سرسختانه واقعیات يك بار دیگر «نفس اندیشه انشعاب [را] که به هیچ روی از وضع جاری امور حزب بر نمی‌آید» ۹۲ طرد کرد، و باز هم کوشید که جناح راست و چپ حزب را وادار کند که نه تنها با هم کنار بیایند، بلکه سیاست منفور جبهه متحد را هم در پیش بگیرند. در عمل جناح چپ با به‌کار بستن حیل‌های پیروز شد. در کشورهای لاتینی اروپا، فراماسونری از مدت‌ها پیش کسوت یکرنگ رادیکال‌های ضد کلیسا به‌شمار می‌رفت - چه رادیکال‌های بورژوا و چه سوسیالیست. در ایتالیا،

90. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 50.

۹۱. مذاکرات با ارجاع به منابع فرانسوی به تفصیل در این کتاب توصیف شده است:

G. Walter, *Histoire du Parti Communiste Français* (1948), pp. 115-21.

92. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 344.

حتی در ۱۹۱۴ حزب سوسیالیست، فراماسون‌ها را به صفوف خود راه نمی‌داد. در فرانسه فراماسونری همچنان حلقهٔ اتصال میان جناح چپ بورژوازی و سوسیالیست‌ها را تشکیل می‌داد؛ و چندین نفر از رهبران جناح راست حزب کمونیست، از جمله خود فروسار، فراماسون بودند. در کمیسیون کنگرهٔ چهارم این نکته آشکار شد - و چنان که تروتسکی بعدها نوشت، «با کمال تعجب برای نخستین بار» ۹۳ این برای جناح چپ حربهٔ بسیار خوبی بود. کنگره دستوری صادر کرد، به این مضمون که هر یک از اعضای حزب کمونیست فرانسه که فراماسون باشند باید پیش از ۱ ژانویهٔ ۱۹۲۳ علناً قطع رابطهٔ خود را با سازمان فراماسونری اعلام کنند، وگرنه از حزب اخراج می‌شوند، و پس از آن هم برای مدت دو سال شایستهٔ «مقامات مسؤلیت‌دار حزبی» نخواهند بود. ۹۴ فروسار فوراً از حزب استعفا کرد؛ دیگران رابطهٔ خود را با فراماسونری قطع کردند. محرومیت دو ساله ظاهراً به‌طور جدی اعمال نشده است.

امور حزب کارگر نروژ نیز به همین اندازه نگرانی‌آور بود. درست‌کیشی^{۹۵} این حزب از روز نخست بسیار مورد تردید بود. ۹۶ حزب کارگر نروژ شرایط بیست و یک‌گانه را با قید یک ملاحظه پذیرفته بود: این حزب بر پایهٔ اعضای یکپارچهٔ اتحادیه‌های کارگری استوار بود، و این امر یکرنگی یکایک اعضای حزب را به نحوی که در شرایط قید شده بود دشوار می‌ساخت. ۹۷ اما در عمل حزب راه خود را در پیش گرفت و حتی حاضر نشد نام قدیم خود را به «حزب کمونیست نروژ» تغییر دهد؛ و با واکنشی که پس از مارس ۱۹۲۱ در مقابل تاکتیک «انشعاب» آغاز شد،

93. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 865.

مخالفان فرانسوی آزادانه می‌گفتند که کشف فراماسونری فقط بهانه‌ای برای اقدام انضباطی بود وگرنه وجود آن در حزب فرانسه از مدت‌ها پیش معلوم بود؛ این مسأله را در واقع سراتی در یکی از جلسات کمیتهٔ اجرائی کمینترن در ۱۹۲۰ مطرح کرده بود

(L.O. Frossard, *De Jaurès à Lénine* (1930), p. 266).

94. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 348.

95. *Orthodoxy*

۹۶. نگاه کنید به ص ۱۸۶ بالا.

97. *Der Zweite Kongress der Kommunist. Internationale* (Hamburg, 1921), p. 382.

کمینترن نتوانست برضد این حزب اقدامی صورت دهد. سرانجام در ژوئن ۱۹۲۲ رهبر حزب، ترانمل، به شرکت در جلسه وسیع کمیته اجرائی کمینترن وادار شد؛ اما نتیجه کار قطعنامه‌ای بود که فقط از خطاهای حزب در مسائل خاص سخن می‌گفت، و سخنی از اصول به میان نیامد. ۹۸. ولی میان این جلسه و کنگره چهارم در نوامبر آینده، انشعاب حزب نروژ نیز مانند حزب فرانسه به صورت امر انجام‌گرفته‌ای درآمد؛ ترانمل و اکثریت کمیته مرکزی نیز مانند فروسار و همکارانش دعوت عاجل کمیته اجرائی کمینترن را برای حضور در کنگره نادیده گرفتند. در برابر این سرپیچی، کنگره کمیسیون را تحت ریاست ظریف بوخارین مأمور رسیدگی به این مسأله کرد، و روشن بود که این کمیسیون دستور دارد انضباط را از پیش ببرد بدون آن که کار را به جدایی بکشاند. در قطعنامه یک بار دیگر خواسته شد که حزب نام خود را تغییر دهد و گروه‌های مخالف را اخراج کند و پیشنهاد شد که «برای استقرار رابطه بهتری میان حزب و کمیته اجرائی کمینترن» نماینده‌ای از جانب کمیته در کنگره آینده حزب حضور یابد. ۹۹. اما از این عبارات تسلی‌بخش هیچ فایده‌ای حاصل نشد. روشن بود که کمینترن حزب وسیع نروژ را از دست داده است. انشعاب رسمی به واسطه تاکتیک‌های دفع‌الوقت تا پاییز ۱۹۲۳ به تعویق افتاد؛ آنگاه حزب کارگر نروژ از کمینترن بیرون رفت و اقلیت کوچکی از آن جدا شد و حزب کمونیست نروژ را تشکیل داد.

همزمان با چهارمین کنگره کمینترن، پروفینترن نیز دومین کنگره خود را برگزار کرد. به‌کار بستن تاکتیک «جبهه‌متحد» در مورد پروفینترن مستقیم و آشکار بود، زیرا این سازمان‌ها ظاهراً برای بنا گذاشتن تماس

98. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 289-92;

بنابر گفته زینوویف، رادک که در این ایام برای مذاکره درباره مسأله به اسلو فرستاده شده بود «سازش کثیف» صورت داد
(*Protokoll: Fünfter Kongress der Kommunistischen Internationale* (n.d.), i, 469).

۹۹. گزارش بوخارین در این مأخذ آمده است:

Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale (Hamburg, 1923), pp. 945-55; •

قطعنامه نیز در همان‌جا است: *ibid.*, pp. 955-6.

با توده‌های کارگر تشکیل شده بودند. در دسامبر ۱۹۲۱، حتی پیش از ابلاغ شعار جدید از جانب کمیته اجرائی کمینترن، به بین‌الملل آمستردام پیشنهاد شد که برای جلوگیری از خطر انشعاب میان سندیکالیست‌ها و سوسیالیست‌ها در جنبش اتحادیه‌ای فرانسه اقدام مشترکی صورت گیرد. ۱۰۰ در فویه ۱۹۲۲ پیشنهاد اتحادیه‌های کارگری نروژ برای تشکیل کنفرانس مشترکی از دو بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری «به منظور تعیین اشکال و شیوه‌های موازی مبارزه با تعرض سرمایه‌داری» مورد استقبال گرم شورای پروفینترن قرار گرفت. ۱۰۱ آمستردام به هیچ‌کدام از این دو اعتنایی نکرد. پروفینترن بی‌آن‌که این بی‌اعتنایی‌ها را به روی خود بیاورد، با اغتنام فرصت از کنفرانس بین‌الملل‌های دوم و سوم و دو و نیم‌ام در آوریل ۱۹۲۲ در برلن، پیام دیگری خطاب به کارگران همه کشورهای صادر کرد و از آن‌ها خواست که «در برابر تعرض سرمایه متحد» شوند؛ لوزوفسکی نیز یک بار دیگر پیشنهاد داد که کنفرانسی میان پروفینترن و بین‌الملل آمستردام و همه اتحادیه‌های کارگری مستقل تشکیل شود. ۱۰۲ این تلاش‌ها نتیجه‌ای نداد، جز فراهم ساختن پایه کاذبی برای این دعوی که آمستردام است - و نه مسکو - که جنبش اتحادیه‌های کارگری را منسحب می‌سازد و با تلاش در راه وحدت مخالفت می‌ورزد. سال ۱۹۲۲ سال توفیق پروفینترن در اروپای مرکزی و غربی بود. در فرانسه تلاش رهبری «سه ژه ته» (کنفدراسیون عمومی کار) برای انضباط و اخراج سندیکالیست‌ها منجر به انشعاب و تشکیل «سه ژه ته نو» (کنفدراسیون عمومی کار متحد) شد، که به پروفینترن پیوست و تا چندی نماینده اکثریت اعضای اتحادیه‌های کارگری فرانسه بود. در چکسلواکی نیز اکثریت اتحادیه‌ها به مسکو پیوستند. اما در جاهای دیگر افواج بزرگ جنبش اتحادیه‌ای غرب جانب آمستردام را گرفتند. در کنگره اتحادیه‌های

100. *Desyat' Let Profintern v Rezolyutsiyakh* (1930), pp. 89-90.

در سال ۱۹۲۱ در حزب کمونیست بریتانیای کبیر فعالیت شدیدی برای اخراج سندیکالیست‌ها در جریان بود (H. Marquand, etc., *Labour in Four continents* (1939), pp. 14-15) از آن‌جا که سندیکالیست‌ها قوی‌ترین طرفداران کمینترن و پروفینترن بودند، پروفینترن نیز علاقه خاصی به مقاومت در برابر اخراج آن‌ها داشت.

101. *Desyat' Let Profintern v Rezolyutsiyakh* (1930), pp. 83-4.

102. *Krasnyi Internatsional Profsoyuzov*, No. 4 (15), April 1922, pp. 311-12, 313-16.

کارگری آلمان در لایپزیگ، ژوئن ۱۹۲۲، از مجموع ۷۰۰ تن نمایندگان حاضر نود تن کمونیست بودند، و در کنگره‌های بعدی طرفداران مسکو حتی این نسبت را هم نتوانستند حفظ کنند. ۱۰۲ در بریتانیای کبیر، پروفینترین هرگز نتوانست همبستگی بیش از چند اتحادیه انگشت‌شمار را به دست آورد. در چنین اوضاعی این اتهام که مسؤولیت انشعاب جنبش اتحادیه‌های کارگری برعهده آمستردام است پذیرفتنی نبود و - دست‌کم در آلمان و بریتانیای کبیر - به خود واردکنندگان اتهام بازمی‌گشت.

کنگره دوم پروفینترین، که در نوامبر ۱۹۲۲ اجلاس کرد، چندان مورد توجه قرار نگرفت و همان حالت خودداری و عقب‌نشینی کمینترین در آن هم احساس می‌شد. گزارش شورا با عبارات سرسختانه‌ای تنظیم شده بود و باز حاکی از آن بود که «همه تلاش‌های پروفینترین برای ایجاد جبهه متحدی با بین‌الملل آمستردام با کارشکنی لجوجانه آن سازمان روبه‌رو شده است». ۱۰۳ این امر هرچه بیشتر لازم می‌آورد که پروفینترین با جناح چپ خود کنار بیاید. حتی در ژوئیه ۱۹۲۲ نشریه رسمی کمینترین در مقاله‌ای با عنوان «آنارکو-سندیکالیست‌ها و کمینترین» به اتحادیه‌های کارگری فرانسه و ایتالیا و سازمان «کارگران صنعتی جهان»، که خواهان استقلال پروفینترین از کمینترین شده بودند، سخت حمله کرده بود. ۱۰۵

ولی اکنون سازش جزو دستور روز بود. هیأت نمایندگی سازمان جدید «سه ژه ته ئو»ی فرانسه با یک تقاضای قطعی وارد کنگره شد، و آن این که قطعنامه کنگره اول درباره تابعیت پروفینترین از کمینترین باید پس خوانده شود و - شاید برای همین یک بار در تاریخ هر دو سازمان - قدرت مرکزی در برابر این تقاضا کوتاه آمد. در پایان قطعنامه مفصلی گفته شد که پروفینترین حاضر است «در نیمه راه با کارگران انقلابی فرانسه کنار بیاید، و پیشنهاد سه ژه ته ئو را بپذیرد تا جبهه همه عناصر انقلابی و صمیمی جنبش بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری در زیر شعار براندازی سرمایه‌داری و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در کنگره تقویت شود». بدین ترتیب قطعنامه کنگره اول پس خوانده شد و تعریف تازه‌ای از

103. O. K. Flechtheim, *Die KPD in der Weimarer Republik* (Offenbach, 1948), p. 91.

104. *Desyat' Let Profintern v Rezolyutsiyakh* (1930), p. 89.

105. *Kommunisticheski Internatsional*, No. 21 (19 July 1922), cols. 5603-28.

روابط کمینترن و پروفینترن جای آن را نگرفت. ۱۰۶ این عقب‌نشینی روی کاغذ، چنان‌که زینوویف در سخنرانی خود در کنگره روشن کرد، فقط حاکی از يك مانور تاکتیکی بود: «آنچه در این‌جا روی می‌دهد این است که ما پاره‌ای از پیشداوری‌های عناصر انقلابی کشورهای لاتینی را می‌پذیریم.» ۱۰۷ جای تردید است که این پذیرش در عمل تغییری پدید آورده باشد. آن دو مشکلی که پروفینترن از لحظه تأسیس خود با آن‌ها رو به رو شده بود همچنان لاینحل بود. تنها اتحادیه‌های کارگری نوده‌ای در اروپای غربی که می‌خواستند از آمستردام جدا شوند سندیکالیست‌ها بودند، که اتحادیه‌های مستقل و غیرسیاسی را آرزو می‌کردند؛ در جاهای دیگر نبرد با بین‌الملل آمستردام با سیاست رخنه‌مسالمت‌آمیز در اتحادیه‌ها سازش‌ناپذیر به نظر می‌رسید. در گزارش بسیار خوش‌بینانه‌ای که لوزوفسکی در آوریل ۱۹۲۳ به دوازدهمین کنگره حزب تسلیم کرد ادعا شده بود که پروفینترن دارای سیزده میلیون عضو است، در مقابل چهارده یا حداکثر پانزده میلیون عضو آمستردام. ولی لوزوفسکی اذعان کرد که در آلمان فقط سی و پنج درصد کارگران سازمان‌یافته وابسته به پروفینترن‌اند، در انگلستان پانزده درصد، و در بلژیک ده درصد؛ و حتی این ارقام نیز احتمالاً گزافه‌آمیز بود. ۱۰۸ رهبران بلشویک هرگز نه شکست خود را اذعان کردند و نه اعلام داشتند که تأسیس پروفینترن نتیجه اشتباه در محاسبات بوده است. این سازمان ارزش گهگاهی خود را به عنوان ابزار تبلیغاتی نگه داشت؛ و ناکامی‌های آن در اروپا احتمالاً با فوایدش در آسیا جبران می‌شد، زیرا که تعداد افراد مورد ادعای لوزوفسکی بیشتر به این منطقه تعلق داشت. کنگره دوم با گذراندن قطعنامه‌ای «درباره جنبش اتحادیه‌ای در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره» یک گام از کنگره اول پیش‌تر رفت. در این قطعنامه از رشد «پرولتاریای صنعتی ملی انبوه... که در طرح‌هایی از نوع اروپایی و امریکایی کار می‌کنند و به شکل توده‌های عظیمی در مراکز صنعتی متراکم‌اند» سخن می‌رود، و اظهار امیدواری می‌شود که در آینده کنفرانسی

106. *Desyat' Let Profintern v Rezolyutsiyakh* (1930), pp. 109-10.

107. G. Zinoviev, *L'Internationale Communiste au Travail* (1923), pp. 176-7.

108. *Dvenadtsyati S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), pp. 279-80.

از «اتحادیه‌های کارگری انقلابی» که نماینده کارگران بومی باشند تشکیل شود؛ در عین حال تصمیم گرفته می‌شود که در بندرهایی که ملوانان گرد می‌آیند چند دفتر تبلیغاتی دایر شود. ۱۰۹ فعالیت‌هایی که بدین ترتیب بنای آن گذاشته شد در شرق دور اهمیت پیدا کرد، و یکی از معایب محدودیت‌های جغرافیایی و نژادی ایفتو و اتحادیه‌های اصلی وابسته به آن به شمار می‌رفت.

یکی دیگر از رویدادهای ملازم با چهارمین کنگره کمینترن این بود که هیأت نمایندگی اتحادیه‌های کارگری روسیه شوروی، مرکب از رادک و لوزوفسکی و روتشتاین، که تازه از مقام نمایندگی دولت شوروی در تهران بازگشته بود، در کنگره صلحی حضور یافت که در دسامبر ۱۹۲۲ از طرف ایفتو و به ریاست جی اچ تامس، از رهبران اتحادیه‌های کارگری انگلستان، در لاهه تشکیل شد. غرض دوگانه این حرکت آن بود که هم اشتیاق بلشویک‌ها را به جبهه متحد با احزاب و سازمان‌های کارگری نشان دهد و هم علاقه دولت شوروی را به امر صلح اعلام دارد. تجربه دیدار سه بین‌الملل در برلن در آوریل گذشته با همه اتهامات متقابل آن کمابیش بدون چندان تغییری تکرار شد، جز این که هیأت نمایندگی شوروی، با توجه به سرزنش‌های لنین پس از دیدار برلن، اکنون مصمم بود که به هیچ ترتیبی کوتاه نیاید. روتشتاین یک طرح چهارده ماده‌ای در کنگره قرائت کرد، که مهم‌ترین پیشنهاد آن عبارت بود از تأسیس یک کمیته عمل بین‌المللی و کمیته‌های عمل ملی برضد جنگ. هیچ‌کس از این پیشنهاد پشتیبانی نکرد، و تقاضای لوزوفسکی برای جبهه متحد نیز با ریشخند و تمسخر رو به رو شد. قطعنامه‌های نه چندان نظرگیری که از طرف دفتر کنگره در هواداری از صلح پیشنهاد شدند سرانجام با یگانه رأی مخالف هیأت نمایندگی شوروی به تصویب رسیدند. فقط در یک مورد رادک از جا دررفت و مطالبی بر زبان آورد که با روش سازش سرسختانه نمایندگان شوروی مغایرت داشت:

ما ارتش داریم. ما ارتش خود را مرخص نمی‌کنیم. بنابراین می‌بینید که ما زیاد نگران روسیه نیستیم. ولی ما اکنون نگران خطری هستیم که پرولتاریای اروپای غربی در معرض

آن قرار گرفته است. برای برطرف کردن این خطر ما اکنون صراحتاً و بدون ترس دست دوستی و همکاری به سوی شما دراز می‌کنیم. اگر این دست را پس بزنید، این دست برضد شما عمل خواهد کرد. ۱۱۰

آخرین رویداد ۱۹۲۲، که در تحکیم سیاست خارجی شوروی رویداد مهمی به شمار می‌رود، این بود که انحصار بازرگانی خارجی به رغم انتقادات شدید محافل حزبی از نو تأیید شد. با احیای بازرگانی خارجی، نفوذ و اقتدار «ونشتورگ» (کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی) که این انحصار را اداره می‌کرد، و کراسین، کمیسر خلق، خود به خود افزایش یافته بود - به ویژه پس از امضای موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی. از طرف دیگر، به نظر می‌رسید که قاعده انحصار با ساختار اقتصادی کمونیسم جنگی - که خاستگاه اصلی آن بود - بهتر از روحیه نپ تطبیق می‌کند. جای شگفتی نبود که رفته رفته نغمه تغییر مقررات انحصار و راه دادن سرمایه خصوصی به زمینه محفوظ و ممنوع بازرگانی خارجی شنیده می‌شد. ظاهراً این عقیده نخستین بار به طور آشکار در کنفرانسی درباره سیاست مالی گاسبانک (بانک دولتی) در نوامبر ۱۹۲۱ بیان شد؛ و به ویژه با سوکولنیکوف، کمیسر خلق در امور مالی، ارتباط یافت. ۱۱۲. فرمانی به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۲۲ در عین حال که

110. *Report of the International Peace Congress held at the Hague, December 10-15, 1922* (Amsterdam, n.d.), pp. 102, 118, 143-5. *Internationale Presse-Korrespondenz*, No. 239 (18 December 1922).

سند اخیر تماماً مطالب مربوط به کنگره را دربر دارد: در پایان آن مقاله کوتاهی به قلم لوزوفسکی آمده است که کنگره را «باغ وحش» می‌نامد که در آن «پشه‌ها از فرط ملال می‌میرند». مقاله دیگری درباره این کنگره به قلم لوزوفسکی در این مأخذ آمده است:

Die Internationale vi, No. 1 (6 January 1923), pp. 13-21.

۱۱۱. نگاه کنید به جلد دوم، ص ۴۰۹.

۱۱۲. در جزوه‌ای که ۱۹۲۲ منتشر شد، سوکولنیکوف می‌گوید که «دستگاه شوروی که سازمانی ضعیف و نیازمندی بود» برای مقابله با سرمایه‌داران خارجی کفایت لازم را نداشت، و از ایجاد شرکت‌های مختلط که ونشتورگ در آنها فقط «نقش تنظیم‌کننده» داشت جانبداری کرد

(G. Y. Sokolnikov, *Gosudarstvennyi Kapitalizm i Novaya Ekonomicheskaya Politika* (1922), pp. 7-9).

انحصار را دست نخورده به جا می‌گذارد تلاش آشکاری است در جلب رضایت کسانی که شدت و خشکی انحصار را محکوم می‌کردند. این فرمان به ونشتورگ اختیار می‌دهد که از نهادها و طرح‌های دولتی و تعاونی‌ها بر پایه حق‌المعمل و به منظور صدور به خارج کالا دریافت کند، و در عین حال خود این سازمان‌ها را نیز مختار می‌سازد که با موافقت کمیساریا با بازرگانان خارجی قرارداد ببندند؛ در مورد واردات نیز نظیر همین تسهیلات به وجود آمد. ۱۱۲ پس از این اقدامات، روش‌های بوروکراتیک ونشتورگ هدف انتقاد واقع شد، و می‌توان تصور کرد که مقام مسلطی که کراسین در اقتصاد شوروی به دست آورده بود باعث حسادت کسانی می‌شد که سابقه حزبی‌شان پاک‌تر از او بود و در درست‌کیشی (ارتودوکسی) کنونی‌شان هم کمتر از او شک و تردید وجود داشت. در کنفرانسی از سازمان‌های دولتی مربوط با بازرگانی خارجی که در ژوئن ۱۹۲۲ تشکیل شد، بوگدانف و نوگین از جانب وسنخا (شورای عالی اقتصاد ملی) به کمیساریای بازرگانی خارجی حمله کردند و کراسین از آن دفاع کرد. یکی از قطعنامه‌های کنفرانس اصل بازرگانی خارجی را تأیید می‌کند، ولی می‌گوید که جنبه بوروکراتیک دستگاه گرداننده این کار باید کاهش یابد. ۱۱۳ دو ماه بعد کراسین همچنان در موضع تدافعی قرار دارد و توضیح می‌دهد که انحصار ضرورت دارد، «تا روزی که بازسازی کشور، که بر اثر جنگ طولانی و محاصره و مداخله از توان افتاده است انجام گیرد و کشور بتواند بار دیگر بر پای خود بایستد و از لحاظ اقتصادی نیرومند شود». ۱۱۵ دو فرمان مورخ ۱۶ اکتبر ۱۹۲۲ به همه ارگان‌های اقتصادی دولت حق صورت‌دادن معاملات صدور و ورود کالا را از طریق نمایندگان خودشان در خارج اعطا می‌کنند، اگرچه قید شده است که این معاملات باید با نظارت ونشتورگ و بدون نقض قانون انحصار انجام گیرند. ۱۱۶ در همان ماه کراسین در یک مصاحبه مطبوعاتی تکرار می‌کند که انحصار بازرگانی خارجی «به این معنی نیست که همه داد و ستدهای بازرگانی باید به دست ارگان‌های کمیساریای خلق در امور بازرگانی خارجی صورت گیرند»، بلکه طرح‌های دولتی، تعاونی‌ها، مؤسسات خصوصی،

113. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 24, art. 266.

114. *Russian Information and Review*, 15 July 1922, pp. 470-1.

115. L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 306.

116. *Sobranie Uzakonenii*, 1922, No. 65, art. 846, No. 66, art. 862.

و شرکت‌های مختلط همه باید نقش خود را بازی کنند، منتها این جریان باید تحت اقتدار و نظارت کمیساریا باشد.^{۱۱۷}

در این ضمن مسأله به کمیته مرکزی حزب نیز کشانده شد و در ۱۲ اکتبر ۱۹۲۲ سوکولنیکوف در این کمیته قطعنامه‌ای پیشنهاد کرد ناظر بر تخفیف مقررات انحصار بازرگانی خارجی در مورد برخی از مقولات کالا و در برخی از مرزها. بوخارین، که قبلاً کوشیده بود کمونیسم جنگی را به نتیجه منطقی خود برساند و در آن ایام در انتهای جناح چپ قرار داشت، این بار عطش همیشگی خود را به انسجام منطقی در مورد نپ به‌کار بست و با انتقال به انتهای جناح راست جانب سوکولنیکوف را گرفت. در غیاب لنین (که پس از نخستین سکتش‌اش تازه به سر کار بازگشته بود) و در غیاب تروتسکی، این قطعنامه تصویب شد. البته قطعنامه تا وقتی که به دستگاه دولتی منتقل نمی‌شد نمی‌توانست اثر رسمی داشته باشد، و هر یک از اعضای کمیته می‌توانستند آن را برای تجدید نظر در کنگره حزبی مطرح کنند. لنین فوراً اعتراض کرد، و تقاضا کرد که در جلسه بعدی کمیته مرکزی در ماه دسامبر مسأله از نو مطرح شود. روز بعد، کراسین از طرف ونشتورگت نظریاتی در مخالفت با قطعنامه به کمیته مرکزی تسلیم کرد؛ بوخارین در نامه‌ای به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۲۲ خطاب به کمیته مرکزی در مقابل لنین و کراسین از قطعنامه دفاع کرد.^{۱۱۸} موضوع به همین‌جا ختم شد، تا آن که لنین که بستری شده بود، دریافت که نخواهد توانست در جلسه کمیته مرکزی شرکت کند و نگران نتایج بحث آن جلسه شد. در ۱۲ دسامبر، لنین چون شنید که تروتسکی نیز با آن قطعنامه مخالف است، نامه‌ای به او نوشت و از او خواست که «در پلنوم آینده دفاع از عقیده مشترک ما را درباره ضرورت بلاشرط حفظ و تقویت انحصار بازرگانی خارجی» بر عهده بگیرد.^{۱۱۹} روز بعد، لنین نامه مفصلی خطاب به کمیته مرکزی دیکته کرد، که در واقع ردیه‌ای بود بر نامه بوخارین و دفاع از نظریات کراسین:

در عمل بوخارین طرفدار دفاع از احتکارگران و خرده‌بورژواها و دهقانان ثروتمند است در مقابل پرولتاریای صنعتی، که

117. *Russian Information and Review*, 4 November 1922, pp. 72-3.

118. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 558-9, note 177.

119. L. Trotsky, *The Real Situation in Russia* (n.d. [1928]), p. 287.

مطلقاً در وضعی نیست که بدون حمایت انحصار بازرگانی خارجی صرفاً و منحصرأ، و نه با حمایت سیاست گمرکی، بتواند صنایع کشور را احیا کند. هر نوع سیاست حمایت در اوضاع کنونی روسیه کاملاً خیالی است، حمایت کاغذی است، که هیچ چیزی به پرولتاریا نمی‌دهد:

در پایان این نامه لنین از شرکت‌های مختلط پشتیبانی می‌کند و آن‌ها را بهترین راه «بهبود واقعی دستگاه بد ونشتورگک» می‌نامد. ۱۲۰ دو روز بعد لنین باز نامه‌ای به تروتسکی می‌نویسد و به پیروزی اظهار امیدواری می‌کند، زیرا «پاره‌ای از یکسانی که در اکتبر مخالف ما رأی دادند اکنون کلاً یا جزئاً به جانب ما پیوسته‌اند». ۱۲۱ اطلاعی در دست نیست که در ۱۸ دسامبر ۱۹۲۲ در کمیته مرکزی چه گذشت، جز این که قطعنامه اکتبر به طور بلاشرط پس‌خوانده شد. لنین توانست به خودش و تروتسکی تبریک بگوید که «بدون خالی کردن یک تیر موضع را تسخیر» کرده‌اند؛ و پیشنهاد کرد که برای محکم‌کاری در کنگره آینده حزب قطعنامه‌ای بگذرانند و قضیه را فیصله دهند. ۱۲۲ این پیشنهاد در آوریل ۱۹۲۳، یک ماه پس از سکنه نهایی لنین، با گذشتن قطعنامه بسیار مؤکدی از دوازدهمین کنگره حزب اجرا شد:

کنگره به طور قاطع خدشه‌ناپذیر بودن انحصار بازرگانی خارجی و ناپذیرفتنی بودن هرگونه طفره رفتن از آن و هرگونه ضعف در اجرای آن را تأیید می‌کند، و به کمیته مرکزی جدید دستور می‌دهد که برای ایجاد رژیم انحصار بازرگانی خارجی اقدامات منظم به عمل آورد. ۱۲۳

چند روز پیش از اجلاس کنگره، فرمانی از کمیته مرکزی اجرائی سراسری صادر شد که اختیارات ونشتورگک و نمایندگی‌های بازرگانی آن را در خارج تأیید کرد، و حقوق سایر ارگان‌های دولتی را در زمینه بازرگانی خارجی به شدت محدود ساخت. ۱۲۴ انحصار بازرگانی خارجی از آن پس خدشه‌ناپذیر شد.

120. Lenin, *Sochineniya*, xxvii, 379-82.

121. L. Trotsky, *The Real Situation in Russia* (n.d. [1928]), pp. 288-9.

122. *ibid.*, pp. 289-90.

123. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 472.

124. *Sobranie Uzakonenii*, 1923, No. 31, art. 343.

مسأله شرق

عقب‌نشینی از تبلیغ مداوم و فعالانه انقلاب جهانی، که پس از مارس ۱۹۲۱ وجه مشخص سیاست خارجی شوروی بود، و در پایان ۱۹۲۲ به تحکیم آشکار منافع شوروی در اروپا انجامید، در امور شرق نیز به همان اندازه نمایان بود. در سیاست شرقی، دوره انتقال از بسیاری جهات به آن تندی و دشواری نبود. از ۱۹۲۰ به بعد تأکید بر علائق شوروی در شرق مرتباً افزایش می‌یافت، اما در کشورهای غیراروپایی چشم‌انداز انقلاب پرولتاریایی بسیار دور می‌نمود، و احزاب کمونیست بومی چیزی جز نوعی تقلید برده‌وار از نمونه روسی یا نتیجه مستقیم نفوذ شوروی نبودند. در این اوضاع آن مسأله‌ای که مدت‌ها موجب ناراحتی دیپلماسی شوروی در اروپا می‌شد - یعنی این که آیا مسکو بیشتر به سرنگون کردن حکومت‌های سرمایه‌داری علاقه‌مند است یا به کنار آمدن با آن‌ها - در آسیا چندان مطرح نمی‌شد، یا اگر هم می‌شد در رویدادهای جزئی و گذرانی مانند جنبش میرزا کوچک‌خان در ایران پیش می‌آمد. در آسیا آن حکومت‌های ملی مستقل و نیمه‌مستقلی که وجود داشتند، به واسطه ماهیت هدف‌ها و آرمان‌هایشان، همواره در حال خصومت بالفعل یا بالقوه با قدرت‌های غربی بودند. روسیه شوروی به انگیزه‌های گوناگون، از مادی و معنوی، آرمان‌های آن‌ها را تشویق می‌کرد و آتش دشمنی آن‌ها را با غرب دامن می‌زد. موضع مشترک روسیه شوروی و کشورهای آسیایی در قبال قدرت‌های غربی موضوع بحث‌های روزافزون نویسندگان و سیاستمداران شوروی بود. در دوره پیش از مارس ۱۹۲۱ اگر این سیاست با مانعی برخورد می‌کرد به این دلیل نبود که دولت شوروی می‌خواست از کمونیست‌های محلی برضد حکومت‌های ملی

پشتیبانی کند، بلکه دلیل آن تعهدات خاصی بود که از موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی حاصل می‌شد و عجلتاً لازم می‌آورد که از حمایت آشکار عناصر ضدانگلیسی در آسیا خودداری شود. جوهر سیاست شوروی در سراسر دوره پس از ۱۹۲۱ عبارت بود از تلاش برای همکاری دولت‌های ملی در آسیا و گسترش نفوذ شوروی در مناطق این دولت‌ها، منتها در اجرای این سیاست حتی‌الامکان روش‌های تدریجی و پوشیده به کار می‌رفت تا فرصت‌های روابط اقتصادی سودآور با جهان سرمایه‌داری غرب آسیب نبیند یا از دست نرود. در چارچوب این سیاست کلی، عمل شوروی در آسیا به دقت تمام از هواسنج این روابط پیروی می‌کرد.

خصیلت کمابیش، مه‌بار شده و دیپلماتیک سیاست خارجی شوروی در دوره پس از مارس ۱۹۲۱ به مناسبات شوروی با افغانستان نیز سرایت کرد. راسکولنیکوف، قهرمان حمله به بندر انزلی و بیرون راندن نیروهای انگلیس از شمال ایران به عنوان نماینده شوروی به کابل رفت و جای سورتیس را گرفت، و مأموران بریتانیا گزارش‌های وحشت‌آوری درباره فعالیت‌های او از کابل می‌فرستادند. اما در هندوستان، که قاعدتاً می‌بایست زمینه باروری برای تبلیغات بلشویکی باشد، این تبلیغات به طرز غریبی ناموفق بود. چشم‌انداز انقلاب در این سرزمین، که شاید در مسکو هرگز به جد گرفته نشده بود، محو شد؛ و با امضای موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی علاقه شوروی نیز به همین نسبت فروکش کرد. افغانستان در موقعیت راحت موازنه میان بریتانیای کبیر و روسیه شوروی تثبیت شده بود. در مقابل پیمان ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ میان شوروی و افغانستان، پیمان تازه‌ای میان بریتانیا و افغانستان در ۲۲ نوامبر همان سال به امضا رسید؛ به موجب این پیمان نمایندگی عادی کنسولی و دیپلماتیک بریتانیا در کابل دائر و منع عبور تسلیحات و مهمات از طریق هندوستان به افغانستان برداشته شد. اما برای آن که این اقدام دولت افغانستان به عنوان گردش مشخص و سازش‌ناپذیری به جانب بریتانیا تعبیر نشود، همزمان با امضای این پیمان سیاست غیردوستانه دولت بریتانیا در قبال ترکیه از طرف دولت افغانستان محکوم شد. ۲. تابستان

1. *Treaty between the British and Afghan Governments, November 22, 1921, Cmd 1786 (1922).*

2. A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia (1924)*, p. 258.

در این کتاب تاریخ پیمان اشتباهاً ۱۹۲۲ ذکر شده است.

۱۹۲۲ آخرین تلاش انور برضد حکومت شوروی در ترکستان شرقی گویا همدردی افغان‌ها را جلب کرد و باز هم موجب سردی مناسبات شوروی و افغانستان شد.^۲ اما روی هم رفته، روسیه شوروی و بریتانیای کبیر هر دو در این ایام آهسته و با تردید به سوی شناسایی این نکته گام برمی‌داشتند که افغانستان مستقل به جای آن که موضوع کش‌مکش میان آن‌ها باشد می‌تواند نقش نوعی حایل و پوشال را بازی کند. ترس از خطر جدی شوروی برای هندوستان در ردیف علائق شخصی کرزن قرار گرفت، و در سخنان چیچرین خطاب به او در کنفرانس لوزان در دسامبر ۱۹۲۲ مختصری لحن بزرگ‌منشانه به گوش می‌خورد:

شما ناراحتید، چون که سواران ما باز در ارتفاعات پامیر پیدا شده‌اند، چون که دیگر سروکارتان با تزار کودن نیست، که در ۱۸۹۵ خط‌الرأس هندوکش را به شما واگذار کرد. ولی آنچه ما به شما عرضه می‌کنیم جنگت نیست، بلکه صلح است، بر پایه دیواری که باید میان ما کشیده شود.^۳

اساس کار سیاست شوروی در آسیای مرکزی تحکیم مواضع بود، نه پیش‌روی.

در ایران، پس از امضای پیمان ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ و ورود روتشتاین، دو ماه بعد از آن به‌عنوان نماینده شوروی در تهران، تنازع میان نفوذ شوروی و بریتانیا با شدت و سرسختی بیشتری دنبال شد. اما در این‌جا نیز سیاست شوروی به زودی از محتوای انقلابی خود خالی شد. مناسبات مؤدبانه با دولت ایران برقرار شد، و دولت شوروی به طلوع ستاره رضاخان، فرمانده نظامی کودتای فوریه ۱۹۲۱، روی خوش نشان داد. از لحاظ ناظران شوروی به نظر می‌رسید که دست قدرتمند رضاخان

3. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 434.

4. *The Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), p. 149;

ذکر نام پامیر در این‌جا احتمالاً راجع است به ادعایی در نامه هورن به کراسین، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ (نگاه کنید به ص ۳۵۱ بالا)، به این معنی که «به‌دستور نظامی مقامات شوروی پرچم سرخ برفراز پامیر افراشته شده است، به نشانه این که به مردم هندوستان بفهماند که آزادی‌شان نزدیک است».

نماینده نیروهای ناسیونالیسم ایرانی است و بهترین وعده استقلال ایران و ایستادگی در برابر تسلط بریتانیا را دربر دارد. یکی از مفسران شوروی در آن ایام چنین می‌نویسد:

علائق مستقیم او [روسیه شوروی] این است که ایران دارای دولتی قوی و مرکزیت‌یافته باشد و بتواند در مقابل مداخله طرف‌های ثالث، و به‌ویژه البته انگلستان، از خود دفاع کند. يك چنین وضعی به روسیه شوروی تضمین می‌دهد که خاک ایران مورد استفاده نیروهای انگلیس برای حمله به روسیه قرار نگیرد. دولت قدرتمند مرکزی همچنین متعهد به رشد اقتصادی و فرهنگی ایران نیز خواهد بود و کشور را از مرحله فئودالی به اشکال زندگی اقتصادی و سیاسی امروزی منتقل خواهد ساخت.^۵

یکی از امتیازات سیاست شوروی در آسیا در آن ایام این بود که همچنان رشد دولت‌های نیرومند ملی را در ردیف منافع دولت شوروی می‌دید، و حال آن که سیاست بریتانیا هنوز از فرمانروایان ضعیف و خوانین محلی نیمه‌مستقل و وابسته به دولت بریتانیا و متکی به حمایت آن دولت جانبداری می‌کرد.

اما پیش از تثبیت نهایی سیاست جدید يك بحران جدی در نظریات رهبران شوروی پیش آمد، که نمونه‌نمایی بود از کمبود هماهنگی، و در این زمان هنوز اجازه می‌داد که مقامات مختلف دولت شوروی سیاست‌های مستقل و ناسازگاری در پیش بگیرند. هدف فوری دولت ایران آن بود که تخلیه نیروهای خارجی از خاک ایران کامل شود؛ و دولت شوروی تخلیه نیروهای شوروی را موکول به تخلیه نیروهای بریتانیا ساخته بود. در مه ۱۹۲۱ آخرین سربازان بریتانیا از خاک ایران بیرون رفتند. در همین زمان بود که طرفداران میرزا کوچک‌خان و جمهوری مستقل او در گیلان، که با سیاست مماشات با دولت مرکزی ایران به شدت مخالف بودند، دست به آخرین تلاش خود زدند. در تابستان ۱۹۲۱ میرزا کوچک‌خان به سوی تهران حرکت کرد - و در این کار نه تنها مشاوران شوروی اش او

5. *Novyi vostok*, iv (n.d. [1923]), 218-19.

را تأیید کردند، بلکه از آذربایجان شوروی نیز نیروهایی از راه دریای خزر به کمک او فرستادند. این لشکرکشی به شکست انجامید، و چیچرین در مسکو و روتشتاین در تهران از مسؤلیت آن تبری جستند؛ حتی گفته‌اند که روتشتاین شخصاً در این باره به لنین اعتراض کرد.^۶ سرانجام سیاست پشتیبانی از میرزا کوچک‌خان کنار گذاشته شد. تخلیه نیروهای شوروی طبق نقشه آغاز شد و در سپتامبر ۱۹۲۱ انجام گرفت. این امر راه را برای سقوط جمهوری گیلان باز کرد؛ در اکتبر ۱۹۲۱ نیروهای دولت مرکزی ایران باز گیلان را اشغال کردند و میرزا کوچک‌خان را به عنوان یاغی به دار کشیدند.^۷ بساط جنبش‌های رهبران نیمه مستقل در سایر مرزها نیز تا چندی بعد درنور دیده شد.

در دوره‌ای که این پیشامدها را دربر می‌گیرد بر سر اجرای پیمان شوروی و ایران، که تصویب آن در مجلس ایران تا ۱۵ دسامبر ۱۹۲۱ به طول انجامید، مناقشات بسیاری در جریان بود. چیزی نگذشت که مسأله همیشگی نفت باز سر بلند کرد. به موجب پیمان، روسیه شوروی

6. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 288.

این پیشامد، که طبعاً «مناسبات شوروی و ایران را تا مدت کوتاهی برهم زد»، از طرف نویسندگان شوروی پرده‌پوشی شده است؛ بنابر (ibid., (second ed., (i, xvi) (1951) در لشکر میرزا کوچک‌خان نه تنها افراد قفقازی بلکه «دهقانان روسی اهل تولا» نیز دیده می‌شدند.

7. *Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 217-18;

این نشریه ماجرای تابستان را نادیده می‌گیرد ولی سقوط میرزا کوچک‌خان را در ماه اکتبر ثبت می‌کند و آن را با این عبارات توضیح می‌دهد: «جنبش انقلابی گیلان که اصولاً با شعار «مرگ بر انگلیس» بالا گرفت، پس از تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی سیر نزولی خود را آغاز کرد. به دلیل واپس ماندگی و بی‌حرکتی دهقانان ایران، این جنبش در میان دهقانان پشتیبانی پیدا نکرد؛ بازرگانان و بورژوازی ایران عموماً بهبود وضع خود را با افتتاح مناسبات با روسیه شوروی مربوط می‌کردند و در آن لحظه مایل نبودند برضد حکومت مرکزی فتوالتی اسلحه به دست بگیرند.»

* اطلاع نویسنده درست نیست؛ چنان که می‌دانیم میرزا کوچک‌خان در برف و یخبندان جان داد و فقط جسد او به دست نیروهای دولت مرکزی افتاد. - م.

۸. برای شرح این اختلافات، نگاه کنید به: ibid., iv, 210-15.

مجدداً تأیید کرده بود که از کلیه امتیازاتی که قبلاً در ایران به دولت یا اتباع روسیه داده شده بود صرف‌نظر کرده است، منتها به این شرط که دولت ایران این امتیازات را به يك دولت خارجی یا اتباع آن واگذار نکند. در نوامبر ۱۹۲۱، دولت ایران به رغم این ماده پیمان امتیاز نفت شمال ایران را که قبلاً به يك گرجی از تبعه روسیه تعلق داشت به شرکت نفت استاندارد («استاندارد اوپل کمپانی») واگذار کرد، و مجلس با شتاب شگفت‌آوری به این امتیاز رأی داد. اعتراضات شدیدی از طرف دولت شوروی صورت گرفت. ۹ شرکت نفت انگلیس و ایران نیز، که از ورود سرمایه‌امریکایی به صنعت نفت ایران خوشوقت نبود، توانست از شرکت نفت استاندارد موافقت بگیرد که بهره‌برداری از امتیاز تازه را مشترکاً صورت دهند^۹ و برای تقویت موضع سرمایه خود را افزایش داد، به طوری که دولت انگلستان صاحب اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران شد. اما این ترتیب جدید موافق طبع دولت ایران نبود؛ در ژوئن ۱۹۲۲ قرارداد ایران با شرکت نفت استاندارد فسخ شد و دولت مذاکره با شرکت نفت متحد سینکлер («سینکлер کانسالیدیتد اوپل کارپوریشن») را آغاز کرد. ۱۱ سرانجام اعتراض‌های شوروی برضد واگذاری امتیاز، به دلایلی که در مقاله شدیدالحنی در «پراودا» تصریح شد، مؤثر افتاد:

این امتیازات بدون عبور از روسیه قابل استفاده نیست. دولت شوروی نمی‌تواند در مرز روسیه و ایران تشکیل يك مرکز سرمایه‌داری را اجازه دهد که در لحظه مساعد این امتیاز به يك پایگاه نظامی محض که امنیت روسیه را به خطر می‌اندازد

9. *ibid.*, iv, 213-14; *Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 167-8;

در مآخذ دوم متن اعتراض روتشتاین به دولت ایران در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۲ نقل شده است.

۱۰. «شرکت نفت انگلیس و ایران» در ۱۹۲۰ این امتیاز را از دارنده اصلی آن، که گرجی بود، خریداری کرده بود؛ ولی دولت ایران، چنان که طبیعی است، حاضر نشد این انتقال را به رسمیت بشناسد.

۱۱. شرحی مستند، اگرچه قدیمی جانبدارانه، از این معاملات در کتاب «امپریالیسم نفتی» فیشر آمده است *L. Fischer, Oil Imperialism* (n.d. [1927]), pp. 210-32.

در نوامبر ۱۹۲۲ روتشتاین به مسکو بازگشت و به جای او شومیاتسکی به نام نماینده دولت شوروی به تهران رفت. روتشتاین در دفاع از منافع دیرینه روسیه چنان قدرتمند بود که گاه می‌توانست اشاره کند که مداخله شوروی در ایران به اندازه مداخله بریتانیا، یا به اندازه مداخله روسیه در گذشته، برای غرور ایرانیان ناگوار است؛ احضار او گویا به این دلیل بود که روتشتاین به سه روزنامه‌نگار ایرانی که به ضدیت با بریتانیا و طرفداری از شوروی و نقض قانون مطبوعات ایران متهم شده بودند خودسرانه در سفارتخانه شوروی پناه داده بود. ۱۲.

مهم‌ترین هدف سیاست شوروی در ایران در دوره دیپلماسی ملایم، پس از رفتن روتشتاین از تهران، بستن قرارداد بازرگانی بود. دولت ایران که بنا بر تجربه گذشته گمان می‌کرد روابط اقتصادی نزدیک با یک قدرت بزرگ به معنای وابستگی سیاسی است، گویا از آغاز کار بنای کارشکنی را گذاشت. در اوت ۱۹۲۱ نماینده‌ای از ونشترگک وارد تهران شده بود؛ در سپتامبر و اکتبر چیچرین به دولت ایران فشار می‌آورد که هیأت نمایندگی خود را برای مذاکرات بازرگانی به مسکو بفرستد. ۱۴. اما مذاکرات تا ژوئن ۱۹۲۲ آغاز نشد، و پس از آن هم پیشرفتی نداشت، زیرا که ایرانیان به نظام انحصار بازرگانی خارجی اعتراض داشتند. در ۹ نوامبر ۱۹۲۲ نمایندگان شوروی گذشت مهمی قائل شدند. این لحظه‌ای بود که انحصار در محافل شوروی مورد حمله شدید قرار گرفته بود، و از مدتی پیش در مورد داد و ستدهای مرزی با کشورهای آسیایی در عمل - اگر نه در اصول - قدری تساهل قائل می‌شدند. ۱۶. اکنون اعلام شد که دولت شوروی حاضر است فهرست‌هایی

۱۲. «پراودا»، ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۲.

۱۳. پیروزی روتشتاین در این پیشامد (ظاهراً روزنامه‌نگاران ایرانی به سرکار خود بازگشتند) با حرارت تمام در نشریه «شرق نوین» توصیف شده است:
(*Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 627-9).

14. *ibid.*, iv, 216-17.

۱۵. نگاه کنید به ص ۵۵۲ بالا.

۱۶. در ۱۹۲۱ داد و ستد خصوصی گرمی از راه دریای سیاه میان ترکیه و کریمه برقرار بود، و «ایجاد موانع بر سر راه آن ... نامطلوب» شناخته می‌شد ←

تنظیم کند از کالاهایی که از طریق بازرگانی خصوصی و بدون گذشتن از دست ونشتورگت از ایران به روسیه شوروی و بالعکس قابل ورود و صدور است. اما این گذشت را مشروط به تغییری در ترکیب دولت ایران ساختند که (بی‌گمان تا حدی به سبب برخورد با روتشتاین) به داشتن تمایلات «فئودالی» و دوستی با انگلستان متهم شده بود. در فوریه ۱۹۲۳ کابینه سقوط کرد؛ دولت جدید تعرفه گمرکی جدیدی را که به نفع کالاهای شوروی بود به اجرا گذاشت؛ و در ۲۷ فوریه فهرست‌های کالاهای مجاز برای داد و ستد با ایران به تصویب دولت شوروی رسید. ۱۷. فرض از دادن این امتیاز مهم ظاهراً این بود که سابقه‌ای برجا بگذارد. در مقررات کلی بازرگانی با کشورهای شرقی، که در همان سال در کنفرانس نمایندگان ونشتورگت به تصویب رسیده بود، این اصل معین شده بود که داد و ستد با کشورهای شرقی، در قیاس با سرمایه‌داری باید بر پایه تساهل بیشتری صورت گیرد، و با شرایطی که برای کشورهای مورد بحث سودآورتر باشد. نظام «لیبرالیسم مجاز»، که داد و ستد آزاد آن نوع «کالاهای ایرانی [را] که رقیب کالاهای روسی نباشند» مقدور می‌ساخت مورد تحسین قرار گرفت و در مورد بازرگانی با ترکیه و افغانستان و مغولستان خارجی نیز به کار بسته شد. ۱۸. ولی این ظاهراً نقطه اوج نپ در بازرگانی خارجی بود؛ از آن پس گرایش کلی در جهت محدود ساختن این‌گونه انحراف‌های جزئی از انحصار بازرگانی خارجی سیر می‌کرد، نه در جهت گسترش آن‌ها. این گذشت راه مذاکرات بازرگانی میان ایران و شوروی را هم چنان که باید هموار نکرد. قرارداد بازرگانی در ۳ ژوئیه ۱۹۲۴ امضا شد، اما از تصویب مجلس نگذشت.

اما در این دوره کانون توجه سیاست شوروی در خاور نزدیک و میانه کشور ترکیه بود. امضای پیمان شوروی و ترکیه در ۱۶ مارس ۱۹۲۱ و شکست دولت ترکیه در رسیدن به تفاهم با متفقین غربی در

←
 ۳۳۸ (L. B. Krasin, *Voprosy Vneshnei Torgovli* (1928), p. 338) این ادعا که بازرگانی شوروی با کشورهای شرقی به همان نوع حمایت‌خشکی که در مورد داد و ستد با «سازمان‌های بازرگانی قدرتمند» سرمایه‌داری غربی لازم است نیاز ندارد (ibid., pp. 333, 335) از دیدگاه شوروی پر بی‌اساس نبود.

17. *Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), 224-6.

18. *Entsiklopediya Sovetskogo Eksporta* (Berlin, 1924), i, 29; ibid. (Berlin, 1928), i, 34-6.

همان زمان، پیشروی ارتش یونان را در خاک آسیای صغیر، با پشتیبانی و هزینه دولت بریتانیا، در پی داشت. ترکیه از روی ناچاری به مسکو روی آورد و دولت شوروی را در برابر تصمیم دشواری قرار داد. کمک کردن به ملت کوچکی که در معرض تجاوز امپریالیستی قرار گرفته بود برای بلشویک‌ها وظیفه اصولی محسوب می‌شد؛ و این وظیفه در مورد ترکیه مکرراً تصریح شده بود. از طرف دیگر، تمایل کلی دولت شوروی در این زمان در جهت احتیاط و پرهیز از ماجراهای مخاطره‌آمیز برائے مناسبات بازرگانی نوین با بریتانیای کبیر تقویت می‌شد، و بدگمانی نسبت به روش مبهم دولت ترکیه نیز مزید بر این علت بود. ظاهراً اختلاف نظر این تصمیم را به تعویق انداخت. ۱۹ در سراسر تابستان ۱۹۲۱ پیشروی یونانیان ادامه داشت و موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی دوران ماه‌عسل خود را می‌گذراند، و مسکو خود را به وضوح از صحنه دعوا دور نگه می‌داشت. ۲۰ در اوایل پاییز بود که با آغاز شدن مکاتبه

۱۹. بنابر نوشته فیشر (L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (second ed., 1951), i, xv) و لنین و تروتسکی مایل به پشتیبانی از ترکیه بودند، ولی «استالین، از جو نیکیدزه، و سایر رفقای گرجی و قفقازی اعتدال را توصیه می‌کردند». و روش غیردوستانه ترکیه را در تسخیر باطوم در فوریه ۱۹۲۱ یادآور می‌شدند و مایل نبودند که قدرت ترکیه بیش از اندازه افزایش یابد. این مطلب گویا از قول راکوفسکی نقل شده است، و مصاحبه استالین در نوامبر ۱۹۲۰ نیز آن را تأیید می‌کند (نگاه کنید به ص ۵۵۹ بالا، پانویس). برای شواهد اختلاف نظر در جانب ترکیه نگاه کنید به این کتاب، Halidé Edib, *The Turkish Ordeal* (1928), pp. 254-5. بنابراین مآخذ، بکر سامی، که از ترک‌های شمال قفقاز بود، در پایان ۱۹۲۰ با روحیه بسیار سرخورده‌ای از مسکو برمی‌گردد و سخت طرفدار غرب می‌شود. هنگامی که در فوریه ۱۹۲۱ با سمت وزیر امور خارجه ترکیه و در رأس نخستین هیأت نمایندگی دولت کمال به لندن می‌رود، به لوید جورج پیشنهاد می‌کند که ترکیه و بریتانیا مشترکاً برضد روسیه شوروی اقدام کنند؛ چیچرین از این پیشنهاد خبردار می‌شود و برائثر اعتراضات او سامی ناچار استعفا می‌کند. گورکو کریازین استعفای سامی را به تلاش برای کنار آمدن با فرانسه نسبت می‌دهد (V. A. Gurko-Kryazhin, *Blizhnii Vostok i Derzhavy* (1925), p. 96) در هر حال روشن است که جهت‌گیری سامی غربی و ضد شوروی بوده است. ۲۰. در این دوره انور ظاهراً هنوز در باطوم سرگرم تبلیغات برضد کمال بوده است؛ در پاییز ۱۹۲۱ که سرانجام مسکو تصمیم به طرفداری از کمال گرفت، انور به آسیای مرکزی فرستاده شد تا از سر راه دور باشد (Revue du Monde Musulman, lii (1922), 204-5).

تلخی میان مسکو و لندن و سد شدن پیشروی یونان در آسیای صغیر، شوروی با احتیاط بنای پشتیبانی از ترکیه را نهاد. در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۱ اعتراضی برضد قساوت‌های ادعایی یونانیان در «ایزوستیا» منتشر شد. تصمیم به دادن مهمات و فرستادن مشاوران نظامی کمی بعد گرفته شد، و نتیجه آن این بود که در دسامبر ۱۹۲۱ فرونزه، کارشناس نظامی شوروی، با عنوان وزیرمختار جمهوری شوروی سوسیالیستی اوکراین به آنقره رفت. پیمان رسمی ترکیه و اوکراین که در ۲ ژانویه ۱۹۲۲ امضا شد نظیر پیمان شوروی و ترکیه مارس گذشته بود، و فقط پوششی برای مراودات نظامی بود. ۲۱ کمی بعد دولت شوروی با پشتیبانی از دعوی ترکیه برای دعوت شدن به کنفرانس جنوا دوستی خود را با آن دولت نشان داد. ۲۲ ترکیه در مقابل، امتیاز شگفت‌آوری به شوروی داد. پس از پانزده ماه تعقیب شدید منع قانونی حزب کمونیست ترکیه برداشته شد، و این حزب از مارس تا اکتبر ۱۹۲۲ از «دوره دوم فعالیت» ۲۳ خود برخوردار شد.

کمال به اتکای کمک‌های مادی و معنوی مسکو در مه ۱۹۲۲ به مهاجمان یونانی حمله کرد. توفیق او درخشان بود. در ظرف سه ماه

۲۱. متن پیمان در این مأخذ آمده است: *British and Foreign State Papers*, 953-7, (1927) فیشر با لحن قاطع می‌گوید که «دیدار کوتاه بیست و سه روزه فرونزه صرف ترتیب دادن ارسال محموله‌های سنگین مهمات روسی و کشیدن نقشه تفصیلی نبرد با یونانیان [شد، به طوری که] در صورت لزوم افسران [ارتش] سرخ نیز در آن شرکت کنند»

(L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 393).

این روایت شوروی است؛ جای تردید است که کمال حاضر به «شرکت» افسران ارتش سرخ در آن نبرد بوده است، اگرچه او نیاز مبرمی به مهمات داشت. تلگرافی از کمال برای تشکر از مأموریت فرونزه و اظهار اعتقاد به «علائق دوستانه عمیق و متقابل ملت‌های ما» و «اتحاد گرانبهای دو کشور» در همین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۲۱ خوانده شد

(*Devyatyi Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1922), p. 213).

22. *Materialy Genuevskoi Konferentsii* (1922), p. 33.

23. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 528;

نخستین شماره «ینی حیات» («زندگی نو»)، که خود را نشریه حزب کمونیست مردم ترکیه می‌نامد، در ۱۸ مارس ۱۹۲۲ منتشر شد (*Novyi Vostok*, i (1922), 358).

یونانیان تارومار شدند؛ در سپتامبر ۱۹۲۲ ترک‌ها آخرین سربازان یونانی را به دریا راندند، و ارتش کمال، سرمست از پیروزی، در مقابل پادگان ضعیف بریتانیا، که هنوز استانبول را در اشغال داشت، دست به حرکات تهدیدآمیز زد. اما در این مرحله احتیاط غالب آمد. سخنان تندی در لندن حاکی از این بود که دولت بریتانیا حاضر است زور را با زور پاسخ دهد. کمال حاضر نشد با قدرت بریتانیا مستقیماً معارضا کند؛ و بریتانیا نیز نظری را که قدرت‌های غربی از مدت‌ها پیش بدان معتقد بودند پذیرفت و به ضرورت تخلیه استانبول و کنار آمدن با کمال پی برد. اکنون می‌بایست پیمان صلح تازه‌ای با ترکیه بسته‌شود و در شرایط تساوی مذاکرات برای تعیین وضع راه‌های آبی بسفر صورت گیرد. این تغییر اساسی وضع به پی‌آمدهای دوررسی منجر شد. نتیجه فوری شکست یونان سقوط لویدجورج بود. ۲۲ اما آشتی تازه کمال با قدرت‌های غربی نتیجه مهم دیگری هم داشت. کمال پس از پیروزی نه‌تنها دیگر نیازی به پشتیبانی شوروی نداشت، بلکه روابط نزدیک با شوروی ممکن بود زمینه توافق و قرارداد مساعد با غرب را هم خراب کند، به ویژه اکنون که اوضاع سیاسی در داخل بریتانیا به جهت راست چرخیده بود. نخستین نشانه‌های بی‌تابی کمال برای آشکار کردن استقلال ایدئولوژیک با تعقیب مجدد کمونیست‌ها از ماه اکتبر به بعد پدیدار شد. گروه‌های کمونیستی که در آنقره و استانبول از آزادی مختصری برخوردار بودند باز سرکوب شدند و بازداشت کمونیست‌ها در سراسر کشور آغاز شد. ۲۵

پیش از آن که این نشانه‌ها پدیدار شوند یا مسکو به آن‌ها توجه کند، دولت شوروی علاقه خود را به ترتیب آینده استفاده از تنگه‌ها نشان می‌داد. یکی از نخستین اقدامات آن اعلام صرف نظر از دعاوی پیشین حکومت تزاری نسبت به استانبول بود. اما حق عبور و مرور از دریای سیاه برای هر حکومتی در روسیه حائز اهمیت بود؛ و یکی از مواد مهم پیمان ۱۶ مارس ۱۹۲۱ شوروی و ترکیه آزادی تنگه‌ها را طبق رسم بین‌المللی و قراردادی که بایستی میان قدرت‌های دریای سیاه به امضا برسد، اعلام می‌کرد. ۲۶ در زمان جنگ یونان و ترکیه، برضد ورود آزادانه ناوگان یونانی به دریای سیاه در تحت حمایت نیروهای متفقین در استانبول،

۲۴. نگاه کنید به ص ۵۱۸ بالا.

25. *ibid.*, pp. 528-30.

۲۶. نگاه کنید به ص ۳۶۸ بالا.

اعتراضات مداومی صورت گرفته بود. ۲۷ در ۱۲ سپتامبر ۱۹۲۲ وقتی که جنگ تقریباً به پایان رسیده بود، دولت شوروی با شتاب به دولت بریتانیا اطلاع داد که «روسیه، ترکیه، اوکراین، و گرجستان، که تمام سواحل دریای سیاه عملاً به آنها تعلق دارد، نمی‌توانند به هیچ دولت دیگری حق مداخله در حل مسأله تنگه‌ها را بدهند». ۲۸ در ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۲، وقتی که يك اظهاریه نیمه‌رسمی بریتانیا از بریتانیای کبیر و ایتالیا و فرانسه به عنوان ذیعلاقه‌ترین کشورها به مسأله تنگه‌های دریای سیاه نام برده بود، ۲۹، چیچرین یادداشتی درباره این مسأله به دولت‌های بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا، یوگوسلاوی، رومانی، بلغارستان، یونان، و مصر فرستاد و با یادآوری ماده مربوط به این مسأله در پیمان شوروی و ترکیه، «غصب» حقوق «روسیه و جمهوری‌های متحد» را به دست قدرت‌های غربی محکوم کرد، و مدعای شوروی را در چند جمله خلاصه کرد:

هیچ تصمیمی درباره راه‌های آبی بدون مشارکت روسیه نهایی و پایدار نخواهد بود. چنین تصمیمی فقط بذر کشمکش تازه را می‌پاشد. آن نوع آزادی‌تنگه‌ها که بریتانیای کبیر در نظر دارد فقط به معنای تمایل يك قدرت دریایی قوی به نظارت بر راهی است که برای دولت‌های دیگر حائز ضرورت حیاتی است، تا به این وسیله آنها را در معرض تهدید مداوم قرار دهند. این تهدید در وهله اول متوجه روسیه و ترکیه می‌شود.

در پایان یادداشت پیشنهاد «تشکیل فوری کنفرانسی از همه قدرت‌های ذیعلاقه، در درجه اول دولت‌های دریای سیاه» مطرح بود. این پیشنهاد که

۲۷. مأخذ این اعتراضات در این کتاب گردآوری شده است:

A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), p. 232, note 68.

۲۸. «ایزوستیا»، ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۲؛ ادعای سخن‌گفتن از جانب ترکیه بر پایه ماده مربوط به تنگه‌ها در پیمان شوروی و ترکیه مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۱ قابل توجیه بود، ولی احتمالاً دولت ترکیه موافقت خاصی با آن نداشت.

۲۹. «تایمز»، ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۲.

از لحاظ شکل سازش ناپذیر به نظر می‌رسید، در واقع به معنای عقب‌نشینی از ادعای علاقه انحصاری جمهوری‌های شوروی و ترکیه به این مسأله بود، و نشان می‌داد که شوروی حاضر است در این خصوص مذاکره کند.^{۳۰} در اکتبر ۱۹۲۲ مسأله ترکیه در صدر صحنه دیپلماسی قرار داشت. قدرت‌های غربی تشکیل کنفرانس صلح با ترکیه را در لوزان تدارک می‌دیدند، که شوروی چون جزو دول متخاصم نبود نمی‌توانست دعوی دعوت شدن به آن را داشته باشد. رد امتیاز اورکوارت به پیشنهاد لنین مطرح و تصویب شد، و دلیل اعلام‌شده آن مخالفت بریتانیای کبیر با مشارکت شوروی در این کنفرانس بود.^{۳۱} در اواسط اکتبر یادداشت دیگری فرستاده شد، این بار فقط خطاب به بریتانیای کبیر و ایتالیا، که مضمون آن اعتراض به کنارگذاشتن روسیه شوروی از کنفرانس بود.^{۳۲} کرزن با بی‌میلی کوتاه آمد و راه‌سازی پیدا شد. روسیه شوروی در مذاکرات پیمان صلح نمی‌توانست جایی داشته باشد. اما نمایندگان آن می‌توانستند «برای مشارکت در بحث مسأله تنگه‌ها» وارد کنفرانس شوند. در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۲ يك دعوتنامه رسمی با این مضمون به دولت شوروی تسلیم شد. در ۲ نوامبر چیچرین هم نسبت به طرد از کنفرانس عمومی و هم نسبت به دعوت‌نشدن اوکراین و گرجستان اعتراض کرد، و در مورد دوم این پاسخ را دریافت کرد که نمایندگان اوکراین و گرجستان می‌توانند در هیأت نمایندگی شوروی شرکت داشته باشند.^{۳۳} در حقیقت مسکو از پیروزی ناقص خود خوشوقت شد، و هیأت نمایندگی کاملی به ریاست چیچرین به سوی لوزان حرکت کرد.

در فاصله دریافت دعوتنامه کنفرانس لوزان تا آغاز مذاکرات آنجا درباره تنگه‌ها چهارمین کنگره کمینترن در مسکو تشکیل شد.^{۳۴} در سومین

30. Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 201-2.

۳۱. نگاه کنید به ص ۵۲۰ بالا.

۳۲. «پراودا»، ۲۰ اکتبر ۱۹۲۲؛ حذف فرانسه احتمالاً به دلیل این خبر بود که دولت فرانسه اکنون با مشارکت شوروی موافق است.

۳۳. این مکاتبه در این کتاب آمده است:

Klyuchnikov i Sabanin, *Mezhdunarodnaya Politika*, iii, i (1928), 203-5.

۳۴. کنگره از ۵ نوامبر تا ۵ دسامبر ۱۹۲۲ در حال اجلاس بود؛ کنفرانس

کنگره، در تابستان ۱۹۲۱، هنگامی که موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی هنوز دستاورد تازه و مهمی به شمار می‌رفت، ستم‌هایی که خلق‌های آسیا در زیر یوغ امپریالیسم می‌کشیدند در چند کلمه خلاصه شد، ۲۵ در کنگره چهارم دیگر دلیلی برای سرپوش‌گذاشتن بر شور و حرارت ضد-امپریالیستی یا ضدانگلیسی وجود نداشت، و هرچند شکایاتی به گوش می‌رسید که چرا وقت سخنرانان کوتاه شده است یا چرا در جلسات بحث این مسأله عده زیادی حضور ندارند،^{۳۶} آن بی‌اعتنایی نمایان کنگره پیشین در این کنگره تکرار نشد. اکنون احزاب کمونیست حامل نام غالب کشورهای شرقی وجود داشتند. چندتایی از این احزاب قانونی بودند؛ غالب آن‌ها به طور غیرقانونی فعالیت می‌کردند، یا عمدتاً یا تماماً به مشتی پناهنده در مسکو منحصر می‌شدند. کمتر یکی از آن‌ها می‌توانست مدعی بیش از چند صد هزار عضو بشود. یک نماینده مصری برای نخستین بار در کنگره چهارم حاضر شد؛ اما حزب سوسیالیست مصر، که آن نماینده را به کنگره فرستاده بود، سابقه مشکوکی داشت، و نماینده مصری فقط با حق رأی مشورتی به کنگره پذیرفته شد. ۲۷ ولی این نکته حقیقت داشت که در عین حال که به نظر می‌رسید سرمایه‌داری در اروپا از بحران بیرون آمده است، در آسیا ناآرامی گسترش می‌یافت. زینوویف پیش‌بینی کرد که در دهمین سالگرد انقلاب اکتبر (کنگره در آستانه جشن پنجمین سالگرد بود) «خواهیم دید که جهان از شورش‌های بی‌شمار می‌لرزد، و صدها میلیون انسان لگدمال شده برضد امپریالیسم به پا می‌خیزند»؛ اما زینوویف در این پیش‌بینی به همان خوش‌بینی آسان بازگشته بود. کمونیست‌های شرق شاید از لحاظ تعداد اندک بودند اما زینوویف، و پس از او صفراوف، آن تسلاهی خاطر متداول را تکرار می‌کرد که گروه روسی «آزادی کار»، که نیای حزب کمونیست روسیه بود، در زمان تأسیس در ۱۸۸۳ پنج عضو بیشتر نداشت.^{۳۸}

نزدیک بودن آغاز کار کنفرانس لوزان ترکیه را در صدر مشغله‌های

لوزان در ۲۰ نوامبر افتتاح شد ولی بحث درباره تنگه‌ها، که نمایندگی شوروی فقط در آن حق مشارکت داشت، تا روز ۴ دسامبر آغاز نشد.

۳۵. نگاه کنید به ص ۷۰-۴۶۸ بالا.

36. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 609, 612

37. *ibid.*, pp. 615-17.

38. *ibid.*, pp. 11, 622.

کنگره و دولت شوروی قرار داد. در جلسه ۲۰ نوامبر ۱۹۲۲، رهبر نمایندگان ترک، که مدعی بود از جانب بخش‌های آنقره و استانبول حزب کمونیست ترکیه سخن می‌گوید، شکایت کرد که با آن که حزب کمونیست طبق قطعنامه کنگره دوم از دولت در مبارزه با امپریالیسم پشتیبانی کرده، دولت به سرکوبی کمونیست‌ها پرداخته است. نماینده ترک پیشنهاد کرد که کنگره به دولت ترکیه اعتراض کند، و پیشنهاد او با اتفاق آرا تصویب شد. ۲۰ روز بعد «ایزوستیا» دنباله موضوع را گرفت و دولت ترکیه را متهم کرد که با تعقیب کمونیست‌ها «بر سر شاخ بن می‌برد». سپس یک سلسله مقاله درباره این موضوع که «روسیه شوروی تنهاکشوری است که می‌تواند در کنفرانس لوزان از ترکیه حمایت کند» انتشار یافت. ۲۱ جای تردید است که مسکو متوجه این نکته بوده است که این سرزنش‌ها و پیشنهادهای فراوان پشتیبانی برای هیأت نمایندگی ترکیه در لوزان چندان لطفی نداشت. چند روز بعد، چهارمین کنگره کمینترن «مسأله شرق» را پیش کشید. دو جلسه صرف این بحث شد، و طولانی‌ترین و تفصیلی‌ترین قطعنامه کنگره به آن اختصاص یافت. گزارشگر هلندی کنگره مسأله را با دید وسیعی بررسی می‌کند:

بزرگ‌ترین دشمن پرولتاریا و خلق‌های مشرق‌زمین، و به‌ویژه دشمن خلق‌های مسلمان، امپراتوری بریتانیا است، که امپریالیسم جهانگیر آن نیز متکی بر تسلط جهان‌هندوستان و متکی بر قدرت دریایی در دریای مدیترانه و اقیانوس هند است. خلق‌های مسلمان قدرت آن را دارند که پل نگه‌دارنده امپریالیسم بریتانیا را خراب کنند. اگر این پل بشکند، این

۳۹. بنا بر اظهارات بعدی، حزب کمونیست ترکیه برای نخستین بار پس از کنگره چهارم تأسیس شد - «وقتی که همه گروه‌های مستقل کمونیست که قبلاً در ترکیه وجود داشتند با هم متحد شدند»: این نتیجه وحدت‌یافتن کشور در زیر فرمان کمال بود. اما دولت ترکیه اقدام کرد و «در ظرف چند ماه فعالیت حزب را به کلی متلاشی کرد» (*From the Fourth to the Fifth World Congress: Report of the Executive Committee of the Communist International* (1924), p. 65)

اعتراض‌های «ایزوستیا» در ۱۴ فوریه ۱۹۲۳ این موضوع را تأیید می‌کند.

40. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 526-32.

41. *Izvestiya*, 21, 22, 23 November 1922.

امپریالیسم نیز فرو خواهد ریخت، و ریزش آن در جهان اسلامی و جهان مشرق‌زمین چنان لرزه‌ای خواهد انداخت که امپریالیسم فرانسه نیز از ضربه آن جان به‌در نخواهد برد.^{۴۲}

اما این وحدت هدف پیدا کردن خط‌مشی عملی واحد را آسان‌تر نساخت. لنین و رای در کنگره دوم بر سر این مسأله که احزاب کمونیست ملی در «کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره» در قبال جنبش‌های آزادی‌بخش ملی بورژوازی و سرمایه‌داری چه روشی باید در پیش بگیرند، مناظره سرسختانه‌ای با هم کردند؛ پس از تجربه دو سال گذشته یافتن پاسخ دقیق آن پرسش باز به همان دشواری بود. رای، که از دیدگاه هندوهای هندوستان سخن می‌گفت، باز به همان برهان خود در کنگره دوم تکیه می‌کرد و بر آن بود که سیاست همکاری با بورژوازی ملی بیش از اندازه پیش‌رفته است. دو سال تجربه در «هماهنگ‌سازی نیروهایمان با احزاب بورژوا ناسیونالیست در این کشورها» نشان داده است که این اتحاد همیشه عملی نیست. رهبری «جبهه ضد امپریالیستی» را نمی‌توان به دست «بورژوازی ترسان و متزلزل» سپرد؛ شالوده تمام جنبش باید «انقلابی‌ترین عنصر اجتماعی» آن باشد.^{۴۳} در مقابل این برهان، ملکه، نماینده حزب اندونزی، بر آن بود که سیاست همکاری به اندازه کافی پیش‌رفته است. گفتند که حزب کمونیست اندونزی کوشیده است که با «سارکت اسلام» سازمان ناسیونالیستی مسلمانان، همکاری کند و پاره‌ای از پیروان آن سازمان را به طرف خود جلب کرده است. اما به علت محکوم شدن پان‌اسلامیسم در کنگره دوم کمینترن، این سیاست زیان دیده است و مخالفان در محل از رای کنگره برای بی‌اعتبار ساختن کمونیست‌ها استفاده کرده‌اند. آیا سیاست جبهه متحد ضد امپریالیستی به معنای پشتیبانی از «جنگ آزادی‌بخش ۲۵۰ میلیون مسلمان بسیار جسور و بسیار فعال در زیر قدرت‌های امپریالیستی» نیست؟ به عبارت دیگر، آیا

42. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 589-90;

اشاره به امپریالیسم فرانسه به سبب جنگ استعماری جاری فرانسه در مراکش برندگی خاصی داشت.

43. *ibid.*, p. 598.

این سیاست به معنای پشتیبانی از «پان‌اسلامیسم به این معنی» محسوب نمی‌شود؟^{۴۴} این پرسش خطاب به زینوویف و رادک مطرح شد، اما نه آن دو، و نه هیچ کس دیگری در جلسه کنگره، مستقیماً پاسخی ندادند. نماینده ترک، که حوصله‌اش از این ظرائف و دقایق سررفته بود، بحث را به اصل موضوع نزدیک‌تر برد و پیشنهاد داد که یک «جبهه ضد امپریالیستی» از ملل اروپایی تشکیل شود، و درخواست کرد که حزب کارگر انگلستان به دولت بریتانیا فشار بیاورد تا پیمان صلح با ترکیه را بر پایه خطوط پیشنهادی حزب ملی ترکیه امضا کند، نیروهای خود را از استانبول و ترکیه بیرون بکشد، و مسأله راه‌های آبی را «طبق پیمان شوروی و ترکیه» فیصله دهد.^{۴۵} سرانجام رادک همان تاکتیکی را که به کمونیست‌های آلمان توصیه می‌کرد در مورد مشرق‌زمین به کار برد، یعنی دستورهایسی را که هنگام تأسیس حزب کمونیست ترکیه به آن حزب داده شده بود با تأکید تکرار کرد:

44. *ibid.*, p. 189.

در فاصله میان کنگره‌های سوم و چهارم، سمائون، یکی از رهبران حزب کمونیست آندونزی، چند ماهی در مسکو گذرانده و در دسامبر ۱۹۲۱ و فوریه ۱۹۲۲ در جلسات کمیته اجرائی کمینترن شرکت کرده بود؛ گویا در این جلسات به او دستور داده شد که برای استقلال کامل آندونزی از هلند فشار بیاورد - نمونه مفراط احتیاط و عدم تمایل به برانگیختن دشمنی غرب، که در آن ایام بر محافل درونی کمینترن حکمفرما بوده است

(*Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 75-80).

مقاله‌ای در نشریه هفتگی

Internationale Presse-Korrespondenz, No. 18. 5 May 1923, pp. 425-6

انسان دارد که سمائون در بازگشت از مسکو گفته بود که آندونزی «هنوز به کمک هلند سرمایه‌دار نیاز دارد»، ولی این روش را به عنوان نشانه «نارضایی از رژیم شوروی» محکوم می‌کند. این روایت تا حدی مورد تأیید یک مأخذ آندونزیایی است، که می‌گوید سمعون پس از بازگشت به حزب توصیه کرد که «سرسختی نکنند»، و چندین نفر از اعضای حزب «از توضیحات سمعون قانع نشدند و از گردش او به راست نومید شدند» (*Sitorus, Sedjarah Pergerakan Kebangsaan Indonesia* (1947) ظاهراً ملکه یکی از کسانی بود که با او مخالفت کرد

(*Revue du Monde Musulman*, lii (1922), 80-1).

45. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 624.

اولین وظیفه شما، به محض آن که خود را به شکل يك حزب جداگانه سازمان دادید، این است که از جنبش ملی آزادی بخش ترکیه پشتیبانی کنید. ۴۶

در قطعنامه کنگره درباره مسأله مشرق زمین کوشش شد که همه این دیدگاه‌ها در نظر گرفته شوند. در بیان نظر کمینترن درباره ناسیونالیسم دقت تازه‌ای به کار رفت؛ گفته شد که در پاره‌ای از کشورهای واپس مانده مستعمره و نیمه‌مستعمره، که «روابط فئودالی و شیخی» هنوز شکسته نشده و نوعی اشرافیت فئودالی هنوز برقرار است، امکان ناشناخته‌ای وجود دارد: «نمایندگان این قشرهای بالایی ممکن است در مبارزه برضد سیاست امپریالیستی به عنوان رهبر فعال ظاهر شوند.» بنابراین قابل تصور است که سیاست جبهه ضدامپریالیستی - چنان که کنگره دوم اعلام کرده است - نه تنها مستلزم همکاری موقت با بورژوازی باشد، بلکه حتی همکاری با اشرافیت فئودال ملی را هم لازم آورد. این نکته مسأله‌ای را که نماینده اندونزیایی پیش کشیده بود دربر می‌گیرد:

در کشورهای مسلمان، جنبش ملی ابتدا ایدئولوژی خود را در شعارهای دینی-سیاسی پان‌اسلامیسم پیدا می‌کند، و این امر به مقامات و دیپلمات‌های قدرت‌های بزرگ فرصت می‌دهد که در مبارزه با جنبش ملی از پیشداوری‌ها و تردیدهای توده‌های وسیع استفاده کنند.... اما روی هم رفته، با گسترش جنبش‌های رهایی ملی، شعارهای دینی-سیاسی پان‌اسلامیسم رفته رفته جای خود را به خواست‌های منجز سیاسی می‌دهند. تنازعی که در ترکیه برای تفکیک قدرت دنیوی از خلافت صورت گرفته مؤید این معنی است.

وظیفه اصلی و مشترك همه جنبش‌های انقلابی ملی عبارت است از تحقق بخشیدن به وحدت ملی و به دست آوردن استقلال کشور. ۴۷

46. *ibid.*, p. 630

47. *Kommunistisches Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 318.

پس تعقیب وحدت ملی از طریق پشتیبانی موقت از پاناسلامیسم بر پایه این فرض تسلی بخش که جنبه دینی جنبش ملی با پیشرفت مبارزه طبقاتی از میان خواهد رفت، مورد تأیید قرار گرفت. قطعنامه «جنبه متحد ضد امپریالیستی» را که اکنون برای کشورهای شرقی تجویز می‌شد با «جنبه متحد کارگران» که سال گذشته در اروپا منظور نظر بود مقایسه می‌کند: هر دو سیاست را «چشم‌انداز مبارزه طولانی و دراز مدت» لازم می‌آورد، که مستلزم «بسیج همه عناصر انقلابی» است. اما جنبه ضد امپریالیستی باید در تصویر سراسر جهان جای داده شود:

توضیح ضرورت ناگزیر اتحاد با پرولتاریا و جمهوری‌های شوروی برای توده‌های وسیع زحمتکش‌شان یکی از مهم‌ترین وظایف جنبه متحد ضد امپریالیستی است. انقلاب مستعمرات ممکن است پیروز شود و از پیروزی‌های خود دفاع کند، منتها فقط در کنار انقلاب پرولتاریایی در کشورهای پیشرفته.... تقاضای اتحاد نزدیک با جمهوری پرولتاریایی شوراهای پرچم جنبه متحد ضد امپریالیستی است.^{۴۸}

در قطعنامه ارضی نیز نظیر همین اصلاح صورت گرفت. وارگا توضیح داد که فرض کنگره دوم در این مورد، یعنی همانند گرفتن جنبش‌های ملی و دهقانی بر پایه تجربه کشورهایمانند هندوستان استوار بوده است^{۴۹}؛ ممکن است کشورهای دیگری - مانند ترکیه - وجود داشته باشند که در آنها خود زمین‌داران رهبران جنبش ملی باشند؛ در این‌گونه کشورها ملاحظات دیگری مطرح می‌شود. قطعنامه ارضی، که به صورت «طرح یک برنامه ارضی» نوشته شد، مسأله را به روشنی کمابیش ناراحت‌کننده‌ای بیان می‌کند:

در کشورهای مستعمره که جمعیت آن از دهقانان بومی به بردگی کشیده شده تشکیل می‌شود، مبارزه ملی برای آزادی یا به دست تمام جمعیت صورت می‌گیرد، چنان که مثلا در

48. *ibid.*, pp. 322-3.

49. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 830.

ترکیه می‌بینیم، و در این صورت مبارزه دهقانان برده شده برضد زمین‌داران ناگزیر پس از پیروزی مبارزه برای رهایی ملی آغاز می‌شود؛ یا آن که زمین‌داران فنودال با راهزنان امپریالیست متحدند، و در این‌گونه سرزمین‌ها، مثلاً در هندوستان، مبارزه اجتماعی دهقانان برده شده با مبارزه ملی برای آزادی مقارن است. ۵۰

مشکل نظری رابطه احزاب کمونیست و کارگران و دهقانان ستمکش با جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در کشورهای خود آن‌ها نه تنها حل نشده بود بلکه با نتایج کنگره چهارم تشدید شد. از پرولتاریا و دهقانان می‌توانستند که برنامه اجتماعی خود را تابع نیازهای فوری مبارزه ملی برضد امپریالیسم خارجی سازند. فرض بر این بود که بورژوازی دارای طرز تفکر ملی، یا حتی اشرافیت فنودال دارای طرز تفکر ملی، حاضر است مبارزه در راه رهایی ملی از یوغ امپریالیسم خارجی را در اتحاد با پرولتاریا و دهقانان صورت دهد - یعنی در اتحاد با انقلابیان بالقوه‌ای که منتظرند لحظه پیروزی فرا رسد تا برضد بورژوازی یا اشرافیت به پا خیزند و آن‌ها را براندازند. اما درس‌های عملی بحث‌ها و قطعنامه‌های کنگره این اندازه تاریک نبود. جنبه متحد ضد امپریالیستی در آسیا مانند جنبه متحد کشورهای اروپایی نرمش خط‌مشی کمینترن را به حد اعلا می‌رساند، و آن را به آسانی با نیازهای متغیر سیاست خارجه شوروی قابل انطباق می‌ساخت. همچنین، این جنبه گام دیگری بود در راه همانند ساختن نفع نهایی انقلاب جهانی و نفع ملی و آنی تنها کشوری که آمادگی پرچمداری انقلاب را دارد. کاربرد این اصل در مورد ترکیه در آن برگشتگاه زندگی‌اش نیز روشن بود. کنگره پس از بحث درباره مسئله مشرق‌زمین و مسئله ارضی، قطعنامه‌ای در محکومیت پیمان ورسای گذراند. ۵۱ این قطعنامه ترکیه را «پیشاهنگ شرق انقلابی» می‌نامد و به او تبریک می‌گوید که توانسته است «سلاح به دست در برابر اجرای پیمان صلح» ورسای ایستادگی کند. ۵۲؛ بدین ترتیب تشابه نقش احزاب ترکیه و

50. *ibid.*, p. 833; *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 329-30.

۵۱. نگاه کنید به صفحه‌های ۶-۵۴۵ بالا.

52. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 339.

آلمان مورد تأکید قرار می‌گیرد. رادک، که در سراسر این کنگره نقش نمایانی بازی می‌کرد، شاید گفتگوهای خود را با انورپاشا در زندان موآبیت به یاد می‌آورد، زیرا که او بیش از سه سال پیش اندیشه‌ای را که در آن ایام تازگی داشت مطرح کرد، یعنی اتحاد میان بلشویسم روسی و ناسیونالیسم ترکی و آلمانی را در شورش برضد شرایط صلح قدرت‌های امپریالیست غربی لازم دانست. این اندیشه رشد کرده و در سیاست ترکیه و آلمان به ثمر رسیده بود. در آلمان اوج توفیق آن پیمان را پولو بود؛ شش ماه بعد در مسکو چنین به نظر می‌رسید که مقدر است کنفرانس لوزان نیز بنای استوار دوستی ترکیه و شوروی را کامل سازد. تعقیب کمونیست‌های ترکیه بیش از اقداماتی که گهگاه از طرف زکت و رایشس‌وهر برضد کمونیست‌های آلمان صورت می‌گرفت حائز اهمیت به نظر نمی‌رسید. چنان که بوخارین دوازدهمین کنگره حزب را در آوریل ۱۹۲۳ تسلائی خاطر داد، ترکیه «به رغم تعقیب کمونیست‌ها دارای نقش انقلابی است، زیرا که نسبت به سیستم امپریالیسم به‌طور کلی یک ابزار ویران‌کننده است.» ۵۲.

کنفرانس زمستان ۲۳-۱۹۲۲ در لوزان نخستین موردی بود که دولت شوروی در یک رویداد مهم جهانی به عنوان مدافع منافع انقلاب ۱۹۱۷ ظاهر نشد، بلکه هدف آشکار و اعلام‌شده آن دفاع از منافع ملی و جغرافیایی کشور روسیه بود. در ۷ دسامبر ۱۹۲۲ مقاله‌ای با عنوان «روسیه باز می‌گردد» در روزنامه «ایزوستیا» و با امضای سردبیر آن، استکلوف، منتشر شد؛ این مقاله، که مطالب آن را دیگران فراوان نقل کرده‌اند، نشان داد که موضوع تداوم تاریخی در مسکو فراموش نشده است:

برائر جنگ‌های امپریالیستی و داخلی، روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ موقتاً از افق ناپدید شد. روسیه جدیدی که در جریان انقلاب به دنیا آمد هنوز ضعیف‌تر از آن بود که در سیاست جهانی حرف خود را بیان کند. اما جمهوری شوروی هر سال نیرومندتر شده است و در استفاده از اختلافات میان

قدرت‌های اروپایی دست‌کمی از روسیه قدیم نداشته است. روسیه شوروی که از نیروی روزافزون خویش آگاه است هرگز از شکست دیپلماتیک موقت دلسرد نمی‌شود، زیرا که به پیروزی نهایی خود اطمینان دارد. روسیه به صحنه بین‌المللی بازمی‌گردد. بگذار امیدوار باشیم که نزدیک است آن روزی که حضور مجدد روسیه را دیگران چنان به قوت احساس کنند که هیچ‌کس یارای مخالفت با او را نداشته باشد.

چیزی که ماهیت کنفوانس را مؤکد می‌ساخت عبارت بود از حضور آخرین نماینده سنت و اقامی ضد روسی در سیاست خارجی بریتانیا، به عنوان حریف اصلی چیچرین در لوزان. غرض کرزن دفاع از نظام سرمایه‌داری نبود؛ غرض او دفاع و گسترش قدرت بریتانیا بود، که خود او آن‌ها را برحسب مفاهیم نظامی و فئودالی تعبیر می‌کرد. چیچرین، که دارای دریافت‌های فکری و عقلی ظریف‌تری بود، و شاید به جز اعتقاد ژرف به ورشکستگی امپریالیسم غربی و دیپلماسی دیرینه آن از هر حیث طبیعتی شکاک داشت، منافع سیاست ملی روسیه را با آمال ملی کشورهای ضعیف‌تر همراه می‌ساخت، یعنی با هدفی که از روز نخست در برنامه انقلاب سرشته بود. در لوزان به نظر می‌رسید که واگرد روش‌های دیرینه ملل در قبال مسأله تنگه‌های دریای سیاه این کار برای چیچرین آسان می‌سازد. در قرن نوزدهم بریتانیای کبیر که می‌خواست ناوگان روسیه را به دریای سیاه محدود سازد، همیشه در صدد بود که شدیدترین محدودیت‌ها را بر عبور کشتی‌های جنگی از بغاز بسفر و آب‌های ترکیه تحمیل کند و از حق حاکمیت مطلق ترکیه بر این تنگه‌ها پشتیبانی نماید. از طرف دیگر، روسیه می‌کوشید تمهید آزادی عبور و مرور را در همه شرایط به گردن ترکیه بگذارد. اکنون بریتانیا که دیگر نگران ناوگان روسیه نبود و می‌خواست راه رزمناوهای خودش به دریای سیاه باز باشد، نقش پیشین روسیه را بازی می‌کرد و می‌کوشید حق حاکمیت ترکیه را بر تنگه‌ها محدود و آزادی عبور و مرور را برای ناوگان جنگی همه ملل تأمین کند. روسیه که در زمان جنگ داخلی نتیجه دستیابی آزادانه ملل خارجی را به دریای سیاه دیده بود، نقش پیشین بریتانیا را در طرفداری از حق حاکمیت ترکیه بر بغاز بسفر برعهده گرفت. عامل مبهم در این قضیه روش ترکیه بود، که

پس از ضربه‌های اخیر قدرت‌های غربی اکنون قدری حال خود را بازیافته و نگران بود که مبادا نزدیکی و دوستی انحصاری با همسایه نیرومندش در دوسری برایش فراهم کند. حتی در میثاق ملی ژانویه ۱۹۲۰، در عین حال که بر امنیت استانبول اصرار می‌ورزید، برخلاف پیمان ۱۶ مارس ۱۹۲۱ ترکیه و شوروی، برای تنگه‌های دریای سیاه یک رژیم کاملاً بین‌المللی پیش‌بینی می‌کرد. بنابراین در محاسبات ترکیه مسأله تنگه‌ها یک عامل ثانوی شده بود و در پرتو مسأله وسیع‌تر روابط با غرب و شرق در نظر گرفته می‌شد.

وقتی که مسأله تنگه‌ها در ۴ دسامبر ۱۹۲۲ برای نخستین بار در کنفرانس لوزان مطرح شد، عصمت، نماینده ترکیه، دعوت مصرانه کرزن، رئیس جلسه، را برای افتتاح بحث رد کرد، و این کار بر عهده نماینده تازه‌وارد دولت شوروی افتاد. چیچرین، که در رأس یک هیأت نمایندگی از طرف «روسیه، اوکراین، و گرجستان»^{۵۲} به کنفرانس آمده بود، مہارت خود را در دیپلماسی ظریف نمایش داد:

برای حفظ صلح در دریای سیاه، امنیت سواحل آن، صلح در خاور نزدیک، و امنیت استانبول باید ضمانت‌های پایداری وجود داشته باشد؛ یعنی واردانل و بسفر باید همیشه، چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ، به روی کشتی‌های جنگی و هواپیماهای نظامی همه کشورها به جز ترکیه بسته باشند.

... دولت روسیه و متفقین او، به استناد بر این واقعیت که دردانل و بسفر به ترکیه تعلق دارند، و با احترامی که برای حق حاکمیت هر ملتی قائلند، بر تجدید استقرار و حفظ کامل حقوق مردم ترکیه بر خاک و آب‌های ترکیه اصرار می‌ورزند... بسته شدن تنگه‌ها به روی ناوگان جنگی همچنین با اصل برابری میان همه کشورها مطابقت دارد، و حال آن‌که باز گذاشتن این تنگه‌ها به روی ناوگان جنگی، قوی‌ترین قدرت دریایی را در وضع مسلطی قرار می‌دهد... روسیه شوروی همه قراردادهای مربوط به انتقال استانبول

۵۴. این هیأت نمایندگی مرکب از چند ملیت بود، ولی در آن وروفسکی از جانب اوکراین و مدیوانی از جانب گرجستان شرکت داشتند.

به روسیه را بدون دریافت خسارت لغو کرده است؛ روسیه با این کار ترکیه را قادر ساخته است که پیروزمندانه از حیات خود دفاع کند؛ روسیه همه کشورهای مدیترانه را از خطر آمال کهن تزاریسیم آزاد ساخته است؛ ولی قصد روسیه هرگز این نبوده است که در مسأله تنگه‌ها به راه‌حلی رضایت دهد که مغایر امنیت خودش باشد.^{۵۵}

پس از چیچرین نمایندگان رومانی و بلغارستان - دو کشور دریای سیاه - و یونان، که دارای منافع مستقیم محلی بود، سخن گفتند: همه این‌ها از نظر غرب حمایت کردند؛ آنگاه کرزن از عصمت، که آشکارا ناراحت به نظر می‌رسید، پرسید که «آیا او نظر روسیه را به عنوان نظر دولت ترکیه می‌پذیرد یا نه؟» عصمت در پاسخ گفت در عین حال که «در میان پیشنهادهایی که به کنفرانس تسلیم شده است پیشنهاد هیأت نمایندگی ترکیه مطابق است»، این هیأت «ناچار از بررسی» هر پیشنهاد دیگری است که داده شود.^{۵۶} بدین ترتیب شکاف باریکی که با مهارت میان نمایندگی‌های شوروی و ترکیه ایجاد شد، با پیشرفت کنفرانس دامنه بیشتری پیدا کرد.

اشاره عصمت در رد پشتیبانی روسیه شوروی تاکتیک چیچرین را تغییر نداد. دو روز بعد، چیچرین خطاب به کرزن گفت که «پیشروی بریتانیا در اروپا» جانشین «پیشروی روسیه در آسیا» شده است:

انقلاب روسیه مردم روسیه را مبدل به ملتی کرده است که تمام نیرویش به نحوی در دولت آن تراکم یافته که تا امروز در تاریخ سابقه نداشته است؛ اگر جنگی به این ملت تحمیل شود، تسلیم نخواهد شد... ولی آنچه ما به شما عرضه می‌کنیم جنگ نیست؛ صلح است، بر پایه دیوار حائلی میان ما و بر

55. *Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), pp. 129-30.

56. *ibid.*, pp. 131-5;

این صحنه را یک شاهد عینی به صورت هیجان‌انگیزی در این کتاب توصیف می‌کند: *Nicolson, Curzon: The Last Phase* (1934), pp. 308-11.

پایه آزادی و حق حاکمیت ترکیه. ۵۷.

حقوق و منافع ترکیه با تأکید نمایانی مورد حمایت قرار گرفت. پیش‌نویس معاهده‌ای که قدرت‌های غربی پیشنهاد کردند «به معنای محروم کردن مردم ترکیه از نظارت بر عبور و مرور و اعمال حق حاکمیت و استقلال ترکیه» بود. ۵۸. هیأت نمایندگی شوروی بدون آن که برکناری رسمی از مذاکرات پیمان صلح را مانعی برای خود بشناسد، در نامه مفصلی ظالمانه بودن شرایط متفقین غربی را برای ترکیه بیان کرد. ۵۹. اما به زودی روشن شد که هیأت نمایندگی ترکیه در کنفرانس لوزان از جانبداری چیچرین نه تنها خوشوقت نیست بلکه ناراحت است. مسأله تنگه‌ها برای روسیه شوروی بیش از ترکیه اهمیت داشت. ترکیه خوش نداشت که با قدرت شوروی در دریای سیاه رو در رو شود، آن هم در حالی که ناوگان‌های جنگی سایر ملل به این دریا راه نداشته باشند؛ هیأت نمایندگی ترکیه در لوزان پس از آن که دید با رد کردن دست اتحاد شوروی می‌تواند امتیازات دیگری به دست آورد، تصمیم گرفت که بدون اعتنا به احساسات یا منافع هیأت نمایندگی شوروی این کار را بکند. بدین ترتیب در مراحل آخر کنفرانس، چیچرین هم منزوی شد و هم برهان عمده‌ای را که برای استناد خود برگزیده بود از دست داد. پیش‌نویس معاهده تنگه‌ها، که در ۱ فوریه ۱۹۲۳ به تصویب کنفرانس رسید، از لحاظ خطوط کلی‌اش پیروزی نظر بریتانیا بود. تنها محدودیت مهمی که برای دسترسی آزادانه ناوگان‌های جنگی خارجی، به دریای سیاه قائل شدند این بود که هیچ قدرت واحدی حق ندارد در هیچ زمانی يك نیروی دریایی بزرگ‌تر از بزرگ‌ترین نیروی یکی از کشورهای دریای سیاه به این دریا بفرستد. پذیرش این شرایط هیأت نمایندگی را به اظهار این نظر برانگیخت که «اگر برخی از قدرت‌ها این معاهده را بدون روسیه و اوکراین و گرجستان امضا

57. *Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), p. 149;

اشاره به پامیر، که در صفحات قبل نقل شده، در این قطعه آمده است.

58. *ibid.*, p. 272.

۵۹. «ایزوستیا»، ۱۱ و ۱۲ ژانویه ۱۹۲۳؛ قطعه‌هایی از این نامه در این مأخذ ترجمه شده است:

Soviet Documents on Foreign Policy, ed. J. Degras, i (1951), 359-66.

کنند، مسأله تنگه‌ها مفتوح خواهد ماند».^{۶۰}

روش مساعد هیأت نمایندگی ترکیه در مسأله تنگه‌ها به نمایندگی ترکیه اجازه می‌داد که با نمایندگی بریتانیا از در آشتی درآید، اما در سرسختی فرانسه و ایتالیا به سر برخی از شرایط صلح تأثیری نداشت. چند روز پس از این توافق بر سر مسأله تنگه‌ها، که به قیمت مخالفت شوروی حاصل شد، کرزن به نام هیأت نمایندگی متفقین اولتیماتومی به عصمت داد که به مسأله وضع قانونی خارجیان ساکن ترکیه مربوط می‌شد. با رد شدن این اولتیماتوم از جانب نمایندگی ترکیه - ظاهراً به تشویق چیچرین^{۶۱} - کنفرانس از کار افتاد. کار در پایان آوریل ۱۹۲۳ از پی گرفته شد. این بار چون مسأله تنگه‌ها حل شده بود نمایندگان شوروی را به کنفرانس دعوت نکردند. وروفسکی، که اکنون نماینده شوروی در رم بود و به عنوان ناظر از طرف دولت شوروی به لوزان فرستاده شد، به دست يك متعصب «سفید» به قتل رسید. معاهده تنگه‌ها سرانجام در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ همراه با پیمان صلح در لوزان امضا شد. ۶۲ سه هفته بعد جانشین وروفسکی در رم نیز آن را با اعتراض امضا کرد، ولی این معاهده هرگز به تصویب دولت شوروی نرسید. برای دولت شوروی این معاهده شکست آشکاری بود. کنفرانس لوزان در عین حال که گام دیگری بود در راه بازگشت روسیه شوروی به صحنه بین‌المللی، نشان داد که این دولت، تا وقتی که در میان قدرت‌های بزرگ تنها است، هنوز قدرت آن را ندارد که در این صحنه نقش اول را بازی کند، یا کشورهای ضعیف‌تر را

60. *Lausanne Conference on Near Eastern Affairs, 1922-1923*, Cmd 1814 (1923), p. 456.

یکی از پیشامدهای جزئی کنفرانس دیدار چیچرین از کرزن است - که یگانه دیدار شخصی آن‌ها بود. بنابر روایت چیچرین (که تنها روایت موجود است) گفتگو بیشتر در پیرامون مسأله تبلیغات دور می‌زد. چیچرین در عین حال که می‌گفت منع رسمی تبلیغات ضد بریتانیا دقیقاً اجرا می‌شود، معتقد بوده است که «ما نمی‌توانیم يك عضو حزب کمونیست را مجبور کنیم که عقیده کمونیستی خودش را بیان نکند»؛ و کرزن در پاسخ گفته است که «صرف پنجاه درصد تخفیف در تبلیغات قابل قبول نیست»

(*Tretii S'ezd Sovetov Sovetskikh Sotsialisticheskikh Respublik* (1925), p. 93).

61. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), i, 409.

62. *Treaty of Peace with Turkey, and other Instruments signed at Lausanne on July 24, 1923*, Cmd 1929 (1923).

مسأله شرق / ۵۸۵

به جانب خود بکشاند. آن شریکی که وجودش در صحنه اروپا نادیده گرفتن نقش روسیه شوروی را در امور اروپا از آن پس روز به روز دشوارتر می‌ساخت، در آسیا هنوز به دست نیامده بود. آنچه در لوزان بیش از هر چیزی نشان داده شد، ارزش راپولو بود.

شرق دور : ۱- در محاق

شرق دور دیرتر از کشورهای شرق نزدیک و اروپا به مدار واقعی سیاست خارجی شوروی وارد شد. به طور رسمی، چین و ژاپن هر دو در شمار کشورهای متخاصمی بودند که فرمان صلح و سایر پیام‌های رادیویی نخستین روزهای رژیم خطاب به آن‌ها صادر شد. اما این کشورها در خاطر کسانی که این اسناد را نوشتند و انتشار دادند چندان حضوری نداشتند. پیام ۲۴ نوامبر/۷ دسامبر ۱۹۱۷ «به همه رنجبران مسلمان روسیه و شرق» به هندوها نیز مربوط می‌شد، اما از مرزهای هندوستان فراتر نمی‌رفت. نخستین تماس‌هایی که پیش آمد بیشتر خصمانه بود. «خط‌آهن شرقی چین» که متعلق به روسیه بود و به دست روس‌ها نیز اداره می‌شد، به موجب قراردادی ضمیمه پیمان ۱۸۹۶ روسیه و چین در خاک چین کشیده شد و فوراً موضوع دعوا قرار گرفت. چند روز پس از انقلاب پطروگراد شورایی از کارگران در هاربین، دفتر مرکزی اداره راه‌آهن، کوشید خط آهن را از دست رئیس روسی آن، ژنرال هوروات، بیرون بیاورد. این تلاش با مقاومت روبه‌رو شد، و به پیشنهاد دول متفق ۱۰،۰۰۰ سرباز چینی «برای حفظ نظم» به هاربین اعزام شدند. در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷/۲ ژانویه ۱۹۱۸ دولت چین به رغم مفاد پیمان ۱۸۹۶ ۲ یک نفر چینی را به ریاست خط‌آهن منصوب کرد و آن را عملاً به تصرف خود درآورد؛

۱. نگاه کنید به صفحات قبل.

2. *Foreign Policy of the United States, 1918: Russia* ii (1932), 3.

3. *Millard's Review* (Shanghai), 15 January 1918, p. 169; *China Year Book, 1921* Shanghai, 1922). p. 624.

اما در این هنگام قرار گرفتن مدیریت چینی به جای مدیریت روس «سفید» ناراحتی چندانی در مسکو به وجود نمی‌آورد. دو ماه بعد سربازان چینی تمام خط آهن را تا ایستگاه مرزی هیلار در اشغال داشتند و همه قطارهایی را که به سیبری می‌رفتند یا از آنجا بازمی‌گشتند برای بازرسی متوقف می‌کردند.^۲

در پطروگراد سفیر ژاپن به پیروی از سایر نمایندگان دول متفق در فوریه ۱۹۱۸ به ولوگدا رفت و با جدیت تمام از هرگونه رابطه‌ای با رژیم جدید خودداری کرد. دولت شوروی در ابتدا امیدوار بود که وزیر مختار چین رفتار بهتری داشته باشد، و ظاهراً لغو همه قراردادهای رژیم تزاری را صراحتاً برای او تکرار کرد، و به دولت چین پیشنهاد کرد که برای لغو و تغییر قراردادهای پیشین که به چین مربوط می‌شدند مذاکره کنند. اما در مارس ۱۹۱۸ متفقین، به تعبیر یکی از اظهاریه‌های بعدی دولت شوروی، «گلوی دولت پکن را گرفتند» و او را وادار کردند که «از هرگونه رابطه‌ای با دولت کارگران و دهقانان روسیه دست بردارد». ۵ در آوریل ۱۹۱۸ پیاده شدن يك ستون نیروی ژاپنی در ولادی وستوک، که سپس معلوم شد نخستین گام مداخله نظامی متفقین در مقیاس وسیع است، باعث اعتراض شدید در مطبوعات شوروی و تسلیم یادداشت به نمایندگان متفقین در مسکو و ولوگدا شد.^۶ چند روز بعد یانسون، یکی از نمایندگان شوروی در شرق دور که منزلت روشنی هم نداشت، در مرز منچوریه با يك نماینده چینی دیدار کرد، و در این دیدار اعتراض کرد که ژنرال قزاق «سفید» سمنوف، با حمایت متفقین از خاک چین به خاک شوروی دست اندازی می‌کند.^۷ همه این اعتراض‌ها به کلی بی‌نتیجه بود. دولت چین رسماً خود را با مداخله متفقین مربوط ساخت، و حتی يك ستون نیروی چینی هم محض نمونه به ولادی وستوک فرستاد. از تابستان ۱۹۱۸ تا نخستین

4. *Millard's Review* (Shanghai), 16 March 1918, p. 83.

۵. درباره این روابط هیچ سندی منتشر نشده است: اطلاعات ما از آن‌ها منحصر است به مطالب کمابیش مبهمی که دولت شوروی پس از این رویدادها بیان کرده‌اند. نخستین مطلب در گزارش نارکومیندل به پنجمین کنگره شوراهاى سراسر روسیه آمده است؛ مطلب دوم در اعلامیه مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۹ آمده است.

۶. نگاه کنید به صفحات قبل.

۷. «ایزوستیا»، ۱۳ آوریل ۱۹۱۸.

ماه‌های ۱۹۲۰ سیبری می‌دان اصلی جنگ برضد دولت شوروی بود. پس از سقوط کولچاک جمهوری پوشالی شرق دور تشکیل شد و باقی‌مانده نیروهای ژاپنی در ایالت ساحلی به تدریج بیرون برده شدند. اما نیروهای ژاپنی ولادی‌وستوک را در نوامبر ۱۹۲۲، یعنی چهار سال و نیم پس از ورودشان، تخلیه کردند. دیوار انزوایی که در ۱۹۱۹ روسیه شوروی را از جهان خارج جدا می‌ساخت در شرق دور نفوذناپذیرتر از جاهای دیگر بود، و ویران کردن آن بیشتر طول کشید. اما در این‌جا نیز شباهت‌هایی با جاهای دیگر به چشم می‌خورد. در سال ۱۹۲۰ در شرق دور نیز مانند اروپا نخستین نشانه‌های به پایان رسیدن دوره محاق و انزوای اجباری پدیدار می‌گردد. سال ۱۹۲۱، سالی که دیپلماسی شوروی تحکیم مواضع خود را در اروپا و شرق نزدیک آغاز کرد، همان سالی بود که توفیق‌های شوروی در شرق دور نیز به دست آمد.

در سراسر دوره ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۱ مناسبات مستقیم میان مسکو و توکیو وجود نداشت. ولی کانون اصلی نگرانی شوروی و هدف سیاست آن در شرق دور ژاپن بود نه چین؛ به دو دلیل، یکی این که دشمن اصلی و قدرت امپریالیستی اصلی در آسیای شرقی ژاپن بود، و دیگری این که ژاپن به عنوان یک کشور صنعتی بزرگ و دارای پرولتاریای ستمکش و در حال رشد بالقوه مستعد انقلاب بود و زمینه مساعدی برای تبلیغات انقلابی به‌شمار می‌رفت. بنابراین از دیدگاه شوروی، ژاپن در شرق دور نقش بریتانیا و آلمان را با هم بازی می‌کرد. پس از صنعتی شدن ژاپن در دو دهه آخر قرن نوزدهم به سبک کشورهای غربی، اندیشه‌های سیاسی غربی نیز رفته رفته به ژاپن راه یافته بود. در ۱۹۰۱ یک حزب سوسیال دموکرات به دست کاتایاما و کوتوگو تشکیل شد. کاتایاما سپس در ردیف رهبران کمونیست‌های ژاپن درآمد و کوتوگو آنارکوسندیکالیست شد. دولت ژاپن فوراً حزب سوسیال‌دموکرات را منحل و متفرق کرد. در زمان جنگ روس و ژاپن یک نشریه رادیکال برای نخستین بار ترجمه ژاپنی «مانیفست کمونیستی» را منتشر کرد. در اوت ۱۹۰۴ کاتایاما در کنگره بین‌الملل دوم در آمستردام حضور یافت، و دست دادن او با پلخانوف در حضور جمع یکی از رویدادهای مهم کنگره بود. در سراسر دوره بعدی

همه جنبش‌ها و فعالیت‌های چپ در ژاپن مورد تعقیب و سرکوبی منظم قرار داشتند. در ۱۹۱۱ کوتوکو و سایر آنارشیست‌های برجسته به اتهام توطئه قتل امپراتور اعدام شدند؛ دو سال بعد کاتایاما نیز به ایالات متحده مهاجرت کرد.^۹

جنگ جهانی اول دوره سوده‌های گلان و تورم قیمت‌ها را برای ژاپن به سوغات آورد، و این وضع کارگران فقیر و گرسنه را تحت فشار گذاشت. رویدادهای مشهور به «اغتشاش برنج» در اوت و سپتامبر ۱۹۱۸ نخستین تجلی اموری از قبیل جنبش‌های سازمان‌یافته کارگری ناشی از نارضایتی پرولتاریا بود. اما بلشویک‌های روسیه در آن ایام گرفتار مشکلات مراکز حیاتی خود بودند و فرصت پرداختن به مناطق دوردستی مانند شرق دور یا کارشناسان امور آن مناطق را در اختیار نداشتند. روشن بود که میدان فعالیت انقلابی در ژاپن محدودتر و دورتر از اروپای غربی است. در «بخش تبلیغات بین‌المللی» که به دست نخستین کنگره سازمان‌های کمونیستی شرق در نوامبر ۱۹۱۸ تأسیس شد، یکی از دوایر دوازده‌گانه پیش‌بینی‌شده به ژاپن اختصاص داشت. ۱۰ اما از این که دایره ژاپن در واقع به وجود آمده باشد، اطلاعی در دست نیست. دعوتی که در ژانویه ۱۹۱۹ برای تشکیل کنگره تأسیس کمینترن از مسکو برای احزاب فرستاده شد، از «گروه‌های سوسیالیست در توکیو و یوکوهاما» نیز نام می‌برد. ۱۱ اما هیچ نماینده‌ای از ژاپن در کنگره حضور نیافت. اعلامیه‌ای که دو سال پیش از طرف گروهی در توکیو به افتخار انقلاب فوریه صادر شده و یک

۹. برای شرح مفصلي درباره این دوره نگاه کنید به مقاله‌ای در این نشریه: Hyman Kublin in *Journal of Modern History* (Chicago), xxii, No. 4 (December 1950), pp. 322-39.

10. *Zhizn' Natsional'nostei*, No. 5 (13), 16 February 1919.

۱۱. دعوت این گروه‌ها ظاهراً به این دلیل بود که روتگرز، کمونیست هلندی، که از ایالات متحده از طریق ژاپن آمده بود اتفاقاً در این لحظه به مسکو وارد شد. روتگرز از نیویورک معرفی‌نامه‌هایی از کاتایاما، سوسیالیست ژاپنی، با خود داشت که او را به گروه‌های سوسیالیست در توکیو و یوکوهاما معرفی کرد؛ و روتگرز قطعنامه‌ای به تاریخ ۱ مه ۱۹۱۷ از ژاپن به مسکو برد (نگاه کنید به پانویس بعد)، که در آن به انقلاب فوریه درود گفته شده بود.

(*Istorik Marksist*, No. 2-3, 1935, pp. 86-8).

نماینده هلندی آن را با خود آورده بود در کنگره خوانده شد؛ این نکته نشان می‌دهد که کنگره شائق بوده است با ژاپن رابطه‌ای برقرار کند، اما وسیله‌ای برای این کار در اختیار نداشته است. روشنفکران ژاپنی تحت تأثیر رادیکالیسم غربی و پاره‌ای بر اثر انقلاب بلشویکی رفته‌رفته گروه‌های چپی تشکیل دادند که ظاهراً در این مرحله تماسی با توده‌ها با برنامه عملی خاصی از آن خود نداشته‌اند. گویا يك «فدراسیون سوسیالیستی» در اکتبر ۱۹۱۹ از ائتلاف يك گروه آنارکوسندیکالیست و يك گروه سوسیالیست رادیکال به وجود آمده است. ۱۲ در آوریل ۱۹۲۰ يك گروه سوسیالیست ژاپنی در ایالات متحده، که کاتایاما گرداننده اصلی آن بود، اعلامیه‌ای در اعتراض به انتقام‌گیری ژاپن در ولادی‌وستوک به مناسبت کشتار نیکولایفسک صادر کرد؛ و به نظر می‌رسد که ژاپنی‌های ساکن ایالات متحده الهام‌بخش تأسیس يك اتحادیه سوسیالیستی در دسامبر ۱۹۲۰ در توکیو بوده‌اند. ۱۵

نخستین اقدامات کمینترن در این زمینه فقط دشواری‌های این کار را آشکار ساخت. بیانیه دومین کنگره کمینترن در اوت ۱۹۲۰ اعلام می‌کند که «ژاپن که در چارچوب فتودالی خود دچار تضادهای سرمایه‌داری شده است، در آستانه يك بحران عمیق سرمایه‌داری قرار دارد». ۱۶ اما این تشخیص بیشتر ملهم از نظریه مارکسیستی بود و کمتر متکی بر شواهد تجربی. در پاییز ۱۹۲۰ وایتینسکی، که به عنوان نماینده کمینترن به چین آمده بود، از یکی از رهبران جبهه چپ ژاپن به نام اوسوگی، که از آنارشیست‌ها بود، دعوت کرد که برای دیدار با او به شانگهای برود. ۱۷ در نتیجه این دیدار پول‌هایی در اختیار اوسوگی قرار گرفت تا صرف فعالیت در ژاپن بشود، از جمله برای تأسیس نشریه چپی که کمونیست‌ها هم می‌بایست با آن همکاری داشته باشند. این نشریه در ژانویه ۱۹۲۱ به نام «رودو اوندو» («جنبش کارگری») دایر شد و دو کمونیست در

12. *Der I. Kongress der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), pp. 193-4.

13. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 124-5.

14. *Soviet Russia* (N.Y.), 15 May 1920, pp. 483-4.

15. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 18 (8 October 1921), cols. 4721-2.

16. *Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 140.

۱۷. نگاه کنید به ص ۶۰۷ زیر.

هیأت تحریریۀ آن شرکت داشتند. پلیس فوراً نشریه را توقیف کرد. در بهار ۱۹۲۱ کوندو، یکی از آن دو کمونیست، به شانگهای رفت. کمیته‌ای مرکب از دوازده تن چینی و کره‌ای به ریاست یک نماینده کمینترن به نام پک‌دین‌شون با او گفتگو کرد، ۶،۳۰۰ ین برای کار در ژاپن در اختیار او قرار داد، و از او دعوت کرد که برای شرکت در سومین کنگره کمینترن به عنوان نماینده ژاپنی در تابستان همان سال به مسکو برود. اما کوندو پس از بازگشت به ژاپن بازداشت شد، اگرچه به نظر می‌رسد اندکی بعد به علت فقد دلیل آزاد شده است. ۱۸ با این حال یک سخنگوی ژاپنی برای شرکت در کنگره سوم وارد مسکو شد و «درودهای انقلابی حزب کمونیست [را] که تازه در ژاپن تشکیل شده است» با خود آورد. ۱۹ اما این نماینده اعتبارنامه‌ای با خود نداشت، و این کار ظاهراً بیهوده بود، زیرا که در زمستان بعد جریان تأسیس حزب کمونیست ژاپن می‌بایست از سر گرفته شود.

نفوذناپذیری ژاپن، در مقابل سیاست شوروی و تبلیغات بلشویکی، باعث شد که دولت شوروی علاقه فراوانی به کره نشان دهد، که ضعیف‌ترین نقطه امپریالیسم ژاپن به شمار می‌رفت. پس از جنگ روسیه و ژاپن تعداد زیادی از پناهندگان کره‌ای در سیبری ساکن شده بودند و تنی چند از روشنفکران منفرد کره‌ای خود را به پترزبورگ رساندند. ۲۰ مشتی دیگر از مهاجران کره‌ای در ایالات متحده ساکن شدند. جنگ جهانی اول، که به انقلاب‌های فوریه و اکتبر انجامید، طبعاً در میان این گروه‌های کره‌ای نیز خلجانی به وجود آورد. در جلسه بین‌المللی پتروگراد که در دسامبر

18. Article by P. Langer and R. Swearingen in *Pacific Affairs* (N.Y.), xxiii (1950), No. 4, pp. 340-1:

مطالب بیشتری از منابع ژاپنی به توسط آقایان لنگر و سوریکنگن به دست نویسنده رسیده است.

19. *Protokoll des III. Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1921), p. 1023.

۲۰. سرشماری ۱۹۲۶ نشان داد که ۸۵،۰۰۰ تن کره‌ای دارای تابعیت شوروی در اتحاد جماهیر شوروی وجود دارند، و در حدود همین رقم خارجی دارای تابعیت ژاپنی، که بیشتر آن‌ها کره‌ای بودند؛ از گروه اول فقط ده درصد شهری بودند و کمتر از چهل درصد سواد داشتند

(F. Lorimer, *The Population of the Soviet Union* (Geneva, 1946), pp. 61-2).

۱۹۱۸ پیش از تأسیس بین‌الملل کمونیستی تشکیل شد، یک نماینده‌کره‌ای نیز سخن گفت. ۲۱ در کنگره تأسیس بین‌الملل در مارس ۱۹۱۹ نیز کره‌ای دیگری بدون اعتبارنامه شرکت کرد. در این زمان دو جنبش ملی کره‌ای، که هر دو خواهان رهایی کشور خود از دست ژاپن بودند، وجود داشت. یکی از آن‌ها شورای ملی کره را تشکیل داد که برنامه‌اش استقلال کره بر پایه حکومت ملی بود و کوشش داشت که نظر متفقین و به ویژه ایالات متحده را به سوی خود جلب کند؛ رهبر این جنبش سینگمان‌ری، از امریکاییان کره‌ای و شاگرد سابق پرزیدنت ویلسون، بود. این گروه، که کوشید در مارس ۱۹۱۹ یک قیام ملی راه بیندازد، ۲۲ ظاهراً با سرکوب شدن قیام به دست ژاپنی‌ها نفوذ خود را از دست داد و پراکنده شد؛ کنفرانس صلح پاریس هم حاضر نشد به مسأله کره رسیدگی کند. گروه دوم خواهان همکاری با بلشویک‌ها بر پایه برنامه ملی و انقلابی بود و ۲۳ نا نام حزب سوسیالیست کره در آوریل ۱۹۱۹ «کنگره» ای در ولادی‌وستوک تشکیل داد و پک‌دین‌شون به کمیته اجرائی کمینترن به مسکو فرستاد. ۲۴ تأسیس رسمی حزب کمونیست کره در ۱۹۲۰ روی داد. ۲۵ پک‌دین‌شون در کنگره‌های دوم و سوم کمینترن نماینده این حزب بود، و تا چندی در مسکو سخنگوی شناخته‌شده امور کره به شمار می‌رفت. اما جنبش کره، هر قدر هم کمینترن در پرورش آن تلاش می‌کرد، چیزی جز خراش مختصری در زره ظاهراً خدشه‌ناپذیر امپریالیسم ژاپن نبود.

21. *Sowjet-Russland und die Völker der Welt* (Petrograd, 1920), pp. 36-8;

برای اطلاع درباره این دیدار، نگاه کنید به ص ۱۵۳ بالا.

22. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, p. 124;

بنابر گفته یکی از نمایندگان کره‌ای در هفتمین کنگره شوراهای سراسر روسیه در دسامبر ۱۹۱۹، در این شورش که به دست «گروه‌های دست‌راستی» در میان پرولتاریای کره برپا شد ۲۰،۰۰۰ تن کره‌ای از میان رفتند (7¹ *Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), p. 273).

23. *Revoljutsiya na Dal'nem Vostoke* (1923), pp. 359-74.

24. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 7-8 (November-December 1919), cols. 1171-6; 7¹ *Vserossiiskii S'ezd Sovetov* (1920), p. 274.

25. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 12 (20 July 1920), cols. 2157-62;

این مقاله به همان فحوای متداول درباره اهمیت انقلابی شرق دور بحث می‌کند.

وضع چین، به صورتی که در ابتدای کار تنظیم‌کنندگان سیاست خارجی شوروی به نظر می‌رسید، بسیار پیچیده‌تر از وضع ژاپن بود، و در ابتدا همان قدر مایوس‌کننده می‌نمود. اما دو تفاوت مهم در این زمینه وجود داشت که در سیاست شوروی مؤثر بود و در درازمدت امکان اقدام مثبت و موفق را در چین در اختیار قرار می‌داد، و حال آن که در ژاپن چنین امکانی وجود نداشت.

اولاً، اگرچه تعداد پرولتاریای چین بسیار کمتر از پرولتاریای ژاپن بود و لذا احتمال انقلاب پرولتاریایی در چین بسیار بعیدتر می‌نمود، ناسیونالیسم چین سرچشمه غلیانی بود که در ژاپن ابدأ وجود نداشت. لنین از مدت‌ها پیش چین را مانند ایران و ترکیه جزو کشورهای «نیمه مستعمره»ی تحت استثمار و ستم قدرت‌های امپریالیستی شناخته بود. انقلاب ۱۹۱۱ چین ناخشنودی ملت چین را از قراردادهای ظالمانه‌ای که در قرن نوزدهم به دست قدرت‌های اروپایی بر چین تحمیل شده بود سخت برانگیخت. صرف‌نظر کردن دولت شوروی از سهم روسیه در این قراردادها و امتیازات ناشی از آنها، برای سیاست و تبلیغات شوروی دستمایه بسیار مؤثری بود. شکاف روزافزون میان روسیه شوروی و جهان غرب تقریباً خود به خود اتحادی میان انقلاب بلشویکی و ناسیونالیسم چینی به وجود آورد. همدستی ژاپن با قدرت‌های غربی، چه در روش آنها در قبال چین و چه در پشتیبانی آنها از «سفیدها» در جنگ داخلی روسیه، زمینه مشترکی برای دشمنی با ژاپن در اختیار روسیه شوروی و چین قرار می‌داد. به علاوه ناسیونالیسم چینی در خود شکافی ایجاد کرد. در زمانی که سیاست شوروی برای نخستین بار به امور چین توجه کرد، دولت چین در پکن، که کمابیش با همکاری متفقین و ژاپن حکومت می‌کرد، اقتدارش بر حکام محلی مهم‌ترین ایالات چین نامطمئن و صوری بود، و یک دولت ناسیونالیستی کمابیش سازمان‌یافته در کانتون به رهبری سونیات‌سن، «پدر» انقلاب ۱۹۱۱، فعالانه با اقتدار حکومت پکن معارضه می‌کرد. لنین در ۱۹۱۲ انقلاب چین را با انقلاب روسیه مقایسه کرد، و در عین حال که «رؤیای سونیات‌سن را برای دور زدن سرمایه‌داری و گذار مستقیم به سوسیالیسم «ارتجاعی» نامید، خود سونیات‌سن را «انقلابی دموکرات سرشار از شرافت و شوق» توصیف کرد. ۲۶ سونیات‌سن

مارکسیست نبود و نبرد طبقاتی را صراحتاً طرد می‌کرد. اما تصور او از دموکراسی، مانند تصور روسو، مستقیم و توتالیتر بود؛ و این باعث می‌شد که اشکال جاری دموکراسی غربی برای او غریبه‌تر از بلشویسم باشد. گفته‌اند که سونیات‌سن انقلاب بلشویکی را «نمونه سرمشق چینی» نامیده بود^{۲۷}؛ و دلایلی هم در دست است که او تصویر لنین را از حزب انقلابی سازمان‌یافته و منضبط سرمشق خود قرار داده بود. ۲۸ میان سازندگان انقلاب چین و انقلاب روسیه، نوعی احساس همدلی طبیعی وجود داشت - مدت‌ها پیش از آن که این احساس شکل سیاسی به خود بگیرد، و حتی پیش از آن که میان آن‌ها ارتباطی برقرار شود. در این اوضاع دیپلماسی شوروی، در عین حال که دولت پکن را به رسمیت می‌شناخت، میدان مانور فراخی هم برای خود در نظر می‌گرفت و از این لحاظ با دیپلماسی سایر قدرت‌ها تفاوت مهمی نداشت، جز این که فرصت‌های بیشتری در اختیار داشت.

ثانیاً، تماس ارضی مستقیم میان روسیه و ژاپن به ناحیه کوچکی محدود می‌شد، و حال آن که روسیه و چین دارای طولانی‌ترین مرز مشترک زمینی در جهان بودند. مناسبات شوروی و چین، مانند مناسبات روسیه و چین از مدت‌ها پیش، تحت تأثیر مسائلی قرار داشت که از فشار دیرینه روسیه بر دامنه‌های امپراتوری چین، که ساکنانش همیشه در برابر حکومت مرکزی گردنکشی می‌کردند، ناشی می‌شد. در مرز میان روسیه آسیا و چین سه منطقه از این قبیل گسترده بود - سینکیانگ (یا ترکستان چین)، مغولستان خارجی، و منچوریه. در دو منطقه اول جمعیت‌های پراکنده غیرچینی و دارای زبان‌های ترکی و مغولی زندگی می‌کردند. ۲۹ فقط منطقه سوم، یعنی منچوریه، دارای ثروت طبیعی فراوان و جمعیت فشرده چینی بود، و تنها بخشی از مرز روسیه و چین بود که این دو کشور در آنجا تماس ارضی مستقیم پیدا می‌کردند و «خط آهن شرقی» موضوع

27. Sun Fo, *China Looks Forward* (1944), p. 10.

28. B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), p. 213, note 33.

۲۹. جدیدترین بررسی ساختار نژادی پیچیده سینکیانگ در این کتاب آمده است:

O. Lattimore, *The Pivot of Asia* (Boston, 1950), pp. 103-51.

برای اطلاع از منافع ژاپن در مغولستان خارجی پیش از ۱۹۱۷ نگاه کنید به این کتاب: G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. 217-26.

نزاع مهمی را میان آنها تشکیل می‌داد. علاقه‌ای که ژاپن به همه این مناطق نشان می‌داد وضع را پیچیده‌تر می‌ساخت. سیاست ژاپن در سراسر دهه بیست در سینکیانگ حالت انفعالی داشت، در مغولستان خارجی گمگاه به فعالیت می‌افتاد، و در منچوریه دائماً فعال بود.

از میان این سه منطقه، در این ایام سینکیانگ از مراکز تصمیم‌گیری بسیار دور بود و جدا افتاده بود و لذا نمی‌توانست نقش مهمی در جریان امور بازی کند. از جانب چین، فرماندار مقتدر و توانایی به نام یانگ تسنگ هسیو از سال ۱۹۱۲ با استقلال تقریباً کامل از پکن در این ایالت حکومت می‌کرد. ۳۰ در جانب شوروی، پس از انقلاب بلشویکی تا مدت نزدیک به دو سال رشته ارتباط میان تاشکند و مسکو کاملاً بریده بود و تا پیش از بهار ۱۹۲۰ اقتدار مرکزی در منطقه مرزی احساس نمی‌شد؛ پس از آن هم تا مدت‌ها بعد این اقتدار در ترکستان به طور مؤثر اعمال نمی‌شد. ۳۱ در اوضاع آشفته قلمرو شوروی در مرز چین، حتی روابط محلی به دشواری برقرار می‌شد و به امور محلی محدود می‌ماند. در این دوره نگرانی عمده یانگ این بود که هزاران پناهنده «سفیدی» را که پس از انقلاب به سینکیانگ سرازیر شده و نظم و امنیت آنجا را برهم زده بودند به خاک روسیه بازگرداند. ۳۲ مقامات ترکستان مایل بودند که هرچه زودتر داد و ستد بازرگانی در مرز برقرار شود. واردات ترکستان از سینکیانگ، یعنی دام زنده، پوست، و چای در اقتصاد روسیه آسیای مرکزی نقش مهمی داشت، اگرچه قماش و کالاهای مصرفی برای صدور در مقابل آن واردات کمتر به دست می‌آمد. در ۲۷ مه ۱۹۲۰ میان فرماندار سینکیانگ و دولت تاشکند قراردادی به امضا رسید. قرار شد هر یک از طرفین دو دفتر «برای بازرگانی و امور خارجی» در خاک دیگری باز کنند.

۳۰. تصویر مجملی از حکومت یانگ با اشاره به مأخذ آن، در این کتاب آمده است: O. Lattimore, *The Pivot of Asia* (Boston, 1950), pp. 52-64

۳۱. نگاه کنید به جلد اول، صص ۲-۴۰۱ و ۹-۴۰۵.

۳۲. پس از شورش کازاخ‌ها در ۱۹۱۶ عده زیادی از کازاخ‌ها نیز از سینکیانگ گریخته بودند، ولی این عده به آسانی در میان گروه‌های نژادی و اقتصادی خویشاوند خود جذب شدند و مشکلی به وجود نیاوردند؛ مهاجرت کازاخ‌ها به سینکیانگ پدیده دیرینه‌ای بود

(F. Lorimer, *The Population of the Soviet Union* (Geneva, 1946), p. 140).

محل دفترهای شوروی در آی‌لی و آی‌نینگ بود، که هر دو در مرز شمالی سینکیانگ قرار داشتند. دفترهای چین، معلوم نبود به چه دلیلی، می‌بایست نه در ترکستان شوروی بلکه در سیبری‌ه دائر شوند - یکی در سمیرچی واقع در سیمپالاتینسک، دیگری ورخنداودینسک واقع در مرز سیبری و مغولستان. بازرگانی میان ترکستان شوروی و سینکیانگ می‌بایست از طریق يك جاده معین صورت گیرد که از آی‌لی، یعنی بخش شمالی سینکیانگ می‌گذشت. مقامات تاشکند به همه پناهندگان نظامی و غیرنظامی روسیه در خاک چین که از طرف مقامات چینی بازگردانده شوند «عفو عمومی خدشه‌ناپذیر» وعده دادند. دعاوی مربوط به اموال و املاک چینیان در خاک ترکستان با عبارات مبهمی به «توافق‌های مستقیم و دوستانه» در آینده محول شد.^{۳۳}

این قرارداد تقریباً در همه موارد نماینده پیروزی مقامات سینکیانگ بود. پیمان ۱۸۸۱ روسیه و چین به روسیه حق می‌داد که هفت کنسولگری با حقوق برون‌مرزی در سینکیانگ باز کند. مطابق قرارداد جدید، این کنسولگری‌ها به دو دفتر مرزی تقلیل یافتند و بازرگانی هم به يك جاده و متابعت از همه قوانین محلی محدود شد. مقامات تاشکند موافقت کردند که بار ناخواسته پناهندگان «سفید» را بر دوش بگیرند. حقوقی که در قرارداد برای بازرگانی اتباع روسیه در سینکیانگ پیش‌بینی شده بود به بخش شمالی محدود می‌شد؛ قرارداد تلویحاً جلو نفوذ و مداخله شوروی را در سینکیانگ جنوبی، که هنوز تحت تسلط قدرت بریتانیا بود، به کلی

۳۳. این قرارداد به زبان‌های چینی و روسی امضا شد، ولی متن روسی آن هرگز منتشر نشده است؛ بهترین روایت موجود ترجمه انگلیسی متن چینی است: *Treaties and Agreements with and concerning China, 1919-1929* (Washington, 1929), pp. 24-5.

ترجمه فرانسوی در این نشریه چاپ شده است:

Revue des Etudes Islamiques, vii (Année 1933), 1937, pp. 158-9.

در این نشریه گفته شده است که متن چینی که رسماً در نشریه *Pei Kinh Je* Pao of 13 September 1920 منتشر شده کوتاه‌تر و مسلماً کمتر رضایت‌بخش است. نام امضاکننده اصلی از طرف روسیه به شکل چینی آمده و چنین خوانده می‌شود: لی‌مالیهفو؛ مقام او نیز «مأمور در امور خارجه روسیه با اختیار مخصوص» قید شده است. متن قرارداد فقط دولت تاشکند را متعهد می‌سازد، ولی توافق بر سر ایجاد نمایندگی‌های چین در خارج از قلمرو ترکستان نشان می‌دهد که مذاکره‌کننده شوروی در واقع اختیارات وسیع‌تری داشته است.

می‌بست. ۲۳ قرارداد ۲۷ مه ۱۹۲۰ نشانه پایین‌ترین حد قدرت و نفوذ شوروی در آسیای مرکزی است. از آن پس تجدید ارتباط عادی با مسکو و برقرار کردن نظم در ترکستان، که به استقرار جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی ترکستان در آوریل ۱۹۲۱ منجر شد^{۳۵}، حکومت شوروی را قادر ساخت که در مناسبات خود با سینکیانگ نیز مانند سایر جاها به اعمال قدرت بپردازد. پریشانی‌های جنگ داخلی چین و ضعیف شدن قدرت و اعتبار در هندوستان و سراسر خاورمیانه، استقلال اساسی سینکیانگ را، که در آخرین دوره رژیم تزاری بر بازرگانی با روسیه استوار بود، بیشتر آشکار ساخت. نه چین و نه هندوستان بریتانیا نمی‌توانستند مانند ترکستان شوروی بازار و منابع آسانی در دسترس سینکیانگ بگذارند؛ و همین که اقتدار شوروی در ترکستان مستحکم شد، دیگر هیچ قدرت دیگری نمی‌توانست از فاصله‌ای به آن نزدیکی به سینکیانگ دست‌اندازی کند. در این اوضاع داستان دهه بعد داستان تجدید تدریجی نفوذ روسیه است. این روند در ابتدا بسیار کند بود. اما در ۱۹۲۱ دیگر خرید دام زنده از سینکیانگ به مقیاس وسیع به دست نمایندگی شوروی در سیمپالاتینسک انجام می‌گرفت، و گویا دبیر کنسولگری چین در آنجا گفته بود که پس از قطع ارتباط سینکیانگ با بازارهای چین بر اثر جنگ داخلی، این ایالت چاره‌ای جز روی آوردن به بازارهای روسیه ندارد. در سال بعد، بنابر گفته یکی از نویسندگان شوروی، به سبب تغییر مقام شخصی که مأمور امور بازرگانی با سینکیانگ بود و عقب افتادن پرداخت‌ها، حجم بازرگانی پایین افتاد. ۲۶ عامل محدودکننده بازرگانی شوروی با سینکیانگ در این زمان البته این بود که دولت شوروی نمی‌توانست کالاهای مصرفی مورد نیاز خریدار را به اندازه کافی عرضه کند. در شرایط داد و ستد یا در سایر مناسبات میان روسیه شوروی و سینکیانگ، تا پیش از ۱۹۲۴ هیچ‌گونه تغییر رسمی داده نشد.

مغولستان خارجی، دومین منطقه از این مناطق مرزی، بخش بزرگ‌تر

۳۴. کنسول ژنرال بریتانیا در کاشغر در این زمان می‌نویسد که جماعت بزرگ روس‌ها در کاشغر در اوایل دهه بیست کاهش یافت و به بیست نفر رسید، و تا سال ۱۹۲۵ نماینده‌ای از شوروی به کاشغر نیامد
(C. P. Skrine, *Chinese Central Asia* (1932), p. 66).

۳۵. نگاه کنید به جلد اول صص ۹-۴۰۶.

36. *Novyi Vostok*, viii-ix (1925), 26-39; *Pravda*, 6 November 1921.

ولی کم‌جمعیت‌تر آن دو بخشی بود که از قدیم سرزمین مغولستان را تشکیل می‌دادند. از زمان الحاق منطقهٔ آمور به روسیه در ۱۸۵۸، این بخش پایگاه دوردست و کمابیش آزادی بود در حاشیهٔ امپراتوری چین که حدود ۲،۵۰۰ کیلومتر مرز مشترك با خاک روسیه داشت. دیپلماسی روسیه رفته رفته توانست مغولستان خارجی را به صورت نوعی حائل پذیرفته‌شده میان دو امپراتوری درآورد، و سپس به واسطهٔ پیمان سه‌جانبهٔ کیاختا در ۱۹۱۵ آن را به منطقهٔ خودمختاری در قلمرو رسمی حکومت چین، ولی عملاً تحت حمایت روسیه، مبدل کند - وضعی که فقط با وضع ثبت نسبت به بریتانیای کبیر قابل قیاس بود. ۲۷ مغولستان کشور واپس‌مانده و نه‌چندان پرجمعیتی بود که میان دو کشور نیرومند قرار داشت. ولی از آن‌جا که مهاجرت روس‌ها به مغولستان خارجی (سواى بوریات - مغول‌هایی که از خاک روسیه وارد مغولستان می‌شدند) ناچیز بود و احتمال افزایش آن هم نمی‌رفت، و از طرف دیگر مهاجرت چینی‌ها به مغولستان داخلی وسیع بود و يك خطر جدی به‌شمار می‌رفت، در ابتدا برای برخی از مغول‌های دارای آگاهی سیاسی مقدور بود که مداخلهٔ روسیه را نوعی وسیلهٔ رهایی ملی از قید اسارت چین تلقی کنند. پس از ۱۹۱۱ رفته رفته نشانه‌های آگاهی ملی نیرومندی پدیدار شد، و پس از انقلاب چین مغولستان خارجی توانست خودمختاری خود را اعمال کند و برای نخستین بار برخی از مقدمات دستگاه دولتی امروزی را به دست آورد.

انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ در روسیه سقوط سریع قدرت و اعتبار روسیه را در مغولستان خارجی و سایر مناطق شرق دور به دنبال داشت؛ و این امر به زودی در اقدام ژاپن و چین برای برانداختن رژیم ناشی از پیمان کیاختا انعکاس یافت. در زمستان ۱۹۱۸-۱۹ مقامات ژاپنی در سیبری، چه مستقیماً و چه از طریق «پروتژه»ی خود، ژنرال سمونوف روس، با جدیت يك جنبش پان‌مغولی را ترویج می‌کردند که هدف آن تشکیل کشور واحدی از مغولستان داخلی و خارجی و بوریات‌های سیبری بود. در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۱۹ يك کنگرهٔ پان‌مغولی زیر حمایت ژاپنی‌ها در

۳۷. شرح خوب و مستندی از اقدام روسیه و مناسبات چین و روسیه در مورد مغولستان خارجی تا زمان پیمان کیاختا، و نیز شرح خود پیمان، در این کتاب آمده است:

G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. 44-112, 151-83.

چیتا، واقع در سیبری، تشکیل شد و تأسیس يك حکومت موقت را برای کشور وسیع مغولستان اعلام کرد، که همه این مناطق را تادامنه‌های تبت در بر می‌گرفت. ولی این نقشه‌های بزرگت برای چین چتی بیش از روسیه شوروی ناگوار بود. دولت پکن، که از گروه انفو - طرفداران ژاپن - تشکیل می‌شد، توانست اعتراض خود را در توکیو به کرسی بنشاند؛ در نتیجه فعالیت‌های پان‌مغولی مأموران ژاپن متوقف شد. دولت شوروی، که هنگام رسیدن به قدرت همه پیمان‌های حکومت تزاری را ملغی اعلام کرده بود، مبنای رسمی برای اعتراض در اختیار نداشت؛ همچنین دیگر در آسیا قدرت آن را نداشت که این اعتراض را مؤثر سازد. در ژوئیه ۱۹۱۹ دولت شوروی پس از اعلام صرف‌نظر کردن از امتیازات پیشین روسیه در چین، پیام خاصی برای مردم مغولستان فرستاد. در این پیام مغولستان يك «کشور آزاد» اعلام شد؛ همه «مستشاران، کنسول‌های تزاری، بانکداران و سرمایه‌داران روسی» می‌بایست بیرون رانده شوند؛ به هیچ فرد خارجی نمی‌بایست اجازه مداخله در امور مغولستان داده شود؛ و دولت شوروی آمادگی خود را برای برقرارکردن مناسبات دیپلماتیک با مغولستان اعلام کرد. ۲۹ غرض از این پیشنهاد آخر شاید یادآوری این نکته بوده است که روسیه مایل است به رسم دیرینه خود از استقلال مغولستان در برابر چین حمایت کند. اما در اوج جنگ داخلی این احساسات کاربرد عملی چندانی نداشت؛ و هنگامی که ژاپنی‌ها آمال خود را تعدیل کردند دیگر هیچ چیزی جلودار اعمال قدرت چین در منطقه نبود. در اکتبر ۱۹۱۹ دولت چین تصمیم گرفت که با فرستادن یکی از اعضای گروه حاکم انفو به نام ژنرال هسو شو‌تسنگ^{۴۰} به اورگا، پایتخت مغولستان خارجی، قضیه را ختم کند. پس از چند هفته ارتشا و ارعاب، چند نفر از وزرای دولت مغولستان و نجبای محلی نامه‌ای خطاب به دولت چین امضا کردند و تقاضا کردند که خودمختاری مغولستان خارجی پس‌گرفته شود. بر پایه

38. A. Kallinnikov, *Revolyutsionnaya Mongoliya* (n.d. [1925]), pp. 68-9;

مقاله‌ای در نشریه «شرق نو» این پیشامد را روشن‌تر می‌کند (*Novyi Vostok*, ii (1922), 591-603).

39. *Tikhii Okean*, No. 3, 1936, p. 72.

۴۰. معروف است به «هسوی کوچک» برای تمایز از هسو شی چانگ، رئیس

این تقاضا در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۹ فرمانی در پکن صادر شد و منزلت خودمختار مغولستان خارجی و اعتبار پیمان کباختا ملغی شد. ۲۱ می توان فرض کرد که ژاپن، که اکنون در سراسر سیبری شرق دریاچه بایکال مشغول تحکیم موقعیت خود بود، با سکوت از این اقدامات پشتیبانی می کرد. در این ایام که جنگ داخلی روسیه در اوج خود بود، به نظر می رسید که قدرت و دیپلماسی شوروی از این میدان پیشین نفوذ روسیه به کلی بیرون رانده شده است.

منطقه مرزی سوم، یعنی منچوریه، که راه آهن بسیار مهم شرق از آن می گذشت، در نخستین اظهاریه های سیاسی شوروی جای بسیار نمایان تری داشت؛ ولی این اظهاریه ها در وضع چندان تأثیری نداشت. آن اقتدار آنی که در نخستین ماه های ۱۹۱۸ از طرف دولت چین در منچوریه برقرار شد به زودی از میان رفت. در سراسر جنگ داخلی نظارت مؤثر به دست نیروهای نظامی متفقین بود، یا به دست ژنرال های «سفید»، که زیر حمایت آن ها عمل می کردند. در پایان آوریل ۱۹۱۸ بانک روسیه و آسیا، که رسماً صاحب راه آهن شرق چین بود، کوشید برای پرهیز از دردسر خود را به نام یک شرکت فرانسوی به ثبت برساند و مرکز خود را به پاریس انتقال دهد؛ از ژانویه ۱۹۱۹ به بعد، اداره امور این راه آهن به منظور کاربری نظامی، به دست هیأتی از متفقین سپرده شد. دولت شوروی، که از صحنه رویدادها دور بود و دیگر تأثیری هم در آن نداشت، متوجه شد که جز پاره ای حرکات تبلیغاتی کاری از دستش بر نمی آید. در گزارش نارکومیندل به پنجمین کنگره شوراها سراسر روسیه در ۵ ژوئیه ۱۹۱۸ چنین آمده است که در مذاکره با وزیرمختار چین در اوایل همان سال «ما به چین اطلاع دادیم که از تصرفات تزاری در منچوریه صرف نظر می کنیم و حق حاکمیت چین را به آن منطقه بازمی گردانیم - منطقه ای که شریان اصلی مردم روسیه و چین و ملک طلق آن ها، یعنی

۴۱. مراجع چینی درباره این رویدادها در این کتاب ذکر شده اند: G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. 185-9;

متن فرمان در این مأخذ آمده است:

China Year Book, 1921 (Shanghai, 1922), p. 577

42. *Millard's Review* (Shanghai), 4 May 1918, p. 354; *China Year Book, 1921* (Shanghai 1922), pp. 650-2.

راه‌آهن شرقی چین، از آن می‌گذرد». این گزارش سپس سیاست شوروی را در مورد راه‌آهن شرقی و سایر حقوق روسیه در چین به زبان دقیق‌تری بیان می‌کند:

ما معتقدیم که اگر بخشی از پولی که از طرف مردم روسیه صرف ساختمان این راه‌آهن شده از جانب چین پرداخت‌شود، چین می‌تواند بدون معطل‌ماندن تا پایان قراردادی که به زور بر او تحمیل شده است آن [راه‌آهن] را خریداری کند. ما موافقت داریم که از همه حقوق ارضی شهروندان خود در چین صرف‌نظر کنیم. ما حاضریم از کلیه غرائم صرف‌نظر کنیم. ۲۳.

در ۱ اوت ۱۹۱۸ چیچرین نامه‌ای به سوت‌یات‌سن، رهبر ناسیونالیست چین، نوشت که در آن ایام در رأس دولت ناسیونالیستی و معارض کانتون قرار داشت. در این نامه چیچرین صراحتاً به موضوع صرف‌نظرکردن از حقوق روسیه نمی‌پردازد ولی به دولت پکن حمله می‌کند و آن را «آلت دست بانکداران خارجی» می‌نامد، و نامه را چنین پایان می‌دهد: «زنده باد اتحاد پرولتاریای روسیه و چین». بدین ترتیب چیچرین با ظرافت موضوع رهایی ملی از قید اسارت امپریالیسم را با همبستگی بین‌المللی پرولتاریا به هم می‌آمیزد. اما این پیام به مقصد نرسید. ۲۴ پیدا است که ایجاد «سازمان کارگران چینی» در ژانویه ۱۹۱۹ در مسکو به عنوان یک مرکز کار تبلیغاتی در چین نیز پاره‌ای از همین تلاش برای به دست آوردن

۴۳. «ایزوستیا»، ۵ ژوئیه ۱۹۱۸؛ این گزارش در کنگره مورد بررسی قرار نگرفت و در صورت مذاکرات کنگره نیز ثبت نشد. به موجب ضمیمه پیمان ۱۸۹۶ میان روسیه و چین، چین حق نداشت که سهام صاحبان روسی راه‌آهن را پیش از ۱۹۳۲ خریداری کند.

۴۴. این نامه در «ایزوستیا»ی ۹ مارس منتشر شد (ترجمه آن در این مأخذ آمده است):

;*(Soviet Documents on Foreign Policy, ed. J. Degras, i (1951), 92-3)*

سون‌یات‌سن در نامه‌ای به چیچرین، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۲۱ می‌گوید که پیش از نامه مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰ نامه‌ای از چیچرین دریافت نکرده است.

پشتیبانی چین بوده است. ۲۵.

در تابستان ۱۹۱۹، سیاست متفقین در کنفرانس صلح به نفع شوروی تمام شد. هیأت نمایندگی چین در پاریس بیموده برضد چند ماده در پیمان ورسای اعتراض می‌کرد، زیرا که در این مواد ادامه اشغال شانتونگ از طرف نیروهای ژاپنی تأیید می‌شد. در ۴ مه ۱۹۱۹ در سراسر چین تظاهراتی برضد پیمان ورسای صورت گرفت، که در آن‌ها دانشجویان به ویژه نقش مؤثری داشتند؛ به هیأت نمایندگی چین دستور داده شد که از امضای پیمان خودداری کند. ۲۶ این رویداد جنبش ناسیونالیستی را سخت برانگیخت و برای نخستین بار به بلشویک‌ها فرصت داد که همراهی شوروی را با آمال ملی چین و آمادگی شوروی را برای پذیرفتن به عنوان یک قدرت برابر در مقابل نابرابری و ستمگری سیاست قدرت‌های بزرگ قرار دهد. در ژوئیه ۱۹۱۹ تعرض پیروزمندان ارتش سرخ برضد کولچاک برای نخستین بار راه آن ارتش را از طریق کوه‌های اورال به سوی سیبری باز کرد. دولت شوروی با اغتنام این فرصت در ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۹ اعلامیه‌ای خطاب «به مردم چین و دولت‌های شمال و جنوب چین» صادر کرد. این اعلامیه را قره‌خان، معاون کمیسر خلق در امور خارجه، امضا کرده بود. پس از عنوان کردن این نکته که ارتش سرخ «رهایی خلق‌ها را از اسارت سرنیزه خارجی، از اسارت طلای خارجی» تأمین می‌کند، دولت شوروی اعلام می‌دارد که از همه حقوق ارضی و ملکی حکومت تزاری در خاک چین از جمله «منچوریه و سایر مناطق» و همه حقوق برون‌مرزی و سایر امتیازات اتباع روسیه و اقساط باقی‌مانده غرامت شورش «بوکسرها» صرف نظر کرده است و همه پیمان‌های نابرابر از لحاظ روسیه شوروی ملغی و منتفی است. یکی از جملات اعلامیه، راه آهن شرقی چین را صراحتاً مشمول عمل صرف نظر می‌سازد:

45. A. L. P. Dennis, *The Foreign Policies of Soviet Russia* (1924), pp. 314-15;

در مسکو یک شورای کارگران چینی وجود داشت که گویا تعداد افراد آن به ۱،۰۰۰ تن می‌رسید

(A. Ransome, *Six Weeks in Russia in 1919* (1919), p. 47)

46. R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 79-82;

این کتاب مفید عمدتاً بر پایه مطبوعات آن زمان تألیف شده است.

دولت شوروی بدون اخذ خسارت راه آهن شرقی چین، امتیازات استخراج معادن و بریدن جنگل‌ها و سایر حقوقی را که حکومت تزاری، حکومت کرنسکی، سمنوف، کولچاک، و ژنرال‌ها و وکلا و سرمایه‌داران سابق روسیه به دست آورده‌اند به مردم چین برمی‌گرداند. ۲۷

۴۷. متن رسمی این یادداشت از طرف نارکومیندل منتشر نشده است؛ آنچه ترجمه انگلیسی آن نامیده شده ابتدا در نشریه معتبر 5 *Millard's Review* (Shanghai), July 1920, pp. 24-6 و سپس در این مأخذ منتشر شده است: *China Year Book* (Shanghai, n.d.), pp. 868-70 (1924-5). یک روایت روسی هم که در «ایزوستیا» ۲۶ اوت ۱۹۱۹ چاپ شده فاقد جمله‌ای است که در بالا نقل شد (و نیز آخرین عبارات بند پیش از آن)؛ سخنگویان شوروی از یوفه به بعد (نگاه کنید به ص زیر) مرتباً و مصرأ اصالت این جمله را افکار کرده‌اند. اصالت آن را وایتینگ بدون تردید اثبات کرده است، *A. S. Whiting, The Far Eastern Quarterly* (N.Y.), x, No. 4 (August 1951), pp. 355-64. یک روایت روسی حاوی تمام قطعه‌ای که از روایت «ایزوستیا» حذف شده است، و عیناً مطابق روایت انگلیسی منتشر شده در چین، در جزوه‌ای به قلم ویلنسکی چاپ شده است *(V. Vilensky, Kitai i Sovetskaya Rossiya)* این جزوه از طرف کمیته مرکزی حزب در ۱۹۱۹ منتشر شده است (شواهد درون خود جزوه حاکی از این است که ماه انتشار آن ژوئیه یا اوت بوده است). ویلنسکی یکی از کادرهای حزب اهل سیبری و دارای سابقه منشویکی بود، که در تابستان ۱۹۱۹ در مسکو خدمت می‌کرد و عضو کمیسیون ساونارکوم در امور سیبری بود و غالباً با امضای مستعار «سیبیریاکوف» برای «ایزوستیا» مقاله می‌نوشت. در تنظیم اعلامیه ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۹ احتمالاً این شخص دخالت داشته است؛ روز بعد او در «ایزوستیا» مقاله‌ای دارد که در آن پس از یادآوری درخواست چین در کنفرانس صلح پاریس برای بازگرداندن راه آهن شرقی چین چنین نتیجه می‌گیرد که «روسیه شوروی ممکن است با قلب صاف این مسائل را به نحوی که به نفع چین باشد حل کند و بدین وسیله اتحاد با چین را به دست آورد». یکی از گزارش‌های نارکومیندل در دسامبر ۱۹۲۱ حاکی از این است که بازگرداندن راه آهن شرقی چین به دولت چین یکی از مطالب اعلامیه ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۹ بوده است *(Godovoi Otchet NKID k IX S'ezdu Sovetov (1921), p. 54)*؛ پذیرفتنی‌ترین این واقعیات ظاهراً این است که پس از ارسال یادداشت در ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۹ و انتشار آن در «ایزوستیا» یک ماه بعد، در محافل شوروی تغییررأیی پیش آمده و بند مربوط به راه آهن شرقی چین عمداً حذف شده است. ولی ظاهراً برای ابلاغ متن تغییر یافته یادداشت به نماینده شوروی در سیبری اقدامی نشد و او، که چنان که پی‌آمد قضیه نشان داد، تا مارس ۱۹۲۰ همان متن اصلی را در دست داشت.

در اوضاع آن روز آسیا، این اعلامیه - به هر وسیله‌ای فرستاده شده بود- تا پیش از ۲۶ مارس ۱۹۲۰ به دست دولت چین نرسیده‌۲۸، و در آن روز هم از ایرکوتسک تلگرافی مخابره شد و فرستنده آن، یانسون، در پای تلگراف خود را چنین نامید: «نماینده امور خارجی شورای کمیسرهای خلق سیبری و شرق دور» - که پیداست شکل جنینی جمهوری شرق دور بوده است که دو هفته بعد رسماً در آن‌جا اعلام شد. ۲۹ این اعلامیه مورد استقبال پرشور محافل چینی قرار گرفت و واکنش آن‌ها را در مقابل قدرت‌های غربی و ژاپن، که از تصمیم ورسای در تابستان گذشته آغاز شده بود، تشدید کرد. ۵۰ از آن‌جا که جنگ داخلی به پایان رسیده و نیروهای متفقین، به جز ژاپن، خاک چین را تخلیه کرده بودند، دولت پکن با صدور اعلامیه‌ای اختیار کامل امور راه‌آهن شرقی چین را به دست گرفته بود. ۵۱ اما این اختیار افسانه‌ای بیش نبود. پس از پایان جنگ داخلی، قدرت واقعی در منچوریه در دست یک خان مقتدر محلی به نام چانگ تسولین بود، که در عین حال که حاکمیت دولت مرکزی چین را

همچنین روشن نیست که چرا آن عبارت بی‌آزار در پایان بند پیشین نیز حذف شده است (که اگر حذف اتفاقی باشد البته این هم امری طبیعی است). این پیشامد دلیل بر اختلاف نظر در محافل شوروی است بر سر بازگرداندن بلاشرط راه‌آهن شرقی چین: این نکته حتی در گزارش ژوئی۲۰ ۱۹۱۸ نارکومیندل به چشم می‌خورد (نگاه کنید به صفحات قبل)، زیرا که آن گزارش نیز این راه‌آهن را «ملك مشترك خلق‌های چین و روسیه» می‌نامد و می‌گوید که چین حق دارد آن را به بهای بخشی از قیمت تمام‌شده آن «بازرس بخرد»، و آن هم پیش از به پایان رسیدن موعد زمانی قرارداد.

۴۸. خبر دریافت این اعلامیه از طرف دولت چین با اشاره خاص به راه‌آهن شرقی چین در این نشریه شانگهای منتشر شد:

Millard's Review (Shanghai), 27 March 1920, p. 182.

۴۹. نگاه کنید به جلد اول ص ۴۳۰.

۵۰. شواهد تأثیر آن از منابع چینی در این کتاب آمده است: Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard 1951), p. 214, note 44.

دولت چین کوشید اعلامیه را مشکوک جلوه دهد، بدین ترتیب که مدعی شد از منابع شوروی در سیبری اطلاع یافته است که اعلامیه جعلی است (*Millard's Review (Shanghai), 5 June 1920, p. 25*) هیچ دلیل دیگری در دست نیست که یکی

از طرفین پیش از ۱۹۲۲ اصالت متن اعلامیه را مورد اعتراض قرار داده باشد.

51. *ibid.*, 27 March 1920, p. 182.

رسماً انکار نمی‌کرد از اهمیت عملی روابط دوستانه با مقامات نظامی ژاپن - که هنوز در سیبری فعال بودند - نیز غافل نبود و احتمالاً خط توکیو را بهتر از خط پکن می‌خواند.

در بهار و تابستان ۱۹۲۰ کوکب اقبال روسیه شوروی در شرق دور به پایین‌ترین حد خود افول کرد. ارتش سرخ بر کولچاک پیروز شده بود. اما جمهوری نو بنیاد شرق دور هنوز ارزش دیپلماتیک خود را نشان نداده بود، و مناسبات با ژاپن بر اثر گشتار نیکولایفسک و انتقامجویی ژاپنی‌ها در ولادی‌وستوک تیره‌تر از همیشه بود. ۵۲ در این لحظه بود که دفتر مرکزی کمینترن تصمیم به مداخله گرفت و وایتینسکی را به نام نماینده خود به چین فرستاد. در چین نیز مانند ژاپن نتیجه انقلاب بلشویکی آن بود که در محافل روشنفکران علاقه وسیعی به مارکسیسم به وجود آمد، و در بهار ۱۹۱۸ انجمنی برای مطالعه مارکسیسم در دانشگاه پکن تأسیس شد. رهبران این جنبش دو استاد دانشگاه بودند، به نام‌های چن توهسیو و لی تاچائو، که اولی استاد ادبیات و سردبیر یک نشریه سیاسی پیشرو بود و دومی استاد تاریخ و علاقه‌مند به فلسفه تاریخ. ۵۲ فعالیت‌های این گروه، که پایبند مارکسیسم درست‌کیش (ارتودوکس) هم نبود، جنبه درسی داشت، تا روزی که افراد آن در «جنبش چهارم مه» برضد پیمان ورسای شرکت کردند. این جنبش، که خود به دست دانشجویان و استادان دانشگاه آغاز شد و ادامه یافت، ملهم از انقلاب روسیه نبود ولی از آنجا که جنبشی بود برضد امپریالیسم غربی، نوعی خویشاوندی طبیعی با آن انقلاب داشت. اگرچه از تعالیم مارکسیسم الهام یا پشتگرمی خاصی نمی‌گرفت و رابطه آن با ظهور مارکسیسم چینی در عمل و اتفاقاً برقرار شد، اما در چین ۱۹۱۹ ایستادگی در مقابل غرب و همدردی با انقلاب روسیه و مطالعه آثار مارکس همه تجلیات عقاید سیاسی «پیشرو» به‌شمار می‌رفتند. حالت غلیان سیاسی به وجود آمده بود؛ کانون این غلیان در همین شورش بود و به دلیلی که هنوز روشن نشده است در جانب چپ انقلاب «دموکراتیک» ۱۹۱۱ قرار داشت؛ اما جنبش هنوز دارای شکل یا

۵۲. نگاه کنید به جلد اول صص ۱-۳۶۰.

53. B.I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), pp. 7-16.

برنامه منجزی نبود. هنوز جنبش کارگری مهمی دیده می‌شد، و نارضایی دهقانان، که پدیده کهن‌سالی بود، زبان و سازمانی نداشت. چنین بود وضعی که وایتینسکی هنگام ورود به پکن به نام نماینده کمینترن در ژوئن ۱۹۲۰ با آن روبه‌رو شد. وایتینسکی با لی تاچائو چند جلسه گفتگو کرد و سپس به شانگهای رفت، که اکنون چن توهسیو در آن زندگی می‌کرد. در شانگهای، وایتینسکی با احتیاط نخستین گام‌ها را برای تأسیس حزب کمونیست چین برداشت، نخستین مرحله تشکیل گروه جوانان سوسیالیست در ماه اوت بود، که گویا وایتینسکی مخارج آن را پرداخته است. اما اساسنامه این گروه به عقاید بسیار متفاوتی راه می‌داد، و در ماه بعد که کنفرانسی برای بحث درباره تأسیس يك حزب کمونیست درست‌کیش در شانگهای تشکیل دادند معلوم شد که این کار عملی نیست. ۵۴ موافقت احکام دومین کنگره کمینترن با همکاری میان کمونیست‌های کشورهای «مستعمره» با جنبش‌های آزادی‌بخش ملی ۵۵، دقیقاً با وضع چین مطابقت داشت. فرصت اتحاد میان کمونیست و ناسیونالیسم در هیچ‌جا امیدبخش‌تر از چین نبود؛ و در سال‌های بعد در هیچ‌جا بهتر از چین از این فرصت استفاده نشد. اما تصمیمات کنگره دوم بدون توجه به چین گرفته شد، و در ایام دیدار وایتینسکی، که گرچه با تشکیل گروه‌های کمونیستی یا شبه‌کمونیستی در چندین نقطه چین ۵۶ زمینه را آماده ساخت ولی نتایج منجزی به دست نیاورد، به نظر نمی‌رسد که چینی‌ها از این تصمیمات خبری داشته‌اند یا تعابیر آن را درک می‌کرده‌اند.

۵۴. مطلب مربوط به مأموریت وایتینسکی منحصراً از مآخذ چینی گرفته شده و در کتاب شوارتز آمده است: B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (1951) pp. 32-3. این مآخذ مربوط به چند سال بعد از رویداد است و باید با قید احتیاط در نظر گرفته شود.

۵۵. نگاه کنید به صص ۱۲-۳۰۹ بالا؛ دو نماینده چینی که اعتبارنامه‌هایشان مشکوک بود با سمت مشاور به کنگره پذیرفته شدند، ولی ظاهراً درباره امور چین بحثی نشد. 56. *Bol'shaya Sovetskaya ntsiklopediya*, xii (1928), 657-8, art. (Zarkhlin).

بنابر گفته وایتینسکی در این مآخذ، در تابستان ۱۹۲۰ وایتینسکی «در سازمان‌دادن نخستین حوزه‌های کمونیستی در شانگهای، پکن، و کانتون» شرکت می‌کند؛ بنابر يك روایت اخیرتر چینی، گروه‌های کمونیست چینی در این زمان در پکن و کانتون و هونان، و نیز در پاریس، تشکیل شدند (*Kommunisticheskii Internatsional*, No. 9-10 (187-8), 1929, p. 181).

در همین ایام بود که در وضع دیپلماتیک آثار بهبود پدیدار شد. با آشکار شدن تدریجی نتایج پیروزی بر کولچاک و انزوای نیروهای ژاپنی در سیبری، توازن نیروها در شرق دور نیز تغییر کرد، و روسیه شوروی توانست زمینه‌های از دست رفته را رفته رفته بازیابد. هرچ و مرج در چین روز به روز بیشتر می‌شد، و فرمانروایان محلی در جنگ و جدال با یکدیگر هر روز به قدرت اسمی مرکزی بی‌اعتناتر می‌شدند. در اواخر تابستان ۱۹۲۰ پشتیبانان نظامی حکومت پکن از ووپی‌فو، حاکم چیلی، شکست خوردند و دولت سقوط کرد. دولت بعدی به این نکته توجه داشت که همه متفقین پیشین از مداخله در روسیه دست کشیده‌اند، و در مورد روسیه دیگر نمی‌توانست با اطمینان خاطر سیاستی را ادامه دهد که عملاً به نفع ناسیونالیست‌های جنوبی تمام می‌شد. نخستین اقدام دولت جدید پذیرفتن یورین، نماینده جمهوری شرق دور، بود که از چند هفته پیش در کالگان انتظار می‌کشید. ۵۷ دولت سپس قراردادی را که در مه گذشته میان مقامات شوروی در تاشکند و فرماندار چینی سینکیانگ امضا شده بود رسماً تصویب کرد، و این نخستین قرارداد رسمی میان دو دولت شوروی و چین بود. ۵۸. سپس در ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰ شناسایی وزیرمختار و کنسول‌های پیشین روسیه رسماً پس گرفته شد؛ و در حدود همان ایام یک هیأت چینی به ریاست ژنرال چانگ شیلین به مسکو رفت. قره‌خان، که از طرف نارکومیندل با این هیأت مذاکره می‌کرد، در ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ یادداشتی خطاب به «وزارت امور خارجه جمهوری چین» به هیأت تسلیم کرد که رئوس مطالب یک قرارداد میان «ج‌ش‌ف‌س‌ر» و جمهوری چین را دربر داشت: «ج‌ش‌ف‌س‌ر» صرف‌نظر از الحاقات و امتیازات و خسارات شورش بوکسرها را تأیید می‌کرد، مناسبات کامل دیپلماتیک و کنسولی و بازرگانی میان دو کشور برقرار می‌شد، دولت چین می‌بایست از دادن هرگونه کمک یا پناه به سازمان‌های ضدانقلابی روسی خودداری

57. R. T. Pollard, *China's Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 133-4.

58. *Izvestiya*, 9 October 1920; R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 134.

برای این قرارداد نگاه کنید به صص ۷-۵۹۶ بالا.

59. *China Year Book, 1921* (Shanghai, 1922), p. 626:

در ۳۰ اکتبر برای تعیین وضع شهروندان روسیه در چین مقرراتی صادر شد (ibid., p. 644).

کند، و برای روشن کردن وضع راه آهن شرقی چین می‌بایست قرارداد دیگری میان «ج ش ف س ر» و چین و جمهوری شرق دور بسته شود.^{۶۰} در این ضمن، در روش شوروی نسبت به چین نیز همان ترکیب تبلیغات انقلابی و تنازع سرسختانه بر سر قدرت به چشم می‌خورد، که وجه مشخص سیاست شوروی در جاهای دیگر بود. ویلنسکی در مقاله‌ای در «ایزوستیا» ی ۹ اکتبر ۱۹۲۰ می‌نویسد که «در زیر پرچم و و پی‌فو» سیاست چین گرایش دوستانه‌تری نسبت به روسیه شوروی پیدا کرده است. با این حال، چین «باید میان دو متفق يك کدام را اختیار کند». اگرچه «مناسبات حسن همجواری میان چین و روسیه شوروی ممکن است برای سایر متفقین راهزن نیز به اندازه ژاپن ناگوار باشد»، ولی نویسنده مقاله چنین نتیجه می‌گیرد که «برای خود چین که مبارزه برای آزادی از چنگال تجاوزگر امپریالیسم ژاپن را آغاز کرده است، روابط حسن همجواری با روسیه شوروی فرصت عملی مساعدی است برای به نتیجه رساندن آن مبارزه». ابتدا به نظر می‌رسید که این پیام نتیجه داده است؛ سه روز بعد چانگ شیلین به نارکومیندل گفت که «چین نمایندگان دائمی خود را به روسیه می‌فرستد». ولی ظاهراً در پکن نیروهای زورآوردتری برنده شدند. دولت پکن در همه لحظه اقامت هیات چانگ شیلین در مسکو برای تحکیم موقعیت خود نزد مقامات مالی غرب در ۲ اکتبر ۱۹۲۰ قرارداد تازه‌ای با بانک روس و آسیا امضا کرد، که مالک قانونی راه آهن شرقی چین فرض می‌شد.^{۶۱}

۶۰. متن روسی یادداشت قره‌خان به دست نیامد. ترجمه انگلیسی آن، در *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), pp. 870-2 به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ است؛ این تاریخ در بیانیه مشترک ژانویه ۱۹۲۳ یوفه و سونیاتسن نقل شده و مسلماً درست است. «يك ترجمه انگلیسی از روی متن روسی که در نارکومیندل تهیه شده است» در این کتاب آمده *V. A. Yakhontoff, Russia and the Soviet Union in the Far East* (1932), pp. 384-7 این ترجمه مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ است. چیزی که مسأله را آشفته‌تر می‌کند این است که در یادداشت مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۲۲ یوفه (نگاه کنید به ص ۶۴۱ زیر.) تاریخ یادداشت قره‌خان ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۱ ذکر شده است. پولارد *(R.T. Pollard, China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 135 بدون استناد به هیچ مرجعی می‌گوید که این یادداشت در ۲ اکتبر ۱۹۲۰ به دست هیات نمایندگی چین رسید.

۶۱. ترجمه انگلیسی متن اصلی فرانسوی در این مأخذ آمده است: *Treaties and Agreements with and concerning China* (Washington, 1929), pp. 29-31

این قرارداد تنی چند از دولتیان چین را در هیأت مدیره راه آهن به مقام و ثروت رساند. از جهات دیگر چندان آثاری بر آن مترتب نبود، زیرا که چانگک تسولین، که در منچوریه فرمان می‌راند، اکنون کمتر از همیشه حاضر به خواندن خط پکن بود. با این حال امضای این قرارداد نمایش این نکته بود که چین در نظر دارد روسیه شوروی را از نظارت بر شریان حیاتی ارتباط روسیه با اقیانوس کبیر برکنار کند. سپس، در ۱۸ اکتبر، وزیرمختار چین در لندن از کراسین خواست که به مسکو اطلاع دهد که اعتبارنامه چانگک شیلین باطل شده است، و برای حراست منافع چین در «ج ش ف س ر» یک ژنرال تعیین می‌شود. ۶۲ یک ماه بعد، دولت چین در مقابل استفسارهای مجدد دولت شوروی پاسخ مؤدبانه ولی سردی فرستاد و فقط اظهار امیدواری کرد که در آینده مذاکراتی صورت گیرد، و نسبت به طرز رفتار با اتباع چین در «ج ش ف س ر» نیز اعتراض کرد. ۶۳

پس چنین می‌نمود که آن روزنه امیدی که در پاییز ۱۹۲۰، پس سقوط دولت انفو و پس گرفته شدن شناسایی نمایندگان تزاری چند روزی باز بود، دوباره بسته شده است. شاید همین ناکامی‌ها بود که باعث شد دولت شوروی در این لحظه به یاد بیاورد که کمان دیپلماسی شوروی در چین نیز دو زه دارد. در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۰ چیچرین یک نامه خصوصی به سونیاتسن در کانتون نوشت و پیشنهاد مذاکرات بازرگانی کرد. از آنجا که امکان بازرگانی میان روسیه شوروی و چین جنوبی وجود داشت، این نامه بدون شك به منظور فتح باب سیاسی نوشته شد. اما نامه به پیک نامعلومی سپرده شد و تا ژوئیه سال بعد به دست سونیاتسن نرسید. ۶۴ یورین به عنوان نماینده جمهوری شرق دور در سراسر زمستان ۲۱-۱۹۲۰

62. *Godovoi Otchet NKIDkIX S'ezda Sovetov* (1921), p. 55.

بنابر نوشته پولارد

(Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 135

چانگک شیلین از طرف دولت پکن به مسکو اعزام نشده بود بلکه مأموریت «خصوصی» داشت؛ ولی این داستانی است که برای آرام کردن افکار غربیان و بر اهمیت جلوه دادن روابط با مسکو ساخته بودند.

63. *ibid.*, p. 137.

۶۴. متن نامه منتشر نشده است؛ لحن آن را فقط از روی پاسخ ۲۸ اوت ۱۹۲۱ سونیاتسن می‌توان حدس زد. پاسخ سونیاتسن در این مأخذ آمده است: *Bo'shevik*, No. 19, 1950, pp. 46-8.

در پکن باقی ماند و گفتگوهای گهگاهی خود را برای بستن قرارداد بازرگانی ادامه داد. اما به رغم پاره‌ای اظهارات آشتی‌جویانه، گفتگوهای او با وزارت امور خارجه چین نتیجه‌ای نداد. این ناکامی را عموماً به فشار متفقین بر دولت چین نسبت می‌دادند، به ویژه از ناحیه وزیرمختار فرانسه در پکن. ۶۵ يك نماینده شوروی که برای مذاکره با چانگ‌تسولین به موکدن فرستاده شد نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. ۶۶ دولت شوروی به هر دری که زد دید که راه نفوذ به چین را محکم بسته‌اند.

در این احوال رویدادهای شگفت‌آوری در مغولستان خارجی پیش آمده بود. خشونت حکومت هسیوی کوچک چنان بود که نارضایی وسیعی به بار آورده بود. در اوایل ۱۹۲۰ ۶۷ گویا دست‌کم دو گروه انقلابی در اورگا به وجود آمدند، که سوخباتور و چویبالسانگ به‌ترتیب رهبران آنها بودند؛ گروه دوم گویا زیر نظر مأموران شوروی کار می‌کرده است. در بهار ۱۹۲۰ نماینده‌ای از طرف کمینترن به اورگا رفت و آن دو گروه را زیر رهبری سوخباتور متحد ساخت، و نقشه‌ای برای جلب کمک شوروی برضد هسیوی کوچک طرح کرد. «بودای زنده»ی اورگا («بوگداگن»)، که عالی‌ترین روحانی و سیاسی کشور بود، قبلاً برای گرفتن کمک از امریکا و ژاپن تلاش‌هایی کرده بود، و عیبی نمی‌دید که از روسیه نیز چنین تقاضایی بشود: در واقع گویا با همان کوربینی از اورلوف، کنسول ژنرال پیشین دولت موقت روسیه که هنوز در اورگا به‌سر می‌برد، چنین تقاضایی کرده بودند. اکنون مستقیماً با دولت شوروی تماس گرفتند. در ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۰ سوخباتور با پنج نفر همراه مخفیانه از اورگا روانه ایرکوتسک شد، و چویبالسانگ نیز در راه به او پیوست. در ایرکوتسک

65. *Millard's Review* (Shanghai), 11 December 1920, p. 99; 1 January 1921, pp. 283-9; *Godovoi Otchet NKIDkIX S'ezda Sovetov* (1921), p. 53:

گزارش‌های فراوانی از مطبوعات آن زمان در کتاب پولارد نقل شده است (Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 137-9).

66. *Millard's Review* (Shanghai), 25 December 1920, p. 213; 9 April 1921, p. 286.

67. A. Kallinnikov, *Revolyutsionnaya Mongoliya* (n.d. [1925]), p. 73; نویسنده با عبارات کلی می‌گوید که جنبش انقلابی پس از الفای خودمختاری مغولستان از طرف چین در پاییز ۱۹۱۹ «رفته‌رفته شکل گرفت».

تقاضای کمکی به «اداره امور شرق دور» جمهوری شرق دور تسلیم کردند، و برخی از نمایندگان روانه مسکو شدند. پاسخ ایرکوتسک ظاهراً تعهدی دربر نداشت ولی دو شرط را مطرح می‌کرد که سازش ظریفی بود میان سنت و سیاست پیشرو. آن دو شرط این بود که تقاضای کمک باید مهر بوگداگن را داشته باشد، و یک حزب توده‌ای باید برای پشتیبانی از سیاست شوروی تشکیل شود. هر دو شرط انجام گرفت. بوگداگن اورگا مهر خود را پای سندی حاکی از تقاضای کمک زد، و سوخباتور در ایرکوتسک نخستین بیانیه «حزب مردم مغولستان» را نوشت. در ۲۰ نوامبر ۱۹۲۰ تقاضای تازه - این بار به «بخش شرق دور کمینترن» و «ارتش پنجم شوروی» - تسلیم شد. ۶۸

هنگامی که سوخباتور و چویبالسانگ در ایرکوتسک سرگرم مذاکره بودند، دولت انفو در پکن سقوط کرد و حکومت هسیوی کوچک در اورگا به پایان رسید - بی آن که تأسف کسی را برانگیزد. در پاییز و زمستان ۲۱-۱۹۲۰ در مغولستان خارجی وضعی نزدیک به هرج و مرج برقرار بود. با پایان گرفتن جنگ داخلی در سیبری، سپاه سمنوف متلاشی و متفرق شد. از میان پاره‌های آن سپاه یکی از افسران سمنوف به نام اونگرن اشترنبرگ نیروی کوچکی از عناصر گوناگون تشکیل داد، که مورد حمایت ژاپن بود و گویا افسران ژاپنی هم در آن خدمت می‌کردند. ۶۹

۶۸. برای این رویدادها دو مأخذ مغولی جداگانه وجود دارد: یکی زندگینامه سوخباتور به قلم ناچوکدورجی، نشر ۱۹۴۳ (که در مقدمه لاتیمر بر این کتاب مطالبی از آن نقل شده است: G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. xxviii-xxxvi); دیگری خاطرات سیاسی منتشر نشده دیلوا هیتیکو، یکی از «بوداهای زنده» مغولستان. در مأخذ اول تمایل آشکاری دیده می‌شود به این که سوخباتور و چویبالسانگ (که در زمان انتشار این کتاب نخست‌وزیر جمهوری خلق مغولستان بود) به عنوان نین و استالین مغولستان تصویر شوند؛ ولی روایت رویدادها قابل قبول است و خاطرات دیلوا، که مسلماً گرایش کمونیستی ندارد، واقعیات اساسی آن را تأیید می‌کند. با ترکیب این دو مأخذ تصویر کمابیش روشنی از رویدادهایی که در جای دیگر ثبت نشده‌اند می‌توان به دست آورد. تاریک‌ترین مسأله این است که بوگداگن تا چه اندازه از مأموریت سوخباتور باخبر بوده است.

69. I. Maisky, *Sovremennaya Mongoliya* (Irkutsk, 1921), p. 129;

مائیسکی می‌گوید که این نیرو مرکب از ۴،۰۰۰ روس، ۲،۰۰۰-۱،۵۰۰ تونکوس،

در پاییز ۱۹۲۰، این نیرو کوشید وارد مغولستان خارجی شود. در این موقع دولت شوروی برای نخستین بار علناً قدم به صحنه گذاشت و در یادداشت ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ به دولت پکن پیشنهاد داد که سربازان شوروی را برای گوشمال دادن متجاوز اعزام دارد؛ در واقع، راست یا دروغ، مدعی شد که از مقامات چینی در اورگا چنین تقاضایی دریافت داشته است. اما دولت پکن طبعاً به دریافت کمک از دولت شوروی، که حمایتش ممکن بود صورت دائمی پیدا کند، تمایلی نشان داد؛ و پیشنهاد شوروی رد شد. ۷۰ عجلتاً نیروهای چینی باقی مانده در اورگا برای واپس راندن متجاوز کافی بود و تجاوز به شکست انجامید. اما در مدت زمستان وضع بدتر شد و سربازان چینی شخص بوگداگن و بسیاری از نجبای مغول را زندانی کردند، چنان که هنگام بازگشت اونگرن اشترنبرگ در فوریه ۱۹۲۱، مردم مغولستان از او به عنوان عامل رهایی بخش خود استقبال کردند. اونگرن اشترنبرگ در پیشاپیش سپاه خود وارد اورگا شد و اعلام کرد که قصد دارد همه مغولهایی را که با چین یا روسیه شوروی همکاری کرده اند نابود کند. بوگداگن خود را امپراتور مغولستان مستقل نامید (که ظاهراً مغولستانهای داخلی و خارجی را دربر می گرفت) و دولتی به نام دولت مغولستان تشکیل داد که اونگرن اشترنبرگ «مستشار نظامی» آن بود. ۷۲ یورین فوراً به دولت پکن پیشنهاد داد که نیروهای شوروی

و «دهها افسر ژاپنی» بوده است؛ بنا بر گفته يك شاهد عینی مستقل، اونگرن اشترنبرگ سال بعد با چهل نفر ژاندارم ژاپنی و ساز و برگ غالباً ژاپنی وارد اورگا شد

(G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), p. 230).

۷۰. «ایزوستیا»، ۵ ژانویه ۱۹۲۱ (نقل شده در این مأخذ: L. Pasvolsky, *Russia in the Far East* (N.Y., 1922), pp. 115-16) پاسخ مورخ ۳۱ ۱۹۲۰ چین را چاپ کرد: یادداشت مورخ ۱۱ نوامبر ۱۹۲۰ شوروی قبلاً در «پراودا» ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰ چاپ شده بود.

۷۱. این رویدادها در خاطرات دیلوا توصیف شده است.

۷۲. کاملترین شرح پیوسته این رویدادها بر پایه مأخذ چینی در این کتاب آمده است:

;K. S. Weigh, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), pp. 187-206

متجاوز را بیرون برانند، ولی پیشنهاد او رد شد. ۷۲. از این لحظه بود که دولت شوروی در مغولستان خارجی سیاست تعرضی در پیش گرفت. پس از نخستین دست‌اندازه بی‌نتیجه اونگرن اشترنبرگ در نوامبر ۱۹۲۰، سوخباتور و گروهش، بی‌گمان به همراهی مستشاران روسی، از ایرکوتسک حرکت کردند و نزدیک کياختا در مرز مستقر شدند. در این‌جا در مدت زمستان کار تشکیل «حزب خلق مغولستان» و دولت مغولستان در جریان بود. ۷۳، و هنگامی که اونگرن اشترنبرگ در فوریه ۱۹۲۱ اورگا را تصرف کرد همه‌چیز آماده بود. در ۱ مارس ۱۹۲۱ آنچه بعدها نخستین کنگره حزب خلق مغولستان نامیده شد به رهبری سوخباتور در کياختا اجلاس کرد و تصمیم به تشکیل «دولت خلق مغولستان» و تأسیس ارتش ملی برای آزاد کردن کشور از دست حکومت چینی‌ها و روس‌های «سفید» گرفت. در ۱۹ مارس دولت جدید به ریاست و وزارت جنگ سوخباتور اعلام شد، و این دولت از دولت شوروی تقاضای کمک کرد. ۷۵. اونگرن اشترنبرگ کسی نبود که منتظر حمله بنشیند. در مه ۱۹۲۱ او تعرض وسیع خود را به خاک شوروی آغاز کرد. ۷۶. اما نیروهای

→

همچنین نگاه کنید به این کتاب

Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 161-2

و خاطرات دیلوا.

73. R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 163.

۷۴. بنا بر نوشته ماهوتین، (Ma Ho-t'ien, *Chinese Agent in Mongolia* (Engl., Transl Baltimore, 1949, pp. 98-9) حزب و دولت ترویسکو-ساوسک تشکیل شدند؛ شاید این‌جا مرکز فرماندهی سوخباتور بوده که در جاهای دیگر نام آن برده نشده است.

۷۵. مفصل‌ترین مأخذ این رویدادها زندگینامه سوخباتور به قلم ناچوکدورجی

است؛ شرح‌های دیگری نیز در این مأخذ دیده می‌شود:

Tikhii Okean. No. 3 (9), 1936, p. 66; Murzaev, *Mongol'skaya Narodnaya Respublika* (1948), p. 18;

البته همه این شرح‌ها مذاکرات را پس از گذشت زمانی چند قدری رسمی‌تر از آنچه بوده است جلوه می‌دهند.

۷۶. اعلامیه ۲۱ مه ۱۹۲۱ اونگرن اشترنبرگ خطاب به «دسته‌های [نظامی]

روس در خاک سیبری شوروی» درباره شروع این تعرض حفظ شده است. ژنرال،

←

ارتش سرخ که نزدیک مرز مستقر شده بودند این حمله را به آسانی دفع کردند. اونگرن اشترنبرگه که بیشتر سپاه خود را از دست داده بود دستگیر و تیرباران شد. در ۲۸ ژوئن به نام حزب خلق مغولستان و دولت خلق مغولستان تصمیم به حرکت به سوی اورگا اعلام شد. شهر در ۱۶ ژوئیه به تصرف درآمد و دو روز بعد دولت مغولستان استقرار یافت. بوگداگن در رأس دولت باقی ماند، اما وظایفش به امور دینی محدود شد. نخست‌وزیر جدید بودو نام داشت، که یکی از لاماها (روحانیان) بود. گویا شغل پیشینش منشیگری ژنرال کنسولگری پیشین روسیه بود. سوخباتور وزیر جنگ شد. این ترتیبات نشان می‌دهد که برای سازش‌دادن نظام قدیم و جدید آمادگی وجود داشته است، و علت آن هم این بود که بیرون از جماعت لاما تقریباً هیچ مغول درس‌خوانده‌ای دیده نمی‌شد. واقعیت سرسخت پشت سر رژیم حضور ارتش سرخ و مستشاران شوروی بود. در اوایل ۱۹۲۱، وقتی که این ترتیبات جدید انجام گرفت، «دولت انقلابی خلق مغولستان» نامه کوتاهی برای «ج ش ف س ر» فرستاد و تقاضا کرد که دولت شوروی «تا رفع کامل خطر از ناحیه دشمن مشترک، نیروهای خود را از خاک مغولستان تخلیه نکند». چیچرین فوراً پاسخ مفصل و مدافعه‌آمیزی فرستاد که در آن گفته شده بود به محض «رفع خطری که رشد آزادانه خلق مغولستان و امنیت جمهوری روسیه و جمهوری شرق دور را تهدید می‌کند»، نیروهای شوروی تخلیه خواهند شد. ۷۷

→
گراندوک میخائیل را «امپراتور کل روسیه» اعلام می‌کند و می‌گوید که قصد دارد «کمیسرها، کمونیست‌ها، و یهودیان را با خانواده‌هایشان نابود» کند؛ و اعلام می‌دارد که «در این مبارزه برضد ویرانگران و آلوده‌کنندگان روسیه ... مجازات فقط یکی است - مجازات مرگ به درجات مختلف»؛ حاضر نیست بر «متحدان خارجی سابق که به همان بیماری انقلاب دچار شده‌اند» تکیه کند؛ و در پایان اعلامیه خود با نقل جمله‌ای از کتاب دانیال نبی ظهور «میخائیل، شاهزاده بزرگ» را پیش‌بینی می‌کند و اعلامیه را با این کلمات پایان می‌دهد: «درستگار آن کسی است که منتظر می‌ماند و ۳،۳۳۰ روز را از سر می‌گذراند»
(*Revolyutsiya na Dal'nem Vostoke* (1923), pp. 429-32).

۷۷. این یادداشت‌ها در «ایزوستیا» ی ۱۲ اوت ۱۹۲۱ منتشر شد؛ ترجمه انگلیسی آن‌ها در این کتاب آمده است.

L. Pasvolsky, *Russia in the Far East* (N.Y., 1922), pp. 176-9).

ورود ارتش سرخ به اورگا و استقرار دولت مغولستان در آن شهر در زیر حمایت مستقیم شوروی، به این معنا بود که موقعیت بین‌المللی مغولستان خارجی به صورت پیش از ۱۹۱۷، چنان که در پیمان کیاختا پیش‌بینی شده بود، از نو برقرار شده است. پیروزی آسان سپاه و سیاست شوروی نشانه تغییر روش ژاپن بود، که دست پنهانش دیگر نمی‌توانست از نیروهای «سفید» پشتیبانی کند. در تابستان ۱۹۲۱، امریکا سخت به ژاپن فشار می‌آورد که باقی‌مانده نیروهای خود را از سیبری بیرون بکشند؛ و قرار بود کنفرانسی از نمایندگان ژاپن و جمهوری شرق دور در ماه اوت در شهر دیرن تشکیل شود. ۷۸ این واگرد آشکار روند بیرون راندن قدرت روسیه از شرق دور بود که در چهار سال گذشته ادامه داشت: دوره محاق به سر رسیده بود. نشانه‌های این امر در پکن تشخیص داده شد. در ۱۵ ژوئن ۱۹۲۱ چیچرین یادداشت ملایم و پوزش‌خواهانه‌ای به دولت چین فرستاد و توضیح داد که ورود نیروی شوروی به مغولستان خارجی اقدامی موقت که به حکم ضرورت امنیتی صورت گرفته است و به محض دفع اونگرن اشترنبرگ این نیروها تخلیه خواهند شد؛ اما دولت چین در پاسخ کوتاهی گفت که به چانگ تسولین حکمی داده شده است که کار اونگرن اشترنبرگ را یکسره کند و نیروهای موجود برای این کار کفایت دارند. ۷۹ این پاسخ اذعان به بیچارگی بود. چانگ تسولین، که خود متکی بر لطف و عنایت ژاپن بود، نمی‌توانست برضد اونگرن اشترنبرگ اقدام کند، زیرا که این شخص نیز از حمایت ژاپن برخوردار بود. اما این امر مانع از شدت ناخشنودی چین از مداخله شوروی در منطقه نمی‌شد. یورین، نماینده جمهوری شرق دور، که هنگام ورود ارتش سرخ به اردوگاه به مرخصی رفته بود، در ۲۵ ژوئیه ۱۹۲۱ باز در پکن پدیدار شد، اما یک هفته بعد ظاهراً برای دیدار با چانگ تسولین از آنجا رفت و دیگر بازنگشت. ۸۰

در بهار یا تابستان ۱۹۲۱، هنگامی که این رویدادها در جریان بود،

۷۸. نگاه کنید به جلد اول ص ۴۳۶.

79. R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), p. 162:

حکم مأموریت چانگ تسولین در واقع روز ۳۰ مه ۱۹۲۱ صادر شده بود.

80. *North China Herald* ((Shanghai), 30 July 1921, p. 312; 6 August 1921, p. 386.

گام تازه‌ای نیز برداشته شد که از افزایش علاقه مسکو به امور شرق دور حکایت می‌کرد. مارینگک، نماینده هلندی اندونزی که در بحث مسأله ملی و مستعمراتی در پایان دومین کنگره کمینترن نقش فعالی داشت^{۸۱}، برای مأموریتی به چین فرستاده شد. روشن بود که مأموریت او، برخلاف مأموریت وایتینسکی در ۱۹۲۰، به تشکیل و تشویق گروه‌ها و احزاب کمونیست محلی محدود نمی‌شود. مارینگک در جستجوی پاسخ این پرسش کلی بود که در مورد چین چه باید کرد؛ و طرح پرسش به این صورت واقعی نبودن تمایز میان ترویج کمونیسم و توسعه قدرت و اعتبار شوروی را در شرق دور آشکار می‌ساخت. مارینگک با نادیده گرفتن پکن، که در آن‌جا یورین نمایندگی منافع فرضی جمهوری شرق دور را برعهده داشت، با دو مردی که ظاهراً بیشترین قدرت را در چین به دست داشتند دیدار کرد - ووپئی‌فو، فرمانروای قدرتمند چین مرکزی، و سونیات‌سن، که ناسیونالیست‌های پرشور او را در ۷ مه ۱۹۲۱ به مسند ریاست جمهوری چین غیرمتحد نشانده بودند. برآمدن ووپئی‌فو در اواخر تابستان ۱۹۲۰ به سقوط دولت انفو منجر شده بود، و مسکو توجه داشت که وجود او جهت سیاست پکن را به نفع روسیه شوروی چرخانده یا دست کم ضدیت با روسیه شوروی را کاهش داده است. ۸۲ رنک کلی سیاست ووپئی‌فو هرچه بود - و این هنوز کاملاً آشکار نشده بود - خود او با ژاپن و چانگک تسولین، یعنی دست‌نشانده ژاپن در منچوریه، میانه خوبی نداشت؛ و طبیعی بود که روسیه شوروی در آن ایام او را متحد بالقوه خود بداند. از طرف دیگر، سونیات‌سن، به عنوان رهبر انقلاب دموکراتیک چین و سخنگوی پذیرفته‌شده رادیکالیسم چینی، علی‌الظاهر از دیدگاه کمونیست‌ها چهره دلپذیرتری داشت. مارینگک هم در دومین کنگره کمینترن یکی از کسانی بود که در تنظیم سیاست اتحاد کمونیست‌ها با جنبش‌های بورژوا دموکراتیک ملی دخالت داشت. از این‌که در گفتگوهای مارینگک با ووپئی‌فو یا سونیات‌سن چه گذشته یا او سپس چه نوع گزارشی به مسکو داده است. چندان اطلاعی در دست نیست. آنچه مسلم است تخم همکاری آینده یا کومین‌تانگ در گفتگو با سونیات‌سن کاشته شد. اما روشن است که در

۸۱. نگاه کنید به ص ۳۰۸ بالا.

۸۲. نگاه کنید به صص ۱۰-۶۰۹ بالا.

آن زمان در مسکو تصمیم قاطعی گرفته نشد. ۸۲ رویدادی که پس از ورود مارینگک به چین پیش آمد، ولی ظاهراً خود او در آن دخالتی نداشت، تأسیس حزب کمونیست چین بود. نمایندگان چندین گروه ناهمگون در ژوئیه ۱۹۲۱ در شانگهای مخفیانه گرد آمدند؛ اما سابقه حضار این مجلس حاکی از وحدت عقیده نیست، و آنچه نخستین کنگره حزب کمونیست چین نامیده شد اظهاریه‌ای درباره سیاست خود صادر نکرد و اصولاً هیچ نوع سندی از خود برجا نگذاشت. ۸۲ این کنگره در تاریخ چین همان نقشی را بازی کرد که کنگره ۱۸۹۸ حزب سوسیال‌دموکرات در مینسک در تاریخ روسیه بازی کرده بود.

۸۳. تنها مأخذ اطلاع درباره سفر مارینگک به ووپیفو این کتاب است: Tang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 155;

بنابر این مأخذ مارینگک به مقامات شوروی توصیه می‌کند که روابط خود را با ووپیفو و سونیاتسن حفظ کنند، و روابط با ووپیفو در فوریه ۱۹۲۳ قطع می‌شود، یعنی هنگامی که ووپیفو نیروهای خود را برای سرکوبی اعتصابیان راه آهن پکن-هانکو به کار می‌برد (و معامله با سونیاتسن سرانجام سر می‌گیرد). این مأخذ نماینده جناح چپ دوره اخیر کومین‌تانگ است و ضد کمونیستی است، ولی آنچه از واقعیات نقل می‌کند به‌طور کلی قابل اعتماد به نظر می‌رسد. ویلنسکی در مقاله‌ای که در اوت ۱۹۲۲ نوشته است ووپیفو را نخستین و برجسته‌ترین ناسیونالیست چینی توصیف می‌کند و او را «یکی از آن عده مردان اجتماعی چین [می‌نامد] که خود را از نفوذ بیگانه سرمایه خارجی برکنار نکرده داشته‌اند» (*Kommunistischeski Internatsional*, No. 23 (4 November 1922), col. 6104; رادک نیز در چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ به دوره‌ای اشاره می‌کند که «حزب کمونیست جوان چین» از ووپیفو پشتیبانی می‌کرد (*Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 630).

مأخذ عمده دیگر درباره سفر ۱۹۲۱ مارینگک کتابی است بر پایه گفتگویی با خود مارینگک: H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 64. در این کتاب به دیدار مارینگک با ووپیفو اشاره‌ای نشده است؛ اما طبیعی است که پس از گذشت زمان رویدادی که نتیجه‌ای نداشته نادیده گرفته شود و بحث منحصر به دیداری شود که سرانجام نتیجه داده است.

84. B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), p. 34.

شرق دور : ۲- طلوع دوباره

زمستان ۲۲-۱۹۲۱ در سیاست شرق دور روسیه شوروی دوره فعالیت فراوان بود و طلوع دوباره قدرت شوروی را در افق اقیانوس آرام نشان می‌داد. با شکست اونگرن اشترنبرگک آخرین نیروی سازمان یافته «سفید» در سیبری از میان رفت؛ ژاپن زیر فشار امریکا نیروهای خود را گام به گام بیرون می‌کشید؛ دولت شوروی هم توانسته بود غلبه منافع و نفوذ روسیه را در مغولستان خارجی از نو اعمال کند. از طرف دیگر، میان چین و ژاپن هنوز مناسبات دیپلماتیک برقرار نشده بود، و تلاش برای ایجاد جنبش‌های کمونیستی در آن دو کشور به جایی نرسیده بود. در این زمستان مهم، کنفرانس واشنگتن وضع ژاپن را در صف قدرت‌های بزرگ ضعیف‌تر و منزوی‌تر کرد و مراحل‌نهایی تخلیه نیروهای ژاپنی را جلوتر انداخت؛ وضع شوروی در مغولستان خارجی، به قیمت تیرگی روابط شوروی با پکن، ولی بدون اعتراض هیچ‌کدام از قدرت‌های بزرگ، محکم‌تر شد؛ و کنفرانس «رنجبران مشرق‌زمین» در مسکو نشانه آن بود که تلاش شدیدی برای مستقرکردن نفوذ کمونیست‌ها و به دست آوردن پایگاهی برای احزاب کمونیست در کشورهای شرق دور آغاز شده است. در تابستان ۱۹۲۲، هنگامی که کنفرانس جنوا و پیمان راپولو نشانه‌های نمایان پیشرفت دیپلماسی شوروی در اروپا بودند، در شرق دور نیز روسیه بار دیگر به قدرتی مبدل شد که دیگران می‌بایست در محاسبات خود وجودش را به حساب بیاورند.

مهم‌ترین دست‌آورد سیاست شوروی در شرق دور در زمستان ۲۲-۱۹۲۱ تحکیم قدرت شوروی در مغولستان خارجی بود - هرچند درباره

این دستاورد کمتر از همه تبلیغات می‌شد. نمایندگان دولت جدید مغولستان، که با کوشش ارتش سرخ در اورگا مستقر شد، به مسکو رفتند و در آنجا با امضای پیمانی در ۵ نوامبر ۱۹۲۱ میان «ج ش ف س ر» و جمهوری خلق مغولستان بر پایهٔ برابری محض رسمی، فوراً وضع را روشن کردند. هرکدام از طرفین اقتدار انحصاری طرف دیگر را بر خاک خود به رسمیت شناختند (حق حاکمیت چین بر مغولستان خارجی که تا آن روز رسماً پذیرفته شده بود بدین ترتیب ملغی شد)؛ مناسبات میان دو کشور می‌بایست از طریق مبادلهٔ وزرای مختار دارای شأن برابر از دو طرف برقرار شود؛ حقوق برون‌مرزی و سایر امتیازات خاصی که به موجب قراردادهای روسیهٔ تزاری به روسیه تعلق می‌گرفت ابطال شد؛ هر یک از طرفین متعهدند که در خاک خود از تشکیل هر نوع گروه یا «دولت» معارض با طرف دیگر جلوگیری کنند. ۱. در یک مورد آمال مغولستان ارضا نشد. منطقهٔ وسیع ولی کم‌جمعیتی در غرب مغولستان خارجی، به نام سرزمین اوریانخای، از مدت‌ها پیش وضع مبهمی داشت و مانند خود مغولستان خارجی میان روسیه و چین مورد اختلاف لجوجانه بود، هرچند دیپلماسی روسیه همیشه دقت می‌کرد که این دو سرزمین را از یکدیگر متمایز سازد. ۲. ساکنان اوریانخای قوم ترک‌زبانی بودند (اگرچه در بخش جنوبی تعدادی از مغول‌ها نیز به میان آن‌ها راه یافته بودند)، که پاره‌ای از آن‌ها مانند همسایگان مغول خود زندگی شبانسی و چادرنشینی داشتند و پاره‌ای دیگر، در شمال و شمال شرقی، کارشان شکار جنگلی و دنبال کردن گله‌های گوزن بود. مقامات شوروی، به پیروی از سابقهٔ عمل حکومت تزاری، مانع وحدت این منطقه با جمهوری خلق مغولستان شدند. در اوایل ۱۹۲۲، ظاهراً به ابتکار مقامات محلی، اوریانخای با نام «جمهوری خلق تانو تووا» به‌عنوان یک جمهوری مستقل شناخته شد و مناسبات دوستانه‌ای با روسیهٔ شوروی برقرار کرد. ۳.

روندهای تثبیت تدریجی تسلط شوروی را بر مغولستان خارجی می‌توان در خطوط کلی - اما نه در جزئیات - دنبال کرد. تا مارس

1. RSFSR: *Sbornik Deistvuyushchikh Dogovorov*, ii (1921), No. 47, pp. 29-31; Engl. transl. in *Treaties and Agreements with and concerning China, 1919-1929* (Washington, 1929), pp. 53-4.

2. G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), pp. 102-6.

3. *Godovoi Otchet NKIDkIX S'ezdu Sovetov* (1922), p. 71.

۱۹۲۱ غالب مغول‌هایی که دارای آگاهی سیاسی بودند روسیه شوروی را به نام متحد و آزادکننده مغولستان از دست چین و روس‌های «سفید» - آخرین متجاوزان به خاک مغولستان - می‌شناختند. اما پس از ۱۹۲۱ که خطر چین از صحنه دور شد و قدرت شوروی رفته‌رفته خود را در مغولستان خارجی تحکیم کرد، وضع برعکس شد و میان مقامات مغولستان و شوروی برخورد پدید آمد. این برخورد ظاهراً چندین صورت داشته است و در تنازع میان خود مغول‌ها و میان مغول‌ها و روس‌ها مسائل اجتماعی و مذهبی و ملی درهم پیچیده بوده است. رژیمی که در تابستان ۱۹۲۱ در اورگا حاکم شد ملی محض بود و هیچ‌گونه برنامه اجتماعی نداشت: این در اصطلاح بلشویک‌ها به معنای مرحله انقلاب بورژوازی بود. اما پس از امضای پیمان شوروی و مغولستان در ۵ نوامبر ۱۹۲۱ دولت شوروی، به پیروی از همان سیاستی که در خطه روستای روسیه دنبال می‌کرد، در صدد برآمد که با دست زدن به اصلاحات دوررس اجتماعی و سیاسی برای خود پایگاه محکمی در مغولستان بنا کند. بنا بر یکی از مآخذ، فهرستی از درخواست‌ها عنوان شد، از ملی شدن زمین‌ها و جنگل‌ها و معادن و سایر منابع طبیعی، تقسیم زمین میان کشاورزان فقیر، الغای القاب و امتیازات «بودای زنده» و نجبا، و جایگزین ساختن انتخابات عمومی به جای آن‌ها، استخدام مهندسان شوروی در معادن و مستشاران نظامی شوروی در ارتش، و برپا کردن سازمان‌های خدمات آموزش و بهداشتی زیر نظر کارشناسان شوروی. ظاهراً دولت مغولستان و حزب خلق مغولستان با این درخواست‌ها مخالفت می‌کنند، اما اتحادیه جوانان انقلابی به جانبداری از آن‌ها برمی‌خیزند، و در هر حال در ژانویه ۱۹۲۲ درخواست‌های شوروی کمابیش تحت فشار پذیرفته می‌شوند.^۴

4. Ma Ho-t'ien, *Chinese Agent in Mongolia* (Engl, transl., Baltimore, 1949), pp. 100-102.

در يك کتاب درسی اخیرتر شوروی فهرست «اصطلاحات دموکراتیک» ۱۹۲۲ چنین آمده است که دولت «سرفداری و تعهدات فئودالی دهقانان را از میان برد، زمین را ملک دولتی اعلام کرد. امتیازات فئودالی و تقسیم‌بندی کامت را از میان برد، انتخابات ارگان‌های محلی دولت را مرسوم کرد، نظام مالیات بر درآمد تصاعدی را جاری ساخت، و دادگاه‌ها را با وارد کردن نمایندگان مردم تجدید سازمان داد»

(N. P. Farberov, *Gosudarstvennoe Pravo Stran Narodnoi Demokratii* (1949), p. 302).

این مسأله پای ایمان مذهبی هم در میان بود، زیرا روشن بود که غرض از اصلاحات غیرمذهبی کردن زندگی مغولستان و نقض اقتدار لاماها است. گویا روس‌ها در اجرای این سیاست به پشتیبانی گروه کثیر بوریات مغول‌ها از آن‌سوی مرز امیدوار بودند، که چون مدت‌های مدید در معرض نفوذ تمدن غیرمذهبی روسیه قرار داشتند اکنون مقامات شوروی آن‌ها را به مغولستان خارجی می‌آوردند تا تراز زندگی فرهنگی و سیاسی خویشاوندان خود را - که اسیر لاماها بودند و آموزش غیرمذهبی در میان آن‌ها عملاً رسم نبود - بالا ببرند. روشن است که این کار هم آتش خشم و دشمنی محافل سنتی را دامن زد.^۵

در این اوضاع، شاید عناصر محافظه‌کار از ایام تسلط چین با قدری تأسف یاد می‌کردند - آن هم تأسف همراه با ترس از غلبه مطلق قدرتی که سخت به نوآوری انقلابی پایبند بود. از مسکو تقاضا شد که برای بهبود مناسبات مغولستان با چین یاری کند، و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۱ پاسخ احتیاط‌آمیزی داده شد، به این مضمون که دولت شوروی این هدف را کاملاً تأیید می‌کند، «مشروط بر آن که خلق مغولستان نیز در عین حال حق خودمختاری خود را اعمال کند». ۶ چند هفته بعد بود، نخست‌وزیر، اعلام کرد که مغولستان مایل است با چین مناسبات دوستانه داشته باشد. ۷ روشن است که در اطراف یک گروه طرفدار چین و مرکب از لاما‌های قدیم مخالفت با شوروی در حال شکل‌گرفتن بود. در مارس ۱۹۲۲ با تأسیس «اداره امنیت داخلی» گام معنی‌داری برداشته شد، که تنها اطلاعی که درباره آن برجا مانده این است که سران آن مغول بوده‌اند. ۸ در ماه بعد بود و دو مغول برجسته دیگر بازداشت و به جرم توطئه با چین اعدام شدند - و ظاهراً غرض از این توطئه تجدید قیمومت چین بر مغولستان خارجی بوده است. ۹ اعدام بود و همدستان او سرآغاز نوعی

۵. شواهد کمیاب این موضوع در این کتاب گردآوری و بررسی شده است: G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore 1949), pp. 125-6.

۶. «ایزوستیا»، ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۱.

7. K.S. Weigh. *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), pp. 212-13.

8. Unpublished memoirs of the Dilowa Hutuktu.

9. G. M. Friters, *Outer Mongolia and its International Position* (Baltimore, 1949), p. 126;

حکومت وحشت انقلابی بود که هجده ماه طول کشید، و در این مدت، بنا بر یکی از مآخذ چینی، در زندگی مغولستان «یک روز بدون برخورد میان گروه‌های نو و کهنه نگذشت». ۱۰ این رویدادها با تنظیم روابط میان مغولستان خارجی و روسیه شوروی همراه بود. در ۲۶ مه ۱۹۲۲ ورود نماینده دائمی مغولستان به مسکو ثبت شده است. ۱۱ پنج روز بعد پیمان دیگری میان روسیه شوروی و مغولستان خارجی در اورگا به امضا رسید، و این نکته آشکارتر شد که دولت شوروی نقش مسلطی را که آخرین دولت تزاری توانسته بود در مغولستان خارجی به دست آورد بار دیگر برعهده گرفته است. به موجب پیمان جدید، همه اموال دولت‌های پیشین یا مؤسسات دولتی روسیه می‌بایست به «ج ش ف س ر» تحویل داده شود؛ اموال پیشین شرکت‌ها و اتباع روسی می‌بایست برای بررسی دقیق‌تر محفوظ بماند. ۱۲ اداره امور مغولستان خارجی اکنون به‌طور مؤثر در دست مغول‌های طرفدار هدف‌ها و سیاست‌های شوروی بود، و در دست مشاوران شوروی آن‌ها. اگر در اوت ۱۹۲۲ نیروهای ارتش سرخ در مغولستان

→ و مأخذی که در این کتاب ذکر شده است. بنا بر خاطرات دیلوا هوتوکتو اتهام آن‌ها توطئه‌چینی با دامبیدانزان «راهزن» بود - یکی از لاماها که گویا از طایفه کالموک بوده است: نوعی ماخنوی مغول که پاره‌ای از زمین‌های بایر غرب مغولستان را زیر فرمان داشت و مرتباً با حکومت مرکزی، از هر رنگ سیاسی یا ملی که بود، معارضه می‌کرد و اندکی بعد از این زمان سرانجام به دست یک دسته اعزامی که از طرف اداره امنیت داخلی سازمان یافته بود از پا درآمد. نشریه «شرق نو» (Novyi Vostok, iv (n.d. [1923]), 156-60) شرحی از روند استقرار قدرت جمهوری خلق مغولستان بر ناحیه غربی مغولستان بیان می‌کند - روندی که از مه تا اکتبر ۱۹۲۱ ادامه داشت. بنا بر نوشته «دائرة المعارف مسیبریة شوروی» (Sibir'skaya Sovetskaya Entsiklopediya, iii (1932), 540) نبرد با «گارد‌های سفید» تا آوریل ۱۹۲۲ ادامه داشت و منطقه تا پاییز آن سال آرام نشد؛ این ناآرامی‌ها باعث می‌شد که «زمین‌داران قنودال برحسب توفیق یک جانب یا جانب دیگر نوسان کنند».

10. Ma Ho-t'ien, *Chinese Agent in Mongolia* (Engl. transl., Baltimore, 1949), p. 102.

۱۱. «ایزوستیا»، ۱۴ ژوئن ۱۹۲۲.

12. *Treaties and Agreements with and concerning China, 1919-1929* (Washington, 1929), pp. 102-3.

خارجی به يك هنگ «زیر نظارت وزارت جنگ مغولستان»^{۱۳} تقلیل یافت، این نشانه کنار رفتن قدرت شوروی نبود، بلکه حکایت از آن می‌کرد که استقرار این قدرت با کفایت و آسانی صورت گرفته است و مخالفت سازمان‌یافته‌ای در برابر آن از جانب مغول‌ها وجود ندارد.

سیاست شوروی در سراسر زمستان ۲۲-۱۹۲۱ سرگرم تحکیم نفوذ خود در مغولستان خارجی بود، اما کانون توجه جهانیان در صحنه دیپلماسی تصمیم قدرت‌های بزرگ بود، که در ژوئیه ۱۹۲۱ اعلام شد، دائر بر تشکیل کنفرانس خلع سلاح و مسائل اقیانوس آرام در پایان سال در شهر واشنگتن. این کنفرانس برای تبلیغات و سیاست خارجی شوروی خالی از دردسر نبود. هر نوع توافقی میان قدرت‌های سیاسی، به ویژه میان دو قدرت بزرگ یعنی ایالات متحده و بریتانیای کبیر، نه تنها با رأی پذیرفته شده تضادهای روزافزون و ناگزیر در درون جهان سرمایه‌داری مغایرت داشت، بلکه باعث تقویت دشمنان اصلی «ج ش ف س ر» می‌شد. از طرف دیگر، یکی از هدف‌های معین سیاست امریکا که احتمال پیشرفت آن در کنفرانس واشنگتن می‌رفت بیرون راندن ژاپن از سیبری و تضعیف پایگاه ژاپن در چین بود. نخستین واکنش عبارت بود از اعتراض رسمی به دول دعوت‌کننده کنفرانس و به چین، و اعلام این که دولت شوروی خود را به رعایت هیچ‌یک از تصمیمات کنفرانسی که به آن دعوت نشده است ملزم نمی‌بیند. ۱۴ يك ماه بعد کمیته اجرائی کمینترن سلسله احکامی تصویب کرد، دائر بر این که هدف تفاهم میان ایالات متحده و بریتانیای کبیر تشکیل يك «تراست سرمایه‌داری انگلوساکسون [است] که مرکز ثقل آن در امریکا خواهد بود»: کنفرانس واشنگتن نماینده «تلاش ایالات متحده [است]. برای آن که ثمرات پیروزی ژاپن را با وسائل دیپلماتیک از چنگ او درآورد». این احکام با محکوم کردن امپریالیسم به طور کلی و پیش‌بینی این نکته که تضادهای آن با این کنفرانس حل‌شدنی نیست

13. *China Year Book, 1923* (Shanghai, n.d.), p. 677;

بنابر همین مأخذ (ibid., p. 678) در همان لحظه «بخشی از پلیس مخفی شوروی در اورگا پدیدار شد».

14. *Sovetsko-Amerikanskije Otnosheniya, 1929-1933* (1934), pp. 47-8:

اعتراض دیگری نیز در نوامبر داده شد (ibid., p. 51).

به پایان می‌رسند. ۱۵ اما این روش سازش‌ناپذیر به زودی تخفیف یافت و عامل محاسبه نیز در کار دخالت داده شد. با برگرداندن لبه‌تیز کنفرانس به طرف ژاپن، برخی غرض‌های دیپلماتیک حاصل می‌شد، زیرا که در همان لحظه نمایندگان ژاپن در مذاکره با جمهوری شرق دور در دیرن سرسختی نشان می‌دادند. ۱۶ مقاله‌ای در «ایزوستیا» ی ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۱ توضیح داد که فایده کنفرانس واشنگتن عبارت است از «افشای نقشه‌های امپریالیسم ژاپن، که بزرگ‌ترین ستمگر بر خلق‌های شرق دور است، و مقابله اراده سازمان‌یافته توده‌های رنجبر آسیای شرقی با آن». همه تلاش‌ها در راه گرفتن دعوتنامه‌ای به این کنفرانس برای دولت شوروی یا جمهوری شرق دور بی‌نتیجه ماند؛ اما یک هیأت غیررسمی با رضایت دولت امریکا از طرف جمهوری شرق دور به واشنگتن اعزام شد و در کوریدورهای کنفرانس خودی نشان داد؛ دولت شوروی در استفاده از هر نوع فایده‌ای که بر دشمنی امریکا با ژاپن مترتب بود هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد. ۱۷ این‌جا نیز، مانند سایر جاها، هر نوع حرکت مصلحت‌آمیزی که برای برانگیختن یک قدرت سرمایه‌داری برضد دیگری لازم می‌آمد، تلاش دنبال کردن انقلاب جهانی را تخفیف می‌داد. کمی‌پس‌از افتتاح کنفرانس در واشنگتن سرمقاله‌ای در «ایزوستیا» با عنوان رهبر [«هژمون»] جهان «ایالات متحده را «قدرت عمده در جهان» نامید و گفت که «هر گامی در این جهت یا آن جهت باید در راه کنار آمدن با ایالات متحده برداشته شود». ۱۸

اما راه نیافتن به کنفرانس قدرت‌های اقیانوس آرام ضربه‌ای بود

15. *Kommunistisches Internatsional*, No. 18 (8 October 1921) col. 4758:

این احکام ابتدا در «پراودا» ی ۱ سپتامبر ۱۹۲۱ منتشر شد.
۱۶. نگاه کنید به جلد اول؛ آن‌جا روش دوپهلوی مسکو در قبال کنفرانس واشنگتن نیز تشریح شده است.

۱۷. مکاتبات دولتی منتشرنشده در آرشیو ملی ایالات متحده (National Archives of the United States, Record Group 59; 861 A 01) نشان می‌دهد که ویزاها روز ۴ اکتبر ۱۹۲۱ ظاهراً «برای مقاصد بازرگانی» صادر شده ولی منظور واقعی واکنش در مقابل فشار ژاپن بر جمهوری شرق دور بوده است.

۱۸. «ایزوستیا»، ۶ دسامبر ۱۹۲۱؛ برای اطلاع از اهمیت روزافزونی که مسکو در این ایام برای ایالات متحده قائل بود.

به منافع و اعتبار شوروی در شرق دور؛ و اگر پاسخ‌دادن به این ضربه با وسائل دیپلماتیک مقدور نبود، دولت شوروی باید راه دیگری را آزمایش می‌کرد. يك سال پیش، درست پس از کنگره خلق‌های مشرق‌زمین در باکو، کمیته اجرائی کمینترن تصمیم گرفته بود که نظیر آن کنگره را در شرق دور «در شهری در سیبری» تشکیل دهد. ۱۹ گویا نمایندگان ژاپنی و چینی و کره‌ای نیز در این تصمیم دخالت داشتند، و اهمیت این تصمیم از این نکته معلوم می‌شود که گویا هم‌اکنون ۸,۰۰۰,۰۰۰ کارگر صنعتی در ژاپن وجود دارد. مشکلات عملی گردآوردن نمایندگان چنین کنگره‌ای تا آن روز مانع اجرای این نقشه شده بود. تلاش‌های مکرری برای تأسیس حزب کمونیست در ژاپن صورت گرفته ولی به جایی نرسیده بود؛ حزب کمونیست چین هم که در ژوئن ۱۹۲۱ تأسیس شده بود چیزی جز گروهی از روشنفکران رنگارنگ چپ‌رو نبود. تصمیم به اجلاس «کنگره رنجبران شرق دور» در نوامبر آینده ۲۰ در همان جلسه کمیته اجرائی کمینترن گرفته شد که احکام مربوط به کنفرانس واشنگتن را تصویب کرد، و روشن است که غرض از این تصمیم ضربه‌ای بود در پاسخ حرکت قدرت‌های غربی. در ابتدا قصد آن بود که کنگره در خاک جمهوری شرق دور و در شهر ایرکوتسک اجلاس کند؛ تاریخ آن هم عجلتاً ۱۱ نوامبر ۱۹۲۱ معین شد. ۲۱ تدارکات فعالانه برای گردآوری گروه برجسته‌ای از نمایندگان در سراسر پاییز ادامه داشت. چانگ تی‌لی، نماینده چینی در سومین کنگره کمینترن ۲۲ با جیب‌های آکنده از پول به ژاپن رفت و دعوتنامه‌ها را توزیع کرد. دو سازمان نمایندگان خود را به کنگره فرستادند: یکی «انجمن چهارشنبه»، گروهی مرکب از روشنفکران مارکسیست، از جمله توکودا، که بیست و پنج سال بعد دبیرکل حزب کمونیست ژاپن بود؛ و دیگری يك سازمان دانشجویی که خود را «حزب کمونیست خلق سپیده‌دم» می‌نامید؛ کاتایاما از جمله کسانی بود که از ایالات متحده دعوت شدند. ۲۳ معلوم

19. *Kommunisticheskii Internatsional*, No. 14 (6 November 1920), col. 2947.

20. *ibid.*, No. 18 (8 October 1921), col. 4758.

21. *ibid.*, No. 23 (4 November 1922), col. 6070.

۲۲. نگاه کنید به ص ۴۶۹ بالا.

۲۳. این مطلب از منابع ژاپنی گرفته شده و به توسط آقایان لنگر و سورینگن ←

نیست که نمایندگان چینی به چه ترتیبی دعوت شدند. اما بیشتر آن‌ها کمونیست نبودند، و رهبران حزب کمونیست چین، که در تابستان گذشته تأسیس شده بود، در میان آن‌ها دیده نمی‌شدند.

دلایلی که برای تغییر محل اجلاس کنگره ذکر می‌شود حدسی است. ۲۴ اما پس از يك جلسه مقدماتی در ایرکوتسک، در دسامبر ۱۹۲۱، کنگره اصلی در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۲ در مسکو اجلاس کرد. کنگره ده روز ادامه یافت. زمانه عوض شده بود؛ و این کنگره نه از لحاظ حجم و نه از لحاظ شور و حرارت به پای کنگره شانزده ماه پیش خلق‌های مشرق‌زمین در باکو نرسید. کره هفتاد و دو نماینده داشت، چین چهل و دو نماینده، و ژاپن شانزده نماینده؛ مشتی نماینده هم از هندوستان و مغولستان و اندونزی، و نیز از اقوام یاقوت و بوریات و کالموک، از مناطق خود «ج ش ف س ر» آمدند. فقط حدود نیمی از نمایندگان کمونیست بودند: کومین‌تانگ جزو سازمان‌های «انقلاب ملی» بود که در کنگره نماینده داشتند. روشنفکران و دانشجویان غلبه داشتند. اما دهقانان کره‌ای و کارگران صنعتی ژاپنی و کارگران و دهقانان چینی هم دیده می‌شدند. اگر از روی سوابق کامل کنگره که از طرف کمیترین منتشر شده است داوری کنیم^{۲۶}، باید گفت که نمایندگان شرق دور سخنان خود را به اظهار



در اختیار نویسنده قرار گرفته است؛ کاتایاما ورود خود را از ایالات متحده به مسکو در نشریه کمیترین شرح داده است

Kommunistisches Internatsional, No. 44-5 (118-19), 1927, col. 59.

۲۴. این دلایل شاید جنبه عملی داشته‌اند، یا شاید چنین احساس می‌شده است که جمهوری شرق دور، که نمایندگان در این لحظه در واشنگتن خصلت‌دموکراتیک و منزلت مستقل آن را مطرح می‌کردند، از اجلاس چنین کنگره‌ای در خاک خود زیان می‌بینند.

25, *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, p. 125.

26. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922):

روایت آلمانی، که کامل نیست ولی بهتر تنظیم شده، تحت این عنوان منتشر شده است:

Der Erste Kongress der Kommunistischen und Revolutionären Organisationen des Fernen Ostens (Hamburg, 1922).

این‌ها سوابق کامل کنگره نیستند، بلکه فقط چند سخنرانی اصلی و قطعه‌نامه و بیانیه کنگره را در بر دارند. ظاهراً يك روایت روسی هم وجود دارد، و نسخه آن به دست نیامد.

امیدواری نسبت به چشم‌انداز انقلاب در کشورهای خود محدود کردند. در این کنگره نیز، مانند کنگره باکو، سخنرانی اصلی بر عهده زینوویف نهاده شد. زینوویف در قبال ناسیونالیست‌های چین روش نسبتاً سردی در پیش گرفت و شکایت کرد که برخی از افراد کومین‌تانگ «چشم‌نه‌چندان نومیدانه‌ای به امریکا دارند، یعنی به سرمایه‌داری امریکا، و منتظرند که درست از آن‌جا فواید دموکراسی و پیشرفت بر سر چین انقلابی بیارند»؛^{۲۷} و میان آن‌ها حتی عناصر متعصبی وجود دارند که می‌خواهند «مسأله بازگشت مغولستان به چین را در دستور قرار دهند». اما وزن عمده سخنان زینوویف بر ژاپن تکیه داشت: «کلید حل مسأله شرق دور در دست ژاپن است». مارکس یک باو گفته است که انقلاب اروپا بدون انگلستان طوفانی در یک فنجان چای خواهد بود؛ در شرق دور همین نکته در مورد ژاپن صادق است که ۳،۰۰۰،۰۰۰ کارگر صنعتی و ۵،۰۰۰،۰۰۰ دهقان بی‌زمین دارد. در ژاپن «کمونیسست‌های دارای آگاهی طبقاتی هنوز چند صد تنی بیش نیستند». ولی زینوویف با اطمینان خاطر پیش‌بینی کرد که هیچ چیزی نمی‌تواند از جنگ در شرق دور جلوگیری کند، مگر انقلاب پرولتاریایی دو ژاپن و ایالات متحده. ۲۸ در سراسر کنگره روشن بود که در این ایام رهبران کمونیست روسیه، که به احکام مارکسیسم بیش از سابقه انقلاب روسیه اعتقاد داشتند، هنوز بر آن بودند که ژاپن صنعتی و استعمارگر بیش از چین کشاورزی و نیمه‌مستعمره برای انقلاب آمادگی دارد. ۲۹ صفراوف، سخنران عمده روسیه پس از زینوویف، با احتیاط

۲۷. نظر رسمی دولت شوروی در این زمان بر ماهیت بورژوازی کومین‌تانگ تأکید می‌کرد. وضع چین در «ایزوستیا» ی ۱۵ نوامبر ۱۹۲۱ چنین خلاصه شده شده است: «بورژوازی چین، که به رهبری سونیات‌سن برای به‌دست آوردن قدرت تلاش می‌کند و از اندیشه نظام سرمایه‌داری، که با برنامه مبهم ملی‌کردن شاخه‌های جداگانه صنایع مختصری تخفیف یافته باشد، دفاع می‌کند، با مقاومت مسلحانه شمال، که از لحاظ اقتصادی واپس‌مانده است و مورد پشتیبانی امپریالیست‌های خارجی است، رو به رو می‌شود.»

28. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922), pp. 21-39.

۲۹. حتی در نوامبر ۱۹۲۲ دومین کنگره پروفینترن در قطعنامه‌ای درباره جنبش کارگران در شرق می‌گوید که «برای ژاپن، که به مستعمرات و نیمه‌مستعمرات خود (کره، چین، و غیره) نزدیک است، نقش به‌ویژه مهمی تعیین شده است» (*Desyat' Let Profintern v Rezolyutsiyakh* (1930), p. 114).

چشم انداز چین را چنین برآورد کرد:

توده‌های دهقان باید به جانب انقلاب جلب شوند. جنبش کارگری چین تازه دارد به راه می‌افتد. ما برای آینده خیال‌بافی نمی‌کنیم، ما توقع نداریم طبقه کارگر چین آن موضع مسلطی را بگیرد که ژاپنی‌ها در آینده نزدیک به دست خواهند آورد.

سیاست باید دائر باشد بر «پشتیبانی از هر جنبش ملی-انقلابی، ولی [از چنین جنبشی] فقط تا وقتی پشتیبانی کنید که مخالف جنبش پرولتاریا نباشند». ۳۰ قطعنامه اصلی کنگره، که «توده‌های چندین میلیونی کارگران و دهقانان شرق دور» را «آخرین امیدواری بشریت» می‌نامد، ظاهراً بسا سیاست پشتیبانی از جنبش ملی بورژوازی کمتر مدارا نشان می‌دهد، زیرا که «برای مبارزه برضد همه امپریالیست‌ها»، «اتحاد توده‌های کارگر خلق‌های شرق دور [را] با پرولتاریای کشورهای پیشرفته - و فقط با آن -» تجویز می‌کند. ۳۱ اما رنگ اصلی اظهارات کنگره - چنان که از جمعی به آن رنگارنگی انتظار می‌رفت - اختصاصاً کمونیستی نبود بلکه بیشتر ضد امپریالیستی بود. بیانیۀ نهایی خطاب به خلق‌های شرق دور، با بهترین انشای خطابی زینوویف، «امپریالیسم ریاکار و دزد صفت امریکا و غاصبان آزمند بریتانیا» را به شدت محکوم می‌کند. ۳۲

به نمایندگان ژاپنی توجه خاصی مبذول می‌شد؛ بنا بر مآخذ ژاپنی، استالین با آن‌ها دیدار کرد. ۳۳ و شاید در مقام کمیسرخلق در امور ملت‌ها این کار را کرده باشد، زیرا که او از جهات دیگر ارتباطی با کنگره یا با کار کمیترین نداشت. کاتایاما تا چند سال بعد به عنوان عضو کمیته اجرائی کمیترین و کارشناس اصلی آن در امور شرق دور در دفتر مرکزی

30. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922), pp. 166-7.

31. *Der Erste Kongress der Kommunistischen und Revolutionären Organisationen des Fernen Ostens* (Hamburg, 1922), p. 124;

در ترجمۀ انگلیسی این قطعنامه مخدوش است.

32. *The First Congress of Toilers of the Far East* (Hamburg, 1922), p. 234:

بیانیه در «پراودا» ی ۹ فوریه ۱۹۲۲، یک هفته پس از پایان کنگره، منتشر شد.

33. *Pacific Affairs* (N.Y.), xxiii (1950), No. 4, p. 341.

کمینترن باقی ماند. برخی از افراد دیگر هیأت نمایندگی ژاپنی وارد دانشگاه کمونیستی نوبنیاد رنجبران شرق شدند. هفت نفر آن‌ها با پول و دستور لازم برای تأسیس حزب کمونیست به ژاپن بازگشتند. این کار در دیداری در توکیو در ۵ ژوئیه ۱۹۲۲ انجام گرفت، و این روز به نام سالگرد رسمی حزب شناخته شد. نخستین کنگره حزب چند هفته بعد در اختفای کامل در یک مهمانخانه روستایی تشکیل شد. تعداد اعضای حزب در لحظه تأسیس آن حدود چهل تن بود، که ظاهراً همه از روشنفکران بودند، و کنگره یک کمیته اجرایی هفت نفری برگزید. ۲۲ در چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲ این حزب به رسمیت شناخته شد، و اعلام شد که دارای ۲۵۰ عضو و ۸۰۰ نامزد عضویت است، که به موجب مقررات حزب ژاپن می‌بایست پیش از پذیرفته شدن به حزب یک دوره آزمایشی بگذرانند. ۲۵ همه فعالیت‌های حزبی در ژاپن سخت غیرقانونی بود.

در دوره تأسیس حزب کمونیست ژاپن دیگر شعار «جبهه متحد» در اروپا مطرح شده بود. در ژاپن نیز تلاش‌هایی برای به‌کار بستن این شعار صورت گرفت. کمونیست‌های ژاپن مدعی شدند که در این ایام توانسته‌اند «چند هزار» از کارگران ژاپنی عضو سازمان‌های چپ را در یک «اتحادیه برای مخالفت با مداخله در روسیه» فراهم آورند، جنبشی برای «کمک به قحطی‌زدگان روسیه» به راه بیندازند (که احتمالاً بخش ژاپنی «ام آر پی» بوده است)، و تظاهرات وسیعی برضد وضع قوانین ضدکارگری برپا کنند. ۲۶ در چهارمین کنگره کمینترن در نوامبر ۱۹۲۲، کاتایاما، که به عنوان نماینده حزب کمونیست ژاپن حضور داشت، اعلام کرد که احزاب ژاپن و چین و کره «جبهه متحدی برضد امپریالیسم ژاپن» تشکیل داده‌اند، و به نام مشترک نمایندگی‌های چینی و ژاپنی قطعنامه در محکومیت اشغال

۳۴. این مطلب از مآخذ ژاپنی به توسط آقایان کنگر و سورینگن به دست نویسندگان رسیده است؛ مطلبی که ایتی‌کاو، رهبر کمونیست ژاپنی، در ۱۹۳۱ به یک دادگاه ژاپنی ابلاغ کرد از لحاظ جزئیات عمداً مبهم تنظیم شده بود (Tikhii Okean, No. 1, 1934, pp. 122, 125-7).

35. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 364.

36. *Kommunistisches Internatsional*, No. 23 (4 November 1922), cols. 6063-75; *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 131-2.

«جزیره روسی ساخالین» به دست ژاپن پیشنهاد کرد. ۲۷ قطعنامه کنگره درباره مسأله شرق، «رشد سریع عناصر انقلاب بورژوادموکراتیک» و «انتقال پرولتاریای ژاپن به تنازع طبقاتی مستقل» را خوشبینانه در ژاپن تشخیص می‌دهد. ۲۸ از طرف دیگر، جنبش کره ظاهراً در این دوره به کلی ناپدید می‌شود. چهار نماینده کره‌ای در کنگره حاضر شدند. اما کمیته اعتبارنامه‌ها گزارش داد که «مبارزه درون‌حزبی به قدری شدید است که تشخیص این که چه کسی واقعاً نماینده حزب کمونیست حقیقی است و نماینده کدام گروه حزبی است امکان ندارد؛ لذا دو نفر از رفقا به عنوان مهمان پذیرفته و دو نفر مردود شدند». ۲۹

در چین وضعی که ناظران شوروی در سال نو ۱۹۲۲ با آن روبه‌رو شدند بی‌اندازه پیچیده بود. توفیق سیاست تعرضی شوروی در مغولستان خارجی بر مناسبات با دولت چین - که همچنان مورد شناسایی رسمی دولت شوروی بود - سنگینی می‌کرد. یورین، که ظاهراً به همین دلیل در پایان ژوئیه ۱۹۲۱ با شتاب پکن را ترک گفته بود، ۳۰ اسماً نماینده جمهوری شرق دور محسوب می‌شد. از زمان مأموریت ناتمام چانگ‌شی‌لین به مسکو در پاییز ۱۹۲۰ دیگر ارتباط مستقیمی میان دو دولت شوروی و چین برقرار نشده بود. ۳۱ کنسول چین، که انتصابش در زمان آن مأموریت مقرر شده بود روز ۳ فوریه ۱۹۲۱ وارد مسکو شد و ظاهراً آمادگی دولت چین را «علی‌الاصول» برای پذیرفتن نماینده شوروی اعلام کرد. در یکی از ایام تابستان - و بدون شك به پیروی از سابقه موافقتنامه بازرگانی بریتانیا و شوروی - تصمیم گرفته شد که نمایندگی شوروی صورت نمایندگی بازرگانی داشته باشد؛ ۳۲ و در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۱ الکساندر پیکس، که از جهات دیگر در دیپلماسی شوروی چهره ناشناسی است،

37. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), pp. 602-3.

38. *Kommunistischeski Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 317.

39. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 367.

۴۰. نگاه کنید به ص ۶۱۶ بالا.

۴۱. نگاه کنید به ص ۶۰۸ بالا.

۴۲. این را چیچرین در یادداشت مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۱ خود به دولت مغولستان ابلاغ کرد.

سرانجام با کارمندان خود به سوی پکن حرکت کرد. ۲۳ روز ۱۰ دسامبر پیکس در هاربین بود و نخستین مصاحبه خود را با مطبوعات چین انجام داد. پیمان ۵ نوامبر شوروی و مغولستان هنوز به اطلاع جهان نرسیده بود، و پیکس سخنان آرامش‌بخش چیچرین را تکرار کرد، که شوروی قصد دارد پس از رفع بحران ناشی از مداخله عناصر «سفید» نیروی خود را از مغولستان خارجی بیرون ببرد؛ همچنین پیکس از بازگرداندن راه‌آهن شرقی به چین «بدون هیچ‌گونه غرامتی» سخن گفت، اگرچه محض احتیاط به منافع «ج ش ف س ر» و جمهوری شرق دور هم اشاره کرد. ۲۴

اقامت کوتاه‌مدت پیکس در پکن به کلی بی‌نتیجه بود. این ایام با برگزاری کنفرانس واشنگتن مقارن بود. دولت پکن هنوز با خوش‌بینی نگران نتایج کنفرانس بود تا بلکه از ورشکستگی مالی و بی‌اعتباری سیاسی کلی، که گریبانگیر او بود، نجات یابد؛ این بود که تا زمانی که کنفرانس ادامه داشت گمان نمی‌رفت که دولت چین بتواند در مورد سیاست خود در قبال روسیه شوروی تصمیمی بگیرد. پیکس سخنان اطمینان‌بخش مبهم فراوانی گفت که بوی پاکی نیات شوروی از آن‌ها به مشام نمی‌رسید، و گفتگوهای «غیررسمی» او درباره آینده راه‌آهن شرقی و تجدید مناسبات دیپلماتیک میان دو کشور پیشرفتی نکرد. ۲۵ سرانجام در آوریل ۱۹۲۲ انتشار پیمان شوروی و مغولستان در ۵ نوامبر ۱۹۲۱ مانند بمبی بر سر نمایندگی پیکس فرود آمد. آتش خشم چینی‌ها از این پیمان، که حق حاکمیت چین را بر مغولستان خارجی انکار می‌کرد و آن سرزمین را دوباره به منطقه نفوذ انحصاری روسیه مبدل می‌ساخت، به سبب روش فریبکارانه فرستاده شوروی در چهار ماه گذشته بیشتر شعله‌ور شد. روز ۱ مه ۱۹۲۲ یادداشت خشمالودی دریافت کرد که در آن دولت چین مدعی شده بود که «مغولستان جزو خاک چین است» و «دولت شوروی در عقد پیمان مخفیانه با مغولستان نه تنها اظهارات پیشین خود را نقض کرده بلکه اصل عدالت را نیز زیر پا گذاشته است» و اقدام شوروی «نظیر همان سیاستی است که دولت‌های پیشین امپراتوری روسیه

۴۳. «ایزوستیا»، ۶ نوامبر ۱۹۲۱.

44. *Millard's Review* (Shanghai), 24 December 1921, p. 824.

۴۵. از گزارش‌های مطبوعات مطالبی در این کتاب نقل شده است:

R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 165-6.

در قبال چین در پیش می‌گرفتند» ۲۶. به پیکس اطلاع داده شد که حضورش در پکن بیش از این مطلوب نیست؛ و پیکس دست از پا درازتر به مسکو بازگشت.

اگر در این ایام دعوی دولت پکن بر نمایندگی سراسر چین از بیخ سست نمی‌شد، ضربه‌ای که بدین ترتیب بر امیدهای شوروی وارد شد شدیدتر می‌بود. اما در سال ۱۹۲۲ سلسله رویدادهایی پیش آمد که توجه رهبران شوروی را بیش از پیش به سوی ناسیونالیست‌های جنوب چین جلب کرد، و ظاهراً مفایر نظر تحقیرآمیزی بود که زینوویف در کنگره رنجبران شرق دور نسبت به کومین‌تانگ اظهار کرده بود. در چهار ماه اول ۱۹۲۲ نخستین اعتصاب‌های وسیع و موفق تاریخ چین روی داد - یعنی اعتصاب ملوانان و کارگران هنگ‌کنگ، که بازرگانی بندر را فلج کرد و زیان سنگینی به بازرگانان و تمام آن مستعمره وارد آورد. کومین‌تانگ، از مرکز فرماندهی خود در کانتون، در گرداندن این اعتصاب دخالت داشت و اعتبار تازه‌ای از آن به دست آورد؛ برای نخستین بار ناسیونالیست‌ها گرایش و توانایی رهبری یک جنبش نوزاد کارگری را نشان دادند. این پیشامدها از چشم حزب کمونیست چین پوشیده نماند؛ و مسکو رفته‌رفته هواداری ایدئولوژیک خود را از آمال کومین‌تانگ آشکار ساخت. فرصت درآوردن ناسیونالیسم انقلابی به صف مبارزه برضد امپریالیسم انگلیس، که تا آن روز فقط در شرق میانه از آن استفاده شده بود، اکنون در شرق دور نیز دست داد. اما در مه ۱۹۲۲، هنگامی که فرمانده سپاه ناسیونالیست کوانتونگ برضد سونیات‌سن سر به شورش برداشت (و گفته شد که بریتانیا او را اجیر کرده است تا اعتصاب هنگ‌کنگ را بشکند) و رهبر ناسیونالیست‌ها را از کانتون بیرون راند، آشفتگی تازه‌ای در اوضاع پدید آمد. سونیات‌سن به شانگهای پناه برد.

در این لحظه بود که در جنین حزب کمونیست چین رفته‌رفته آثار حیات پدیدار شد. احکام دومین کنگره کمینترن درباره مسئله ملی اکنون کاملاً هضم شده بود، و قطعنامه دسامبر ۱۹۲۱ کمیته اجرایی کمینترن درباره جنبه متحد کاربرد آشکاری در چین پیدا کرد. نخستین پیشنهاد برای «توافق تاکتیکی» میان کمونیست‌های چین و کومین‌تانگ گویا در کنگره اتحادیه‌های کارگری در مه ۱۹۲۲ در کانتون، و ظاهراً پیش از

اخراج سونیات‌سن از آن شهر، مطرح شده است. ۴۷ در ماه بعد حزب کمونیست چین «نخستین بیانیه درباره وضع جاری» را منتشر کرد و در آن برنامه‌ای برای اصلاحات رادیکال دموکراتیک پیش کشید، و نیز پیشنهاد کرد که کنفرانسی با مشارکت سایر احزاب و گروه‌های چپ برای اقدام مشترک تشکیل شود. ۴۸ در قطعنامه دومین کنگره حزب که در ژوئیه ۱۹۲۲ اجلاس کرد نیز همین خط دنبال شد:

حزب کمونیست چین حزب پرولتاریا است. هدف‌های آن عبارتند از سازمان‌دادن پرولتاریا و مبارزه در راه دیکتاتوری کارگران و دهقانان، امحای مالکیت خصوصی، و حصول تدریجی جامعه کمونیستی. در حال حاضر حزب کمونیست چین باید برای رعایت منافع کارگران و دهقانان فقیر کارگران را به پشتیبانی از انقلاب دموکراتیک رهبری کند و جبهه متحد دموکراتیکی از کارگران، دهقانان فقیر و خرده‌بورژوازی به وجود آورد. ۴۹

ظاهراً نماینده‌ای از کمینترن در کنگره حضور نداشت، و اگرچه بعدها گفته شد که در حزب کمونیست یک جبهه مخالف هر نوع سازش با بورژوا دموکراسی وجود داشته است، در اسناد کنگره هیچ اثری از دستورهای دقیقی از جانب مسکو به چشم نمی‌خورد. ۵۰ در واقع قطعنامه کنگره هیچ اشاره‌ای به روسیه شوروی نمی‌کند، و این نکته نشان می‌دهد که الهام مسکو در کار نبوده است، به ویژه که قطعنامه درخواست بدون قید و شرط «آزادی مغولستان، تبت، و سینکیانگ» را هم مطرح می‌کند. اما به نظر می‌رسد که حزب کمونیست به پیشنهاد دالین، نماینده بین‌الملل جوانان کمونیست، ترتیب اثر داده است. دالین پس از کنگره حزب در مصاحبه‌ای در شانگهای پیشنهاد کرد که جبهه متحدی با سونیات‌سن

47. *Novyi Vostok* ii (1922), 606. 48. *ibid.*, ii, 606-12.

49. C. Brandt, B. I. Schwartz and J. K. Fairbank, *A Documentary History of Chinese Communism* (1952), p. 64.

50. B. I. Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), pp. 38-9.

تشکیل شود. ۵۱. روشن است که برای حزب بسیار کوچک کمونیست، که منحصرأ مرکب از مشتق روشنفکر بود، اتحاد با کومین تانگ گیرایی خاصی داشت. این کار اعتبار آن‌ها را بالا می‌برد؛ وسیله تماس با کارگران را، که فعلاً از آن محروم بودند، در اختیارشان می‌گذاشت؛ و با سیاست جبهه متحد و پشتیبانی از انقلاب دموکراتیک نیز کاملاً مطابقت داشت. جای شگفتی نیست که این پیشنهاد برای سونیات‌سن به آن گیرایی نبود. ولی ظاهراً او گفت که اعضای حزب کمونیست چین اگر مایل باشند می‌توانند به کومین تانگ بپیوندند. بدین ترتیب حزب هویت خود را حفظ می‌کرد، ولی اعضای آن به عضویت انفرادی سازمان بزرگ‌تری درمی‌آمدند. بلافاصله پس از این رویدادها، و شاید هم به سبب آن‌ها، مارینگ در صحنه ظاهر شد. ۵۲. سیاستی که اکنون او ترویج می‌کرد در مقاله‌ای در شماره سپتامبر ۱۹۲۲ نشریه کمینترن تشریح شده بود. ۵۳ و واگرد سیاست آشتی با دولت پکن و پشتیبانی از ووپئی‌فو بود. ۵۴. اکنون که دولت پکن

51. H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 61:

تنها منبع اطلاع درباره این دیدار نامه سرگشاده‌ای است به قلم چن توهسیو، ۱۹۲۹، که در این کتاب نقل شده است:

Schwartz, *Chinese Communism and the Rise of Mao* (Harvard, 1951), p. 40.

۵۲. به نظر می‌رسد که از زمان این گفتگوها با ووپئی‌فو و سونیات‌سن در ۱۹۲۱ (نگاه کنید به صفحات قبل) تا آفتابی شدن مجدد مارینگ در اوت ۱۹۲۲، درباره محل زندگی مارینگ هیچ اطلاعی در دست نیست، مگر اشاره‌ای در کتاب آیزاک

(H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 64)

به سفر او به کانتون در ژانویه ۱۹۲۲؛ این که گفتگوی مهم پس از کنفرانس دوم حزب با سونیات‌سن در ژوئیه ۱۹۲۲ به دالین واگذار شده است نشان می‌دهد که مارینگ در آن ایام در دسترس نبوده است.

53. *Kommunistischeski International*. No. 22 (13 September 1922), cols. 5803-16.

بیشتر مطالب این نشریه چندین هفته پیش از انتشار نوشته می‌شدند؛ این مقاله هم احتمالاً پیش از دیدار دوم مارینگ با سونیات‌سن نوشته شده است، نه پس از آن. اما ترتیب زمان این رویدادها هنوز روشن نیست.

۵۴. این‌ها همان سیاست‌هایی است که آیزاک در کتاب خود (Isaacs. *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 65) (شاید به پیروی از مارینگ)

«خط ایرکوتسک» می‌نامد، یعنی خطی که دفتر کمینترن در جمهوری شرقی از آن ←

هم ناتوان بود و هم ناسازگار، و ووپئی‌فو هم بدون تردید به اردوی انگلیس و امریکا پیوسته بود، دیگر بازی کردن با شمال هیچ محلی از اعراب نداشت. اعتصاب هنگ‌کنگ نیروی جنبش کارگری را در جنوب آشکار ساخته بود. احکام دومین کنگره حزب به روشنی اعلام می‌کرد که:

اگر ما کمونیست‌ها بخواهیم با موفقیت در اتحادیه‌های جنوب چین کار کنیم... باید دوستانه‌ترین مناسبات را با ناسیونالیست‌های جنوب داشته باشیم.

خط عبارت بود از «پشتیبانی از عناصر ناسیونالیست-انقلابی جنوب» و «راندن تمام جنبش به طرف چپ». ضعف این کار را هرچه بیشتر ضروری می‌ساخت: روشنفکران جوان، «حتی آن‌هایی که خود را مارکسیست می‌نامند»، بیش از اندازه گرایش داشتند که از جنبش کارگران کنار بایستند. اکنون مارینگ در شانگهای مصاحبه دیگری با سونیات‌سن انجام داد، و به این نتیجه رسید که پیشنهاد سونیات‌سن برای پیوستن انفرادی کمونیست‌های چین به کومین‌تانگ باید پذیرفته شود. مارینگ در این عقیده خود بدون شك متأثر از تاریخ حزب سوسیال دموکرات اندونزی بود، که افرادش توانسته بودند با موفقیت در سازمان اسلامی «سارکت [شرکت] اسلام» فعالیت کنند. ۵۵ مارینگ در کنفرانس ویژه‌ای که در شهر هنگ‌چو تشکیل شد این پیشنهاد را به کمیته مرکزی حزب کمونیست چین ارائه کرد، و کمیته آن را کمابیش از روی بی‌میلی پذیرفت. ۵۶ گویا این تصمیم را لی‌تاچائو رسماً به سونیات‌سن اطلاع داد و سونیات‌سن نیز

پشتیبانی می‌کرد؛ پایدارترین طرفدار «خط ایر کوتسک» ظاهراً ویلنسکی بوده است (درباره او نگاه کنید به صفحات قبل، و مقاله وایتینگ در «فصلنامه جمهوری شرق دور»

(*The Far Eastern Quarterly* (N.Y.), x. No. 4 (August 1951), p. 363))

سخنرانی زینوویف در کنگره رنجبران شرق دور در ژانویه ۱۹۲۲ (نگاه کنید به صص ۳۰-۶۲۷ بالا) این خط را تأیید کرد.

۵۵. نگاه کنید به صص ۳۰۸ بالا.

۵۶. دو روایت متضاد از این دیدار از تاریخ اخیرتری برجا مانده‌اند، یعنی از زمانی که اتحاد با کومین‌تانگ به فاجعه انجامید و به کلی بی‌اعتبار شد. بنابراین

آن را تأیید کرد. ۵۷ در چهارمین کنگره کمینترن در ماه نوامبر نماینده چین اعلام کرد که حزب کمونیست چین تصمیم گرفته است با وارد شدن در کومین تانگ به طور انفرادی، جبهه متحدی با کومین تانگ تشکیل دهد؛ و با عباراتی که اگر به گوش سیاستمداران کانتون می‌رسید چندان باعث خرسندی آن‌ها نمی‌شد اضافه کرد که غرض از این روش آن است که «توده‌ها را به‌گرد خود فراهم آوریم و حزب کومین تانگ را منعشب کنیم». ۵۸. رادک یک بار دیگر اعضای حزب کمونیست چین را متهم کرد به این که «خود را در اتاقهای دربسته‌ای محبوس کرده‌اند و مارکسیسم را مانند آثار کنفوسیوس مطالعه می‌کنند»، و به آن‌ها اطلاع داد که «نه سوسیالیسم و نه جمهوری شوروی اکنون در دستور کار نیستند»: وظیفه حزب این است که «روابط خود را با عناصر انقلابی بورژوازی تنظیم کند تا مبارزه با امپریالیسم اروپایی و آسیایی را سازمان داده باشد». ۵۹. این

→

گفته چن قوه‌سیو، که صدر کمیته مرکزی بود، همه اعضای کمیته به شدت با این پیشنهاد مخالفت کردند، و مارینگ به استناد انضباط حزبی و اقتدار کمینترن آن‌را به‌زور به‌کرسی‌نشاند *Schwartz, Chinese Communism and the Rise of* (Mao (Harvard, 1951), p. 41)؛ مارینگ می‌گوید که هیچ «دستور خاصی از هیچ «سند»ی نداشته است، و این پیشنهاد با رأی اکثریت کمیته مرکزی پذیرفته شد (H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), pp. 61-2) که‌ابیش مسلم است که مارینگ دائر بر این که حامل دستور خاصی نبوده درست است: در آن زمان خلاف عادت کمینترن بود که فرستادگان خود را به اجرای دستورهای خشکی ملزم سازد. از طرف دیگر، نظریات مارینگ تند بود و این را همه می‌دانستند؛ و فقط حدس می‌توان زد که او برای قبولاندن آن‌ها چه مقدار استدلال و فشار به‌کار برده است. چن قوه‌سیو می‌گوید که مارینگ در توجیه موضع خود در کنفرانس چنین استدلال می‌کرد که کومین تانگ حزبی است که چند طبقه را دربر می‌گیرد. بعید است که این استدلال، که بعدها رایج شد، در ۱۹۲۲ از ناحیه مارینگ سرچشمه گرفته باشد. بوخارین در آوریل ۱۹۲۳ کومین تانگ را حزب خرده‌بورژوازی نامید و آن را نماینده دهقانان فقیر و خرده بورژوازی شهر شناخت

(*Dvenadtsatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 244).

57. T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 156.

58. *Protokoll des Vierten Kongresses der Kommunistischen Internationale* (Hamburg, 1923), p. 615.

59. *ibid.*, p. 141.

همان دستوری بود که در آن زمان به حزب کمونیست ترکیه و، با تفاوت‌های لازم، به حزب کمونیست آلمان هم داده می‌شد. کنگره جبهه متحد و «مبارزه در راه رهایی ملی» را مورد تأیید قرار داد. ۶۰ نه رادک و نه قطعنامه به ترتیب خاص ورود انفرادی کمونیست‌ها به کومین‌تانگ که در چین مبنای جبهه متحد را تشکیل می‌داد، هیچ اشاره‌ای نکردند. بعید است که از قلم افتادن این نکته تصادفی بوده باشد، و به نظر می‌رسد که در مرکز کمینترن بر سر صحت تاکتیکی یا ایدئولوژیکی این روش اختلاف نظر وجود داشته است.^{۶۰}

تقویت و تحکیم نفوذ شوروی را در شرق دور در تابستان و پاییز ۱۹۲۲ می‌توان به چند علت نسبت داد: پاره‌ای از این نفوذ بازتاب وضع محکم‌تری بود که دولت شوروی توانسته بود پس از کنفرانس جنوا و پیمان راپولو به‌طور کلی داشته باشد؛ پاره‌ای هم از انحطاط و تلاشی اقتدار مرکزی چین ناشی می‌شد، که تمام نگرانی دولت شوروی را در خصوص سیاست مغولستان خارجی رفع کرد و کشمکش را در منچوریه تا حد زیادی تخفیف داد. اما افزایش نفوذ شوروی بیش از هر چیز نتیجه ناخواستۀ کنفرانس واشنگتن در زمستان گذشته بود. از غالب جهات، روسیه شوروی را باید بهره‌ور اصلی کنفرانس در شرق دور دانست. فشار کنفرانس ژاپن را وادار کرد که تنه نیروهای خود را از سیبری بیرون ببرد و پایگاه‌های دورافتاده خود را در شانتونگ ترک کند؛ اتحاد انگلیس و ژاپن هم در این کنفرانس به پایان رسید. همه این حرکات قدرت و اعتبار ایالات متحده افزایش یافت، اگرچه این دولت از به‌کار بردن قدرت خود در سرزمین اصلی آسیا سخت پرهیز داشت. سیاست آسیا اساساً منفی باقی ماند. چین می‌بایست از محدود شدن قدرت ژاپن در کنفرانس واشنگتن بیش از پیش سود ببرد، اما به دلیل کشمکش‌های داخلی

60. *Kommunisticheskiĭ Internatsional v Dokumentakh* (1933), pp. 322-4.

۶۱. در دوازدهمین کنگره حزب، آوریل ۱۹۲۳، بوخارین هنوز ناچار از دفاع از کل سیاست همکاری با کومین‌تانگ برضد «رفقا»یی بود که سونیات‌سن را «یک» «توچون» دیگر، یعنی یک فرماندار نظامی مانند سایر ژنرال‌ها می‌دانستند (*Dvenadtsati S'ezd Rossiĭskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 244).

روزافزون، که کار کشور را به درماندگی و هرج و مرج کشانده بود، از این فرصت طرفی نبست. این بود که جمهوری شوروی، که در تابستان و پاییز ۱۹۲۲ اقتدار خود را تا مغولستان خارجی گسترش داده بود، اندکی بیش از يك سال بعد با تخلیه نیروهای ژاپن از ولادیوستوک توانست تا ساحل اقیانوس آرام پیش رود، جمهوری شرق دور را در «ج ش ف س ر» (و کمی بعد در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) ادغام کند، و مقام پیشین امپراتوری تزاری را به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ شرق دور از نو به دست آورد.

پس از پیشرفت این روند، در اواخر تابستان ۱۹۲۲، یعنی در حدود همان ایامی که مارینگک در شانگهای معامله خود را با سونیاتسن انجام داد، دولت شوروی نخستین اقدام دیپلماتیک مهم و همه‌جانبه خود را در شرق دور، که مأموریت یوفه نام دارد، آغاز کرد؛ و پیشامدهای بعدی نشان داد که یوفه در این مأموریت خود نه تصوراتی در نظر داشت که از پیش معین شده باشند و نه دستور اکیدی به او داده شده بود. فرستاده شوروی سه راه در پیش پای خود داشت، و این راه‌ها را می‌توانست چنان دنبال کند که با یکدیگر تنافری نداشته باشند، بلکه یکدیگر را تکمیل کنند. اولاً یوفه می‌توانست با دولت ضعیف و پریشان‌خاطر پکن با لحنی قوی‌تر از آنچه تا آن روز برای دیپلماسی شوروی مقدور بود مذاکره کند؛ انتصاب خود یوفه نشانه این تغییر بود، زیرا که او دیپلمات طراز اولی بود که اکنون جای یورین و پیکس را می‌گرفت. ثانیاً، یوفه می‌توانست ناسیونالیست‌های انقلابی را، که دامنه نفوذ و پیروانشان هنوز به شمال چین نرسیده بود، در مبارزه با دولت پکن و امپریالیست‌های خارجی ترغیب و تشویق کند؛ این همان خطی بود که از فعالیت‌های مارینگک در شانگهای و هنگچو برمی‌آید. ثالثاً، یوفه می‌توانست برای برقرار کردن مناسبات عادی با ژاپن کوشش کند؛ منجزترین هدف مأموریت او در شرق دور حضور یافتن در کنفرانسی بود که با شرکت نمایندگان ژاپن در چانگچون تشکیل می‌شد تا درباره اتمام تخلیه نیروهای ژاپنی و مسائل ناشی از آن مذاکره کنند. ۶۲

هنگامی که یوفه در ۱۲ اوت ۱۹۲۲ وارد پکن شد، دولت چین دچار وضعی بود که اکنون دیگر به صورت بحران مداوم درآمده بود. پس از

پایان کنفرانس واشنگتن وضع دولت چین از بد بتر شده بود. اقتدار و وپشی‌فو، که مقتدرترین فرمانروای محلی چین به‌شمار می‌رفت، در پکن محل تردید نبود؛ ولی هیچ سیاست‌سازنده‌ای نداشت، و این امر درماندگی دولت مرکزی را بیشتر آشکار می‌ساخت. کمی پیش از ورود یوفه، دولت تازه‌ای در پکن روی کار آمده بود که ولینگتون‌کو، یکی از نمایندگان چین در کنفرانس واشنگتن وزیر امور خارجه آن بود. از آن جا که فرمانروایی این دولت از چهاردیواری پکن تجاوز نمی‌کرد سیاست واقعی و قدرت مذاکره نیز در بساط آن دیده نمی‌شد. غرض این دولت، که همه گروه‌های سیاسی چین در آن اشتراك نظر داشتند، این بود که قدرت‌های کنفرانس واشنگتن را وادار کند که هرچه زودتر وعده‌های مالی و غیر مالی را که در کنفرانس به پختن داده بودند وفا کنند. در روش دولت چین در قبال قدرت روزافزون همسایه زمینی‌اش چندان نشانی از واقع‌بینی یا درك وضع ناپایدار خویش دیده نمی‌شد؛ بر مسند شکوه و شوکت خود نشسته بود، مخالفت ایدئولوژیک خود را با بلشویسم ادامه می‌داد، از سیاست بی‌باکانه شوروی در مغولستان خارجی رنج می‌کشید، و نگران نقشه‌هایی بود که دولت شوروی پس از تخلیه نیروهای ژاپن برای منچوریه در سر می‌پخت؛ اما تمایلی به مذاکره با فرستاده تازه دولت شوروی نشان نمی‌داد.

یوفه نخستین توفیق‌های خود را در میان استادان و دانشجویان دانشگاه پکن به دست آورد. به گفته یک شاهد چینی، «روشنفکران چینی با سر و صدای زیاد [از یوفه] استقبال کردند». ۶۳ رئیس دانشگاه پکن در ضیافتی که به افتخار فرستاده تازه شوروی داده شد نطقی ایراد کرد که يك قطعه آن بسیار مورد توجه قرار گرفت:

انقلاب چین انقلاب سیاسی بود. اکنون به سوی انقلاب اجتماعی گرایش پیدا می‌کند. روسیه برای چین سرمشق خوبی است، و چین لازم می‌داند که درس‌های انقلاب روسیه را بیاموزد، زیرا که آن [انقلاب] هم به صورت يك جنبش سیاسی آغاز شد ولی سپس ماهیت انقلاب اجتماعی پیدا

63. K. S. Weigh, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), p. 277; R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1917-1931* (N.Y., 1933), pp. 169-70.

کرد. خواهش می‌کنم خوشامد صمیمیانه شاگرد به آموزگاران
را بپذیرید. ۶۴

خود یوفه هیچ مطلبی که تا این اندازه گرایش سیاسی گوینده را افشا
کند بر زبان نیاورد. اما شهرت او به عنوان سفیری که در برلن ۱۹۱۸
توانست برضد حکومت انقلاب راه بیندازد، در پکن فراموش نشده بود؛
و دفتر مطبوعاتی تازه‌ای که او با شتاب تأسیس کرد البته بی‌کار نبود.
حتی توصیف او دربارهٔ وظیفه‌اش، یعنی «برقرار کردن مناسبات دوستانه
میان خلق‌های روسیه و چین»، در گوش مقامات دولتی ملین شومی داشت. ۶۵
ظاهراً سکوت دولت چین یوفه را سرانجام بر آن داشت که پیشقدم شود و
در يك مصاحبهٔ مطبوعاتی تأکید کند که شناسایی رسمی شرط لازم هرگونه
مذاکره‌ای با دولت شوروی است، و این دولت دیگر به «پیمان‌های اضطراری
به جای پیمان معمول و مقبول عموم دول قانع نیست». ۶۶ در ۲ سپتامبر
۱۹۲۲ یوفه يك یادداشت رسمی برای وزیر امور خارجهٔ چین، ولینگتون کو،
فرستاد و با اشاره به «سه گفتگوی خصوصی» در ده روز گذشته پیشنهاد
کرد که میان چین و شوروی کنفرانسی برای مذاکره دربارهٔ عقد قراردادی
بر پایهٔ اعلامیهٔ ۱۹۱۹ شوروی و یادداشت ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ قره‌خان
تشکیل شود. چین در پاسخ مورخ ۷ سپتامبر خود این پیشنهاد را
پذیرفت. ۶۷ در این مرحله گفتگو قطع شد، زیرا که یوفه برای شرکت در
کنفرانس با ژاپن، که در ۴ سپتامبر ۱۹۲۲ آغاز شده بود، به چانگچون
رفت. این کنفرانس به بن‌بست کامل رسید. ۶۸، و یوفه با تانی تمام به پکن
بازگشت.

یوفه در ۳ اکتبر ۱۹۲۲ به پایتخت چین رسید و به بازی دیپلماسی
دفع‌الوقت، که تا سه ماه دیگر از هر دو طرف ادامه داشت، مشغول شد.
سه مطلب مهمی که بحث در پیرامون آن‌ها دور می‌زد عبارت بودند از
استقرار مناسبات دیپلماتیک رسمی، وضع مغولستان خارجی، و مسألهٔ
راه‌آهن شرقی چین. نخستین حرکت متقابل ولینگتون کو در این بازی آن

64. K. S. Weigh, *Russo-Chinese Diplomacy* (Shanghai, 1928), p. 313.

65. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), p. 858.

66. *Millard's Review* (Shanghai), 9 September 1922, p. 67.

۶۷. هر دو یادداشت در «پراودا» ی ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۲ منتشر شد.

۶۸. نگاه کنید به جلد اول صص ۸-۴۳۷.

بود که تخلیه مغولستان خارجی را از نیروهای شوروی شرط پیشین آغاز مذاکرات قرار داد. یوفه در یادداشت مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۲۲ پاسخ داد که این مسأله قابل تفکیک از سایر مسائل نیست، و تخلیه فوری مغولستان خارجی نه به صلاح چین است و نه شوروی. ۶۹ در این ضمن خود یوفه، در یادداشتی که در ۲۱ سپتامبر از چانگچون فرستاده بود، حقوق شوروی را بر راه آهن شرقی به دولت چین یادآوری کرده بود. ۷۰ این یادداشت باعث مکاتبه تندی شد که، پس از تخلیه نهایی نیروهای ژاپن از ولادیوستوک در پایان اکتبر، لحن آن از جانب شوروی شدت گرفت. روز ۳ نوامبر ۱۹۲۲ یوفه اعلام کرد که راه آهن شرقی چین «با پول مردم روسیه ساخته شده است» و «تا روزی که روسیه به میل خود تصمیم به انتقال مالکیت آن به دیگری نگرفته باشد در مالکیت روسیه» باقی می ماند؛ و به تلاش کنفرانس واشنگتن برای مداخله در موضوعی که مربوط به روسیه و چین است اعتراض کرد؛ و آخر این که تقاضا کرد که مدیر کنسولی راه آهن شرقی، که از طرف بانک روسیه و آسیا تعیین شده بود، به جرم اختلاس مالی بازداشت شود. سه روز بعد یوفه اضافه کرد که اگر دولت شوروی روش معتاد خود را در نادیده گرفتن منافع روسیه ترک نکند، روسیه احتمالاً سرانجام ناگزیر خواهد شد که خود را از قید وعده‌هایی که به میل خود داده است آزاد بداند - وعده‌هایی که مشروط به تعهدی از جانب دولت چین بوده است و این دولت از اجرای آن آشکارا خودداری کرده، یعنی اجازه ندادن به هیچ سازمانی که در خاک چین برضد «ج‌ش‌ف‌سر» دشمنی ورزد. ۷۱ یوفه سپس در خطابه‌ای که به مناسبت پنجمین سالگرد انقلاب اکتبر نوشته بود و به دلیل بیماری او از جانب یکی از کارمندان او به جای او خوانده شد، با لحن تندی اشاره کرد که چون دولت شوروی در حال حاضر وسائل ساختمان یک راه آهن جدید را در اختیار ندارد، ناچار است که «میراث رژیم تزاری» را برای خود نگه دارد، و امیدوار است منافع او «از طرف چین درک و رعایت شود». ۷۲ چندی بعد نیز یوفه اصالت این مطلب را که دولت شوروی در اعلامیه ۱۹۱۹ متعهد شده است که «راه آهن شرقی

69. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), pp. 859-60.

70. *Pravda*, 24 September 1922.

۷۱. «ایزوستیا»، ۱۱ نوامبر ۱۹۲۲؛

China Year Book, 1924-5 (Shanghai, n.d.), pp. 860-1.

72. *The Living Age* (Boston), 12 January 1923, pp. 73-6.

چین را بدون گرفتن غرامت به مردم چین برگرداند» صراحتاً انکار کرد. ۷۲ در این ضمن دولت چین نیز به گلایه‌های خود دربارهٔ مغولستان خارجی بازگشت. با در میان بودن این دو مسأله حاد و حل نشده، و تکان نخوردن هیچ‌کدام از طرفین از مواضع خود، پیش از پایان سال مذاکرات به بن‌بست کامل رسید. یوفه در آخرین یادداشت خود، به تاریخ ۹ ژانویه ۱۹۲۳، از «دشمنی مسلم و آشتی‌ناپذیر» دولت چین با روسیه شوروی سخن گفت و اشاره کرد که وقت آن رسیده است که دولت چین میان روس‌های «سرخ» و «سفید» یک کدام را اختیار کند. ۷۳ منتظر ماندن برای دولت شوروی بیش از چین صرفه داشت.

یوفه به دلیل سرسختی پکن، یا به پیروی از نیت قبلی خود، به سمتی چرخید که سیاست شوروی در سراسر نیمهٔ دوم سال ۱۹۲۲ در آن جهت سیر می‌کرد؛ یعنی پس از آن که اعلام کرد که برای بهبود حال مزاجی‌اش خیال دارد به جنوب برود، در شانگهای درنگ کرد و با سونیات‌سن گفتگو کرد. این نخستین تماس رسمی میان ناسیونالیسم چین و فرستادهٔ دولت شوروی بود، و برای هر دو اهمیت داشت. سونیات‌سن از شکست و رانده شدن از کانتون ناراحت بود، و آن را پاره‌ای به عناصر ارتجاعی درون کومین‌تانگ نسبت می‌داد، و پاره‌ای نیز به دسیسه‌های امپریالیسم بریتانیا، که می‌خواست انتقام اعتصاب هنگ‌کنگ را از او بکشد. بنابراین هم برای چرخیدن به طرف چپ در درون حزب خود آمادگی داشت و هم برای اتحاد برضد امپریالیسم خارجی. در جانب دیگر، دیپلماسی شوروی نیز همیشه برای نزدیک شدن به سونیات‌سن، که احتمال می‌رفت در چین به قدرت برسد، آمادگی داشت و این نکته بارها از زبان نارکومیندل شنیده شده بود. یک چنین سیاستی اکنون به سبب ورشکستگی و انحطاط آشکار حکومت پکن بیشتر جاذبه داشت؛ به نظر می‌رسد که یوفه با برآورد زیرکانه، یا بختیاری در حدس و گمان، به این نتیجه رسید که سونیات‌سن، به‌رغم شکست موقتش، نیرویی است که باید به حساب بیاید. در گفتگوی مارینگک و سونیات‌سن در تابستان

73. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), pp. 860-64; R. T. Pollard, *China's Foreign Relations, 1918-1931* (N.Y., 1933), pp. 170-5;

در کتاب اخیر شرح کلی این مذاکرات بر پایهٔ مطبوعات آن روز دیده می‌شود.
74. *Weekly Review* (Shanghai), 27 January 1923, pp. 340-1.

گذشته اتحاد میان حزب کمونیست نوزاد و کومین‌تانگ تسجیل شده بود. کاری که یوفه می‌بایست انجام دهد این بود که آن توافق را به تراز دیپلماتیک انتقال دهد و مزایای اتحاد با دولت قدرتمند شوروی - نه حزب ناچیز کمونیست - را در مقابل دشمن امپریالیست مشترک به سونیات‌سن عرضه کند. این به معنای نفسی یا تعطیل موقت هدف‌های کمونیست‌ها در چین بود. یوفه برای دادن این قربانی آماده بود. گفتگو برای پایه به نتیجه رسید؛ و هنگامی که آن دو مرد در ۲۶ ژانویه ۱۹۲۳ از هم جدا شدند بیانیۀ مشترک آن‌ها در مطبوعات منتشر شد. بند مهم آن بیانیه به قرار زیر بود:

دکتر سونیات‌سن عقیده دارد که نظام کمونیستی یا حکومت شوروی عملاً در چین قابل اجرا نیست؛ زیرا که شرایط لازم برای استقرار کمونیسم یا شیوه شوروی در این‌جا وجود ندارند. آقای یوفه با این نظر کاملاً موافق است، و علاوه بر این عقیده دارد که مسأله عمده و مبرم چین رسیدن به وحدت ملی و به دست آوردن استقلال ملی کامل است؛ و در مورد این امر به دکتر سونیات‌سن اطمینان خاطر داده است که چین از گرم‌ترین همدردی مردم روسیه برخوردار است و می‌تواند از پشتیبانی روسیه خاطرجمع باشد.

دنبالۀ بیانیه مربوط است به تأیید اصولی که در یادداشت مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۲۰ قره‌خان تعیین شده بود؛ هر دو طرف توافق می‌کنند که مسأله راه‌آهن شرقی چین فقط در یک کنفرانس میان روسیه و چین قابل فیصله‌یافتن است؛ از یک طرف یوفه «به‌طور قاطع اعلام» می‌کند که دولت شوروی خیال ندارد مغولستان خارجی را به «جدا شدن از چین» وادار کند، و از طرف دیگر سونیات‌سن می‌گوید که به نظر او «تخلیۀ فوری نیروهای روسیه از مغولستان خارجی نه واجب است و نه به نفع واقعی چین است». ۷۵

75. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), p. 863;

در روایتی که در «ایزوستیا» ی ۱ فوریه ۱۹۲۳ منتشر شده این نکته جالب است که گفته سونیات‌سن دائر بر این که چین هنوز برای کمونیسم یا نظام شوروی

اصولی که بدین ترتیب معین شد، باید در عمل به کار بسته می‌شد؛ و یوفه هنگامی که چند روز بعد از شانگهای به سوی ژاپن حرکت کرد، یکی از کارکنان دفتر سونیات‌سن را به نام لیائو چونگ‌کای به همراه خود برد تا مذاکرات را با او ادامه دهد. این داستان ناگهان اهمیت تازه و فراوانی پیدا کرد. در ظرف دو هفته بعد از گفتگوهای یوفه با سونیات‌سن چرخ سیاست در کانتون گردش دیگری کرد و رهبر ناسیونالیست به مسند قدرت بازگشت؛ معاملهای که با مردی تبعیدی و دارای منزلت نامعلوم در شانگهای صورت گرفته بود به صورت قراردادی با رئیس دولت مقتدر حاکم بر بخش بزرگی از چین جنوبی درآمد. آنچه در ژاپن میان یوفه و لیائو چونگ‌کای گذشت در جایی ثبت نشده است، ولی یک مورخ چینی آن را در یک گفتگوی تمثیلی میان دو مذاکره‌کننده چینی و روس چنین خلاصه می‌کند:

لیائو از او پرسید که آیا کمونیست را می‌توان تا ده سال دیگر در روسیه تحقق بخشید. یوفه گفت «نه». «تا بیست سال دیگر؟» پاسخ «نه» بود. «تا صد سال دیگر؟» یوفه گفت «شاید». لیائو گفت «خوب... فایده به خواب دیدن این یوتوپیا چیست، که ممکن است تحقق پیدا کند یا نکند، آن هم وقتی که همه ما مرده‌ایم بگذارید امروز انقلابی باشیم و برای انجام دادن انقلاب ملی بر پایه سه «اصل مردم» کار کنیم. این‌ها را می‌توانیم در زمان حیات خودمان تحقق بخشیم. ۷۶»

همین استدلال مبتنی بر تأخیر در گسترش انقلاب و نتیجتاً تأخیر در تحقق



آماده نیست و موافقت یوفه با این گفته حذف شده است - که دلیل دیگری است بر اختلاف نظر در مسکو. اصالت این قطعه مورد تردید نیست و در کتاب فیشر (L. Fischer *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 540.) نیز به صورت ترجمه‌مجددی از روی «بولتن دو هفته‌گی نمایندگان سیاسی شوروی در پکن»، ۱-۱۵ فوریه ۱۹۲۳، نقل شده است؛ این بولتن اکنون در آرشیو کمیساریای امور خارجه نگه‌داری می‌شود.

76. T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 158.

کامل سوسیالیسم، که توجیه‌کننده اجرای نپ بود، در شرق دور نیز مانند سایر جاها با منطوق مقاومت‌ناپذیری به سازش و اتحاد با ناسیونالیسم انقلابی انجامید. هنگامی که لیائو چونگ‌کای در مارس ۱۹۲۳ به کانتون رفت و باز به سونیات‌سن پیوست. راه‌همکاری هموار و باز به نظر می‌آمد. معامله‌ای که میان کمونیسم روسی و کومین‌تانگ صورت گرفت برای هر دو طرف ثمربخش و در عین‌حال مرگبار بود.

حرکت یوفه به ژاپن در اوایل فوریه ۱۹۲۳ به دلیل «دعوت خصوصی» بارون گوتو ۷۷، شهردار توکیو و رئیس «انجمن روسیه و ژاپن» صورت گرفت. یوفه شش ماه در آن کشور به سربرد. فعالیت‌های او در آنجا، برخلاف چین، در فضای دیپلماتیک نیمه‌تاریک صورت می‌گرفت، و درباره این حکایت بی‌نتیجه در روابط خارجی شوروی هرگز اطلاع رسمی منتشر نشد. حزب کمونیست بسیار کوچک ولی پرشور ژاپن، که در تابستان گذشته تأسیس شده بود، ظاهراً در سراسر زمستان تلاش می‌کرد که تماس‌هایی با توده‌های مردم برقرار کند. بنابر گزارش بوخارین به دوازدهمین کنگره حزب کمونیست روسیه، کنگره‌ای از کشاورزان اجاره‌نشین ژاپنی در آغاز ۱۹۲۳ قطعنامه‌ای به نفع همکاری میان دهقانان و کارگران شهری برای درمان دردهایشان گذرانده بود، و در همان ایام یک کنگره کارگری نیز به اقدام سیاسی رأی داده بود، و کمونیست‌ها در گذراندن هر دو قطعنامه دخالت داشتند. در این دعاوی مربوط به نقش

۷۷. در مرحله دیرتری از سفر یوفه، گوتو در مصاحبه با مطبوعات گفت که پیش از دعوت از یوفه از نخست‌وزیر پرسیده و اطلاع یافته است که ماتسودیرا، رئیس اداره امور اروپا و آمریکا در وزارت امور خارجه، اجازه خواهد داشت به‌طور غیررسمی با یوفه دیدار کند، «اگر شرایط ایجاب کند»، (*Japan Chronicle (Kobe)*, 10 May 1923, p. 654). بنابر آنچه «یادگار تاناکا» (۱۹۲۷) نامیده شده خواه اصیل باشد و خواه جعلی، نوشته کسی است که از جریان‌ات پشت پرده خبر داشته است، سیاست ژاپن در این ایام آن بود که «برای جلوگیری از افزایش نفوذ چین دوستی روسیه جلب شود»؛ به این منظور بود که «بارون گوتو عضو کابینه کاتو یوفه را به کشور ما دعوت کرد و از استقرار مناسبات با روسیه طرفداری نمود» (*Japan and the Next World War (Shanghai, 1931)*, p. 15).

حزب کمونیست ژاپن آثاری از گزافه‌گویی به چشم می‌خورد. ۷۸ مسلم‌تر این است که کمونیسم در میان طبقات حاکم ژاپن نفرت و ترس شدیدی برمی‌انگیزد، و مخالفت با شناسایی دولت شوروی یا هرگونه گفتگویی با فرستاده آن دولت نیز در محافل بانفوذ به همان شدت جریان داشت. پس از اعلام دعوت از یوفه مطبوعات مقالات مخالفت‌آمیزی منتشر کردند؛ و در ایستگاه راه‌آهن توکیو، هنگام ورود یوفه تظاهراتی صورت گرفت و اوراق تحریک‌آمیزی پخش شد و چند نفر سوسیالیست بازداشت شدند، و گمان می‌رفت که این حرکات را پلیس برای بی‌حرمت کردن مهمان تازه وارد ترتیب داده باشد. ۷۹ کمی بعد در همان ماه یکی از افراد «دسته ضد یوفه» به گوتو حمله کرد، و در ماه آوریل شش نفر به اتهام توطئه برای قتل یوفه دستگیر شدند. ۸۰

واکنش‌های شخص یوفه هرچه بود، این حوادث در گفتگوهای آرام و جستجوگرانه او با سیاستمداران ژاپنی هیچ تأثیری نداشت. این گفتگوها سه مرحله را طی کرد: در سه ماه اول ظاهراً بحث‌های غیررسمی و بدون تعهد با گوتو جریان داشته است. بیماری یوفه بیماری دیپلماتیک محض نبود؛ در آغاز آوریل ۱۹۲۳ گفته شد که او از روز ورود بستری بوده است. ۸۱، و بنابراین هنگامی که در ۱۹۲۳ در توکیو به یک خبرنگار کنجکاو چینی گفت که «مذاکره‌ای با دولت ژاپن نمی‌کند و فقط برای معالجه آمده است» ۸۲، چه بسا کمتر از آنچه غالب اشخاص گمان می‌کنند از جاده

78. *Dvenadtsatyi S'ezd Rossiiskoi Kommunisticheskoi Partii (Bol'shevikov)* (1923), p. 246.

کاتایاما و آراهاتا، دبیر حزب کمونیست ژاپن که تازه مخفیانه وارد شده بود، هر دو در کنگره سخن گفتند، ولی سخنان خود را به عبارات متداول محدود ساختند و ادعای خاصی را پیش نکشیدند (ibid., pp. 80, 609) : (آراهاتا با نام مستعار سخن می‌گفت).

۷۹. این گمان در شرح پیشامد در این مأخذ آشکار است:

Japan Chronicle (Kobe), 8 February 1923, p. 166.

80. *Japan Chronicle* (Kobe), 1 March 1923, p. 304; 5 April, p. 487.

پدیده‌ای که بعدها در اروپا به نام فاشیسم معروف شد، ابتدا در ژاپن سرکشید؛ ریشه آن تا ۱۹۱۸ دنبال شده است

On Fascism in Japan, in Novyi Vostok, iv (n.d. [1923]), 416-21.

81. *Japan Chronicle* (Kobe), 5 April 1923, p. 487.

82. *China Year Book, 1924-5* (Shanghai, n.d.), p. 865.

حقیقت دور شده است. مرحله دوم در ۲۴ آوریل ۱۹۲۳ آغاز شد، یعنی روزی که گوتو به یوفه اطلاع داد که دولت ژاپن برای شرکت در کنفرانس دیگری با روسیه آماده است، مشروط بر آن که مسائل ساخالین و جبران کشتار نیکولایفسک ابتدا حل و فصل شوند. سپس پذیرفتن تعهدات دولت‌های پیشین روسیه نیز از طرف ژاپن خواسته شد. ۸۲ گفتگو میان یوفه و گوتو بر این پایه تا چندی ادامه یافت. روز ۳ مه ۱۹۲۳ اعلام شد که حال مزاجی یوفه بهبود یافته است، و به او اجازه داده شده که در مخابرات خود با مسکو از رمز استفاده کند. ۸۴ یک هفته بعد پاسخ داد که دولت شوروی حاضر به شناسایی دیون و تعهدات دولت‌های پیشین روسیه نیست، ولی حاضر است ساخالین شمالی را به بهای گزافی به ژاپن بفروشد و از بابت واقعه نیکولایفسک اظهار تأسف کند، منتها به شرط آن که ژاپن هم از موارد مشابه شدت عمل نیروهای ژاپنی اظهار تأسف کند. در خصوص مسأله کهنه حقوق ماهیگیران ژاپنی در آب‌های روسیه نیز دولت شوروی امتیازاتی داد. ۸۵

در این مرحله این مسأله پیش آمد که آیا گفتگوهای خصوصی میان یوفه و گوتو را بر پایه رسمی قرار دهند یا نه، و ظاهراً تصمیم در این باره با رویدادهایی که در حزب کمونیست ژاپن پیش آمد مربوط شد. در فوریه ۱۹۲۳ این حزب دومین کنگره خود را تشکیل داد، و در مه ۱۹۲۳ کنفرانس ویژه‌ای برای نوشتن برنامه حزبی برپا شد. این برنامه عبارت بود از تقاضای امحای سلطنت، ارتش، و پلیس مخفی، مصادره املاک زمین‌داران بزرگ، سازمان‌های مذهبی، و امپراتور، و توزیع زمین‌های مصادره شده میان دهقانان؛ بیرون کشیدن نیروهای ژاپن از چین،

83. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 553;

فیشر گویا به واسطه خود یوفه به سوابق این مذاکرات دسترسی داشته است.

84. *Japan Chronicle* (Kobe), 3 May 1923, pp. 610-11.

85. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 553; *Japan Chronicle* (Kobe), 17 May 1923, p. 694.

روز ۲ مارس ۱۹۲۳ با صدور یک فرمان همه «پیمان‌ها، امتیازها، قراردادها و سایر معاهدات» مربوط به حقوق ماهیگیری در شرق دور پیش از ادغام جمهوری شرق دور در ج. ش. ف. س. ر. ملغی شد و مقررات تازه‌ای وضع شد که به موجب آن‌ها حقوق ج. ش. ف. س. ر. از طرف شهروندان ج. ش. ف. س. ر. یا خارجیانی قابل استیجار بود (*Sobranie Uzakonenii*, 1923, No. 36, art. 378).

ساخالین، کره، و فرمز؛ و شناسایی دیپلماتیک روسیه شوروی. ۸۶ مشکل بتوان باور کرد که یوفه، با آن سابقه مأمور دیپلماتیک انقلاب در آلمان و توفیق اخیرش در میان روشنفکران چین، در جریان این تحولات نبوده است. به هر تقدیر، در مدت اقامت او در توکیو هر دو طرف صورت ظاهر را حفظ کردند. یوفه علاقه آشکاری به سرنوشت حزب کمونیست ژاپن نشان نمی‌داد، و در محافل دولتی ژاپن نیز کسی او را به چنین چیزی متهم نکرد. از طرف دیگر، گمان می‌توان برد که مقامات پلیس ژاپن، در اقدامی که در این زمان صورت دادند، تنها ملهم از این تمایل نبودند که کمونیسم ژاپنی را در نطفه خفه کنند، بلکه می‌خواستند به‌طور غیرمستقیم یوفه را بی‌حرمت کنند و مخالفت مردم را با استقرار روابط با روسیه شوروی برانگیزند. در اواسط ماه مه، پلیس توقیف ۱۰ نسخه از کتاب «القبای کمونیسم» نوشته بوخارین و پریوبراژنسکی را، که با يك کشتی انگلیسی وارد شده بود، اعلام کرد. ۸۷ روز ۵ ژوئن ۱۹۲۳ دستگیری وسیع کمونیست‌ها و هواداران‌شان روی داد؛ و در روز بعد گفته شد که يك توطئه کمونیستی برای قتل تمام اعضای کابینه و برقرار کردن دولت کمونیستی کشف شده است. ۸۸ به احتمال قوی این توطئه اختراع مقامات دولتی بود.

در اواسط ژوئن اعلام شد که کاواکامی، یکی از کارکنان وزارت امور خارجه، که نخستین وزیرمختار ژاپن در لهستان بود، مأمور مذاکره با یوفه شده است؛ یوفه نیز اکنون برای این منظور از مسکو اعتبارنامه رسمی دریافت کرده بود. ۸۹ در این لحظه یوفه دچار سکت قلبی دیگری شد، که مذاکرات را باز به تمویق انداخت. اما در روز ۲۸ ژوئن ۱۹۲۳ مذاکرات آغاز شد و تا اندکی بیش از يك ماه ادامه یافت؛ مجموعاً دوازده جلسه مذاکرات آغاز شد و تا اندکی بیش از يك ماه ادامه یافت؛ مجموعاً دوازده جلسه مذاکره صورت گرفت. موضوع اصلی سرنوشت ساخالین

86. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 128-34, 144;

مطلب منابع ژاپنی به توسط آقایان لنگر و سورینگن در اختیار نویسنده گذاشته شده است.

87. *Japan Chronicle* (Kobe), 24 May 1923, p. 726.

۸۸. مطلب از منابع ژاپنی به توسط آقایان لنگر و سورینگن در اختیار نویسنده گذاشته شده است.

89. *Japan Chronicle* (Kobe), 21 June 1923, pp. 882-3.

شمالی بود. یوفه خواهان تخلیه بلاشرط آن بود؛ دولت ژاپن پیشنهاد کرد که آن را به مبلغ ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ ین نقد خریداری کند. در میان این دو نهایت چند پیشنهاد دیگر هم بررسی شد، که امیدبخش‌تر از همه آن بود که منطقه را به یک یا چند شرکت ژاپنی برای استخراج نقره و زغال و بریدن چوب اجاره دهند. تقاضای ژاپنی‌ها برای غرامت کشتار ۱۹۲۰ نیکولایفسک هم گهگاهی مطرح می‌شد. ولی روشن بود که این مسأله نوعی هواسنج است که برای اندازه‌گیری فشار مطالب مربوط به ساخالین از آن استفاده می‌شود. به نظر می‌رسید که سرانجام مذاکرات قطع شده است، منتها نه برای یک مسأله خاص، بلکه به سبب ایستادگی محافل نیرومند دولت ژاپن در برابر تجدید مناسبات با روسیه شوروی. روز ۲۴ ژوئیه کاواکامی به یوفه اطلاع داد که کابینه صورتی را که دولت شوروی برای اظهار تأسف از رویداد نیکولایفسک پیشنهاد می‌کند رد کرده است. روز ۳۱ ژوئیه یوفه اعلام کرد که دستور دارد از ادامه مذاکرات غیررسمی خودداری کند، و فقط در صورتی مجاز به ادامه مذاکرات رسمی است که دولت ژاپن قبلاً ساخالین شمالی را تخلیه کرده باشد. ۹۰ روز ۱۰ اوت یوفه از ژاپن روانه مسکو شد، ۹۱، و دیگر به چین هم نرفت. در تابستان ۱۹۲۳ اغتشاش و آشفتگی به حدی رسید که از سال‌ها به این طرف سابقه نداشت، و حکومت بی‌اعتبارشده پکن در آستانه از دست دادن باقی‌مانده قدرت خود به نظر می‌رسید.

هنگامی که یوفه پس از ده ماه از شرق دور می‌رفت، کارهای فراوانی برای روشن کردن سیاست شوروی در آن منطقه و تحکیم مبنای آن انجام گرفته بود. اگر ژاپن همچنان ساخالین شمالی را در اشغال داشت، و هنوز از شناسایی رسمی شوروی سر باز می‌زد، اصل مذاکره مستقیم با احتیاط تثبیت شده بود. در ژاپن نیز، مانند ترکیه، تعقیب کمونیست‌های محلی مانع روابط دوستانه روسیه شوروی با دولت نمی‌شد. در سپتامبر ۱۹۲۳، شش هفته‌ای پس از عزیمت یوفه، زمین‌لرزه شدید توکیو و یوکوهاما پیش آمد و سپس محیط وحشتی ایجاد شد که به دستگیری وسیع

90. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 553-5;

جریان این مذاکرات را می‌توان در این مأخذ نیز دنبال کرد:
Japan Chronicle (Kobe), 12 July 1923, p. 62; 19 July, p. 96; 26 July, p. 132; 2 August, p. 154; 9 August, pp. 189, 200.

91. *ibid.*, 16 August 1923, p. 237.

کمونست‌های شناخته‌شده انجامید. اکثریت کمیته مرکزی، که بعدها «عناصر خرده‌بورژوا» و «فرصت‌طلبان نمونه» نامیده شدند، با شتاب حزب را منحل کردند. ۹۲ اما فاجعه ژاپن برای دولت شوروی فایده محض بود. به تعبیر یکی از گزارش‌های کمیته اجرائی کمینترن در چند ماه بعد، «ژاپن از صف قدرت‌های بزرگ درآمد، و فشار او بر ناحیه شرق دور جمهوری ما بسیار کم شد». ۹۲ در چین وضع پیچیده‌تر بود. اما در اینجا هم پیشرفت‌هایی صورت گرفته بود. در حدود زمان بازگشت یوفه به مسکو، انتصاب یک نماینده تازه دولت شوروی در چین اعلام شد؛ این نماینده شخص قره‌خان بود، که از چندی پیش مسؤولیت امور شرق را در نارکومیندل برعهده داشت. قره‌خان در پایان اوت ۱۹۲۳ از مسکو حرکت کرد، و با مأموریت او مرحله تازه‌ای در مناسبات شوروی با دولت چین آغاز شد. اما دولت شوروی قصد نداشت که خود را به قدرت مرکزی پکن، که رو به زوال بود، پایبند سازد. روابط شوروی با سونیات‌سن، که اکنون پایگاه مطمئنی در کانتون داشت، دوستانه و دامن‌دار بود، و به نظر می‌رسید که برای نخستین بار پایه محکمی برای سیاست شوروی در چین فراهم شده است. در همان ماه اوت ۱۹۲۳، چیانگ کایشک، یکی از دستیاران لایق و جاه‌طلب سونیات‌سن، که در کومین‌تانگ به طرفداری از شوروی معروف بود، ۹۴ برای به دست آوردن اسلحه و مطالعه مسائل سازمان نظامی به مأموریت مسکو رفت. ۹۵ در سپتامبر ۱۹۲۳ میخائیل

92. *Tikhii Okean*, No. 1, 1934, pp. 133-4, 146;

حزب تا ۱۹۲۷ احیا نشد، و پس از آن حزب کوتاه‌عمر ۲۴-۱۹۲۲ را عموماً «حزب» «اول» می‌نامیدند.

93. *From the Fourth to the Fifth World Congress* (1924), p. 12;

از طرف دیگر این نظر را که «زمین‌لرزه تأثیر جدی در قدرت اقتصادی و نظامی ژاپن نخواهد داشت» به کاتایاما منسوب است
(*Novyi Vostok*, iv (n.d. [1923]), iii-xv.).

۹۴. بنا بر نوشته تانگ لیانگلی (T'ang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 158) چیانگ کایشک و ولیائو چونگ‌کای (نگاه کنید به ص ۶۴۵ بالا) در میان اطرافیان سونیات‌سن جدی‌ترین طرفداران گرایش به شوروی بودند.

95. H. Isaacs, *The Tragedy of the Chinese Revolution* (1938), p. 65; L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 633; *ibid.*, (2nd ed., 1951), i, viii-ix.

فیشر از یک نامه «سخت محرمانه»ی سونیات‌سن به لنین و تروتسکی و چیچرین مطلبی دائر بر تقاضای «اسلحه برای انقلاب چین» نقل می‌کند.

بورودین، کمونیست انگلیسی‌زبانی که از چندی پیش در امور کمینترن فعالیت می‌کرد^{۹۶} به دعوت سونیاتسن وارد کانتون شد. اگرچه او معرفی‌نامه‌ای از قره‌خان با خود داشت، ولی ظاهراً مأموریت او نه از دولت شوروی یا کمینترن بلکه از حزب کمونیست روسیه بود. کار او این بود که مسشمار سیاسی سونیاتسن باشد. ۹۷ در ظرف شش سال پس از انقلاب بلشویکی، روسیه از محاق پریشانی و ناتوانی بیرون آمده و با قاطعیت در امور سیاسی يك کشور بزرگ آسیایی مداخله می‌کرد.

۹۶. نگاه کنید به صص ۱۸۳، ۱۴۰ و ۱۹-۴۱۸ بالا.

97. Tang Leang-li, *The Inner History of the Chinese Revolution* (1930), p. 159; L. Fischer, *The Soviets in World Affairs* (1930), ii, 634.

روش مارکسیستی در قبال جنگ

انقلابیان فرانسه میان جنگ رهایی‌بخش برای آزاد کردن ملل از حکومت ستمگرانه پادشاهان و جنگ کشورگشایی برای درآوردن ملل به زیر حکومت پادشاهی تمایز روشنی برقرار کردند، و با همان حرارتی که دومی را محکوم می‌کردند از اولی پشتیبانی می‌نمودند، با نفس جنگ، و حتی با «تجاوز» به معنای جاری آن، یعنی پیشقدم شدن در شروع جنگ، مخالفتی نداشتند. محک این بود که آیا جنگ از جانب «اقوام» یا «ملل» صورت می‌گیرد یا از جانب فرمانروایان مستبد، جنبش‌های دموکراتیک اروپا در دوره ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ وارث این سنت بودند. در آن زمان تقریباً هر جنگی برضد اتریش مترنیخ، که کانون عمده استبداد و ارتجاع اروپا بود، شایسته همدردی و پشتیبانی نیروهای دموکراتیک به‌شمار می‌رفت. مارکس و انگلس نیز در سال‌های جوانی خود به این برداشت اعتقاد تام داشتند. پس از ۱۸۴۸ دو اصلاح جزئی در این عقیده لازم آمد. پس از متمایز شدن سوسیال‌دموکراسی یا سوسیالیسم از لیبرال دموکراسی یا دموکراسی ناقص، جنگ‌های شایسته پشتیبانی آن‌هایی بودند که هدف سوسیالیسم را، به‌جای دموکراسی، از پیش می‌بردند؛ و روسیه به عنوان دشمن اصلی جای اتریش را گرفت. از آثار مارکس و انگلس قطعات فراوانی می‌توان نقل کرد که نشان می‌دهند یکی از معیارهای عمده‌ای که آن‌ها پس از ۱۸۴۸ برای مطلوب بودن جنگ به کار می‌بردند این بود

۱. همین نظر در تعریف کلاسویتز از جنگ نیز مستتر است، که می‌گوید جنگ «ادامه مشی سیاسی است با وسائل دیگر»؛ معیارهای دآوری درباره جنگ همان‌هایی هستند که در سایر اقدامات سیاسی نیز به کار می‌روند.

که آیا این جنگ می‌تواند استبداد روسیه را ضعیف یا نابود کند یا نه. ۲. اما در سنت سوسیالیسم یک رگه کاملاً متفاوت دیگر نیز وجود دارد. سوسیالیست‌های قدیم، که به فلسفه یوتوپیایی خود ایمان داشتند، برادری همه انسان‌ها را تأکید می‌کردند و جنگ را امری ناهنجار و غیرطبیعی می‌دانستند. سنتی که آن‌ها به ارث می‌بردند سنت فلاسفه قرن هجدهم، از سن پیر و لایبنیتس گرفته تا روسو و کانت، بود که رؤیای «صلح جاوید» را در نظر خود مجسم می‌کردند؛ جانشینان آن‌ها «صلح‌طلبان» («پاسیفیست‌های») لیبرال قرن نوزدهم بودند، که مخالفشان با جنگ بیشتر مبنای انسان‌دوستی داشت تا سیاسی. اما وقتی که بر اثر تنازع طبقاتی آگاهی طبقاتی به وجود آمد، و سوسیالیسم جنبه پرولتاریایی پیدا کرد، مخالفت با جنگ نیز رنگ پرولتاریایی گرفت، و این استدلال که جنگ نتیجه ناگزیر سرمایه‌داری است ظاهراً آن‌رنگ را تقویت می‌کرد. گفته شد که جنگ‌های ملی به تحریک سرمایه‌داران روی می‌دهد و به نفع آن‌ها تمام می‌شود. آمدن سوسیالیسم علت اساسی جنگ و یگانه وجه بهره‌رسانی آن را از میان می‌برد. کارگران، که صدمه جنگ بر آن‌ها وارد می‌شود و فایده‌ای هم از آن نمی‌برند، نفعشان در صلح است و بس. در سنت سوسیالیسم همیشه یک عنصر قوی مخالفت با جنگ دیده می‌شد، که پایه آن نفع خاص کارگران در حفظ صلح بود. بدین ترتیب سنت سوسیالیسم با سنت لیبرال اواخر قرن نوزدهم موازی می‌شد، زیرا که

۲. نخستین قطعه از این قطعات در نشریه *Neue Rheinische Zeitung*؛ ژوئیه ۱۸۴۸، آمده است: «فقط جنگ با روسیه جنگی است که برازنده آلمان انقلابی است: جنگی که آلمان می‌تواند گناه‌های گذشته را جبران کند، توانایی به دست آورد، بر فرمانروایان خود مسلط شود، و چنان که در خود ملتی که زنجیرهای بردگی طولانی و بی‌حرکت خود را به دور می‌ریزد، تبلیغات تمدن را با خون فرزندانش خریداری کند و با آزاد کردن دیگران خود را هم آزاد سازد» (*Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe, 1^{er} Teil, vii, 181*).

۳. بهترین تعریف «صلح‌طلبی» (پاسیفیسم) به معنای مارکسیستی کلمه در این کتاب آمده است: Max Beer. *Krieg und Internationale* (Vienna, 1924), p. 8. و آن این است: «آن گرایش سیاسی که جنگ را شر مطلق می‌داند و چنین فرض می‌گیرد که امکان دارد که در جامعه بورژوایی بتوان از جنگ جلوگیری کرد و با جوامع ملل و دادگاه‌های داوری، اتحادهای مقدس، بازرگانی آزاد، دموکراسی، خلع سلاح و غیره، صلح جاویدان را مستقر ساخت.»

لیبرالیسم نیز جنگ را به حکومت استبدادی نسبت می‌داد و دموکراسی را ضامن صلح می‌دانست. همه این آرا به‌طور بالقوه «صلح‌طلبانه» («پاسیفیست») بودند، زیرا که جنگ را فی‌نفسه و قطع‌نظر از انگیزه یا هدف آن محکوم می‌کردند. مارکس و انگلس همواره همه‌اشکال «صلح‌طلبی» («پاسیفیسم») را محکوم می‌کردند، زیرا که آن را به معنای اعتقاد به اشتراك طبیعی منافع می‌دانستند. مارکس به ویژه مخالفت کابدن و برایت را با جنگ کریمه تحقیر می‌کرد.^۴ به‌طور کلی، مارکس و انگلس از مقدورات انقلابی جنگ به‌خوبی آگاه بودند و نمی‌توانستند آن را شر بدون قید و شرط بنامند؛ در پایان ۱۸۴۸ مارکس انگلستان را «صخره‌ای که امواج انقلاب بر آن می‌شکند» می‌نامد و سپس نتیجه می‌گیرد که «انگلستان کهنسال فقط در يك جنگ جهانی از میان می‌رود». ^۵ در ۱۸۵۹ انگلس از «اتحاد فرانسه و روسیه» استقبال می‌کند، به این دلیل که این اتحاد روسیه را ناچار در جنگ ایتالیا به جانب اتریش می‌کشانند:

ما آلمان‌ها را باید تا حلق در آب فرو کنند تا به‌طور دسته‌جمعی دچار غضب توتونی [ژرمن شمالی] بشویم؛ و در موقعیت حاضر خطر غرق شدن به اندازه کافی نزدیک به نظر می‌رسد. چه بهتر... در يك چنین تنازعی آن لحظه می‌رسد که فقط مصمم‌ترین حزب، حزبی که از هیچ‌چیزی باک ندارد، می‌تواند ملت را نجات دهد.^۶

به هم بافتن این رشته‌ها و درآوردن آن‌ها به صورت يك رأی معین درباره جنگ کار آسانی نبود.

در اظهارات نسبتاً محدود بین‌الملل اول درباره جنگ و سیاست خارجی بازتاب این تعارضات و تردیدها دیده می‌شود. نطق افتتاحی ۱۸۶۴ به قلم مارکس با مهارت تمام به خوانندگان یادآوری می‌کند که نفع کارگران در جلوگیری از جنگ است، زیرا که جنگ «خون و ثروت»

4. Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-kritische gesamttausgabe, mer teil, i, 385; ii, 84.

5. Marx i Engels, sochineniya, vii, 108-9.

6. *ibid.*, xxv, 262, the original text is in *Der Briefwechsel zwischen Lassalle und Marx*, ed. G. Mayer, iii (1922), 184-5.

مردم را به هدر می‌دهد، و جنگ «حماقت جنائی» طبقات حاکم است که برای «تداوم و تکثیر بردگی» تلاش می‌کنند، و نتیجهٔ رذالت تسلیم شدن به «قدرت وحشیانه»ی سن پترزبورگ است. اما فصاحت این استدلال بیش از بلاغت آن بود؛ و غرض نویسنده شاید بیشتر جلب حمایت اعضای پریشان‌فکر اتحادیه‌های کارگری انگلستان بوده است تا بیان یک عقیدهٔ مارکسیستی. در این نوشته هیچ اقدامی هم پیشنهاد نشده است، مگر این که کارگران مواظب دیپلماسی دولت‌ها باشند، و در صورت لزوم برضد آن اعتراض کنند. بین‌الملل اول در برابر مسائل منجز جنگ آشفته فکر و نامتحد بود. در آستانهٔ جنگ پروس و اتریش در ۱۸۶۶، تبلیغ و تهییج ضد جنگ در پاریس آغاز شد. به گفتهٔ مارکس، «دار و دستهٔ پرودون در میان دانشجویان پاریس صلح را موعظه می‌کند، جنگ را منسوخ و ملیت‌ها را مهمل می‌نامد، و به بیسمارک و گاریبالدی حمله می‌کند». البته این کار «به عنوان مجادلهٔ قلمی برضد شووینیسیم، مفید و قابل توجیه است». ولی با این حال این شاگردان پرودون «مسخره» اند. ۷ هنگامی که شورای عمومی بین‌الملل یک پیام احساساتی را که لافارگ برضد جنگ خطاب به «دانشجویان و جوانان همهٔ کشورها» نوشته بود تصویب کرد، مارکس در جلسه حاضر نبود و سپس با لحن تحقیرآمیزی آن را «چرند» نامید. ۸ پس از شروع جنگ مناظرات بی‌نتیجه‌ای در شورای عمومی بین‌الملل صورت گرفت و شورا سرانجام قطعنامه‌ای صادر کرد که در این زمینه هیچ جهت‌گیری خاصی نداشت:

شورای عمومی سازمان بین‌الملل کارگران جنگ. کنونی اروپا را جنگ میان دولت‌ها می‌داند و به کارگران توصیه می‌کند که بی‌طرف بمانند و میان خود متحد شوند تا از طریق اتحاد خود قدرت را به دست آورند، و قدرتی را که بدین

7. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, IIIer Teil, iii, 336.

۸. ترجمه‌ای از این پیام در این نشریه چاپ شده است:
Neue Zeit (Vienna), xxxiii (1914-15), ii, 440-1;

برای نظر مارکس نگاه کنید به
Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe, IIIer Teil, iii, 341.

طریق به دست می‌آورند برای رهایی اجتماعی و سیاسی خود
به کار برند.^۹

از آن‌جا که پیش از انتشار این قطعنامه نبرد کوتاه سادووا به پایان رسید، توصیه شورا به کارگران نتیجه عملی نداشت. اما پیروزی پروس و بیم جنگ میان پروس و فرانسه در بهار سال بعد، پی‌آمد مهمی داشت. در تابستان ۱۸۶۷ کمیته‌ای از عناصر بورژوا دموکراتیک و پیشرو شهرهای مهم اروپای غربی کنگره‌ای از هواداران صلح تشکیل دادند که در ۹ سپتامبر همان سال در شهر ژنو اجلاس کرد.

این اقدام در گروه‌های کارگری که در بین‌الملل اول نماینده داشتند طرفداران فراوانی پیدا کرد؛ و مارکس لازم دانست که در جلسه ۱۳ اوت ۱۸۶۷ شورای عمومی، نیم‌ساعتی در این باره سخن بگوید و به «بادانبان صلح» حمله کند. مارکس با شرکت نمایندگان منفرد در کنگره صلح مخالفتی نکرد، ولی با هرگونه مشارکت رسمی بین‌الملل در این کار مخالف بود و می‌گفت که خود بین‌الملل کنگره صلح است که در راه اتحاد میان کارگران کشورهای گوناگون کوشش می‌کند، و اگر سازمان‌دهندگان کنگره ژنو سر از کار خود درمی‌آوردند به این بین‌الملل می‌پیوستند. کسانی که برای تغییر دادن روابط میان کار و سرمایه کاری صورت نمی‌دهند از شرایط مقدماتی صلح کلی بی‌خبرند. ارتش‌های موجود غالباً برای سرکوبی طبقه کارگر ساخته شده‌اند، و کشمکش بین‌المللی گهگاهی «برای سرحال نگه‌داشتن سربازان» لازم می‌آید. آخر این که آن دسته‌ای که صلح را به هر قیمتی می‌خواهد اروپای بی‌سلاح را در معرض خطر روسیه قرار می‌دهد؛ وجود ارتش‌ها برای دفاع در برابر روسیه لازم است.^{۱۰}

9. *Neue Zeit* (Vienna), xxxiii (1914-15), ii, 442.

۱۰. برای روایت ملخص سخنرانی مارکس به قلم خود او نگاه کنید به:
Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe, III^{er} Teil, iii, 417.

بهترین شرح روش بین‌الملل اول در قبال کنگره ژنو به قلم ریازانوف است در نشریه «زمان نو» وین: *Neue Zeit* (Vienna), xxxiii (1914-15), ii, 463-9. در ۱۹۱۵ بر عنصر پامیفیستی روش مارکس قدری تأکید می‌کند تا استناد سوسیال‌دموکرات‌های آلمان را به سخنان ضدروسی برای توجیه عمل ۱۹۱۴ خودشان بی‌اعتبار سازد.

پیشنهاد مارکس در شورای عمومی به تصویب رسید. اما در کنگره بین‌المللی در لوزان، که پیش از کنگره ژنو اجلاس کرد و مارکس در آن حضور نداشت، اختلاف صفوف از نو پدیدار شد. کمیسیونی که از طرف کنگره مأمور رسیدگی به مسأله شد گزارشی تهیه کرد که با عبارات پرشوری «پشتیبانی فعالانه» از طرح ژنو و «مشارکت در همه اقدامات» آن را توصیه می‌کرد. پس از بحث کش‌مکش‌آمیزی در جلسه عمومی کنگره، یک نماینده فرانسوی به نام تولن، که از پیروان پرودون بود، قطعنامه‌ای برای سازش‌دادن دو طرف پیشنهاد کرد که می‌گفت «برای از میان بردن جنگ متفرق‌کردن ارتش‌ها کافی نیست، بلکه لازم است سازمان اجتماعی تغییر یابد، به این معنی که توزیع و تولید هرچه عادلانه‌تر شود»؛ این قطعنامه که مشارکت در کنگره ژنو را به قبول این اصل از جانب آن کنگره مشروط می‌ساخت، به تصویب رسید^{۱۱}، و به نماینده شورای عمومی امکان داد که در کنگره ژنو حاضر شود و، در میان فریادهای اعتراض، اعلام کند که «انقلاب اجتماعی پیش‌شرط لازم صلح پایدار است»^{۱۲}. یکی از نمایندگان پرشور به نام بورکهایم نطقی در کنگره ایراد کرد و از جنگ «پیشگیرانه» برضد روسیه طرفداری کرد؛ این بیان کج‌گونه (verkladderadatscht) نظر مارکس بود، و مارکس از سخنان آن نماینده برآشف^{۱۳}.

در کنگره سالانه بعدی بین‌الملل که در تابستان ۱۸۶۸ بروکسل، باز هم در غیاب مارکس و انگلس، اجلاس کرد، مرحله دیگری پیش آمد. اوضاع بین‌المللی به سرعت رو به وخامت می‌رفت و مسأله جنگ دیگر قابل احتراز نبود. نمایندگان سویس-آلمان کنگره پیش‌نویس قطعنامه‌ای را به کنگره تقدیم کردند که از کارگران همه کشورها دعوت می‌کرد «از خدمت جنایت و ویرانگری و هر نوع کاری در رساندن ملزومات ارتش‌های جنگ» خودداری کنند. قطعنامه‌ای که سرانجام به تصویب کنگره رسید فقط «قطع هرگونه کار» را در صورت بروز جنگ - «اعتصاب خلق‌ها [را] برضد جنگ» - توصیه می‌کرد^{۱۴}. گروه باکونینیست‌های مخالف در

11. *Neue Zeit*, xxxiii, ii, 466-8.

12. *Annales du Congrès de Genève* (Geneva, 1868), p. 172.

13. Marx i Engels, *Sochineniya*, xxv, 496.

۱۴. ریازانوف که شواهد مربوط به این بحث را در بروکسل بررسی کرده (Neue Zeit (Vienna), xxxiii (1914-15), ii, 509-18) نشان داده است که قطعنامه

بین‌الملل، شمار «اعتصاب برضد جنگ» را به کنگره ۱۸۷۳ خود در ژنو بردند، و در سال‌های بعد این شمار یکی از معتقدات مهم سندیکالیست‌های فرانسوی و سایر کشورها شد؛ آن‌ها این شمار را جانشین اقدام سیاسی ساختند. اما قطعنامه بروکسل - هیچ اثر آنی نداشت و به زودی فراموش شد. این قطعنامه مورد تأیید مارکس و انگلس واقع نشد، زیرا که آن‌ها همواره با هر فورمولی که جنگ را فی‌نفسه منع کند یا برضد همه جنگ‌ها بدون استثنا باشد، مخالف بودند.

جنگ پروس و فرانسه این عقاید متضاد را به محك آزمایش سختی زد. در هر دو طرف بسیج ارتش و شروع مخاصمات بدون هیچ‌گونه اظهار نظری از جانب کارگران یا احزاب و گروه‌های سوسیالیست کشور صورت گرفت. بنابراین مسأله مخالفت عملی با جنگ مطرح نشد؛ و نتیجه زد و خورد همچنان به سرعت معلوم شد که در هیچ‌کدام از دو کشور عقاید عمومی فرصت تبلور و تأثیر در جریان جنگ را پیدا نکرد. اظهارات احزاب سوسیالیست هرچه بود در مسائل جاری تأثیری نداشت، بلکه در تعیین روش سوسیالیست‌ها در قبال جنگ‌های آینده مؤثر بود. ریشه اختلافات ۱۹۱۴ سوسیالیست‌های آلمان در ۱۸۷۰ دیده می‌شود. در ۲۱ ژوئیه ۱۸۷۰ در رایشتاگ برضد جنگ اعتراض کردند (جنگی که یک هفته پیش آغاز شده بود)، اما کمیته حزب سوسیال‌دموکرات آلمان، که در برونسویک اجلاس کرده بود، با صدور اعلامیه‌ای «تجاوز جنایتکارانه»ی ناپلئون سوم را محکوم کرد و تلویحاً جانب دولت پروس را گرفت. موضع مارکس و انگلس پیچیده بود. آن‌ها جنگ را از جانب ناپلئون و بیسمارک، هردو، تجاوزگرانه نامیدند و محکوم کردند و با نقشه‌های هر دو طرف برای الحاق سرزمین‌های دیگران به قلمرو خودشان، از جمله با الحاق آلتاس-لورن، همواره مخالف بودند. اما وقتی که جنگ به راه افتاد، به نظر آن‌ها چنین می‌رسید که به دلایل گوناگون پیروزی پروس شر کوچک‌تری است. اولاً، آن‌ها ناچار بودند که سقوط ناپلئون را از خواست‌های کارگران به شمار آورند. با حصول این هدف، وضع عوض می‌شد؛ انگلس در ۱۵ اوت ۱۸۷۰ به مارکس می‌نویسد «به محض آن که



اصلی کنار گذاشته شد، زیرا که این پیش‌نویس در حکم تحریک به شورش بود و امکان داشت که صادرکنندگان را در معرض تعقیب قانونی قرار دهد؛ اما توصیه اعتصاب در هیچ‌جا عمل غیرقانونی محسوب نمی‌شد.

در پاریس يك دولت جمهوريخواه به جای دولت شوونیست زمام امور را به دست بگیرد»، وظیفه عبارت است از «کارکردن با آن [دولت] برای صلح شرافتمندانه». ۱۵ ثانیاً، مارکس و انگلس طرفدار وحدت آلمان بودند، چنان که از وحدت ایتالیا نیز طرفداری می کردند، و این وحدت را برآوردن مشروع آمال ناسیونالیستی و پیشرفت از وضع ارتجاعی حکومت های کوچک (kleinstaaterei) می دانستند. این امر برداشت خاصی را باعث می شد که از دیدگاه امروز قائل شدن نوعی تمایزگراف میان هدف های «پروس» و هدف های «آلمان» جلوه می کند. انگلس در ۲۲ ژوئیه ۱۸۷۰ می گوید که بیسمارک به قصد افزایش به قلمرو پروس حرکت کرده است، اما «هم اکنون اختیار کابو از دست او خارج شده و روشن است که آقایان موفق شده اند يك جنگ ملی کامل در آلمان به راه بیندازند». ۱۶ مارکس - البته در پاسخ تعرض يك هموطن احساساتی و طرفدار فرانسه - تا آن جا پیش می رود که از «ماهیت دفاعی جنگ در جانب آلمانی ها (نمی گویم از جانب پروس)» ۱۷ سخن می گوید؛ و انگلس با جمع بندی موضع از دیدگاه حزبی «تاکید بر تفاوت میان منافع آلمانی-ملی و پروسی سلطنتی» را لازم می داند. ۱۸ ثالثاً، مارکس و انگلس بر آن بودند که هرگاه وحدت آلمان حاصل شود، «کارگران آلمان می توانند بر پایه ملی بسیار وسیع تری سازمان یابند»، و نتیجه مفید این امر «انتقال مرکز ثقل جنبش کارگران اروپا از فرانسه به آلمان» خواهد بود. ۱۹ آخر این که ضربه تازه ای به

15. *Karl Marx-Friedrich Engels: Historisch-Kritische Gesamtausgabe, IIIer Teil, iv, 366.*

۱۶. چند روز بعد مارکس این جنگ را تجدید جنگ آزادی بخش ملی ۱۸۱۲ می بیند و فقط از این که در وجود بیسمارک تجسم یافته است در شگفت می شود: «کوتاه فکر آلمانی مطلقاً مسحور به نظر می رسد، زیرا که اکنون می تواند به بردگی فطری خود هر قدر نخواهد میدان بدهد. چه کسی تصور می کرد امکان داشته باشد که بیست و دو سال پس از ۱۸۴۸ يك جنگ ملی در آلمان چنین بیان نظری ای پیدا کند؟» (ibid., iv, 346) چندی بعد مارکس می نویسد که «همه دسیسه های پس از امپراتوری دوم سرانجام به حصول هدف های ۱۸۴۸ - مجارستان، ایتالیا، آلمان - منجر شده است» (ibid., iv, 358).

17. *ibid., iv, 354.*

18. *ibid., iv, 366.*

19. *ibid., iv, 365, 382.*

این فکر از آن کوگلمن است، که مارکس با او مکاتبه داشت؛ کوگلمن در ۷ ←

دشمن دیرینه، یعنی روسیه، وارد می‌شود: مارکس با امیدواری حدس می‌زند که «برخورد میان پروس و روسیه» رویدادی است که «به هیچ‌روی غیرمحمتمل نیست»، و «احساس ملی تازه نیروگرفته»ی آلمان اجازه نخواهد داد که به خدمت روسیه کشانده شود. ۲۰

اکنون بین‌الملل اول به پایان عمر خود نزدیک می‌شود، و دربارهٔ مسألهٔ جنگ اظهارنظر تازه‌ای از آن خواسته نشد. اما خود مارکس، هنگامی که در ۱۸۷۰ نقد معروفش را دربارهٔ برنامهٔ حزب سوسیال‌دموکرات آلمان («برنامهٔ گوتا») می‌نوشت، به خود اجازه داد که آخرین ضربه را به نفوذ توهمات صلح‌طلبانه (پاسیفیستی) به بدنهٔ حزب وارد کند:

آیا حزب کارگران آلمان انترناسیونالیسم خود را به چه صورتی درمی‌آورد؟ به صورت این آگاهی که نتیجهٔ تلاش آن «برادری بین‌المللی خلق‌ها» خواهد بود - عبارتی که از سازمان بورژوایی آزادی و صلح به عاریت گرفته شده و باید در مبارزهٔ مشترک برادری بین‌المللی طبقهٔ کارگر برضد طبقهٔ حاکم دولت‌های خودش اجرای وظیفه کند. دربارهٔ وظایف بین‌المللی طبقهٔ کارگر، دریغ از یک کلمه. ۲۱

چنان‌که جریانات بعدی نشان داد، تفرقهٔ بسیار سختی در جنبش کارگران بر سر مسألهٔ جنگ باقی ماند. مارکس و انگلس، که نظریات خودشان در این موضوع به‌کلی عاری از تعارض نبود، نتوانستند کارگران را به موضوع بین‌المللی کاملاً روشنی جلب کنند:

پرهیز از این تعارض برای بین‌الملل دوم باز هم دشوارتر بود.

→ اوت ۱۸۷۰ به مارکس می‌نویسد: «از طریق وحدت سیاسی (که چند قرن به تأخیر افتاده است) تمام رشد بورژوازی تسریع خواهد شد و پرولتاریای آلمان برای نخستین بار دلیلی به دست خواهد آورد که خود را در مقیاس ملی سازمان دهد، و مسلماً به زودی در جنبش عمومی کارگران جای نمایانی پیدا خواهد کرد» (Neue Zeit (Vienna), xxxiii (1914-15), ii; 169).

20. Karl Marx-Friedrich Engels: *Historisch-Kritische Gesamtausgabe*, IIIer Teil, iv, 358.

21. Marx i Engels, *Sochineniya*, xv, 278.

بروز پی در پی جنگ‌های جزئی در دو دهه پیش از ۱۹۱۴ در دسر بزرگی نبود؛ زیرا این‌ها جنگ‌های مستعمراتی بودند، که تا آن‌روز مارکسیست‌ها توجه زیادی به آن‌ها نداشتند. اما چشم‌انداز شوم جنگ میان قدرت‌های بزرگ اروپا به زودی در افق پدیدار شد. انگلس در مقاله‌ای در ۱۸۹۱ مسأله را با صراحت پیش می‌کشد:

معنای «جنگ» در روزگار ما برای همه روشن است. جنگ یعنی فرانسه و روسیه در يك طرف، و آلمان و اتریش و شاید هم ایتالیا در طرف دیگر. سوسیالیست‌های همه این کشورها که^۳ به رغم اراده خود به ارتش احضار می‌شوند، ناچار خواهند بود با یکدیگر بجنگند. در آن صورت حزب سوسیال دموکرات آلمان چه خواهد کرد؟ چه بر سر آن خواهد آمد؟

بدبختانه پاسخ انگلس، که بر پایه سنت حزبی چهل سال گذشته استوار بود، چنان بود که در ۱۹۱۴ می‌توانست به طور مؤثر مورد استفاده قرار گیرد - و قرار هم گرفت. انگلس الحاق آلاس-لورن را در ۱۸۷۱ از طرف آلمان باعث وضع کنونی می‌داند و با کمال افتخار پیش‌بینی شورای بین‌الملل اول را در اعلامیه ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ نقل می‌کند، به این تفصیل که حرص دولت پروس فقط «فرانسه را مجبور می‌کند که خود را به دامن روسیه بیندازد». از میان فرانسه و آلمان، در نظر انگلس فرانسه همچنان نماینده انقلاب است - «البته فقط انقلاب بورژوازی، ولی بازهم انقلاب». اما فرانسه، وقتی که با روسیه متحد شود، «نقش انقلابی خود را رها می‌کند»، و حال آن که «در پشت سر دولت آلمان حزب سوسیال دموکرات آلمان ایستاده است، حزبی که آینده نزدیک کشور، متعلق به او است». نه فرانسه و نه آلمان هیچ‌کدام جنگ را شروع نخواهند کرد. ابتدا روسیه دست به تجاوز می‌زند؛ سپس فرانسه به سوی این پیش خواهد رفت؛ «آنگاه آلمان برای بقای حیات خود می‌جنگد». ۲۲ مقاله انگلس با يك پیش‌بینی کلی به پایان می‌رسد که، با همه درست‌اش، نمی‌توانست راهنمای بین‌الملل دوم باشد و وظیفه سوسیالیست‌های کشورها را در

صورت بروز جنگ روشن کند:

هیچ سوسیالیستی از هر ملیتی که باشد نمی‌تواند پیروزی دولت کنونی آلمان را در جنگ آرزو کند، یا پیروزی جمهوری بورژوایی فرانسه را، تا چه رسد به پیروزی تزار، که به معنای اسارت اروپا خواهد بود؛ بنابراین سوسیالیست‌های همه کشورهای طرفدار صلح‌اند. اما اگر با این حال جنگ در بگیرد، فقط يك چیز مسلم است: این جنگ، که در آن پانزده یا بیست میلیون انسان مسلح به کشتار یکدیگر خواهند پرداخت، و اروپا را بیش از هر زمان دیگری ویران خواهد کرد - این جنگ یا باید پیروزی فوری سوسیالیسم را در پی داشته باشد، یا باید نظام دیرین امور را از سر تا پا برهم بزند و چنان تلی از ویرانه‌ها پشت سر خود باقی بگذارد که [بقای] جامعه سرمایه‌داری کهن بیش از هر زمانی غیرممکن گردد، و انقلاب اجتماعی، اگرچه تا ده یا پانزده سال دیگر به تعویق بیفتد، مسلماً بعد از آن زمان با سرعت بیشتر و به نحو کامل‌تری پیروز خواهد شد.^{۲۳}

مقاله انگلس نشانه‌ای از مشکل دو شاخ بین‌الملل دوم در بیست سال بعد بود. از يك طرف، آگاهی روزافزون از این که جنگ قدرت‌های اروپا، اگر پیش بیاید، باعث ویرانی و فاجعه بی‌سابقه‌ای خواهد شد، نادیده گرفتن مسأله یا پناه بردن به اعتراضات مبهم را روز به روز دشوارتر می‌ساخت. از طرف دیگر، با پذیرفته شدن اتحادیه‌های کارگری در کشورها و جذب تدریجی کارگران در ساختمان جامعه ملی دیگر کسی نمی‌توانست بگوید که کارگران می‌توانند نسبت به پیروزی یا شکست کشورشان بی‌طرف بمانند. خود انگلس، در مقاله‌ای که از آن نقل کردیم، حساب کرد که در ۱۹۰۰ سوسیالیست‌ها در ارتش آلمان احتمالاً اکثریت خواهند داشت، و با این محاسبه هیجان کمابیش ناراحت‌کننده‌ای در محافل سوسیال دموکرات‌های آلمان پدید آورد.^{۲۴} اما بین‌الملل ۵م حتی از آن اندازه رهبری که چهره برجسته مارکس برای بین‌الملل اول فراهم

23. *ibid.*, xvi, ii, 249-50.

24. *ibid.*, xvi, ii, 244.

می‌ساخت، محروم بود. این که جنگ نتیجه تضادهای اقتصاد سرمایه‌داری است و با نشستن سوسیالیسم به جای سرمایه‌داری به عنوان صورت سازمان اجتماعی از میان می‌رود، عقیده پذیرفته‌شده‌ای بود که در قطعنامه همه کنگره‌ها به چشم می‌خورد. اما از این عقیده نتایج مشترکی گرفته نمی‌شد. در بین‌الملل دوم درجات بسیاری از نظریات چپ وجود داشت، از انواع صلح‌طلبان (غالباً انگلیسی) و طرفداران «اعتصاب عمومی برضد جنگ»^{۲۵} (بیشتر فرانسوی) گرفته تا آن‌هایی که به تبلیغات مسالمت‌آمیز برضد جنگ اکتفا می‌کردند و آن‌هایی (غالباً آلمانی) که می‌خواستند به شکلی از اشکال حق کارگران را برای شرکت در دفاع از کشور خود، اگر مورد حمله قرار گیرد، حفظ کنند. سوسیال‌دموکرات‌ها و بلشویک‌ها و منشویک‌های روس هم رشته فکری دیگری به این مجموعه افزودند. جنگ روسیه و ژاپن و سقوط پورت‌آرتور در آغاز ۱۹۰۵ این مطلب صریح را از قلم لنین جاری ساخت:

برای پرولتاریا جای خوشوقتی است. شکست فاجعه‌آمیز بدترین دشمن ما تنها به این معنی نیست که آزادی روسیه نزدیک‌تر شده است: این نشانه قیام تازه پرولتاریای اروپا است.... آسیای مرقی و پیشرفته ضربه جبران‌ناپذیری به اروپای واپس‌مانده و مرتجع وارد آورده است.^{۲۶}

این تشخیص، که بلشویک‌ها و منشویک‌ها و حتی غالب اس‌ارها در آن اتفاق نظر داشتند، یک هفته بعد که «یکشنبه خونین» آغاز انقلاب را اعلام کرد، به قوت تمام تأیید شد. تا وقتی که شکست روسیه مطرح بود

۲۵. سیاست اعتصاب عمومی برضد جنگ را حزب سوسیالیست فرانسه در کنگره فانت در ۱۸۹۴ اتخاذ کرد. نمایندگان فرانسوی در کنگره‌های بین‌الملل دوم مدام از این سیاست طرفداری می‌کردند، ولی طرفداری نداشتند (در کنگره کوپنهاگ در ۱۹۱۰ حزب کارگر مستقل بریتانیا از آن طرفداری کرد): حزب سوسیالیست فرانسه در کنگره فوق‌العاده خود در ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۴ بار دیگر به توسط ژوره «اعتصاب عمومی کارگران [را] که در آن واحد به‌طور بین‌المللی در کشورهای ذیمدخل سازمان یافته باشد» برای «تعویق و جلوگیری از جنگ و تحمیل روش حکمیت بر دولت‌ها» پیشنهاد کرد.

سوسیال‌دموکرات‌ها در سایر جاهای اروپا با این نظر که شکست کشور ممکن است برای هدف انقلاب مفید باشد به معارضة برنخاستند؛ اما برای به‌کار بستن این قاعده در مورد سایر کشورها شتابی نشان نمی‌دادند. در واقع اعلام این که وظیفه کلی احزاب سوسیالیست این است که در زمان جنگ با دولت‌های کشور خود مخالفت کنند و با این کار در راه شکست کشور خود بکوشند، به معنای مطرح کردن قاعده کاملاً تازه‌ای بود؛ زیرا که مارکس و انگلس و مارکسیست‌های پس از آن‌ها همیشه فرض را بر این نهاده بودند که هرگاه جنگ پیش بیاید یکی از طرفین مخاصمه پیش از طرف دیگر شایسته پشتیبانی سوسیالیست‌ها خواهد بود. البته معیار درست برای گزینش آن طرف گاه محل تردید بود، اما این نکته همیشه مسلم انگاشته می‌شد که چنین گزینشی را می‌توان، و باید، صورت داد. زمانی که بین‌الملل دوم، در کنگره اشتوتگارت ۱۹۰۷، ناچار شد سیاست خود را در مسأله جنگ اعلام کند، مفروضات جاری از قراری بود که ملاحظه شد. در کنگره اشتوتگارت لنین و مارتوف و روزا لوکزامبورگ از طرف حزب سوسیال‌دموکرات روسیه شرکت کردند. ۲۷ کنگره موقعیت بسیار مهمی از کار درآمد. لغزش اروپا به سوی جنگ رفته رفته به ضمیر توده‌ها نفوذ می‌کرد و واکنش‌های صلح‌طلبانه وسیعی برمی‌انگیخت. مفهوم جنگ به عنوان امری که فی‌نفسه منافی منافع کارگران است، و دعوت به محکوم کردن آن و اقدام به جلوگیری از آن از طرف بین‌الملل احزاب سوسیالیست، رواج داشت. کنگره در قطعنامه خود درباره «میلیتاریسم و کشمکش‌های بین‌المللی» اذعان می‌کند که به سبب اختلاف نظر وسیع، «بین‌الملل در وضعی نیست که بتواند از پیش اشکال دقیقاً مشخصی برای مبارزه طبقات کارگر برضد میلیتاریسم معین کند»؛ با این حال، با کمال تعجب، چند نکته مشخص را اعلام می‌کند. قطعنامه اعلام می‌دارد که طبقه کارگر و نمایندگان پارلمان وظیفه دارند «با تمام نیروهای خود برضد تسلیحات زمینی و دریایی مبارزه کنند و از تأمین وسائل آن‌ها خودداری ورزند» - و این همان تقاضای معروف کنگره از نمایندگان پارلمان است که به اعتبارات نظامی رأی ندهند. اما جنجالی‌ترین نکات در دو بند آخر قطعنامه آمده است، که در اصل از طرف

۲۷. ماهیت مرکب این هیأت نتیجه چهارمین کنگره حزب در ۱۹۰۶ بود، زیرا که در آن کنگره میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها از نو وحدت برقرار شد (نگاه کنید به جلد اول).

نمایندگان روسیه به صورت متمم پیش‌نویس دفتر کنگره پیشنهاد شد و پس از قدری مخالفت بیل و نمایندگان آلمانی به تصویب رسید. این‌جا، برای نخستین بار در چنین زمینه‌ای، مسائل مبارزه طبقاتی و انقلاب اجتماعی صراحتاً مطرح می‌شود:

در صورت بروز خطر اعلام جنگ، کارگران کشورهای دخیل و نمایندگان آن‌ها در پارلمان، با پشتیبانی فعالیت‌وحدت‌بخش دفتر بین‌الملل باید تمام توانایی خود را به‌کار برند تا از طریق اقداماتی که به نظر آن‌ها مؤثرتر است و طبعاً به نسبت شدت مبارزه طبقاتی و وضع سیاسی عمومی تفاوت می‌کند، از بروز جنگ جلوگیری کنند.

در صورتی با همه این‌ها جنگ اعلام شود، وظیفه آن‌ها این است که برای اختتام فوری آن اقدام کنند، و با تمام نیروهای خود بکوشند که بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ را برای برانگیختن توده‌های مردم و تسریع برافتادن سلطه طبقاتی طبقه سرمایه‌دار به‌کار برند. ۲۸

با آن که ظاهراً هیچ‌کس اشاره‌ای نکرد، ولی در این دو بند فرض همیشگی

۲۸. متن قطعنامه در این مأخذ آمده است: *Internationaler Sozialisten-Kongress zu Stuttgart, 18 bis 24 August 1907* (1907)؛ چند ترجمه از آن وجود دارد، که همه آن‌ها دقیق نیستند بنابر آنچه لنین بعداً گفته است. (*Sochineniya*, xii, 380)، بیل حاضر نشد متن تندتری را که در اصل روس‌ها پیشنهاد می‌کردند بپذیرد، و دلیل او هم این بود که چنین متنی ممکن است حزب سوسیال‌دموکرات آلمان را در معرض تعقیب قانونی قرار دهد. کامل‌ترین شرح مذاکرات کنگره در این مأخذ روسی آمده است: *Za Rubezhom: Mezhdunarodnyi Sotsialisticheskii Kongress v Stuttgarte* (1907) پیش‌نویس اصلی بیل در همان‌جا، ص ۶۹-۹، آمده است؛ پیش‌نویس روسی آن دو بند آخر نیز در همان‌جا، ص ۲-۸۱ است، و روایت نهایی در ص ۶-۸۵ است. هنگامی که بند آخر در یکی از قطعنامه‌های نخستین کنگره کمینترن در ۱۹۱۹ نقل شد، از لنین و روزا لوکزامبورگ به عنوان نویسندگان آن نام برده شد، و نام مارتوف ذکر نشد - و این یکی از نخستین مواردی است که با حذف يك نام نامطلوب قلب حقیقت روی داده است

(*Kommunisticheskii Internatsional v Dokumentakh* (1933), p. 73).

مارکس و انگلس دائر بر این که در صورت بروز جنگ سوسیالدموکرات‌ها باید جانب یکی از دو طرف را بگیرند، و این گزینش را می‌توانند در پرتو منافع نهایی سوسیالیسم صورت دهند، رها شده بود. در آن دوره تاریخی که اکنون آغاز شده بود، سوسیالدموکرات‌ها می‌بایست با هر دو طرف دولت‌های متخاصم مخالفت کنند. دو سال بعد کائوتسکی، که از مدت‌ها پیش نظریه پرداز اول حزب شناخته می‌شد، نه تنها این حکم تازه را در کتاب «راه رسیدن به قدرت» پذیرفت و پروراند، بلکه توجیه نظری آن را هم فراهم کرد. جنگ جهانی اکنون نوعی بحران در نظام سرمایه‌داری شناخته شد، که بهترین فرصت را برای برانداختن سرمایه‌داری در اختیار کارگران می‌گذارد. فورمولی که با آن همه دشواری در اشتوتگارت به دست آمده بود، در کنگره ۱۹۱۰ بین‌الملل دوم در کوپنهاگ تکرار و تأیید شد، و کنفرانس ویژه‌ای هم که در نوامبر ۱۹۱۲ برای رسیدگی به مسائل جنگ بالکان در شهر بال سوئیس تشکیل شد باز این فورمول را تأیید کرد. به نظر می‌رسید که این تکرار وزن و اعتبار خاصی به این حکم داده است. نمایندگان پارلمانی سوسیالیست‌ها و سوسیالدموکرات‌های همه کشورهای مرتباً برضد بودجه‌های نظامی رأی می‌دادند؛ گیرم این که چون در همه جا اقلیت پارلمانی کوچکی بیش نبودند، این حرکت هیچ تأثیر عملی نداشت. در واقع این تصویر سوسیالدموکراسی بین‌المللی که از طریق بین‌الملل دوم و به نام کارگران متحد جهان سخن می‌گفت یک تصویر انتزاعی باقی ماند. در جهان پیشرفت‌ها و مقدمات اقتصادی یکدست، اختلافات ملی، چنان که در «مانیفست کمونیستی» پیش‌بینی شده بود، ممکن بود رفته رفته ناپدید شده باشند. اما در جهانی که در آن پیشرفت به نحو بسیار ناموزونی روی داده بود، در روش کارگران کشورهای گوناگون ناگزیر اختلافات وسیع پیش می‌آمد. در کشورهای پیشرفته، به ویژه در بریتانیا و آلمان، که کارگران به سطح زندگی نسبتاً بالایی رسیده و در زندگی سیاسی کشور جای شناخته شده‌ای به دست آورده بودند، کشتش وفاداری ملی در دهه اول قرن بیستم آن قدر قدرت داشت که با وفاداری طبقاتی معارضه کند. در همه کشورهای اروپای غربی، اظهارات رهبران کارگران برضد میلیتاریسم و جنگ معمولاً به طور صریح تا تلویحی قید محفوظداشتن حق دفاع ملی را نیز به همراه داشت؛ و این هم به معنای بازگشت به معیار مارکسیستی پشتیبانی از جانب مؤید هدف سوسیالیسم نبود، بلکه به معنای پذیرش خاموش آن تمایزی بود که بورژوا

لیبرالیسم میان جنگ تعرضی و جنگ تدافعی قائل می‌شد (و مارکس همیشه آن را موهوم و مسخره می‌نامید). فقط در روسیه واپس‌مانده، که کارگران از کمترین مزایا بهره‌مند بودند، سوسیال‌دموکراسی در مقابل دعاوی وفاداری به حکومت ملی نفوذناپذیر باقی مانده بود. لنین در ۱۹۱۵ این مصونیت کارگران روسیه را در برابر «شوینیسیم» و «اپورتونیسیم» به این واقعیت نسبت می‌دهد که «قشر کارگران و کارکنان بهره‌مند از مزایا نزد ما بسیار ضعیف است».^{۲۹}

اما این نکته تعارض اساسی انقلاب روسیه را در متن تازه‌ای مطرح می‌کرد. در طرح مارکسیستی انقلاب، تفاوت میان روسیه و اروپای غربی از لحاظ پیشرفت اقتصادی، برحسب تفاوت میان مراحل که هر کدام در روند انقلابی به آن رسیده بودند بیان می‌شد. حکم کنگره اشتوتگارت، یعنی به‌کاربردن جنگ برای «تسریع برافتادن سلطه طبقاتی طبقه سرمایه‌دار»، به معنای دقیق کلمه فقط در کشورهایی معنی می‌داد که انقلاب بورژوایی انجام گرفته و سرمایه‌داری به مرتبه بلوغ خود رسیده باشد؛ و این فرض به وضوح بیشتری از تعبیر کائوتسکی متمایز بود — یعنی این تعبیر که در دوره حاضر جنگ نوعی بحران سرمایه‌داری است. چنان که همه توافق داشتند، در روسیه انقلاب بورژوایی هنوز انجام نگرفته و سرمایه‌داری به بلوغ خود نرسیده بود؛ و لذا قطعنامه اشتوتگارت فقط در صورتی در روسیه مصداق پیدا می‌کرد که انجام‌گرفتن انقلاب بورژوایی، که سرمایه‌داری را به بلوغ خود می‌رساند، و آغاز انقلاب سوسیالیستی، که «برافتادن سلطه سرمایه‌داری» را «تسریع» می‌کند، در يك روند واحد خلاصه شوند. تا آن روز هیچ‌کس به جز تروتسکی (که در اشتوتگارت حضور نداشت) چنین احتمالی را پیش نکشیده بود. اما قطع نظر از این که سوسیال‌دموکرات‌ها وارد دقایق و ظرایف نظریه «انقلاب مداوم» می‌شدند یا نمی‌شدند، این قضیه عملی روشن می‌نمود که روسیه واپس‌مانده، به ویژه پس از ۱۹۰۵، اگر به حال خود گذاشته می‌شد، هنوز تا انقلاب پرولتاریایی خیلی راه در پیش داشت. سوسیال‌دموکرات‌ها در اروپای غربی می‌توانستند به پیروزی نهایی سوسیالیسم در کشورهای خود امیدوار باشند و در این راه کار کنند، بدون آن که به پیشامدهای سایر جاها چندان توجهی داشته باشند؛ اما سوسیال

دموکرات‌های روسیه فقط در صورتی می‌توانستند به پیروزی در آینده نزدیک امیدوار باشند که سوسیالیسم در عین حال در یک یا چند کشور پیشرفته اروپایی نیز پیروز شده باشد. برادران ضعیف‌تر بیش‌از برادران قوی در برادری پرولتاریای بین‌المللی نفع عملی داشتند. سوسیال‌دموکراسی روسیه با سماجت و صراحت خصمت بین‌المللی خود را حفظ می‌کرد، آن هم به معنایی که دیگر در مورد سوسیال‌دموکراسی اروپایی غربی مصداق نداشت.

درگرفتن جنگ در ۱۹۱۴ این تفاوت پنهانی را از پرده بیرون انداخت. سوسیال‌دموکرات‌های غربی، پس از چندی اختلاف و تردید، با اندک استثنائاتی جانب دولت‌های ملی خود را گرفتند؛ قطعنامه اشتوتگارت با سکوت نقض یا فراموش شد. تصمیم گروه بزرگ سوسیال‌دموکرات‌های آلمان در رایشتاگ، در ۴ اوت ۱۹۱۴، به رأی دادن به بودجه جنگ، لحظه بسیار مهمی بود. کائوتسکی در سلسله مقالاتی که سپس تحت عنوان «انترناسیونالیسم و جنگ» به صورت کتاب منتشر شد، به دیدگاه مارکس و انگلس بازگشت و گفت که سوسیال‌دموکرات‌ها باید از جانبی پشتیبانی کنند که پیروزی‌اش احتمالاً به هدف سوسیالیسم بیشتر کمک خواهد کرد؛ و این نتیجه که پیروزی آلمان و شکست روسیه بر شکست آلمان و پیروزی روسیه رجحان دارد بدون استدلال از آن مقدمه حاصل می‌شد. در روسیه، نخستین واکنش سوسیال‌دموکرات‌ها این بود که به هر وسیله‌ای شده با جنگ مخالفت کنند: نمایندگان سوسیال‌دموکرات در دوما (مجلس روسیه) چه بلشویک و چه منشویک، متحداً برضد جنگ سخن گفتند و برضد اعتبارات جنگی رأی دادند. ۲۰ اما پلخانوف و برخی از منشویک‌های خارج از روسیه به پیروی از سوسیال‌دموکرات‌های غرب جانب دفاع ملی را گرفتند، و در میان گروه‌های سازمان‌یافته و نسبتاً مرفه کارگران روسیه هم «میهن‌پرستی» روش نادر و نایابی نبود، به ویژه در میان آن‌هایی که گرایش حزبیشان به طرف منشویک‌ها بود. ۲۱ وقتی که

۳۰. نگاه کنید به جلد اول ص ۹۳.

۳۱. بنا بر یک روایت منشویکی از تظاهرات پترزبورگ در هنگام شروع جنگ «بدمستی میهن‌پرستانه حتی کارگران را هم برنصیب نگذاشت؛ بسیاری از کسانی که دیروز در حال اعتصابات بودند امروز در صفوف تظاهرات میهن‌پرستان دیده شدند»

(Y. Martov, *Geschichte der Russischen Sozial-Demokratie* (1926), p. 274).

فشار و تعقیب آغاز شد، بسیاری از بلشویک‌های داخل روسیه نیز - که از میان آن‌ها کامنف قابل ذکر است - متزلزل شدند^{۳۲}؛ و حتی در میان بلشویک‌های خارج از روسیه نیز در این خصوص اتفاق نظر وجود نداشت. از این دیگ هفت‌جوش به زودی سه دسته از سوسیال‌دموکرات‌های روسیه بیرون آمدند. در سمت راست، گروهی از منشویک‌ها اعلام کردند که دفاع ملی وظیفه میهن‌پرستان است. در سمت چپ، لنین با پشتیبانی گروه کوچکی از بلشویک‌های ساکن سویس - ابتدا تقریباً زینوویف به تنهایی و سپس بوخارین و سوکولنیکوف و پیاتاکوف و صفراوف، آن‌هم با قید شرایطی - طرفدار شکست ملی و جنگ داخلی بود. در میان این دو انتها، گروه بزرگ رنگارنگی مرکب از منشویک‌ها و بلشویک‌ها در موضع وسط («مرکز» = «سانتریست») قرار داشتند، یعنی جنگ را محکوم می‌کردند خواهان صلح «دموکراتیک» بدون الحاق یا غرامت بودند ولی از شکست ملی یا جنگ داخلی طرفداری نمی‌کردند. این گروه، که بیشتر به صلح‌طلبی گرایش داشت تا به انقلاب، مرکز خود را در پاریس قرار داده بود و نشریه‌ای منتشر می‌کرد که (به دلیل توقیف‌های مکرر) چند بار نام عوض کرد: «گولوس»، «ناشه»، «سلاوو»، و «ناشالدو». مارتوف و تروتسکی برجسته‌ترین همکاران این نشریه بودند. این مرکز با سایر گروه‌های «مرکز» که رفته رفته در احزاب چپ پیدا می‌شدند مکاتبه وسیعی برقرار کرد - به ویژه با بخشی از حزب سوسیال‌دموکرات آلمان به رهبری کائوتسکی، و با گروهی در حزب کارگر مستقل بریتانیا به رهبری رمزی مکدونالد.

لنین در روشن کردن موضع خود لحظه‌ای تردید نکرد. در یک دسته احکام که در نخستین روزهای سپتامبر ۱۹۱۴ در گروه بسیار کوچک بلشویک‌های برن خوانده شد، لنین «خیانت اکثریت بین‌الملل دوم به سوسیالیسم» را محکوم کرد، و گفت که «از دیدگاه طبقات کارگر و توده‌های رنجبر تمام خلق‌های روسیه، کمترین شر عبارت است از شکست سلطنت روسیه و ارتش آن»، و درخواست کرد که «تبلیغات برای انقلاب اجتماعی، برای ضرورت به دست گرفتن اسلحه، نه بر ضد برادرانشان، که بردگان اجیر کشورهای دیگرند، بلکه بر ضد دولت‌ها و احزاب ارتجاعی

همه کشورها» به ارتش‌های جنگنده گسترش داده شود. ۳۳ این احکام در بیانیه‌ای که دو ماه بعد به نام کمیته مرکزی حزب انتشار یافت گنجانیده شد، و در همین بیانیه بود که لنین «تبدیل جنگ امپریالیستی حاضر به جنگ داخلی» را پیش کشید. ۳۴ «مرکزی‌ها» دفاع ملی را رد می‌کردند ولی نتیجه منطقی این امر، یعنی طرفداری از شکست، را نمی‌پذیرفتند، و بدین ترتیب همیشه یک پایشان را در اردوگاه هدف‌های جنگ «دموکراتیک» و صلح‌طلبی بورژوایی نگه می‌داشتند؛ در برابر این گروه لنین روز به روز ناشکیباتر می‌شد. در مارس ۱۹۱۵ از سازمان بلشویکی خارج از روسیه کنفرانسی در برن تشکیل شد. در این کنفرانس لنین اختلافات خود را با گروهی که دور بوخارین گرد آمده بود موقتاً حل کرد. ۳۵ و توانست اعلامیه پروزنی درباره سیاست بلشویک‌ها انتشار دهد. در این اعلامیه جنگ، جنگ امپریالیستی نامیده شده، بدین معنی که بر سر تقسیم مستعمرات میان بریتانیا و فرانسه و آلمان و برای به دست آوردن مستعمرات جدید (ایران، مغولستان، ترکیه، و غیره) از طرف روسیه درگرفته است؛ این از مشخصات دوره‌ای است که «سرمایه‌داری به بالاترین مرحله رشد خود رسیده و شرایط عینی برای تحقق سوسیالیسم کاملاً آماده است». بدین ترتیب جنگ حاضر از جنگ‌های «ناسیونالیستی» دوره ۱۸۷۱-۱۷۸۹ متمایز است؛ آن عنصر ملی که در تنازع صربستان برضد اتریش به چشم می‌خورد استثنائی است که خصلت کلی جنگ را تغییر نمی‌دهد. پس تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی «تنها شعار

33. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 44-6.34. *ibid.*, xviii, 66.

۳۵. اختلاف اصلی میان لنین و گروه بوخارین این بود که این گروه درعین حال که تبدیل جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی می‌پذیرفتند و آن را هدف نهایی می‌دانستند، در مسأله شکست‌گرایی تردید داشتند و مایل نبودند که شعارهای صلح بورژوا دموکراتیک را به‌طور کلی به عنوان ابزار تبلیغاتی به دور بیندازند؛ سندی که نماینده نظریات این گروه است در این‌مآخذ آمده است: *Proletarskaya Revolyutsiya*, No. 5 (40), 1925, pp. 170-2 این نکته مهم است که در ایامی که بسیاری از بلشویک‌ها هنوز به زمین استوار دموکراسی بورژوایی و انقلاب بورژوایی چسبیده بودند، لنین به سرعت پیش رفت و به سائقه جنگ و اوضاع بین‌المللی به سوی موضوعی می‌شتافت که در ۱۹۱۷ «احکام آوریل» اتخاذ شد. اما بوخارین و پیاتاکوف باز در ۱۹۱۶ بر سر مسأله خودمختاری ملی از لنین جدا شدند (نگاه کنید به جلد اول ص ۵۱۴).

درست پرولتاریایی» است. تبلیغات برای صلح اگر با این شعار همراه نباشد موهوم است. «به ویژه این فکر که صلح دموکراتیک بدون وقوع چند انقلاب امکان دارد، عمیقاً اشتباه است.»^{۳۶}

چندی بعد در همان سال، لنین برای نخستین بار این مسأله را که اگر در زمان جنگ انقلاب پرولتاریایی روی دهد در روسیه عملاً چه وضعی پیش خواهد آمد، مورد تأمل قرار داد؛ و در نشریه حزبی «ساتسیال دموکرات» مطلب کوتاهی زیر عنوان فروتنانه «چند نظر» منتشر کرد. آخرین نظر را می‌توان نخستین بیانیۀ دولت انقلابی آینده درباره سیاست خارجی به شمار آورد:

در پاسخ این سؤال که اگر انقلاب حزب پرولتاریا را در جنگ کنونی به قدرت برساند این حزب چه خواهد کرد، می‌گوییم: ما باید به همه کشورهای جنگنده پیشنهاد صلح بدهیم، مشروط به آزادی مستعمرات و [آزادی] همه خلق‌های بی‌استقلال و ستمکشی که از حقوق کامل خود برخوردار نیستند. نه آلمان و نه انگلستان و نه فرانسه با حکومت‌های کنونی خود این شرط را نمی‌پذیرفتند. آنگاه ما باید آماده شویم و به جنگ انقلابی پردازیم؛ یعنی باید نه تنها تمام برنامه حداقل خود را کاملاً و با قاطع‌ترین وسائل اجرا کنیم، بلکه باید منظمًا همه خلق‌هایی را که اکنون زیر ستم روسیه بزرگ قرار دارند، همه مستعمرات و کشورهای بی‌استقلال آسیا (هندوستان، چین، ایران، و غیره) را تحریک به قیام کنیم، و نیز - پیش از همه - پرولتاریای اروپا را برضد دولت‌های خود و به‌رغم سوسیال‌شوونیست‌ها به قیام برانگیزیم. شکی نیست که پیروزی پرولتاریا در روسیه شرایط بسیار مساعدی

36. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 124-8.

این اعلامیه همچنین برای نخستین بار «اظهار برادری میان سربازان ملل متخاصم در سنگرها» را توصیه می‌کند؛ لنین تحت تأثیر گزارش‌هایی قرار گرفت که از موارد اظهار برادری سربازان در کریسمس ۱۹۱۴ در مطبوعات چاپ شد (ibid., xviii, 94, 136).

برای رشد انقلاب هم در آسیا و هم در اورپا فراهم می‌سازد. ۲۷

خط روشن بود: پرولتاریا پس از تصرف قدرت در روسیه ابتدا در چارچوب انقلاب بورژوایی باقی می‌ماند و از شعارهای دموکراتیک استفاده می‌کند - در اورپا، برای بی‌اعتبار کردن حکومت‌های بورژوایی که، به سبب رشد کامل تضادهای سرمایه‌داری، حتی از حصول صلح بورژوادموکراتیک نیز عاجزند؛ در آسیا، برای برافراشتن پرچم انقلاب بورژوایی در میان مللی که هنوز در مرحله پیش از سرمایه‌داری معطل مانده‌اند، و رهبری آن‌ها در راه دورافکندن یوغ قدرت‌های امپریالیست اروپایی. پرولتاریای روسیه می‌تواند به هر دو طریق، و در صورت لزوم به کمک جنگ انقلابی، راه را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اورپا، و لذا در خود روسیه نیز، هموار سازد.

در این احوال، سوسیالیست‌های مخالف جنگ چندین بار تلاش کرده بودند که يك کنفرانس بین‌المللی در خاک سوئیس تشکیل دهند. در مارس ۱۹۱۵ کلارا زتکین کنفرانسی از زنان سوسیالیست در شهر برن تشکیل داد؛ و در ماه بعد ویلی مونتسبرگ، دبیر بین‌الملل جوانان سوسیالیست، نیز در برن کنفرانسی از جوانان سوسیالیست فراهم آورد. بلشویک‌های گروه لنین در هر دو کنفرانس شرکت کردند، ولی وقتی که شعار «تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی» را پیش کشیدند کسی از

37. *ibid.*, xviii, 313.

کمی پیش‌تر، لنین در قطعه معروفی از مقاله «شعار ایالات متحده اروپا»، که بعدها در دعوی «سوسیالیسم در يك کشور» نیز نقش خاصی داشت، وضعی را که با پیروزی انقلاب پرولتاریایی فقط در يك کشور سرمایه‌داری ممکن است پیش‌بیاید به‌طور کلی پیش‌بینی کرده بود: «ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی یکی از قوانین بلاشروط سرمایه‌داری است. پس نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم در ابتدا در چند کشور سرمایه‌داری میسر است، یا حتی در يك کشور سرمایه‌داری جداگانه. پرولتاریای پیروز این کشور که اموال سرمایه‌داران را مصادره کرده و تولید سوسیالیستی خود را سازمان داده است، برضد باقی جهان سرمایه‌داری برمی‌خیزد و طبقات ستمکش کشورهای دیگر را به‌سوی خود جلب می‌کند، و آن‌ها را به شورش برضد سرمایه‌داران برمی‌انگیزد، و در صورت لزوم با نیروی مسلح برضد طبقات استثمارگر و دولت‌های آن‌ها ظاهر می‌شود» (*ibid.*, xviii, 232-3)

آن‌ها پشتیبانی نکرد. ۲۸ در سپتامبر ۱۹۱۵ کنفرانس بین‌المللی و عمومی سوسیالیست‌های مخالف جنگ در سیمروالد تشکیل شد. هیأت نمایندگی روسیه متعدد ولی متشکست بود، و در آن لنین و زینوویف و مارتوف و اکسلرود و تروتسکی و چرنوف، رهبر اس ار، شرکت داشتند. راکوفسکی نماینده سوسیال‌دموکرات‌های رومانی و کولاروف نماینده بلغارها بود. بیشتر آلمان‌ها سوسیال‌دموکرات‌های چپ بودند، که حاضر بودند در مسائل مربوط به اعتبارات جنگ رأی ممتنع بدهند، ولی حاضر نبودند با دادن رأی مخالف انضباط حزب خود را نقض کنند. باقی شرکت‌کنندگان فرانسوی و ایتالیایی و سویس و هلندی و اسکاندیناویایی و لتونیایی و لهستان (از جمله رادک) بودند. ۲۹ از میان سی نماینده یا بیشتر، نزدیک به بیست تن جناح راست کنفرانس را تشکیل دادند؛ لنین پشتیبانی کمابیش مشروط شش یا هشت نفر از نمایندگان را برای سیاست «جنگ داخلی» تأمین کرده بود؛ باقی نمایندگان، که تروتسکی برجسته‌ترین آن‌ها بود، در موضع وسط قرار داشتند و می‌کوشیدند میان دو نهایت را بگیرند. بیانیه‌ای که به اتفاق آرای کنفرانس به تصویب رسید به قلم تروتسکی نوشته شده بود و به محکوم کردن جنگ به طور کلی منحصر می‌شد. شش نماینده - لنین، زینوویف، و رادک همراه با یک نفر سوئدی و یک نروژی و یک لتونیایی - اعلامیه‌ای در اعتراض به نارسا بودن بیانیه کنفرانس امضا کردند: این‌ها گروهی را که به نام «چپ سیمروالد» معروف شد تشکیل دادند. ۳۰ کنفرانس تصمیم گرفت یک کمیته و دبیرخانه سوسیالیست بین‌المللی دائمی در برن تأسیس کند. این ارکان‌ها یک

۳۸. اسناد این دو کنگره با ذکر مآخذ آن‌ها در این کتاب ترجمه شده است: O. H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 280-308.

انجلیکا بالابانوف، که در هر دو کنگره حضور داشته، آن را در این کتاب شرح داده است: *Erinnerungen und Erlebnisse* (1927), pp. 100-102.

۳۹. حزب کارگر مستقل و حزب کارگر بریتانیا نیز نمایندگان معین کردند، ولی گذرنامه به آن‌ها داده نشد.

۴۰. برای اسناد مآخذ، نگاه کنید به این کتاب، O. H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 320-56.

بیانیه کنفرانس و پیش‌نویس ردشده بلشویک‌ها در مجموعه آثار لنین آمده است: Lenin, *Sochineniya*, xviii, 412-20.

«کنفرانس دوم سیمروالد» ترتیب دادند که در آوریل ۱۹۱۶ در کینتال اجلاس کرد و تعداد نمایندگان آن اندکی بیش از کنفرانس اول بود. مهم‌ترین تغییر پس از پاییز گذشته در جنبش آلمان پیش آمده بود. نه تنها جناح چپ حزب سوسیال‌دموکرات آلمان نیرو گرفته بود (این جناح چندی بعد در همان سال انشعاب کرد و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل آلمان را به وجود آورد)، بلکه در این حزب گروهی هم پیدا شده بود که نظریاتش به نظریات لنین نزدیک بود - یعنی «اسپارتاکوس‌بوند». پیامی که در کنفرانس کینتال نوشته و تصویب شد قدری گردش به چپ را پس از سیمروالد نشان می‌داد، اما هنوز تا برنامه بلشویک‌ها راه درازی در پیش داشت. ۴۱ در سراسر این دوره طرفداران لنین اقلیت ناچیزی بودند در جناح ضد جنگ جنبش بین‌المللی سوسیالیسم، و در مسأله حیاتی جنگ داخلی و طرفداری از شکست ملی حتی نمی‌توانستند به پشتیبانی صمیمانه بلشویک‌های داخل روسیه یا گروه‌های بلشویکی خارج چندان امیدوار باشند.

در فاصله میان کنفرانس کینتال و انقلاب فوریه در روسیه اقدام دیگری برای تشکیل یک کنفرانس سوسیالیستی صورت نگرفت. تلاش عمده لنین در این دوره صرف چند کار می‌شد: حل دعوایی که در صف بلشویک‌ها بر سر مسأله خودمختاری ملی در جریان بود^{۴۲}؛ کوشش بی‌مهمه برای منصرف کردن حزب سوسیالیست سوئیس از سیاست دفاع ملی؛ و نوشتن کتاب «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری»، یعنی مبنای نظری انتقال از آن رأی بدوی مارکس که می‌گفت در صورت بروز جنگ کارگران باید جانب آن طرفی را بگیرند که پیروزی‌اش به‌هدف سوسیالیسم بیشتر کمک می‌کند به موضع کنونی خود لنین. تحلیل لنین می‌گوید که سرمایه‌داری اکنون به مرحله نهایی یا امپریالیستی خود رسیده است، و در این مرحله جنگ میان قدرت‌های بزرگ اروپا چیزی نیست جز تنازع بر سر مستعمرات و بازارها. در چنین اوضاعی هیچ‌کدام از کشورهای متخاصم را نمی‌توان شایسته پشتیبانی کارگران دانست؛ و این نکته که سرمایه‌داری اکنون در آخرین مرحله خود سیر می‌کند نشان می‌دهد که

۴۱. برای اسناد و مآخذ نگاه کنید به

H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 407-38.

۴۲. نگاه کنید به جلد اول، صص ۱۰-۵۱۰.

لحظه انتقال به سوسیالیسم و اقدام کارگران همه کشورها برای تسریع این مهم فرا رسیده است. بدین ترتیب فرض نزدیک بودن انقلاب سوسیالیستی رها کردن روش «اپورتونیستی» مارکس را در قبال جنگ میان قدرت‌های سرمایه‌داری توجیه می‌کند و اتخاذ موضع دیگری را لازم می‌آورد که شکست همه قدرت‌های سرمایه‌داری را به‌طور یکسان علی‌الاصول مطلوب می‌داند. در احوال متلاطم خوش‌بینی و بدبینی ایام جنگ، لنین این رشته راهنما را هرگز از دست ننهاد. هنگامی که انقلاب فوری روی داد، لنین در «نامه بدروود به کارگران سوئیس»، که در آستانه عزیمت به روسیه نوشته شده است، از پیروزی دم می‌زند:

شرایط عینی جنگ امپریالیستی ضمانت می‌کنند که انقلاب در مرحله نخستین انقلاب روسیه متوقف نشود. پرولتاریای آلمان وفادارترین و مطمئن‌ترین متفق انقلاب روسیه و سراسر جهان است... تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی واقعیت پیدا می‌کند.
زنده باد انقلاب پرولتاریایی در اروپا، که آغاز می‌شود. ۲۲

در این پیش‌بینی دوگانه گذار سریع انقلاب روسیه از مرحله بورژوا دموکراتیک به مرحله پرولتاریایی-سوسیالیستی، و گسترش انقلاب به سایر کشورهای جنگنده، لنین مشتاق رسیدن روزی بود که شعارش درباره تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی پرولتاریا با بورژوازی واقعیت پیدا کند.

پیش از تاریخ بین‌الملل کمونیستی

در آستانه جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴، هنگامی که احزاب اصلی سازنده بین‌الملل دوم به هدف سوسیالیسم بین‌المللی خیانت کردند و هرکدام جانب دولت ملی خود را گرفتند، به نظر لنین چنین می‌رسید که آن‌ها حکم مرگ بین‌الملل را امضا کرده‌اند، و او «ورشکستگی سیاسی» این بین‌الملل را در سپتامبر ۱۹۱۴ در «احکام برن» اعلام کرد. برای کسانی که این نظر را می‌پذیرفتند، نتیجه آن - ایجاد یک بین‌الملل تازه - بدیهی بود: جای شگفتی نیست که این فکر در آن واحد از خاطر چند متفکر سیاسی خطور کرد. در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۴ تروتسکی در پیشگفتار جزوه «جنگ و بین‌الملل» را که ماه بعد در مونیخ منتشر شد، امضا کرد؛ در این پیشگفتار چنین آمده است:

تمام این جزوه از صفحه اول تا آخر با اندیشه بین‌الملل جدید نوشته شده است، که باید از دل طوفان کنونی بیرون بیاید، یعنی بین‌الملل آخرین تنازعات و پیروزی نهایی.^۲

در روز بعد، ۱ نوامبر ۱۹۱۴، نشریه «ساتسیال دموکرات» بیانیه کمیته مرکزی حزب را منتشر کرد، که با همان اندیشه به پایان می‌رسد:

۱. نگاه کنید به جلد اول: Lenin, *Sochineniya*, xviii, 44.

2. Trotsky, *Der Krieg und die Internationale* (Munich, n.d. [1914]), p. 9.

تروتسکی در قطعه گیرایی این خطر را تشخیص می‌دهد که جنگ، اگر به طور

بین‌الملل پرولتاریایی از میان نرفته است و از میان نخواهد رفت. توده‌های کارگر به رغم همه موانع يك بین‌الملل جدید به وجود نخواهند آورد....

زنده‌باد برادری بین‌المللی کارگران برضد شوینیسیم و میهن‌پرستی بورژوازی همه کشورها.

زنده‌باد بین‌الملل پرولتاریایی پیراسته از اپورتونیسیم.^۲

پس از این بیانیه، که به قلم لنین نوشته شده بود، مقاله‌ای نیز منتشر شد که در آن لنین موضوع ورشکستگی بین‌الملل دوم را تشریح کرد و این نکته را روشن ساخت که بین‌الملل جدیدی که او در نظر دارد رقیب بین‌الملل دوم نیست بلکه جانشین آن است - چنان که بین‌الملل دوم جانشین اول بود - و نماینده مرحله تازه‌ای است در روند تاریخی:

بین‌الملل دوم در تدارك سازمان مقدماتی توده‌های پرولتاریا در دوره طولانی و «مسالمت‌آمیز» بردگی بسیار بیرحمانه سرمایه‌داری و رشد بسیار سریع سرمایه‌داری در ثلث آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، نقش مفید خود را انجام داده است: بین‌الملل سوم با وظیفه سازمان دادن نیروهای پرولتاریا برای خفه کردن دولت‌های سرمایه‌داری، برای جنگ داخلی برضد بورژوازی همه کشورها برسر قدرت سیاسی، برای پیروزی سوسیالیسم، رو به رو است.^۳

در سراسر سه سال بعد، این مطالب موضوع دائمی اندیشه و نوشته‌های لنین است. مسأله گزینش میان بین‌الملل دوم یا سوم، با مسأله روش

→

نامحدود ادامه یابد، ممکن است «نیروهای معنوی پرولتاریا» را خراب کند و «تعام انرژی رزمی پرولتاریای بین‌المللی، که امپریالیسم با توطئه خونین خود آنرا پدیدار ساخته است، ممکن است در کار هولناک ویرانگری متقابل مصرف شود»: در آن صورت تمدن ممکن است «برای چندین دهه» واپس برود (ibid., p. 83).

3. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 66.

4. Lenin, *Sochineniya*, xviii, 61-6, 71.

سوسیالیست‌ها در قبال جنگ ارتباط نزدیکی پیدا کرد، و همان گروه‌بندی سه‌گانه با همان اشخاص در رأس هر گروهی، در این زمینه نیز پدیدار شد. گروه دست راست که از سیاست‌های جنگ ملی جانبداری می‌کرد به بین‌الملل دوم نیز وفادار ماند و امیدوار بود که بعد از جنگ آن را احیا کند. گروه انتهای چپ، که در ابتدا فقط از هواداران لنین تشکیل می‌شد، بین‌الملل دوم را از بیخ مردود می‌دانست و مشتاقانه می‌خواست که پس از جنگ، بین‌الملل تازه‌ای به جای آن بنشانند. گروه «مرکز» (وسط) با ناراحتی میان این دو انتها نوسان می‌کرد و به جای برپا کردن يك سازمان كاملاً تازه در فکر بازسازی همان بین‌الملل دوم بود: این همان گروهی بود که بعدها - چنان که منطقی است - بین‌الملل دو و نیم‌ام را به وجود آورد. لنین در این مسأله نیز مسأله جنگ جماعت «سوسیال-میمن پرستان» و «مرکزی‌ها» را به یکسان محکوم می‌کرد. ولی مسأله در حد نظری باقی ماند و لنین چندان کاری از پیش نبرد. بیانیۀ سیمروالد در سپتامبر ۱۹۱۵، که نمایندۀ تسلط عناصر «مرکز» بر کنفرانس سیمروالد است، مسأله را نادیده می‌گیرد؛ در پایان پیش‌نویس بیانیۀ جبهۀ چپ کنفرانس تشکیل «يك بین‌الملل نیرومند، بین‌المللی که همه جنگ‌ها و سرمایه‌داری را پایان دهد» خواسته شده است. ۵. در کنفرانس کینتال، آوریل ۱۹۱۶، با آمدن نمایندگان گروه تازه اسپارتاکوس جبهۀ چپ سیمروالد قوی‌تر شد. قطعنامه‌ای که این گروه به کنفرانس پیشنهاد کرد اعلام می‌کند که «بین‌الملل جدیدی که باید پس از فروریختن بین‌الملل قدیم در ۴ اوت ۱۹۱۴ به پا خیزد می‌تواند فقط زاییده تنازع طبقاتی انقلابی توده‌های پرولتاریا در مهم‌ترین کشورهای سرمایه‌داری» باشد، ولی اضافه می‌کند که این «يك مسأله سازمانی یا مسأله توافق میان گروه کوچکی از اشخاصی به عنوان نمایندگان قشر کارگران مخالف عمل می‌کنند» نیست، بلکه «مسأله جنبش توده‌ای پرولتاریای همه کشورها» است؛ ۷. و این اشاره نشان می‌دهد که نویسندگان قطعنامه ممکن است در آینده با لنین اختلاف نظر پیدا کنند. اما لنین هرگز در موضوع خود تردیدی نشان نداد. در نیمه

برای کنفرانس نگاه کنید به ص ۶۴۷ بالا. 5. *ibid.*, xviii, 420;

۶. این همان روزی بود که حزب سوسیال‌دموکرات آلمان در رایشتاگ در تأیید اعتبارات جنگ رأی داد.

7. O. H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), p. 435.

دوم ۱۹۱۶، بنا بر گفته کروپسکایا، لنین «عقیده داشت که زمان انشعاب در مقیاس بین‌المللی فرارسیده‌است و برای بناکردن بین‌الملل سوم با نیروهای جبههٔ چپ سیمروالد، جدا شدن از بین‌الملل دوم، جدایی همیشگی از کائوتسکی و شرکا، ضرورت دارد».^۸

انقلاب فوریه و بازگشت همهٔ بلشویک‌های برجسته به پتروگراد، این بحث را در درون حزب از نو پیش کشید. حکم دهم از «احکام آوریل» لنین چنین است:

تجدید بین‌الملل.

اقدام به بنا گذاشتن يك بين‌الملل انقلابی، يك بين‌الملل
برضد سوسیال‌شوونیست‌ها و برضد «مرکز».^۹

در جزوه «وظایف پرولتاریا در انقلاب ما»، لنین همین موضوع را بسط می‌دهد و سنگین‌ترین توپ‌های خود را برضد «مرکز» به کار می‌اندازد: «تمام اکثریت سیمروالد، که در وهلهٔ اول مرکب از «مرکزی‌ها» بود» راه لغزندهٔ «سوسیال پاسیفیسم» را انتخاب کرده بودند. ۱۰ در این ضمن کمیتهٔ سوسیالیست بین‌المللی دائمی، که در سیمروالد برپا شد، از برن به استکهلم نقل‌مکان کرده بود؛ و در سراسر تابستان ۱۹۱۷ لنین با نظر عمومی حزب دایربر این که حزب باید در سازمان سیمروالد باقی بماند و نمایندگان خود را به کنفرانس استکهلم بفرستد يك تنه مبارزه می‌کرد.^{۱۱} کنفرانس حزبی ماه آوریل قطعنامهٔ مفصلی گذراند که «مرکزی‌ها» را محکوم می‌کرد و تأسیس بین‌الملل سوم را تقاضا داشت، اما این کنفرانس

8. N. K. Krupskaya, *Memories of Lenin*, ii (Engl. trans., 1932), 196.

9. Lenin, *Sochineniya*, xx, 89;

لنین در پانویس تعریف «مرکز» («ساتر») را اضافه می‌کند: «گرایشی که میان شوونیست‌ها (= طرفداران دفاع) و انترناسیونالیست‌ها در نوسمان است – کائوتسکی و شرکا در آلمان، لونگه و شرکا در فرانسه، چخیدزه و شرکا در روسیه، توراتی و شرکا در ایتالیا، مکدونالد و شرکا در انگلستان، و غیره.»

10. *ibid.*, xx, 129.

۱۱. این کنفرانس را با کنفرانس صلح بین‌المللی سوسیالیست‌ها، که آن هم قرار بود در استکهلم تشکیل شود ولی سرانجام به هم خورد، نباید اشتباه کرد (نگاه کنید به صص ۱۷، ۱۸، ۲۰ بالا).

به رغم مخالفت لنین نظر داد که حزب فعلا در سازمان سیمروالد باقی بماند. در پایان مه ۱۹۱۷ لنین با بی‌صبری به رادک که در استکهلم بود نامه‌ای نوشت و گفت که «قطع روابط» با سیمروالد «واجب» است:

باید به هر قیمتی که شده [لاشئ] گنبدیده... سیمروالد را دفن کنیم و بین‌الملل سوم واقعی را فقط از چپ‌ها تشکیل دهیم... اگر بتوانیم فوراً کنفرانسی از چپ‌ها برپا کنیم، بین‌الملل سوم تأسیس می‌شود. ۱۲.

اما بی‌علاقگی حزب به این کار بار دیگر در ششمین کنگره حزب در اوت ۱۹۱۷ - ایام پنهان شدن لنین در فنلاند - نشان داده شد، زیرا که در این کنگره مسأله جدا شدن از سیمروالد اصولاً مطرح نشد. لنین نظر خود را در نامه مفصلی به کمیته مرکزی بازگو کرد. ۱۳. سومین کنفرانس سیمروالد سرانجام در اوایل سپتامبر ۱۹۱۸ در استکهلم تشکیل شد؛ وروفسکی و سماشکو نمایندگان بلشویک‌ها بودند. تنها دستاورد این کنفرانس نوشتن بیانیه‌ای درباره جنگ بود، که می‌بایست پیش از انتشار برای تصویب به احزاب عضو بین‌الملل تسلیم شود: نظرگیرترین بند این اعلامیه بندی بود که در آن «مبارزه توده‌ای پرولتاریا در راه صلح» که «در عین حال به معنای نجات انقلاب روسیه است» خواسته شده بود. ۱۵. در آستانه کنفرانس لنین نامه خشماگینی نوشت و شکایت کرد که «ما داریم در یک کمدی شرکت می‌کنیم» و تقاضا کرد که «ما باید فوراً از سیمروالد خارج شویم». ۱۶. اما به زودی وقایع روسیه تمام توجه را به خود جلب کرد، و انقلاب اکتبر مسأله سیمروالد را از یادها برد. بلشویک‌ها

12. *VKP(B) v Rezolyutsiyakh* (1941), i, 235;

اعتراضات لنین در مجموعه آثار او ثبت است. (*Sochineniya*, xx, 279).

13. *Leninskii Sbornik*, xxi (1933), 57-8.

14. *ibid.*, xiii (1930), 275-80.

۱۵. مقدار زیادی مطالب مربوط به تدارکات و مذاکرات سومین کنفرانس سیمروالد در این کتاب گردآوری شده است. O.H. Gankin and H. H. Fisher, *The Bolsheviks and the World War* (Stanford, 1940), pp. 582-683 گزارش رسمی کنفرانس در همان‌جا دیده می‌شود (*ibid.*, pp. 669-75) پیش‌نویس بیانیه نیز در همان‌جا آمده است (*ibid.*, pp. 680-3).

16. Lenin, *Sochineniya*, xxi, 129.

هرگز رسماً از سیمروالد جدا نشدند. کمیته سوسیالیست بین‌المللی گهگاه بیانیه‌هایی منتشر می‌کرد که چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفت، از جمله بیانیه‌ای که انقلاب بلشویکی را خوشامد می‌گفت. در مارس ۱۹۱۹ بین‌الملل کمونیستی در کنگره تأسیس خود، گزارشی از آنجلیکا بالاپانوف، دبیر کمیته سیمروالد، دریافت کرد، به اضافه نامه‌ای به امضای راکوفسکی، لنین، تروتسکی، و پلاتن به عنوان اعضای پیشین آن سازمان، به این مضمون که عمر سازمان سیمروالد «طی شده است». بر پایه این اسناد کنگره اتحادیه سیمروالد را رسماً منحل و خود را وارث برحق آن اعلام کرد. ۱۷.

فهرست راهنمای موضوعی

آ

- Abramovich, R.** آبراموویچ ۴۹۳.
آتاتورک، کمال ۱۱-۳۰۱، ۳۱۸، ۳۵۹-۶۸، ۴۶۹، ۵۶۲، ۵۶۷ پ*، ۵۶۹.
- Adler, V.** آدلر، و ۴۹۲.
آذربایجان
- به رسمیت شناخته شدن استقلال ۱۹۳ پ، ۳۰۵-۸ - شورایی شدن ۲۹۹، ۳۰۷.
- Arahata, K.** آراهاتا، ک ۶۴۷ پ.
- Armand, Inessa** آرماند، اینهسا ۱۴۹ پ.
- Axelrod, P.** آکسلرود ۶۷۴.
آلاند، جزایر ۱-۲۰۰، ۲۲-۴۲۰.
آلبرت (نام مستعار ← ابرلین)
آلتفاتر، و ۹۱-۹۰.
- Altvater, V.** آلمان
- حزب مرکز ۳۷۲ - حزب کمونیست ۴۱-۱۳۷، ۶-۱۷۵، ۱۸-۲۱۵،
۲۰-۲۱۸، ۲۷۵، ۳۷۲، ۱۰-۴۰۲، ۴۴۰، ۹-۴۶۵، ۵۰۰-۴۹۷، ۵۳۹، ۶-۵۴۲،
(و نیز ← اقدام مارس) - حزب کمونیست کارگران ۱۷۷، ۲-۴۷۰، ۴۷۷،
۵۰۰ پ - حزب مستقل سوسیال دموکرات ۱۰۲، ۱۰۳ پ، ۱۳۱، ۱۳۷،
۱۳-۲۱۱، ۲۳۳، ۵-۲۷۱، ۳۷۲، ۴۷۰، ۴۹۷، ۶۷۵ - حزب سوسیال دموکرات
۳۷۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۶۵۹، ۶۶۹ - رابطه با ج شرف سر ← ج شرف سر.
- Allen, Clifford** آلن کلیفورد ۲۳۰
آمریکا
- حزب کار کمونیست ۱۸۴، ۲۸۱ - حزب کمونیست ۱۸۴، ۲۸۱، ۴۷۰،
۱۱-۵۰۹ - سازمان کمک رسانی ۱۶-۴۱۴.
- Avalov-Bermond, P.** آوالوف، برمونت ۳۷۶.

الف

- Ebert, F.** ابرت ۱۸، ۱۲۶، ۵۲۶.

- Eberlein, H. ابرلاین ۶۰-۱۵۶، ۵۳۹.
 Ebengolz ابنگولتس ۹۹، ۱۰۲.
 اتحاد نظارت دموکراتیک ۸-۲۶.
 اتحادیه‌های کارگری
 - نخستین کنگره اتحادیه‌های کارگری سراسری روسیه ۲۵۳ - امتیازهای
 خارجی ۳۴۳ پ (و نیز ← بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری)
 ادم ۶۶-۳۶۵.
 ارتش سرخ ۹۳-۸۷، ۳۴-۳۳۲.
 ارتسبرگر ۵۰۰
 ارجونیکیدزه ۵۶۷ پ
 ارمنستان
 - ترکیه ۹-۳۵۸، ۳۶۰ - به رسمیت شناختن استقلال ۱۹۳، ۳۰۸ - استقرار
 نظام شوروی ۲-۳۶۱ - حق تعیین سرنوشت ۹-۲۸۵.
 اس‌ارها
 - محاکمه ۷-۴۹۵ - جنگ جهانی اول ۱۷ - چپ و برست‌لیتوفسک
 ۵۹ - سیاست خارجی ۱۰۸، ۱۲-۱۱۰ - راست و سیاست خارجی ۱۰۸.
 اسپار تا کوس بوند ۱۰۵ پ، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۵۵، ۱۷۷، ۴۰۲، ۶۷۵، ۶۸۰.
 اسپیتس برگن ۲۰۰.
 استاسووا ۶۰.
 استالین، یوسف ویساریونوویچ (جوگاشویلی)
 - و مسأله خلق‌ها ۲۸۹، ۳۲۹ - انقلاب اروپا ۱-۲۰، ۱۳۱ پ - برست-
 لیتوفسک ۵۸، ۶۳-۵۹، ۷۰ - سیاست خارجی ۷۴، ۲۲-۴۲۱ - کمیترن
 ۱۵۶، ۵۴۲ - لهستان ۲۶۰، ۲۶۵ پ - ترکیه ۸-۳۶۷، ۵۶۷ پ.
 استامیناکوف ۴۴۲.
 استکلوف ۵۸۰.
 استکهلیم، کنفرانس ۱۷، ۲۰، ۶۸ پ.
 استونی ۱۹۳ پ، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲-۴۲۱، ۵۲۸-۹.
 اسکیرمونت ۴۵۵ پ.
 اسلاو پرستان ۲۸۵ پ.
 اسمیلگا ۵۸، ۶۰، ۲۶۵ پ.
 اسنودن، ای ۲۳۰.
 اسنودن، پی ۲۳۴.
 اشتامپفر ۱۷۶ پ.
 اشتاینهارت ۱۵۸.
 اشترسمن ۱۱۰، ۲۱۸، ۴۴۶.
 اشتینس ۴۴۶، ۴۴۶ پ، ۵۱۹.
 اعلامیه حقوق خلق رنجبر و استثمار شده ۸۶، ۲۸۷.

- افغانستان ۲۸۹-۹۵، ۳۵۳-۵، ۵۶۰-۲، اقدام مارس ۱۰-۴۰۹، ۴۳۸، ۴۶۳، ۶۶۷-۹، ۴۹۷، ۵۳۳، اکونومیسم ۲۷۲، اکرادی ۱۹۲، اگوروف ۲۶۵، Egorov, A. امان‌الله‌خان ۳۵۳، ۲۹۲-۵، امتیازهای خارجیان ۱۰۹، ۱۴۴، ۳۴۲-۸، ۴۳۷-۹، ۴۴۵، ۴۵۷-۹، ۵۱۴-۲۲، ۵۷۱، انجمن بین‌المللی کارگران ← بین‌الملل اول انجمن بین‌المللی کمک به انقلابیان ۴۸۹، اندونزی
- حزب سوسیال‌دموکرات ۶۳۶ - حزب کمونیست ۳۰۸، ۵۷۵، ۵۷۵ پ. انقلاب
- فوریه ۱۹۱۷ روسیه و جنگ ۱۹-۲۱ - اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و سیاست خارجی ۲۱-۳۱ - نوامبر ۱۹۱۸ آلمان ۲۰-۱۲۴، ۲۲۰-۳ (و نیز ← «انقلاب مداوم»)، «انقلاب مداوم» ۶۶۹، انگلس، فردریک
- و روسیه ۶۵۳، ۶۶۱-۳ - و اشرافیت کارگری ۲۲۷-۸ - و جنگ ۶۵۳-۵، ۶۵۹-۶۴ - و جنگ پروس-فرانسه ۶۱-۶۵۹، انگلستان
- رابطه‌ها افغانستان ۲۹۲-۵ - ایران ۲۹۵-۳۰۱، ۳۰۷-۹ - سینکیانگ ۵۹۷ - ترکیه ۳۰۰، ۳۰۸، ۷۰ - ۵۶۸، ۸۲ - ۵۸۰ - حزب کمونیست ۱۷۹-۸۱، ۲۴۵، ۲۷۹-۸۱، ۴۷۰، ۴۸۸-۹، ۵۰۶-۸، ۵۴۷-۹ - حزب سوسیالیست ۱۸۱-۲ - هیأت نمایندگی انگلستان (۱۹۲۰) ۲۳۰، انوریاشا ۲۷۰، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۵۸، ۳۸۰، ۳۹۸، ۴۶۸، ۵۶۷ پ.
- Upmal اوپمال ۳۵۹، Urbahns, H. اوربانس ۵۴۳، Urquhart, L. اورکهارت ۵۷۱، ۵۲۱، ۵۱۶-۱۸، ۴۳۰، Orlov اورلوف ۶۱۱، Uryankhai اوریانخای ← تانوتووا، Uritsky, M. اوریٹسکی ۶۷، ۶۰، ۵۸، Osugi, S. اوسوگی ۵۹۱، اوکراین
- و لهستان ۲۰۵، ۲۴۰ - و برست‌لیتوفسک ۵۱-۲، ۵۷-۸، ۶۱ - و ترکیه ۵۶۷، اونشلیخت ۱۰۲، ۲۶۲، Unshlikht, I. اونگر-اشترنبرگ ۶۱۹، ۶۱۶، ۶۱۵، ۶۱۲-۱۴، Ungern-Sternberg

ایران

- و انگلستان ۳۰۱-۲۹۵، ۳۰۷-۹، ۳۸۰ - و ج شرف سرد ← ج شرف سرد
 - حزب کمونیست ایران ۳۰۰، ۳۵۶.
 اینیکین ۵۰۷.
 ایتالیا
 - حزب کمونیست ۲۷۹، ۴۷۰، ۴۷۴، ۵۰۳ پ، ۵۴۸ - حزب سوسیالیست
 ۱۸۰، ۲۷۶-۷، ۴۷۴، ۵۴۸ - حزب کارگران مستقل ۲۰، ۱۸۱، ۲۲۹-۳۲،
 ۲۷۸-۸۰.

ب

- Baden, Max von** بادن، ماکس ۱۲۵.
 بادنی ۲۶۴.
Barbusse, H. باربوس ۴۸۹.
Barthou, L. بارتو ۳-۴۵۱.
Barth, E. بارس ۳۰۸ پ.
Buckler, W. باکلیر ۶-۱۴۴.
 باکو
 - حکومت شوروی ۲۹۶ - کنگره باکو ← کنگره خلق‌های مشرق.
Balabanov, Angelica بالابانوف، انگلیکا ۶۳-۱۵۹، ۱۷۰ پ، ۲۴۹ پ، ۶۸۲.
Balfour, A. J. بالفور ۷۰، ۱۴۵.
Bauer, O. باوئر، ا ۴۹۲.
Bauer, Max باوئر، ماکس ۳۸۱، ۳۸۱ پ، ۳۹۸.
 باواریا، جمهوری شوروی ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱.
Bebel, A. بیل ۶۵۹، ۶۶۶.
 بخارا و افغانستان ۵-۲۹۳، ۳۵۴.
Brandler, H. براندلر ۲۱۶، ۲۱۷، ۴۰۴-۶، ۴۹۷، ۵۴۳.
Bravin براوین ۲۹۴، ۳۵۳.
Berzin, P. برزین ۱۴۹ پ، ۱۵۲.
 برست‌لیتوفسک
 - متارکه (۱۵-۲ دسامبر ۱۹۱۷) ۴۷-۴۲، ۲۸۷ پ - پیمان (۳ مارس ۱۹۱۸)
 ۴۷، ۵۷-۶۵، ۶۹-۷۱، ۷۱-۶، ۹۰-۵، ۹۶، ۱۱۴-۱۶، ۱۲۶، ۱۳۱، ۲۸۷ پ،
 ۴۵۴ - قرارداد الحاقی (۲۷ اوت ۱۹۱۹) ۱۳-۱۱۲.
 برکت‌الله ۲۹۳.
Berendt برندت ۴۴۳.
Brusilov, A. بروسیلوف ۵-۳۳۲.
Brockdorff-Rantzau, U. بروکدورف-رانتسائو ۱۱۰، ۱۳۵، ۵۲۴-۸.
Bronsky, M. برونسکی ۱۷۳، ۱۷۵.

- Broido, G.** بروید ۳۲۹.
بریان ۴۰ پ، ۴۳۴.
- Bessarabia** بسارابی ۵۶، ۳۲۰، ۴۳۶، ۵۲۹.
بغازها، مسأله ۱-۵۷۰، ۵۸۲-۵ (و نیز ← کنفرانس لوزان).
- Buxton, C. R.** بکستون، رودن ۲۳۱.
بلشویسم (بلشویک‌ها)
- و جنگ جهانی اول ۱۶-۲۱، ۲۲-۲۴، ۶۶۸-۷، ۶۷۲-۵ - صلح ۲۲-۲۶
- نفوذ در اروپای باختری ۱۶۴-۵ - مسأله ملی و استعماری ۲۸۴، ۳۱۴-۱۷.
بلغارستان، حزب کمونیست ۱۸۴-۵، ۲۸۰، ۳۷۴ پ، ۴۵۰
- Blum, L.** بلوم، لئون ۲۷۶.
- Bombacci, N.** بمباچی ۱۸۰.
- Bubnov, A.** بوبنوف ۶۰، ۶۷، ۷۴.
- Bobinsky, S.** بوبینسکی ۵۶، ۱۴-۶۱۳.
بوخارین
- و جنگ جهانی اول ۶۷۰ - حق تعیین سرنوشت ۲۹۰، ۲-۶۷۱ پ
- برست‌لیتوفسک ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۷۳ - انقلاب جهانی ۷۳، ۷۳، ۴۶۲ -
کمینترن ۱۵۶، ۲۳۶، ۴۷۶ پ، ۵۳۷-۸ - انقلاب آسیا ۲۸۵ پ - حزب
کمونیست آلمان ۵۵۰ پ - حزب کار نروژ ۵۰۰ - تجارت خارجی
۱-۵۵۶ - ترکیه ۱۰-۵۷۹ - کومین‌تانگ ۶۳۷ پ - ژاپن ۶۴۶.
- Bodo** بودو ۶۱۴، ۶۲۳.
- Bordiga, A.** بوردیگا ۱۸۰، ۲۴۴-۵، ۲۷۸.
- Borkheim** بورکهایم ۶۵۸.
- Borgbjerg** بورگیبرگ ۱۷.
- Borodin, M.** بورودین ۱۸۳، ۲۱۳، ۵۰۷-۸، ۶۵۲.
بوریات مغولی ۲-۶۲۱، ۵۹۹.
- Bogda Gegen** بوگداگکن ۱۵-۶۱۱.
- Bogdanov, P.** بوگدانف ۵۵۵.
- Bullitt, W.** بولیت ۱۹۴، ۱۴۶-۸.
- Boyle, Colonel** بویل، سرهنگ ۴۳۰.
- Bevin, E.** بوین، ارنست ۲۶۳.
- Behrens, E.** بهرنز ۹۱.
بین‌الملل آمستردام ← فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری
بین‌الملل جوانان کمونیست ۸۸-۴۸۴، ۵-۶۳۴، ۲-۶۷۱.
بین‌الملل دو و نیم ← بین‌الملل‌ها و اتحادیه کارگری بین‌المللی احزاب سوسیالیست
بین‌الملل زنان کمونیست ۴۸۷ پ.
بین‌الملل سرخ اتحادیه‌های کارگری (پروفرینترن) ۸-۴۷۶، ۳-۵۵۰.
بین‌الملل‌ها

Pratap, Mahendra	پراتاب، ماهاندرا ۲۹۳ پ.
	پرچم سرخ ۹۰ پ.
	پرینکیپو، کنفرانس ۱۴۵-۷، ۳۴۳ پ.
Pak Din-shun	پک دین شون ۳۱۴، ۵۹۲-۳.
Platten, F.	پلاتن ۱۵۶، ۶۸۲.
Plekhanov, G.	پلخانف ۶۶۹.
Poincaré, R.	پوانکاره ۴۳۴، ۴۵۰، ۵۱۴، ۵۱۸.
Purcell, A.	پورسل ۲۵۶.
Pogany, J.	پوگانی ۴۰۶.
Poole, D.	پول ۱۱۷.
Pollitt, H.	پولیت ۵۰۷.
Pyatakov, Yu.	پیاتاکوف ۶۷۰، ۶۷۱ پ.
Pieck, W.	پیک، و ۱۵۷ پ.
Paikes, A.	پیکس ۶۳۲-۸، ۶۳۹.

پیمان‌ها و قراردادهای

- بغازها، کنوانسیون (۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳) ۵۸۴-۵ (و نیز رجوع کنید به برست لیتوفسک، راپالو، ورسای و جشرفسر) - روس - ژاپن - چین (پیمان کیاختا) (۱۹۱۵) ۵۹۸، ۶۱۴ - آلمان-فنلاند (۷ مارس ۱۹۱۸) ۱۰۶ - انگلستان-ایران (۹ اوت ۱۹۱۹) ۲۹۶-۹ - پیمان اشپیتسن برگن (۹ فوریه ۱۹۲۰) ۲۰۰ - ترکستان-سینکیانگ (۲۷ مه ۱۹۲۰) ۵۹۵-۷، ۶۰۷-۸ - رومانی-متفقین (۲۸ اکتبر ۱۹۲۰) ۴۱۹-۲۰ - ترکیه-افغانستان (۲۸ فوریه ۱۹۲۱) ۳۵۴ - رومانی-لهستان (۳ مارس ۱۹۲۱) ۳۵۴ - کنوانسیون جزایر آلاند (۲۰ اکتبر ۱۹۲۱) ۴۲۰-۲۲ - انگلستان-افغانستان (۲۲ نوامبر ۱۹۲۱) ۵۶۰ - ترکیه-ارمنستان (۲ دسامبر ۱۹۲۰) ۳۶۲ - اوکراین-ترکیه (۲ ژانویه ۱۹۲۲) ۵۶۷ - فنلاند-لهستان-لتونی-استونی (۱۷ مارس ۱۹۲۲) ۴۲۲ - پیمان‌های سری ۲۴-۳۰.

ت

Tarnow, F.	تارنوو ۲۷۴.
Tasca, A.	تاسکا ۱۸۰.
Thalheimer, A.	تالهایمر ۱۳۷، ۴۰۶، ۵۴۳.
Tannu Tuva	تانوتووا ۶۱۹-۲۰.

تجارت خارجی

- انحصار دولتی ۵۵۴-۸ - محاصره متفقین ۱۵۰-۲، ۱۹۰-۳، ۱۹۸-۲۰۰، ۳۳۹، ۳۷۵ - هیأت نمایندگی تجاری ۲۵۳-۵، ۴۲۵-۶ - شرکت‌های مختلط ۴۲۵-۶ - کنفرانس جنوا ۴۳۶-۹ - نپ ۵۶۶ (و نیز ← امتیازهای خارجی، رابطه با افغانستان، پیمان‌ها و قراردادهای)

- Tranmael, M. ترانمل ۵۵۰.
 ترتسکی
- «انقلاب مداوم» ۶۶۹ - برست لیتوفسک ۴۷-۵۲، ۵۵-۹، ۷۲، ۷۶-۹،
 ۱۰۱ - ارتش سرخ ۸۷-۹۰، ۹۳، ۳۳۳-۴ - جنگ جهانی اول ۲۵ پ،
 ۶۷۰، ۶۷۱-۳، ۶۷۶ پ - پیمان‌های سری ۳۱، ۲-۴۱ پ - کمیساریای خلق
 در امور خارجی ۳-۳۱، ۳۷-۴۸، ۷۶-۸، ۸۶ - انقلاب جهانی ۳۰، ۴۶۲-
 ۴۶۳، ۵۳۸ - رئیس شورای عالی دفاع ۶-۸۵ - ایالات متحده ۱۱۶،
 ۳۳۴، ۴۱۳ پ، ۴۶۵ پ - کمیترن ۱۵۵ پ، ۱۵۵، ۱۶۱ پ، ۲۳۶، ۴۶۴،
 ۱-۴۷۷، ۶۷۷، ۶۸۲ - کمونیسم فرانسه ۱۸۰ - لهستان ۶۱-۲۵۹
 - مسأله استعمار ۲۸۵ پ - ایران ۲۸۷ پ - آلمان ۳۹۷ پ، ۴۴۰،
 ۴۵۰ پ، ۵۲۳ پ - بسارابی ۴۲۰ - بین‌الملل جوانان کمونیست ۴۸۴
 - حزب کمونیست فرانسه ۴-۵۰۱، ۵۴۹ - امتیازهای خارجی ۵۲۱ - تجارت
 خارجی ۸-۵۵۷ - ترکیه ۵۶۷ پ.
 ترکستان ۴-۳۵۳.
 ترکستان چین ← سینکیانگ
 ترکیه
- حزب کمونیست ترکیه ۶۷-۳۶۰، ۷۰-۳۶۸، ۵۶۹، ۴-۵۷۲ - ارمنستان
 ۶۲-۳۵۹ - انگلستان ۳-۳۰۰، ۳۰۶، ۵۶۹، ۴-۵۸۱ - جنبش ملی ۲۹۹ -
 ۳۰۲ - افغانستان ۴-۳۵۳ - ج شرف سر ← ج شرف سر.
 ترویج انترناسیونالیسم ۴-۳۲، ۷-۴۵، ۱۱۰-۹۸، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۶۰-۴، ۲۰۶،
 ۲۸۱، ۳۰۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳-۳۵۲، ۷-۴۰۵، ۱-۵۶۰، ۳-۵۸۲ پ.
- Tscreteli, I. تسرتلی ۴۹۳
 Czernin, O. تسرنین ۹۷.
 تعاونی ۱۹۸، ۳-۲۰۲.
 تفر، ج ۲۵۸.
 Tanager, J. توخاچفسکی، م ۲۶۱، ۲۶۴، ۳۳۳، ۳۹۵.
 «توده‌ها»، تعریف ۲۲۷ پ.
 Turati, F. توزاتی ۱۸۰، ۲۴۴، ۴۷۷ پ.
 Tokuda, K. توکودا ۶۲۶.
 Togliatti, P. تولیاتی، پ ۱۸۰.
 Tolain, H. تولین ۶۵۸.
 Thomas, Albert. توما، آلبر ۳۷، ۲۱۳.
 Thomas, J. H. توماس، ج ۵۵۴.
 Thomas. توماس (کمونیست آلمانی) ۹۹، ۱۷۲، ۱۷۴.
 Tomskey, M. تومسکی، م ۲۵۳ پ.
 Thomsen, General von. تومسن، ژنرال ۴۴۰.

ج

- جامعه ملل ۱۷۰، ۳۰۰، ۴۲۰-۱، ۴۵۱، ۵۲۸.
 جبهه مخالف کارگری ۴۹۷ پ.
 جمال پاشا ۳۵۴، ۴۱۸-۱۹.
 جنبش ملی کارگران بیکار ۴۸۹، ۵۰۷-۸.
 جنوا، کنفرانس ۴۳۱-۳، ۴۵۰-۶۰، ۵۱۳-۴، ۵۲۸.
 جودسن ۳۷-۸.

Judson, W.

چ

- چانگ تسولین ۶۰۵، ۶۱۰-۱۱، ۶۱۷.
 چانگ ت'ای-لی ۶۳۶.
 چانگ شی-لین ۶۳۲، ۶۰۹-۱۰.
 چرچیل، وینستون ۷-۱۴۵، ۳۷۷ پ.
 چرنف ۶۷۱.
 چکا (وچکا) ۴۵۱ پ.
 چکسلواکی، لژیون ۱۰۷ - حزب کمونیست ۹۹ ف، ۲۸۰.
 چمبرلین، ا ۴۵۸.
 چن تو هسیو ۶۰۶، ۶۳۶ پ.
 چونکه، ف ۴۳۷ پ، ۴۳۹.
 چویبالسانگ ۶۱۲.
 چیانگ کایشک ۲۵۱.
 چیچرین، کنورکی
 - در لندن ۳۲ - انگلستان ۴۳، ۱۹۳ - برست لیتوفسک ۶۰
 - کمیسریای خلق در امور خارجی ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۴ پ، ۱۰۶-۷، ۱۰۷ پ
 - آمریکا ۱۱۷، ۱۲۴، ۳۴۱، ۵۱۷ - دیپلماسی باز ۱۱۸ - کمیرن
 ۱۵۶، ۱۶۴-۱، ۱۸۵ - آلمان ۱۶۶-۸، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۴۰، ۴۵۱، ۵۲۸
 - نزدیک شدن به جهان سرمایه داری ۲۰۳-۵، ۴۲۲ - لهستان ۲۵۹
 - ایران ۳۰۰-۲۹۹، ۵۶۳، ۵۶۵-۶ - ترکیه ۳-۳۰۱، ۳۰۸، ۳۶۷، ۵۶۷ پ
 - موافقت نامه بازرگانی انگلستان-شوروی ۳۵۱ - اداره کمک های آمریکا
 - ۴۱۶ - بسارابی ۴۲۰ - فنلاند ۴۲۲ - دیون خارجی ۱-۴۳۰، ۵۶۲
 - کنفرانس جنوا ۴۳۵ پ، ۳-۵۸۰، ۴۳۶-۷ پ - هند ۵۶۲ - کنفرانس
 لوزان ۵۷۱، ۳-۵۸۰ - چین ۶۰۳، ۶۱۰ - مغولستان خارجی ۴-۶۱۳،
 ۶۳۲.

چین

- حزب کمونیست ۶۰۷، ۶۱۶-۱۸، ۶۲۵-۷، ۶۳۳-۸، ۶۴۴ - راه آهن شرقی
 ۵۸۷، ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۴-۶، ۶۳۲، ۶۴۱-۵.

ح

- حزب سوسیالدموکرات ← آلمان، روسیه (حزب سوسیالدموکرات)
 حزب سوسیالیست کار ۱۸۱.
 حزب کمونیست ← حزب کمونیست شوروی، چین، آلمان و غیره
 حزب کمونیست صرب - کروات - اسلوان ۲۸۰.
 حق تعیین سرنوشت ملی و خلق‌های مشرق ۹-۲۸۴.
 حق جدایی ۲۸۶.
 حق، اسماعیل ۳۶۳.
 حق، بهیج ۳۶۵.
 حکمت ۳۶۴.

خ

- خدمات دیپلماتیک شوروی ۹۴.
 خلیل‌پاشا ۳۰۵ پ.
 خوارزم ۳۵۵ پ.
 خینچوک ۲۰۵.
 خیوه ← خوارزم

Khinchuk, L.

د

- D'Abernon, Viscount دابرنون، ویکونت ۵۲۴ پ.
 Dutt, R. P. دات ۵۰۸.
 D' Aragona, L. داراگونا ۲۵۸ پ.
 Darsono دارسونو ۳۰۸.
 داشناک‌ها ۳۶۷.
 Dalin, V. دالین ۶۳۵.
 Dambidanzan دامبیدانزان ۶۲۳ پ.
 دانشگاه کمونیستی، رنجبران شرق ۳۲۹، ۶۳۰.
 Danilevsky, N. دانیلفسکی ۲۸۵ پ.
 Davtyan داوتیان ۱۴۹ پ.
 درگولتس ۱-۳۷۶.
 Dzerzhinsky دزرژینسکی ۵۶، ۶۰-۵۹، ۷۳، ۲۶۲.
 دفتر سیاسی ← حزب کمونیست سراسر روسیه (بلشویک‌ها)
 دن، ف ۲۶۶، ۳۶۷.
 دنیکین ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۶۹، ۱۸۹، ۲-۱۹۰، ۱-۲۹۷، ۳۰۶ پ، ۳۴۹، ۴۱۷ پ.
 Dukhonin, N. دوخونین، ن ۴۲.
 دوستان آمریکایی روسیه شوروی ۴۸۹.
 دولیون، دانیل ۱۸۳.

De Leon, D.

- Deutsch, F. دویج ۳۸۴.
 Däumig, E. دویمیک ۴۱۰ پ.
 Dittman, W. دیتمن ۱۳۷.
 دیون خارجی ۷-۱۴۵، ۳۴۳ پ، ۴۳۱، ۹-۴۳۵، ۴۵۲، ۶۴۸.

ر

- Robins, R. رابینز ۳۷، ۶-۶۴، ۶۸-۷۲، ۱۱۶، ۳۴۲، ۳۴۳ پ، ۴۱۳.
 راپالو، پیمان ۵۰-۴۳۹، ۵-۴۵۳، ۸۰-۴۵۷، ۵۰۰-۴۸۸، ۵-۵۱۳، ۳-۵۲۲، ۵۲۶-
 ۵۲۸، ۵-۵۸۴.
 Rathenau, W. راتناو ۵-۳۸۲، ۶-۴۳۲، ۴۴۰، ۵۰-۴۴۵، ۴۵۴، ۵۰۰، ۵۲۲.
 Radek, K. رادک، کارل
 - امتیازهای خارجی ۵۱۹ پ - سیاست خارجی ۲۵، ۲۰۱، ۳۸۵-۹۰ - اتر-
 ناسیونالیسم ۲۹ - تبلیغات ۳۳، ۹۴ - برست لیتوفسک ۵۷، ۷۲ - آلمان
 ۴-۱۳۲، ۵-۳۸۰، ۸-۳۸۲، ۴-۳۹۳ پ، ۴۴۱ پ، ۹-۴۴۸، ۴۵۴، ۴۶۱، ۵۲۵،
 ۹-۵۲۸ پ - حزب کمونیست آلمان ۸-۱۳۶، ۱۴۱، ۸-۱۷۲، ۲۱۸، ۹-۴۰۷،
 ۷-۴۰۷، ۴۷۴، ۵۴۴ - کمیترن ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۰-۲۰۸، ۲۳۶، ۴۶۴، ۴۷۵ پ،
 ۷-۵۳۶ - لهستان ۲۰۱، ۲۶۰ - سندیکالیسم ۲۴۴ پ - اتحادیه‌های
 کارگری ۲۵۲، ۲۵۶ پ - ترکیه ۳-۳۰۱، ۶-۵۷۵ - کنکرة باکو
 ۲۰-۳۱۹، ۳۲۲ - ارتش سرخ ۳۳۳ - فرانسه ۴۷۴ - انقلاب جهانی
 ۴۶۲، ۵۳۲ - کنفرانس اترناسیونال‌های برلین ۴۵۴ پ - سیاست جبیه
 متحد ۵۴۶ - حزب کار فروژ ۵۵۰ پ - کنکرة صلح اتحادیه کارگری
 لاهه ۵۵۴ - حزب کمونیست چین ۶۱۷ پ، ۶۳۷ - جنگ جهانی اول
 ۲-۶۷۱.
 Raskolnikov, F. راسکولنیکوف ۲۹۹، ۵۶۱.
 Russell, Bertrand راسل، برتراند ۲۳۱.
 Rakosi, M. راکوشی ۲۱۰، ۲۸۱، ۴۰۵، ۴۰۶ پ، ۴۷۰.
 Rakovsky, K. راکوفسکی ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۴۲۰، ۴۳۶، ۴۴۷، ۲-۶۷۱، ۶۸۲.
 Ramsay, D. رامسی ۳۱۴ پ.
 Reibnitz, E. von رایبیتز، فون ۳-۳۸۱، ۳۹۳ پ.
 Rykov, A. رایکف
 - لهستان ۲۶۰ - امتیازهای خارجی ۳۴۷ پ.
 Reinstein, B. راینشتاین ۳۵، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۸۳.
 رضاخان ۳۵۶، ۵۶۲.
 Ransome, A. رنسون، آرتور ۱۵۶ پ.
 Renaudel, P. رنفودل ۲۱۳.
 Reuter-Friesland, E. روتر-فرایزلند ۱۳۵.
 Rothstein, F. روتشتاین ۳۵۶ پ، ۳۵۸، ۵۵۴، ۵۶۲، ۵۶۵ پ، ۶-۵۶۴.

Rutgers, S.	روتگرز ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۲۸، ۵۹۱ پ.
Rudnyansky	رودنیانسکی ۲۱۰.
Rozengolts, A.	روزن گولتز ۵۲۴ پ.
Rozovsky	روزوفسکی ۲۰۵.
Rosmer, A.	روسمر ۱۸۲، ۲۵۷، ۴۸۳.
Rousseau, J.-J.	روسو، ژان ژاک ۶۵۴، ۵۹۴.

روسیه

- حزب کمونیست سراسری روسیه (بلشویک‌ها) - رشد و عضویت ۴-۵۴۲
 - حق تعیین سرنوشت ملی ۲۸۹ - جنگ جهانی اول ۱۷-۱۶، ۲-۲۱
 - برست‌لیتوفسک ۸-۵۳، ۶۲-۵۸، ۸-۶۷ - تجارت خارجی ۸-۵۵۵
 - بنیاد کمینترن ۸۲-۶۷۸ - سازمان جوانان کمونیست-لنینیست سراسر
 اتحاد شوروی ۴۸۴ پ.

روسیه، جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه (ج‌ش‌ف‌س‌ر)

- سیاست خارجی عمومی ۸-۳۶، ۴-۴۰، ۴۸، ۶۳، ۸-۶۷، ۷۸-۶۹، ۷-۹۵،
 ۱۱۷، ۴-۱۶۰، ۹-۱۸۷، ۲۰۵-۱۹۹، ۹۰-۲۸۶، ۳۰۷، ۵-۳۳۰، ۳-۳۵۱، ۱-۴۶۰،
 ۴-۵۱۳، ۲-۵۲۱، ۸۲-۵۷۹ - رابطه با افغانستان ۵-۲۹۲، ۶-۳۵۳، ۶۱-۵۵۶
 - متفقین ۶-۴۲، ۷۰-۶۳، ۲۳-۱۱۵، ۵۴-۱۴۴، ۲۰۰-۱۸۸، ۵۲۲ (و
 نیز ← محاصره، متفقین، قدرت‌های مرکز، برست‌لیتوفسک) - با چین
 ۹-۵۸۷، ۱۱-۵۹۳، ۳۶-۶۰۹، ۴۶-۶۳۶، ۲-۶۵۰ - اروپای شرقی ۲۸-۵۲۸
 ۵۳۰ - استونی ۱۹۴، ۱۹۸ - شرق دور ۹۰-۵۸۷، ۹-۶۰۶، ۶۱۹، ۶۲۳ -
 ۶۲۶، ۴۱-۶۳۷، ۶۴۶، ۲-۶۵۰ - فرانسه ۴۱۳، ۴۵۴ پ - آلمان ۹۷-
 ۱۰۰، ۱۲-۱۰۱، ۳۶-۱۲۳، ۴-۲۷۰، ۵-۴۴۰، ۵-۴۵۴، ۲-۴۶۰، ۸-۵۲۲
 - انگلستان ۹۰-۱۸۸، ۱۹۸، ۷-۲۰۳، ۲-۳۴۰، ۳-۲۴۷، ۲۰-۴۱۴، ۴۴۴،
 ۱۴-۵۱۸، ۲۲-۵۱۸ - ایرلند ۳۱۴ پ - ژاپن ۹۰-۵۸۵، ۶-۶۰۶، ۶۳۸، ۶۴۶ -
 ۶۵۱ - کره ۴-۵۹۲ - منچوری ۱۰-۶۰۱ - مغولستان خارجی ۹۶-۵۹۶ -
 ۶۰۱، ۱۴-۶۱۱ - ایران ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۶-۳۵۴، ۶-۵۶۲ - لهستان
 ۷-۱۹۵، ۱۰-۲۰۰، ۷-۲۳۵، ۶۹-۲۵۹ - رومانی ۹۰، ۷-۴۲۰، ۵۲۹
 - سینکیانگ ۹-۵۹۶ - سوئد ۲-۲۶۰ - ترکیه ۲۸۷، ۱۰-۳۰۰،
 ۲۰-۳۱۸ - ایالات متحده ۸-۳۷، ۶۶-۶۳، ۷۲-۶۸، ۲۰-۱۱۶، ۵۰-۱۴۴،
 ۴۵-۳۳۹، ۱۴-۴۱۲، ۳۰-۴۲۸، ۴۸۸ (و نیز ← کنفرانس جنوا، بین‌الملل‌ها،
 کنفرانس لوزان، کمیسریای خلق در امور خارجی، تجارت خارجی، کنفرانس
 واشنگتن) - پیمان‌ها و موافقت‌نامه‌ها با افغانستان (۲۸ فوریه ۱۹۲۱) ۴-۳۵۳،
 ۵۶۰ - ارمنستان (۲ دسامبر ۱۹۲۰) ۳۶۱ - اتریش (۷ دسامبر ۱۹۲۱)
 ۴۱۳ - قدرت‌های مرکز (۳ مارس ۱۹۱۸) ← برست‌لیتوفسک، - چکسلواکی
 (۵ ژوئن ۱۹۲۲) ۴۱۲ - استونی (۲ فوریه ۱۹۲۰) ۹-۱۹۸، ۳۳۸، ۴۲۱
 - فنلاند (۱۴ اکتبر ۱۹۲۰) ۳۳۸ - آلمان (۲۷ اوت ۱۹۱۸) ۱۱۴، (۶ مه
 ۱۹۲۱) ۴۱۳، ۴۴۴؛ (۱۶ آوریل ۱۹۲۲) ← راپالو (۲۹ ژوئیه ۱۹۲۲)

۵۳۳ - انگلستان (۱۲ فوریه ۱۹۲۰) ۱۹۷؛ (۶ مارس ۱۹۲۱) ۲۸۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۵۱-۳، ۴۱۵ - ایتالیا (۲۶ دسامبر ۱۹۲۱) ۴۱۲ - تونس (۱۲ ژوئیه ۱۹۲۰) ۳۳۸، ۴۲۱ - لیتوانی (۱۲ ژوئیه ۱۹۲۰) ۳۳۸ - مغولستان خارجی (۵ نوامبر ۱۹۲۱) ۲۲-۶۲۰، ۳-۶۳۱؛ (۳۱ مه ۱۹۲۲) ۳-۶۲۲ - فروژ (۲ سپتامبر ۱۹۲۱) ۴۱۲ - ایران (۲۶ فوریه ۱۹۲۱) ۳۵۳، ۳۵۴-۷، ۵۶۲؛ (۳ ژوئیه ۱۹۲۴) ۵۶۶ - لهستان (۱۸ مارس ۱۹۲۱) ۲۶۷، ۴۲۰ - سوئد (۱ مارس ۱۹۲۲) ۴۱۲ - ترکیه (۱۶ مارس ۱۹۲۱) ۳۵۳، ۳۶۸، ۵۶۶.

Rolland, Romain رولان، رومن ۴۸۹.
Roland-Holst, H. رولان-هولست ۲۱۳.
 رومانی ۵۵، ۲۰-۴۱۹، ۵۲۹.
 روتلوف ۳۹۳ پ، ۳۹۶ پ.
Roy, M. N. روی ۱۴-۳۰۸، ۴۷۰، ۵۷۴.
Ryazanov, D. ریازانوف ۵-۷۴.
Reed, J. رید، جان ۴-۱۸۳، ۳۰۸، ۳۴۱.
Rietzler ریتسلر ۳۹.
Rhee, Syngman ری، سینگمان ۵۹۳.

ز

Zalkind زالکیند ۳۲.
 زتکین، کلارا ۱۴۱، ۱۷۳، ۱۷۴ پ، ۱۷۹، ۲۷۷، ۴۰۶، ۴۱۰ پ، ۴۶۷، ۴۷۰.
Zetkin, Clara ۶-۴۹۳، ۷-۵۳۶، ۴-۶۷۲.
 زکت، فون ۲۱۸، ۸۰-۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۴۱، ۴۴۸، ۵۲۵، ۸-۵۲۶، ۹-۵۷۸.

Zinoviev, G. زینوویف
 - اتحادیه‌های کارگری ۲۵۴، ۲۵۷ پ، ۸۲-۴۷۹ - جنگ جهانی اول ۲۰، ۲۱، ۶۷۰، ۶۷۲ - برست‌لیتوفسک ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۷۴ - کمیترن ۶۳-۱۵۳، ۱۶۶-۸، ۲۳۵، ۲۳۶-۷، ۲۳۸، ۲۳۹ پ، ۲۴۴، ۴۶۷ پ، ۷۰-۴۶۸، ۵-۴۷۴، ۲-۵۳۰، ۵۳۸ پ، ۵۴۲، ۶۸۲ - بین‌الملل سرخ اتحادیه کارگری ۲۵۴، ۴-۴۸۰، ۴-۵۵۱ - حزب مستقل سوسیال‌دموکرات آلمان ۵-۲۷۰ - حزب سوسیالیست فرانسه ۲۷۶ - حزب سوسیالیست ایتالیا ۲۷۸، ۵۴۸ - هند ۲۹۱ پ - مردم شرق ۱-۳۲۰، ۴-۳۲۳، ۹-۴۶۷، ۵۷۳ - کنگره باکو ۱-۳۲۰، ۴-۳۲۳ - احیای ناسیونالیسم روس ۳۳۳ - حزب کمونیست آلمان ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۷۰، ۵۴۴ - انقلاب جهانی ۴-۴۶۳ - بین‌الملل جوانان کمونیست ۴۸۴، ۴۸۷ - تاکتیک‌های جنبه متحد ۵۱۰، ۵۴۴، ۵۴۶ - امتیازهای خارجی ۲-۵۲۱ - حزب کمونیست انگلستان ۹-۵۴۷

- شرق دور ۳۰-۶۲۷ - کومین تانگ ۳۰-۶۲۷، ۶۳۳، ۶۳۶ پ - ژاپن ۶۲۸.

ژ

ژاپن

- رابطه با ج شرف سر ← ج شرف سر - حزب کمونیست ژاپن ۵۹۲-۶۲۶، ۶۳۰، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۰ - حزب سوسیال دموکرات ۵۸۹.

ژوره، ژان ۶۶۴ پ. Jaurès, J.

س

ساخالین ۵۱-۶۴۷.

Sadoul, J.

سادول ۳۷، ۶۲-۶، ۶۳ پ، ۷۱ پ.

سارکت اسلام ۳۰۸ پ، ۵۷۵، ۶۳۶.

سازمان کمک بین المللی کارگران ۴۱۶، ۴۸۸-۹، ۵۰۸.

سامبا ۲۱۳.

سامی بکر ۵۶۷ پ.

Savinkov, B.

ساوونیکوف ۴۲.

سراتی ۱۸۰، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۸ پ، ۲۶۱، ۲۷۸، ۳۱۵، ۴۰۵، ۴۷۷، ۴۹۳، ۵۴۸، ۵۹۰ پ.

Semaun

سمائون ۳۰۹ پ، ۵۷۵ پ.

Semashko, N.

سماشکو ۶۸۱.

Semenov, G.

سمنوف ۵۹۰، ۵۹۷، ۶۱۲.

سندیکالیست ها ۶۰-۶۵۸.

Sukhebator

سوخباتور ۱۵-۶۱۱.

Surits, Y.

سورتیس ۳۵۳، ۵۶۰.

Sverdlov, Y.

سوردلف ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۹۸.

«سوسیالیسم در يك کشور» ۱۱-۵۰۸، ۶۷۰ پ.

سوگولنیکوف ۴۴، ۵۸، ۶۰، ۷۱، ۹۸، ۱۰۹، ۳۳۶ پ، ۴۲۶، ۵۵۴-۶، ۶۷۰.

Solf, H.

سولف ۱۲۴-۶، ۱۳۲، ۱۳۵.

سون یات سن ۵-۵۹۳، ۶۱۲، ۶۰۸-۹، ۶۱۶-۷، ۶۲۸ پ، ۶۳۳-۶، ۶۴۴-۶، ۶۶۰.

Souvarine, B.

سوارین ۲۱۳، ۲۷۱، ۴۷۶ پ، ۵۰۱-۵.

سویس، حزب سوسیالیست ۲۱۰، ۲۳۰، ۶۷۵.

سیاست خارجی ← ج شرف سر

سیاست کارگری

- نپ ۵۱۶ پ، ۵۱۸ - بیکاری ۵۱۶ پ.

سیاست مالی ← دیون خارجی

سیبری:

- رویداد نیکلایفسک ۶۴۷-۵۰.
Sibiryakov سبیریاکف (نام مستعار ← ویلنسکی)
Sisson, E. سیسون ۲۴ پ.
 سیمروالد، نهضت ۱۵۱، ۶۷۳-۶، ۶۷۸-۸۲.
 سینکیانگ ۵۹۵-۷.

ش

Shchastny, A. شاستنی ۹۲.
Shaw, T. شاو، ت ۲۳۰.
Scheidemann, P. شایدمن ۱۸، ۳۹، ۱۲۵.
 شرق دور، جمهوری ۴۱۴، ۵۸۸، ۶۰۶-۷، ۶۱۴-۵، ۶۲۵-۷، ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۴۹ پ.
Schleicher, K. von شلایخر، فون ۴۴۰.
 شلیانسکی ۳۹۸.
Schubert, Colonel شوبرت، سرهنگ ۴۳۹.
 شورای بین‌المللی اتحادیه کارگری ۲۵۷-۸، ۴۷۹-۸۱.
Shumyatsky شومیاتسکی ۵۶۵.

ص - ط - ع

صفاوف ۵۷۲، ۶۲۸، ۶۷۰.
 صوفی، مصطفی ۱۰۰، ۲۸۹، ۳۶۶، ۳۶۹.
 طلعت‌پاشا ۳۰۳.
 عصمت‌پاشا ۵۸۲-۳.

فی - ق

Fabre, H. فابر ۵۰۴.
 فدراسیون بین‌المللی اتحادیه کارگران ۲۵۳-۶، ۴۷۹-۸۴، ۵۵۰-۳.
 فراماسونری ۵۴۹-۵۰.
 فرانسه
 - حزب کمونیست ۲۳۴، ۲۷۶-۷، ۵۰۰-۶، ۵۴۸-۵۰ - حزب سوسیالیست
 ۱۸۲، ۲۱۳-۱۵، ۲۳۴، ۲۷۶، ۲۶۶ پ.
Francis, D. فرانسیس ۶۴.
 فرانس، آفاتول ۴۸۹.
 فرمان صلح (۲۶ اکتبر - ۸ نوامبر ۱۹۱۷) ۲۲-۴، ۴۲.
Frossard, L. فروسار ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۷۷-۸، ۴۵۴ پ، ۵۰۴-۵، ۵۴۹-۵۰.
Frolich, P. فرولیح ۴۰۶، ۵۰۹.
Frunze, M. فرونزه ۴۲۰، ۵۶۷.
Fraina, L. فرنیا ۱۸۴.

- فنلاند ۳۳۸، ۴۲۱، ۵۲۸ - حزب کمونیست ۱۸۴.
 فؤاد، علی ۳۶۵.
 فور ۲۷۷.
Foch, Marshal فوش، مارشال ۳۸۶.
Fehrenbach, K. فهرنباخ ۳۹۹.
Fischer, Ruth فیشر، روث ۱۷۳ پ، ۱۷۵-۷، ۴۶۷ پ، ۴۹۷، ۵۴۳-۵.
Filippovich فیلیپوویچ ۴۲۱.
 قره‌خان ۳۵۶، ۴۲۱، ۴۳۹، ۶۰۴، ۶۰۷-۸، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۵۱-۳.
 قحطی (۱۹۲۱) ۴۱۴-۱۶، ۴۸۸-۹.

ك

- Kautsky, K.** کائوتسکی ۱۳۲، ۱۵۰-۱، ۲۴۴، ۲۸۳.
Kabakchiev, K. کاباچیف ۲۷۸، ۴۰۵.
Kapp putsch کاپ، پوچ ۲۰-۲۱۶، ۲۷۰، ۳۹۴، ۴۰۳-۱۰، ۴۹۷، ۴۹۹.
Katayama, S. کاتایاما ۵۸۸-۹۰، ۶۲۶-۷، ۶۳۰-۲، ۶۴۷ پ.
Kerr, P. کار، فیلیپ ۱۴۷ پ.
Karpinsky, V. کارپینسکی ۳۴.
Karski کارسکی (نام مستعار ← مارخلفسکی)
Karelia کارلی ۴۲۱.
Cachin, M. کاشین ۲۱۳، ۲۳۳.
Colby, B. کالبی ۳۴۰.
 کامچاتکا ۳۴۴.
 کامسومول ← جامعه جوانان کمونیست-لنینیست مراسم شوروی
Kamenev, S. کامنف، س ۹۳، ۲۶۳، ۳۳۵، ۳۴۸.
Kamenev, L. B. کامنف، ل. ب.
 - دفاع ملی ۱۶، ۱۹ پ، ۲۱، ۶۷۰ - مخالفت با تصرف قدرت ۲۰ - مبارزه با
 قحطی ۴۱۷ - برست لیتوفسک ۴۴، ۵۳، ۶۶ - لهستان ۲۶۳ - انگلستان
 ۳۳۹ - انقلاب جهانی ۴۶۲.
Connolly, R. کانالی ۳۱۴.
Kawakami کاواکامی ۶۴۹.
 گرزن، ویکونت ۱۴۵، ۲۰۶، ۲۹۶، ۳۵۹، ۴۱۸، ۵۶۲، ۵۷۱، ۵۸۰-۳، ۵۸۴ پ،
Curzon, Viscount ۵۸۵.
Krestinsky, N. کرسٹینسکی ۵۸، ۶۰، ۳۹۳-۴ پ، ۴۴۲، ۵۲۴، ۵۲۶.
 کرنشتات، قیام ۴۰۶ پ.
 کره
 - حزب کمونیست ۵۹۳، ۶۳۱-۲ - حزب سوسیالیست ۵۹۳.
Crispien, A. کریسپین ۲۳۹.

- Kriege, J. کریک ۱۰۹
 Krylenko, N. کریلنکو ۴۲
 Köstring, General کسترینگ، ژنرال ۳۰۳، ۳۸۰ پ.
 Clarté group کلارته، گروه ۴۸۹
 Clynes, J. کلانیس ۵۱۸
 Clemenceau, G. کلمانسو، ژرژ ۱۶۶، ۴۹۴
 کمک بین‌المللی کارگران ۴۸۹
 کمونیست‌های چپ و ارتش سرخ ۹۱ پ.
 کمیسریای خلق در امور خارجی (نارکومیندل) ۳۳-۵، ۹۲-۴
 کمیته «دست‌های روسیه» ۱۶۵ پ.
 کمیته سراسری روسیه برای کمک به مجارستان ۴۱۳
 کمینترن ← بین‌الملل سوم
 کن، ف ۲۶۲
 کنفدراسیون عمومی کار ۱۸۳، ۲۷۸ پ، ۵۵۱
 کنگره خلق‌های شرق دوز (کنگره باکو) ۳۱۹-۳۰، ۴۶۷-۸
 کنگره رنجبران شرق دور ۳۰-۶۲۵
 کنگره سازمان کمونیستی مسلمانان سراسر روسیه ۲۸۹، ۲۹۲
 کنگره شوراهای کارگران و سربازان سراسر آلمان ۱۳۷، ۱۳۲-۴، ۱۷۰
 کنگره شوراهای سراسر روسیه
 - دومین فرمان صلح ۲۲ - چهارمین کنگره و تأیید برست‌لیتوفسک ۶۱
 - قحطی (۱۹۲۱) ۴۱۴-۵ - جهان سرمایه‌داری ۴۲۵
 کنگره شوراهای سراسر اوکراین ← اوکراین
 کنگره نمایندگان دهقانان سراسر روسیه ۲۴
 کو، ولینگتن ۶۱۰
 Koo, Wellington
 Kopp, V. کوپ ۱۷۳، ۳۸۵، ۳۹۳-۴، ۴۰۰، ۴۳۸، ۵۲۸ پ.
 Kotoku, S. کوتوکو ۵۸۹
 کوچک‌خان ۳۰۰-۲۹۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۵۵۹، ۵۶۳
 Kolarov, V. کولازوف ۵۵۸
 کولچاک ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۴۲، ۴۱۷ پ، ۵۸۷
 ۶۰۴-۷، ۶۰۶
 Kolomitsev, I. کولومیشف ۲۹۵، ۲۹۸
 Kollontai, A. کولونتای ۱۵۲، ۱۸۳
 کومین‌تانک ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۳۳-۷، ۶۴۲-۶، ۶۵۲
 کون، بلا ۱۰۱-۹۹، ۲۱۹، ۳۱۹، ۳۲۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۶۴، ۴۶۷ پ، ۴۷۶ پ.
 Kondo, E. کوندو ۵۹۲
 Kühlmann, R. von کوهلن ۴۰ پ، ۴۴، ۵۸ پ، ۱۱۳
 Cohn, O. کوهن ۱۰۵

کویج ۳۱۴ پ.
کینتال، کنفرانس ۶۷۲-۴، ۶۷۷-۸۰.

گ

- گارد سرخ ۸۴-۸۵.
گرامشی، آنتونیو ۱۸۰.
گرجستان
- و ترکیه ۳۶۸-۷۰ - جمهوری مستقل ۱۱۵، ۱۹۳ پ، ۳۰۵.
گروبر (اسم مستعار ← اشتاینهارت)
گرم، رومر ۲۱۰.
گرم، لوید ۵۱۵.
گست ۲۳۱.
گناری ۴۷۶ پ.
گوتو ۶۴۶-۸.
گورالسکی ۴۰۶.
گورتر ۲۴۷ پ.
گومبرگ، الکس ۳۷ پ.
گیلان ۳۰۰، ۳۵۶-۷، ۵۶۲.
- Gramsci, A.**
Grimm, R.
Graeme, Lloyd
Guest, H.
Goto, Baron
Guralsky, A.
Gorter, H.
Gumberg, A.

ل

- لا، بونار ۲۰۶.
لائوفنبرگ ۳۸۷، ۳۷۸، ۱۷۶، ۱۷۵.
لاتساری ۱۸۰.
لارین ۱۰۹.
لافارگ ۶۵۴.
لاکهارت ۱۴۸، ۱۲۶، ۱۱۶، ۶۵-۸.
لاهِ
- کنفرانس ۵۱۸-۲۲ - کنگره صلح اتحادیه‌های کارگری ۵۵۴.
لبدوف ۴۴۱، ۳۹۸.
لتونی ۱۹۷ پ، ۳۳۸، ۳-۴۲۱، ۵۲۸.
لگین ۲۲۹، ۲۱۷.
لندزبرگ ۱۲۵.
لندزبوری ۲۳۱.
لنسینگ ۲۱ پ، ۳۳۹.
لنین، ولادیمیر ایلیچ (اولیانف)
- «چه باید کرد؟» ۱۳۹ - مرحله‌های انقلاب ۶۷۶ - جنگ جهانی اول
۱۵-۲۳، ۴۶۶، ۴۶۷، ۶-۶۷۰ - بین‌الملل دوم ۲۱۴، ۶۶۵، ۶۶۷ پ، ۹-۶۷۷
- Law, Bonar**
Laufenberg, H.
Lazzari, C.
Larin, Y.
Lafargue, P.
Lockhart, R. Bruce
Lebedev, P.
Legien, K.
Landsberg, O.
Lansbury, G.
Lansing, R.

- کنفرانس سیمروالد ۶۷۴ - کنفرانس کینتال ۶۷۴-۵ - «امپریالیسم
 آخرین مرحله سرمایه‌داری» ۲۲۸، ۲۸۴، ۶۷۴-۵ - بازگشت به روسیه
 ۱۳۲-۴، ۱۵۶ - احکام آوریل ۶۷۱ پ - بیماری ۵۱۳، ۵۲۰ - «دولت
 و انقلاب» ۸۴ - حق تعیین سرنوشت ملی ۶۷۵ - اتحادیه‌های کارگری
 ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۶ پ - سیاست کارگری ۶۰-۲۵۶، ۲۶۳ پ، ۳۸۴-۶، ۳۹۸-۹
 - نپ ۵۳۵ - پیمان‌های سری ۲۶۸ - مذاکرات صلح ۵۳-۷، ۵۸-۶۳،
 ۶۸-۹ - برست‌لیتوفسک ۷۲-۸، ۹۸ - انقلاب جهانی ۷۱-۵، ۷۲۰-۱،
 ۲۸۰-۲، ۳۲۹-۳۰، ۴۶۲، ۴۶۶ - دفاع ملی ۹۱ پ، ۹۲، ۹۳ - سیاست
 خارجی ۹۵-۷، ۱۱۶ پ، ۱۲۰-۲۴، ۱۵۰-۳، ۱۹۳-۵، ۱۹۹-۲۰۴، ۲۰۱-۲،
 ۳۳۵، ۳۵۲، ۴۲۴، ۴۶۰، ۶۶۸-۷۰ - حزب کمونیست آلمان ۴۲-۱۴۰،
 ۱۷۶-۷، ۱۸۷، ۲۱۹، ۴۶۷ پ، ۴۹۷-۹، ۵۴۵ - کمیترن ۱۵۵-۶، ۱۶۰-۱،
 ۱۶۲-۳، ۱۶۴، ۱۸۷، ۲۳۰-۳، ۲۳۴-۶، ۲۴۸، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۳، ۶۷۸-۸۰
 - حزب سوسیالیست ایتالیا ۱۸۰ - حزب کمونیست انگلستان ۲۳۱، ۵۰۶ پ
 - کمونیسم فرانسه ۱۷۹ - احزاب سوسیالیستی آمریکا ۱۸۳-۴ - آلمان
 ۲۲۱، ۲۲۸-۹، ۳۷۰، ۳۹۱-۲، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۴۰-۱ - استونی ۲۲۱
 - انگلستان ۲۲، ۲۲۹ - «بیماری کودکان چپ‌روی در کمونیسم» ۲۲۱-۸،
 ۲۳۰، ۲۵۲، ۲۵۶-۹، ۳۱۶، ۳۹۲ - رهبری انقلابی ۲۲۶-۷ - «اشرافیت
 کارگری» ۲۲۷-۳۰ - رفرمیسم ۲۲۹ - حزب سوسیالیست فرانسه
 ۲۳۰ - لهستان ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۶ - مسأله ملی و استعماری ۲۸۳-۵،
 ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۱۰-۲۰ - افغانستان ۲۹۲-۴ - امتیازهای خارجیان ۳۴۷-۹،
 ۴۲۴-۶، ۴۴۳-۴، ۵۱۷-۱۹ - ترکیه ۳۶۶، ۵۶۷ پ - بسارابی ۴۲۰
 - تجارت خارجی ۴۲۵، ۵۵۶-۹ - کنفرانس جنوا ۴۳۵ پ، ۴۳۶ - بین‌الملل
 جوانان کمونیست ۴۸۷ - تاکتیک‌های جبهه متحد ۴۹۶ - پیمان ورسای
 ۵۴۵ - چین ۵۹۴-۵ - جنگ روس-ژاپن ۶۶۴ - کنفرانس سیمروالد
 ۶۷۹-۸۱.

Ludendorff, Marshal ۱۰-۱۰۹ پ، ۱۱۰، ۳۷۶، ۳۸۱.
Loriot, F. ۱۸۲، ۲۱۳.

لوزوفسکی ۲۵۵، ۲۵۵ پ، ۲۵۸ پ، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹-۸۳، ۵۵۱، ۵۵۳.
 لوزان، کنفرانس ۵۱۷، ۵۶۲، ۵۷۱-۴، ۵۸۵، ۵۷۹.

Loucheur, A. ۳۷، ۴۳۲، ۴۴۰.
 لوفور ۲۷۷.

Lukacs, G. لوکاج، گ ۱۷۱.
 لوکزامبورگ، رزا ۴۲-۱۳۷، ۸-۱۵۷، ۲۸۲، ۴۰۳، ۶۶۴، ۶۶۶ پ.

Lomov, A. لوموف ۵۸، ۶۰، ۳۴۲-۳.

Lomonosov لومونوسوف ۴۴۴.

Longuet, J. لونگه ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۷۸، ۴۹۲.

لوی، پ ۱۳۷، ۸-۱۵۷ پ، ۴-۱۷۰، ۱۷۴ پ، ۱۷۵ پ، ۸-۱۷۵، ۱۸۶، ۲۱۵، ۲۱۹،

۲۳۶، ۲۷۹، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۰۹، ۴۰۹، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۰، ۴۹۷،
لوید جورج، دیوید ۴۰، ۱۴۵-۸، ۱۶۲-۷، ۱۹۰-۳، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۶۳، ۳۹۶،
۳۳۹، ۳۴۹، ۴۳۱-۳، ۴۵۲-۶، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۴، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۱.

لهستان

- و ج شرف سر ← ج شرف سر - حزب کمونیست لهستان ۱۸۱، ۲۶۴.
Liao Chung-k'ai لیاو چونگ کای ۶۴۴-۶.
Liebknicht, K. لیبکنخت، کارل ۴۰۳، ۱۳۶-۴۲.
Li Ta-chao لی تاچائو ۶۳۶، ۶۰۶-۷.
لیتوانی ۳۳۸، ۵۲۸-۹.
لیتونیوف ۳۲-۴، ۹۴، ۱۱۸، ۱۴۴-۶، ۱۴۸، ۱۹۴، ۲۰۲، ۳۳۸، ۴۱۸، ۴۲۰،
۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۰-۳۰.

م

Matsudaira, T. ماتسودایرا ۶۴۰ پ.
Makhno, N. ماخنو ۴۲۰.
Markhlevsky, Y. مارخلفسکی ۱۳۲، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۶۲.
Martens, L. مارتنس ۱۴۹، ۳۴۰.
مارتوف ۹۷، ۲۴۹، ۲۶۹، ۳۲۶، ۴۷۷، ۴۹۲، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۰، ۶۷۴.
مارکس، کارل

- و نیروهای مسلح ۸۲ - مسأله استعمار ۲۸۸ - جنگ ۶۲-۶۵۳،
۶۶۴-۸ - روسیه ۶۵۳، ۶۵۷، ۶۶۱ - جنگ فرانسه-پروس ۶۲-۶۵۹
- مارکسیسم و جنگ ۴-۶۵۲، ۶۶۴، ۶۶۸.

Markin, N. مارکین ۳۱.
مارینگ (نام مستعار ← اسنیولیت) ۳۱۱، ۳۱۴، ۵۰۰-۴۹۷، ۶۳۴-۶، ۶۳۶-۷،
۶۴۳، ۶۳۹، ۶۴۳.

Maslow, A. ماسلوف ۴۹۷.
Maffi مافی ۵۴۷.

Malaka, Fan مالاکا، فان ۵۷۵.

Maltzan, A. von مالتزان ۳۹۹، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۴-۵، ۵۲۳، ۵۲۸ پ.
Malleson, General مالسون، ژنرال ۲۹۵ پ.

Manuilsky, D. مانوئیلسکی ۱۴۹، ۵۰۵.
مانیفست کمونیست ۱۵، ۲۴، ۱۶۱، ۵۸۹، ۶۶۸.
ماوراء قفقاز و مداخله انگلستان ۲۸۸.

Meyer, E. مایر، ارنست ۱۰۵، ۱۵۲-۸، ۴۰۶، ۴۹۷، ۵۴۳-۴.
مجارستان

- جمهوری شوروی ۱۶۶، ۱۷۰ - حزب کمونیست ۱۸۵، ۲۸۰ - محاصره
۱۵۰-۲، ۱۹۱-۳، ۱۹۹-۲۰۱، ۳۴۰، ۳۷۶.

- محمودلی خان ۲۹۴.
مداخله متفقین ۷۹، ۹۲، ۱۰۷-۱۰، ۱۱۶-۱۸، ۱۴۵-۹، ۱۵۲، ۱۶۳-۵، ۱۹۲، ۲۸۷، ۳۳۲ پ، ۵۸۸.
- Mdivani, F.** مدیوانی ۳۵۹، ۳۶۰ پ، ۵۸۱ پ.
مصر، حزب سوسیالیست ۳-۵۷۲.
- مغولستان خارجی ۶۰۲-۵۹۵، ۶۱۱-۱۴، ۶۱۹-۲۴، ۶۳۰-۳۴ - حزب خلق
مغولستان ۶۱۱، ۶۱۳-۱۵، ۶۲۱-۲.
- MacDonald, R.** مکدونالد، رمزی ۲۳۰، ۲۴۴، ۴۹۱-۳، ۵۰۷، ۶۷۰.
- MacLean, J.** مک لین ۱۵-۳۱۴.
- Mann, T.** من، تام ۲۵۷، ۴۸۰، ۴۸۳.
منچوری ۵۹۵، ۶۰۲-۶.
- Menzhinsky, V.** منژینسکی ۱۰۹.
منشویسم (منشویک‌ها)
- و جنگ جهانی اول ۱۶، ۶۶۹ - سیاست خارجی ۱۰۸ (و نیز ← حزب
کمونیست سراسری روسیه (بلشویک‌ها)، بلشویسم، بلشویک‌ها)
- Mutyshev** موتیشف ۳۲۲.
- Modigliani, G.** مودیلیانی ۲۴۴.
- Moor, Karl** مور، کارل ۱۷۲.
- Murphy, J. T.** مورفی ۲۵۸.
- Mussolini, B.** موسولینی ۱۸۰، ۵۴۸.
- Müller, H. H.** مولر ۵۲۳.
- Monatte, P.** موناته ۲۱۳.
- Münzenberg, W.** مونتنبرگ ۴۷۴-۵، ۴۸۸-۹، ۵۳۷، ۶۷۳.
میخائیلوف، هیأت نمایندگی اسلاو ۹۹، ۱۰۲.
- Mirbach, W. von** میرباخ، فون ۱۰۹ پ، ۱۱۱-۱۳، ۱۱۸، ۳۹۵-۶.
- Milyukov, P.** میلیوکوف ۱۶.

ن

- Nadolny, R.** نادولنی ۱۰۹، ۵۲۶ پ.
ناسیونالیسم
- اchiاء آن در روسیه ۳۳۳، ۳۹۳ - ترکی ۴-۳۰۲ - چینی ۵-۵۹۴ (و
نیز ← حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها).
- Nansen, F.** نانسن، ف ۱۶-۴۱۴، ۴۷۹.
ناوگان سرخ ۸۶.

نپ

- و کمینترن ۴-۳۵۲، ۱۰-۵۰۹، ۷-۵۳۵ - امتیازهای خارجی ۵۱۸
- تجارت خارجی ۶-۵۶۴.

فروز

- حزب کار ۱۸۵، ۲۸۰، ۵۵۰ - حزب کمونیست ۲-۵۵۰.

- Nogin, V. نوگین ۲۰۴، ۵۵۵-۶.
 Noulens, J. نولان ۶۴، ۴۱۵.
 Nehzst Mly Aqlit ha ۴۸۹، ۵۰۷-۸.
 Niedermayer, O. von نیدرمرهیر، فون ۳-۴۴۰، ۴۳۹ پ، ۴۴۷، ۵۲۴.
 Nikolaev, General نیکولائف، ژنرال ۳۳۴.

و

- Vatsetis, I. واتستیس ۹۳، ۳۳۳.
 Varga, E. وارگا ۲۰۹.
 Washtngtn, Kntfrans ۶۱۹، ۶۲۳-۵، ۶۳۲، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۲.
 Wallhead, R. والهد ۲۳۱، ۴۹۲-۵.
 Vanderlip, W. B. واندرلیپ ۴۶-۳۴۴، ۴۱۳، ۴۲۸ پ.
 Wrangel, P. ورائگل ۲۰۹، ۲۶۳ پ، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۳۹، ۳۵۱-۲، ۳۵۹.
 Worthington-Evans, L. وردینگتون-ایوانز ۴۳۲.
 Wrsay, Pymn ۱۶۷، ۱۷۱، ۳۷۴ پ، ۳۹۰-۹، ۴۰۰-۳، ۴۵۴، ۴۹۶، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۴۶، ۵۷۳-۴، ۶۰۳-۵.
 Voroshilov, K. وروشیلوف ۱۰۶، ۴۲۰.
 Vorovsky, V. ۶۸۱، ۵۸۴، ۵۸۲ پ، ۴۳۶، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۲۱، ۳۹-۴۱، ۳۸۷، ۳۷۸، ۱۷۶ پ، ۳۸۷.
 Wolffheim, F. ولفهایم ۱۷۵، ۱۷۶ پ، ۳۷۸، ۳۸۷.
 Vandervelde, E. وندرولده ۴۹۲-۶.
 Wu Pei-fu وو پی فو ۶۰۸، ۶۱۷، ۶۳۵، ۶۳۵ پ، ۶۴۰.
 Wolff, O. وولف، اوتو ۴۴۵.
 Voitinsky, V. ویتینسکی ۵۹۲، ۶۰۷، ۶۱۶.
 Wiedenfeld ویدنفلد ۴۴۲.
 Wirth, J. ویرت ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۹، ۵۲۳-۴.
 Wilson, Woodrow ویلسون، وودرو ۲۳، ۲۷، ۴۱ پ، ۱۴۴-۶، ۴۱۳.
 Vilensky, V. ویلینسکی ۶-۶۰۴ پ، ۹-۶۰۸، ۶۱۸ پ، ۶۳۵ پ.
 Williams, R. ویلیامز ۲۳۰، ۲۵۶.
 Wijnkoop, D. وینکوپ ۲۱۳.
 Winnig, A. وینیک ۳۷۵.

ه

- Harden, M. هاردن ۳۸۴.
 Harding, W. هاردینگ، وارن ۴۱۳.
 Haase, H. هاسه، ه ۱۲۴، ۱۳۲-۳.

بر همه کس آشکار است که نوشتن تاریخ روسیه پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ کاری است
تهورآمیز و کسانی که اصولاً دست‌زدن به چنین کاری را می‌بخشاند بر خطاهای اجرایی آن نیز چشم
خواهند پوشید. تاریخ روسیه شوروی به قلم مردی انگلیسی که نه زمینه روسی دارد و نه سابقه
مارکسیستی، شاید به ویژه مخاطره‌آمیز به نظر بیاید اما بهنا و آشکار بودن شکافی که باید پر شود
قوایدی هم دارد....

هدف من عبارت بوده است از نوشتن تاریخ نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ناشی از
انقلاب، نه رویدادهای آن این رویدادها را بسیاری گمان ثبت کرده‌اند، باید در نظر داشتن این غرض،
فصل مقدماتی درازی را تصور می‌کردم که در آن می‌بایست ساختمان جامعه شوروی را پیش از بیرون
رفتن نئین از صحنه در بهار ۱۹۲۳ تحلیل کنم - یعنی لحظه‌ای که کمابیش با بنیان‌گذاری اتحاد جماهیر
شوروی سوسیالیستی مقارن است. اما پس از بررسی معلوم شد که این چارچوب از لحاظ عظمت
دست‌آورد نئین و تأثیر آن بر دوران آینده سخت نارسا است. این بود که آن فصل به سرعت از نو نوشته
شد و جای خود را به مجلد جداگانه‌ای داد. و در جریان نوشتن به صورت کتاب بزرگی تحت عنوان
«انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷-۱۹۲۳» درآمد، که سه مجلد را در بر می‌گیرد....

- ای‌اچ کار

